

جَهَنَّمُ الْأَنْوَارُ

فِي امَامَةِ الْأَئْمَةِ الطَّهَارَ

كتوري حامد حسين بن محمد قلبي

١٣ جلد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

میر حامد حسین الموسوی الکھنؤی النیشابوری

ناشر چاپی:

جماعه المدرسین فى الحوزه العميّه بقم موسسه النشر الاسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار جلد سیزدهم
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	معرفی مؤلف
۱۶	زندگینامه مؤلف
۲۰	کتابخانه ناصریه
۲۰	اشارة
۲۰	کتاب تحفه اثنا عشریه
۲۰	معرفی کتاب تحفه
۲۲	ردیه های تحفه
۲۴	معرفی کتاب عقبات الأئمّة
۲۴	اشارة
۲۴	۱- موضوع و نسخه شناسی
۲۶	۲- چگونگی بحث و سبک استدلال
۲۷	۳- قدرت علمی
۲۷	۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث
۲۸	۵- شیوه رد کردن
۳۰	بعاد مختلف عقبات
۳۰	۱- بعد علمی
۳۰	۲- بعد اجتماعی
۳۰	۳- بعد دینی
۳۱	۴- بعد اخلاق
۳۱	۵- بعد اقتدا

۳۲	تقریظات عبقات
۳۳	جلد سیزدهم
۳۴	حدیث طیر
۳۵	قسمت اول
۳۶	مقدمه
۳۷	کلام شاهصاحب (مؤلف تحفه) در تخلطه از سند و دلالت حدیث طیر
۳۸	بررسی و کشف معالطات و دعاوی دروغین شاهصاحب ضمن ده فائدہ
۳۹	اشاره
۴۰	فائدہ اولی فهرست اسامی (۸۷ نفر) روایان حدیث طیر از علماء اهل تسنن سنہ ۱۵۰ تا سنہ ۱۲۹۲
۴۱	فائدہ ثانیه اسامی (۳۳ نفر) سلسله مشایخ شاہ ولی اللہ (پدر مؤلف تحفه) کے حدیث طیر را روایت یا ذکر نموده اند
۴۲	فائدہ ثالثہ اسامی (۷ نفر) مؤلفان کتاب یا رسالہ پیرامون حدیث طیر و طرق آن
۴۳	فائدہ رابعہ اسامی (۷ نفر) اعتراف کنندگان بصدور حدیث از ناحیہ پیامبر و تعبیرات ہر یک پیرامون این موضوع
۴۴	فائدہ خامسہ نامہای (۲۴) مصدر حدیثی، تاریخی و رجالی شامل حدیث طیر
۴۵	فائدہ سادسہ فهرست اسامی (۹۱ نفر) روایان حدیث طیر از طبقہ تابعین
۴۶	فائدہ سابعہ شامل معرفی (۹ نفر) روایان حدیث طیر از طبقہ صحابہ
۴۷	فائدہ ثامنہ در بیان صحت حدیث طیر و وجود پنچگانہ ثبوت و تحقق آن
۴۸	فائدہ ناسعہ، دلائل پنچگانه تسلیم و تواتر حدیث طیر از قول اعلام اهل تسنن
۴۹	فائدہ عاشرہ، در ذکر دلائل ده گانہ بر قطعیت و حتمیت ایراد پیامبر اکرم (ص) حدیث طیر را
۵۰	دلائل تفصیل بر صحت احتجاج بحدیث طیر و نقل کلام (۹۱ نفر) ناقلان یا اعتراف کنندگان بحدیث طیر از سنہ ۱۵۰ تا سنہ ۱۲۹۰
۵۱	اشاره
۵۲	وجه اول
۵۳	وجه دوم
۵۴	وجه سوم
۵۵	وجه چهارم

۱۲۲	وجه پنجم
۱۴۴	وجه ششم
۱۴۶	وجه هفتم
۱۴۸	وجه هشتم
۱۴۸	وجه نهم
۱۵۷	وجه دهم
۱۶۱	وجه یازدهم
۱۶۲	وجه دوازدهم
۱۶۳	وجه سیزدهم
۱۶۶	وجه چهاردهم
۱۶۸	وجه پانزدهم
۱۶۹	وجه شانزدهم
۱۷۱	وجه هفدهم
۱۷۷	وجه هیجدهم
۱۸۰	وجه نوزدهم
۱۸۰	وجه بیست و سوم
۱۸۲	وجه بست و یکم
۱۸۳	وجه بست و دوم
۱۸۹	وجه بست و سوم
۱۹۱	وجه بست و چهارم
۱۹۲	وجه بست پنجم
۱۹۹	وجه بست و ششم
۲۰۱	وجه بست و هفتم
۲۱۱	وجه بست و هشتم

۲۱۲	وجه بست و نهم
۲۱۲	وجه سی ام
۲۱۳	وجه سی و یکم
۲۱۶	وجه سی و دوم
۲۱۸	وجه سی و سوم
۲۱۹	وجه سی و چهارم
۲۲۱	وجه سی و پنجم
۲۲۵	وجه سی و ششم
۲۲۵	وجه سی و هفتم
۲۲۸	وجه سی و هشتم
۲۲۸	وجه سی و نهم
۲۲۹	وجه چهل
۲۳۱	وجه چهل و یکم
۲۳۱	وجه چهل و دوم
۲۳۴	وجه چهل و سوم
۲۵۵	وجه چهل و چهارم
۲۶۲	وجه چهل و پنجم
۲۶۷	وجه چهل و ششم
۲۷۲	وجه چهل و هفتم
۲۷۴	وجه چهل و هشتم
۲۷۵	وجه چهل و نهم
۲۷۸	وجه پنجاهم
۲۷۹	وجه پنجاه و یکم
۲۹۳	وجه پنجاه و دوم

۲۹۷	وجه پنجاه و سوم
۳۰۲	وجه پنجاه و چهارم
۳۰۵	وجه پنجاه و پنجم
۳۰۸	وجه پنجاه و ششم
۳۰۹	وجه پنجاه و هفتم
۳۱۳	وجه پنجاه و هشتم
۳۱۴	وجه پنجاه و نهم
۳۱۵	وجه شصت و چهارم
۳۱۸	وجه شصت و یکم
۳۲۰	وجه شصت و دوم
۳۲۱	وجه شصت و سوم
۳۲۲	وجه شصت و چهارم
۳۲۸	وجه شصت و پنجم
۳۲۹	وجه شصت و ششم
۳۲۹	وجه شصت و هفتم
۳۳۳	وجه شصت و هشتم
۳۳۵	وجه شصت و نهم
۳۳۶	وجه هفتاد و چهارم
۳۴۰	وجه هفتاد و یکم
۳۵۰	وجه هفتاد و دوم
۳۵۳	وجه هفتاد و سوم
۳۵۴	وجه هفتاد و چهارم
۳۵۴	وجه هفتاد و پنجم
۳۵۵	وجه هفتاد و ششم

۳۵۶	وجه هفتاد و هفتم
۳۵۷	وجه هفتاد و هشتم
۳۵۹	وجه هفتاد و نهم
۳۶۱	وجه هشتادم
۳۶۷	وجه هشتاد و یکم
۳۶۹	وجه هشتاد و دوم
۳۶۹	وجه هشتاد و سوم
۳۷۰	وجه هشتاد و چهارم
۳۷۲	وجه هشتاد و پنجم
۳۷۴	وجه هشتاد و ششم
۳۷۵	وجه هشتاد و هفتم
۳۷۶	وجه هشتاد و هشتم
۳۷۷	وجه هشتاد و نهم
۳۸۲	وجه نودم
۳۸۳	وجه نود و یکم
۳۸۷	وجه نود و دوم
۳۸۷	وجه نود و سوم
۳۸۸	وجه نود و چهارم
۳۸۹	وجه نود و پنجم
۳۹۰	وجه نود و ششم
۳۹۱	وجه نود و هفتم
۳۹۲	وجه نود و هشتم
۳۹۲	وجه نود و نهم
۳۹۴	وجه صدم

۳۹۹	قسمت دوم
۴۰۰	اشاره
۴۰۱	نقل کلمات خدעה آمیز شاهصاحب و ادعای او بر ساختگی بودن حدیث طیر
۴۰۲	اثباتات دروغ و تهمت شاهصاحب درباره حدیث طیر و رد تمسمک او بکلام جز ری در ساختگی بودن ان
۴۰۳	تمسمک شاهصاحب بقدح ذهبي در حدیث طير ورد او
۴۰۴	تمسمک شاهصاحب- در قدم حدیث- به اختلاف بین سید حمیری و أبو علی طبرسی (صاحب احتجاج) در آورنده طیر مشوی بحضور پیامبر ورد
۴۰۵	استدلال مؤلف تحفه بکلام محمد بن طاهر مقدسی در قدح حدیث طیر و جواب او
۴۰۶	دعاوی دروغین شعرانی، گجراتی، ملا علی قاری، شوکانی و دیگران بر نقل ابن جوری حدیث طیر را در الموضوعات
۴۰۷	دعاوی بی اساس ابن تیمیه مبنی بر عدم نقل ارباب صحاح و مصادر حدیثی قضیه طیر را ورد بر او
۴۰۸	نسبت دادن ابن تیمیه حاکم نیشابوری را به تشییع بخاطر نقل حدیث طیر و تکذیب فرموده پیامبر را بعلی (ع): تقاتل الناكثین و القاسطین و ا
۴۰۹	رد قدح أعور واسطی در حدیث طیر
۴۱۰	قدح قاضی سنا الله پانی پتی در حدیث طیر ورد او
۴۱۱	تحطفه شاهصاحب از دلالت حدیث طیر بر افضلیت و امامت أمیر المؤمنین (ع) ورد او
۴۱۲	إدعای مؤلف تحفه بر اینکه مقصود از احباب «احب فى الاكل» است نه «احب خلق» و ابطال کلام او به هفتاد وجه
۴۱۳	اشاره
۴۱۴	وجه اول
۴۱۵	وجه دوم
۴۱۶	وجه سوم
۴۱۷	وجه چهارم
۴۱۸	وجه پنجم
۴۱۹	وجه ششم
۴۲۰	وجه هفتم
۴۲۱	وجه هشتم
۴۲۲	وجه نهم

۴۵۳	وجه دهم
۴۵۳	وجه یازدهم
۴۵۳	وجه دوازدهم
۴۵۴	وجه سیزدهم
۴۵۵	وجه چهاردهم
۴۵۶	وجه پانزدهم
۴۵۷	وجه شانزدهم
۴۵۷	وجه هفدهم
۴۵۸	وجه هجدهم
۴۵۹	وجه نوزدهم
۴۶۰	وجه بستم
۴۶۰	وجه بست و یکم
۴۶۱	وجه بست و دوم
۴۶۱	وجه بست و سوم
۴۶۲	وجه بست و چهارم
۴۶۲	وجه بست و پنجم
۴۶۲	وجه بست و ششم
۴۶۳	وجه بست و هفتم
۴۶۳	وجه بست و هشتم
۴۶۴	وجه بست و نهم
۴۶۴	وجه سی ام
۴۶۵	وجه سی و یکم
۴۶۶	وجه سی و دوم
۴۶۶	وجه سی و سوم

۴۶۶	وجه سی و چهارم
۴۶۷	وجه سی و پنجم
۴۶۸	وجه سی و ششم
۴۷۰	وجه سی و هفتم
۴۷۰	وجه سی و هشتم
۴۷۲	وجه سی و نهم
۴۷۴	وجه چهلم
۴۷۴	وجه چهل و یکم
۴۷۵	وجه چهل و دوم
۴۷۶	وجه چهل و سوم
۴۷۹	وجه چهل و چهارم
۴۸۰	وجه چهل و پنجم
۴۸۱	وجه چهل و ششم
۴۸۲	وجه چهل و هفتم
۴۸۳	وجه چهل و هشتم
۴۸۵	وجه چهل و نهم
۴۸۶	وجه پنجاهم
۴۸۷	وجه پنجاه و یکم
۴۸۷	وجه پنجاه و دوم
۴۸۹	وجه پنجاه و سوم
۴۹۴	وجه پنجاه و سوم
۴۹۹	وجه پنجاه و چهارم
۵۰۰	وجه پنجاه و پنجم
۵۰۳	وجه پنجاه و ششم

۵۰۴	وجه پنجاه و هفتم
۵۰۴	وجه پنجاه و هشتم
۵۰۵	وجه پنجاه و نهم
۵۰۸	وجه شصت و هشتم
۵۱۰	وجه شصت و دوم
۵۱۰	وجه شصت و سوم
۵۱۱	وجه شصت و چهارم
۵۱۱	وجه شصت و پنجم
۵۱۲	وجه شصت و شش
۵۱۳	وجه شصت و هفت
۵۱۵	وجه شصت و نهم
۵۱۶	وجه هفتادم
۵۲۹	ابطال تأویلات شارحان حدیث طیر
۵۴۲	رد آقوال متكلمين أهل تسنن در ابطال حدیث طیر
۵۶۴	در ذم تأویل
۵۷۰	تمسک شاهصاحب به «اقتدوا بالذین من بعدی ...» ورد آن به ده وجه
۵۷۰	اشاره
۵۷۱	اول
۵۷۱	دوّم
۵۷۱	سوم
۵۷۲	چهارم
۵۷۲	پنجم
۵۷۲	ششم
۵۷۳	هفتم

۵۷۳	هشتم
۵۸۶	نهم
۵۹۰	دهم
۵۹۴	درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار جلد سیزدهم

مشخصات کتاب

سرشناسه : کتوری حامدحسین بن محمدقلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدیدآور : عيقات الانوار في اثبات امامه الائمه الاطهار / تاليف مير حامد حسین الموسوی اللکھنؤی النیشابوری تحقيق غلام رضابن علی اکبر مولانا بروجردي مشخصات نشر : قم الجماعه المدرسین في الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = ۱۳۷۴ .
فروست : (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰)

شابک : بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت : کتاب حاضر رديه‌اي و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیزبن احمد دھلوی یادداشت : عربی
یادداشت : کتابنامه عنوان دیگر : التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع : دھلوی عبدالعزیزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه
الاثنی عشریه — نقد و تفسیر

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و رديه‌ها

موضوع : امامت -- احادیث موضوع : محدثان شناسه افزوode : دھلوی عبدالعزیزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح
شناسه افزوode : مولانا بروجردي غلامرضا، مصحح شناسه افزوode : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی
کنگره : BP212/5 د9/218 ۳۰۲۱۸/۱۳۷۴

رده بندی دیوبی : ۴۱۷/۴۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زنده‌گینانه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم‌ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری
قمری در بلده میره لکھنؤ هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶هـ ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کرمعلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر
ایشان خود عهده‌دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ استادی دیگر رفت.
مقامات حریری و دیوان متبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه
را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه
در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشانأخذ کرد که حواشی وی بر آن
کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می‌باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به أمر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصنیف پدر
بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقيیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن - که رذیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود - با اصول کتب و منابع کرد. هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچ‌کی از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تأليف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تأليف کتاب عظیم عقات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲هـ عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد امّا در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمين شریفین یادداشت‌هایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق - العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدی که هیچ یک از معاصران و متاخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانة الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقایق عمر شریفش در تأليفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتداده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶هـ دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاهت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عبقات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق اليقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنه موجود است.

۲- والد صاحب عبقات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دو شنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعاظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محققی بی‌نظیر بود و تأثیفات ارزشمندی از خود بهجا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنه به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزانگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تأثیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربی و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ ربیع شده است. ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تأثیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحاص در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تأثیفات ایشان می‌توان به «شنور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الكتب والاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به تتمیم عبقات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالی متبصر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دارفانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوستری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عبقات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عبقات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد استاد بر جسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوستری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پربار در لکھنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاه برده و در صحن شریف و در مقبره میرزا شیرازی به خاک سپرده‌نده.

*تألیفات: ابتدا

۱- عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحاص و استيفاء الانتقام في نقض منتهى الكلام (۱۰ مجلد) طبع في ۱۳۱۵ هـ. ق بحث في تحريف الكتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...]

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- كشف المعضلات في حل المشكلات

۵- العضب التبار في مبحث آية الغار

۶- افحام اهل المين في رد ازاله الغين (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب في مسئلة الحاجب في الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة في المکاتیب و المنشآت العریبة

۹- زین الوسائل الى تحقيق المسائل (فيه فتاویه الفقہیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فيه ما سمح له فی سفره إلى الحج و زيارة ائمۃ العراق سلام الله عليهم) ۱

۱۱- الذرائع في شرح الشرائع في الفقه (لم يتم)

۱۲- الشريعة الغراء (فقه كامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجوالة (بحث فيه احراق المصاحف على عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له في رثاء الحسين سيد الشهداء عليه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعة ألغاز و معانيات

۱۶- صفحة الالماں في احكام الارتماس (في الغسل الارتماسي)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فيه عشرة مسائل مشكلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنصود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پیری کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار بهویله انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهنَّ»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عبقات او را با عنوان شاهصاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانتداری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراءات خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت احمد خان کشمیری در کتاب التزهه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقته از کتاب صواعق موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغیراتی به فارسی برگردانده است.^۴ وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکئه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المضلاط باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیة العلم عبقات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عبقات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزاجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواعق) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محی الدین اسلامی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ هـ ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می‌شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاھور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حسّ بدینی و عصیّت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اماً به مصدق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متكلمين شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقات الانوار در این میان به سبب تبع فراوان و زحمات طاقت‌فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ هـ ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است.

محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در رد شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملتزم دانسته که تنها به مسلمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملو از افراط و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دھلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر(ع) استناد می‌کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می‌کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است.

فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال اخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء(ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثة و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوہام- تعصبات- هفوّات)

۱۲- در تولا و تبری (مشتمل بر مقدمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعددی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به رد سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردیه های تحفه

آنچه که در رد همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- النزهه الاشی عشریه فی الرد علی التحفه الاشی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می شود.

۲- سيف الله المسلول علی مخربی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقى الفجار و قط الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبي نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲ ه. ق)

فارسی و در رد بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در رد آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجيش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق) نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در رد یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سيف ناصري: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عبقات بوده و در رد باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در رد این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجویة الفاخرة فی الرد علی الأشاعرة را نوشت و پاسخ مفصلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیله های شیعیان:

۲- تقیل المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲ ه. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه النزهه الاشی عشریه به رد این بخش تعلق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إلهآبادی (به زبان فارسی) چاپ هند همچنین یکی از مجلدات چاپی النزهه الاشی عشریه نیز مربوط به رد همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهيات فی قطع شباهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

كلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم النزهه الائمه عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.
باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می‌رود آثار گرانبهایی تصویف گردیده است.

۱- خاتمه الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق المویقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقّت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجه البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعاده: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عبقات.

۶- الجواهر العقریه: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتاری استاد صاحب عبقات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شباهت مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (ع) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنّه و امامه البدعه بطعن الأسنّه: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است. دفتر هشتم النزهه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزهه که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شباهت و حل مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزهه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگر صاحب نزهه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزهه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقّت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.
باب دهم: در مطاعن

۱- تشید المطاعن و کشف الصغائر اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعه مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمين: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الزماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

- ۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از

باب هفت

کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

- ۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکة العمریة - که از شاگردان صاحب تحفه است-
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شباهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شباهات را پاسخ
داده است.

- ۲- الوجیزة فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دال بر
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعزّز و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجھولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

- ۳- تصحیف المنحة الالهیه عن النفة الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ هـ. ق)

- ۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ هـ. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحة الالهیه دارد.

- ۵- الهدیه السنیه فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکھنؤی

- ۶- التحفه المنقلبة: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عقبات الانوار

اشارة

- (۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاھکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دھلوی - که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

- عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.
وی در این کتاب می کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدعیات دھلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

- از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد) چون دھلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می کند اشاره
کرده است)

- (۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقه به معنای چیزی است که بوى خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل
و یا گل سفید است

دستنوشتها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه وتابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوای خبر و وجوه دلالی و قراین پیجیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شباهات دھلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴). ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلام رضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است خلاصه این دفتر نیز با نام «فیض القدیر از شیخ عباس قمی در قم ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث متزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکھنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصد مین سالگرد در گذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن عليا مني و أنا منه، و هو ولیٌّ كُلَّ مؤمنٍ بعدي» معروف به حدیث ولايت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «...اللهم ائتني بأشحّ خلقك إلينك يأكّل معى من هذا الطير» که درباره داستان مرغ بربیان و آمدن حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکھنو به چاپ رسیده است. (طبعه بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینة العلم و علیٌّ بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ينظر إلى آدم و نوح... فينظر إلى علیٌّ» معروف به حدیث تشییه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکھنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو كافر» که پاکنوس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علیٌّ نوراً بين يدي الله قبل أن يخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکھنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عقاید» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلای حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکھنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خبیر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علیٌّ مع الحق و الحق مع علیٌّ» که دست نوشت ناقصی از پیش نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منكم من يقاتل على تأویل القرآن كما قاتلت على تنزيله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است.
در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی استناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکھنؤ سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق (در ۶ جلد) مدرسه‌الامام‌المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده درباره عقبات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و...) صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میر حامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

- ۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت
- ۴- حدیث تشییه از نظر سند و دلالت
- ۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

- ۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

- ۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)
 - ۲- حدیث خیر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)
- البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر - که توسط فرزند و نوه میر حامد حسین انجام شده است - را به نام مرحوم میر حامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بیانگذار عقبات آن را ترسیم کرده و رئوس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عقبات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذییل عقبات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریف جلد اول حدیث «مدینۃ العلم» به قلم سید محسن نواب لکھنؤ

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریف تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب

وی هر مجلید از منهج دوّم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سنّت حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامّه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از روایان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جواجم حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شباهات و اعترافات وارد از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیل از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلیدات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطیه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازمه اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه أهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدقّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبّع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می فرماید و مطالعه کننده را برای هر گونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی نیاز می کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می شود به عین الفاظ نقل فرموده است.

ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صوّاقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عقبات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اماً بدان عمل نکرده است.

الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می تواند به قضاؤت پرداخته و نظر صحیح یا أحسن را انتخاب نماید.

مرحوم میر حامد حسین در عقبات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می شود و سپس به جواب آن می پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می گوید: «و این حدیث هم بدستور أحادیث سابقه با مذعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره ای نمی کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می گوید: «... و بعد اللئی و الـی

دلالت بر مدعای ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدعای خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بداند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عقبات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی الترام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بستّی و سَنَةُ الْخَلْفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي وَ عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عقبات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسته نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدى أبي بكر و عمر»- که در مقابل حدیث «طبری» نقل کرده‌اند- مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بيتي و انهم لـ يفترقا حتى يردا على الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه رد کردن

الف: نقل کلام خصم به طور کامل

همانطور که قبل اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.
ب: بحث و تحقیق همه جانبی

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدر این جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در رد آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در رد قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عقبات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند- حتی ضعیف- برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عقبات در رد استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دھلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دھلوی صواعق نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنborی- صاحب المرافق- به آن افزووده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «... اولاً ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبع افتراق و اسمج اختلافات و اوضاع کذبات و اوضاع خزعبلات- تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثرب از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقاً دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحةً افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواح الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوفاً من الخزى و الخسنان گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملاً أحکمه. امالی صدق- ص ۳۴۴]

۳- صاحب عقاید با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دھلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولاً مستند نصر الله کابلی است که دھلوی هم از کابلی مطالب خود راأخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن...» سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...»

پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة»

ه: ذکر موارد مخالف الترام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دھلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دھلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلاً به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقاید به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دھلوی گاھی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می‌کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می‌شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می‌دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می‌کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدد استدلال مخالفین را با موارد مشابه - که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند - نقض می‌کند.

مثال زمانی که دھلوی در جواب حدیث غدیر می‌گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می‌گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الائمه من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می‌کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می‌کند.

لذا استدلال دھلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فأبیهم اقتدیتم اهدیتم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنة وارد شده نقض می‌کند.

ابعاد مختلف عبقات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکنیهای آن را جران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را برابر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مأخذ و اطلاعات وسیع می‌رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می‌کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشه‌های واھی و بی‌ریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف‌نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شور انسانی را به نمایش می‌گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می‌شود در حقیقت تحیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم درستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می‌کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می‌نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می‌کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم - به صورت صحیح آن منتهی می‌گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقليدي. چون اين بخش است که هويت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگریهای علمی و پژوهش‌های بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر اديان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردن و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سرداشت گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتداء

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوشش‌های بیکرانی که در راه خدماتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقاید روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود برنمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اكتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی - رحمه الله عليه - نوشتند که از بس نوشته دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگ‌گوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد - می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تأیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می‌شده است) نمی‌نوشه است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولاً دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عقبات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته‌اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عقبات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده‌اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه‌هایی که در حیات صاحب عقبات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عقبات چنین می‌نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنفات رشیقه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می‌شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فن کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصاً کتاب عقبات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدين لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاه کلمه حق و ادھاض باطل شود که خدمتی شایسته‌تر از این بطریقه حقه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه‌ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می‌گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده‌اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغپروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه‌های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه‌هایی به بزرگان هند می‌نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می‌کند و آنان را تشویق می‌نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می‌گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متنانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سرنزده و تصنیفی در اثبات حقیقت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر حر خیری صادر و ظاهر نگشته. از عقباتش رائجه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می‌نویسد:

« وجود آنچنان از آیات الهیه و حجج شیعه اثنتی عشریه بود هر کس کتاب مستطاب عقبات الانوار که از قلم دربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می داند که در فن کلام سیما در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتایید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد سیزدهم

حدث طیر

قسمت اول

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابان احبته الوصي إلىه والى النبي في قضية الطير المشوى واظهر بالحجج الدامغة و البراهين السابقة عیث كلّ قاصر دني و عجز كلّ خاسر ونی و طیب لنا ببرکة موالاة اهل البيت عليهم السلام العيش الرافع البهی، و صلی الله على نبیه المعتم لإنقاذ الخلق من اشراك الضلال الردی، و الدال لهم على افتقاء الحق و الصواب المنجی من اضلال كلّ غوی و آله الكرام السیدادة القادة الاقیال المذین لا يزور و لا يحید عن التمسک بحبلهم الا کل شقی و لا سیما ابن عمه و وزیره المذی لا يبلغ إليه الطیر و ان طار کل مطیر و سعی فی مجاراته بالابکار و العشی و بعد فيقول القاصر العاثر حامد حسين بن العلامة السيد محمد قلی الموسوی النیسابوری عفا الله عن جرائمہ و تجاوز برحمته عن عظامیه هذا هو المجلد الرابع من المنهج الثانی من کتاب عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار و هو مؤسس لحدوث نواجم شبہات صاحب التحفة على حدیث الطیر الشائع بين الخاص و العام و قد جعله هذا المتحذلق القمقام الحديث الرابع من الاحادیث الدالة على امامۃ علی بن أبي طالب عليه السلام و ذکر فی الفصیة عنه ما یحیر الاذهان و الافهام و بدھش افکار اولی الاحلام و یقضی على صاحبه بالانحصار التام عن التدبیر و الامعان و الانعام و هذا و ان الاخذ و الشروع فی المرام و من الله

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳

الاستعانة فی المبدأ و الختام

کلام شاهصاحب (مؤلف تحفه) در تخلطه از سند و دلالت حدیث طیر

قال الفاضل التحریر حدیث چهارم

روایت انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طائر قد طبخ له و اهدی إلیه فقال اللهم ائنی باحت الناس يأكل معی هذا الطیر فجاءه علی و اختلف الروایات فی الطیر المشوى

ففی روایة انه النحام و فی روایة انه حباری و فی روایة انه حجل

و این حدیث را اکثر محدثین موضوع گفته‌اند و ممن صرّح بوضعه الحافظ شمس الدین الجزدی و قال امام اهل الحديث شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الدمشقی الذهبی فی تلخیصه لقد کنت زمانا طویلا اظنّ انّ حدیث الطیر لم یحسن الحاکم ان یودعه فی مستدرک که فلما علقت هذا الكتاب رأیت القول من الموضوعات الّتی فيه و معهذا مفید مدعاهم نیست زیرا که قرینه دلالت

می کند بر آنکه احب الناس الى الله در اکل مع النبی مراد باشد و بی شبهه حضرت امیر درین وصف احب الناس بود بسوی خدا زیرا که هم کاسه شدن فرزند یا کسی که در حکم فرزند باشد موجب تضاعف لذت طعام می شود و اگر احب مطلقًا مراد باشد نیز مفید مدعای است زیرا که احباب الخلق الى الله چه لازمست که صاحب ریاست عام باشد بسا اولیای کبار و انبیای عالی مقدار که احب الخلق الى الله بوده اند و صاحب ریاست عام داشت و نیز محتملست که ابو بکر در آن وقت در مدینه منوره حاضر نباشد و دعا خاص بحاضرین بود نه بغالین بدلیل این قول اللهم اثنی زیرا که غائب را از مسافت دور آوردن درین یک لمحه که مجلس اکل و شرب بود بطريق خرق عادت متصورست و انبیا خرق عادت از حق تعالی طلب نه می کند مگر در وقت تحدى باکفار و الا جنگ و قتال و تهیه اسباب ظاهر نمی کردند و بخرق عادت کار خود از پیش می برند و يتحمل ان يكون المراد بمن هو من احباب الناس إليك و این استعمال بسیار رایج و معروفست کما فی قولهم فلاں اعقل الناس و افضلهم و بر تقدیری که دلالت بر مدعای کرد و مقاوم اخبار صحاح که صریح دلالت بر خلافت ابو بکر و عمر دارند نمی توانست شد مثل اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر و غیر ذلك

بورسی و کشف مغالطات و دعاوی دروغین شاهصاحب ضمن ده فائدہ

اشاره

اقول مستعيناً بلطف الخبر البصير ابطال و توهين و تکذیب و تهجهین حدیث طیر بعد ابطال حدیث مدینه العلم و حدیث تشبیه و حدیث نور و امثال آن دلیل کافی و برهان وافی و شاهد شافی بر کمال ولا وصفاً و بلوغ اند اقصی در انصاف و حیاء و خلع ربهه جلاعت و احتراز تمام از صفات و اجتووا و کراحت و اشمیز از و عیافت از جسارت جالب خسارت و زینت بخشی مسند تحقیق و هدایت و صدر آرای مجلس اتقان و رزانة و حیازت قصب سبق در مضمار ایقان و ولایت و عقول اهل فضل و تمیز و انصاف باین مبالغه و اغراق در تکذیب فضائل وصی علی الاطلاق سلام الله عليه مدام الشمس اشراق خیره و حیران و ارواح متقدّره مسیلمه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴

و سجاح و جمیع نواصیب منهمکین در کذب صراح بادراک آن فرحان و شادان مقام کمال استعجب و محل اقصای استغراب است که مخاطب عالی نصاب با آن همه افتخار محیر افهم و الباب که در رساله اصول حدیث بحصول ملکه معتد بها در فهم معانی احادیث و ادراک دقائق اسانید آغاز نهاده داد اظهار علو مرتب و سمو منزلت و عظمت شان و رفعت مکان خویش بر اتباع آن مطاع و دیگر همچ رعای داده ادنی اطلاقی و عشوری و ایسر تبعی و مروری بر افادات علمای اعلام و افاضات منقادین والا مقام و تحقیقات ناقدين فخام و تنقیدات سابرین عظام دست نداد تا کبح عنان خود از ایضاع و ایغال در مهامه بغي و عدوان و سباب حقد و شناآن و شومی ۹۹ و غر و طغیان می فرمود و لسان فصیح البيان و زبان بلاعث ترجمان خود باین هجر و هذیان نمی آلد و الحمد لله المنان که استدلال اهل حق و ایقان باین خبر حصیف البینان مشید الارکان متصف بکمال رزانة و اتقان و صحت احتجاج آن در نهایت ظهور و لمعانست و قبل از این که بذکر وجوده مفصله و دلائل مکمله ابطال وسوس مخاطب جلالت اساس و توبین و تهجهین حکم آن مقتدای اشیاء الناس بوضع حدیث حضرت خیر الناس صلی الله علیه و آله الواقین من کل بوس و باس نمایم چند فائدہ سراسر

عائدہ بعون المفیض لحقائق الصدق و النور مرقوم و مسطور و مثبت و مزبور و مشرح و مذکور می گردد

فائده اولی فهرست أسامی (۸۷ نفر) راویان حدیث طیر از علماء اهل تسنن سنہ ۱۵۰ قا سنہ ۱۲۹۲

در ذکر اسامی شریفه اجله علمای حضرات سنیه و کمالی این فرقه سنتیه که بروایت یا ذکر این حدیث ذخیره شرف و فخر اندونخته قلوب جاحدين اقشاب و منکرین او شاب بسان کباب سوخته اند. فمنهم ابو حنیفة نعمان بن ثابت الکوفی ذکر روایته حدیث الطیر این الا-ثیر فی اسد الغابة و ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی رواه فی کتاب مناقب علی علیه السلام و عتباد بن یعقوب الرّواجني رواه فی کتاب المعرفة و ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلی الرّازی ذکر روایته حدیث الطیر ابو المؤید الخوارزمی فی کتاب المناقب و ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی رواه فی الجامع الصّحیح و احمد بن یحیی بن جابر البلاذری رواه فی تاریخه و ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل الشیبانی رواه فی زاوية کتاب المناقب تصنیف والده و ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار ذکر روایته حدیث الطیر و ان ولی السیھالی فی مرآة المؤمنین و أبي عبد الرحمن احمد بن علی بن شعیب النسائی رواه فی کتاب الخصائص و أبي؟؟ یعلی احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی رواه فی مسنده و ابو جعفر محمد بن جریر الطیری رواه فی مجله جمع فیه طرق هذا الحديث و الفاظه و ابو القسم عبد الله بن محمد بن عبد العزیز البغوي رواه فی معجمه و ابو محمد یحیی بن صاعد بن کاتب ذکر روایته هذا الحديث ابو المؤید الخوارزمی فی کتاب المناقب و ابو محمد عبد الرحمن بن محمد الشهید بابن أبي حاتم ذکر روایته لهذا الخبر ابن کثیر الشامی فی تاریخه و ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربہ القرطبی ذکره فی کتاب العقد و ابو عبد الله الحسین بن اسماعیل بن محمد الضبی المحمالمی ذکر روایته ابن المغازلی فی کتاب المناقب و الکنجی فی کفایة الطالب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵

و ابو العین اس احمد بن محمد بن سعید الکوفی المعروف بابن عقدہ رواه فی کتاب الطیر و ابو الحسین علی بن الحسین علیه المسعودی اثبته فی کتاب مروج الذّهب و احمد بن سعید بن فرقـ الجـدـی ذـکـر روـایـتـهـ لهـذاـ الحـدـیـثـ الذـهـبـیـ فـیـ المـیـزانـ وـ الـعـسـقلـانـیـ فـیـ لـسـانـ المـیـزانـ وـ اـبـوـ القـاسـمـ سـلـیـمانـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ اـیـوبـ الطـبـرـانـیـ ذـکـرـ روـایـتـهـ هـذـاـ الحـدـیـثـ ولـیـ اللهـ السـیـھـالـیـ فـیـ مرـآـةـ المؤـمـنـینـ وـ اـبـوـ محمدـ عبدـ اللهـ بنـ محمدـ بنـ عـثـمـانـ الـوـاسـطـیـ المعـرـوـفـ بـابـنـ السـقاـ ذـکـرـ روـایـتـهـ لهـذاـ الحـدـیـثـ ابنـ المـغـازـلـیـ فـیـ کـتابـ المـنـاقـبـ وـ الذـهـبـیـ فـیـ تـذـکـرـةـ الـحـفـاظـ وـ اـبـوـ الـلـیـثـ نـصـرـ بـنـ مـحـمـدـ الشـمـرـ قـنـدـیـ رـواـهـ فـیـ الـمـجـالـسـ وـ اـبـوـ حـفـصـ عـمـرـ بـنـ اـحـمـدـ الـوـاعـظـ الشـاهـيـنـیـ المعـرـوـفـ بـابـنـ شـاهـيـنـ رـواـهـ فـیـ جـزـءـ مـنـ حـدـیـثـ وـ ذـکـرـ روـایـتـهـ ابنـ المـغـازـلـیـ فـیـ کـتابـ المـنـاقـبـ وـ اـبـوـ الحـسـنـ عـلـیـ بـنـ عـمـرـ بـنـ اـحـمـدـ الدـارـ قـطـنـیـ اـثـبـتـهـ فـیـ کـتابـ الـعـلـلـ وـ اـبـوـ الـحـسـنـ عـلـیـ بـنـ عـمـرـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ الـحـسـنـ بـنـ شـاذـانـ بـنـ اـبـراهـیـمـ بـنـ اـسـحـاقـ السـکـرـیـ الـحـربـیـ اـخـرـجـهـ فـیـ اـجـزـاءـ مـنـ حـدـیـثـ وـ ذـکـرـ روـایـتـهـ لهـذاـ الحـدـیـثـ المـحـبـ الطـبـرـیـ فـیـ الـرـیـاضـ الـنـضـرـ وـ اـبـوـ عـبـدـ اللهـ عـبـیدـ اللهـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ حـمـدانـ بـنـ بـطـةـ حـدـیـثـ وـ ذـکـرـ روـایـتـهـ لهـذاـ الحـدـیـثـ المـحـبـ الطـبـرـیـ فـیـ کـتابـ الـابـانـ وـ اـبـوـ بـکـرـ مـحـمـدـ بـنـ عـمـیرـ بـنـ بـکـیرـ النـجـیـارـ رـواـهـ فـیـ جـزـءـ لـهـ وـ ذـکـرـ روـایـتـهـ المـحـبـ الطـبـرـیـ فـیـ الـعـکـرـیـ الـبـطـیـ رـواـهـ فـیـ کـتابـ الـابـانـ وـ اـبـوـ بـکـرـ مـحـمـدـ بـنـ عـمـیرـ بـنـ بـکـیرـ النـجـیـارـ رـواـهـ فـیـ جـزـءـ لـهـ وـ ذـکـرـ روـایـتـهـ المـحـبـ الطـبـرـیـ فـیـ الـرـیـاضـ الـنـضـرـ وـ ذـخـائـرـ الـعـقـبـیـ وـ مـحـمـدـ بـنـ اـسـمـاعـیـلـ الـامـیرـ فـیـ الرـوـضـةـ الـنـدـیـةـ وـ اـبـوـ عـبـدـ اللهـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ اللهـ بـنـ مـحـمـدـ الضـبـیـ الـنـیـسـابـورـیـ الـحـاـکـمـ الـمـعـرـوـفـ بـابـنـ الـبـیـعـ رـواـهـ فـیـ الـمـسـتـدـرـکـ عـلـیـ الصـحـیـحـینـ وـ فـیـ کـتابـ لـهـ جـمـعـ فـیـ طـرـقـ هـذـاـ الحـدـیـثـ وـ اـبـوـ سـعـهـ عـبدـ الـمـلـکـ بـنـ مـحـمـدـ الـنـیـسـابـورـیـ الـخـرـکـوـشـیـ رـواـهـ فـیـ شـرـفـ الـمـصـطـفـیـ وـ اـبـوـ بـکـرـ اـحـمـدـ بـنـ مـوـسـیـ بـنـ مـرـدـوـیـهـ الـاصـبـهـانـیـ رـواـهـ فـیـ کـتابـ جـمـعـ فـیـ طـرـقـ هـذـاـ الحـدـیـثـ وـ اـبـوـ نـعـیـمـ اـحـمـدـ بـنـ عـبدـ اللهـ الـاـصـبـهـانـیـ رـواـهـ فـیـ حلـیـةـ الـاـوـلـیـاءـ وـ فـیـ کـتابـ الطـیرـ وـ اـبـوـ طـاـهـرـ مـحـمـدـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ حـمـدانـ الـخـرـاسـانـیـ رـواـهـ فـیـ کـتابـ طـرـقـ حـدـیـثـ الطـیرـ وـ اـحـمـدـ بـنـ مـظـفـرـ بـنـ اـحـمـدـ الـعـطـارـ الـفـقـیـهـ الشـافـعـیـ ذـکـرـ روـایـتـهـ لهـذاـ الحـدـیـثـ اـبـوـ بـکـرـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ الـخـوارـزـمـیـ فـیـ کـتابـ المـغـازـلـیـ فـیـ کـتابـ المـنـاقـبـ وـ اـبـوـ بـکـرـ اـحـمـدـ بـنـ الـحـسـنـ بـنـ عـلـیـ الـبـیـهـقـیـ ذـکـرـ روـایـتـهـ لهـذاـ الحـدـیـثـ اـبـوـ بـکـرـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ الـخـوارـزـمـیـ فـیـ کـتابـ

المناقب و محمد بن احمد بن سهل التّحوي المعروف بابن بشران ذكر روايته هذا الحديث ابن المغازلی فی كتاب المناقب و ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النّمری القرطبی رواه فی كتاب بهجهة المجالس و ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی رواه فی تاريخ بغداد و ابو الحسن علی بن محمد بن الطّیب الجلّابی المعروف بابن المغازلی رواه فی كتاب المناقب و ابو المظفر منصور بن محمد السّمعانی رواه فی فضائل الصّیحابة و محبی السّینة ابو محمد الحسین بن مسعود بن الفراء البغوي رواه فی المصایب و ابو الحسن رزین بن معاویة العبدی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶

رواہ فی كتاب الجمع بین الصّیحاح السّیّنة و محمد بن علی بن ابراهیم النّظری رواه فی كتاب الخصائص و ابو المؤید موقق بن احمد المعروف باخطب خوارزمی رواه فی كتاب المناقب و عمر بن محمد بن خضر الارديلی المعروف بملأ رواه فی وسیلة المتبعدین و ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر رواه فی تاريخه و ابو السّعادات مبارک بن محمد بن محمد بن عبد الكریم المعروف بابن الا-ثیر الجزری رواه فی جامع الا-صول و ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن عبد الكریم المعروف بابن الا-ثیر الجزری رواه فی كتاب اسد الغابة فی معرفة الصّیحابة و ابو عبد الله محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن النّجّار رواه فی تاریخه و ابو سالم محمد بن طلحه القرشی التّصییی آورده فی مطالب السّؤل فی مناقب آل الرّسول و شمس الدّین ابو المظفر يوسف بن قزعی الحنفی سبط ابن الجوزی آورده فی كتاب تذكرة خواص الائمه فی معرفة الائمه و ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجی الشافعی رواه فی كتابة الطالب فی مناقب امير المؤمنین علی بن أبي طالب و محبت الدّین احمد بن عبد الله بن محمد الطّبری الشافعی المکتی اثبته فی كتابه الرّیاض التّضری فی فضائل العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القریبی و ابراهیم بن المؤید بن عبد الله بن علی بن حمویه الحموینی رواه فی فرائد السّیّمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السّیّبطین و فخر الدّین الهاوسی اثبته فی دستور الحقائق و ولی الدّین ابو عبد الله التبریزی الخطیب رواه فی مشکاة المصایب و ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف المزّی رواه فی تحفه الاشراف بمعرفة الاطراف و شمس الدّین ابو عبد الله محمد بن احمد الدّھبی ذکره فی تذكرة الحفاظ و میزان الاعتدال و رواه فی مصنف جمع فیه طرق هذا الحديث و محمد بن یوسف الزّرندی رواه فی نظم درر السّیّمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السّیّبطین و معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرّسول و شهاب الدّین احمد رواه فی توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و شهاب الدّین بن شمس الدّین بن عمر الزّاوی الدّولتابادی الملقب بملک العلماء ذکره فی هدایة السّیّعاء و احمد بن علی بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانی اثبته فی لسان المیزان و علی بن محمد بن احمد المعروف بابن الصّیباغ المالکی رواه فی الفصول المهمّة فی معرفة الائمه و حسین بن معین الدّین البزدی المیذنی ذکره فی الفوائح و عبد الله بن محمد المطیری رواه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۷

فی الرّیاض الزّاهره فی فضل آل بیت الّبی و عترته الطّاھرہ و احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی ذکره فی كتاب التّبر المذاہب فی بیان ترتیب الاصحاب و عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصّیفوري اثبته فی نزھة المجالس و منتخب التّفاسیس و فضل الله بن روزبهان بن فضل الله الخنجی الشیرازی اثبته فی كتابه الباطل و عبد الرحمن بن أبي بکر السّیوطی المعروف بجلال الدّین رواه فی جمع الجوامع و احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیثمی المکتی ذکره فی المنح المکیۃ و علی بن حسام الدّین بن عبد الملک المتقی رواه فی کنز العمال و عباس الشّهیر بمیرزا مخدوم بن معین الدّین الحسینی الشّریف الجرجانی ثم الشّیرازی آورده فی نواقض الروافض و ابراهیم بن عبد الله الوصّابی الیمنی الشافعی رواه فی الاكتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء و عطاء الله بن فضل الله الشّیرازی المعروف بجمال الدّین المحدث رواه فی الاربعین و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن أبي بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن احمد الجعفری اثبته فی کنز البراهین الکسیّۃ و ابو مهدی عیسیٰ بن محمد الشّعالی

ذكره في مقاليد الاسانيد نقلًا عن الذهبى و حسام الدين بن محمد بايزيد السنهارى نفورى اثبته فى مرفض الروافض والميرزا محمد بن معتمد خان البخشانى نقله فى مفتاح النجا عن الترمذى و محمد صدر عالم سبط الشيخ أبي الرضا نقله فى معارج العلى عن الترمذى و ولی الله احمد بن عبد الرحيم العمرى واله المخاطب اثبته فى قرة العينين و ذكره فى ازاله الخفا و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني الصناعنى اثبته فى الروضة الندية و المولوى مبين بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق السهالى اللکھنوي رواه فى وسیله النجاه و عبد العزيز بن ولی الله العمرى نزيل دھلی الہنڈی هو مخاطبنا الجليل ذكره فى الرسالۃ الـتی موضوعها بيان عقيدة والده و اثبته فى بستان المحدثین و فى فتاویه بجواب بعض السائلین و محمد بن اسماعيل بن عبد الغنى العمري ابن اخ ذاک الفاضل النبیل آورده فى منصب الامامة و المولوى حسن على المحدث نقله فى تفريح الاحباب عن الترمذى و نور الدين السليماني نزيل رامفور رواه فى الدرر اليتيم و المولوى ولی الله بن حبيب الله بن محب الله السنهارى اللکھنوي رواه فى مرآة المؤمنين و سليمان بن ابراهيم بن محمد بن ابراهيم بن محمد الحسنی البلخی القندوزی رواه فى ينابيع المودة و من هنا ظهر ان حديث الطائر قد رواه الائمه الثقات و خرجه الاطواد الايات و اقبل عليه العلماء الماهرون

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸

ورکن إلیه الخدّاق العارفون و تمسّک به الجهابذة الناقدون و تشبت به الكلمة البارعون و اثبته المحنكون الـذین لا يشق لهم غبار و لا يدانی؟؟ لهم فى آثار و لا يغمز لهم قناتهم و لا يرضّ صفاتهم و لا يوهن شأنهم و لا يزعزع اركانهم قد اصفت كلمات السنیة على عظماء اقدارهم و نباھة اخطارهم فمن خالفهم فقد بالغ في القحة و الجلاء و مخالفه اهل التقد و البراعة و شفاق اعلام السنیة و الجماعة و عناد اساطين الصیّناعه و معازة ائمۃ الفضل و السبر و الاختبار و منواه المحرزین قصب السبق في فن الآثار و المروق من اطاعة الخدّاق في علم الاخبار و خلع ربقة الدین من عنقه بالرّد و الانكار و الطّ ما هو واضح كالشّمس في رابعة النهار او كالصّبح في

الاسفار

فائدة ثانية أسامی (۳۳ نفر) سلسله مشایخ شاه ولی الله (پدر مؤلف تحفه) که حدیث طیر را روایت یا ذکر نموده‌اند

در افزای اسامی آن علمای کبار و محدثین عالی فخار که روایت یا ذکر حدیث طیر کردہ‌اند و از مشایخ اجازه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب عظیم المحامد هستند و سلسله روایت او بایشان بواسطه کل یا بعض آن شیوخ سبعه می‌رسد که شاه ولی الله در رساله ارشاد الی مهمات الاستناد باتصال سند خود بایشان حمد الهی بجا آورده در اذهان معتقدین و مقلدین خود کمال عظمت و جلالت و نهایت رفعت مرتبت و نبالت و علو شأن و سمو مكان و لمعان فخر و رجحان قدر ایشان راسخ کرده و تصریح نموده که ایشان مشایخ اجله کرام و ائمه قاده اعلام و از جمله مشهورین بحرین محترمین و مجمع علی فضلهم من بین الخافقین‌اند پس از آن جمله است ابو حنیفه نعمان بن ثابت الكوفی و احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورۃ الترمذی و عبد الله بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار و ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی و ابو جعفر محمد بن جریر الطبری و ابو عبد الله الحسین بن اسماعیل المحاملی و ابو القاسم سلیمان بن ایوب الطبرانی و ابو الحسن علی بن عمر الدارقطنی و ابو عبد الله عیید الله بن محمد المعروف بابن بطہ العکبری و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم التیسابوری و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر التمری القرطبی و ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی و محیی السنّه حسین بن مسعود البغوي و علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر و مجید الدین مبارک بن محمد المعروف بابن الاشیر الجزری و عز الدین علی بن محمد المعروف بابن الاشیر الجزری و محمد بن محمود المعروف بابن التجار و یوسف بن قرعی

المعروف ببسط ابن الجوزی و محب الدين احمد بن عبد الله الطبری و ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن الموئید الحموینی و ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی و یوسف بن عبد الرحمن المزی و محمد بن احمد الذهبی و احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی و جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی و احمد بن محمد المعروف بابن حجر المکی و علی بن عیقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹

حسام الدین المتقی و عطا و الله بن فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث و باید که ما او لا عبارت والد ماجد مخاطب متضمن تصريح اسمای آن شیوخ سبعه و کیفیت اتصال سند او بایشان و بجا آوردن حضرت او حمد الهی را بین اتصال ذکر کنیم و بعد از ان هر گاه بودن حضرات مذکورین از مشایخ تمامی شیوخ سبعه یا بعضی از ان ثابت می کنیم بودن ایشان از مشایخ اجازه والد مخاطب به بداهت ظاهر خواهد شد قال ولی الله والد المخاطب فی الارشاد فصل قد اتصال سندي و الحمد لله بسبعة من المشایخ الجلة الکرام الائمه القادة الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع على فضلهم من بين الخافقین الشیخ محمد بن العلایه البابلی و الشیخ عیسی المغربی و الشیخ محمد بن سلیمان الردانی المغربی و الشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی المدنی و الشیخ حسن بن علی العجیمی المکی و الشیخ احمد بن محمد النخل المکی و الشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی و لکل واحد منهم رسالت جمع هو فيها او جمع له فيها اسانیده المتتوّعة فی علوم شتی اما البابلی فاجازنی بجميع ما فی منتخب الاسانید الذی جمعه الشیخ عیسی له شیخنا الثقة الامین ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی عن ایه و عن مشایخه الثلثة الذین سردا ناماءهم بعد ایه کلّهم عن البابلی و اما الشیخ عیسی فناولنی مقایلی الاسانید تالیفه شیخنا ابو طاهر و اجازنی جميع ما فیه ابو طاهر عن الاربعة المذکورین عنه اما ابن سلیمان فاجازنی بجميع ما فی صلة الخلف تالیفه شیخنا ابو طاهر مشافهه عن المصیف مکاتبه و اجازنی بجميع ما فیه ولده محمد و فد الله عنه و اجازنی بجمیعه السید عمر ابن بنت الشیخ عبد الله بن سالم عن جده عنه و اما الکردی فاخبرنی بجمیع الامم تالیفه سمعاً علیه ابو طاهر بقراءته على ایه المذکور و اما العجیمی فالل الشیخ تاج الدین الدھان رسالت بسط فیها اسانیده اجازنی بجمیع ما رواه العجیمی ابو طاهر عنه و كان ابو طاهر قاری دروسه و اخص تلامذته و قرأ عليه السنۃ بكمالها حسمت من الشیخ تاج الدین القلعی الحنفی مفتی مکة اوائل السنۃ و شيئاً من مستند الدارمی و مؤٹا محمد و آثاره و اجازنی بسائرها و بجمیع ما تصح له روایته عن العجیمی اما النخلی فله رسالت جمع فیها اسانیده اجازنی بها ابو طاهر عنه ح ناولنیها الشیخ عبد الرحمن النخل ابن الشیخ احمد المذکور و اجازنی بها عن ایه و اما البصری فالل ولده الشیخ سالم رسالت اجازنی بها و بجمیع ما تصح له روایته السید عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور و سمعت عنه اوائل الكتب اجازنی ابو طاهر عنه و قد سمع منه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰

ابو طاهر مستند الامام احمد بکماله عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم و قرأ علیه سمائیل الترمذی بکماله الا حدیث سمر النساء فانه سمعه منه اما ابو حنیفه پس او از مشایخ اجازه ابراهیم بن الحسن الکردی الکورانی که یکی از مشایخ سبعه مذکورینست می باشد کردی در کتاب الامم لایاظ الهمم که در ان اسانید خود جمع فرموده گفته مستند الامام أبي حنیفه رضی الله عنه للحسین بن محمد بن خسر و البخی بالسنۃ الى الفخر بن البخاری عن أبي طاهر برکات بن ابراهیم الخشوی الدمشقی عن مؤلفه اما امام احمد بن حنبل پس او از مشایخ اجازه ابو مهدی عیسی بن محمد الشعابی الجعفری المالکی المغربی که از مشایخ سبعه مذکورینست می باشد چنانچه ابو مهدی مذکور در مقایلی الاسانید در مرویات خود از شیخ نور الدین علی بن زین العابدین محمد بن زین الدین عبد الرحمن الاجهوری که مدائح جمیله و مناقب جزیله او باین عبارت رشیقه در مقایلی ذکر کرده و منهم الامام الاوحد و الہمام الجهید المفرد علم الارشاد الموطا المنهاج و علیم الاهتداء المتلاطم الامواج و المحصل من منتقی العرفان منتهی السؤل و الامل و الحائز من تمهید مقدمات الاتقان الشامل و الاکمل و الباذل لطلاب الافادات من مدون التهذیب موائد التوضیح و البیان و الناشر لهم من ذخیره التنقیح و معونه التلقین الطراز المعلم بجوهر التبیان علامه العصر باعتراف المؤلف و المخالف و انسان عین المصر بوفاق عین المضاد

وللساعف و ناظورة ديوان المعارف في فَكَ رموزها و ازاحة اشكالها و الواقع من مقاصد مواقفها و مواقف مقاصدتها على عين الاصابة من نتائج اشكالها شيخ المشايخ الائمة الاعلام و الآية المأثورة باقلام الاسنَة و السنَة الاقلام ملحق الاصغر بالاكابر و وارت اعلاق السَّيادة كابرا عن كابر مسند الدنيا على الاطلاق و بركة الوقت المنتج إليها من اعمق الآفاق ابو الارشاد نور الدين على ابن الامام الفقيه التَّطار المشاق المحدث المسند أبي عبد الله زين العابدين محمد بن الامام الكبير العلامة الشهير خاتمة الفقهاء المحققين و حامل راية المذهب على كاهل التحقيق و التبيين الحائز من فريضة الاثر اوفر نصيب و الضارب في سائر الفنون الاسلامية بسهم مصيب أبي محمد زين الدين عبد الرحمن الاجهوري بضم الهمزة و سكون الجيم و ضم الهاء نسبة إلى قرية من ريف مصر القاهرى سقى الله بغوارق الرحمة ثراه و اجزل في فراديس الجنان قراه ولد رحمه الله بتصر سنة خمس و سبعين و تسعين و نسأ بها على الاشتغال و الملازمة و الحرص على طلب العلم حفظاً للمتون و تفهمها فيها و تقيداً للفوائد و وقوفاً على الغرائب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱

وبكر للستِّماع على شيوخ الوقت و الاستجازة منهم ممَّن لهم علوُّ الاسناد كالشمس العالمة محمد بن احمد الرملی الشافعی و الحافظ نور الدین على بن أبي بکر القرافی الشافعی و البرهان ابراهیم بن عبد الرحمن بن على بن أبي بکر العلقمی الشافعی و العلامة شمس الدین محمد بن محمد بن احمد الفیشی بفباء مكسورة بعدها مثناء تحتية فشین معجمة المالکی و امام المالکیة في عصره الجامع بين العلم و العمل شمس الدین بن سلامة البنوفری و قاضی المالکیة بدر الدین محمد بن یحیی بن عمر القرافی المالکی و المسند الكبير سراج الدین عمر بن الجائی بهمزة مضمومة و لام ساکنة الحنفی و العلامة المسند أبي محمد بدر الدین حسین الكرخی الحنفی و علامۃ المحقق الشیخ صالح البلقینی الشافعی و علامۃ التحقیق و شیخ الفنون العقلیة الشهاب احمد بن قاسم العبادی الشافعی و تفقه بالبنوفری و البدر القرافی و الشیخ کریم البرموی و الشیخ عثمان الغربی فی آخرين و جد و برع فی الفنون فقها و عربیة و اصلین و بلاغة و منطقاً و غيرها و درس و أفتی و صنف و الف و شرح و قید و نظم النظائر و نشر الجوادر و طار صيته و عمر ارجاء المعمور ذكره و نفع الله به طبقة بعد طبقة من سائر المذاهب و انتبه إلیه ریاسة مذهب مالک على الاطلاق و عمر حتی صار العلم المفرد في علو الاسناد و رحل الناس إليه من سائر الآفاق للاخذ عنه فالحق الاحفاد بالاجداد و طوق النازل فضیلۃ علو الاسناد هذا مع ماله من مثانة الدین و کمال النزاهة و وثاقة التعفف و رصانة الصیانة و سعة البال و حسن الخلق و لین الجانب و مزيد الاحتمال و سلامۃ الصدر و نهاية التواضع مع الكبير و الصیغیر و الجلیل و الحقیر الى غير ذلك من اوصافه الحسنة و شمائله المستحسنہ و صیب آخر في بصره بسبب غريب و هو ان بعض الطلبة ممَّن أراد الله به شرّاً كان يحضر مجلس الشیخ فافتنه بانها لا تحل له الا بعد زوج فتویعیده بانه يتزوجه بنته و وقع بينه وبين اهله مشاجرة فطلّقها ثلاثة ثم ادركه النیدم فاستفتی الشیخ فافتنه بانها لا تحل له الا بعد زوج فتویعیده بانه يقتله ان لم يردها له فلم يكتثر الشیخ بكلمه فترك الشیخ يوماً حتى جلس للتدریس على عادته فجاء و تحته سیف فاستله فضرب الشیخ على راسه فقام إليه اهل الحلقة و من حضرهم من اهل الجامع فناولوه يميناً و شمالاً بالثیاب و التعلّل حتى حالوا بينه وبين الشیخ وقد شجه في راسه و ما زالوا به حتی قتلواه دوساً بالارجل و ضرباً بالايدي و التعلّل و العصی و غير ذلك و رفع الشیخ لداره فاثرت تلك الشجاج

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲

في بصره و لا حول و لا قوَّةَ إلَّا بالله رحلت إليه سنة اربع و ستين و الف فلازمته مدة ستين إلَّا كسرها اخذت عنه في الفقه و الحديث و العریقَةَ و غير ذلك و رویت عنه عدة جوامع و مسانید و اجزاء و اربعينيات ياتی انشاء الله تفصیلها و سمعت من لفظه الحديث المسلسل بالاولیة و المسلسل بسورة الصف و لقنتی الذکر و أجاز لی غير مرّة كلَّ ما يجوز له و عنه روایته و له التصانیف العديدة المحکمة المفیدة منها شروحه الثالثة على مختصر الخلیل کیر فی اثنی عشر مجلد او وسط فی خمسة و صغير فی مجلدین و حاشیة على شرح التئائی للرسالة و شرح عقيدة الرسالة و شرح الفیة السیرة للزین العراقي و مجلد لطیف فی المعراج و شرح الفیة النحو لابن

مالك و لم يخرجه من المسوّدة و شرح التهذيب لسعد الدين التفتازاني في المنطق و حاشية على شرح النخبة لابن حجر و منسّك صغير و جزء في مسئلة الدخان و كتابة على الشّسائل لم تخرج من المسوّدة و عقيدة منظومة و غير ذلك من فرائد افاداته و موائد امداداته توفى رحمة الله سنة سـ٣ و سـ٢٥ و الف عن نيف و تسعين سنة مـى فرمـايد مـسند الـامـام اـحمدـ بنـ حـنـبلـ قالـ الحـافـظـ ابنـ حـجـرـ وـ فيهـ زـيـادـاتـ ولـدـهـ عبدـ اللهـ وـ شـيـءـ يـسـيرـ مـنـ زـيـادـاتـ أـبـيـ بـكـرـ القـطـيعـيـ الرـاوـيـ عـنـ عبدـ اللهـ وـ هوـ يـشـتـملـ عـلـىـ ثـمـانـيـةـ عـشـرـ مـسـنـدـ مـسـنـدـ العـشـرـةـ وـ ماـ مـعـهـ وـ مـسـنـدـ اـهـلـ الـبـيـتـ وـ مـسـنـدـ اـبـنـ مـسـعـودـ وـ مـسـنـدـ اـبـنـ عـمـرـ وـ مـسـنـدـ عبدـ اللهـ بنـ عـمـروـ بنـ عـاصـىـ وـ أـبـيـ رـمـثـةـ وـ مـسـنـدـ العـبـاسـ وـ بـنـيهـ وـ مـسـنـدـ عبدـ اللهـ عـبـاسـ وـ مـسـنـدـ أـبـيـ هـرـيـةـ وـ مـسـنـدـ اـنـسـ وـ مـسـنـدـ أـبـيـ سـعـیدـ وـ مـسـنـدـ جـاـبـرـ وـ مـسـنـدـ الـمـكـيـنـ وـ مـسـنـدـ الـمـدـنـيـنـ وـ مـسـنـدـ الـكـوـفـيـنـ وـ مـسـنـدـ الـبـصـرـيـنـ وـ مـسـنـدـ الشـامـيـنـ وـ مـسـنـدـ الـاـنـصـارـ وـ مـسـنـدـ عـائـشـةـ وـ مـسـنـدـ النـسـاءـ اـنـتـهـىـ وـ هـىـ مـشـتـملـةـ عـلـىـ مـائـةـ جـزـءـ وـ اـثـيـنـ وـ سـبـعينـ جـزـءـ بـتـجـزـيـةـ الحـسـنـ بـنـ عـلـىـ الـمـذـهـبـ الرـازـىـ عـنـ القـطـيعـيـ قـالـ الحـافـظـ ابنـ حـجـرـ وـ كـانـ الـامـامـ اـحـمـدـ رـحـمـهـ اللهـ لـمـاـ جـمـعـ هـذـاـ مـسـنـدـ لـمـ يـرـتـبـ اـسـانـيدـ الـمـقـلـينـ فـرـتـبـهـ وـ لـدـهـ عبدـ اللهـ فـوـقـ فـيـ اـغـفـالـ كـثـيـرـ مـنـ جـعـلـ الـمـدـنـيـ فـيـ الشـامـيـ وـ نـحـوـ ذـلـكـ وـ رـتـبـهـ بـعـضـ الـحـفـاظـ الـاـصـبـهـانـيـنـ عـلـىـ الـاـبـوـابـ وـ لـمـ اـقـفـ عـلـىـ وـ رـتـبـهـ مـنـ اـهـلـ عـصـرـناـ الـحـافـظـ نـاـصـرـ الـدـيـنـ بـنـ زـرـيقـ عـلـىـ الـاـبـوـابـ وـ اـظـنـهـ عـدـمـ فـيـ الـكـائـنـةـ الـعـظـمـيـ بـدـمـشـقـ اـنـتـهـىـ وـ رـتـبـهـ بـعـضـ مـنـ تـاـخـرـ عـنـهـ اـيـضاـ فـيـ مـاـ بـلـغـنـىـ وـ رـتـبـهـ عـلـىـ حـرـوفـ الـمـعـجمـ فـيـ اـسـمـاءـ الـمـقـلـينـ الـحـافـظـ ابوـ بـكـرـ بـنـ الـمـحـبـ وـ رـتـبـ الـاـحـادـيـثـ الزـائـدـهـ فـيـهـ عـلـىـ الـكـتـبـ السـتـهـ شـيـخـناـ الـحـافـظـ ابوـ الـحـسـنـ الـهـيـتمـيـ وـ عـمـلـتـ اـنـاـ اـطـرـافـ الـمـسـنـدـ كـلـهـ فـيـ مـجـلـدـيـنـ اـنـتـهـىـ قـرـأـتـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ١٣

عليه ما انتسبته من مـسـنـدـ العـشـرـةـ من مـسـنـدـ وـاحـدـ مـنـهـمـ رـضـىـ اللهـ عـنـهـمـ وـ اـجـازـتـهـ مـنـ زـكـرـيـاـ وـ اـجـازـتـهـ مـنـ العـلـقـمـيـ عـنـ السـيـنـبـاطـيـ قـالـ هوـ وـ زـكـرـيـاـ اـخـبـرـنـاـ الـحـافـظـ ابوـ الـفـضـلـ بـنـ حـجـرـ قـالـ قـرـأـتـهـ كـلـهـ عـلـىـ أـبـيـ الـمـعـالـىـ عبدـ اللهـ بنـ عـمـرـ الـاـزـهـرـيـ مـسـعـودـيـ فـيـ ثـلـثـةـ وـ خـمـسـيـنـ مـجـلـسـاـ لـسـمـاعـهـ لـجـمـيـعـهـ سـوـىـ فـوـتـ عـلـىـ أـبـيـ عـبـاسـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـمـرـ الـحـلـبـيـ بـسـمـاعـهـ لـمـاـ قـرـئـ عـلـىـهـ عـلـىـ النـجـيـبـ أـبـيـ الـفـرـجـ عبدـ الـلـطـيـفـ بـنـ عـبـدـ الـمـنـعـمـ بـنـ عـلـىـ بـنـ نـصـرـ الـحـرـانـيـ قـالـ اـخـبـرـنـاـ بـجـمـيـعـهـ ابوـ مـحـمـدـيـدـ عبدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ بـنـ اـبـيـ الـمـجـدـ الـحـرـبـيـ حـ قـالـ زـكـرـيـاـ وـ السـيـنـبـاطـيـ وـ اـخـبـرـنـاـ عـالـيـاـ ابوـ مـحـمـدـ عبدـ الـرـحـيمـ بـنـ الـفـرـاتـ عـنـ اـبـيـ عـبـاسـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ الـجـوـخـيـ حـ وـ بـاجـازـتـهـ مـنـ ثـلـثـةـ مـعـ الـعـلـقـمـيـ اـيـضاـ عـنـ الـحـافـظـ اـبـيـ الـفـضـلـ السـيـنـبـاطـيـ بـقـرـاءـتـهـ لـنـحـوـ ثـلـثـ عـلـىـ التـقـيـ الشـمـنـيـ وـ اـجـازـتـهـ لـسـائـرـهـ بـسـمـاعـهـ لـجـمـيـعـهـ عـلـىـ الـجـمـالـ عبدـ اللهـ بنـ عـلـىـ الـكـنـانـيـ الـحـنـبـلـيـ عـنـ اـبـيـ الـحـسـنـ عـلـىـ بـنـ اـحـمـدـ الـعـرـضـيـ قـالـ هوـ وـ اـبـنـ الـجـوـخـيـ اـخـبـرـنـاـ بـهـ اـمـ اـحـمـدـ زـيـنـبـ بـنـ مـكـيـ بـنـ عـلـىـ بـنـ كـامـلـ الـحـرـانـيـ سـمـاعـاـحـ قـالـ ابوـ الـفـضـلـ السـيـنـبـاطـيـ وـ اـخـبـرـنـاـ بـهـ عـالـيـاـ مـسـنـدـ مـحـمـدـ بـنـ مـقـبـلـ عـنـ الصـيـلـاحـ بـنـ اـبـيـ الـمـقـدـسـيـ عـنـ الـفـخـرـ بـنـ الـبـخـارـيـ قـالـ هوـ وـ زـيـنـبـ بـنـ مـكـيـ اـخـبـرـنـاـ ابوـ عـلـىـ حـنـبلـ بـنـ عبدـ اللهـ بنـ الـفـرـجـ الـرـصـافـيـ قـالـ هوـ وـ ابوـ مـحـمـدـ الـحـرـبـيـ اـخـبـرـنـاـ ابوـ القـاسـمـ هـبـهـ اللهـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ الـواـحـدـ بـنـ الـحـصـينـ الشـيـبـانـيـ قـالـ اـخـبـرـنـاـ ابوـ عـلـىـ الـحـسـنـ بـنـ عـلـىـ الـتـمـيـمـيـ الـمـذـهـبـ الـوـاعـظـ قـالـ اـخـبـرـنـاـ ابوـ بـكـرـ اـحـمـدـ بـنـ جـعـفرـ بـنـ حـمـدانـ الـقـطـيعـيـ قـالـ اـخـبـرـنـاـ ابوـ عبدـ الـرـحـمـنـ عبدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبلـ قـالـ حـدـثـيـ اـبـيـ حـ قـالـ الـجـلـالـ السـيـنـبـاطـيـ وـ بـالـسـنـدـ الـىـ اـبـنـ الـبـخـارـيـ عـنـ اـبـيـ الـيـمـنـ الـكـنـدـيـ عـنـ اـبـيـ الـيـمـنـ الـكـنـدـيـ عـنـ حـسـنـ هوـ ابوـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ الـجـوـهـرـيـ عـنـ اـبـيـ بـكـرـ الـقـطـيعـيـ عـنـ عبدـ اللهـ عـنـ اـبـيـهـ قـالـ السـيـرـاجـ الـقـزوـيـنـيـ نـرـوـيـ بـهـذـاـ الـإـسـنـادـ جـمـيـعـ مـصـنـفـاتـ الـإـامـ وـ مـصـنـفـاتـ وـلـدـهـ سـمـاعـاـ لـعـضـهاـ وـ إـجازـةـ لـسـائـرـهـاـ مـنـ كـلـ شـيـخـ لـمـنـ روـيـ عـنـهـ مـنـ الـمـذـكـورـيـنـ اـنـتـهـىـ وـ نـيـزـ اـحـمـدـ اـزـ مشـاـيخـ اـجـازـهـ اـبـراهـيمـ كـرـديـسـتـ چـنـاـچـهـ اوـ درـ رسـالـهـ اـمـ لـایـقـاظـ الـهـمـ گـفـتـهـ مـسـنـدـ الـامـامـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ حـنـبلـ السـيـبـانـيـ رـضـىـ اللهـ عـنـهـ وـ شـكـرـ سـعـيـهـ سـمـعـتـ طـرـفـاـ مـنـ عـلـىـ شـيـخـناـ الـامـامـ صـفـىـ الـدـيـنـ اـحـمـدـ رـوـحـ اللهـ رـوـحـهـ بـسـنـدـ السـابـقـ الـىـ الـفـخـرـ بـنـ الـبـخـارـيـ اـنـاـ ابوـ عـلـىـ حـنـبلـ بـنـ عبدـ اللهـ بـنـ الـفـرـجـ الـمـكـبـرـ اـنـاـ ابوـ القـاسـمـ هـبـهـ اللهـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ الـواـحـدـ بـنـ الـحـصـينـ اـنـاـ ابوـ عـلـىـ الـحـسـنـ بـنـ عـلـىـ الـتـمـيـمـيـ الـمـذـهـبـ الـوـاعـظـ اـنـاـ ابوـ بـكـرـ اـحـمـدـ بـنـ جـعـفرـ الـقـطـيعـيـ ثـنـاـ عبدـ اللهـ بـنـ الـامـامـ اـحـمـدـ ثـنـىـ اـبـيـ وـ نـيـزـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبلـ اـزـ مشـاـيخـ شـيـخـ ابوـ الـبقاءـ حـسـنـ بـنـ عـلـىـ الـعـجـيـمـيـسـتـ کـهـ اوـ هـمـ اـزـ مشـاـيخـ سـبـعـهـ مـذـکـورـيـنـ مـیـ باـشـدـ چـنـاـچـهـ تـاـجـ الـدـيـنـ دـهـیـانـ مـکـیـ حـنـفـیـ درـ کـتـابـ خـودـ کـهـ

موسوم ساخته آن را

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴

بكفایه المتطلع لما ظهر و خفى من غالب مرويات شیخنا العلامہ الحسن بن علی العجمی الحنفی گفته مسند الامام الریانی أبي عبد الله احمد بن حنبل الشیبانی رضی الله عنه و فيه من زيادات ولده عبد الله و شیء نزیر من زيادات أبي بکر القطیعی الرّاوی عن عبد الله رحمة الله تعالى أخبر به عن حافظ و قته محمد بن علاء الدين البابلي عن المعمّر محمد حجازی الشعراوی عن المعمّر محمد بن اركماس عن الحافظ شهاب الدين احمد بن حجر العسقلانی قال قرأته من اوله الى آخره في ثلاثة و خمسين مجلسا على الشيخ المسند الكبير أبي المعالی عبد الله بن عمر بن على بن مبارك الهندی الاصل نزيل القاهرة الازھری المسعودی بسماعه لجميعه سوى مواضع منه على أبي العباس احمد بن محمد بن عمر بن أبي الفرج الحلبي المعروف بحفنجله بفتح المهملة و الفاء و سکون النون بعدها جيم ثم لام خفیفة بسماعه لما قرأ عليه سوى مسند أبي سعيد بالاجازة على التّجیب أبي الفرج عبد اللطیف بن عبد المنعم بن على بن نصر الحرانی الاصل نزيل القاهرة قال اخبرنا بجمعیه ابو محمد عبد الله بن احمد بن أبي المجد الحزنی وبعضه ابو طاهر المبارک بن المخطوط قالا۔ ابنا ابو القاسم هبة الله بن محمد بن عبد الواحد بن الحسين قال اخبرنا ابو على الحسن بن على التّمیمی المذهب الوعاظ قال اخبرنا ابو بکر احمد بن جعفر بن حمدان بن مالک القطیعی قال اخبرنا عبد الله بن الامام احمد بن محمد بن حنبل قال اخبرنی أبي و غيره كما یین فیه قال الحافظ ابن حجر و ذکر ابو بکر بن نقطه ان القطعی فانه على عبد الله بن الامام احمد بن حنبل خمسة اوراق من مسند عبد الله بن مسعود فرواها عنه بالاجازة و ان ابا على المذهب فانه على القطعی مسند عوف بن مالک و فضاله بن عیید و ذکر بعض الحفاظ انه فانه على القطعی ايضا خمسة و ثلثون حدیثا من حدیث جابر ثم قال الحافظ و بسماع شیخنا المسند العشرة و ما معه و بمسند اهل البيت على أبي نعیم احمد بن الحافظ تقی الدین عیید الاشعراوی و ابراهیم بن عبد الصیمد الترمذی قال الاول اخبرنا التّجیب بسنته و قال الترمذی سمعا لجیمه على عبد الرحیم بن یوسف بن یحیی بن خطیب المزّه و بعضه على غازی بن أبي الفضل الحلبی قالا۔ اخبرنا ابو على حنبل بن عبد الله الرّصافی فی المکبر قال اخبرنا ابن الحسين و بسماعه لمسند اهل البيت خاصیة على علیک بن عبد الله الحرنداری و أبي العباس احمد بن أبي بکر الزّبیری و بدر الدين محمد بن احمد بن خالد الفارقی و عز الدين محمد بن محمد بن عبد الحق بن الرّضا و محمد بن عالی بن نجم الدّمیاطی و بهاء؟؟؟ الدين محمد بن حمویه الصّریر و فتح الدين محمد بن أبي الفتاح محمد بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵

محمد القلانسی بسماع علیک من العز عبد العزیز بن عبد المنعم الحرانی باجازته من أبي محدث بسنته و بسماع الباقي من ابن خطیب المزّه سوى ابن حمویه والقلانسی وبالاجازة ح و اخبر به عالیا عن الامام صفی الدین احمد القشاشی و المسند برہان الدين ابراهیم المیمونی کلاهما عن الشّمس محمد بن احمد الرّملی عن القاضی ذکریا بن محمد الانصاری عن محمد بن مقبل عن الصّلاح محمد بن احمد بن أبي عمر عن الفخر علی بن احمد بن البخاری عن أبي الیمن یزید بن الحسن الکندي عن أبي بکر محمد بن عبد الباقي الانصاری عن الحسن بن علی الجوهري عن القطعی و نیز احمد از مشايخ اجازه شیخ عبد الله بن سالم بصری که او هم از مشايخ سبعه مذکورینست می باشد چنانچه سالم بصری در امدادی بمعرفه علو الاسناد که در ان مرویات والد خود عبد الله بن سالم بصری جمع نموده گفته و اما مسند الامام احمد بن حنبل فیرویه الشیخ الوالد عن البابلی عن علی بن محیی الزّیادی عن الشهاب احمد بن محمد الرّملی عن الشّمس محمد بن عبد الرحمن السّخاوی عن العز عبد الرحیم بن محمد الحنفی عن أبي العباس احمد بن محمد بن محمد الجوختی عن أم احمد زینب بنت مکی الحرائیه عن أبي علی حنبل بن عبد الله بن الفرج الرّصافی عن أبي القاسم هبة الله بن محمد بن عبد الواحد الشیبانی عن أبي علی الحسن بن علی التّمیمی عن أبي بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطعی عن أبي عبد الرحمن عبد الله بن الامام احمد بن حنبل اما ترندی صاحب جامع صحيح پس او هم از مشايخ اجازه ابو مهدی عیسی مغربیست

چنانچه ابو مهدی در مقالید الاسانید در مرويات خود از شیخ علی بن عبد الواحد السجلماسی که مدائح جمیله و مفاحر جزیله او باین عبارت رشیقه ذکر نموده ان اول من عمرتی عوائد افاداته و عمنی موائد امداداته و حلی جسدی العاطل بفوائد علومه و اجنبی ربیعی الماحل بدواقف فهومه و جلی حنادس شکوکی بانوار عرفانه و هدی حیران افکاری بواسطه براحتیه و تبیانه و فتح لی بحسن القائه مغالق الفروع و الاصول و قید لی بجید املائه شوارد المتنقول و المعقول و عادت علی برکته ظاهرا و باطننا و شملتني لحظاته ظاعنا و قاطنا سیدی و مولای الامام الشهیر الصیدر الكبير خاتمه الحفاظ الاعلام و واسطة قلادة ائمۃ الاسلام جامع تفاریق العلوم و محیی دارس المنتور منها و المنظوم و مشید ما نسجت عليه منها عناكب الانقطاع و منوس ما ذہبت بالقتنه منها وحشة المضاع و مستخرج دفائن کنوزها من خبایها و موضع دقائق رموزها من قضایاها العلامۃ النقاد جهبد اهل الروایة و الاسناد بغیة الدالج و الساری و نهاية رغبة الروایة و القاری سید

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶

و مولای ابو الصلاح و ابو الحسن الشیخ علی بن عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن يحيی بن أبي يحيی بن احمد بن السیراج الانصاری السجلمارسی النبغة الجزائری طیب الله بعوارف الحسنی تربته و اعلى فی فرادیس المقر الاسنی رتبته هکذا املى علی نسبه رضی الله فی إجازة کتبتها بعض فضلاء اصحابه و رایت بخطه قدس الله روحه نسبه مرفوعا الى سعه بن عباده الصیحابی سید الخزرج نشأ رحمه الله ببلده سجلماسی على الاشتغال فقرأ بها القرآن العظيم و عدة متون و ظهرت براعة حافظته ثم رحل الى فاس فادرک بها جملة العلماء فأخذ عنهم بها فی فنون و خاص فی مفروض منها و مسنون حدیثا و تفسیر اوفقاها و اصلین و عربیة و بلاغة و منطقا و سیرا و تاریخا و ادبیا و تقریضا و انشاء و غير ذلک و نجمت تجایه و بهرت براعته و کان جل اخذه عن الثلثة الاعلام الجهابذة الفخام او لهم الاستاد الكبير و نخبة الشرف الخطیر السید الشیخ ابو محمد عفیف الدین عبد الله بن علی بن ظاهر الحسنی السجمامی و ثانیهم العالم الولی بقیه السلف و برکه الخلف ابو عبد الله محمد بن أبي بکر الدلائلی الصهناجی اخذ عنه كما اخبرنی به الجامع الصحیح للبخاری نحو احدی عشرة مرّة کلها قراءة بحث و تحقیق و کشف و تدقیق جلها سماع من لفظه مع شروحه و حواشیه فتح الباری و الکرمانی و القسطلانی و الزکریا و السیوطی و الدمامینی و الزركشی و المشارق فی غرائب الصحیحین و الموطی لیحیی و الکلاباذی فی تعريف الرجال و الاستیعاب فی تعريف الصحاب و جميع المسند الصحیح لمسلم مع شروحه و الموطا بشروحه منها المختار الجامع بین المتنقی و الاستذکار و الشفاء بشروحه و تفاسیر کل من الوحدی و ابن عطیة و الکشاف للزمروری رساله القشیری و لطائف المتن لابن عطاء الله و التنویر و الحكم له و شرحها لابن عباد و مجد الدین و الآخرة للشهوری و ثالث الائمه الاکابر ذوى المناقب العلیة و المآثر حافظ العصر ابو العباس شهاب الدین احمد بن محمد بن احمد المقری التلمساني اخذ عنه الموطا و الرساله بتقایید الجزوی و التهذیب للبرذعی بتقید أبي الحسن الصغیر و مختصر ابن الحاجب الفرعی و مختصر خلیل و الفیة ابن مالک و عقائد السنوسی و البردة و شرحها لابن مرزوق و غير ذلک و اجاز له کالاولین جمیع مرویاته و مؤلفاته و کتب خطّهم بذلك و كانت ملازمته للثانی اکثر ذکر لی انه لازمه ثلاثة و عشرين سنّة ثم توجه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷

بعد الأربعين نحو الديار المشرقیة لأداء فریضۃ الحجّ فادی مفترضه و بلغ من اسني المطالب غرضه و لقی بها اعلام الامّة و اساطین الائمه منهم عالم المعقولات و مذلل ما تغاصلی منها من المشکلات شهاب الدین احمد بن محمد بن علی الغنیمی الانصاری القاهري الحنفی کتب له إجازة بخطه فی جمیع ماله من مروی و مؤلف و منهم فارس التفسیر و استاد الاتقان فیه و التحیر شهاب الدین احمد بن عبد الوارث البکری القاهري المالکی کتب له ايضا بخطه إجازة فيما له من مروی و مؤلف و منهم شیخنا علم الارشاد و من جمع اهل الروایة و الاستاد نور الدین علی بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوری إجازة کالاولین بماله و غير هؤلاء من الفحول الأعیان و

فرسان الضبط والاتقان ثم عاد الى الجزائر واستقر بها لافادة العلم ونشر مطارفه وبذل تالده وطارفه الى ان وفاه الحمام المحتوم وبدد شمل ذلك العقد المنظوم فانتقل الى رحمة الله تعالى مولاهم شهيدا بالطاعون او اخر شعبان سنة سبع وخمسين وalf و كان رحمة الله بالمكان المكين من الحرص على العلم والرغبة في نشره والادمان على تلاوة القرآن والتواضع والخشية وسرعة الدمعة ورقه القلب والصبر والاحتمال وقوه الجاش في الله تعالى والسيخاء والاثيارات والحنون على الطلبة والاشفاق عليهم والحرص على ايصال النفع إليهم مواطبا على قيام الليل لا يوا فيه آخر الليل الا وهو قائم بتهجد كلما مر بيته تحذير او تبشير ردها وبكى واستغرق في البكاء حتى يرحمه من يسمعه هذه حاله في غالب لياليه كثير الزيارة للصالحين الاحياء والاموات وبالغا في محبتهم وتعظيمهم كثير الانتصار للفقراء المنتسبين للطريق ناشرا لمحاسنهم معرضا عما سوى ذلك متلمسا لهم احسن المخارج حسن التربية لاصحابه متفقدا لأحوالهم شديدا لاعتنائهم لم يخلف بعده مثله واما حاله في القاء العلوم ونشر مطارف المنشور منها والمنظوم فكان فارس ميدانها وناظورة ديوانها ومشكاة اضوائها وعارض انوائها وسهم اصابتها وطراز عصابتها قد تأنس به معقولها ومسموعها وقررت به عينا اصولها وفروعها يجري على طرف لسانه حديثها وتفسيرها وينقاد لقلم بيانه تنقيحها وتحريرها وطوع يديه تواريختها وسيرها ونصب عينيه انشاؤها وخبرها كلما اقرأ فنا من الفنون ظن السامع انه لا يحسن غيره لازمه بتوفيق الله تعالى مدة تزيد على عشر سنين ارتفع بها حضيضى الى اوج الكمال وانتظمت بما اولاني في سلك الرجال وادخلني على عقائد المعرفة من باب الاعراب ومتعملى بالنظر الى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ١٨

وجوها المسفرة بعد ان كانت في حجاب فشاركت ببركة نظره الميمون في فنون وكرعت من معين زلالها في انهار وعيون اخذت عنه صحيح البخاري الى نحو الرابع منه على وجه من الدراية بدبيع الترم الكلام فيه على استناده بتعريف رجاله من ذكر سيرهم ومناقبهم وموالidهم وفياتهم وما في الاسناد من اللطائف من كونه مكتوبا او مدمينا او فيه رواية الاكبر عن الاصاغر او الصحابي عن الصحابي ونحو ذلك وعلى متنه بتفسير غريبه وبيان محل الاستدلال منه و مطابقته للترجمة و ما يحتاج إليه من اعراب وتصريف و ما فيه من القواعد الاصولية و ما يبني عليها من الفروع و ذكر ما اخذ المذهب و ترجيح ما يقتضيه المقام منها واستنباط ما فيه من الفروع واللامع بما فيه من الاشارات الصوفية وغير ذلك مما يبهر العقول و تقف عن السبابة في بحره اكبر الفحول كل ذلك بمراجعة شروحه وحواشيه من المشارق لعياض والكرmani وابن حجر العسقلاني والقسطلاني والزركشى والدماميني والبرماوى والسنوسى وزروق وابن غازى وسمعت عليه ايضا جميع الصحيح غير مرأة على طريق مختصر بين الدراية والرواية من الاقتصار على الكلام فيما لا بد منه من تفسير غريب او بيان مطابقة الحديث للترجمة او غير هذا مما يحتاج إليه وسمعت عليه طرفا من الشفاء للقاضى تفقها فيه بمراجعة شروحه التلمسانى والدلنجى والشمنى وغيرهم واحتذت عنه في علوم الحديث الفية العرائى تفقها فيها وفى شرحها للمصنف وشيخ الاسلام زكرييا وفى الفقه مختصر ابن الخليل تفقها فيه بمطالعه شروحه بهرام والتائى و الموات وابن غازى و الخطاب وغيرهم والرسالة الى نحو النصف منها تفقها فيها كذلك بمراجعة شروحها الجزوئى وأبى الحسن وغيرهما ونبذة من تحفة ابن عاصم فى مسائل القضاء وفى اصول الفقه جميع جمع الجوامع للسيبكى مرتبين قراءة بحث وتحقيق بمطالعه شروحه للولى العراقي والجلالى المحلى والكورانى وغيرهم وطرفا من اصول ابن الحاجب مع نبذة صالحه من شرحه للعقبانى وشرحه للقاضى العضد وحاشية المحقق الفتازانى عليه وغير ذلك وفى اصول الدين أم البراهين شرحها من قوله ويجتمع معانى هذه العقائد كلها قول لا إله إلا الله*

الى آخره وجميع المقدمات بشرحها وطرفا من الكبرى جميعها للامام المحقق السنوسى وطرفا من المصباح اختصار الطوالع للبيضاوى وفى النحو الالفية لجمال الدين بن مالك سمعا من لفظه من اولها الى ترجمة الكلام و ما يتالف منه مع الالماء

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ١٩

بطائف نكت و ابحاث و مذاكره اکثر ابياتها و اللامیة له من اولها الى باب ابنيه الفعل المجرد و تصارييفه و في فن البلاغة جميع تلخيص المفتاح للقزوینی بشرحه المختصر للسعه التفتازانی قراءة بحث و تدقیق و في المنطق جميع الجمل للخونجی مرتبین بمراجعة شروحه الشریف التلمسانی و ابن مزروق الحفید و ابن الخطیب القسطنطینی و جميع المختصر للسنوسی و من ایساغوجی من القياس الى آخره و من البردة من اولها الى قوله نبینا الامر الناهی و كان يأتي فيها بالعجائب و الغرائب و ربما تمّ عليه الایام فی الیت واحد منها بمراجعة شرحها لابن مزروق الحفید و غيره و في التصوف المباحث الاصلیة نظم ابن البناء فی آداب السلوک بشرحها للشيخ زروق و طرفًا من الحكم لابن عطاء الله و السیستیة نظم ابن بادیس فی کرامات الاولیاء بشرحها لابن الحاج البیدری و في الرسم نظم الخراز المسمی بمورد الظمان الى قوله و القول فيما سلبوالیاء بكسرة ما قبلها اكتفاء و التزم لنا رحمه الله حين قرأته ایراد سوره من قصار المفصل فسأل لنا اولاً عن رسماها بما تقتضيه قواعد الرسم ثم عن ضبطها كذلك ثم عن اعرابها و كل ذلك تمرين للطالب و تشحیذ لذهنه و في علم القراءة طرفا من الشاطیئ و الدّرر اللوامع و في الادب المقامات للحریری من اولها الى تمام احدی عشرة مقامة بشرحها للشیریشی و في التاریخ طرفا من تاریخ ابن خلدون و في العروض طرفا من الخزرجیة مذاکرة و سمعت من لفظه غير مرّه جميع الاحزاب الثالثة الحزب الكبير و حزب البحر كلاهما للقطب الغوث سیدی أبي الحسن الشاذلی و حزب الحفظ للامام محی الدین التویی و امری بقراءتها و اخذت عنه من مؤلفاته جميع نظم السیرة التبویہ له تفکّه و استیعابا لجمیع قضایاها و كان يأتي فی تقریرها بالعجب العجاب و الكثیر من منظومته جامعه الاسرار فی قواعد الاسلام الخمس و غير ذلك و له رحمه الله مؤلفات كثیرة غالباها نظم غير ما تقدّم شرح التحفة لابن عاصم و تقیید على مختصر خلیل لم يکمل و المنع لاحسانیة فی الاجوبة التلمسانیة و الیواقیت الشمینیة فی القواعد و النظائر فی فقه عالم المدینة و هو نظم و عقد الجواهر فی نظم النظائر لم يتم و السیرة الصغری نظم ايضا و النظم المسمی بمسالک الوصول الى مدارک الاصول نظم فی اصول الشریف التلمسانی و شرحه و منظومه فی تاریخ وفیات الأعیان و اخری فی علم التفسیر و اخری فی مصطلح الحديث و اخری فی الاصول غير ما تقدّم و اخری فی التسخیف و اخری فی المعانی و البیان و اخری فی الجدل و اخری فی المنطق و اخری فی الفرائض و اخری فی التصوف و اخری فی الطّب و اخری فی التّشیریح و شرح على الاجرومیة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰

و شرح على الدّرر اللوامع لابی الحسن بن بربی و دیوان منظوم و تفسیر القرآن بلغ فیه الى قوله تعالى و لكن البر من انتقی و نظم مسألة القطب والاوتداد والابدان و غير ذلك و اجازني غير مرّه فی جميع مرویاته و مؤلفاته تغمیده الله برحمته گفته كتاب الجامع الكبير لابی عیسی الترمذی اخبرنا به إجازة مع ما باخره من العلل عن شیوخه الثالثة بسندهم الى ابن غازی عن أبي عبد الله محمد بن محمد بن یحيی السیراج عن ابی العباس احمد بن قاسم بن عبد الرحمن القبا بفتح القاف و تشید الموحدة عن یحيی بن محمد بن عمر بن رشید عن ابیه عن شرف الدین محمد بن عبد الخالق بن طرخان القرشی الاموی عن أبي الحسن على بن نصر بن المبارک الانصاری المکی المشهور بابن البناء لأن اباه كان بناء بالحرم الشریف ح و بسند الشهاب المرزوک الى ابن مزروق الحفید عن أبي طیب محمد بن علوان التونسي عن أبي العباس احمد العبرینی عن أبي عبد الله محمد بن صالح عن القاضی أبي قطران عن محبوب المحبوبی المرزوکی قال اخبرنا به الحافظ ابو عیسی محمد بن سهل الكروخی سمعاً بسمعاه من القاضی عامر بن محمود بن القاسم الازدی قال اخبرنا به ابو محمد عبد الجبار بن محمد الجراحی المرزوکی قال حدثنا ابو العباس محمد بن احمد بن محبوب المحبوبی المرزوکی قال اخبرنا به الحافظ ابو عیسی محمد بن سهل الكروخی سمعاً بسمعاه من القاضی عامر بن الفقیه الصالح استاذ الإقراء بالازهر الشیخ أبي العزائم سلطان بن احمد المزاھی رحمه الله تعالى قرأت طرفا منه على کردیست چنانچه او در ام گفته الجامع للحافظ أبي عیسی محمد بن سهل الكروخی سمعاً بسمعاه من القاضی عامر بن الفقیه الصالح استاذ الإقراء بالازهر الشیخ أبي العزائم سلطان بن احمد المزاھی رحمه الله تعالى سنه ۱۰۶۱؟؟؟ و اجاز لی سائره و سمعت طرفا منه على شیخنا العارف بالله صفاتی الدین احمد بن محمد المدنی روح الله روحه بسندهما الى ابن طبریز انا ابو الفتح عبد

الملک بن أبي القاسم عبد الله بن أبي سهل الكروخى عن أبي عامر محمود بن القاسم الاژدى و أبي بكر احمد بن عبد الصمد التاجر العورجى و أبي نصر عبد العزىز بن احمد الheroى الترياقى الـما الجزو الاخير و هو من اوّل مناقب ابن عباس الى آخر الكتاب فسمعه الكروخى من أبي الطفـر عـيد الله بن عـلى بن يـاسـين الدـهـان الـهـرـوـى قالـوا جـمـيـعـا اـنـا اـبـو مـحـمـدـ عـبدـ الجـبارـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـبدـ اللهـ بـنـ اـبـى الجـراحـ المـروـزـ اـنـا الشـيـخـ الثـقـةـ الـامـيـنـ اـبـو عـبـاسـ مـحـمـدـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـبـوبـ بـنـ فـضـيـلـ التـاجـرـ المـحـبـوـيـ عـنـ التـرـمـذـىـ وـبـهـ اـلـىـ التـرـمـذـىـ ثـناـ اـسـمـاعـيلـ بـنـ مـوـسـىـ الـفـزـارـىـ اـبـنـ بـنـتـ السـيـدـىـ الـكـوـفـىـ ثـناـ عـمـرـ بـنـ شـاـكـرـ عـنـ اـنـسـ بـنـ مـالـكـ رـضـىـ اللهـ عـنـهـ قـالـ رسولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ يـاتـىـ عـلـىـ النـاسـ زـمـانـ الصـابـرـ عـبـقـاتـ الـانـوـارـ فـىـ اـمـامـةـ الـائـمـةـ الـاطـهـارـ، جـ13ـ بـخـشـ اـولـ، صـ:ـ 21ـ فيهم على دينه كالقابض على الجمر

قال ابو عيسى هذا حديث غريب من هذا الوجه و عمر بن شاكر شيخ بصرى وقد روی عنه غير واحد من اهل العلم انتهى و هذا وقع له ثلثاً و هو اعلى ما عنده و رويناه مسلسلاً بالصوفية في اکثره انا شيخنا العارف بالله صفى الدين احمد بن محمد المدنى الصوفى عن شيخه العارف بالله أبي المواهب احمد بن على بن عبد القدوس العباسى الشناوى ثم المدنى الصوفى عن والده على بن عبد القدوس العباسى الشناوى الصوفى عن شيخه العارف بالله عبد الوهاب بن احمد الشعراوى الصوفى عن شيخه ولئن الله زين الدين ذكريّا بن محمد القاهري الفقيه الصوفى عن العارف بالله أبي الفتح محمد بن زين الدين العثمانى المراغ المدنى الصوفى عن شيخه العارف بالله شرف الدين اسماعيل بن ابراهيم بن عبد الصمد الهاشمى العقلى الجيرتى الزيدى الصوفى عن المسند العمر أبي الحسن على بن عمر الوافى الصوفى عن استاد التحقيق أبي عبد الله محب الدين محمد بن على بن الغربى الحاتمى الطائى الاندلسى ثم المكى ثم الدمشقى الصوفى عن لامام القطب الشيخ الثقة الامين شيخ الشيوخ بغداد عبد الوهاب بن على بن سكينة البغدادى الصيوفى عن أبي الفتح عبد الملك بن عبد الله الكروخي الصيوفى عن شيخ المحقق الحافظ أبي اسماعيل عبد الله بن محمد الانصارى الھروى الصوفى عن عبد الجبار الجراحى بسنده و نيز ترمذى شيخ عجمىست تاج الدين دهان در کفاية المطلع گفته الجامع الكبير والعلل للامام الحافظ أبي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى رحمه الله تعالى اخبر به عن شيخه الامام صفى الدين احمد بن محمد القشاشى قراءة لبعضه و إجازة لباقيه عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد إجازة ان لم يكن سمعاً قال اخبرنى به والدى الحافظ عبد العزيز بن التجم عمر بن فهد و ابن عمته الخطيب البليغ محب الدين ابو البركات احمد بن الشرف أبي القاسم النويرى سمعاً من لفظ الاول لجميعه و قراءة على الثاني لجميعه و لبعضه عليهما غير مرأة قالا اخبرنا الحافظ تقى الدين محمد بن محمد بن فهد سمعاً قال الخطيب الا افواتا قال اخبرنا الحافظ كمال الدين ابو حامد محمد بن عبد الله بن ظهيره سمعاً غير مرأة عوداً على بدء قال اخبرنا الامام فخر الدين ابو عمرو عثمان بن محمد الثورى سمعاً لجميعه قال اخبرنا الامام تاج الدين على بن احمد على بن محمد بن الحسين القسطلاني بقراءاتى لجميعه قال اخبرنا ابو القاسم عبد الملك بن زيد بن ياسين الخطيب الدونقى قال اخبرنا ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الله الجراح المروزى قال اخبرنا ابو العباس محمد بن احمد بن محظوظ المحبوبى قال اخبرنا به مؤلفه الحافظ ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذى ح و أخبر به عالياً بدرجة عن الشيخ احمد العجل عن الامام يحيى عن جده عبقات الانوار في امامۃ الانئمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲

المحب عن الزين أبي بكر المراغى قال اخبرنا ابو العباس احمد بن أبي طالب الحجّار قال اخبرنا ابو النّجا عبد الله بن عمر اللّى عن أبي الوقت عبد الاول بن عيسى السنجري قال اخبرنا القاضى ابو تمام محمود بن القاسم الاذدى قال اخبرنا ابو محمد عبد الجبار بن محمد الجراحى المروزى بسنده و نيز ترمذى شيخ عبد الله بن سالم بصرىست سالم بصرى در امداد گفته و اما سنن الترمذى فيرويه عن الشیخ المکتبی المذکور عن النجم الغری عن والدہ البدر الغری عن القاضی ذکریا عن العزّ بن الفرات عن أبي حفص بن أمیله و شیخه المتقی بن قاضی عجلون عن أبي الحسن بن بروس بن القاسم الکروخی عن الفضل القاضی أبي عامر محمد بن القاسم الاذدى

و أبي نصر عبد العزيز بن محمد بن محمد الترياقى و أبي بكر احمد بن عبد الصيّد مد كلّهم عن أبي محمد عبد الجبار بن محمد الجراحى عن العباس محمد بن احمد المحبوبى المروزى عن أبي عيسى محمد بن عيسى الترمذى و نيز ترمذى شيخ احمد بن محمد بن خلّى كه او هم يکی از مشایخ سبعه است می باشد چنانچه نخلی در رساله اسانید خود گفته و سمعت على شیخنا الشیخ محمد یعنی محمد بن علاء الدين البابی المصری الشافعی المذکور ادام الله تعالیٰ فوائدہ غالب الجامع الكبير لللامام الترمذی رحمه الله تعالیٰ بقراءة بعض اخواننا بمکه المشرفة و اجاز سائره قال اخبرنا به الشیخ نور الدين على بن يحيی الزیادی عن الشیخ احمد بن محمد الرملی عن الزین زکریا بن محمد عن العز عبد الرحیم بن محمد بن الفرات باجرازته مشافهه عن أبي حفص عمر بن حسن المراغی عن الفخر بن البخاری عن عمر بن طبرزد البغدادی قال اخبرنا ابو الفتح عبد الملك بن عبد الله بن أبي سهل الكروخی بفتح الكاف و ضم الزاء المخففة و ضبطه القزوینی بالقلم بالتشدید قال اخبرنا بجمعیه القاضی ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الاژدی قال اخبرنا ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الله بن أبي الجراح الجراحی المروزی قال اخبرنا ابو العباس محمد بن احمد بن محبوب المحبوبی المروزی قال اخبرنا به سماعا الاماوم ذو المناقب العلیة و المواهب السیتیة الحافظ الحجۃ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ابن موسی الترمذی انزل الله تعالیٰ عليه شایب الرحمة و الغفران و اسكنه فردوس الجنان آمين اما عبد الله بن احمد پس او شیخ ابو مهدی عیسی مغربیست و هم شیخ عجمی و عبد الله بن سالم بصری كما دریته من عبارات هؤلاء الثلثة فی روایتهم مسند احمد آنفا اما بزار پس او از مشایخ ابو مهدی عیسی مغربیست چنانچه ابو مهدی در مقالید الاسانید در مرویات اجهوری گفته مسند البزار و هو المسند الكبير المروی من طریق المغابرة قرأت عليه من اوله ما رواه عمر عن أبي بكر من مسند أبي بكر رضی الله عنهما الى قوله و اسماء بن الحكم مجھول لم یحدّث بغیر هذا الحديث یعنی حدیث علی عن أبي بكر ما من مسلم

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳

یتوضأ فیحسن الوضوء الحديث وأجاز لی سائره عن الرملی و العلقیمی الاول عن زکریا و الثاني عن السنباطی کلاهما عن الحافظ أبي الفضل بن حجر عن أبي یعلی احمد بن أبي بکر المقدسی إجازة عن یحیی بن محمد بن سعد عن جعفر بن علی عن محمد بن عبد الرحمن عن الحضرمی عبد الرحمن بن محمد بن عتاب قال حدثني أبي قال اخبرنا القاضی ابو ایوب سلیمان بن خلف إجازة قال اخبرنا القاضی ابو عبد الله محمد بن احمد بن یحیی بن مفرج قال حدثنا محمد بن ایوب بن حبیب الرقی المعروف بالصیه موت قال اخبرنا مؤلفه الامام الكبير ابو بکر احمد بن عمر البزار فذكره و نیز بزار از مشایخ اجازه شیخ عجمیست چنانچه تاج الدین دهان در کفایة المتطلع گفته المسند للحافظ أبي بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار احدهما اکبر من الآخر فالکبیر یرویه عن الشیخ احمد العجل عن الامام یحیی بن مکرم الطبری المکی امام المقام عن جدّه المحبّ عن الزین أبي بکر بن الحسین المراغی عن الرحله أبي العباس احمد بن أبي طالب الحجار عن جعفر بن علی الهمدانی عن محمد بن عبد الرحمن الحضرمی عن عبد الرحمن بن محمد بن عتاب قال حدثني أبي قال اخبرنا القاضی ابو عبد الله محمد بن احمد بن یحیی بن مفرج قال حدثنا محمد بن ایوب بن حبیب الرقی المعروف بالصوموت البزار سماعا لمسنده الذى صنفه بمصر و هو الكبير كما نقله الحافظ ابن حجر عن السلفی و اما الصّغیر فاخبر به عن الامام صفی الدین احمد بن محمد القشاسی عن الشمس محمد بن احمد الرملی الانصاری عن قاضی القضاة زکریا بن محمد الانصاری عن الحافظ احمد بن على بن حجر العسقلانی قال قرأت على مريم بنت احمد عن یونس بن ابراهیم الدبوسی عن على بن الحسین عن محمد بن ناصر عن عبد الرحمن بن محمد بن اسحاق قال اخبرنا ابو الحسن على بن یحیی بن جعفر قال اخبرنا ابو الشیخ عبد الله بن محمد بن جعفر بن حبان قال اخبرنا الحافظ ابو بکر احمد بن عمر البزار سماعا بمسنده الذى حدث به باصفهان و هو الاصغر كما نقله الحافظ ايضا عن السلفی اما نسائی پس او شیخ اجازه ابو مهدی عیسی مغربیست ابو مهدی در مقالید الاسانید در مرویات خود از على بن عبد الواحد سجلماسی گفته کتاب السینن الصیه غری المسمّاة بالمجتبی للحافظ أبي عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی اختصار الحافظ أبي بکر احمد بن محمد بن اسحاق بن السینن و روایته عنه اخبرنا به على نحو ما تقدّم عن مشایخه

الثالثة بسندهم الى ابن غازى باجازته من أبي عبد الله محمد بن يحيى البداسى باجازته من أبي زيد عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف الشعالي عن الحافظ أبي عبد الله محمد بن خلفه بكسر الخاء المعجمة وفتحها وسكون اللام التونسي الاتي بضم الهمزة وتشديد المونحة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴

عن الامام أبي عبد الله محمد بن عرفة عن الحافظ محمد بن جابر الوادبashi الاندلسي عن أبي العباس الحجار قال اخبرنا ابو طالب عبد اللطيف بن محمد بن على القبيطي سمعاً و بسند الشهاب المقرى الى ابن مرزوق الخطيب؟؟ الحفيد؟؟ عن زين الدين الطبرى عن امام مقام الخليل سليمان بن الخليل العسقلانى أبي الفتوح الحصري قال هو عبد اللطيف القبيطي اخبرنا ابو زرعة طاهر بن محمد المقدسى سمعاً بسماعه لجميعه على أبي محمد عبد الرحمن بن حمد الدويني بنون بعد الواو قال اخبرنا القاضى ابو نصر احمد بن محمد بن حسين الكسار الدينوري سمعاً قال اخبرنا ابو بكر احمد بن محمد بن اسحاق بن السنى قال الحافظ الحججه ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رضى الله عنه فذكره وبالسند قال الامام الضابط الناقد الثبت ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي وهو اول السنن كتاب الطهارة تأويل قوله تعالى إذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوْهُمْ وَجْهَكُمْ وَأَيْدِيْكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ اخبرنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن الزهرى عن أبي سلمة عن أبي هريرة رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا استيقظ احدكم من نومه فلا يغمس يده في وضوئه حتى يغسلها ثلثا فان احدكم لا يدرى اين باتت يده

واما السنن الكبرى له رواية ابن الاحمر عنه فاخبرنا بها عن اعلامه الثالثة بسندهم الى ابن غازى عن أبي عبد الله محمد بن أبي القاسم محمد بن أبي زكريّا يحيى السراج عن ابيه عن جده عن أبي عبد الله محمد بن سعيد الزعیني عن الاستاذ أبي الحسن بن سليمان القرطبي عن أبي جعفر بن الزبير عن أبي الحسن على بن محمد الغافقي الشارى عن أبي محمد عبد الله بن محمد بن عبد الله عن أبي جعفر احمد بن عبد الرحمن بن محمد بطروجى عن محمد بن فرج مولى بن طلائع عن القاضى أبي الوليد يونس بن عبد الله محمد بن مغيث الصفار عن أبي بكر محمد بن معاویة المعروف بابن الاحمر عن مؤلفها الحافظ أبي عبد الرحمن النساء و بسند الشهاب المقرى الى ابن مرزوق الحميد عن أبي الطيب بن علوان التونسي عن أبي العباس احمد العبريني عن أبي عبد الله محمد بن صالح عن ابن زاهر عن الحافظ أبي الربيع بن سالم الكلاعى عن الحافظ أبي القاسم بن حيش بفتح الحاء المهملة كما ضبطه في نفح الطيب عن يونس بن محمد بن مغيث عن محمد بن فرج مولى ابن الطلائع بسنته و رجال الاستنادين جميعاً مالكيون إلى النساء و نيز نسائي شيخ اجازه كردیست چنانچه او در امم گفته سنن الحافظ أبي عبد الرحمن احمد بن شعيب النساء رحمه الله تعالى سمعت طرفا منه على شيخنا الامام صفى الدين احمد قدس سره بسنته السابق الى الشوخى بسماعه على ایوب بن نعمة الله النابلسى ابنا اسماعيل بن احمد العراقي عن عبد الرزاق بن اسماعيل القوينى ابا ابو محمد عبد الرحمن بن حمد الدويني ابا ابو النصر احمد بن الحسين القاضى الدينوري المعروف بالكسار ابا الحافظ ابو بكر احمد بن محمد بن اسحاق القاضى الدينوري المعروف بابن السنى ابا النساء و نيز نسائي شيخ اجازه حسن عجيمیست تاج الدين دهان در کفاية المتطلع گفته كتاب السنن للحافظ الحججه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۵

أبي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى اخبر به عن الشيخ احمد العجل عن الامام يحيى الطبرى عن الحافظ عبد العزيز بن فهد قال اخبرنا المسند ابو اليمن محمد بن محمد بن عبد الله الزفتاوي بقراءتى عليه لجميعه قال اخبر القاضى مجد الدين اسماعيل بن ابراهيم الكتانى الحنفى سمعاً لجميعه قال اخبرنا به الاصليل ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بن عبد العزيز بن عيسى الایوبى عرف بابن المملوك سمعاً لجميعه الا الجزء الاول فاجازه قال اخبرنا به شاكر الله بن غلام الله بن الشمعة سمعاً لجميعه قال اخبرنا به ضيفى ابو بكر عبد العزيز بن احمد بن باقا البغدادى سمعاً قال اخبرنا ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسى سمعاً و إجازة قال اخبرنا به ابو محمد عبد الرحمن بن حمد الدويني سمعاً قال اخبرنا به ابو نصر احمد بن الحسين الكسار قال اخبرنا به

الحافظ ابو بکر احمد بن محمد السّینی قال اخبرنا بها مؤلفها الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النّسائی رحمه الله تعالى فذکره ح قال الامام یحيی و اخبرنا به جدی الامام محب الدین عن الزّین ابی بکر بن الحسین المراغی عن ابی العباس احمد بن ابی طالب الحجّار فاجاز به عن عبد اللطیف بن محمد القیطی سماعاً لجمیعه علی ابی زرعة طاهر بن محمد المقدّسی و نیز نسائی شیخ اجازه عبد الله بن سالم بصریست سالم بن عبد الله در امداد گفته و اما السنن الصغری للنسائی فیرویها عن الشیخ محمد البابی عن الشهاب احمد بن خلیل النّسبکی و ابی النّجا سالم بن محمد عن التّجم محدث بن احمد عن ذکریا عن الزّین رضوان بن محمد عن البرهان ابراهیم بن احمد التنوخي عن ابی العباس احمد بن ابی طالب الحجّار عن ابی طالب عبد اللطیف بن محمد بن علی بن القیطی عن ابی زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدّسی عن ابی محمد عبد الرحمن بن حمد الدّونی عن احمد بن الحسین الكسّار عن ابی بکر احمد بن محمد بن اسحاق بن السّینی الدینوری عن الحافظ ابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النّسائی و نیز نسائی شیخ اجازه احمد بن محمد نخلیست چنانچه او در رساله مشایخ اسانید خود گفته و سمعت علی شیخنا الشیخ محمد المذکور السنن الصغری للنسائی رحمه الله بقراءة سیدنا و مولانا و شیخنا خاتمة العلماء الحفاظ الحققین و مرجع الفقهاء و القراء و المحدثین الشیخ عیسی بن محمد الشعابی لجمیعه علیه عن ابی النّجا سالم بن محمد السنهوری عن النّجوم محمد الغیطی عن شیخ الاسلام ذکریا الانصاری سماعاً لبعضه و إجازة لسائمه بقراءة شیخ الاسلام لجمیعه علی الزّین رضوان بن محمد عن الشیخ البرهان ابراهیم بن احمد التنوخي إجازة مشافهہ بسماعه لجمیعه علی ابی العباس احمد بن ابی طالب الحجّار باجازته عن ابی طالب عبد اللطیف بن محمد بن علی بن القیطی بسماعه لجمیعه علی ابی زرعة طاهر بن محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶

بن طاهر المقدّسی عن ابی محمد عبد الرحمن بن حمد الدّونی سماعاً قال الدّونی اخبرنا القاضی ابو نصر احمد بن الحسین الكسّار قال اخبرنا ابو بکر احمد بن محمد الدینوری الحافظ قال اخبرنا به مؤلفه الامام الحجّة الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی النّسائی رحمه الله تعالى و برد ثراه و اسکنه من الجنان اعلاه آمین اما ابو یعلی پس او شیخ ابو مهدی عیسی مغربیست چنانچه ابو مهدی در مقایلی اسانید در مرویات علی بن محمد اجهوری گفته مسند ابی یعلی الموصلى اخبرنا به قراءة منی علیه من زوائدہ للحافظ الهیتمی من اوله و هو کتاب الایمان الى باب فی الاسلام و الایمان و إجازة لسائمه عن الشّمس الرملی و البرهان العلقمی الاول عن ذکریا عن الحافظ بن حجر سماعاً علیه لسبعة عشر جزءاً من اوله متواله من تجزیه ستة و ثلاثين جزءاً و إجازة لسائمه و الثاني عن الشرف السّنباطی باجازته من الحافظ قال قرأت غالبه علی فاطمة بنت محمد بن عبد الهاذی الصالحة باجازتها من ابی عبد الله محمد بن احمد بن ابی الهیجاء بن الزّرادان لم يكن سماعاً و لو لبعضه قال ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابی الفتح المرداوی الخطیب قال قری علی فاطمة بنت سعد الاجیر الاندلسی و نحن نسمع بمصر قالت اخبرنا ابو القاسم زاهر بن طاهر الشّحامی النیسابوری ح و باجازته من النور القرافی و البدر الكرخی و السّرّاج بن الجائی و العلقمی ايضاً عن الحافظ ابی الفضل السّیوطی عن المسند محمد بن مقبل عن الصّلاح بن ابی عمر المقدّسی عن الفخر بن البخاری و ابی الفضل احمد بن هبة الله بن عساکر کلاهما عن ابی روح عبد العزیز بن محمد الھروی قال اخبرنا تمیم بن ابی سعید الجردانی قال هو و الشّحامی اخبرنا ابو سعد بن محمد بن عبد الرحمن الکنجرودی قال اخبرنا ابو عمر و محمد بن احمد بن حمد ان قال انا ابو یعلی احمد بن علی بن المشی الموصلى رحمه الله فذکره و نیز ابو یعلی از مشایخ اجازه کردیست چنانچه در ام گفته مسند الحافظ ابی یعلی احمد بن علی التمیمی الموصلى رحمه الله تعالی سمعت طرفانه علی شیخنا الامام احمد روح الله روحه بسنده الى الفخر بن البخاری عن ابی روح عبد المعز بن محمد الھروی انا تمیم بن ابی سعید الجرجانی انا ابو سعید محمد بن عبد الرحمن الکنجرودی انا محمد بن احمد بن حمدان انا ابو یعلی اما ابو جعفر طبری پس او از مشایخ اجازه حسن عجمیست تاج الدين دهان در کفاية المتطلع گفته کتاب التاریخ الكبير الامام ابی حفص محمد بن جریر الطبری اخبر به عن العلامه علی الاجھوری عن السّرّاج عمر بن الجائی عن قاضی القضاۃ ذکریا الانصاری عن

الشرف أبي الفتح محمد بن القاضى أبي بكر الراغى عن أبي الحسن على بن محمد بن المجد الدمشقى عن أبي محمد القاسم بن عساكر عن أبي الحسن بن المقرى عن أبي الفتح عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷

بن البطى عن أبي عبد الله محمد بن فتوح الحميدي عن الامام أبي عمر يوسف بن عبد البر و الحافظ أبي محمد على بن احمد بن سعيد بن جزم قالــ اخبرنا به ابو عمر احمد بن محمد بن الجوربى عن أبي بكر احمد بن الفضل بن العباس الدينورى قال اخبرنا به مؤلفه الامام ابو جعفر الطبرى فذكره اما محاملى پس او شیخ ابو مهدی عیسى مغیریست چنانچه او در مقایلہ الاسانید در مرویات اجهوری گفته امالی المحاملی و عدّتها ستة عشر جزءا اخبرنا بها بقراءتی عليه من اوّلها الى قوله فی حدیث الشهاده و تقریئ نبیتنا منا السیلام و تخبره ان قد رضینا عنه و رضی عنّا و إجازة لسائرها بسنده الى الحافظ ابن حجر بقراءته للجزء السادس و ما بعده الى آخر التاسع على أبي المعالی عبد الله بن عمر الحلاوى و إجازة لسائرها باجازته من زینب بنت الکمال المقدسیه عن ضوء الصیهاب زینب ابنة الحافظ أبي بکر بن أبي غالب الباقداریه عن أبي الخیر محمد بن احمد بن عمر الباگبان بسماعه بعضها على أبي عمرو عبد الوهاب بن الحافظ أبي عبد الله بن مندہ و إجازة لباقیها بسماعه على أبي اسحاق ابراهیم بن عبد الله بن محمد بن خرشید قوله الاصبهانی بسماعه من مملیها القاضی أبي عبد الحسین بن اسماعیل المحاملی فذكرها اما طبرانی پس او شیخ ابو مهدی عیسى مغیریست چنانچه ابو مهدی در مقایلہ الاسانید در مرویات اجهوری گفته المعجم الكبير لابی القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنا به قراءة عليه من اوّل مسند نساء غير مسمیات ممن لهن صحبة الى آخر الكتاب و إجازة لسائره عن الشمس الرملی و البرهان العلقمی بسنديهما الى الحافظ ابن حجر بقراءته الكثیر منه على فاطمة بنت محمد بن احمد بن المنجا التنوخيه و اجازتها لسائره عن سلیمان بن حمزه قال اخبرنا الصیای المقدسی ح و عن النور القرافی و الکرخی و ابن الجائی و العلقمی ايضا عن الجلال السیوطی قال اخبرنا به ابو الفضل بن حصن الملتوی سمعا علیه لبعضه و إجازة لسائره قال انا به ابو العباس احمد بن حسن بن السویداوی سمعا علیه من اوّله الى باب السین و إجازة لسائره قال اخبرنا الحافظان ابو الحاجاج المرزی و ابو محمد البرزالی قالا اخبرنا اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن الدرحی سمعا بقراءة اولهمما ح قال الجلال السیوطی و اخبرنی عالیا محمد بن مقبل الحلی عن الصیلاح بن أبي عمر المقدسی عن الفخر بن البخاری المقدسی قال هو و ابن الدرجی و الصیای المقدسی اخبرنا ابو جعفر الصیدلانی عن أم ابراهیم فاطمة بنت عبد الله الجوزداتیه سمعا لجمیعه قالت اخبرنا ابو بکر محمد بن عبد الله بن زائده قال اخبرنا الامام ابو القاسم الطبرانی فذكره و نیز طبرانی از مشایخ اجازه کردیست چنانچه او

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸

در امم گفته المعجم الكبير للحافظ أبي القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی رحمه الله تعالى سمعت طرفا منه على شیخنا العارف بالله احمد قدس سره بسنده الى الفخر بن البخاری عن أبي جعفر الصیدلانی عن فاطمة بنت عبد الله الجوزداتیه انا ابو بکر محمد بن عبد الله بن زائده الاصبهانی انا الطبرانی و به الى الطبرانی ثنا الحسین بن اسحاق التستری انا حرمله بن یحیی انا ابن و هب اخبرنی ابن میسره الحضرمی عن أبي هانی الخلولانی عن أبي عبد الرحمن الجبلی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهمما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان سیخلق فی جوف احد کم كما يخلق الثوب فاسالوا الله تعالى ان یجدد الایمان فی قلوبکم المعجم الاوسط له رویناه عن شیخنا الامام احمد روح الله روحه بهذا السند الى الصیدلانی ابو على الحداد انا ابو نعیم انا الطبرانی و به الى الطبرانی ثنا محمد بن عمر بن علی الصائغ ثنا احمد بن العلاف الرازی ثنا ابو سعید مولی بنی هاشم عن أبي خلدة قال سمعت میمون الكردی و هو عند مالک بن دینار فقال مالک بن دینار ما للشيخ لا یحدث عن ایه فان ایک قد ادرك النبی صلی الله علیه وسلم و سمع منه قال كان ابی لا یحدّثنا عن النبی صلی الله علیه وسلم مخافة ان یزید او ینقص و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول من کذب على متعمداً فليتبؤاً مقعده من النار

قال الحافظ نور الدّین الهیتمی فی مجمع الرّوایت اسناده حسن ان شاء اللّه تعالیٰ المعجم الصّیغیر لہ سمعت طرفا منه علی شیخنا قدس سرّه بسنده السابق الى أبي نعیم ابا الطّبرانی و

به قال ثنا احمد بن القاسم البرقی ببغداد ثنا محمد بن عبّاد المکی ثنا ابو سعید مولی بنی هاشم عن أبي خلدة عن میمون الكردی عن ابیه قال سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم يقول أی رجل تزوج امرأة على ما قلل من المهر او كثیر لیس فی نفسه ان یؤدّی إلیها حقّها خدعها فمات و لم یوّد إلیها حقّها لقى اللّه يوم القيمة و هو زان و ایما رجل استدان دینا لا یرید ان یوّد الى صاحبه حقّه خدعاً حتّی اخذ ما له فمات و لم یوّد إلیه دینه لقى اللّه و هو سارق

قال الحافظ ابن حجر فی الاصادۃ فی حرف الجيم جابان والد میمون

روی ابن منده من طریق أبي سعید مولی بنی هاشم عن أبي خلدة سمعت میمون بن جابان الكردی عن ابیه انه سمع النبی صلی اللّه علیه و سلم غير مرّة حتّی بلغ عشرة من تزوج امرأة

و ساق الحديث مختصرًا و نیز طبرانی از مشایخ اجازه عجیمیست چنانچه تاج الدین در کفایه المطلع گفته المعاجم الثالثة للحافظ سلیمان بن احمد الطّبرانی رحمه اللّه تعالیٰ و هي الكبیر مرتب على اسماء الصّیحات و الحروف و الاوسط على اسماء شیوخه و اکثره من

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹

غرائبهم و كان يقول هو روحي و الصّیغیر علی الحروف و اسماء الشیوخ أخبر بها ساماً للكثير من المعجم الصّیغیر و للبعض من المعجمین الشعالي المغربي و إجازة منه لباقيها بروايتها لها ما بين سماع و إجازة عن شیخ الاسلام نور الدّین علی بن محمد الاجھوری و غيره عن الشّمس محمّد بن الشهاب احمد الرّملی الانصاری عن الرّحله الشرف أبي الفضائل عبد الحقّ بن محمّد بن عبد الحقّ السّنباطی عن المسند محمد بن مقبل عن الصّلاح محمد بن احمد بن البخاری عن أبي القاسم عبد الواحد بن القاسم الصّید لأنّی قال اخبرتنا فاطمة بنت عبد اللّه الجوزداتیه قالت اخبرنا ابو بکر محمد بن عبد اللّه بن زائدة قال اخبرنا بها مؤلفها سلیمان بن احمد الطّبرانی فذکرها و نیز طبرانی از مشایخ اجازه عبد اللّه بن سالم بصریست سالم بن عبد اللّه در امداد گفته و اما المعجم الصّغیر للطّبرانی فیرویه عن الشیخ المذکور عن الشهاب احمد بن محمد الغنیمی الحنفی و الامام زین العابدین البکری و هما عن الشّمس محمد بن احمد الرّملی عن الشیخ زکریا بن محمّد عن المسند محمد بن مقبل عن الصّلاح بن أبي عمر عن الفخر بن البخاری عن عفیفة بنت احمد الفارقانیه عن فاطمة بنت عبد اللّه الجوزداتیه عن أبي بکر بن زائدة عن مؤلفه الحافظ أبي القاسم سلیمان بن احمد الطّبرانی اما دارقطنی پس او شیخ ابو مهدی عیسی مغربیست ابو مهدی در مقالید الاسانید در مرویات اجهوری گفته سن الدّار قطنی اخبرنى قراءة منی علیه لجمعی الخماسیات و الحديث الراخیر منها و إجازة لسائلها عن الرّملی عن زکریا عن أبي الفتح شرف الدّین محمد بن أبي بکر بن الحسین المراغی إجازة مشافهه باجازته من أبي طلحه محمد بن الفضل بن حجر عن أبي الفضل عبد الرحیم بن الشرف الدّمیاطی ح و عن البرهان العلقی عن عبد الحقّ السّنباطی عن الحافظ أبي الفضل بن حجر عن أبي الحسن علی بن الحسین العراقي قراءة علیه لجمعیها بقراءته على المحب احمد بن یوسف الخلّاطی ح و عن ابن الجائی و الکرخی و النور القرافقی و العلقی ایضا عن الجلال الشّیوطی عن تقی الدین الشمنی قراءة بعضها و إجازة لسائلها بسماعه لجمعیها على أبي الحسن علی بن محمد بن عبد الكریم الفوی قال المحب الخلّاطی ح قال الجلال الشّیوطی و اخبرنی محمد بن مقبل إجازة عن محمد بن یوسف الحراوی قال هو و الخلّاطی اخبرنا الحافظ ابو احمد شرف الدين عبد المؤمن بن خلف الدّمیاطی ساماً للخلّاطی قال اخبرنا الحافظ ابو الحجاج یوسف بن خلیل الدّمشقی ساماً بسماعه من أبي الفتح ناصر بن محمد ابن الفرج قال اخبرنا اسماعیل بن الفضل الاخشید قال اخبرنا ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحیم الكاتب

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰

ح قال الحافظ ابن حجر و اخبرنى عالياً إجازة البدر محمد بن قوام ح و باجازة شيخنا ايضاً من محمد بن محمد بن احمد الفيشى عن عمر العبادى عن ابن طريف الشاوى عن ابن قوام إجازة عن احمد بن أبي طالب الحجّار إجازة عن أبي الحسن محمد بن احمد بن عمر القطيعى إجازة عن أبي الكرم المبارك بن الحسن الشهربورى إجازة عن أبي الحسين محمد بن على المهدى بالله إجازة قال هو و ابو طاهر الكاتب اخبرنا بها مؤلفها الحافظ ابو الحسن على بن عمر الدارقطنى رحمة الله قال الاول إجازة و قال ابو طاهر سماعاً فذكرها قال الحافظ و الروايات المشهورة عن الدارقطنى رواية ابن بشران و رواية أبي طاهر الكاتب و رواية النوقانى و بينها تفاوت بالتقديم والتأخير والزيادة والنقص فى نسب بعض الرواية وفى الالفاظ خاصة دون الاحاديث فهى مستوفاة الا كتاب السابق فإنه ليس فى رواية ابن عبد الرحيم انتهى و نيز دارقطنى از مشايخ عجميست تاج الدين در كفاية المتطلع گفته كتاب السنين للحافظ أبي الحسن على بن عمر الدارقطنى رحمة الله تعالى اخبر بها عن الشيخ احمد العجل عن الامام يحيى الطبرى عن شيخ الاسلام زكريا الانصارى قال اخبرنا الشيخ الزاهد ابو الفتح محمد بن الررين أبي بكر بن الحسين المراغى مشافهه بمكة و الحافظ ابو الفضل احمد بن حجر العسقلانى قال الاول اخبرنا به والدى قراءة و ابو طلحه محمد بن على بن يوسف الحراوي و قال الثاني قرأته على الحافظين أبي الفضل عبد الرحيم بن الحسين العراقي و أبي الحسن الهيتمى قالاهما و الررين المراغى اخبرنا المشايخ الثلاثة محب الدين احمد بن يوسف الخلاطى و شهاب الدين احمد بن محمد العطار و فخر الدين عثمان بن محمد بن يوسف السنبطى سماعاً للثانى بقراءة الاول و سماعاً للثالث لجميعه الا يسيراً قالوا و كذا الحراوي اخبرنا الحافظ ابو احمد عبد المؤمن بن خلف الدمياطى سماعاً الها الحراوي فقال اذا ان لم يكن سماعاً و باجازة المراغى ايضاً من أبي العباس احمد بن ادريس بن مزين الحموى و أبي العباس احمد بن أبي طالب الحجّار باجازة او لهما و سماع الحافظ الدمياطى من الحافظ أبي الحجاج يوسف بن خليل الدمشقى اخبرنا به اسماعيل بن الفضل الاخشيد قال حدثنا ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحيم الكاتب و قال الحجاز اخبرنا به ابو الحسن محمد بن احمد بن عمر القطيعى إذنا بإجازته و ابن مزين ايضاً من أبي الكرم المبارك بن الحسن الشهربورى زاد القطيعى و من أبي بكر محمد بن عبد الله بن نصر الزاغونى قال الشهربورى اخبرنا به ابو الحسين محمد بن على المهدى و قال الزاغونى اخبرنا به ابو منصور محمد بن محمد بن عبد العزيز البكري باجازتهما و سماع ابن الكاتب من

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۱

مؤلفها الحافظ أبي الحسن على بن عمر بن مهدي الدارقطنى فذكره و قال الحافظ الدمياطى اخبرنا ابو الحسن على بن الحسين بن المغيرة إجازة مشافهه عن أبي الكرم الشهربورى بسنده و نيز دارقطنى از مشايخ عبد الله بن سالم بصريست سالم بن عبد الله در امداد گفته و اما السنن الدارقطنى فيرويه عن الشيخ المذكور عن أبي الكرم المبارك بن الحسن الشهربورى زاد القطيعى و من الده عن الاستاذ أبي الفضل بن حجر عن بدر الدين محمد بن محمد بن احمد بن قوام عن احمد بن أبي طالب الحجّار عن أبي الحسن محمد بن نصر بن عمر القطيعى عن أبي الكرم المبارك بن الحسن الشهربورى عن أبي الحسين محمد بن على المهدى بالله عن مؤلفه الحافظ عن ابن عمر لدارقطنى و نيز دارقطنى از مشايخ کردیست چنانچه در ام بعد ذکر روایت کردن خود صحیح ابن حبان را باین عبارت صحیح الحافظ أبي حاتم محمد بن حبان التمیمی الدارمی البستی رحمته الله تعالى سمعت طرفًا منه على شیخنا الامام صفی الدین احمد قدس سره بسنده الى الدمياطى عن أبي الحسن على بن الحسين المعروف بابن المقیر عن أبي الكرم المبارك بن الحسن الشهربورى عن أبي الحسين محمد بن على المهدى بالله عن الحافظ أبي الحسن على بن عمر الدارقطنى عن ابن حبان بصحیحه و بجمعیع مصنفاته گفته سنن الحافظ الدارقطنى بهذا السند الى الدارقطنى به و بجمعیع کتبه اما ابن بطّه پس شیخ اجازه ابو مهید عیسی مغربیست زیرا که از رساله زاد المسیر فی الفهرست الصغیر سیوطی ظاهرست که ابن بطّه از مشايخ اجازه سیوطیست و ابو مهید تمام زاد المسیر را بسلسله خود اجازه از سیوطی روایت می کند پس ابن بطّه از مشايخ اجازه ابو مهید باشد چنانچه سیوطی در رساله زاد المسیر که نسخه آن در کتب و قویه جناب والد ماجد فی دار الكرامه موجودست گفته مختصر الحرقی انبانی به قاضی

الحنبلة عز الدين ابراهيم بن نصر الله الكنانى و ابن خالة الشهاب احمد بن الجمال عبد الله الحنبلي و البدر محمد بن شيخ الاسلام أبي الفضل بن حجر و ابو بكر بن على بن موسى الحارثي المكى و الكمال محمد بن عبد الرحمن القليوبى كلهم عن أبي بكر بن الحسين المراغى عن أبي العباس الحجاج عن احمد بن يعقوب المارستاني عن أبي المعالى محمد بن النحاس عن أبي القاسم على بن احمد البسري عن أبي عبد الله عبيد الله بن محمد بن حمدان بن بطءة إجازة انا المؤلف ساما تصانيف ابن بطءة بهذا السنن إليه إجازة ازین عبارت بودن ابن بطءه از مشایخ اجازه سیوطی و روایت نمودن سیوطی تصانیف ابن بطءه را بکمال ظهور واضح گردید اما اینکه ابو مهدی زاد المسیر سیوطی را إجازة روایت می کند پس از ملاحظه مقایل‌الاسانید ظاهرست در مقایل‌الاسانید گفته زاد المسیر فی الفهرست الصیغه للحافظ السیوطی قرأت عليه أى على الا-جهوری من اوّله سند المسلسل بالاولیة و منه و سند البخاری و ناولنی جميعه مناولة مقرونة بالاجازة بسنده إليه فذکره اما حاکم پس شیخ ابو مهدی عیساست ابو مهدی در مقایل‌الاسانید گفته صحيح أى عبد الله الحاکم و هو المستدرک على الصّحیحین اخبرنا به قراءة منی عليه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۲

من اوّله الى حديث ان الایمان ليخلق في جوف احدكم كما يخلق الثوب الخلق و الحديث الاول من كل من كتاب العلم و كتاب الطهارة و كتاب الصيام و كتاب الزكاة و كتاب الصيام و كتاب الحج و إجازة لسائره بسنده الى أبي الفضل بن حجر بجازته من أبي هريرة عبد الرحمن بن الحافظ الذهبي بجازته من القاسم بن المظفر و بسنده الى الجلال السیوطی عن أبي الفضل الملتواتی عن أبي الفرج الغزی عن أبي النون يونس بن ابراهيم الدبوسي ح قال ابو الفضل السیوطی و اخبرني محمد بن مقبل الحلبي عن محمد بن على بن يوسف الحراوي عن الشرف عبد المؤمن بن خلف الدّمیاطی بجازته هو و الدبوسي و ابن المظفر من أبي الحسن بن المقیر عن أبي الفضل المیهنه عن أبي بكر احمد بن على بن خلف عن مؤلفه أبي عبد الله الحاکم به و سائر كتبه فذکره و نیز حاکم از مشایخ اجازه عجیمیست چنانچه در امم گفته المستدرک للحاکم هو الحافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الله النیسابوری بالسند الى ابن المقیر عن أبي الفضل احمد بن طاهر المیهنه عن أبي بكر احمد بن على بن خلف الشیرازی عن الحاکم به و سائر كتبه و نیز حاکم از مشایخ اجازه عجیمیست تاج الدين در کفاية المتطلع گفته صحيح الحاکم أبي عبد الله محمد بن عبد الله النیسابوری المستدرک على الصّحیحین اخبر به عن الشیخ احمد العجل عن الامام یحیی الطبری عن الحافظین النجم عبد العزیز بن التّجم عمر بن فهد و الشمس محمد بن عبد الرحمن السخاوی قالا اخبرنا الحافظ شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانی عن أبي العباس احمد بن أبي بكر بن عبد الحمید قال اخبرنا به ابو الفضل محمد بن طاهر المقدسى إجازة ان لم يكن ساما قال اخبرنا به عمر بن مکرم بن أبي الحسن الدینوری فی كتابه و هو آخر من حدث عنه قال اخبرنا به عمر بن احمد بن منصور الصیفار اذنا قال اخبرنا به ابو بكر احمد بن على بن خلف قال اخبرنا به مؤلفه ابو عبد الله محمد بن عبد الله النیسابوری الحافظ فذکره قال الحافظ ابنا به أبو هريرة بن الذهبي إجازة عن القاسم بن مظفر عن أبي الفضل المیهنه عن أبي بكر احمد بن على بن خلف عن الحاکم قال وهذا السنن كل اجازات و نیز حاکم از مشایخ عبد الله بن سالم بصیریست سالم بن عبد الله در امداد گفته و اما المستدرک للحاکم فالسند المذکور الى ابن المقیر عن أبي الفضل احمد بن طاهر المیهنه عن أبي بكر احمد بن على بن خلف الشیرازی عن الحاکم و سائر كتبه اما ابو نعیم پس شیخ ابو مهدی عیساست ابو مهدی در مقایل‌الاسانید در مرویات اجهوری گفته الحلیة لا بی نعیم قرأت عليه غالب ترجمة الامام مالک و بعض ترجمة سفين الثوری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۳

واجاز لى سائرها بسنده الى شیخ الاسلام زکریا الانصاری عن أبي حفص عمر بن حسن بن أمیله المراغی ح و بسنده الى الحافظ الجلال السیوطی عن محمد بن مقبل إجازة عن الصلاح بن أبي عمر قال هو و ابن امیله اخبرنا الفخر بن البخاری عن أبي المکارم احمد بن محمد اللبان بسماعه لجمیعها على أبي على الحسن بن الحسن الحداد سوی فوت یسیر فذکرها و نیز ابو نعیم از

مشايخ اجازه کردیست چنانچه در امم گفته الحلیة للحافظ أبي نعیم بن عبد الله الاصفهانی بالسند الى الفخر بن البخاری عن ابن اللبان عن الحداد عنه و نیز ابو نعیم از مشايخ اجازه عجیمیست تاج الدین در کفایة المتطلع گفته كتاب حلیة الاولیاء و طبقه الاصفیاء للامام الحافظ أبي نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی رحمة الله اخبر به عن الشیخ احمد العجل عن الامام یحيی الطبری عن الحافظ عبد العزیق بن فهد عن والده الحافظ نجم الدین عمر سماعا لجیمه فی مائة مجلس بالمسجد الحرام عن أبي عبد الله محمد بن محمد بن المحب عبد الله المقدسی الحنبلی حضورا لجیمه عن المعمرا أبي العباس احمد بن عبد الرحمن بن محمد بن جباره المرداوی عن النجیب أبي الفرج عبد اللطیف بن عبد المنعم الحرانی عن أبي المکارم احمد بن محمد بن عبد الله بن اللبان سماعا عن أبي علی الحسن بن احمد بن الحسن الحداد سماعا لجیمه خلا۔ افواتا فأجازه قال اخبرنا بها مؤلفها الحافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی فذکرها و نیز ابو نعیم از مشايخ اجازه عبد الله بن سالم بصریست سالم بن عبد الله در امداد گفته و اما الحلیة لا بی نعیم وبالسند الى الفخر بن البخاری عن ابن اللبان عن الحداد عنه اما بیهقی پس او شیخ اجازه ابو مهدی عیسی مغربی است ابو مهدی در مقایل الاسانید در مرویات اجهوری بعد ذکر سنن کبری گفته كتاب معرفة السنن و الاثار للیهقی ايضا قرأت عليه باب طلب الاجابة عند نزول الغیث من كتاب الاستسقاء و جواب الشافعی فی القدر و اجاز لی سائره بسنده الى الحافظ أبي الفضل بن أبي بکر السیوطی عن محمد بن مقبل الحلی عن الصلاح بن أبي عمر عن الفخر بن البخاری عن أبي القاسم عبد الصمد بن محمد الحرسنی عن محمد بن الفضل الفراوی قال انا الحافظ ابو بکر الیهقی به و بجمعی تصانیفه فذکرها و قال السیوطی و السنن کله اجازات و وبالسند قال الیهقی رحمة الله تعالى اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال حدثی الزیر بن عبد الواحد الحافظ قال حدثی حمزة بن علی العطار بمصر قال حدثنا الریبع بن سلیمان قال سئل الشافعی رضی الله عنہ عن القدر فأنـشأ

يقول ما شئت كان و ان لم اشاء و ما شئت ان لم تشا لم يكن
خلقت العباد على ما علمت ففي العلم يجري الفتى و المسن
على ذا مننت و هذا خذلت و هذا اعتت و ذا لم تعن
فمنهم شقى و منهم سعيد و منهم قبيح و منهم حسن

انتهی و نیز بیهقی شیخ اجازه کردیست چنانچه او در امم بعد ایراد حدیث خلق افعال عباد از کتاب اسماء و صفات بیهقی بسنده مسلسل گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۴

الاسماء و الصفات للیهقی و سائر تصنيفاته كالسنن الکبری و شعب الایمان و دلائل النبوة و البعث و النشور بهذا السنن إليه و نیز بیهقی شیخ اجازه حسن عجیمیست تاج الدین دهان در کفایة المتطلع گفته كتاب شعب الایمان للحافظ أبي بکر احمد بن الحسین الیهقی رحمة الله تعالى اخبر به عن حافظ عصره الشیخ محمد بن علاء الدین البابلی عن المعمرا محمد حجازی الشعراوی عن المعمرا محمد بن الارکماں عن الحافظ جلال الدین عبد الرحمن السیوطی قال اخبرنی به الامام تقی الدین احمد بن محمد الشمنی و ابو الفضل عبد الرحمن القمصی بقراءتی عليهمما لبعضه و إجازة لسائره قالا اخبرنا الحافظ ابو الفضل عبد الرحیم بن الحسین العراوی إجازة قال اخبرنا الجمال محمد بن محمد بن بناته عن الفخر علی بن البخاری قال اخبرنا ابو سعید الصفار فی كتابه قال اخبرنا زاهر بن طاهر قال اخبرنا به مؤلفه الحافظ ابو بکر احمد بن الحسین فذکرها و نیز بیهقی شیخ اجازه عبد الله بن سالم بصریست سالم بن عبد الله در امداد گفته و اما دلائل النبوة للیهقی فرواه الشیخ المذکور عن الشیخ احمد السهوری المالکی عن الشهاب احمد بن حجر المکی عن الشیخ زکریا بن محمد عن الحافظ ابن حجر عن شیخ الاسلام سراج الدین عمر البلقینی عن الحافظ أبي الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزی عن الرشید محمد بن ابی بکر العامری عن ابی القاسم بن الحرسنی عن ابی عبد الله محمد بن الفضل الفراوی عن الحافظ أبي بکر الیهقی و نیز بیهقی شیخ اجازه نخلیست چنانچه او در رساله مشایخ و اسانید خود در ذکر شیخ محمد بن شیخ علاء

الدين البابلي گفته و سمعت على شيخنا الشيخ محمد المذكور قطعة من اول السنن الكبرى للامام الهمام أبي بكر احمد بن الحسين البیهقی تغمدہ اللہ برحمته و اسکنه فسیح جنته و اجاز سائرہ عن الشیخ سالم بن حسن البشتری عن الشمش محمد الرملی عن الزین زکریا الانصاری عن محمد بن مقبل الحلبي عن الصلاح بن الفخر بن البخاری عن منصور بن عبد المنعم الفراوی قال اخبرنا به محمد بن اسماعیل الفارسی قال اخبرنا به مؤلفه الحافظ الامام ابو بکر البیهقی رحمه اللہ تعالیٰ رحمة واسعة في الدنيا والآخرة اما ابن عبد البر پس شیخ اجازه ابو مهدی عیسی مغیریست ابو مهدی در مقالید الاسانید در مرویات اجهوری گفته الاستیعاب فی معرفة الصحاب للحافظ أبي عمر بن عبد البر اخبرنی به بقراءتی عليه لترجمة خديجۃ الکبری و ترجمة أبي بکر الصدیق و اسعد بن زراره احد النقباء و الخنساء بنت عمرو بن الشرید رضی اللہ عنہم و اجاز لی سائرہ بسنده الى الحافظ ابن حجر بقراءته نحو النصف منه على أبي العباس احمد بن على بن عبد الحق الدمشقی الحنفی و إجازة لسائرہ على أبي محمد عبد الله بن الحسین أبي التائب إجازة مشافهہ عن محمد بن أبي بکر البلاخی عن الحافظ أبي طاهر السلفی ح و بسنده الى الجلال السیوطی باجازته من اسیة بنت جار الله بن صالح الطبری عن ابراهیم بن محمد بن صدیق الدمشقی عن أبي العباس الحجار عن جعفر بن على الهمدانی عن أبي القاسم بن شکوال قال هو و السلفی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵

خبرنا ابو عمر ان موسی بن أبي تلید قال السلفی إجازة مکاتبہ عن الحافظ أبي عمر بن عبد البر فذکرہ و نیز ابن عبد البزار مشایخ اجازه حسن عجیمیست تاج الدين در کفایة المتطلع گفته کتاب الاستیعاب للحافظ أبي عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری رح ؟؟؟ اخبر به عن الامام على بن عبد القادر الطبری المکی عن الخطیب عبد الواحد الحصاری عن الشمس محمد بن ابراهیم العمری عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی قال قرأت من اوله الى من اسمه عمر و هو نحو النصف منه او اکثر على أبي العباس احمد بن على بن عبد الحق و اجازنی لسائرہ بسماعه لجميع الكتاب على أبي عبد الله بن جابر القیسی الوادباشی قراءة عليه و هو حاضر و إجازة منه قال اخبرنا بجمعیک الكتاب على أبي عبد الله بن جابر القیسی الوادباشی قراءة عليه و هو حاضر و إجازة منه قال اخبرنا بجمعیک الكتاب سوی من اوله الى حرف الحاء المهمّلة قاصی الجماعة ابو العباس احمد بن محمد بن الغماز سماعاً عليه و إجازة منه لبقیة عن أبي الریبع سلیمان بن موسی بن سالم الكلاعی قال قرأت جميعه على أبي محمد عبد الله بن احمد بن جمهور القیسی قال قری على أبي بکر محمد بن احمد بن طاهر القیسی و إذا اسمع بسماعه على الحافظ ابو على الحسین بن محمد الغسانی الخفافی قال قرأته على مصنفه ابو عمر یوسف بن عبد البر النمری اما خطیب بغدادی پس از مشایخ اجازه ابو مهدی عیسی مغیریست ابو مهدی در مرویات اجهوری در مقالید الاسانید گفته تاريخ بغداد للخطیب البغدادی اخبرنی به قراءة متی عليه من اول الجزء و الثاني منه في مناقب بغداد و فضلها و ذكر الماثور من محاسن اخلاق اهلها الى ذکر نهری بغداد دجلة و الفرات و ما جعل الله فيهما من المنافع و البرکات و جميع ترجمة البخاری و إجازة لسائرہ بسنده الى الجلال السیوطی عن أبي الفضل المرجانی إجازة عن أبي الفرج الغزی عن یونس بن ابراهیم الدبوسی عن أبي الحسن بن المقتدر عن أبي الفضل بن سهل الاسفراینی باجازته من الخطیب فی جميع تصانیفه ح و بسنده الى الحافظ ابن حجر قال قرأت من اوله الى ترجمة محمد بن عبد الرحمن بن أبي ذئب و هو نحو ربع الكتاب على أبي العباس احمد بن عمر بن على بن عبد الصمد المؤلّف البغدادی و اجاز لی سائرہ باجازته ان لم يكن سماعاً من الحافظ المزی قال اخبرنا یوسف بن یعقوب بن المجاور قال انا ابو الیمن زید بن الحسن الکندي قال اخبرنا ابو منصور عبد الرحمن بن محمد بن عبد الواحد القرّاز سماعاً عليه لجميعه الا يسیرا قال اخبرنا الحافظ ابو بکر الخطیب سماعاً به فذکرہ انتھی و نیز خطیب از مشایخ اجازه حسن عجیمیست تاج الدين در کفایة المتطلع گفته تاريخ بغداد للحافظ أبي بکر احمد بن على بن ثابت الخطیب البغدادی اخبر به عن الشیخ العلامہ ابراهیم بن محمد المیمونی عن العلامہ سالم بن محمد السنہوری و ایه الشیخ محمد بن عیسی المیمونی عن شیخ الاسلام احمد بن حجر المکی عن القاضی زکریا الانصاری عن الحافظ تقی الدین محمد بن فهد عن الحافظ شمس الدین

محمد بن الجزری عن أبي حفص عمر بن أمیله المراغی قراءة لقطعة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۶

من اوله و إجازة لسائره عن أبي الحسن النجم يوسف بن يعقوب بن المجاور النيسابوري إجازة ان لم يكن ساماً من أبي اليمن زيد بن الحسن الكندي ساماً لجميعه عن أبي الحسن محمد بن احمد بن صرما ساماً لجميعه قال اخربنا به مؤلفه الحافظ ابو بكر احمد بن على الخطيب البغدادي اذنا فذكره اما بغوی پس از مشایخ اجازه ابو مهدی عیسی مغربیست بیانش آنکه بغوی از مشایخ اجازه ابو زید عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف الشعاليست و ابو زید او را در کتاب غنیمة الوافد و بغية الطالب الماجد که در بیان مرویات خود تالیف نموده ذکر کرده و چون ابو مهدی کتاب غنیمة الوافد ابو زید شعالي را إجازة روایت می کند لهذا هر شیخی از شیوخ ابو زید که شیخ بودن او از غنیمة الوافد ثابت شود از شیوخ اجازه ابو مهدی خواهد بود پس بغوی هم از مشایخ اجازه ابو مهدی باشد اما اینکه بغوی از جمله مشایخ اجازه ابو زید عبد الرحمن شعاليست که در غنیمة الوافد مذکوراند پس ابو مهدی جائی که اسانید کتبی را که کتاب غنیمة الوافد ابو زید شعالي بر ان مشتمل است بتفصیل ذکر می نماید گفته المصایح و شرح السنّة کلاهما للبغوی قال سیدی الشعالي اخربنا بهما الحافظ أبو زرعة بن الحافظ أبي الفضل العراقي عن أبي الحسن الحجۃ العرضی عن الفخر بن البخاری عن فضل الله بن أبي سعد النوقانی عن محبی السنّة أبي محمد الحسین بن مسعود البغوی رحمه الله تعالى فذکرها ازین عبارت ظاهرست که ابو زید شعالي مصایح و شرح السنّة بغوی را از ابو زرعة عراقی از ابو الحسن عرضی از فخر بن البخاری از فضل الله نوقانی از خود بغوی روایت می کند پس بودن بغوی از مشایخ اجازه ابو زید شعالي بصراحت تمام واضح گردید اما اینکه ابو مهدی غنیمة الوافد را اجازت روایت می کند پس در نهایت ظهرست ابو مهدی در مقایل در ضمن مرویاتی که آن را از شیخ خود ابو محمد عبد الكریم بن محمد الفکون القسطنطینی روایت نموده گفته غنیمة الوافد و بغية الطالب الماجد للامام أبي زید الشعالي اخربنی به قراءة منی علیه من اولها الى ابتداء ذکر الاسانید لجميع الحديث العشاری الاستناد منها و مناولة بشرطها لسائرها عن سلیمان عن ابن زیان عن أبي العباس احمد زروق الصغیر عن الاستاد العلامه أبي عبد الله بن عاز عن أبي عبد الله محمد بن یحيی البادسی قال ابن زیان و اخربنی عالیا ابو محمد الصخراوی عن أبي مهدی الملیکشی البجّانی و أبي زید عبد الرحمن بن موسی بن سلیمان البرسوي ح قال ابن زیان و اخربنی عالیا عما قبله الامام زروق الكبير قال هو و البادسی و الملیکشی و البرسوي اخربنا بها و بجمعی ما یحمله و جميع ما یفه جامعها عالم الصلحاء و صالح العلماء ابو زید عبد الرحمن بن محمد الشعالي رحمه الله تعالى فذکرها و بالسند قال الجامع بین العلم و العمل ابو زید الشعالي طیب الله ثراه الحمد لله الذي رفع سنّة بتیه فقرنها بالكتاب و انتخب لروايتها و درایتها من اختاره من اولی الالباب فعملوا بما علموا فربحوا يوم الحساب فصاروا انجما یهتدی بهم السائر و اعلاما یقتضی اثراهم الحائز فمن وصل حبله بحبلهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷

فقد استمسك بالعروة الوثقى و من انتظم فى سلکهم فقد ارتقى احمد سبحانه ابلغ حمد و لا يفی عدد بتحمیده و اشکره جل و علا اعظم الشکر و لا مكافی لمزيده و صلی الله علی سیدنا محمد المختار من عبیده و علی آله و صحبه و سلم يقول عبد الرحمن بن محمد الشعالي لطف الله به لما تكرر سؤال السائلين منی الاجازة فی ما اجمله من الروایات و تعین تلك الكتب المرویات و كانت مرویاتی کثیره و طرق اسانیدها غزیره و كان یشق علی تتبع جميعها لکل انسان اختصرت من ذلك المهم مجردًا من الاسانید و من ارادها باسانیدها و جدتها في فهارسی التي عليها خطوط مشایخی و بالله التوفیق و هو الہادی سبحانه لسلوک سیل التحقیق و سمیت هذه العجاله بغنیمة الوافد و بغية الطالب الماجد انتهى و نیز بغوی از مشایخ اجازه کردیست چنانچه او در امم گفته معالم التنزیل للحافظ أبي محمد الحسین بن مسعود البغوی الملقب بمحبی الدین و السنّة و سائر تصانیفه کشرح السنّة و المصایح بالاسناد الى الفخر بن البخاری عن فضل الله بن أبي سعد النوقانی عن بغوی و نیز بغوی از مشایخ اجازه عجیمیست تاج الدین در کفاية المتطلع

گفته کتاب المصایب لمحيى السنّة أبي محمد الحسين بن مسعود البغوي رحمة الله تعالى اخبر به عن الامام صفي الدين احمد بن محمد القشاشي عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر عن عمه جار الله محمد بن العز عبد العزيز بن الحافظ عمر بن فهد قال اخبرني به جماعة منهم والدى الحافظ عز الدين عبد العزيز و قاضى القضاة بالمحرمين الشريفين نجم الدين ابو المعالى محمد بن القاضى عبد الوهاب بن محمد بن يعقوب المالكى المكى سمعا على الاول لبعضه قال الثانى اخبرنا العلامه المحدث ناصر الدين ابو الفرج محمد بن الزرين أبي بكر بن حسين العثماني المراغى من اوله الى قوله بباب الكبار و مناولة لباقيه وقال الوالد اخبرنا به جماعة منهم جدى الحافظ تقى الدين محمد بن النجم محمد بن فهد الهاشمى و العلامه شرف الدين ابو الفتح محمد بن الزرين أبي بكر المراغى الاموى اذا ان لم يكن سمعا قالوا اخبرنا قاضى القضاة زين الدين ابو بكر بن الحسين المراغى قال ولده ابو الفتح قراءة لجميعه قال فى رواية الوالد و هي نازلة اخبرنا التقى ابو الفرج عبد الرحمن بن الحسين بن عبد الله بن المعمرا البكري سمعا بالمدینة النبوية قال اخبرنا ابو الفضائل يحيى بن عبد الله بن الحسن بن عبد الملك الواسطى قال اخبرنا ابو العباس احمد بن ابراهيم بن عمر القاروى الواسطى وقال الزرين المراغى فى رواية النجم المالكى و هي اعلى اخبرنا ابو العباس احمد بن طالب الحجاج قال انبانا به ابو عبد الله محمد بن نصر بن أبي الفرج الحضرى و عجيبة ابنة الحافظ أبي بكر محمد بن غالب الباقدارى و غيرهما و قال الوالد و كتب بهذا العلو غير واحد منهم أم محمد سارة ابنة عمر بن جماعة عن أبي طلحه الحراوي قال انبانا الحافظ شرف الدين عبد المؤمن بن خلف الدمياطى و اخبر به العز بن فهد ايضا عن الحافظ أبي الفضل احمد بن حجر العسقلانى و قاضى القضاة عز الدين عبد الرحيم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٨

بن الفرات الحنفى فالاول عن الرحالة أبي اسحاق ابراهيم التنوخي عن أم محمد زينب ابنة الكمال المقدسى عن عجيبة ابنة أبي بكر الباقدارى عن الحافظ أبي موسى محمد بن أبي بكر المقدسى و الثانى و هو اعلى بدرجه قال اخبرنا الصلاح محمد بن أبي عمر عن الفخر أبي الحسن على بن البحارى قال اخبرنا به فضل الله بن محمد بن احمد النوقانى قال هو و الحافظان المقدسى و الدمياطى و القاروى و عجيبة ايضا و الحضرى اخبرنا به مؤلفه الامام الحجة محيى السنّة ابو محمد الحسين بن مسعود البغوي قال الفاروى سمعا لبعضه و قال الباقون إجازة فذکره و نيز بغوی از مشایخ اجازه عبد الله بن سالم بصری بوده سالم بن عبد الله در امداد گفته و اما المصایب البغوي فیرویها سیدی الوالد عن الشیخ البابلی المذکور عن علی بن یحیی الریادی عن الشهاب احمد بن محمد الرملی عن أبي الخیر محمد بن عبد الرحمن السخاوی عن العز عبد الرحیم بن الفرات عن الصلاح بن احمد بن الفخر علی بن احمد بن البحاری عن فضل الله بن أبي سعد النوقانی عن مؤلفه الحافظ محيى السنّة البغوي اما ابن عساکر پس از مشایخ اجازه حسن عجیمیست تاج الدین دهان در کفایه المتطلع گفته تاریخ دمشق للامام الحافظ أبي القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عساکر الدمشقی رحمه الله تعالى اخبر به عن العلامه الشهان احمد الخفاجی عن الشیخ حسن الكرخی عن شیخ الاسلام زکریا بن محمد الانصاری عن الحافظ تقی الدین محمد بن فهد المکی عن أم عبد الله عایشہ بنت محمد بن عبد الهادی المقدسیه عن محمد بن محمد بن محمد الشیرازی عن جده محمد الشیرازی عن مؤلفه الامام الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن بن عساکر فذکره اما مجدد الدین المعروف بابن الاثیر پس از مشایخ اجازه حسن عجیمیست تاج الدین در کفایه المتطلع گفته کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول صلی الله علیه و سلم تالیف الامام أبي السعادات المبارك بن محمد بن الاثیر الجزری رحمه الله تعالى اخبر به عن الشیخ احمد العجل عن الامام یحیی بن مکرم الطبری عن الحافظ عبد العزیز بن فهد و العلامه الرحالة شرف الدين عبد الحق بن محمد السنبطی فالاول قال اخبرنا به المستند زین الدين عبد الرحيم بن ابراهيم الاسيوطي المکی سمعا عليه بها لبعضه و إجازة لسائره قال اخبرنا به والدى العلامه جمال الدين ابراهيم بن محمد بن عبد الرحيم الاسيوطي قال اخبرنا به قاضى القضاة البدر محمد بن ابراهيم بن سعد بن جماعة سمعا قال اخبرنا به ابو الفداء اسماعيل بن مرشد بن زيد الهمدانی سمعا و قال الثانى هو العز عبد العزیز بن فهد ايضا و هو اعلى بدرجه اخبرنا به قاضى المسلمين عز الدين عبد الرحيم بن ناصر الدين محمد بن الفرات الحنفى عن أبي عبد الله محمد

البيانى قال اخربنا الفخر على بن احمد بن البخارى قال هو و ابو الفداء اخبرنا مؤلفه الامام مجد الدين المبارك بن محمد بن الاثير قال ابن البخارى إجازة فذكره اما عز الدين المعروف بابن الاثير پس از مشايخ حسن عجمیست تاج الدين دهان در کفایه المتطلع گفته كتاب اسد الغابة في معرفة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹

الصحابه و الكامل في التاريخ للامام عز الدين أبي الحسن على بن محمد بن الاثير الجزری اخبر بهما عن شیخ الاسلام على الاجھوری عن البرهان ابراهیم العلقمی عن قاضی القضاة زکریا بن محمد الانصاری عن القاضی عبد الرحیم بن الفرات عن القاضی عبد العزیز بن جماعة عن أبي الفضل احمد بن هبۃ الله بن عساکر قال ابناها بهما مؤلفهما الامام عز الدين على بن محمد بن عبد الكریم بن الاثير الجزری رحمه الله تعالى فذکر بهما اما ابن النجار پس از مشايخ اجازه حسن عجمیست تاج الدين دهان در کفایه المتطلع گفته تاريخ المدنیه الشریفه المسمی بالدرة الشمنی للحافظ محب الدين محمد بن محمود بن الحسن بن النجار رحمه الله تعالى اخبر به عن الامامین الجلیلین زین العابدین و على ابی الامام عبد القادر الطبری الحسنی و اختیهما الشریفه زینب و الشریفه مبارکه کلهم عن العمر عبد الواحد الحصاری عن الشمس محمد بن ابراهیم العمری عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی عن القاضی ابو بکر المراغی فراءة نحو الثلث الاول و إجازة بالباقي عن الرحله أبي العباس احمد بن أبي طالب الحجاج قال اخربنا به مؤلفه الحافظ محب الدين محمد بن محمود بن الحسن بن النجار البغدادی فذکرہ اما سبط ابن الجوزی پس از مشايخ اجازه حسن عجمی است تاج الدين دهان در کفایه المتطلع گفته كتاب مرآة الزمان للامام أبي المظفر يوسف بن قزلعی سبط الحافظ ابن الجوزی اخبر به عن الشیخ احمد العجل عن الامام یحيی الطبری عن العلامین قاضی القضاة زکریا بن محمد الانصاری و الحافظ عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی قالا اخربنا مسنـد الدنیا محمد بن مقبل الحلـبی و الحافظ تقی الدین محمد بن فهد الهاشـمی المکـی قال الاول اخربنا محمد بن على الحـراوی عن الحافظ شـرف الدین عبد المـومن بن خـلـف الدـمـیـاطـی و قال الثـانـی و هو التقـی بن فـهـد اخربـنا بهاـالـزـینـ محمدـبنـاحـمـدـبنـمـحـمـدـالـمحـبـالـطـبـرـیـالـمـکـیـعنـالـرـحـلـهـأـبـیـالـعـبـاسـاحـمـدـبنـعـلـیـبنـالـحـسـنـالـجـزـرـیـقـالـهـوـالـحـافـظـشـرفـالـدـینـالـدـمـیـاطـیـاخـربـناـمـؤـلـفـهـالـامـامـابـیـالـمـظـفـرـیـیـوسـفـبـنـقـزـلـعـیـسبـطـالـحـافـظـابـنـجـوـزـیـپـسـاـزـمشـاـیـخـاـجازـهـحـسـنـعـجـمـیـاستـتـاجـالـدـینـدـهـانـدـرـکـفـایـهـمـتـلـعـگـفـتـهـکـتابـمـرـآـةـالـزـمـانـلـلـامـامـأـبـیـالـمـظـفـرـیـیـوـسـفـبـنـقـزـلـعـیـسبـطـالـحـافـظـابـنـجـوـزـیـپـسـاـزـمشـاـیـخـاـجازـهـحـسـنـعـجـمـیـاستـتـاجـالـدـینـدـهـانـدـرـکـفـایـهـمـتـلـعـگـفـتـهـکـتابـمـرـآـةـالـزـمـانـلـلـامـامـأـبـیـالـمـظـفـرـیـیـوـسـفـبـنـقـزـلـعـیـسبـطـالـحـافـظـابـنـجـوـزـیـپـسـاـزـمشـاـیـخـاـجازـهـحـسـنـعـجـمـیـاستـتـاجـالـدـینـدـهـانـدـرـکـفـایـهـمـتـلـعـگـفـتـهـکـتابـالـرـیـاضـالـنـضـرـةـفـیـفـضـائلـالـعـشـرـةـرـضـیـالـلـهـعـنـهـمـاجـمـعـینـلـلـامـامـاحـمـدـبـنـعـبـدـالـلـهـالـطـبـرـیـاـخـربـهـعـنـشـیـخـصـفـیـالـدـینـاحـمـدـبـنـالـقـشـاشـیـعـنـالـشـمـسـمـحـمـدـبـنـاحـمـدـرـمـلـیـعـنـشـیـخـالـاسـلامـزـکـرـیـاـاحـمـدـبـنـعـبـدـالـلـهـالـطـبـرـیـاـخـربـهـعـنـشـیـخـصـفـیـالـدـینـاحـمـدـبـنـالـقـشـاشـیـعـنـالـشـمـسـمـحـمـدـبـنـاحـمـدـرـمـلـیـعـنـشـیـخـالـاسـلامـزـکـرـیـاـاحـمـدـبـنـظـهـیرـةـالـقـرـشـیـالـمـکـیـعـنـقـاضـیـالـقـضـاءـشـہـابـالـدـینـاحـمـدـبـنـالـنـجـمـمـحـمـدـبـنـالـطـبـرـیـعـنـالـلـدـهـالـنـجـمـمـحـمـدـبـنـالـجـمـالـمـحـمـدـبـنـالـمـحـبـاحـمـدـالـطـبـرـیـعـنـمـؤـلـفـهـجـدـهـلـلـامـالـحـافـظـمـحـبـالـدـینـاحـمـدـبـنـعـبـدـالـلـهـالـطـبـرـیـفـذـکـرـهـاـمـاـحـمـوـیـنـیـپـسـاـزـمشـاـیـخـاـجازـهـحـسـنـعـجـمـیـاستـبـیـانـشـآنـکـهـحـمـوـیـنـیـدـرـسـلـسلـهـکـهـعـجـمـیـبـاـنـکـتابـحـاوـیـوـلـبـابـعـدـالـغـفارـبـنـعـبـدـالـکـرـیـمـقـزوـنـیـرـاـروـایـتـنـمـودـهـوـاقـعـاـسـتـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰

چنانچه تاج الدين دهان در کفایه المتطلع گفته كتاب الحاوی و اللباب و شرحه العجب و غير ذلك للعلامة نجم الدين عبد الغفار بن عبد الكريم القزوینی اخبر بها عن الشیخ احمد العجل عن الامام یحيی الطبری عن الحافظ عبد العزیز بن فهد و الحافظ عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی عن المشايخ الثلاثة خاتمة الحفاظ شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانی و القاضی کمال الدین أبي الفضل محمد و اخته أم الکمال کمالیه ابنی العلامه نجم الدين محمد بن أبي بکر المرجانی زاد العز بن فهد فقال و المسندۃ الاصلیة أم الفضل هاجر ابنة المحدث شرف الدين محمد بن أبي بکر القدسی زاد الحافظ السیوطی فقال و خلیل بن عبد القادر بن جلال الدين النابلسی و فاطمة بنت أبي القاسم بن على البسری قالوا جميعا اخربنا مسنـد الشام زـینـالـدـینـابـوـهـرـیـةـ

عبد الرحمن عن الحافظ شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي أبي المجامع ابراهيم بن محمد بن حمويه الجوني عن مؤلفه العلامة نجم الدين عبد الغفار بن عبد الكريم القزويني اذنا ان لم يكن سماعا لبعضها فذكرها پس بعد ملاحظه این عبارت بودن حموینی شیخ اجازه عجیمی نهایت واضح گردید و علاوه برین ظاهر شد که حموینی از مشايخ اجازه سیوطی و ابن حجر عسقلانی بلکه ذہبی هم می باشد اما ولی الدین التبریزی الخطیب پس از مشايخ اجازه حسن عجیمیست تاج الدین در کفایة المتطلع گفته کتاب مشکاة المصایح للامام ولی الدین أبي عبد الله محمد بن عبد الله التبریزی رحمه الله تعالى اخبر به عن الشيخ احمد العجل عن الامام يحيى عن الحافظ عبد العزيز بن فهد و قاضی القضاة زکریا بن محمد الانصاری قالا اخبرنا الشیخان العلامة الرحمة تقدیم الدین أبي الفضل محمد بن فهد و الامام العارف بالله تعالى شرف الدين عبد الرحيم بن عبد الكريم الجرهی قالا اخبرنا العلامة امام الدين على بن مبارکشاه الصدیقی الساوجی زاد الثانی قال اخبرنا الامام حسام الدين حسن بن على الاسواری سماعا عليه بشیء من اوله و إجازة لسائمه قال اخبرنا به الامام صدر الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الله القزوینی قال هو و الصدیقی اخبرنا به مؤلفه الامام ولی الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن الخطیب التبریزی قال الصدیقی قراءة و إجازة و قال الآخر اذنا فذكره و نیز او از مشايخ اجازه عبد الله بن سالم بصریست كما مستسمعه عن کتب انشاء الله تعالى اما ابو الحجاج مزی پس از مشايخ اجازه ابو مهدی عیسی مغربیست ابو مهدی در مقایل‌الاسانید جایکه رفع اسانید کتب مذکوره غنیمة الوافد ابو زید ثعالبی نموده گفته مسند الامام احمد بن حنبل رضی الله عنه و ما معه من زيادات ولده عبد الله رحمه الله تعالى قال سیدی الشعالبی ابا الحافظ ابن مرزوق عن الشرف بن الكویک عن الحافظ أبي الحجاج المزی عن الفخر بن البخاری عن أبي على حنبل المکبر عن أبي القاسم بن الحصین عن على بن المذهب عن أبي بكر القطیعی عن عبد الله بن احمد عن ایه الامام احمد بن حنبل فذکره

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱

درین عبارت ظاهرست که در سلسله که ابو زید ثعالبی بآن روایت نموده ابو الحجاج مزی واقعست پس هدایه ثابت شد که او شیخ اجازه ابو زید ثعالبیست و هر گاه مزی شیخ اجازه ابو زید ثعالبی باشد شیخ اجازه ابو مهدی هم خواهد بود لما مر آنفا و نیز مزی شیخ اجازه حسن عجیمی بوده تاج الدین دهان در کفایة المتطلع گفته کتاب تهذیب الكمال للحافظ جمال الدين أبي الحجاج یوسف بن الرکی عبد الرحمن المزی رحمه الله اخبر به عن الشیخ احمد العجل عن الامام يحيى الطبری عن الحافظ عبد العزيز بن فهد عن جده الحافظ تقدیم الدین محمد بن فهد قال اخبرنا به جماعة منهم الامام ابو اليمن محمد بن احمد بن ابراهیم الطبری المکی سماعا عليه لمنتقی منه و إجازة لجمیعه قال اخبرنا به مؤلفه الحافظ جمال الدين ابو الحجاج یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف المزی اذنا فذکره اما ذہبی پس او شیخ اجازه ابو مهدی عیسی مغربیست زیرا که ذہبی شیخ اجازه ابو زید ثعالبیست پس او شیخ اجازه ابو مهدی هم باشد للتقریب الماضی اما اینکه ذہبی شیخ اجازه ابو زید ثعالبیست پس باین سبب که او در سلسله واقعست که ابو زید ثعالبی بآن مسلسلات اربعینیه ابو الحسن بن المفضل روایت می کند چنانچه ابو مهدی در مقایل‌الاسانید در مقام رفع اسانید کتبی که غنیمة الوافد ابو زید ثعالبی بر ان مشتمل است می گوید المسلسلات الاربعینیه للحافظ أبي الحسن بن المفضل قال سیدی الشعالبی اخبرنی بها ابو محمد واحد الغریانی عن ایه عن الحافظ أبي عبد الله بن جابر الوادباشی عن اثیر الدين أبي حیان و الحافظ الذهبی کلاهما عن الحافظ شرف الدين عبد المؤمن بن خلف الدمشقی عن الحافظ زکی الدين عبد العظیم المنذری عن الحافظ أبي الحسن على بن المفضل المقدسی فذکرها و نیز ذہبی از مشايخ حسن عجیمی بوده تاج الدین دهان در کفایة المتطلع گفته تواریخ الحافظ الكبير شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي الدمشقى اخبر بها عن الشیخ محمد بن علاء الدين البابی عن المعمم محمد حجازی الشعراوی عن المعمم محمد بن اركماس عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی قال اخبرنا به جماعة منهم ابن مؤلفها المسند ابو هریره عبد الرحمن عن والده الحافظ شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي الدمشقى سماعا لبعضها و إجازة لباقيها فذکرها اما ابن حجر عسقلانی پس او شیخ اجازه ابو مهدی عیسی مغربیست ابو مهدی در مقایل‌الاسانید در مرویات

سجلماسي گفته و اما فتح الباری و مقدمته للحافظ أبي الفضل بن حجر فاخبرنا بهما سمعا و قراءة لکثير منهما و إجازة لسائرهما عن أعلامه الثالثة بسندهم الى ابن غازى عن الحافظ شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى و الحافظ أبي عمرو عثمان الديمى ح و بسندهم الى شيخ الاسلام زكريا الانصارى قالوا ثلثتهم اخبرنا الحافظ ابو الفضل شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانى رحمه الله تعالى بهما و بجميع تصانيفه ذكرهما و نيز عسقلانى شيخ اجازه كردیست چنانچه او در کتاب الامم در ذکر روایت خود صحیح بخاری را گفت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲

و قرأت طرفا من التفسير على الفقيه الصالح استاد القراء بالازهر الشيخ سلطان بن احمد بن سلامه بن اسماعيل المزاھي الازھري رحمه الله تعالى و اجاز لى رواية سائره بقراءته لجمیعه على الشیخ شهاب الدین احمد بن خلیل السبکی بقراءته لجمیعه على الشیخ نجم الدین محمد بن احمد بن علی الغیطی السکندری الاصل القاهری المولد بروایته عن الشمسم و ابن حجر المکی و البدر الدمشقی عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا بن محمد الانصاری السبکی القاهری الازھری عن شیخ الاسلام حافظ العصر أبي الفضل احمد بن علی بن حجر الکنّانی العسقلانی ثم المصری الخ و نیز ابن حجر عسقلانی از مشایخ اجازه حسن عجیمی بوده تاج الدین دهان در کفایه المتطلع گفته کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری لخاتمه الحفاظ أبي الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی رحمه الله تعالى اخیر به عن شیخ الاسلام علی بن محمد الــجهوری اجازه و غیره عن الشمسم محمد بن الشهاب احمد الرملی الانصاری عن المسند شرف الدین عبد الحق بن محمد السنباطی عن مؤلفه الحفاظ شهاب الدین أبي الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی ذکرها و نیز عسقلانی از مشایخ اجازه عبد الله بن سالم بصری بوده سالم بن عبد الله در امداد در ذکر شیوخ والد خود گفته و منهم العلامه الشیخ عبد الله بن الشیخ سعید باقشیر المکی فاجاز الوالد حفظه الله تعالى بجمعی مرویاته و مسموعاته عن مشایخ اجلّهم علامه الزمان السيد عمر بن السيد عبد الرحيم الحسيني البصري المکی الشافعی عن العلامه المتن شمس الدين محمد بن احمد بن حمزه الانصاری الرملی بسنته المعروف حمزه السيد عمر المذکور ايضا عن الشیخ العلامه محمد بن عبد الله الطبری الحسينی الشافعی خاتمه المحققین شهاب الدين احمد بن حجر الانصاری المکی عن الشیخ الرملی و اخذ الشیخ ابن حجر المذکور عن القاضی زکریا الانصاری و هو اخذ عن جماعة من الاساتذة اجلهم على الاطلاق خاتمه الحفاظ الشیخ حجر العسقلانی و نیز عسقلانی شیخ اجازه نحالی بوده چنانچه او در رساله اسانید خود در ذکر سماع صحیح بخاری بر شیخ خود محمد بن علاء الدين البابلي گفته قال شیخنا الشیخ محمد البابلي نفعنا الله تعالى به اخبرنا به الشیخ العالم الهمام جهبد السادة الاعلام ابو النجا سالم بن محمد السنہوری سماعا عليه لبعضه و إجازة لسائره بقراءته للجمیع على خاتمه الحفاظ و المحدثین المسند النجم محمد بن احمد بن علی الغیطی بقراءته لجمیعه على شیخ الاسلام أبي یحیی زکریا بن محمد الانصاری بقراءته لجمیعه على امیر المؤمنین فی الحديث الحافظ شیخ السنۃ أبي الفضل شهاب الدین و الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی الخ اما سیوطی پس شیخ اجازه تمامی مشایخ سبعه ست چنانچه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در ارشاد الى مهمات الاسناد بعد عبارت سابقه گفته فصل سند هولاء المشایخ المتبعة ینتهي الى الامامین الحافظین القدوتين الشهیرین بشیخ الاسلام زین الدین زکریا و الشیخ جلال الدين سیوطی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳

اما البابلي فروی عن جماعة منهم السالم السنہوری عن النجم الغیطی عن الزین زکریا و منهم سليمان بن عبد الدائم البابلي عن الجمال یوسف بن زکریا عن والده الزین زکریا و منهم الفوز على بن یحیی الزیادی عن الشهاب احمد بن محمد الرملی عن الزین زکریا و منهم الشیخ محمد حجازی الواعظ عن الغیطی عن الزین زکریا و منهم البرهان اللقانی عن الشمسم محمد بن احمد بن محمد الرملی عن والده عن الزین زکریا و منهم احمد بن عیسی بن جمیل عن على بن أبي بکر القرافی عن الجلال سیوطی و منهم ابو بکر بن اسماعیل عن ابراهیم بن عبد الرحمن العلقمی عن الجلال سیوطی و للبابلي مشایخ کثیرون غیر هؤلاء ینتهون الى ذینک الامامین و

اما الشيخ عيسى فروى عن جماعة منهم ابو الرشاد نور الدين على بن محمد الاجهورى عن على بن أبي بكر القرافى عن الجلال السيوطى و منهم شهاب الدين احمد بن محمد الشهير بالخفاجى عن البرهان ابراهيم بن أبي بكر العلقمى عن الجلال السيوطى و منهم ابو الحسن على بن محمد البصرى و هو غير الاجهورى عن سالم السنهورى عن النجم الغيطى عن شيخ الاسلام الزين زكريا و منهم الشيخ سلطان المزاحى عن الشيخ احمد بن خليل السبكى عن النجم الغيطى عن شيخ الاسلام الزين زكريا و اما ابن سليمان فروى عن جماعة منهم شيخ الاسلام ابو عثمان سعيد بن ابراهيم الجزائري عرف بقدوره عن أبي عثمان سعيد بن احمد المقرى عن الحافظ أبي الحسن على بن هارون و أبي زيد عبد الرحمن بن على بن احمد العاصمى الشهير بسفيان عن الشيخ الزين زكريا و هذا اسناد مغربى و و منهم شيخه المعمر ابو مهدى السجستانى عن المنجور عن النجم الغيطى عن الزين زكريا و منهم ابو الرشاد على بن محمد الاجهورى و قاضى القضاة احمد بن محمد بن الخفاجى كلاهما عن الشمس محمد بن احمد الرملى عن الشيخ زكريا و منهم السراج عمر الجامى و الشيخ بدر الدين الكرخى و الشمس محمد بن احمد العلقمى جميعا عن الزين زكريا و الجلال السيوطى و اما الكردى فعن الشيخ احمد القشاشى روى بالاجازة العامة عن الشمس الزملى عن الزين زكريا و اكثر اخذه قراءة و سمعا و مشافهة عن الشيخ احمد الشناوى روى عن جماعة منهم ابوه على بن عبد القدوس عن الشيخ احمد بن حجر المکى و الشيخ عبد الوهاب الشعراوى كلاهما عن الزين زكريا و عن الشیخ محمد بن أبي الحسن البکرى عن والده عن الزین زکریا و عن الشمس محمد بن احمد الرملی عن والده عن الزین زکریا بلا واسطة و عن الشیخ حسین الدویحی عن الجلال السیوطی و روى الكردى ايضا عن الشیخ سلطان بن احمد بن سلامه اخذ عن جماعة منهم الشیخ نور الدین علی الزیادی و شهاب الدین خلیل السبکی و سالم السنہوری و هو من اقران البابلى و اما العجیمی فله مشایخ کثیرون سماهم لی ابو طاهر و لکتف منها علی الشہر ھم منهم القشاشی عن الشناوى عن والده عن الشعروی عن زکریا و عن الشناوى عن الحسن الانجیه عن الجلال السیوطی و منهم البابلى و الشیخ عیسی المغزلی و الامام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۴

زين العابدين بن عبد القادر الطبرى و اما النحلى فروى عن جماعة منهم البابلى و عيسى و الكردى و قد ذكرنا اسانيدهم و منهم المنصور الطوخي المصرى عن الشيخ سلطان المزاحى و منهم الشيخ محمد بن علان المکى عن جماعة من اهل مكة و غيرهم و اما البصرى فمشایخه مشایخ النحلی و اكثر الاخذ عن البابلى و عيسى و ابن سليمان و الكردى و قد سردنا اسانيدهم اما ابن حجر مکى پس از مشایخ اجازه کردیست چنانچه در امم در ذکر روایت خود صحیح بخاری را گفت و فرأت طرفا من اوله على الاستاد المحقق الزاهد ملا محمد شریف بن ملا یوسف القاضی بن القاضی محمود بن ملا کمال الدین الکورانی الشاهوی الدویسی الصدیقی روح الله روحه باجازته عن الفقیه محمد بن علی الحکمی عن الشیخ شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی الملی الخ و نیز ابن حجر شیخ اجازه عجیمیست تاج الدین در کفایه المتطلع گفته شرح الهمزیه للعلامة احمد بن حجر المکی رحمه الله تعالى اخبر به عن المعمق فقیه الحرم عبد العزیز بن محمد الزمزی عن مؤلفه جده لامه احمد بن محمد بن حجر المکی فذکره و نیز در کفایه المتطلع گفته کتاب شرح الشمائی للعلامة شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر الهیتمی المکی رحمه الله اخبر به عن الشیخ عبد الباقی الدمشقی عن الشیخ احمد البقاعی ح و اخبر به عن العلامه الشیخ ابراهیم المیمونی و حافظ وقته الشیخ محمد بن علاء الدین البابلی عن الحنبلی عن الشیخ احمد السنہوری ح و اخبر به عن مفتی الشافعیه بمکه الشیخ المعمر عبد العزیز بن العلامه محمد بن عبد العزیز الزمزی کلهم عن مؤلفه جد الاخر لامه العلامه شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر المکی فذکره و نیز ابن حجر مکی از مشایخ عبد الله بن سالم بصریست سالم بن عبد الله در امداد در ذکر شیوخ والد خود گفته و منهم الشیخ العلامه عبد العزیز الزمزی الشافعی فانه اجاز سیدی الوالد بجمعیت مرویاته عن الشمس محمد الرملی و عن الشهاب احمد بن قاسم و عن الشیخ القاضی علی بن جار الله بن ظہیره و الشیخ علی بن الشیخ جمال الدین العصامی و اخذ عن والده عن جد لامه شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی و سندهم مشهور نفع

الله تعالى بهم و امددا بمنددهم و نیز ابن حجر مکی از مشایخ نحلیست چنانچه او در رساله اسانید و شیوخ خود در ذکر شیخ عبد الله بن سعید باقشیره مکی گفته و اجازنی رحمه الله تعالى إجازة عامّة و خاصّة بجميع ما رواه عن شیخه الامام الهمام الجامع بين المعقول و المنقل الغایة فی الفروع والأصول الامام محمد بن عبد الله الطبری الحسینی الشافعی رحمه الله تعالى رحمة واسعة فی الدنيا والآخرة وقد اجازه بجمعیت مرویاته عن جده لامه خاتمة المحققین و جهبد المدققین البالغ الغایة القصوى فی تحقيق العلوم و تدقیقها شهاب الدين الشیخ احمد بن محمد بن حجر الانصاری الهیتمی رحمه الله تعالى رحمة واسعة فی الدنيا والآخرة اما على متقدی پس از مشایخ عجیمیست تاج الدين در کفاية المتطلع گفته كتابا التبیین للجامع الكبير والصغرى المذکورین مع زیاده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵

في الكبير للإمام العلامة قبلة أهل السلوك نور الدين على بن حسام الدين المتقدی رحمه الله تعالى اخبر بهما و سائر مؤلفاته عن العلامة على بن الإمام عبد القادر الطبری المکی عن صهره الشیخ محمد عارف عن والده شیخ اهل العرفان عبد الوهاب بن ولی الله الهندی عن مؤلفها استاده العارف بالله تعالى الشیخ على بن حسام الدين المتقدی فذكرها اما جمال الدين محدث پس شیخ اجازه عبد الله بن سالم بصریست سالم بن عبد الله در امداد گفته و اما مشکاة المصایب فیرویها عن الشیخ احمد القشاشی عن الشیخ أبي المواجب احمد الشناوی عن السید غضنفر و ابن السید جعفر النہروانی و عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد الهاشمی المکی فالاول یرویها عن شیخ الحرم المکی محمد سعید المشهور بمیر کلان بن مولانا خواجه عن نسیم الدین مبارکشاه عن والده المحدث السید جمال الدين عطاء الله بن غیاث الدين فضل الله بن عبد الرحمن عن عمه السید اصلیل الدين عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الرحیم بن عبد اللطیف بن جلال الدين یحیی الشیرازی الحسینی عن المحدث البارع السيد شرف عبد الرحیم بن عبد الكریم الجرهی الصدیقی و الثاني و هو عبد الرحمن بن فهد عن عمه المحدث الرجال جار الله بن عبد العزیز بن فهد عن شیوخه الثالثة الحافظ شمس الدين أبي الخیر محمد بن عبد الرحمن السحاوی نزیل الحرمین و شهاب الدين احمد بن عمر بن عبد الله الشرعی الهمدانی الشغری و الامام العلامة محمد بن عبد الله بامخرمة العدى فالاول قال اخبرنی به المشایخ الاربعة الحافظ تقی الدین ابو الفضل محمد بن فهد الهاشمی المکی و الزاهد المسلک العارف عفیف الدين محمد بن الاستاذ نور الدين محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن هادی الحسینی الایجی و الورع الزاهد شرف الدين ابو الفتح محمد بن القاضی زین الدين أبي بکر بن الحسین العثمانی المراغی المدنی الشافعیون و الوجیه عبد الرحمن بن محمد بن ابراهیم الغزی الاصل المکی الحنفی قال الاول اخبرنا به الشرف ابو السعادات عبد الرحیم بن عبد الكریم الجرهی إجازة و قال الآخر قرأته بتمامه على العفیف محمد بن عبد الرحیم الجرهی الصدیقی قال قرأته على أبي و قال الثاني اخبرنا به والدی هو نور الدين و قال الثالث اخبرنا به الامام حسام الدين ابو محمد الحسن بن على الایوردی قال نا به الامام صدر الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الله القزوینی عرف بشیخ الثاني و هو الشرعی یرویه عن الشریف عبد الرحمن بن عبید الله بن محمد الحسینی الشافعی الایجی عن استاده جلال الدين محمد بن اسعد الدوانی الصدیقی عن والده اسعد بن محمد بن عبد الرحیم بن على الدوانی الصدیقی عن المحدث شرف الدين عبد الرحیم الجرهی الصدیقی و الثالث یرویه عن الشریف هبة الله المعروف بشاه میر بن السید عطاء الله بن نظام الدين لطف الله بن معز الدين سلام الله بن فخر الدين ؟؟؟ الله الشیرازی عن جده لامه الحافظ نور الدين أبي الفتاح احمد بن عبد الله الطاؤسی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶

عن شرف الدين عبد الرحیم الجرهی قال العفیف بن نور الدين محمد الایجی اخبرنا به العلامة امام الدين على بن مبارکشاه الصدیقی الشیرازی قال هو و الصدر القزوینی اخبرنا به مؤلفه الامام ولی الدين محمد بن عبد الله بن الخطیب التبریزی رحمه الله فالعجب كل العجب من المخاطب العالی الحسب السامی النسب الحائز لجلائل الرتب حيث انه كذب هذا الحديث الشریف و ابطل هذا الخبر المنیف و نأی بجانبه عن تلقیه بالقبول و اشاح بوجهه عن ان يكون له عليه حصول و لم یدر انه رواه طائفه

من شيوخ مشايخ والده العظام له و حدث به جماعة من استاذة الفخام المذين هم كالسبعة السياره في العداد والنظام و مشتهرون اشتهرها بين الخاص و العام وقد حمد الله المنعام ذلك الفاضل الفهام و الندى القمم على اتصال سنده بهؤلاء السبعة العظام و صرخ بأنهم الجلة الكرام الائمه القادة الاعلام المشهورون بالحرمين المحترمين المجمع على فضلهم من بين الخافقين فليت شعرى كيف اعرض المخاطب العمام عن هذا الحديث و حاد فابطل فخار والده النقاد باتصال سنده الى شيوخه السبعة الامجاد و اظهر ان شيوخهم روات لموضوعات الروايات و الاخبار و مفتراء الاحاديث و الاثار و الله هو الصائن عن العثار و الموقق للتبصر والاستبصر

فائده ثالثه أسامي (٧ نفر) مؤلفان كتاب يا رساله پيرامون حديث طير و طرق آن

در افراز اسامي علمای متقدمین و امايل نقاد معتمدین که کتب در سائل جلائل بالخصوص در جمع طرق این خبر محکم و مرصوص تصنیف کرده مزید تبحّر و تمهر و کثرت اطلاع و طول باع خود ظاهر فرموده‌اند فمنهم ابو جعفر محمد بن جریر طبری ذکره ابن کثیر الشامی فی تاریخه و ابو العباس احمد بن محمد بن سعید المعروف بابن عقده ذکره ابن شهرآشوب طاب ثراه فی المناقب و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم ذکره الکبخی فی کفایه الطالب و ابن تیمیه فی المنهاج و ابن حجر فی اللسان و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی ذکره ابن تیمیه فی المنهاج و ابن حجر فی اللسان و ابن کثیر فی تاریخه و ابن حجر المکی فی المنهج المکیه و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی ذکره ابن تیمیه فی المنهاج نقلًا عن أبي موسی المدینی و ابو طاهر محمد بن احمد المعروف بابن حمدان ذکره الذہبی فی تذكرة الحفاظ و ابن کثیر فی تاریخه و السیوطی فی طبقات الحفاظ و شمس الدین محمد بن احمد الذہبی ذکره فی تذكرة الحفاظ و ابو مهدی عیسی المغربی الشعالی مقایل‌الاسانید نقلًا عنه و بر کسی که ادنی حظی از تأمل و تدبیر داشته باشد مخفی نخواهد بود که تالیف نمودن این حضرات اجزای مخصوصه در جمع طرق حديث طير دلالت بر نهایت ثبوت و تحقق این حديث شریف و غایت بطلان تقولات مخاطب منیف دارد بچند وجه اول آنکه هر گاه طرق این حديث شریف بحدی در کثرت و توفر رسیده باشد که علمای اعلام و محدثین عظام سنتیه در جمع آن بالخصوص تالیفات نمایند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٤٧

لابد ظن متاخم بیقین حاصل خواهد شد باین معنی که این حديث شریف حق و صدقست زیرا که اجتماع و تواطؤ این همه روات طبقه بعد طبقه بر کذب محل عادیست الحق با وصف مروی بودن این حديث شریف باین طرق وفیره و اسانید کثیره که بسبب تکثر آن نوبت بتالیفات مخصوصه و تصنیفات مفردہ بر سد زبان به طعن و توهین و قدح و جرح این حديث گشودن چه قدر مهامه اعتساف و بوادی ترک انصاف پیمودنست از انصاف دوستیهای مخاطب والا نژاد در کمال استبعادست که با وصف اطلاع بر وجود این تصنیفات منیفه ائمه و تالیفات لطیفه رشیقه انکار این حديث فرموده باشد همانا چون بسبب تمکن بر مسند تصدر و امامت نفس نفیس آرام طلب گشته لذلک باتعباب جان نازین خود اصلاً گرد تفتیش و تحقیق و تنقیب و تدقیق نگشته و دوم آنکه علامه عبد الوهاب بن علی السیبکی در طبقات شافعیه به ترجمه حاکم نیسابوری در مقام جواب از قدح ابن طاهر در حاکم گفته ثم ذکر این طاهر انه رأى بخط الحاکم حديث الطير فی جزء ضخم جمعه قال و قد كتبه للتعجب قلت و غایه جمع هذا الحديث ان يدلّ على ان الحاکم يحكم بصحته و لولا ذلك لما استودعه المستدرک و لا يدلّ ذلك منه على تقديم علی رضی الله عنه على شیخ المهاجرين و الانصار أبی بکر الصدیق رضی الله عنه إذ له معارض اقوى لا يقدر على دفعه و كيف يظن بالحاکم مع سعه حفظه تقديم علی و من قدمه على أبی بکر فقد طعن على المهاجرين و الانصار فمعاذ الله ان يظن ذلك بالحاکم ازین عبارت هویداست که سبکی بتصریح تمام افاده می فرماید که غایت و مطلوب حاکم از جمع طرق حديث طير آنست که این جمع دلالت کند بر اینکه حاکم بصحت این حديث شریف حکم می نماید و اگر این معنی نه بود حاکم حديث طير را در مستدرک درج نمی کرد پس بحمد الله

تعالی از اینجا در کمال وضوح و ظهور شد که جمع طرق حدیثی و تالیف مخصوصی در ان دلالت می کند بر آنکه جامع آن حکم بصحتش می کند فالحمد لله المفضل المنعام حيث ظهران هؤلاء الاعلام الجامعين طرق حدیث الطائر ذکرہ فی الانام يحکمون بصحته رغمما لأناف الخصم و يدرؤن في نحور المنكرين الأغاثم و الله ولی التوفيق والانعام سوم آنکه علی سبیل التزل اگر تسليم کنیم که جمع طرق حدیثی دلالت بر ان ندارد که جامعش حکم بصحت آن حدیث می نماید لکن علی کل حال دلالت بر تکثیر توفر و تعدد و غزارت آن یقینا دارد و ظاهرست تعدد طرق حدیث را بمرتبه حسن می رساند هر چند هر واحد از آن طرق حسن نداشته باشد پس بنابر این اگر حدیث طیر تسليما صحيحاً نباشد بلکه هر واحد از طرق آن حسن هم نباشد چون تعدد طرق آن بجای رسیده که حفاظ سابقین در مصنفات مخصوصه و اجزای مفردہ آن را جمع نموده باشند نازل از درجه حسن هم نخواهد بود و فی ذلك ما يكفي لقطع اسّ المنكر الجحود و قطع لسان المبطل الحيود اما اينکه تعدد طرق حدیث را بمرتبه حسن می رساند پس بر متبع افادات محققین اعلام و متخصص تصريحات منقدین عالی مقام مخفی نخواهد بود عبد الرؤوف منادی در فیض القدير عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸

شرح

حديث احب الاديان الى الله الحنيفية السمحاء
گفته قال الهيتمي فيه عبد الله بن ابراهيم الغفارى منكر
الحاديث قال قيل يا رسول الله أى الاديان احب الى الله فذكره

و قال شيخنا العراقي فيه محمد بن اسحاق رواه بالعنعنة أى و هو يدلّس عن الضعفاء فلا يحتاج الا بما صرّح فيه بالتحديث انتهى قال العلائی لکن له طرق لا ینزل عن درجه الحسن بانضمامها ازین عبارت ظاهرست که حديث احب الاديان الى الله الحنيفية السمحاء هر چند در سلسله آن عبد الله بن ابراهيم غفاری که بتصریح هیتمی منکر الحدیث می باشد واقع است و شیخ عراقی گفته که آن را محمد بن اسحاق بعننته روایت کرده و او از ضعفاء تدلیس می کند با این همه علائی گفته که چون این حدیث طرق دیگر دارد بسبب انسجام آن طرق از درجه حسن بودن نازل نمی شود و نیز منادی در فیض القدير بشرح حديث احب الطعام الى الله گفته قال الهیتمی بعد ما عزاه للطبرانی و أبي يعلى فيه عبد المجید بن أبي رواد فيه ضعف و قال الزین العراقي اسناده حسن انتهى و لعله باعتبار تعدد طرقه و الا فقد قال البیهقی عقب تخریجه ما نصّه تفرد به عبد المجید بن عبد العزیز بن أبي رواد عن ابن جریح انتهى و عبد المجید آورده الذہبی فی الضعفاء و المتروکین و قال المنذری رواه ابو يعلى و الطبرانی و ابو الشیخ فی الثواب كلهم من روایة عبد المجید بن أبي رواد وقد وثق قال لكن فی الحدیث نکاره انتهى ازین عبارت و اضحت که منادی از زین عراقی نقل می کند که اسناد

حديث احب الطعام الى الله ما كثرت عليه الايدي

حسنت و بعد آن افاده می فرماید که شاید این معنی یعنی حسن بودن این حدیث بسبب تعدد طرق آن باشد و الا بیهقی بعد تخریج این حدیث گفته که تفرد نموده است بأن عبد المجید بن عبد العزیز بن أبي رواد از ابن جریح و عبد المجید از ذہبی در ضعفا و متروکین وارد کرده پس ازین افاده منادی بحمد الله و حسن توفیقه ظاهر شد که تعدد طرق باعث حسن بودن حدیث می شود و نیز منادی در فیض القدير بشرح

حدیث اطلبو العلم ولو بالصین فان طلب العلم فريضة على كل مسلم

گفته و حکم ابن الجوزی بوضعه و نوزع بقول المزّی له طرق ربما يصل مجموعها الى الحسن ازین عبارت واضح و آشکار است که حکم ابن الجوزی بموضوع بودن حدیث اطلبو العلم الخ

منازعست بقول مَرْئَى که گفته برای این حدیث طرقی هست که بمجموع آن بدرجه حسن می‌رسد پس ازینجا هم بهم بحمد الله تعالى واضح گردید که تعدد طرق باعث برین معنی می‌شود که باز حدیث بدرجه حسن بررسد و ما بعد افاده المَرْئَى عمدۃ المنقدین مجال التشکیک الجاحدین و ارتیاب المرتایین و الحمد لله المنان که بعضی از محققین اعیان بالتفصیص بر حسن حدیث طیر تنصیص نموده سبب آن کثرت طرقش ظاهر فرموده‌اند و سقف علی ذلک فيما بعد انشاء الله تعالى چهارم آنکه فرض کردیم که تعدد طرق حدیث را بدرجه حسن هم نمی‌رساند و هر واحد از طرق حدیث طیر قابلیت احتجاج ندارد لکن چون قاعده مهمده اهل سنت است که تعدد طرق باعث تقویت بعض آن به بعض دیگر می‌شود پس بنابر این نیز حدیث طیر خالی از قوت نخواهد بود و قوی بودن آن هم برای احتجاج

برای احتجاج

٤٩ عبقات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

بر اهل لجاج کافی و واویست و اما اینکه بعض طرق حدیث بعض آخر را تقویت می کند پس معلوم و متیقنت در مجلد حدیث ولایت دانستی که ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بشرح حدیث بریده از کتاب الغزوات گفته و اخرج احمد ايضاً هذا الحديث من طريق اجلح الكندي عن عبد الله بن بريدة بطولة و زاد في آخره لا تقع في علىٰ فانه مني و انا منه و هو ولیکم بعدی

و اخرجه احمد ايضا و النسائي من طريق سعد بن عبيدة عن عبد الله بن بريدة مختصرا و في آخره فاذا النبى صلى الله عليه و سلم قد احرر وجهه يقول من كنت و ليه فعلى و ليه اخرجه الحاكم من هذا الوجه مطولا و فيه قصة الجارية نحو رواية عبد الجليل و هذه طرق يقوى بعضها ببعض انتهى اذين عبارت بكمال وضوح ظاهرست که چون طرق حدیث ولایت متعدد بود بعض آن بعض را تقویت کرد و الحمد لله و محمد بن ابراهیم المعروف باین الوزیر در روض باسم فی الذب عن سنہ أبي القاسم در ذکر حدیث یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله

گفته و قد يکثر الطرق الضعيفه فيقوی المتن على حسب ذلك الضعف في القلة و الكثرة كما يعرف ذلك من عرف کلام اهل هذا العلم في مراتب التجريح و التعديل ازین عبارت علامه ابن الوزير نهايٰت ظاهر و مستنيرست که بسبب تکثر طرق ضعيفه متن حدیث قوي می شود بر حسب ضعف در قلت و كثرت و اين معنی از کلام اهل اين علم در مراتب تجريح و تعديل ظاهر و آشکار است و کفى بذلك و منادي در فيض القدير بشرح حدیث آفة العلم النسيان و اصواته ان تحدث به غير اهله

رواہ عنه ابن عدی من عده طرق بلفظ آفه العلم النسیان و اضاعته ان تحدث به من ليس له باهل و رواه من طريق عن قيس بن الربع بلطف و اضاعته ان تضنه عند غير اهله

روى صدره عن ابن مسعود ايضاً اليهقى في المدخل قال الحافظ العراقي و رواه مطين في مسنده من حديث على بلفظ آفة الحديث الكذب و آفة العلم النسيان

فکان ينبغي للمؤلف الاكتثار من مخرجيه اشاره الى تقومه ازین عبارت ظاهرست که منادی افاده می نماید که ظاهر اقتصار مصنف بر
نسبت این حدیث بابن أبي شیبہ بدو طریق او آنست که این حدیث برای غیر ابن أبي شیبہ معروف نیست یعنی کسی دیگران را
روایت نکرده ورنه تقویت آن را ذکر می کرد چرا که این حدیث معلوم است و حال آنکه امر بخلاف آنست که فلان و فلان روایت
آن کرده‌اند و مناوی بعد پاد نمودن اسمای آنها می گوید که مؤلف را می باپیست که برای اشاره تقویت اکثار در ذکر مخرجین آن

می کرد پنجم آنکه تعدد طرق حديث صيانت می کند آن را از تطرق جرح و قدح بلکه بسبب آن طعن طاعن در ان حديث مردود می شود بيانش آنکه منادي در فيض القديير بشرح حدث اتق اللہ حیثما كنت الخ

گفته اکثر المصنف رحمة اللہ من مخرجيه اشاره الى رد الطعن فيه ازین عبارت آشکار گردید
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰

که کثرت مخرجین باعث رد طعن می شود پس بنابر این افاده این همه طرق متعدده و اسانید متکثره که اکابر قوم برای حديث طیر در تاليف مخصوصه وارد کرده‌اند و از ان روایت کردن بسياري از ائمه اساطين و اجله متمهرين آن را واضح و ظاهر می شود بالحتم و اليقين مايه تحجیل و توهین مخاطب افیق فطین که لب بطعن این حديث شریف متین گشوده خواهد شد و هر آنچه حضرت او درین باب نگاشته باشد همه مدفوع و مردود و مثلوم و مطرود خواهد بود ششم آنکه ذهبي در تذكرة اول تذكرة الحفاظ اين است الحمد لله وحده ان الحمد لله سبحانه و تعالى و تقدست اسمائه و صفاته الحفاظ به ترجمه ابو زرعه احمد بن حسین بن علی بن ابراهيم بن الحكم الرازي گفته قلت له التصانیف الكثیرة يروى فيها المناكير كغيره من الحفاظ ولا يبين حالها و ذلك مما يزري بالحافظ ازین عبارت ظاهرست که ذهبي روایت کردن ابو زرعه احادیث مناکير را در تصانیف خویش بی تبیین حال آن باعث عیناکی بشأن حافظ دانسته این معنی را در مقام ازرا و تحریر و تندید و تعییر او ذکر نموده پس هر گاه محض روایت مناکير در تصانیف خود بی اظهار حال و تبیین آن باعث عیب و طعن و غمز و وهن باشد تالیف كتاب خاص در حدیث باطل و منکر بی اظهار موضوعیت آن خبر بالاولی سبب اعظم لحق عیب و عار و اتسام بوصمت شین و شنار خواهد شد و هرگز احدی از ارباب انصاف و اصحاب نقد و احضاف قبول نخواهد کرد که غبار این مذلت مخزیه و خسارت مردیه بدامن ابن جریر و طبری و ابن عقدہ و حاکم و دیگر حضرات جامعین طرق حديث طیر و مصنفین اجزای مفرده در ان برسد زیرا که همه شان از حفاظ اعلام و اركان اسلام و ائمه کرام و اساطين عالي مقام هستند که مسامعی شان در باب نقد احادیث و اخبار و تنقیب روایات و آثار ما به الافتخار اعظم کبار و مايه نازش اجله والاتبارست هفتمن آنکه سبکی در طبقات شافعیه به ترجمه حاکم بعد عبارت ماضیه که در ان تصنیف حاکم جزء مخصوص را در حدیث طیر ذکر نموده گفته ثم ینبغی ان یتعجب من ابن طاهر فی کتابته هذا الجزء مع اعتقاده بطلان الحديث مع ان کتابته سبب شیاع هذا الخبر الباطل و اغترار الجھاں به اکثر مما یتعجب من الحاکم ممن یخرجه و هو یعتقد صحّته ازین عبارت ظاهرست که علامه سبکی ابن طاهر را در مضيق ایرادی بس قوى انداخته حضرت او را که متوجه بر قدح حاکم عمدة الاکابرست عرضه تعريض غريب و نکایت عجيب ساخته یعنی ظاهر فرموده که کتابت ابن طاهر جزء مؤلف حاکم را با وصف اعتقاد او ببطلان حدیث طیر از اخراج حاکم آن را با وصف اعتقاد صحت بیشتر سزاوار تعجبست چه کتابت ابن طاهر آن جزء را سبب شیاع این خبر باطل و اغترار جھاں بآن هست پس هر گاه محض کتابت جزء سبب شیاع خبر باطل و اغترار جھاں باشد و سبکی باین معنی این ظاهر را مورد الزام نماید تصنیف حضرات مذکورین اجزای مفرده در حدیث طیر اگر معتقد بطلان آن باشند بالاولی سبب شیوع خبر باطل و اغترار جھاں خواهد بود و کرا تاب آنست که این منقدین متبحّرين و محققين متمهرين را به اشاعت غير باطل و محال و تخدیع و تغیر جھاں و جدّ و جهد در اغوا و اضلal و کد و وکد در ارداده و ازلال منسوب نماید و ابواب توهین و تقبیح و تهجهین و تفضیح بر روی خود گشايد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۱

فهذه سبعة من الوجوه الزواهر عداد جامعی طرق حديث الطیر الطائر وافية لاثبات هذا الحديث الجلی الظاهر کافية لدفع شبّهات كل مرتاب خاسر و قائده لکل ناکب جائز الى منهج الحق الفاخر و حادیة لکل تائه حائز على سلوک مسلک الصدق الباهر تعجب بوجودتها السابق الماهر و يحسن موقعها عند الناقد الساير ولا يروغ بعدها الا الجاحد المکابر ولا ينكص عن اذعانها الا المباہت

القاصر و الله هو المعین الناصر الموفق لتشیید المبانی و احصاف الاواصر

فائده رابعه أسامی (٧) نفر اعتراف کنندگان بصدور حديث از ناحیه پیامبر و تعبیرات هر یک پیرامون این موضوع

در افزای اسامی اجله افضل و صدور امثال حاویان عقایل فضائل و حائزان نفائس فواضل که این حدیث شریف را بقطع و حتم و جرم و یقین وارد کرده یا بصیغه جزم نسبت این خبر دافع وسوس احادیث بجانب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین نموده شفای صدور مؤمنین و احراق قلوب معاندین حائدين فرموده‌اند پس از آن جمله است ابو الحسن مسعودی چنانچه در مروج الذهب در ضمن فضائلی که جناب امیر المؤمنین علیه السلام با آن مختص شده گفته

ثم دعاؤه یعنی النبي علیه السلام وقد قدم إلیه انس الطائر اللهم ادخل الى احب خلقك إليك يأكل معی من هذا الطائر فدخل على الى آخر الحديث

فهذا و غيره من فضائله و ما اجتمع فيه من الخصال مما تفرق في غيره و از آن جمله است ابو عمر یوسف المعروف بابن عبد البر چنانچه در بهجهة المجالس گفته اهدی للنبي صلی الله علیه و سلم طوائر الخ و از آن جمله است محمد بن طلحه شافعی چنانچه در مطالب السؤول گفته

قال صلی الله علیه و سلم يوماً وقد احضر إليه الطير ليأكله الخ
واز آن جمله است صفوی چنانچه در نزهه المجالس گفته

قال انس رضی الله عنه قدمت للنبي صلی الله علیه و سلم طعاماً فسمی و اكل لقمة و قال اللهم ائتنی باحباب الخلق إليك و الى الخ و از آن‌جمله است ابن روزبهان چنانچه در كتاب الباطل خود گفته حدیث الطیر مشهور و هو فضیلۃ عظیمة و منقبة جسمیة و لكن لا تدل على النص و از آن جمله است جفری چنانچه در کنز البراهین گفته هدی الى رسول الله صلی الله علیه و سلم طیر الخ و از آن جمله است شاه ولی الله والد ماجد مخاطب چنانچه در قرة العینین گفته قدم لرسول الله صلی الله علیه و سلم فرخ مشوی الخ و مخفی نماند که قاعده محدثین و روات اخبار سرور کائنات علیه و آله آلاف التسلیمات این ست که بی صحیح یا حسن بودن خبری نسبت آن بآن‌جناب بصیغه جزم نمی‌فرمایند و هرگز بی ثبوت آن اقدام بر آن نمی‌نمایند یحیی بن شرف نووی در منهاج شرح صحیح مسلم گفته قال العلماء ينبغي لمن أراد روایة الحديث او ذکره ان ینظر فان کان صحیحا او حسنا قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کذا او فعله او نحو ذلك من صیغ الجزم و إن کان ضعیفا فلا یقل قال او فعل او امر او نهی و شبه ذاک من صیغ الجزم بل یقول روی عنه کذا و جاء عنه کذا او یروی او یذکر او یحکی او یقال او بلغنا او ما اشبھه و الله اعلم ازین عبارت ظاهرست که علما فرموده‌اند که سزاوار است برای کسی که اراده روایت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۲

حدیث یا ذکر آن نماید این امر که نظر کند پس اگر آن حدیث صحیح یا حسن بوده باشد بگویید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کندا او فعل کندا یا مثل آن از صیغه‌های جزم و اگر ضعیف باشد پس نگویید قال او فعل او امر او نهی و مثل آن را از صیغ جزم بلکه بگویید روی عنه کذا او جاء عنه کذا او یروی او یذکر او یحکی او یقال او بلغنا یا چیزی که مشابه آن باشد و سیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی در ذکر تعلیقات صحیحین گفته فما کان منه بصیغه الجزم کقال او فعل او امر و روی و ذکر فلان فهو حکم بصحته عن المضاف إليه لأنه لا يستجیز ان یجزم بذلك عنه الا وقد صح عنده عنه ازین عبارت واضحت که از تعلیقات آنچه بصیغه جزمست محکوم بصحتست از مضاف إليه زیرا که او یعنی بخاری جائز نمی‌داند که جزم کند باین تعلیق از آن کس مگر آنکه ازو نزدش صحیح شده باشد پس هر گاه بخاری در نسبت تعلیقی به شخصی بی‌صحت آن تعلیق ازو جزم نمی‌نماید چه

طور نزدش جائز خواهد بود که کسی حدیث را بجناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم یا باحدی از صحابه بی صحت آن حدیث بصیغه حتم و جزم نسبت نماید که بالاولی او ارتکاب امر غیر جائز بجسارت عظیمه کرده است و نیز سیوطی در تدریب بعد ذکر موضوع بودن حدیث مروی از أبی بن کعب در فضل قرآن سوره گفته و قد اخطأ من ذکره من المفسرين فی تفسیره کالتعلیی و الواحدی و الزمخشّری و البيضاوی قال العرّاقی لکن من ابرز استناده منهم کالاولین فهو ابسط لعذرہ إذا حال ناظره علی الكشف عن سنته و ان کان لا۔ یجوز له السکوت علیه و اما من لم ییز سنته و آورده بصیغه الجزم فخطاؤه افحش ازین عبارت آشکارست که حدیث مروی از أبی بن کعب را هر که از مفسرین در تفسیر خود وارد نموده خطأ کرده است و حافظ عراقي افاده نموده که هر که از ایشان اسناد آن را ظاهر کرده پس او ابسطست برای عذر خود زیرا که ناظر آن را احاله کرد بر کشف سند آن هر چند برای او سکوت بر ان جائز نه بود یعنی با وصف اظهار و ابراز سند نیز تنصیص بر مقدوحيت آن لازم بود و اما کسی که سند آن را ظاهر نکرده و آن را بصیغه جزم ذکر نموده پس خطای او افحشت پس بعد در ک افادات این ائمه عالی درجات قدری تامل باید کرد و بدیده انصاف باید دید که هر گاه نزد علما ذکر بصیغه جزم مخصوص بحدیث صحیح و حسن باشد و ذکر حدیث ضعیف هم چه جای موضوع با آن صیغه جائز نباشد بلکه بخاری گذشته از حدیث و خبر در تعلیقات هم نسبت تعليقی به کسی نکند تا آنکه ازو صحت آن نزدش معلوم نباشد و حافظ عراقي ایراد حدیث موضوع را بصیغه جزم خطای فاحش داند چگونه ممکنست که حدیث طیر نزد علامه مسعودی و حافظ بن عبد البر و محمد بن طلحه شافعی و صفوری و ابن روزبهان و فاضل حفری و شاه ولی اللہ صحیح یا حسن نباشد یا ایشان و العیاذ باللہ با وصف علم بموضوعیت و مقدوحيت و مطعونیت و مجروحیت آن بصیغه حتم و جزم آن را وارد کرده مرتكب خطای

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۳

فاحش شده باشند فوا عجباء که فاضل مخاطب عالی تبار در باب دوم همین کتاب خرافت آثار خود و او نشاط و فخار و انبساط و استبشار داده افتخار دور از کار بذوات عالیه المقداریه؟؟؟ و علمای کبار خود آغاز نهاده ایشان را نقاد احوال رجال و مجاهرین بمدح ممدوح و قدح مقدوح و محتاط در نقل احادیث نبویه وا می نماید و بمزید حسن فهم این مطلب را در معرض اسکات و افحام اهل حق ثبت می فرماید و در وقت ابطال و ردّ حدیث طیر بسبب استیلای تعصب اصلا بخيال مبارکش نمی آرد که جد و جهد او در ابطال این حدیث شریف و اثبات او موضوعیت این خبر منیف بنای فخار او را با بآب می رساند و سیلان فنا بکاخ مفاخرت و مجافخت او می دواند زیرا که جماعتی از علمای طائفه اش که بمحاط بودنشان در نقل احادیث نبویه کمال تبعیح و فرح ظاهر فرموده بود این حدیث را بصیغه جزم و حتم وارد نموده کمال ثبوت و صحت آن ظاهر کرده اند پس اگر این حدیث موضوع باشد احتیاطشان مبدل باحتیاط و ضبطشان معوض بخطب گردد و عجب نیست از مباہت و مکابرت مخاطب با مفاخرت که هر گز تن باعتراف صحت حدیث طیر ندهند و حیله خلاص و طریقه مناص ازین اشکال شدید الاعتیاص؟؟ تسليم خروج این حضرات از جماعت نقاد با احتیاط و دخول در زمرة هائین پر استیاط و خابطین کثیر الالتباط داند لکن درین صورت نیز جان ملازمان والاش از کشاکش تعییر و تعنیف و نمی رهد بلکه آفته عظمی و مصیتی کبری بر سرش می رسد زیرا که درین جماعت والد ماجد او نیز هست که حسب تفريیحش آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی می باشد پس چگونه راست می آید که آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی خبری باطل و موضوع و حدیثی مفتعل و مصنوع را بحتم و جزم نسبت بجناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم نماید و راه متارکت حزم و احتیاط و ارتکاب جسارت موحیه الاعتباط پیماید و خویش را با این رفتت مرتبت بخطای فاحش آلاید و اگر درین مقام عبارات متضمنه افتخارات اعیان این حضرات به علمای عالی صفات خود و مساعی مبهۀ الآیات و معججه السمات شان را نقل کرده اید ناظر لبیک را حیرت افزاید لکن ما خوفا من النطويل طریق اعراض از آن می سپاریم و اختصار را بکار می آریم اگر منصف متامل محض عظمت و جلالت این حضرات که حدیث طیر را بصیغه جزم وارد نموده در نظر

آرد هرگز همت را بر توهین و تضعیف این حديث نگمارد لأنَّه کيف يمكن ان هذه الاعلام الجلةُ و الاساطین المشیدین للملة قطعوا بهذا الخبر و ذکروه بصیغه الجزم عن سید البشر علیه و آله سلام الرَّبُّ الْأَكْبَرِ ما سطع فجر و طلع قمر مع انهم كانوا معتقدین لبطلانه او واقفین علی وهن بنیانه فمن و ظنَّ بهم ذلك فقد اوقع نفسه في المهالك حيث اثبت لهم التجربی العظیم والتجاسر الفخیم و عدم الاعتناء في الدين و قلة الورع والیقین و عزوا؟؟؟ قول الباطل الى سید المرسلین و الكذب على

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۴

اشرف من مشی على الارضین عليه و آله الانجیین سلام الملک الحق المبین

فائده خامسه نامهای (۲۴) مصدر حديثی، تاریخی و رجالی شامل حدیث طیر

در ذکر آن کتب مشهوره مستنده و اسفار معروفه معتمده که حدیث طیر در ان مندرج و مذکور و مروی و مسطورست و آن کتب در مرویات اساطین اعلام داخل و اجازات محدثین فخام آن را شاملست پس از آن جمله است کتاب المناقب احمد بن حنبل و جامع صحيح ترمذی و زوائد کتاب المناقب احمد روایت پسر او عبد الله و مسنده ابو یعلی و کتاب العلل دارقطنی و کتاب الابانه ابن بطه و مستدرک علی الصحيحین حاکم و حلیة الاولیاء ابو نعیم و بهجه المجالس ابن عبد البر و تاریخ بغداد خطیب و مصایب غوی و جمع بین الصحاح رزین و تاریخ دمشق ابن عساکر و جامع الاصول ابن الاثیر و اسد الغابة ابن الاثیر و ریاض النصرة و ذخائر العقبی محب الدین طبری و مشکاة المصایب و لی الدین الخطیب و تحفه الاشراف مزی و تذکرة الحفاظ ذهبی و لسان المیزان ابن حجر عسقلانی و جمع الجوامع سیوطی و مسخ مکیه ابن حجر مکی و کنز العمال ملا- علی متقدی اما کتاب مناقب احمد پس از مرویات سیوطیست چه او جمیع مصنفات احمد را روایت می کند چنانچه در زاد المسیر گفته مسنده امام احمد بن حنبل اخبرنی شیخنا الامام تقی الدین الشمنی بقراءتی علیه لنحو الثلث الاول منه و إجازة لباقیه و شیخنا قاضی القضاۃ عز الدین ابو البرکات احمد بن قاضی القضاۃ برهان الدین ابراهیم بن قاضی القضاۃ ناصر الدین نصر الله الکنائی الحنبلی و اولاد خاله الشهاب احمد و الف و نشوان اولاد الجمال عبد الله بن قاضی القضاۃ علاء الدین علی الکنائی الحنبلی سمعاً على الاربعه لثلاثیاته و إجازة لسائره قالوا نا الجمال عبد الله المذکور قال ثلاثة سمعاً لجیعه و قالت الف و نشوان سمعاً للثلاثیات و إجازة لسائره قال انا علاء الدین ابو الحسن علی بن احمد العرضی قال اخبرتنا به زینب بنت مکی بن علی الدین الحرانیه سمعاً و الفخر بن البخاری إجازة ح و انبانی غالباً محمد بن مقبل عن الصلاح بن أبي عمر قال انا الفخر بن البخاری سمعاً ابو على حنبل ابن عبد الله بن الفرج المکبر انا ابو القاسم هبة الله بن محمد بن عبد الواحد بن الحسين انا ابو علی الحسن بن علی التمیمی المذهب الوعاظ انا ابو بکر احمد بن جعفر القطیعی قال ثنا عبد الله بن امام احمد قال حدثی به أبي ح و به الى الفخر بن البخاری عن أبي الیمن الکندي عن أبي بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری عن الحسن بن علی الجوهری عن أبي بکر القطیعی قال الشیراج الفزوینی نروی بهذا الاسناد جمیع مصنفات الامام احمد و مصنفات ولده عبد الله سمعاً لبعضها و إجازة لسائرها من كل شیخ لمن روی عنه من المذکورین و چون آنفاً دانستی که زاد المسیر از مرویات ابو مهدی ثعالیست پس مناقب احمد نیز از مرویات ثعالی باشد اما جامع صحيح ترمذی پس از

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۵

مرویات جلال الدین سیوطی و ابو مهدی عیسیٰ ثعالبی و ابراهیم کردی و حسن عجمی و عبد الله بن سالم بصری و احمد نخلی و محمد و امیر محمد بن علی شوکانی و شاه ولی الله والد ماجد مخاطبست عبارات ثعالبی و کردی و عجمی و بصری و نخلی سابقاً شنیدی سیوطی در زاد المسیر گفته الجامع الترمذی اخبرنی به السیدان ابو العباس احمد بن عبد القادر بن محمد بن طریف الساوای بقراءتی علیه بعضه و إجازة لباقیه و ابو الفضل محمد بن عمر بن حصین الازھری إجازة قال انا به ابو اسحاق التنوخي قال الاول إجازة

و الثاني سماعاً لبعضه و إجازة لباقيه قال أنا به ابو الحسن على بن محمد بن محمود بن جامع البندنيجي أنا ابو منصور محمد بن على بن عبد الصمد البغدادي المعروف بابن الهنفي أنا الحافظ ابو محمد عبد العزيز بن محمود بن الاخضر أنا ابو الفتح عبد الملك بن أبي سهل بن أبي القاسم الكروخي قال البندنيجي و انا به؟؟ عالياً ابو محمد عبد الخالق بن الانجوب البشبرى إجازة عن الكروخي قال أنا ابو عامر محمود بن القاسم الاذدي و ابو بكر احمد بن عبد الصمد الغورجي قالاً أنا ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الله بن الجراح المروزى أنا ابو العباس محمد بن احمد بن محبوب أنا الترمذى و محمد امير در رساله اسانيد خود گفته و اما الجامع للحافظ أبي عيسى الترمذى فارويه مسلسلاً بالصوفية عن شيخنا الشيخ عن الصميدي الصوفي عن شيخه الشيخ عقبة المكي الصوفي عن الشيخ حسن العجمي الصوفي عن الشيخ احمد بن محمد القشاشي الصوفي عن شيخه الشيخ احمد بن على الشناوى الصوفي عن والده الشيخ على بن عبد القدس الشناوى الصوفي عن الشيخ عبد الوهاب الشعراوى الصوفي عن الشيخ زكرياً بن محمد الفقيه الصوفي عن العارف بالله تعالى زين الدين المراغى العثمانى الصوفي عن استاد الصوفية شرف الدين اسماعيل بن ابراهيم الجبرتى العقili الصوفي عن المسند أبي الحسن على بن عمر الدابى الصوفي عن استاذ اهل التحقيق الشيخ محب الدين محمد بن على بن عربي الطائى الحاتمى الصوفي عن شيخ الشيوخ عبد الوهاب بن على بن سكينة البغدادي الصوفي عن أبي الفتح عبد الملك بن عبد الله الكروخي الصوفي عن شيخه المحقق الحافظ أبي اسماعيل عبد الله بن محمد الانصارى الھروي شيخ الاسلام الصوفي عن عبد الجبار الجراحى عن أبي العباس محمد بن احمد بن محبوب المحبوبى عن مؤلفه الترمذى أبي عيسى محمد بن سورة بن موسى الضحاك السلمى الصرير البوغى و شوكانى در اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر گفته سنن الترمذى ارويها بالسیماع لجميعها من لفظ شيخنا السيد العلامة عبد القادر بن احمد باسناده المتقدم فى تفسير الثعلبى الى الشماخى عن احمد بن محمد السراجى اليمنى عن زاهر بن رستم الاصفهانى عن القاسم بن أبي سهيل الھروي عن محمود بن القاسم الاذدى عن عبد الجبار بن محمد المروزى عن محمد بن احمد بن محبوب المروزى عن المؤلف ح و ارويها عن شيخنا المذكور باسناده المتقدم فى اول هذا المختصر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۶

الى محمد البابلى عن النور على بن يحيى الزيدى عن الرّملى باسناده المتقدم قريباً الى ابن طبرزد عن عبد الملك بن أبي سهل الكروخي عن محمود بن القاسم الاذدى عن عبد الجبار بن محمد المروزى عن محمد بن محبوب عن المؤلف ح و ارويها عن شيخنا المذكور عن محمد بن طيب المغربي عن ابراهيم بن محمد المراغى عن احمد بن محمد العجل عن يحيى بن مكرم الطبرى عن جده المحب الطبرى عن الزين المراغى عن العباس احمد بن أبي طالب الحجار عن أبي النجا التى عن أبي الوقت عن أبي عامر الاذدى عن أبي محمد الجراحى عن العباس المحبوبى عن المؤلف ح و ارويها عن شيخنا السيد على بن ابراهيم بن عامر باسناده السابق فى سنن أبي داود الى التربع عن السخاوى عن ابن حجر عن البرهان التنوخي عن القاسم بن عساكر عن عبد الرحمن بن محمد بن مسعود عن محمد بن صالح عن صالح عن ابراهيم الاذدى عن محمد الجراحى عن العباس محمد بن احمد المحبوبى عن المؤلف ح و ارويها عن شيخنا الحسن بن اسماعيل المغربي بالاستناد المتقدم فى سنن أبي داود الى على بن احمد المرحومى عن ابراهيم الدماوى عن الشهاب القليوبى عن النور الزيدى عن الشمس الرملى عن زكريا الانصارى عن الشمس اللقانى عن احمد بن أبي زرعه عن ابي الرّئين عبد الرحيم العراقي عن عمر العراقي عن على بن البخارى عن ابن طبرزد باسناده السابق الى المؤلف ح و ارويها عن شيخنا يوسف بن محمد بن علاء الدين المزجاجى عن ابيه عن جده عن ابراهيم الكردى باسناده المتقدم فى سنن أبي داود الى ابن طبرزد باسناده المذكور ه هنا الى المؤلف و شاه ولی الله در ارشاد الى مهمات الاستناد بعد اتصال سند خود بمشايخ سبعه و انتهای سند مشايخ سبعه بزين الدين زكريا و جلال الدين سيوطى و رسيدن سند اين هر دو بشهاب الدين احمد بن أبي طالب الحجار المعروف بابن شحنه و فخر الدين ابو الحسن على بن احمد بن عبد الواحد المعروف بابن البخارى و شرف الدين عبد المؤمن بن خلف الدمياطى گفته و اما جامع الترمذى فرواہ ابن البخارى عن عمر بن طبرزد انا ابو الفتح عبد الملك بن أبي القاسم عبد الله بن

أبی سهل الكروخی عن أبی عامر محمود بن القاسم الاذدی و أبی بکر احمد بن عبد الصمد التاجر الغورجی و أبی نصر عبد العزیز بن احمد الھروی التریاقی الا الجزو الاخر و هو من اول مناقب ابن عباس الى آخر الكتاب فسمعه الكروخی من أبی المظفر عبید اللہ بن علی بن یاسین الدھان الھروی قالوا جمیعاً انا ابو محمد عبد الجبار بن محمد عبد اللہ بن أبی الجراح الجراھی المروزی انا الشیخ الشقة الامین أبی العباس محمد بن احمد بن محبوب بن فضیل التاجر المحبوبی عن الترمذی اما زوائد كتاب المناقب عبد اللہ بن احمد پس از مرویات سیوطیست زیراً چه او تمامی مصنفات عبد اللہ را روایت نموده چنانچه از عبارت زاد المسیر عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۷

آنفا واضح و لائح گردید و چون زاد المسیر را ابو مهدی ثعالبی هم روایت می کند زوائد كتاب المناقب نیز از مرویات او باشد اما مستند ابو یعلی پس داخل اجازه سیوطی و ابو مهدی ثعالبی و کردی و محمد امیر و شوکانی و شاه ولی الله است عبارات ثعالبی و کردی شنیدی سیوطی در زاد المسیر گفته مستند أبی یعلی انبانی به محمد بن مقبل عن الصلاح بن أبی عمر عن أبی الحسن بن البخاری و أبی الفضل احمد بن هبة اللہ بن عساکر کلاهما عن أبی روح عبد المعز بن محمد الھروی انا تمیم بن أبی سعید الجرجانی انا ابو عمرو بن حمدان انا ابو یعلی به و محمد امیر در رساله اسانید خود گفته مستند الحافظ أبی یعلی احمد بن على التمیمی الموصلى ارویه بالسند المتقدم الى الفخر بن البخاری عن أبی روح عبد المعز بن محمد الھروی حدثنا تمیم بن أبی سعید الجرجانی حدثنا ابو سعید محمد بن عبد الرحمن الکنجرودی حدثنا محمد بن احمد بن حمدان حدثنا ابو یعلی و شوکانی در اتحاف الاکابر گفته مستند أبی یعلی ارویه بالاسناد المتقدم الى الفخر بن البخاری عن أبی روح عبد العزیز بن محمد الھروی عن تمیم بن أبی سعید الجرجانی عن أبی سعید محمد بن عبد الرحمن الکنجرودی عن محمد بن حمدان عن المؤلف و شاه ولی الله در ارشاد گفته و اما مستند أبی یعلی فرواه ابن البخاری عن أبی روح عبد المعز بن محمد الھروی انا تمیم بن أبی سعید الجرجانی انا ابو سعید محمد بن عبد الرحمن الکنجرودی انا محمد بن احمد بن حمدان انا ابو یعلی اما کتاب العلل دارقطنی پس از مرویات کردیست زیراً که آنها از عبارت ماضیه کتاب الامم و دانستی که او جمیع تصانیف دارقطنی را روایت می کند اما کتاب الابانة ابن بطہ پس از مرویات سیوطیست چه او جمیع تصانیف ابن بطہ را روایت می کند كما دریت سابقاً من عباره زاد المسیر و چون زاد المسیر سیوطی در مرویات ابو مهدی ثعالبی داخلست کتاب الابانة نیز از مرویات ثعالبی خواهد بود اما مستدرک علی الصحيحین حاکم پس داخل اجازه سیوطی و ثعالبی و کردی و عجمی و بصری و محمد امیر و شوکانی و شاه ولی الله است عبارت ثعالبی و کردی و عجمی و بصری سابقاً گوش کردی و سیوطی در زاد المسیر گفته المستدرک للحاکم بالاسناد السابق و المتأخر الى ابن المقیر عن أبی الفضل المیهنه عن أبی بکر احمد بن علی بن خلف عن الحاکم به و سائر کتبه و السنده کله اجازات و محمد امیر در رساله اسانید خود گفته المستدرک للحاکم أبی عبد اللہ محمد بن عبد اللہ النیسابوری و یقال له ابن البیع بفتح الموحدة و کسر المثناء التحتية و تشیدیدها بعدها عین مهمله الى ان قال بعد ذکر نبذة من ترجمة الحاکم ارویه بالسند السابق الى ابن المقیر عن أبی الفضل احمد بن طاهر المیهنه عن أبی بکر احمد بن علی بن خلف الشیرازی عن الحاکم إجازه بسائر کتبه و شوکانی در اتحاف الاکابر گفته المستدرک الحاکم ارویه عن شیخنا یوسف بن محمد بن علاء الدین المزجاجی عن ابیه عن جدّه عن الشیخ ابراهیم الکردی ح و ارویه عن شیخنا

عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۸

السید عبد القادر بن احمد عن شیخه عبد الخالق بن أبی بکر المزجاجی عن محمد بن ابراهیم الکردی عن ابیه ح و ارویه عن شیخنا السید المذکور عن الشیخ علاء الدین بن عبد الباقی عن محمد بن علاء الدین عن ابیه عن ابراهیم الکردی ح و ارویه عن شیخنا المذکور عن شیخه محمد حیات السندي عن سالم بن عبد اللہ بن سالم البصری عن ابیه عن ابراهیم الکردی ح و ارویه عن شیخنا السید العلامه علی بن ابراهیم بن عامر عن شیخه أبی الحسن السندي عن شیخه محمد حیات السندي عن سالم بن عبد اللہ البصری

عن ایه عن ابراهیم الكردی ح و ارویه عن شیخنا صدیق بن علی المزجاجی عن شیخه سلیمان بن یحیی الاهدل عن احمد بن محمد الاهدل عن احمد بن محمد النخلی عن ابراهیم الكردی و ابراهیم الكردی يرویه عن شیخه احمد بن محمد المدنی عن الشمس الرملی عن الزین زکریا عن عبد الرحیم بن الفرات عن محمود بن خلیفة المنجی عن عبد المؤمن بن خلف الدمیاطی عن علی بن الحسین بن المقیر عن احمد بن طاهر المیهنه عن احمد بن علی بن خلف الشیرازی عن المؤلف و شاه ولی الله در ارشاد گفته و اما المستدرک للحاکم فرواه الدمیاطی عن ابن المقیر عن أبي الفضل احمد بن طاهر المیهنه عن أبي بکر احمد بن علی بن خلف الشیرازی عن الحاکم اما حلیة الأولیاء ابو نعیم اصفهانی پس از مرویات سیوطی و ثعالبی و کردی و عجمی و بصری و محمد امیر و شوکانی و شاه ولی الله است عبارات ثعالبی و کردی و عجمی و بصری سابقاً بگوشت خور و سیوطی در زاد المسیر گفته الحلیة لابی نعیم اخبرنی بها هاجر بنت محمد القدسی سماعاً لبعضها و إجازة لسائرها قالت انا ابراهیم بن داود الامدی كذلك انا ابراهیم بن علی بن یوسف الزرزائی سماعاً عليه لجميع الكتاب شرف الدين الدمیاطی سماعاً انا الحافظ ابو الحجاج یوسف بن خلیل انا ابو المکارم احمد بن محمد اللبان انا ابو علی الحداد انا ابو نعیم ح قال الزرزائی اخبرنا عالیاً التجیب الحرانی سماعاً عن أبي المکارم إجازة به ح و انبانی عالیاً بدرجہ اخیری محمد بن مقبل عن الصیلاح ابن أبي عمر عن الفخر بن البخاری عن أبي المکارم به و محمد امیر در رساله اسانید خود گفته الحلیة و المستخرج على صحيح مسلم لابی نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی المتولد سنہ ۲۴۸ باصبهان و المتوفی سنہ ۳۲۸ و لم یصنف مثل كتابه حلیة الأولیاء قیل حمل فی حیاته لنیسابور فیبع باربع مائة دینار وقد اخرجه اهل اصبهان و منعوه من الجلوس فی الجامع ارویه بالسنداں الى الفخر بن البخاری عن أبي جعفر محمد بن احمد بن نصر عن أبي علی حسن الحداد عن الحافظ أبي نعیم و شوکانی در اتحاف الاکابر گفته الحلیة لابی نعیم ارویها مع سائر تصانیفه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۹

الاسناد المتقدم الى الشماخی عن علی بن محمد بن حرویه الموصلى عن مجده الدين أبي الفرح یحیی بن محمد الثقفى عن الحسن بن علی الحداد عن المؤلف و شاه ولی الله در ارشاد گفته و اما الحلیة للحافظ أبي نعیم فرواه ابن البخاری عن ابن الليان عن الحداد عنه اما بهجهة المجالس پس از مرویات سیوطیست زیراً که او جمله کتب ابن عبد البر را روایت می کند چنانچه در زاد المسیر گفته التمهید و الاستیعاب لابن عبد البر و سائر کتبه اخربنی آسیه بنت جار الله بن صالح الطبری إجازة عن ابراهیم بن محمد بن صدیق عن أبي العباس الحجار عن جعفر بن علی الهمدانی عن أبي القاسم بن بشکوال عن أبي عمران موسی بن أبي تلید عن أبي عمر بن عبد البر بجمعی تصانیفه سماعاً لما سمع و إجازة لسائرها و بتقریب ماضی این کتاب از مرویات ابو مهدی ثعالبی نیز هست اما تاریخ بغداد پس از مرویات سیوطی و ثعالبی و عجمی و شوکانی و شاه ولی الله است بعارات ثعالبی و عجمی و ارسیدی و سیوطی در زاد المسیر گفته تاریخ بغداد للخطیب و سائر کتبه اخربنی بها ابو الفضل المرجانی إجازة عن أبي الفرج الغزی عن یونس بن ابراهیم الدبوسی عن أبي الحسن ابن المقیر عن الفضل بن سهل الاسفرائی عن الخطیب إجازة و محمد امیر در رساله اسانید خود گفته اما تالیف الخطیب البغدادی فمن طریق الصدفی عن القاضی أبي القاسم على بن محمد بن احمد المحاملی عن الخطیب البغدادی و شوکانی در اتحاف الاکابر گفته مؤلفات ابی بکر الخطیب ارویها بالاسناد المتقدم فی تفسیر التعابی الى نفیس الدین العلوی عن ایه عن محمد بن احمد الطبری عن عبد الرحمن بن محمد بن علی الطبری عن أبي الحسن بن المقیر عن الامام ابی المعالی الفضل بن سهل بن بشر الاسفرائی عن المؤلف و شاه ولی الله در ارشاد گفته و اما تصانیف الخطیب فرواه الدمیاطی عن ابی المعالی الفضل بن سهل الاسفرائی إجازة عن مؤلفها إجازة اما مصایب بغوى پس از مرویات سیوطی و ثعالبی و کردی و عجمی و بصری و محمد امیر و شوکانی و شاه ولی الله است بعارات ثعالبی و کردی و عجمی و بصری سابقاً مذکور شد و سیوطی در زاد المسیر گفته معالی التنزیل و شرح السنة و المصایب و سائر تصانیف البغوى اخربنی بها محمد بن مقبل إجازة عن

الصلاح بن أبي عمر و هو آخر من روى عنه عن الفخر بن البخارى و هو آخر من روى عنه عن أبي المكارم فضل بن محمد النوقانى و هو آخر من روى عنه عن البعوى و هو آخر من روى عنه و محمد امير در رساله اسانيد خود گفته و اما تاليف البعوى شرح سنّة و المصايب و السير و غير ذلك فمن طريق ابن الفارى عن محيى لسنة أبي القاسم لحسين بن مسعود الفراء و شوکانی در اتحاف الاکابر گفته المصايب للبعوى ارويه بالاسناد المتقدم فى اول الكتاب الى البابلى عن على بن يحيى الزيادى عن احمد بن محمد الرملی عن محمد بن عبد الرحمن السحارى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۰

عن العز عبد الرحيم بن الفرات عن الصلاح بن أبي عمر عن الفخر بن البخارى عن فضل الله بن أبي سعيد النوقانى عن المؤلف و شاه ولی الله در ارشاد گفته و اما شرح السنّة و المصايب و معالم التنزيل للبعوى فرواها ابن البخارى عن فضل الله بن أبي سعد النوقانى عن مؤلفها محيى السینة الحسين بن مسعود الفراء البعوى اما جمع بين الصحاح السنّة پس از مرويات محمد اميرست چنانچه در رساله اسانيد خود گفته جامع الاصول لرزین من طريق السلفى عنه اما تاريخ دمشق ابن عساکر پس از مرويات حسن عجمیست كما دریته سابقا و نیز این تاریخ از مرويات محمد اميرست چنانچه او در رساله اسانيد خود گفته و اما تالیف ابن عساکر الاربعون و غيرها فبسند شیخنا السقاط المتقدم في الصحيح البخاری المسلسل بالمالكیه الى أبي عبد الله الفریری عن المنبوزی أبي عبد الله محمد بن عبد الملك القيسی عن القاضی أبي بکر احمد بن محمد بن جزء عن أبي محمد عبد المھیمن بن محمد الحضرمی عن أبي الیمن بن عساکر عن نصر بن شمیل عن الحافظ أبي القاسم على بن الحسین بن هبة الله بن عبد الله بن الحسن بن عساکر الدمشقی اما جامع الاصول مجد الدین بن الاشیر پس از مرويات عجمی و شوکانی و شاه ولی الله است عبارت عجمی سابقا مذکور شد شوکانی در اتحاف الاکابر گفته جامع الاصول لابن الاشیر ارویه عن شیخنا السید عبد القادر بن احمد عن محمد حیوہ السنّدی عن الشیخ أبي المکارم محمد بن محمد عن الشیخ حسن بن علی العجمی عن الشیخ احمد بن محمد العجل عن الامام یحیی بن مکرم الطبری عن عز الدین بن فهد عن القاضی عبد الرحیم بن ناصر الدین بن الفرات عن محمد البیانی عن الفخر علی بن احمد البخاری عن المؤلف و شاه ولی الله در ارشاد گفته و اما جامع الاصول فرواه ابن البخاری عن مؤلفه الامام مجد الدین بن الاشیر الجوزی اما اسد الغابة پس از مرويات حسن عجمیست و قد اطلعت علی عبارته فيما سبق اما کتاب ریاض نصرة پس از مرويات حسن عجمی و محمد عابد الله علی سندیست عبارت عجمی سابقا شنیدی محمد عابد سندی در کتاب حصر الشارد که در اول آن گفته و بعد فیقول افقر عباد الله تعالی و احوجهم الى رحمته و رضوانه الايدي محمد عابد بن احمد على الشیندی تاب الله تعالى عليه و على والديه و ستر عیوبه و غفر ذنبه انه طلب منی بعض طلبه علم الحديث و سألونی ان الخص لهم شيئا من اسانیدی في الكتب المعتبرة و كنت لم اجد عن مسائلتهم مهربا فاستخرت الله تعالى في حصر بعض ما لا بد منه و استعنت به فهو خير مستعان و عليه التکلان و لما كان كتاب الله تعالى مقدما لم يسعني الا ان اذكر اسانیدی في بعض القراءات ثم رتب الباقي على حروف المعجم ليسهل مراجعته للباحث و لا حول ولا قوه الا بالله العلي العظيم می گوید و اما ریاض النصرة فی مناقب العشرة للمحب الطبری فارویه بالسند المتقدم الى أبي اسحاق الشنوخی عن محمد بن احمد بن خلف انا المؤلف اما ذخائر العقبی پس داخل اجازه شوکانیست چنانچه در اتحاف الاکابر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۱

گفته ذخائر العقبی في فضائل ذوى القربی للطبری ارویه بالاسناد المتقدم في تفسیر الشعلبی الى الشماخی عن المؤلف اما مشکاه المصايب پس از مرويات حسن عجمی و سالم بصری و شوکانی و محمد عابد سندیست عبارات عجمی و بصری سابقا گوش کردی شوکانی در اتحاف الاکابر گفته المشکوہ للتبریزی ارویه بالاسناد المتقدم الى ابراهیم الكردی عن شیخه احمد بن محمد المدنی عن احمد بن علی العباسی الشناوی عن السید غضنفر بن جعفر النهروانی عن محمد بن سعید المشهور بمیر کلان عن نسیم الدین میرکشاھ عن والدھ عطاء الله بن غیاث الدین عن السید عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف الشیرازی عن عبد الرحیم بن

عبد الكرييم الصديقى عن على بن مباركشاه الصديقى عن المؤلف و محمد عابد سندي در حصر الشارد گفته و اما مشکاه المصایب للحافظ الخطيب ولی الدين محمد بن على التبريزی فارويه بالاسانید المتقدمة في صحيح البخاری الى ابن الربع ای الزین السرجی انا محمد بن محمد بن محمد الجزری انا الشیخ ابو اسحاق ابراهیم بن الشیخ تقی الدین أبي الفتح محمد بن محمد بن على بن الهمام عن والده عن المؤلف ح و ابن الربع يرویه ايضا عن الشمس السخاوی انا ابو الفتح محمد بن أبي بکر بن الحسین العثمانی المراغی انا ابو محمد الحسن بن محمد الایبوردی انا ابو عبد الله احمد بن نصر القزوینی المشهور بالشیخ عن مؤلفه ح و السخاوی يرویه ايضا عن ابن حجر عن مجد الدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی عن جمال الدین حسین الاخلاطی و شمس الدین المقدسی کلاهما عن مؤلفه و كذلك یرویان کلاهما عن الطیبی شرحه المشکوہ ايضا و ارویه عن عمی الشیخ محمد حسین الانصاری عن ابیه محمد مراد بن یعقوب الانصاری السندي عن الشیخ محمد بن عبد الغفور السندي عن الشیخ عبد القادر بن أبي بکر بن عبد القادر الصدیقی نسبا مفتی الانصاف بمکه عن الشیخ احمد بن على العباسی الشناوی ثم المدنی عن السید غضنفر بن السید جعفر النهروانی ثم المدنی عن شیخ الحرم المکی فی القرن العاشر محمد سعید المشهور بمیر کلان بن مولانا خواجه عن نسیم الدین میرکشاھ عن والده عطاء الله بن غیاث الدین فضل الله بن عبد الرحمن عن عمه اصلی الدین عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن محیی الدین الشیرازی الحسینی عن عبد الرحیم بن عبد الكریم الجرهی الصدیقی عن على بن مبارکشاھ الصدیقی عن مؤلفه اما تحفه الاشرف للمزی پس از مرویات شوکانی و محمد عابد سنديست شوکانی در اتحاف الاکابر گفته الاطراف للمزی ارویها بالاسناد المتقدم قریبا الى السخاوی عن عبد الرحیم بن محمد بن الفرات عن ابن الحریر عن عائشة بنت محمد المقدسیه عن المؤلف و محمد عابد سندي در حصر الشارد گفته و اما تحفه الاشرف فی معرفه الاطراف للحافظ المزی فارویها بالسنن المتقدم فی البینات الى مؤلفها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۲

أبی حیجاج المزی ح و ارویها بالسنن المتقدم فی البعث و النشور للبیهقی الى الحافظ ابن حجر عن احمد بن على بن عبد الحق عن مؤلفها اما تذكرة الحفاظ پس از مرویات محمد عابد سنديست چنانچه او در حصر الشارد گفته اما تذكرة الحفاظ للحافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذہبی فارویها بالاسانید المتقدمة فی الاکلیل الى الشیخ عبد الله بن سالم البصری عن الشمس محمد بن علاء الدین البابلی عن على بن یحيی الریاضی عن الشهاب احمد بن محمد الرملی عن الشمس محمد بن عبد الرحمن السخاوی عن أبی المعالی عبد الكافی بن احمد الذہبی عن أبی هریرة عبد الرحمن بن الحافظ محمد بن احمد بن عثمان الذہبی عن ابیه المؤلف اما لسان المیزان پس از مرویات شوکانی و سنديست شوکانی در اتحاف الاکابر گفته لسان المیزان لابن حجر ارویه بالاسناد المتقدم إلیه فی بلوغ المرام له و سندي در حصر الشارد گفته اما لسان المیزان للحافظ ابن حجر فارویه بالسنن المتقدم الى مؤلفه اما جمع الجوامع پس از مرویات محمد امیر و شوکانیست محمد امیر در رساله اسانید خود گفته الجامع الكبير و الصغیر للحافظ جلال الدين عبد الرحمن السیوطی و بقیه مؤلفاته عن شیخنا الصعیدی بالسنن السابق الى السنہوری عن الشمس العلقمی عن المؤلف و شوکانی در اتحاف الاکابر گفته الجامع الكبير و الجامع الصغیر للسیوطی ارویها بالاسناد المتقدم فی غير موضع الى البابلی عن على بن یحيی الریاضی عن یوسف بن عبد الله الادمیونی عن المؤلف اما منح مکیه پس از مرویات حسن عجمیست كما عرفته سابقا و نیز داخل مرویات محمد امیرست چه او تمام مؤلفات ابن حجر را روایت می کند چنانچه در رساله اسانید خود گفته اما تأليف احمد بن محمد بن حجر الهیتمی بالمتناه الفویه نسبة الى هیتم من قری مصر فعن الجعفی عن البدری عن الشهاب احمد بن عبد اللطیف البشیشی عن العلامه محمد البابلی عن الشیخ احمد السنہوری عن مؤلفها اما کثر العمال توبیب جمع الجوامع پس از مرویات حسن عجمیست وقد دریته ایضا فيما مضی فالحمد لله الاول الآخر حيث وضح عند كل عاقل ما هر ان هذا الحديث المشهور الشائع و ذاک الخبر المعروف الشائع مروی فی عظام المؤلفات مثبت فی جلال المصنفات التي رواها العلماء الكبار و

الكلمة من الاساطين الاخبار و حدث بها الحذاق المعاير في الاقطار والسباق الحائزون لفخيمه الاخطار و من بين الواضح و الجلى اللائج ان الرواية لكل ما في الكتاب يستلزم روایه جزئه بلا ارتياط فثبت ان كل شيخ وقع في سلسلة روایه هذه الكتب و الاسفار راو لحدث الطير بلا احتجاج و لا استثار و الله هو الموفق للاستبصار و الاعتيار و له الحمد في الاصل و الاشراق و العشى و الابكار عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۳

فائدة سادسه فهرست أسامي (۹۱ نفر) راویان حديث طیر از طبقه تابعین

در ذکر اسامی تابعین اولی الاحترام که روایت این حديث شریف خیر الانام صلی الله عليه و آله الكرام نموده‌اند پس ازیشانست ابو سعد ابان بن تغلب الكوفی- و ابو اسماعیل ابان بن أبي عیاش البصری- و ابو اسحاق ابراهیم بن مهاجر البجلی- و ابو هدبہ ابراهیم بن هدبہ- و ابو یحیی اسحاق بن عبد الله بن أبي طلحه المدنی الانصاری- و اسماعیل بن سلمان بن أبي المغیره الازرق التمیمی الكوفی- و اسماعیل بن سلیمان التیمی- و اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب الهاشمی- و اسماعیل بن عبد الرحمن بن أبي کریمة السیدی- و اسماعیل بن وردان- و برباده بن سفیان الاسلامی- و برذعه بن عبد الرحمن البنانی و ابو الحسن بسام بن عبد الله الصیری کوفی- و ابو محمد تابت بن اسلم البنانی البصری- و ثابت البخاری- و شمامه بن عبد الله بن انس بن مالک الانصاری البصری- و جعفر بن سلیمان النخعی- و حرث بن مجد- و حسن بن أبي حسن البصری- و حسن بن الحكم البجلی- و ابو عیداء حمید بن أبي حمید الطویل الخزاعی البصری- و ابو عصام خالد بن عیید العنکی البصری- و دینار الذى روی عن انس- و ابو عبد الله زیر بن عدی الهمدانی الیامی الكوفی- و زیاد بن ثروان- و زیاد بن محمد الثقفی- و ابو النصر سالم بن أبي امیه مولی عمر بن عیید الله التیمی المدنی- و سعید بن المسیب القرشی المخزومنی- و سعید بن المیسرة البکری- و سلیمان بن الحجاج الطائفی- و ابو المعتمر سلیمان بن طرخان التیمی البصری- و سلیمان بن عامر بن عبد الله بن عباس- و ابو محمد سلیمان بن مهران الاسدی الکاهلی الاعمش- و شقيق بن أبي عبد الله الكوفی- و ابو عمرو عامر بن شراحیل الشعوبی- و عباد بن عبد الصمد- و عبد الاعلی بن عامر الشعلی کوفی- و عبد الله بن مالک الانصاری البصری- و عبد الله بن سلیمان الذى يروی عن انس- و عبد الله القشیری الذى يروی عنه ايضا- و عبد الرحمن بن أبي لیلی الانصاری المدنی ثم الكوفی و عبد العزیز بن زیاد- و عبد الملك بن أبي سلیمان میسره العرمی- و عبد الملك بن عمیر بن سوید اللخمي الكونی و عثمان الطویل و عطاء بن أبي رباح اسلم القرشی المکی- و عطیه بن سعد بن جنادة العوفی الجدلی- و علی بن أبي رافع الذى روی عن انس- و علی بن عبد الله بن عباس الهاشمی و ابو معاویه عامر بن معاویه الدھنی البجلی کوفی- و عمر بن أبي حفص الثقفی- و عمر بن یعلی بن مرء الثقفی الكوفی- و عمر بن سلیم البجلی و ابو اسحاق عمرو بن عبد الله الهمدانی السبیعی و عمران بن مسلم الطائی- و عمران بن هیثم الراوی عن انس- و ابو بکر عیسی بن طهمان الجشمی البصری- و ابو الفضل فضیل بن غزوان بن جریر الصبی- و ابو الخطاب قتاده بن دعماه بن قتاده السدوسی البصری- و کلثوم بن حبر البصری- و محمد بن مجاده الكوفی- و محمد بن خالد المنتصر الثقفی- و محمد بن سلیم الراوی عن انس- و ابو الرجال محمد بن عبد الرحمن بن حارثه الانصاری المدنی- و الامام الهمام ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب الهاشمی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۴

الملقب بالباقي عليه الصلة و السلام- و محمد بن عمرو بن علقمه بن وقارن الليثی المدنی- و محمد بن مالک الثقفی و ابو بکر محمد بن مسلم القرشی الزھری- و ابو حسان مسلم بن عبد الله الأحد الاعرج البصری- و ابو عبد الله مسلم بن کیسان الملائی البراد الاعور و مصعب بن سلیمان الانصاری- و ابو الرجاء مطر بن طهمان الوراق السلمی الخراسانی- و مطیر بن خالد الراوی عن انس- و

ابو موسی بن عبد الله الجهنی الكوفی- و میمون بن جابر السلمی و ابو ایوب میمون بن مهران الجزری الكوفی- و ابو خلف میمون الذى روی عن انس- و ابو عبد الله نافع المدنی مولی ابن عمر- و نعیم بن سالم بن قبیر الراوی عن انس و هلال بن سوید الراوی عنه- و ابو سعید یحیی بن سعید بن قیس الانصاری المدنی- و ابو داود یحیی بن هانی بن عروة المرادی الكوفی- و ابو المهزّم یزید بن سفیان التمیمی البصری- و یعلی بن مرءة الكوفی- و ابو شیبہ یوسف بن ابراهیم التمیمی الواسطی- و ابو الجارود بن طارق و ابو جعفر السیّباک- و ابو حذیفة العقیلی- و ابو حمزه الواسطی- و ابو داود السبیعی- و ابو الهندی- اما ابان بن تغلب پس روایت کردن او این حدیث شریف را در ضمن حدیث شوری حاکم و کنجزی ذکر نموده‌اند و اما ابان بن أبي عیاش پس روایت او را نیز حاکم و کنجزی ذکر نموده و ابراهیم بن مهاجر الجبلی پس روایت او را نیز حاکم و کنجزی نقل کرده و اما ابراهیم بن هدبہ پس روایت او را نیز حاکم و کنجزی مذکور نموده اما اسحاق بن عبد الله بن أبي طلحه پس روایت او را حاکم و ابو نعیم و ابن المغازلی و کنجزی نقل نموده اما اسماعیل بن سلمان الازرق پس روایت او را ابو حاتم و بیهقی و حاکم و ابن المغازلی و عاصمی و اخطب خوارزم و کنجزی واضح نموده اما اسماعیل بن سلیمان التیمی پس حاکم و کنجزی روایت نمودنش را ذکر کرده‌اند اما اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب پس روایت نمودن او این حدیث شریف را حاکم و ابن المغازلی و کنجزی و محمد امیر یمانی مذکور داشته‌اند اما اسماعیل بن عبد الرحمن السدی پس روایت نمودن او این حدیث را از افاده ترمذی و نسائی و ابو یعلی و حاکم و ابن المغازلی و ابو المظفر سمعانی و محبی السنّة بغوی و رزین عبدی و اخطب خوارزم و اخطب خوارزم و محمد بن علی بن الاشیر الجزری و سبط ابن الجوزی و کنجزی و ولی الدین الخطیب و ابو الحجاج مزّی و سلیمان بن ابراهیم بلخی ظاهرست اما اسماعیل بن وردان پس روایت نمودن او را حاکم و کنجزی ذکر کرده‌اند اما بردۀ بن سفیان پس ابو عبد الله محاملی و ابن المغازلی و محمد بن یوسف کنجزی روایتش را آورده‌اند اما برذعه بن عبد الرحمن بنانی پس حاکم و کنجزی روایت نمودن او را ذکر کرده‌اند و اما بتام الصیرفی الكوفی پس روایت نمودن او را نیز حاکم و کنجزی نقل نموده و اما ثابت بن اسلم بنانی پس روایت او نیز از تصریح حاکم و کنجزی ظاهرست و اما ثابت بلخی پس روایت او را ابو المؤید حموینی ذکر نموده و اما ثمامه بن عبد الله بن انس پس روایت او را حاکم و ابن مردویه و ابن المغازلی و کنجزی نقل کرده اما جعفر بن سلیمان نخعی پس روایت نمودن او این حدیث را حاکم و کنجزی آورده‌اند و اما حرث بن محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۵

پس اخطب خوارزم روایتش را ذکر نموده و اما حسن بن أبي الحسن البصری پس روایت او را حاکم و ابن الاشیر و کنجزی ظاهر نموده‌اند و اما حسن بن حکم پس روایت کردنش از تصریح حاکم و ابن مردویه و کنجزی لائحته و اما حمید الطویل پس روایت او را ابو محمد عبد الله بن محمد المعروف بابن السقا و حاکم و احمد بن مظفر و ابن المغازلی و ابن الاشیر و کنجزی ذکر نموده‌اند و اما خالد بن عبید پس ذکر روایتش حاکم و ابن المغازلی و کنجزی نموده‌اند اما دینار پس روایت نمودن او از افاده ابن عساکر و ابن نجاح و سیوطی و علی متقدی و وصیابی و محمد بن اسماعیل الامیر آشکارست اما زیبر بن عدی پس حاکم و ابن المغازلی و کنجزی و حموینی روایت نمودن او را ذکر کرده‌اند اما زیاد بن ثروان پس حاکم و کنجزی باظهار روایتش پرداخته اما زیاد بن محمد الثقیل پس روایت نمودن او را نیز حاکم و کنجزی ذکر نموده اما سالم بن أبي امیه پس روایت نمودن او این حدیث را احمد بن سعید جدی ثابت نموده اما سعید بن المسیب پس روایتش حاکم و ابن المغازلی و کنجزی و محمد بن اسماعیل الامیر و سلیمان بن ابراهیم البلخی واضح نموده‌اند اما سعید بن میسرة البکری پس حاکم و کنجزی روایت نمودن او را ذکر کرده‌اند اما سلیمان بن الحجاج الطائفی پس روایت نمودن او از تصریح حاکم و ابن المغازلی و کنجزی و محمد بن اسماعیل الامیر ظاهر می‌شود اما سلیمان بن طرخان التیمی پس روایت کردنش را حاکم و کنجزی ذکر نموده‌اند و اما سلیمان بن عامر بن عبد الله بن عباس پس روایت نمودنش را حاکم و کنجزی نقل فرموده و اما سلیمان بن مهران الا-عمش پس روایت نمودن او را نیز حاکم و کنجزی آورده‌اند اما

شقيق بن أبي عبد الله پس روایت او این حدیث شریف را نیز حاکم و کنجدی مذکور داشته اما عامر بن شراحیل پس نیز حاکم و کنجدی روایت کردن او این حدیث را ذکر نموده‌اند اما عیاد بن عبد الصمد پس روایت نمودن او را نیز حاکم و کنجدی نقل کرده‌اند اما عبد الاعلی بن عامر الشعلی پس روایت نمودن او نیز از تصريح حاکم و کنجدی ثابتست اما عبد الله بن انس بن مالک پس روایت کردنش را ابو یعلی و حاکم و ابن المغازلی و کنجدی ذکر کرده‌اند اما عبد الله بن سلیمان پس روایت او را ابن المغازلی وارد کرده اما عبد الله القشیری پس روایت نمودن او این حدیث شریف را از کلام ابن عساکر و سیوطی و علی متقی و ابراهیم وصابی و محمد بن اسماعیل الامیر واصح است اما عبد الرحمن بن أبي لیلی پس روایت کردنش را ابو نعیم ثابت نموده اما عبد العزیز بن زیاد پس روایت کردن او حدیث طیر را از کلام حاکم و کنجدی بوضوح می‌رسد اما عبد الملک بن أبي سلیمان پس روایت کردن او را ابن أبي حاتم و دارقطنی و حاکم و ابن بشران نحوی و ابن المغازلی و ابن حجر عسقلانی ذکر کرده‌اند اما عبد الملک بن عمیر پس روایت کردن او از تصريح حاکم و ابن المغازلی و کنجدی و حموینی ثابتست اما عثمان الطویل پس روایت کردن او از کلام ابن المغازلی و کنجدی واصح است اما عطا بن أبي رباح پس روایت کردنش را دارقطنی و خطیب بغدادی و عقیلی و ابن حجر عسقلانی ذکر کرده‌اند اما عبد العظیم بن سعد العوفی پس روایت کردن او را حاکم و کنجدی نقل کرده‌اند

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۶

اما على بن أبي رافع پس روایت کردن او را نیز حاکم و کنجدی ذکر کرده‌اند اما على بن عبد الله بن عباس پس روایت او را یحیی بن محمد بن صاعد الكاتب و ابو المؤید اخطب خوارزم و سلیمان بن ابراهیم بلخی وارد کرده‌اند اما عمار بن معاویه الدهنی پس روایت کردن او از کلام حاکم و کنجدی بظهور می‌رسد اما عمر بن أبي حفص الثقیلی پس روایت کردن او نیز از کلام حاکم و کنجدی ثابتست اما عمر بن یعلی الثقیلی پس روایت کردن او را نیز حاکم و کنجدی آورده‌اند اما عمر بن سلیم البجلي پس روایت نمودن او نیز از تصريح حاکم و کنجدی ظاهرست اما ابو اسحاق عمرو بن عبد الله السیعی پس روایت او را ابن المغازلی ذکر نموده اما عمران بن مسلم طائی پس روایت کردن او از کلام حاکم و ابو المظفر سمعانی و کنجدی پیداست اما عمران بن هیثم پس روایت کردنش را حاکم و کنجدی نقل کرده‌اند و اما عیسی بن طهمان جسمی پس حاکم و کنجدی روایت کردن او را ذکر کرده‌اند اما فضیل بن غزوan ضبی پس روایت کردن او را نیز حاکم و کنجدی ظاهر کرده‌اند اما قتاده بن دعامه سدوی پس روایت کردنش از کلام حاکم و ابن المغازلی و کنجدی آشکارست اما کثوم بن حبر بصری پس حاکم و کنجدی روایت کردنش را نقل نموده‌اند اما محمد بن حججاده کوفی پس روایت کردن او را نیز حاکم و کنجدی ذکر کرده‌اند اما محمد بن خالد بن المنتصر الثقیلی پس روایت کردن او را نیز حاکم و کنجدی آورده‌اند اما محمد بن سلیم پس روایت کردن او نیز از تصريح حاکم و کنجدی به ثبوت می‌رسد اما ابو الرجال انصاری مدنی پس روایت کردنش را حاکم و ابن المغازلی و کنجدی ثابت نموده اما امام محمد بن علی الباقر عليه السلام پس روایت فرمودن جانب ایشان این حدیث شریف را به تصريح حاکم و ابن مردویه و کنجدی ثابتست اما محمد بن عمرو بن علقمه لیشی مدنی پس روایت کردنش را حاکم و کنجدی ذکر نموده‌اند اما محمد بن مالک الثقیلی پس روایت کردن او را نیز حاکم و کنجدی نقل نموده اما محمد بن مسلم زهری پس روایت نمودنش از کلام حاکم و ابن المغازلی و ابن النجار و کنجدی و سیوطی و ملا على متقی آشکارست اما مسلم بن عبد الله الأحرد؟؟ البصری پس روایت او را ابن مردویه و ابن المغازلی ذکر کرده اما مسلم بن کیسان الملائی پس روایت کردنش را حاکم و ابن مغازلی و کنجدی نقل نموده‌اند اما مصعب بن سلیمان الانصاری پس روایت کردن او را حاکم و کنجدی ذکر کرده‌اند اما ابو رجا مطر بن طهمان الوراق پس روایت کردن او از تصريح حاکم و ابن النجار و کنجدی بظهور می‌رسد اما مطیر بن خالد پس روایت نمودن او را حاکم و کنجدی آورده‌اند اما موسی بن عبد الله الجهنی پس روایت کردن او را نیز حاکم و کنجدی ذکر نموده اما میمون بن جابر السلمی پس نیز حاکم و کنجدی روایت کردنش را ذکر کرده‌اند اما میمون بن مهران جزری پس نیز حاکم و کنجدی روایت نمودنش را ظاهر کرده‌اند اما ابو خلف میمون پس روایت کردن او نیز از

کلام حاکم و کنجی واوضحت اما نافع مولی بن عمر پس روایت کردن او این حدیث را از کلام حاکم و ابن بشران و ابن المغازلی و کنجی ثابتست اما نعیم بن سالم بن قبر پس روایت کردن او از افاده ابن شاهین و ابو عبد الله الحاکم و ابن المغازلی و ابن الاثير و کنجی و محمد بن اسماعیل نمایانست اما هلال بن سوید

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۷

پس روایت کردن او حاکم و کنجی ذکر کرده‌اند اما یحیی بن سعید الانصاری پس روایت کردن او از کلام حاکم و کنجی بظهور می‌رسد اما یحیی بن هانی مرادی پس روایت کردن او نیز از تصریح حاکم و کنجی آشکارست اما یزید بن سفیان تمیمی بصری پس نیز حاکم و کنجی روایت کردنش ظاهر نموده‌اند اما یعلی بن مره کوفی پس روایت کردن او را حاکم و خطیب و کنجی ذکر نموده‌اند اما یوسف بن ابراهیم الواسطی پس روایت کردنش را حاکم و ابن مغازلی و کنجی آورده‌اند اما ابو الجارود بن طارق پس روایت او را ابن المغازلی ذکر نموده اما ابو جعفر سبّاک پس ابن المغازلی روایتش را نقل کرده اما ابو حذیفه عقیلی پس روایت کردن او را حاکم و کنجی واضح کرده‌اند اما ابو حمزه واسطی پس روایت نمودن او را نیز حاکم و کنجی ذکر نموده‌اند اما ابو داود سبیعی پس نیز حاکم و کنجی بروایت نمودن او تصریح نموده‌اند اما ابو الهندي پس روایت نمودن او این حدیث را از کلام حاکم و ابن المغازلی و ابن الاثير و کنجی و محمد بن اسماعیل الامیر بظهور می‌رسد و مستر نماند که این همه تابعین والا مرتب و متبوعین صحابه سامی حاکم متزلت از اکابر اعلام و اعظم فخام و اجله حاویان صدق و صلاح و اما جد حائزان رشد و فلاح و اکارم محزین ذخائر ارباح و افاحم جامعین اطراف نجاح حاکم می‌باشند اگر نبذی از مراتب عالیه و مناقب متلاطیه و مناصب باذخه و مراتب شامخه و مفاخر محکمة الاوصر؟؟؟ و مآثر مثیره البصائر هر واحد ازیشان بیان کرده‌اید اطناب محل رو نماید لذلک بعضی از محامد مبهره‌شان بالعموم برای تذکیر و تنیه ذوی الحلوم مسطور و مرقوم می‌شود و بنا بر ایجاز و اختصار بر همین مدائح معجبه اولی الابصار اکتفاء اقتصار می‌رود ابو حاتم محمد بن حبان بستی در اول کتاب التابعین از کتاب الثقات گفته

انا الحسن بن سفیان ثنا ابو بکر بن أبي شیبہ ثنا ابو الاحوص عن منصور عن ابراهیم عن عبیده عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر امتی القرن الذي انا فيه ثم الذين يلونهم ثم يحيی قوم يسبق شهادة احدهم يمينه و يمينه شهادته قال خیر الناس قرنا بعد الصحابة من شاقه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و حفظ عنهم الدين والسنن و نیز ابو حاتم در اول کتاب اتباع التابعین گفته

حدثنا ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی بالموصل حدثنا ابراهیم بن الحجاج الشامی قال سمعت ابان بن زید یحدث عن أبي حمزه عن زهدم الجرمی عن عمران بن حصین عن النبي صلی الله علیه و سلم قال خیر امتی القرن الذي بعثت فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم یفسوھم یشهدون و لا یستشهدون و یحلفون و لا یستحلفون و یخونون و لا یؤتمنون و یفسوھم السمن و نیز ابن حبان در اول کتاب الثقات گفته فاؤل ما ابدأ فی كتابنا هذا ذکر المصطفی صلی الله علیه و سلم و مولده و مبعثه و هجرته الى ان قبضه الله تعالى الى جنته ثم نذکر بعده الخلفاء الراشدین المهدیین بایامهم الى ان قتل علی رحمة الله علیه ثم نذکر صحب رسول الله صلی الله علیه و سلم واحدا واحدا على المعجم إذ هم خیر الناس قرنا بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۸

ثم نذکر بعدهم التابعین الذين شافھوا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الاقالیم كلها على المعجم إذ هم خیر الناس قرنا بعد الصحابة ثم نذکر القرن الثالث الذين رأوا التابعین فاذکرھم على نحو ما ذکرنا الطبقتين الاولین ثم نذکر القرن الرابع الذين هم اتابع التابعین على سبیل من قبلھم و هذا القرن ینتھی الى زماننا هذا و حافظ جلال الدين سیوطی در اثبات فضیلت قرون ثلاثة اعنی صحابه و تابعین و اتابع تابعین بالتفصیص رساله تصنیف فرموده و در ان حاکم می فرماید قد اجمعت الامة على ان القرون الثلاثة الاولی الفاصله و جعلوا لها مزیه على ما بعدها و اجمعوا على ان قرن الصیحۃ افضل ثم قرن التابعین ثم قرن اتابع التابعین و ذکروا

فى مناقب الامام أبي حنيفة هذا الحديث بياناً لفضيلته التي امتاز بها على سائر الأمة و هي انه راي من راي النبي صلى الله عليه وسلم و عبد العزيز بن احمد بن محمد البخاري در كشف الاسرار شرح اصول بزروي بعد ذكر اجماع صحابه بر قبول مرسلاً گفته فان قيل نحن نسلم ذلك في الصحابة و نقبل مراسيلهم لثبت عدالتهم قطعاً بالنصوص و ان الكلام في من بعدهم قلنا لا فرق بين صحابي يرسل و تابعى يرسل لأن عدالتهم ثبتت بشهادة الرسول أيضاً خصوصاً إذا كان ارسال من وجوه التابعين مثل عطاء بن أبي رباح من اهل مكة و سعيد بن المسيب بن اهل المدينة و بعض الفقهاء السبعة و مثل الشعبي و النخعى من اهل الكوفة و أبي العالية و الحسن من اهل البصرة و مكحول من اهل الشام فانهم كانوا يرسلون ولا يظن بهم الا الصدق و خود مخاطب در کيد شخص و هشتم از باب دوم اين کتاب گفته و چون اهليت و کبرای صحابه که علو درجه ايشان در ايمان به نصوص قرآنی ثابتست روایتی را ادا نمایند و مؤید آن از ديگران که هنوز نفاق ايشان هم به ثبوت نرسيده مروي شود اخذ با آن روایت چه بدی دارد على الخصوص قرن صحابه و تابعین که بشهادت امام الائمه حضرت پیغمبر صلی الله عليه وسلم در

حادیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم

صدق و صلاح آنها ثابت گشته انتهى و هر گاه برين افادات معجبه و افاضات مطربه برخوردي پس بر تو واضح گردید که اين حديث شریف بلا شبھه ثابت و متحققت زيرا که چگونه ممکنست که این همه حضرات تابعین با وصف خیر القرون بودنشان بعد قرن صحابه با تمکین با جماعت امت جناب خاتم النبیین صلوات الله عليه و آله الماجدین و ثبوت عدالت و صدق و صلاح شان بشهادت خود آن امام الائمه الطاهرين عليه و آله سلام دیان یوم الدین لب بکذب و بهتان بر آن مطاع انس و جان آشنا ساخته دین و ايمان و رشاد و صدق و صلاح و سداد خويش باخته باشند و لعمری لا يدين به کل ذی عقل و دین ولا يليط بصفر من له ادنی حظ من اليقين و اعجباه که فاضل مخاطب از راه ختل و کید و تخدیع عمرو و زید در کید شخص و هشتم از همین کتاب محیر افهام مقابله اهل حق کرام احتجاج بحديث خیر القرون می فرماید و باین احتجاج صدق و صلاح تابعین بشهادت جناب سید المرسلین عليه و آله سلام رب العالمین ثابت وا می نماید و چون

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۶۹

و چون در مقام قدح حديث طير می رسد غشاوه عصیت بر بصر بصیرت خویش می تند و اصلاً با تحقیق و تفتیش کار نمی دارد و هر گز هر گز بخيال مبارک نمی آرد که این حديث شریف را جمعی کثیر از قرن تابعین با توقیر روایت نموده زنگ شبهات از الوح ضمائر مستفیضین زدوده پس مخاطب قمقام اگر درین مقام افادات ائمه عظام در باب صدق و عدالت تابعین کرام ندیده و بکنه عظمت و جلالت شان نرسیده بود کاش افاده بدیعه و مقاله منیعه خود یاد می فرمود و خویش را بوصمت تناسی و تعاف و اغماس و تعالل نمی آورد و بالجملة فاحتمال صدور الكذب من هذه الجماعة على اصول اهل السنة و الجماعة محض المجنون و عین الخلاعة و شق بعضی ارباب النقد و البراءة لأنهم خير القرون بعد قرن الصحابة و افضل الطبقات بعد تلك العصابة بنص خیر الانام عليه و الله الصلوة و السلام و اجمع علماء الاعلام و اطباق اركان الاسلام وقد بانت بشهادة الرسول صلی الله عليه و آله عدالتهم و لاخت باخبره و تبشيره نبالتهم و ظهر صدقهم و صلاحهم و وضع رشدهم و فلا ينكره الا معاند حاقد و لا يشاقق فيه الا جاحد مارد و الله الهادی الى انجح المراسد و اقصد المقاصد

فائدة سابعه شامل معرفی (۹) نفر) راویان حديث طیر از طبقه صحابه

در ذکر اسمای صحابه عظام که روایت این حديث شریف از حضرت خیر الانام صلی الله عليه و آله الكرام نموده‌اند پس اول و افضل ايشان خود جناب امير المؤمنین عليه الصلوة و السلام هستند و روایت فرمودن آن جناب این حديث را ابو العباس احمد بن

محمد بن سعید الكوفى المعروف بابن عقده و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم و ابو بكر احمد بن موسى بن مردویه الاصبهانی و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو المؤید موفق بن احمد المکی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الکنجی ثابت نموده‌اند دوم عبد الله بن عباس که روایت کردنشان حدیث طیر را از تصریح یحیی بن محمد بن صاعد و ابو المؤید موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف کنجی و سلیمان بن ابراهیم قندوزی ظاهرست سوم ابو سعید خدری و روایت نمودن او این حدیث را ابو عبد الله الحاکم و محمد بن یوسف کنجی باثبات رسانیده‌اند چهارم سفینه است و روایت کردن او را احمد بن محمد بن حنبل و عبد الله بن احمد و ابو القاسم بغوی و ابو عبد الله محاملی و ابو عبد الله الحاکم و ابن المغازلی و سبط ابن الجوزی و محمد بن یوسف کنجی و محب طبری و حموینی و محمد بن اسماعیل الامیر ذکر کرده‌اند پنجم ابو الطفیل عامر بن واشه است که روایت کردن او از کلام ابن عقده و حاکم و ابن مردویه و ابن المغازلی و اخطب خوارزم و محمد بن یوسف کنجی واضح می‌شود ششم انس بن مالک که روایت او را ابو حنیفه و ترمذی و ابو حاتم و بزار و نسائی و ابو یعلی و ابن أبي حاتم و احمد بن سعید جدی و طبری و ابو الليث سمرقندی و ابن شاهین و ابو الحسن سکری حربی و حاکم و ابن مردویه و ابو نعیم و احمد بن مظفر عطار و بیهقی و ابن بشران و خطیب و ابن المغازلی و ابو المظفر سمعانی و محبی السنة بغوی و رزین عبدالری و اخطب خوارزم و ابن عساکر و مبارک بن محمد بن الاشیر الجزری و علی بن محمد بن الاشیر الجزری

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۷۰

و ابن النجار و سبط ابن الجوزی و کنجی و محب طبری و حموینی و ولی الدین الخطیب و ابو الحجاج مزی و محمد بن یوسف زرندی و شهاب الدین احمد و شهاب الدین دولت‌آبادی و ابن حجر عسقلانی و ابن الصباغ و میبدی و مطیری و حافی حسینی و صفوری و سیوطی و ابن حجر مکی و علی متقی و میرزا مخدوم و وصابی و جمال الدین محدث و محمد بن محمد مصری و سهارپوری و میرزا محمد بدخشنانی و محمد صدر عالم و ولی الله والد مخاطب و محمد بن اسماعیل الامیر الصناعی و مولوی میبن لکھنؤی و مولوی حسن علی محدث و نور الدین سلیمانی و مولوی ولی الله لکھنؤی و سلیمان بن ابراهیم القندوزی البلخی نقل کرده‌اند هفتم سعد بن أبي وقار که حدیث طیر را ازو ابو نعیم اصفهانی روایت نموده هشتم عمرو بن العاص که روایت کردن او این حدیث شریف را از مکتبی که او بمعاویه نوشته و ابو المؤید موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم آن را نقل کرده واضح است نهم ابو مرازم یعنی بن مرّه بن وهب بن جابر الثقی که روایت کردن او این حدیث را محمد بن یوسف کنجی پایه ثبوت رسانیده و در وضوح و ظهور و مسطوع و سقور؟؟؟ ظهر من الشمس المنیره عند اشتداد الظهیره می‌باشد که صحابه کرام نزد جمیع محققین سیه والا مقام اقطاب ملت و اوتاد شریعت و دعائیم دین و اساس اليقین و اساطین احادیث و اخبار و ارکان روایات و آثار و نجوم ثاقبہ هدایت و شهب نافیه غوایت و اعاظم عدول و ثقات و افاحم مقبولین اثبات هستند و آنچه علمای سنیه والاشان من البدء الى الان از مساعی وفیره و مجاهدات غزیره در اثبات این مطلب عظیم و تحقیق این مقصد فخیم بکار برده و می‌برند و بزعم خویش ادلہ ییشمار و برایین هزاران هزار از کتاب ملک علام و ارشاد و جناب سرور انام علیه و الله آلاف التحیه و السلام می‌آورند نه چنانست که بر ارباب الباب در حیز اختفا و احتجاج بوده باشد و هر گاه حال بر چنین منوال باشد حرفي درین باب آراستن و نشر فضائل عمومیه ایشان خواستن از قبیل اظهار واضحات و تبیین لایحات خواهد بود بنابر این درین مقام نبذی از محمد مخصوصه جلالت التیام این صحابه فخام باستثنای جناب امیر المؤمنین علیه السلام برای تفريح خواطر اولی الاحلام باختصار تمام بیان می‌نمایم و حظ وافر از تسجيل و تکمیل مطلوب جمیل خود می‌ربایم اما عبد الله بن عباس پس از اعاظم صحابه جلالت اساس و ملقب به ترجمان قرآن و واقف بر دقائق و رموز فرقان و عالم علم الكتاب و متصلع از حکمت و فصل الخطاب می‌باشد ابو حاتم محمد بن حبان بستی در کتاب الثقات گفته عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المطلب بن عبد مناف کنیته ابو العباس توفیَ النبي صلی الله علیه و سلم و هو ابن اربع عشرة سنة ولد قبل هجرة النبي صلی الله علیه و سلم باربع سنین

قال له النبي صلی الله عليه و سلم اللهم علمه الحكم

مات سنة ثمان و ستين بالطائف و قيل سنة سبعين و صلی عليه محمد بن الحنفیة و کبر عليه اربعا فلما ادنی من الحفرة رئی طائر ایض
حتی دخل فی اکفانه ثم لم ير خارجا و دفن بعد ان ذهب بصره و قبره

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۷۱

بالطائف مشهور يزار و أم ابن عباس أم الفضل بنت الحمرث و ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمرى القرطبي در
كتاب الاستيعاب گفتہ عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی الهاشمي يكنی ابا العباس ولد قبل الهجرة
بثلاث سنین و كان ابن ثلاث عشرة سنة إذ توفی رسول الله صلی الله عليه و سلم هذا قول الواقدى و الزبیر قال الزبیر و غيره من اهل
العلم بالسییر و الخبر ولد عبد الله بن العباس فی الشعب قبل خروج بنی هاشم منه و ذلك قبل الهجرة بثلث سنین و روينا من وجوه عن
سعید بن جبیر عن ابن عباس قال توفی رسول الله صلی الله عليه و سلم و انا ابن عشر سنین وقد قرأت المحکم يعني المفصل هذه
روایة أبي بشر عن سعید بن جبیر وقد روی عن أبي اسحاق عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قبض رسول الله صلی الله عليه و
سلم و اناختین او قال مختون و لا يصح و الله اعلم و قد حدثنا عبد الله حدثنا احمد بن حنبل حدثنا أبي سليمان بن داود حدثنا شعبة
عن أبي اسحاق قال سمعت سعید بن جبیر يحدث عن أبي عباس قال توفی رسول الله صلی الله عليه و سلم و انا ابن خمس عشرة سنة
قال عبد الله قال أبي هذا هو الصواب قال الزهری يروی عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس انه قال فی حجة الوداع و كنت يومئذ
قد ناهزت الحلم قال ابو عمر ما قاله اهل السییر و العلم بایام الناس عندي اصح و الله اعلم و قولهم ان ابن عباس كان ابن ثلاث عشرة
سنة يوم توفی النبي صلی الله عليه و سلم و مات عبد الله بن عباس بالطائف سنة ثمان و ستين فی ایام ابن الزبیر و كان ابن الزبیر قد
اخرجه من مکه فخرج عنه الى الطائف و مات بها و هو ابن احدی و سبعين سنة و صلی عليه محمد بن الحنفیة و کبر عليه اربعا و قال
اليوم مات رباني هذه الامّة و ضرب على قبره فسلططا و

روی عن النبي صلی الله عليه و سلم من وجوه انه قال لعبد الله بن عباس اللهم علمه الحكم و تاویل القرآن و فی بعض الروایات
اللهم فقهه فی الدين و علمه التاویل و فی حديث آخر اللهم بارک فیه و انشر منه و اجعله من عبادک الصالحين و فی حديث آخر
اللهم زده علما و فقها

و هی كلّها احادیث صحاح و

قال مجاهد عن ابن عباس رأیت جبرئیل عند النبي صلی الله عليه و سلم مرتین و دعی لی رسول الله صلی الله عليه و سلم بالحكمة
مرتین

و كان عمر بن الخطاب يحبه و يدنبه و يقربه و يشاوره مع اجله الصحابة و كان عمر بن الخطاب يقول ابن عباس فقيه الكھول له لسان
سئول و قلب عقول روی مسروق عن ابن مسعود انه قال نعم ترجمان القرآن ابن عباس لو ادرك استاننا ما عاشره منا رجل و قال ابن
عینیه عن ابن نجیح عن مجاهداته قال ما سمعت فتیا ابن عباس الا ان يقول قائل قال رسول الله صلی الله عليه و سلم و روی مثل هذا
عن القاسم بن محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۷۲

و قال طاؤس ادرکت نحو خمس مائة من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم إذا ذاکر و ابن عباس فخالفوه لم يزل يقرّرهم حتی
يتنهی الى قوله الى ان قال فی الاستيعاب و قال ابو الزناد عن عبید الله بن عبد الله قال ما رأیت احدا كان اعلم بالسنة و لا اجلد رایا و
لا اثقب نظرا من ابن عباس و لقد كان عمر يعده للمعضلات مع اجتهاد عمر و نظره للمسلمین و قال للقاسم بن محمد ما رأیت فی
مجلس ابن عباس باطلًا قط و ما سمعت فتوی اشبه بالسنة من فتواه و كان اصحابه يسمونه البحر و يسمونه البحر قال عبد الله بن یزید
الهلالی و نحن ولدنا الفضل و البحر بعده عنيت ابا العباس ذا الفضل و النّدی و قال ابو عمرو بن العلاء نظر الحطیة الى ابن عباس فی

مجلس عمر بن الخطاب عاليًا عليه فقال من هذا الذي برع الناس بعلمه ونزل عنهم بسنه قالوا عبد الله بن عباس فقال فيه أياتا منها انى وجدت بيان المرء؟؟ نافلة تهدى له و وجدت العى كالصيام والمرء تفني ويقى الكلم سائره وقد يلام الفتى يوما ولم تلم و فيه يقول حسان بن ثابت إذا ما ابن عباس بدا لك وجهه رأيت له في كل تجواله فضلا إذا قال لم يترك مقالا لقائل بمنتظمات لا ترى بينها فصلا كفى و شفى ما في النفوس فلم يدع لندي اربه في القول جدًا ولا هزلا سموت الى العلياء بغير مشقة فلت ذراها لا دينا ولا وغلا - خلقت خليقا للمرؤة والندي مليحا ولم تخلق كهما و لا جيلا و يروى ان معاوية نظر الى ابن عباس يوما يتكلم فاتبعه بصره و قال متمثلا - إذا قال لم يترك مقالا - لقائل مصيبة ولم يشن اللسان على هجر يصرف بالقول اللسان إذا انتجى و ينظر في اعطافه نظر الصقر رويانا ان عبد الله بن صفوان مرت يوما بدار عبد الله بن عباس بمكة فرأى فيها جماعة من طالبي الفقه و مرت بدار عبد الله بن عباس فرأى فيها جماعة يتناولونها للطعام فدخل على ابن الزبير فقال له اصبحت و الله كما قال الشاعر فان تصبك من الامام قارعة لم تبك منك على دينا ولا دين قال و ما ذاك يا اعرج فقال هذان ابنا عباس احدهما تفقه الناس و الآخر يطعم الناس فما أبقيا لك مكرمة فدعا عبد الله بن مطیع فقال انطلق الى ابني عباس فقل لهمما يقول لكم امير المؤمنین اخرجا عنى انتما و من اصغى إليکما من اهل العراق و الا - فعلت و فعلت فقال عبد الله بن عباس قل لا - بن الزبير و الله ما يأتينا من الناس إلا رجلين رجل يطلب فقها و رجل يطلب فضلا فاي هذين تمنع و كان يحضر ابو الطفیل عامر بن وائلة الكنانی فجعل يقول

لَا درَّ اللِّيالِيَّ كَيْفَ يَصْحُكُنَا مِنْهَا خَطُوبٌ أَعْجَبٌ وَتَبَكِّينَا
وَمُثْلٌ مَا يَحْدُثُ الْأَيَامُ مِنْ غَيْرِ فَيْ إِبْنُ الرَّبِّيرِ مِنَ الدُّنْيَا تَسْلِيْنَا
كَنَا نَجِيْ إِبْنُ عَبَّاسٍ فَقْفَتِنَا فَقْهَا وَيَكْسِبِنَا اجْرًا وَيَهْدِنَا

و لا يزال عبيد الله متربةً جفانه مطعماً ضيفاً و مسكنينا عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٧٣
فالبَرُّ و الدِّينُ و الدُّنْيَا بدارهما نتال منها الَّذِي نبغى إِذَا شينا
انَّ النَّبِيَّ هُوَ النُّورُ الَّذِي كَشَطَتْ بِهِ عَمَّا يَاتِ ماضِنَا و باقِنَا
و رهطه عصمةٌ فِي دِينِنَا و لَهُمْ فَضْلٌ عَلَيْنَا و حَقٌّ واجِبٌ فِينَا
فَفِيمْ تَمْنَعْنَا مِنْهُمْ و تَمْنَعْهُمْ مِنْنَا و تَوْذِيهِمْ فِينَا و تَوْذِينَا
و لَسْتُ فاعِلُمْ لَهُ رحْمَا و لَا نسْبَا يَا بْنَ الزَّبِيرِ و لَا أَوْلَى بِهِ دِينَا
لَنْ يَؤْتِي اللَّهُ انساناً بِغَضْبِهِمْ فِي الدِّينِ خَيْرٌ أَوْلَى فِي الْأَمْرِ تَمْكِينَا
و كَانَ ابْنُ عَيَّاشٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَدْ عَمِيَ فِي آخِرِ عُمْرِهِ و

روى انه رأى رجلا مع النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فلم يعرف فسائل النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رأيته قال نعم قال ذاك جبرئيل عليه السلام اما انك ستفقد بصرك فعمي بعد ذلك في آخر عمره و هو الفاعل فيه ذلك فيما دوى عنه من وجوه

قلبي ذكى و عقلى غير ذى دخل و فى فمى صارم كالسيف ما ثور

الخ و ابو الحسن علی بن محمد بن المعروف بابن الاثير الجزری در اسد الغایة گفته عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ابو العباس القرشی الهاشمی ابن عم رسول الله صلی الله عليه و سلم کنی باپیه العباس و هو اکبر ولدہ و امہ لبائہ الکبری بنت الحارث بن حزن الھلالیہ و هو ابن خالہ خالد بن الولید و كان یسمی البحر لسعة علمه و یسمی حبر الامّة ولد و النبی صلی الله علیه و سلم و اهل بيته بالشعب من مکہ فاتی به النبی صلی الله علیه و سلم فحنکه بربیقه

و ذلك قبل الهجرة بثلث سنين و قيل غير ذلك و رأى جبرئيل عند النبي صلّى الله عليه وسلم أخبرنا ابراهيم بن محمد بن مهران الفقيه وغيره قالوا بساندتهم الى محمد بن عيسى السلمى قال حدثنا بندار و محمود بن غيلان قالا حدثنا ابو احمد عن سفيان عن ليث عن أبي جهضم عن ابن عباس انه رأى جبرئيل عليه السلام مرّتين و دعا له النبي صلّى الله عليه وسلم مرتين قال و حدثنا محمد بن عيسى قال حدثنا عبد الوهاب الثقفى حدثنا خالد الحذاء عن عكرمة عن ابن عباس قال ضمنى رسول الله صلّى الله عليه وسلم و قال اللهم علمه الحكمة أخبرنا ابو ياسر بن أبي حيّه و غير واحد إجازة قالوا اخبرنا ابو القاسم اسماعيل بن احمد اخبرنا ابو الحسين بن النفور اخبرنا المخلص حدثنا يحيى بن محمد بن صاعد حدثنا يوسف بن محمد بن سابق حدثنا ابو مالك الجنبي عن جوير عن الضحاك عن ابن عباس قال نحن اهل البيت شجرة النبوة و مختلف الملائكة و اهل بيته الرسالة و اهل بيته الرحمه و معدن العلم اخبرنا ابو محمد بن أبي القاسم اخبرنا عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٧٤

أبى اخبرتنا أم البهاء فاطمة بنت محمد اخبرنا ابو طاهر التقى ابى ابراهيم ابى بكر محمد بن جعفر الرزاز حدثنا عبيد الله بن سعد حدثنا شريح بن النعمان حدثنا ابن أبى الزناد عن ابى عبيدة عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان عمر كان إذا جاءته الاقضية المعضلة قال لابن عباس انها قد طرت علينا اقضية و عضل فانت لها و لامثالها ثم يأخذ بقوله و ما كان يدعى لذلك احدا سواه قال عبيد الله و عمر عمر يعني في حذقه و اجتهاده لله و للمسلمين و قال عبيد الله بن عبد الله بن عتبة كان ابن عباس قد فات الناس بخضال بعلم ما سبقه و فقهه فيما احتج إلى من رايته و حلم و نسب و تاویل و ما رأيت احدا كان اعلم بما سبقه من حديث رسول الله صلّى الله عليه وسلم منه و لا بقضاء أبى بكر و عمر و عثمان منه و لا افقهه في راي منه و لا اعلم بشعر و لا عربى و لا بتفسير القرآن و لا بحساب و لا بفريضة منه و لا اثقب رايا فيما احتج إلى منه و لقد كان يجلس يوما و لا يذكر فيه الا الفقه و يوما التاویل و يوما للغازي و يوما الشعر و يوما ايام العرب و لا رأيت عالما قط جلس إليه الا خضع له و ما رأيت سائلا قط سأله الا وجد عنده علما و قال ليث بن أبى سليم قلت لطاوس لزمت هذا الغلام يعني ابن عباس و تركت الاكابر من اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وسلم قال انى رأيت سبعين رجلا من اصحاب رسول الله صلّى الله عليه و سلم إذا تدارعوا في امر صاروا إلى قول ابن عباس و قال المعتمر بن سليمان عن شعيب بن درهم قال كان هذا المكان وأومأ إلى مجرى الدموع من خديه من خدى ابن عباس مثل الشراك البالى من كثرة البكاء واستعمله على ابن أبى طالب على البصرة فبقى عليها اميرا ثم فارقها قبل ان يقتل على بن أبى طالب و عاد الى الحجاز و شهد مع على صفين و كان احد الامراء فيها و روى ابن عباس عن النبي صلّى الله عليه وسلم و عن عمر و على و معاذ بن جبل و أبى ذر روى عنه عبد الله بن عمر و انس بن مالك و ابو الطفيلي و ابو امامه بن سهل بن حنيف و اخوه كثير بن عباس و ولده على بن عبد الله بن عباس و مواليه عكرمة و كريب و ابو معبد نافذ و عطاء بن أبى رباح و مجاهد و ابن أبى مليكة و عمرو بن دينار و عبيد بن عمير و سعيد بن المسيب و القاسم بن محمد و عبيد الله بن عبد الله بن عتبة و سليمان بن يسار و عروة بن الزبير و على بن الحسين و ابو الزبير و محمد بن كعب و طاوس و وهب بن متبه و ابو الصّحى و خلق كثير غير هؤلاء

اخبارنا غير واحد بساندتهم الى أبى عيسى قال حدثنا احمد بن موسى حدثنا عبد الله حدثنا الليث و ابن لهيعه عن قيس بن الحجاج قال الترمذى و حدثنا عبد الرحمن حدثنا ابو الوليد حدثنا الليث حدثنا قيس بن الحجاج المعنى واحد عن قيس الصيّمانى عن ابن عباس قال كنت خلف رسول الله صلّى الله عليه وسلم فقال يا غلام انى اعلمك كلامات

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٧٥

احفظ الله يحفظك احفظ الله تجاهك إذا سألت فسائل الله وإذا استعن بالله و اعلم ان الأمة لو اجتمعت على ان ينفعوك بشيء لم ينفعوك الا بشيء كتبه الله لك و ان اجتمعوا على ان يضررك لم يضررك الا بشيء قد كتبه الله عليك رفعت الاقلام و جفت الصحف

قال محمد بن سعد اخربنا محمد بن عمر الواقدي حدثني الحسين بن سعد بن جنادة العوفي القاضي عن ابيه عن جده قال لما وقعت الفتنة بين عبد الله بن الزبير و عبد الملك بن مروان ارتحل عبد الله بن عباس و محمد بن الحنفية باولادهما و نسائهم حتى نزلوا مكانه فبعث عبد الله بن الزبير إليهما يباعان فابيا و قالا انت و شانك لا تعرض لك ولا لغيرك فابي و الحنفية عليهما الحشا شديدة فقال لهما فيما يقول لتباعن او لا حرقنكم بالنار بعثا ابا الطفيلي الى شيعتهم بالكوفة و قالا انا لانا من هذا الرجل فانتدبه اربعه آلاف فدخلوا مكانه فكبروا تكبيره سمعها اهل مكانه و ابن الزبير فانطلق هاربا حتى دخل دار الندوة و يقال تعلق باستار الكعبة و قال انا عاذ بالبيت قال ثم ملنا الى ابن عباس و ابن الحنفية و اصحابهما و هم في دود قريبة من المسجد قد جمع الحطب فاحتاط بهم حتى بلغ رؤس الجدر لو ان نارا تقع فيه ما رئي منهم احد فاخرناه عن الابواب و قلنا لابن عباس ذرنا نريح الناس منه فقال لا هذا بلد حرام حرم الله ما احله الله عز وجل لاحد الا للنبي صلى الله عليه و سلم ساعة فامعنونا و اجيروننا قال فتحمّلوا و ان مناديا ينادي في الخيل ما غنمته سريه بعد نبيها ما غنمته هذه السيرية ان السيرايا تعنم الذهب و الفضة و انما غنمتم دماءنا فخرجوها بهم حتى انزلوهم مني فاقاموا ما شاء الله ثم خرجوا بهم الى الطائف فمرض عبد الله بن عباس فيما نحن عنده إذ قال في مرضه اني اموت في خير عصابة على وجه الارض احبهم الى الله و اكرمهم عليه و اقربهم الى الله زلفي فان مت فيكم فانت هم فما لبث الا ثمانى ليال بعد هذا القول حتى توفي رضي الله عنه فصلى عليه محمد بن الحنفية فا قبل طائر ابيض فدخل في اكفانه فما خرج منها حتى دفن معه فلما سوى عليه التراب قال ابن الحنفية مات و الله اليوم حبر هذه الامة و كان له لما توفي النبي صلى الله عليه و سلم ثلث عشرة سنة و قيل خمس عشرة سنة و توفي سنة ثمان و ستين بالطائف و هو ابن سبعين سنة و قيل احدى و سبعين سنة و قيل مات سنة سبعين و قيل سنة ثلاث و سبعين و هذا القول غريب و كان يصرخ لحيته و قيل كان يخضب بالحناء و كان جميلا ابيض طويلا مشربا صفرة جسيما و سيمما صبح الوجه فصيحا و حجج بالناس لما حصر عثمان و كان قد عمى في آخر عمره فقال في ذلك

ان يأخذ الله من عيني نورهما ففي لسانى و قلبي منهمما نور

قلبي ذكي و عقلي غير ذي دخل و في فمي صارم كالسيف ما ثور عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۷۶
اخوجه الثالثة و شمس الدين محمد بن احمد ذهبي در تذكرة الحفاظ كفته عبد الله بن عباس بن عبد المطلب الامام البحر عالم العصر ابو العباس الهاشمي ابن عم رسول الله صلى الله عليه و سلم ابو الخلفاء مات رسول الله صلى الله عليه و سلم و عبد الله ثلث عشرة سنة و

قد دعا له صلى الله عليه و سلم ان يفقهه الله في الدين و يعلمه التاویل قاله الحذا
قال عكرمة عن ابن عباس قال مسح النبي صلى الله عليه و سلم راسى و دعا لى بالحكمة ابو عاصم تلثیب بن بشر نا
عكرمة عن ابن عباس قال دخل رسول الله صلى الله عليه و سلم المخرج ثم خرج فإذا وضوء مغطى فقال من صنع هذا قال عبد الله
قلت انا فقل الله علمني تاویل القرآن الاعمى

عن أبي الضحى عن مسروق قال ابن مسعود نعم ترجمان القرآن ابن عباس لو ادرك اسناننا ما عشـه منـا اـحد الـاعـمى عنـ اـبـي وـائل
قال استعمل على ابن عباس على الحجـ فخطـب يومـذ خطـبة لـو سـمعـها التركـ وـ الروـمـ لاـ سـلمـواـ ثمـ قـرأـ عـلـيـهـمـ سـورـةـ النـورـ فـجـعـلـ يـفـسـرـهاـ
المـدائـنـىـ عنـ نـعـيمـ بـنـ حـفـصـ قـالـ اـبـوـ بـكـرـ قـدـمـ اـبـنـ عـبـاسـ عـلـيـنـاـ الـبـصـرـ وـ ماـ فـيـ الـعـربـ مـثـلـهـ جـسـماـ وـ عـلـمـاـ وـ بـيـانـاـ وـ جـمـالـاـ وـ كـمـالـاـ عـبـدـ
الـرـازـقـ عـنـ مـعـمـرـ قـالـ اـبـنـ عـبـاسـ مـنـ ثـلـثـةـ عـمـرـ وـ عـلـىـ وـ اـبـيـ بـنـ كـعبـ بـنـ عـيـاشـ عـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـمـرـ وـ عـنـ اـبـيـ سـلـمـةـ عـنـ
ابـنـ عـبـاسـ قـالـ كـنـتـ اـسـمـعـ بـالـرـجـلـ عـنـدـ الـحـدـيـثـ بـاقـيـهـ فـاجـلـسـ حـتـيـ يـخـرـجـ فـاسـئـلـهـ وـ لـوـ شـيـئـ اـسـتـخـرـجـهـ لـفـعـلـتـ زـائـدـةـ نـاـ؟ـ؟ـ؟ـ عـبـدـ

الرحمن بن الاصبهانی نا؟؟؟ عبد الله بن شداد قال لی ابن عباس يا ابن شداد الا تعجب جاءنى الغلام و قد اخذت مصحعى للقليولة فقال هذا رجل بالباب يستاذن فقلت ما جاء به الا حاجه ائذن له قال فدخل فقال الا تخبرني عن ذلك الرجل بالباب يستاذن قلت أى رجل قال ابن أبي طالب متى يبعث قلت يا سبحان الله إذا بعث من فى القبور فقال لا- اراك تقول كما يقول هؤلاء الحمقى فقلت اخرجوه والا ضربته عمر عن قيادة عن مطرف سمعت ابن عباس يقول مذاكرة العلم ساعة خير من احياء ليله توفى ابن عباس بالطائف فى سنہ ثمان و سین فصلی عليه محمد بن الحنفیه وقال اليوم مات رباني هذه الامة رضی الله عنه و ابو الفضل احمد بن على بن محمد الکنانی المعروف بابن حجر العسقلانی در کتاب الإصابة گفتة عبد الله بن العباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی الهاشمی ابو العباس ابن عم رسول الله صلی الله عليه وسلم أمّه أمّ الفضل لبابة بنت الحارث الھلالیه ولد و بنو هاشم بالشعب قبل الهجرة بثلاث و قيل بخمس و الاول اثبت و هو يقارب ما في الصحيحين عنه اقبلت و انا راكب على حمار انان و انا يومئذ قد ناهزت الاحتلام و النبي صلی الله عليه وسلم يصلی بمنی الى غير جدار الحديث

في الصحيح عن ابن عباس

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۷۷
قبض النبي صلی الله عليه وسلم و اناختین و في روایة و كانوا لا يختنون الرجل حتى يدرك و في طريق اخر قبض و انا ابن عشر سنین

و هذا محمول على الغاء الكسور روى الترمذی من طريق ليث عن أبي جهضم عن ابن عباس انه رأى جبرئيل عليه السلام مرتين و في الصحيح عنه ان النبي صلی الله عليه وسلم ضمه إليه وقال اللهم علمه الحكمه و كان يقال له خير العرب و يقال ان المذى لقبه بذلك جرجير ملك الغرب و كان قد غزا مع عبد الله بن أبي سرح افريقيا فتكلّم مع جرجير فقال له ما ينبغي الا ان تكون خير العرب ذكر ذلك ابن دريد في الاخبار المنشورة له و قال الواقدي لا خلاف عند ائمتنا انه ولد بالشعب حين حضرت قريش بنی هاشم و كان له عند موت النبي صلی الله عليه وسلم ثلث عشرة سنہ و روى ابو الحسن المدائی عن تمیم بن حفص عن أبي بكرة قال قدم علينا ابن عباس البصرة و ما في العرب مثله جسمًا و علمًا و ثيابًا و جمالًا و اخرج الطبرانی من طريق ابن أبي الزناد عن ابيه عن النعمان عن حسان بن ثابت قال كانت لنا عند عثمان او غيره من الامراء حاجة فطلبناها إليه بجماعة من الصيحة و منهم ابن عباس و كانت حاجة صعبة شديدة فاعتزل علينا فراجعواه الا انهم عذروه و قاموا الا ان ابن عباس فلم يزل يراجعه بكلام جامع حتى سد عليه كل حججه فلم ير بدًا من ان يقضى حاجتنا فخرجنا من عنده و انا اخذ بيد ابن عباس فمررتنا على اولئك الذين كانوا عذروا و ضعفوا فقلت كان عبد الله اولاكم بها قالوا اجل فقلت امدحه إذا قال لم يترك مقالا لقائل بملتفتات لا ترى بينها فصلا كفى و شفى اما في الصدور فلم يدع لذى اربه في القول جدا و لا هزلا سمات الى العلياء بغير مشقة فلت ذراها لا دنيا ولا وغلا قال ابن يونس غزا افريقيا مع عبد الله بن أبي سرح سنہ سبع و عشرين و قال ابن منده كان ابيض طويلاً مشرباً صفرة جسيماً و سيمماً صبيح الوجه له و قرء يخضب بالحناء و قال محمد بن عثمان بن أبي شيبة في تاريخه ثنا أبي ثنا يحيى بن ادhem ثنا اسرائيل عن عن أبي اسحاق رأيت ابن عباس رجلاً جسيماً قد شاب مقدم راسه و له جمةً قال ابو عوانة عن أبي حمزةً كان ابن عباس إذا قعد اخذ مقعد رجلين و في معجم البغوى من طريق داود بن عبد الرحمن عن زيد بن اسلم عن أبي عمر انه كان يعرب ابن عباس و يقول آنی رأيت رسول الله صلی الله عليه وسلم دعاك فمسح راسك و تفل في فيك و قال اللهم فقهه في الدين و علمه التاویل و رواه ابن خیثم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس بالمعرفة نحوه

و في فوائد أبي الطاهر الذهلي من طريق سليمان الاحول عن سعید بن جبیر عن ابن عباس انه سكب للنبي صلی الله عليه وسلم وضوءاً عند خالته ميمونة فلما فرغ قال من وضع هذا فقال ابن عباس فقال اللهم فقهه في الدين و علمه التاویل و في مسند احمد من طريق عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۷۸

غانم بن أبي صغيرة عن عمرو بن دينار أن كريباً أخبره أن ابن عباس قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فاختذ بيدي فجرني حتى جعلني حذاه فلما أقبل على صلاته خنست فلما انصرف قال لي ما شانك فقلت يا رسول الله او ينبغي لاحد ان يصلى حذاك وانت رسول الله قال فدعالي ان يزيدني الله علما وفهمها

و قال ابن سعد ثنا الانصارى ثنا اسماعيل بن مسلم حدثى عمرو بن دينار عن طارق عن ابن عباس دعا لى رسول الله صلى الله عليه وسلم فمسح على ناصيتي وقال اللهم علمه الحكمة و تاویل الكتاب

و قال ابن سعد ثنا محمد بن عبيد ثنا اسماعيل بن أبي خالد عن شعيب بن يسار عن عكرمة قال ارسل العباس عبد الله الى النبي صلى الله عليه وسلم فانطلق ثم جاء فقال رأيت عنده رجلاً لا ادرى من هو فجاء العباس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخبره بالذى قال عبد الله فدعاه فاجلسه في حجره و مسح راسه و دعا له بالعلم

و روی الزبیر بن بکار من طریق داود بن عطا عن زید بن اسلم عن ابن عمر دعا النبي صلى الله عليه وسلم لابن عباس فقال اللهم بارک و انشر منه

و روی ابن سعد من طریق بشر بن سعید عن محمد بن ابی بن کعب عن ابیه انه سمعه يقول و كان عنده ابن عباس فقام قال هذا يكون خیر هذه الامة او في عقلا و حشما و دعا له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يفقهه في الدين

و قال ابن سعد ثنا ابن نمير عن زکريا بن عامر هو الشعبي قال دخل العباس على النبي صلى الله عليه وسلم فقال له ابنه عبد الله لقد رأيت عنده رجلاً فقال ذاك جبريل

و قال الدارمى والحارث فى مسنديهما جمیعاً ثنا یزید بن هارون انا جریر بن حازم عن یعلی بن حکیم عن عکرمة عن ابن عباس قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت لرجل من الانصار هل فنسائل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فانهم اليوم كثير فقال واعجاً لك أترى الناس يفتقرون إليك قال فتركت ذلك واقتلت أسأل فان كان ليبلغني الحديث عن رجل فاتى بابه وهو قائل فاتویید ردای علی بابه یسفی الريح علی من التراب فيخرج فيرانی فيقول يا ابن عم رسول الله ما جاء بك هلا ارسلت الى فآتیک فاقول لا انا احق ان اعطيک فاساله عن الحديث فعاش الرجل الانصاری حتى رآنی وقد اجتمع الناس حولی یسائلونی فقال هذا الفتی كان اعقل منی

و قال محمد بن هارون الرؤیانی فى مسنده ثنا محمد بن زياد ثنا فضیل بن عیاض عن قائد عن عبید الله بن علی رافع قال كان ابن عباس یاتی ابا رافع فيقول ما صنع النبی صلى الله عليه وسلم يوم کذا و كان ابن عباس یكتب ما يقول و اخرج البغوی من طریق عمرو بن علقمة عن ابی سلمة قال وجدت علم رسول الله صلى الله عليه وسلم عند هذا الحی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

من الانصار ان كنت لا قيل بباب احدهم و لو شئت ان يؤذن لي عليه لاذن لكن ابتغى بذلك طيب نفسه و قال عبد الرزاق انا معمر عن الزهری قال المهاجرون لعمر الا تدعوا ابناءنا كما تدعوا ابن عباس قال ذاكم فتی الكھول له لسان سئول و قلب عقول الى ان قال في الاصابة و في المجالسة من طريق المدینی قال على في ابن عباس انه لينظر الى الغیب من ستر رقيق لعقله و فطنته و من طريق ابن المبارک عن داود و هو ابن ابی هند عن الشعبي قال ركب زید بن ثابت فاختذ ابن عباس برکابه فقال لا تفعل يا ابن عم رسول الله فقال هكذا امرنا ان نفعل بعلمائنا فقبل زید بن ثابت يده و قال هكذا امرنا ان نفعل باهل بيت نبینا و اخرج یعقوب بن سفیان عن سلیمان بن حرب عن جریر بن حازم عن ایوب مثل ما

اخراج احمد عن اسماعیل عن ایوب عن عکرمة ان علیاً احرق ناساً فبلغ ابن عباس فقال لم اكن لاحرقهم الحديث

و روی سلیمان عن الاعمش عن مسلم هو ابو الصھی عن مسروق قال قال عبد الله هو ابن مسعود اما ان ابن عباس لو ادرك استناننا ما عاشره منا احد؟؟؟ زاد جعفر بن عوف عن الاعمش و كان يقول نعم ترجمان القرآن ابن عباس اخرجه البیهقی و اخرجه یعقوب بن

سفیان عن اسماعیل بن الخلیل عن علی بن مسهر عن الاعمش کروایه أبي معاویة و زاد قال الاعمش و سمعتھم يتحدثون ان عبد الله قال و لعم ترجمان القرآن ابن عباس و اخرج ابن سعد بسند حسن عن سلمة بن کھلیل قال قال عبد الله نعم ترجمان القرآن ابن عباس و فی تاریخ محمد بن عثمان بن أبي شیعہ و أبي زرعة الدمشقی جمیعا من طریق عمر بن بشیر الخثومی عن من سال ابن عمر عن شیء فقال سل ابن عباس فانه اعلم من بقی بما انزل الله علی محمد و اخرجه ابن أبي خیثمه من وجه آخر عن ابن عمر لكن فيه جابر الجعفی و اخرج ابو نعیم من طریق حمزة بن أبي محمد عن عبد الله بن دینار ان رجلا سأله ابن عمر عن قوله تعالى کاتنا رتقا فَنَسْقَنَا هُمَا

فقال اذهب الى ذلك الشیخ فسله ثم تعالی فاخبرنی فذهب الى ابن عباس فسألہ فقال كانت السموات رتقا لا تمطروا الارض رتقا لا تنبت ففتق هذه بالمطر و هذه بالنبات فرجع الرجل فاخبر ابن عمر فقال لقد اوتی ابن عباس علما صدق هکذا لقد كنت اقول ما يعجبنی جرأة ابن عباس على تفسیر القرآن فلان قد علمت انه اوتی علما و اخرج ابن سعد بسند صحيح عن یحیی بن سعید الانصاری لما مات زید بن ثابت قال ابو هریرة مات خیر هذه الامّة و لعل الله ان يجعل ابن عباس خلفا و قال عمرو بن حبشی سالت ابن عمر عن آیة فقال انطلق الى ابن عباس فسألہ فانه اعلم من بقی بما انزل الله تعالی علی محمد و اخرج یعقوب بن سفیان من طریق أبي اسحاق عن عبد الله بن شیبیب قال قالت عائشة هو اعلم الناس بالحج

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸۰

وفي فوائد ابن المقری من طریق ابن أبي الزناد عن ابیه عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عمر كان يأخذ بقول ابن عباس فی العضل قال و عمر عمر و اخرج یعقوب بن سفیان من طریق ابن أبي الزناد عن هشام بن عروة سالت أبي عن ابن عباس فقال ما رأیت مثل ابن عباس قط و فی معجم البغوی من طریق عبد الجبار بن الورد عن عطا ما رأیت قط اکرم من مجلس ابن عباس اکثر فقها و اعظم خشیة ان اصحاب الفقه عنده و اصحاب الشعر عنده یصدّرهم کلّهم من ورد واسع و عند ابن سعد من طریق لیث بن أبي سلیم عن طاووس رأیت سبعین من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم إذا تدارعوا فی امر صاروا الى قول ابن عباس و عند البغوی من وجه آخر عن طاووس ادرکت خمسین او سبعین من الصحابة إذا سئلوا عن شیء فخالفوا ابن عباس لا یقومون حتى يقولوا هو كما قلت او صدقت و فی تاریخ عباس الدوری عن ابن معین عن ابن عینه عن ابن أبي نجیح ما رأیت مثل ابن عباس قط و لقد مات يوم مات و انه لحر هذه الامّة و اخرجه ابن سعد عن أبي نعیم و محمد بن عثمان بن أبي شیعہ عن سعید بن عمرو و اخرجه یعقوب بن سفیان عن الحمیدی کلّهم عن سفیان و من طریق أبيأسامة عن الاعمش عن مجاهد قال ابن عباس یسمی البحر لکثرة علمه و فی الجعدیات عن شعبه عن عمرو بن دینار عن جابر بن زید سالت البحر عن لحوم الحمر و كان یسمی ابن عباس البحر الحديث و اصله فی البخاری و اخرج ابن سعد بسند صحيح عن میمون بن مهران قال لو اتیت ابن عباس بصحیفة فيها سنون حديثا لرجعت و لم تسأله عنها و سمعتها یسأل الناس فیکفونک و فی امالی الصّولی من طریق شریک عن الاعمش عن أبي الضھی عن مسروق كنت إذا رأیت ابن عباس قلت اجمل الناس فإذا نطق قلت افصح الناس فإذا تحدث قلت اعلم الناس و قال یعقوب بن سفیان ثنا سفیان عن الاعمش عن أبي وائل قالقرأ ابن عباس سورۃ النور فجعل یفسّرها فقال رجل لو سمعت هذا الدلیل لاسلمت و فی روایة أبي العباس السراج عن طریق أبي معاویة عن الاعمش بهذا الشیء خطب ابن عباس و هو علی الموسم فجعل یقرأ و یفسّر فجعلت اقول لو سمعته فارس و الروم لاسلمت و زاد ابن أبي شیعہ من طریق عاصم عن أبي وائل سنة قتل عثمان و كان أمره علی الحج تلك السنة و زاد قال ابو وائل قال رجل انى لاشتھی ان اقبل راسه يعني من جلاوة کلامه و قال سعید بن منصور ثنا سفیان عن عبد الكریم الجزری عن سعید بن جیر کت اسمع الحديث من ابن عباس فلو یاذن لی لقبت راسه و عند الدارمی و ابن سعد بسند صحيح عن عبد الله بن أبي یزید کان ابن عباس إذا سئل فان کان فی القرآن أخبر به

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸۲

بن عرفة ثنا مروان بن سجاع عن سالم الافطس عن سعيد بن جبير قال لما مات ابن عباس بالطائف فشهدت جنازته فجاء طائر لم ير على خلقته فدخل في نعشة ولم ير خارجا منه فلما دفن تلى هذه الآية يا أَيْتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ إلى آخر السورة وفي وفاته اقوال سنة خمس وستين وقيل سبع وقيل ثمان وهو الصحيح في قول الجمهور وقال المدائني عن حفص بن ميمون عن أبيه توفي عبد الله بن عباس بالطائف فجاء طائر ابيض فدخل بين النعش والسرير فلما وضع في قبره سمعنا تاليا يتلو يا أَيْتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ

الآية واتفقوا على انه مات بالطائف سنة ثمان وستين واحتلقو في سنّه فقيل انه ابن احدى وسبعين وقيل ابن اربع و الاول هو القوي اما ابو سعيد خدرى پس از امثال صحابه اخيار و افضل و نجای انصار و اعظم علمای کبیر الفخار و محرز فضل عزيز المثارست حافظ ابن عبد البر النمرى القرطبي در کتاب الاستيعاب گفته سعد بن مالک بن سنان بن عبيد بن الابجر و الابجر جد من بنی عوف بن الحارث بن الخزرج ابو سعيد الخدری هو مشهور بكتبه اول مشاهده لخندق و غزا مع رسول الله صلی الله عليه وسلم کثيرا و روی عنه علمای جمیا و کان من نجباء الانصار و علمائهم و فضلاهم توفی سنّه اربع و سبعين و روی عنه جماعة من الصحابة و جماعة من التابعين و ابن حجر عسقلانی در اصابه گفته سعد بن مالک بن سنان بن عبيد بن ثعلبة بن الابجر و هو عذرہ بن عوف بن الحارث بن الخزرج الانصاری الخزرجي ابو سعيد الخدری مشهور بكتبه استصغر باحد و استشهد ابوه بها و غزا هو ما بعدها و روی عن النبی صلی الله عليه و سلم الكثیر و روی عن أبي بكر و عمر و عثمان و علي و زید بن ثابت و غيرهم روی عنه من الصحابة ابن عباس و ابن عمر و جابر و محمود بن لبید و ابو امامه بن سهل و ابو الطفیل و من کبار التابعين ابن المسیب و ابو عثمان النھدی و طارق بن شهاب و عبیده بن عمیر و ممن بعدهم عطا و عیاض و ابن أبي سرح و بسر بن سعید و مجاهد و ابو المتوكل الناجی و ابو نصرة سعید بن یزید و عبد الله بن محیرز و آخرون و هو متکثر من الحديث قال حنظلة بن ابي سفیان عن اشیاخه کان من افقه احداث الصحابة و قال الخطیب کان من افضل الصحابة و حفظ حدیثا کثیرا و روی الهیشم بن کلیب فی مسنده من طریق عبد المھیمن بن عباس بن سهل بن سعید عن ابیه عن جدّه قال بایعت النبی صلی الله عليه و سلم انا و ابو ذر و عباده بن الصامت و محمد بن سلمة و ابو سعيد الخدری و سادس على ان لا يأخذنا في الله لومة لائم فاستقال السادس فقاله و روی ابن سعید من طریق حنظلة بن سفیان الجمحی عن اشیاخه قال لم يكن احد من احداث اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸۳

اعلم او افقه من أبي سعيد الخدری و من طریق یزید بن عبد الله بن الشخیر قال خرج ابو سعيد يوم الحرة فدخل غارا فدخل عليه شامی فقال اخرج لا- اخرج و ان تدخل على اقتلک فدخل عليه فوضع ابو سعيد السیف و قال بوإ باشک قال انت ابو سعيد الخدری قال نعم قال استغفر لی و

روی احمد و غيره من طریق عطیه عن أبي سعید قال قتل أبي يوم احد شهیدا و تركنا بغير مال فأتیت رسول الله صلی الله عليه و سلم اسئلہ فھین رآنی قال من استغنى اغناه الله و من يستعفف يعفه الله فرجعت و اصل هذا الحديث

في الصحيحين من طریق عطاء بن یزید عن أبي سعید بقصة اخری غير هذه و لفظه من يستغنى يعنه الله و من يستعفف يعفه الله و من يتصری يصبره الله الحديث

قال شعبه عن أبي سلمة سمعت ابا نصرة عن أبي سعید رفعه لا يمنع احدكم مخافة الناس ان يتکلم بالحق إذا راه او علمه قال ابو سعيد فحملنى ذلك على ان رکبت الى معاویة فملأت اذنيه ثم رجعت

وقال ابن أبي حیثمة ثنا یحیی بن معین ثنا عمرو بن محمد بن عمرو بن معاذ الانصاری سمعت هند ابنة سعید بن أبي سعيد الخدری عن عمتها جاء رسول الله صلی الله عليه و سلم عائدا لابی سعید فقد منا إليه ذراع شاء

وقال سعيد بن منصور ثنا خلف بن خليفة عن العلاء بن المسيب عن أبي سعيد قلنا له هنئا لك بروئية رسول الله صلى الله عليه وسلم و صحبته قال يا اخي انك لا تدرى ما اخذتنا بعده وقال على بن الجعد ثنا شعبة عن سعيد بن يزيد ابا نصرة يحدث عن أبي سعيد قال تحذّثوا فان الحديث يهيج الحديث قال الواقدى مات سنة اربع و سبعين و قيل اربع و ستين و قال المدائى مات سنة ثلاث و ستين و قال العسكري مات سنة خمس و ستين اما سفينه پس از خواص خدام سرور انام و اجله متحملين مشاق در خدمت آن رسول ملك علام عليه و آلہ آلاف السلام الى يوم البعث و القيام بوده حافظ ابن عبد البر النمرى القرطى در کتاب الاستيعاب گفته سفينه مولی رسول الله صلى الله عليه وسلم و قيل مولی أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم و قيل اعتقته أم سلمة و اشترطت عليه خدمة النبي صلى الله عليه وسلم ما عاش يكنى ابا عبد الرحمن و قيل يكنى ابا البختى و الاول اکثر و اشهر ذكر عمر بن شيبة عن أبي احمد الزبيري عن حشر ح؟؟؟ بن نباته عن سعيد بن جمهان قال قلت لسفينة يا ابا البختى ما اسمك فقال سمانى رسول الله صلى الله عليه وسلم سفينه قلت ولم سماك سفينه و ذكر تمام الخبر وقال حماد بن سلمة عن سعيد بن جمهان عن سفينه أبي عبد الرحمن قال ابو عمر يقال اسمه عمير كان يسكن بطن نخلة قال الواقدى و اسم سفينه مهران و كان من مولدى الاعراب قال ابو عمر مهران مولی رسول الله صلى الله عليه وسلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸۵

بن جحش بن جدي بن سعد بن ليث بن بكر بن عبد مناء بن علي بن كنانة الليثي المكي ولد يوم احد و ادرك من هجرة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمان سنين نزل بالكوفة و صحب علياً كرم الله وجهه في مشاهده كلها فلما قتل على رضي الله عنه انصرف إلى مكة فاقام بها حتى مات سنته مائة و يقال اقام بالكوفة و مات بها و الاول اصح و الله اعلم و يقال انه آخر من مات من راي النبي صلى الله عليه وسلم و روى حماد بن زيد عن سعيد بن اياس الجريري عن أبي الطفيلي قال ما على وجه الارض اليوم رجل راي النبي صلى الله عليه وسلم غيري حدثنا عبد الوارث حدثنا احمد بن زهير حدثنا عبد الله حدثنا عبد الاعلى حدثنا الجريري قال حدثني ابو الطفيلي قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم و لم يبق من القوم على وجه الارض احد راه غيري و اخبرني عبد الله بن محمد حدثنا محمد بن عثمان حدثنا اسماعيل بن اسحاق القاضي حدثنا على بن المديني عن سليم بن اخضر عن الجريري سمعته يقول كنت اطوف بالبيت فحدثني واحدثه فقال لي ما بقي على ظهر الارض عين تطرف وقد رأيت؟؟؟ النبي صلى الله عليه وسلم غيري قال على آخر من بقى من راي النبي صلى الله عليه وسلم ابو الطفيلي عامر بن وائلة الليثي و يقال الكنانى قال على و مات بمكة ابو عمر كان ابو الطفيلي شاعراً محسناً و هو القائل شعرى أيدعونى شيخاً و قد عشت حقبة و هن من الأزواج نحوى نوازع و ما شاب راسى من سنين تتابعت على ولكن شيئاً عن الواقع وقد ذكره ابن أبي خيثمة في شعراء الصحابة و كان فاضلاً عالماً حاضر الجواب فصيحاً و كان يتشيّع في على كرم الله وجهه و يفضله و يثنى على الشيفيين أبى بكر و عمر رضي الله عنهما و يترحم على عثمان رضي الله عنه قيل قدم ابو الطفيلي يوماً على معاوية فقال له كيف وجدك على خليلك أبى الحسن قال كوجد أم موسى لموسى و اشكو الى الله التقصير وقال له معاوية كنت فیمن حضر عثمان قال لا ولكنّ فیمن حضره قال فما منعك من نصره قال وانت ما متعنك من نصره إذ تربصت به ریب المنون و كنت في اهل الشام و كلهم تابع لك فيما ترید قال له معاوية او ما ترى طلبی بدمه نصرة له قال بلی و لكنک كما قال اخو بنی فلان لا أفنینک بعد الموت تندبی و فی حیاتی ما زوّدتني زادی و ابو الحسن المعروف بابن الاثير الجزری در اسد الغابه گفته عامر بن وائلة بن عبد الله بن عمیر بن جابر بن حمیس بن جدی بن سعد بن ليث بن بکر بن عبد مناء بن کنانة الکنانی الليثي ابو الطفيلي و هو بکنیته اشهر ولد عام احد ادرك من حیاة النبي صلى الله عليه وسلم ثمان سنین و کان يسكن الكوفة ثم انتقل الى مكة

روى عماره بن ثوبان عن أبي الطفيلي قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يقسم لحما بالجعرانة فجاءت امرأة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸۶

فبسط رواهه فقلت من هذه قالوا أمّه التي ارضعته

و روی سعید العبریری عن أبي الطفیل انه قال لا يحدثك اليوم احد على وجه الارض انه رأى النبي صلی الله عليه وسلم غيري قال
فقلت له فهل تنت من رویته قال نعم مقصدنا ايض ملیحا

و كان ابو الطفیل من اصحاب على المحبین له و شهد معه مشاهده كلها و كان ثقة مامونا يعترف بفضل أبي بكر و عمر و غير مما الا
انه كان يقدم علينا توقي سنه مائه و قيل مات سنه عشرة و مائه و هو آخر من مات من رأى النبي صلی الله عليه وسلم اخرجه الثالثة
حدی بالحاء المضمومة المهملة قاله ابن ماکولا قال و وجده فی جمھرہ ابن الكلبی جدی بالجیم و اللھ اعلم و ابن حجر عسقلانی در
كتاب الإصابة گفته ابو الطفیل عامر بن وائلة بن عبد اللھ بن عمرو بن جحش و يقال جهیش بن جدی بن سعد بن لیث بن بکر بن
عبد مناہ بن علی بن کنانة الکنانی ثم الیشی رای النبي صلی الله عليه وسلم و هو شاب و حفظ عنه احادیث قال ابن عدی له صحبة و
روی ايضا عن أبي بکر و عمر و علی و معاذ و حذیفة و ابن مسعود و ابن عباس و نافع بن عبد الحارث و زید بن ارقم و غیرهم روی
عنه الزھبی و ابو الزبیر و قتادة و عبد العزیز بن رفیع و عکرمہ بن خالد و عمرو بن دینار و یزید بن حبیب و معروف بن خربوذ و
آخرؤن قال مسلم مات سنه مائه و هو آخر من مات من الصحابة و قال ابن البرقی مات سنه اثنین و مائه و هو مشهور باسمه و کنیته
جمیعا و عن مبارک بن فضاله مات سنه سبع و مائه و قال وهب بن جریر بن حازم عن ایه کنت بمکة سنه عشر و مائه فرأیت جنازة
فسالت فقال لی ابو الطفیل وقال ابن السکن جاءت عنه روایات ثابتة انه رای النبي صلی الله عليه وسلم و اما سمعاه عنه صلی الله
عليه وسلم فلم یثبت و ذکر ابن سعد عن علی بن زید بن جدعان عن أبي الطفیل قال کنت اطلب النبي صلی الله عليه وسلم فیمن
یطلبه اما انس بن مالک پس از مه فضائل را مالک و طریق صدق و سداد را سالک و فضل حضور مشاهد عظیمه را محرز و خصل
ماثر فخیمه را حائز بوده و سالها استغلال بخدمت آن جانب بجا آورده راه مطاوعت و انتیاد سپرده و مدتها شرف ملازمت حاصل
نموده درک فیوض و برکات فرموده ابو عمر ابن عبد البر النمری القرطبی در کتاب الاستیعاب گفته انس بن مالک بن النضر بن
ضمضم بن زید الانصاری النجّاری خادم رسول اللھ صلی الله عليه وسلم یکنی ابا حمزہ سمی باسم عمه انس بن النضر أمّ سلیم
بنت ملحان الانصاریه کان مقدم النبي صلی الله عليه وسلم ابن عشر سنین و قیل ابن ثمان سنین حدثنا خلف بن قاسم حدثنا الحسن
بن رشیق حدثنا الدوابی حدثنا محمد بن منصور و ابراهیم بن سعید الجوهری قالا حدثنا سفیان عن الزھری عن انس قال قدم رسول
الله صلی الله عليه وسلم و انا ابن عشر سنین و توفی و انا ابن عشرين سنه و قال محمد بن عبد الله الانصاری حدثنا ابی عن مولی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸۷

لانس بن مالک انه قال لانس اشهدت بدرًا قال لا أَمْ لَكَ و این غبت عن بدر قال محمد بن عبد الله خرج انس بن مالک مع رسول
الله صلی الله عليه وسلم حين توجه الى بدر و هو غلام يخدمه و قال محمد بن عمر الوادی حدثنا ابی ذویب عن اسحاق بن
یزید قال رایت انس بن مالک مختوماً في عنقه ختمه الحاجاج أراد ان یذلّه بذلك و اختلف في وقت وفاته فقيل سنه احدی و تسعین
و قيل سنه تسعین قاله خلیفه ابی خیاط و غيره قال خلیفه مات انس بن مالک سنه ثلاث و تسعین و هو ابن مائه سنه و ثلث سنین و قیل
کانت سنه مائه و عشرين قال محمد بن سعد سألت محمد بن عبد الله الانصاری این کم کان انس بن مالک مات فقال ابن مائه و سبع
سنین و قال ابو الیقطان صلی علیه قطن بن ملیک الكلالی و قال الحسن بن عثمان مات انس بن مالک فی قصره بالطف على فرسخین
من البصرة سنه احدی و تسعین و دفن هناک و قد قیل انه مات و هو ابن بعض و تسعین سنه و اصح ما فيه ما حدثنا عبد الله بن محمد
حدثنا احمد بن ملحان حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنا ابی حمید أن انس بن مالک عمر مائه سنه الاسنة قال
ابو عمرو یقال انه آخر من مات بالبصرة من اصحاب رسول الله صلی الله عليه وسلم و مات بعده ممن رای رسول الله صلی الله عليه
و سلم ابو الطفیل و یقال ان انس بن مالک قدم من صلبه من ولده و ولد ولد نحو مائه قبل موته و ذلك
ان رسول الله صلی الله عليه وسلم دعا له فقال اللھم ارزقه مالا و ولدا و بارک له

قال انس فانی لمن اکثر الانصار مala و ولدا و يقال انه ولد لانس بن مالک ثمانون ولدا منهم ثمانیة و سبعون ذکر او بنتان الواحدة تسمی حفصة و الثانية يكنی ام عمرو و ابو الحسن المعروف بابن الاشیر الجزری در اسد الغابة گفته انس بن مالک بن النصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن النجیار و اسمه تیم الله بن ثعلبه بن عمرو بن الخزرج بن حادثه الانصاری الخزرجی النجاري من بنی عدی بن النجیار خادم رسول الله صلی الله عليه وسلم کان یتسما به و یفتخر بذلك و كان یجتمع هو و ام عبد المطلب جدّة النبي صلی الله عليه وسلم و اسمها سلمی بنت عمرو بن زید بن اسد بن خداش بن عامر بن غنم و كان يكنی ابا حمزة کناء النبي صلی الله عليه وسلم بقلة کان یجتنيها و امه ام سلیم بنت ملحان و یرد نسبها عند اسمها و كان یخضب بالصفرة و قيل بالحناء و قيل بالورس و كان یخلق ذراعيه بخلوق للمعنة ییاض کانت به و کانت له ذوابه فاراد ان یجزّها فنهته امه و قالت

كان النبي يمدّها و يأخذ بها و داعبه النبي صلی الله عليه وسلم فقال له يا ذا الاذنين
وقال محمد بن عبد الله الانصاری حدثني أبي عن مولى لانس بن مالک انه قال لانس اشهدت بدرنا
عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸۸

قال لا ام لك و این غبت عن بدر قال محمد بن عبد الله خرج انس مع رسول الله صلی الله عليه وسلم الى بدر و هو غلام يخدمه و کان عمره لما قدم النبي صلی الله عليه وسلم المدينة مهاجرًا عشر سنين و قيل تسع سنين و قيل ثمان سنين و روی الزهری عن انس قال قدم النبي صلی الله عليه وسلم المدينة وانا ابن عشر سنين و توفی وانا ابن عشرين سنة و قيل خدم النبي صلی الله عليه وسلم عشر سنين و قيل خدمه ثمانیا و قيل سبعا اخبرنا اسماعیل بن عبد الله و ابو جعفر و ابراهیم بن محمد باسنادهم الى أبي عیسی قال حدثنا محمود بن غیلان

اخبرنا ابو داود عن أبي خلده قال قلت لابي العالية سمع انس من النبي صلی الله عليه وسلم قال خدمه عشر سنين و دعا له النبي صلی الله عليه وسلم و کان له بستان يحمل الفاكهة في السنة مرتين و کان فيه ريحان يجيء منه ريح المسک ابو خلده اسمه خالد بن دینار وقد ادرك انس بن مالک و

اخبرنا ابو حفص عمر بن محمد بن عمر بن طبرز البغدادی و غيره قالوا اخبرنا ابو القاسم هبة الله بن عبد الواحد اخبرنا ابو طالب محمد بن محمد بن غیلان اخبرنا ابو بکر محمد بن عبد الله بن ابراهیم اخبرنا عبد الله بن احمد بن حنبل و زهیر بن أبي زهیر قالا اخبرنا عبد الله بن مسلمہ بن قعنی اخبرنا سلمہ بن وردان قال سمعت انس بن مالک يقول ارتقى النبي صلی الله عليه وسلم على المنبر درجة فقيل له علام آمنت يا رسول الله فقال اتاني جبریل فقال رغم انف من ادرك رمضان فلم يغفر له قل آمين و روی ابن أبي ذئب عن اسحاق بن یزید قال رأیت انس بن مالک مختوما في عنقه ختمه الحاجاج أراد ان یذله بذلك و کان سبب ختم الحاجاج اعناق الصحابة ما ذكرناه في ترجمة سهل بن سعد الساعدي و هو من المكثرين في الروایة عن رسول الله صلی الله عليه وسلم روی عنه ابن سیرین و حمید الطويل و ثابت البناني و قتادة و الحسن البصري و الزهری و خلق كثير و کان عنده عصیة لرسول الله صلی الله عليه وسلم فلما مات أمر أن تدفن معه فدفنت معه بين جنبه و قميصه اخبرنا ابو یاسر عبد الوهاب بن هبة الله باسناده الى عبد الله بن احمد قال حدثني أبي اخبرنا یزید اخبرنا حمید الطويل عن انس بن مالک قال اخذت أم سلیم بيدي فاتت بي رسول الله صلی الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله هذا ابني و هو غلام كاتب قال فخدمته تسع سنين فما قال لى شيء قط صنعته اسأت او بئس ما صنعت و دعا له رسول الله صلی الله عليه وسلم بكثرة المال و الولد فولد له من صلبه ثمانون ذکرا او بنتان احدهما حفصة و الاخري ام عمرو و مات و له من ولده و ولد ولده مائة وعشرون ولدا و قيل نحو مائة و کان نقش خاتمه صورة اسد رابض و کان یشد استانه بالذهب و کان احد الرماة المصيبيين و یامر ولده ان یرموا بین يديه و ربما رمى معهم فيغلبهم بكثرة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۸۹

اصابته و كان يلبس الخز و يتعمّم به و اختلف في وقت وفاته و مبلغ عمره فقيل توفى سنة احدى و تسعين و قيل سنة اثنين و تسعين و قيل سنة تسعين و قيل كان عمره مائة سنة و ثلث سنين و قيل مائة سنة و عشر سنين فقيل مائة سنة و سبع سنين و قيل بضع و تسعون سنة قال حميد توفي انس و عمره تسعة و تسعون سنة اما قول من قال مائة و عشر سنين و مائة و سبع سنين فعندى فيه نظر لانه اكثر ما قيل في عمره عند الفجرة عشر سنين و اكثر ما قيل في وفاته سنة ثلاثة و تسعين فيكون له على هذا مائة سنة و ثلاثة سنين و اما على قول انه كان له في الهجرة سبع سنين او ثمان سنين فينقض عن هذا نقصاً بيننا والله اعلم و هو آخر من توفي بالبصرة من الصحابة و كان موته بقصره بالطف و دفن هناك على فرسخين من البصرة و صلى عليه قطن بن مدرك الكلالى اخرجه الثالثة و شمس الدين ذهبى در تذكرة الحفاظ گفته انس بن مالك بن النضر بن ضمضم الامام ابو حمزه الانصارى النجاري المدنى خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم و له صحبة طولية و حديث كثير و ملازمته للنبي صلى الله عليه وسلم من هاجر الى ان مات ثم اخذ عن أبي بكر و عمر و عثمان و أبي و طائفه و عمر دهرا و كان آخر الصحابة موتاً روى عنه الحسن و الزهرى و قتادة و ثابت البنانى و حميد الطويل و سليمان التميمي و يحيى بن سعيد الانصارى و ام سواهم اخرج له البخارى دون مسلم ثمانين حديثاً و انفرد له مسلم بسبعين حديثاً و اتفقا له على اخراج مائة و ثمانية و عشرين حديثاً مات في سنة ثلاثة و تسعين قاله حميد الطويل و ابن عليه و الضبعى و أبو نعيم و الفلاس و قعنب و السرى بن يحيى و خلق و قال قتادة و الهيثم بن عدى و أبو عبيد مات سنة احدى و تسعين و روى معن بن عيسى عن ولد الانس انه توفي سنة اثنين و تسعين تابعه الواقدى و روى جرير بن حازم عن شعيب بن الحجاج انه توفي سنة تسعين رضى الله عنه و ابن حجر عسقلانى در كتاب الإصابة گفته انس بن مالك بن النضر بن ضمضم بن زيد بن حرام بن جنديب بن عامر بن غنم بن عدى بن النجار ابو حمزه الانصارى الخزرجي خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم واحد المكثرين من الرواية عنه

صحّ عنه انه قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة و ابا عشر سنين و انا ابن عشر سنين و ان امه ام سليم اتت به النبي صلى الله عليه وسلم لما قدم فقالت له هذا انس غلام يخدمك فقبله و ان النبي صلى الله عليه وسلم كان ابا حمزه بقلة كان يجتنبها و مازحه النبي صلى الله عليه وسلم فقال له يا ذا الأذنين

و قال محمد بن عبد الله الانصارى خرج انس مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى بدر و هو غلام يخدمه اخبرنى أبي عن مولى لانس انه قال لانس اشهدت بدرًا قال و اين غبت عن بدر لا ألم لك قلت و ائما لم يذكروه في البدرىين لانه لم يكن في سن من يقاتل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹۰

و قال الترمذى ثنا محمود بن غيلان ثنا ابو داود عن أبي خلدة قلت لابي العالية اسمع انس من النبي صلى الله عليه وسلم قال خدمه عشر سنين و دعا له النبي صلى الله عليه وسلم و كان له بستان يحمل الفاكهة في السنة مرتين و كان فيه ريحان يحيى منه ريح المسك و كانت اقامته بعد النبي صلى الله عليه وسلم بالمدينة ثم شهد الفتوح ثم قطن البصرة و مات بها قال على بن المديني كان آخر الصحابة موتاً بالبصرة و قال البخارى ثنا موسى ثنا اسحاق بن عثمان سألت موسى بن انس كم غزا انس مع النبي صلى الله عليه وسلم قال ثمانى غزوات و روى ابن السكن من طريق صفوان بن هبيرة

عن أمينة قال قال ثابت البنانى قال لى انس بن مالك هذه شعرة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فضعها تحت لسانى قال فوضعتها تحت لسانه

و قال معمر عن ابيه سمعت انس بن مالك يقول لم يبق احد صلى القبلتين غيري قال جرير بن حازم قلت لشعيب بن الحجاج متى مات انس قال سنة تسعين اخرجه ابن شاهين و قال سعيد بن عفیر و الهيثم بن عدى و معتمر بن سليمان مات سنة احدى و تسعين و قال ابن شاهين ثنا عثمان بن احمد ثنا حنبل ثنا معتمر بن سليمان عن حميد مثله و زاد و كان عمره مائة سنة الا سنة

وقال ابن سعد عن عبد الله بن زيد الهمذاني انه حضر انس بن مالك سنة اثنين و تسعين وقال ابو نعيم الكوفي و مات سنة ثلث و تسعين و فيها ارخه المدائني و خليفة و زاد و له مائة و ثلث سنين و حكى ابن شاهين عن يحيى بن بكر انه مات و له مائة و سنة قال و قيل مائة و سبع سنين و رواه البغوي عن عمر بن شبة عن محمد بن عبد الله الانصارى كذلك و قال الطبرانى ثنا جعفر الفريابى ثنا ابراهيم بن عثمان المصيصى ثنا مخلد بن الحسين بن هشام عن حفصه عن انس قال قالت أم سليم يا رسول الله ادع لانس فقال اللهم اكثرا ماله و ولده و بارك له فيه قال انس فلقد دفت من صلبى سوى ولد ولدى مائة و خمسة و عشرين و ان أرضى لتشمر فى السنة مرتين

وقال جعفر بن سليمان عن ثابت عن انس جاءت بى أم سليم الى النبي صلى الله عليه وسلم و انا غلام فقالت يا رسول الله ادع الله له فقال النبي صلى الله عليه وسلم اللهم اكثرا ماله و ولده و ادخله الجنة قال قد رأيت اثنين و انا ارجو الثالثة و قال جعفر ايضا عن ثابت كنت مع انس فجاء قهرمانه فقال يا ابا حمزة عطشت ارضنا قال فقام انس فتوضا و خرج الى البرية فصلى ركعتين ثم دعا فرأيت السحاب يلثم قال ثم مطرت حتى ملأت كل شيء فلما سكن المطر بعث انس بعض اهله فقال انظر اين بلغ فنظر فلم تعد ارضه الا يسيرا و ذلك فى الصيف وقال على بن الجعد عن شعبة عن ثابت قال ابو هريرة ما رأيت احدا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹۱

اشبه صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابن أم سليم يعني انسا و روى الطبرانى في الاوسط من طريق عبيد بن عمر و الاصبح عن أبي هريرة اخبرنى انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يشير في الصلاة و قال لا نعلم روى ابو هريرة عن انس غير هذا الحديث

وقال محمد بن عبد الله الانصارى ثنا ابن عون عن موسى بن انس ان ابا بكر لما استخلف بعث الى انس ليوجهه الى البحرين على السقياية فدخل عليه عمر فاستشاره فقال ابنته فانه لبيب كاتب قال بعنه و مناقب انس و فضائله كثيرة جدا اما سعد بن أبي وقاص پس از اکابر اعلام و سابقین الى الاسلام و شاهدین مشاهد جناب خیر الانام عليه و آله آلاف السلام و یکی از عشره مبشرین بالجهنّم و واحد مقاتلين تحت ظلال السیوف و الأسنّة و مشهور باستجابت دعوات و مورد دعوت جناب سرور کائنات عليه و آله افضل الصلوات بوده حافظ ابن عبد البر النمرى القرطبي در کتاب الاستيعاب گفته سعد بن أبي وقاص و اسم أبي وقاص مالك بن وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب القرشى الزهرى یکنی ابا اسحاق کان سبعه سبعه في اسلامه اسلم بعد سنة قال الواقدي حدثني سلمة بن بحث عن عائشة بنت سعد قال اسلمت و انا ابن تسع عشرة سنة و روی عنه انه قال اسلمت قبل ان یفرض الصلاة و شهد بدرها و الحديبية و سائر المشاهد و هو احد السيدة الذين جعل عمر فيهم الشورى و اخبر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم توفى و هو عنهم راض واحد العشرة المشهود لهم بالجنة و كان مجاب الدعوه مشهورا بذلك تخاف دعوته و ترجى الاشتئار دعوته اجا به عندهم و ذلك

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فيه اللهم سدد سهمه واجب دعوته

و هو اول من رمى بسهم في سبيل الله و ذلك في سرية عبيدة بن الحارث و كان معه يومئذ المقداد بن عمرو و عيينه بن غزوan و يروى ان سعدا قال في معنى انه اول من رمى بسهم في سبيل الله الاهل و جا رسول الله اني حميت صحباتي بصدور نبلى

اذود بها اوائلهم ذيادا بكل حزونه و بكل سهل فما يعتد رام من معذ بسهم مع رسول الله قبل

و

جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم له و للزبير ابويه فقال لكل واحد منها

فيما روى عنه ارم فداك أبي و امي و لم يقل لاحد غيرهما فيما يقولون والله اعلم
روى ابن عينه عن اسماعيل بن أبي خالد عن قيس بن أبي حازم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سعد بن أبي وقاص اللهم اجب دعوته و سدد رميته

و روی یحیی القطّان قال حدثنا مجادل قال حدثنا عامر عن جابر بن عبد الله قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فا قبل سعد فقال انت خالی

و روی وكيع عن اسماعيل عن قيس قال سمعت سعدا يقول انا اول رجل من العرب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹۲

رمي بسهم في سبيل الله في الغزاء عند القتال و كان احد الفرسان الشجعان من قريش الذين كانوا يحرسون رسول الله صلى الله عليه وسلم في مغازي و هو الذي كوف الكوفة و نفى الاعاجم و تولى قتال فارس أمره عمر بن الخطاب على ذلك ففتح الله على يديه و كان له فتح القادسية و غيرها و كان اميرا على الكوفة فشكاه اهلها و رموه بالباطل فدعوا على الذي واجهه بالكذب دعوة ظهرت فيه اجابتها و الخبر بذلك مشهور تركت ذكره لشهرته و عزله عمر و ذلك سنة احادي و عشرين حين شakah اهل الكوفة و ولی عمار بن ياسر الصلوة و عبد الله بن مسعود بيت المال و عثمان بن حنيف مساحة الارضين ثم عزل عمارا و اعاده ؟؟؟ سعدا على الكوفة ثانيا ثم عزله و ولی قبل ان يخرج إليها المغيرة بن شعبة فلم يزل عليها حتى قتل عمر فاقره عثمان يسيرا و ولی سعيدا ثم عزله و ولی الوليد بن عقبة و قد قيل ان عمر لما أراد ان يعيد سعدا على الكوفة أبي عليه وقال أتأمرونني ان اعود على قوم يزعمون اني لا احسن ان اصلى فتركه فلما طعن عمر و جعله من اهل الشورى فقال ان ولاها سعد ذلك و الا فليستعن به الوالى فانه لم اعزله من عجز و لا خيانة و رامه ابنه ابن سعد ان يدعو الى نفسه بعد قتل عثمان فابي و كذلك رامه ايضا ابن أخيه هاشم بن عتبة فلما أبي عليه صار هاشم الى على و كان سعد ممن قعد و لزم بيته في الفتنة و امر اهله ان لا يخبروه من اخبار الناس بشيء حتى تجتمع الامة على امام فطعم معاوية فيه و في عبد الله بن عمر و محمد بن مسلمه فكتب إليهم يدعوهم الى عونه على الطلب بدم عثمان و يقول لهم انهم لا يكفرون ما اتوه من قتلهم و خذلانه آبا بذلك و قال ان قاتله و خاذله سواء في نثر و نظم كتب به إليهم تركت ذكره فاجابه كل واحد منهم يردد عليه ما جاء به و ينكر عليه مقالته بانه ليس باهل لما يطلب به و كان في جواب سعد بن أبي وقاص له

معاوى داؤك الداء العياء و ليس بما تجيء به الدواء

أيديعني ابو حسن على فلام اردد عليه بما يشاء

و قلت له اعطيني سيفا نصيرا تميز به العداوة و الولاء

فان الشر اصغره كبيرا و ان الظهر ثقله الدماء

أطعم في الذي اعيا علينا على ما قد طمعت به العفاء

ليوم منه خير منك حيَا و ميتا انت للمرء الغراء

فاما امر عثمان فدعه فان الرأى اذهبه البلاء

قال ابو عمر سئل على عن الذين قعدوا عن بيته و نصرته و القيام معه قال هؤلاء قوم خذلوا الحق و لم ينصروا الباطل و مات سعد بن أبي وقاص في قصره بالعقبق على عشرة أميال من المدينة و حمل الى المدينة على رقاب الرجال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹۳

و دفن بالعقبق و صلى عليه مروان بن الحكم و اختلف في وقت وفاته فقال الواقدي توفي سنة خمس و خمسين و هو ابن بضع و ستين و قال ابو نعيم مات سعد بن أبي وقاص سنة ثمان و خمسين و قال الزبير و الحسن بن عثمان و عمر بن على الفلاس توفي سعد بن أبي وقاص سنة اربع و خمسين و هو ابن بضع و سبعين و قال الفلاس و هو ابن اربع و سبعين و ذكر ابو زرعه عن احمد بن حنبل قال توفي

سعد بن أبي وقاص و هو ابن ثلاث و ثمانين سنة في امارأة معاویة بعد حجته الاخرى و اختلف في صفتة اختلافا متضادا فلم اذکرها لذلک و روی الليث بن سعد عن عقیل عن ابن شهاب ان سعد بن أبي وقاص لما حضره الموت دعى بخلق جبیه من صوف فقال کفونی فيها فانی كنت لقيت المشرکین فيها يوم بدر و هي على و انما كنت أخبوها لهذا و شمس الدين ذہبی در تذكرة الحفاظ گفته سعد بن أبي وقاص مالک بن وهب بن عبد مناف بن زهرة بن كلاب الامین ابو اسحاق الزھری البدری العشیری اول من رمى بسهم فی سبیل اللہ روى عنه بنوه عامر و محمد و مصعب و ابراهیم و عمر و عایشہ و قیس بن أبي حازم و سعید بن المسيب و علیمة و ابو عثمان النھدی و مجاهد المکی و خلق اسلم و هو ابن سبع عشرة سنة و كان قصیرا غلیظا جعد الشعرا الجسم آدم افطس و قیل کان طویلا روى نافع القاری عن ولد لسعد عن ایه قال اسلمت و ما في وجهی شعرة و قال ابن المسيب سمعت سعدا يقول مکث ليالی و انى لثالث الاسلام و

قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ارم فداک أبي و امی

و كان سعد مجاب الدعوة له مناقب جمیه و جهاد عظيم و فتوحات کبار و وقع في نفوس المؤمنين اعتزل الفتنة و لم يقاتل مع على و معاویة ثم كان على يغبطه على ذلك و عنّه ابنه قال شرّ متزل نزله سعد و ابن عمر لئن كان ذنبنا انه لصغر و لئن كان حسنا انه لعظیم قال الزھری ان سعدا لما احتضر دعا بخلق جبیه صوف وقال کفونی فيها فانی قاتلت فيها يوم بدر انما اخباتها لهذا و قیل تركته كانت مائتی الف درهم و خمسین الف درهم و كان قد اعتزل في قصر بناء بالعقيق سنة خمس و خمسین و حمل فدفن بالبيع و ابن حجر عسقلانی در كتاب الإصابة گفته سعد بن مالک بن اهیب و یقال وهب بن عبد مناف بن زهرة بن كلاب الفھری الزھری ابو اسحاق بن أبي وقاص احد العشرة و آخرهم موتا و أمّه حمزة بنت سفيان بن أمیة بنت عمّ أبي سفيان بن حرب بن أمیة روى عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم کثیرا روى عنه بنوه ابراهیم و عامر و مصعب و عمر و محمد و عائشة و ابن عباس و ابن عمر و جابر بن سمرة و من کبار التابعين سعید بن المسيب و ابو عثمان النھدی و قیس بن أبي حازم و علیمة والاحنف و آخرون و كان احد الفرسان و هو اول من رمى بسهم فی سبیل اللہ و هو احد ستة الشوری و قال عمران اصابته الامرء و الا فليستعن به

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹۴

الوالی و كان راس من فتح العراق و ولی الكوفة لعمرو و هو الذي بناها ثم عزل و ولیها لعثمان و كان مجاب الدعوة مشهورا بذلك مات سنة احدی و خمسین و قیل ست و قیل سبع و قیل ثمان و الثاني اشهر و قد قیل انه مات سنة خمس و قیل سنة اربع و وقع في صحيح البخاری عنه انه قال لقد مکثت سبعة ايام و انى لثالث الاسلام و قال ابراهیم بن المنذر كان هو و طلحه و الزبیر و على عذار عام واحد ای کان سهم هم واحدا و

روی الترمذی من حديث جابر قال اقبل سعد فقال النبي صلی اللہ علیہ وسلم هذا حالی فلیرنی امرء خاله وقال ابن اسحاق في المغازی كان اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمکه يستخفون بصلاتهم فيينا سعد في شعب من شعب مکه في نفر من الصحابة إذ ظهر عليهم المشرکون فنافروهم و عابوا عليهم دینهم حتى قاتلوهم فضرب سعد رجلا من المشرکین بلحى جمل فشجه فكان اول دم اريق في الاسلام و

روی الترمذی من حديث قیس بن أبي حازم عن سعد ان النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہم استجب لسعد إذا دعاك فكان لا يدعوا الا استجيب له

و روینا في مجابي الدعوة لابن أبي الدنيا عن طريق جریر عن مغيرة عن ایه قال كانت امرأة قامتها قامة صبي ف قالوا هذه ابنة سعد غمست يدها في طهورها فقال قطع الله يديك فما مسته بعد و لما قتل عثمان اعتزل الفتنة و لزم بيته و روی الشیخان و الترمذی و النسائی من حديث عائشة قالت لما قدم النبي صلی اللہ علیہ وسلم المدينة ارق فقال ليت رجال صالح من اصحابي يحرسني إذ سمعت صوت السلاح فقال من هذا قال انا سعد فقام و في رواية فدعا له مات سعد بالعقيق و حمل المدينة فصلی

عليه بالمسجد

وقال الواقدي اثبت ما قيل في وقت وفاته انها سنة خمس و خمسين وقال ابو نعيم مات سنة ثمان و خمسين وقال الزبير هو الذى فتح مدائن كسرى و كان مستجاب الدعوه و هو الذى كوف الكوفة و اعتزل الفتنه و جاءه ابن اخيه هاشم بن عتبة فقال له ههنا مائة الف سيف يرونك احق بهذا الامر فقال اريد منها سيفا واحدا إذا ضربت به المؤمن من لم يصنع شيئا وإذا ضربت به الكافر قطع و اخرج محمد بن عثمان بن أبي شيبة في تاريخه بسند جيد عن أبي اسحاق قال كان اشد اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعه عمر على و الزبير و سعد الى ان قال في الاصابة و قال ابو العباس السراج في تاريخه ثنا اسماعيل بن أبي الخير ثنا ابو النصر عن مبارك بن سعيد بن عبد الله بن بريدة عن من حدثه عن جرير عن يعمر فسأله عن سعد بن أبي وقاص فقال تركاه في ولاته اكرم الناس معذرة و اقلهم بسره و هو لهم كلام البر يجمع لهم كما يجمع الذر اشد الناس عند الباب و احب قريش الى الناس وقال الزبير ثنا ابراهيم بن محمد بن عبد العزيز كان سعد في جيش و عبيدة بن الحارث حين بعثه رسول الله صلى الله عليه و سلم الى رافع فلقي عير قريش فتراموا بالنبل و كان سعد اول من رمى بسهم في سبيل الله قال فحدثني محمد بن حماد بن موسى بن سعد قال قال سعد في ذلك

الاهل جا رسول الله انى حميته صحابتي بصدور نبلى

قال و زاد فيها اذود بها اوائلهم ذيادا بكل حزونه و بكل سهل فما يعتد رام من معد

بسهم في سبيل الله قبلى و اخرجه يونس بن بکير في زياد انه عن عثمان بن عبد الرحمن عن الزهرى بنحوه و فيه الآيات الثلاثة اما عمرو بن العاص پس هر چند سوء حال و خسران مال اولا سیما از محاربت نفس رسول صلى الله عليه وسلم ما هب القبول نهايت واضح و لائحت مگر حضرات اهل سنت باين همه نيز از ايجاد جلائل فضائل و خلق غرائب مناقب برای او باز نمی آيند و کمال عظمت و جلالت او برملا می نمایند ابو حاتم المعروف بابن حبان در كتاب الثقات گفته عمرو بن العاص بن وائل بن هاشم بن سعيد بن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب السهمی و لـه النبـی صـلـی اللـهـ عـلـیـهـ و سـلـمـ جـیـشـ ذاتـ السـلـاسـلـ کـیـتـهـ ابوـ مـحـمـدـ و يـقـالـ ابوـ عـبدـ اللهـ عـدـادـهـ فـیـ اـهـلـ مـکـهـ وـ کـانـ مـنـ دـعـاتـ قـرـیـشـ مـاتـ بـمـصـرـ وـ کـانـ وـالـیـاـ عـلـیـهـاـ يـوـمـ الفـطـرـ سـنـ اـحـدـیـ اوـ اـثـنـینـ وـ سـتـینـ فـیـ وـلـایـهـ یـزـیدـ بنـ مـعـاوـیـهـ وـ صـلـیـ عـلـیـهـ اـبـنـ عـبـدـ اللهـ ثـمـ صـلـیـ بـالـنـاسـ صـلـاـةـ العـيـدـ وـ کـانـ اـبـوـ عـاصـ مـنـ الـمـسـتـهـزـئـینـ بـالـنـبـیـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ حدثنا ابو يعلى ثنا يعقوب بن ابراهيم ثنا ابو العاص عن حبشه بن شريح حدثني يزيد بن أبي حبيب عن ابن شمسة قال حضرنا عمرو بن العاص و هو في سياقة الموت يبكي طويلا و وجهه إلى الجدار فجعل ابنه يقول ما يبكيك يا ابناه قال اما بشرك رسول الله صلى الله عليه و سلم بكلذأ ما بشرك رسول الله صلى الله عليه و سلم بكلذأ قال فاقبل بوجهه فقال ان افضل ما يعده شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و لقد رأيتها على اطباق ثلث رأيتها و ما احد ابغض الى رسول الله صلى الله عليه و سلم مني و لا اجد احب من ان اكون قد استمكت منه فقتله فلو مت على ذلك لكتت في النار فلما جعل الله الاسلام في قلبي اتيت النبي صلى الله عليه و سلم فقلت يا رسول الله اعطيك لا بايتك فاعطاني يده فقبضت يدي فقال مالك يا عمرو قال قلت اردت ان اشرط عليك قال تشرط ماذا قلت ان يغفر لي قال اما علمت يا عمرو ان الاسلام يهدم ما كان قبله و ان الهجرة تهدم ما كان قبلها قال فبایعت رسول الله صلى الله عليه و سلم فما كان احد احب الى من رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا اعظم في عيني منه و ما كنت املاً عيني منه اعظاما له فلو مت على ذلك لوجدت ان اكون من اهل الجنة ثم وليت اشياء لا ادرى ما حالى فيها فاذا انا مت فلا تتبعني نائحة و لا نار و إذا دفنتوني فشوا على التراب ثنا ثم اقيموا عند قبرى قدر ما يخر جزور و يقسم لحمها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹۶

اسرّ بكم و ما ادرى ماذا اراجع به رسول ربّ

و ابن عبد البر قطبي در کتاب الاستيعاب گفته عمرو بن العاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمر بن هصيص بن كعب بن لوی القرشى السهمي يكنى ابا عبد الله و قيل ابو محمد و أمّه النابغة بنت حرملة سبیة من بنی جلّان بن عترة بن اسد بن ربيعة بن نزار و اخوه لامه عمرو بن اثناء العدوی كان من مهاجرة الحبشة و عقبة بن نافع بن عبد قيس بن لقيط من بنی الحرش بن فهر و زینب بنت عفیف بن أبي العاص أم هؤلاء و أم عمرو واحدة و هي حرملة سبیة من عترة و ذکروا انه جعل لرجل الف درهم على ان يسأل عمرو بن العاص عن أمّه و هو على المنبر فقال امي سلمی بنت حرملة يلقب النابغة من بنی عترة ثم من بنی جلّان اصابتها رماح العرب فیبعث لسوق بعکاظ فاشترتها الفاكهة بن المغيرة ثم اشتراها منه عبد الله بن جدعان ثم صارت الى العاص بن وائل فولدت فانجبت فان كان جعل لك شيء فخذله قيل ان عمرو بن العاص اسلم سنة ثمان قبل الفتح و قيل بلی اسلم بين الحديبية والخیر ولا یصح و الصحيح ما ذکره الواقدی و غيره ان اسلامه کان سنة ثمان و قدم هو و خالد بن الولید و عثمان بن طلحة المدينة مسلمین

فلما دخلوا على رسول الله صلی الله عليه وسلم و نظر إليهم قال قد رمتكم مکة بافلاد کبدھا

و كان قدومهم على رسول الله صلی الله عليه وسلم مهاجرين بين الحديبية و خیر و ذکر الواقدی قال و في سنة ثمان قدم عمرو بن العاص مسلما على رسول الله صلی الله عليه وسلم و قال قد اسلم عند النجاشی و قدم معه عثمان بن طلحة و خالد بن الولید قدموا المدينة في صفر سنة ثمان من الهجرة و قيل انه لم يات من ارض الحبشة الا معتقدا للإسلام و ذلك ان النجاشی کان قال له يا عمر و كيف يغرب عنك امر ابن عمك فوالله انه لرسول الله قال انت تقول ذلك قال أى والله فاطعني فخرج من عنده مهاجر الى رسول الله صلی الله عليه وسلم فاسلم قبل عام خیر و الصحيح انه قدم مسلما على عهد رسول الله صلی الله عليه وسلم في صفر سنة ثمان قبل الفتح بستة اشهر هو و خالد بن الولید و عثمان بن طلحة و كان هم بالاقبال على رسول الله صلی الله عليه وسلم في حين انصرافه من الحبشة ثم لم يعزم له الى الوقت الذي ذكرنا والله اعلم و أمره رسول الله صلی الله عليه وسلم على سریة نحو الشام و قال له يا عمرو اني اريد ان ابعثك في جيش يسلمك و يغنمك و ارغبك لک من المال رغبة صالحہ فبعثه نحو احوال ابيه العاص بن وائل من بلی يدعوهם الى الاسلام و يستنفرهم الى الجهاد فشخص عمرو الى ذلك الوجه و كان قدومه الى المدينة في صفر سنة ثمان و وجهه رسول الله صلی الله عليه وسلم في جمادی الآخرة سنة ثمان فيما ذکره الواقدی و غيره الى السلاسل من بلاد قضاعة في ثلث مائة و كانت أم والد عمرو من بلی فبعثه رسول الله صلی الله عليه وسلم الى ارض بلی و عذرها يستالفهم بذلك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٩٧

و يدعوهם الى الاسلام فصار حتى إذا کان على ماء بارض جذام يقال له السلاسل و بذلك سمیت تلك الغزوہ ذات السلاسل خاف فكتب الى رسول الله صلی الله عليه وسلم من تلك الغزوہ يستمدّه فامده بجيش مائی فارس من المهاجرين و الانصار اهل الشرف فيهم ابو بکر و عمر رضی الله عنهم و أمر عليهم ابا عبیدة فلما قدموا على عمرو قال انا اميركم و انما انتم مددی فقال ابو عبیدة بل انت امير من يبعك و انا امير من معی فابی عمر و

فقال له ابو عبیدة ان رسول الله صلی الله عليه وسلم عهد الى ایذا قدمت الى عمرو فتطاوعا و لا تختلفا فان خالفتني اطعتك قال عمرو فانی اخالفك فسلم له ابو عبیدة و صلی خلفه في الجيش کله و كانوا خمس مائة و ولی رسول الله صلی الله عليه وسلم عمرو بن العاص على عمان فلم يزل عليها حتى قبض رسول الله صلی الله عليه وسلم و عمل لعمرو و عثمان و معاویة رضی الله عنهم و كان عمر بن الخطاب رضی الله عنه قد ولاه بعد موت یزید بن ابی سفیان فلسطین والاردن و ولی معاویة دمشق و بعلبك و البلقاء و ولی سعید بن عامر بن خذیم حمص ثم جمع الشام كلها بمعاویة و كتب الى عمرو بن العاص فصار الى مصر فافتتحها فلم يزل عليها واليها حتى مات عمر فاقره عثمان عليها اربع سنین او نحوها ثم عزله عنها و ولیها عبد الله بن سعد العامری حدثنا خلف بن قاسم حدثنا الحسن بن رشیق الدوابی حدثنا ابو بکر الوجیہ عن ابیه عن صالح بن الوجیہ قال في سنة خمس و عشرین انتقضت الاسکندریة فافتتحها عمرو بن العاص فقتل المقاتلة و سبی الذریة و امر عثمان برد السبی الذى سبوا من القرى الى مواضعهم للعهد الذى کان لهم

ولم يصح عنده نقضهم ولی عبد الله بن سعد بن أبي سرح العامري و كان ذلك بدو الشر بين عمرو و عثمان قال ابو عمر فاعتل عمر في ناحية فلسطين و كان ياتي المدينة احيانا فلما قتل عثمان صار الى معاویه باستجلاب معاویه له و شهد صفين معه و كان منه بصفين وفي التحكيم ما هو عند اهل العلم بایام الناس معلوم ثم ولاه مصر فلم يزل عليها الى ان مات بها اميرا عليها و ذلك يوم الفطر سنة ثلث و اربعين و قيل سنة احدى و اربعين و الاول اصح و كان له يوم مات تسعين سنة و دفن بالمقطم من ناحية و صلى عليه ابنته عبد الله ثم رجع فصلى بالناس صلاة العيد و ولی اخاه عتبه بن أبي سفيان فمات عتبه بعد سنة او نحوها فولی مسلمة بن مخلد و كان عمرو بن العاص من فرسان قريش و ابطالهم في الجاهلية مذكورة بذلك فيهم و كان شاعرا حسن الشعر حفظ منه الكثير في مشاهد شئ من شعره في ابيات له يخاطب عماره بن الوليد بن المغيرة عند النجاشي

إذ المرء لم يترك طعاما يحبه ولم ينه قلبا غاويا حيث يمما

قضى وطرا منه و غادر سبئ إذا ذكرت امثالها يملا الفما

و كان عمرو بن العاص احد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹۸

الدهاء المتقدمين في الرأي والدهاء و كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه إذا استضعف رجلا في رايته و عقله قال اشهد ان خالقك و خالقها واحد يريد خالق الاضداد و لما حضرته الوفاة قال اللهم انك أمرتني فلم اثمر و زجرتني فلم انجز و وضع يده في موضع الغل ثم قال اللهم لا قوى فانتصر ولا يرى فاعتذر ولا مستكبر بل مستغفر ولكن لا اله الا انت فلم يزل يرددتها حتى مات حدثنا خلف بن قاسم حدثنا الحسن بن رشيق حدثنا الطحاوي حدثنا المزنی قال سمعت الشافعی يقول دخل ابن عباس على عمرو في مرضه فسلم عليه فقال كيف اصبحت يا ابا عبد الله قال اصبحت وقد اصلاحت من دنيا قليلا و افسدت من ديني كثيرا فلو كان الذي اصلاحت هو الذي افسدت و الذي افسدت هو الذي اصلاحت لفترة ولو كان ينفعني ان اطلب طلبت ولو كان ينجيني ان اهرب هربت فرصت كالمنجنيق بين السيماء والارض لا ارقى بيدين ولا اهبط برجلين فغضبني بعظة انتفع بها يا ابن اخي فقال له ابن عباس هيئات يا ابا عبد الله صار ابن اخيك اخاك ولا تشاء ان تبكي الا بكت يكيف يامر برحيل من هو مقيم فقال عمرو على حينها حين انا ابن بضم و ثمانين تقطنني من رحمة الله اللهم ابن عباس يقطنني من رحمتك فخذ مني حتى ترضى فقال ابن عباس هيئات يا ابا عبد الله اخذت جديدا و تعطى خلقا فقال عمرو ما لي و لك يا ابن عباس ما ارسل كلمة الا ارسلت نقاصها اخبرنا عبد الله بن محمد بن اسد حدثنا محمد بن مسرور العسال بالقيروان حدثنا محمد بن معقب حدثنا الحسين بن الحسين المروزي حدثنا ابن المبارك حدثنا ابن لهيعة عن يزيد بن أبي حبيب ان عبد الرحمن شمسة حدثه قال لما حضرت عمرو بن العاص الوفاة بكى فقال له ابني عبد الله لم تبكي أجزاء من الموت قال له لا والله و لكن لما بعده فقال له كنت على خير فجعله يذكر صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم و فتوحه الشام فقال عمرو بن العاص تركت افضل من ذلك شهادة ان لا اله الا الله اني كنت على ثلاثة اطباق وليس منها طبق الا عرفت نفسى فيه فكنت اول شيء كافرا فكنت اشد الناس على رسول الله صلى الله عليه وسلم فلو مت يومئذ وجبت الى النار فلما بآيت رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت اشد الناس حياء منه فما ملأت عيني من رسول الله صلى الله عليه وسلم حياء منه فلو مت يومئذ قال الناس هنئا لعمرو اسلم و كان على خير و مات على خير احواله فترجى له الجنة ثم بليت بعد ذلك بالسلطان و اشياء لا ادرى اعلى أم لى فاذا مت فلا تبكين على باكيه ولا يتبعني مادح ولا نار و شدوا على ازارى فانى مخاصم و شنوا على التراب شنا فان جنبي اليمين ليس باحق من جنبي اليسر ولا تجعلن فى قبرى خشبة ولا حجرا و إذا واريتمنى فاقعدوا عندي بنحر جزور و تقطيعها بينكم و روى ابو هريرة و عمارة بن حزم جميعا عن النبي صلى الله عليه وسلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۹۹

قال اينا العاص مؤمنان عمرو و هشام و ابو الحسن المعروف بابن الاثير الجزری در کتاب اسد الغابه گفته عمرو بن العاص بن وائل بن

هاشم بن سعيد بن سهم بن عمرو بن هصيص بن كعب بن لوی بن غالب القرشی السهمی يکنی ابا عبد الله و قیل ابو محمد و امه النابغة بنت حرملة سبیة من بنی جلان بن عتیک بن اسلم بن نذکر بن عنزة و اخوه لامه عمرو بن اثاثه العدوی و عقبة بن نافع بن عبد قیس الفهری و سال رجل عمرو بن العاص امه فقال سلمی بنت حرملة تلقب النابغة من بنی عنزة اصابتها رماح العرب فیبعث بعکاظ فاشترهاها الفاکھة بن المغیرة ثم اشتراها منه عبد الله بن جدعان ثم صارت ابی العاص بن وائل فولدت له فانجبت فان كان جعلی لک شیء فخذه و هو الذی ارسلته قریش الى النجاشی لیسلم إلیهم من عنده من المسلمين جعفر بن ابی طالب و من معه فلم یفعل فقال له يا عمرو کیف یعرب عنک امر ابن عمک فو الله انه لرسول الله حقا قال انت تقول ذلك قال ای و الله فاطعنی فخرج من عنده مهاجرًا الى النبی صلی الله علیه و سلم فاسلم عام خیر و قیل اسلم عند النجاشی و هاجر الى النبی صلی الله علیه و سلم و قیل كان اسلامه فى صفر سنة ثمان قبل الفتح بستة اشهر و كان قد هم بالانصراف الى النبی صلی الله علیه و سلم من عند النجاشی ثم توقف الى هذا الوقت و قدم الى النبی صلی الله علیه و سلم هو و خالد بن الولید و عثمان بن طلحه العبدی فتقدم خالد و اسلم و بايع ثم تقدم عمرو فاسلم و بايع على ان یغفر له ما كان قبله

قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم الاسلام و الهجرة یهدم ما قبله

ثم بعثه رسول الله صلی الله علیه و سلم امیرا على سریة الى ذات السلاسل الى احوال ابی العاصی بن وائل و كانت امّه من بلی بن عمرو بن الحاف بن قضاعة یدعوهم الى الاسلام و یستنفرهم الى الجهاد فساد فى ذلك الجيش و هم ثلث مائة فلما دخل بلادهم استمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فامدہ ابینا ابو جعفر بن احمد بن على باستاده الى یونس بن بکیر عن ابن اسحاق قال حدثی محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن الحصین التمیمی عن غزوہ ذات السلاسل من ارض بلی و عذرۃ قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم عمرو بن العاص یستنفر الاعراب الى الاسلام و ذلك ان امّ العاص بن وائل امرأة من بلی فبعثه رسول الله صلی الله علیه و سلم یستالفهم بذلك حتى إذا كان على ماء بارض جذام یقال له السلاسل و بذلك سمیت تلك الغزاۃ ذات السلاسل فلیما كان عليه خاف فبعث الى رسول الله صلی الله علیه و سلم یستمدہ فبعث إليه ابا عبیدۃ بن الجراح في المهاجرين الاولین فيهم ابو بکر و عمرو قال لابی عبیدۃ لا تختلفا فخرج ابو عبیدۃ حتى إذا قدم عليه قال له عمرو انما جئت مدد الى فقال ابو عبیدۃ لا و لكنی انا على ما انا عليه و انت على ما انت عليه و كان ابو عبیدۃ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۰

رجالا سهلا لینا هینا علیه امر الدنيا فقال له عمرو بل انت مدد لی فقال ابو عبیدۃ يا عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لی لا تختلفا و انک ان عصیتني اطعتک فقال له عمرو فانی امیر عليك قال فدونک فصلی عمرو بالناس و استعمله رسول الله صلی الله علیه و سلم على عمان فلم یزل عليها الى ان توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم ابنا ابراهیم و اسماعیل و غيرهما باستادهم الى ابی عیسی الترمذی

قال حدثنا قتیبه حدثنا ابن لهیعہ حدثنا مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسلم الناس و آمن عمرو بن العاص قال و حدثنا ابو عیسی حدثنا اسحاق بن منصور حدثنا ابوأسامة عن نافع بن عمر الجمحی عن ابن ابی مليکة قال قال طلحه بن عبید الله سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول ان عمرو بن العاص من صالحی قریش

ثم ان عمروا سیره ابو بکر امیر الشام فشهد فتوحه و ولی فلسطین لعمر بن الخطاب ثم سیره عمر فی جیش الی مصر فافتتحها و لم یزل والیا عليها الى ان مات عمر فأمّرہ عليها عثمان اربع سنین او نحوها ثم عزله عنها و استعمل عبد الله بن سعد بن ابی سرح فاعتزل عمرو بفلسطین و كان یأتی المدینة احيانا و كان یطعن على عثمان فلما قتل عثمان سار الى معاویة و عاضده و شهد معه صفين و مقامه فيها مشهور و هو احد الحكمین و القصّة مشهورة ثم سیره معاویة الى مصر فاستنقذها من ید محمد بن ابی بکر و هو عامل لعلی عليها و استعمله معاویة عليها الى ان مات سنة ثلاثة و اربعین و قیل سنة سبع و اربعین و قیل سنة ثمان و اربعین و قیل سنة احدی و

خمسين والاول اصح و كان يخضب بالسّواد و كان من شجعان العرب و ابطالهم و دعاتهم و كان موته بمصر ليلة عيد الفطر فصلّى عليه ابنه عبد الله و دفن بالمقطم ثم صلّى العيد و ولّى بعده ابنه ثم عزله معاوية واستعمل بعده اخاه عتبة بن أبي سفيان و لعمرو شعر حسن فمنه ما يخاطب به عمارة بن الوليد عند النجاشي و كان بينهما شرّ قد ذكرناه في الكامل في التاريخ

إذ المرء لم يترك طعاماً يحبه ولم ينـه قلباً غاوياً حيث يمـما
قضـى و طراـ منه و غادرـ سـبة إذا ذـكرتـ امثالـها تـملـأـ الفـما

ولما حضرته الوفاة قال اللـهـ أـمـرـتـني فـلـمـ آـتـمـرـ وـ زـجـرـتـنـى فـلـمـ اـتـرـجـرـ وـ وضعـ يـدـهـ عـلـىـ مـوـضـعـ الغـلـ وـ قـالـ اللـهـ لـاـ قـوـىـ فـانتـصـرـ وـ لـاـ بـرـىـءـ فـاعـتـدـرـ وـ لـاـ مـسـتـكـبـرـ بلـ مـسـتـغـفـرـ لـاـ إـلـهـ إـلـاـ إـنـتـ فـلـمـ يـزـلـ يـرـدـدـهـ حـتـىـ مـاتـ وـ رـوـىـ يـزـيدـ بـنـ أـبـيـ حـبـيـبـ اـنـ عـبـدـ الرـحـمـنـ بـنـ شـمـاسـةـ حـدـثـهـ قـالـ لـمـ حـضـرـتـ عـمـرـ بـنـ العـاصـ الـوـفـاـ بـكـيـ قـالـ اـبـنـهـ عـبـدـ اللـهـ لـمـ تـبـكـيـ أـ جـزـعـاـ مـنـ الـمـوـتـ قـالـ لـاـ وـ اللـهـ وـ لـكـنـ لـمـ بـعـدـ الـمـوـتـ فـقـالـ لـهـ كـنـتـ عـلـىـ خـيـرـ وـ جـعـلـ يـذـكـرـ صـحـبـتـهـ لـرـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ وـ فـتوـحـهـ الشـامـ وـ مـصـرـ فـقـالـ عـمـرـ تـرـكـتـ اـفـضـلـ مـنـ ذـلـكـ شـهـادـةـ اـنـ لـاـ إـلـهـ إـلـاـ اللـهـ اـنـ كـنـتـ عـلـىـ اـطـبـاقـ ثـلـثـ كـنـتـ اـوـلـ شـيـءـ كـافـرـاـ فـكـنـتـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۱

اـشـدـ النـاسـ عـلـىـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ فـلـوـ مـتـ حـيـنـذـ وـ جـبـتـ لـىـ النـارـ فـلـمـ بـاـيـعـتـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ كـنـتـ اـشـدـ النـاسـ حـيـاءـ مـنـهـ فـلـوـ مـتـ لـقـالـ النـاسـ هـنـيـاـ لـعـمـرـوـ اـسـلـمـ وـ كـانـ عـلـىـ خـيـرـ وـ مـاتـ فـتـرـجـيـ لـهـ الـجـنـهـ ثـمـ تـلـبـسـتـ بـالـسـلـطـانـ وـ اـشـيـاءـ فـلـاـ اـدـرـىـ أـ عـلـىـ أـمـ لـىـ فـاـذـاـ مـتـ فـلـاـ تـبـكـيـنـ عـلـىـ باـكـيـهـ وـ لـاـ تـبـعـنـيـ نـائـحـهـ وـ لـاـ نـارـ وـ شـدـدـوـاـ عـلـىـ اـزـارـىـ فـانـيـ مـخـاصـمـ وـ شـنـوـاـ عـلـىـ التـرـابـ فـانـ جـنـبـيـ الـاـيمـنـ لـيـسـ باـحـقـ بـالـتـرـابـ مـنـ جـنـبـيـ الـاـيسـرـ وـ لـاـ تـجـعـلـ فـيـ قـبـرـ خـشـبـهـ وـ لـاـ حـجـرـ وـ إـذـاـ وـارـيـتـمـونـيـ فـاقـعـدـوـاـ عـنـدـيـ قـدـرـ نـحـرـ جـزـورـ وـ تـقـطـيـعـهـ اـسـتـانـسـ بـكـمـ وـ اـنـظـرـ مـاـ ذـاـ رـاجـعـ رـسـلـ رـبـيـ روـيـ عـنـهـ اـبـنـهـ عـبـدـ اللـهـ وـ اـبـوـ عـمـانـ الـنـهـدـيـ وـ قـيـصـهـ بـنـ ذـوـيـ وـ غـيرـهـ

ابـانـاـ اـبـوـ الـفـضـلـ بـنـ اـحـمـدـ الـخـطـيـبـ اـبـانـاـ اـبـوـ مـحـمـدـ السـرـاجـ اـبـانـاـ اـبـوـ القـاسـمـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ عـمـرـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ عـمـانـ بـنـ شـاهـيـنـ اـبـانـاـ اـبـوـ مـحـمـدـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ اـبـراهـيـمـ بـنـ اـيـوبـ بـنـ مـاسـىـ الـبـرـارـ حـدـثـاـ مـحـمـدـ بـنـ عـمـانـ هـوـ اـبـنـ اـبـيـ شـيـهـ ثـنـاـ مـصـعـبـ بـنـ عـبـدـ اللـهـ الزـبـيرـيـ حـدـثـاـ عـبـدـ الـعـزـيزـ بـنـ مـحـمـدـ حـدـثـاـ يـزـيدـ بـنـ الـهـادـ عنـ مـحـمـدـ بـنـ اـبـراهـيـمـ التـمـيمـيـ عـنـ بـشـرـ بـنـ سـعـيـدـ عـنـ اـبـيـ قـيـسـ مـولـىـ عـمـرـ بـنـ العـاصـ بـنـ عـمـرـ بـنـ العـاصـ قـالـ قـالـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ إـذـاـ حـكـمـ الـحـاـكـمـ فـاجـتـهـدـ فـأـخـطـأـ فـلـهـ اـجـرـ وـاحـدـ قـالـ فـحـدـثـ بـهـذـاـ الـحـدـيـثـ اـبـاـ بـكـرـ بـنـ

محمدـ بـنـ عـمـرـ بـنـ حـزـمـ فـقـالـ هـكـذاـ حـدـثـنـيـ اـبـوـ سـلـمـهـ بـنـ عـبـدـ الرـحـمـنـ عـنـ اـبـيـ هـرـيـةـ عـنـ النـبـيـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ بـمـثـلهـ

وـ كـانـ عـمـرـوـ قـصـيـراـ وـ اـبـنـ حـجـرـ عـسـقـلـانـيـ درـ اـصـابـهـ گـفـتـهـ عـمـرـوـ بـنـ عـاصـ بـنـ وـائـلـ بـنـ هـاشـمـ بـنـ سـعـيـدـ بـالـتـصـيـغـرـ بـنـ سـهـمـ بـنـ عـمـرـوـ بـنـ هـصـيـصـ بـنـ کـعـبـ بـنـ لـوـيـ الـقـرـشـيـ السـهـمـيـ اـمـيـرـ مـصـرـ يـکـنـیـ اـبـاـ عـبـدـ اللـهـ وـ اـبـاـ مـحـمـدـ اـمـهـ النـابـغـهـ مـنـ بـنـیـ عـتـرـهـ بـفتحـ المـهـمـلـهـ وـ التـونـ اـسـلـمـ قـبـلـ الـفـتـحـ فـيـ صـفـرـ سـنـةـ ثـمـانـ وـ قـيلـ بـيـنـ الـحـدـيـبـيـهـ وـ خـيـرـ وـ كـانـ يـقـولـ اـذـکـرـ الـلـيـلـهـ الـتـىـ وـلـدـ فـيـهاـ عـمـرـ بـنـ الـخـطـابـ وـ قـالـ دـاـخـرـ الـمـغـاـقـرـيـ رـأـيـتـ عـمـرـوـ اـعـلـىـ الـمـنـيـرـ اـدـعـجـ اـبـلـجـ قـصـيـرـ الـقـامـهـ وـ ذـكـرـ الـزـبـيرـ بـنـ بـکـارـ وـ الـوـاـقـدـيـ بـسـنـدـيـنـ لـهـمـاـ اـنـ اـسـلـامـهـ كـانـ عـلـىـ يـدـ النـجـاشـيـ وـ هـوـ بـارـضـ الـحـبـشـهـ وـ ذـكـرـ الـزـبـيرـ بـنـ بـکـارـ اـنـ رـجـلاـ قـالـ لـعـمـرـوـ مـاـ اـبـطـأـ بـكـ عنـ اـسـلـامـ وـ اـنـتـ اـنـتـ فـيـ عـقـلـكـ قـالـ اـنـاـ کـنـاـ مـعـ قـوـمـ لـهـمـ عـلـيـناـ تـقـدـمـ وـ کـانـوـ مـنـ تـواـزـىـ قـلـوـبـهـمـ الـجـبـالـ فـلـمـ بـعـثـ النـبـيـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ انـکـرـوـاـ عـلـيـهـ فـلـذـنـاـ بـهـمـ فـلـمـ ذـهـبـوـاـ وـ صـارـ الـاـمـرـ إـلـيـنـاـ نـظـرـنـاـ وـ تـدـبـرـنـاـ فـاـذـاـ حـقـ بـيـنـ فـوـقـ فـيـ قـلـبـيـ الـاـسـلـامـ فـعـرـفـتـ قـرـيـشـ ذـلـكـ مـنـ اـبـطـاءـ عـمـاـ کـنـتـ اـشـرـعـ فـيـهـ مـنـ عـوـنـهـمـ فـبـعـثـوـاـ عـلـىـ؟؟؟ـ سـهـمـ فـنـاظـرـنـاـ فـيـ ذـلـكـ فـقـلـتـ اـنـشـدـكـ اللـهـ رـبـكـ وـ رـبـ مـنـ قـبـلـكـ وـ مـنـ بـعـدـكـ أـنـحـنـ أـهـدـيـ أـمـ فـارـسـ وـ الـرـوـمـ قـالـ نـحـنـ اـهـدـيـ قـالـ فـنـحنـ اوـسـعـ عـيـشـاـ أـمـ هـمـ قـالـ هـمـ قـلـتـ فـمـاـ يـنـفـعـنـاـ فـضـلـنـاـ عـلـيـهـمـ اـنـ لـمـ يـكـنـ لـنـاـ فـضـلـ لـاـ فـيـ الـدـنـيـاـ وـ هـمـ اـعـظـمـ مـنـ فـيـهـ اـصـرـاـ فـيـ کـلـ شـيـءـ وـ قـدـ وـقـعـ فـيـ نـفـسـيـ اـنـ الـذـىـ يـقـولـهـ مـحـمـدـ مـنـ اـنـ بـعـثـ بـعـدـ الـمـوـتـ لـيـجـزـيـ الـمـحـسـنـ بـاـحـسـانـهـ وـ المـسـيـءـ بـاـسـاءـتـهـ حـقـ وـ لـاـ خـيـرـ فـيـ التـمـادـيـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۲

فـيـ الـبـاطـلـ وـ اـخـرـ الـبـغـوـيـ بـسـنـدـ جـيـدـ عـنـ عـمـرـ بـنـ اـسـحـاقـ اـحـدـ التـابـعـيـنـ قـالـ اـسـتـاذـنـ جـعـفـرـ بـنـ اـبـيـ طـالـبـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ

في التوجّه إلى الحبشة فاذاً له قال عمير فحدثني عمرو بن العاص قال لما رأيت مكانه قلت و الله لاستقلن لهذا ولاصحابه فذكر قصّة تهم مع النجاشي قال فلقيت عفرا خاليا فاسلمت قال وبلغ ذلك اصحابي فعمونى و سلبونى كل شيء فذهبت إلى عفرا فذهب معى إلى النجاشي فرداً على كل شيء أخذوه و لما اسلم كان النبي صلّى الله عليه و سلم يقرّبه و يدينه لمعرفته و شجاعته و لاه غزوة ذات السلاسل و امده بابي بكر و عمر و أبي عبيدة بن الجراح ثم استعمله على عمان فمات و هو اميرها ثم كان من امراء الاجناد في الجهاد بالشام في زمن عمرو هو الذي افتح قنسرين و صالح اهل حلب و منبج و انطاكية و لاه عمر فلسطين اخرج ابن أبي خيثمة من طريق الليث قال نظر عمر الى عمرو يمشي فقال ما ينبغي لابي عبد الله ان يمشي على الارض الا اميرا وقال ابراهيم بن مهاجر عن الشعبي عن قبيصه بن جابر صحبت عمرو بن العاص فما رأيت رجلا ابين قرآنا و لا اكرم خلقا و لا اشبه سريرة بعلانية منه و قال محمد بن سلام الجمحى كان عمر إذا رأى الرجل يتجلج في كلامه يقول اشهد أن خالق هذا و خالق عمرو بن العاص واحد و كان الشعبي يقول دهات العرب في الاسلام اربعة فعد منهم عمروا و قال فاما عمرو فللمعطلات وقد روى عمرو عن النبي صلّى الله عليه و سلم احاديث روى عنه ولداته عبد الله و محمد و قيس بن أبي حازم و ابو سلمة بن عبد الرحمن و ابو قيس مولى عمرو و عبد الرحمن بن شمسة و ابو عثمان النھدی و قبيصه بن ذوبیب و آخرون و من مناقبه ان النبي صلّى الله عليه و سلم أمره كما تقدم و اخرج احمد من حدیث طلحه احد العشرة رفعه عمرو بن العاص من صالحی قريش و رجال سنته ثقات الا ان فيه انقطاعا بين ابن أبي مليكة و طلحه و اخرجه البغوي و ابو يعلى من هذا الوجه و زاد نعم اهل البيت عبد الله و ابو عبد الله و أم عبد الله و اخرجه ابن سعد بسند رجاله ثقات الى ابن أبي مليكة مرسلان لم يذكر طلحه و زاد يعني عبد الله بن عمرو بن العاص و اخرج احمد بسند حسن عن عمرو بن العاصي قال بعث الى النبي صلّى الله عليه و سلم فقال خذ عليك ثيابك و سلاحك ثم ائنني فاتيتك فقال انى اريد ان ابعثك على جيش فیسلمك الله و يغمك و ارغبك لك من المال رغبة صالحه فقلت يا رسول الله ما اسلمت من اجل المال بل اسلمت رغبة في الاسلام قال يا عمرو نعم ما بالمال الصالح المرء الصالح و اخرج احمد و السائی بسند حسن عن عمرو بن العاصي قال فزع اهل المدينة ففرقا فنظرت الى سالم مولى أبي حذيفة في المسجد عليه سيف مخفيا ففعلت مثله فخطب النبي صلّى الله عليه و سلم فقال الا يكون فزعكم الى الله و رسوله الا فعلمتم كما فعل هذا ان الرجال المؤمنان و ولی عمرو امرة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۳

مضى في زمن عمر بن الخطاب وهو الذي افتحها و ابقاء عثمان قليلاً. ثم عزله و ولی عبد الله بن أبي سرح و كان اخا عثمان من الرضايعة قال امر عثمان بسبب ذلك الى ما اشتهر ثم لم يزل عمرو بغير امرة الى ان كانت الفتنة بين على و معاوية فلحق معاوية فكان معه يدبر امره في الحرب الى ان جرى امر الحكمين ثم سار في جيش جهزه معاوية الى مصر فولتها لمعاوية من صفر سنة ثمان و ثلاثين الى ان مات سنة ثلث و اربعين على الصحيح الذي جزم به ابن يونس و غيره من المتقين و قبل قبلها بسنة و قيل بعدها ثم اختلفوا فقيل بست و قيل بثمان و قيل باكثر من ذلك قال يحيى بن بکير عاش نحو تسعين سنة و ذكر ابن البرقى عن يحيى بن بکير عن الليث توفى و هو ابن تسعين سنة قلت قد عاش بعد عمر عشرين سنة و قال العجلی عاش تسع و تسعين سنة و كان عمر عمرو ثلاثة و سنتين وقد ذكرروا انه كان يقول اذکر لیله ولد عمر بن الخطاب اخرجه البیهقی بسند منقطع فكان عمره كان لما ولد عمر سبع سنین و في صحيح مسلم من روایة عبد الرحمن بن شمسة قال لما حضرت عمرو بن العاص الوفاة بكى فقال له عبد الله بن عمرو ابنه ما يبكيك فذکر الحديث بطوله في قصة اسلامه و انه كان شديد الحياة من رسول الله صلّى الله عليه و سلم لا يرفع طرفه إليه و ذكرها ابن عبد الحكم في فتوح مصر و زاد فيه اشياء من روایة ابن لهيعة اما يعلى بن مره پس از افضل صحابه اختيار و اما جد اصحاب با وقار بوده ابو حاتم المعروف بابن حبان در کتاب الثقات گفته يعلى بن مره الثقفي المعاصر جد عمر بن عبد الله بن يعلى بن مره کنیته ابو المرازم سکن

الکوفة و من قال انه يعلى بن سیاپه فقد وهم و ابن عبد البر در استیعاب گفته يعلى بن مرّة بن وهب بن جابر الثقفى و يقال العامری و اسم امه سیاپه فربما نسب إليها فقيل يعلى بن سیاپه يکنی ابا المرازم شهد مع رسول الله صلی الله عليه و سلم عام الحدبیة و خیر و الفتح و حنینا و الطائف و روی عنه ابنه عبد الله بن يعلى و المنھال بن عمر و غيرهما يعدّ فی الكوفین و قد قيل انه بصری و ابو الحسن ابن الاشیر در اسد الغابه گفته يعلى بن مرّة بن وهب بن جابر بن عتاب بن مالک بن كعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقیف الثقفى و عتاب اخو معتب جد عروة بن مسعود بن معتب اسلم و شهد مع النبی صلی الله عليه و سلم الحدبیة و بايع بيعة الرضوان و شهد خیر و الفتح و هوازن و الطائف و قيل انه عامری قاله ابو عمر؟؟؟ و كان من افضل اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم امره النبی صلی الله عليه و سلم يوم الطائف بقطع اعناب ثقیف يکنی ابا المرازم و امه سیاپه فربما قيل يعلى بن سیاپه قاله ابن معین و كان يعلى بن مرّة من اصحاب علی سکن الكوفة و قيل سکن البصرة و له بها دار روی عنه ابنه عبد الله و عبد الله بن حفص

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۴

و سعید بن أبي راشد و غيرهم اخبرنا ابو القاسم يعيش بن صدقه بن علی الفقيه باسناده عن أبي عبد الرحمن قال اخبرنا محمود بن غیلان حدثنا ابو داود اخبرنا شعبه عن عطاء بن السائب عن أبي حفص بن عمر عن يعلى بن مرّة قال ان رسول الله صلی الله عليه و سلم ابصر رجالا متخلقا فقال اذهب فاغسله ثم لا تعد

و روی عفان عن وهب قال حدثنا ابن خیثم عن سعید بن أبي راشد عن يعلى العامری انه خرج مع رسول الله صلی الله عليه و سلم الى طعام دعى إليه فإذا حسين يلعب مع العلمان في طريق فاستنزل رسول الله صلی الله عليه و سلم امام القوم ثم بسط يده و جعل الصبی يفرّ ها هنا و ها هنا فاخذه فقال اللہم انى احبه و احب من احبه حسين سبط من الاسباط اخرجه الثالثة

وابن حجر عسقلانی در اصابه گفته يعلى بن مرّة بن وهب بن جابر بن عتاب بن مالک بن كعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقیف الثقفى ابو المرازم بفتح الميم و الرای و کسر الزاء المنقوطة بعد الالف و هو يعلى بن سیاپه و سیاپه امه قال يحيی بن معین شهد خیر و بيعة الشجرة و الفتح و هوازن و الطائف قال ابو عمر کان من افضل الصحابة روی عن النبی صلی الله عليه و سلم احادیث و عن على روی عنه ابناء عبد الله و عثمان و روی عنه ايضا راشد بن سعد جد سعید بن راشد و عبد الله بن حفص بن نھیک و آخرون قال ابن سعد امره النبی صلی الله عليه و سلم بان يقطع اعناب ثقیف فقطعها اتهی و انت إذا سمعت هذه المناقب المبهرة الآیات* و أصححت لتلك المحامد المعجبة السیمات* و دریت هذه المآثر الساطعة المنار* و وعیت تلك المفاخر الفاضلة الآثار* تبین لك غایه التین* و ایقتنت كل التیقین ان حديثا رواه من الصحابة مثل هؤلاء العظام* و خبرا اخبر به هذه الجلة الكبراء* لمن ثابتات الاحادیث و الاخبار* و شائعات الروایات و الاثار* و الله هو الصائن عن العثار* و جالى العمی عن البصائر و الابصار تذیل و تکمیل در ما بعد بحول الله و قوته خواهی دریافت که این حديث را جناب امیر المؤمنین علیه السلام در واقعه شوری در ضمن فضائل خویش آورده احتجاج بر افضليت خود فرموده و مخاطبين آن جناب که عثمان و سعد بن أبي وقار و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر بودند بودن این حديث از فضائل آن جناب تسليم کردند و ادنی شبهه در صحت و ثبوت آن ظاهر ننمودند پس علاوه بر سعد بن أبي وقار که راوی بودن او این حديث شریف را آنفا ثابت شد اگر عثمان و عبد الرحمن و طلحه و زبیر علی التنزیل راوی این حديث از جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله نباشد محض مسلم بودن شان این حديث شریف را برای احتجاج اهل حق کافی و وافیست فالحمد لله على وضوح محجّة الحق لطالبها و لحوب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۵

سنة الصدق لراغبها فلا يتخيّل بعد هذا الوضوح و الظهور عز و الحديث الى الكذب و الزور الا من جز جبل الضلاله و جانب طريق النبالة فشخصه مرکوس و عقله معکوس و فهمه منکوس و افنه محسوس دالسه في کلامه مدسوس و جناح حده مقصوص و بنیان

فائده ثامنه در بيان صحت حديث طير و وجود پنچانه ثبوت و تحقق آن

فائده ثامنه در بيان صحت اين حديث شريف و کمال ثبوت و تتحقق اين خبر منيف و آن بچند وجه است اول آنکه در ما بعد بعون الله و حسن توفيقه به بيان احوال جلالت استعمال روایت سلسله بعض طرق اين حديث شريف و اظهار نهايّت توثيق و تعديل و استناد و اعتمادشان بحیثیتی بودن اين حديث شريف صحیح باثبتات می رسانم که اصلاً محل حرف نباشد دوم آنکه در ما بعد انشاء الله تعالى می دانی که ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و قاضی القضاة عبد الجبار بن احمد المعتزلی و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی و شهاب الدین بن شمس الدین الزاوی الدولت‌آبادی و علی بن محمد المعروف بابن الصتابغ المالکی و عبد الله بن محمد المطیری بتصریح صریح تصحیح این حديث شریف فرموده اند و از جمله مصروفین بصحت این حديث شریف اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حماد بن زید نیز هست که او کما ستسمعه انشاء الله تعالی وقت مناظره با مامون عباسی بصراحت تمام اعتراف بصحت آن نموده عدم امکان رد آن ظاهر فرموده و چون درین مناظره با اسحاق چهل یا سی و نه کس از اعلام فقهها و اعاظم نبها نیز شریک بودند و قاضی القضاة یحیی بن اکثم نیز حاضر بود و کسی از ایشان انکار بر اقرار او بصحت حديث طیر نکرد ایشان نیز حسب افاده مخاطب و فاضل رشید که سکوت دلیل تسلیم هست؟؟ تسلیم صحت و ثبوت و عدم امکان رد آن فرمودند بلکه بحمد الله تعالی یحیی بن اکثم در آخر این مناظره صراحةً بمامون گفت که ثابت کردن چیزی را که قادر نیست کسی بر اینکه دفع کند آن را و باین افاده ثبوت صحت حديث طیر را که از جمله ما اثبته المامون بود بعد تمام رسانید و عدم قدرت احدی بر رد و دفع آن بر ملا کرد و گمان ندارم که بعد از تنصیص و تصریح این اعلام کرام و اساطین و الا مقام بصحت این حديث شریف کسی از ارباب صحت و سلامت عقل انکار صحت آن خواهد نمود و راه تشکیک و ارتیاب بمزید تحریر و اضطراب خواهد پیمود زیرا که عظمت و جلالت و رفت و بنالت و علوّ مرتبت و سمو منزلت این حضرات نه بحدیست که سزاوار ایضاح و اظهار باشد بلکه بمزید وضوح و اشتهر و ظهور و انتشار كالصیبح عند الاسفار بل الشمس فی رابعة النهار لائق و نمودار و پیدا و آشکارست فکیف یظنّ بهم انّهم و العیاذ بالله صَحَحُوا مَا لَيْسَ بِصَحِيحٍ أَوْ صَرَحُوا بِصَحَّةِ الْبَاطِلِ أَكْمَلَ التَّصْرِيبَ سُوم آنکه هر چند بعضی از علمای اهل سنت مثل حافظ علائی و محقق ابن حجر مکی بسبب ضيق صدر و وحر قلب دل به تصحیح این حديث شریف ندادند لکن اخبارا و اضطرار قائل بحسن آن شدند و زیاده ازین حق پوشی را مرتكب نه شدند کما ستدری عن کتب عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۶

ان شاء الله تعالی و چون بحول الله و قوته در مجلد حديث تشییه خواهی دانست که علاوه بر آنکه حديث حسن مثل حديث صحیح قابل احتجاجست بعض علمای آن را داخل قسم صحیح می دانند پس بنا بر این افاده تصریح این حضرات بحسن حديث طیر نیز مؤید مطلوب اهل حق که صحت این حديث شریفست باشد چهارم آنکه در ما بعد خواهی دریافت که مامون عباسی بمخاطبه علمای وقت خود و شیخ ابو عبد الله حسب تصریح قاضی عبد الجبار بحديث طیر احتجاج بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه نموده اند و خود بخود واضحست که احتجاج بخبری در اثبات مثل این مطالب بی آنکه آن حديث نزد احتجاج کننده باز صحیح و ثابت باشد چگونه تمام خواهد شد پس بحمد الله تعالی ظاهر گردید که حديث طیر نزد مامون عباسی و شیخ ابو عبد الله نیز صحیح بوده معذلك بعون الله تعالی از افادات علمای اعلام سنیه نیز واضح و ظاهرست که قول اهل علم بمقتضای حديثی مقتضی صحت آنست علامه سیوطی در رساله اثبات فضیلت قرون ثلاثة یعنی صحابه و تابعین و اتباع تابعین بعد کلامی گفته و يضاف الى ذلك ما قاله جمع من العلماء ان مما يقتضى صحة الحديث قول اهل العلم بمقتضاه پس بعد سماع این افاده علامه

سیوطی ریبی نمانده درین معنی که قول مامون عباسی و شیخ أبي عبد الله بمقتضای حدیث طیر که افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السیلاست مفید صحت و ثبوت آن می باشد پنجم آنکه نظم خبری از اخبار در سلک قصائد و اشعار نیز دلالت واضحه دارد بر کمال صحت و ثبوت و تحقق آن حدیث و شهرت در صدر اول زیرا که علامه سیوطی در جزء مسمی بالازدهار فيما عقدہ الشعرا من الاحادیث والاثار گفته هذا جزء جمعت فيه الاشعار التي عقد فيها شيء من الاحادیث والاثار سمیته بالازدهار و له فوائد منها الاستدلال به على شهرة الحديث في الصدر الأول و صحته وقد وقع ذلك لجماعة من المحدثین ازین عبارت واضحه است که از فوائد این اشعار که سیوطی آن را جمع کرده استدلالست بر شهرت حدیث در صدر اول و صحت آن و جماعتی از علماء باشعار استدلال بر شهرت حدیث در صدر اول و صحت آن نموده اند و چون بعون الله تعالی در ما بعد می دانی که حدیث طیر را نیز ابو القاسم اسماعیل بن عباد المعروف بالصاحب در اشعار عدیده خود نظم نموده است و محققوین کبار و منقدین والاتبار مثل ابو المؤید موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی بنقل آن پرداخته صفحات مصنفات خویش با اشعار گهربار مزین ساخته اند و خود اخطب نیز این حدیث را در قصیده بائیه خویش بنظم آورده و امام منصور بالله نیز آن را نظم نموده و محمد بن اسماعیل الامیر نیز آن را در تحفه علویه منظوما وارد فرموده پس بر تو واضح خواهد شد که این حدیث نیز صحیح و ثابت و متحقّق و مشهور و معروف در صدر اول و مصدقست سبحان الله حال حضرات سنتیه بغایت غریب است

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۷

که هر گاه کسی از علمای شان حدیثی درشان خلفای عالی نزاد روایت می کند هر چند سندی برای آن پیدا نه شود و هر چند سند آن مقدوح و مجروح باشد و هر چند دواعی وضع و افعال و قرائن جعل و انتحال آن ظاهر باشد و هر چند محققین و منقدین ایشان تصریح بوضع آن کرده باشند بالراس و العین تسلیم می کنند لکن هر گاه اهل حق خبری از اخبار نبویه در معرض اثبات امامت وصی خیر البریه علیه و آله آلاف السلام والتھیه می آرنند رگ عصیت این جماعت جوش می زند و مبتلای کمال پیچ و تاب و نهایت حرقت و التهاب گردیده لب ببطال و طعن آن می کشانید و اصلا التفاتی به تصریحات و افادات ائمه خویش در باب صحت آن حدیث نمی نمایند درین مقام بخدمت مخاطب قمّام بکمال ادب عرض می شود که هر گاه سامی مثل حدیث اقتدار را که حال سقم و سقوط آن از درجه اعتبار در ما بعد بحول الله تعالی مبین خواهد شد از جمله اخبار صحاح می شمارند و هر گز مقدوحیت و مجروحیت و موضوعیت آن را بخيال مبارک نمی آرنند اگر اهل حق کرام بحدیث طیر که مثل علمای مذکورین نص بر صحت آن کرده اند احتجاج و استدلال می نمایند چرا مقبول خاطر آن معدن المفاحر نمی افتند و چرا با این نصوص صریحه متینه و وجوده محکمه زینه صححتش قدح و جرح آن منظور نظر دقت اثربت همانا باعث اعظم و سبب کلی این مطلب آنست که محبت شیوخ والا تبار و ولای آن حضرات جلیله الاخطار چنان هوش از سر ربوده است که ابدا توجهی بحق و صدق نمی فرمایند و وقتا من الاوقات از استعمال عصیت و عناد و محایدت و لداد باز نمی آیند و علی الجملة فمن كذب حدیث الطیر بعد ذلك فهو اخطأ من الفراش المتھالک، سألك من التیه اوغر المسالک، و موقع نفسه فی ادھی المھالک، و الله هو الولی المالک، المتفضل المنجی من الظلم الحالک،

فائدة تاسعه، دلائل پنچگانه تسلم و تواتر حدیث طیر از قول اعلام أهل تسنن

فائدة تاسعه در کمال استفاضه و شیاع و اشتھار و تواتر این خبر جلیل الفخار حسب افادات علمای کبار و اساطین والا تبار و آن بچند وجه است اول آنکه ابن حجر مکی در صواعق بعد ذکر حدیث موضوع مرروا ابا بکر فلیصل بالناس

گفته و اعلم ان هذا الحديث متواتر فانه ورد من حديث عائشة و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن زمعة و أبي سعيد و على ابن أبي طالب و حفصة ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر ادعای تواتر حدیث امامت أبي بکر در صلاة می نماید بزعم آنکه هشت کس از صحابه آن را روایت کرده‌اند و چون حدیث طیر را علاوه بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام هشت کس از صحابه روایت کرده‌اند کما دریت آنفا پس تواتر آن حسب افاده ابن حجر باولویت ظاهره ثابت و متحقق باشد بلکه چون سوای صحابه مذکورین عثمان و عبد الرحمن و طلحه و زبیر در واقعه شوری به تسليم این حدیث پرداخته‌اند اولویت تواترش بعد کمال رسید دوم آنکه ابو محمد بن خرم در محلی در مسئله عدم جواز بيع ماء بعد نقل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۸

روایات منع بيع از چار صحابه گفته فهؤلاء اربعة من الصحابة رضي الله عنهم فهو نقل تواتر لا تحل مخالفته ازین عبارت ظاهرست که نقل چهار صحابه نقل تواترست پس بعد ملاحظه این افاده ابن حزم نزد اهل بصیرت و خرم حدیث طیر بالحتم و الجزم متواتر خواهد بود لانه قد رواه تسعه اعیان من صحابه سید الانس و الجان علیه و آله السلام ما کر الجیدان و قابله بالتسليم و القبول و الاذعان اربعه غيرهم من المبشرین على زعم القوم بالجنان حين ما احتاج به وصى رسول الله المنان علیه و آله آلاف التحية ما تعاقب الملوان سوم آنکه هر گاه جمعی کثیر و جمی غیر از اعیان اهل سنت و اکابر این ملت من الصحابة و التابعين و اتباعهم و تبعهم الکابرین و غيرهم من العلماء المتقدمین و المتأخرین من الصدر الاولی الى هذا الحین که اسمی شریفه‌شان جاگزین خاطر نمودی بروایت این حدیث شریف مستسعد شده باشند حالت منتظره در حصول تواتر باقی نماند زیرا که این همه روات این خبر را مستندین الى الحس روایت کرده‌اند و در کثرت بحدی رسیده‌اند که این کثرت منع می‌کند که ایشان متفق نشده باشند و بر کذب تواطی نموده و تمامی طبقات این جماعت در اول و آخر و وسط بعد و تواتر رسیده و همینست نزد ارباب اصول شروط صحیحه تواتر عضد الدین ایجی در شرح مختصر الاصول گفته قد ذکر فی التواتر شروط صحیحه و شروط فاسدہ اما الشروط الصحیحه فثلاثة کلها فی الخبر الى الحس فانه فی مثل حدوث العالم لا يفید قطعاً ثالثها استواء الطرفین والواسطة اعنی بلوغ جميع طبقات المخبرین فی الاول و الآخر و الوسط بالغاً ما بلغ عدد التواتر و مستتر مباد که چون در حصول تواتر عدالت روات بلکه اسلام هم شرط نیست پس اگر این همه روات از معتبرین و معتمدین بلکه مسلمین هم نمی‌بودند مطلوب و مقصد حاصل می‌بود فكيف که کمال عظمت و جلالت و رفتت مرتب و بنالت این حضرات عالی درجات از واضحات و لائحتاست و عدالت صحابه رفیعه السمات از اجماعیات و قطعیات اما اینکه در حصول تواتر عدالت روات شرط نیست پس عضد الدین در شرح مختصر الاصول گفته ما ذکرناه هی الشروط المتفق علیها فی التواتر ما مختلف فیه فقال قوم یشترط الاسلام و العدالة كما فی الشهادة و الا افاد اخبار النصاری بقتل المسيح العلم به و انه باطل و الجواب منع حصول شرائط التواتر لاختلال فی الاصل او الوسط أی قصور الناقلین عن عدد التواتر فی المرتبة الاولی او فی شيء مما بينهم و بين الناقلین إلينا من عدد التواتر و لذلک یعلم ان اهل قسطنطینیه لو اخبروا بقتل ملکهم حصل العلم به

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۰۹

و اگر بخاطر مشککی قاصر و مرتابی غیر ماهر خار ارتیاب خلجان کند و استبعاداً للتواتر بسرايد که اگر این حدیث شریف متواتر می‌بود لابد بعضی از علماء اقا تصریح بتواتر آن می‌نمودند و إذ لیس فلیس پس جوابش بچند وجهست اول آنکه این شهادت علی النفیست و آن حسب تصریح فحول غیر مقبول دوم آنکه قضیه مسلمه است عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود اگر کسی بر تصریح تواتر مطلع نه شود حکم بعدم وجود تصریح نتوان کرد و باین سبب راه استبعاد نتوان پیمود سوم آنکه علی التسلیم ما قبول کردیم که کسی از علماء اهل سنت تصریح به تواتر آن نکرده لکن این مطلب را در تائید خود آوردن دلیل کمال حسن فهمست زیرا که تعصّب این حضرات در کتم امور حقه سیما مناقب اهلیت علیهم السلام نه چنانست که حاجت اظهار و بیان داشته باشد این

حضرات بمحض روایت فضل اهلیت علیهم السلام کمتر دل می‌دهند تا به تصریح توادر آن چه رسید نمی‌بینی که بعضی از متعصبین‌شان در حدیث غدیر که توادرش از اجلای بدیهیات است قدح و جرح آغاز نهاده بنای ایمان و ایقان خود را بر باد فنا داده پس کدام مقام استعجابت است که با وصف حصول شرایط توادر حدیث طیر دیده و دانسته کتم آن نموده و دل از تصریح آن دزدیده باشد چهارم آنکه سلمنا که علمای اهل سنت بانصاف اتصاف دارند ممکن است که بسب عدم توجه بطرق حدیث طیر توادر آن را معلوم نکرده باشد لکن عدم علم کسی توادر خبری را مانع حصول آن نزد دیگری نیست قاضی ابو الفضل عیاض بن موسی الحیصی در کتاب شفا بتعریف حقوق المصطفی گفته و لا یبعده ان یحصل العلم بالتوادر عند واحد ولا یحصل عند آخر فان اکثر الناس یعلمون بالخبر کون بغداد موجوده و انها مدینه عظیمه و دار الامامة والخلافة و آحاد من الناس لا یعلمون اسمها فضلا عن وصفها و هکذا یعلم الفقهاء من اصحاب مالک بالضرورة و توادر النقل عنه ان مذهبہ ایجاب قراءة أم القرآن في الصلة للمنفرد والامام و اجزاء النیة في اول لیله من رمضان عن ما سواه و ان الشافعی یرى تجدید التیة کل لیله و الاقتصار في المسح على بعض الراس و ان مذهبہما القصاص في القتل بالمحدد وغيره و ایجاب التیة في الوضوء و اشتراط الولی في النکاح و ان ابا حنيفة رضی الله عنه یخالفهما في هذه المسائل و غيرهم ممن لا یشتغل بمذاهبهم و لا روی اقوالهم لا یعرف هذا من مذاهبهم فضلا عن سواه پنجم آنکه پر ظاهرست که اگر متعصبی عنید و متعنتی ناسدید انکار توادر خبر متواتر هم کند سخشن نزد اهل اعتبار و ارباب استبصار کی قابل اصغا و لائق التفات و اعتنایت پس عدم تصریح کسی به توادر خبری حال آنکه توادرش بادله قاهره و براهین باهره بوضوح رسیده باشد بالاولی در ثبوت توادر آن نقصی و خللی نخواهد انداخت و ذلک من الظهور بمتنزلة الصیبح إذا اقبل بالجشود مگر نشنیدی که حلیمی و اتابع او مثل والد مخاطب انکار ثبوت شق قمر نموده تا بانکار توادرش چه رسید

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص:

لکن نزد محققین فخام و منقدین عظام بانکار منکر سراسر خسار هرگز خللی در ثبوت توادر آن و تحقق قطعیت آن راه نیافت قاضی ابو الفضل در شفا بعد نقل افاده بعض علماء در باب معجزات جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ وآلہ گفته و ان اقول صدعا بالحق ان کثیرا من هذه الآيات الماثور عنہ علیہ السیلام معلومة بالقطع اما انشقاق القمر فالقرآن نص بوقوعه و اخبر عن وجوده و لا یعدل عن ظاهره الا بدلیل و جاء برفع احتماله صحیح الاخبار من طرق کثیره فلا یوهن عزمنا خلاف اخرق منحل عری الدين و لا یلتفت الى سخافه مبتدع یلقی الشک على قلوب ضعفاء المؤمنین بل یرمی بهدا انفه و ینبذنا بالعراء سخافه انتهی فالحمد لله الذي من نعمه المتواترة و آلة المتضارفة ان قد ظهر توادر هذا الخبر بحیث لا یغیب عن فهم ذی بصر و انجاب ظلام التشکیک و انزاح غطاء الوهم الرکیک و لاحت تیاشیر الفلاح و أثارت لوماع الصدق الصراح و انبلاج الصیبح سطوعا و سفورا و اشرقت الشمس ضوءا و نورا و استبان لقم الحق و الصواب السدید فکشفنا عنک غطاء ک فبصر ک الیوم حدید

فائده عاشره، در ذکر دلائل ده گانه بر قطعیت و حتمیت ایجاد پیامبر اکرم (ص) حدیث طیر را

فائده عاشره در ذکر وضوح و ظهور یقین و حتم و قطع و جزم به ثبوت و صدور این حدیث شریف پر نور جالب انواع سرور از جناب رسول رب غفور صلی اللہ علیہ و آلہ القامعین لاساس اهل الغور و النافین لزیغ ارباب المیں و الزور ما توالی الظل و الحرور و بیانش بچند وجه است اول آنکه برای حصول جزم بقطعیت این حدیث شریف زیاده ازین چه خواهد بود که ارکان فریقین و اساطین جانین من المبتداء الى المنهی در اثبات این فضیلت عالیه المقدار و اظهار این منقبت ساطعه المنار ادخار شرف می‌نمایند بر کسی که ادنی تبع افادات اهل حق و ایقان نموده باشد در کمال ظهور خواهد بود که این حدیث شریف نزد ایشان بچه درجه ثبوت و تحقق و قطعیت رسیده است و طرق کثیره متضارفه و اسانید وفیره متکاژره آن بکدام پایه از کمال و ممتاز و وثاقت و رزانت

واصل گردیده و از بيان تیر البرهان ما آنفا کالشمس فى رابعه النهار واضح و آشکار گردید که ائمه اهل سنت و جماعت و اکابر مقتدايان حائزین براعت سلفا عن خلف و من الصحابة و التابعين وغيرهم من العلماء المتقدمين منهم و المتأخرین بروايت و اثبات آن استسعاد نموده‌اند و در تکثر بحدی رسیده که حسب افادات اجله محققوں و اعظم منقدین شان در تواتر این حدیث ریسی نماند پس هر گاه اتفاق فریقین و ارتقاء عصایتین در اثبات این خبر باین مثاله باشد حتمیت و جزمیت و قطعیت آن کی محل شک و ارتیاب نزد ارباب الباب خواهد بود و اللہ الودود محمود هو الموقف لعروج معارج السعد و اگر مشککی ذکر بعضی قادرین حدیث طیر را بمیان آرد و همت را بر اثبات عدم اتفاق فریقین برگمارد حرفش قابل اصغا و لائق اعتنا نباشد زیرا که در ما بعد انشاء اللہ می‌دانی که کسانی که بقدح و جرح این حدیث شریف برخاسته ایمان و ایقان خود را کاسته‌اند ابداً حظی از تحقیق و تنقید بر نداشته بلکه اعلام وقاحت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۱

بمحض تقليد در عناد و لداد افراشته و چون قبح این حدیث شریف از قبیل انکار بدیهیات و الطاط اولیاء بود بعضی ازیشان بر رو افتاده آخرًا تن بتسلیم ثبوت آن داده‌اند و معذلک عددشان در قلت بحدی رسیده که غالباً حضرات اهل سنت مفتخرین بسوان اعظم نظرهم بایشان نکنند و هیچ عاقل ایشان را با این قلت و ذلت بجنب مثبتین و ناقلين اساطین ملت در شمار نخواهد آورد حال آنکه اگر نافین و جاحدين حدیث طیر از ذاکرین و مثبتین آن بیشتر هم می‌بودند و اکثر محدثین هم راه قدح و جرح آن جلباً للخزی و الخسار می‌بیمودند با این همه نیز در صحت استدلال اهل حق با کمال نقصی و خللی و دهنی و زلّی راه نمی‌یافتد و اقوال قادرین متعنتین و جارحین متفشین با وصف کثرة نیز قابل اعتنا و التفات نمی‌بود زیرا که عصیت این حضرات در باب فضائل وصی سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات از اوضح واصحات و این لائحات است فلا يترجح اقوالهم على اقوال المثبتین لهذا الحديث ولا **یَسْتَوِيُ الْخَبِيثُ وَ الطَّيْبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ**

دوم آنکه بالفرض اگر تکثر علمای اهل سنت و جماعت در باب روایت و ذکر و اثبات حدیث طیر بمثاله که بدان اشاره رفت نمی‌بود و مختلفین در اثبات و نفی این حدیث شریف متعادل هم می‌بودند معذلک چون کسی از اهل حق و ایقان شبهه در صحت این حدیث ندارد ثبوت این حدیث شریف متفق علیه می‌بود زیرا که مخاطب در همین باب در مقام بیان دلائل عقلیه بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و جواب از آن گفته دلیل چهارم آنکه حضرت امیر رضی اللہ عنہ همیشه متظلم و شاکی از خلفای ثلاثة ماند و خود را مظلوم و مقهور بیان نمود و ما ذلک الا لغضب الامامه عنه فیکون الامامه حقه دون غيره إذ امیر المؤمنین صادق بالاجماع جواب ازین دلیل منع صحت این روایاتست زیرا که نزد اهل سنت هیچ روایت درین باب نرسیده بلکه روایت موافقت و مناصحت و ثنا و دعا در حق همدگر و معاونت و امداد بتواتر انجامیده و روایات امامیه را مختلف یافته شد اکثری موافق روایات اهل سنت که حضرت با ایشان موافق و مناصح بود حین الحیوة و مشوره نیک می‌داد چنانچه در قصه عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ از نهج البلاغه منقول شده و نیز بعد موت بر ایشان ثنا فرمود و اعمال ایشان را پسندید و شهادت بخبریت و نجات داد چنانچه در لله بلاد ابی بکر الى آخر الخطبة نیز از نهج البلاغه منقول شده و اکثر روایات شیعه مخالف این نیز یافته شد پس اهل سنت متفق علیه را اخذ نمودند و مختلف فيه را که محض شیعه با وصف معلوم بودن حال روایات ایشان روایت می‌کنند طرح کردن لان العاقل یاخذ بالاتفاق علیه و یترک المختلف فيه انتهی ازین عبارت ظاهرست که مخاطب بعد منع صحت روایات تظلم و ادعای تواتر روایات موافقت و مناصحت و ثنا و دعا در حق همدگر و معاونت و امداد که ناشیست از کمال موافقت با صدق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۲

و مناصحت او درهین و اتصاف بولا و حیا و مثارکت عناد و لداد زعم نموده که روایات امامیه مختلفست اکثری موافق روایات اهل سنتست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام با خلفای ثلاثة موافق و مناصح بود و اکثر روایات شیعه مخالف این نیز یافته شد و با

وصف اظهار تعادل هر دو قسم از روایات که هر دو را بلفظ اکثر یاد نموده گفته و اهل سنت متفق عليه را اخذ نمودند و مختلف فیه را که محض شیعه روایت می کنند طرح کردند پس ظاهر گردید که امری که اهل یک فرقه بر ان متفق باشند و اهل فرقه دیگر در ان اگر بتعادل هم اختلاف داشته باشند متفق عليه هر دو فرقه است سوم آنکه این حدیث شریفه را جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده كما سلطان علیه فيما بعد انشاء الله تعالی و چون آن جناب حسب افادات علمای اطباب و محققین انجاب بلا شبہ و ارتیاب معصومست كما بینه الوالد العلام احله الله دار الشیام فی کتابه تشیید المطاعن و بالخصوص عصمت آن حضرت از کلام والد ماجد مخاطب در تفہیمات و افادات خود مخاطب درین کتاب و تفسیر فتح العزیز واضح و لائحت پس مجرد روایت فرمودن آن جناب حدیث طیر را نزد اهل استبصرار و ایمان باعث حصول حتم و ایقان و جزم و اذعان باشد چهارم آنکه این حدیث شریف را كما سیاتی فيما بعد انشاء الله تعالی جناب امیر المؤمنین علیه السلام در واقعه شوری بخطاب بقیه اصحاب در معرض احتجاج و استدلال بر حقیقت خود بخلافت و امامت و افضلیت خود بر ایشان بیان فرموده و ایشان به تسليم انحصر این فضیلت عالیه السمات در ذات قدسی آیات آن جناب گردن نهادند و داد انصاف و قبول حق دادند و ظاهرست و لا کظهور النار علی العلم و النور فی الظللم که اصحاب شوری در جلالت شان و رفت مکان و علو قدر و سمو فخر بمرتبه رسیده بودند که خلافت ماب با آن همه رافت و شفقت که حسب مزعوم سیتیه بر امت مرحومه جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم داشت و بصیرت تامه که او را در امور سیاست عباد و امارت بلاد حاصل بود و حضرات اهل سنت خلفا عن سلف دلداده آن هستند و طوامیر عریضه در اثبات آن سیاه می کنند کما لا یخفی علی من طلاع کتاب ازاله الخفاء و غیره ایشان را برای استخلاف پسند فرمود و تفویض امر خلافت را برای ایشان اولی و احری پنداشت و به تصریح صریح واضح نمود که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات فرمود در حالی که راضی بود از ایشان و نیز ظاهر نمود که اتفاق چهار صحابه او ایشان هم برای امر خلافت کافی و وافیست پس در عقل کدام عاقلی می رسد که صحابه که جلالت مقدارشان باین مشابه رسید و خلیفه ثانی ایشان را برای چنین امر عظیم اختیار فرماید خبری را که تعلق بخلافت و افضلیت احد منهم داشته باشد و در حقیقت از جناب رسالت ماب صلی الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۳

علیه و آله و سلم ثابت نشود و تسليم و قبول نمایند و در نهایت وضو حست که هر گاه اتفاق چهار صحابه از ارباب شوری برای امر خلافت حسب ارشاد خلیفه ثانی کافی شود و هر کرا از ارباب شوری برای خلافت تعیین و اختیار نمایند بالقطع و الحتم حق صریح و صدق نصیح باشد خبری که مسلم این حضرات باشد بالاولی حتما و جزما حق و صدق خواهد بود پنجم آنکه قاضی عیاض در شفا بعد عبارت سابقه متعلق بقطعتیت انشقاق قمر گفته و كذلك قصه نتبع الماء و تکثیر الطعام رواها الثقات و العدد الكثير عن الجماء الغفير عن العدد الكثير من الصحابة و منها ما رواه الكافه عن الكافه متصلًا عمن حدث بها من جملة الصحابة و اخيارهم ان ذلك كان في مواطن اجتماع الكثير منهم في يوم الخندق وفي غزوة بواط و عمره الحديبية و غزوة تبوك و امثالها من محافل المسلمين و مجتمع العساكر ولم يؤثر عن احد من الصحابة مخالفه للراوي فيما حکاه ولا انکار لما ذکر عنهم روهه كما رواه فسکوت الساكت منهم كنطق الناطق إذ هم المترهون عن السکوت على باطل و المداهنة في كذب وليس هناك رغبة ولا رهبة تمنعهم ولو كان ما سمعوه منکرا عندهم غير معروف لدیهم لأنکروا كما انکر بعضهم على بعض اشياء روهها من السنن والشیر و حروف القرآن و خطأ بعضهم بعضا و وهمه في ذلك مما هو معلوم فهذا النوع كله مما يلحق بالقطعي من معجزاته لما بيته و ايضا فان امثال الاخبار التي لا اصل لها و بنيت على باطل لا بد مع مرور الا زمان و تداول الناس و اهل البحث من انکشاف ضعفها و خمول ذکرها كما يشاهد في كثير من الاخبار الكاذبة و الاراجيف الطاريه و اعلام نبيتنا هذه الواردة من الطريق الآحاد لا ترداد مع مرور الزمان إلا ظهورا و مع تداول الفرق و كثرة طعن العدو و حرصه على توهينها و تضعيف اصلها و اجتهد الملحد على اطفاء نورها إلا قوه و قبولا و للطاعن عليها الاحسره و غليله و كذلك اخباره عن الغيوب و انباؤه بما يكون و كان معلوم من آياته على الجملة

بالضرورة و هذا حق لا غطاء عليه وقد قال به من ائمنا القاضي والاستاذ ابو بكر وغيرهما رحمهم الله و ما عندى اوجب قول القائل ان هذه القصص المشهورة من باب خبر الواحد إلا قلة مطالعته للاحبار و روایتها و شغلها بغير ذلك من المعارف و إلا فمن اعتبرى بطرق النقل و طالع الحديث والسيّر لم يرتب في صحة هذه القصص المشهورة على الوجه الذي ذكرناه اذين عبارت ظاهرست كه قصه نبع ماء و تكثير طعام چون آن را ثقات و عدد كثیر از جماء غفير از عدد كثیر صحابه روایت کرده‌اند لذلک قطعیت و حتمیت حاصل نموده است پس بعد استدرآک این افاده باهره و مقاله زاهره و حصول اطلاع بر اسمای مبارکه علمای ثقات عالی مقام و تابعین اثبات اولی الاحترام و عدول صحابه کرام که روایت حدیث طیر از جانب خیر الانام عليه و آله آلاف التحية

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۴

والسلام نموده‌اند هرگز در قطعیت این حدیث شریف شبهه و ارتیابی پیرامون خاطر عاقلی لبیک که ادنی حظی از انصاف داشته باشد نمی‌رسد ششم آنکه اذین عبارت ظاهرست که چون صحابه عظام اخبار این معنی نموده‌اند که این معجزات جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله وسلم در مواطن اجتماع بسیاری از صحابه مثل یوم خندق و غزوہ بواط و غزوہ حدیبیه و غزوہ تبوک و امثال آن از محافل مسلمین و مجمع عساکر ظاهر گردیده و منقول نشد از هیچ صحابی مخالفت راوی در آن چیزی که روایت کرده است و نه انکار آنچه که آن راوی ازیشان ذکر کرده بود که ایشان هم روایت کردن چنانکه او روایت کرد پس کسی که از جمله‌شان سکوت ورزیده سکوت او مثل نطق ناطق است چرا که صحابه از سکوت بر امر باطل و مداهنت در کذب متّه می‌باشند و هیچ رغبت و رهبتی نیست که مانع‌شان باشد پس اگر آنچه شنیده بودند نزدشان منکر می‌بود هر آئینه انکار آن می‌کردن چنانچه بعض ایشان بر بعض انکار نمودند چیزها را که از سنن و سیر و حروف قرآن روایت کرده‌اند و یکی دیگری را درین باب نسبت بخطا و وهم نمود و تمامی این گونه امور ملحق بمعجزات قطعیه آن جانب است پس بحمد الله تعالى ازینجا ظاهر گردید که چون حدیث طیر را مثل جناب امیر المؤمنین عليه السلام در واقعه شوری بمقابلة باقی اصحاب احتجاجا لاحقیته عليه السلام بالخلافة و الامامه بیان فرمود و اهل شوری هیچ یک ازیشان لب بارتیاب و تشکیک در آن چه جای انکار و رد آن نجنبانیده بلکه بقول اللهم لا تسليم انحصر این فضیلت ساطعه المثار عزیزه المثار در ذات عالیه الفخار جناب ابو الائمه الاطهار عليه و عليهم السلام الملك الغفار نمودند و راه قبول قول نفس رسول عليه و آله السلام ماهب القبول پیمودند کما مستقف عليه فيما بعد ان شاء الله تعالى بالاولی این حدیث شریف از قطعیات و حتمیات باشد زیرا که بجای آنکه از هیچ صحابی از اصحاب شوری مخالفت و انکار آن منقول نشود و سکوت شان مثل نطق فرض کرده‌اید اینجا بحمد الله تعالى تسليم صریحی اصحاب شوری این حدیث را ثابتست و این اصحاب را چون جناب خلافت مآب اختيار و انتخاب فرموده بودند شان افضل از دیگران محقق نموده پس ایشان بالاولیه الظاهره از سکوت بر امر باطل مهجور چه جای تسليم آن و مداهنت در کذب و زور متّه و دور هستند و این خود در کمال ظهورست که اصحاب شوری را هیچ رغبت و رهبت نبود که مانع شان از تکلم با مر حق باشد بلکه ایشان را وجوه و دواعی رد فضائل و ادله امامت امیر کل امیر بغايت بسیار بود و کثیر کما لا یخفی على الماهر الخیر پس اگر نزد ایشان معاذ الله من ذلك این خبر صحيح و ثابت نمی‌بود چه طور ممکن بود که با این همه دواعی کثیره و وجوه و فیره برآن نمی‌پرداختند و تسليم آن می‌ساختند و الحمد لله الملك الغفور حيث ثبت بغاية الظهور ان هذا الحديث الشارح للقلوب والصدور، حتمى الثبوت و قطعى الصدور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۵

من النبي العبور عليه و آله صلاة الصمد الشكور ما دام للشمس نور و للصبح جشور هفتم آنکه از قول او و ايضاً فان امثال الاخبار التي لا اصل لها الخ ظاهرست که قاضی عیاض در مقام اثبات قطعیت معاجز جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله وسلم این معنی را ظاهر می‌کند که اخباری که بی اصل و مبنی بر باطلست لابدست که بمروء ازمان و تداول مردم و اهل بحث ضعف آن منکشف و ذکر آن خامل شود چنانکه این معنی در بسیاری از اخبار کاذبه و اراجیف طاریه بمشاهده رسیده و این معجزات و

کرامات جناب سرور کائنات که بطريق آحاد وارد شده با مرور زمان ظهورش زائد می‌شود و با وصف تداول فرق و کثت طعن دشمن و حرص او بر توهین و تضعیف اصل آن و کوشش نمودن ملاحده بر اطفای نور آن جز قوت و قبول از دیاد نمی‌گیرد و طاعن آن را جز حسرت و سوزش اندوه نمی‌افزاید و همچنین اخبار آن جناب از غیوب و آنگاه فرمودنش بما یکون و کان از آیات آن جناب علی الجمله بالضرورة معلومست پس بهمین تقریر متین قاضی عیاض عمدۀ المحققین می‌توان گفت که چون فضائل و مناقب عالیه المقدار و مفاحر و ماثر عزیزه المثار جناب ابو الائمه الاطهار سلام اللہ علیہ و علیہم انان اللیل و اطراف النهار با وصف حرص غیر محصور طاعنین اشرار و جدّ و جهادنا مشکور ساترین فجار در اطقاء این انوار و اخفای این آثار در کمال شیوع و انتشار می‌باشد و کالشمس فی رابعه النهار بر قلوب و صدور نور می‌پاشد لابد نزد اهل نقد و اعتبار و ارباب تبصیر و استبصران قطع و جزم و یقین و حتم بآن حاصل خواهد شد لا سیما حدیث طیر که با وصف بذل جهد جمله از متعصّبین و متعتین در اخفای آن و طعن شرذمه از متنطّعين و متفشّفين در ثبوت آن باقصای مرتبه شائع و مشتهر و صحیح و معتبر بلکه مستفیض و متواتر بلکه مسلم و مروی جمع موافر متکاثر خارج از حصر حاضرست و لنعم ما قال زین الادباء الامجاد الصاحب بن عباد

علیٰ له فی الطیر ما طار ذکره و قامت له اعداءه و هی تشهید

هشتم آنکه شاهصاحب در باب المطاعن ازین کتاب تحفه بجواب طعن دوازدهم از مطاعن أبي بکر گفته و آنچه گفته‌اند که فاطمه را بجز یک کس که خودش بود جواب داد دروغ محضست زیرا که این خبر در کتب اهل سنت بر روایت حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام و ابو دردا و ابو هریره و عباس و علی و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن أبي وقارا صحیح و ثابتست و اینها اجله صحابه‌اند و بعضی از ایشان مبشر به بهشت‌اند و در حق حذیفه ملا عبد اللہ مشهدی در اظهار الحق حدیث پیغمبر آورده که ما حدثکم به حذیفه فصدقه

و از جمله اینها مرتضی علیست که با جماعت شیعه معصوم و با جماعت اهل سنت صادقت و روایت عائشہ و ابو بکر و عمر را درین مقام اعتبار نیست اخرج البخاری عن مالک بن اوس بن الحدثان النصری ان عمر بن الخطاب قال بمحضر من الصحابة فیهم علی و العباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و الزبیر بن العوام و سعد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۶

بن أبي وقارا انسدکم باللہ الذی باذنه تقوم السماء والارض أتعلمون
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکناه صدقه

قالوا اللہم نعم ثم اقبل علی علی و العباس و قال انسدکما باللہ هل تعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد قال ذلك قالا اللہم نعم پس معلوم شد که این خبر هم برابر آیتست در قطعیت زیرا که این جماعت که نام اینها مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقینست چه حالی این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضی که نزد شیعه معصوم‌اند و روایت معصوم برابر قرآنست در افاده یقین نزد ایشان انتهی ازین عبارت بصراحت تمام ظاهرست که خبر یکی ازین جماعت که مخاطب عالی مقام سمای عظام شان بر زبان حقائق ترجمان خود آورده و از جمله‌شان سعد بن أبي وقارا و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام می‌باشد مفید حتم و یقین و مساوی آیه کتاب مبینست و چون انشاء اللہ تعالیٰ خواهی دریافت که سعد بن أبي وقارا بروایت حدیث طیر استسعاد جسته بلکه او با عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام تسليم ثبوت این فضیلت جلیله برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده بلکه طلحه نیز با ایشان درین تسليم شریک بوده پس این حدیث شریف با ولایت تمام مفید حتم و یقین و مساوی آیه کتاب مبین باشد نهم آنکه بهر وجهی که خبر دیگر مذکورین در کلام شاه صاحب اعنی ابو دردا و ابو هریره و عباس و امثالشان مفید یقین و مساوات آن با آیه قرآنیه خواهد بود همان وجه یا اولی از ان برای افاده روایت باقی صحابه که حدیث طیر را روایت کرده‌اند متحقق خواهد شد و هم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم روایت حدیث طیر فرموده و افاده روایت آن حضرت

قطعیت خبر و مساوات را با آیه قرآنی از کلام مخاطب ظاهرست پس حدیث طیر باین وجه نیز مساوی آیه قرآنی و مفید نهایت قطع و ایقان و مثمر غایت حتم و اذعان باشد اما تقیید مخاطب وحید مزیت و خصوصیت امیر المؤمنین علیه السلام رب العالمین را در باب افاده روایت آن حضرت برای قطع و یقین و مساوات با کلام مین احسن الخالقین باعتقاد اهل حق پس غیر سدید است زیرا که عصمت آن حضرت از کلام والد ماجد او در تفہیمات و افادات خود او درین کتاب و تفسیر واضح و آشکارست و نیز عصمت آن جناب از افادات دیگر سنته ظاهر کما اثبته الوالد الماجد النحریر المجید فی کتابه المسمی بالتشیید پس خصوصیت آن حضرت نزد والد مخاطب و خود او و دیگران هم ثابت باشد و لعمرى ان من استنکف عن قبول هذا الخبر و اعرض عنه بعد ذلك و توّلى و ادبر فهو هائم من الضلال فی المهمة العظيمة الخطر غالب من الموبقات ما هوا هی و امّر رواع عن قصد الطريق ذهاب الى لهب الحریق یضرب فی عمره و یموج فی حیره لیس له بصر یهدیه و لا قائد رشد یخرجه عن التیه قدر أن على قلبه الهوى و غطّی بصره العمى و جار عن الحق الصّحیح و حاد عن الصدق التّصیح فهجر لاغطا و صلّ خابطا و امعن فی البغى و اوغل فی الغمّ و اقتحم فی ولجات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۷

الذل و ارتباک فی اشراك الجهل و قادته ازمه الحین و استغلقت علی افتاده اقبال الرّین اوضع فی الزیغ و الجماح و تنکب عن امم الرشد و الفلاح و وضع اساس العصبية و صدفت به عن الصواب الحمیه الایه فقتلته فاتلات الغرور و عمیت عليه واصحات الامور و ارتقی من المردیات و المھلکات ربها فھو من الضلال فی ظلمات بعضها فوق بعض إذا اخرج یده لم یکد یراها

دلائل تفصیل بر صحت احتجاج بحدیث طیر و نقل کلام (۹۱ نفر) ناقلان یا اعتراف کنندگان بحدیث طیر از سنه ۱۵۰ تا سنه ۱۲۹۰

اشاره

و الحال بعون الله المتعال المھیمن المفضال وجوه مفصله صحت احتجاج و استدلال اهل حق اقیال که حاسم مواد قیل و قال و ساد ابواب کید و احتیال و قانع اساس تزویرات ارباب جدال و دافع تشکیکات أصحاب باطل و محال باشد بجز اظهار و توضیح و تبیین و تشریح می آرم که انشاء الله مخالفین و مناذین بعد ملاحظه آن را سرمه بگلو خواهند انگاشت و اصلا تاب دم زدن نخواهند داشت و بجز آنکه سر بجیب ندامت کشند و بر هفوّات خود یکسر خط بطلاں کشند چاره نخواهند یافت و با آن همه مواد تلمیعات و تسوییلات و تلفیقات و تهويیلات که دارند حیله نخواهند یافت و حرفي در جواب آن نتوانند آراست و بابطال و نقض آن بوجهی متین نمی توانند برخاست و لو طاروا الى السماء او الحاضروا فی الارض و اوغلوا فی اثاره قتم الشبهات من یومنا هذا الى یوم العرض

وجه اول

آنکه ابو حنیفه نعمان بن ثابت الكوفی این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه ابن الاثير الجزری در اسد الغابة به ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفت

انا ابو الفرح الثقفى ابیانا الحسن بن عیسیٰ حدثنا الحسن بن احمد بن عبد الله الحافظ ثنا محمد بن اسحاق بن ابراهیم الاهوازی حدثنا الحسن بن عیسیٰ ثنا الحسن بن السمیدع ثنا موسی بن ایوب عن شعیب بن اسحاق عن أبي حنیفه عن مسیر عن حماد عن ابراهیم عن انس قال اهدی الى النبی طیر فقال اللهم ائتنی باحّب خلقک إلیک فجاء علی فاکل معه تفرد به شعیب عن أبي حنیفه انتهى فهذا ابو حنیفه نعمان بن ثابت قد روی هذا الحديث الشریف الصحيح الثابت فاظهر زیغ کل منکر متهافت و ابدی دخل کل جاحد

ماقت فمن ذا الذي يجحد حديث الطير بعد هذا الظهور او يبطله غب ذاك التلال و السفور و يواجه برد الحديث المنيف ابا حنيفة القيم باشاعه الدين الحنيف و يبالغ في العمء و السفة و الطغيان فيشيح الوجه عن روایة النعمان احد الاركان و الله الموفق للاذعان و چون جللت شان و رفعت مكان و علو مراتب و سمو مراقب امام اعظم در رسوخ و شموخ مثل أبي قبيس و بسبب نهايت شیوع و ذیوع محفوظ و مصون از تطرق لا- و لیست لذلک ما درین مقام بر سر تبین و ایضاح آن نمی آیم و ناظر ماهر را بر کتب اکابر محققین عظام که در مناقب این امام الائمه الاعلى تصنیف شده حوالت می نمایم بلی شعیب بن اسحاق که از ابو حنیفه فقیه عراق روایت حديث طیر نموده و از اکابر تلامید

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۸

آن امام على الاطلاق و اجله حائزین براعت و افلاق و معتمد و مصدق اساطین حذاق و مستند و موثق ناقدين سباقست بعضی از مفاخر و ماژر او باید شنید ذهبي در کاشف گفته شعیب بن اسحاق الدمشقی عن هشام بن عروة و عبید الله بن عمرو عنه اسحاق و دحیم قال ابو داود ثقة مزجي توفي سنة ۱۸۹ و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته شعیب بن اسحاق بن عبد الرحمن بن عبد الله بن راشد الدمشقی الاموی مولی رملة بنت عثمان اصله من البصرة روی عن ایه و أبي حنیفة و تمذهب له و ابن جریح و الاوزاعی و سعید بن أبي عربة و عبید الله بن عمر و هشام بن عروة و الشوری و غيرهم و عنه ابن ایه عبد الرحمن بن عبد الصمد بن شعیب و داود بن رشید و الحكم بن موسی و ابو النصر الفرادیسی و عمرو بن عون و ابراهیم بن موسی الرازی و اسحاق بن راهویه و سوید بن سعید و ابو کریب محمد بن العلاء و هشام بن عمار و غيرهم و حدث عنه الليث بن سعد و هو في عداد شیوخه قال ابن طاهر ثقة ما اصح حديثه و او ثقه و قال ابو داود ثقة و هو مرجى سمعت احمد يقول سمع من احمد بن أبي عربة باخره في دمشق و قال هشام بن عمار عن شعیب سمعت من عبید سنة ۴۴ و قال ابن معین و دحیم و النسائی ثقة و قال ابو حاتم صدوق و قال الولید بن مسلم رایت الاوزاعی یقربه و یدنیه قال دحیم ولد سنہ ۱۰۸ و مات سنہ ۱۸۹ و کذا ارخه ابن مصفری و زاد فی رجب و فیها ارخه غیر واحد و وقع فی الكلام سنہ ۹۸ و هو و هم قلت و فی سنہ ۱۸۹ ارخه ابن حبان فی الثقات و نقل ابو الولید الباجی عن أبي حاتم قال شعیب بن اسحاق ثقة مامون

وجه دوم

آنکه این حديث شریف را امام احمد بن حنبل شیبانی که او نیز یکی از ائمه اربعه ستیه است در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین عليه السلام روایت کرده محب الدین طبری در کتاب ریاض نصره نقل کرده عن سفینه قال اهدت امرأة من الانصار الى رسول الله صلی الله علیه و سلم طیرین بین رغيفین فقدمت إليه الطيرین فقال صلی الله علیه و سلم اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک و الی رسولک ثم ذکر معنی حديث النجار وقال في آخره فاكل مع رسول الله صلی الله علیه و سلم على من الطيرین حتى فنیا خرجه احمد في المناقب و سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الائمه گفته حديث الطائر و قد اخرجه احمد في الفضائل و الترمذی في السنن فاما احمد فاسنده إلى سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و اسمه مهران قال اهدت امرأة من الانصار الى رسول الله صلی الله علیه و سلم طیرین بین رغيفین فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک فاذا بالباب يفتح فدخل على عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۱۹

ازین عبارت ظاهرست که امام احمد بن حنبل حدیث طیر را در فضائل روایت کرده و مراد از آن همان کتاب فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام است و لله الحمد والمنة که خود شاه صاحب هم اعتراف دارند به اینکه امام احمد بن حنبل این حدیث در مناقب روایت کرده است چنانچه در جواب سؤال سائلی که در ما بعد انشاء الله تعالى بالتمام منقول می شود بعد نقل حدیث طیر از ترمذی فرموده اند و امام احمد در مناقب بروایت سفینه نیز این حدیث را آوردہاند الخ و مخفی نماند که مجرد روایت احمد بن حنبل حدیثی را دلیل ثبوت و تحقق و مزید اعتماد و اعتبار و قبول آن نزد محققین فحولست اخطب خوارزم در صدر مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام در بیان کثیر فضائل آن جناب عليه و آله الصلوٰة ما نفع مسک و طاب ملاib گفته اینانی ابو العلاء الحافظ هذا قال اخبرنا الحسن بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا احمد بن یعقوب بن المهرجان حدثنا علی بن محمد النخعی القاضی حدثنا الحسين بن الحكم حدثنا حسن بن الحسين عن عیسی بن عبد الله عن ایه عن جده قال قال رجل لا بن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب علی و فضائله انى لاحسبها ثلث آلاف فقال ابن عباس او لا تقول انها الى ثلثین الفا اقرب قال رضی الله عنه و يدلک على ذلك ايضا ما يروى عن الامام الحافظ احمد بن حنبل و هو كما عرف اصحاب الحديث في علم الحديث قريع اقرانه و امام زمانه و المقتدى به في هذا الفن في ایانه و الفارس المذکور يكتب فرسان الحفاظ في میدانه و روایته فيه رضی الله عنه مقبولة و على كاهل التصديق محمولة لما علم ان الامام احمد بن حنبل و من احتذى على امثاله و نسج على منواله و خطب في حبله و انضوى الى حفله مالوا الى تفضيل الشیخین رضوان الله علیهما فجاءت روایته فيه كعمود الصباح لا يمكن ستره بالراح و هو ما رواه الشيخ الامام الزاهد فخر الائمه ابو الفضل بن عبد الرحمن الحفر بندي الخوارزمی رحمه الله تعالى الخ ازین عبارت سراسر رشاقت بلاغت شعار و اشارت سرایا بشارت متنانت دثار بر ناظر سلیم الاعتبار و متامل هوشیار هویدا و آشکارست که روایت احمد بن حنبل در باب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول و بر کاهل تصدقی محمولست زیرا که احمد بن حنبل و اتباع و اشیاع او از مفضیین شیخین اند پس امام همام محل ارتیاب و اتهام اصحاب وساوس و اوهام نیست پس روایت او در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام من الله الملک العلام مثل عمود صباح در کمال وضوح و افصاحست که ممکن نیست ستر آن براح و محمد بن یوسف کنجدی در کفاية الطالب گفته اخبرنا ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکه الكتبی بالموصل عن الحافظ أبي العلاء الحسن بن احمد اخبرنا الحسين بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ اخبرنا الحسين بن احمد بن یعقوب بن المهرجان حدثنا علی بن محمد النخعی القاضی حدثنا الحسين بن الحكم حدثنا حسن بن الحسين عن عیسی بن عبد الله عن ایه عن جده قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۰

قال رجل لا بن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب علی و فضائله انى لا حسبها ثلثة آلاف فقال ابن عباس او لا تقول انها الى ثلثین الفا اقرب خرج هذا الاثر عن ابن عباس الائمه في كتبه قلت و يدلک على ذلك ما روينا عن امام اهل الحديث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحديث في علم الحديث قريع اقرانه و امام زمانه و المقتدى به في هذا الفن في ایانه و الفارس المذکور يكتب فرسان الحفاظ في میدانه و روایته مقبوله و على کاهل التصدقی محمولة لا يترکهم في دینه و لا يشك انه يقول بتفضیل الشیخین أبي بکر و الحفاظ في میدانه و روایته مقبوله و على کاهل التصدقی محمولة لا يترکهم في دینه و لا يشك انه يقول بتفضیل الشیخین أبي بکر و عمر فجاءت روایته فيه كعمود الصیباح لا يمكن ستره بالراح و هو ما اخبرنا العلامه مفتی الشام ابو نصر محمد بن هبة الله بن محمد بن جميل الشیرازی الخ و دلالت این عبارت شارقه بر مضامین عبارت سابقه نهایت واضح و آشکارست و بمزيد ظهور مستغنى از ایضاخ و اظهار و الحمد لله الموقف للاعتبار و یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الائمه بجواب قدح حدیث مواخات مروی از مجذوح بن زید الباهلي گفته و احمد مقلد في الباب متى روی حدیثا وجب المصیر الى روایته لانه امام زمانه و عالم أوانه و المبڑز في علم النقل على اقرانه و الفارس المذکور لا يجاري في میدانه و هذا هو الجواب عن جميع ما يرد في الباب في احاديث الكتاب ازین عبارت در اقصای وضوحت که امام احمد عالی جناب در باب اخبار و آثار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الانجاب ما انهر سحاب مقلد و مطاع و مقتدای واجب الاتبعاست که هر گاه روایتی کند رجوع باان واجب و لازم و ثابت و متحتم باشد زیرا

که حضرت او امام زمان و عالم اوان و در علم نقل مبرز بر امثال و اقران و فارس یکه تاز میدان رهانست و سبط ابن الجوزی عالی شأن این بیان حقائق نشان را برای جواب جمیع ایرادات منحرفین از صواب که بر احادیث این کتاب وارد نمایند کافی و وافی می داند و باین تحقیق اینیق مستغیدین را از مضيق اشکال و اعضال قادحین و جارحین وامی رهاند و عبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام فی زيارة خیر الانام در مقام توثيق سند

حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی

که حدیث اول از باب اول کتابست گفته و موسی بن هلال قال ابن عدی ارجو آن لا - باس به و اما قول أبي حاتم الرازی فيه انه مجھول فلا یضره فإنه اما ان یرید جھالة العین او جھالة الوصف فان أراد جھالة العین و هو غالب اصطلاح اهل هذا الشأن فی هذا الاطلاق فذلک مرتفع عنه لانه قد روی عنه احمد بن حنبل و محمد بن جابر المحاربی و محمد بن اسماعیل الاحمسی و ابو أمیة محمد بن ابراهیم الطرسوسی و عبید بن محمد الوراق و الفضل بن سهل و جعفر بن محمد المروزی و بروایة الاثنین ینتفی جھالة العین فكيف بروایة سبعة و ان أراد جھالة الوصف فروایة احمد عنه یرفع من شأنه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۱

لا سیما مع ما قاله ابن عدی فيه و ممن ذکره فی مشایخ احمد ابو الفرج ابن الجوزی و ابو اسحاق الصریفینی و احمد رحمة الله لم یکن یروی الا عن ثقه و قد صرح الخصم یعنی ابن تیمیة بذلک فی الكتاب الذى صنفه فی الرد علی البکری بعد عشر کراریس منه قال ان القائلین بالجرح و التعديل من علماء الحديث نوعان منهم من لم یرو الا عن ثقه عنده کمالک و شعبه و یحیی بن سعید و عبد الرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل و کذلک النجاری و امثاله و قد کفانا الخصم بهذا الكلام مؤنة تبیین ان احمد لا یروی الا عن ثقه و ح لا یبیی له مطعن فیه ازین عبارت ظاهرست که حسب اعتراف ابن تیمیة امام احمد بن حنبل روایت نمی کند مگر از ثقه و علامه سبکی باین اعتراف ابن تیمیة احتجاج و استدلال بر وثوق موسی بن هلال کرده و آن را کافی مؤنت توثيق و وافی برای سلوک طریق تحقیق دانسته و هر گاه ثابت شد که احمد بن حنبل روایت نمی کند مگر از ثقه پس در ثبوت وثوق و اعتماد روات حدیث طیر که احمد بن حنبل روایت آن کرده ریبی باقی نماند زیرا که مراد از عدم روایت احمد بن حنبل مگر از ثقه یا اینست که احمد بن حنبل بی واسطه و بواسطه از غیر ثقه روایت نمی کند پس بنا برین وثوق جمیع روات حدیث طیر بلا شبھه ثابت خواهد شد و یا مراد آنست که احمد بن حنبل بی واسطه از غیر ثقه روایت نمی کند پس بنا برین هر وجهی که سبب ترک روایت احمد بی واسطه از غیر ثقه خواهد بود همان وجه باعث ترک روایت احمد از غیر ثقه بواسطه هم خواهد بود پس باز هم وثوق جمیع روات حدیث طیر که احمد ازیشان روایت آن کرده متحقق خواهد شد و علاوه برین بعد ملاحظه نفایس مدائح و مفاحیر و جلائل فضائل و ما ث احمد بن حنبل هر گز کسی از عقلا و ارباب حیا جسارت نمی تواند کرد بر آنکه روایت چنین امام انام و رکن عظیم اسلام را از قبیل مفتریات و مخلفات کذابین اغثام قرار دهد و نبذی از مناقب و محامد احمد بن حنبل از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی و حلیة الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی و کتاب الاکمال ابو نصر علی بن هبة الله المعروف بابن ماکولا - و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد سمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و کتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و سیر النبلاء ذهبي و عبر فی خبر من غیر ذهبي و مرآة الجنان یافعی و تتمة المختصر ابن الوردي و رجال مشکاة ولی الدین الخطیب و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و کتاب اعلام الاخیار کفوی و فیض القدیر عبد الرؤوف بن تاج العارفین مناوی و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی زرقانی و رجال مشکاة شیخ عبد الحق و انصاف شاه ولی الله ظاهرست و بعض عبارات این حضرات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۲

در جزو دوم مجلد حدیث غدیر مذکور شد و اکثر آن انشاء الله تعالی در مجلد حدیث تشییه مبین خواهد شد و نهایت مدح و ثنای احمد آنست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند چنانچه از افاده نووی در تهذیب الأسماء ظاهرست که ابراهیم بن الحارث که از اولاد عباده بن الصامت بود گفت که به بشر حافی گفتند که اگر تو هم قائم می شدی و می گفتی آنچه احمد گفت خوب می بود بشر حافی گفت که من برین امر قادر نیستم بتحقیق که احمد قائم شد مقام انبیا پس چگونه ممکنست که روایت شخصی که قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام لائق احتجاج و استدلال نباشد بار إلهما مگر آنکه گویند در باب فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد خود انبیا علیهم السلام را قبول نمی کند پس چگونه روایت کسی را که قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل نفس رسول قبول کنیم و بیخ و بنیاد فضائل مصنوعه و مناقب منحوته مشایخ خود بر کنیم و نیز از روایع بدائع آنست که ابن المدینی امام ائمه سنته علی التحقیق احمد بن حنبل افیق را بر حضرت صدیق و شیخ عتیق ترجیح و تفضیل داده چنانچه شیخ عبد الحق در رجال مشکاهه گفته قال المیمونی قال قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنۃ یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا و ابو بکر قد قام فی الرذءة قلت بای شیء قال ان أبا بکر وجد انصارا و ان احمد لم یجد ناصرا پس جای سر بر سنگ زدنست اگر روایت چنین بزرگ که بر حضرت یار غار دامن کش از انواع شنار و عار ترجیح دارد بمقابلہ اهل حق موضوع و مختلف و مکذوب و مفتری و انمایند و حظ وافر از کمال استحیا و انصاف و شرم و آزم ربانید و عمری ان المحایدة عن روایة هذا الامام والاستنکاف بعيد كل البعد عن الانصاف حيث لاح بتصریح الائمه العظاماء و النقاده الكباراء ان روایته مقبولة و على كاھل التصدیق محمولة و انها کعمود الصیاخ لا۔ يمكن ستره بالرّاح و انه متى روی حديثا وجب المصیر إليه و لزم الاقبال عليه و مجرد روایته ینفى طعن القادھین و قدح الجارھین و انه لا يروي الا عن الثقات و لا يحدث الا عن المعتمدين الاثبات و هو بنفسه امام زمانه و عالم اوانه و المیز فی علم النقل علی اقرانه و المقتدى به فی هذا الفن فی ایانه و الفارس المذی یکب فرانسال الحفاظ فی میدانه و لا یجاريھ مجار فی رهانه قد قام فی المحنۃ مقام الانبیاء و ترجمح فی المصابرۃ علی اول الخلفاء الی غیر ذلك من المحسان المذی تزینت بها صدور الكتب و الأسفار و حوتھا بطون دفاتر العلماء و الاخبار و بلغت من الكثرة حدّ الافراد بالتألیف فاحصاها الكلمة بالجمع و التصنيف

وجه سوم

آنکه ابو سعید عباد بن یعقوب الرواجنی الاسدی حدیث طیر را در کتاب المعرفه که در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام تالیف نموده روایت کرده چنانچه علی ما نقل عنه گفته

ثنا عیسی عن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی حدثی ابی عن ایه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۳

عن جدّه علی قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم طیر یقال له الحیاری فوضع بین یدیه و کان انس بن مالک یحجبه فرفع النبي صلی الله علیه وسلم یده الى الله ثم قال اللہم ائنی باحب خلقک إلیک کاکل معی من هذا الطیر قال انس فجاء علی فاستاذن فقال له انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی حاجه فرجع ثم اعاد رسول الله صلی الله علیه وسلم الدعاء فجاء علی فرده انس فرجع ثم دعا الثالث فجاء فادخله فلما راه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللہم والی فاکل معه ثم خرج علی قال انس قلت يا ابا الحسن استغفر لی فان لی إلیک ذنبا و ان عندي بشارة فاخبرته بما کان من دعاء النبي صلی الله علیه وسلم فحمد الله و استغفر لی و رضی عنی و اذهب ذنبي عنده بشارتی ایاه

و محدث عباد حسب افادات اساطین نقاد و منقدین امجاد و محققوین والا نژاد از سابقین مضمار اعتبار و اعتمادست و روایت او قابل

استدلال و احتجاج و قاطع لسان اهل مرا و لجاجست بچند وجه اول آنکه او استاد و شیخ حضرت بخاری که از هر عیب و عار عاری و کتاب او نزد ائمه و اساطین قوم اصح الکتب بعد کتاب الله الباری و بكمال تعظیم و تفحیم متلقی و در تمام عالم دائر و جاری و شائع و ساریست بوده چنانچه عبد الکریم سمعانی در انساب گفته الرواجنی بفتح الراء و الواو و کسر الجیم و فی آخرها النون هذه النسبة سالت عنها استاذی ابو القاسم اسماعیل بن محمد بن الفضل الحافظ باصبهان فقال هذا نسبة أبي سعید عباد بن يعقوب شیخ البخاری و اصل هذه النسبة الدواجن بالدال المهملة و هی جمع داجن و هو الشاة التي تسمن في الدار فجعلها الناس الرواجن بالراء و نسب عباد الى ذلك هكذا قال ولم يسند الحکایة الى احد و ظنی ان الرواجن بطن من بطون القبائل والله اعلم و نیز شیخ بخاری بودن عباد بن يعقوب از مطالعه اصل صحیح او ظاهر و غير محجوب چنانچه در کتاب التوحید این صحیح حمید مسطورست باب و سمی النبي صلی الله علیه و سلم الصلة عملا و
قال لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب

حدثی سلیمان قال حدثنا شعبه عن الولید ح و حدثی عباد بن يعقوب الاسدی قال قال اخبرنا عباد بن العوام عن الشیبانی عن الولید بن العیزار عن أبي عمرو الشیبانی عن ابن مسعود ان رجلا سأله النبي صلی الله علیه و سلم أى الاعمال افضل قال الصلة لوقتها و برّ
الوالدین ثم الجهاد في سیل الله

از ملاحظه این عبارت ظاهرست که حضرت بخاری نقل حدیث نبوی از عباد بن يعقوب اسدی نموده و آن را صدر باب مقصود و اول مرام محمود گردانیده ثبت کون عباد بن يعقوب شیخ البخاری الذي هو عندهم بادنى قدح غير مقصوب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۴

ولا يضعف جرح معيوب ولا يأسر طعن مثُلوب و قلب كل صغير و كبير عند ذكره خافق مرهوب و هو من كبار الاساطين الذين لا يشق غبارهم ولا يلحق آثارهم معدود و محسوب و لا يستطيع استقصاء ما ثر و استيفاء مفاخره حيسوب ووضح ان البخاری يتمسك بذيله و يستميح فائض نيله و يتثبت بهدايه و يتادب بهدايه و يغترف من بحره الزاخر و يستضيء من ضوءه الباهر و ناهيك به دلالة على كمال الاعتماد والاعتبار والوثق و زهوق شکوک ارباب الجحود والمرroc و انهدام مبانی تسویلات المنهمکین في الطاط الحقوق و انحرام اساس وساوس اهل الانفة و العقوق دوم آنکه فاضل عباد شیخ و اوستاد ترمذی نقاد سالک مسلک تحقیق و سداد و منتهج منهج تنقید و رشاد بوده و بعد ادراک مناقب اثیر و مدائح کثیره آن صدر اهل فقه و اجتهد و استماع جلائل فضائل غزیره صحيح او که شائع في اقطار البلاد و ذات في الاغوار والانحاءست؟؟ هيچ مکابر متعسف و مجادل متصلف در مزيد اعتماد و اعتبار نهايت جلالت فخار روایت چنین شیخ عالی تبار که استاد ترمذی عمدۃ الكبارست ریب و ارتیاب دور از صواب نمی تواند کرد سوم آنکه عباد بن يعقوب عمدۃ المحدثین شیخ و استاد ابن ماجه فخر المنقدینست پس ابا و استنکاف از قبول روایت شیخ ابن ماجه کثیر الانصار رئيس اصحاب النقد والاحصاف عین زیغ و اعتساف باشد لان جلاله قدر المحقق الجہذب ابن ماجه ليس الى اظهارها فاقه و لا حاجه و اتقانه و امعانه في صحيحة المتألق المتشعشع كالزجاجة ظاهر بحيث لا يكتمه قتم و عجاجه چهارم آنکه بسیاری از اساطین والا-مرتب و اركان عالی منزلت ائمه سنه از عباد بن يعقوب روایت اخبار نموده و اخذ احادیث و آثار ازو فرموده اند چنانچه عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی الجماعی الحنبلي در کتاب کمال في معرفة الرجال گفته عباد بن يعقوب ابو سعید الرواجنی الكوفی الاسدی روی عن شریک و حاتم بن اسماعیل و الولید بن أبي ثور و علی بن هاشم بن البرید و محمد بن فضل و عموه بن ثابت و الحسین بن زید بن علی و اسماعیل بن عیاش و عبد الله بن عبد القدوس و عبد الرحمن بن محمد بن عیید الله العزرمی روی عنه البخاری و الترمذی و ابن ماجه و محمد بن اسحاق بن خزیمه و ابو بکر بن أبي داود و احمد بن اسحاق بن البهلوی و ابو حاتم و سئل عنه فقال کوفی شیخ و الحسین بن اسحاق و جعفر بن محمد بن مالک الفزاری الكوفی مات سنه ۲۵۰ خمسین و مائین و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عباد بن يعقوب الرواجنی الاسدی ابو سعید الكوفی روی عن شریک النخعی و

عبد بن الكلام و عبد الله بن عبد القدوس و ابراهيم بن محمد بن أبي يحيى و اسماعيل بن عياش و الحسين بن زيد بن على و الوليد بن أبي ثور و محمد بن الفضل بن عطيه و على بن هاشم بن البريد و يونس بن أبي يعقوب وغيرهم و عنه البخاري حديثا واحدا مقررونا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۵

و الترمذی و ابن ماجه و ابو حاتم و ابو بکر البزار و على بن سعید بن بشر الرازی و محمد بن على الحکیم الترمذی و صالح بن محمد جزرء و ابن خزیمہ و ابن صاعد و ابن أبي داود و القاسم بن زکریا المطرز و خلق و بر متبع افادات ائمہ این حضرات واضح و آشکار است که روایت اکابر و اعاظم و اخذ اجله و افاحم از کسی باعث ظهور جلالت شان و رفت مکان و سمو قدر و علو فخر بلکه معبر بالتوثیق و تعدیل او بالتحقیقت سابقا در حدیث ولایت دریافتی که عمدہ ارباب تنقید اعنی ذهبی با تمجید در کتاب العبر روایت نمودن ابن عبد البر و ابن حزم از احمد بن عمر بن انس بن دلهاث اندلسی دلائی مثبت جلالت او وانموده و احمد بن محمد الشهیر بالمری المغری در کتاب نفح الطیب روایت ابن عبد البر و خطیب بغدادی از ابو الولید باجی باعث افتخار او دانسته و ابن حجر مکی در رساله تطهیر الجنان و اللسان که در مناقب و فضائل و محامات معاویه غاویه تالیف نموده نهایت مجانب و احتراز خویش از تھیف و تعصب و تصلف ظاهر فرموده مجرد روایت صحابه و تابعین از معاویه دلیل کمال براعت او در اجتهاد و فقاهت گردانیده و سیف الله بن اسد الله ملتانی در تنبیه که عین تمویه است روایت مالک و ابو حنیفه و یحیی بن معین و شعبه و سفیانی از امام جعفر بن محمد الصادق عليه و على آباء و ابناء الطاهرين سلام الله ما ذر شارق بتوثیق آن جناب تعبیر کرده و بحسب روایت ایشان از ان حضرت قطان بی ایقان را که در حق آن جناب کلمه خبیثه اجد منه فی نفسی شيئا بر زبان خرافت ترجمان آورده هیچ میر ظاهر ساخته بکمال توهین و تھجین او پرداخته و محمد بن بکر المعروف بابن قیم الجوزیه در زاد المعاد افاده نموده که احد القولین اینست که مجرد روایت عدل از غیر خود تعدیل آن غیرست اگرچه راوی تصریح بتعدیل مروی عنه نکند و این مذهب از احمد بن حنبل مرویست پس گمان ندارم که منصفی لیب و فطنی اریب بعد ادراک این افادات اثیله و افاضات جلیله محققین و منقدین قوم ارتیابی در امامت و براعت و جلالت و بنالت و وثوق و عدالت عباد بن یعقوب پیرامون خاطر خود می رساند یا راه استنکاف و اعراض از قبول مرویات و محدثات او مسلوک می گرداند پنجم آنکه ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلی الرازی توثیق او به تصریح صریح نموده چنانچه ذهبی در کاشف گفته عباد بن یعقوب الرواجنی ابو سعید شیعی جلد عن الولید بن أبي ثور و شریک و عده و عنه خ مقررونا و ت ق و ابن خزیمہ و ابن صاعد و خلق و ثقه ابو حاتم توفي سنه ۲۵۰ و ابن حجر عسقلانی بترجمه عباد در تهدیب گفته قال ابو حاتم شیخ ثقه و نیز ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری گفته عباد بن یعقوب الرواجنی الكوفی ابو سعید راضی مشهور الا انه کان صدوقا و ثقه ابو حاتم الخ و توثیق ابو حاتم عمدۃ الکبراء مصدق کل الصید فی جوف الفرات؟؟ و کاسر ظهور ارباب لجاج و افترا و قاطع و ابر اهل اعوجاج و مراست فجری الوادی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۶

حتی طم السیل القری ششم آنکه ابو بکر محمد بن اسحاق بن خزیمہ السلمی النیسابوری توثیق او نموده ابن حجر عسقلانی در تهدیب به ترجمه عباد گفته قال الحاکم کان ابن خزیمہ یقول حدثنا الثقة فی روایته المتهم فی دینه عباد بن یعقوب و نیز ابن حجر در مقدمه فتح الباری گفته قال الحاکم کان خزیمہ إذا حدث عنه يقول حدثنا الثقة فی روایته المتهم فی دینه عباد بن یعقوب ازین دو عبارت حسب تصریح ابن حجر ظاهر و باهر گردید که ابن خزیمہ عمدۃ النقاد وقتی که از عباد والازداد تحدیث می کرد می گفت حدثنا الثقة فی روایته پس بحمد الله تعالی وثوق عباد در روایت سرور انبیای امجاد علیه و آله سلام رب العباد و صلاته الى يوم النتاد از افاده صریحه ابن خزیمہ ذی السداد بالبلغ و اوضح طرق ثابت و متحقق شد و اما جواب اتهام ابن یعقوب فی الدین فسیجیء عن کتب بالبيان الظاهر المبين انشاء الله المعین و ابن خزیمہ عمدہ ارباب سیر و تنقید و تحقیق و اسوه اصحاب تنقیب و تنقیب و

تدقيقست و مکارم عليه باهره و محمد جلیله زاهره او بر ناظر اسفرار اخبار کبار در اختفا و استثار نیست ذهنی در تذكرة الحفاظ گفته ابن خزیمه الحافظ الكبير امام الائمه شیخ الاسلام ابو بکر محمد بن اسحاق بن خزیمه بن المغیره بن صالح بن بکر السلمی النیسابوری ولد سنّة ثلث و عشرين و مائتين و عنی بهذا الشأن فی الحداثة و سمع من اسحاق بن راهویه و محمد بن حمید و لم یحدث عنهما لصغره و نقص اتقانه إذ ذاک و سمع من محمود بن غیلان و عتبه بن عبد الله الیحمدی المروزی و محمد بن ابان المستملی و اسحاق بن موسی الحظیمی و علی بن حجر و احمد بن منیع و ابا قدامه السرخسی و بشر بن معاذ و ابا کریب و عبد الجبار بن العلاء و طبقتهم فاکثر و جود و صنف و اشتهر اسمه و انتهت إلیه الامامة و الحفظ فی عصره بخراسان حدث عنه الشیخان خارج صحیحهمما و محمد بن عبد الله بن عبد الحكم احد شیوخه و احمد بن المبارک المستملی و ابراهیم بن أبي طالب و ابو علی النیسابوری و اسحاق بن سعید النسائي و ابو عمرو بن حمدان و ابو حامد احمد بن محمد بن بالولیه و ابو بکر احمد بن مهران المقری و محمد بن احمد بن بصیر و حفیده محمد بن الفضل بن الفضل و خلق لا یحصون قال ابو عثمان الحیری حدثنا ابن خزیمه قال كنت إذا اردت ان اصنف الشیء دخلت فی الصلوة مستخیرا حتى یقع لی فيها ثم ابتدی ثم قال ابو عثمان الزراهد ان الله لیدفع البلاء عن اهل نیسابور بابن خزیمه و نیز ذهنی در تذكرة الحفاظ گفته قال ابو علی النیسابوری لم ار مثل ابن خزیمه و قال ابو احمد حسنک سمعت امام الائمه ابا بکر يحکی عن علی بن خشرم عن ابن راهویه انه قال احفظ سبعین الف حديث فقلت لابی بکر فکم یحفظ الشیخ فضربني علی راسی و قال ما اکثر فضولک ثم قال يا بنی ما كتبت سواد فی بیاض الا وانا اعرته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۷

فقال ابو علی النیسابوری كان ابن خزیمه یحفظ الفقهیات من حدیثه كما یحفظ القاری السورة قلت هذا الامام كان فرید عصره فاخبرنی الحسن بن علی ابا اللئی ابا ابو الوقت ابا اسماعیل الانصاری ابا عبد الرحمن بن محمد بن صالح ابا ایا ابا حاتم محمد بن حبان التمیمی قال ما رأیت على وجه الارض من یحسن صناعة السین و یحفظ الفاظها الصیحاج و زیاداتها حتی كان السّنن بین عینیه الا محمد بن اسحاق بن خزیمه فقط و نیز ذهنی در تذكرة الحفاظ گفته قال الدارقطنی كان ابن خزیمه اماما ثبتا معدوم النظیر و حکی ابو بشر القطان قال رای جار لابن خزیمه من اهل العلم كان لوحه علیه صوره نبیتنا صلی الله علیه و سلم و ابن خزیمه یصقله فقال المعبر هذا رجل یحيی سنه رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ابو العباس بن شریح و ذکر ابن خزیمه فقال یستخرج النکت من حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بالمناقش و نیز ذهنی در تذكرة الحفاظ گفته و قال الحاکم فی كتاب علوم الحديث فضائل ابن خزیمه مجموعه عندی فی اوراق کثیره و مصنفاته تزید علی مائة و اربعین كتابا سوی المسائل و المسائل المصنفة مائة جزء و له فقه حدیث برقیده فی ثلاثة اجزاء قال احمد بن عبد الله المعدل سمعت عبد الله بن خالد الاصبهانی يقول سئل عبد الرحمن بن ابی حاتم عن ابی خزیمه فقال و یحکم و هو یسائل عنا و لا نسائل عنه هو امام یقتدى به و قال الفقیه ابو بکر محمد بن علی الشاشی حضرت ابن خزیمه فقال له ابو بکر النقاش المقری بلغنى انه لما وقع بین المزنی و ابن عبد الحكم قیل للمزنی انه یرد علی الشافعی فقال لا يمكنه الا بمحمد بن اسحاق النیسابوری فقال ابو بکر کذا کان و عن ابی اسحاق ابراهیم بن محمد المضارب قال رایت ابن خزیمه فی النوم فقلت جزاک الله عن الاسلام خیرا فقال کذا قال لی جبرئیل فی السیماء قد استواعب الحاکم سیره ابن خزیمه و احواله و ساق انه عمل دعوه عدیمه النظیر فی بستان خرج إلیه یمّ فی اسوق نیسابور و یعزم علی الناس و یقادرون معه فرحين مسرورین حاملین ما امکنهم من الشواء و الحلوی و الطیبات حتی لم یترکوا فی المدینه شيئا من ذلك و اجتمع عالم لا یحصون و هذه دعوه لم یتهیأ مثلها الا لسلطان و كان الامام ابو علی الثقفى مع علمه و کماله قد خالف امام الائمه ابن خزیمه فی مسائل منها مسئلۃ التوفیق و الخذلان و مسئلۃ الایمان و مسئلۃ اللفظ بالقرآن فقام علیه الجمهور و الزم بالبيت اعنی الثقفى الى ان مات و تمت له محن و كان الثقفى کبیر الشأن و ما زال العلماء یختلفون فی المسائل الصغار و الكبار و المعصوم من عصمه الله بالاتجاه الى الكتاب و السنة و السکوت عن الخوض

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۸

فِي مَا لَا يَعْنِيهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*

وقع لى بالاجازة عده اجزاء من عوالى ابن خزيمه و كات وفاته فى ثانى ذى القعدة سنہ ۳۱۱ احدی عشرة و ثلث مائة و هو فى تسع و ثمانين سنہ و نيز ذهبي در عبر فی خبر من غير در وقائع سنہ احدی عشرة و ثلث مائة گفته و محمد بن اسحاق بن خزيمه الامام الائمه ابو بکر السلمی النیسابوری الحافظ صاحب التصانیف روی عن علی بن حجر و طبقته و رحل الى الحجاز و الشام و العراق و مصر و تفقه على المزنی و غيره قال الحافظ ابو علی النیسابوری لم ار مثل محمد بن اسحاق وقال ابو زکریا العنبیری سمعت ابن خزيمه يقول ليس مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قول إذا صح الخبر عنه وقال ابو علی الحافظ كان ابن خزيمه يحفظ الفقهیات من حدیثه كما يحفظ القاری السورة وقال ابن حبان لم ير مثل ابن خزيمه في حفظ الاسناد والمتن وقال الدارقطنی كان ااما معدوم النظیر هفتم آنکه دارقطنی نص کرده بر آنکه او صدوقدست چنانچه ابن حجر عسقلانی به ترجمه او در تهذیب گفته قال الدارقطنی شیعی صدوقد انتھی و فی نص الدارقطنی قاطن دارالنقد والسبیر جائز انواع الشرف والفاخر على کون ابن یعقوب صدوقد شفاء لمشتوف و کفاء لمکتف ف جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

و اما نسبت دارقطنی او را به تشیع پس موجب قدح و جرح و اسقاط از اعتبار و سبب عدم قبول آثار و اخبار مرویه ابن یعقوب والا تبار نمیتواند شد کما ظهر سابقاً فی حدیث الولایة من تصریحات الاساطین الكبار هشتم آنکه در تهذیب ابن حجر عسقلانی به ترجمه او مذکورست و قال ابن ابراهیم بن ابی بکر بن ابی شیعه لو لا رجال من الشیعه ما صح لهم حدیث عباد بن یعقوب و ابراهیم بن محمد بن میمون ازین عبارت ظاهرست که اگر در شیعه عباد بن یعقوب و ابراهیم بن محمد بن میمون نمیبودند حدیثی برای ایشان صحیح نمیشد فثبت بهذا التصریح ان حدیث ابن یعقوب صحیح فاذا كان حدیث ابن یعقوب مقبولاً موثقاً به صحیحاً كان رد روایته جرما قیحاً و اثما فضیحاً و كان الاعتماد عليه و الاستناد إليه معنماً لأهل الروایة ربیحاً و المنکر و الجاحد لنقله غالباً لنفسه لا نصیحاً نهم آنکه ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته عباد بن یعقوب الرواجنی بتخفیف الواو بالجیم المکسورة و التون الخفیفة ابو سعید الکوفی صدوقد راضی حدیثه فی البخاری مقررین بالغ ابن حبان فقال يستحق الترك من العاشرة مات سنہ خمسین ازین عبارت ظاهرست که عباد بن یعقوب بنی ابی حجر کاسر روس اهل مروق صدوقدست پس هر گاه ابن یعقوب صدوقد باشد وساوس اوهام معاندین خصم از هم پاشد و نیز از ان ظاهرست

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۲۹

که قول ابن حبان باستحقاق ابن یعقوب والاشان ترك و هجران را محض مبالغه و عدوان و اغراق و طغيانست پس هر گاه ابن یعقوب غير متروک و طریق قبول روایات او مسلوک باشد در قبول روایت حدیث طیر که ابن یعقوب روایت کرده کدام مقام استنکافست و استبعاد و اللہ ولی التوفیق و الارشاد و مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادِ*

اما اینکه ابن یعقوب راضی بوده فستسمع جوابه المصیب عن قریب دهم آنکه ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری گفته عباد بن یعقوب الرواجنی راضی مشهور الا انه کان صدوقد و ثقة ابو حاتم الخ ازین عبارت عسقلانی عمدة الأعیان هم صدوقد بودن ابن یعقوب والاشان ظاهر و عیانست و فيه کفایه لاهل الرشاد والایقان و هدایة لارباب السداد والعرفان و حصد لنواجم وساوس اهل الزیغ والشیئان و قمع لاساس هواجس اصحاب الربی و العدوان و اما راضی بودن ابن یعقوب فتلک شکاہ ظاهر عنک عارها بر ممارس این شان ظاهر و عیانست که ترك روایت احدی بسبب رفض و تشیع عین تعمق و تهویک و تهور و تنطعست مگر نشنیدی که ابن قتبیه حاوی فضائل شرایف و محاسن لطائف در کتاب المعارف گفته اسماء الغالیة من الرافضة ابو الطفیل صاحب رایه المختار و کان آخر من رای رسول الله صلی الله علیه وسلم موتا و المختار و ابو عبد الله الجدی و زراره بن اعین و جابر الجعفی ازین عبارت سراسر بشارت واضح و آشکارست که ابو الطفیل صحابی که خاتم اصحاب بود از غلات رواضی بوده پس اگر عباد

بن یعقوب بمحض رفض بلا- غلو متهم شد چرا مطعون و مذموم و مثولب گردد ازینجا بر هر متیقظ با خبر و متبه ذی بصر روشن گردید که رفض بلکه غلو فی الرفض را باعث طعن و جرح و ذم و قدح دانستن سیلاپ فنا باساس دعوى عدالت جمیع صحابه که خلفا عن سلف حضرات سینیه باثبتات آن می نازند دوانیدن و تمامی مناقب و مفاخر متکاثره و محامد و ماشر متوافره را که در تنزيل آن بر کل صحابه چها مساعی غیر مشکوره که نمی کنند بر باد دادنست اینجا اگرقادحين و جارحين عباد بن یعقوب فارغخطی صريح از دعوى عدالت جمیع صحابه عنایت فرمایند ما هم دست از توثيق عباد بر می داریم و او را بقادحين او می گذاریم و بفرح و سرور تمام تبعا للمخاطب القمقام شعر لطیف:

شادم که از رقیان دامن کشان گذشتی گوشت خاک ما هم بر باد رفته باشد

بر زبان می آریم و گمان ندارم از بیدار مغزیهای این حضرات که مطلوب اهل حق را باسعاف و انجاح مقرون سازند همانا تسلیم و ثوق عباد را سهل و اولی از امر دیگر که داهیه دهما و نائب فقماست خواهند دانست و باظهار و اقرار آن دل خواهند داد لکن بهر صورت مقصود مرام اهل حق حاصل و فتح و ظفر بجانب ایشان راجع وائلست و بعد ملاحظه این عبارت سراسر متنant

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۰

ابن قتیبه با جلالت جواب از جمیع وجوه طعن و قدح و ثلب و جرح ابن یعقوب که من غیر ذنب مقصوبست ظاهر شد زیرا که حاصل آن جمیع وجوه مرضوضه و علل مدحوضه و اسباب منقوضه و خدشات مرفوضه اثبات رفضست چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب گفته و قال ابن عدى سمعت عبد ان یذکر عن أبي بكر عن أبي شيبة او هنّاد السّيری انهمما او احدهما فسّقه و نسبة الى انه یشتم السیلف قال ابن عدى و عباد فیه غلو فی التشیع و روی احادیث انکرت عليه فی الفضائل و المثالب و قال صالح بن محمد کان یشتم عثمان قال و سمعته يقول اللہ اعدل من ان یدخل طلحة و الزیر الجنة لانهما بایعا علیا ثم قاتله و قال القاسم بن ذکریا المطرز وردت الكوفة فكبت من شیوخها کلهم الـ عباد بن یعقوب فلـمـا فرغت دخلت عليه و كان یمتحن من یسمع منه فقال لـی من جعفر البحر فقلت اللـ خلق البحر قال هو كذلك و لكن من جعفره قلت یذکر الشیخ قال على ثم قال من افراه قلت اللـ اجرى الانهار و وسع العيون قال هو كذلك لكن من افراها و من اجرها قلت یذکر الشیخ قال اجرها الحسين قال و كان مکفوفا و رایت فی بیته سیفا معلقا فقلت لمن هذا قال اعدته لقاتل به مع المهدی قال فلما فرغت من سماع ما اردت و عزمت على السـیرـ فدخلت عليه فسألـی فقال من جعفر البحر فقلت جعفره معاویه و اجراه عمرو بن العاص ثم و ثبت فجعل یصیح ادرکوا الفاسق عدو اللـ فاقتلوه قال البخاری مات فی شوال و قال محمد بن عبد اللـ الحضرمی فی ذی القعـدة سنه ۲۵۰ از ملاحظه این عبارت ظاهرست که حاصل این همه وجوه و علل صریحه الاختلال اثبات رفض ابن یعقوب باکمالست و آن ضرری بقبول روایت آن عمدء الخداق و تصدق نقل آن زبدة السـیـلاقـ نمی رساند و نفعی بحال منکرین و جاحدين عائد نمی گرداند اما آنچه عسقلانی به ترجمه ابن یعقوب گفته ذکر الخطیب ان این خزیمه ترك الروایة عنه آخرا پس جوابش آنست که بر تقدیر تسليم ترك ابن خزیمه روایت را از ابن یعقوب بعد تصريح او به اینکه ابن یعقوب در روایت ثقه است این ترك قابل ترك و هجران و لائق عدم التفات و اعتنای منقدین این شانست زیرا که توثيق او مؤید و مسدد توثيق ابو حاتم والاشان و تصريح دیگر محققین رفع المکان بصدق بودن ابن یعقوب بالایقانست علاوه برین آنفا از افاده ابن حجر عسقلانی در تقریب دریافتی که عباد را مستحق ترك وانمودن از جمله مبالغات و اغراقات مهجوره است پس اگر از ابن خزیمه توثيق عباد به ثبوت نمی رسید و محضر ترك روایت ازو راسا ثابت می شد باز هم این معنی حسب افاده علامه عسقلانی قابل توجه و التفات نمی شد اما آنچه ابن حجر عسقلانی به ترجمه ابن یعقوب گفته قال ابن حبان کان راضیبا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۱

داعیه مع ذلك یروی المناکیر عن المشاهیر فاستحق الترك

روی عن شریک عن عاصم عن زر عن عبد اللـ بن عوف إذا رأیتم معاویة على منبری فاقتلوه

پس جواب از طعن مرفوض برفض آنفا گوش گذار اهل رشاد و استبصار کرده شد اما اینکه او داعیه بوده پس جوابش آنست که سمعانی فطین نفی داعیه بودن ابن یعقوب عمده المحدثین بالحتم و اليقین نموده چنانچه سمعانی در انساب بعد نقل مقوله ابن حبان گفته قلت روی عنه جماعة من مشاهير الائمه مثل أبي عبد الله محمد بن اسماعيل النجاري لأنه لم يكن داعيًّا إلى هواه با أنك سبقاً در حديث ولايت شنيدی که داعیه بودن راوی حسب تصريحات محققوین با انصاف سبب عدم قبول روایت و باعث ابا و استنکاف نمی تواند شد اما نسبت روایت مناکیر از اقوام مشاهير پس مجرد دعوى مستحق تندید و تعییر و مستوجب عیب و نکیرست اما زعم این حبان که ابن یعقوب مستحق ترکست پس بطلاً این استحقاق از افاده خود عسقلانی عمدة الخداق در تقریب شائع فی الآفاق ظاهر و باهرست که آن را عین مبالغه و اغراق و انموده اهل حق را رهین منت و احسان عظيم الشأن فرموده اما اینکه ابن یعقوب روایت حکم قتل معاویه در صورت رؤیت او بر منبر خیر البشر عليه و آله السلام ما اضاء القمر نموده پس ظاهر و واضح و ساطع و لامعست که این سبب قلح قادحين و جرح جارحين و ثلب ثالبين و عیب عائين نمی تواند شد زیرا که مطاعن و مثالب و فضائح و معایب معاویه عاویه افزوون تراز آنست که منصفی را بعد ملاحظه آن استبعاد در صدق این روایت و راستی این حکایت دامنگیر شود اما آنچه سمعانی در انساب بعد عبارت سابقه گفته قال ابو حاتم بن حبان عباد بن یعقوب الرواجنی من اهل الكوفة یروی عن شریک حدثنا عنه شیوخنا مات سنہ خمسین و مائتین فی شوال و کان راضیا داعیه الى الرفض و مع ذلك یروی المناکیر عن اقوام مشاهیره فاستحق الترك

روی عن عاصم عن زر عن عبد الله بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا رأيتم معاویة على منبرى فاقتلوه پس جواب ازین عبارت سراسر بطلاً ابن حبان آنفا بعون الله المنان بمعرض بيان آورده شد فلا حاجة الى الاعداء والتکرار والله الموفق للاسترشاد والاستبصار و خود سمعانی والاشان بعد ذکر این عبارت ابن حبان كما سمعت انفا گفته قلت روی عنه جماعة من مشاهير الائمه مثل أبي عبد الله محمد بن اسماعيل النجاري لأنه لم يكن داعيًّا إلى هواه پس این عبارت سراسر متنانت در حقيقة رد و ابطال مجازفت و عدوان ابن حبانست که سمعانی والاشان روایت کردن جماعتی از مشاهير ائمه اعیان مثل محمد بن اسماعيل النجاري حامل رایت این صناعت و جهبد و ناقد این شان ثابت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۲

کرده نهایت عظمت و جلالت و رفعت و بنالت ابن یعقوب با کرامت ظاهر فرموده و آن را مبرهن و و معلل و مبین و مسجل باین معنی نموده که ابن یعقوب داعیه نه بوده و ناهیک به مدمر الهذر ابن حبان السیلیط اللسان و از لطائف مقام اینست که علامه لا ثانی حاوی کمالات انسانی اعني حضرت سمعانی بعد عبارت سابقه حديث مثبت امر ابو الفصیل نبیل راشد خالد حائد معاند حاسد حاقد را بقتل ابو الائمه الامجاد عليه و آله آلاف سلام الملک الواحد الواجد ما أَمَّ الصلاح و الفلاح و الخير و النجاح كُلَّ قاصد و صامد مع تفسیر مبین مراد ارشاد خالفه باسداد از شریف عمر بن ابراهیم الحسینی عمدة الامجاد نقل کرده و سکوت و صمومت ان نموده و بر متبع افادات این حضرات ظاهرست که سکوت بعد نقل روایتی یا کلامی دلیل تسلیم آنست که شاه صاحب در باب چهارم همین کتاب سکوت صاحب مجالس المؤمنین را بر عبارت میزان ذهبي دلیل تسلیم دانسته بمزيد حسن فهم با احتجاج و استدلال بر سوء حال زرارة بن اعین نموده و فاضل رسید نیز در جواب رساله نفاق الشیخین سکوت را بعد نقل دلیل تسلیم می داند و گمان می برد که داب تمام عقلا آنست که غیر مرضی می باشد بعد نقل برد و انکارش می پردازند پس ظاهر و آشکار گردید که نزد سمعانی نخبه اهل العقول این روایت سراسر بشارت مسلم و مقبول بوده است حالاً عبارت سمعانی باید شنید و وضوح و ظهور و سطوع و سفور امر حق بچشم حقیقت بین باید دید قال السمعانی بعد العبارة السالفة و روی عنه حديث أبي بكر رضي الله عنه انه قال لا تفعل يا خالد ما أمرتك به سأله الشريف عمر بن ابراهیم الحسینی بالکوفة عن معنی هذا الاثر فقال كان امر خالد بن الولید ان یقتل علیا ثم ندم بعد ذلك و فنهی عن ذلك

وجه چهارم

آنکه ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازى این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب می فرماید

خبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخربنا القاضی الامام شیخ القضاۃ اسماعیل بن احمد الوعاظ قال اخربنا والدی ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی قال اخربنا ابو علی الحسین بن محمد بن علی الروذباری قال اخربنا ابو بکر محمد بن مهرویه بن عباس بن سنان الرازی قال حدثنا ابو حاتم الرازی قال حدثنا عیید اللہ بن موسی قال اخربنا اسماعیل الأزرق عن انس بن مالک قال اهدی لرسول اللہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طیر فقال اللہم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فقلت اللہم اجعله رجالا من الانصار فجاء علی فقلت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجۃ قال فذهب ثم جاء فقلت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجۃ قال فذهب ثم جاء فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افتح ففتحت ثم دخل فقال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۳

ما جبسك يا على قال هذه آخر ثلث كرات يرددني انس يزعم انك على حاجة قال ما حملك على ما صنعت يا انس قال سمعت دعاءك فاحببت ان يكون في رجل من قومي فقال النبي صلی اللہ علیہ وسلم ان الرجل قد يحب قومه انتهى

فهذا الامام ابو حاتم الذي اصبح لنقد الاثار و الاخبار كالخاتم المعروف بمعرفة الحديث بين الجهابذة الافاخم، المشهور بتميز الصحيح والسيقim بين الجملة الاعاظم، قد روی هذا الحديث الشريف الراغم لانف كل متهالك على الباطل متقاهم فايدی عجرفة المنكر المکابر العارم و اظهر مخرقة الجاحد المعاند الجارم، فلا يرتاب في الحديث بعد ذلك حازم، ولا يعرض عنه الا معاند لعلائق الایمان حازم، و اللہ المعین العاصم، الموفق لتبکیت کل مجادل مخاصم، و هر چند بودن علامه ابو حاتم رازی از امثال جامعين محاسن و مکارم و افضل حائزین مرابح و مغانم و اکابر مطوفین فی البلاد و اجله بار عین در متن و استناد و نخاریر مسلمین در تجريح و تعديل و مشاهير عارفين مدارج تصحیح و تعلیل و دیگر جلائل محاسن این مقتدائی نبیه در مجلد حدیث تشییه انشاء اللہ الجلیل بتیین و تفصیل خواهی دریافت لكن در این جایز بعض آن بالاختصار رفعا لمراره الانتظار مذکور می شود عبد الكریم سمعانی در انساب گفته الجزی بفتح الجیم و کسر الزاء المشددة هذه النسبة الى جز قریه من قرى اصحابه منها ابو حاتم محمد بن ادريس بن المندر الحنظلي الرازی و كان يقول نحن من اهل اصحابه من قریه جز قال و كان اهلها يقدمون علينا حیاة أبي ثم انقطعوا عنّا و ابو حاتم كان ااما حافظا فهما من مشاهير العلماء له رحلة الى الشام و مصر و العراق روی عنه ابو عمرو بن حکیم و عالم لا يحصلون کثرة توفی سنه سبع و سبعین و مائتين و ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثير الجزری در تاریخ کامل در سنه سبع و سبعین و مائتين گفته و فيها توفی ابو حاتم الرازی و اسمه محمد بن ادريس بن المندر و هو من اقران البخاری و مسلم و نیز ذهبي در عبر في خبر من غبر در سنه سبع و سبعین و مائتين گفته فيها توفی حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازی في شعبان و هو في عشر التسعين و كان بارع الحفظ واسع الرحله من اوقيه العلم سمع محمد بن عبد الله الانصاری و ابا مسهر و خلقا لا يحصلون و كان جاريا في مضمار البخاري و ابی زرعة الرازی و نیز ذهبي در دول الاسلام گفته و في سنه سبع ای سبع و سبعین و مائتين مات حافظ زمانه ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازی في شعبان و هو في عشر التسعين و كان جاريا في مضمار ابی زرعة و البخاري و نیز ذهبي در کاشف گفته محمد بن ادريس بن المندر ابی حاتم الرازی الحافظ عن عبد الله بن موسی الانصاری و خلاق و عشرش

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۴

و ولده و المحاملى و خلق قال موسى بن اسحاق الانصارى ما رأيت احفظ منه و قال احمد بن سلمة ما رأيت بعد ابن راهويه و الذهلي احفظ للحاديث و لا اعلم بمعانيه من أبي حاتم مات فى شعبان سنة ٢٧٧ و ابو محمد عبد الله بن اسعد يمنى يافعى در مرآء الجنان گفته سنة سبع و سبعين و مائتين فيها توفى حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلى الرازى فى شعبان و كان بارع الحفظ واسع الرحله من اوقيه العلم جاريا فى مضمار البخارى و أبي زرعة الرازى و ابن حجر عسقلانى در تقریب التهذیب گفته محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلى ابو حاتم الرازى احد الحفاظ من الحاديه عشر مات سنة سبع و سبعين

وجه بنجم

آنکه حديث طير را ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمى الترمذى در صحيح خود که از صحاح ستہ سنیه و امهات کتب اسلامیه ایشان است در مناقب جناب امیر المؤمنین عليه السلام روایت کرده حیث
 قال باب حدثنا سفیان بن وکیع ن؟؟ عبید الله بن موسی عن عیسی بن عمر عن السدی عن انس بن مالک قال کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک یاکل معی هذا الطیر فجاء علی فاکل معه
 هذا حديث غریب لا- نعرفه من حديث السیدی الا- من هذا الوجه وقد روی هذا الحديث من غير وجه عن انس و السیدی اسمه اسماعیل بن عبد الرحمن و قد ادرك انس بن مالک و رای الحسین بن علی ازین عبارت ظاهرست که ترمذی حديث طیر را بسند متصل از انس روایت کرده و آن را در صحيح خود داخل نموده و نیز افاده تعدد طرق حدیث طیر از انس فرموده و نیز بقول خود و قد ادرك انس بن مالک و رای الحسین بن علی تابعی بودن سدی ثابت نموده و تشیید مبانی این حديث شریف فرموده و إذا کان الترمذی احد الارکان السیتة المشهورین المعروفین فی الخلاائق الآخاذین من التحقیق و التقدیم و السبر و النخل و التنقیب و التغیر بالوثائق الناقبین عن سرار الحقائق الكاشفین لعواض الدقائق راویا لهذا الحديث الشریف الصادق لا یرتاب فی کمال اعتماده و نهاية اعتباره الا- المعاند المارق، او المتعصب المائل و الله ولی التوفیق للخلاص عن المضائق و الحافظ الصائن عن الزلل فی المزالق، و از افاده سبط ابن الجوزی ظاهرست که ترمذی سماع سدی از انس بن مالک و رویت جناب امام حسین عليه السلام ذکر نموده و بصراحت تمام توثیق او از سفیان ثوری و شعبه و یحیی بن سعید القطان و غير ایشان نقل نموده بتعديل سدی سدّ باب اوهام متعصیین که ابطال این حديث شریف خواسته اند فرموده و هذه عباره سبط ابن الجوزی فی تذکرة خواص الامم فی ذکر حديث الطائر و اما الترمذی فقال ثنا سفیان بن وکیع عن عبید الله بن موسی بن عیسی بن عمر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص:

عن السدی عن انس بن مالک قال کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطائر فجاء علی فاکل معه

قال الترمذی السدی اسمه اسماعیل بن عبد الرحمن سمع من انس بن مالک و رای الحسین بن علی و وثقه سفیان الثوری و شعبه و یحیی بن سعید القطان و غيرهم قلت انما ذکر الترمذی هذا فی تعديل السیدی لأن جماعة تعصباً عليه ليطبلوا هذا الحديث فعدله الترمذی و هر چند افاده ترمذی در توثیق و تعديل سدی نبیل کافی و وافی و تشکیکات اهل مرا و لجاج و تعللات اصحاب عناد و اعوجاج را راسا مستاصل و نافیست لكن برای مزید تشیید و ابرام بعض وجوه متنینه النظام مؤید این مطلوب و مرام مذکور می دارم اول آنکه امام احمد بن محمد بن حنبل شیانی توثیق او فرموده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهدیب التهذیب به ترجمه اش گفته قال ابو طالب عن احمد ثقة و توثیق امام احمد مثبت کمال اعتبار و اعتماد سدیست زیرا که هر گاه محض روایت احمد از کسی دلالت بر وثوق و اعتماد او داشته باشد تصریح به توثیق آن کس بالاولی باعث حصول جزم و حتم بوثاقت او خواهد شد دوم آنکه

احمد بن عبد الله العجلی که محسن باهره و معالی زاهره او در مجلد حدیث ولایت از کتاب الانساب سمعانی و کتاب سیر اعلام النبلاء و تذكرة الحفاظ و عبر ذهبي دریافتی توثيق سدی نموده چنانچه ابن حجر در تهذیب به ترجمه اش می فرماید قال العجلی ثقہ عالم بالتفسیر روایة له انتهی و فی توثيق العجلی العمید للسدی السید الرشید، و التصریح بکونه عالماً بتفسیر کلام الرّب المجيد، کمال التایید و نهایة التشیید، للمقصود المحمود و المطلوب الحمید، كما لا يغُرب عن القى السمع و هو شهید، سوم آنکه احمد بن شعیب النسائي در حق سدی گفته صالح و نیز در حق او گفته لیس به باس چنانچه ابن حجر در تهذیب به ترجمه او گفته قال النسائي فی الكتب صالح و قال فی موضع آخر لیس به باس ظاهرست که این دو افاده نسائي حق شناس برای قلع و قمع اساس ارتیاب مرتایین با وسوس در جلالت شان سدی عمدۃ الاکیاس کافی و وافیست زیرا که حسب افادات ارباب النقد و الدرایه کما سمعت فی مجلد حدیث الولاية شرط نسائي در رجال اشد از شرط شیخین با اجلالست پس هر گاه ناقدی که احتیاط او در باب رجال باین حد کمال رسیده باشد تصریح او بصالح بودن کسی و نفی باس از و لابد موجب نهایت رکون و استناد و باعث غایت ثقت و اعتماد خواهد بود خصوصا وقتی که اعتماد خود او برین کس و اخراج حدیث او در صحیح خویش ثابت باشد و سترعرف انشاء الله تعالى ان السدی من رواه صحیح النسائي چهارم آنکه عبد الله بن محمد المعروف بابن عدی که در نقد رجال و فحص احوال ملجا و ملاذ و موئل و معاذ اهل سنت و م Hammond عظیمه و مدائع فخیمه او از کتاب الكامل ابن الاثير

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۶

و تذكرة الحفاظ و کتاب العبر ذهبي و مرآة الجنان يافعی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر مناوی پیدا و آشکارست افاده کرده که سدی نزد او مستقیم الحديث و صدوقست و نیز در حق او لا-باس به گفته چنانچه ابن حجر در تهذیب به ترجمه سدی می گوید قال ابن عدی له احادیث یرویها عن عده شیوخ و هو عنده مستقیم الحديث صدوق لا باس به پس بعد این تصریح ابن عدی کار هیچ عاقلی نیست که اعراض از حدیث سدی کند و سد انصاف بمعادل جور و جفا و ظلم و اعتدا بر کند پنجم آنکه ابو حاتم محمد بن حبان بستی که فضائل جلیله الشأن و مناقب رفیعه البینان او در مجلد حدیث ولایت از کتاب الاکمال أبي نصر بن ماکولا- و کتاب الانساب عبد الکریم سمعانی و منهج ابن تیمیه حرانی و عبر ذهبي و مرآة الجنان يافعی و طبقات شافعیه سبکی و طبقات شافعیه اسنوى و مقدمه شرح مشکأ عبد الحق و بستان المحدثین خود مخاطب و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر شنیدی سدی را در کتاب الثقات وارد فرموده چنانچه گفته اسماعیل بن عبد الرحمن بن أبي ذویب السدی الاعور مولی زینب بنت قیس بن محزم؟؟؟ من بنی عبد مناف یروی عن انس بن مالک و قد رأی ابن عمر روى عنه الثوری و شعبه و زائدة مات سنہ سبع و عشرين و مائة فی اماره ابن هبیره و پر روشنت که ابن حبان در کتاب الثقات جز از ثقات ذکر نکرده و هر کسی که درین کتاب مذکورست بلا شبھه ثقه می باشد و هر چند این معنی از ملاحظه صدرش در کمال ظهورست لکن برای تنبیه ذاهلين بعض کلمات مصراحه این مطلب از ان منقول می شود پس مخفی نماند که ابن حبان در صدر کتاب الثقات گفته و لا اذکر فی هذا الكتاب الاول الا الشتات المذین یجوز الاحتجاج یخبرهم و نیز در ان گفته فکل من اذکره فی هذا الكتاب الاول فهو صدوق یحوز الاحتجاج بخبره إذ قعدی خبره عن خصال خمس و بعد ذکر خصال خمس گفته و انما اذکر فی هذا الكتاب الشیخ بعد الشیخ و قد ضعفه بعض المشايخ و وثقه بعضهم فمن صح عندي منهم انه ثقہ بالدلائل التیة التي یبنتها فی کتاب الفصل بین النقلة ادخلته فی هذا الكتاب لانه یجوز الاحتجاج بخبره و من صح عندي منهم انه ضعیف بالبراهین الواضحة التي ذكرتها فی کتاب الفصل بین النقلة لم اذکر فی هذا الكتاب لکن ادخلته فی کتاب الضعفاء بالعدل لانه لا یجوز الاحتجاج بخبره فکل من ذکرته فی کتابی هذا إذا تعدی خبره عن الخصال الخمس التي ذکرتها فهو عدل یجوز الاحتجاج بخبره ششم آنکه عبد الکریم بن محمد السمعانی بتصریح صریح توثيق سدی نموده بذکر بعض فضائل باهره او تزیین کتاب خود فرموده چنانچه در کتاب الانساب در نسبت سدی گفته و المشهور بهذه النسبة اسماعیل بن عبد الرحمن بن أبي ذویب و قیل ابن أبي کریمة السدی الاعور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۷

مولی زینب بنت قیس بن محزمہ؟؟ من بنی عبد مناف حجازی الاصل سکن الكوفة یروی عن انس بن مالک و عبد خیر و أبي صالح و قد رای ابن عمرو هو السدی الكبير ثقة مامون روی عنه الثوری و شعبه و زائدہ و سماک بن حرب و اسماعیل بن أبي خالد و سلیمان التیمی و مات سنّه سبع و عشرين و کان اسماعیل بن أبي خالد یقول السدی اعلم بالقرآن من الشعبي قال ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الحافظ اسماعیل بن عبد الرحمن السدی یعنی ابا محمد صاحب التفسیر انما سمى السدی لأنّه نزل بالسدّه و کان ابوه من کبار اهل اصبهان توفی سنّه سبع و عشرين و مائة فی ولایه بنی مروان روی عن انس بن مالک و ادرک جماعة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم منهم سعد بن أبي وقاص و ابو سعید الخدّری و ابن عمرو ابو هریره و ابن عباس حدث عنه الثوری و شعبه و ابو عوانة و الحسن بن صالح قال ابن أبي حاتم اسماعیل بن عبد الرحمن السدی الاعور مولی زینب بنت قیس بن محزمہ؟؟ اصله حجازی یعد فی الكوفین و کان شریک یقول ما ندمت علی رجل لقیته ان لا اكون كتبت کل شيء لفظ به الا السدی قال یحيی بن سعید ما سمعت احدا یذكر السدی الا بخیر و ما ترکه احد هفتمن آنکه مسلم بن حجاج قشیری صاحب صحیح از سدی روایت فرموده چنانچه محمد بن طاهر مقدسی در کتاب اسماء الرجال صحیحین در افراد مسلم ممن اسمه اسماعیل گفته اسماعیل بن عبد الرحمن بن أبي کریمة الهاشمی المعروف بالسدی الاعور الكوفی اصله حجازی مولی زینب بنت قیس بن محزمہ من بنی عبد المطلب یکنی ابو محمد سمع انس بن مالک و لقی عبد الله و سعد بن عبادة و یحيی بن عباد روی عنه ابو عوانة و الثوری و الحسن بن صالح و زائدہ و اسرائیل مات سنّه سبع و عشرين و مائة و ظاهرست ولا کظهور النار علی العلم که تخریج مسلم از سدی از ادل دلائل و ثابت اوست زیرا که محمد بن طاهر مقدسی در صدر همین کتاب اسماء الرجال صحیحین افاده فرموده که حفاظ حديث مثل ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حديث او در صحیحین کردند حدیث او حجتست بسبب روایت شیخین ازو در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده‌اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او سماع را از کسی که مقدم بر اوست پس بنا بر این یقینا و قطعاً ظاهر می‌شود که حدیث سدی نزد ائمه سنیه که بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر بودند خصوصاً ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم حجتست و خود او ثقه و عدل و حافظت و اصل عبارت مقدسی متضمن این مطلب انشاء الله تعالى در مجلد حديث تشییه در مقام توثیق عبد الرزاق خواهی شنید و علامه ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری گفته یبغی لکل منصف ان یعلم ان تخریج صاحب الصحيح لای راو کان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۸

مقتض لعدالتہ عنده و صحة ضبطه و عدم غفلته ولا۔ سیما ما انضاف الى ذلك من اطباق جمهور الائمه على تسمية الکتاين بالصحیحین و هذا معنی لم یحصل لغير من خرج عنه فی الصحيح فهو بمثابة اطباق الجمهور على تعديل من ذکر فیهما ازین عبارت ظاهرست که تخریج صاحب صحیح هر راوی را که باشد مقتضی عدالت آن راوی نزد صاحب صحیح و صحت ضبط او و عدم غفلت اوست لا سیما اطباق جمهور ائمه بر تسمیه هر دو کتاب یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم بصحیحین معنای هست که برای غیر روات این دو کتاب حاصل نشده و این معنی بمثابة اطباق جمهورست بر تعديل کسی که در ان ذکر شده پس بحمد الله تعالى واضح گردید که سدی عدل صحیح الضبط است که غفلت نمی نماید و از یک جهت اطباق جمهور بر تعديل او واقع است و ملا على قاری در مرقاۃ شرح مشکاۃ گفته و قد کان ابو الحسن المقدسی یقول فیمن خرّج احدهما فی الصحيح هذا جاز القنطرة یعنی لا یلتفت الى ما قيل فيه لانهما مقدمان على ائمه عصرهما و من بعدهما فی معرفة الصحيح و العلل و نیز قاری در مرقاۃ گفته و لا یقدح فیهما ای فی الصحيحین اخراجهما لمن طعن فيه لان تخریج صاحب الصحيح لای راو کان مقتض لعدالتہ و صحة ضبطه و عدم غفلته ان خرج له فی الاصول فان خرج له فی المتابعات و الشواهد و التعالیق کانت درجاته متقاربة فی الضبط و غيره مع حصول وصف

الصدق له فالطعن فيمن خرج له احدهما مقابل لتعديله فلا يقبل الجرح الا مفسرا بما يقدح في عدالته او ضبطه الخبر بعينه لتفاوت الاسباب الحاملة للاتهام على الجرح إذ منها ما لا يقدح و منها ما يقدح اذين دو عبارت واضح و ظاهرست که ابو الحسن مقدسی در باب کسی که یکی از بخاری و مسلم ازو در صحیح اخراج نموده باشد افاده می فرمود که هذا جاز القنطرة یعنی آنچه در باب او گفته شده است قابل التفات نیست زیرا که بخاری و مسلم در معرفت صحیح و علل برائمه عصر خود و کسی که بعدشان باشد مقدم و فائق هستند و تخریج یکی ازیشان برای هر راوی که باشد نزد او مقتضی عدالت و صحت ضبط و عدم غفلت آن راویست ثبت ان السدی قد عبر القنطرة و جاز و شرف روایه صاحب الصحيح احرز و حاز فهو عدل صحيح الضبط غير مطعون بالغفلة و الخطط هشتم آنکه سدی از روات صحیح أبي داود و صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحیح ابن ماجه است چنانچه از رمز ۴ که بر نامش در تهذیب التهذیب و تقریب و غير آن مرقومست ظاهر و آشکارست و سابقا در مجلد حدیث ولايت حسب افاده حامی ؟؟؟ مخاطب لا ثاني اعني سيف الله بن اسد الله ملتانی دریافتی که روات صحاح اهل سنت همه معبد و مزکی و اهل دیانت و تقوی بوده‌اند و روایات اهل سنت در هر عصر و هر طبقه مشهور و معروف و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدروس پس سدی که بودن او از روات مسلم و بخاری و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مسلمست نیز معبد و مزکی و از جمله اهل دیانت و تقوی بوده باشد و روایات او در هر عصر و هر طبقه مشهور و معروف و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدروس نهم آنکه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۳۹

علی سبیل الفرض اگر تصریح شعبه بوثاقت سدی که از کلام ترمذی علی ما نقله سبط ابن الجوزی ظاهر شد ثابت ندانیم باز هم چون شعبه از سدی روایت دارد ثابت خواهد شد که او نزد شعبه ثقه می باشد زیرا که سابقا از عبارت شفاء الاسقام سبکی دریافتی که حسب افاده ابن تیمیه شعبه از جمله کسانی هست که روایت نمی کنند مگر از ثقه و از افاده ابن حجر عسقلانی در صدر لسان المیزان نیز این معنی ظاهرست کما لا یخفی علی من طالعه پس بحمد الله تعالی بكمال وضوح ثابت گردید که محض روایت شعبه از سدی برای اثبات مطلوب کافی و بسندست دهم آنکه بسیاری از اعظم علماء و افاحم نبها مثل ابو عوانه و سفیان ثوری و حسن بن صالح و زائد و اسرائیل و شعبه و سماک بن حرب و اسماعیل بن أبي خالد و سلیمان تیمی و ابو بکر بن عیاش از سدی روایت کرده‌اند و انفا در وجه عباد بن یعقوب دانستی که روایت اکابر والا مرتبت و تحديث اجله عالی منزلت از کسی بچه حد باعث ثبوت جلالت و عظمت آن کس هست تا آنکه به توثیق معتبر می شود بلکه بنا بر افاده بعض اعلام عین تعدیلست پس بعد در ک این معنی اصلا ریبی در نهایت جلالت شان سدی و وثوق و عدالت او باقی نمی ماند یا زدهم آنکه نصر الله کابلی با آن همه تعصب بی پایان و تعمق و تنطع صریح العوار و الشیئان که زیان را بقدح و جرح جمعی از اعیان سنیه گشاده اعتراف صریح به ثقه بودن سدی والاشان نموده چنانچه در صواعق در مطلب سادس در بیان مکاید از مقصد اول کتاب گفته السادسة و العشرون نقل اخبار عن بعض کتب اهل السنة مما رواه بعض محدثیم عن رجل یشارکه غیره فی اسمه او لقبه او کلیهما احدهما صدوق و الآخر کذوب و ترك ما یمیز به احدهما عن الآخر لیعلم انه صریح كالسدى فانه مشترک بین رجلین احدهما الكبير و الآخر الصغير و الاول منهما ثقة و الآخر کذاب و ضایع رافضی فینخدع من لا یعرف حقيقة الامر و ليس له دربة دوازدهم آنکه خود شاه صاحب هم سدی را از معتبرین و ثقات اهل سنت می دانند چنانچه در باب دوم این کتاب تحفه می فرمایند کید نوزدهم آنکه در اسماء و القاب رجال معتبرین اهل سنت نظر کنند و هر کرا از رجال خود شریک نام و لقب او یابند حدیث او را و روایت او را بان سنی نسبت دهنده بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز در میان هر دو حاصل نشود پس سنیان نا واقف او را امامی از ائمه خود اعتقاد کنند و روایت او را در محل اعتبار شمارند مثل سدی که دو کس اند سدی کبیر و سدی صغير کبیر از معتبرین و ثقات اهل سنت است و صغير از وضاعین و کذایینست و راضی است غایلیست اما وصف حدیث طیر بغرابت که در نسخه حاضره ترمذی مذکورست پس اولا سبط ابن الجوزی آن را نکرده و

ثانياً غرابة حديث دلالت بر عدم صحت آن ندارد زیرا که حديث غريب صحيح هم می باشد پس غريب عامت از صحيح و غير صحيح و لا دلالة للعام على الخاص بلکه چون ترمذی این حديث را در صحيح خود وارد فرموده و توثيق سدی راوي آن هم بفرض ردّ تعصب مبطلين حديث شريف نموده اين معنى دلالت صريحه دارد بر آنكه اين حديث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴۰

صحیحست گو غریب باشد و صدق یمن؟؟ در وی که غریب صحیح هم می باشد و محض اتصاف بغرابت دلالت بر عدم صحت ندارد پس بر متبع کتب درایت مخفی نیست برای دفع توهمن قاصرین بعض شواهد مذکور می شود حافظ تقی الدین ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الشافعی المعروف بابن الصلاح در کتاب علوم حدیث گفته النوع الحادی و الثالثون معرفة الغریب و العزیز من الحديث رویت عن أبي عبد الله بن مندة الحافظ الاصلبیانی انه قال العریب من الحديث کحدیث الزهری و قتادة و اشباهمما ممن یجمع حدیثهم فاذا انفرد الرجل منهم بالحديث یسمی غریبا و إذا روی عنهم رجالن او ثلاثة و اشتراکا فی حدیث یسمی عزیزا فاذا روی الجماعة عنهم حدیثا یسمی مشهورا قال یعنی ابن الصلاح الحديث الذى یتفرد به بعضهم یوصف بالغريب و كذلك الحديث الذى یتفرد فيه بعضهم لامر لا یذكره فيه غيره اما فی متنه او فی اسناده وليس كل ما یعد من انواع الافراد معدود من انواع الغريب كما فی الافراد المضافة الى البلاد على ما سبق شرحه ثم ان الغريب ینقسم الى صحيح كالافراد المخرجة فی الصحيح و الى غير صحيح و ذلك هو الغالب على الغرائب روينا عن احمد بن حنبل رضی الله عنه انه قال غير مرأة لا تكتبو هذه الاحادیث الغرائب فانها مناکير و عامتها من الضعفاء اذین عبارت بدو وجه ثابت می شود که وصف حدیث طیر بغرابت در عبارت ترمذی على تقدير التسلیم منافات با صحت آن ندارد اول آنكه در ان مذکورست که غریب صحیح مثل افراد مخرجہ در صحیحست و چون ترمذی حدیث طیر را در صحيح خود وارد فرموده پس آن صحیح باشد گو غریب هم باشد دیگر آنكه از آن ظاهرست که امام احمد بن حنبل از کتاب احادیث غرائب که غیر صحیحست مکرر اتباع و اشیاع خود را منع فرموده پس اگر حدیث طیر غیر صحیح می بود چگونه امام احمد بن حنبل آن را روایت می کرد و خود را مستحق توبیخ و تعییر ایزد خبیر که ارشاد فرموده یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ*
وَأَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْهَوْنَ أَنفُسَكُمْ

می ساخت و خود را در کشمکش مؤاخذه دار و گیر و اتباع نحاریر که ایشان را از کتاب احادیث غرائب غیر صحیحه و مناکیر مرویه از ضعفا بتکرار منع و تحذیر فرموده است می انداخت و چون احمد بن حنبل حدیث طیر را روایت کرده کما علمت فی الوجه الثاني پس یقینا معلوم شد که این حدیث شریف از جمله غرائب غیر صحیحه و مناکیر مرویه از ضعفا نیست بلکه حدیث صحیحست و مروی از ثقات و قدح و جرح آن غیر قابل اصغا و التفات و علاوه برین همه از تتبع افادات ائمه عالی درجات واضح و لائح می شود محض که روایت ترمذی حدیث را در صحيح خود دلالت بر مزید اعتماد و اعتبار حدیث طیر و نهایت شناعت و فظاعت تکذیب و ابطال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴۱

ان دارد بوجوه عدیده اول آنكه جلال الدين سیوطی در طبقات الحفاء بترجمه ترمذی گفته قال ابو سعيد الادریسی كان احد الائمه الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع و العلل و التاريخ تصنیف رجل عالم متقن كان يضرب به المثل في الحفظ انتهى فهذا ابو سعيد الادریسی عالمهم السعید و حاذقهم الحمید و جهذبهم المفید و تحریرهم المجید و كاملهم الرئيس قدوة اهل الافادة و التدریس یفید نهاية جلاله الشأن للصحیح الترمذی المقبول عنه الأعیان و یظهر کونه موصوفا بالاحکام و الاتقان حریا بالاعتماد و الاذعان مصونا عن مثالب اهل العد و ان محفوظا من مطاعن اهل الطغيان دوم آنكه عبد الكریم بن محمد سمعانی در انساب بحسب ترمذی گفته ابو عیسی محمد بن شداد الترمذی الضریر احد الائمه الذين یقتدى بهم في علم

الحادي ث صنف كتاب الجامع و التاريخ و العلل تصنيف رجل عالم متقن و كان يضرب به المثل في الحفظ و الضبط الخ اذين عبارت واضحت كه ترمذى كتاب جامع خود كه مراد از ان صحيح اوست تصنيف كرده تصنيف مرد عالم متقن ثبت ان صحيحه موصوف بالإتقان و علو الشأن فلا يقدم على تكذيب حديثه الا المبتلى بالخزي و الخسران و اضنو بالعمه و الحرمان سوم آنکه احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفيات الأعيان گفته ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الصحاک السلمی الصیری البوغی الترمذی الحافظ احد الائمه الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع و العلل تصنيف رجل متقن و به يضرب المثل الخ و هذه عبارة ابن خلکان مثل عبارة محقق سمعان دليل واضح و برهان أى برهان على اتصف جامع الترمذی بالإتقان و ظهور فظاعة زعم اهل الحقد و الشثنان و كون زعمهم متزعزع الارکان واهی البینان منخرم الفروع و الاغصان منهاد الجدران چهارم آنکه این اثیر در جامع الاصول تصريح کرده که كتاب ترمذی صحيحهست و في هذا کفاية لاثبات صحة اخباره و حجۃ آثاره و دليل واضح على ایناع اثماره و بزوج انواره و برهان لائح على غایة سماجه تکذیب المخاطب و نهایه شناعه انکاره پنجم آنکه بن اثیر صحیح ترمذی را احسن کتب گفته فإذا كان صحیح الترمذی احسن الكتب و افضل الاسفار كيف یجتری احد من اولی الالباب و الابصار على مقابله حديثه بالرد و الانکار و الله ولی التوفيق و الاستیصال و الحافظ الصائن من الاستباک فى اشراك الخسار و البوار ششم آنکه ابن اثیر افاده نموده کم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴۲

صحیح ترمذی اکثر کتبست از روی فائدہ و احسن انسنت از روی ترتیب و اقل انسنت از روی تکرار و هذا ایضاً یدلک على نهایه المدح و غایة الثناء المزري على الازهار و یرشدک الى اقصی الاعتماد و الاعتبار و یلحق بمکذب حديثه کمال الصغار و الاحتقار هفتم آنکه نیز ابن اثیر در حق صحیح ترمذی گفته و فيه ما ليس في غيره من ذكر المذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحديث من الصحيح و الحسن و الغریب و فيه جرح و تعديل انتهى فهذا صریح فی الترجیح و التفضیل و ان فيه ما ليس في غيره من کتب ائمه هذا الشأن الجلیل و ان فيه تبیین انواع الحديث الجميل و اثبات الجرح و التعديل فكيف یروج بعد ذلك وسوس طاعن یروم تکذیب حديثه الشريف بالتخذیع و التسویل هشتم آنکه ابن اثیر در حق صحیح ترمذی گفته و فی آخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا- یخفی قدرها على من وقف عليه انتهى من الواضح بين ان کتاباً يكون مشتملاً على تعین الاسقام و العلل جلیل المرتبة فخیم المحل و شانه عظیم و خطبه جلل و لا ینفق فی حقه تقول کل معاند محک و محل نهم آنکه قول ابن اثیر وقد جمع فيه فوائد حسنة لا یخفی قدرها على من وقف عليه دلالت صریحه دارد بر استعمال کتاب العلل بر فوائد حسنے جلیل و عوائد فخیمه جمیله که عظمت قدر و جلالت فخرش بر واقف آن کتاب در حیز عفا و احتجاج نیست و من الظاهر الجلی على من له فهم ذکی و ذهن صافی ان من یبین فی النقد و التعلیل و الجرح و التعديل فوائد حسنة حریة بالتعظیم و التجیل لا یؤثر وصم کتابه بایراد افتراء کاذب ضئیل و اصحاب بهتان واضح خسیس ذلیل دهم آنکه ابن اثیر از ترمذی نقل کرده که صنفت هذا الكتاب و عرضته على علماء الحجاز فرضوا به انتهى و من الظاهر المستین على من له درایه و امتیاز و تجنب عن الاعوجاج و عن اللجاج انجیاز ان رضاء علماء الحجاز بهذا الكتاب الممتاز غایة التشریف و الاعتزاز فلا یتفوه بباطل حديثه رغم اعلماء اهل الحجاز الا من تنکب عن الحق و عن الصواب جازه و احرز قصب السبق فی مضمیر العناد و انواع اللداد حان یازدهم آنکه ترمذی على ما نقله ابن اثیر افاده فرموده و عرضته على علماء العراق فرضوا به انتهى و بعد رضاء علماء الحجاز رضاء علماء العراق بهذا الكتاب الذي ابهر العقول و راق دلیل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴۳

باهر على حصول الاجماع الاتفاق و تحقق الاطباق و الاصفاق من الجهاذه الحذاق و المهرة السبق على غایه جلاته الاخبار الماثورة فيه من حبیب الرب الخلاق صلوات لله و سلامه عليه ما وصف الصبح بالابتلاج و الایتلاج و الشمس المضيء بالاضاءة و الاشراق فلا یکذب حديثه الا- المخدول المؤکوس الخلاق الممنوع بمرارة المذاق و شکاسه الاخلاق و الله ولی التوفيق و الارفاق و هو الحافظ

الصائن من تسويلات ارباب الشقاق و اصحاب النفاق الذين لا رواج لتلميغاتهم ولا نفاق الا على من نكص عن الايمان والوفاق دوازدهم آنکه نیز ترمذی فرموده و عرضته على علماء خراسان فرضوا به انتهي فرضا علماء خراسان بهذا الكتاب العظيم الشأن بعد رضاء علماء الحجاز و علماء العراق الأعیان اوضح دلیل و اجل برهان على سمو قدر ما فيه من الاحادیث المرویة عن سید الانس و الجان صلوات الله و سلامه عليه و آله ما اختلف الملون فلا يرميه بالکذب و البهتان الا الاعفك المنهمک فى البعض و الشتنان و اللجوح المرتبک فى الطغيان ولا يخالف جميع علماء الحجاز و علماء العراق و علماء خراسان الا اللجوح المهاهن الذين شان شأنه بصرم حبل الايقان و الايمان و الله الموفق و هو المستعان سیزدهم آنکه ترمذی بر اثبات این همه فضل و جلال و عظمت قدرت كتاب مستطاب خود نزد اکابر و اجله اهل عصر خود اکتفا نفرموده از طرف خود در حق کتاب خود فرموده و من كان في بيته لهذا الكتاب فكانما في بيته نبی يتکلم انتهی و من الجلى الواضح و البین اللائح على المتذبر الحاذق الذى له فهم صائب و ادراک فائق ان كتابا يكون كالنبی المتكلم الناطق لا يکذب حدیثه الا المکابر المائت و الماحل المماذق و الخادع المناق و المعاند الذى هو المنوب ؟؟؟ مفارق و لا يخاف ارتکاب سخط الخالق و لا يمنع في اسرار الحقائق فهو لثوب الانصاف خارق و عن الدين القویم مارق حالا عبارت ابن الاثير که از ان تصدیق باین وجوه ظاهر شود باید شنید قال ابن الاثير في جامع الاصول الترمذی هو ابو عیسی محمد بن عیسی بن منورہ بن موسی بن الضحاک السلمی الترمذی ولد و توفی بترمذ لیلۃ الاثنین الثالث عشر سنۃ تسع و سبعین و مائین و هو احد العلماء الحفاظ الاعلام و له في الفقه ید صالحہ اخذ الحديث عن جماعة من ائمۃ الحديث و لقی الصدر الاول من المشايخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن موى و محمود بن غلیلان و معبد بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴۴

عبد الرحمن و محمد بن بشار و على بن حجر و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفين بن وكیع و محمد بن اسماعیل البخاری و غير هولاء عن خلق لا يحصون كثرة و اخذ عنه خلق كثير منهم محمد بن المحبوب المروزی و من طريقه روينا كتابه الجامع و له تصانیف كثيرة في علم الحديث و هذا كتابه الصحيح احسن الكتب و اکثرها فائدة و احسنها ترتیبا و اقلها تكرارا و فيه ما ليس في غيره من ذکر المذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحديث من الصحيح و الحسن و الغریب و فيه جرح و تعديل و في آخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قدرها على من وقف عليها قال الترمذی رحمة الله صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به و عرضته على علماء العراق فرضوا به و عرضته على علماء خراسان فرضوا به و من كان في بيته هذا الكتاب فكانما في بيته بنی يتکلم و قال الترمذی كان جدی مروزیا انتقل من مرو ایام الليث بن سیار چهاردهم آنکه علامه عمدة المنقادین و اوحد المحققین حافظ جمال الدين يوسف بن الزکی المزی در صدر تحفه الاشراف بمعرفة الاطراف که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش نظر قاصر عاشر حاضرست گفته الحمد لله رب العالمین و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الله الاولین و الآخرين و اشهد ان محمد اعبده و رسوله امام المتقین و خاتم النبیین و حیرته من خلقه اجمعین صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین الطیین الطاهرین و على اخوانه من النبیین و المرسلین و التابعین لهم باحسان الى يوم الدين و سائر عباد الله الصالحین من اهل السموات والارضین و سلم تسليما اما بعد فانی قد عزمت على ان اجمع في هذا الكتاب ان شاء الله تعالى اطراف الكتب الستة التي هي عمدة كتب اهل الاسلام و عليها مداد عامة الاحکام و هي صحيح محمد بن اسماعیل البخاری و صحيح مسلم بن الحجاج النیسابوری و سنن أبي داود السجستانی و جامع أبي عیسی الترمذی و سنن أبي عبد الرحمن النسائي و سنن أبي عبد الله بن ماجة القزوینی و ما یجري مجرها من مقدمة كتاب مسلم و كتاب المراسيل لأبی داود و كتاب العلل الترمذی و هو الذي في آخر كتاب الجامع و كتاب الشمائی له و كتاب عمل يوم و لیلۃ للنسائی معتمدا في عامة ذلك على كتاب أبي مسعود الدمشقی و كتاب خلف الواسطی في احادیث الصحیحین و على كتاب أبي القسم بن عساکر في كتب السنن و ما تقدم ذکرها معها و رتبته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴۵

على نحو ترتيب كتاب أبي القاسم فانه احسن الكل ترتيبا و اضفت الى ذلك بعض ما وقع لى من الزيادات التي اغفلوها او اغفلها بعضهم او لم يقع له من الاحاديث و من الكلام عليها و اصلاحت ما عثرت عليه في ذلك من وهم او غلط و سميته تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف الى ان قال فصل في شرح الرقوم المذكورة في هذا الكتاب علامه ما اتفق عليه الجماعة الستبة و علامه ما اخرجه البخاري خ و علامه ما شهد به تعليقا خت و علامه ما اخرجه مسلم و علامه ما اخرجه ابو داود و علامه ما اخرجه الترمذى في الجامع ت و علامه ما اخرجه في الشمائل تم و علامه ما اخرجه النسائي في السنن س و علامه ما اخرجه في كتاب عمل يوم و ليلة س و علامه ما اخرجه ابن ماجة القزويني ق و ما في اوله د فمن الكلام على الاحاديث فهو مما زدته انا و ما قبلته أبي فهو مما استدركته على الحافظ أبي القاسم بن عساكر رحمة الله عليهم اجمعين و كان الشروع يوم عاشورا سنة ست و تسعين و ستمائة و ختم في الثالث في ربيع الآخر سنة اثنين و عشرين و سبعمائة اذين عبارت ظاهرست كه حسب افاده مزى عالي مقام جامع ترمذى يعني صحيح او از جمله کتب سته است که آن عمدہ اهل اسلامست و بر ان مدار عامه احکام پس چگونه عاقلى و منصفی که ادنی بهره از حیا و ترک جفا داشته باشد جسارت بر تکذیب حدیث طیر و حدیث ولايت و امثال آن که در صحیح ترمذی مذکورست تواند کرد لکن شاهصاحب بی سپر مضمار پر خار و ابطال و تکذیب و انکار آن گردیده هدم عماد اهل اسلام و خرم مدار عامه احکام بتقلید ناسدید اهل بعض متعصبين اعثام خواسته و اظهار کمال تدين و تورع و حق پرستی و خداترسی و نهایت حمایت اهل ایمان و اسلام و اقصای ولای اهل بیت علیهم السلام پرداخته پانزدهم آنکه شمس الدین ذهبی در تذكرة الحفاظ بترجمه ترمذی گفته عن أبي علی منصور بن عبد الله الخالدی قال قال ابو عیسی صفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز و العراق و خراسان فرضوا به و من کان فی بيته هذا الكتاب يعني الجامع فكانما فی بيته بنی يتکلم انتھی فالحمد لله الذي لا يحييه مكان حيث ظهر بتصريح الذهبی باللغ فی الشیان الذاہب عریضا فی الطغیان ان الترمذی العلی الشأن عرض الجامع الصحيح الوثیق البیان علی علماء الحجاز و العراق و خراسان فارتضاه هؤلاء الأعیان و استحسنه تلك المهرة بهذا الشأن و لم يكتف الترمذی على هذا المدح المبهر للاذهان حتى زاد من تلقاء نفسه حسما لمواد العدوان ان من کان فی بيته هذا السفر ؟؟؟

المصان فكانما نبی من انبیاء الملک الديان يتکلم بافصح بيان ووضح تبیان و يعرب عن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴۶

ما انزل الله له من سلطان شائزدهم آنکه ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب در اسماء رجال مشکأه به ترجمه ترمذی گفته و له تصانیف کثیره فی علم الحديث و هذا کتابه الصحيح احسن الكتب و احسنتها ترتیبا و اقلها تکرارا و فيه ما ليس فی غيره من ذکر المذاہب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحديث من الصحيح و الحسن و الغریب و فيه جرح و تعديل و فی آخره کتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفی قدرها على من وقف قال الترمذی صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به و عرضته على علماء العراق فرضوا به و عرضته على علماء خراسان فرضوا به و من کان فی بيته هذا الكتاب فكانما فی بيته بنی يتکلم و دلالت این عبارت بر کمال عظمت و جلالت آثار و نهایت فخامت مرتبت اخبار صحيح ترمذی عالی تبار و اقصای اعتماد و اعتبار و علو شرف و فخار آن نزد علمای احبار بوجوهی که آنفا مذکور شده ظاهر و باهrost هفدهم آنکه از افاده ولی الدین خطیب در آخر رجال مشکأه ظاهرست که خطیب مذکور اعتماد نکرده در نقل آن چیزی که ایراد کرده آن را مگر بر کتب ائمه ثقات و عرض نموده این کتاب را بر حسین بن عبد الله بن محمد طبی چنانچه عرض کرد مشکأه را برابر او پس استحسان نمود آن را چنانچه استحسان نمود مشکأه را و جید شمرد آن را چنانچه جید شمرد و مشکأه را پس بنابر این استجاده و استحسان بمرتبه کمال ظهور و عیان رسید که این وجوه مدح و ثنا و وصف و اطراء صحيح ترمذی نزد علامه طبی عمدۃ الفحول نیز جید و مستحسن و مقبولست قال الخطیب فی آخر رجال المشکوہ ثم انى ما اعتمدت فی نقل ما اوردته الا على کتب الائمه الثقات مثل الاستیعاب لابن عبد البر و حلیة الاولیاء لابی نعیم الاصفهانی و جامع الاصول و مناقب الاخیار لابی السعادات الجزری و الكافش لابی عبد الله الذهبی الدمشقی

^{١٤٧} عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

ينق ذلک فى وجوه الخيرات الى ان كان فى آخر عمره فقيرا قال و كان كريما متواضعا حسن المعتقد شديد الرد على الفلسفه و المبتدعه مظهر فضائهم مع استيلائهم فى بلاد المسلمين حينئذ شديد الحب لله و رسوله كثير الحياة ملازم لاشغال الطلبه فى العلوم الاسلامية بغير طمع بل يخدمهم و يعينهم و يغير الكتب النفيسة لاهل بلده و غيرهم من اهل البلدان من يعرف و من لا يعرف محبا لمن عرف منه تعظيم الشرعية مقبلا على نشر العلم آية فى استخراج الدقائق من القرآن و السنن شرح الكشاف شرعا كبير او احباب عمما خالف مذهب السنة احسن جواب يعرف فضله من طالعه و صنف فى المعانى و البيان التبيان و شرحه و امر بعض تلامذته باختصار المصايب على طریقة نهجها له و سماه المشكوة و شرحها هو شرعا حافلا ثم شرع فى جمع كتاب فى التفسير و عقد مجلسا عظيما لقراءة كتاب البخارى فكان يستغل فى التفسير من بكرة الى الظهر و من ثم الى العصر لاسماع البخارى الى ان كان يوم مات فرغ من وظيفة التفسير و توجه الى مجلس الحديث فدخل مسجدا عند بيته فصلى النافلة قاعدا و جلس يتضرر الاقامة للفريضة فقضى نحبه متوجها الى القبلة و ذلك يوم الثلاثاء ثالث عشرى شعبان سنة ٧٤٣ و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبي بكر السيوطي در بغية الوعاء فى طبقات اللغويين و النحواء گفته الحسن بن عبد الله الطبي بكسر الطاء الامام المشهور العلامة فى المعقول و العربية و المعانى و البيان قال ابن حجر كان آية فى استخراج الدقائق من القرآن و السنن مقبلا على نشر !!؟؟ العلم متواضعا حسن المعتقد شديد الرد على الفلسفه و المبتدعه مظهر افضائهم مع استيلائهم حينئذ شديد الحب لله و رسوله كثير الحياة ملازم لاشغال الطلبه فى العلوم الاسلامية من غير طمع بل يخدمهم و يعينهم و يغير الكتب النفيسة لاهل بلده و غيرهم من يعرف و من لا- يعرف محبا لمن عرف منه تعظيم الشرعية و كان ذا ثروة من الارث و التجارة فلم يزل ينفقه فى وجوه الخيرات حتى صار فى آخر عمره فقيرا صنف شرح الكشاف فى التفسير و التبيان فى المعانى و البيان و شرحه و شرح المشكوة و كان يستغل فى التفسير من بكرة الى الظهر و من ثم الى العصر فى الحديث الى يوم مات فانه لما فرغ من وظيفة التفسير توجه الى مجلس الحديث فصلى النافلة و جلس يتضرر الاقامة للفرج قضى نحبه متوجها الى القبلة و ذلك يوم الثلاثاء ثالث عشرى شعبان سنة ثلاثة و اربعين و سبعين قلت ذكر فى شرحه على الكشاف انه اخذ عن أبي حفص السهوري و انه قبيل الشروع فى هذا الشرح رأى النبي صلى الله عليه وسلم فى النوم وقد ناوله قدحا من اللين فشرب منه هيجدهم آنکه شيخ عبد الحق دهلوى در رجال مشکاه به ترجمه ترمذی گفته و كتابه الجامع احسن الكتب و أجمعها و اکثرها فائدة و احسنها ترتیبا و اقلها تکرارا و فيه ما ليس فيه غيره

^{١٤٨} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

من كتب الحديث من ذكر المذاهب ووجوه الاستدلال وتبين أنواع الحديث من الصحيح والحسن والغريب وفيه جرح وتعديل وفي آخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قدرها على من وقف عليها وقال الترمذى صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز وعلماء العراق وعلماء خراسان فرضوا به وقال العلماء في شأن كتابه هو كاف للمجتهد ومغنٍ للمقلد ووجوه داله بـ

عظمت و جلالت و مدح و ثنای كتاب ترمذی سوای یک وجه مثل وجوه عبارت جامع الاصول و عبارت ولی الدين خطیب مقبولست و علاوه بر ان از ان ظاهرست که علماء در شان صحیح ترمذی گفته‌اند که آن کافیست برای مجتهد و مغینیست برای مقلد فکونه کافیا للمجتهدین کاف لاستدلال اهل الحق و اليقین بالحدیث المذکور فيه على امامه امیر المؤمنین عليه صلوات رب ملک المبین و کونه مغینیا للمقلدین مغن للمسترشدين و المستبصرين فی ابطال الرد و القدح الصادر من المبطلين المدغلين و الحمد لله رب العالمین نوزدهم آنکه مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون عن اسمی الكتب و الفنون گفته الجامع الصحیح للامام الحافظ أبي عیسی الترمذی المتوفی سنہ ۲۷۹ تسع و سبعین و مائین و هو ثالث الكتب السّتة فی الحدیث نقل عن الترمذی انه قال صفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز و العراق و خراسان فرضوا به و من كان في بيته فكانما النبی فی بيته يتکلم ازین عبارت ظاهر است که جامع ترمذی صحیح است و من البین ان الكتاب الصحیح لا يمكن کونه مشتملا على الكذب القیح فرمی الحدیث الولاية بالکذب و الوضع بہت فضیح و عدوان صریح و نیز ازین عبارت ظاهرست که علماء حجاز و عراق و خراسان این کتاب را پسندیدند و آن را به نظر رضا دیدند فثبت اجماع علماء الحجاز و العراق و خراسان على قبول هذا الصحیح الجلیل الشأن و براءته من الاشتغال على الكذب والبهتان والانتواء على مختلفات ارباب الفریة والشئان و نیز ازین عبارت ظاهرست تشییه این کتاب فائق به نبی ناطق و فيه کفاية لمن له فهم صائب و تامل صادق و الله الموفق لادراك الحقائق والتخلص من المذاھن و المضائق و التنصیل من المذاھج و المزالق بستم آنکه نیز در کشف الظنون گفته و الكتب المصنفة فی علم الحدیث اکثر من ان تحصی الا ان السلف والخلف قد اطبقوا على ان اصح الكتب بعد كتاب الله سبحانه و تعالى صحیح البخاری ثم صحیح مسلم ثم الموطا ثم بقیة الكتب السّتة و هي سنن أبي داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارقطنی و المستندات المشهورة ازین عبارت ظاهرست که سنن أبي داود و نسائی و ابن ماجه اصح کتب بعد موطا و صحیحینست باطباق و اتفاق سلف و خلف فثبت کون صحیح التهذی فی غایه العظمة و نهاية الشرف و لا ینکر حدیث الولاية و الطیر و ما ماثلهمما مما ذکر فیه من الفضائل العالیة الشرف الا المنهمک فی المکابرہ و الصلف و الجاحد المتعنت الممنو؟؟؟ فی العصیی بالکلف بست و یکم آنکه ابو مهدی عیسی بن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۴۹

محمد الشعابی در مقالید الاسانید گفته قال الترمذی صفت هذا الكتاب و عرضته على علماء الحجاز فرضوا به و عرضته على علماء العراق فرضوا به و عرضته على علماء خراسان فرضوا به و من كان في بيته هذا الكتاب فكانما في بيته نبی يتکلم انتهی قال و ما اخرجت فيه حديثا الا و قد عمل به بعض الفقهاء ازین عبارت هم اجماع و اتفاق علماء حجاز و عراق و خراسان بر پسندیدن كتاب ترمذی و تشییه آن به نبی متکلم معصوم واضح و معلوم و نیز از ان ظاهرست که بنص ترمذی در كتاب او حدیثی نیست مگر آنکه عمل کرده است بان بعض فقها بست و دوم آنکه از قصیده که ابو مهدی از بعضی اندلسیین نقل کرده ظاهرست که كتاب ترمذی ریاض علمست که حکایت کرده ازهار آن زهر نجوم را فثبت ان حدیث الولاية و حدیث الطیر و امثالهما من الازهار الحاکیة لزهر النجوم فرمیهما بالکذب و الوضع کذب مذموم و بہت مرجوم بست و سوم آنکه نیز ازین قصیده و اضحت که بكتاب ترمذی ابانت آثار و ایصال اخبار بالقاب ثابتة مثل رسوم ثابت و معلوم گردیده و من الواضح اليین ان ادخال الكذب والبهتان الواضح المھانه مناف للایصال و الابانة فانه عین العش و الخيانة و الله الموقف و به الاستعانة بست و چارم آنکه ازین قصیده ظاهرست که حدیث حسن ترمذی تالی احادیث صحاحست که اناره نجوم برای خصوص و عموم نموده فثبت ان حدیث الطیر الذى ذکرہ الترمذی مقتدى اهل الفهوم لو لم يكن صحيحا فهو حسن قال للصحابي المنيء النجوم للخصوص و العموم فالطعن عليه هذر محموم و تقول سخيف ملوم لا يصغي إلیه احد من اهل العلوم بست و پنجم آنکه ازین قصیده ظاهرست که از كتاب ترمذی صحیح از سقیم جدا گردیده فثبت ان حدیث الطیر من الصحيح المستقیم لا من المريض السقیم كما زعمه المخاطب العلیم نعم؟؟؟ کافی التعصب الذمیم بست و ششم آنکه ازین قصیده ظاهرست که ترمذی ابانت معالم كتاب خود برای ارباب علوم نموده فوضح ان حدیث الطیر من

المعالم المبينة لارباب العلوم لا من الكذب و البهتان الذى هو بالرّد و النجه موسوم كما زعمه المخاطب تقليداً للكابلي المشوم بست و هفتم آنکه ازین قصیده واضحست که مطرز کرده است ترمذی كتاب خود را باثار صحاح که پسندیده‌اند آن را ارباب نظر سليم از علما و فقهها قدیما و پسندیده‌اند آن را اهل فضل و اصحاب نهج قویم فالمنکب لحدیث الطیر خارج عن ارباب النظر السليم متنکب عن طریقہ اهل الفضل و ارباب النهج القویم مخالف علی العلماء و الفقهاء قدما و جاعل بینه و بین الصواب ردما و مول للحق و الصدق هضما بست و هشتم آنکه ازین قصیده ظاهرست کتاب ترمذی علق نفیسیست که تفنن کرده‌اند در ان ارباب علوم فلا یکذب حدیث الطیر المذکور فی هذا العلق النفیس الا متغصب خسیس منهیمک فی التخدیع و التدسیس مولع بالتلمیع و التلبیس و هو خارج عن ارباب العلوم المتفنین شاق عصی جماعة المنقدین المتقنین بست و نهم آنکه از آن قصیده ظاهرست که ارباب علوم اقتباس می‌کنند از ان نفیس علم را که افاده می‌کند آن علم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۰

نفوس این مقتبسین را أسنای رسوم فمن کذب حدیث الطیر فهو محروم عن الاستفادة و الاقbas معرض عن نفیس العلم باستیلاه الاشتباه و الالتباس مانع نفسه عن اسنی الرسوم لابتلائه بالخبط و الوسواس تابع لازلال اول من قاس سی ام آنکه ازین قصیده واضحست که کتاب صحيح ترمذی و روایت آن سبب سیرابی از تسنیم در دار نعیمت فمن کذب حدیث الطیر لا یروی من التسنیم فی دار النعیم بل یلقی مکبوبا علی وجهه فی الحجیم سی و یکم آنکه ازین قصیده ظاهرست که غوص کرد فکر در بحر معانی کتاب ترمذی پس ادراک کرد هر معنی مستقیم را بطل حدیث الولایة و الطیر فهو بعيد عن غوص هذا البحر المشحون بفرائد الدرر مشیح بوجهه عن ادراک کل معنی مستقیم الا-ثر صحيح فی النظر هابط فی مهاوی الردی و الغر سی و دوم آنکه تصنیف ترمذی کتاب خود را فعل کریم است که صاحب قصیده از حق تعالی طالب خیر بعد خیر برای ترمذی می‌باشد فمن کذب حدیث الطیر و الولایة و مثلهما فقد بدل الفعل الکریم بالعیب السقیم واستتحق الطعن الملیم و الجرح الذمیم حالا عبارت این قصیده باید شنید پس باید دانست که ابو مهدی عیسی بعد عبارت سابقه گفته و بعض الاندلسیین فيه من قصیده

كتاب الترمذی رياض علم حکت ازهاره زهر النجوم

به الاثار واضحة ابینت بالقاب اقیمت کالرسوم

فاعلاها الصحاح وقد أنارت نجوما للخصوص و للعلوم

و من حسن يليها و غريب و قد بان الصحيح من السقیم

فعلله ابو عیسی مینا معالمه لارباب العلوم

و طرزه باثار صحاح تخیرها اول النظر السليم

من العلماء و الفقهاء قدما و اهل الفضل و النهج القویم

فجاء کتابه علقا نفیسا تفنن فی ارباب العوم

و یقتبسون منه نفیس علم یفید نفوسهم اسنی الرسوم

کتبناه رویناه لنروی من التسنیم فی دار النعیم

و غاص الفكر فی بحر المعانی فادرک کل معنی مستقیم

جزی الرحمن خیرا بعد خیر ابا عیسی علی الفعل الکریم

سی و سوم آنکه عبد الله بن سالم البصری در ختم جامع أبي عیسی ترمذی که نسخه آن در کتب خانه حرم مکه معظمه بنظر قاصر رسیده گفته قال القاضی ابو بکر بن العربی فی اول شرح الترمذی اعلموا انار الله افتندکم ان کتاب الجعفی ایي البخاری هو الاصل الثاني فی هذا الباب و المؤطا هو الاول و اللباب و عليهما بنی الجميع كالقشیری و الترمذی فمن دونهما ما طفقو یصنعنونه و ليس فی

قد ركتاب أبي عيسى مثله حلاوة مقطع و نفاست متزع و عنذوبه مشرع و فيه اربعه عشر علما صنف و ذلك اقرب الى العمل و اسند و صحيح و اسقى و عدد الطرق و جرح و عدل و اسمى و اكى و وصل و قطع و اوضح المعمول به و المتروك و بين اختلاف العلماء في الرد و القبول لآثاره و ذكر اختلافهم في تاویلیها و كل علم من هذه العلوم اصل في بابه و فرد في نصبه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۱

والقارى له لا يزال في رياض مونقة و علوم متفقة قال و وجدت يخطا الشيخ أبي الصبر ايوب بن عبد ابياتا في شرح مصنف الترمذى غير منسوبة وهى هذه

كتاب الترمذى رياض علم حكت أزهاره زهر النجوم

به الآثار واضحة ابینت بالقباب اقيمت كالرسوم

فاعلاها الصلاح و قد أنارت نجوما للخصوص و للعموم

و من حسن يليها او غريب وقد بان الصحيح من السقيم

فعلله ابو عيسى مبينا معالمه لطلاب العلوم

وطرزه بآثار صحاح تخیرها اولو النظر السليم

من العلماء و الفقهاء قدما و اهل الفضل و النهج القويم

فجاء كتابه علقا نفيسا ينافس فيه ارباب العلوم

ويقتبسون منه نفيس علم يفيد نفوسيه اسني الرسوم

ازين عبارت ظاهرست که ابو بکر بن العربی برای کتاب ترمذی حلوات مقطع و نفاست متزع و عنذوبت مشرع ثابت کرده پس اگر حدیث طیر و حدیث ولایت معاذ الله مکذوب و موضوع و منحول و مصنوع باشد این حلوات و نفاست و عنذوبت مبدل بمراحت و خساست و کدورت گردد و اللازم باطل فالملزوم مثله فالعجب ان ابن العربی المالکی الذي قد بلغ من الإذراء و الغض من اهل البيت عليهم السلام مبلغا لا يبلغه رداء و لا يقصره نداء حتى قال في حق ريحانة الرسول و فخر البطل الشهید على يد الشقى المخدول انه قتل الحسين بسیف جده كما في فیض القدیر و المخ المکیہ و غیرهما يظهر من کلامه مدح عظیم و ثناء فخیم على صحيح الترمذی حيث یثبت به اعتبار الحديث الطیر من وجوه شتی و طرق عديدة و المخاطب المتحذلق لا- یعرج على ذلك و یسلک افحش المسالک و یهوى بنفسه في او حش المھالک و یجاوز في التعصب ابن العربی المتعصب المتعسف الجاف حيث یرمی حدیث الطیر و الولاية المذکورین في صحيح الترمذی بالکذب و الوضع و الارجاف فیربو بذلك و یزید على ابن العربی المحامی لیزید و لا یرضی من فضیلۃ الوصی بما رضی به هذا الناصب المتاجسر العنود و البذی الخاسر الکنود الذي تفوه بما یقشعر منه الجلد و ینفجر منه الجلمود و تکاد السموات تنظر و تنهد و الارض تنشق و الاکوان تحترق و تتحنّد سی و چهارم آنکه کمال الدین ابو الفضل جعفر بن تغلب که ابن حجر عسقلانی در درر کامنه ثنای او باین الفاظ نموده جعفر بن تغلب بن علی ابو الفضل الادفوی الادیب الفقیه الشافعی ولد بعد ستة و ثمانین و سنت مائة و قرأت بخط الشیخ تقی الدین السبکی انه کان یسمی وعد الله قال الصدقی اشتغل فی بلاده فمهر فی الفنون و لازم ابن دقيق العبد و تأدب بجماعه منهم ابو حیان و حمل عنه کثیر او کان یقيم فی بستان له ببلده و صنف الامتاع فی احکام السماع

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۲

و الطالع السعید فی تاریخ الصعید و البدر السافر فی تحفة المسافر و کل مجامیعه جيدة و له النظم النثر الحسن الى ان قال و من خط البدر النابلسی کان عالما فاضلا متقلا من الدنيا و مع ذلك فكان لا يخلو من المأکل الطیبہ مات فی اوائل سنہ ۷۴۸ قرأت بخط السبکی قال ورد الخبر بذلك فی ربع الاول من السنة و فی آخر ترجمة ابراهیم بن محمد بن عثمان من المعجم المختص للذهبی

مات في صفر سنة ۴۸ و مات قبله ب أيام الأديب العالم كمال الدين جعفر بن تغلب عن نيف و ستين سنة بعد رجوعه من الحج و أبو بكر اسدی در طبقات فقهاء شافعیه مدح او باین عنوان نموده جعفر بن تغلب بن على الامام العلامه الأديب البارع ذو الفتوان کمال الدين ابو الفضل الادفوی في شعبان سنة خمس و ثمانين و قيل خمسين و سبعين و ست مائه و سمع الحديث بقوص و القاهرة و اخذ المذهب و العلوم عن علماء ذلك العصر منهم ابن دقیق العید و الشیخ علاء الدین القونوی و القاضی بدر الدین بن جماعة و الشیخ شمس الدین الجزری و تادب بجماعه منهم ابو حیان و حمل عنه اشیاء و صحبه من سنہ ثمان عشرة الى حين وفاته و ذکر فی كتابه البدر السافر في ترجمة أبي حیان ان ابا حیان امتدحه بقصیدتين رائیه و لامیه قال و سمع منی جزء حديث خرجته و الطالع السعید تصنیفی حتیا للعلم و حرصا عليه قال الاسنوى کان مشارکا في علوم متعددة ادیبا شاعرا ذکیا کریما طارحا للتکلف ذا مروءة کثیرة صنف فی احکام السمع کتابا نفیسا سماه بالامتعاب انبأ فیه عن اطلاع کثیر فانه کان یمیل الى ذلك میلا کثیرا و یحضره سمع و حدث و درس و افاد و لم یتزوج و لم یتسر لفقدان داعیه ذلك عنده و قال ابو الفضل العراقي کان من فضلاء اهل العلم صنف تاریخا للصعید و مصنفًا فی حل التسیماع سماه کشف القناع و غير ذلك و قال الصیلاح الصدی صنف الامتعاب فی احکام السمع و الطالع السعید فی تاریخ الصعید و البدر السافر فی تحفة المسافر فی التاریخ انتھی و كتابه بدر السافر فی مجلدین فيه تراجم على اسلوب وفيات الأعیان ابن خلکان و غالب من ترجم فیه ممن کان فی المائة السابعة و فیه تراجم کثیرة ممن کان فی المائة الثالثة و بعض من کان فی الخامسة و فیه فوائد و غرائب و قد کتب علی مقدمة شرح المذهب اشیاء حسنة و زاد اشیاء مهمہ و وقفت له علی مجموع فیه فوائد فقهیه اعنی فیه بالنقل و له فیها مباحث حسنة و جمع لنفسه جزء سماه الغر الماثوره و الدرر المنظومة و المنشورة قیل انه توفی فی صفر سنہ ثمان و اربعین و سبع مائه و قیل فی السنہ الاینہ و قال الاسنوى قیل الطاعون الواقع فی سنہ تسع و اربعین و عمره

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۳

ما بين الستين و السبعين و دفن بمقابر الصوفیه در کتاب الامتعاب فی احکام السمع می فرماید قد تلقت الامه الكتب الخمسة و السنۃ بالقبول و اطلق عليها جماعة اسم الصحيح و رجح بعضهم بعضها علی کتاب مسلم و غيره قال ابو سليمان احمد الخطابی کتاب السنن لابی داود کتاب شریف لم یصنف فی الدين کتاب مثله و قد رزق من الناس القبول کافه فصار حکما بین فرق العلماء و طبقات الفقهاء علی اختلاف مذاہبهم و کتاب السینین احسن و ضعا و اکثر فقها من کتاب البخاری و مسلم و قال الحافظ ابو الفضل محمد بن طاهر المقدسی سمعت الامام ابا الفضل عبد الله بن محمد الانصاری بهراء يقول و قد جرى بين يديه ذکر أبي عیسی الترمذی و كتابه فقال كتابه عندي انفع من کتاب البخاری و مسلم و قال الامام ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی ان لا بی عبد الرحمن النسائی شرعا فی الرجال اشد من شرط البخاری و مسلم و قال ابو زرعة الرازی لما عرض علیه ابن ماجه السینین كتابه اظن ان وقع هذا فی ایدی الناس تعطلت هذه الجوامع كلها او قال اکثرها ازین عبارت ظاهرست که عبد الله بن محمد انصاری نص بر بودن کتاب ترمذی انفع از کتاب بخاری و مسلم نموده ترجیح آن بر صحیحین ظاهر فرموده فإذا ثبت کون کتاب الترمذی من کتاب البخاری و مسلم انفع و فضله ارجح و مقامه اوسع کیف ینفع بعد تلك الانفعیه کلام مجادل مکابر اشنع یاتی فی رد حديث الطیر بانکار افظع سی و پنجم آنکه محمد بن محمد الامیر در رساله اسانید خود گفته توفی الترمذی بترمذ سنہ ۲۷۹ قال صنفت هذا الكتاب فعرضته علی علماء الحجاز فرضوا به و عرضته علی علماء العراق فرضوا به و عرضته علی علماء خراسان فرضوا به قال ابن الاثير كتاب أبي عیسی احسن الکتب ترتیبا و اکثرها فائده و اقلها تکرارا فيه ما ليس فی غیره من ذکر المذاہب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحديث من الصحيح و الحسن و الغریب و لم یختلف البخاری مثل أبي عیسی فی العلم و الحفظ و الورع و الزهد و بقی ضریرا سنین و فی المنج انه ولد اکمه و لم یقع له ثلثی إلا حديث واحد بالسند إلیه

قال حدثنا اسماعیل بن موسی قال حدثنا عمر بن شاکر عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یاتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمرسی

و ششم آنکه طبیی در کاشف شرح مشکاه گفته خط رسول الله صلی الله علیه و سلم ای خط لاجل تفہیمنا سبیل الاعتقاد الحق و العمل الصالح و ذا لا يتعدد انحاوؤه ثم خط خطوطا عن یمينه و شماله اشاره الى ان سبیله وسط بين الافراط و التفریط كالجبر و القدر و تلك الخطوط مذاهب اهل الاهواء اثنین و سبعین فرقه فان قلت ما وثوک انک على الصیراط المستقیم فان كل فرقه تدعی انها عليه قلت بالنقل عن الثقات المحدثین الّذین جمعوا صحاح الاحادیث فی اموره صلی الله علیه و سلم و احواله و افعاله و فی احوال الصحابه مثل الصحاح السّتة التي اتفق الشرق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۴

والعرب على صحتها و شرائحها كالخطابي و البعوى و النوى اتفقوا عليه وبعد ملاحظته ينظر من الّذى تمّسک بهديهم و اقتفى اثراهم ازین عبارت ظاهرست که بر صحت صحاح سّتہ اتفاق اهل شرق و غرب واقع شده و مصنفین آن ثقات محدثین اند که جمع کردہ اند صحاح احادیث را در امور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و احوال و افعال آن حضرت و نقل این حضرات دلیل صحت مذهب اهل سنت و بودن ایشان بر صراط مستقیم هست پس صحیح ترمذی که از صحاح سّتہ است باین همه اوصاف جلیله و محامد جمیله موصوف باشد فثبت ان حدیث الطیر و الولاية و غيرهما مما اتفق على صحته اهل الشرق و الغرب و ان تکذیبهما و ردّهما لا يصدر الا من ارباب الخطب و التصب سی و هفتمن آنکه محمد طاهر گجراتی در مجمع البحار در لغت خطوط گفته ط خط رسول الله صلی الله علیه و سلم ای خط لاجل تفہیمنا سبیل الاعتقاد الحق و العمل الصالح و ذا لا يتعدد انحاوؤه ثم خط خطوطا عن یمينه و شماله اشاره الى ان سبیله وسط بين الافراط و التفریط كالجبر و القدر و تلك الخطوط مذاهب اهل الاهواء اثنین و سبعین فرقه فان قلت ما وثوک انک على الصیراط المستقیم فان كل فرقه تدعی انها عليه قلت بالنقل عن الثقات المحدثین الّذین جمعوا صحاح الاحادیث فی اموره صلی الله علیه و سلم و احواله و افعاله و فی احوال الصحابه مثل الصحاح السّتة التي اتفق الشرق و الغرب على صحتها و شرائحها كالخطابي و البعوى و النوى اتفقوا عليه وبعد ملاحظته ينظر من الّذى تمّسک بهداهم و اقتفى اثراهم سی و هشتم آنکه عبد الرؤوف مناوی در فیض القدیر در شرح حدیث افتراء امت آن حضرت بر هفتاد و سه فرقه گفته فان قیل ما وثوک که با تلک الفرقه الناجیه هی اهل السنة و الجماعة مع ان کل واحد من الفرق یزعّم انه هی دون غيره قلنا ليس ذلك بالادعاء و التشتبث باستعمال الوهم المقاصر و القول الزاعم بل بالنقل عن جهابذة اهل الصنعة و ائمه الحديث الّذین جمعوا صحاح الاحادیث فی امور المصطفی صلی الله علیه و سلم و احواله و افعاله و حرکاته و سکناته و احوال الصّحب و التابعين كالشیخین و غيرهما من الثقات المشاهیر الّذین اتفق اهل المشرق و المغرب على صحة ما فی کتبهم و من تکلف باستنباط معانیها و کشف مشکلاتها كالخطابي و البعوى و النوى جزاهم الله خیرا و من اقتفى اثراهم و اهتدی بسیرتهم فی الاصول و الفروع فیحکم بانهم هم سی و نهم آنکه محمد بن شیخ علی بن شیخ منصور شنوانی در درر سنته فيما علا من الاسانید الشنوانیه بعد ذکر اسانید صحاح که از جمله آن صحیح ترمذیست گفته تنبیه هذه الكتب المذکورة اعني البخاری و ما ذکر بعده هی الكتب السّتة المشهوره بین المحدثین بالفضل المتبین قالوا و ينبغي لطالب الحديث ان يتلقّاها علی ترتیبها المذکور البخاری فمسلم فسنن أبي داود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۵

سواء كان ذلك التلقی قراءة منه على شیخه او سماعا من شیخه او إجازة منه و کذا کتب الائمه الائی ذکرها يتلقی على ترتیبها الاتی ازین عبارت بوضوح می رسد که کتب سّتہ که از جمله آن صحیح ترمذیست در میان محدثین بفضل متین مشهورست و برای طالب حدیث تلقی آن پر ضرور فظہر ان حدیث الطیر من الاحادیث المشهوره بین المحدثین و الاثار الماثورة الشائعه بین المنقادین و متصرف بالفضل المتبین و الشرف المبین و ينبغي لطالب الحديث ان يتلقیه بالقبول و یعد تلقیه اسنی مقصد و اشرف مامول چھلم آنکه محمد بن ابراهیم الصنعتی المعروف بابن الوزیر افاده کرده که صحیح ترمذی مفرع محدثین اهل سنت و احادیث آن مرجع ایشانست و نیز او صحیح ترمذی را قرین صحیح بخاری و مماثل آن گردانیده و افاده کرده که مسند احمد و صحیح بخاری و جامع

ترمذی آن کتب هست که خصوص می کنند یعنی محدثین و اهل سنت برای نصوص آن و مقصور می سازند تعظیم را بر آن بخصوص آن چنانچه در روض باسم بعد ذکر عبارت ابن وحیه در باب شهادت امام حسین علیه السلام گفته و فيما ذکره ابن دحیه اوضح دلیل علی براءة المحدثین و اهل السّنّة فيما افتراء عليهم المعترض من نسبتهم الى التشیع لیزید و تصویب قتلہ الحسین و کیف و هذه روایاتهم مفصّلة بضد ذلك كما بیناه فی مسند احمد و صحیح البخاری و جامع الترمذی و امثالها و هذه الكتب هی مفزعهم و الى ما فيها مرجعهم و هی التی يخضعون لنصوصها و يقترون التعظیم علیها بخصوصها پس هر گاه صحیح ترمذی مثل صحیح بخاری واجب الاتّباع والانقیاد و نصوص آن مستوجب خصوص و خشوع ائمه نفّاد و ملجا و مفرع و موئل و مرجع محقّقین امجاد و لازم التجیل والتعظیم و مخصوص به نهایت تفحیم و تکریم باشد در ثبوت کمال اعتبار و اعتماد و اقصای وثوق و استناد حدیث طیر و کمال شناعت و فطاعت و قبح و سماجت بطال و تکذیب آن که از بعض متغضّین ناحق کوش سرزده و مخاطب بذکر آن نیل کمال انصاف و تدین بر روی خود کشیده باقی نماند و لله الحمد علی ذلك و فضائل فاخره و محمد باهره ابن الوزیر نحریر فزون تراز احاطه تقریر و تحریرست بر بعض آن اكتفا می رود محمد بن علی بن محمد شوکانی در بدر طالع گفته السید محمد بن ابراهیم بن علی بن المرتضی بن مفضل بن المنصور بن محمد بن العفیف بن مفضل بن الحجاج بن علی بن یحیی بن القاسم بن الامام الداعی یوسف بن الامام المنصور بالله یحیی بن الناصر احمد بن الهادی یحیی بن الحسین بن القاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن علی بن أبي طالب رضی الله عنهم جمیعا و قد سردت نسبه هنها و ان كان قد تقدم في ترجمة السید عبد الله بن علی الوزیر لكنی رأیت السخاوی ترجمه فخلط فی نسبه و قال محمد بن ابراهیم بن علی بن المرتضی بن الهادی بن یحیی بن الحسین بن القاسم و ذکر النسب الى علی کرم الله وجهه فجعل المرتضی ابن الهادی و جعل الهادی ابن یحیی بن الحسین و هذا غلط بین و صاحب الترجمة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۶

هو الامام الكبير المجتهد المطلق المعروف بابن الوزير ولد في شهر رجب سنة ۷۷۵ بهجرة الظهر في شطب ۹۹ و قال السخاوی انه ولد تقریبا سنہ ۷۶۵ و هذا التقریب بعيد و الصواب الاول قرأ في العربية على أخيه العلامہ الهادی بن ابراهیم و على العلامہ محمد بن حمزہ بن مظفر وقرأ علم الكلام على القاضی العلامہ علی بن عبد الله بن أبي الخیر کشرح الاصول و الخلاصة و الغیاصة و تذکرة ابن متّویہ وقرأ علم اصول الفقه على السید العلامہ علی بن محمد بن أبي القاسم وقرأ عليه ايضا علم التفسیر وقرأ الفروع على القاضی العلامہ عبد الله بن الحسن الدواری و غيره من مشايخ صعدة و من مشايخه السيد الناصر بن احمد بن امیر المؤمنین المطهر وقرأ علم الحديث بمکه على محمد بن عبد الله بن ظھیره و فی غیرها علی نفیس الدین العلوی و علی جماعة عدّه و الحاصل انه قرأ على اکابر مشايخ صنعته و صعدة و سائر المدائیین و مکه و تبّحر فی جميع العلوم و فاق الاقران و اشتهر صيته و بعد ذکرہ و طار علمه فی الاقطار قال صاحب مطلع البدور وقد ترجم له الطوائف و اقر له المخالف و المخالف ترجم له ابن حجر العسقلانی فی الدرر الكامنة و ترجم له مصنف سیرة العرّاقی علامه وقتھ بمکه انتهی و ما ذکرہ من ان ابن حجر ترجم له فی الدرر فلا اصل له فانه لم یترجم له فیها اصلا بل هی مختصّة لمن مات فی القرن الثامن و لم یترجم لمن تأخر موته الى القرن التاسع حتى اکابر مشايخ كالعرّاقی و البقینی و ابن الملکن مع انهم ماتوا فی اویل القرن التاسع كما تقدم ذلك و اما صاحب الترجمة فهو تأخر موته الى سنّة ۸۴۰ فكيف یترجم له بل ترجم له الحافظ ابن حجر العسقلانی فی انبائے فترجم له السخاوی كما تقدمت الاشارة الى ذلك و ترجم له التّقی بن فهد فی معجمه فقال السخاوی انه تعالی النظم فبرع فيه و صنف فی الرد علی الرّیدیّة العواصم و القواسم فی الذبّ عن سنّة أبي القاسم و اختصره فی الروض الباسم و روی عن التّقی بن فهد أنه انشد لصاحب الترجمة فی معجمه قوله

العلم میراث النبی کذا اتی فی النّصّ و العلماء هم وراثه
فاذارد حقیقة تدری لمن وراثه و عرفت ما میراثه

ما ورث المختار غير حديثه فيما وذاك متاعه واثاثه
فلنا الحديث وراثة بنوية و لکل محدث بدعة احاداته
وانما اقتصر على روایة هذا الشعرا مع ان فى شعر صاحب الترجمة ما هو ارفع منه بدرجات لأن لقاءه له كان فى سنة ۸۱۶ و قد نظم
بعد ذلك نظما جيدا و ارتفعت طبقته فى العلم و هكذا ابن حجر فانه ذكره فى انبائه فى ترجمة اخيه الهادى لأن صاحب الترجمة كان
إذ ذاك صغيرا فقال و له اخ يقال له محمد مقبل على الاشتغال بالحديث شديد الميل الى الشیئه بخلاف اهل بيته انتهى و لو لقيه
الحافظ ابن حجر بعد ان تبحّر في العلوم لاطال عنان قلمه في الثناء عليه فانه يشى على من هو دونه بمراحل و لعلها لم تبلغ اخباره إليه و
الا فابن حجر قد عاش بعد صاحب الترجمة زيادة على اثنى عشر سنة كما تقدم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۷

فى ترجمته و كذلك السخاوي لو وقف على العواصم و القواسم لرأى فيها ما يملأ عينيه و قلبه و لاطال عنان قلمه فى ترجمته و لكن
لعله بلغه الاسم دون المسماى الى ان قال بعد كلام ذكر فيه الاجتهد و التقليد ان صاحب الترجمة لما ارتحل الى مكة وقرأ علم
ال الحديث على شيخه ابن ظهيره قال للسيد ما احسن يا مولانا لو انتسبت الى الامام الشافعى او أبي حنيفة فغضب و قال لو احتجت الى
هذه النسب و التقليدات ما اخترت غير القاسم بن ابراهيم او حفيده الهادى و بالجملة فصاحب الترجمة ممن يقصر القلم عن التعريف
بحاله و كيف يمكن شرح حال من يزاحم ائمه المذاهب الاربعة فمن بعدهم من الائمه المجتهدين في اجتهاداتهم و يضافق ائمه
الاشعريه و المعتزله في مقالاتهم و يتكلم في الحديث بكلام ائمه المعتبرين مع احاطته بحفظ غالب المتون و معرفته لحوال رجال
الاسانيد شخصا و حالا و زمانا و مكانا و تبحّره في جميع العلوم العقلية و النقلية على حد يقصر عنه الوصف و من رام ان يعرف حاله و
مقدار علمه فعليه بمطالعه مصنفاته فإنها شاهد عدل على علو طبقته فانه يسرد في المسئلة الواحدة من الوجوه ما يبهر لب مطالعه و
يعرفه بقصر باعه بالنسبة الى علم هذا الامام كما فعله في العواصم و القواسم فانه يورد كلام شيخه السيد العلام على بن محمد بن أبي
القاسم في رسالته التي اعرض بها عليه ثم ينسفه نسفا بغير اد ما يزيشه به من الحجج الكثيرة التي لا يجد العالم الكبير في قوله استخراج
البعض منها و هو في اربع مجلدات يشتمل على فوائد في انواع من العلوم لا توجد في شيء من الكتب و لو خرج هذا الكتاب إلى غير
الديار اليمانية لكان من مفاخر اليمن و اهله و لكن أبي ذلك لهم ما جبلوا عليه من غمط محاسن بعضهم البعض و دفن مناقب افضلهم
و من مصنفاته ترجيح اساليب القرآن على اساليب اليونان و هو كتاب في غاية الافادة و الاجادة على اسلوب مخترع لا يقدر على مثله
إلا مثله و منها كتاب الروض الباسم في مجلد اختصره من العواصم و كتاب ايات الحق على الخلق و هو غريب الاسلوب مفيد في بابه
و له كتاب جمعه في التفسير البوبي و منها مؤلف في مدح الغربية و العزلة و مؤلف في الرد على المعرى سماه نصر الأعيان على شر
العميان و كتاب البرهان القاطع في الصانع و له كتاب التنقیح في علوم الحديث و له مؤلفات غير هذه و مسائل افردتها بالتصنيف و هو
إذا تكلم في مسئلة لا يحتاج الناظر بعده الى النظر في غيره من أي علم كانت وقد وقفت من مسائله التي افردتها بالتصنيف على عدد
كثير يكون في مجلد و ما لم اقف عليه اكثر مما وقفت عليه و كلامه لا يشبه كلام اهل عصره ولا كلام من بعده بل هو من نمط كلام
ابن حزم و ابن تيمية و قد ياتي في كثير من المباحث بفوائد لم يأت بها غيره كائنا من كان و ديوان شعره مجلد و شعره غالبا في
التوسلات والرقائق و تقيد الشوارد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۵۸

العلمية و المجاوية لمن امتحن به من اهل عصره فان له معهم قلائل و زلزال و كانوا يثورون عليه ثورة بعد ثورة و ينظمون القصائد في
الاعتراض عليه و افضى ذلك الى ان اعترض عليه شيخه المتقدم ذكره برسالة مستقلة فاجابها بما تقدم و كان يجاوبهم و يصاولهم و
يحاولهم فيقهرهم بالحججه و لم يكن في زمنه من يقوم له لكونه في طبقة ليس فيها احد من شيوخه فضلا عن معاصريه و الذي يغلب
على الظن ان شيوخه لو جمعوا جميعا في ذات واحدة لم يبلغ علمهم الى مقدار علمه و ناهيك بهذا ثم بعد هذا الجمع اقبل على

العبادة و تمسح في الفلووات و انقطع عن الناس و لم يبق له شغله بغير ذلك و تاسف على ما مضى من عمره في تلك المعارض التي جرت بينه وبين معاصريه مع انه في جميعها مشغول بالتصنيف و التدريس و الذبّ عن السنة و الدفع عن اعراض اكابر العلماء و افضل الامة و المناضل لاهل البدع و نشر علم الحديث وسائر العلوم الشرعية في ارض لم يالف اهلها ذلك لا سيما في تلك الايام فله اجر العلماء العاملين واجر المجاهدين المحتدرين و لكنه ذاق حلاوة العبادة و طعم للذة الانقطاع الى جانب الحق فصغر في عينه ما سوى ذلك و قد ترجمه بعض بنى الوزير بكراريس و استوفى احواله و لو ترجمه في مجلد لم يكن وافياً بحقه و ترجمه ايضاً جماعة من علماء الزيدية و من غيرهم غير من قدمنا ذكره كالوجه العطاب اليمني و الشرييف الفاسي المالكي في كتابه العقد الشمين الذي جعله تاريخاً لمكة و البربهري و مدحه غير واحد من اعيان العلماء و الحاصل انه رجل عرفه الاكابر و جهله الاصغر و ليس ذلك مختصاً بعصره بل هو كائن فيما بعده من العصور الى عصرنا هذا و لو قلت ان اليمن لم يجب مثله لم يعد عن الصواب و في هذا الوصف ما لا يحتاج الى غيره و ما احسن قوله في معابة شيخه المتقدم ذكره

عرفت قدرى ثم انكرته فما عدى بالله ممّا بدا

و كل يوم لك بي موقف اسرفت في القول بسوء بدا امسى الثنا و اليوم سوء الاذا

يا ليت شعرى كيف يضحي غداً يا شيبة العترة في وقته

و منصف التعليم و الاهتدى قد خلع العلم رداء الهدى

عليك و الشّيّب رداء الرّداء فصن رداءيك و طهرهما

عن دنس الاسراف و الاعتداء و كانت وفاته تغمده الله بغفرانه في سابع وعشرين من شهر محرم سنة ٧٤٠ و مولوي صديق حسن خان معاصر در اتحاف النّبلا. گفته ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن علي بن المرتضى بن المفضل الحسنى القاسمى الهاادوى اليمنى المعروف بابن الوزير الشريف و الامير ابن الامير و الامام ابن الامام المتولد فى شهر ربى سنة خمس و سبعين و سبع مائة يکى از ملوك صنایع یمن و اعلم علمای زمنست زیدی المذهب بود بر طریقه آبا چون حق تعالی او را علم وافر و انصاف متکاثر؟؟؟ بخشید شی متبوع گشت و واصل رتبه اجتهاد مطلق گردید راس بود در معقول و منقول و امام بود در علم فقهه و اصول در حق او گفته اند السید السنّد الامام العلّام المحدث الاصولي النحوی المتکلم الفقيه البليغ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ١٥٩

الرحلة الحجّيّة السّيّني الصّوفى فريد العصر نادرة الدهر خاتمة النقاد حامل لواء الاستناد بقىّه اهل الاجتهد بلا خلاف و عناد كشاف اصداف الفرائد قطاف ازهار الفوائد فاتح اقفال اللطائف مانح انفال الظرائف مصيبة شواكل المشكلات بنوافذ انتظاره و مطبق مفاصل المعضلات بصوراً افكاره مصحّحه كمائيم النكت من نوادره و مفتح نواضر الظرف في موارده و مصادره عز الدين محيي سنة سيد المرسلين ولدت او در ماه رجب در شظب که جبلی عالی در یمنست بوده تصانیف جلیله بدیعه مفیده از وی یادگارست از آنجمله کتاب العواصم في الذب عن سنه أبي القاسیمت چهار مجلد در رد زیدیه در مسئله ختم اجتهاد و انتصار عمل به سنت نبویه حامل فوائد و فرائد که مثل آن در کتابی دیگر دیده نشده و کتاب البرهان القاطع في معرفة الصانع و جميع ما جاءت به الشرائع صنفه في سنه احدی و ثمانین و مختصر جلیل في علم الاثر الفه بعد الاطلاع على نخبه الفكر للحافظ ابن حجر و تفییح الانظار في علوم الآثار صنفه في اواخر سنه ثلث عشرة و ثمانین و کتاب التادیب الملکوتی و هو کتاب مختصر و فيه عجائب و غرائب و کتاب الامر بالعزلة في آخر الزمان و کتاب نصر الأعیان على نشر العیان و قبول البشری في التیسیر للیسری و الحسام المشهور في الذب عن الامام المنصور و جمع آیات الاحکام و کتاب ایثار الحق على الخلق و دیوان شعره مسمی بمجمع الحقائق و الرقائق في ممادح رب الخلائق و غير ذلك و ازین کتب بعضی نزد محتر سطور موجودست و بعضی را بدیار عرب دیده و مستفید گشته انشای عربی ایشان در دقّت و بلاعنة و براعت بهتر از مقامات حریری و بدیع همدانی است از اشعار او اینست منطق الاولیاء و الادیان منطق الانبياء و

القرآن الى آخر ما ذكر من اشعاره چهل و يكم آنکه فضل بن روزبهان در جواب نهج الحق گفته و ليس اخبار الصحاح السنة مثل اخبار الروافض فقد وقع اجماع الائمه على صحتها انتهى هر گاه حسب اعتراف ابن روزبهان اجماع ائمه امت بر صحت صحاح سنه واقع شده و اخبار آن مثل اخبار روافض مقدوح و مجروح و مطعون و متهم بوضع و افتعال و احتلاق نیست بلکه در نهايٰت مرتبه اعتبار و اعتماد و قابل احتجاج و استنادست پس بحمد الله صحت حدیث طیر و حدیث ولایت و امثال آن باجماع ائمه است ثابت و متحقق گردید و ظاهر شد که آن مثل اخبار روافض مطعون و متروک و مهجور و موصوف بکذب و افتراء و زور نیست پس کمال عجبست که مخاطب نحریر بمزيد خدعاً و تزویر جسارت بر تکذیب حدیث طیر و حدیث ولایت که هر دو در صحيح ترمذی مذکورست نموده خرق اجماع ائمه امت مرحومه مکرمه و مخالفت اکابر ملت شریفه معظمه فرموده و خود را در اعلای درجات در کات رسانیده و مصدق آیه شریفه و مَنْ يُشَاقِّ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبَعُ عَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُؤْلِهِ مَا تَوَلَّٰ وَنُصِّيهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

گردانیده و نیز ابن روزبهان در جواب نهج الحق گفته و صحاحنا ليس ككتب الشيعة التي اشتهر عند السنة انها من موضوعات يهودي
كان يريد تخريب بناء الاسلام فعملها و جعلها وديعة عند الامام جعفر الصادق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۰

فلما توفى حسب الناس انه من كلامه و الله اعلم بحقيقة هذا الكلام و هذا من المشهورات و معهد لا ثقة لاهل السنة بالمشهورات بل لابد من الإسناد الصحيح حتى تصح الرواية و اما صحاحنا فقد اتفق العلماء ان كل ما عد من الصحاح سوى التعليقات في الصحيح السنة لو حلف الطلاق انه من قول رسول الله صلى الله عليه وسلم او من فعله و تقريره لم يقع الطلاق و لم يحيث اذين عبارت ظهرست که آنچه در صحاح سنه مذکورست سوا تعليقات بمربته از اعتماد و اعتبار فائزست که اگر کسی حلف کند بر ثبوت آن از جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم حانت نمی شود و ظهرست که حدیث طیر و حدیث ولایت که در صحيح ترمذی مذکورست از جمله تعليقات آن نیست بلکه باسناد متصل در ان مرویست پس حالف بر صحت آن نیز حانت نخواهد شد پس کمال عجبست که مخاطب قمقام چه طور هواي مخالفت علمای اعلام و معاندات اکابر اهل اسلام در سر کرده باطل و تکذیب این هر دو حدیث شریف کمال علو مرتبت و سمو منزلت خود در اسلام و ایمان و ایقان و عرفان و تسليم و اذعان ظاهر فرموده چهل و دوم آنکه میرزا مخدوم شریفی در کتاب نوافض گفته العاشر انکارهم کتب لاحادیث الصحيح حاج التي اتفقت الامم بقبولها منها صحیحاً البخاری و مسلم المذین مر ذکرهم رضوان الله عليهمما الى ان قال وقد بلغ القدر المشترک مم ما ذکر فی میامنهمما و برکاتهمما حد التواتر و صارفی الاسلام رفیقی المصطفی الکریم و القرآن العظیم فهؤلاء من کثرة جھلهم و قلة حیائهم ینکرون الصحیحین المزبورین و سائر صحاحنا اذین عبارت ظهرست که اتفاق امت بر قبول کتب احادیث صحاح واقع شده و چون ظهرست که صحیح ترمذی نیز از جمله صحاحست پس اتفاق امت بر قبول صحیح ترمذی هم ثابت و متحقق باشد و نیز از قول او فهؤلاء من کثرة جھلهم الى آخره ظهرست که انکار صحیحین و دیگر صحاح سنته ناشی از کثرة جھلهم و قلت حیا می باشد پس تکذیب و باطل حدیث طیر و ولایت و امثال آن که در صحيح ترمذی مذکورست دلیل کثرة علم و شدت حیای مخاطب رئيس القروم حسب افاده میرزا مخدوم باشد و مخفی نماند که میرزا مخدوم از اکابر متكلمين و اجله معتمدین مستندین حضرات سینه است و کابلی مقتدائی مخدوم الفحول طریق تصنیف صواعق ازو آموخته و نبڈی از هفووات او را علق نفیس پنداشته بذکر آن مایه تخجیل اهل نحله خویش اندوخته و سید محمد بن عبد الرسول بزنجمی او را در نوافض او را باین مدائع عظیمه و مناقب فخیمه ستوده و مولانا السید العلامه القاضی بالحرمین المحترمین معین الدین اشرف الشهیر بمیرزا مخدوم الحسینی الحسینی حفید السيد السنند المحقق العلامه نور الدین علی الجرجانی شارح المواقف و غيره صاحب المؤلفات العديدة و التحقیقات المفيدة رحمة الله تعالى و رحمة اسلافه فانهم کلهم بیت العلم و عزّ السنة و کهف الجماعة و محمد بن عبد الرسول ممدوح اکابر فحول و موصوف اعظم اهل العلوم و العقول می باشد

چنانچه محمد خلیل مرادی در سلک الدرر فی اعیان القرن الثاني عشر گفته محمد البرزنجی بن عبد الرسول

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۱

بن عبد السيد بن عبد الرسول بن قلندر بن عبد السيد المتصل النسب بسيدنا الحسن بن علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه الشافعی البرزنجی الاصل و المولد المحقق المدقق التحریر الاوحد الهمام ولد بشهر زور لیله الجمعة ثانی عشر ربیع الاول سنة اربعین و الف و نشأ بها و قرأ القرآن و جوده على والده و به تخرج في بقیة العلوم و قرأ في بلاده على جماعة منهم الملا محمد شریف الكورانی و لازم خاتمة المحققین ابراهیم بن الحسن الكورانی و انتفع بصحته و سلک طریق القوم على يد الصنفی احمد القشاشی و دخل همدان و بغداد و دمشق و قسطنطیلیه و مصر و اخذ عنها من العلماء فاخذ بماردین عن احمد السیلاحی و بحلب عن أبي الوفاء العرضی و محمد الكواکبی و بدمشق عن عبد الباقی الحنبلی و عبد القادر الصفوی و ببغداد عن الشیخ مدلج و بمصر عن محمد البابلی و على الشبراہلی و سلطان المزاھی و محمد العنابی و احمد العجمی و بالحرمین عن الوفدین إلیهما كالشیخ اسحاق بن جعمان الزیدی و على الریبعی و على العقبی التغری و عیسی الجعفری و عبد الملک السجلماسی و غيره ثم توطن المدینة الشریفه و تصدر للتدريس و صار من سرآؤر رؤسائهما و الف تصانیف عجیبة منها انهار السلسیل فی شرح تفسیر البیضاوی و الاشاعه فی اشراط الساعه و النوافض للرواوض و شرحها علی الفیه المصطلح و العافیه شرح الشافیه لم یکمل و خالص التلخیص مختصر تلخیص المفتاح و مرقة الصعود فی تفسیر اوائل العقود و الضاوی علی صبح فاتحة البیضاوی و رسالت فی الجھر بالبسملة فی الصلوة و كانت له قوه اقتدار علی الاجوبه عن المسائل المشکله فی اسرع وقت و اعدب لفظ و اسهله و اوجزه و اکمله و بالجملة فقد كان من افراد العالم علما و عملا و كانت وفاته فی غرّه محرم سنة ثلاث و مائه و الف و دفن بالمدینه رحمه الله تعالی چهل و سوم آنکه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در حجۃ الله البالغه گفته الطبقة الثانية کتب لم تبلغ مبلغ الموطا و الصحيحین و لكنها يتلوها كان مصنفوها معروفين بالوثوق و العدالة و الحفظ و التبھر فی فنون الحديث و لم یرضوا فی کتبهم هذه بالتساھل فيما اشتربوا علی انفسهم فتلقوها من بعدهم بالقبول و اعتنی بها المحدثون و الفقهاء طبقة بعد طبقة و اشتهرت فيما بين الناس و تعلق بها القوم شرعا لغیرها و فحصا عن رجالها و استنباط لفقها و علی تلک الاحادیث بناء عامیه العلوم کسنن أبي داود و جامع الترمذی و مجتبی النسائی و هذه الكتب مع الطبقة الاولی اعني باحدیثها رزین فی تجرید الصلاح و ابن الایثر فی جامع الاصول و کاد مسنند احمد يكون من جملة هذه الطبقة فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحيح و السیقیم قال و ما ليس فیه فلا تقبلوه ازین عبارت ظاهرست که ترمذی معروف بوثوق و عدالت و حفظ و تمھر در فنون حديث بوده و در کتاب خود بتسائل در چیزیکه بر نفس خود شرط کرده راضی نشده و تلقی نموده کتاب او را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۲

علمای که بعد او بودند بقبول و اعتنی نموده‌اند بآن محدثین و فقها طبقة بعد طبقة و مشتهر شده است در میان مردم و تعلق کردن بآن قوم از روی شرح غریب آن و فحص از رجال آن و استنباط فقه آن و بر احادیث این کتاب ترمذی و امثال آن بنای عامه علومست فالعجب من المخاطب الفخور المحتال المتغطرس المحتال الماذ ید الاسترقاء و الانتھا کیف طاب نفسا لعقوق والده الماجد؟؟؟ لنا قد السابق فی مضمار الکمال فلم یصع الى وعشه و ایضاھه و لم یعن بنصھه و افصاحه و لم یعرج على ندائھ و لم یعول على بنائھ و لم یلتفت الى تلویحه و لم یحتفل بتصریحه و لم یکترث بتحقیقه و تنقیده و لم یتأثر بتتفییه و تسدیده فلم یره اهلا لللاقتداء و الاقتداء و اتخاذ رغم انفه و جلب حتفه و الدرء فی نحره و الدفع فی صدره سهلا و شرب من آجن عناده و اسن لداده علا و نهلا الا ترى کیف یرفع والده الماجد الحاشد عنده و عند زرافته لاسنی المحامد عقیرته بالمدح و الثناء و التقریظ و الاطراء علی الترمذی الماهر ینفی التساهل و التسامح عن کتابه الفاخر و یثبت کونه مقتدى المنقدین المحدثین و ملاذ الفقهاء البارعين و ان علیه و علی امثاله بناء عامیه العلوم و انه فی غایه الشرف و الجلاله و القبول عند ارباب الحلوم و اصحاب الفهوم فرد المخاطب کلامه و افسد نظامه و هدم بنیانه و حط شانه و جزم جدرانه و صرم اغصانه و حزم افانانه و قطع اوداجه و غیض اثباجه و عق حقوقه و شق شقوقه و

کدر نمی‌رہ و اظلم منیره و لیس هذا باول قاروره کسرت و لا باول ثمرة هضرت و لا باول جور اشیع و لا باول حور اذیع و لا باول عسف ابتدع و لا-باول خسف اخترع بل خالف والده البارع فی عده مواضع و عازه فی کثیر من الموضع کما تبهنا علیه سابقاً و نینه انشاء الله لاحقاً چهل و چهارم آنکه خود مخاطب در رساله اصول حدیث فرموده در اینجا نقل عبارت حضرت والد ماجد قدس سرّه نمایم تا مراتب کتب احادیث به ترتیب واضح گردد ایشان می‌فرمایند باید دانست که کتب احادیث باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه می‌شوند و مراد ما از صحت آنست که مصنف الترام کند ایراد احادیث صحیحه یا حسنه و غیر آن در آنجا وارد نکند مگر مقولون به بیان حال آن از ضعف و غرابت و علت و شذوذ زیرا که ایراد ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن قدح نمی‌کند و مراد ما از شهرت آنست که اهل حدیث طبقه بعد طبقه مشغول شوند بطريق روایت و ضبط مشکل و ترویج احادیث آن تا هیچ چیز از آن غیر مبین نماند و مراد ما از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را اثبات کنند و بر آن اعتراض نکنند و حکم صاحب کتاب را در بیان حال احادیث کتاب تصویب و تقریر نمایند و فقهاء آن احادیث تمسک نمایند بی اختلاف و انکار پس طبقه اولی از کتب حدیث سه کتاب اند موظاً صحیح بخاری صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الاثوار را برای شرح این سه کتاب مخصوص نوشته و این مشارق الانوار غیر مشارق الانوار صفاتیست که احادیث صحیحین در آن بحذف اسناد و قصه جمع نموده بالجمله برای

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۳

ضبط و شرح این هر سه کتاب مشارق الانوار قاضی عیاض کافی و شافیست و نسبت درین هر سه کتب آنست که موظاً گویا اصل وام صحیحینست و در کمال شهرت رسیده هزار کس از علمای عصر امام مالک موظاً را روایت کرده‌اند مثل شافعی و امام محمد و یحیی بن یحیی مصمودی و یحیی بن یحیی تمیمی و یحیی بن بکیر و ابو مصعب و قعنی عدالت و ضبط رجال این کتاب مجمع عليه‌است در مدینه و مکه و عراق و شام و یمن و مصر و مغرب مشهور شده و بنای فقهاء امصار بر آنست و در زمان امام مالک و بعد از زمان ایشان نیز علماء در تخریج بر موظاً و ذکر متابعات و شواهد احادیث آن سعی بلیغ نمودند و در شرح غریب و ضبط مشکلات و بیان فقه و سائر وجوه بیان آن قدر اهتمام نموده‌اند که زیاده بر آن متصور نیست و صحیح بخاری و صحیح مسلم هر چند در بسط و کثرت احادیث ده چند موظاً باشند لیکن طریق روایت احادیث و تمیز رجال و راه اعتبار و استنباط از موظاً آموخته‌اند و معهذا این هر دو کتاب نیز مخدوم طوائف ائم و جمیع علمای اسلام‌اند فرقه مستخرجات برای اینها نوشته‌اند مثل اسماعیلی و ابو عوانه و طائفه متتصدی شرح غریب و ضبط مشکل و بیان فقه و احوال رواه آنها شده‌اند و در شهرت و تلقی بالقبول بدرجه علیا رسیده‌اند صاحب جامع الاصول از فربری نقل کرده است که صحیح بخاری از بخاری بلا واسطه نود هزار کس سمع دارند خلص کلام آنکه احادیث این هر سه کتاب اصح احادیث‌اند اگر چه بعضی احادیث این هر سه کتاب صحیح تر از بعض باشند و اگر بنظر تفحص دیده شود احادیث مرفوعه موظاً غالباً در صحیح بخاری موجوداند پس صحیح بخاری مشتمل است بر موظاً باعتبار احادیث مرفوعه آری آثار صحابه و تابعین در موظاً زیاده است پس این هر سه کتاب را در طبقه اولی باید داشت و طبقه ثانیه احادیثی که درین هر سه صفت بدرجه احادیث صحیحین نرسیده‌اند لکن قریب بصحیحین اند درین صفات و آن احادیث جامع ترمذی و سنن ابو داود و سنن نساییست که مصنفان این کتب مشهور و معروف‌اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تبحیر در فنون حدیث و درین کتابها بتساهله و تسامح راضی نشده‌اند و حال حدیث و علت آن را بقدر امکان بیان نموده‌اند و لهذا فيما بین علمای اسلام شهرت یافته‌اند پس این شش کتاب را صحاح سنه نامند انتهی پس کمال عجب و حیرتست که خود مخاطب ناقد افاده والد ماجد خود متنضم کمال مدح و ستایش و اطراد و نیایش صحیح ترمذی حاوی محمد برای تنبیه و تبصیر و ایقاظ و تذکیر معتقدین و مسترشدین خدام با توقیر خود نقل می‌کند و ایمان و ایقان و تصدیق و اذعان خود با آن ظاهر می‌سازد و در مقابله اهل حق از نکث و غدر و نقض عهد و مکر و شق عصی و خفر و ترک حیا و خفر و ایشاره مجون و هذر و ایقاع معتقدین در زلل و غرر و افحام

مقلدین در افحش خطر و ایلاح منتعجين در او حش ضرر نمی‌هراشد و بر ملا مضيق طريق رد و ابطال و تکذيب حدیث ولايت و حدیث طیر که هر دو علی رغم انفه در صحیح ترمذی مذکوراند می‌سپارد و خوف و هول از وضوح ظهور کذب و تزویر و تبیین و تحقق تهافت و تناقض موجب تشویر در دل جسارت منزل می‌آرد و بخيال نه می‌گذراند که ازین افاده سراپا اجاده ظاهرست قرب صحیح ترمذی بصحیحین

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۴

در صفات ثلاثة عظيمه و محمد عديده فخيمه اعني صحت و شهرت و قبول و دلالت قبول كتاب بر آنکه نقاد حدیث احاديث ان را اثبات کرده‌اند و اعتراض بر آن ننماوده و حکم صاحب كتاب را در بيان حال احاديث آن تصویب فرموده و تقریر ننماوده و فقها باhadیث آن تممسک می‌نمایند ب اختلاف و انکار و نیز از ان واضح‌حساست مشهور و معروف بودن ترمذی بوثوق و عدالت و ضبط و حفظ و تبحیر در فنون حدیث و نیز از ان ظاهرست که ترمذی در صحیح خود بتسهیل و تسامح راضی نشده و حال حدیث و علت آن را بقدر امکان بيان ننماوده و این كتاب مستطاب فيما بين علمای اسلام شهرت یافته و موسوم بصحیح گردیده فاین اثبات الكذب والزور والبهتان والوضع المدحور من نفي التسامح والتسلیل والغور و این هذا من القبول والتوصیب والتقریر و این هذا من تممسک فقهاء الجماهير بلا اختلاف و انکار و نکیر ثم ارجع البصر كَرَّتِينَ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصْرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ وَ لَا يَنْبَثُكَ مِثْلُ حَبَّيرٍ

چهل و پنجم آنکه مخاطب در بستان المحدثین گفته جامع کبیر ترمذی یعنی ابو عیسی محمد بن عیسی بن موسی بن الصحاک سلمی ضریر بوغی بضم بای موحده و سکون واو بعد از ان غین معجمه نسبت به بوغ آن دیهیست از دیهات ترمذ بمسافت شش فرسنگ از ان و ترمذ نام شهری قدیم بر کنار آب مویه که آن را جیحون و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراء النهر مراد همین نهر می‌باشد و در لفظ ترمذ اختلاف بسیارست بعضی تا و میم را مفتح سازند و بعضی هر دو را مضموم و متداول بر زبان مردم اینجا و دیگر خلاائق کسر هر دوست و جماعتي بفتح تا و کسر میم تکلم کنند و ترمذی شاگرد رشید بخاریست روش او را آموخته و از مسلم و از أبی داود و شیوخ ایشان نیز روایت دارد در بصره و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن شریف از وی یادگارست و این جامع بهترین آن کتب است بلکه به بعضی وجوه و حیثیات از جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول از جهت ترتیب و عدم تکرار دوم ذکر مذاهب فقهاء و وجوه استدلال هر یک از اهل مذاهب سوم بیان انواع حدیث در صحیح و حسن و ضعیف و غریب و معلل بعلل چهارم بیان اسمای رواه و القاب و کنیتهای آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلم رجال و ترمذی را در حفظ مثل زنند و او را خلیفه بخاری گفته‌اند و تورع و زبد و خوف بحدی داشت که فوق آن متصور نیست بخوف الهی سالها گریه و زاری کرد و نایینا شد و از حکایات صحیحه در حفظ او آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از ان شیخ دو جزو حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض و قرائت نیافته درین وقت از شیخ استدعاei استماع نمود شیخ قبول کرد و گفت که اجزای مرقومه بیار و در دست بدار تا من بخوانم و آن را مقابله کن اتفاقا آن دو جز کم کرده بود ترمذی بسبب کمال شوق سمع آن حدیث دو جزو دیگر سفید آورده بحضور شیخ بدستور تلامذه نشست و شیخ آغاز قرائت نمود ناگاه شیخ نظر کرده دید که در دست او اجزای سفیداند بسیار غضبناک شده فرموده که گویا با من استهزا می‌کنی ترمذی گفت یا شیخ من اجزای مکتوبه را گم کردم لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته شیخ گفت که بخوان ترمذی همه آن احادیث را یاد بخواند تعجب شیخ زائد

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۵

شد و از استبعاد گفت که مرا باور نمی‌آید که بمجرد شنیدن یک بار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی ترمذی گفت امتحان باید فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نه بود خوانده رقت ترمذی آن احادیث را مع اسانید فی الفور

اعاده نمود و هیچ جا خطای نیفتاد و این قسم امتحانات در باب حفظ او بارها واقع شده ترمذی گفته است که من هر گاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول آن را به علمای حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از آن پیش علمای عراق بردم ایشان نیز متفق الكلمة آن را مدح کردند بعد از آن بر علمای خراسان عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند بعد از آن آن را ترویج و تشهیر نمودم و نیز گفته هر که در خانه او این کتاب باشد پس در خانه او گویا پیغمبریست که تکلم می‌کند و بعضی از علماء اندلس در

مدح این کتاب نظمی دارند که مرقوم می‌شود

كتاب الترمذى رياض علم حكت ازهار زهر النجوم

به الاثار واضحة ابيت بالفاظ اقيمت كالرسوم

و اعلاما الصلاح وقد اثارت نجوما للخصوص وللعلوم

و من حسن يليها او غريب وقد بان الصحيح من السقيم

فعّلله ابو عيسى مبينا معالمه لارباب العلوم

و طرزه باثار صالح تخيرها اولو النظر السليم

من العلماء و الفقهاء قدما و اهل الفضل و النهج القويم

فجاء كتابه علقا نفيسا تفنن فيه ارباب العلوم

ويقتبسون منه نفيس علم يفيد نفوسيهم امني الرسوم

كتبناه رويناه لنروى من التسنيم فى دار التعيم

و غاص الفكر فى بحر المعانى فادرك كلّ معنى مستقيم

جزى الرحمن خيرا بعد خير ابا عيسى على الفعل الكريم

وفات او در ترمذ شب دوشنبه هفدهم رجب سال دو صد و هفتاد و نه بوده است انتهی مخاطب عالی شأن درین عبارت بستان بكمال بشاشت و ابتهاج و استبشار و غایت سرور و حبور و افتخار بلا نفاق و تقیه و بلا خوف اذیه و بلیه نهایت تعظیم و تجلیل و مدح و ثنا و تکریم و اجلال و وصف و اطراء صحيح ترمذی بوجه شتی و طرق متعدد آغاز نهاده اولا بعد تفضیل آن بر جمیع کتب مؤلفه ترمذی به ترجیح آن بوجه اربعه بر جمیع کتب که صحیح بخاری و صحیح مسلم هم در ان داخل هست زبان حقائق ترجمان و اکشاده و بعد ان از خود ترمذی پسند فرمودن جمیع اهل حجاز آن را و اتفاق کلمه علمای عراق بر مدح آن و رضامند شدن علمای خراسان از ان و ترویج و تشهیر این کتاب بعد این مدح و رضا و قبول و ثنا و نیز تشییه خود ترمذی صحیح خود را به نیّت متكلّم نقل فرموده و نیز برای تفریح قلوب و دفع شبّهات متجسّسين عیوب و اظهار کمال و ثوق مطلوب و ابداء غایت اطمینان مرغوب اشعار در بهار بلا-غت شعار از افکار بعض اندلسین عالی تبار که وجوه دلالت آن بر کمال عظمت و جلالت این کتاب سابقاً شنیدی ذکر فرموده لکن کمال حیفست که مخاطب عالی جانب این همه اسهاب و اطناب در وصف و مدح این کتاب مستطاب بمقابلہ اهل حق اطیاب بر طاق نسیان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۶

گذاشتند و مبالغه و اغراق در تکذیب و ابطال حدیث ولایت و حدیث طیر پیش نظر داشتند و کمال ورع و تدین و تاثم و تحرّج و نهایت صدق و جلالت و غایت حذق و مهارت و اقصای صفا و ولا و بنالت خود بر ارباب انصاف و ایقان و اصحاب تدبر و ایمان ظاهر ساختند و حق آنست که مخاطب با حیا و فاضل با صفا مذهب عبودیت مشایخ تیمیه و عدديه و انحراف از فضائل علویه و مناقب عترت نبویه چندان گران خریده است که بجهت آن اصلا و زنی برای رد و مخالفت و مشاقت و معاندت اسلاف اعلام و مشایخ و اساتذه فخام و والد ماجد قمّقام خود بلکه افادات خدام؟؟؟ عالی مقام خویش نهاده بلا مخافت از آفت ظهور خزی و

خسار ووضوح خبث و صغار از افادات اساطین کبار والد جلیل الفخار وتحقيقات وارشادات ذات خود آن یگانه روزگار و آن هم باکثار و تکرار سر در بیابان ابطال و تکذیب حدیث ولایت و حدیث طیر و رد و توهین دیگر فضائل و مناقب ابو الائمه الاطهار صلوات الله وسلامه عليه عليهم ما اتصل اللیل و النهار داده وبالجملة من عجائب الدهور ان یثبت المخاطب المتحذلق الجسور هذه المدائح الجليلة والمناقب الجميلة والمفاخر البارعة والفضائل الناصعة والمحامد الزاهرة والعوالی الباهرة لصحیح الترمذی ثم ینسى ذلك او ینتاسی و یتساهم و یغفل و یذهب و یتغافل و یتعالل و یرقص رقص الجمل و یکذب حدیث الطیر و الولاية المذکورین فی هذا الصحيح البریء حسب افادته عن الخلل جریا فی مضمون فاحش الرلل و منکر الهراء و الخطل والله العاصم من دھض القدام فی القول و العمل

وجه ششم

آنکه احمد بن یحیی بن جابر البلاذری حدیث طیر را روایت نموده چنانچه علامه ابن شهرآشوب طاب ثراه در کتاب مناقب فرموده روی حدیث الطیر جماعة منهم الترمذی فی جامعه و ابو نعیم فی حلیة الأولیاء والبلادری فی تاریخه الخ فهذا احمد بن یحیی بن جابر الحائز لجلائل المعالی والمفاخر و المقتنی لاحسن الفواضل و الماثر العلامه الحافظ الماهر و الاخباری المنقاد السابر یروی حدیث الطیر رغما لائف الجاحد المکابر و یثبته فی تاریخه اجتیاحا لشافه کل خاسر فلا ینکر هذا الحديث بعد روایة البلاذری الخبر الا البليد العنید المتتجاهر و لا یکذبه الا من اختلط عليه بالزیاد الخاتر و مخفی نماند که بلاذری از اجله متقدمین و حفاظ معروفین و صاحب تاریخ مشهور و علامه روزگار بوده ذهبی در تذکرة الحفاظ بعد ذکر ابو محمد احمد بن محمد بن ابراهیم الطوسی البلاذری الواقع گفتہ قلت هذا البلاذری الصغير فاما الكبير فانه احمد بن یحیی صاحب التاریخ المشهور من طبقه ابو داود السجستانی حافظ اخباری و جلال الدین عبد الرحمن سیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ البلاذری الامام الحافظ البارع ابو محمد احمد بن محمد بن ابراهیم الطوسی البلاذری الواقع قال ابو عبد الله الحاکم کان واحد عصره فی الحفظ و الوعظ لم یعهد علیه غلط فی اسناد او اسم حدیث و خرج صحیحا علی وضع کتاب مسلم استشهاد بالطاهر ان سنه ۳۳۹ هذا البلاذری الصغير والکبیر

عقبات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۷

احمد بن یحیی صاحب التاریخ فی طبقه أبي داود السجستانی حافظ اخباری علامه و مخفی نماند که ابن شهرآشوب طاب ثراه را اکابر علما و امثال محققوین سنیه بمجامد سنته زاهره و مناقب علیه باهره که از آن غایت جلالت شان و عظمت مرتبت و علو متزلت جانب او ظاهرست ستوده‌اند چنانچه خلیل بن اییک بن عبد الله الصفیدی که ابن حجر عسقلانی مدح و ستایش او در درر کامنه باین عنوان نموده خلیل بن اییک بن عبد الله الادیب صلاح الدین الصیفیدی ابو الصفا ولد سنه ست او سبع و تسعین و ست مائة تقریبا و تعالی صناعة الرسم فمهر فيها ثم حب إلیه الادب فولع به و كتب الخط الجیید و ذکر عن نفسه ان اباه لم تمکنه من الاشتغال حتى استوفی عشرين سنه فطلب بنفسه ثم قال الشعر الحسن ثم اکثر جدا من النظم و النثر و الترسّل و التواقع و اخذ عن الشهاب محمود و ابن سید الناس و ابن نباته و أبي حیان و نحوهم و سمع بمصر من یونس الدبوسی و من معه و بدمشق من المزی و جماعة فطاف مع الطلبة و كتب الطباق ثم اخذ فی التالیف فجمع تاریخه الكبير الذي سماه الوافی بالوفیات فی نحو ثلثین مجلدۃ على حروف المعجم و افرد منه اهل عصره فی کتاب سماه اعون النصر و اعیان العصر فی ست مجلدات و له شرح لامیة العجم کثیر الفوائد و الحان السواجع بین المنادی و المراجع مجلدان و من تصانیفه اللطاف النقیۃ علی الكتبیۃ و جر الذیل فی وصف الخیل و توشیح الرشیح و و کشف الحال فی وصف الخال و جنان الجناس و غیر ذلك و اول ما ولی کتابة الدرج بصفد ثم بالقاهرة و باشر کتابه السیر بحلب وقتا و بالرّحیمة وقتا و التوقيع بدمشق و وكالة بیت المال و كان مجیبا الى الناس حسن المعاشرة جميل المؤودة و كان فی الآخر قد ثقل سمعه و

كان قد تصدّى للافادة بالجامع وقد سمع منه من اشياخه الذهبي و ابن كثير و الجشبي وغيرهم قال الذهبي في حقه الاديب البارع الكاتب شارك في الفنون و تقدم في الإنشاء و جمع و صنف و قال ايضاً سمع مني و سمعت منه و له تواليف و كتب و بلاغة و قال في المعجم المختص الإمام العالم الاديب البليغ الكامل طلب العلم و شارك في الفضائل و ساد في الرسائل و قرأ الحديث و جمع و صنف و له تواليف و كتب و بلاغة وقد ترجم له السبكي و قال الجشبي كان إليه المنتهي في مكارم الأخلاق و محاسن الشيم و قال ابن كثير و كتب ما يقارب ستين من المجلدات و قال ابن سعد كان من بقایا الرؤساء الاخيار و وجد بخطه كتب بيدي ما يقارب خمس مائة مجلدة قال ولعل الذي كتبته في دیوان الإنشاء ضعفاً ذلك و قال ابن رافع قرأ بنفسه شيئاً من الحديث و كتب بعض الطباقي و قرأ الأدب على شيخنا الشهاب محمود و لازمه مدة و من تصانيفه فيض الخدام على التوريه والاستخدام و خلوة المذاكرة و الروض الباسم و شرح لامية المعجم و غير ذلك و كتب عنه الذهبي من شعره و ذكره في معجمه و انشد عنه ابن رافع عدة مقاطع من نظمه منها

بسهم اجفانه رمانی و ذبت من هجره و بينه عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۸
ان مت ما لی سواه خصم لانه قاتلی بعینه

مات بدمشق في ليلة عاشر شوال سنة ۷۶۴ در وافى بالوفيات می گوید محمد بن على بن شهرآشوب التابیه بسین مهمله ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدين الشیعی احد شیوخ الشیعی حفظ اکثر القرآن و له ثمان سنین و بلغ النهاية في اصول الشیعه کان يرحل إلى من البلاد ثم تقدم في علم القرآن و الغريب و النحو و عظ على المنبر ايام المقتفي ببغداد فاعجبه و خلع عليه و كان بهی المنظر حسن الوجه و الشیعه صدقه اللهجة مليح المحاوره واسع العلم کثير الخشوع و العبادة و التهجد لا يكون الا على وضوء اثنی عشره ابن أبي طی فی تاريخه ثناء کثیرا توفی سنة ثمان و ثمانین و خمس مائة و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی در بغیة الوعاء گفته محمد بن على بن شهرآشوب ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدين الشیعی قال الصندی کان مقدماً في علم القرآن و الغريب و النحو واسع العلم کثير العبادة و الخشوع الف الفصول في النحو اسباب نزول القرآن متشابه القرآن مناقب آل أبي طالب المکنون المائدة و الفائدہ في النوادر و الفوائد مات سنة ثمان و ثمانین و خمس مائة و علامه شمس الدين محمد بن على بن احمد الداودی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته محمد بن على بن شهرآشوب بن أبي نصر ابو جعفر السروی المازندرانی رشید الدين احد شیوخ الشیعه اشتغل بالحدیث و لقی الرجال ثم تفقه و بلغ النهاية في فقه اهل مذهبہ و نبغ في الاصول حتى صار رحله ثم تقدم في علم القرآن و القراءات و التفسیر و النحو و كان امام عصره واحد دھره و التالیف غلب عليه علم القرآن و الحدیث و هو عند الشیعه كالخطیب البغدادی لاهل السنة في تصانیفه في تعلیقات الحدیث و رجاله و مراسیله و متفقه و مفترقه الى غير ذلك من انواعه واسع العلم کثیر الفنون مات في شعبان سنة ثمان و ثمانین و خمس مائة قال ابن أبي طی ما زال الناس يحلب لا يعرفون الفرق بين ابن بطّه الحنبلي و ابن بطّه الشیعی حتى قدم الرشید فقال ابن بطّه الحنبلي بالفتح و الشیعی بالضم و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته محمد بن على بن شهرآشوب ابو جعفر السیرروی المازندرانی من دعاۃ الشیعه قال ابن أبي طی فی تاریخه اشتغل بالحدیث و لقی الرجال ثم تفقه و بلغ النهاية في فقه اهل البيت و تتبع في الاصول ثم تقدم في القراءة و الغريب و التفسیر و العربیة و كان مقبول الصورة مليح العرض على المعانی و صنف في المتفق و المفترق و الموتلف و المختلف و الفصل و الوصل و فرق بين رجال الخاصة و رجال العامة يعني اهل السنّة و الشیعه و كان کثير الخشوع مات في شعبان سنہ ۵۸۸ و مجد الدين محمد بن یعقوب فیروزآبادی در بلغه على ما نقل عنه گفته محمد بن على بن شهرآشوب ابو جعفر المازندرانی رشید الدين الشیعی بلغ النهاية

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۶۹

في اصول الشیعه و تقدم في علم القرآن و اللغة و النحو و عظ ایام المقتفي فاعجبه و خلع عليه کان واسع العلم کثير العبادة دائم

الوضوء له كتاب الفصول في النحو و كتاب المكنون و المخزون و كتاب اسباب نزول القرآن و كتاب متشابه القرآن و كتاب الاعلام و الطرائق في الحدود و الحقائق و كتاب الحديدة جمع فيها فوائد و فرائد جمّة عاش مائة سنة الا عشرة اشهر مات سنة ۵۸۸ ثمان و ثمانين و خمس مائة

وجه هفتم

آنکه عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشيباني حدیث طیر را روایت کرده چنانچه در زوائد مناقب جناب امیر المؤمنین عليه السلام تصنیف والد ماجد خود علی ما نقل عنه گفته

حدثی أبي قال اخبرنا ابن مالک قال حدثنا عبد الله بن عمر قال حدثنا مطیر بن خالد عن البجلي عن سفینة مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهدت امرأة من الانصار الى رسول الله صلی الله علیه و سلم طیرین بین رغيفین فقدمت إليه الطیرین فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک و الی رسولک فجاء علی فرفع صوته فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم من هذا قلت علی قال فافتتح له ففتحت له فاکل مع النبی صلی الله علیه و سلم من الطیرین حتی فنیا و محمد بن اسماعیل در روضه ندیه گفته

اخراج عبد الله بن احمد بن حنبل من حدیث سفینة مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهدت امرأة من الانصار طیرین بین رغيفین فقدمت إليه الطیرین فقال اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک و الی رسولک فجاء علی فرفع صوته فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم من هذا قلت علی قال فافتتح له ففتحت له فاکلا من الطیرین حتی فنیا انتهی

فهذا عبد الله الجہبہ المسد نجل الامام الفقیہ احمد قد روی هذا الحديث الشریف و سرد دراً فی نحر من انکره و جحد فما بقی بعد روایة ذلك المحدث الممجد و المنقد الارشد مجال لنفاد تسويیلات کل منکر أجرد و رواج تلمیعات ؟؟؟

من ابطل الحديث و ردّ و سعى فی اخmalه و کد و وکد فی اطفائه و جهد و الله ولی التوفیق لمن أُمّ الحق و قصد و اتی شریعة الصدق و ورد و محامد معجبه باهره و مناقب مطربه زاهره و مفاخر عالیه باذخه و مآثر متلاطیه شامخه عبد الله بن احمد در اسفار ائمه کبار مسطور و مسترد و ماثور و منضدست علامه حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد حنبی مقدسی در کمال فی معرفة الرجال گفته عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن الشیبانی البغدادی سمع ابا و یحیی بن معین و ابا بکر و عثمان ابی شیبہ و ابی خیثمة الی ان قال قال ابو بکر الخطیب کان ثقہ ثبتنا فهما و قال بدر بن ابی بدر البغدادی عبد الله بن احمد جہبہ ابن جہبہ و قال ابو الحسین بن المنادی لم یکن فی الدنیا اروی عن ابیه منه لانه سمع المسند و هو ثلثون الفا و التفسیر و هو بمائة و عشرون الفا سمع منها ثمانین الفا و الباقي و جادة و الناسخ و المنسوخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۰

والتاريخ و حدیث شعبه و المقدم و المؤخر فی كتاب الله تعالى و الجوابات فی القرآن و المنساک الكبير و الصغير و حدیث الشیوخ و غير ذلك قال و ما زلنا نرى اکابر شیوخنا یشهدون له بمعرفة الرجال و علل الحديث و الاسماء و الکنی و المواظبة علی طلب الحديث فی العراق و غيرها و یذکرون عن اسلافهم الاقرار له بذلك حتی ان بعضهم یسرف فی تقریظه ایاه بالمعرفة و زیادة السماع للحديث علی ابیه اخبرنا ابو الیمن الکندي ابنا ابو منصور ابنا ابو بکر الخطیب حدثی ابی زرعه انه قال قال لی احمد بن حنبل ابی عبد الله محظوظ من علم الحديث او من حفظ الحديث لا یکاد یذاکرني الا بما احفظ و به ابنا الخطیب حدثی محمد بن علی الصوری ابنا عبد الرحمن بن عمر المصری ثنا محمد بن اسحاق الملجمی حدثی ابراهیم بن محمد قال سمعت عباس الدوری یقول کنت یوما

عند أبي عبد الله احمد بن حنبل فدخل عليه ابنه عبد الله فقال لـي احمد يا عباس ان ابا عبد الرحمن قد وعى علمـا كثـيرا و قال عبد الرحمن بن أبي حاتم سمعت معه من ابراهيم بن مالك و كتب الى بمسائل اـيه و بعلـل الحديث و قال ابو اـحمد بن عـدى عبد الله بن اـحمد بن حنـبل ابو عبد الرحمن نـبل بـايـه و لهـ في نفسه محلـ في العلم فـاحـيـ علمـ ايـه من مـسنـدـهـ الذـى قـرـأـهـ عـلـيـهـ اـبـوهـ خـصـوصـاـ فـلمـ يـقـرـأـهـ عـلـيـ غـيرـهـ و مـمـاـ سـأـلـ اـبـاهـ عـنـ روـاـةـ الحـدـيـثـ فـاخـبـرـهـ بـهـ ماـ لـمـ يـسـأـلـهـ غـيرـهـ و لمـ يـكـتـبـ عنـ اـحـدـ الاـ مـاـ اـمـرـهـ اـبـوهـ انـ يـكـتـبـ عـنـهـ و قال ابو عـلـىـ الصـوـافـ ولـدـ عبدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ سـنـهـ ثـلـثـ عـشـرـةـ وـ مـائـيـنـ وـ مـاتـ سـنـهـ تـسـعـينـ وـ مـائـيـنـ وـ قالـ اـسـمـاعـيلـ الخـطـبـيـ صـلـىـ عـلـيـهـ زـهـيرـ بنـ صالحـ بنـ اـخـيـهـ وـ دـفـنـ فـيـ مقـابـرـ بـابـ التـيـنـ وـ كانـ الجـمـعـ كـثـيرـاـ فـوقـ المـقـدـارـ وـ ابنـ حـجـرـ عـسـقلـانـيـ درـ تـهـذـيـبـ التـهـذـيـبـ گـفـتـهـ عبدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ بنـ محمدـ بنـ حـنـبلـ بنـ هـلـلـ بنـ اـسـدـ الشـيـبـانـيـ ابوـ عبدـ الرـحـمـنـ الـبـغـدـادـيـ روـىـ عـنـ اـبـيـ وـ اـبـراهـيمـ بنـ الـحـجـاجـ السـامـيـ وـ اـحـمـدـ بنـ منـيـعـ الـبـغـوـيـ وـ اـبـيـ اـبـراهـيمـ اـسـمـاعـيلـ بنـ اـبـراهـيمـ التـرـجمـانـيـ وـ الحـسـنـ بنـ حـمـادـ سـجـادـةـ وـ الـحـكـمـ بنـ مـوسـىـ وـ دـاـودـ بنـ رـشـيدـ وـ اـبـيـ الرـبـيعـ الزـهـرـانـيـ وـ دـاـودـ بنـ عـمـرـوـ الـضـبـيـ وـ عـبـدـ الـاـعـلـىـ بنـ حـمـادـ النـرـسـيـ وـ عـبـدـ اللهـ بنـ مـعاـذـ الـعـنـبـرـيـ وـ شـرـيـعـ بنـ يـونـسـ وـ اـبـيـ بـكـرـ بنـ اـبـيـ شـيـءـ وـ كـامـلـ بنـ طـلـحةـ الـجـحدـرـيـ وـ الـهـيـثـمـ بنـ خـارـجـهـ وـ مـحـبـيـ بنـ عـبـدـوـيـهـ مـولـىـ اـبـيـ الـمـهـدـيـ وـ مـتـصـورـ بنـ اـبـيـ مـزاـحـمـ وـ مـحـمـدـ بنـ جـعـفرـ الـوـرـكـانـيـ وـ مـحـمـدـ بنـ جـعـفـرـ الـوـدـكـانـيـ وـ مـحـمـدـ بنـ الصـيـبـاحـ الـدـوـلـابـيـ وـ يـحـيـيـ بنـ مـعـيـنـ وـ خـلـقـ كـثـيرـ روـىـ عـنـهـ النـسـائـيـ حـدـيـثـيـنـ وـ ابوـ بـكـرـ بنـ زـيـادـ وـ ابوـ بـكـرـ النـجـارـ وـ اـحـمـدـ بنـ كـامـلـ وـ الـمـحـاـمـلـيـ وـ ابوـ القـسـمـ الـبـغـوـيـ وـ يـحـيـيـ بنـ صـاعـدـ وـ مـحـمـدـ بنـ مـخـلـدـ وـ دـعـلـجـ بنـ اـحـمـدـ وـ ابوـ بـكـرـ الشـافـعـيـ وـ ابوـ سـهـلـ بنـ زـيـادـ الـقطـانـ وـ ابوـ الحـسـنـ بنـ الـمنـادـيـ وـ ابوـ القـاسـمـ الـطـيـرـانـيـ وـ ابوـ اـحـمـدـ الـعـسـالـ الـاصـبـهـانـيـ وـ ابوـ عـوـانـهـ الـاسـفـراـيـانـيـ وـ ابوـ عـلـىـ الصـوـافـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۱

وابـوـ بـكـرـ القـطـيـعـيـ وـ جـمـاعـةـ قـالـ عـبـاسـ الدـورـيـ سـمعـتـ اـحـمـدـ يـقـولـ قـدـ وـعـىـ عـبـدـ اللهـ عـلـمـاـ كـثـيرـاـ وـ قـالـ الـخـطـبـيـ بـلـغـنـىـ عـنـ اـبـيـ زـرـعـهـ قـالـ قـالـ اـلـىـ اـحـمـدـ اـبـنـ عـبـدـ اللهـ مـحـفـوظـ مـنـ عـلـمـ الـحـدـيـثـ لـاـ يـكـادـ يـذـاـكـرـ الاـ بـمـاـ اـحـفـظـ وـ قـالـ اـبـوـ عـلـىـ الصـوـافـ قـالـ عـبـدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ كـلـ شـيـءـ اـقـولـ قـالـ اـبـيـ فـقـدـ سـمعـتـهـ مـرـتـيـنـ اوـ ثـلـثـهـ وـ قـالـ اـبـنـ اـبـيـ حـاتـمـ كـتـبـ اـلـىـ بـمـسـائـلـ اـيـهـ وـ بـعـلـلـ الـحـدـيـثـ وـ قـالـ اـبـوـ الحـسـنـ بنـ الـمـنـادـيـ لـمـ يـكـنـ فـيـ الـدـنـيـاـ اـحـدـ روـىـ عـنـ اـبـيـ مـنـهـ سـمـعـ مـنـهـ مـسـنـدـ وـ هوـ ثـلـثـونـ الفـ وـ الـتـفـسـيرـ وـ هوـ مـائـةـ وـ عـشـرـونـ الفـ سـمـعـ مـنـهـ ثـمـانـيـنـ الفـ وـ الـبـاقـيـ وـ جـادـةـ وـ النـاسـخـ وـ الـمـنـسـوخـ وـ الـتـارـيـخـ وـ حـدـيـثـ شـعـبـةـ وـ جـوـابـاتـ الـقـرـآنـ وـ الـمـنـاسـكـ وـ غـيـرـ ذـلـكـ مـنـ الـتـصـانـيـفـ وـ حـدـيـثـ الشـيـوخـ قـالـ وـ مـاـ زـلـنـاـ نـرـىـ اـكـاـبـرـ شـيـوخـنـاـ يـشـهـدـونـ لـهـ بـمـعـرـفـةـ الـرـجـالـ وـ عـلـلـ الـحـدـيـثـ وـ الـحـدـيـثـ وـ الـكـنـىـ وـ الـمـواـظـبـةـ عـلـىـ الـطـلـبـ حـتـىـ اـنـ بـعـضـهـمـ اـسـرـفـ فـيـ تـقـرـيـظـهـ اـيـاهـ بـالـمـعـرـفـةـ وـ زـيـادـةـ الـسـيـمـاعـ عـلـىـ اـيـهـ وـ قـالـ اـبـنـ عـدـىـ نـبـلـ بـايـهـ وـ لهـ فـيـ نـفـسـهـ مـحـلـ فـيـ الـعـلـمـ وـ لمـ يـكـتـبـ عـنـ اـحـدـ الاـ مـاـ اـمـرـهـ اـبـوهـ انـ يـكـتـبـ عـنـهـ وـ قـالـ بـدـرـ بنـ اـبـيـ بـدـرـ الـبـغـدـادـيـ عـبـدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ جـهـبـذـ اـبـيـ جـهـبـذـ وـ قـالـ الـخـطـبـيـ كـانـ ثـقـةـ ثـبـتاـ فـهـماـ وـ قـالـ اـبـوـ عـلـىـ الصـوـافـ وـ لـدـ سـنـهـ ۲۱۳ـ وـ مـاتـ سـنـهـ ۹۰ـ وـ كـذـاـ اـرـخـهـ اـسـمـاعـيلـ الـخـطـبـيـ وـ زـادـ فـيـ جـمـادـيـ الـآخـرـةـ قـلتـ وـ قـالـ النـسـائـيـ ثـقـةـ وـ قـالـ الـسـلـمـيـ سـأـلـتـ الدـارـ قـطـنـيـ عـنـ عـبـدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ وـ حـنـبلـ بنـ اـسـحـاقـ فـقـالـ ثـقـتـانـ نـبـلـانـ وـ قـالـ اـبـوـ بـكـرـ الـخـلـالـ كـانـ عـبـدـ اللهـ رـجـلاـ صـالـحاـ صـادـقـ الـلـهـجـةـ كـثـيرـ الـحـيـاءـ وـ ذـهـبـيـ درـ وـقـاعـ سـنـهـ تـسـعـينـ وـ مـائـيـنـ گـفـتـهـ وـ فـيـهاـ تـوـفـيـ الـحـافـظـ اـبـوـ عـبـدـ الرـحـمـنـ عـبـدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ بنـ مـحـمـدـ بنـ حـنـبلـ الـذـهـلـيـ الشـيـبـانـيـ بـيـغـدـادـ فـيـ جـمـادـيـ الـآخـرـةـ وـ لـهـ سـبعـ وـ سـبعـونـ سـنـهـ كـاـيـهـ وـ كـانـ اـمـاماـ خـيـرـاـ بـالـحـدـيـثـ وـ عـلـلـهـ مـقـدـماـ فـيـهـ وـ كـانـ مـنـ اـرـوـيـ النـاسـ عـنـ اـبـيـهـ وـ قـدـ سـمـعـ مـنـ صـغـارـ شـيـوخـ اـيـهـ وـ هوـ الـذـىـ رـتـبـ مـسـنـدـ الـدـالـهـ وـ يـافـعـيـ درـ مـرـآـةـ الـجـنـانـ درـ وـقـاعـ سـنـهـ تـسـعـينـ وـ مـائـيـنـ گـفـتـهـ وـ فـيـ السـنـهـ المـذـكـورـهـ الـحـافـظـ اـبـوـ عـبـدـ الرـحـمـنـ عـبـدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ بنـ حـنـبلـ الـشـيـبـانـيـ كـانـ اـمـاماـ خـيـرـاـ بـالـحـدـيـثـ وـ عـلـلـهـ مـقـدـماـ فـيـهـ وـ سـيـوطـيـ درـ طـبـقـاتـ الـحـفـاظـ گـفـتـهـ عـبـدـ اللهـ بنـ اـحـمـدـ بنـ حـنـبلـ الـبـغـدـادـيـ الـحـفـاظـ روـىـ عـنـ اـبـيـهـ وـ اـبـنـ مـعـيـنـ وـ خـلـقـ قـالـ اـبـوـ زـرـعـهـ قـالـ لـيـ اـحـمـدـ بنـ حـنـبلـ اـبـنـ عـلـىـ عـلـىـ الـحـدـيـثـ لـاـ يـكـادـ يـذـاـكـرـ الاـ بـمـاـ اـحـفـظـ وـ قـالـ اـبـنـ عـدـىـ نـبـلـ بـايـهـ وـ لهـ فـيـ نـفـسـهـ مـحـلـ فـيـ الـعـلـمـ فـاحـيـ علمـ اـيـهـ وـ لمـ يـكـتـبـ عـنـ اـحـدـ الاـ عـمـنـ اـمـرـهـ اـبـوهـ انـ يـكـتـبـ عـنـهـ وـ قـالـ الـخـطـبـيـ كـانـ ثـقـةـ ثـبـتاـ فـهـماـ وـ لـدـ سـنـهـ ثـلـثـ عـشـرـةـ وـ مـائـيـنـ وـ مـاتـ سـنـهـ

سعین و مائین

وجه هشتم

آنکه این حديث را ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق المعروف بالبزار روایت نموده چنانچه مولوی ولی الله بن حبیب الله لکھنؤی در مرآء المؤمنین گفته

قال صلی الله علیه وسلم اللهم ائتنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی هذا الطیر فجاء علی فاکل معه الی ان قال و رقع فی روایة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۲

الطبرانی و أبی یعلی و البزار بعد قوله فجاء علی رضی الله عنہ فرددته ثم جاء فرددته فدخل فی الثالثة او فی الرابعة فقال له التبی صلی الله علیه وسلم ما حبسک عنی او ما أبطأ بك یا علی قال جئت فردنی انس فقال صلی الله علیه وسلم یا انس ما حملک على ما صنعت قال رجوت ان یکون رجلا من الانصار فقال صلی الله علیه وسلم او فی الانصار خیر من علی او افضل من علی و ابو بکر بزار از محدثین کبار و اساطین عالی فخار و ائمه مشهورین فی الامصار و الاقطارات و جلالت شان و سمو مكان و رفعت متزلت و علو مرتبت او در غایت وضوح و اشتهر محمد امیر در رساله اسانید خود گفته سنن البزار الحافظ ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار العتکی بفتح العین و التاء المخففة البصری المتوفی سنة ۲۹۲ بالرملة قال ابن أبی خیثمة ہو رکن من اركان الاسلام و کان یشبه بابن حنبل فی زهدہ و ورعه له المسند الكبير رحل فی آخر عمره الى الشام و اصبهان و نشر علمه و مات بالرملة من الشام الخ و جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته البزار الحافظ العلامہ الشهیر ابو بکر احمد بن هارون بن عبد الخالق البصری صاحب المسند الكبير المعلل رحل باخر عمره الى اصبهان و الشام و نشر علمه مات بالرملة سنة ۲۹۲ و ابو نعیم در تاریخ اصبهان که نسخه عتیقه آن در کتب حرم مدینه منوره بنظر قاصر رسیده گفته احمد بن عمر بن عبد الخالق البصری ابو بکر البزار الحافظ قدم اصبهان مرتین انتهى فهذا ابو بکر احمد بن عبد الخالق کاشف الحقائق عارف الدقائق*

الخائف حق الخوف من ربه الخالق الماهر السابر الحاذق* التحریر المتبحّر السابق* المتثبت على النقد والتحقيق في المذاهب والمضائق المظہر من الفوائد نفائس الشوارق* المضيء من العوائد لوامع البوارق* المميز المزيل الفارق لصدق الثقة الصادق من کذب الكاذب المائقي* قد روی حديث الطیر رغم لانف کل شاحن مماذق و استیصالا لشافه کل ملتبس مارق* و اجتیحا لاس کل معاند رداء النصفة خارق* و ابارة لتلییسات کل حائد مشاقق* و ارداه لتلمیعات کل جاحد منافق* فالعجب کل العجب کیف یکون الحديث موضوعا و مکذوبا من اکاذیب المفترین الاغاثم* و منحولات المختلقین الطغام مع انه رواه رکن من اركان الاسلام* المشابه لاحمد بن حنبل القائم مقام الانبياء عليهم السلام الفائق الراجح على عتیقهم المجاهد الجاہد في استیصال شافه المرتدین عن الدين المعتمد، فمن کذب الحديث الشريف فانما أراد و رام هد رکن عظیم من اركان الاسلام و قصد الازراء بدین خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام و صمد الغض من الانبياء الكرام، و تجرّء على ثلث العتیق الّذی فضلہ لا یرام

وجه نهم

آنکه ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب السائبی در رساله خصائص جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته

خبرنی زکریا بن یحیی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۳

قال اخربنا الحسن بن حماد قال ثنا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمر عن السدى عن انس بن مالك ان النبي صلی الله عليه وسلم کان عنده طائر فقال اللهم ائنی باحب خلقک إلیک یاکل معي من هذا الطائر فجاء ابو بکر فردہ ثم جاء عمر فردہ ثم جاء علی فاذن له

و مخفی نماند که رجال این سند همه از اکابر معتمدین ثقات و اعظم مستندین اثبات و اجله اساطین عالی درجات و افخم اركان والا- صفات هستند اما علامه نسائی پس جاللت شان و سمو مکان و علو مراتب و شموخ مناصب و فضائل اثیله و مناقب نبیله و محاسن فخیمه و مدائع عظیمه او زائد از آنست که احاطه و احصای آن کرده شود اما بطور انموذج بعض آن مذکور می شود قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفيات الأعیان گفته ابو عبد الرحمن احمد بن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر النسائی الحافظ کان امام عصره فی الحديث و له کتاب السنن و سکن مصر و انتشرت بها تصانیفه و اخذ عنه الناس قال محمد بن اسحاق الاصبهانی سمعت مشایخنا بمصر يقولون ان ابا عبد الرحمن فارق مصر فی آخر عمره و خرج الى دمشق و دخل فسیل عن معاویة و ما روی من فضائله فقال اما يرضی معاویة ان یخرج راسا برأس حتى یفضل و فی روایة اخری ما اعرف له فضیلہ الا لاشیع اللہ بطنه و كان یتشیع فما زالوا یدفعون فی خصیته حتى اخر جوہ من المسجد و فی روایة اخری یدفعون فی حضینه و داسوه ثم حمل الى الرملة فمات بها و قال الحافظ ابو الحسن الدارقطنی لما امتحن النساء بدمشق قال احملونی الى مکه فحمل إليها فتوفی بها و هو مدفون بين الصفا و المروءة و كانت وفاته فی شعبان سنہ ثلث و ثلاثة و قال الحافظ ابو نعیم الاصبهانی لما داسوه بدمشق مات بسبب ذلك الدوس و هو منقول قال و كان قد صنف كتاب الخصائص فی فضل علی بن أبي طالب رضی اللہ عنہ و اهل البيت و اکثر روایاته فی عن احمد بن حنبل رحمه اللہ تعالیٰ فقيل له الا تصنف كتابا فی فضائل الصحابة رضی اللہ عنہم فقال دخلت دمشق و المنحرف عن علی رضی اللہ عنہ کثیر فاردت ان یهدیهم اللہ تعالیٰ بهذا الكتاب و كان یصوم يوما و یفطر يوما و كان موصوفا بكثرة الجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساکر الدمشقی کان له اربع زوجات یقسم لهن و سراری؟؟؟ و قال الدارقطنی امتحن بدمشق فادرک الشهادة رحمه اللہ تعالیٰ توفی يوم الاثنين لثلاث عشر لیلہ خلت من صفر سنہ ثلث و ثلاثة بمکه حرسها اللہ تعالیٰ و قيل بالرملة من ارض فلسطین وقال ابو سعید عبد الرحمن بن احمد بن یونس صاحب تاريخ مصر فی تاریخه ان ابا عبد الرحمن النساء قدم مصر قدیما و کان ااما فی الحديث ثقة ثبتا حافظا و کان خروجه من مصر فی ذی القعدة سنہ اثنین و ثلث مائة و رأیت بخطه فی مسوداته فی مولده بنیا فی سنہ خمس عشرة و قيل اربع عشرة و مائین و اللہ اعلم و نسبته الى نسأ بفتح النون

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۴

والسين المهملة و بعدها همزة و هي مدینه بخراسان خرج منها جماعة من الأعیان و ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن مزی در تهذیب الکمال گفته احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر بن دینار ابو عبد الرحمن النساء القاضی الحافظ صاحب کتاب السنن و غيره من المصنفات المشهورة احد الائمه المبرزین و الحفاظ المتقین و الاعلام المشهورین طاف البلاد و سمع بخراسان و العراق و الحجاز و مصر و الشام و الجزیرة من جماعة يطول ذکرهم قد ذکرنا روایته عنهم فی تراجمهم من کتابنا هذا الخ و ولی الدین ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ الخطیب در اسماء رجال مشکاه گفته احمد بن شعیب النساء هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النساء مات بمکه سنہ ثلث و ثلاثة و هو مدفون بها و هو احد الائمه الحفاظ و العلماء الفقهاء لقی المشايخ الكبار و اخذ الحديث عن قتبیه بن سعید و هناد بن السری و محمد بن بشّار و محمد بن غیلان و أبي داود سلیمان بن اشعث و غير هؤلاء من المشايخ الحفاظ و اخذ الحديث عنه خلق کثیر منهم ابو القاسم بن الطبرانی و ابو جعفر الطحاوی و ابو بکر اسحاق النسفي الحافظ و له کتب كثیره فی الحديث و العلل و غير ذلك قال مامون المصری الحافظ خرجنا مع أبي عبد الرحمن الى طرطوس فاجتمع جماعة من المشايخ الاسلام و اجتمع من الحفاظ عبد اللہ بن احمد بن حنبل و محمد بن ابراهیم و غيرهما فتشاوروا من ینتقی لهم على الشیوخ فاجتمعوا على عبد

الرحمن النسائي و كتبوا كلهم بانتخابه و قال الحكم النيسابوري اما كلام أبي عبد الرحمن على فقه الحديث فاكثر من ان يذكر و من نظر في كتاب السين له تحرير في حسن الكلام و قال سمعت على بن عمر الحافظ غير مرأة يقول ابو عبد الرحمن مقدم على كل من يذكر بهذا العلم في زمانه كان شافعى المذهب و كان ورعا متبحرا رحمة الله النسائي بفتح النون و تخفيض السين المهملة و بالمد و الهمزة منسوب الى مدينة نسا من خراسان و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردي در تتمة المختصر في احوال البشر در وقائع ستة ثلث و ثلث مائة گفته وفيها توفي ابو عبد الرحمن احمد بن على بن شعيب النسائي صاحب كتاب السين بمكة و دفن بين الصيفا و المروءة امام حافظ محدث رحل الى نيسابور ثم الى العراق ثم الى الشام و مصر و عاد الى دمشق فامتحن في معاوية و طلب منه ان يروي شيئا من فضائله فقال ما يرضي معاوية ان يكون راسا برأس حتى يفضل فقيل انه وقع في حقه مكروه فحمل الى مكة و صلاح الدين خليل بن ايک الصفدي در وافي بالوفيات گفته احمد بن شعيب بن على بن سنان بن بحر ابو عبد الرحمن النسائي القاضي مصنف السنن و غيرها بقيه الاعلام ولد سنة خمس عشرين و مائتين و توفي سنة ثلاثة و ثلاث مائة سمع قبيه و ابن راهويه و اسحاق و هشام بن عمار و عيسى بن حماد و الحسين بن منصور السلمي النيسابوري و عمر بن زراره و محمد بن نصر المروزى و سويد بن نصر و أبا كريب و خلقا سواهم بعد الأربعين و مائتين بخراسان و العراق و الشام

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ١٧٥

والحجاج و الجزيرة و روی عنه ابو بشر الدوابي و ابو على الحسين النيسابوري و حمزه بن محمد الكناني و ابو بكر احمد بن السنى و محمد بن عبد الله بن حبويه و ابو القاسم الطبراني و خلق سواهم و سكن بزقاق القناديل في مصر و كان مليح الوجه ظاهر الدم مع كبر السنن و يلبس البرود التوبية الخضر و يكثر الجماع مع صوم يوم و افطار يوم و له اربع زوجات يقسم لهن و لا يخلو مع ذلك من سرية و يكثر اكل الديوك الكبار المسمنة قال بعض الطلبة ما اطنه الا يشرب النبيذ للنضاره التي في وجهه و انكر عليه قومه كتاب الخصائص لعلى رضي الله عنه و تركه تصنيفه فضائل الشيوخين فذكر له ذلك فقال دخلت دمشق و المنحرف بها عن على كثير فصنفت الخصائص رجاء ان يهدى لهم الله تعالى ثم صنف بعد ذلك فضائل الصحابة فقيل له الا تخرج فضائل معاوية فقال اى شيء اخرج اللهم لا تشبع بطنك قال الشيخ شمس الدين لعل هذا فضيلة له
لقول النبي اللهم اجعل من لعنته و سببته زكاوة و رحمة

قال ابو طالب احمد بن نصر الحافظ يصبر على من يصبر عليه النسائي كان عنده حديث ابن لهيعة ترجمة يعني عن قبيه عنه فما حدث بها و قال الدارقطنى ابو عبد الرحمن مقدم على كل من يذكر بهذا العلم من عصره و قال ابن طاهر المقدسي سألت سعد بن على الزنجانى عن رجل فوثقه فقلت ضعفه النسائي فقال يا بنى ان لا بى عبد الرحمن شرطا في الرجال اشد من شرط البخارى و مسلم و قال الدارقطنى كان ابن حداد ابو بكر كثیر الحديث ولم يحدث عن غير النسائي و قال قد رضيت به حجة بيني و بين الله و لما خرج من مصر الى دمشق في آخر عمره سئل عن معاوية رضي الله عنه و ما دون من فضائله فقال لا يرضي راسا برأس حتى يفضل فما زالوا يطعنون في خصيته حتى اخرج من المسجد ثم حمل الى مكة و قيل الرملة و توفي بها و كانت وفاته في شعبان و قيل يوم الاثنين لثلاث عشر من صفر في التاريخ المذكور وهو الصحيح و محمد بن احمد ذهبي در عبر در وقائع سنہ ثلث و ثلاثمائة گفته وفيها توفى الامام احد الاعلام صاحب التصانيف ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن على النسائي في ثالث عشر صفر و له ثمان و ثمانون سنہ فسمع قبيه و اسحاق و طبقهما بخراسان و الحجاج و الشام و العراق و مصر و الجزيرة و كان رئيسا نبلا حسن البزه كبار القدر و له اربع زوجات يقسم لهن و لا يخلو من سرية لنهمته في التمتع و مع ذلك فكان يصوم صوم داود و يتھجید قال ابن المظفر الحافظ سمعتهم بمصر يصفون اجتهاد النسائي في العبادة بالليل و النهار و انه خرج الى الغزاة مع امير مصر فوصف من شهامته و اقامته السنن في فداء المسلمين و احترازه عن مجالس الامير و قال الدارقطنى خرج حاجا فامتحن بدمشق و ادرك الشهادة فقال احملوني الى مكة فحمل و توفي بها في شعبان قال و كان افقه مشايخ مصر في عصره و اعلمهم بالحديث و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعي اليمني

در مرآء الجنان در سنہ مذکور گفته فيها توفی الحافظ احد الائمه الاعلام صاحب المصنفات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۶

ابو عبد الرحمن احمد بن علی النسائی کان امام عصره فی الحديث و له کتاب السنن و غيره سکن مصر و انتشرت بها تصانیفه و اخذ عنه الناس و خرج الى دمشق فسئل عن معاویة و ما روى من فضائله فقال اما يرضى معاویة ان يخرج راسا برأس حتى يفضل و في روایه اخری ما اعرف له فضیله الا لا شبع الله بطنك و كان يتسبیح فما زالوا يدفعون في خصیتیه حتى اخرجوه من المسجد و في روایه اخری يدفعون في حضنیه و داسوه ثم حمل الى الرملة فمات بها و قال الحافظ ابو الحسن الدارقطنی لما امتحن النسائی بدمشق قال احملونی الى مکه فحمل إليها فتوفی بها و هو مدفون بين الصیفا و المروءة و قال الحافظ ابو نعیم لما داسوه بدمشق مات بسبب ذلك الدوس و هو مقتول قال و كان قد صنف كتاب الخصائص فی فضل على رضی الله عنه و اهل البيت فقيل له الا تصنف كتابا فی فضائل الصحابة فقال دخلت دمشق و وجدت المنحرف عن على كثيرا فاردت ان يهدیهم الله تعالى بهذا الكتاب و كان يصوم يوما و یفطر يوما و كان موصوفا بكثرة الجماع قال الحافظ بن عساکر کان له اربع زوجات يقسم لهن و سراری و قال الدارقطنی ادرك الشهادة و توفی بمکه و نسبته الى نسأ مدینة بخارasan و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن حسن الاسنی در طبقات شافعیه گفته الامام ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی النسائی المشهور فی الحديث اسمه و کتابه الجامع بین الحديث و الفقه سکن مصر و اخذ عن یونس بن عبد الاعلی صاحب الشافعی و کان افقه مشایخ مصر فی عصره و اعلمهم بالحديث و کان رئیسا کبیرا حسن البزه کثیر التهجد و العبادة و کان یصوم يوما و یفطر يوما و كان موصوفا بكثرة الجماع حتى اتخد سراری مع اربع نسوة و یقسم لهن ولد بنسیا مدینة بخارasan بهمزة مقصورة غير ممدودة و خرج للحج فامتحن بدمشق و ادرك الشهادة فحملوه الى مکه فمات بها فی شعبان سنہ ثلث و ثلاثمائہ و سبب المحنہ انه سئل عن معاویة ففضل عليه علیا و کانت الشوکة فی دمشق للذین یفضّلون معاویة فاخراج من المسجد و حمل الى الرملة و سبکی در طبقات شافعیه گفته احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر الامام الجليل ابو عبد الرحمن النسائی احد ائمه الدینیا فی الحديث و المشهور اسمه و کتابه ولد سنہ خمس عشرہ و مائین و سمع قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و هشام بن عمار و عیسی بن حماد و الحسین بن منصور السیلمی النیسابوری و عمرو بن زراره و محمد بن نضر المروزی و سوید بن نصر و ابا کریب و محمد بن نافع و علی بن حجر و ابا یزید الحربی و یزید بن عبد الأعلى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۷

و خلقا سواهم بخارasan و العراق و الشام و مصر و الحجاز و الجزیره روى عنه ابو بشر الدولابی و ابو علی حسین النیسابوری و حمزه بن محمد الکناس و ابو بکر احمد بن السنی و محمد بن عبد الله بن حبیب و ابو القاسم الطبرانی و خلق سواهم رحل الى قتبیه و هو ابن خمس عشرہ سنہ و قال اقامت عنده سنہ و شهرين و سکن مصر و سکن برقاق القنادیل و کان یصوم يوما و یفطر يوما و کان کثیر الجماع و له اربع زوجات یقسم لهن و لا یخلو مع ذلك من السیراری و دخل دمشق فسئل عن معاویة رضی الله عنه ففضل عليه علیا کرم الله وجهه فاخراج من المسجد و حمل الى الرملة و انکر عليه بعضهم تصنیفه کتاب الخصائص لعلی رضی الله عنه و قال له كيف تركت تصنیف فضائل الشیخین فقال دخلت الى دمشق و المنحرف عن على بها کثیر فصنفت کتاب الخصائص رجاء ان یهدیهم الله ثم صنف بعد ذلك فضائل الصیحات رضی الله عنهم قال ابو علی النیسابوری حافظ خراسان فی زمانه حدثنا الامام فی الحديث بلا مدافعة ابو عبد الرحمن النسائی و قال المنصور الفقيه و ابو جعفر الطحاوی رح النسائی امام من ائمه المسلمين و قال الدارقطنی ابو عبد الرحمن مقدم على كل من یذكر بهذا العلم من اهل عصره و قال ابن طاهر المقدسی سألت سعد بن على الزنجانی عن رجل فوثقه فقلت قد ضعفه النسائی فقال يا بنی ان لا بی عبد الرحمن شرطا فی الرجال اشد من شرط البخاری و مسلم و قال محمد بن المظفر الحافظ سمعت مشایخنا بمصر یصفون اجتهاد النسائی فی العبادة باللیل والنهار و انه خرج الى الغزاء مع امیر مصر فوصف من شهادته و اقامته السنن الماثورة فی محافظه المسلمين و احترازه عن مجالس السیطان الذى خرج معه و الانبساط فی الماکل و انه لم

يزل ذلك دابه الى أن استشهد بدمشق من جهة الخارج وقال الدارقطني كان ابن الحداد ابو بكر كثیر الحديث ولم يحدث عن غير النسائى وقال رضيت به حججه فيما بيني وبين الله قلت سمعت شيخنا ابا عبد الله الذہبی الحافظ و سالته ايهما احفظ مسلم بن الحجاج صاحب الصحيح او النسائى فقال النسائى ثم ذكرت ذلك للشيخ الامام الولى تغمده الله برحمته فوافق عليه وقد اختلفوا في مكان موته النسائى والصحيح اخرج من دمشق لما ذكر فضائل على قيل ما زالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج من المسجد ثم حمل الى الرملة فتوفى بها قال ابو سعيد بن يونس توفي بفلسطين يوم الاثنين لثلاث عشرة خلت من صفر سنّة ثلث و ثلاثمائة و قيل حمل ابو مكث فدفن بها بين الصفا والمروءة و تقى الدين محمد بن احمد فاسى در عقد ثمين گفته احمد بن شعيب بن علي بن بحر الحافظ ابو عبد الرحمن النسائى احد الائمة الاعلام و مؤلف السینن و غيرها روى عن اسحاق بن راهويه و عيسى بن حمّاد و قتيبة بن سعيد و خلق كثيرين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۸

روى عنه سنته ابن السنى و ابن الاحمر و ابن حبويه و الاسيوطي و حمزه و الكنانى و بين روایاتهم اختلاف في اللفظ و القدر و اکثرها روایة ابن الاحمر روى عنه خلق كثیر منهم الطحاوى و الطبرى و ابن الاعرابى قال ابو عبد الله الحاکم حدثني على بن عمر الحافظ أن ابا عبد الرحمن خرج حاجا فامتحن بدمشق و ادرك الشهادة فقال احملوني الى مكث فحمل و توفي بها و هو مدفون بين الصفا و المروءة و كانت وفاته في شعبان سنّة ثلاث و ثلاثين قال الدارقطنى كان افقه مشايخ مصر في عصره و اعلمهم بالحديث و الرجال فلما بلغ هذا المبلغ حسده و فخرج الى الرصالة فسئل عن فضائل معاوية فامسك عنه فضلبوه في الجامع فقال اخرجونى الى مكث فاخرجه الى مكث و هو عليل و توفي بها مقتولا شهيدا و قال ابو سعيد بن يونس ابو عبد الرحمن النسائى كان اماما في الحديث ثقة ثبتا حافظا و كان خروجه من مصر في ذى القعدة سنّة اثنين و ثلث مائة توفي بفلسطين في يوم الاثنين لثلاث عشرة ليلة خلت من صفر سنّة ثلث و ثلاثمائة و قال الطحاوى ايضا توفي بفلسطين في صفر تلخص من هذا انه اختلف في سنّة وفاته و موضعها فقيل في صفر بفلسطين قاله الطحاوى و ابن يونس و قيل في شعبان سنّة ثلاث و ثلاثمائة بمكث قاله الدارقطنى و كان رحمة الله كثیر العبادة يصوم يوما و يفطر يوما و مع ذلك يكثر الجمعة و كان يکثر اكل الذيوك تشتري له و تسمن و يذكر أن ذلك منفعة في باب الجمعة و كان يؤثر لباس البرود الخضر و ابو بكر اسدی در طبقات شافعیه گفته احمد بن شعيب بن علي بن سنان بن بحر الامام الجليل الحافظ ابو عبد الرحمن المصنف السینن و غيرها من التصانیف واحد الاعلام ولد سنّة خمس و مائتين و سمع الكثیر و اخذ عن يونس بن عبد الاعلى و كان افقه مشايخ مصر و اعلمهم بالحديث و كان كثیر التهجد و العبادة يصوم يوما و يفطر يوما قال الدارقطنى ابو عبد الرحمن مقدم على من يذكر بهذا العلم من اهل عصره قال القاضی تاج الدين السبکی سألت شيخنا الذہبی ايهما حفظ مسلم بن الحجاج او النسائى فقال النسائى ثم ذكرت ذلك لوالدى فوافق عليه توفي بفلسطين في صفر و قيل في شعبان سنّة ثلاث و ثلاثمائة عقب محنة حصلت له و هو من نظراء اهل الطبقة الثانية لكن تأخرت وفاته و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته احمد بن شعيب بن علي بن سنان بن بحر بن دینار ابو عبد الرحمن النسائى القاضی الحافظ صاحب كتاب السنن سمع من خلائق لا يحصون ياتی اکثرهم في هذا الكتاب و روى القراءة عن احمد بن نصر النیسابوری و أبی شعیب السوی و عنہ ابنه عبد الکریم و ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق بن السنی و ابو علی الحسن بن الخضر الاسيوطي و الحسن بن رشیق العسكري و ابو القاسم حمزه بن محمد بن علی الکنانی الحافظ و ابو الحسن محمد بن عبد الله بن زکریا بن حبويه و محمد بن معاویه بن الاحمر و محمد بن قاسم الاندلسی و علی بن جعفر الطحاوى و ابو بکر احمد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۷۹

بن محمد بن المهندس هؤلاء رواة كتاب السینن عنه و ابو بشر الدولابی و هو من اقرانه و ابو عوانة في صحيحه و ابو جعفر الطحاوى و ابو بکر بن الحداد الفقيه و ابو جعفر العقيلي و ابو علی بن هارون و ابو علی النیسابوری الحافظ و امم لا يحصون قال ابن عدى سمعت

منصور الفقيه و احمد بن محمد بن سلامة الطحاوى يقولان ابو عبد الرحمن امام من ائمة المسلمين و قال محمد بن سعيد الباوردى ذكرت النسائى القاسم المطرز فقال هو امام او يستحق ان يكون اماما و قال ابو على النيسابورى سألت النسائى و كان من ائمة المسلمين ما تقول فى نفيه و قال فى موضع آخر أن النسائى الامام بلا مدافعة و قال فى موضع آخر رأيت من ائمة الحديث أربعة فى وطني و اسفارى اثنان بنيسابور محمد بن اسحاق و ابراهيم بن أبي طالب و النسائى بمصر و عبد ان بالاهواز و قال مامون المصرى خرجنا الى طرطوس و اجتمع من الحفاظ عبد الله بن احمد و مريع و ابو الاذان و كيلجة و غيرهم فكتبوا كلهم بانتخاب النسائى و قال ابو الحسين بن المظفر سمعت مشايخنا بمصر يعترفون لابي عبد الرحمن النسائى بالتقدير والامامة و يصفون من اجهاده فى العبادة بالليل والنهار و مواطنته على الحج و الجهاد و اقامه السين ما ثوره و احترازه عن مجالس السلطان و ان ذلك لم يزل دابه الى ان استشهد و قال الحاكم سمعت على بن عمر الحافظ غير مرءة يقول ابو عبد الرحمن مقدم على كل من يذكر بهذا العلم من اهل عصره و قال مرءة سمعت على بن عمر يقول النسائى افقه مشايخ مصر فى عصره و اعرفهم بالصحيح والسيقim و اعلمهم بال الرجال فلما بلغ هذا المبلغ حسدوه فخرج الى الرملة فسئل عن فضائل معاویة فامسك عنه فضربوه فى الجامع فقال اخرجنى الى مكأة فاخروه و هو على ليل و توفى مقتولاً شهيداً و قال الدارقطنى ايضاً سمعت ابا طالب الحافظ يقول من يصبر على ما يصبر عليه ابو عبد الرحمن كان عنده حديث بن لهيعة ترجمة فيما حدث بها و كان لا يرى ان يحدث بحديث ابن لهيعة و قال الدارقطنى كان ابو بكر بن الحداد الفقيه كثير الحديث و لم يحدث عن احد غير ابى عبد الرحمن النسائى فقط و قال رضي عنه حجة بيني و بين الله تعالى و قال ابو بكر المامونى سأله عن تصنيفه كتاب الخصائص فقال دخلت دمشق و المنحرف بها عن على كثير فصنفت كتاب الخصائص رجاء ان يهدى لهم الله ثم صنف بعد ذلك كتاب فضائل الصحابة و قرأها على الناس و قيل له وانا حاضر الا تخرج فضائل معاویة فقال اى شيء اخرج اللهم لا تشبع بطنه و سكت و سكت السائل و قال النسائى يشبه ان يكون مولدي في سنة ٢١٥ لان رحلتى الاولى قتيلاً كانت في سنة ٢٥ اقمت عنده سنة و شهرين وقال ابن يونس قدم مصر قدماً و كتب بها و كتب عنه و كان اماماً في الحديث ثقة ثبتا حافظاً و كان خروجه من مصر في ذى القعدة سنة ٢٥٢ و توفي بفلسطين يوم الاثنين لثلاث عشرة خلت من صفر سنة ٣٠٣ قلت قال الذهبي في مختصره عاش ثمانين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ١٨٠

و ثمانين سنة و كانه بنى على ما تقدم من مولده فهو تقرير و سيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن على بن سنان بن بحر بن دينار الخراسانى النسائى القاضى الامام الحافظ شيخ الاسلام احد الائمه المبرزين و الحفاظ المتقين و الاعلام المشهورين طاف البلاد و سمع من خلائقه روى عنه ابن جوصا و ابن السنى و ابو سعيد بن الاعرابى و الطحاوى و ابو على النيسابورى و ابن عدى و ابو يونس و العقيلي و ابن الاخرم و ابو عوانه و آخرون قال ابو على رأيت من ائمة الحديث اربعة فى وطني و اسفارى اثنان بنيسابور محمد بن اسحاق و ابراهيم بن أبي طالب و ابو عبد الرحمن النسائى بمصر و عبدان بالاهواز و قال الحاكم كان النسائى افقه مشايخ مصر فى عصره و اعرفهم بالصحيح والسيقim و اعلمهم بال الرجال و قال الذهبي هو احفظ من مسلم بن الحجاج له من السين الكبرى والسيخى الغرى و خصائص على و مسندة مالك و غير ذلك مات سنة ٣٠٣ ثلاث و ثلاط مائة شهيداً و مولده سنة ٢١٥ و عبد الرءوف مناوي در فيض القدير شرح جامع صغير گفته و النسائى الامام احمد بن شعيب الشافعى الخراسانى ولد سنة اربع او خمس عشرة و مائتين و رجل فاجتهد الى ان انفرد فقهها و حدتها و حفظها و اتقانا و قال الزنجانى له شرط فى الرجال اشد من الصحيحين و قال الناج السبكى عن ايه و الذهبي النسائى احفظ من مسلم و قال ابو جعفر ابن الزبير لابى داود فى استيعاب احاديث الاحكام ما ليس بغیره و للترمذى فى فنون الصناعة الحديثة ما لم يشركه فيه غيره و قد سلك النسائى اغمض تلك المسالك و اجلها و كان مبسطاً فى الماكى كثير الجماع و النساء مع كثرة التعید دخل دمشق فذكر فضائل على فقيل له فمعاوية قال ما كفاه ان يذهب راساً برأس حتى يذكر له فضائل فدفع فى خصيته حتى اشرف على الموت فاخراج فمات فى الرملة او فلسطين سنة ثلث و

ثلاثمائة و حمل للمقدس او مكئه فدفن بين الصفا والمروة و رمز له بالتون لان نسبته اشهر من اسمه و كنيته و لم يرمز له بالسين لثلا
يتصحّف بابن أبي شيبة وشيخ عبد الحق در رجال مشكأة گفته النسائي هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن بحر بن سنان النسائي
ولد في سنة خمس عشرة و مائتين و مات بمكئه سنة ثلات و ثلاثمائة احد الائمه الحفاظ العلماء الفقهاء و كان مقدما و قدوة و مشار
إليه بين أصحاب الحديث و الجرح و التعديل لقى المشايخ و الاكابر و اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و اسحاق بن ابراهيم و حميد
بن سعد و على بن خشرم و محمد بن اعلى و هناد بن الشيرى و محمد بن بشار و محمود بن غيلان و الحرج بن مسکین و أبي داود
سلیمان بن الاشعث السجستانی و غيرهم من المشايخ الحفاظ و اخذ منه الحديث خلق كثير منهم ابو بشر الدولابی و كان من اقرانه و
ابو القاسم الطیرانی و ابو جعفر الطحاوی و محمد بن هارون بن شعيب و غيرهم من المحدثین قال الحاکم ابو عبد الله النیسابوری
سمعت ابا على النیسابوری الحافظ غير مرّه يذكر اربعة من ائمة المسلمين فبدأ بابی عبد الرحمن و نقل ايضا من الحاکم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۱

انه قال سمعت عن أبي الحسن على بن عمر الدارقطني غير مرّه انه قال ابو عبد الرحمن مقدم على كل من يذكر بعلم الحديث و
الجرح و التعديل في زماننا و كان في غاية الورع و التحرى الا ترى انه إذا روى في سنته عن الحرج بن مسکین يقول قوله عليه وانا
اسمع و لا يقول فيه حدثنا او اخبرنا كما يقول عن باقي مشايخه و ذلك ان الحرج كان متولى القضاء بمصر و كان بينه وبين أبي عبد
الرحمن خشونة لم يمكن له حضور مجلسه فكان يستتر في موضع يسمع حيث لا يراه فلذلك تورّع و تحرّى فلم يقل حدثنا او اخبرنا
و قيل ان الحارث كان خائفا من امور يتعلق بالسلطان فقدم ابو عبد الرحمن فدخل عليه في زى انكر و قالوا كان عليه قباء طويل و
قلنسوء طوليه فانكر زيه و خاف ان يكون من بعض جواسيس السلطان فمنعه من الدخول عليه فكان يجيء فيقعد خلف الباب و يسمع
ما يقرأ الناس عليه من خارج و كان قد صنف اولا السنن الكبير له و هو كتاب جليل الشأن لم يصنف مثله في جميع طرق الحديث و
بيان مخارجه ثم اختصره بالتماس طائفه من الشيوخ و سماه المجتني بالتون و سبب انتخابه ان احدا من امراء وقته سأله ان جميع
احاديث كتابك و صححه قال لا فامر ذلك الامير بكتاب صحيح مجرد فانتخبه و اسقط منه كل حديث تكلم فيه و علل و المحدثون
إذا قالوا رواه النسائي أراد و المجتني هذا الكتاب المختصر دون الكتاب الكبير و قال الحاکم اما كلام أبي عبد الرحمن على فقه
الحاديث فاكثر من ان يذكر و من نظر في كتاب السنن له تحير في حسن كلامه و كان شافعی المذهب و له مناسك الفها على مذهب
الشافعی قال الامیر جمال الدين المحدث عن الشيخ الامام عبد الله الیافعی انه ذکر فی تاریخه ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب
النسائی صاحب المصنفات و مقتدى زمانه سکن مصر ثم جاء بدمشق فقال له اهل تلك الناحیة يوما فی المسجد ما تقول فی معاویة و
ما ورد فی فضله فاجاب اما يرضی معاویة ان يخرج عنی راسا برأس حتی یفضل و فی روایة اذبهوه بمکة فمرض و
قام الناس و وقعوا فيه و اهانوه و ضربوا و جرّوه من المسجد و اذبهوه برمّله فمرض فمات بذلك و فی روایة اذبهوه بمکة ف薨 و
مات بمكئه و دفنه بين الصیفا و المروة و ايضا قال الیافعی صنف النسائی كتابا فی فضائل امیر المؤمنین علی و اهل البيت عليهم التحیة
و السلام فقالوا له كيف لم تصنف فی فضائل باقی الصیحاء فقال بعثتی علی ذلك انى رحلت الى دمشق فوجدت اهله منحرفين عن
علی فاردت ان اهدیهم فالفت هذا الكتاب و كان رحمه الله يصوم يوما و يفطر يوما و كان كثير الجماع له اربع نسوة و سراری متعددة
ولد سنة خمس عشرة و مائتين و مات سنة ثلات و ثلاثمائة و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته احمد بن
شعیب النسائی ابو عبد الرحمن صاحب السنن احد ائمة الاسلام ذکره فی نسبة النسائی و قال بفتح التون و السین المهملة بعدها الهمزة
المکسورة هذه النسبة الى بلدة بخراسان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۲

يقال لها نسا و النسبة المشهورة الى هذه البلدة النسوی و النسائی و سمعت اسماعیل بن محمد بن الفضل الحافظ باصبهان يقول
سمعت الادیب ابا المظفر محمد بن احمد الایوردی يقول النسبة الصحیحه الى هذه البلدة نسائی و كان الادیب جمع اجزاء فی تاريخ

نساً و ايورد و انا دخلتها و اقمت بها اربعين يوما و كتبت عن جماعة بها ثم ذكر جماعة من المنسوبين إليها الى ان قال و منها ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن على بن بحر بن سنان النسائي صاحب كتاب السنن امام عصره سكن مصر مدة و انتشر بها تصانيفه حدث عن قتيبة بن سعيد و على بن حجر و غيرهما توفي سنة ثلث و ثلاثة قيل بمكة و قيل بالرملة و ابنه عبد الكريم بن احمد النسائي من اهل مصر ولد بمصر في صفر سنة سبع و سبعين و مائتين و توفي بها سنة اربع و اربعين و ثلاثة انتهى قلت و انما اقتصر من ترجمة أبي عبد الرحمن النسائي على هذا القدر مع انه احد الائمه الستة الذين هم اركان الحديث استغناه بمزيد شهرتها و كثرة وجودها في الكتب المشهورة وقد ذكره الذهبي و ابن ناصر الدين في طبقات الحفاظ و ابو مهدى عيسى بن محمد در كتاب مقاليد الاسانيد كفته بغبة وارد و بغية رائد طرف من تعريف هذا الامام الاوحد و العلم المفرد رضى الله تعالى عنه هو الامام الحافظ الحاج ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن على بن بحر بن سنان بن دينار النسائي بفتح التون و السين المهملة بعدها همزة مكسورة نسبة الى نساً مدینة بخراسان و يقال نسوی بالواو بدل الهمزة و هو القياس الاول اشهر اعلام الدين و اركان الحديث ولد سنة خمس عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين سمع خلائقه بعدة من البلاد خراسان و الحجاز و العراق و الجزيرة و الشام و مصر و غيرها رحل الى قتيبة و هو ابن خمس عشرة سنة و قال اقامت عنده سنة و شهرين قال الحاكم سمعت الدارقطني غير مرأة يقول ابو عبد الرحمن مقدم على كل من يذكر بهذا العلم في زمانه و قال ايضا سمعت ابا على النسابری غير مرأة يذكر اربعة من ائمة المسلمين رآهم فيبدأ بابي عبد الرحمن و كان شافعی المذهب له مناسك الفها على مذهب الشافعی و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان كثير الجماع و له اربع زوجات يقسم لهن و لا يخلو مع ذلك من السیراري و قال الدارقطني كان ابو بكر بن الحداد كثير الحديث و لم يحدث عن غير النسائي و قال رضيت به حجۃ فيما بيین و بين الله تعالى و قال الناج السبکی سألت شیخنا ابا عبد الله الحافظ الذهبی ایهما احفظ مسلم بن الحجاج او النسائي فقال النسائي ثم ذكرت ذلك للشيخ الامام الوالد تغمده الله برحمته فوافق عليه انتهى و قال ابن الاثیر و سأله بعض الامراء عن كتاب السین الكبير أکله صحيح فقال لا- قال فاكتبه لنا الصحيح منه مجردا فصنع المجتني فهو المجتني من السین ترک كل حديث آورده في السنن مما تکلم في استناده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۳

بالتعليق و لما دخل دمشق سئل عن معاوية و على رضي الله عنهم ففضل عليه علينا كرم الله وجهه فاخرج من المسجد و ما زالوا يدفعون في خصيته حتى اخرج و حمل الى الرملة فتوفى بها على الصحيح يوم الاثنين لثلاث عشرة خلت من صفر سنة ثلث و ثلاثة و قيل انه حمل الى مكانة باشراء منه فدفن بين الصيفا و المروء رحمة الله تعالى عليه و محمد بن عبد الباقي الزرقاني المالكي در شرح مواهب لدنیه گفته النسائي ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن على الخراسانی ثم المصری الحافظ احد الائمه المبرزین و الاعلام الطوائف و الحفاظ المتقنین حتى قال الذهبی هو احفظ من مسلم مات سنة ثلث و ثلاثة اما زکریا بن یحیی پس از ثقات سباق و متبرھین حذاق و محزین ورع و احتیاط و محترzin از خلط و اختباط و جامع محاسن عالیه المنار و صاحب ما ثر ساطعه الانوارست ذهبی در کافش گفته زکریا بن یحیی السجزی الحافظ ابو عبد الرحمن المعروف بخیاط الشیئه سکن دمشق روی عن مات (۲۸۹) و در حاشیه کافش مذکورست قال س ثقة و قال من احد الثقات و قال عبد الغنی بن سعيد حافظ ثقة و ابن حجر در تهذیب التهذیب گفته زکریا بن یحیی بن ایاس بن سلمة السنجری ابو عبد الرحمن المعروف بخیاط الشیئه سکن دمشق روی عن اسحاق بن راهویه و بشر بن الحکم و ابراهیم بن سعید الجوهری و داود بن رشید و ابی معمرا القطیعی و صفوان بن صالح و ابن ابی شیبہ و دحیم بن عبید الله بن مصاد و محمد بن یحیی بن ابی عمر العدنی و ابی موسی و بندار و فلاس و ابی کامل الجحدری و هارون الجمال و هدبہ بن خالد و غيرهم و روی عنه النسائي و هو من اقرانه و ابن صاعد و ابو الحسن بن جوصا و اسحاق بن ابراهیم المنجنيقی و ابو القاسم الطبرانی و ابو القاسم بن ابی العقب و ابی المیمون البجلي و غيرهم قال النسائي ثقة و قال عبد الغنی بن سعيد حافظ ثقة و قال ابن یونس قدم مصر و كتب عنه و خرج و توفي بدمشق بعد الثمانين و مائتين و قال ابو على بن هارون كان مولده

سنه ۱۹۵ و كانت وفاته سنة ۲۸۹ و نيز ابن حجر در تقریب گفته زکریا بن یحیی بن ایاس بن سلمه السنجری بکسر المهمله و سکون الجيم بعدها زاء ابو عبد الرحمن نزیل دمشق یعرف بخیاط السینه ثقة حافظ من الثانية عشرة مات سنة تسعة و ثمانين و مائتين و له اربع و تسعون اما حسن بن حماد پس از اجله موثقین اهل سداد و امثال حائزین صدق و رشاد و محل اعتماد محققین امجاد و رکن استناد مدقيقین با انتقادست ابو حاتم البستی المعروف بابن حبان در کتاب الثقات گفته الحسن بن حماد الضبّی الكوفی ابو على البذی يقال له سجّادة یروی عن وكيع و اهل بلده ثنا عنه ابو یعلی و جماعة من شیوخنا مات يوم السبت لثمان یقین من رجب سنہ ۲۴۱ احدی و اربعین و مائتین و ذهبي در کاشف گفته حسن بن حماد الضبّی الكوفی عن المطلب بن زياد المحاربی و عنه ابو یعلی و السراج و س بواسطه ثقة توفی (۲۳۸) و در حاشیه کاشف مسطورست

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۴

قال ابن أبي حاتم سالت موسى بن اسحاق عنه فقال ثقة مامون وقال محمد بن اسحاق الثقفي کوفي ثقة روی له س حدیثا و فی الخصائص حدیثا و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته الحسن بن حماد الضبی ابو على الوراق الكوفی الصیرفی روی عن ابن عینه و أبيأسامة و أبي خالد الاحدمر و عبد الرحمن بن محمد المحاربی و عبدة بن سليمان و عمرو بن محمد العبری و مسهر بن عبد الملك بن سلع الهمدانی و أبي معاویه الضریر و غيرهم و عنه ابن أبي عاصم و احمد بن على بن سعید المروزی و ابو یعلی و ابو زرعة و محمد بن اسحاق السراج و محمد بن عبد الله الحضرمی و زکریا بن یحیی السجزی و الحسن بن سفیان و احمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفی و جماعة قال ابن أبي حاتم سالت موسى بن اسحاق عنه فقال ثقة مامون وقال السیراج کوفي ثقة قدم بغداد سنہ ۳۵ و حدث بها و قال مطین مات فی رجب سنہ ۲۳۸ له فی السنن حدیث واحد فی اعتکاف عمر قلت و ذکره ابن حبان فی الثقات و نيز ابن حجر در تقریب گفته حسن بن حماد الضبی ابو على الوراق الضیر فی الكوفی ثقة من العاشرة مات سنہ ثمان و ثلاثین اما مسهر بن عبد الملك پس از اکابر اثبات ایقاظ و افاخم ثقات حفاظ و صدور مشاهیر و قروم نحاریرست شمس الدین ذهبي در تذهیب التهذیب گفته مسهر بن عبد الملك بن سلع الهمدانی کوفی عن ایه و الاعمش و عیسی بن عمر الفاری و عنه ابن راهویه و الحسن بن علی الحلوانی و ابو سعید الاشج و الحسین بن عیسی البسطامی و محمد بن عبد الله بن المبارک المخزومی و جماعة و ثقة الحسن بن حماد الوراق و ذکره ابن حبان فی الثقات اما عیسی بن عمر قاری پس از عظمای موثقین با جلالت و نبهای قرای ماویان بنالت و از جمله ثقات معتبرین و ائمه مشتهرین ست ابو حاتم البی المعروف بابن حبان در کتاب الثقات گفته عیسی بن عمر القاری الهمدانی ابو عمر الاعمی من اهل کوفة یروی عن الشعیبی و الکوفین روی عنه ابن المبارک و جریر و وكيع و ذهبي در کاشف گفته عیسی بن عمر الاسدی الکوفی المقری صاحب الحروف و یعرف بالهمدانی لا عیسی بن عمر البصری النحوی المعروف بالثقة عن عطا و عمر بن مرء و المسیب بن عبد خیر و الطبقه و عنه لفربایی و عبید الله بن موسی و خلاد بن یحیی و خلق قال احمد ليس به باس مات سنہ ۱۵۶ و در حاشیه کاشف مسطورست قال یحیی و من ثقة و قال ابو حاتم ليس بحديثه باس و قال مرء ثقة و قال ابو بکر الخطیب ثقة و ذکره ابن حبان فی الثقات و ابن حجر در تهذیب التهذیب گفته عیسی بن عمر الاسدی المعروف بالهمدانی أبي عمر الکوفی القاری الاعمی صاحب الحروف روی عن عمر بن عتبه بن فرقہ مرسلا و عطا بن أبي ربّاح و عطا بن السائب و زید بن اسلم و اسماعیل السدّی و طلحہ بن مصرف و عمرو بن مرء و أبي عون الثقفي و جماعة و عنه ابن المبارک و وكيع و عیسی بن یونس و ابو احمد الزبیری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۵

و مسهر بن عبد الملك بن سلع و جریر بن عبد الحمید و ابو نعیم و الفربایی و عبید الله بن موسی و خلاد بن یحیی و غيرهم قال المیمونی عن احمد ليس به باس و قال اسحاق بن منصور عن ابن معین ثقة و قال الدوری عن ابن معین عیسی بن عمر الکوفی صاحب الحروف هو همدانی و عیسی بن النحوی بصری و قال النساء ثقة و قال ابو حاتم ليس بحديثه باس و قال ايضا ثنا مقاتل بن

محمد ثنا وکیع عن عیسی بن عمر الهمدانی و کان ثقہ قال الخطیب کان ثقہ و ذکرہ ابن حبان فی الثقات قال الحضرمی مات عیسی بن عمر القاری مولی بنی اسد سنه ۱۵۶ قلت و قال العجلی کوفی ثقہ رجل صالح کان احد قراء الكوفة راسا فی القرآن و قال ابو بکر البزار لیس به باس و قال ابن خلفون و وثقه ابن نمیر و قال الدانی احد القراء عن عاصم بن أبي النجود و الاعمش و اخذ عنه الكسائی و خارجه بن مصعب و غيرهما و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عیسی بن عمر الاسدی الهمدانی بسکون المیم ابو عمر الكوفی القاری ثقہ من السابعة مات سنة ست و خمسین اما سدی پس محمد جلیله و ما ثر نبیله و عدالت و مناعت و وثاقت و براعت او آنفا به تفصیل جميل بمعرض بيان آمد و چون انس بن مالک از صحابه کرام و خادمان با اختصاص رسول انام صلی الله علیه و آله الكرام است خود بخود وثاقت و عدالت او كالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار است و مع ذلك مفاخر معجبه و مدائج مطربه و مناقب غزیره و محسن وفيه او انفا شنیدی و بکنه عظمت و جلالت و رفعت و بنالت او وارسیدی پس ازینجا بحمد الله المنعام بوضوح تمام ظاهر گردید که تمام روات سلسله این سند جمیعا اتصاف بوثاقت و عدالت دارند و منقدین علم رجال ایشان را از ثقات و عدول می شمارند فاذا کان النسائی عمدة اهل التحقیق و قدوة ارباب السبر و التدقیق روی هذا الحديث الشريف الائیق و خرج ذلك الخبر اللطیف الرشیق بطريق صیح وثیق و سند متین فی الوثائق عریق اظهارا للحق الّذی هو بالاذعان حقیق و إراءة الواضح اللّقم و سوی الطریق کیف یرکن ذو خبر بصیر افیق الی ابطاله و رده و التمزیق و یلقی نفسه فی حلقة المضیق و یعذبها بالعذاب الواصب و الیم الحریق فثبت من هنا ان ابطال المبطلين البالغین فی غریب التحديق و انکار المنکرین الخائضین فی بدیع التشقیق اشنع مراء و اسمع شهیق و افظع عواء و انکر نهیق و الله ولی الارفاق و التوفیق و هو العالم بكل جلیل و دقیق

وجه دهم

آنکه قطع نظر از آنکه نسائی حدیث طیر را بسنیدی روایت نموده که ثقت و عدالت روات سلسله آن از کتب رجال محققین با کمال ظاهرست مجرد ایراد نسائی این حدیث شریف را در کتاب الخصائص برای شفای داء عضال رد و ابطال آن کافی و وافیست زیرا عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۶

که از افادات علمای اعلام و ائمه علمای اعلام و ائمه کرام واضح و آشکارست که نسائی این کتاب را برای اهتدای منحرفین لثام و استبصر منکرین اغثام که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام الملک الحق المبین اعراض و استنکاف و نکول و انحراف داشتند تصنیف فرموده چنانچه آنفا از افاده علامه ابن خلکان در وفیات الأعیان و صفتی و روافی بالوفیات و یافعی در مرآة الجنان و سبکی در طبقات شافعیه و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب و عبد الحق در اسماء الرجال مشکاه در یافنی و ابو الحجاج یوسف بن الزکی المزی در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال در ترجمه نسائی نقلان عن محمد بن موسی بن یعقوب بن امون الهاشمی صاحب النسائی گفته سمعت قوما ینکرون علیه کتاب الخصائص لعلی رضی الله عنہ و ترکه تصنیف فضائل أبي بکر و عمر و عثمان رضی الله عنہم و لم یکن فی ذلك الوقت صنفها فحکیت له ما سمعت فقال دخلنا الى دمشق و المنحرف عن علیٰ بها کثیر فصنفت کتاب الخصائص ؟؟؟ جاء ان هذبهم الله ثم صنف بعد ذلك فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و قرأها على الناس و قيل له و انا حاضر الا تخرج فضائل معاویة فقال أی شیء اخرج الله لا تشیع بطنه و سكت و سكت السائل انتهى نقلان عن نسخة من تهذیب الکمال نسخت من خط المزی المصنف و قرئت عليه و هی فی غایة؟؟؟ الوثائق و الصیحة و اشتريتها فی حديثه يوم الأربعاء ثامن محرم سنہ ثلث و ثمانین و مائین بعد الالف عند رجوعی من الحج و الحمد لله علی ذلك و محمد بن احمد ذہبی در تهذیب التهذیب بترجمه نسائی نقلان عن محمد بن موسی المامونی صاحب النسائی گفته سمعت قوما ینکرون علیه کتاب الخصائص لعلی رضی الله عنہ و ترك فضائل الثالثة رضی الله عنہم و لم یکن فی ذلك الوقت صنفها فحکیت له ما سمعت فقال دخلنا دمشق و

المنحرف عن علىٰ بها كثیر فصنفت كتاب الخصائص رجاء ان يهديهم الله و نیز ذهبي در تذكرة الحفاظ نقل عن المامونى گفته سمعت قوما منكرون علىٰ أبي عبد الرحمن كتاب الخصائص لعلیٰ رضي الله عنه و تركه فضائل الشیخین فذكرت له ذلك فقال دخلت دمشق و المنحرف عن علىٰ بها كثیر فصنفت كتاب الخصائص رجوت ان يهديهم الله و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني المشهور بحاجی خلیفه در کشف الظنون گفته خصائص فی فضائل علىٰ بن أبي طالب رضي الله تعالى عنہ للامام أبي عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی الحافظ المتوفی سنة ثلث و ثلاثة ذکر انه قيل له لم لا صنفت فی فضائل الشیخین قال دخلت الى دمشق و المنحرف عن علىٰ بها كثیر فصنفتہ رجاء ان يهديهم الله سبحانه و تعالى به فانکروا عليه و اخرجوه من المسجد ثم بن دمشق الى الرملة فمات بها و نیز حاجی خلیفه در کشف الظنون گفته مناقب علىٰ بن أبي طالب رضي الله تعالى عنہ للامام احمد بن حنبل ذکرها فی فضائل العشرة و لا بی المؤید الموفق بن احمد الخوارزمی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۷

المتوفی سنة ۵۶۸ و لا بی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی الحافظ المتوفی سنة ثلث و ثلث مائة و قد اکثر فيه الروایة عن ابن حنبل و سبیه انه دخل دمشق فوجد المنحرفين عن علىٰ رضي الله تعالى عنہ فاراد ان يهديهم الله تعالى بهذا هر گاه علامه نسائی کتاب خصائص را بر جاء هدایت منحرفين اقشاب و ارشاد نواصب او شاب تصنیف کرده باشد پس این معنی صراحت دلالت دارد بر آنکه درین کتاب احادیثی که نهایت معتبر و معتمد و بغایت مقبول و مستند باشد وارد کرده و جلالت و عظمت آن بمثابه رسیده که بمالحظه آن نواصب معاندین از خواب غفلت و جهالت بیدار و منحرفين جاحدين ماردين بمطالعه آن از سکر عصیت و لداد هشیار تواند شد پس اگر معاذ الله احادیث موضوعه مکذوبه در ان مندرج و روایات مصنوعه معیوبه در ان مندمج باشد چگونه هدایت منحرفين و ارشاد متعسیّین بآن حاصل شود بلکه درین صورت آن کتاب مستطاب معاذ الله مضحكه مستهزئین و ملعبه مخالفین و مطعن معاندین و عرضه عیب معتبرین می گردید پس بحمد الله و حسن توفیقه ثابت شد که حدیث ولایت و حدیث طیر و امثال آن که در خصائص نسائی مذکورست نهایت معتبر و معتبرست بحدی که قابل استناد و احتجاج و استدلال بر نواصب و منحرفين اهل ضلالست و ایشان با آن همه عناد و لجاج و لداد و اعوجاج مجال قدح و جرح در استدلال و احتجاج باین احادیث معتبره سویه المنهاج ندارند مگر حیفست و صد حیف که مخاطب با وقار با این همه محدثیت و شیخوخت کبار و ادعای حصول ملکه در نقد و تحقیق اخبار و هم دعوی کمال صفا و ولای اهلیت اطهار علیهم السلام مدى اللیالی و الاسحار وادی پر خار تکذیب و ابطال و انکار حدیث ولایت و حدیث طیر بتقلید کابلی جلیل الفخار می سپارد و مقام خدام عالی احتشام خود بالاتر از مقام نواصب اقزام و منحرفين اغثام در توهین و ابطال فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام می گرداند فيقول لسان حاله مخاطبا للنسائی الوحدانک و ان رجوت بتصنیف الخصائص ان يهدي الله به المنحرفين عن علىٰ علیه السلام من اهل الشام و لكن هواي المخاطب بلغ من الانحراف و الاعتساف و حب الباطل و السفساف بحيث لا يرجى زواله و لا يخف نکاله فكتابک و ان نفع النواصب و أنقذهم من بغض علىٰ بن أبي طالب عليه آلاف سلام ملک الواهب و لكن لا ينفع هذا الذاهب من الهوى و و الجفاء و الحقد و البغضاء الى اقصی المذاهب و بالجملة من أزری بشان حدیث الولاية و حدیث الطیر و ما ماثلهما مما ذکر فی الخصائص المصنف لهداية النواصب المحرزین لفظائع النقائص فهو معاند مشاحد و مکابر ضاغن للحق واقص و متعنت مجادل مخاتل فی تیه العضیه راقص و مکابر حائر و مباهت خاسر و لجوج فاصل لعقد الایقان ناکث و عن اتباع الصدق ناکص و علامه ابن حجر عسقلانی در شروع تهذیب التهذیب گفته و قد ذکر المؤلف يعني المزی الرقوم فقال للسته ع و للاربعه ع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۸

وللبحاری خ و للمسلم م و لا بی داود د و للترمذی ت و للنسائی س و لا بی ماجه ق و للبحاری فی التعالیق خت و فی الادب المفرد بخ و فی جزء رفع الیدين ی و فی خلق افعال العباد عخ و فی جزء القراءة خلف الامام ر و للمسلم فی مقدمة کتابه مق و لا بی داود فی

المراسيل مد و في القدر قد و في الناسخ و المنسوخ خد و في كتاب التفرد و في فضائل الانصار ص و في المسائل ل و في مسند مالك كد و للترمذى في الشمائل تم و للنسائي في اليوم و الليله سى و في مسند مالك كن و في خصائص على ص و في مسند على عس و لابن ماجه في التفسير فق هذا الذى ذكره المؤلف من تواليفهم و ذكر انه ترك تصانيفهم في التواريخ عمدا لان الاحاديث التي تورد فيها غير مقصوده بالاحتجاج و بقى عليه من تصانيفهم التي على الابواب عده كتب منها بـ الوالدين للبخارى و كتاب الانتفاع باهب السبع لمسلم و كتاب الزهد و دلائل النبوة و الدعاء و ابتداء الوحي و اخبار الخوارج من تصانيف أبي داود و كانه لم يقف عليها و الله الموفق و افرد عمل يوم و ليلة للنسائي عن السنن و هو من جملة كتاب السنن في روایة ابن الاحمر و ابن سیار و كذلك افرد خصائص على و هو من جملة المناقب في روایة ابن سیار و لم يفرد التفسير و هو في روایة حمزه و حده و لا كتاب الملائكة و الاستعاذه و الطلب و غير ذلك و قد تفرد بذلك راو دون راو عن النساءى فما تبين لي وجه افراده الخصائص و عمل اليوم و الليله و الله الموفق انتهى ازین عبارت ظاهرست که مزی کتاب خصائص نسائي را مثل ديگر کتب که مقصود بان احتجاجست دانسته چه از تعليل مزی ترك تصانيف اساطين ستيه را در تواریخ به اینکه احادیثی که در ان وارد کرده می شود احتجاج بان مقصود نیست ظاهرست که تصانيف را که مزی ذکر کرده مقصود از احاديث آن احتجاج و استدلالست و چون خصائص نسائي نیز ازین جمله است پس مقصود از احاديث آن هم احتجاج و استدلال باشد و نیز از افاده ابن حجر ظاهرست که کتاب خصائص نسائي از جمله مناقب سنن نسائي بروايت ابن سیارت و سنن نسائي خود از صحاحست و عظمت شان و رفعت مكان صحاح اجتماعي ائمه اساطين اهل سنتست و قد مرّ نبذة من فضائلها المبهرة فيما سبق علاوه برین محمد و مناقب و فضائل سنن نسائي بالتفصيص بر متبع و متفحص مخفی نیست و قد سبق بعضها في ترجمة النساءى و نیز عسقلانی در فتح الباری شرح صحيح بخاری گفته قد اخرج المصنف من مناقب على اشياء في غير هذا الموضوع منها حدیث عمر على اقضانا و سیاتی في تفسیر البقرة و له شاهد صحيح من حدیث ابن مسعود عند الحاکم و منها حدیث قتاله البغاء و هو في حدیث أبي سعید في علامات النبوة و غير ذلك کما یعرف بالتبع و رغب في جمع مناقب من الاحاديث الجياد النساءى في كتاب الخصائص انتهى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۸۹

فالحمد لله ساطح المهد و مسیل الوهاد حيث ثبت بتصریح ابن حجر النقاد ان النساءى السالك مسلك السداد رغب في جمع مناقب أبي الائمه الامجاد عليه و عليهم سلام رب العباد من الاحاديث الجياد و الاثار الحزيرية بالاعتماد فظهر ان حدیث الطیر المذکور فيه جيد من حيث الاسناد قمين بالاحتجاج و الاستناد و ما صدر من المخاطب العماد المبطل لهذا الخبر و الراد محض الخطط و العناد بحت العصبيه و اللدداد و خود شاه صاحب در رساله اصول حدیث گفته و احاديث مناقب و مثالب راعلم المناقب گویند درین باب نیز تصانیف متعدد و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد بان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشره که تصنیف محب طبریست مسمی برياض النضره في مناقب العشره و ذخائر العقبی في مناقب ذوى القری و حلبة الکمیت في مناقب اهل البيت و الدییاج في مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفای راشدین مصنف شده و بالتفصيص القول الصواب في مناقب امير المؤمنین عمر بن الخطاب و القول الجلی في مناقب امیر المؤمنین عليست و نسائي در مناقب امير المؤمنین على رضی الله عنه رساله دراز نوشته و نواصب شام بجهت فرط تعصب و عداوت او را در دمشق برین عمل شهید ساختند رحمة الله عليه انتهى ازین عبارت ظاهرست که کتاب الخصائص نسائي که شاه صاحب آن را رساله تعییر فرموده اند از جمله کتب مصنفه در علم مناقبست و چون عادت شاه صاحب برین امر مستقر شده که درین رساله اصول حدیث کتبی را که مطبوع خاطر عاطر جنابشان نمی باشد بمجرد هواجس نفسانی مجروح و مقدوح و می نمایند و اصلاً اعتمانی و التفاتی بتصریحات مصنفین آن در صدور و عنادین و افادات ديگر ناقدین نمی فرمایند و هر گز بخيال مبارک نمی آورند که مصنفین آن کتب در چه پایه از عظمت و جلالت رسیده اند و تبحّر و تمهر ایشان در فن حدیث و نفی کذب از آثار و اخبار

جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ و آله و سلم مرتبه است و محققین ارباب رجال زحمت‌های شان را که در تمیز حق از باطل و افزار ثمین از عاطل کشیده‌اند بچه عبارات جزیله ظاهر نموده بلحاظ این معنی کالشمس فی رابعه النهار واضح و لائق می‌شود که احادیث کتاب الخصائص بدرجه بس عالیه فائز شده که شاه صاحب را با آن همه چیره‌دستی و کهنه مشقی که در جرح و قدح کتب احادیث حاصلست ممکن نشد که این کتاب را زیر مشق طعن و ذم فرمایند و سخنی و لو مختصر در توهین و تضعیف آن آرایند و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حطّه فی ذکر الصّیحاج السّتّه بتعریف عبارت ماضیه شاه صاحب گفته و احادیث المناقب و المثالب تسمی علم المناقب فيها ايضا تصانیف عدیدة متنوّعة وقد افرز بعض المحدثین مناقب بعضهم عن بعض سیما مناقب الآل و الصحاب لغرض تعلق به کمناقب قریش و مناقب الانصار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۰

و مناقب العشرة المبشّرة المسمّاة بالرّياض النّصرة فی مناقب العشرة للمحب الطبری و ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القربی و حلبة الکمیت فی مناقب اهل البیت و الدیایج فی مناقب الازواج و صنفت کتب کثیرة فی مناقب الخلفاء الرّاشدین کالقول الصّواب فی مناقب عمر الخطاب و القول الجلی فی مناقب علی و للنسائی رسائل طویلۃ الذیل فی مناقبہ کرم اللہ وجهه و علیها نال الشهاده فی دمشق من ایدی نواصب الشام لفروط تعصی بهم و عداوتھم معه رضی اللہ عنھ و نیز شاه صاحب در باب دوم همین کتاب تحفه می فرمایند کید هفتادم آنکه افترا کنند بر اهل سنت که ایشان می گویند که شخصی سنی نمی‌شود تا آنکه در دل او بقدر بیضه کبک یا ماکیان بعض امیر المؤمنین جا گیرد و اصل این افترا اینست که بعضی علمای ایشان این لفظ را از علی بن الجهم بن بدر بن الجهم القرشی روایت کرده‌اند و او از اشرار نواصب بود که بنابر مصلحت تسنّ ظاهر می‌کرد و تستّر می‌نمود و مقصد او تا بود تحریف مردم از امیر المؤمنین بود اگر گفته باشد دور نیست و متاخرین ایشان که خیلی بی تمیز و بی تحقیق‌اند این روایت او را تلقی بالقبول نموده در حق اهل سنت هذیان سرایی می‌کنند لا سیما صاحب مجالس المؤمنین در کتاب مذکور جزم کرده است باانکه بعض امیر المؤمنین بلا شبهه و بلا شک در دل اهل سنت می‌باشد مگر آنکه بعضی فضائل آن جناب را بخوف مخالفین خود ذکر می‌کنند و عجبست ازین مرد که خود را عاقل می‌داند و ادعای علم قلوب که خاصه خداست می‌نماید و بحکم المرء یقیس علی نفسه خوف و تقویه را بر اهل سنت نسبت می‌کند و در تواریخ هزار جا دیده باشد که علمای اهل سنت با امرای سفاک و ظلمه بیساک نواصب مثل حجاج و ولید مجاهره بانکار نموده‌اند و جان خود را نثار خاندان بنی کرده تن به کشنیدن داده‌اند نسائی که از عمدۀ محدثین اهل سنت است بجهت تحریر رساله مناقب امیر المؤمنین از دست اهل شام شربت شهادت چشیده و سعید بن جیر که حنین را ذرت رسول می‌گفت و حجاج را درین مسئله الزام داد و از آیه و تلک حُجَّتُنَا آتَيْنَاها إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ

استنباط این معنی نمود بگلگونه شهادت سرخرو گردیده چه بلا تعصب بیجاست دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده کردن و اگر اهل سنت بخوف مخالفین ذکر فضائل امیر المؤمنین می‌نمایند چرا بخوف مخالفین مطاعن و مثالب ابو بکر و عمر را بیان نمی‌کنند که مخالفین ایشان بذکر فضائل امیر قناعت ندارند تا این ضمیمه ذمیمه همراه او نباشد انتهی کمال عجبست که مخاطب عالی تبار در مقام دفع ناصیبیت از اسلاف کبار خود دست بکتاب نسائی اندازد و آن را مایه نازش و فخار کرده‌اند؟؟؟ و هر گاه بمقام جواب ادله اهل حق رسد بی محابا همت را بابطال حدیث ولایت و حدیث طیر که هر دو در کتاب خصائص نسائی مذکور و موجود گمارد و بایلام و ایجاد قلوب اهل اسلام و ارباب اتباع دین مطاع و تا زیر ظهور نواصب اهل غرور و خداع و اقرار عیون زمرة همج رعاع پردازد و از ظهور تهافت شنیع و تناقض فظیع و تبائن قبیح و تناکر فضیح و تعاند صریح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۱

حسابی بر ندارد و از نواختن زمرة اقشاب و همزبانی و همداستانی متعنتین اوشاب و ولوچ در زرافت سراپا آفت منکرین فضائل ابو الائمه الاطیاب و لحقوق بشر ذمه مبطلين مناقب اهليت اطهار صلووات اللہ و سلامه عليهم ما اختلف اللیل و النهار استحیای نکند و

هر گز نه ترسد و نه هراسد که هر گاه نواصب اشرار بملأ حظه این تایید سدید آن قوم عنید و ایلام روح نسائی شهید افتخار و استبشار غیر حمید آغاز خواهند نهاد و اهل حق تشبث باین تایید نواصب و اشرار طعن و تشنيع و لوم و ملام خواهند کرد و باين سبب و امثال آن از مخائل و دلائل استدلال بر ناصبيت او خواهند کرد چه جواب خواهد داد و بکدام حيله تمشك خواهد کرد فوا عجبه مرءه یستشهاد بشهادة النسائي على يدي النواصب الاوغاد و تصنيفه كتاب الخصائص الشائع في الاغوار و الانجاد على ولاء اهل نحلته لاهل البيت الامجاد صلوات الله و سلامه عليهم الى يوم التnad و مرءه يشاقق النسائي و يؤذى روح هذا الحاذق النقاد بتکذيب حدیث الولاية مرءه و اخری بتکذيب حدیث الطیر و یسر قلوب اهل النصب و العناد و هل هذا الـ تدافع فاحش و تهافت داهش و تباين سمج و تناقض منکر یستنکف منه کل بصیر للحق مرتد و لا يؤثر مثل هذا التنافر الواضح و التناکر اللائح و التغافل الفاضح و التجاهل الفادح الا من ضرب على قلبه بالاسهام فهم فی کلّ واد و فاضل رشید الدين خان تلميذ رشید مخاطب عالي شأن در کتاب ایضاح لطافه المقال بعد نقل عبارت شیخ علی حزین متضمن ذکر کتب مخالفین که در فضائل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام تالیف نموده‌اند می‌فرماید و سوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهل سنت رسائل منفرده در فضائل اهلیت طهارت تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت‌آبادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح من مناقب اهل الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و موده القربی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن أبي طالب از جزری و فضائل اهلیت از بزار و جواهر العقدین فی فضل اهلیت النبی و شرفهم العلی للامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائي که موجب شهادت او شده و غير اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هر گاه جناب بمقابلہ این رسائل کتب مؤلفه در فضائل اهلیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احرقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته خواهد پرداخت و نیز فاضل رشید در ایضاح گفته و صاحب تحفه در مکاید در دفع کید هفتادم می‌فرماید که علمای اهل سنت با امرای سفّاك و ظلمه بیاک نواصب مثل حجاج و ولید مجاهره بانکار نموده‌اند و جان خود را نثار خاندان نبی کرده تن بکشتن داده‌اند نسائي

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۲

که از عمدۀ محدثین اهل سنت است بجهت تحریر رساله مناقب امیر المؤمنین از دست اهل شام شربت شهادت چشید و سعید بن جبیر که حسین را ذریة رسول می‌گفت و حجاج را درین مسئله الزام داد و از آیه و تلک حجّتنا آتیناها إبراهیم علی قویمه استنباط این معنی نموده بگلگونه شهادت سرخرو گردید چه بلا تعصب بیجاست دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده کردن انتهی فیا للعجب یباھی الفاضل الرشید و یفتخر هذا النحریر المجید بكتاب الخصائص للنسائي المفید و یعده من مصنفات عظاماء اهل التحقیق و التنقید و شیخه الصنید قد ابطل هذا الافتخار ببطال حدیث الولاية و حدیث الطیر المسرودين فی الخصائص و غيره من الاسفار المشهورة بالاعتبار الممدوحة على السنة الحذاق الاخبار و السیاق الكبار فیلیت الرشید حضر فی مجلس شیخه و استاده البارع و قال له مقالة ناصح خاشع کیف تبسل ۹۹۹ هذین الحدیثین و لا تبالي با ذلک یهدم بینا فخارک و فخاری و یبدی فی الخلق عوارک و عواری و ان ابطالک هذا و ان کان بزعمک جارحا قادرًا لاستدلال الشیعة الفاخرة و لكنه مع بطانه مثبت لدعواهم فی انحراف السنیة عن العترة الطاهرة و کیف لا و هو تایید و تشید لاوہام الناصبة الخاسرة و اغراء و اشلاء للكلاب النابحة العاقرة و ثلب و غضّ ۹۹۹ و فت فی عضد النسائي الصامد هدایة المنحرفين و غيره من الاعلام الحائزین للمناقب الزاهرة

وجه یازدهم

آنکه بویعلی احمد بن المثنی التمیمی الموصلی این حدیث شریف را بسند صحیح روایت فرموده چنانچه در مسند خود علی ما نقل

عنه گفته

ثنا الحسن بن حمّاد الورّاق ثنا مسهر بن عبد الملك بن سلح ثقة ثنا عيسى بن عمر عن اسماعيل السّدّى عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان عنده طائر فقال اللّهم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فجاء ابو بکر فردہ ثم جاء عثمان فردہ ثم جاء علی فاذن له و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته

قال النّسائي في الخصائص أخبرني زكريا بن يحيى ثنا الحسن بن حماد أنا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمر عن السّدّى عن انس بن مالك ان النبي صلی الله علیه و سلم کان عنده طائر فقال اللّهم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فجاء ابو بکر فردہ ثم جاء عمر فردہ ثم جاء علی فاذن له و قال ابو يعلى في مسنده ثنا الحسن بن حماد ثنا مسهر بن عبد الملك بن سلح ثقة ثنا عيسى بن عمر عن اسماعيل السّدّى فذکره به

و ظاهرست که روات سلسه این سند از جمله همان روات هستند که آنفاً توثیقشان از افادات محققین علم رجال و تحقیقات منقدین باکمال در وجه نهم گذشته است معدّلک توثیق مسهر بن عبد الملك در همین عبارت مسنّد أبي يعلى بحمد الله الودد موجودست و مسرود اما خود ابو يعلى پس از ائمه حاویان فضل و علا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۳

و حفاظ ذوى الفخر والاعتلاء و اساطين اجله اعلام و ثقات متورعين والا- مقامست محمد عاليه معجبه مونقه و ما ثر متلاطیه منیره مشرقه و کمال علو مراتب و سمو مناصب او سابقا در مجلد حدیث ولایت از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان بستی و تذکرہ الحفاظ و عبر ذهبي و وافی بالوفیات صلاح صدی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و فیض القدیر عبد الرؤف منادی و شرح مواهب محمد بن عبد الباقی زرقانی و مقایل الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر شنیدی

وجه دوازدهم

آنکه نیز ابو يعلى در مسنّد خود على ما نقل عنه گفته
ثنا قطن بن نسیر ثنا جعفر بن سليمان الضبعی ثنا عبد الله بن مشنی ثنا عبد الله بن انس عن انس قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم حجل مشوی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللّهم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فقالت عائشة اللّهم اجعله أبي و قالت حفصة اللّهم اجعله أبي قال انس فقلت انا اللّهم اجعله سعد بن عبادة قال انس سمعت حرکة الباب فاذا على فسلم فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم على حاجه فانصرف ثم فسمعت حرکة الباب فسلم على فسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم صوته فقال انظر من هذا فخرجت فإذا على فجئت الى رسول الله صلی الله علیه و سلم فاخبرته فقال ائذن له فاذنت له فدخل فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللّهم و الى اللّهم و الى

و مخفی نماند که مسنّد ابو يعلى از جمله مسانید ممدوحه مشهوره و اسفار مقبوله معروفة و مصنفات رفیعة الاخطار و مؤلفات عظيمة الفخار و در احاطات روایات و اخبار مثل بحر زخار و در جمع احادیث و آثار مجتمع الانهار و بسبب علوشان و سمو مقدار داخل اجازات و مرویات ائمه کبارست بودن آن از مرویات سیوطی و ابو مهدی ثعالبی و ابراهیم کردی و محمد امیر و شوکانی و شاه ولی الله والد مخاطب در ما سبق دریافتی و ذهبي در تذکرہ الحفاظ گفته ابو يعلى الموصلى الحافظ الثقة محدث الجزيرة احمد بن على بن المشنی بن يحيى بن عيسى بن هلال التمیمی صاحب المسنّد الكبير و نیز در تذکرہ الحفاظ به ترجمه ابو يعلى گفته قال السمعانی

سمعت اسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ يقول قرأته المسانيد كمسند العدنى و مسند أبي منيع و هي كالانهار و مسند أبي يعلى كالبحر يكون مجتمع الانهار قلت سمعنا مسند أبي يعلى بفوتوت نصف جزء بالاجازة العالية و يقع من حديثه بعلو لابن النجاري و نيز ذهبي در عبر در وقائع سنه سبع و ثلاثة و سبع و ثلثمائة گفته ابو يعلى الموصلى احمد بن على بن المثنى بن يحيى التميمى الحافظ صاحب المسند الخ و صلاح صفى در وافي بالوفيات گفته احمد بن على بن المثنى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۴

بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى الموصلى الحافظ صاحب المسند الخ و يافعى در مرآة الجنان در وقائع سنه سبع و ثلث مائه گفته و فيها توفى ابو يعلى الموصلى التميمى الحافظ صاحب المسند و سيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابو يعلى الموصلى الحافظ الثقة محدث الجزيرة احمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى صاحب المسند الكبير سمع ابن معين و عنه ابن حبان و ابو على النيسابورى و ابو بكر الإسماعيلي قال السى معانى سمعت اسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ يقول قرأته المسانيد كمسند العدنى و ابن منيع و هي كالانهار و مسند أبي يعلى كالبحر يكون مجتمع الانهار الخ و ابو مهدى ثعالبى در مقانيد الاسانيد به ترجمه ابو يعلى گفته قال السى معانى سمعت اسماعيل بن الفضل الحافظ يقول قرأته المسانيد كمسند العدنى و مسند ابن منيع و هي كالانهار و مسند أبي يعلى كالبحر و خود مخاطب در بستان المحدثين به ترجمه ابو يعلى گفته و حافظ اسماعيل بن محمد بن الفضل گفته که من مسانيد بسيار خواندهام مثل مسند عدنى و مسند ابن منيع و غير ذلك ليكن همه مسانيد را مثل انهار يافتم و مسند أبي يعلى را مثل دریای زخار انتهي فالحمد لله العلي الاعلى حيث ظهر ان الحافظ الثقة ابا يعلى روی هذا الحديث المتقن اسنادا و متنا بسند متيين صحيح اسندي و ادرجه فى مسند الشريف الابهى و خرجه فى كتابه المنيف الاشهى الذى مدحه الاعلام بمدح اوفى بل اثنى عليه المخاطب ايضا بإطراء اشفي و العجب من المخاطب راس اولى النهى و عمدة ارباب الحجى كيف استكبر و أبي و جازف و طغى و اعرض عن هذا الحديث وتولى و نكب جانبه و انأى و لم يبال تجرى الآخرة والأولى و لم يخف من الله البطشة الكبرى و اعجب منه انه نسى او تناسى فلم يذكره حين ما هجر برد هذا الخبر و هذى انه ذكر مره بعد اخرى فى المسند الذى وصفه بما هو به احرى

وجه سیزدهم

آنکه ابو جعفر محمد بن جریر طبری مجلدی خاص در جمع طرق حدیث طیر و الفاظ آن تصنیف فرموده منت عظیم بر اهل حق نهاده داد احراق قلوب منکرین معاندین و ایجاد صدور مبطلين حائدين داده چنانچه این کثیر شامي در تاریخ خود در ذکر حدیث طیر در فضائل جانب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و قد جمع الناس فى هذا الحديث مصنفات مفردة منهم ابو بكر بن مردویه و الحافظ ابو طاهر محمد بن احمد بن حمان فيما رواه شیخنا الذهبی و رایت فيه مجلدا فى جمع طریقه و الفاظه لابی جعفر محمد بن جریر الطبری المفسر صاحب التاریخ انتھی ص و چون فضائل فاخره و مناقب زاهره و محاسن باهره و محامد عظیمه و مفاخر فخیمه و مکارم جلیله و مدائح جمیله این جریر نحریر باللاتست که احصاء و استقصای آن توان کرد و نبذی از ان در مجلد حدیث ولایت از معجم الادباء یاقوت حموی و مختار مختصر تاریخ بغداد از این جزله بغدادی و کتاب الانساب عبد الكریم بن محمد السمعانی و تهذیب الاسماء محبی الدین یحیی بن شرف النووی و منهاج ابن تیمیه حرانی و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غیر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۵

شمس الدین ذهبي و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعیه عبد الوهاب بن على السبکی و روض المناظر ابو الولید محمد بن محمد بن شحنه و طبقات شافعیه تقی الدین أبي بكر الاسدی و تتمه المختصر عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى و

طبقات الحفاظ و كتاب التنبئه و منتهي العقول جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي و طبقات المفسرين محمد بن على بن احمد داودى تلميذ سيوطي و فيض القدير عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوى و شرح مواهب لدنيه از محمد بن عبد الباقى زرقانى و نسیم الرياض شهاب الدين خفاجى و كتاب الاعلام باعلام بلد الله الحرام تصنیف شیخ قطب الدين مکی و جنه في الاسوه الحسنة بالسنه تالیف مولوی صدیق حسن خان معاصر شنیدی لذلک در اینجا بعض عبارات که مشعر و منبی از کمال شرف و بنالت و اقصای عظمت و جلالت و نهايت سمو منزلت و منتهای علو مرتبت او باشد بمعرض بيان می آید پس باید دانست که یاقوت حموی به ترجمه طبری قریب یازده ورق طویل در مدح و ثنا و تقریظ و ستایش او و حال او و کتب او نوشته چون نقل تمام آن موجب اطناب بسیارست لهذا بعض عبارت او نوشته می شود ففى المعجم قال ابو محمد عبد العزیز بن محمد الطبری كان ابو جعفر من الفضل و العلم و الذکاء و الحفظ على ما لا يجهله احد عرفه لجمعه من علوم ما لم نعلم اجتمع لاحد من هذه الامة ولا ظهر من کتب المصنفین و انتشر من کتب المؤلفین ما انتشر له و كان راجحا في علوم القرآن و القرآن و علم التاريخ من الرسل و الخلفاء و الملوك و اختلاف الفقهاء مع الرواية لذلک على ما في كتاب البسيط و التهذيب و احكام القراءات من غير تعویل على المناولات و الاجازات دالا على ما قيل في الاقوال بل يذكر ذلك بالاسانید المشهورة وقد بان فضله في علم النحو و اللغة على ما ذكره في كتاب التفسير و كتاب التهذيب مخبرا عن حاله فيه وقد كان له قدم في علم الجدل يدل على ذلك مناقصاته في کتبه على المعارضين لمعانی ما اتی به و كان فيه من الزهد و الورع و الخشوع و الامانة و تصفیة الاعمال و صدق النیة و حقائق الافعال ما دل عليه کتابه في آداب النفوس ازین عبارت ورای کمال فضل و جلالت و ورع و تقدس و امانت و دیانت طبری و افضلیت او از جمیع امت این هم ظاهرست که آنچه او در مصنفات خود در تاریخ و غیر آن آورده آن را باسانید مشهوره نقل کرده و بر مناولات و اجازات اعتماد ننموده و نیز یاقوت حموی در ذکر تاریخ طبری بعد بیان حال آن گفته و هذا الكتاب من الافراد في الدنيا فضلا و متانة و هو يجمع کثیرا من علوم الدين و الدنيا و هو في نحو خمسة الف و رقة و نیز یاقوت حموی در معجم گفته قال عبد العزیز بن محمد الطبری کان ابو جعفر یذهب في جل مذاهبه الى ما عليه الجماعة من السلف و طريق اهل العلم المتمسکین بالسنن شدیدا عليه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۶

مخالفتهم ماضیا على منهاجهم لا ياخذه في ذلك و لا في شيء لومة لائم و نیز یاقوت حموی از عبد العزیز مذکور آورده که او گفته کان ابو جعفر یذهب في امامية ابی بکر و عمر و عثمان و علی و ما عليه اصحاب الحديث في التفضیل و کان یکفر من خالقه في كل مذهب إذا كانت ادلة العقول تدفع كالقول في القدر و قول من كفر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الروافض والخوارج ولا يقبل اخبارهم و ذكر ذلك في کتابه في الشهادات وفي الرسالة وفي اول ذیل المذیل و نیز یاقوت حموی در معجم گفته وقد كان رجع ای الطبری الى طیرستان فوجد الرفض قد ظهر و سب اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بين اهلها قد انتشر فاما فضائل ابی بکر و عمر حتى خاف ان یجري عليه ما یکرھه فخرج منها لاجل ذلك و ابو العباس احمد بن عبد الحليم المعروف بابن تیمیه که امام اعظم و شیخ الاسلام سینیانت و مناقب و مدائح او که علمای قوم بربیان می آرنند هوش از سر می رباید كما لا یخفی على ناظر فوات الوفیات و الدّرر الكامنة و غيرهما در منهاج الاعوجاج و اللجاج گفته و اما قوله ولم یلتفتوا الى القول بالرأی و الاجتہاد و حرموا الأخذ بالقياس و الاستحسان فالكلام على هذا من وجوه احدها ان الشیعه في هذا مثل غيرهم ففي اهل السنّة التزاع في الرأی و الاجتہاد و القياس و الاستحسان كما في الشیعه التزاع في ذلك فالزیدیه يقول بذلك و تروی في الروایات عن الائمه الثنی ان کثیرا من اهل السنه العامه و الخاصه لا تقول بالقياس فلیس کل من قال بامامة الخلفاء الثالثة قال بالقياس بل المعتزلة البغدادیون لا یقولون بالقياس وح فان کان القياس باطلًا امکن الدخول في اهل السنّة و ترك القياس و ان کان حقا امکن الدخول في اهل السنّة و الأخذ بالقياس الثالث ان یقال القول بالرأی و الاجتہاد و القياس خیر من الأخذ بما ینقوله من یعرف بكثرة الكذب عمن یصیب و یخطى نقل غير مصدق عن قائل غير معصوم ولا یشك ان رجوع مثل مالک و ابن أبی ذئب و ابن

الماجشون والليث بن سعد والاذعاعي والثورى وابن أبي ليلى وشريك وأبى حنيفة وأبى يوسف و محمد بن الحسن و زفر و حسن بن زياد واللؤلوي والشافعى والبويطى والمزنى واحمد بن حنبل وأبى داود السجستاني وابراهيم الحربى والبخارى و عثمان بن سعيد الدارمى وأبى بكر بن خزيمة و محمد بن جرير الطبرى و محمد بن نصر المروزى وغير هؤلاء الى اجتهادهم و اعتبارهم مثل ان يعلموا سنة النبي صلی الله عليه وسلم الثابتة عنه و يجتهدوا فى تحقيق مناط الاحكام و تقييدها و تخريجها خير لهم من ان يتمسكوا بنقل الروافض عن العسكريين و امثالهما فان الواحد من هؤلاء اعلم بدین الله و رسوله من العسكريين انفسهما فلو افتاه احدهما بفتيا كان رجوعه الى اجتهاده اولى من رجوعه

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۷

الى فيما احدهما بل هو الواجب عليه فكيف إذا كان نقاً عنهم من مثل الرافضة والواجب على مثل العسكريين و امثالهما ان يتعلّموا من الواحد من هؤلاء اذن عبارت ظاهرست که ابن تيمیه جزاه الله بصنیعه بسبب غایت جسارت و خسارت و اشتغال نار نصب و عناد بکانون سینه پر ضغینه اش محمد بن جریر طبری و دیگر اسلافنا انصاف خود را عیاذا بالله عالم تر بدین خدا و رسول او از حضرت عسکرین یعنی امام على نقی و امام حسن عسکری علیهمما و علی آبائهمما آلاف التحیة و السلام می داند و تصریح صریح که بهیچ وجهی از وجوه تاویل و توجیه و تسویل و تحریف حضرات را در آن مساغی نیست برین کفر صراح و ضلال بواح می نماید و بمزيد تاکید و تشید این ضلال بعيد تفیریح شنیع بر آن مرتب ساخته یعنی گفته آنچه حاصلش اینست که اگر فتوی دهد یکی ازین مذکورین را یکی از عسکرین علیهمما السلام بکدامی فتوی رجوع یکی ازین مذکورین باجتهاد خود اولی خواهد بود از رجوع او بسوی فتوی یکی از عسکرین علیهمما السلام بلکه رجوع باجتهاد خود واجب خواهد بود یعنی اصحا و اعتنا بافتاء عسکرین علیهمما السلام معاذ الله ناجائز و حرام خواهد بود و برین مقدار هم صیر و قرارش دست نداده در آخر عبارت سراسر خسارت بیانگ بی هنگام سراییده که العیاذ بالله واجب بر مثل عسکرین علیهمما السلام و امثال ایشان یعنی دیگر ائمه اهلیت علیهم السلام آنست که تعلم کنند از یکی ازین مذکورین فالعجب کل العجب که پناه بخدا پایه فضل و علم و کمال ابن جریر ارجح و اعلى از حضرات عسکرین و دیگر اهلیت عصمت و طهارت که حسب تصریحات قوم سفن نجات‌اند و تمسک بذیول این حضرات واجب و تخلف ازیشان مورث بوار و هلاک و ضلال و نکال و باز متعصیین سینه اعتمبا به تصنیف کردن او مجلدی خاص در طرق و الفاظ حدیث طیر که مفید صحت آن حدیثست نکنند و بی سپر وادی پر خار قدح و جرح شوند و إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

واذن هم عجیب تر آنکه ابن روزبهان بمزيد عجز و حیرت طبری را با این جلالت شان بدتر از یهود و نصاری حسب مزعوم اسلاف خود گرداند یعنی او را برفض ارزانی فرماید و بر احتجاج واستدلال بروایتش از جارود کما لا یخفی على من راجع الى کتابه الباطل و ذهبي در سنہ عشر و ثلث مائے گفته و فيها الحبر البحر الامام ابو جعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر والتاريخ و المصنفات الكبيرة سمع اسحاق و ابن أبي اسرائیل و محمد بن حمید الرازی و طبقتهما و کان مجتهد الا يقلد احدا قال امام الائمه ابن خزیمه ما اعلم على الارض اعلم من محمد بن جریر و لقد ظلمته الحنابلة قال ابو حامد الاسفارینی لو سافر رجل إلى الصیہین حتى يحصل تفسیر ابن جریر لم يكن کثیرا قلت مولده بأمل بطبرستان سنہ اربع عشرہ و مائین و توفی لیومین بقیا من شوال و کان ذا زهد و قناعة و توفی بعد اما آنچه ابن کثیر بعد ذکر مجلد حدیث طیر از ابن جریر

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۸

طبری گفته ثم وقفت على مجلد كبير في رده و تضعيفه سندًا و متنا للقاضي أبي بكر الباقلاني المتكلم پس مخدوشست بأنکه مرتبه ابو بکر باقلانی در معرفت حدیث و رجال در ادنی مراتب ابن جریر طبری نمی رسد و این الشیء من الشیء و این الدّر من الحصی و ادنی ممارسی بفن حدیث و رجال و ناظر افادات منقدین با کمال وزنی برای معارضه باقلانی با علامه طبری نمی نهد و منصفی و متدبینی گوش باآن نمی دهد و قلت ممارست باقلانی با فن حدیث شریف بمرتبه واضح و لائحته که شاه ولی الله والد ماجد

مخاطب عظیم المحامد اشاره با آن کرده چنانچه در قرء العینین فرموده قوله اقوال بسیاری از متكلمان دلالت می‌کند بر ظنیت این مسئله یعنی مسئله تفضیل شیخین باید دانست که جواب ازین اشکال برد وجه می‌توان تغیر کرد وجه اول هر چند متكلمان اشعریه مختلف‌اند در قطعیت و ظنیت این مسئله لکن این اختلاف ایشان شاهد عدلست بر آنکه همه متفق‌اند بر اصل تفضیل و از سلف خود آن قدر تاکید و تصریح درین مسئله دیده‌اند که با وجود ورود شباهات از جانب مخالفان و تحریر در رد بسیاری از این شباهات ممکن نمی‌شود ایشان را عدول از ان مشرب کرها و جبرا استدلالا و تقليدا قطعا او ظناً بدان قائل‌اند وجه دوم آنکه شیخ ابو الحسن اشعری که راس و رئیس اهل سنت است و الزم ایشانست بطريق صحابه وتابعین بقطعيت رفقه قال النسوی و اختلف العلماء فى ان التفضیل المذکور قطعی ألم لا . و من قال بالقطع ابو الحسن الاشعری وقال هم فى الفضل على ترتیبهم فى الامامة و من قال با انه اجتهادی ظنی ابو بکر بن الباقلانی انتهی و چون شیخ اشعری بجانب ما شد مبالغ نداریم بما دون او و ليس هذا اول قارورة کسرت این نه یک مسئله است تنها که شیخ ابو الحسن و متاخرین با هم در ان منازع دارند بلکه بسیاری از مسائل کلامیه از همین جنس است مثل رویت و کلام و عینیت وجود با ماهیت و مسئله صفات و غیر آن کما لا يخفی على متبعی علم الكلام و ما در همه این مسائل بحول الله و قوته اثبات مختار شیخ می‌کنم بذل ذلیل او عز عزیز و در معركه دار و گیر رجز حیدری می‌سرایم

انا الّذی سَمِّنَی امی حیدره او فیهم بالصّاع کیل السّندرة

و سبب بسیاری ازین جنس آنست که اشاعره دو قسم‌اند متكلمان که در مناظره و مخاصمه سهم اعلی نصب ایشانست اما در حدیث تبحری و توسعی ندارند مثل ابو بکر الباقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسع روایات قدح اوفی یافته‌اند اما در مناظره و مخاصمه و مراجعه غور ننموده‌اند مثل اجری و بیهقی و بعد ازین همه ما مردم از ریزه هر دو خوان تناول نموده‌ایم و کاسه سپرد و فرقی لیسیده‌ایم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر واحد تنها موجود نبود انتهی ازین عبارت رشك افراي بلاغت سجیانی ؟؟؟ بچند وجه محکمة المبانی مطربة المعانی نهايت توهین و تهجین ابو بکر باقلانی ظاهر و باهرست اول آنکه از قول او متكلمان که در مناظره و مخاصمه سهم اعلی نصب ایشانست اما در حدیث تبحّری و توسعی ندارند مثل ابو بکر الباقلانی واضحت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۱۹۹

که ابو بکر باقلانی مانند امثال خود در حدیث تبحری و توسعی نداشته بلکه قلت ممارست با این فن شریف و اعراض و اغماض از تحصیل کمال در ان داشته دوم آنکه از قول او ما در همه این مسائل بحول الله و قوته اثبات مختار شیخ می‌کنم بذل ذلیل او عز عزیز ظاهرست که شاه ولی الله در افادات رشیقه و تحقیقات اینیه خود باقلانی را ذلیل و تحریر و معرض تشییع و تعییر می‌گرداند و بحول الله و قوت او تعالی شانه استعانت در توهین و تهجین باقلانی فطین می‌نماید و کفی به خسروانا مینا سوم آنکه در قول او و در معركه دار و گیر رجز حیدری می‌سرایم:

انا الّذی سَمِّنَی امی حیدره او فیهم بالصّاع کیل السّندرة

ظاهر و مستنیرست که این علامه نحریر باقلانی عزیر را در معركه دار و گیر درآورده بر جزی که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمقابلہ کفار اشار انشاء فرموده مخاطب ساخته او را در درک اسفل سعیر تعییر و تحریر انداخته

وجه چهاردهم

آنکه ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزیز البغوى این حدیث شریف را در معجم خود علی ما نقل عنه روایت کرده حیث قال نقا عن سفینه مولی رسول الله صلی الله عليه و سلم قال اهدت امرأة من الانصار طائرین بین رغيفین الى النبي صلی الله عليه و

سلم و لم يكن في البيت غيري وغير انس فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعى بعده فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اهدت لك امرأة من الانصار هدية فقدمت إليه الطائرین فقال اللهم ائنني باحب خلقك إليك والى رسولك فجاء على بن أبي طالب فضرب الباب ضربا خفيفا فقلت من هذا فقال ابو الحسن ثم ضرب الباب ورفع صوته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من هذا قلت على بن أبي طالب قال افتح له ففتح له فاكل معه من الطيرين حتى فنيا

و مخفى نماند كه بغوى عالم وحيد و حافظ فريد و مسند عصر و محدث دهر خود بوده مفاخر حميده و مناقب سديده و محاسن جميله و محمد جليله او از کتب مهمه و نقاد ظاهرست ابو سعد عبد الكريیم سمعانی در کتاب الانساب در نسبت بغوى گفته ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن المربان بن سابور بن شاهنشاه البغوى ابن بنت احمد بن منيع البغوى و انما قيل له البغوى لأن جده احمد بن منيع اصله من بغ و هو ولد بغداد و بها نشأ و كان محدث العراق في عصره عمر الطويل حتى رحل الناس إليه و كتب عنه الاجداد والاحفاد والأباء والأولاد و كان ثقة مكثرا فهما عارفا بالحديث و كان يورق اولا ثم رجع و صنف المعجم الكبير للصحابه و جمع حديث على بن الجعد و غيره سمع احمد بن حنبل و على بن المديني و على بن الجعد و خلف بن هشام و محمد بن عبد الوهاب الهاروني و ابا نصر التمار و داود بن عمرو الصبي و داود بن رشيد و شيبان بن فروخ و ابا بكر بن أبي شيبة و يحيى بن عبد الحميد الحمانی و خلقا يطول ذكرهم من شيوخ البخاري و مسلم سوي هؤلاء روى عنه يحيى بن محمد بن صاعد و على بن اسحاق بن البحتری الماوردي و عبد الباقی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰۰

بن قانع و حبيب بن الحسن الغراء و ابو بكر محمد بن عمر بن الجعابي و ابو حاتم البستي و ابو احمد بن عدى الحافظ و ابو بكر الاسماعيلي و ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني و ابو بكر بن المقرئ و ابو الحسن الدارقطني و محمد بن المظفر و خلق كثير سوي هؤلاء و حكى احمد بن عباد الشيرازي قال اجتاز ابو القاسم البغوى بهر طالوت على باب مسجد فسمع صوت مستمل فقال من هذا فقالوا ابن صاعد فقال ذلك الصبي قالوا نعم قال والله لا ابرح موضعى حتى املئ هنا قال ثنا عبد الله بن حنبل الشيباني قبل ان يولد المحدثون و ثنا طالوت بن عباد قبل ان يولد المحدثون و ثنا ابو نصر التمار قبل ان يولد المحدثون فاملى ستة عشر حديثا عن ستة عشر شيخا من اركان الدنيا فصعد الدكة و جلس و روى عن عده غيرهم قال ابو الحسن الدارقطني كان ابو القاسم ابن بنت احمد بن منيع قل ما يتكلم على الحديث فإذا تكلم كان كلامه كالمسمار في الساج و كانت ولادته سنة ۲۱۳ و مات ليلة عيد الفطر سنة سبع عشر و ثلاثمائة و ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته البغوى الحافظ الثقة الكبير مسند العالم ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن المربان البغوى الاصل البغدادي ابن بنت احمد بن منيع مولده في رمضان سنة اربع عشرة و مائتين و بكر بالسماع باعتمانه عممه على بن عبد العزيز وجده فسمع من على بن الجعد و على بن المديني و احمد بن حنبل و أبي نصر التمار و شيبان بن فروخ و داود بن عمرو الصبي و يحيى بن عبد الحميد الحمانی و سويد بن سعيد و خلقا كثيرا ازيد من ثلاثمائة شيخ و جمع و صنف معجم الصحابة و الجعديات و طال عمره و تفرد في الدنيا حدث عنه ابن صاعد و الجعابي و القطبي و الاسماعيلي و ابو جعفر بن شاهين و عمر الكنانی و ابن المظفر و الدارقطني و ابو القاسم بن حبابة و ابو طاهر المخلص و عبد الرحمن بن أبي شريح الھروي و ابو مسلم الكاتب و خلق كثيرون الى الغاية و كان يقول رأيت ابا عبيده و رأيت جنازته و اول ما كتبت الحديث سنة خمس و عشرين و حضرت مع عمّي مجلس عاصم بن على قال احمد بن عباد الحافظ سمعت البغوى يقول كنت ضيق الصدر فخرجت الى الشط و عبرت و في يدي جزء عن يحيى بن معين انظر فيه فإذا بموسى بن هارون فقال ايش معك قلت جزء عن يحيى بن معين فاخذه من يدي و رماه في دجلة و قال تريدين ان تجمع بين احمد بن حنبل و يحيى بن معين و على بن المديني قال ابن أبي حاتم ابو القاسم البغوى يدخل في الصحيح وقال الدارقطني كان البغوى قل ان يتكلم على الحديث فإذا تكلم كان كلامه كالمسمار في الساج قال ابن عدى كان البغوى صاحب حديث و كان ورآقا كان يورق على جده و عمه و غيرهما و كان يبيع اصل نفسه اكل وقت و اخذ

ابن عدى يضعفه ثم في الآخر قوله و قال طال عمره و احتاجوا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰۱

إليه و قبله الناس و لو لا انى شرطت ان كل من تكلم فيه متكلم ذكره قلت و الا كنت لا اذكره قلت و قد احتاج به عامه من خرج الصحيح كالاسماعيلي و الدارقطني و البرقاني و عاش مائة سنة و ثلاث سنين قال الخطيب ابو بكر كان ثقة ثبتنا فهما عارفا و قال السلمي سأله الدارقطني عن البغوى فقال ثقة امام اقل المشايخ خطاء و قال ابو يعلى الخلili البغوى معمرا حضر عند مائة شيخ تفرد بهم في زمانه منهم الحكم بن موسى و طالوت بن عباد و نعيم بن الهيثم انى ان قال و هو حافظ عارف صنف مسند عممه و قد حسدوه في آخر عمره فتكلموا فيه بشيء لا يقدح فيه وقال ابو احمد الحاكم سمعت البغوى يقول ورقة لالف شيخ الخ و نيز ذهبي در عبر في خبر من غير در و قائع سنه سبع عشرة و ثلث مائة گفته وفيها البغوى ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز ليلة عيد الفطر بيغداد و له مائة و ثلاث سنين و شهر و كان محدثا حافظا مجودا مصنفا انتهى إليه علو الاستناد في الدنيا و انه سمع في الصغر بعنایه جده لامه احمد بن منيع و عمه على بن عبد العزيز و حضر مجلس عاصم بن على و روى الكثير عن على بن الجعد و يحيى الحمامي و أبي نصر التمار و على بن المديني و خلقه و اول ما كتب الحديث سنة خمس و عشرين و مائتين و كان ناسخا مليح الخط نسخ الكثير لنفسه و لجده و عمه و كان يبيع اصول نفسه و سيوطى در طبقات الحفاظ گفته البغوى الحافظ الكبير الثقة مسند العالم ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن المرزبان البغوى الاصل البغدادي ابن بنت احمد بن منيع ولد في رمضان سنه ۲۱۴ و سمع ابن الجعد و احمد و ابن المديني و خلقه و صنف معجم الصحابة و الجعديات و طال عمره و تفرد في الدنيا قال ابن أبي حاتم ابو القاسم يدخل في الصحيح و قال الدارقطني كان قل ان يتكلم على الحديث فإذا تكلم كان كلامه كالمسمار في الساج ثقة جليل امام اقل المشايخ خطأ و قال الخطيب حافظ عارف توفى ليلة عيد الفطر سنه ۳۱۷ عن مائة و ثلاث سنين انتهى فالحمد لله المنجح لبغية كل سائل حيث بان بمئه العام الشامل، و لطفه التام الكامل و فضله الجم الحافل، ان هذا الحديث الشريف الفاضل، مما رواه من الجلة الافضل، المحرزين لجلائل الفضائل، مثل البغوى زبدة المهرة الامثال، فلا يروع عن قبوله الا الحيود المتحامل و العنود المكابر الماحل، الذي هو عن وجه الصواب مائل، و الى الحق الحقيقي بالقبول غير آئل و من حاد عنه فانما يذهب الى ظل زائل و ضوء آفل و الله الهدى المتفضل بكل نائل و له الحمد في الغدوات والروحات و البكر و الاصائل

وجه پانزدهم

آنکه ابو محمد يحيى بن محمد بن صاعد بن کاتب البغدادی حدیث طیر را روایت نموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰۲

أخبرنا صمصم الائمه ابو عفان عثمان بن احمد الصرام الخوارزمي قال اخبرنا عماد الدين ابو بكر بن الحسن النسفي قال حدثني الشيخ الفقيه ابو القاسم ميمون بن على الميموني قال حدثنا الشيخ الراهد ابو محمد اسماعيل بن الحسين قال حدثنا ابو الحسن القاضي على بن الحسن بن على بن مطرف الجراحى بيغداد قال حدثنا يحيى بن صاعد قال حدثنا ابراهيم بن سعيد الجوهري قال حدثنا ابو احمد الحسين بن محمد قال حدثنا سليمان بن قرم عن محمد بن شعيب عن داود بن على بن عبد الله بن عباس عن ابيه عن جده عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال اتى النبي صلی الله علیه و سلم بطائر فقال اللهم اثنى باحب خلقك إليك فجاءه على بن أبي طالب و كمال تبحر علامه ابن صاعد در علم احاديث و اخبار و منتهای تمہر او در نقد روایات و آثار و بلوغ امد اقصی در حفظ و اتقان و وصول بذروره عليا در درایت و امعان نهایت ظاهر و واضح و بغايت مستین و لائحت شمس الدين ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته

يعيى بن محمد بن صاعد بن كاتب مولى أبي جعفر المنصور الحافظ الامام الثقة ابو محمد الهاشمى البغدادى ولد سنة ثمان وعشرين و مائتين و قال كتبت الحديث عن الحسن بن عيسى بن سرماجس سنة تسع و ثلاثين و سمع من لوين و احمد بن منيع و سوار بن عبد الله القاضى و يعىى بن سليمان بن نصلة و الحسن بن حماد سجادة و ابا همام السكونى و هارون بن عبد الله الحمال و ابا عمار الحسين بن حرث و عبد الله بن عمران العائذى و محمد بن زنبور و خلق لا يحصلون حدث عنه ابو القاسم البغوى مع تقدمه و محمد بن عمر الجعابى و ابن المظفر و الدارقطنى و ابن حبائى و ابو طاهر المخلص و عبد الرحمن بن أبي شريح و ابو مسلم الكاتب و ابو ذر عمار بن محمد و خلق كثير و له اخوان يوسف و احمد قال الدارقطنى ثقة ثبت حافظ و قال احمد بن عبدان الشيرازى هو اكثرا حديثا من محمد بن محمد الباغندي و لا يتقدمه احد فى الدرایة قال ابو على النيسابورى لم يكن بالعراق فى اقران ابن صاعد احد فى فهمه و الفهم عندنا اجل من الحفظ و هو فوق ابن أبي داود فى الفهم و الحفظ و سئل ابن الجعابى هل كان ابن صاعد يحفظ قتبسم و قال لا- يقال لابى محمد يحفظ كان يدرى قال البعراني قال لى الفقيه ابو بكر الابهري كنت عند ابن صاعد فجاءت امرأه فقالت ما تقول فى بئر سقطت فيها دجاجة فماتت هل الماء نجس او طاهر فقال ويحك كيف وقعت الا غطتها فقلت لها ان لم يكن الماء تغير فهو طاهر قال الخطيب كان ابن صاعد ذا محل من العلم و له تصانيف فى السنن والاحكام و لعله لم يجب المرأة تورعا فان المسئلة فيها خلاف قلت لابن صاعد كلام متين فى الرجال و العلل يدل على تبحره مات فى ذى القعدة سنة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰۳

ثمان عشرة و ثلاثة و نيز ذهبي در كتاب العبر در وقائع سنہ ثمان و عشرة و ثلاثة و مائة گفته و فيها يعىى بن محمد بن صاعد الحافظ الحجة ابو محمد البغدادى مولى بنی هاشم فی ذی القعدة و له تسعون سنہ عنی بالاًثرو جمع و صیف و ارتحل الى الشام و العراق و مصر و الحجاز و روی عن لوین و طبقته قال ابو على النيسابورى لم يكن بالعراق فى اقران ابن صاعد احد فى فهمه و الفهم عندنا اجل من الحفظ و هو فوق أبي بكر بن أبي داود فى الفهم و الحفظ و عبد الله بن اسعد يافعى در مرآة الجنان در وقائع سنہ ثمان عشرة و ثلاثة و مائة گفته فيها توفی الحافظ الحجة محمد بن يعىى بن صاعد البغدادى مولى بنی هاشم قال ابو على النيسابورى لم يكن بالعراق فى اقران ابن صاعد احد اجل فى الفهم و الحفظ من ابن صاعد و هو فوق أبي بكر بن داود فيهما و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته يعىى بن محمد بن صاعد بن كاتب مولى أبي جعفر المنصور الحافظ الامام الثقة ابو محمد الهاشمى البغدادى ولد سنہ ۲۲۸ و سمع ابن منيع و منه الدارقطنى و ابو القاسم البغوى قال الدارقطنى ثقة ثبت حافظ و قال احمد بن عبد ان الشيرازى هو اكثرا حديثا من الباغندي و لا يتقدمه احد فى الدرایة و قال ابو على النيسابورى لم يكن بالعراق من اقرانه احد فى فهمه و الفهم عندنا اجل من الحفظ و هو فوق ابن أبي داود فى الفهم و الحفظ و سئل محمد بن عمر الجعابى هل كان ابن صاعد يحفظ قتبسم و قال لا يقال لابى محمد يحفظ كان يدرى و له كلام متين فى الرجال و العلل يدل على تجره و له تصانيف فى السنن والاحكام مات فى ذى القعدة سنہ ۳۱۸ انتهى وهذا الامام يعىى بن صاعد الذى هو من النقد و التحقيق صاعد على اعلى المدارج و المصاعد و في هذه الصناعة مصبوغ اليدين و الساعد قد روی هذا الحديث الجم الفوائد و حدث بذلك الخبر الدثر العوائد فدنس فى التراب كل منكر جاحد و ارغم بانف كل مکابر معاند و ززعع اركان تسوييل كل حاقد، و زلزل اساس تاویل كل حائد فالعجب كل العجب من المخاطب الماجد و المتبحر الناقد كيف ابطل هذا الخبر و هو من غرر الفرائد و لم يدر أنه من مرويات المحدثين الاماجد فنهض بابطاله كالمنتقض الحارد، و قابله بالرد كالمنتقت المارد، فاقعنته تقولاته المردية في اقوى المصايد و ذائق و بال ما ابدى لسانه من الحصائد و الله الهادى لكل قادر الى لقم لاحب و طريق قادر

آنکه ابو محمد عبد الرحمن بن ادريس الشهير بابن أبي حاتم الرازى حدیث طیر را باسناد اجود از اسناد حاکم روایت کرده چنانچه اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر شامی در تاریخ خود در ذکر عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰۴

حدیث طیر در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و رواه ابن أبي حاتم عن عمار بن خالد الواسطی عن اسحاق الازرق عن عبد الملک بن أبي سلیمان عن انس فذکر الحدیث و هذا اجود من اسناد الحاکم و ابن أبي حاتم از اجله اساطین افاحم و اکابر منقدین اعاظم و مشاهیر محققین ذوی المحسن و المکارم و بحسب افادات ائمه سنیه اعتقاد و ایقان بکمال نقد و تحقیق او متحتم و لازم مفاخر مطربه و مآثر معجبه او از سیر النبلاء و تذکرہ الحفاظ و عبر فی خبر من غیر تصنیف ذہبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات الشافعیہ سبکی و طبقات الشافعیہ عبد الرحیم اسنوی و طبقات الشافعیہ تقی الدین اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی واضح و لائحت بعضاً عبارات در مجلد حدیث غدیر ثبت شد و بعض آخر در اینجا مذکور می شود ذہبی در عبر فی خبر من غیر در وقائع سنه سبع و عشرين و ثلث مائة گفته و فيها توفی عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن ادريس بن المنذر الحافظ الجامع التمیمی الرازی بالراء و قد قارب التسعین رحل به ابوه فی سنه خمس و خمسین و مائین فسمع ابا سعید الاشجع و الحسن بن عرفه و طبقتهما قال ابو یعلی الخلیلی اخذ عن ایه و أبي زرعة کان بحرا فی العلوم و معرفة الرجال صنف فی الفقه و اختلاف الصحابة و التابعين و علماء الامصار ثم قال و کان زاهدا يعَد من الابدال و یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته فيها توفی الحافظ العالم عبد الرحمن بن الحافظ الجامع محمد بن ادريس بن المنذر التمیمی الرازی بالراء قالوا و قد قارب التسعین و قال ابو یعلی الخلیلی اخذ علم ایه و أبي زرعة و کان بحرا فی العلوم و معرفة الرجال صنف فی الفقه و اختلاف الصحابة و التابعين و علماء الامصار قال و کان زاهدا يعَد من الابدال و عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران ابو محمد التمیمی الحنظلی الامام بن الامام حافظ الرئی و ابن حافظها کان بحرا فی العلم و له المصنفات المشهورة رحل مع ایه صغیرا و بنفسه کبیرا و سمع ابا و ابن واره و ابا زرعة و الحسن بن عرفه و احمد بن سنان القطان و ابا سعید الاشجع و یونس بن عبد الاعلی و خلاائق بالحجاز و الشام و مصر و العراق و الجبال و الجزیره روی عنه الحسین بن علی حسینیک التمیمی و ابو الشیخ و علی بن عبد العزیز بن مدرک و ابو القاسم عبد الله بن محمد بن اسد الفقیه و ابو علی احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابراهیم بن محمد التصیر آبادی و علی بن محمد القصار و آخرون قال ابو یعلی الخلیلی اخذ عن ایه و أبي زرعة و کان بحرا فی العلوم و معرفة الرجال صنف فی الفقه و اختلاف الصحابة و التابعين و علماء الامصار قال و کان زاهدا يعَد من الابدال قلت من مصنفاته تفسیر فی اربع مجلدات و کتاب الرد علی الجھمیه و کتاب العلل و کتاب مناقب الشافعی

عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰۵

قال یحیی بن مندہ صنف ابن أبي حاتم المسند فی الف جزء و کتاب الکنی و الفوائد الكبير و فوائد الرازین و کتاب تقدمۃ الجرح و التعذیل و اشیاء و قال ابو الحسن علی بن ابراهیم الرازی الخطیب المجاور بمکه و له مصنف فی ترجمة ابن أبي حاتم سمعت علی بن الحسن المصری و حضر فی جنازه ابن أبي حاتم یقول قلنوسه عبد الرحمن من السماء و ما هو بعجب رجل من ثمانین سنه علی و تیره واحد لم ینحرف عن الطريق قال و سمعت العباس ابن احمد یقول بلغنى ان ابا حاتم قال و من یقوی علی عباده عبد الرحمن لا اعرف بعد الرحمن ذنبا و قال و سمعت ابن أبي حاتم یقول لم یدعنى أبي اشتغل فی الحديث حتى قرأت القرآن على الفضل بن شاذان الرازی ثم كتبت الحديث قال ابو الحسن و كان عبد الرحمن فقد کساه الله بهاء و نورا یسرّ به من نظر إلیه قال و سمعت ابا عبد الله القزوینی الوعاظ یقول إذا صلیت مع عبد الرحمن فسلم نفسك إلیه یعمل بها ما یشاء و قال عمر بن ابراهیم الزاهد الھروی حدثنا الحسین بن احمد الصفار قال سمعت عبد الرحمن بن أبي حاتم یقول وقع عندنا الغلاء فانفذ بعض اصدقა حبوبیا من اصحابه فبعثه بعشرين الف درهم و سالنی ان اشتري له دارا عندنا فاذا نزل علينا نزل فيها فانفقتها على الفقراء و كتبت إلیه ما فعلت و قلت اشتريت

بها قسراً في الجنة قال رضيَتْ ان ضممتَ ذلك لِي فاكتُبْ على نفسك صَّكَا قال فقلتْ فرأيتْ في المنام قد وَفِينا بما ضممتَ وَلَا تعدَ لمثل هذا وَ قال ابو الربيع محمد بن الفضل البلاخي سمعتَ ابا بكرَ محمد بن مهرويه الرازي سمعتَ على بن الحسين بن الجنيد سمعتَ يحيى بن معين يقول انا لنطعن على اقوام لعلهم قد حطوا رحالهم في الجنة من مائة سنة قال ابن مهرويه فدخلت على ابن أبي حاتم وَ هو يقرأ على الناس كتاب المجرح وَ التعديل فحدثه بهذا فيكي وَ ارتعدتْ يداه حتى سقط الكتاب وَ جعل يستعيد في الحكاية وَ يبكي مات ابن أبي حاتم وَ هو في عشر التسعين في المحرم سنة سبع وَ عشرين وَ ثلاثة انتهاء انتهى فهذا ابن أبي حاتم الامام ابن الامام راس الكلمة النقاد الاعلام وَ شرف الجلة الحفاظ الكرام المعروفين بكمال الفضل وَ التمهر في الانام المتبحرين في علوم الاسلام، الراقين منها الى اعلى السنان قد ابان الحق لذوى العقول وَ الاحلام وَ نور الصدق لارباب الاذهان وَ الاوهام حيث روی حدیث الطیر المنیر كالبدر التمام باسناد اجود من استناد الحاکم الهمام فاروی من المستفیدین کل غله و اوأم و لحب طریق النصف لمن ام السلوک وَ رام، وَ اللہ الصالیف عن الارتباك فی شبک الاوهام، وَ المخرج الی نور اليقین من الظلام

وچه هفدهم

آنکه ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه القرطبی در کتاب عقد فرید که بعنایت رب مجید نسخه مطبوعه عبقات الانوار فی امامۃ الانئمۃ الاطھار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰۶

آن بمصر پیش این عبد عمید حاضرست و بتصریح ابن خلکان و از نیقی و غیره ما از کتب ممتعه است و کمال مدح و اطراء آن از لسان الدین خواهی شنید که حسب افاده او محفوظ است از عثرات نقد که مصنفش آن را مشفق القناة و مرهف الشباء ظاهر کرده و فاصله از ان ثواب الباب و ملاحظه می شود از ان سحر در هر باب گفته احتجاج المامون على الفقهاء فى فضل على اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حماد بن زید قال بعث الى يحيى بن اکثم و الى عدّة من اصحابي و هو يومئذ قاضی القضاة فقال ان امير المؤمنین امرني ان احضر معی غدا مع الفجر اربعین رجلا كلهم فقيه يفقه ما يقال له و يحسن الجواب فسمّوا من تظنوته يصلح لما يطلب امير المؤمنین فسمّينا له عدّه و ذکر هو عدّه حتى تم العدد الذى أراد و كتب تسمیة القوم و امر بالبکور فی السحر و بعث الى من لم يحضر فامرہ بذلك فعدومنا عليه قبل طلوع الفجر فوجدناه قد لبس ثيابه و هو جالس ينتظرنـا فركـب و ركبـنا معه حتى صرـنا الى الباب فإذا بخادم واقف فلما نظر إلينـا قال يا ابا محمد امير المؤمنین يـنتظركـ فادخلـنا فـامرـنا بالصلـاة فـاخذـنا فيها فـلم نـستـتمـها حتى خـرجـ الرسـول فـقال ادخلـوا فـدخلـنا فإذا امير المؤمنـین جـالـس عـلـى فـراـشـه و عـلـيـه سـوـادـه و طـيلـسانـه و الطـويـلة و عـمـامـتـه فـوقـنـا و سـلـمـنا فـردـ السلام و اـمرـ لنا بالجلـوس فـلـما استـقـربـنا المـجـلس تـحدـر عن فـراـشـه و نـزـع عـمـامـتـه و طـيلـسانـه و وضع قـلنـسوـته ثم اـقـبلـ علينا فـقال اـنـما فعلـت ما رـأـيتـمـ لـتفـعلـوا مـلـكـ ذلكـ و اـما الخـفـ فـمـنـعـ من خـلـعـه عـلـهـ من قـدـ عـرـفـهاـ و من لـمـ يـعـرـفـهاـ فـسـأـعـرـفـهـ بـهـ و مـدـ رـجـلـهـ و قال اـنـزعـوا قـلـانـسـکـمـ و خـفـافـکـمـ و طـيلـاسـتـکـمـ قال فـامـسـکـنا فـقالـ لنا يـحيـیـ اـنـتـهـیـ اـلـیـ ما اـمـرـکـمـ بـهـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ فـتـنـحـینـا فـتـنـزـعـنا اـخـفـافـنـا و طـيلـاسـتـنـا و قـلـانـسـنـا و رـجـعـنا فـلـما استـقـربـنا المـجـلس قال اـنـما بـعـثـتـ إـلـيـکـمـ مـعـشـرـ القـومـ فـمـنـ کـانـ بـهـ شـءـ منـ الـخـبـيـنـ لـمـ يـتـنـفـعـ بـنـفـسـهـ و لـمـ يـقـولـ فـمـنـ أـرـادـ مـنـکـمـ الـخـلـاءـ فـهـنـاـکـ و اـشـارـ بـيـدـهـ فـدـعـونـاـ لـهـ ثـمـ القـىـ مـسـئـلـةـ منـ الفـقـهـ فـقالـ يا اـباـ محمدـ قـلـ و لـيـقـلـ القـوـمـ منـ بـعـدـ کـ بـعـدـ کـ فـاجـابـهـ يـحيـیـ ثـمـ الـذـيـ يـلـیـ يـلـیـ حـتـیـ اـجـابـ آـخـرـنـاـ فـیـ الـعـلـةـ و عـلـهـ الـعـلـةـ و هو مـطـرـقـ لا يـتـكـلمـ حتـیـ إـذـاـ انـقطـعـ الـکـلامـ التـفـتـ اـلـیـ يـحيـیـ ثـمـ الـذـيـ يـلـیـ يـلـیـ حـتـیـ اـجـابـ الصـوـابـ فـیـ الـعـلـةـ ثـمـ لـمـ يـزـلـ يـرـدـ عـلـیـ کـلـ وـاحـدـ مـنـاـ مـقـالـتـهـ و يـخـطـیـ بـعـضـنـاـ و يـصـوـبـ بـعـضـنـاـ حتـیـ اـتـیـ عـلـیـ آـخـرـنـاـ ثـمـ قـالـ اـنـیـ لـمـ اـبـعـثـ فـیـکـمـ لـهـنـاـ و لـکـنـیـ اـحـبـتـ اـنـ اـبـسـطـکـمـ اـنـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ اـرـادـ مـنـاظـرـکـمـ فـیـ مـذـہـبـ الـذـیـ هو عـلـیـهـ و الـذـیـ يـدـینـ اللـهـ بـهـ قـلـنـاـ فـلـیـفـعـلـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ وـفـقـهـ اللـهـ فـقالـ اـنـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ يـدـینـ اللـهـ عـلـیـ اـنـ عـلـیـ بـنـ اـبـیـ طـالـبـ خـیرـ خـلـفـاءـ اللـهـ بـعـدـ رـسـوـلـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ

^{٢٠٧} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

و سلم و اولى الناس بالخلافة له قال اسحاق فقلت يا امير المؤمنين ان فينا من لا يعرف ما ذكر امير المؤمنين في على وقد دعانا امير المؤمنين للمناظرة فقال يا اسحاق اختر إن شئت سألك و ان شئت ان تسأل فقل قال اسحاق فاغتنمتها منه فقلت بل اسألك يا امير المؤمنين قال سل قلت من اين قال امير المؤمنين ان على بن أبي طالب افضل الناس بعد رسول الله و احقهم بالخلافة بعده قال يا اسحاق خبرني عن الناس بما يتفاصلون حتى يقال فلان افضل من فلان قلت بالاعمال الصالحة قال صدقت قال فاخبرني عن من فضل صاحبه على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم ان المفضول عمل بعد وفاة رسول الله بافضل من عمل الفاضل على عهد رسول الله يلحق به قال فاطرقت فقال لي يا ابا اسحاق لا تقل نعم فانك ان قلت نعم او جدتك في ذهرا هذا من هو اكثر منه جهادا و حجا و صياما و صلاة و صدقة فقلت اجل يا امير المؤمنين لا يلحق المفضول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم الفاضل ابدا قال يا اسحاق فانظر ما رواه لك اصحابك و من اخذت عنهم دينك و جعلتهم قدوتكم من فضائل على بن أبي طالب فقس عليها ما اتوكم به من فضائل أبي بكر فاني رأيت فضائل أبي بكر تشاكل فضائل على فقل انه افضل منه لا والله و لكن فقس الى فضائله ما روی لك من فضائل أبي بكر و عمر فان وجدت لهما من الفضائل ما لعلى وحده فقل انهما افضل منه لا والله و لكن قس الى فضائله فضائل أبي بكر و عمر و عثمان فان وجدتها مثل فضائل على فقل انهم افضل منه لا والله و لكن قس بفضائل العشرة الذين شهد لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة فان وجدتها تشاكل فضائله فقل انهم افضل منه قال يا اسحاق أى الاعمال كانت افضل يوم بعث الله رسوله قلت الاخلاص بالشهادة قال أليس السبق الى الاسلام قلت نعم قال اقرأ ذلك في كتاب الله تعالى يقول وَالسَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

انما عنى من سبق الاسلام فهل علمت احدا سبق عليا الى الاسلام قلت يا امير المؤمنين ان عليا اسلم و هو حديث السنّ لا يجوز عليه الحكم و ابو بكر اسلم و هو مستكمل يجوز عليه الحكم قال اخبرنى ايهمَا اسلم قبل ثم اناظرك من بعده فى العدائة و الكمال قلت على اسلام قبل أبي بكر على هذه الشريطة فقال نعم فاخبرنى عن اسلام على حين اسلم لا يخلو من ان يكون رسول الله صلى الله عليه و سلم دعاه الى الاسلام او يكون الهااما من الله قال فاطرقت فقال لى يا اسحاق لا تقل الهااما فتقده على رسول الله صلى الله عليه و سلم لاذ رسول الله لم يعرف الاسلام حتى اتاه جبريل عن الله تعالى قلت اجل بل دعاه رسول الله الى الاسلام قال يا اسحاق فهل يخلو رسول الله صلى الله

^{٢٠٨} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

عليه و سلم حين دعا الى الاسلام من ان يكون دعاه بامر الله او تكفل ذلك من نفسه قال فاطرقت فقال يا اسحاق لا تنسب رسول الله الى التكفل فان الله يقول و ما أنا من المتكلفين

قلت اجل يا امير المؤمنين بل دعاه بامر الله قال فهل من صفة الجبار جل ذكره ان يكلّف رسنه دعاء من لا يجوز عليه حكم قلت اعود بالله فقال افتراء في قياس قولك يا اسحاق ان عليا اسلم صبيا لا يجوز عليه الحكم قد كلف رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعاء الصبيان ما لا يطيقون فهل يدعوههم الساعة ويرتدون بعد ساعة فلا يجب عليهم في ارتدادهم شيء ولا يجوز عليهم حكم الرسول عليه السلام أترى هذا حائزنا عندك ان تنسبه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت اعوذ بالله قال يا اسحاق فاراك انما قصدت لفضيله فضل بها رسول الله صلى الله عليه وسلم علينا على هذا الخلق ابانه بها منهم ليعرفوا فضله ولو كان الله امره بدعائه الصبيان لدعاهم كما دعا علينا قلت بلى قال فهل بلغك ان الرسول صلى الله عليه وسلم دعا احدا من الصبيان من اهله وقرباته لثلا تقول ان علينا ابن عمّه قلت لا اعلم ولا ادري فعل او لم يفعل قال يا اسحاق أرأيت ما لم تدره ولم تعلمه هل تسأله عنه قلت لا قال فدع ما قد وضعه الله عنا وعنك قال ثم أى الاعمال كانت افضل بعد السبق الى الاسلام قلت الجهاد في سبيل الله قال صدقت فهل تجد لاحده من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تجد لعلى في الجهاد قلت في أى وقت قال في أى الاوقات شئت قلت بدر قال لا اريد

غيرها فهل تجد لاحد الا دون ما تجد لعلى يوم بدر اخبرني كم قتلى بدر قلت نيف و ستون رجلا من المشركين قال فكم قتل على وحده قلت لا ادرى قال ثلاثة و عشرين او اثنين و عشرين و الأربعون لسائر الناس قلت يا امير المؤمنين كان ابو بكر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في عريشه قال يصنع ماذا قلت يدبر قال ويحك يدبر دون رسول الله او معه شريكا أم افقارا من رسول الله صلى الله عليه وسلم الى رايته أى الثلث احب إليك قلت اعوذ بالله ان يدبر ابو بكر دون رسول الله صلى الله عليه وسلم او يكون معه شريك او ان يكون برسول الله صلى الله عليه وسلم افتقار الى رايته قال فما الفضيلة بالعربيش إذا كان الامر كذلك أليس من ضرب بسيفه بين يدي رسول الله افضل من هو جالس قلت يا امير المؤمنين كل الجيش كان مجاهدا قال صدق كل مجاهد ولكن الضارب بالسيف المحامي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن الجالس افضل من الجالس اما قرأت كتاب الله لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر والمجاهدون في سبيل الله باموالهم و افسفهم فضل الله المجاهدين باموالهم وأنفسهم على القاعدين ذراجه عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۰۹

وَكُلًا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى

وفضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما قلت و كان ابو بكر و عمر مجاهدين قال فهل كان لابي بكر و عمر فضل على من لم يشهد ذلك المشهد قلت نعم قال فكذلك سبق الباذل نفسه فضل أبي بكر و عمر قلت اجل قال يا اسحاق هل تقرأ القرآن قلت نعم
 قال اقرأ على هل أتي على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً
 فقرات منها حتى بلغت يسربون من كأس كان مزاجها كافوراً
 الى قوله ويطعمون الطعام على حبه مشكيناً ويتيناً وأسيراً

قال على رسليك فيما انزلت هذه الآيات قلت في على قال فهل بلغك ان عليا حين اطعم المسكين و اليتيم و الاسير قال إنما نطعمكم
 لوجه الله

و هل سمعت الله وصف في كتابه احدا بمثل ما وصف به عليا قلت لا قال صدق لان الله جل ثناؤه عرف سيرته يا اسحاق ألسنت
 تشهد ان العشرة في الجنة قلت بل يا امير المؤمنين قال أرأيت لو ان رجلا قال والله ما ادرى هذا الحديث صحيح أم لا و لا ادرى ان
 كان رسول الله قاله أم لم يقله أكان عندك كافرا قلت اعوذ بالله قال أرأيت لو انه قال ما ادرى هذه السورة من كتاب الله أم لا كان
 كافرا قلت نعم قال يا اسحاق ارى بينهما فرقا يا اسحاق أتروى الحديث قلت نعم قال فهل تعرف حدث الطير قلت نعم قال فحدثني به
 قال فحدثه الحديث فقال يا اسحاق اني كنت اكلمك و انا اظننك غير معاند للحق فاما الان فقد بان لي عنادك انك توقن ان هذا
 الحديث صحيح قلت نعم رواه من لا يمكنني رده قال أفرأيت ان من اليقين ان هذا الحديث صحيح ثم زعم ان احدا افضل من على
 لا يخلوا من احدى ثلاثة من ان يكون دعوة رسول الله صلى الله عليه وسلم عنده مردودة عليه او ان يقول عرف الفاضل من خلقه و
 كان المفضول احب إليه او ان يقول ان الله عز وجل لم يعرف الفاضل من المفضول فاي الثالثة احب إليك ان تقول فاطرقت ثم قال
 يا اسحاق لا تقل منها شيئا فانك ان قلت منها شيئا استتبتك و ان كان للحديث عندك تاويل غير هذه الثالثة الاوجه فقله قلت لا اعلم و
 ان لابي بكر فضلا قال اجل لو لا ان له فضلا لما قيل ان عليا افضل منه فما فضله الذي قصدت له الساعه قلت قول الله عز وجل ثانية
 اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحب لا تحزن إن الله معنا

فنسبه الى صحبته قال يا اسحاق اما اني لا احملك على الوعر من طريقك اني وجدت الله تعالى نسب الى صحبته من رضيه و رضي
 عنه كافرا و هو قوله ف قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا لكتا هو الله ربى و
 لا أشريك بربى أحدا

قلت ان ذلك صاحبا كافرا و ابو بكر مؤمن قال فاذا جاز ان ينسب الى صحبته

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۰

من رضيه كافرا جاز ان ينسب الى صحبة نبيه مؤمنا و ليس بافضل المؤمنين و لا الثاني و لا الثالث قلت يا امير المؤمنين ان قدر الآية عظيم ان الله يقول ثانية اثنيين إِذْ هُما فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْرُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا
قال يا اسحاق تابي الان الا ان اخرجك الى الاستقصاء عليك اخبرني عن حزن أبي بكر أ كان رضا أم سخطا قلت ان ابا بكر انما حزن من اجل رسول الله صلی الله عليه وسلم خوفا عليه و غما ان يصل الى رسول الله شئ من المکروه قال ليس هذا جوابي انما كان جوابي ان تقول رضى أم سخط قلت بل كان رضا لله قال و كان الله جل ذكره بعث إلينا رسولا ينهى عن رضا الله عز و جل و عن طاعته قلت اعوذ بالله قال او ليس قد زعمت ان حزن أبي بكر رضا لله قلت بلى قال أو لم تجد ان القرآن يشهد
ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال لا تحزن

نهيا له عن الحزن قلت اعوذ بالله قال يا اسحاق ان مذهبى الرفق بك لعل الله يرددك الى الحق و يعدل بك عن الباطل لكثرة ما تستعيد به و حدثنى عن قول الله فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ
من عنى بذلك رسول الله أم ابو بكر قلت بل رسول الله قال صدقت قال فحدثنى عن قول الله عز و جل و يوم حنين إِذْ أَعْجَبْتُكُمْ
كُفْرَتُكُمْ

الى قوله ثم أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

أ تعلم من المؤمنين الذين أراد الله في هذا الموضع قلت لا ادرى يا امير المؤمنين قال الناس جميعا انهزوا يوم حنين فلم يبق مع رسول الله صلی الله عليه وسلم الا سبعة نفر من بنى هاشم على يضرب بسيفه بين يدي رسول الله صلی الله عليه وسلم و العباس اخذ بليجام بغلة رسول الله و الخمسة محدقون به خوفا من ان يناله من جراح القوم شيء حتى اعطى الله لرسوله الظفر فالمؤمنون في هذا الموضع على خاصه ثم من حضره من بنى هاشم قال فمن افضل من كان مع رسول الله صلی الله عليه وسلم في ذلك الوقت أم من انهزم عنه و لم يره الله موضعا لينزلها عليه قلت بل من انزلت عليه السكينة قال يا اسحاق من افضل من كان معه في الغار أم من نام على فراشه و وقاه بنفسه حتى تم لرسول الله صلی الله عليه وسلم ما أراد من الهجرة

ان الله تبارك و تعالى امر رسوله ان يامر علينا بالنوم على فراشه و ان يقى رسول الله صلی الله عليه وسلم بنفسه فامر رسول الله صلی الله عليه و سلم بذلك فبكى على رضى الله عنه فقال له رسول الله صلی الله عليه و سلم ما يبكيك يا على أ جزعا من الموت قال لا و الذي بعثك بالحق يا رسول الله و لكن خوفا عليك أ فتلسم يا رسول الله قال نعم قال سمعا و طاعة و طيبة نفسى بالفداء لك يا رسول الله ثم اتى مضجعه و اضطجع و تسجى بثوبه و جاء المشركون من قريش فحفوا به لا يشكون انه رسول الله صلی الله عليه و سلم وقد اجمعوا ان يضربه من كل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۱

بطن من بطون قريش رجل ضربه بالسيف لثلا يطلب الهاشميون من البطون بطنا بدمه و على يسمع ما القوم فيه من تلاف نفسه و لم يدعه ذلك الى الجزء كما جزع صاحبه في الغار و لم يزل على صابر امتحسا ببعث الله ملاتكته فمنعته من مشركى قريش حتى اصبح فلما اصبح قام فنظر القوم إليه فقالوا اين محمد قال و ما علمي بمحمد اين هو قالوا فلا نراك الا مغررا بنفسك منذ ليلتنا فلم يزل على افضل ما بدا به يزيد و لا ينقص حتى قبضه الله إليه

يا اسحاق هل تروى حديث الولاية قلت نعم يا امير المؤمنين قال اروه ففعلت قال يا اسحاق أرأيت هذا الحديث هل اوجب على أبي بكر و عمر ما لم يوجب لهما عليه قلت ان الناس ذكروا ان الحديث انما كان بسبب زيد بن حارثة لشيء جرى بينه وبين على و انكر ولاء على فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاده قال في أي موضع قال هذا ليس بعد منصرفه من حجة الوداع قلت اجل قال فان قتل زيد بن حارثة قبل الغدير كيف رضيت لنفسك بهذا اخبرني لو رأيت ابننا لك قد اتت عليه خمسة عشر سنة يقول مولاي ابن عم ايها الناس فاعلموا ذلك أ كنت منكرا ذلك عليه تعريفه الناس ما لا

ينكرون ولا - يجهلون فقلت اللهم نعم قال يا اسحاق أفتزه ابنك عما لا تزه عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحكم لا يجعلوا فقهاءكم اربابكم ان الله جل ذكره قال في كتابه اتَّخُذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ و لم يصلوا لهم ولا صاموا ولا زعموا انهم ارباب ولكن امرؤهم فاطعوا امرهم يا اسحاق اتروى حديث انت مني بمنزلة هارون من موسى

قلت نعم يا امير المؤمنين قد سمعته و سمعت من صحّه و جحده قال فمن اوثق عندك من سمعت منه فصحّه او من جحده قلت من صحّه قال فهل يمكن ان يكون الرسول صلى الله عليه وسلم مزح بهذا القول قلت اعوذ بالله قال فقال قوله لا معنى له فلا يوقف عليه قلت اعوذ بالله قال افما تعلم ان هارون كان اخا موسى لابيه و امه قلت بلى قال فعل رسول الله لابيه و امه قلت لا قال او ليس هارون نبيا و على غيرنبي قلت بلى قال فهذا الحالان معدهمان في عالي و قد كانوا في هارون فما معنى قوله انت مني بمنزلة هارون من موسى

قلت له انما أراد ان يطيب بذلك نفس على لما قال المنافقون انه خلفه استقالا له قال فاراد ان يطيب نفسه بقول لا - معنى له قال فاطرق قال يا اسحاق له معنى في كتاب الله بين قلت و ما هو يا امير المؤمنين قال قوله عز وجل حكاية عن موسى انه قال لأخيه هارون الحُلْفُنِي عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۲

في قُوْمٍ وَأَصْلِيْعٍ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

قلت يا امير المؤمنين ان موسى خلف هارون في قومه و هو حي و مضى الى ربه و ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خلف علينا كذلك حين خرج الى غزاته قال كلا ليس كما قلت اخبرني عن موسى حين خلف هارون هل كان معه حين ذهب الى ربه احد من اصحابه او احد من بنى اسرائيل قلت لا قال او ليس استخلفه على جماعتهم قلت نعم قال فاخبرني عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حين خرج الى غزاته هل خلف الا الضعفاء والنساء والصبيان فاني يكون مثل ذلك و له عندي تاويل آخر من كتاب الله يدل على استخلافه اياه لا يقدر احد ان يحتاج فيه و لا اعلم احد احتاج به و ارجو ان يكون توفيقا من الله قلت و ما هو يا امير المؤمنين قال قوله عز وجل حين حكى عن موسى قوله واجعل لى وزيرا من اهلي هارون اخي اشدده به ازرى و اشركه في امرى كمن نسبحك كثيرا و نذكرك كثيرا إنك كنت بنا بصيرا

فانت مني يا على بمنزلة هارون من موسى وزيري من اهلي و اخي شد الله به ازرى و اشركه في امرى كمن نسبح الله كثيرا و نذكره كثيرا فهل يقدر أحد أن يدخل في هذا شيئا غير هذا و لم يكن ليبطل قول النبي صلى الله عليه وسلم و ان يكون لا معنى له قال فطال المجلس و ارتفع النهار فقال يحيى بن اكتش القاضي يا امير المؤمنين قد اوضحت الحق لمن أراد الله به الخير و اثبتت ما لا يقدر أحد أن يدفعه قال اسحاق فاقبل علينا وقال ما تقولون فقلنا كلنا نقول بقول امير المؤمنين اعز الله فقال والله لو لا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقبلوا القول من الناس ما كنت لا قبل منكم القول اللهم قد نصحت لهم القول اللهم اني قد اخرجت الامر من عنقى اللهم اني ادينك بالتقرب إليك بحب على و لا يطيه از ملاحظه اين عبارت و اوضحت كه مامون يحيى بن اكتش راحكم كرد كه حاضر كند نزد او چهل کس را که همه فقها باشند و چيزیکه بايشان گفته شود بهمند و جواب نیکو گویند پس يحيى و چهل نفر از فقهها که از جمله شان يا علاوه بر ايشان اسحاق بن ابراهيم بن اسماعيل بن حماد بن زيد بود نزد مامون حاضر آمدند و مامون بخطاب ايشان اعتقاد خود با فضیلت جناب امير المؤمنين عليه السلام و اولويت آن حضرت بخلافت ظاهر کرد و ادله قاهره برين معنى اقامت نمود از جمله آنکه از اسحاق بن ابراهيم پرسید که آيا می شناسی حدیث طیر را پس اسحاق اعتراف بمعرفت آن کرد پس مامون گفت که تحديث کن مرا بان و اسحاق حدیث طیر را بیان کرد و مامون بعد سماع تحديث اسحاق بتحديث طیر عتاب او آغاز نهاد و گفت بدرستی که من کلام می کردم ترا و گمان می کردم که تو غير معاند برای حق هستی لکن الان ظاهر شد برای من عناد تو و بعد این کلام گفت که بدرستی که تو ایقان می کنی بدرستی که این حدیث صحیحست اسحاق بجواب گفت که

قدسی ؟؟ روایت کرده است آن را کسی که ممکن نیست مرا رد او بعد این مامون لزوم یکی از سه شنائع عظیمه بر کسی که عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۳

ایقان کند بصحت حدیث طیر و بعد آن کسی دیگر را افضل از جانب امیر المؤمنین علیه السلام داند بیان کرد و باسحاق گفت بگو ازین سه امر چیزی را و اگر گفته ازین سه چیز امری را استتابت تو خواهم کرد یعنی این هر سه امر موجب ردت و خروج از اسلامست و نیز مامون باسحاق گفت که اگر برای این حدیث نزد تو تاویلی غیر این سه امر باشد پس بگو آن را پس اسحاق بمزید ناچاری اعتراف کرد بآنکه او تاویلی برای حدیث طیر نمی یابد پس ازین بیان منیع البیان ثابت شد که حدیث طیر نهایت صحیح و ثابت و بغایت مشهور و معروف بود که اسحاق بن ابراهیم اعتراف بصحت و ثبوت آن نموده و قدرت رد آن نیافته و عدم امکان رد من رواه صراحة بیان کرده و مفری و مساغی برای تاویل آن هم نیافته و نیز یحیی بن اکثم و دیگر فقهای سنیه که مع اسحاق چهل کس بودند یا علاوه بر او قدرت بر رد این حدیث شریف و تاویل آن نداشتند و یحیی بن اکثم هم مناصی و مهر بی نیافته که با آن همه بعض و عناد با اهلیت امجاد علیهم السلام که نمونه آن از صواعق ابن حجر ظاهرست رجوع باان آرد و کلام در صحت حدیث طیر آغاز نهاد یا تاویلی برای آن پیدا کند بلکه در آخر بخطاب مامون گفته که واضح کردی حق را برای کسی که خدا اراده خیر برای او کند و ثابت کردی آنچه که قادر نیست کسی براینکه دفع کند آن را و باین بیان صریحا ظاهر نمود که کسی بر دفع حدیث طیر که از جمله ما اثبته المامونست قادر نیست و نیز اسحاق در آخر تصریح کرد بآنکه ما همه یعنی خود او و دیگر عظامی فقهای سنیه که چهل یا سی و نه بودند قائل هستند بقول مامون یعنی او و دیگر فقهای سنیه جانب امیر المؤمنین علیه السلام را افضل ناس و اولای شان بخلافت می دانند و ادلله مامون را صحیح و ثابت و غیر قابل رد و انکار و لعمی قد سدت بعد ذلک على المنکرین المهارب و عمیت علیهم المذاهب و توالٰت علیهم الحواذب و رموا بشهاب ثاقب* و اتبوا بقبس لاهب و رجعوا بسهم خائب* و لم یمیزوا بین الخاشر و الذائب و حفیت منهم الاظافیر و کسرت المخالب* و عجلت ح توفهم بالفواقر الجوابل* و اللہ المتقم العالم*

علی کل جحود مصاول مغالب* و مخفی نماند که ابن عبد ربہ از اکابر علمای سنیه و امثال فضلای امویه و اجله مشاهیر و اعاظم نخاریست حافظ ابو نصر علی بن ماکولا در کتاب الاکمال فرموده احمد بن محمد بن عبد ربہ بن حیب بن حدیر بن سالم مولی هشام بن عبد الملک بن مروان ابو عمر اندلسی مشهور بالعلم و الادب و الشعر و هو صاحب کتاب العقد فی الاخبار و شعره کثیر جداً و هو مجید و ابن خلکان در وفیات الأعیان گفته ابو عمر احمد بن عبد ربہ بن حیب بن حدیر بن سالم القرطبی مولی هشام بن عبد الرحمن بن معاویة بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحكم الاموی کان من العلماء المکثرين من المحفوظات و الاطلاع علی اخبار الناس و صنف کتابه العقد من الكتب و هو الممتعه حوى من کل شئ الخ

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۴

و ذهبي در کتاب العبر در وقائع سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة فرموده و فيها ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربہ الاموي مولاهم الاندلسي الاخباري العلامه مصنف العقد و له اثنتان و ثمانون سنه و شعره في الذرورة العلياء سمع من بقى بن مخلد و محمد بن وضاح و ابو الفداء در مختصر في اخبار البشر در سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة گفته و فيها توفي ابو عمر احمد بن عبد ربہ بن حبيب القرطبي مولی هشام بن عبد الرحمن البشري در سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة گفته و فيها توفي ابو عمر احمد بن عبد ربہ بن حبيب القرطبي مولی هشام بن عبد الرحمن الداخل من العلماء المکثرين و كتابه العقد من الكتب النفيسة و مولده سنه ست و اربعين و مائتين و عبد الله بن اسعد يافعى در مرآة الجنان در سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة گفته و فيها احمد بن محمد بن عبد ربہ القرطبي صاحب العقد الاموي مولاهم کان من العلماء المکثرين الاطلاع علی اخبار الناس حوى کتابه من کل شئ و له دیوان شعر جيد و من شعره

ان الغوانی لو رأینک طاویا برد الشیاب طوین عنک وصالا

و إذا دعونک عمهن فانه نسب یزیدک عندهن خبلا

والقرطبي نسبة الى قرطبة و هي مدينة كبيرة من بلاد الاندلس و هي دار مملكتها و سيوطى در بغية الوعاء گفته احمد بن محمد بن عبد ربہ بن حبيب بن حمير بن سالم مولی هشام بن عبد الرحمن بن معاویة ابو عمر القرطبي قال ابن الفرضی عالم الاندلس بالاخبار والاشعار و ادیبها و شاعرها کتب الناس تصنیفه و شعره سمع من بقی بن مخلد و ابن وضاح و الخشندی مات يوم الاحد اثنتی عشرة بقیت من جمادی الاولی سنة ثمان و عشرين و ثلاثة مائة و هو ابن احدی ثمانين سنة و ثمانیة اشهر و اذنیقی در مدينة العلوم گفته العقد لابن عبد ربہ و هو ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربہ مولی هشام بن عبد الرحمن بن معاویة بن هشام بن عبد الملك بن مروان بن الحكم الاموی کان من العلماء المکثرين من المحفوظات و الاطلاع على اخبار الناس و صنف كتاب العقد و هو من الكتب الممتعة حوى من كل شيء و له دیوان شعر جيد يشتمل اشعاره كل معنى مليح و كل لفظ فصيح الخ و بالاتر از همه آنسست که ابو العباس احمد بن محمد المقری که جلالت و بنالت و ریاست و امامت و حذاقت او مشهور و فضائل بهیه و محامد سیته او از ریحانة الائمه شیخ احمد بن محمد بن عمر قاضی القضاة ملقب بشهاب الدین الخفاجی و خلاصه الاثر محمد بن فضل الله بن محب الله المحبی واضحست در نفح الطیب عن غصن الاندلس الرطیب گفته و قال يعني لسان الدين في ترجمة صاحب العقد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۵

الفقيه العالم أبي عمر بن عبد ربہ عالم ساد بالعلم و راس و اقتبس به من الخطوة ایما اقتباس و شهر بالاندلس حتى سار الى المشرق ذكره واستطار بشرر الذكاء فکره و كانت له عناية بالعلم و ثقة و روایة له متسقة و اما الادب فهو كان حجته و به غمرت الافهام لجهة مع صيانة و ورع و رد ماءها فکرع و له التاليف المشهور الذي سماه بالعقد و حماه عن عثرات النقد لانه ابرزه مثقف القناة مرھف الشباء تقصير عنه ثواب الالباب و يبصر السحر منه في كل باب و له شعر انتهي منتهاء و تجاوز سماک الاحسان و سماک الخ

وجه هیجدهم

آنکه ابو عبد الله الحسین بن محمد بن اسماعیل البغدادی المحاملی این حدیث را روایت نموده چنانچه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

خبرنا ابو طالب محمد بن علی بن احمد البیع البغدادی رحمه الله قدم علینا واسطا ثنا ابو عبد الله محمد بن ابی بکر انه قال حدثنا الحسین بن اسماعیل المحاملی نا عبد الاعلى بن واصل ثنا عون بن سلام ثنا سهل بن شعیب عن بریده بن سفیان عن سفینه و کان خادما لرسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طوائر قال فرفعت له أَمْ إِيمَنْ بعضها فلَمَّا اصْبَحَ اتَّهَ بها فقال ما ذا يا ام إيمان فقالت هذا بعض ما اهدی إليک امس قال او لم انهک ان ترفعی لغد طعاما ان لكل غد رزقه ثم قال اللهم ادخل احباب خلقک إليک يأكل معی من هذا الطائر فدخل على فقال اللهم

و الى هذا حدیث غریب من هذا الطريق و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کفایه الطالب گفته و قد رواه ای حدیث الطیر ايضا سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم كما

خبرنا الشیخة الصالحة شرف النساء ابنة الامام ابی الحسن احمد بن عبد الله بن علی الابنوسی إجازة و حدثنا عنها الامام الحافظ ابو محمد الحسین بن الحافظ عبد الله بن الحافظ عبد الغنی من لفظه قالت اخبرنا والدی ابو الحسن اخبرنا ابو الغائم محمد بن علی بن الحسن الدفاق اخبرنا ابو عبد الله المحاملی حدثنا عبد الاعلى بن واصل حدثنا عون بن سلام حدثنا سهل بن شعیب عن بریده بن سفینه و کان خادما لرسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طوائر

قال فرفعت له أَمْ أَيمَن بعضاها فلما أصبح انته بها فقال ما هذا يا أَمْ أَيمَن فقلت هذا بعض ما أَهْدَى لَكَ امس قال او لم انهك ان ترفعي لاحد او لغد طعاما ان لکلّ غد رزقه ثم قال اللَّهُمَّ ادخل احب خلقك إليك يأكل معى من هذا الطائر فدخل على فقال اللَّهُمَّ و
الى

و كمال نقد و تبحر و نهايت تحقيق و تمہر و غایت ثقت و اعتبار و اقصای اعتماد و اشتھار محاملی حامل رایت اخبار واضح و آشکارست ابو سعد عبد الكریم سمعانی در انساب گفته ابو عبد الله الحسین بن اسماعیل المحاملی کان فاضلا صادقا ثبتا دینا ثقة صدوقا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۶

و اول سماعه الحديث في سنة اربع و اربعين و مائتين و له عشر سنين و شهد عند القضاة و له عشرون سنة ولی قضاء الكوفة ستين سنة سمع یوسف بن موسی القطان و ابا هشام الرفاعی و یعقوب بن احمد الدورقی و الحسن بن الصیاح البزار و عمرو بن علی الفلاس و محمد بن المثنی العتری و ابا الاشعث احمد بن المقدم العجلی و محمد بن اسماعیل البخاری و خلقا من هذه الطبقة و من بعد هم روی عنه دعلج بن احمد السجزی و ابو بکر بن الجعابی و محمد بن المظفر و ابو القاسم الطبرانی و ابو بکر بن المقری و ابو الحسن الدارقطنی و ابو حفص بن شاهین و آخر من روی عنه ابو عمر بن المهلبی و ابو محمد عبد الله بن عیید الله بن الیع و کان یحضر مجلس املائه عشرة آلاف رجل و کان ولادته في سنة خمس او ست و ثلاثین و مائتين و مات في شهر ربیع الآخر سنة ثلاثین و ثلاثة و ابن الاشری جزئی در تاريخ کامل در وقائع سنه ثلاثین و ثلاثة و گفته وفيها توفي القاضی ابو عبد الله الحسین بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل المحاملی الشافعی و هو من المکثرين في الحديث و کان مولده سنة خمس و ثلاثین و مائتين و کان على قضاء الكوفة و فارس فاستعنی من القضاة والج في ذلك فاجیب إليه و محمد بن احمد ذهبی در تذكرة الحفاظ گفته المحاملی القاضی الامام العلامه الحافظ شیخ بغداد و محدثها ابو عبد الله الحسین بن اسماعیل بن محمد الضبی البغدادی ولد في اول سنة خمس و ثلاثین و مائتين و اول سماعه في سنة اربع و اربعين سمع ابا حدافة احمد بن اسماعیل السهمی صاحب مالک و عمرو بن علی الفلاس و زیاد بن ایوب و احمد بن المقدم العجلی و یعقوب بن ابراهیم الدورقی و محمد بن المثنی العتری و ابا هشام و عبد الرحمن بن یونس السیراج و الزبیر بن بکار و طبقتهم و من بعدهم فاکث و صنف و جمع روی عنه دعلج و الدارقطنی و ابن جمیع و ابراهیم بن جرولة الباقي و ابن الصیلت الاهوازی و ابو عمرو بن مهدی و ابو محمد بن حمزه قال الخطیب کان فاضلا دینا صادقا شهد عند القضاة و له عشرون سنة ولی قضاء الكوفة ستين سنة وقال ابن الجمیع الغسانی عند المحاملی سبعون نفسا من اصحاب سفیان بن عینیه وقال ابو بکر الدراوردی کان یحضر مجلس المحاملی عشرة آلاف رجل واستعنی من القضاة قبل سنة عشرين و ثلاثة و کان محمودا في ولايته عقد بالکوفة سنة سبعين و مائتين في داره مجلسا للفقه فلم یزل اهل العلم والنظر يختلفون إليه قال محمد بن الحسین رایت في النوم کان قائل يقول ان الله ليدفع عن اهل بغداد البلاء بالمحاملی قال حمزه بن محمد بن طاهر سمعت ابا حفص بن شاهین يقول حضر معنا ابن المظفر مجلس المحاملی فقال لي يا ابا حفص ما عدمنا من أبي محمد بن صاعد الا غیبته یرید ان المحاملی نظری ابن صاعد في العلو و الثقة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۷

املى المحاملی مجلسا کعادته في ثاني عشر ربیع الآخر من سنة ثلاثین و ثلاثة و مات بعد احد عشر يوما و نیز ذهبی در عبر در وقائع سنه ثلاثین و ثلاثة گفته وفيها المحاملی القاضی ابو عبد الله الحسین بن اسماعیل الضبی البغدادی في ربیع الآخر و له خمس و تسعون سنة و اول سماعه سنة اربع و اربعين من أبي هشام الرفاعی و اقدم شیخ له احمد بن اسماعیل السهمی صاحب مالک قال ابو بکر الدراوردی کان یحضر مجلس المحاملی عشرة آلاف رجل و عبد الله بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان در وقائع سنة ثلاثین و ثلاثة گفته وفيها الامام الكبير القاضی ابو عبد الله المحاملی الشهیر الحسین بن اسماعیل الضبی البغدادی عاش خمسا و تسعين

سنہ قال ابو بکر الدراوردی کان يحضر مجلس المحامی عشرہ آلاف رجل و عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ المحامی القاضی الامام العلامہ الحافظ شیخ بغداد و محدثها ابو عبد اللہ الحسین بن اسماعیل بن محمد الضبی البغدادی ولد سنہ ۲۳۵ و سمع الفلاس و الزبیر بن بکار و احمد بن اسماعیل السهمی صاحب مالک و صنف و جمع روی عنہ دعلج و الدار قطنی و کان فاضلا دینا صدوقا ولی قضاۃ الكوفۃ ستین سنہ ثم استعفی و کان يحضر بمجلسه عشرہ آلاف رجل مات فی ربيع الآخر سنہ ۳۳۰ و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفتہ الحسین بن محمد بن اسماعیل و قیل الحسین بن اسماعیل بن محمد البغدادی المحامی احد الائمه ذکرہ فی نسبة المحامی الى ان قال بعد ذکر عبارۃ السی معانی قلت ذکرہ الذہبی و ابن ناصر الدین فی طبقات الحفاظ و ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی در مقالید الاسانید گفتہ لمع من تعريفه قال الذہبی هو العلامہ الحافظ شیخ بغداد و محدثها ابو عبد اللہ الحسین بن اسماعیل بن محمد الضبی البغدادی ولد فی اول سنہ خمس و ثلاثین و مائین و اول سماعه فی سنہ اربع و اربعین سمع ابا حذافہ احمد بن اسماعیل السهمی صاحب مالک و عمرو بن علی الفلاس و احمد بن المقدام العجلی و یعقوب بن ابراهیم الدورقی و محمد بن المشی العتری و الزبیر بن بکار و طبقتهم و من بعدهم فاکثر و صنف و جمع روی عنہ دعلج و الدار قطنی و ابن جمیع و ابن خرّشید قوله و آخرون قال الخطیب کان فاضلا دینا صادقا شهد عند القضاۃ و له عشرون سنہ و ولی قضاۃ الكوفۃ ستین سنہ و قال ابن جمیع الغسانی عند المحامی سبعون نفسا من اصحاب سفیان بن عینیہ و قال ابو بکر الدراوردی کان يحضر مجلس المحامی عشرہ آلاف رجل و استعفی عن القضاۃ اخیرا و کان محمودا فی ولایته عقد بالکوفۃ فی داره مجلسا للفقه فلم یزل اهل العلم و النظر یختلفون إلیه قال محمد بن الحسین رأیت فی النوم کأن قائل۔ یقول ان اللہ لیدفع عن اهل بغداد البلاء بالمحامی و قال ابو حفص بن شاهین حضر معنا ابن المظفر مجلس المجامی فقال يا ابا حفص ما عدمنا من أبي محمد بن صاعد عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۸

الاغیثیه یرید ان المحامی نظر ابن صاعد فی العلو و الثقة املی المحامی مجلسا کعادته فی ثاني ربيع الآخر من سنہ ثلاثین و ثلاثمائة ثم مرض و مات بعد احد عشر یوما رحمة اللہ علیه و خود مخاطب در بستان المحدثین گفتہ محامی هم از محدثان بغداد و مشایخ آن مبارک بنیادست کنیت او ابو عبد اللہ و نام او حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی بغدادیست و او را قاضی حسین نیز گویند زیرا که بر قضاۃ کوفہ تا مدت شصت سال ماند تولد او در اول سال دو صد و سی و پنجست و ابتدای طلب او در سال چهل و چهارست از ابو حذافہ سهمی که صاحب نسخه موطا و از شاگردان امام مالکست اخذ این علم کرده و از عمر بن علی فلاس و احمد بن المقدام و یعقوب بن ابراهیم دورقی و محمد مثنی عتری و زبیر بن بکار و دیگر علمای آن طبقه روایت کرده و دار قطنی و ابن جمیع و دعلج و دیگر محدثان عمدہ اقتباس ازو نموده اند و او را قریب هفتاد کس از اصحاب سفیان بن عینیہ شیخ علم حدیث بوده اند و در مجلس املای او قریب ده هزار کس حاضر می شدند و آخرها از قضا استعفا نمود مدام که در خدمت قضا بود محمود خلائق بود هیچکس انگشت اعتراض و اتهام بروی نهاده و در کوفہ خانه خود را مجمع اهل علم ساخته بود هر روز مردم برای شغل این حدیث شریف در خانه او جمع می شدند و فائدہ ها می گرفتند محمد بن الحسین که یکی از بزرگان آن عهد بود گفتہ است که من بخواب دیدم که گویا گوینده ای می گوید که حق تعالی از اهل بغداد ببرکت محامی بلا را دفع می کند در دوم ربيع الثاني سال سیصد و سی بعد فراغ از مجلس درس حدیث موافق عادت خود برخاست و مريض شد و بعد از پائزده روز وفات یافت انتهی فالعجب من المخاطب الكابر کیف لا یرتدع عن تحامله على هذا الحديث الفاخر، مع انه رواه المحامی الامام الفقيه الخبر المتبصر الناقد الناقد السابر، الموصوف على لسانه بجلائل المفاخر المذکور فی بستانه بعظام الماثر فلينظر الناظر الى صنیع المخاطب المکابر کیف نسی ما افاده من جلاله المحامی الماهر حين ما تصدی لالطاط الحق الظاهر و ابتدی بالجحود و الانکار الخاسر و هام فی فیافی التسویل البائر و اللہ الموفق لاحقاق الحق الباهر و المسدد لتایید الصدق الراهن

وجه نوزدهم

آنکه ابو العباس احمد بن سعید المعروف بابن عقده کتابی خاص در طرق حدیث طیر تصنیف فرموده چنانچه ابن شهرآشوب طاب ثراه که مناقب جمیله و محمد بن جلیله و فضائل جزیله و مادر ائیله و مفاخر اصلیه جناب او از وافی علامه صفیدی و بلغه مجد الدین فیروزآبادی و لسان المیزان عسقلانی و بغیة الوعاء سیوطی و طبقات المفسرین داودی تلمیذ رشید سیوطی دریافتی در کتاب المناقب فرموده روی حدیث الطیر جماعة منهم الترمذی فی جامعه و ابو نعیم فی حلیة الاولیاء و البلاذری فی تاریخه و الخرکوشی فی شرف المصطفی و السمعانی فی فضائل الصحابة و الطبری فی الولاية و ابن البیع فی الصحيح و ابو یعلی فی المسند و احمد فی الفضائل و النظری فی الاختصاص الی ان قال و رواه ابن بطّه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۱۹

فی الابانة من طریقین و الخطیب ابو بکر فی تاریخ بغداد من سبعه طرق و قد صنف احمد بن سعید کتاب الطیر الخ فهذا الحافظ الجلیل ابن عقده الذی حلّ من علم الحديث کلّ عقده قد اثبت بتتصیفه کتاب الطیر ما هو فی الباب عمده و لإفحام الجاحدين صفوہ و زبده و لتخجیل المنکرین اکمل عده بحیث لا يمكنهم التخلص عن النکال ولو صرفاً کل مده فذهب ادراج الرياح ما کان المخاطب جمعه و اعده و بطل ما بیته و عده و انصدم ما شیده و شدّه و ضاع ما بذل فی جهده و جده و مخفی نماند که بعضی از روایات ابن عقده در کتاب طیر اینست

ثنا محمد بن احمد بن الحسن ثنا یوسف بن عدی ثنا حماد بن المختار الكوفی ثنا عبد الملک بن عمر عن انس قال اهدی لرسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم طائر فوضع بین یديه فقال اللّهم ائنی باحب خلقک إلیک یا کل معی قال فجاء علی فدق الباب فقال من ذا فقال انا علی الخ

و روایت نمودن حافظ ابن عقده حدیث طیر را در ضمن حدیث شوری از افاده ابن المغازلی نیز ظاهر و واضحست کما ستقف علیه فيما بعد انشاء اللّه تعالی

وجه بیستم

آنکه ابو الحسین علی بن الحسین بن علی المسعودی حدیث طیر را حتماً و جزماً از جناب رسالت ماب صلی اللّه علیه و آله و سلم ثابت دانسته این فضیلت عظیمه را از جمله فضائل مخصوصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام وانموده چنانچه در مروج الذهب گفته و الاشياء التي استحق بها اصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم الفضل هی السبق الى الایمان و الهجرة و النصرة لرسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم و القربی منه و القناعه و بذل النفس له و العلم بالكتاب و التنزيل و الجهاد فی سیل اللّه و الورع و الزهد و القضاء و الحكم و العفة و العلم و کل ذلك لعلی رضی اللّه عنه منه التصیب الاوفر و الحظ الاکبر الى ما ینفرد به من قول رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم حين اخی بین اصحابه انت اخی و هو صلی اللّه علیه و سلم لا ضد له و لا ند و قوله صلی اللّه علیه و سلم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی لا بعدی

و قوله علیه السلام من کنت مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاده ثم دعاوه علیه السلام وقد قدم إلیه انس الطائر اللّهم ادخل الى احبت خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطائر فدخل علیه علی علیه السلام الى آخر الحديث فهذا و غيره من فضائله و ما اجتمع فيه من الخصال مما تفرق فی غیره انتهى فلا ادری کیف یجتی المخاطب الدری علی ردّ هذا

الخبر فيدي ارتباكه في اقصى الغر و الاشر و لا يلتفت الى المسعودي السعيد، حيث استسعد باثبات هذا الحديث السديد فعده بالقطع و اليقين، و الحتم و الجزم المستبين من خصائص امير المؤمنين التي خص بها عن سيد المرسلين صلی الله عليهما و آله الغر الماجدين الى يوم الدين فاظهر للخبر كمال الصحة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۰

و الاعتماد و ابان نهاية الوثوق و الاستناد فو الذي سمك السبع الشداد من غير عماد قد راغ المخاطب و حاد عن سبيل الرشد و السداد و انهمك في نصر الباطل باللداد و انغمس في غمار الحقد و العناد فالله حسيبيه يوم المعاد و مخزيه يوم القيمة على روس الاشهاد و مخفى نماند كه مسعودي را ائمه مسعودين ستيه بمحامد ستيه و فضائل بهيه و مدائج جميله و مناقب جليله ستودهاند صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن در فوات الوفيات گفته على بن الحسين بن على ابو الحسين المسعودي المورخ من ذرية عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال الشيخ شمس الدين عداده في البغداديين و اقام بمصر مدة و كان اخاريا علامه صاحب غرائب و ملح و نوادر مات سنة ست و اربعين و ثلاثة و مائة و له من التصانيف كتاب مروج الذهب و معادن الجوهر في تحف الاشراف و الملوك الخ و تاج الدين عبد الوهاب سبکی در طبقات فقهای شافعیه گفته على بن الحسين بن على المسعودي صاحب التواریخ كتاب مروج الذهب في اخبار الدنيا و كتاب ذخائر العلوم و كتاب الاستذکار لما مر من الاعصار و كتاب التاريخ في اخبار الامم و كتاب اخبار الخارج و كتاب المقالات في اصول الديانات و كتاب الرسائل و غير ذلك قيل من ذرية عبد الله بن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه اصله من بغداد و اقام بها زمانا و بمصر اكثرا و كان اخاريا مفتنا علامه صاحب ملح و غرائب سمع من نفوذه و ابن زبر القاضي و غيرهما و دخل الى البصرة فلقى بها ابا خليفة الجهمي و لم يعمر على ما ذكر و قيل انه كان معتزلی العقيدة مات سنة خمس و اربعين اوست و اربعين و ثلاثة و مائة و هو الذي علق عن أبي العباس بن شريح رسالة البيان عن اصول الاحکام و هذه الرسالة عندي نحو خمس عشرة ورقة ذكر المسعودي في اولها انه حضر مجلس أبي العباس ببغداد في علته التي مات بها سنة ست و ثلاثة و مائة و قد حضر المجلس لعيادة أبي العباس جماعة من حذاق الشافعیین و المالکین و الكوفین و الداویدین و غيرهم من اصحاب المخالفین فيینما ابو العباس يکلم رجلا من المالکین إذ دخل عليه رجل معه كتاب مختوم فدفعه الى القاضی أبي العباس فقرأه على الجماعة فإذا هو من جماعة الفقهاء المقيمين ببلاد الشاس يعلمونه ان الناس في ناحيتهم او أرخوا شاس و فرغانة مختلفون في اصول فقهاء الامصار من لهم الكتب المصنفة و الفتيا و يسألونه رسالة يذكر فيها اصول الشافعی و المالک و سفيان الثوری و أبي حنيفة و صاحبیه و داود بن على الاصبهانی و ان يكون ذلك بكلام واضح يفهمه العامی فكتب القاضی هذه الرسالة ثم املأ فيما ذكر المسعودی عليهم بعضها و عجز لضعفه عن املاء الباقي فقرأ عليه و المسعودي يسمع باید دانست که در آخر كتاب مروج الذهب مطبوع مصر فاضل محمد صباغ تقریظی نوشته است که از ان مزید جلالت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۱

و عظمت آن كتاب ظاهر و باهست و هو هذا قال مصحح دار الطباعة کمل الله بالكمال طباعه الحمد لله الذي اتم نظام الوجود و افضل نعمه على كل موجود و الصلة و السلام على سيد الانام الذي قص عليه من الاخبار انفسها و من الحكم احسنها و على آله الذين اتبعوا اثره و صحبه الذين ارخوا سيره و بعد فقد اتم الله سبحانه نعمه بطبع هذا الكتاب الازهر المسمى بمروج الذهب و معادن الجوهر و هو اسم طابق مسماه و لفظ تحقق معناه فلقد اخبر عن المخبatas و دل على الآيات اليٰيات اليٰيات و اخبر عما كان حتى كانه حاضر للعيان و حکی من السیر ما فيه معتبر و اشار الى اخبار الملوك الى حسن السياسة و الى تعلم كيفية الفراسة تفجرت عن ينابيع الحكماء انهاره و فاضت بعوارف المعارف بحاره و انسجمت بالبرکات امطاره و صدحت اطیاره و تفتحت بحسن شمائله ازهاره و طابت بنفحات عرف سيرته اثماره و هو من جملة المحسنات التي تم ظهورها و ابتهج سرورها في ايام مصاحب السعادة و حلیف المجد و السیدیاده من اشرقت شمس عدالته في الحكومة المصرية و انتشر في ارجائها نشر عواطفه العلیه سعاده افندينا المحروس بعنایه ربی العلی

اسماعيل بن ابراهيم بن محمد على لا زال جيد الدهر حاليا بعقود مواكه و فم الافق ناطقا بسعود كواكبه حفظ الله دولته كما حفظ رعيته و ادام مجده و خلّد حمده و حرس اشباله الكرام و جعلهم غرّة في جبين الايام ثم ان هذا الطبع الطريف و الوضع اللطيف بدار الطباعة العاملة ببلاط مصر القاهرة ذات الشهرة الباهرة و الاحسن الراهن ملحوظة بنظر ناظرها المشمر عن ساعد الجد و الاجتهد في تدبیر نضارتها من لا تزال عليه اخلاقه باللطف تثنى حضرة حسين بك حسني ثم ان کمال تصحیح هذه المبانی من هذا الجزء الثاني بمعرفة الفقیر الى الله سبحانه محمد الصباغ اسبغ الله عليه النعم اتم اسباغ و تضوع عرف ختامه و تم سلک نظامه في العشر الاول من ذی القعده الحرام من عام ثلث و ثمانين بعد الالف و المائتين من هجرته عليه الصلوة و السلام و على آله و صحبه و انصاره و حزبه ما هبت نسمات و هدأت حركات

وجه بست و يکم

آنکه احمد بن سعید بن فرقـد جـدـی حـدـیث طـیـر رـا باـسـنـاد صـحـیـحـین نـقـل نـمـودـه بـلـوغـ اـین حـدـیـث شـرـیـف بـدرـجـه اـعـلـای صـحـت و اـعـتـمـاد و ثـبـوت و تـحـقـق و اـسـتـنـاد ظـاهـر فـرـمـودـه قـصـبـ السـبـق در تـخـجـیـل و تـوـهـیـن و اـزـرـاء و تـهـجـیـن منـکـرـین و جـاـحـدـین و صـادـفـین و حـائـدـین رـبـودـه و طـرـیـق اـیـضـاح حـق و اـظـهـار صـدـق و اـزـهـاق زـور و باـطـل و اـیـبـاق کـذـب اـحـل پـیـمـودـه لـکـن ذـهـبـی ذـاـهـبـ عنـ الـحـقـ و الصـوـابـ بـمـلـاحـظـه اـین فـضـیـلـت ابو الـائـمـه الـاـطـیـابـ صـلـوـاتـ اللهـ عـلـیـهـ و عـلـیـهـمـ ماـ نـفـحـ مـسـكـ و طـابـ مـلـابـ مـمـنـوـ و مـبـتـلـاـ بـانـزـعـاجـ و اـحـتـرـاقـ و التـهـابـ و قـلـقـ و سـرـاسـیـمـگـیـ و بـیـخـودـیـ و اـضـطـرـابـ گـرـدـیدـه بـلـاخـوفـ و مـبـلـالـاتـ بـظـهـورـ خـرـیـ و خـسـارـ و هـوـانـ و بـوـارـ و حـقـدـ و تـبـارـ و حـسـدـ و صـغـارـ و بـلـاـ اـعـتـنـاـ و التـفـاتـ بـسـوـیـ و ضـوـحـ تـعـصـبـ مـذـمـومـ و تـصـلـبـ مـشـوـمـ نـزـدـ نـاقـدـین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۲

کبار محدث سعید احمد بن سعید را متهم بوضع و اختلاق و افعال و مرمی بافتراء و انتحال ساخته اعلام کمال جسارت سراسر خسارـت و نـشـرـ عدمـ خـوـفـ اـزـ شـدـیدـ الـاـنـتـقـامـ درـ عـیـبـ و اـتـهـامـ شـیـخـ اـعـلـامـ روـاتـ و حـامـلـینـ اـخـبـارـ جـنـابـ سـرـورـ اـنـامـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ و آـلـهـ الـکـرـامـ اـفـرـاخـتـهـ لـکـنـ عـلـامـهـ لـاـ ثـانـیـ حـاوـیـ مـلـکـاتـ اـنـسـانـیـ اـعـنـیـ اـبـنـ حـجـرـ عـسـقـلـانـیـ دـنـبـالـشـ نـگـذاـشـتـهـ بـتـعـقـبـ اـبـنـ اـتـهـامـ سـرـاسـرـ مـلـامـ اوـ رـاـ درـ مـهـاوـیـ تـنـدـیدـ و تـعـیـیرـ و اـسـتـیـجـابـ نـهـایـتـ نـکـیرـ اـنـدـاخـتـهـ يـعـنـیـ اوـلاـ اـفـادـهـ فـرـمـودـهـ کـهـ حـدـیـثـ طـیـرـ رـاـ حـاـکـمـ اـزـ مـحـمـدـ بـنـ صـالـحـ اـزـ هـمـینـ اـحـمـدـ بـنـ سـعـیدـ نـقـلـ فـرـمـودـهـ و غـرـضـ اـبـنـ حـجـرـ جـلـیـلـ الـحـضـرـ اـزـینـ اـفـادـهـ مـسـدـدـ اـهـلـ بـصـرـ و مـنـورـ عـیـونـ اـهـلـ نـظـرـ و مـحرـقـ قـلـوبـ اـهـلـ بـغـضـ و وـغـرـ و مـوـجـعـ صـدـورـ اـرـبـابـ خـدـعـ و غـرـرـ آـنـسـتـ کـهـ هـرـ گـاهـ حـاـکـمـ حـازـمـ مـشـیدـ مـعـالـمـ آـثارـ سـیـدـ اـنـبـیـاـ کـرـامـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ و آـلـهـ الـاـ مـاجـدـ الـاعـاظـمـ روـایـتـ طـیـرـ بـوـاسـطـهـ مـحدثـ صـالـحـ مـحـدـثـ صـالـحـ اـزـ اـحـمـدـ بـنـ سـعـیدـ کـرـدـهـ بـاـشـدـ اـقـدـامـ بـرـ اـتـهـامـ چـنـینـ شـخـصـ و نـسـبـتـ اوـ بـوـضـعـ و اـفـتـرـایـ و اـجـبـ الدـفـعـ و الـوـقـصـ موـجـبـ ظـهـورـ سـقـوـطـ اوـسـتـ درـ وـهـدـاتـ جـهـلـ و نـقـصـ و ثـانـیـاـ اـرـشـادـ نـمـودـهـ کـهـ اـحـمـدـ بـنـ سـعـیدـ اـزـ شـیـوخـ طـبـرـانـیـسـتـ پـسـ هـرـ گـاهـ اـحـمـدـ بـنـ سـعـیدـ مـشـهـورـ و مـعـرـوفـ و بـمـرـتبـهـ شـیـخـیـتـ مـثـلـ عـلـامـهـ طـبـرـانـیـ موـصـوفـ بـاـشـدـ رـمـیـ اوـ بـافـتـرـایـ و اـخـلـاقـ اـزـ عـجـائـبـ مـحـیـرـ اـفـهـامـ اـعـلـامـ حـذـاقـ و غـرـائـبـ مـدـهـشـهـ عـقـولـ نـاقـدـینـ سـبـاقـ و مـظـهـرـ اـقـصـایـ عـنـادـ و شـقـاقـ و مـثـبـتـ مـنـتـهـایـ لـدـادـ و نـفـاقـ و مـبـینـ غـایـتـ حـقـدـ بـرـ فـصـائـلـ شـائـعـهـ فـیـ الـآـفـاقـ و مـنـاقـبـ مـقـبـولـهـ نـزـدـ جـهـابـذـهـ مـقـبـولـینـ عـلـیـ الـاـطـلاقـتـ و اـمـاـ ظـنـ عـسـقـلـانـیـ بـسـبـبـ اـبـتـلـاـ بـحـبـ اـوـلـ و ثـانـیـ دـخـولـ اـسـنـادـ دـرـ اـسـنـادـ بـرـ چـنـینـ شـیـخـ وـاـلـاـ نـزـادـ پـسـ دـخـولـ درـ مـهـاوـیـ ظـنـ فـاسـدـ عـائـبـ و رـجـمـ غـيرـ صـائـبـ کـاـشـفـ اـضـغـانـ و اـحـقـادـ و دـلـیـلـ عـدـمـ تـمـیـزـ صـوـابـ اـزـ فـسـادـ و بـرـهـانـ اـعـرـاضـ اـزـ سـلـوـکـ طـرـیـقـ رـشـادـ و نـکـولـ و عـدـولـ اـزـ اـتـبـاعـ حـقـ و سـدـادـسـتـ و ظـاهـرـسـتـ کـهـ نـسـبـتـ اـمـرـ بـاـطـلـ بـشـیـوخـ اـمـاـلـ مـحـضـ خـدـعـ و تـسـوـیـلـ و اـدـعـایـ بـیـ دـلـیـلـ بـاعـثـ اـزـلـالـ و تـضـلـیـلـ و مـاـ لـاـحدـ الـیـ قـبـولـهـ مـنـ سـبـیـلـ، و اللـهـ الـهـادـیـ الصـیـائـنـ عـنـ کـیدـ کـلـ خـادـعـ ضـیـئـلـ قـالـ الـذـهـبـیـ الـذاـهـبـ عـنـ الـاـسـتـضـاءـ بـشـوـارـقـ الصـوـابـ و الـاـیـقـانـ الـمـجـتوـیـ العـائـفـ لـقـبـولـ الـاثـارـ الـحـقـةـ الـمـروـیـةـ عـنـ سـیـدـ الـاـنـسـ وـالـجـانـ الـحـاـقـدـ الـحـاـسـدـ الـمـمـتـضـ الـحـائـدـ عـنـ تـصـدـیـقـ مـنـاقـبـ أـمـنـاءـ الـرـحـمـنـ

المبالغ الممعن في المجازفة والعدوان الموغل الموضع في موامي المكابر و الطغيان المظہر كمال الشحناه و الشئان في كتاب الميزان احمد بن سعيد بن فرقـ الجـى روـ عن أـبـى جـمـةـ و عنـهـ الطـبـراـنـىـ فـذـكـرـ حـدـيـثـ الطـيـرـ باـسـنـادـ الصـيـحـيـحـينـ فـهـوـ المـتـهـمـ بـوـضـعـهـ اـنـتـهـىـ قـالـ عـسـقـلـانـىـ فـىـ اللـسـانـ بـعـدـ نـقـلـ عـبـارـةـ المـيـزـانـ قـلـتـ اـخـرـجـهـ الحـاـكـمـ عـنـ مـوـهـمـ بـنـ صـالـحـ الـانـدـلـسـىـ عـنـ اـحـمـدـ هـذـاـ عـنـ أـبـىـ جـمـةـ مـحـمـدـ بـنـ يـوسـفـ عـنـ أـبـىـ قـرـهـ مـوـسـىـ بـنـ طـارـقـ عـنـ عـقـبـةـ عـنـ سـالـمـ أـبـىـ النـضـرـ عـنـ اـنـسـ وـ اـحـمـدـ بـنـ سـعـيـدـ مـعـرـوفـ مـنـ شـيـوخـ الطـبـراـنـىـ وـ اـطـنـهـ دـخـلـ عـلـيـهـ اـسـنـادـ فـىـ اـسـنـادـ پـسـ مـىـ بـيـنـىـ كـهـ اـبـنـ حـجـرـ عـسـقـلـانـىـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۳

در لسان لسان حقائق ترجمان بكلام کاشف جلالت جدی والاشان و ناسف رماد بر وجوه منکرین آثار متینه البینان آشنا ساخته سهم صائب فاتک بسوی مقت testimین ظلم حوالک انداخته و در آخر این کلام متین النظام بدیع الانسجام مقبول فحوال اعلام اگر چه رکون و میل و جنوح بسوی ظن فاسد واضح الفضوح کرده لكن آن نفعی باریاب باطل نمی رساند و ایشان را از مضض و انفجار و ارتباک در عذر و جرض بیشمار نمی رهاند و لفظ شیخ اگر چه منسوب بشخص عظیم ایشان نباشد مطلقا در اصطلاح اهل حدیث دلالت بر عظمت و جلالت و رفعت و بنالت می کند و اطلاق بر هر کس که بمرتبه رفیعه در علم حدیث فائز نباشد نمی کنند بلکه شیخ اوستاد کامل را می گویند چنانچه حاجی محمد بلخی خلیفه سید علی همدانی در شرح شمائیل ترمذی گفته قال الشیخ الحافظ گفت شیخی که حافظت و شیخ در اصطلاح اهل حدیث اوستاد کامل را گویند و حافظ کسی را گویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث از روی متن و اسناد انتهی ازین عبارت ظاهرست که شیخ در اصطلاح اهل حدیث اوستاد کامل را می گویند پس اطلاق آن بر شخص ناقص غیر کامل و بمرتبه عظمت شان و علو مکان و جلالت مقام و حیاـزـتـ کـمـالـ حـذـاقـ عـظـامـ غـيرـ واـصلـ باـشـدـ نـتوـانـ کـرـدـ پـسـ ثـابـتـ شـدـ کـهـ جـدـیـ اوـسـتـادـ کـامـلـ وـ عـالـمـ فـاضـلـ وـ واـصـلـ بـمـرـتـبـهـ اـفـاخـمـ اـمـاـلـ وـ اوـ رـاـعـظـمـ وـ جـلـالـتـ اـعـاظـمـ حـاـصـلـ پـسـ شـکـ وـ اـرـتـیـابـ درـ اـعـتـیـارـ وـ اـعـتـمـادـ اوـ زـائـلـ وـ پـیـچـ وـ تـابـ درـ قـبـولـ روـایـتـ اوـ مـحـضـ تـعـصـبـ لـاـ حـاـصـلـ وـ اـتـهـامـ اوـ بـوـضـعـ وـ اـفـتـرـاـ کـذـبـیـسـتـ اـزـ نـفـاقـ رـوـاجـ عـاطـلـ لـاـ یـرـکـنـ وـ لـاـ یـحـجـ إـلـیـهـ إـلـاـ مـنـ يـتـغـطـرـ وـ يـحـجـ فـهـوـ مـعـانـدـ ذـاهـلـ وـ مـکـاـبـرـ غـافـلـ وـ لـضـئـلـةـ نـفـسـهـ فـیـ زـاوـیـهـ الـهـجـرـانـ وـ الـخـذـلـانـ وـ الـخـسـرـانـ دـاخـلـ وـ لـاـ يـحـتمـلـ بـشـائـهـ وـ لـاـ يـلـتـفـتـ إـلـیـهـ ذـوـ شـعـورـ عـاقـلـ وـ بـوـدـنـ جـدـیـ ذـوـ الـجـدـ وـ الـاجـتـهـادـ فـیـ نـشـرـ اـخـبـارـ سـیدـ الـانـیـاءـ الـامـجـادـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ الـلـهـ عـلـیـهـ نـقـادـ چـنـانـچـهـ اـزـ تـصـرـیـعـ عـسـقـلـانـیـ وـ اـضـحـسـتـ هـمـچـنـینـ اـزـ اـفـادـهـ سـمـعـانـیـ وـ الـاـ

نـزـادـ ظـاهـرـ وـ وـاـضـحـسـتـ چـنـانـچـهـ درـ کـتـابـ اـنـسـابـ درـ نـسـبـتـ جـدـیـ گـفـتـهـ وـ اـحـمـدـ بـنـ سـعـيـدـ بـنـ فـرـقـ الدـجـىـ يـرـوـیـ عـنـ أـبـىـ جـمـةـ مـحـمـدـ بـنـ يـوـسـفـ الزـيـدـیـ صـاحـبـ أـبـىـ قـرـهـ وـ روـیـ عـنـهـ اـبـوـ القـاسـمـ سـلـیـمـانـ بـنـ اـیـوـبـ الطـبـرـانـیـ وـ ذـکـرـ اـنـهـ سـمـعـ مـنـهـ بـمـدـیـنـهـ جـدـهـ اـزـ اـزـینـ عـبـارتـ

ظـاهـرـتـ کـهـ طـبـرـانـیـ اـزـ جـدـیـ درـ جـدـهـ اـخـذـ وـ سـمـاعـ حـدـیـثـ سـرـورـ اـنـامـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ الـکـرـامـ نـمـودـهـ پـسـ هـرـ گـاهـ طـبـرـانـیـ اـزـ تـلـامـذـهـ وـ آـخـذـینـ وـ مـسـتـرـشـدـینـ وـ مـسـتـفـیدـینـ اـزـ جـدـیـ فـطـیـنـ باـشـدـ اـتـهـامـ اوـ بـوـضـعـ وـ اـرـتـکـابـ خـلـافـ شـرـعـ مـوـجـبـ تـحـیرـ اـفـکـارـ اـهـلـ تـبـصـرـ وـ اـعـتـیـابـ خـواـهـدـ بـوـدـ لـمـ تـبـیـنـ سـابـقاـ مـنـ اـنـ روـایـهـ الـاـکـاـبـرـ الـاعـلـامـ وـ اـخـذـ الـاـسـاطـیـنـ الـفـخـامـ دـلـیـلـ عـلـیـ کـمـالـ الشـرـفـ وـ الـنـبـالـهـ وـ مـؤـذـنـ باـقـصـیـ الـعـظـمـةـ وـ الـجـلـالـهـ بـلـ عـیـنـ التـوـثـیـقـ وـ التـعـدـیـلـ عـنـدـ بـعـضـ اـئـمـةـ هـذـاـ الشـائـانـ الـجـلـیـلـ وـ اللـهـ الـهـادـیـ وـ الدـلـیـلـ اـلـىـ قـصـدـ السـبـیـلـ

وجه بست و دو

آنکه این حدیث شریف را بحدث نحریر حاوی ملکات انسانی ابو القاسم سلیمان بن احمد اللخمنی الطبرانی بسنده صحیح روایت کرده چنانچه علی ما نقل عنه گفته نا
احمد بن سعید

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۴

بن فرق الجدّى قال نا ابو جمّة محمد بن يوسف اليماني قال نا ابو قرة موسى بن طارق عن موسى بن عقبة عن أبي النصر سالم مولى عمر بن عبيد الله عن انس بن مالك قال بينماانا واقف عند رسول الله صلی الله عليه وسلم إذا هدى إليه طير فقال اللهم ائنني باحب خلقك إليك ياكل معى فجاء على بن أبي طالب فقلت رسول الله على حاجة ثم جاء فدخل فقال له رسول الله اللهم والى الله و الى؟؟؟ فاكمل معه ص آنفا

شنیدی که مولوی ولی الله لکھنؤی در مرآه المؤمنین گفت

قال صلی الله عليه وسلم اللهم ایتني باحّب خلقك إليك ياكل معى هذا الطير فجاء على فاكمل معه الى ان قال وقع في رواية الطبراني وأبی يعلى و البزار بعد قوله فجاء على رضى الله عنه فرددته فدخل في الثالثة او في الرابعة فقال له النبي صلی الله عليه وسلم ما حبسک عنی او ما ابطأ بک عنی يا على فقال جئت فردّنی انس ثم جئت فردّنی انس فقال صلی الله عليه وسلم يا انس ما حملک على ما صنعت قال رجوت ان يكون رجلا من الانصار فقال صلی الله عليه وسلم او في الانصار خير من على او افضل من على انتهى

فهذا الطبرانی الحافظ العلم العمید مسند عصره الثقة الفرید قد اسفر عن وجه الحق السدید، و ابان نهج الصدق لمن هو للصواب مرید، فقطع بذلك كل ورید من الشاھن الحقوقد المرید و نفى زیغ المنکر الطرید باتم نفی و ابلغ تشرید فمن مه لیس لها مزید على خدام اخبار النبی المحمود الحمید عليه و آله ینابیع الحكم و معادن التمجید سلام الله الملك المجید ما اتی الجدیدان بكل جدید و فضائل بارعه و محامد ناصعه و مناقب شامخه و مدائیح بادخه طبرانی و کمال حفظ و مهارت و نقد و حذاقت و اتقان و براعت و تقدم و امامت او بالاتر از آنست که محتاج به تبیین باشد ابو سعد عبد الكریم سمعانی در انساب گفته ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر اللخمی الطبرانی حافظ عصره صاحب الرحله رحل الى دیار مصر و الحجاز و الیمن و الجزیره و العراق و ادرک الشیوخ و ذاکر الحفاظ و سکن اصبهان الى آخر عمره و صنف التصانیف یروی عن اسحاق بن ابراهیم الدیری الصناعی و جمع شیوخه الذین سمع منهم و كانوا الف شیوخ روی عنه ابو احمد عبد الله بن عدی الجرجانی و ابو نعیم الحافظ و العالم ولد سنہ ستین و مائین بطبریه مات لیلیتين بقیتا من ذی القعده سنہ ستین و ثلثمائه باصبهان و كان يقول اول ما قدمت اصبهان سنہ تسین و مائین و قاضی شمس الدین احمد المعروف بابن خلکان در وفيات الأعیان گفته ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر اللخمی الطبرانی كان حافظ عصره رحل في طلب الحديث من الشام الى العراق و الحجاز و الیمن و مصر و بلاد الجزیره الفراتیه و اقام في الرحله ثلثا و ثلثین سنہ و سمع الحديث الكثیر و عدد شیوخه الف شیوخ و له المصنفات المتعة النافعه الغریبہ منها المعاجم الثلثه الكبير و الاوسط و الصغير و هی اشهر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۵

كتبه و روی عنه الحافظ ابو نعیم و الخلق الكثیر و مولده سنہ ستین و مائین بطبریه الشام و سکن اصبهان الى ان توفي بها يوم السبت لیلیتين بقیتا من ذی القعده سنہ ستین و ثلثمائه و عمره تقديرًا مائة سنہ رحمه الله تعالى و قيل انه توفي في شوال و الله اعلم و دفن الى جانب حمۃ الدوسي صاحب رسول الله صلی الله عليه وسلم و الطبرانی بفتح الطاء المهملة و الباء الموحدة و الراء و بعد الالف نون هذه النسبة الى طبریه و الطبری نسبة الى طبرستان و قد تقدم ذلك و اللخمی بفتح اللام و سکون الخاء و بعدها ميم هذه النسبة الى لخم و اسمه مالک بن عدی و هو اخو جذام و قد تقدم القول في تسمیتهما بهذین الاسمين لم کان و مطیر تصغیر مطر و ذهی در عبر در سنہ ستین و ثلثمائه گفته و فيها الطبرانی الحافظ العلم مسند العصر ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی في ذی القعده باصبهان و له مائة سنہ و عشرة اشهر و كان ثقة صدوقا واسع الحفظ بصیرا بالعلل و الرجال و الابواب کثير التصانیف و اول سماعه في سنہ ثلث و سبعین و مائین بطبریه رحل اولا الى القدس سنہ اربع و سبعین ثم رحل الى قیساریه سنہ خمس و سبعین فسمع من اصحاب محمد بن ایوب اللخمی و یوسف الفربیابی ثم رحل الى حمص و جبله و مدائیں الشام و حج و دخل الیمن و رد الى مصر

ثم رحل الى العراق و اصبهان و فارس و روی عن أبي زرعة الدمشقى و اسحاق الديرى و طبقتهما و يافعى در مرآة الجنان در سنہ مذکوره گفته و فيها الحافظ العلم مسنن العصر ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني فى ذى القعدة باصبهان و له مائة سنہ و عشرة اشهر كان ثقة صدوقا واسع الحفظ بصيرا بالعلل و الرجال و الابواب كثير التصانیف و اول سماعاته بطبریة ثم رحل الى القدس ثم الى حمص و جبلة و مدائن الشام و حجّ و دخل الیمن و رد الى مصر ثم رحل الى العراق و اصبهان و فارس و روی عن أبي زرعة الدمشقى و غيره من تلك الطبقة و عبد الرحمن بن أبي بكر سیوطی در طبقات الحفاظ گفته الطبراني الامام العلامه بقیه الحفاظ ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب بن مطیر اللخمي الشامي مسنن الدنيا واحد فرسان هذا الشأن ولد بعکا في صفر سنہ ۲۶۰ و سمع في سنہ ۲۷۳ بمدائن الشام و الحجاز و الیمن و مصر و بغداد و الكوفة وبصرة و اصبهان و الجزيرة و غير ذلك و حدث عن الف شیخ او یزیدون صنف المعجم الكبير هو المسنن و لم یستق فيه من مسنن المکثرين الا ابن عباس و ابن عمر فاما ابو هریره و انس و جابر و ابو سعید و عائشة فلا بد و لا حديث جماعة من المتوضطين لانه افرد لكل مسندا فاستغنى عن عامتهم و له المعجم الاوسط على شیوخه فاتی عن كل شیخ بما له من الغرائب فهو نظر الافراد للدارقطنی و كان يقول هذا الكتاب روحی فانه تعب عليه و المعجم الصغير و هو عن كل شیخ له حديث و الدعاء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۶

مجلد و دلائل النبوة و النوادر و مسنن شعبه و مسنن سفيان و مسنن الشاميين و الاولى و التفسير الكبير و مسنن العشرة و معرفة الصحابة و مسنن أبي هریره و مسنن عائشة و الطوالات و السنة و حديث الاوزاعی و حديث ايوب و حديث الاعمش و مسنن أبي ذر و العلم و الفرائض و فضل رمضان و مكارم الاخلاق و تفسیر الحسن و ما روی الزھری عن انس و ابن المنکدر عن جابر و الحسن عن انس و من اسمه عطا و من اسمه عمار و اخبار عمر بن عبد العزیز و مسنن العبادلة و اشیاء کثیرة جدا سئل عن کثرة حديثه فقال كنت انما على البواری ثلثین سنہ قال ابن مندہ احد الحفاظ المذکورین تذاکر هو و الجعابی بحضور الوزیر ابن العمید ثلثین سنہ قال ابن مندہ احد الحفاظ المذکورین تذاکر هو و الجعابی بحضور الوزیر ابن العمید فغلب الطبرانی بکثرة حفظه و الجعابی بفطنته حتى ارتفعت اصواتهما فقال الجعابی عندي حديث ليس في الدنيا الا عندي فقال هات قال حدثنا ابو خلیفة ثنا سليمان بن ايوب و حدث بحديث فقال الطبرانی انا سليمان بن ايوب و منی سمعه ابو خلیفة فاسمعه متى عالیا فخجل الجعابی قال ابو العباس الشیرازی كتب عن الطبرانی ثلث مائة الف حديث و هو ثقة آخر اصحابه ابو بکر بن زبدة و بعده بالاجازة عبد الرحمن بن الذکوانی مات الطبرانی لثلاث بقین من ذی القعدة سنہ ۳۶۰ عن مائة عام و عشرة اشهر قال الذھبی في المیزان و مع سعه روایته لم یتفرد بحديث و محمد بن محمد جزری در طبقات القراء گفته سليمان بن احمد بن ايوب ابو القاسم الطبرانی الامام العالم صاحب المعاجم روی القراءة سمعا من على بن عبد العزیز البغوي رواها عنه سمعا على یحیی بن عبد کویه و ابو نعیم احمد بن عبد الله الحافظ توفی سنہ ستین و ثلاثمائة و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل گفته الباب الحادی و العشرون في ان الله تعالى باهی به ملائكة السموات العلی و انهم و الأنبياء مشتاقون الى لقاءه من اعتلاته غوارب المناقب و امتطائه مناکب المراتب و ارتقائه

عن فاطمة الزهراء عليها السلام قالت قال رسول الله صلی الله علیه و علیه السلام و بارک و سلم ان الله عز و جل باهی بکم و غفر لكم عامة و لعلی خاصة و ان رسول الله غير هائب عن قومی و لا فحاج لقرباتی هذا جبرئیل یخبرنی ان السعید کل السعید من احب علیا في حياته و بعد وفاته و ان الشقی من بعض علیا في حياته و بعد وفاته رواه الصالحانی و قال آورده امام زمانه و المقدم على سائر اقرانه الحافظ ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبرانی في معجمه باسناده و محمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواهب لدنیه گفته الطبرانی الامام ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الشامي مسنن الدنيا الحافظ المکث صاحب التصانیف الكثیرة اخذ عن اکثر من الف شیخ کابی زرعة الرازی و طبقته و عنه ابو نعیم و غيره قال الذھبی ثقة صدوق واسع الحفظ بصیر بالعلل و الرجال و الابواب

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۷

إليه المنتهى في الحديث وعلومه مات بمصر سنة ستين وثلاثمائة عن مائة سنة وعشرة أشهر ويوفى بن محمد بن عثمان در منظر الإنسان ترجمة وفيات الأعيان كفته أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير لخمي طبراني محدث عصر خود بود بجهت طلب حديث رحلت شام و العراق و حجاز و يمن و مصر و بلاد جزيره فراتيه كرد و در رحلت سى و سه سال اقامت كرد و از بسيار علماء احاديث شنید و عدد استادان او هزار اوستاد او را مصنفات مفیده نافعه غریبه بسیارست بعضی از آن معجم کبیر و اوسط و صغیر و این معاجم ثلاثة اشهر کتب اوست حافظ ابو نعیم و خلقی ازو روایت کنند و مولد او بطبریه شام سنہ ستین و مائین و مسکن او اصفهان تا آنکه روز دوشنبه بست و هفتم ماه ذی القعده سنہ ستین و ثلث مائے وفات یافت صد ساله زنده بود و بروایتی در ماه شوال وفات یافت و نزدیک حممه دوسی صحابی مدفون گشت انتهی خود مخاطب در بستان المحدثین گفته کنیت طبرانی ابو القاسم و نام او سليمان بن احمد بن أيوب بن مطیر لخمي طبرانيست و در عکا از بلاد شام متولد شده در سنہ دو صد و شصت در ماه صفر و در سنہ هفتاد و سه طلب علم شروع کرد در اکثر شهرهای شام و در حرمين و يمن و مصر و بغداد و کوفه و بصره و اصفهان و جزیره و دیگر معمورهای اسلام گردید و از هزار شیخ بلکه زیاده استفاده نموده از ابو عبد الرحمن نسائی و علی بن عبد العزیز بغوی و بشیر بن موسی و ادریس عطار و ابو زرعه ثقی و اقران ایشان سماع دارد و پدر او تحریص و تأکید بر طلب علم حدیث می نمود او را گرفته بشهرها می گشت و بحضور اساتذه می رسانید تصانیف بسیار دارد الی ان قال و او در طلب علم حدیث محنت و مشقت بسیار نموده تا سی سال بر بوریا خفته و راحت و آرام بر خود روا نداشته از اوستاد ابن العمید که وزیر مشهورست و در علم عربیت و شعر و لغت سر آمد وقت خود بود و در دولت دیالمه وزیری باین قابلیت نگذشته و صاحب ابن عباد که هم وزیر آن دولت بود شاگرد و تربیت یافته او بود منقولست که مرا چنین گمان بود که مثل وزارت در عالم منصبی و مرتبه نمی باشد و در دنیا در چیزی از لذائذ آن قدر حلاوت نیافتم که درین منصب می یافتم زیرا که مرجع طبقات مردم و گوناگون خلاقت بودم تا آنکه روزی بحضور من در میان ابو بکر جعابی که از محدثین مشهورینست و ابو القاسم طبرانی مذاکره حدیث واقع شد طبرانی را دیدم که بکثرت محفوظات خود غلبه می کرد و جعابی را یافتم که بفقط و ذکا سبقت می برد و این برد و مات تا دیر کشید از طرفین آوازها بلند شد و جوش و خروش ظاهر گشت درین اثنا ابو بکر جعابی گفت که حدثنا ابو خلیفة قال حدثنا سليمان بن أيوب ابو القاسم طبرانی گفت که سليمان بن أيوب منم و ابو خلیفة شاگرد منست و از من روایت حدیث نموده پس چرا از من این حدیث را روایت نمی کنی که ترا علو اسناد حاصل شود در ان وقت دیدم که ابو بکر جعابی خجالتی کشید که در دنیا مثل آن متصور نیست و من در دل خود گفتم که کاش من طبرانی می بودم و فرحتی و غلبه که نصیب طبرانی شد مرا حاصل می شد و من وزیر نمی بودم که ازین قسم

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۸

تحصیل فضائل و اسباب جاه محروم ماندم را قم حروف گوید این تمنا و آرزو هم از بقایای وزارت و ریاست او بود و الا علمای رباتین را بسبب این غلبه‌ها تغیری نمی شود و نفس ایشان بحرکت نمی آید و لکن المرء یقیس علی نفسه بالجمله طبرانی در توسع علم حدیث و کثرت روایت آن ممتاز و مستثنی بود ابو العباس احمد بن منصور شیرازی گفته است که من از طبرانی سه لکه حدیث نوشته‌ام و او را در آخر عمر زنادقه یعنی فرقه قرامنه از اسماعیلیه که در ان زمان اعدای اهل سنت بودند بجهت آنکه مذهب ایشان باحدیث رو می کردند سحر کردند هر دو چشم از بصارت ظاهري عاري گشت بست و هشتم ذی القعده سال سی صد و شصت وفات اوست و حافظ ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیه الأولیاء بروی نماز جنازه گزارده صد سال و دو ماه عمر اوست و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته ابو القاسم سليمان بن احمد بن أيوب بن مطیر اللخمي الطبرانی در شهر عکه از بلاد شام در سنہ دو صد و شصت بماه صفر پیدا شده و در سنہ هفتاد و سه طلب علم شروع کرده در اکثر بلاد شام و حرمين شریفین و

یمن و مصر و بغداد و کوفه و بصره و اصفهان و جزیره و دیگر معمورهای اسلام گردید و از هزار شیخ بلکه زیاده سمعات و استفاده نمود نسائی و علی بن عبد العزیز بغوی و بشر بن موسی و ادريس عطار و ابو زرعه ثقفى و اقران ایشان در شیوخ او معدوداند پدرش تحریص و تاکید بر طلب علم حدیث می نمود و او را با خود گرفته شهرها می گشت و بحضور اساتذه می رسانید تصانیف بسیار دارد معاجم ثلاثة او شهر کتب اند حافظ ابو نعیم و خلقی کثیر از وی راویست و کتاب الدعاء مؤلفه او که صاحب حصن حصین از ان نقائست مجلدی کلانست و کتاب المسالک و کتاب عشرة النساء و کتاب النواذر و کتاب دلائل النبوة و او را تفسیریست بسیار کلان و توالیف دیگرست که بالفعل یافته نمی شود و حافظ ابن منده آن همه را ذکر نموده و او را در طلب علم حدیث مشقت و محنت بسیار رو نمود تا سی سال بر بوریا خفته و راحت و آرام بر خود حرام کرده ابن العميد وزیر و صاحب ابن عباد که در دولت دیالمه در علم عربیت و شعر و لغت سرآمد وقت خود بودند شاگرد اویند و تربیت یافته او از ابن عباد مذکور منقول است که گفت مرا گمان آن بود که مثل وزارت در عالم منصب و مرتبه نمی باشد و هیچ چیزی از دنیا آن قدر حلاوت نیافتمن که درین منصب یافتم زیرا که مرجع طبقات مردم و گوناگون خلاقت بودم تا آنکه روزی بحضور من در میان ابو بکر جعابی محدث مشهور و ابو القاسم طبرانی مذاکره حدیث واقع شد طبرانی را دیدم که بکثرت محفوظات خود غلبه می کرد و جعابی را یافتم که بفقطن و ذکا سبقت می نمود این برد و مات تا دیر کشید و از طرفین آواز بلند شد و جوش و خروش ظاهر گشت درین اثنا ابو بکر جعابی گفت حدثنا ابو خلیفة ثنا سلیمان بن ایوب منم و ابو خلیفه شاگرد منست و از من روایت حدیث نموده پس چرا این حدیث را از من روایت نمی کنی که ترا علو اسناد حاصل شود آن وقت دیدم که جعابی خجالتی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۲۹

کشید که در دنیا مثل آن متصور نیست و من در حل خود گفتم کاش طبرانی من بودمی و فرحتی و غلبه که نصیب او شد مرا حاصل شدی و وزیر نمی بودم که ازین قسم تحصیل فضائل و اسباب جاه محروم ماندم در بستان ان المحدثین گفته این تمنا و آرزو هم از بقایای وزارت و ریاست او بود و الا علمای ربانیین را بسبب این غلبه تغیری نمی شود و نفس ایشان بحرکت نمی آید و لکن المرء یقیس علی نفسه بالجمله طبرانی در توسع علم حدیث و کثرت روایت آن ممتاز و مستثنی بود ابو العباس احمد بن منصور شیرازی گفته من از طبرانی سه لک حدیث نوشته ام او را در آخر عمر بجهت رد مذاهب قرامطه اسماعیلیه که در آن زمانه اعدای اهل سنت بودند سحر کردند و هر دو بصر او از بصارت ظاهری عاری گشت وفاتش هشتم ذی قعده سنه سه صد و شصت بوده حافظ ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیۃ الاولیاء بر وی نماز جنازه گزارده عمرش یکصد سال و ده ماه بود روح ابن خلکان نوشته مولد او در سنه ستین و مائین در طبریه شام بود و سکونت اصفهان داشت تا وفات گویند روز شنبه ماه ذی قعده یا شوال بمرد و بجانب حممه دوسری صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم مدفون شد طبرانی بفتح طا و با نسبتیت بسوی طبریه و لخمي بفتح لام و سکون خاء نسبتیت بسوی لخ و نامش مالک بن عدیست و هو اخو جذام و مطیر تصغیر مطرست و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب اللخی الطبرانی کان حافظ عصره رحل فی طلب الحديث من الشام الى العراق و اليمن و مصر و بلاد الجزیرة و اقام فی الرحله ثلاثة و ثلاثین سنۃ و سمع الكثیر و عدد شیوخه الف شیخ و له المصنفات الممتعة النافعة منها المعاجم الثلاثة الكبير والوسط الصغير و هي شهر کتبه روی عنہ الحافظ ابو نعیم و الخلق الكثیر توفی سنه ۳۶۰ و الطبرانی بفتح الطاء و الباء و الراء نسبة الى طبریه و الطبری نسبة الى طبرستان و هر گاه این همه فضائل و ماثر و محامد و مفاخر طبرانی دانستی پس این هم باید دانست که ائمه و علمای قوم جاگجا بروایات طبرانی در کتب و اسفار خود تمکن می نمایند و مرویات او را در معرض احتجاج آورده کمال متأنث و وثاقت او ظاهر می فرمایند محمد بن ابی بکر المعروف بابن القیم الجوزیه الحنبلی در زاد المعاد فی هدی خیر العباد بعد ذکر حدیث بنی المتفق گفته هذا حدیث جلیل ینادی جلالته و فخامته علی انه خرج من مشکاء النبوة لا یعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیرة بن عبد الرحمن المدنی رواه عنه ابراهیم بن حمزه الزبیری و

هما من كبار علماء اهل المدينة ثقنان يحتاج بهما في الصحيح احتاج بهما امام اهل الحديث محمد بن اسماعيل البخاري رواه ائمه السيدة في كتبهم و تلقوه بالقبول و قابلوه بالتسليم و الانقياد و لم يطعن احد منهم فيه و لا في احد من رواته فممن رواه الامام ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل في مسند ابيه و في كتاب السنة وقال كتب الى ابراهيم بن حمزه بن محمد بن حمزه عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳۰

بن مصعب بن الزبير الزبيري كتبت إليك بهذا الحديث وقد عرضته و سمعته على ما كتبت به إليك فحدث به عنى و منهم الحافظ الجليل ابو بكر احمد بن عمرو بن أبي عاصم النابلسي في كتاب السنة له و منهم الحافظ ابو احمد محمد بن احمد بن ابراهيم بن سلمان العسال في كتاب المعرفة و منهم حافظ زمانه و محدث اوانه ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني في كثير من كتبه و منهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حيان ابو الشيخ الاصلباني في كتاب السنة و منهم الحافظ ابن الحافظ ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى بن مندۀ حافظ اصلباني و منهم الحافظ ابو بكر احمد بن موسى بن مردویه و منهم حافظ عصره ابو نعيم احمد بن عبد الله بن اسحاق الاصلباني و جماعة من الحفاظ سواهم يطول ذكرهم اذین عبارت كالشمس في كبد السماء منجلی ست که طبراني از کبار ائمه سنت و اجله شیوخ ملت و امثال حفاظ آثار و افاحم ایقاظ اخیارست که ابن القیم بروایت او این حدیث را در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمه مذکورین احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشکأة نبوت می نماید و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته و مما ظهر من علامات نبوته عند مولده و بعده ما اخرج الطبرانی عن عثمان بن أبي العاص الثقفي عن أمّه انها حضرت آمنة أم النبي صلی الله علیه وسلم لما ضربها المخاض قال فجعلت انظر الى النجوم تدلی حتى اقول لتقعن علی فلما ولدت خرج منها نور اضاء له البيت و الدار و نور الدين على بن ابراهيم الحلبي در انسان العيون في سیرة الامین المامون گفته و كان عدنان في زمان عیسی عليه السلام و قيل في زمان موسى عليه السلام قال الحافظ ابن حجر و هو اولی أی و مما يضعف الاول ما في الطبرانی عن أبي امامۃ الباهلي رضي الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول لما بلغ ولد معد بن عدنان اربعين رجلا و قعوا في عسكر موسى عليه الصلوة و السلام فانتهبوه فدعوا عليهم موسى عليه الصلوة و السلام فاوحي الله تعالى إليه لا تدع عليهم فان فيهم النبي الامی النذير البشير الحديث

إذ يبعد بقاء معد إلى زمن عيسى عليه الصلوة و السلام و محمد بن عبد الرسول در نوافض گفته روى الطبراني و الحكم عن جعده بن هبيرة مروعا خير الناس قرنى الذي انا فيه ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم و الآخر ارذل و نيز در نوافض گفته روى المحاملى و الطبرانى و الحكم عن عموم بن ساعدة مرفوعا من سب اصحابى فعله لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين لا يقبل الله منه يوم القيمة صرفا و لا عدلا و نيز در نوافض گفته

روى البغوى و الطبرانى و الحكم عن عساكر عن عياض الانصارى مرفوعا احفظونى في اصحابى و انصارى و اصحابرى فمن حفظنى فيهم حفظه الله في الدنيا و الآخرة و من لم يحفظنى تجلى الله منه و من تجلى الله منه يوشك ان يأخذ و نيز در نوافض گفته

روى الطبرانى عن على رضى الله عنه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳۱
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سب الانبياء قتل و من سب اصحابى جلد و نيز در نوافض گفته و

فى روایة الطبرانی یا جابر الا-ابشر ک ببشراء من الله أھیا اباک و عماک فعرض علیهمما و سألا بهما ان يردهما الى الدنيا

وفى روایة الحاکم الصحیحة قال انه سبق عنی انهم لا يرجعون
و نصر الله کابلي در صواعق در مقدمه کتاب گفته

اخراج الطبرانی و البغوى عن على رضی الله عنه انه قال رسول الله صلی الله عليه وسلم الا ادلك على عمل إذا فعلته كت من اهل الجنة سيكون بعدى اقوام يقال لهم الرافضة إذا ادرکتهم فاقتلهم مشركون قال قلت ما علامه ذلك قال انهم يسبون ابا بکر و عمر و نیز گفته

اخراج الطبرانی و الحاکم و المحاکمی عن عمومیم بن ساعده قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم ان الله اختارنى و اختار لى اصحابنا و جعل لى فيهم وزراء و انصارا و اصحابا فمن سبّهم فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا يقبل الله منه يوم القيمة صرفا و لا عدلا

و نیز در صواعق در ذکر مکاید در مکیدت سادسه عشر گفته صلاة الضحى قد صلاها النبي صلی الله عليه وسلم فقد اخرج احمد باسناد رجال الصحيح و الطبرانی فی الدعاء عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم امرت بصلوة الضحى

و نیز در مکاید گفته الرابع عشر و المائة ان اهل السنة یحبون اعداء اهل البيت و من احب عدوا فهو عن الصدقة بمعزل و ما احسن قول الشاعر

تود عدوی ثم تزعم انی صدیقک ان النوك عنک لعاذب

و هو باطل لأن اهل السنة یبغضون اعداء اهل البيت و لم يكن الخلفاء بغضه لاهل البيت فان آیات الذکر الحکیم ناصیة على انهم مبرون عن ذلك و الصحابة لا یذکرونهم الا بخیر و یمدحونهم و یثنون عليهم و یصلون عليهم في الصلوات و غيرها و انما جعلهم الرافضة باغضین لهم و ذلك بهتان عظيم كانوا یبغضون اعداء اهل البيت و یروون عن النبي صلی الله عليه وسلم انه قال ان من مات و هو مبغض لآل محمد دخل النار و ان صلی و صام اخرجه جمع من الحفاظ منهم الطبرانی و الحاکم

واخرج الطبرانی ايضا انه صلی الله عليه وسلم قال من ابغضنا اهل البيت فهو منافق و انه عليه السلام قال لا یبغضنا اهل البيت احد و لا یحسدنا احد لا زيد يوم القيمة عن الحوض بسياط من النار و اخرج ابن عدى و البیهقی فی الشعب انه صلی الله عليه وسلم قال من لم یعرف حتى عترتی فهو احد ثلث اما منافق و اما لزنية و اما لغئیة و اخرج الطبرانی فی الاوس

وجه بست و سوم

آنکه ابو محمد عبد الله بن محمد الشهیر بابن السقا این حدیث شریف را بر اهل واسط که جائز عن الحق و قاسط و در فیافي عدوان حائز خابط بودند املا کرد و نفوس خبیثه ایشان بسبب مزید مجازفت و طغيان و غایت عناد و شنان با أمناء رحمان تحمل سماع این فضیلت جلیله و منقبت جمیله که هادم اساس تزویرات اهل مکر و قالع بنیان تلمیعات ارباب غدر بود ننمود تا آنکه بین عالم جلیل الشأن بر جستند و دل او را به برخیزانیدن او از مقام او خستند و بسبب نهایت نصب و عداوت و غایت خبث و شقاوت مقام جلوس این محدث نحریر را قابل غسل و تطهیر دانستند يعني آن را نجس پنداشتند و آن را شستند پس ابن السیفی ازین عناد و لداد آن

معادن احقاد ناخوش شد و رفت و ملازمت خانه افادت کاشانه خود و هجر اهل نصب و غدر اختيار کرد و مخالطت و تحديث این همج رعاع اقشاب و افادت این جماعت ناحق شناس نصاب ترك فرمود ذهبي در تذكرة الحفاظ در ترجمه او گفته قال السیلفی سألت الحافظ خميسا الجوزی عن ابن السیقاء فقال هو من مرتبة مصر ولم يكن سقا بل لقب له من وجوه الواسطين و ذوى الثروة و الحفظ رحل به ابوه فاسمعه من أبي خليفة وأبي يعلى و ابن زيدان بجلی و المفضل بن الجندي و بارک الله في سنته و علمه و اتقنه انه املی حدیث الطیر فلم تحمله نفوسهم فوثبوا به فاقاموه و غسلوا موضعه فمضى و لزم بيته ولم يحدث احدا من الواسطين فلهذا قل حدیثه عندهم و توفی سنة احدی و سبعین و ثلاثة حدثني به شيخنا ابو الحسن المغازلی و از افاده علامه ابن المغازلی نیز روایت نمودن حافظ ابن السقا حدیث طیر را ظاهرست زیرا که حضرت او كما ستعلمہ بعد انشاء الله تعالى بعض طرق این حدیث را بواسطه ابو الحسن احمد بن مظفر العطار از ابن السقا روایت نموده فهذا ابن السقا البارع الاوصاف، قد سقى منكري هذا الحديث الطائر في الاکناف کاسا مجدوحة بالسم الذعاف، و نقع بافادته و افاضته غلة كل طالب للحق مضاف، و آورده من التحقيق على مشروع صاف فمن ارتوى من ماء الانصاف و كان له بالنصفه و العدل اتصاف لا يقابل الحق بالخلاف، و لا يبطل الحديث بالتكذيب و الارجاف و لا يرده انهما کافی الهذر و السفساف، و لا ينکره بمحض التشھی و الجراف، و لا يجحده غير مبال بالميل و الاحجاف و لا مکترت بالحیف و الاجحاف، و لا معتن بالاعتداء و الاسراف و لا متامل للجوانب و الاطراف و الله ولی النجح و الاسعاف بالانقاد عن مهماته الضلال السريعة الاتلاف و حافظ ابن السقا از کبار حفاظ متقنین و اجله اعلام معنین بوده کمال عظمت و سنا و رفعت و اعتلاء او احتیاجی باظهار و بیان ندارد و از همین عبارت ظاهرست که او از صاحبان ثروت و حفظ بوده و پدرش او را از ابو خلیفه و ابو یعلى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳۴

وابن زیدان بجلی و مفضل بن الجندي احادیث نبویه شنوانیده و حق تعالی در سن و علم او را برکت عطا فرموده و نیز ذهبي در تذکره قبل این عبارت گفته ابن السقا الحافظ الامام محدث واسط ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطي سمع ابا خلیفه الجمحی او اسحاق بن خالویه الباسری و زکریا الساجی و ابا یعلى الموصلی و محمود بن محمد الواسطي و احمد بن یحيی التسترنی الحافظ و طبقتهم روی عنه الدارقطنی و ابو الفتح یوسف القواس و ابو العلاء محمد بن علی القاضی و علی بن احمد الرزاک و علی بن عبد الصیمد بن عبید الله الهاشمی الخطیب و القاضی ابو جعفر محمد بن اسماعیل العلوی و ابو نصر علی بن سعید بن علی الشافعی المتوفی سنة خمس و اربعین و اربع مائة خاتمة اصحابه و ابو نعیم الاصبهانی و آخرون قال ابو العلاء بن المظفر و الدارقطنی يقولون لم نرمع ابن السقا كتابا و انما حدثنا حفظا و قال علی بن محمد بن الطیب الجلابی فی تاریخه ابن السقا من ائمه الواسطین و الحفاظ المتقنین توفی فی جمادی الآخرة سنة ثلث و سبعین و ثلاثة

خبرنا احمد بن عبد الحمید انا عبد الله بن احمد الفقيه سنة ثمان عشرة و ست مائة انا علی بن جووصا انا ابو نعیم محمد بن ابراهیم الحماری انا احمد بن مظفر العطار نا عبد الله بن محمد بن عثمان نا ابو خلیفه نا مسدتنا ابو عوانة عن زید بن جیر سالت ابن عمر قلت من این یجوز ان اعتمر قال فرضها رسول الله صلی الله علیه وسلم لاهل المدینه ذا الحلیفة و لاهل الشام الجھفه و لاهل نجد قرنا قال السلفی الى آخر ما سبق

وابو سعد عبد الكریم سمعانی در انساب در نسبت سقا گفته و اشتهر به ابو محمد عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عثمان المختار المربي الواسطي المعروف بابن السقا من اهل الفهم و الحفظ و المعرفة بالحديث سمع ابا خلیفه الفضل بن الحباب الجمحی و زکریا بن یحيی الساجی و عبد ابی احمد الاهوازی و ابا یعلى احمد بن یعلى بن زهیر التسترنی و موسی بن سهل الجونی و علی بن العباس المقامی و ابا القاسم البغوي و ابا بکر بن ابی داود السجستانی و خلقا کثیرا من الغرباء روی عنه ابو الحسن الدارقطنی و یوسف بن عمر القواس و ابو القاسم بن الثلاج و ابو نعیم احمد بن عبد الله الحافظ و القاضی ابو العلاء محمد بن علی بن یعقوب الواسطي و ابو الحسین محمد بن المظفر الحافظ و توفی سنة ثلث و سبعین و ثلث مائة و جلال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن السیقاء

الحافظ الامام محدث واسط ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان سمع ابا خليفة و ابا يعلى و منه الدارقطني و ابو نعيم و كان من ائمه الواسطيين و الحفاظ المتقنين و ذوى المروة و الوجاهة يحدث حفظا مات فى جمادى الآخرة سنة ۳۷۳ و مرتا محمد بن معتمد خان بدخشى در تراجم الحفاظ گفته عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطى ذكره فى السیقاء و قال بفتح السیین المهملة و القاف المشددة هذا لمن يسقى الناس الماء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳۵

واشتهر به ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان بن مختار المربى الواسطى المعروف بابن السیقاء من اهل الفهم و الحفظ و المعرفة بالحديث سمع ابا خليفة الفضل بن الجباب الجمحى و زکریا بن یحیی الساجی و عبد ان بن احمد الاھوازی و ابا يعلى احمد بن على الموصلى و احمد بن یحیی بن زهیر التسترى و موسى بن سهل الجونی و على بن العباس المقانعی و ابا القاسم البغوى و ابا بکر بن أبي داود السجستانی و خلقا کثیرا من الغرباء روى عنه ابو الحسن الدارقطنى و یوسف بن عمر القواس و ابو القاسم بن الثلاج و ابو نعيم احمد بن عبد الله الحافظ و القاضی ابو العلاء محمد بن على بن یعقوب الواسطى و ابو الحسین محمد بن المظفر الحافظ و توفی سنہ ثلث و سبعین و ثلاثمائة انتهى قلت ذکرہ الذہبی و ابن ناصر الدین فی الطبقات

وجه بست و چهارم

آنکه ابو الليث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه در مجالس خود که نسخه عتیقه آن در سفر عراق بنظر عبد مفتاق رسیده گفته

قال النبي صلی الله علیه وسلم افضلکم علی بن أبي طالب

و عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث طوائر فقال اللہم سق الی احب خلقک إلیک کیا کل معی قال انس فکنت علی الباب فجاء علی فرددته رجاء ان یجیء رجل من الانصار ثم جاء علی فاذنت له فقال رسول الله کل کیا علی فانت احب خلق الله إلیه و قد دعوت ان یسوق احب خلقه إلیه

و ابو الليث صاحب فضل مشهور و نبل موفر و معروف بتقدم و امامت و موصوف بفقهه و ریاست و امام کبیر الشأن و فقیه رفیع المکان صاحب اقوال مفیده و مؤلف تصنیف حمیده سدیده است و بسندست در جلالت مرتبه و عظمت شان او مزعوم حضرات که جناب رسالت ماب صلی الله علیه وسلم پناه بخدا او را ملقب بفقیه نموده و کتاب تنبیه الغافلین او را اصلاح فرموده محمود بن سلیمان الکفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته الشیخ الامام ابو الليث الفقیه نصر بن محمد بن ابراهیم السمرقندی کان یعرف بامام الهدی و کان مشهورا بالکنیة و الفقیه و فی تقدمة المقدمة قیل سماه النبی فقیها لما روى انه لما صنف کتابه المسمنی بتنبیه الغافلین عرضه علی روضة النبی صلی الله علیه وسلم و بات اللیلۃ فرای النبی صلی الله علیه وسلم فناوله کتابه فقال هذا کتابک یا فقیه فانتبه فوجد فیه مواضع ممحوّة فکان يتبرّک باسم الفقیه فاشتهر به و له تفسیر القرآن و النوازل و العيون و الفتاوى و خزانة الفقه و بستان العارفین و غير ذلك من التصنیفات کالمقدمة المشهورة بین الناس مقدمة الصیلوة و التقدمة المذکورة قیل هذا و شرح المقدمة و کتاب تاسیس النظائر و کتاب مختلف الروایة مات سنہ ثلث و سبعین و ثلاثمائة تفکه علی ابن جعفر الہندوانی و اخذ عنه عن أبي القاسم الصفار عن نصر بن یحیی عن محمد بن سماعه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳۶

عن أبي یوسف عن أبي حینیه رحمة الله و له شرح الجامع الصغیر و محیی الدین عبد القادر بن محمد بن نصر الله القرشی در جواهر مضییه فی طبقات الحنفیه گفته نصر بن احمد بن ابراهیم السمرقندی الفقیه ابو الليث المعروف بامام الهدی تفکه علی الفقیه

أبی جعفر الهندوانی و هو الامام الكبير صاحب الاقوال المفيدة و التصانیف المشهورۃ توفی رحمه الله تعالى لیلۃ الثناء لحدی عشرة خلت من جمادی الآخرة سنة ثلاثة و سبعين و ثلاثة مائة و لنا آخر يقال له ابو الليث السمرقندی قبل هذا فی الزّمن المتقدم یاتی فی الکنی ان شاء الله تعالى لنصر هذا تفسیر القرآن اربع مجلدات و النوازل فی الفقه و خزانة الفقه و تنبیه الغافلین و كتاب البستان و علی قاری در ائمّه جتیه فی اسماء الحنفیه گفته نصر بن محمد بن احمد السمرقندی الفقيه ابو الليث المعروف بامام الهدی تفقه علی أبی جعفر الهندوانی و هو صاحب الاقوال المفيدة و التصانیف الحمیدة منها تفسیر القرآن اربع مجلدات و النوازل فی الفقه و خزانة الفقه فی مجلد و تنبیه الغافلین و كتاب بستان العارفین و له ايضا كتاب سماه المختلف ذکر فیه مسائل الخلاف و له المقدمة المشهورة مات بکورۃ بلخ سنه ست و سبعين و ثلاثة مائة و محمد بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ در ترجمة ابو الفتح محمد بن الحسین الاژدی در ذکر متوفین سنه خمس و سبعين و ثلث مائة گفته و ابو الليث نصر بن محمد السمرقندی الفقيه الحنفی صاحب تنبیه الغافلین و تاج الدین دهان در كتاب کفاية المتطلع گفته كتاب تنبیه الغافلین للامام الكبير أبی الليث نصر بن محمد السمرقندی رحمه الله تعالى اخبر به عن شیخ الاسلام علی الاجھوری عن النور علی القرافی عن الحافظ عبد الرحمن السیوطی عن عبد الصمد بن عبد الرحمن الهرسانی و أبی الفضل محمد بن عبد الرحمن العقیلی کلاهما عن أبی الفرج الغزی عن أبی الحسن علی بن جابر الهاشمی عن عبد الرحیم بن تمیم بن المظفر عن أبی السیعود محمد بن محمد بن جعفر البصیری عن عمر بن أبی الحسین بن أبی الفتح عن شیخ الوقت أبی عبد الله محمد بن احمد بن عمر السیرافی عن الخطیب أبی مالک تمیم بن علی بن زرعة الرازی البلخی قال اخبرنا به مؤلفه الامام الكبير ابو الليث نصر بن محمد بن احمد السمرقندی ڈکرہ و مصطفی بن عبد الله در کشف الظنون گفته بستان العارفین للشیخ الامام الفقيه أبی الليث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی المتوفی سنه خمس و سبعين و ثلاثة مائة و هو كتاب مختصر مفید علی مائة و خمسین بابا فی الاحادیث و الاشار الواردة فی الآداب الشرعیة و الخصال و الاخلاق و بعض الاحکام الفرعیة یروی انه ثلث نسخ الکبری و الوسطی و الصغری و الموجود فی بلاد العرب والروم هو الصغری انتهى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳۷

فهذا الامام ابو الليث الفقيه، المعروف بامام الهدی عند کل خامل و نبیه الشّفّه الثبت الغنی عن التنویه، الّذی عزّ له مثیل و شبیه یرشد بهذا الحديث کل منصف و یهديه و یجذم به اصل کل مرتاب سفیه فالعجب من المخاطب الوجیه کیف لا یخرج عن التنبیه ولا یقف عن التمویه مع انه یوجه إلیه کل التوجیه هوادی الایقاظ و التنبیه فالله حسیبه و مجازیه

وجه بست پنجم

آنکه ابو القاسم اسماعیل بن عباد الملقب بالصاحب حدیث طیر را در اشعار بليغه خود نظم فرموده کمال صحت و تحقق آن حتما و جزما مکررا و موکدا ثابت نموده ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی در كتاب المناقب گفته قال الصاحب حبّ النبی و اهل البيت معتمدی إذ الخطوب اساعت رایها فینا ایا ابن عم رسول الله افضل من ساد الانام و ساس الهاشمینا یا مدره الدين یا فرد الزمان أصح لمدح مولی یرى تفضیلکم دینا هل مثل سبقک فی الاسلام لو عرفوا و هذه الخصلة الغراء تکفینا هل مثل علمک ان زلوا و ان وهنو و قد هدیت کما اصبحت تهدینا هل مثل جمعک للقرآن تعرفه لفظا و معنی و تاویلا و تبیینا هل مثل حالک عند الطیر تحضره بدعاوه نلتھا دون المصیلینا

هل مثل بذلك للعافى الاسير و للطفل الصغير و قد اعطيت مسكنينا
 هل مثل صبرك إذ خانوا و إذ ختروا حتى جرى ما جرى فى يوم صفينا
 هل مثل فتواك إذ قالوا مجاهرة لو لا على هلكنا فى فتاوينا
 يا رب سهل زيارتى مشاهدهم فان روحى تهوى ذلك الطينا
 يا رب صير حياتى فى محبتهم و محشرى معهم آمين امينا
 و نيز اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته و للصاحب كافى
 الكفاء يا امير المؤمنين المرتضى ان قلبي عندكم قد وقفا
 كلما جددت مدحى فيكم قال ذو النصب يسب السلفا
 من كمولاي على زاهدا طلق الدنيا ثلاثة و وفى
 من دعى للطير إذ يأكله و لنا فى مثل هذا مكتفى
 من وصى المصطفى عندكم فوصى المصطفى يصطفى
 و نيز اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته
 و للصاحب كافى الكفاء من كمولانا على و الوعى يحمى لظاها
 من يصيد الصيد فيها بالظبى حين انتضاها
 انتضاها ثم امضوا ها عليهم فارتضاها
 من له فى كل يوم وقفات لا تضاهى
 كم و كم حرب عقام سد بالصمصام فاها
 اذكرا افعال بدر لست ابغى ما سواها
 اذكرا غزوة احد انه شمس ضحاها
 اذكرا حرب حنين انه بدر دجها
 و اذكرا الاحزاب تعلم انه ليث شراها
 و اذكرا امر براءة و اصدقانى من تلاها
 و اذكرا مهجة عمرو كيف افناها تعجاها
 و اذكرا من زوج الزهراء كيما يتباهى
 و اذكرا بكره طير فلقد طار نباها
 و اذكرا لى قلل العلم و من حل ذراها
 حاله حالة هارون لموسى ففهمها
 اعلى حب على لا مني القوم سفهاها
 اهملوا قرباه جهلا و تخطوا مقتضاها
 ردت الشمس عليه بعد ما غاب سناها عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳۸
 اول الناس صلاة جعل التقوى حلها
 و نيز اخطب در مناقب گفته و قال الصاحب كافى الكفاء فى مدح على
 هو البدر فى هيجاء بدر و غيره فرائصه من ذكره السيف ترعد

و کم خبر فی خیر قد رویتم و لکنکم مثل النعام تشرد
و فی احد ولی رجال و سیفه یسود وجه الكفر و هو مسوّد
علی لہ فی الطیر ما طار ذکرہ و قامت به اعداؤه و هی تشهد
و ما سدّ عن خیر المساجد بابه و أبوابهم إذ ذاک عنہ تسدد
و زوجته الزهراء خیر کریمة لخیر کریم فضلها لیس بجحد
وقال ايضا

ما لعلی العلی اشباء لا و الذی لا الله الا هو
مبناه مبني النبی تعرفه و ابناء عند التفاخر ابناء
ان علينا علا على شرف لو رامه الوهم زل مرقاہ
ایا غداة الکسae لا تهنى عن شرح علیاه إذ تکساه
یا ضحوه الطیر یینی شرف فاز به لا ینال اقصاه
برأه استعلمی اداءک من اقعد عنه و من توّلاه
یا مرحبا الکفر قد اذاقک من حرّ الطبی ما کرهت سقياه
یا عمرو من ذا الذی انا لک من صارمه الحتف حين تلقاه
اما رأیتم محمدا حدبا علیه قد حاطه و ربّاه
واختصّه یافعا و آثره و اعتامه مخلصا و اخاه
زوجه بضعة النبوة إذ راه خیر امرئ و اتقاه

انتهی فهذا الصاحب بن عباد الذى فاق فى الفضل و ساد قد ابان صحة هذا الحديث لکل ذى سداد حيث نظمه جازما بشبوته لابى الائمه الا مجاد عليه و آله آلاف السلام من رب العباد، فجزم اصل البهت و اللّداد و قلع اسّ المکابرہ و العناد و القم الحجر فى فم كل شاحن ذى احتداد منظو على کوامن الضغان و الاحداد و اللّه المفضل بالهدایة و الارشاد، و اسماعيل بن عباد ممدوح اکابر نقاد و مقبول اعاظم امجاد علمای سنیه است که فضائل زاهره و مفاحر فاخره و محاسن باهره و ما ثر جمیله و مکارم جلیله و مدائح سنیه و مفاحر علیه برای او ثابت می کنند ابو منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی در یتیمة الدهر در قسم ثالث از اقسام کتاب گفته الباب الثالث فی ذکر الصیاحب أبی القاسم اسماعیل بن عباد و ایراد لمع من اخباره و عزز نظمه و نشره ليست تحضرنی عباره ارضها للافصاح عن علو محله فی العلم و الادب و جلاله شانه فی الجود و الکرم و تفرده بغايات المحاسن و جمعه اشتات المفاحر لان همه قولی تختفض عن بلوغ ادنی فضائله و معالیه و جهد و صفى يقصر عن ایسر فواضله و مساعیه و لکنی اقول هو صدر المشرق و تاریخ المجد و غرّة الزّمان و ینبوع العدل و الاحسان و من لا حرج فی مدحه بكل ما يمدح به مخلوق و لولاه ما قامت للفضل فی دھرنا سوق و كانت ایامه للعلویة و العلماء و الادباء و الشعراء و حضرته محظ رحالهم و موسم فضلائهم و متزع آمالهم و امواله مصروفه إليهم و صنائعه مقصورة عليهم و همته فی مجد یشیده و انعام یجدده و فاضل یصطنعه و کلام حسن یصنعه او یسمعه و لما كان نادره عطارد فی البلاغه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۳۹

واسطه عقد الدهر فی السماحة جلب إلیه من الآفاق و اقاصی البلاد کل خطاب جزل و قول فصل و صارت حضرته مشرعا لروائع الكلام و بدائع الافهام و ثمار الخواطر و مجلسه مجمعا لصوب العقول و ذوب العلوم و درر القرائح بلغ من البلاغه ما يعد فی السحر و يکاد يدخل فی حد الاعجاز و سار کلامه مسیر الشمس و نظم ناحیتی الشرق و الغرب و احتفّ به من نجوم الارض و افراد العصر و

ابناء الفضل و فرسان الشعر من يربى عددهم على شعراء الرشيد و لا يقترون عنهم في الاخذ برقاب القوافي و ملك رق المعانى فانه لم يجتمع بباب احد من الخلفاء و الملوك مثل ما اجتمع بباب الرشيد من فحولة الشعراء المذكورين كابى نواس و أبي العتاهية و العتابى و النمرى و مسلم بن الوليد و أبي الشيش و مروان بن أبي حفصة و محمد بن مناذر و جمعت حضره الصاحب باصبهان و الرى و جرجان مثل أبي الحسين السلامى و أبي بكر الخوارزمى و أبي طالب المامونى و أبي الحسن البديهى و أبي سعد الرستمى و أبي القاسم الزعفرانى و أبي العباس الصبى و أبي الحسن بن عبد العزيز الجرجانى و أبي القاسم ابن أبي العلاء و أبي محمد الخازن و أبي هاشم العلوى و أبي الحسن الجوهري و بنى المنجم و ابن بابك و ابن القاشانى و أبي الفضل الهمدانى و اسماعيل الشاشى و أبي العلاء الاسدى و أبي الحسن الغويرى و أبي دلف الخزرجي و أبي حفص الشهر زورى و أبي عمر الإسماعيلى و أبي الفياض الطبرى و غيرهم من لم يبلغنى ذكرهم او ذهب عنى اسمه و مدحه مكتبة الشريف الموسوى الرضى و ابو اسحاق الصابى و ابن حجاج و ابن سكره و ابن نباتة و لذكر كل من هؤلاء مكان من هذا الكتاب اما متقدم او متاخر و ما احسن و اصدق قول الصاحب
ان خير المذاخ من مدحته شعراء البلاد فى كل نادى

و عماد الدين ابو الفداء اسماعيل بن نور الدين أبي الحسن على در تاريخ خود در وقائع سنہ خمس و ثمانين و ثلث مائه گفته ذکر وفاة ابن عباد في هذه السنة مات الصاحب ابو القاسم اسماعيل بن عباد وزير فخر الدولة على بن رکن الدولة بالرى و نقل الى اصفهان و دفن بها و كان الصاحب المذکور اوحد زمانه علما و فضلا و تدبیرا و کرما و كان عالما بتنوع العلوم و جمع من الكتب ما لم يجمعه غيره و هو اول من لقب بالصاحب من الوزراء لانه كان يصحب ابا الفضل بن العميد فقيل له صاحب ابن العميد ثم اطلق عليه هذا اللقب لما تولى الوزارة و بقى علما عليه ثم سمي به كل من ولی الوزارة و كان اولا وزیر المؤید الدولة بن رکن الدولة فلما مات مؤید الدولة و استولى اخوه فخر الدولة على مملكته اقر الصاحب بن عباد على وزارته و عظمت منزلته عنده و صنف الصاحب عدة كتب منها المحیط في اللغة والكافی في الرسائل و كتاب الامامة يتضمن فضائل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴۰

على و صحة امامه من تقدمه و كتاب الوزارة و له النظم الجيد و كان مولده في ذى القعدة سنة ست و عشرين و ثلاثة مائة باصطخر و قيل بالطالقان و هي طالقان قزوين لا طالقان خراسان و كان عباد ابو الصاحب وزير رکن الدولة و توفي عباد في سنة اربع او خمس و ثلاثين و ثلاثة مائة و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردي در تتمة المختصر در وقائع سنہ مذکوره گفته و فيها مات الصاحب ابو القاسم اسماعيل بن عباد وزير فخر الدولة على بن بویه بالرى و نقل فدفن باصبهان كان اوحد زمانه علما و تدبیرا و کرما اوّل من لقب بالصیاح من الوزراء صحاب ابا الفضل بن العميد فقيل له صاحب ابن عميد ثم اطلق عليه هذا اللقب لما تولى الوزارة و صار علما عليه ثم سمي به كل من ولی الوزارة و كان اولا وزیر المؤید الدولة و بعده لفخر الدولة و له المحیط في اللغة والكافی في الرسائل و كتاب الامامة يتضمن فضائل على و صحة امامه من تقدمه رضى الله عنهم و كتاب الوزارة و له النظم الجيد ولد في ذى القعدة سنة ست و عشرين و ثلاثة مائة باصطخر و قيل بطالقان قزوین و عباد ابوه وزير رکن الدولة و توفي سنہ اربع او خمس و ثمانين و ثلاث مائة و شمس الدين احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفيات الأعیان گفته الصاحب ابو القاسم اسماعيل بن أبي الحسين عباد بن عباس بن عباد بن احمد بن ادريس الطالقاني كان نادراً الدهر و اعجوبة العصر في فضائله و مكارمه و كرمه اخذ الادب عن أبي الحسين احمد بن فارس اللغوي صاحب كتاب المجمل في اللغة و اخذ عن أبي الفضل ابن العميد و غيرهما و قال ابو منصور الشعالي في كتابه اليتيمه في حقه ليست تحضرنى عباره ارضها للافصاح عن علو محله في العلم و الادب و جلاله شانه في الجود و الكرم و تفردته في الغایات في المحاسن و جمعه اشتات المفاحر لأن همه قوله تنخفض عن بلوغ ادنى فضائله و معاليه و جهد و صفى يقتصر عن ايسير فواضله و مساعيه ثم شرع في شرح بعض محاسنه و طرف من احواله و قال ابو بكر الخوارزمي في حقه الصاحب نشأ من الوزارة في حجرها و دب و درج في وكرها و رضع افاویق درها و ورثها عن آبائه كما قال ابو سعيد الرستمی في حقه و هو ورث

الوزارة كابرا عن كابر موصولة الاستناد بالاسناد* يروى عن العباس عباد وزاً رته و اسماعيل عن عباد* و هو اول من لقب بالصاحب من الوزراء لانه كان يصح ابا الفضل بن العميد فقيل له صاحب ابن العميد ثم اطلق عليه هذا الاسم لما تولى الوزارة و بقى علىه و ذكر الصابى فى كتاب التاجى انه انما قيل له الصاحب لأنه صحب مؤيد الدولة ابن بويه منذ الصبا و سماه الصاحب فاستمرّ عليه هذا اللقب و اشتهر به ثم سمي به كل من ولى الوزارة بعده و كان اولاً وزير مؤيد الدولة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴۱

أبي منصور بن بويه ركن الدولة بن بويه الدليمي تولى وزارةه بعد أبي الفتح على بن العميد المذكور في ترجمة أبيه محمد فلما توفي مؤيد الدولة في شعبان سنة ثلث و سبعين و ثلاثة بجرجان استولى على مملكته اخوه فخر الدولة ابو الحسن على فائز الصاحب على وزارته و كان مبجلاً عنده و معظمما نافذ الامر و انشد ابو القاسم الزعفراني يوماً ابياتاً نونية من جملتها

ایا من عطایاه تهدی الغنی الى راحتی من نأی او دنا
کسوت المقيمين و الزائرین کسالم نخل مثلها ممکنا
و حاشیة الدار یمشون فی صنوف من الخز الـ اانا

فقال الصاحب قرأت في اخبار معن بن زائد الشيباني ان رجلاً قال له احملني ايها الامير فامر له بناقة و فرس و بغل و حمار و جارية ثم قال لو علمت ان الله تعالى خلق مرکوبا غير هذا لحملتك عليه وقد امرنا لك من الخز بجهة و قميص و عمامة و دراعه و سراويل و منديل و مطرف و رداء و كساء و جورب و كيس و لو علمنا لباسا آخر يتخذ من الخز لاعطيناكه و اجتمع عنده من الشعراء ما لم يجتمع عند غيره و مدحوه بغرب المدائح و كان حسن الاجوبة رفع الضرابون من دار الضرب إليه رقعة في مظلمة مترجمة بالضرابين فوق تحتها في حديد بارد و كتب بعضهم إليه ورقه اغار فيها على رسائله و سرق جملة من الفاظه فوق فيها هذه بضاعتتا ردت إلينا و حبس بعض عماله في مكان ضيق بجواره ثم صعد السطح يوماً فاطلع عليه فرأه فناداه المحبوس باعلى صوته فاطلع فرأه في سواء الجحيم فقال الصاحب احسنت فيها و لا تكلمون و نوادره كثيرة و صنف في اللغة كتاباً سماه المحيط و هو في سبع مجلدات رتبه على حروف المعجم كثريه الالفاظ و قلل الشواهد فاشتمل من اللغة على جزء متوفراً و كتاب الكافي في الرسائل و كتاب الاعياد و فضائل النيروز و كتاب يذكر فيه فضائل على بن أبي طالب رضي الله عنه و يثبت امامه من تقدمه و كتاب الوزارة و كتاب الكشف عن مساوى شعر المتتبى و كتاب اسماء الله تعالى و صفاته و له رسائل بديعه و نظم جيد فمنه قوله

و شادن جماله يقصر عنه صفتى
اهوى لتقبيل يدى فقلت قبل شفتى
وله في رقة الخمر

رق الزجاج و رقت الخمر و تشابها فتشاكل الامر
فكأنما خمر و لا قدح و كانما قدح و لا خمر

وله يرثى كثير بن احمد الوزير و كنيته ابو على و هو
يقولون لي اودى كثير بن احمد و ذلك ممزروع على جليل
فقلت دعوني و العلى نبكه معاً فمثل كثير في الرجال قليل

و حكى ابو الحسين محمد بن الحسين الفارسي النحوى ان نوح بن منصور احد ملوك بنى سامان كتب إليه ورقه في السير يستدعيه ليفرض إليه وزارته و تدبير امر مملكته فكان من جملة اعذاره إليه انه يحتاج في نقل كتبه خاصة الى اربع مائة جمل فما الظن بما يليق به من التجمل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴۲

و في هذه القدر من اخباره كفاية و كان مولده لا ربع عشرة ليلة بقيت من ذى القعدة سنة ست و عشرين و ثلاثة و ثلثمائة باصطخر و قيل بالطالقان و توفى ليلة الجمعة الرابع والعشرين من صفر سنة خمس و ثمانين و ثمانمائة بالرى ثم نقل الى اصبهان رحمه الله تعالى و دفن في قبة بمحله تعرف بناب ذريه وهى عامرة الى الان و اولاد بنته يتعاهدونها بالتبييض قال ابو القاسم بن القيم بن العلاء الشاعر الاصبهانى رأيت فى المنام قائلًا يقول لم الم ترث الصاحب مع فضلك و شعرك فقلت الجمتنى كثرة محاسنه فلم ادر بما ابدا منها و خفت ان اقصر و قد ظنّ بي الاستيفاء لها فقال أجز ما اقوله فقلت قل قال

ثوى الجود والكافى معا فى حفيرة فقلت

ليانس كل منهما باخيه فقال

هما اصطحجا حين ثم توافقا فقلت

ضجيعين فى لحد بباب ذريه فقال

إذا ارتحل الثاوون عن مستقرهم فقلت

اقاما الى يوم القيمة فيه ذكر هذا البياسى فى حماسته و رأيت فى اخباره انه لم يسعد احد بعد وفاته كما كان فى حياته غير الصاحب فانه لما توفى اغلقت له مدينة الرى و اجتمع الناس على باب قصره ينظرون خروج جنازته و حضر مخدومه فخر الدولة المذكور اولا و سائر القواد و قد غيروا لباسهم فلما خرج نعشة من الباب صاح الناس باجمعهم صحيحة واحدة و قبلوا الارض و مشي فخر الدولة امام الجنازة مع الناس و قعد للعزاء اياما ورثاه ابو سعيد الرستمی بقوله

ابعد ابن عباد يهش الى الثرى أ خوامل او يستباح جواد

أبى الله الا ان يموت ابا بموته فما لهم حتى المعاد معاد

و توفى والده ابو الحسن عباد بن العباس فى سنة اربع او خمس و ثلثين و ثلاثة و ثلثمائة رحمه الله تعالى و كان وزير ركن الدولة ابن بويه و هو والد فخر الدولة المذكور و والد عضد الدولة فاخسره ممدوح المتنبى و توفى فخر الدولة فى شعبان سنة سبع و ثمانين و ثلاثة و ثلثمائة رحمه الله تعالى و مولده سنة احدى و اربعين و ثلاثة و ثلثمائة و الطالقانى بالطاء المهملة و بعد الالف لام مفتوحة و قاف و بعد الالف الثانية نون هذه النسبة الى الطالقان و هو اسم لمدينتين إحداهما بخراسان و الاخرى من اعمال قزوين و الصاحب المذكور اصله من طالقان قزوين لا طالقان بخراسان و محمد بن احمد ذهبي در عبر فى خبر من غبر در وقائع سنة خمس و ثمانين و ثلاثة و ثلثمائة گفته و الصاحب ابو القاسم اسماعيل بن عباد وزير مؤيد الدولة بويه بن ركن الدولة و فخر الدولة صحب الوزير ابا الفضل بن العميد و اخذ عنه الادب و الشعر و الترسيل و كان من رجال التدبیر حزما و عزما و سوددا و نbla و سخاء و حشمة و افضالا و عدلا توفى بالرى و نقل و دفن باصبهان و عبد الله بن اسعد يافعى در مرآة الجنان گفته سنة خمس و ثمانين و ثلاثة و ثلثمائة فيها توفى الصاحب المعروف بابن عباد و هو ابو القاسم اسماعيل بن أبي الحسن عباد بن احمد بن ادريس الطالقانى كان نادره الدهر و اعجوبة العصر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴۳

فى فضائله و مكارمه اخذ الادب من أبي الحسين احمد بن الفارس اللغوى صاحب كتاب المجمل فى اللغة و اخذ عن أبي الفضل بن للعميد و غيرهما و قال ابو منصور التعالى فى كتاب اليتيمه فى حقه ليست تحضرنى عباره ارضها للافصاح عن علو محله فى العلم و الادب و جلاله شانه فى الجود و الكرم و تفرد بالغایات فى المحاسن و جمعه اشتات المفاخر لان همه قولى؟؟؟ تنخفض عن بلوغ ادنى فوافضله و معاليه و جهد و صفى يقصر عن ايسير فضائله و مسامعه ثم شرع فى شرح بعض محاسنه و طرف من احواله و قال ابو بكر الخوارزمى فى حقه الصاحب نشا من الوزارة فى حجرها و دب و درج من وكرها و رضع افاويق درّها و ورثها عن آبائه كما قال

ابو سعيد الرستمی فى حقه

ورث الوزارة كابرا عن كابر موصولة الاسناد بالاسناد

يروى عن العباس عباد وزاته و اسماعيل عن عباد

وقال بعضهم رأيت في اخباره أنه لم يسعد أحد بعد وفاته كما كان في حياته غير الصاحب فانه لما توفي اغلقت مدينة الرى واجتمع الناس على باب قصره ينتظرون خروج جنازته وحضر مخدومه فخر الدولة وسائر القواد وقد غيروا لباسهم قلت يعني لم يسعد أحد بعد موته كما كان في حياته غيره من ارباب ولايات الدنيا وما يفتخرن به من المناصب التي هي ان لم يسلم الله تعالى معاذب وهو اول من لقب بالصيه احباب من الوزراء لأنّه كان يصحب ابا الفضل بن العميد فقيل له صاحب ابن العميد ثم اطلق عليه هذا اللقب لما تولى الوزارة وبقي علما عليه وذكر الصابى في كتاب التاجى انه انما قيل له الصاحب لأنّه صحاب مؤيد الدولة منذ الصبي وسماه الصاحب فاستمر هذا اللقب !! عليه و اشتهر به ثم سمي به كل من تولى الوزارة بعد و كان اولا وزير مؤيد الدولة أبي منصور بويه بضم الموحيدة وفتح الواو و سكون المثناة من تحت و في آخره هاء ساكنة ابن ركن الدولة الدليمي تولى وزارته بعد أبي الفتح على بن أبي الفضل بن العميد فلما توفي مؤيد الدولة في سنة ثلث وسبعين وثلاثمائة استولى على مملكته اخوه فخر الدولة ابو الحسن فاقر الصاحب على وزارته و كان مبجلا عنده معظمما نافذ الامر و كان حسن الفطنة كتب بعضهم إليه رقعة اغار فيها على رسائله و سرق جملة من الفاظه فوقع تحتها هذه بضاعتنا ردت إلينا و حبس بعض اعماله في مكان ضيق بجواره ثم صعد السطح يوما فاطلع عليه فرأه فناداه المحبوس باعلى صوته فاطلع فرأه في سوء الجحيم فقال الصاحب احسنت فيها ولا تكلمون قلت يعني انك خاطبنا بخطاب من هو معدّب فاجبناك بالجواب الذي يجاب به اهل النار و له نوادر و تصانيف كثيرة منها كتاب المحيط في اللغة و هو سبع مجلدات و كتاب الكشف عن مساوى شعر المتتبى و كتاب اسماء الله و صفاته و كتب اخرى و له رسائل بديعه ونظم جيد من جملته قوله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴۴

رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها و تشاكل الامر

فكانما خمر ولا قدح و كانما قدح ولا خمر

قلت و هذا البيتان يتمثل بهما في الامور المحتملة المتشابهة و ممن يتمثل بهما شيخ عصره و امام دهره شهاب الدين السهروردي قدس الله روحه و حكى ابو الحسن محمد بن الحسين الفارسي النحوى انّ نوح بن منصور احد ملوك بنى سامان كتب إليه و رقة يستدعيه ليفوض إليه وزارته و تدبیر اهل مملكته فكان من جملة اعتذاره إليه انه يحتاج لنقل كتبه خاصة اربع مائة جمل فماطن بما يليق به من التجمل وقال الامام الحافظ ابو القاسم بن عساكر حكى لى من اثق به ان الصاحب بن عباد كان إذا انتهى الى ذكر الباقلانى و ابن فورك والاستاذ أبي اسحاق الاسفراينى و كانوا متعاصرين من اصحاب الشیخ أبي الحسن الاشعري قال الباقلانى بحر مغرق و ابن فورك ميل !! مطرق و الاسفراينى نار محرق قال الحافظ ابو القاسم بن عساكر و كان روح القدس نفت في روعه حيث اخبر عن هؤلاء الثلاثة بما هو حقيقة الحال فيهم و جلال الدين عبد الرحمن سيوطى در بغية الوعاء گفته اسماعيل بن عباد بن العباس بن عباد الطالقاني ابو القاسم الوزير الملقب بالصاحب كافي الكفاء ولد في ذي القعده سنة اربع وعشرين وثلاثمائة و اخذ الادب عن ابن فارس و ابن العميد و سمع من ابيه و جماعه كان نادره عصره و اعجب به دهره في الفضائل والكلام حدث و قعد لللاملاه وحضر الناس الكثير عنده بحيث كان له ستة مستملىين و كان في الصغر إذا أراد المضى إلى المسجد ليقرأ تعطيه والدته دينارا في كل يوم و درهما و تقول له تصدق بهذا على اول فقير تلقاه فكان هذا دابه في شبابه الى ان كبر و صار يقول للفراش كل ليلة اطرح تحت المطرح دينارا و درهما لئلا ينساه فبقى على هذا مدة ثم ان الفراش نسى ليلة من الليالي ان يطرح له الدرهم و الدينار فانتبه و صلى و قلب المطرح ليأخذ الدرهم و الدينار ففقدهما فتغیر من ذلك وظن انه لقرب اجله فقال للفراسين خذوا ما هنا من الفراش و اعطوا الاول فقير تلقونه حتى يكون كفاره لتأخير هذا فلقوه عمى هاشميأ يتذکى على يد امرأه فقالوا تقبل هذا فقال ما هو قالوا مطرح دياج و مخاد دياج فاغمى عليه فاعلموا الصاحب بامرها فاحضره و رشّ عليه ماء فلما افاق ساله فقال اسألوا هذه المرأة ان لم تصدقونى فقالوا له اشرح فقال انا رجل شريف لى ابناء من هذه المرأة خطبها رجل فرجوناه ولی سنين اخذ القدر الذي يفضل عن قوتنا اشتري لها به

جهازا فلما كان البارحة قالت امها استهيت له مطرح دیجاج و محادّ دیجاج فقلت لها من اين لى ذلك و جرى بيني وبينها خصومة الى ان سالتها ان تأخذ بيدي و تخرجني حتى امضى على وجهي فلما قال لى هؤلاء هذا الكلام حق لى ان يغشى على فقال لا يكون الديجاج الا مع ما يليق به ثم اشتري له جهازا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴۵

يليق بذلك المطرح و احضر زوج الصبيه و دفع إليه بضاعه ستيه ولـي الصاحب الوزارة ثمانية عشر سنة و شهرا لموئـد الدولة بن ركن الدولة بن بوـيه و أخيه فخر الدولة و هو اول من سمـي الصاحـب فـي الـوزـراء لأنـه صـحـب مـؤـيدـ الدـولـةـ منـ الصـيـباـ وـ سـماـهـ الصـاحـبـ فـغلـبـ عليهـ هـذـاـ اللـقـبـ وـ لمـ يـعـظـمـ وزـيرـاـ مـخـدـومـهـ ماـ اـعـظـمـهـ فـخـرـ الـدـولـةـ وـ لمـ يـجـتـمـعـ بـحـضـرـهـ اـحـدـ مـنـ الـعـلـمـاءـ وـ الشـعـرـاءـ وـ الـاـكـابـرـ ماـ اـجـتـمـعـ بـحـضـرـتـهـ وـ عنـهـ آـهـ قـالـ مدـحـتـ بـمـائـةـ الـفـ قـصـيـدـةـ عـرـبـيـةـ وـ فـارـسـيـةـ ماـ سـرـنـىـ شـاعـرـ كـمـاـ سـرـنـىـ ابوـ سـعـیدـ الرـسـتـمـىـ الـاصـبـهـانـىـ بـقـوـلـهـ وـرـثـ الـوزـارـةـ كـابـراـ عنـ كـابـراـ مـوـصـوـلـةـ الـاسـنـادـ بـالـاسـنـادـ يـروـىـ عنـ العـبـاسـ عـبـادـ وـ زـارـتـهـ وـ اـسـمـاعـيـلـ عـنـ عـبـادـ

وـ لمـ يـكـنـ يـقـومـ لـاحـدـ مـنـ النـاسـ وـ لـاـ يـشـيرـ إـلـىـ الـقـيـامـ وـ لـاـ يـطـمـعـ اـحـدـ مـنـهـ فـيـ ذـلـكـ كـائـنـاـ مـنـ كـانـ وـ اـمـاـ اـبـوـ حـيـانـ التـوـحـيدـ فـانـهـ اـمـلـىـ فـيـ ذـمـهـ وـ ذـمـ ابنـ العـمـيدـ مـجـلـدـةـ سـمـاـهـاـ بـثـلـبـ الـوـزـيـرـيـنـ لـنـقـصـ حـظـ نـالـهـ مـنـهـ وـ عـدـ فـيـهـ قـبـائـحـ لـهـ وـ لـلـصـاحـبـ مـنـ التـصـانـيـفـ الـمـحـيطـ بـالـلـغـهـ عـشـرـ مجلـدـاتـ رسـائـلـهـ الـكـشـفـ عـنـ مـسـاوـيـ شـعـرـ الـمـتـبـتـيـ جـوـهـرـةـ الـجـمـهـرـةـ دـيـوـانـ شـعـرـهـ وـ غـيـرـ ذـلـكـ مـاتـ لـيـلـةـ الـجـمـعـةـ الـرـابـعـ وـ الـعـشـرـينـ مـنـ صـفـرـ سـنـةـ خـمـسـ وـ ثـلـاثـمـائـةـ وـ ثـلـاثـمـائـةـ وـ اـغـلـقـتـ لـهـ مـدـيـنـةـ الرـىـ وـ اـجـتـمـعـ النـاسـ عـلـىـ بـابـ قـصـرـهـ يـنـتـظـرـونـ جـنـازـتـهـ فـلـمـاـ خـرـجـ نـعـشـهـ صـاحـ الناسـ بـاجـمـعـهـمـ صـيـحـهـ وـاحـدـهـ وـ قـبـلـوـ الـأـرـضـ ثـمـ نـقـلـ بـعـدـ ذـلـكـ إـلـىـ اـصـبـهـانـ وـ شـهـرـتـهـ تـغـنـىـ عـنـ الـأـطـنـابـ بـذـلـكـ وـ مـنـ شـعـرهـ

قالـ لـىـ انـ رـقـيـيـ سـيـئـ الـخـلـقـ فـدارـهـ

فـقـلتـ دـعـنـيـ وـجـهـكـ الـجـنـهـ حـفـتـ بـالـمـكـارـهـ وـ مـوـلـوـيـ صـدـيقـ حـسـنـ خـانـ مـعـاـصـرـ درـ اـبـجـدـ الـعـلـومـ گـفـتـهـ الصـاحـبـ ابوـ القـاسـمـ اـسـمـاعـيـلـ بـنـ عـبـادـ الطـالـقـانـيـ کـانـ نـادـرـةـ الـدـهـرـ وـ اـعـجـوبـهـ الـعـصـرـ فـيـ فـضـائـلـهـ وـ مـكـارـهـ وـ كـرـمـهـ وـ كـرـمـهـ اـخـذـ الـادـبـ عنـ اـبـنـ فـارـسـ الـلـغـوـيـ وـ اـبـنـ العـمـيدـ وـ غـيـرـهـ ماـ قـالـ الشـعالـبـيـ فـيـ الـيـتـيـمـهـ لـيـسـ تـحـضـرـنـيـ عـبـارـهـ اـرـضاـهـاـ لـلـافـصـاحـ عـنـ عـلـقـ مـحـلـهـ فـيـ الـعـلـمـ وـ الـادـبـ اـنـتـهـيـ نـشـأـ مـنـ الـوـزـارـةـ فـيـ حـجـرـهـ وـ دـبـ وـ درـجـ فـيـ وـكـرـهـ وـ کـانـ وـزـيرـ اـبـنـ بوـيـهـ الـدـيـلـمـيـ وـ اـجـتـمـعـ عـنـدـهـ مـنـ الـشـعـرـاءـ مـاـ لـمـ يـجـتـمـعـ عـنـدـ غـيـرـهـ وـ مـدـحـوـهـ بـغـرـ المـدـائـحـ صـنـفـ فـيـ الـلـغـهـ کـتـابـاـ سـمـاـهـ الـمـحـيطـ وـ هـوـ فـيـ سـبـعـ مـجـلـدـاتـ اـشـتـملـ مـنـ الـلـغـهـ عـلـىـ جـزـءـ مـتـوفـرـ وـ لـهـ رـسـائـلـ بـدـيـعـهـ وـ نـظـمـ جـيـدـ فـمـنـهـ قـوـلـهـ شـعـرـ وـ شـادـنـ جـمـالـهـ تـقـصـرـ عـنـهـ صـفتـيـ

اهـوـيـ لـتـقـيـلـ يـدـيـ فـقـلتـ قـبـلـ شـفـتـيـ

وـ لـهـ فـيـ رـقـةـ الـخـمـرـ شـعـرـ

رقـ الزـجاجـ وـ رـقـ الـخـمـرـ فـتـشـابـهـاـ وـ تـشـاكـلـ الـاـمـرـ

فـکـانـمـاـ خـمـرـ وـ لـاـ قـدـحـ وـ کـانـمـاـ قـدـحـ وـ لـاـ خـمـرـ

ولـدـ سـنـهـ ۳۲۶ـ وـ تـوـقـيـ سـنـهـ ۳۸۵ـ بـالـرـىـ ثـمـ نـقـلـ إـلـىـ اـصـبـهـانـ وـ الطـالـقـانـ اـسـمـ لـمـدـيـنـتـيـنـ اـحـدـاـهـماـ بـخـرـاسـانـ وـ الـاـخـرـىـ مـنـ اـعـمـالـ قـزوـينـ وـ الصـاحـبـ مـنـ الـاـخـرـىـ

وجه بست و ششم

آنـهـ اـبـوـ حـفـصـ عـمـرـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ عـثـمـانـ الـمـعـرـوـفـ بـاـبـنـ شـاهـيـنـ الـوـاعـظـ حـدـيـثـ طـيـرـ رـاـ روـاـيـتـ نـمـودـهـ اـبـنـ المـعـاـزـلـيـ درـ کـتـابـ منـاقـبـ جـنـابـ اـمـيرـ الـمـؤـمـنـيـنـ عـلـيـهـ الـسـيـلـامـ گـفـتـهـ اـخـبـرـنـاـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ إـجـازـهـ اـبـاـ حـفـصـ عـمـرـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ شـاهـيـنـ الـوـاعـظـ حـدـثـهـمـ نـاـ مـحـمـدـ بـنـ

الحسین الحوارنی نا ابراهیم بن صدقه نا نعیم بن سالم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٢٤٦

نا انس قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طائر و ذکر الحديث و نیز ابن المغازلی در مناقب گفته اخربنا ابو طالب بن محمد بن علی بن الفتح الحربی البغدادی فيما کتب به الى ان ابا حفص عمر بن احمد بن شاهین حدثهم قال نا نصر بن القاسم الفرضی نا عیسی بن مساور الجوهری قال لی نعیم بن سالم بن قنبر و لقیته سنّه تسعین و مائة و قال نعیم بن سالم لی اثنی عشره و مائة سنّه قال لی انس بن مالک اهدی الى رسول الله صلی الله علیه و سلم طیر مشوی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللہ ایتنی باحب خلقک إلیک او بمن تعجبه الشک من عیسی بن مساور الجوهری فجاء علی فرددته فدخل فی الثالثه او فی الرابعة فقال له النبی صلی الله علیه و سلم ما جبیک او ما ابٹا بک عنی يا علی قال جئت فردنی انس ثم جئت فردنی انس قال يا انس ما حملک على ما صنعت ارجوت ان يكون رجلا من الانصار فقلت نعم فقال يا انس او فی الانصار افضل من علی و محب الدين طبری در ریاض نصره در ذکر حدیث طیر گفته و

خرجه الحافظ ابو حفص عمر بن عثمان بن شاهین فی جزء من حدیثه و لم یذكر زیاده الحربی وقال بعد قوله فجاء علی فرددته ثم جاء فرددته فدخل فی الثالثه او فی الرابعة فقال له النبی صلی الله علیه و سلم ما جبیک عنی او ما ابٹا بک عنی يا علی قال جئت فردنی انس ثم جئت فردنی انس قال يا انس ما حملک على ما صنعت قال رجوت ان يكون رجلا من الانصار فقال او فی الانصار خیر من علی او افضل من علی

و ابن شهرآشوب طاب ثراه در کتاب مناقب در ذکر حدیث طیر فرموده و حدثی ابو العزیز کادش العکبری عن أبي طالب الحربی العشاری عن ابن شاهین الواعظ فی كتابه ما قرب سنته قال حدثی نصر بن القاسم الفرائضی قال اخربنا ابو محمد عیسی الجوهری قال قال نعیم بن سالم بن قنبر قال انس بن مالک الخبر و ابن شاهین از اکابر محدثین و ائمه موثقین و اثبات مامونین و مشاهیر مفیدینست و در باب کثرت تصانیف و تعدد توالیف بر جمیع جهابذه متقدمین و متأخرین سنیه سابق و در حیازت قصب سبق درین فضیلت جمیله و مکرمت جلیله بر کل بارعین و ماهرین این خویش باین شرف عظیم و مجد فخیم نمی نوازنده و در مقام دلیل و برهان وزن مدادی که باو این بزرگ تصانیف خود نوشته هزار و بست و هفت قطار می نویسند و این امر غریب را از قبیل کرامت طی زمان مثل کرامت مکان می دانند و گمان می برند که این کرامت او را بوراثت از لیلۃ الاسراء و لیلۃ القدر بهم رسیده چنانچه انشاء الله تعالی این معنی و دیگر فضائل معرفه و مناقب مونقه و محاسن غزیره و محمد کثیره او که از کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثير و اسماء الرجال مسنده ابی حنیفه از محمد بن محمود الخوارزمی و طبقات القراء شمس الدین محمد بن محمد الجزری و عبر فی خبر من غبر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٢٤٧

از محمد بن احمد الذہبی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات الحفاظ و منتهی العقول جلال الدين السیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی الداوی المالکی و تاریخ خمس حسین بن محمد الدياربکری و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقي الزرقانی و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر و جنه فی الاسوة الحسنة بالسنہ از مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهrest در مجلد حدیث تشییه خواهی دریافت فالحمد لله الملک العزیز العلام علی روایة ابن شاهین الحافظ الامام الحدیث الطیر الرائقی الى اوج التحقق التام حيث شافت به وجوه الخصم و نشبته بهم مخالف الالزام، و اشتبتک علیهم مصائد الافحاص، و بدی انهم مرتضیون فی وحل العجز اشد ارتظام، متمسکون فی دعوییهم باضغاث الاحلام، نازحون عن البصر و الامان و الانعام و الله ولی

التفضل والانعام

وجه بست و هفتم

آنکه ابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی حدیث طیر را ثابت نموده چنانچه در کتاب العلل که پاره جزء ثالث آن مکتوب بخط عرب بس عتیق بدست این حقیر افتاده مذکورست و سئل یعنی الدارقطنی عن حدیث عطاء بن أبي رباح عن انس حدیث الطیر فقال یرویه ابن حمید الرازی و اختلف عنه فرواه اسماعیل بن الفضل عن ابن حمید عن اسحاق بن اسماعیل بن حبیب عن عبد الملک بن أبي سلیمان عن عطا عن انس و غیره یرویه عن ابن حمید عن اسماعیل بن سلیمان الرازی اخی اسحاق عن عبد الملک و هو اشبه ازین کلام بوضوح تمام ظاهرست که این حدیث شریف نزد دارقطنی موضوع و مکذوب و مقدوح و معیوب نیست بلکه آن را اسماعیل بن الفضل از ابن حمید از اسحاق بن اسماعیل بن حبیب از عبد الملک بن أبي سلیمان از عطا از انس روایت کرده و غیر اسماعیل روایت می کند آن را از ابن حمید از اسماعیل بن سلیمان الرازی از عبد الملک و آن اشبه بصواب و اقرب بحقیقت نزد دارقطنی فالحمد لله الذي عز شانه و جل و عم فضله و شمل، حيث افاد الدارقطنی الامام الاجل، الذي قطن دارالاتقان و نزل، في كتابه كتاب العلل، البرى من كل عيب و خلل افاده شافية لجميع العلل، مزيله لكل دخل، نافعه لمن ألم الرشد في القول والعمل، وعلى سداد الرأى واصابة الفكر حصل، ناجعة لمن كان من خرى الجحود على وجى ومشى في طريق الامعان على مهل، فليت شعرى هل يقف المخاطب البطل، عن رد هذا الحديث الرفيع الم محل أم يركب متن العثار والرلل، ويمتني صهوة العدوان والنجل، فيحرز انواع الخطاء والخطل ويستوعب صنوف العصبية عن كمال، ويرسل فى غير سدد كالهمل، ويوقع نفسه فى الخطب العظيم والامر الجلل وغايات فضل وجلالت ونهايات عظمت وبنالت وكمال تقدم وامامت واقتضى تفوق ورياست ومتنهای اتقان وحفظ ووثوق واعتماد وحماداتی اشتھار واعتبار وقبول واستناد دارقطنی حاجت به تبیین و توضیح ندارد ابو سعد عبد الكریم سمعانی در انساب گفته الدارقطنی بفتح الدال المهملة بعدها الالف ثم الراء والكاف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴۸

المضمومة والطاء المهملة الساكنة وفي آخرها التون هذه النسبة الى دارقطن و هي كانت محله بغداد كبيرة خربت الساعه كتت اجتاز بها بالجانب الغربي واراني صاحبنا الشیخ سعد الله بن محمد المقری مسجده في دارقطن منها ابو الحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی بن مسعود بن النعمان بن دینار بن عبد الله الحافظ الدارقطنی من اهل بغداد كان احد الحفاظ المتقين المكثرين وكان المثل في الحفظ سمع ابا القاسم البغوي و ابا بكر بن ابي داود السجستاني و يحيى بن محمد بن صاعد و زيد بن الهيثم القاضي الازدي و خلقا كثيرا من هذه الطبقة روى عنه ابو بكر البرقانی و ابو نعیم الاصبهانی و ابو محمد الخلال و ابو القاسم التنوخي و ابو محمد الجوهری و القاضی ابو الطیب الطبری و ابو طالب العشاری و آخرهم الشریفان ابو الحسین بن المحتدی بالله و ابو الغنائم بن المامون الہاشمیون ذکرہ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب فی التاریخ و قال ابو الحسن الدارقطنی كان فرید عصره و قریع دهره و نسیج وحده و امام وقته انتھی إلیه علم الاثر و المعرفة بعلل الحديث و اسماء الرجال و احوال الرواۃ مع الصدق و الامامة و الثقة و العدالة و قبول الشهادة و صحّة الاعتقاد و سلامۃ المذهب و الاضطلاع بعلوم سوی علم الحديث منها القراءة جمع فيها كتابا مختصرا موجزا جمع الاصول في ابواب عقدتها في اول الكتاب و سمعت بعض من يعني علوم القرآن يقول لم يسبق ابو الحسن الى طریقته التي سلکها في عقد الابواب المقدمة في اول القراءة و صار القراء بعده یسلکون طریقته في تصانیفهم و یحذون حذوه و منها المعرفة بمذاهب الفقهاء فان کتاب السینین الیذی صنفه یدل على انه کان ممن اعنتی بالفقه لانه لا یقدر على جمع ما تضمّن ذلك الكتاب الالا من تقدمت معرفته بالاختلاف في الاحکام و بلغنى انه درس فقه الشافعی على ابی سعید الاصطخري و قيل بل درس الفقه على صاحب لابی سعید و کتب الحديث عن ابی سعید نفسه و منها ايضا المعرفة بالادب و الشعر و قيل انه کان یحفظ دواوین جماعة

من الشعراء و سمعت حمزة بن محمد بن طاهر الدقاق يقول قال ابو الحسن الدارقطني يحفظ دیوان السيد الحمیری فی جملة ما يحفظ من الشعر فنسب الى التشیع لذلک قال و حدثنا الازھری ان ابا الحسن لما دخل مصر كان بها شیخ علوی من اهل المدینة يقال له مسلم بن عبد الله و كان عنده کتاب النسب عن الخضر بن داود عن الزبیر بن بکار و كان مسلم احد الموصوفین بالفصاحة المطبوعین على العربیة فسأل الناس ابا الحسن ان يقرأ عليه کتاب النسب و رغبوا في سماعه بقراءته فاجابهم الى ذلك و اجتمع في المجلس من كان بمصر من اهل العلم والادب والفضل فخرجو على ان يحفظوا على ابی الحسن لحنة او يظفروا منه بسقطة فلم يقدر و اعلى ذلك حتى جعل مسلم يتعجب و يقول له و عربیة ايضا و كان عبد الغنی بن سعید يقول احسن الناس کلاما

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۴۹

على حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة على بن المدینی فی وقتہ و موسی بن هارون فی وقتہ و علی بن عمر الدارقطنی فی وقتہ قال ابو الطیب الطبری حضرت ابا الحسن الدارقطنی وقد قرئت علیه الاحادیث الّتی جمعها فی الوضوء من مس الذکر فقال لو كان احمد بن حنبل حاضرا لاستفاده هذه الاحادیث ولد الدارقطنی سنہ ست و ثلاثة و مات فی ذی القعدة سنہ خمس و ثمانین و ثلاثة و دفن بمقبرة باب الدیر قریبا من قبر معروف الكرخی و قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الأعیان گفتہ ابو الحسن علی بن احمد بن مهدی البغدادی الدارقطنی الحافظ المشهور کان عالما حافظا فقيها علی مذهب الامام الشافعی رضی الله عنه اخذ الفقه عن ابی سعید الاصلطخی الفقيه الشافعی و قیل بل اخذه عن صاحب لابی سعید و اخذ القراءة عرضا و سماعا عن محمد بن الحسن النقاش و علی بن سعید القرزاوی و محمد بن الحسین الطبری و من فی طبقتهم و سمع من ابی بکر بن مجاهد و هو صغیر و تصدر للاقراء ببغداد و كان عارفا باختلاف الفقهاء و يحفظ كثیرا من دواوین العرب منها دیوان السيد الحمیری فنسب الى التشیع لذلک روی عنه الحافظ ابو نعیم الاصبهانی صاحب حلیۃ الاولیاء و جماعة کثیره و قیل القاضی ابن معروف شهادته فی سنہ ست و سبعین و ثلاثة فندم علی ذلك و قال كان یقبل قولی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بانفرادی فصار لا یقبل قولی علی فعل الا مع آخر و صنف کتاب السین و المختلف و المولف و غيرهما و خرج من بغداد الى مصر قاصدا ابا الفضل جعفر بن الفضل المعروف بابن حزابة و زیر کافور الاخشیدی المذکور فی حرف الجیم فانه بلغه ان ابا الفضل عازم علی تالیف مسند فمضی إلیه یساعدہ علیه و اقام عنده مدة و بالغ ابو الفضل فی اکرامه و انفق علیه نفقة واسعة و اعطاه شيئا کثیرا و حصل له بسبیه مال جزیل و لم یزل عنده حتی فرغ من المسند و كان یجتمع هو و الحافظ عبد الغنی بن سعید المقدم ذکره علی تخریج المسند و کتابته الى ان نخر و قال الحافظ عبد الغنی المذکور احسن الناس کلاما علی حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة علی بن المدینی فی وقتہ و موسی بن هارون فی وقتہ و الدارقطنی فی وقتہ و سأل الدارقطنی يوما اصحابه هل رای الشیخ مثل نفسه فامتنع من جوابه و قال قال الله تعالى فَلَا تُرْكُوا أَنْفُسَكُمْ

فالح علیه فقال ان کان فی فن واحد فقد رأیت من هو افضل منی و ان کان من اجتمع فيه مثل ما اجتمع فی فلا و كان مفتنا في علوم کثیرة اماما في علوم القرآن و كانت ولادة الحافظ المذکور فی ذی القعدة سنہ ست و ثلاثة و توفي يوم الاربعاء لشمان خلون من ذی القعدة و قبل ذی الحجه سنہ خمس و ثمانین و ثلاثة ببغداد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۵۰

و صلی الله علیه الشیخ ابو حامد الاسفارینی الفقيه المشهور المقدم ذکره و دفن قریبا من معروف الكرخی فی مقبرة باب الدیر رحمة الله و الدارقطنی بفتح الدال المهملة و بعد الالف راء مفتوحة ثم قاف مضمومة و بعدها طاء مهملة ساکنة ثم نون هذه النسبة الى دارقطن و كانت محله كبيرة ببغداد ذهبي در تذكرة الحفاظ گفتہ الدارقطنی الامام شیخ الاسلام حافظ الزمان ابو الحسن علی بن احمد بن مهدی البغدادی الحافظ الشهیر صاحب السین مولده سنہ ست و ثلاثة سمع البغوى و ابن ابی داود و ابن صاعد و الحضرمی و ابن درید و ابن ییرود و علی بن عبد الله بن مبشر و محمد بن القاسم المحاربی و ابا علی محمد بن سلیمان

المالکی و ابا عمر القاضی و ابا جعفر احمد بن بھلول بن زياد النیسابوری و بدر بن هیثم القاضی و احمد بن القاسم الفرائضی و ابا طالب الحافظ و خلاقیت بغداد و البصرة و الكوفة و واسط و ارتحل فی کھولته الى مصر و الشام و صنف التصانیف حدث عنه الحاکم و ابو حامد الاسفراینی و تمام الرازی و الحافظ عبد الغنی الازدی و ابو بکر البرقانی و أبو ذر الھروی و ابو نعیم الاصبهانی و ابو محمد الخلّال و ابو القاسم بن المحسن و ابو طاهر بن عبد الرحیم و القاضی ابو الطیب الطبری و ابو بکر بن بشران و ابو القاسم حمزہ السھمی و ابو محمد الجوھری و ابو الحسین بن الابنوسی و عبد الصمد بن المامون و ابو الحسین بن المھتدی بالله و ام سواهم قال الحاکم صار الدار قطنی اوحد عصره فی الحفظ و الفهم و الورع و اماماً فی القراء و النحوین و اقامت فی سنة سبع و ستین ببغداد اربعه اشهر و کثر اجتماعنا فصادفته فوق ما وصف لی و سالته عن العلل و الشیوخ و له مصنفات یطول ذکرها فاشهد انه لم یخلف علی ادیم الارض مثله و قال الخطیب كان فرید عصره و امام وقته و انتهی إلیه علم الاثر و المعرفة بالعلل و اسماء الرجال مع الصدق و الثقة و صحة الاعتقاد و الاخذ من الاعداد فان له فيها مصنفاً سبق فیه الى عقد الابواب قبل فرش الحروف و تاسی القراء بعده و من ذلك المعرفة بمذاهب الفقهاء بلغنى انه درس الفقه على أبي سعید الاصطخری و منها المعرفة بالآداب و الشعر فقیل كان يحفظ دواوین جماعة و حدثی حمزہ بن محمد بن طاهر انه كان يحفظ دیوان السيد الحمیری و لهذا نسب الى تشیع قال ابن الذہبی ما بعده من التشیع قال الخطیب و حدثی الازھری قال بلغنى ان الدار قطنی حضر فی حداثته مجلس اسماعیل الصفار و قعد ینسخ جزءاً و الصفار یملی فقال رجل لا یصح سماعک و انت ینسخ فقال فهمی للاملاع خلاف فهمک أ تحفظ کم أملی الشيخ قال لا ادری قال املی ثمانیة عشر حديث الحديث الاول عن فلان عن فلان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۵۱

و متنه کذا و کذا و الثاني عن فلان عن فلان و متته کذا و کذا و مز فی ذلك حتى اتی على الاحادیث فتعجب الناس منه او كما قال قال رجا بن محمد المعدل قلت للدارقطنی هل رأیت مثل نفسک فقال قال الله تعالى فلا ترکوا أنفسکم

قال فالححت عليه فقال لم أرأ أحداً جمع ما جمعت وقال ابو ذر الحافظ قلت للحاکم هل رأیت مثل الدارقطنی فقال هو لم یر مثل نفسه فكيف أنا رواها الخطیب فی تاریخه عن أبي الولید الباجی عن أبي ذر و كان عبد الغنی إذا ذکر الدارقطنی قال استاذی قال القاضی ابو الطیب الطبری الدارقطنی امیر المؤمنین فی الحديث و قال الخطیب قال لی ابو القاسم الازھری كان الدارقطنی ذکیاً إذا ذکر شيئاً من العلم أی نوع كان وجد عنده منه نصیب وافر لقد حدثی محمد بن طلحه البغایی انه حضر مع الدارقطنی دعوة فجری ذکر الاكلة فاندفع الدارقطنی یورد نوادر الاكلة حتى قطع اکثر لیلته بذلك قال الازھری رأیت الدارقطنی اجاب ابن أبي الفوارس عن علله حديث او اسم فقال يا ابا الفتح ليس بين الشرق و الغرب من یعرف هذا غیری قال الخطیب فی ترجمة الدارقطنی سالت البرقانی هل كان ابو الحسن یملی عليك العلل من حفظه قال نعم و انا الذي جمعتها و قرأتها الناس من نسختی و حدثی العتیقی حضرت مجلس الدارقطنی و جاءه ابو الحسن البيضاوی برجل غریب و ساله ان یملی عليه احادیث فاملى عليه من حفظه مجلساً یزید احادیثه على العشرين متون جمیعها نعم الشیء الھدیة امام الحاجة فانصرف الرجل ثم جاءه بعد و قد اهداى له شيئاً فقربه إلیه و املی عليه من حفظه سبعة عشر حديثاً متونها إذا جاءه کم کریم قوم فاکرموه قلت هنا یخضع للدارقطنی و لسعه حفظه الجامع لقوه الحافظة و لقوه الفهم و المعرفة و إذا شئت ان تبين براعه هذا الامام فطالع العلل فاتک تندھش و یطول تعجبک الخ و نیز ذھبی در عرب فی خبر من غیر گفته و الدارقطنی ابو الحسن على بن عمر بن احمد البغدادی الحافظ المشهور صاحب التصانیف فی ذی القعدۃ و له ثمانون سنہ روی عن البعوی و طبقه ذکرہ الحاکم فقال صار اوحد عصره فی الحفظ و الفهم و الورع و اماماً فی القراء و النحو صادفته فوق ما وصف لی و له مصنفات یطول ذکرها و قال الخطیب كان فرید عصره و قریع دھره و نسیج وحده و امام وقته انتهی إلیه علم الاثر و المعرفة بالعلل و اسماء الرجال مع الصدق و صحة الاعتقاد و الاصطلاح من علوم سوی علم الحديث منها القراءة و قد صنف فیها مصنفة و منه المعرفة بمذاهب الفقهاء و بلغنى انه درس فقه الشافعی على أبي سعید الاصطخری و منها المعرفة بالآداب و الشعر فقیل

انه كان يحفظ دواوين جماعة و قال ابو ذر الhero قلت للحاكم هل رأيت مثل الدارقطنى فقال هو امام لم ير مثل نفسه فكيف انا و قال البرقانى كان الدارقطنى يملى على العلل من حفظه وقال القاضى ابو الطيب الطبرى الدارقطنى امير المؤمنين فى الحديث و عبد الوهاب سبکى در طبقات شافعیه گفته على بن عمر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٢٥٢

بن احمد بن مهدی بن مسعود بن النعمان بن دینار بن عبد الله الامام الجليل ابو الحسن الدارقطنى البغدادی الحافظ المشهور صاحب المصنفات امام زمانه و سید اهل عصره و شیخ اهل الحديث مولده في سنة ست و ثلاثة مائة سمع من أبي القاسم البغوي و أبي بکر بن أبي داود و ابن صاعد و محمد بن هارون الحضرمي و على بن عبد الله بن مبشر الواسطی و أبي عمر محمد بن يوسف القاضی و محمد بن القاسم و الحسین بن المحاصلی و أبي بکر بن زياد النیساپوری و أبي روق الراحلی و بدر بن هیثم و احمد بن اسحاق بن بهلول و احمد بن القاسم الفرائضی و أبي طالب احمد بن نصر الحافظ و خلق كثير ببغداد و الكوفة و البصرة و واسط و رحل في الكھولء الى الشام و مصر فسمع القاضی ابا الطاهر الذھلی و هذه الطبقه روی عنه الشیخ ابو حامد الاسفراینی الفقیه و ابو عبد الله الحاکم و عبد الغنی بن سعید المصری و تمام الرازی و ابو بکر البرقانی و ابو داود عبد بن احمد و ابو نعیم الاصبهانی و ابو محمد الخلال و ابو القاسم التنوخي و ابو طاهر بن عبد الرحیم الكاتب و القاضی ابو الطیب الطبری و ابو الحسن الصباعی و حمزه السیھمی و ابو الغنائم بن المامون و ابو الحسین بن المھتدی بالله و ابو محمد الجوھری و خلق كثير قال الحاکم صار الدارقطنى احد عصره في الحفظ و الفهم و الورع و ااما في القراء و النحاء و في سنة سبع و ستين اقمت ببغداد اربعه اشهر و كثرا جتمعنا بالليل و النهار فصادفته فوق ما وصف لی و سالته عن العلل و الشیوخ قال و اشهد انہ لم يخلف على اديم الارض مثله و قال الخطیب كان الدارقطنى فرید عصره و قریع دھر و نسیج وحده و امام وقتھ انتھی إلیه علم الاثر و المعرفة بعلل الحديث و اسماء الرجال مع الصدق و الثقة و صحة الاعتقاد والاضطلاع من علوم سوی علم الحديث منها القراءة فان له فيها مصنفا مختصا جمع الاصول في ابواب عقدها في اول الكتاب و سمعت من يعتنی بالقراءة يقول لم يسبق ابو الحسن الى طریقته التي سلکها في عقد الابواب المقدمة في اول القراءة و صار القراء بعده یسلکون ذلك و منها المعرفة بمذاهب الفقهاء فان کتابه السین من يدل على ذلك و بلغنى انه درس فقه الشافعی على أبي سعید الاصطخری و قيل على غيره و منها المعرفة بالادب و الشعر فقيل انه كان يحفظ دواوين جماعة قال و حدثني الازھری قال بلغنى ان الدارقطنى حضر في حداثته مجلس اسماعیل الصفار فجلس ينسخ جزءا و الصفار يملی فقال رجل لا يصح سماعک و انت تنسخ فقال الدارقطنى فهمی لللاملاء خلاف فهمک تحفظ کم املا الشیوخ قال لا قال أملی ثمانیة عشر حدیثا الحديث الاول عن فلان عن فلان و متنه کذا و الحديث الثاني عن فلان عن فلان و متنه کذا ثم مر في ذلك حتى اتی على الاحادیث فتعجب الناس منه او كما قال و قال رجا بن محمد المعدل قلت للدارقطنى هل رأیت مثل نفسک فقال قال الله تعالى فلا تُرَكُوا أَنفُسَكُم فالححت عليه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٢٥٣

قال لم أر أحدا جمع ما جمعت و قال ابو ذر عبد بن احمد قلت للحاکم بن البیع هل رأيت مثل الدارقطنى فقال هو لم ير مثل نفسه فكيف انا و قال ابو الطیب القاضی الدارقطنى امير المؤمنین فى الحديث و قال الازھری كان الدارقطنى ذکیا إذا ذکر شیء من العلم أی نوع كان وجد عنده منه نصیب وافر و لقد حدثنی محمد بن طلحه البغال انه حضر مع الدارقطنى دعوة فجری ذکر الأكله فاندفع الدارقطنى أبي یورد اخبارهم و نوادرهم حتى قطع اکثر لیله بذلك و قال الازھری رأیت الدارقطنى اجاب ابن أبي الفوارس عن علة حديث او اسم ثم قال له يا ابا الفتح ليس بين الشرق و الغرب من يعرف هذا غیری و قال البرقانی كان الدارقطنى يملی العلل من حفظه و انا الذي جمعتها و قرأتها الناس من نسختی قال شیخنا الذھبی و هذا شیء عجیب مدهش فمن أراد ان يعرف قدر ذلك فليطالع كتاب العلل للدارقطنى و جمال الدين عبد الرحيم اسنوى در طبقات شافعیه گفته ابو الحسن على بن احمد البغدادی

المعروف بالدارقطني الامام الجليل قال الخطيب كان فريد عصره في علم الحديث عالما بعلوم اخري عارفا بمذاهب الفقهاء وعلم القراءة وصنف فيها مختصرا على ترتيب عجيب وعارفا بالادب والشعر يحفظ دواوين جماعة من الشعراء قال وبلغنى انه درس على أبي سعيد الاصطخري وقال الحاكم ما رأى الدارقطني مثل نفسه توفي ببغداد يوم الأربعاء لشمان خلون من ذى القعدة وقيل فى الثاني منه سنة خمس وثمانين وثلاثمائة عن تسع وسبعين سنة الاولى بالباء او لا والثانية بالسین وصلى عليه الشيخ ابو حامد ودفن قريبا من معروف الكرخي قال ابن خلكان قال والدارقطني براء مفتوحة وقاف مضمومة نسبة الى الدارقطني وهي محله كبيرة ببغداد نقل عنه في الروضه في اثناء كتاب القضايى على الكلام على الرواية بالاجازة ان المجاز يجوز له ان يجيز وهو الصحيح وابو بكر بن احمد اسدى در طبقات شافعىه گفته على بن عمر بن احمد بن مهدى بن مسعود بن النعمان بن دينار بن عبد الله ابو الحسن البغدادى الدارقطنى الحافظ الكبير صاحب المصنفات المفيدة منها كتاب السین و العلل الذى لم ير مثله في فنه و كتاب الافراد تفقه بابى سعيد الاصطخري وقيل على غيره قال الحاكم صار اوحد اهل عصره في الحفظ والفهم والورع واما ما في النحو والقراءة وشهد انه لم يخلف على اديم الارض مثله وقال الخطيب عن أبي الوليد الباقي عن أبي ذر قلت للحاكم هل رأيت مثل الدارقطنى فقال هو لم ير مثل نفسه فكيف انا وقال الخطيب سمعت القاضى ابا الطيب الطبرى يقول الدارقطنى امير المؤمنين في الحديث توفي في ذى القعدة سنة خمس وثمانين وثلاثمائة عن تسع وسبعين سنة فان مولده سنة ست وثلاثمائة توفي ببغداد ودفن قريبا من معروف الكرخي قال ابن ماكولا رأيت في المنام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۵۴

كان اسأل عن حال الدارقطني في الآخرة فقيل لي ذاك يدعى في الجنة بالأمام نقل عنه في الروضه في اثناء كتاب القضايى على الكلام على الرواية بالاجازة وشيخ محمد بن محمد جزرى در طبقات القراء گفته على بن عمر بن احمد بن مهدى بن مسعود الامام الحافظ ابو الحسن الدارقطنى البغدادى صاحب التصانيف واحد الاعلام الثقات عرض القراءات على أبي بكر النقاش وأبي الحسن احمد بن جعفر بن المناوى و محمد بن الحسين الطبرى و محمد بن عبد الله الحربى و ابيه عمر بن احمد و أبي القاسم على بن محمد كاس النخعى و أبي بكر محمد بن عمران التمار و محمد بن قطن و أبي بكر محمد بن الحسين بن محمد الذيلى و أبي الحسن بن بویان و احمد بن محمد الذیباجی و على بن سعيد دودانه و سمع كتاب السبعة من ابن مجاهد و تصدر للقراءة في اواخر عمره و الف فى القراءات كتابا جليلا لم يؤلف مثله و هو اول من وضع ابواب الاصول قبل الفرش و لم يعرف مقدار هذا الكتاب الا من وقف عليه ولم يكمل حسن كتاب جامع البيان الا لكونه نسج على منواله و روى عنه الحروف من كتابه هذا محمد بن ابراهيم بن احمد وقد رحل الى مصر و الشام و هو كبير ففاد روى عنه خلق و ائمة كبار مثل العلامه أبي حامد الاسفرايني و أبي ذر الھروي و أبي عبد الله الحاكم و أبي بكر البرقانى و عبد الغنى الا زدى و تمام الرازى و أبي نعيم الاصبهانى و أبي محمد الخلال و أبي الطيب الطبرى و أبي الحسن بن المهتدى بالله قال الحاكم صار الدارقطنى اوحد اهل زمانه في الحفظ والفهم والورع واما ما في القراءة والنحوين سالته عن العلل و الشیوخ و صادفته فوق ما وصف لي وقال الخطيب كان الدارقطنى فريد عصره و قريع دهره و نسیج وحده و امام وقته انتهى إليه علم الا-ثر و معرفة العلل مع الصیدق و الثقة و صحة الاعتقاد و الاضطلاع من علوم سوى الحديث منها القراءات و منها المعرفة بمذاهب الفقهاء و بلغنى انه درس فقه الشافعى على الاصطخري و منها المعرفة بالادب و الشعر فقيل انه كان يحفظ دواوين جماعة حتى قال و قد سأله رجل و الح عليه هل رأيت مثل نفسك قال لم ار احدا جمع ما جمعت توفي ثمان ذى القعدة سنة خمس وثمانين وثلاثمائة عن ثمانين سنة و ولی الدين محمد بن عبد الله الخطيب در اسماء رجال كتاب خود مشکاة گفته الدارقطنى هو ابو الحسن على بن عمر الدارقطنى الحافظ الامام العلام المشهور كان فريد عصره و وحيد دهره و امام وقته انتهى إليه علم الحديث و المعرفة بعلله و اسماء الرجال و معرفة الرواية مع الصیدق و الامانة و الثقة و العدالة و صحة الاعتقاد و سلامه المذهب و القيام بعلوم اخرى سوى الحديث منها علم القرآن و معرفة مذاهب الفقهاء درس فقه الشافعى على أبي سعيد الاصطخري و كتب عنه الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٢٥٥

ايضا و منها معرفة الادب و الشعر قال ابو الطيب كان الدارقطني امير المؤمنين في الحديث سمع خلقاً كثيراً و روى عنه الحافظ ابو نعيم و ابو بكر البرقانى و الجوهرى و القاضى ابو الطيب الطبرى و غيرهم ولد سنة خمس و ثلاثمائة و مات يوم الأربعاء ؟؟؟ لثمان خلت من ذى القعدة سنة خمس و ثمانين و ثلاثمائة رحمه الله تعالى الدارقطني بالقاف و النون منسوب الى دارقطن محله كانت ببغداد قديماً و على قارى در مرقاہ شرح مشکاه گفته و أبي الحسن على بن عمر الدارقطني بفتح الراء و تسكن و ضم القاف و سكون الطاء بعده نون نسبة الى دارقطن و كانت محله كبيرة ببغداد و هو امام عصره و حافظ دهره صاحب السین و العلل و غيرها انتهى إليه علم الاثر و المعرفة بعلم الحديث و اسماء الرجال و احوال الرواية مع الصدق و الامانة و الثقة و العدالة و صحة الاعتقاد و التضلع بعلوم شتى كالقراءة و له فيها كتاب لم يسبق إلى مثله احد ؟؟ منه الائمه كابي نعيم و الحاكم أبي عبد الله النيسابوري و البرقانى و الشيخ أبي حامد الاسفراينى و القاضى أبي الطيب الطبرى و الجوهرى و غير هؤلاء ولد سنة خمس و ثلاثمائة و مات ببغداد سنة خمس و ثمانين و ثلاثمائة و جلال الدين سيوطي در طبقات الحفاظ گفته الدارقطني الامام شيخ الاسلام حافظ الزمان ابو الحسن على بن عمر بن احمد بن مهدى البغدادى الحافظ الشهير صاحب السین و العلل و الافراد و غير ذلك ولد سنة ٣٠٦ و سمع البغوى و ابن أبي داود و ابن صاعد و ابن دريد و خلائق ببغداد و البصرة و الكوفة و واسط و مصر و الشام حدث عنه الحاكم و ابو حامد الاسفراينى و عبد الغنى و البرقانى و ابو نعيم و القاضى ابو الطيب و خلائق قال الحاكم اوحد عصره و امام وقته و انتهى إليه علم الاثر و المعرفة بالعلل و اسماء الرجال مع الصدق و الثقة و صحة الاعتقاد و الاخذ من العلوم كالقراءات فان له فيها مصنفاً سبق فيه الى عقد الابواب قبل فرش الحروف و تأسى به القراء بعده و المعرفة بمذهب الفقهاء درس الفقه على الاصطخري و المعرفة بالادب و الشعر فقيل كان يحفظ دواوين جماعة منهم السيد الحميري و لهذا انساب الى التشيع و ما بعده منه قال رجا بن محمد المعدل قلت للدارقطني هل رأيت مثل نفسك فقال قال الله تعالى فلا ترثُ كُوَا أَنْفُسَكُمْ فالحاجت فقال لم ار أحداً جمع ما جمعت و قال ابو ذر الحافظ قلت للحاكم هل رأيت مثل الدارقطني فقال هو لم ير نفسه فكيفانا و كان عبد الغنى إذا رأى الدارقطني قال أستاذى قال القاضى ابو الطيب الدارقطني امير المؤمنين في الحديث الخ و فخر الدين رازى در رساله فضائل شافعى و ترجيح مذهب او گفته و اما المتأخرون من المحدثين فاكثرهم علما و اقواهم قوء و اشدّهم تحقيقا في علم الحديث هؤلاء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٢٥٦

و هم ابو الحسن الدارقطني و الحاكم ابو عبد الله الحافظ و الشيخ ابو نعيم الاصفهاني و الحافظ ابو بكر البهقي و الامام ابو بكر عبد الله بن محمد بن زكريا الجوزي صاحب كتاب المتفق و الامام الخطيب صاحب تاريخ بغداد و الامام الخطابي المذى كان بحراً في علم الحديث و اللغة و قيل في وصفه جعل الحديث لابي سليمان كما جعل الحميد لابي سليمان يعنون داود النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال الله تعالى فيه و أَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ

فهوئاء العلماء صدور هذا العلم بعد الشيختين و هم باسرهم متفقون على تعظيم الشافعى و المبالغة في الثناء عليه و لكل واحد منهم تصنیف مفرد في مناقبه و فضائله و كل ما ذكرناه يدل على ان علماء الحديث قديماً و حديثاً كانوا معظمین للشافعی معترفين بتقدمه و تفرده ازین عبارت ظاهرست که دارقطنی از جمله اکثر محدثین متاخرین از روی علم و اقوای شان از روی قوت و اشدهان از روی تحقیق در علم حدیث و مثل حاکم و ابو نعیم و بیهقی و جوزقی و خطیب و خطابی از صدور این علم بعد شیخین بوده و رازی ثبات جلالت شان شافعی بمدح و تعظیم و تجلیل دارقطنی و امثال او شافعی را می نماید و محیی الدین یحیی بن شرف النووی در کتاب التقریب و التیسیر فی معرفة سنن البشیر النذیر گفته النوع الرابع فی جماعة من الحفاظ الّذین اشتهرت مصنفاتهم و عظم الانتفاع

بهم منهم ابو الحسن علی بن عمر البغدادی الدارقطنی ولد فی ذی القعده سنّة ست و ثلاثة و تلثاً من ثمانين و ثلاثة و خمسين و على بن محمد المعروف بابن الاثير در وقائع سنّة خمس و ثمانين و ثلاثة و كامل گفته وفيها فی ذی القعده توفی الامام ابو الحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدي المعروف بالدارقطنی الامام المشهور و شیخ حسین بن محمد بن الحسن الدياريکری در خمیس فی احوال النفس النفیس گفته و فی سنّة خمس و ثمانين و ثلاثة مات حافظ العصر ابو الحسن علی بن عمر الدارقطنی ببغداد فی ذی القعده و له ثمانون سنّة و سالم سنہوری در شرح الفیة الحديث گفته و الدارقطنی هو الامام الحافظ الكبير ابو الحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدي بن مسعود البغدادی كان فرید عصره و نسیج وحده و امام و قته منسوب الى دارقطن محله من محال البغداد توفی كما سیاتی فی النظم سنّة خمس و ثمانين و ثلاثة و ابن تیمیه در منهاج گفته الثعلبی و امثاله لا يعتمدون الكذب بل فيهم من الصیلاح و الدین ما منعهم من ذلك لكن ينقلون ما وجدوه فی الكتب و يدوّنون ما سمعوه و ليس لاحدهم من الخبرة بالاسانید ما لائمه الحديث کشعبة و يحيی بن سعید القطان و عبد الرحمن بن مهدي و احمد بن حنبل و علی بن المدينه و يحيی بن معین و اسحاق بن راهويه و محمد بن يحيی الذھلی و البخاری و مسلم و أبي داود و النسائی و أبي حاتم و أبي زرعة الرازيان و أبي عبد الله بن مندہ و الدارقطنی و عبد الغنی بن سعید و امثال هؤلاء من ائمه الحديث و نقاده و حکامه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۵۷

و حفاظه الّذین لهم خبرة و معرفة تامة باقوال النبي صلی اللّه علیه و سلم و احوال من نقل العلم و الحديث عن النبي صلی اللّه علیه و سلم من الصیحاء و التابعين و تابعيهم و من بعد هؤلاء من نقلة العلم و قد صنّفوا الكتب الكثيرة فی معرفة الرجال الّذین نقلوا الاثار و اسماءهم و ذکروا اخبارهم و اخبار من اخذوا عنه و من اخذ عنهم مثل كتاب العلل و اسماء الرجال عن يحيی بن سعید القطان و علی بن المدينه و احمد بن حنبل و يحيی بن معین و البخاری و مسلم و أبي زرعة و أبي حاتم و النسائی و الترمذی و أبي احمد بن عدی و أبي حاتم بن حبان و أبي الفتح الاذدی و الدارقطنی و غيرهم ازین کلام ابن تیمیه صراحة و اضحت که دارقطنی از ائمه حدیث و نقاد و حکام و حفاظ آنسست که برای او خبرت و معرفت تامه باقوال جناب رسالت مآب صلی اللّه علیه و سلم و اقوال ناقلين علم حدیث از جناب رسالت مآب صلی اللّه علیه و سلم حاصلست و از امثال شعبه و يحيی بن سعید و عبد الرحمن بن مهدي و احمد بن حنبل و علی بن المدينه و يحيی بن معین و بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و دیگر اعاظم و ارکان معدودست و نیز ازین کلام ثابتست که این جماعت که مدح شان در این جا نموده مثل ثعلبی و غيره نیستند که حسب اظهار ابن تیمیه آنچه می یابند روایت می کنند پس اگر در کتب اینها هم موضوعات مندرج باشد تفرقه در میان ایشان و ثعلبی و غيره باقی نماند و شیخ عبد الحق در رجال مشکأة گفته الدارقطنی ابو الحسن علی بن عمر الدارقطنی نسبته الى دارقطن محله كبيرة من بغداد علامه حافظ فاضل محدث کامل عالم عامل فرید دهره و وحید عصره و نسیج وحده و امام و قته عدیم النظیر فی علم الحديث و معرفة علله و اسماء الرجال مع صدق و امانة و ثقة و عدالة و صحة اعتقاد و سلامه مذهب يقال لم یات بعده فی هذا الشأن من يعتد به و قد ختم علیه هذا الفن و قد نقد احادیث علی البخاری و مسلم و احباب الناس عنه و بلغ الكمال فی علم التفسیر و الفقه و الادب و الشعر و اقسام الفضائل تفقه علی أبي سعید الاصطخري و روی الحديث عنه و عن خلق کثیر من العلماء مثل أبي القاسم البغوي و أبي بکر بن أبي داود و أبي طالب احمد بن نصر الحافظ و يحيی بن صاعد و يزید بن ابراهیم القاضی و احمد بن اسحاق بن بهلول و أبي سعید القدوری و أبي حامد محمد بن هارون الحضرمی و اسماعیل بن العباس الوراق و ابراهیم بن حماد القاضی و روی عنه الحافظ ابو نعیم و ابو بکر البرقانی و الجوهري و الازھري و القاضی ابو الطیب الطبری و الحاکم ابو عبد اللّه النیسابوری و غيرهم و سأله هل رایت مثل الدارقطنی قال هو لم یر مثله فكيف انا ولد بغداد سنّة خمس اوست و ثلاثة و ثمانين و توفی يوم الأربعاء لثمان خلون و قيل اثنین و عشرين من ذی القعده و قيل فی ذی الحجه و الاول اصح سنّة خمس و ثمانين و ثلاثة و قال ابو الطیب الطبری کان الدارقطنی امیر المؤمنین فی الحديث و علامه ابو مهدي عيسی در کتاب مقایل الاسانید گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۵۸

طرف من طريف تعريفه قدس الله روحه هو على بن عمر بن مهدى بن مسعود بن النعمان بن دينار بن عبد الله الامام الجليل ابو الحسن الدارقطنى بفتح الراى و ضم القاف نسبة الى دار قطن محله كبيرة بغداد الشافعى البغدادى الحافظ المشهور امام زمانه و سيد اهل عصره وشيخ اهل الحديث بلا مدافع ولد سنة ست و ثلاثة و سمع من أبي القاسم البغوى و ابو داود و ابن صاعد و الحسين بن المحاملى و خلائق لا يحصون بيغداد و الكوفة و البصرة و الشام و واسط و مصر و غيرها روى عنه ابو عبد الله الحاكم و عبد الغنى بن سعيد الحافظ و تمام الرازى و الحافظ ابو نعيم فى آخرین قال الحاكم صار الدارقطنى اوحد عصره فى الحفظ و الفهم و الورع و اماما فى القراء و النحوين و اشهد انه لم يخلف على اديم الارض مثله و قال الخطيب كان الدارقطنى فريد عصره و قريع دهره و نسيج وحده و امام وقته انتهى إليه علم الاثر و المعرفة بعلل الحديث و اسماء الرجال مع الصدق و الثقة و صحة الاعتقاد و الاضطلاع من علوم سوى علم الحديث منها القراءة و منها المعرفة بمذاهب الفقهاء و منها المعرفة بالادب و الشعر فقيل انه كان يحفظ دواوين جماعة و حضر فى حداثته مجلس اسماعيل الصفار فجلس ينسخ جزءا و الصفار يملئ فقال له رجل لا يصح سماحك و انت تنسخ فقال الدارقطنى فهى؟؟؟ للاملاء خلاف فهمك تحفظكم املى الشيخ قال لا قال املى ثمانية عشر حديثا الاول عن فلان عن فلان و متنه كذا و الحديث الثاني عن فلان عن فلان و متنه كذا ثم مر في ذلك حتى اتى على الاحاديث فتعجب الناس منه و سأله بعض اصحابه هل رأيت مثل نفسك فامتنع من جوابه و قال قال الله تعالى فلا تزكيوا أنفسكم

فاللح عليه فقال ان كان فى فن واحد فقد رأيت من هو افضل منى و ان كان ممن اجتمع فيه مثل ما اجتمع فى فلا و قال ابو ذر عيد بن احمد قلت للحاكم هل رأيت مثل الدارقطنى فقال هو لم ير مثل نفسه فكيف انا و قال الخطيب جاءه ابو الحسن البيضاوى بغرير ليسمع عنه فامتنع و اعتلى بعض العلل فقال هذا رجل غريب و سأله ان يملئ عليه احاديث فاملى عليه ابو الحسن من حفظه مجلسا تزيد احاديثه على العشرين متون احاديثها جميعا نعم الشيء الهدية امام الحاجة فانصرف الرجل و جاءه بعد و قد اهدى له شيئا فقربه و املى عليه من حفظه سبعة عشر حديثا متون جميعها إذا اتاكم كريما قوم فاكرموه و قال الحافظ عبد الغنى بن سعيد احسن الناس كلاما على حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة على بن المدينى فى وقته و موسى بن هارون فى وقته و على بن عمر الدارقطنى فى وقته و قال رجا بن محمد المعدل كما عند الدارقطنى يوما و القارى يقرأ عليه و هو يتفل فمرة حديث فيه نسير بالنون فقال القارى بشير بالباء مع ضمها فسبح الدارقطنى فقال بشير بفتح الموحدة فسبح فقال يسير بضم التحتية

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۵۹

فتلى الدارقطنى ن و القلم و ما يسطرون

وقال حمزه بن محمد بن طاهر كنت عند الدارقطنى و هو قائم يتفل فقرأ عليه ابو عبد الله بن الكاتب عمرو بن شعيب عمرو بن سعيد فسبح الدارقطنى فاعاده و وقف فتلى الدارقطنى يا شعيب أصلواتك تامرک ان نترك فقال ابن شعيب انتهى توفى يوم الخميس لشمان خلون من ذى القعدة سنة خمس و ثمانين و ثلاثة قال ابو نصر بن ماكولا رأيت في المنام كأنني اسال عن حال الدارقطنى في الآخرة فقيل لي ذاك يدعى في الجنة امام و خود شاه صاحب در بستان المحدثين گفته انه نام و نسب او على بن عمر بن احمد بن مهدى بن مسعود بن دينار بن عبد الله و كنت او ابو الحسن در مذهب شافعیست و در مسكن بغدادي دارقطنيست و دارقطن بضم قاف محله کلانیست در بغداد در سال سه صد و شش متولد شده و از ابو القاسم بغوی و ابو بکر بن ابو داود و ابن صاعد و حسين محاملى و دیگر علماء بسیار سمع حديث حاصل کرده و در بغداد و کوفه وبصره وشام وواسط و مصر و دیگر بلدان اسلام گردیده و حاکم و عبد الغنى منذری صاحب ترغیب و ترهیب و تمام رازی صاحب فوائد مشهوره و ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیۃ الاولیاء از وی تلمذ و شاگردی کرده اند و در علم قرأت و تجوید دستگاه تمام داشت و در فن معرفت علل حديث و اسماء الرجال بی نظیر وقت و یگانه عصر خود بود چنانچه خطیب و حاکم و دیگر ائمه این صفت بتفوق او گواهی داده اند و مذاهب

فقها و علم ادب و شعر را نیز نیکو ورزیده بود گویند که دواوین جماعت کثیر را از شعرا یاد می‌داشت و در نوجوانی در مجلس اسماعیل صفار می‌نشست روزی از املاء صفار مذکور چیزی می‌نوشت و صفار املا می‌کرد صفار باو گفت که سماع تو صحیح نیست زیرا که در نوشتن مشغولی و فهم حدیث خوب نمی‌کنی دارقطنی گفت حضرت را یادست که چند حدیث املا فرموده‌اند صفار گفت نه دارقطنی گفت تا حال هیژده حدیث املا فرموده‌اند حدیث اول از فلان شیخ و او از فلان تا آخر سند و متنه کذا و حدیث ثانی و متن او کذا و کذا؟؟؟ و علی هذا القیاس تمام آن احادیث را مع الطرق و الاسانید از یاد از برخواند تمام اهل مجلس را از قوت حافظه او تعجب رو داد روزی از وی پرسیدند که مانند خود دیگری را دیده هیچ جواب نگفت و این آیه را برخواند فلا تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ

و از لطائف و ظرائف او آنست که روزی ابوالحسن بیضاوی مردی را که از دور برای طلب حدیث آمده بود بحضور او آورد و گفت این مرد غریب است از دور آمده باید که چند حدیث بروی املا فرمایی دارقطنی تعلل نمود و گفت من فراغت و فرصت ندارم تا آنکه ابوالحسن بیضاوی پر بجد؟؟؟ شد دارقطنی بر وی زیاده بربست سند املا کرد و متن آن همه همین حدیث بود
نعم الشیء الهدیة

امام الحاجة آن مرد غریب روز دیگر هدیه مناسب آورد پس او را نزدیک خود نشانید و بر وی هفتده سند املا فرمود و متن آن همه این حدیث بود
إذا أتاكم كريما فاكرموه

و نیز از لطائف او آنست که روزی نوافل می‌خواند
عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۰

و شخصی متصل او نشسته نسخه حدیث می‌خواند و در ان نسخه در اسمای بعض رواهه نسیر واقع شده بود نبودن و سین مصغران خواننده بشیر خواننده ببای موحده و شین معجمه دارقطنی در نماز گفت سبحان الله خواننده متبه بشیر خواند مکبرا باز دارقطنی سبحان الله گفت خواننده یسیر خواند بضم یای تحتیه چون دارقطنی دید که پی بلفظ صحیح نمی‌برد باواز بلند خواندن و القلم و ما یسْطُرُونَ

و نیز روزی در نوافل بود که خواننده حدیث عمرو بن شعیب را عمرو بن سعید خواند دارقطنی سبحان الله گفت خواننده حدیث اعاده سند نموده درین لفظ متوقف شد دارقطنی این آیت تلاوت نمود یا شُعَيْبُ أَصَلَّتُكَ تَأْمُرُكَ

وفات او روز پنجشنبه هشتم ذی قعده سال هشتاد و پنج بعد از سه صدست ابونصر بن ماکولا گفته است که من در خواب دیدم که گویا از فرشتگان حال دارقطنی می‌پرسم که در آخرت چون شد مرا گفتند در جنت امام می‌گویند انتهی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته ابوالحسن علی بن احمد بن مهدی البغدادی الدارقطنی الحافظ المشهور عالم حافظ فقیه بر مذهب شافعی بود در سنه سین و ثلثاه متوال شده فقه از أبي سعید اصطخری فقیه شافعی و قرأت عرضها و سمعاها از محمد بن حسن النقاش و از أبي سعید القرزاوی و محمد بن الحسين الطبری و طبقه ایشان گرفت و سمعاها از أبي بکر بن مجاهد نمود در حالی که صغیر بود در بغداد و کوفه و بصره و شام و واسط و مصر و دیگر بلدان اسلام گردیده و سمعاها از ابوالقاسم بغوى و ابن صاعد و حسين محاملی و دیگر علمای بسیار نموده در عصر خود بامامت در علم حدیث منفرد بلا منازع بود در آخر عمر برای افرا در بغداد صدر شده عارف بود باختلاف فقها و بسیاری از دواوین عرب از بر یاد داشت منها دیوان السید الحمیری و باین جهت منسوب بسوی تشیع گشت حافظ ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیة الأولیاء و حاکم و عبد الغنی مصری و حافظ منذری و تمام رازی و جماعت کثیره از وی روایت دارند و در فن حدیث و معرفت علل و اسماء الرجال بی نظیر و یگانه عصر خود بود چنانکه خطیب و حاکم و دیگر ائمه این صفت به تفوق او درین علوم گواهی داده‌اند و مذاهب فقها و علم ادب را نیک و روزی‌ده بود قاضی ابن

معروف شهادت او در سنہ ست و سبعین و ثلث مائے قبول کرد و نادم شد و گفت قول من بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بانفراد مقبول می شد حالاً قول من بر نقل من بدون دیگری پذیراً نمی شود و کتاب السنن و المختلف و المؤتلف و غیرہما تصنیف
اوست از بغداد بمصر آمد باین جهت که او را این خبر رسید که ابو الفضل جعفر بن الفضل معروف بابن؟؟؟ وزیر کافور اخشیدی
عزم تالیف مسند دارد خواست که درین باب مساعدت او کند مدتی نزد او ماند و وی در اکرام او مبالغه نمود و در انفاق و اعطای
و سعیت فرمود و مال جزیل بدست او آمد تا فراغ از مسند نزدش مقیم ماند و تخریج مسند بااتفاق حافظ عبد الغنی می نمود تا آنکه
تمام شد حافظ عبد الغنی گفته احسن الناس کلاماً علی حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۱

ثلثہ علی بن المدینی فی وقته و موسی بن هارون فی وقته و الدارقطنی فی وقته وی امام بود در علوم قران و متقن در علوم کثیره در
بستان المحدثین نوشته دارقطنی در نوجوانی بمجلس اسماعیل صفار می نشست روزی صفار املا می کرد و وی می نوشت صفار
گفت سمع تو صحیح نیست زیرا که در نوشتمن مشغولی و فهم حدیث خوب نمی کنی دارقطنی گفت حضرت را یا دست که چند
حدیث املا فرموده‌اند گفت نه دارقطنی گفت تا حال هیجده حدیث نویسانیده‌اند حدیث اول عن فلان و هو عن فلان تا آخر سند
و متنه کذا و کذا و حدیث ثانی و متن او کذا و کذا تا تمام آن همه احادیث مع الطرق و الاسانید از یاد خود برخواند تمام اهل
مجلس از قوت حافظه‌اش در حیرت ماندند از وی پرسیدند که مانند خود دیگری را دیده هیچ جواب نگفت و این آیه بخواند فلا
تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ

ابن خلکان گفته چون زیاده‌تر الحاج کردند گفت در فن واحد می پرسید پس افضل از خود دیده‌ام و اگر از کسی می پرسید که در
وی هر آنچه در من مجتمع شده است فراهم شده باشد پس ندیده‌ام در بستان گفته از لطائف و ظرائف او اینست که روزی ابو
الحسن بیضاوی مردی را که از دور برای طلب حدیث آمده بود بحضور او آوردند و گفت این مرد غریب‌ست از دور آمده باید که
چند حدیث بر وی املا فرمایی دارقطنی تعلل نمود و گفت مرا فرصت و فراغت نیست چون ابوالحسن پر بجد شد دارقطنی زیاده
بربست سند بر وی املا کرد و متن جمله همین بود

نعم الشیء الهدیة امام الحاجة

آن مرد غریب روز دیگر هدیه مناسب آورد او را نزد خود بنشانید و هفده حدیث بر وی املا کرد که متن همه این بود
إذا اتاكم کریم قوم فاکرموه

همچنین روزی نوافل می خواند شخصی متصل او نشسته حدیث می خواند و در ان نسخه در اسمای بعض روایت نسیر واقع شده بود
بنون و سین بصیغه تصغیر خواننده بشیر خواند بای موحده و شین معجمه دارقطنی در نماز سبحان اللہ گفت خواننده متبه شده باز
بشیر خواند دارقطنی باز سبحان اللہ گفت خواننده یسیر خواند بضم یا تھتیه چون دارقطنی دید که پی بلفظ صحیح نمی برد با اواز
بلند خواند ن و القلم و ما یسٹرُونَ

نیز روزی در نوافل بود خواننده حدیث عمرو بن شعیب را عمرو بن سعید خواند دارقطنی سبحان اللہ گفت خواننده اعاده سند
نموده درین لفظ متوقف شد دارقطنی این آیت تلاوت نمود یا شعیبُ أَصَلَّتُكَ تَأْمُرُكَ

انتهی ولادت حافظ در سنہ ست و ثلثائمه بوده و وفات روز چهارشنبه هشتم یا دوم ذی قعده یا ذی حجه سنہ خمس و ثمانین و
ثلاث مائے در بغداد افتاد ابو حامد اسفراینی فقیه مشهور بروی نماز گزار و قریب معروف کرخی در مقبره باب حرب مدفون
گردید حافظ ابن ماکولا گفته من او را در خواب دیدم و گویا از ملائکه حال او می پرسم که در آخرت چون شد گفتند در جنت
او را امام می گویند دارقطنی بفتح دال و رای مفتوحه و قاف مضمومه نسبت بسوی دارقطن که محله کلان در بغداد بود و نیز
مولوی صدیق حسن خان معاصر

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۲

در ابجد العلوم گفته ابو الحسن علی بن عمر بن احمد الحافظ الدارقطنی کان عالما حافظا انفرد بالامامة في علم الحديث في عصره ولم ينافيه في ذلك احد من نظرائه وتصدر في آخر أيامه للقراء ببغداد و كان عارفا باختلاف الفقهاء و يحفظ كثيرا من دواوين العرب روى عنه الحافظ ابو نعيم الاصفهاني صاحب حلية الاولى و قبل القاضي ابن معروف شهادته فندم على ذلك وقال كان يقبل قوله على رسول الله صلى الله عليه وسلم بانفراد فصار لا يقبل قوله على نقل الا مع آخر صنف كتاب السین و المختلف و المولف وغيرهما وخرج من بغداد الى مصر و كان متوفيا في علوم القرآن ولد سنة ۳۰۶ و توفي في سنة ۳۸۵ و دفن قريبا من معروف الكرخي و دارقطن محله كبيرة ببغداد

وجه بست و هشتم

آنکه ابو الحسن علی بن عمر بن محمد بن الحسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق السکری الحربی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه آنفا شنیدی که محب طبری در ریاض نضره گفته عن انس بن مالک قال کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللہم ائنی باح خلقک إلیک یاکل هذا الطیر فجاء علی بن أبي طالب فاکل معه خرجه الترمذی وقال غریب و البغوی فی المصابیح فی الحسان و خرجه الحربی و زاد بعد قوله اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر و کان مما یعججه اکله و زاد بعد قوله فجاء علی بن أبي طالب فقال استاذن علی رسل الله صلی الله علیه و سلم فقلت ما علیه اذن و کنت احبت ان یکون رجلا من الانصار طالب فقال استاذن علی رسل الله صلی الله علیه و سلم فقلت ما علیه اذن و کنت احبت ان یکون رجلا من الانصار و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و

فی الریاض النضرة بعد ذکر تخریج الترمذی له و البغوی فی المصابیح فی الحسان و خرجه الحربی أی الحافظ ابو الحسن علی بن عمر بن الحسن السکری الحربی فی اجزاء من حدیثه و زاد بعد اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر و کان مما یعججه اکله و زاد بعد قوله فجاء علی بن أبي طالب فقال استاذن علی رسل الله صلی الله علیه و سلم فقلت ما علیه اذن و کنت احبت ان یکون رجلا من الانصار

و مخفی نماند که حربی حسب افادات ائمه رفع الشأن و محدثین اعیان ثقه و صدوق و مامون صحيح السمع بوده سمعانی در انساب در نسبت سکری گفته ابو الحسن علی بن عمر بن محمد بن الحسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق السکری الحمیری ذکره ابو بکر الخطیب الحافظ فی التاریخ و قال ابو الحسن الحمیری اصله ناحیة من حضرموت الى جبل و یعرف بالسکری وبالصیرفی وبالکیال وبالحربی سمع احمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفی و جعفر بن احمد بن محمد الصیبیح الجرجائی و الهیشم بن خلف الدوری و محمد بن محمد بن سلیمان بن الباغنی و ابا؟؟؟

البغوی و غيرهم روى عنه القاضي ابو الطيب الطبری و ابو القاسم الازھری و ابو محمد الخلّال و ابو القاسم التنوخي و ابو الحسن بن حسنون بن الترسی فی جماعة آخرهم ابو الحسن بن البقر البراز و تکلم عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۳

فیه ابو بکر البرقانی و قال لا - یساوی فلسا و قال ابو القاسم الازھری هو صدوق و کان سمعاً فی کتب اخیه لكن بعض اصحاب الحديث قرأ علیه شيئاً منها لم یکن فیه سمعاً و الحق فیه السیماع و جاء آخرون فحكوا الالحاق و انکروه و اما الشیخ فکان فی نفسه ثقة و قال عبد العزیز الازجی الحربی کان صحيح السیماع و لما اصرّ قرأ بعض الطلبة علیه شيئاً لم یکن فیه سمعاً و لا ذنب له فی ذلك و کف بصره فی آخر عمره و قال العتیقی کان ثقة مامونا و كانت ولادته مستهل المحرم من سنة ست و تسعین و مائتين و مات

فى شوال سنه ست و ثمانين و ثلاثة و مائة ببغداد و ذهبي در عبر گفته و الحربي ابو الحسن على بن عمر الحميري البغدادي و يعرف ايضا بالسکري و بالصيرفي و بالكياں روی عن احمد بن الحسن الصوفی و عباد بن على السیرینی و الباغمی و طبقتهم ولد سنه ست و تسعين و مائتين و سمع سنه ثلاث و ثلاثة باعتماء اخیه و توفی فی شوال و محمد المعروف بابن الاٹیر الجزری در کامل در وقایع سنه ست و ثمانين و ثلث مائه گفته و فيها توفی على بن عمر بن محمد بن الحسن ابو اسحاق الحميري المعروف بالسکري و بالحربی و بالکياں و مولده سنه ست و تسعين و مائتين انتهى فهذا الحربي الامام العديم المثیل الثقة الصدوق الفرد النبیل قد لحب من الحق اوضح سبیل و بین طریق الصدق للافادة و التنویل فروی الحديث الشریف الجميل بزیاده معجبه هی اجلی دلیل علی فضیله و صی خیر سلیل من نسل ابراهیم الخلیل صلی اللہ علیہما و آلهما ما توالی الاشراق و الاصلیل فلا یقابل روایة الحرمی الجلیل بالزد و الانکار و التعالیل الا من حارب الحق برایه المدخل العلیل و نابذه رواه للتلیمی و التضلیل و عمی عنہ لطرفه الخاسئ الكلیل و اشاح بوجهه للتخدیم و التسویل فرمی بنفسه فی العذاب الوییل و اشتري لها العقاب الدائم و التنکیل و اللہ الموفق المنیل

وچہ بست و نہم

آنکه ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمدان بن بطء العکبری البطی المعروف بابن بطء حدیث طیر را در کتاب الابانه روایت نموده سابقاً شنیدی که علامه ابن شهرآشوب طاب ثراه در مناقب گفته قد روی حدیث الطیر جماعتہ منهم الترمذی فی جامعه و ابو نعیم فی حلیة الاولیاء الی ان قال و رواه ابن بطء فی الابانة من طریقین انتھی فهذا ابن بطء المحدث الجوال الامام الفاضل الفقيه الرحال المذی لقف العلم عن فحول الرجال و کابد و قاسی المشاق و الاھوال فی طلب حدیث رسول رب المتعال صلی الله علیه وسلم ماهب القبول و جری الشمال قد روی هذا الحديث البائع فی الكمال فی کتاب الابانة ابانة للحق الحقيق بالاقبال من طریقین سلوکاً الطریق التحقيق و الاکمال و رغمما لآناف ارباب الخدع و الازلال فمن ارتتاب فیه بعد روایة ابن بطء عمدة الاقبال فهو البته من اهل الافن و الخبرال ليس له الى الحق مرتجع و لا- مال و الله ولی الانعام و الافضال و مخفی نماند که ابن بطء از اعاظم کمالی محدثین و اکابر فقهای منقدین و نقاد احادیث و اخبار و جهابذه روایات و آثار بوده م Hammond و مفاتخر مشرقه و محاسن و ما ثر مونقه او از کتاب الانساب سمعانی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی انشاء الله تعالی در حدیث تشییه خواهی شنید و کافیست برای جلالت مرتبت و رفعت منزلت ابن بطء که او از جمله شیوخ آن مشایخ سبعه والد ماجد

وچہ سی ام

آنکه ابو بکر محمد بن عمیر بن بکیر النجار حديث طیر را روایت کرده چنانچه محب طبری در ریاض نصره گفته و خرجه النجار عنہ و قال قدمت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طائرًا فسمی فاکل لقمة و قال اللہم ائنی باحّ خلقک إلیک والی فاتی علی فضرب الباب فقلت من انت قال علی قلت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجۃ ثم اکل لقمة و قال مثل الاول فضرب علی فقلت من انت قال علی قلت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجۃ ثم اکل لقمة و قال مثل ذلك قال فضرب علی و رفع صوته فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا انس افتح الباب قال فدخل فلما راه النبی صلی اللہ علیہ وسلم تبسم و قال الحمد لله الذي جعلک فانی ادعو فی کل لقمة ان یاتینی اللہ باحّ الخلق إلیه و الی فکنت انت قال فو الذي بعثک بالحق نبیا انی لا ضرب الباب ثلث مرات و یردنی انس قال فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لم رددته قال کنت احّ معه رجلا من الانصار فتبسم النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال ما یلام الرجل علی حبّ قومه و روایت نمودن بخاری حديث طیر را از افاده محب طبری در ذخائر العقبی و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل و محمد بن اسماعیل الامیر در روضه ندیه نیز ظاهرست کما ستطلع علیه فيما بعد انشاء اللہ تعالی فهذا ابو بکر النجار الماجد الطیب النجار قد روی هذا الحديث المزدی على فوائح الازهار و خرج هذا الخبر الساطع الانوار علی وجه کامل مجلو کسبائک النصار، و نهیج تام تجلو البصائر و الابصار، جلبا لحتف اهل الجحود و الانکار و سوقا لحین ارباب خفر الذمار و اللہ الواقی عن الانغماس و الانغمار فی تیار العصیة القائدة الى التبار

وجه سی و یکم

آنکه ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ المعروف بالحاکم باهتمام تمام صحت این حدیث شریف باثبات رسانیده نیشتری عجیب برگ جان جاحدین خلانیده قلوب منکرین بسان کباب سوخته برای احراق ایشان نار شرر بار افروخته و تصریح کرده که این حدیث بر شرط شیخین صحیح است و آن را از انس زیاده از سی کس از اصحاب او روایت کردہ‌اند و نیز نص فرموده برینکه این روایت از جانب امیر المؤمنین علیه السلام و ابو سعید خدری و سفینه هم صحیح شده و اللہ الحمد علی وضوح الحق جهره مرء بعد اخیری عیقات الانوار فی امامیة الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۵

و ان کان الجاحدون و المعاندون بالغوا فی اخفائہ و اطفائہ کلّا و طرا حالا عبارت حاکم باید شنید و بر انکار منکرین و تعصب جاحدین انگشت تعجب بدندان تحریر باید گزید قال فی المستدرک

حدیثی ابو علی الحافظ ابنا ابو عبد اللہ محمد بن احمد بن ایوب الصیفی و حمید بن یوسف بن یعقوب الزیارات قالا ثنا محمد بن احمد بن عیاض بن ابی طیب ثنا یحیی بن حسان عن سلیمان بن بلال عن یحیی بن سعید عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال کنت اخدم رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فقدم لرسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فرخ مشوی فقال اللہم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل می من هذا الطائر قال فقلت اللہم اجعله رجلا من الانصار فجاء علی رضی اللہ عنہ فقلت ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم علی حاجۃ ثم جاء فقال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم افتح فدخل فقال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ما حملک علی ما صنعت فقلت یا رسول اللہ سمعت دعاک فاجبت ان یکون رجلا من قومی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان الرجل قد یحب قومه هذ حدیث

صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجا و قد رواه عن انس جماعة من اصحابه زیاده علی ثلثین نفسا ثم صحت الروایة علی و ابی سعید الخدری و سفینه و فی حدیث ثابت البنانی عن انس زیاده الفاظ کما حدثنا به الثقة المأمون ابو القاسم الحسن بن محمد بن الحسين بن اسماعیل بن محمد بن الفضل بن علیه بن خالد السکونی بالکوفة

من اصل کتابه ثنا عیید بن کثیر العامری ثنا عبد الرحمن بن دیس و حدثنا ابو القاسم ثنا محمد بن عبد الله بن سلیمان الحضرمی ثنا عبد الله بن عمر بن أبیان بن صالح قالا ثنا ابراهیم بن ثابت البصری القصار ثنا ثابت البنانی ان انس بن مالک رضی الله عنہ کان شاکیا فاتا ه محمد بن الحجاج یعوده فی اصحاب له فجری الحدیث حتی ذکروا علیا رضی الله عنہ فتنقّصه محمد بن الحجاج فقال انس من هذا اقعدهونی فاقعدوه فقال يا ابن الحجاج اراك تنتقص على بن أبي طالب و الذي بعث محمدا صلی الله عليه وسلم بالحق لقد كنت خادم رسول الله صلی الله عليه وسلم بین يديه و كان كل يوم يخدم بین يدي رسول الله صلی الله عليه وسلم غلام من ابناء الانصار و كان ذلك اليوم یومی فاتت أم ایمن مولا رسول الله صلی الله عليه وسلم بطیر فوضعته بین يدي رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم يا أم ایمن ما هذا الطائر اصبته فصنعته لك فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم اللهم جئنی باحـ خلقك إلـيك و إلـى يـا كـل مـعـی مـن هـذا الطـائـر و ضـربـ الـبـاب فـقالـ رـسـولـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ يـاـ اـنـسـ اـنـظـرـ مـنـ عـلـیـ الـبـابـ فـقلـتـ اللـهـمـ اـجـعـلـهـ رـجـلـ اـمـنـاـرـ فـذـهـبـتـ فـاـذـاـ عـلـیـ الـبـابـ قـلـتـ اـنـ رـسـولـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ لـیـ حـاجـةـ فـجـئـتـ حـتـیـ قـمـتـ مـقـامـیـ فـلـمـ بـثـ اـنـ ضـرـبـ الـبـابـ فـقـالـ يـاـ اـنـسـ اـنـظـرـ مـنـ عـلـیـ الـبـابـ فـقلـتـ اللـهـمـ اـجـعـلـهـ رـجـلـ اـمـنـاـرـ فـذـهـبـتـ فـاـذـاـ عـلـیـ الـبـابـ قـلـتـ اـنـ رـسـولـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ لـیـ حـاجـةـ فـجـئـتـ حـتـیـ قـلـتـ اـنـ رـسـولـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ عـلـیـ حـاجـةـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۶

فجئت حتى قمت مقامي فلم يثبت ان ضرب الباب فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم يا انس اذهب فادخله فلست بأول رجل احب قومه ليس هو من الانصار فذهبته فادخلته فقال يا انس قرب إليه الطير قال فوضعته بین يدي رسول الله صلی الله عليه وسلم فاكلا جميعا قال محمد بن الحجاج يا انس كان هذا بمحضر منك قال نعم قال اعطي بالله عهدا ان لا انتقص علیا بعد مقامي هذا ولا اعلم احدا ينتقصه الا اشتلت وجهه

و بعد سماع نص صريح از حاکم بر صحت این حدیث شریف بطرق متعدده مجال نیست که اولیای شاه صاحب بمقابله اهل حق رگ گردن دراز سازند و بهفوایت جاحدین در ابطال چنین فضیلت جلیله وصی خیر البریه دست اندازند اگر پاره از حیا داشته باشد غرق عرق شرم کردند و باز گرد مکالمه و مقابله مقتبسان انوار ائمه اطهار سلام الله عليهم نگردنند لان مقابلة الحديث بعد ذاک بالجحود و ترکه بالأعراض و الصدود ليس لفظاعته حد محدود و لشناخته اجل محدود لا يستاثره إلا شاحن کنود، و مضطغن عنود، و کاشح حقود، و معاند حسود و مارق حیود و طاعن میود فیبدی تبلده و الجمود، و یعرب عن غباوته و الخمود و لا یخاف اهوال يوم الموعود و لهبات النار ذات الوقود، و مخفی نماند که ابو عبد الله الحاکم از جمله حفاظ کبار و ائمه منقادین عالی مقدار و در تحقیق و تنقید مرجع و ملاذ ارباب استبصار و در تزییل صحیح از سقیم موئل و ملجا اصحاب اعتبارست آنفا بتصریح فخر رازی دانستی که حاکم از جمله اکثر محدثین متاخرین از روی علم و اقوای شان از روی قوت و اشدشان از روی تحقیق در علم حدیث و مثل دارقطنی و ابو نعیم و بیهقی و جوزقی و خطیب و خطابی از صدور علم بعد شیخین بوده و رازی اثبات جلالت شان شافعی به تعظیم و تبجیل حاکم و امثال او شافعی را می نماید و دیگر محمد بن محدث عالیه و ماثر غالیه حاکم از جامع الاصول مجده الدین بن اثیر و تهذیب الاسماء محيی الدین نووی و وفيات الأعیان ابن خلکان و تاریخ مختصر أبي الفداء و تتمة المختصر ابن الوردي و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه سبکی و طبقات شافعیه استنی و اسماء الرجال مشکأه از ولی الدين خطیب و اسماء الرجال مشکأه از عبد الحق و شرح مواهب لدینیه از محمد بن عبد الباقی زرقانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر انشاء الله تعالى در مجلد حدیث تشییه خواهی شنید و از افاده شاه ولی الله والد ماجد مخاطب خواهی دریافت که حاکم از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین که آن حضرت بوجودشان بشارت داده می باشد و در مائه رابعه احیای دین میین آن جناب و احکام و اتقان علم حدیث نموده و بر بیهقی و غیر او مقدم بوده در این جا نیز بعض عبارات مشعره تبحر و تمهر و امعان او مذکور می شود علامه نبیل و حبر جلیل عبد الغفار بن اسماعیل در ذیل تاریخ نیسابور علی ما نقل عنه

گفته ابو عبد الله الحاکم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۷

هو امام اهل الحديث في عصره العارف به حق معرفته يقال له الضبي لأن جدّته هي سبطه عيسى بن عبد الرحمن الضبي و والدته عيسى هذا هي مثوية بنت ابراهيم بن طهمان الفقيه و بنته بنت الصلاح و الورع و الهادين في الاسلام لقى ابا عبد الله الثقفي و ابا محمد بن الشرقي و لم يسمع منها و سمع من أبي الطاهر محمد آبادی و أبي بكر القطان ولم ينفع بمسمو عنه منها و تصانيفه المشهورة تطبع بذكر شيوخه وقرأ على قراء زمانه تفقه على أبي الوليد و أبي سهل الاستاذ و اختص بصحبة امام وقته أبي بكر الضبي فكان يراجعه في السؤال عن الجرح و التعديل و التعليل و ذاكر مثل الجعابي و أبي على الماسرخسي و اتفق له من التصانيف ما لعله يبلغ قريبا من الف جزء من التخريج على الصحيحين و تاريخ نيسابور و كتاب مركب الاخبار و المدخل إلى علم الصحيح و كتاب الاكيليل و فضائل الشافعى و غير ذلك و لقد سمعت مشايخنا يذكرون اياته و يحكون ان مقدمي عصره مثل الصحيح علوكي و الامام ابن فورك و سائر الائمه يقدمونه على انفسهم و يراعون حق فضيلته و يعرفون له الحرماء الاكيدة و بعد اطناب در تعظيم او گفته هذه جمل يسيرة و هو غيض من فيض سيرته و احواله و من تأمل كلامه في تصانيفه و تصرفه في اماليه و نظره في طرق الحديث اذعن بفضلة و اعترف له بالمزية على من تقدمه و اتعابه من بعده و تعجيزه اللاحقين عن بلوغ شأنه عاش حميدا و لم يخلف في وقته مثله و عبد الوهاب بن على السبكي در طبقات شافعية گفته محمد بن عبد الله بن حمدویه بن نعیم بن الحكم الضبي الطهمانی النیسابوری الحافظ ابو عبد الله الحاکم المعروف بابن البیع صاحب التصانیف في علوم الحديث منها تاریخ نیسابور و هو عندی اعود التواریخ على الفقهاء و من نظره عرف تفنن الرجل في العلوم جميعها و له المستدرک على الصحيحین و علوم الحديث و کتاب مركب الاخبار و کتاب الاکيليل و کتاب فضائل الشافعی و غير ذلك كان ااما جلیلا و حافظا حفیلا اتفق على امامته و جلالته و عظمته قدره ولد صبیحة الثالث من شهر ربیع الاول سنة احدی و عشرين و ثلث مائة و طلب العلم من الصغر باعتناء والده و حاله فاول سماعه سنہ ثلاثین و استملی على أبي حاتم بن حبان سنہ اربع و ثلاثین و رجل من نیسابور الى العراق سنہ احدی و اربعین بعد موت اسماعیل الصیفار باشهر و حجّ و جال في بلاد خراسان و ما وراء النهر و اکثر و شیوخه الذین سمع منهم بنیسابور وحدها نحو من الف شیخ و ايضا روی عن محمد بن علی المذکور و محمد بن یعقوب الاصم و محمد بن یعقوب بن الایخرم و محمد بن عبد الله بن احمد الاصبهانی الصفار نزیل نیسابور و أبي حامد بن حسنیه المقری و أبي بکر بن اسحاق الضبعی الفقیه و أبي النصر محمد بن محمد بن یوسف الفقیه و أبي عمر عثمان بن السمّاک و أبي بکر النجاد و أبي على النیسابوری الحافظ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۸

وبه تخرج و أبي الوليد الفقيه و عبد الباقى بن قانع الحافظ و خلق و كتب عن غير واحد اصغر منه سنا و سندا و روی عنه ابو الحسن الدارقطنى و هو من شیوخه و ابو الفتح بن أبي الفوارس و ابو ذر الھروی و ابو بکر البیھقی و الاستاد ابو القاسم القشيری و ابو صالح المؤذن و جماعة آخرهم ابو بکر احمد بن على بن خلف الشیرازی و انتخب على خلق كثير و تفقه على أبي على أبي هریرة و أبي سهل الصعلوکی و أبي الوليد النیسابوری الى ان قال قال ابو حازم عمر بن احمد بن ابراهيم العبدوی الحافظ ابا عبد الله قد قضاء نسأ سنہ تسع و خمسین في ایام السامانیہ و وزارۃ العتبی فدخل الخلیل بن احمد السنجری القاضی على أبي جعفر العتبی فقال هنا اللھ الشیخ فقد جهز الى نسأ ثلاثة الف حدیث لرسول اللھ صلی اللھ علیه و سلم فتهلل وجهه قال و قیلد بعد ذلك قضاء جرجان فامتنع قال و سمعت مشیختنا يقولون كان الشیخ ابو بکر بن اسحاق و ابو الولید النیسابوری یرجعان الى أبي عبد الله الحاکم فی السؤال عن الجرح و التعديل و عمل الحديث و صحیحه و سقیمه قال و اقامت عند الشیخ أبي عبد الله العصموی قریبا من ثلث سنین و لم ارفی جملة مشايخنا اتقی منه و لا اکثر تنقیرا فكان إذا اشکل عليه شيء امرني ان اكتب الى الحاکم أبي عبد الله و إذا ورد عليه جوابه حکم به و قطع بقوله و حکی القاضی ابو بکر الحیری ان شیخا من الصیحین حکی انه رای النبی صلی اللھ علیه و سلم فی

المنام قال قلت يا رسول الله بلغنى انك قلت ولدت في زمن الملك العادل و اني سألت الحكم ابا عبد الله من هذا الحديث فقال هذا كذب و لم يقله رسول الله فقال صدق ابو عبد الله قال ابو حازم اول من اشتهر بحفظ الحديث و علله بنیسابور بعد الامام مسلم بن الحجاج ابراهيم بن أبي طالب و كان يقابلہ النسائي و جعفر الفريابي ثم ابو حامد ابن السر في و كان يقابلہ ابو بكر بن زياد النیسابوري و ابو العباس بن أبي سعيد ثم ابو على الحافظ و كان يقابلہ ابو احمد الغساني و ابراهيم بن حمزة ثم الشیخان ابو الحسين الحجاج و ابو احمد الحكم و كان يقابلهم في عصرهما ابن عدى و ابن المظفر و الدارقطني و تفرد الحكم ابو عبد الله في عصرنا من غير ان يقابلہ احد بالحجاج والشام والعراقين والجبال والرّى و طبرستان و قومس و خراسان باسرها و ماوراء النهر هذا بعض کلام أبي حازم ذكره في حياة الحكم وقال في آخره جعلنا الله لهذه النعمة من الشاكرين و ذكر انه سمعه يقول شربت ماء زمزم و سالت الله ان يرزقني حسن التصنيف وقال عبد الغافر الفارسي ان الحكم اختص بصحبة امام و قته أبي بكر احمد بن اسحاق الضبعي و انه كان يراجعه في الجرح و التعديل و العلل و انه اوصى إليه في امور مدرسة دار السّینة و فوّض إليه تولية اوقافه في ذلك و سمعت مشايخنا يذكرون ايامه و يحكون ان مقدمي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۶۹

عصره مثل الامام أبي سهل الصعلوکی و الامام ابن فورک و سائر الامم يقدمونه على انفسهم و يراغعون حق فضله و يعرفون له الحرمة الاکيدة بسبب تفردہ بحفظه و معرفته قال و كان إذا حضر مجلس سماع محتوا على مشايخ و صدور يؤنسنهم بمحاضرته و تطیب اوقاتهم بحكایاته بحيث يظهر صفاء کلامه على الحاضرين فيأنسون بحضوره و قال محمد بن طاهر لقيت الحافظ سعد الزنجانی الحافظ بمکه و قلت له اربعه من الحفاظ تعاصروا ایهم احفظ فقال من قال الدارقطني بيغداد و عبد الغنی بمصر و ابو عبد الله بن مندہ باصبهان و ابو عبد الله الحكم بنیسابور فسكت فالححت عليه فقال اما الدارقطني فاعلمهم بالعلل و اما عبد الغنی فاعلمهم بالأسباب و اما ابن مندہ فاکثرهم حديثا مع معرفة تامة و اما الحكم فاحسنهم تصنیفا انتهى بقدر الحاجة

وجه سی و دوم

آنکه ابو عبد الله الحكم کتابی خاص در جمع طرق حديث طیر تصنیف کرده و در ان ثابت نموده که هشتاد و شش کس از انس این حديث شریف را روایت کرده‌اند چنانچه محمد بن یوسف کنجی در کفایه الطالب گفته و حدیث انس الذي صدرته في اول الباب خرجه الحكم ابو عبد الله الحافظ النیسابوری عن ستة و ثمانین رجلا کلهم رووه عن انس و هذا ترتیبهم على حروف المعجم ابراهیم بن هدیة ابو هدبہ و ابراهیم بن مهاجر ابو اسحاق الجبلی و اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب و اسماعیل بن عبد الرحمن السدی و اسماعیل بن سلیمان بن المغیرة الازرق و اسماعیل بن وردان و اسماعیل بن سلیمان و اسماعیل غیر منسوب من اهل الكوفة و اسماعیل بن سلیمان التیمی و اسحاق بن عبد الله بن أبي طلحه و ابان بن أبي عیاش ابو اسماعیل و بسام الصیرفی الكوفی و برذعه بن عبد الرحمن و ثابت بن اسلم البنانیان و ثمامه بن عبد الله بن انس و جعفر بن سلیمان النخعی و حسن بن أبي حسن البصیری و حسن بن الحكم الجبلی و حمید بن تیرویه الطویل و خالد بن عیید ابو عصام و الزبیر بن عدی و زیاد بن محمد التقفی و زیاد بن ثروان و سعید بن المسیب و سعید بن میسره البکری و سلیمان بن طران التیمی و سلیمان بن مهران الاعمش و سلیمان بن عامر بن عبد الله بن عباس و سلیمان بن الحجاج الطائفی و شقیق بن أبي عبد الله و عبد الله بن انس بن مالک و عبد الملك بن عمیر و عبد الملك بن أبي سلیمان و عبد العزیز بن زیاد و عبد الاعلی بن عامر الثعلبی و عمر بن أبي حفص الثقفی و عمر بن سلیمان الجبلی و عمر بن یعلی الثقفی و عثمان الطویل و علی بن أبي رافع و عامر بن شراحیل الشعوبی و عمران بن مسلم الطائی و عمران بن هیشم و عطیه بن سعد العوفی و عباد بن عبد الصمد و عیسی بن طهمان و عمار بن معاویة الدهنی و فضیل بن غزوan و قتادة بن دعامة و كلثوم بن حبر

و محمد بن على بن الحسين بن على بن أبي طالب الباقي و محمد بن مسلم الزهرى و محمد بن عمرو بن علقمة و محمد بن عبد الرحمن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۰

ابو الرجال و محمد بن خالد بن المتتصر الثقفى و محمد بن سليم و محمد بن مالك الثقفى و محمد بن جحادة و مطير بن خالد و معلى بن هلال و ميمون بن أبي خلف و ميمون غير منسوب و مسلم الملائى و مطر بن طهمان الوراق و ميمون بن مهران و مسلم بن كيسان و ميمون بن جابر السمى و موسى بن عبد الله الجهنى و مصعب بن سليمان الانصارى و نافع مولى عبد الله بن عمر و نافع ابو هرمز و هلال بن سويد و يحيى بن سعيد الانصارى و يحيى بن هانى و يوسف بن ابراهيم و يوسف ابو شبيه و قيل هما واحد و يزيد بن سفيان و يعلى بن مرتة و نعيم بن سالم و ابو الهندي و ابو مليح و ابو داود السبعى و ابو حمزه الواسطى و ابو حذيفة العقيلي و رجل من آل عقيل و شيخ غير منسوب و از جمله روایات که حاکم در کتاب طیر وارد نموده حدیث سوری است که مشتمل است بر استدلال و احتجاج جناب امیر المؤمنین عليه السلام یوم شوری بحدیث طیر بر احقيت خود بخلافت و تسليم نمودن عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن أبي وقاص و عبد الرحمن بن عوف آن حدیث را چنانچه محمد بن يوسف کنجی در کفایة الطالب گفت

روی عن عامر بن وائلة أبي الطفیل قال كنت يوم الشوری على الباب وعلى يناسد عثمان و طلحه و الزبیر و سعدا و عبد الرحمن بعده من فضائله منها رد الشمس كما اخبرنا ابو بکر بن الخازن اخبرنا ابو زرعة اخبرنا ابو بکر بن خلف الحاکم اخبرنا ابو بکر بن أبي دارم الحافظ بالکوفة من اصل کتابه حدثنا منذر بن محمد بن منذر حدثنا أبي حدثنا عمی حدثنا أبي عن ابان بن تغلب عن عامر بن وائلة قال كنت على الباب يوم الشوری و على فی الیت فسمعته يقول استخلف ابو بکر و انا فی نفسی احق بها منه فسمعت و اطع و استخلف عمرو و انا فی نفسی احق بها منه فسمعت و اطع و انتم تريدون ان تستخلفوا عثمان إذا لا اسمع و لا اطیع جعل عمر فی خمسة انا سادسهم لا يعرف لهم فضل اما و الله لأصحابهم بخusal لا يستطيع عربیهم ولا عجمیهم المعاهد منهم و المشرک ان ينکر منها خصلة انشدكم بالله ايها الخمسة امنکم اخو رسول الله صلی الله علیه و سلم غیری قالوا لا قال امنکم احد له عمّ مثل عمی حمزه بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسوله غیری قالوا لا قال امنکم احد له اخ مثل اخی المزين بالجناحين یطیر مع الملائكة فی الجنة قالوا لا قال امنکم احد له زوجة مثل زوجتی فاطمة سیدة نساء الامة غیری قالوا لا قال امنکم احد له سبطان مثل الحسن و الحسین سبطی هذه الامة ابني رسول الله صلی الله علیه و سلم غیری قالوا لا قال امنکم احد قتل مشرکی قریش قبلی قالوا لا قال امنکم احد ردت علیه الشمس بعد غروبها حتى صلی العصر غیری قالوا لا قال امنکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم حين قرب إلیه الطیر فاعجبه اللہ ائتمی باحث خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فجئت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۱

و انا اعلم ما كان من قول النبي صلی الله علیه و سلم فدخلت قال و التي يا رب و التي يا رب غیری قالوا لا هکذا رواه الحاکم فی کتابه بجمع طرق حدیث الطیر

و ناهیک به راویا انتهی فالحمد لله الملك الخیر الحکیم حيث ثبت من تصنيف الحاکم العلیم، جزءا مفردا فی هذا الخبر الصحيح السليم ان الحديث راق الى اعلى درجات الثبوت و التتحقق العظيم قد رواه سنة و ثمانون رجلا من التابعين المتلقين بکمال التکریم كلهم عن انس الحاجز للفضل الفخیم، و من جملة روایات هذا الجزء الکریم خبر الشوری القاطع لاساس کل تزویر ذمیم فو الذي یُحِبُّ
الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِیْم

قد اصبح الجاحدون بذلك في ذل شامل عیم، و نکلوا بعذاب و اصب الیم و اصبحت نوازع شبها لهم كالصريم و الله الموفق لتزیيل
الصحيح من السقیم

وجه سی و سوم

آنکه حافظ ابو سعد عبد الملک بن محمد النیسابوری الخرکوشی این حدیث شریف را در کتاب شرف المصطفی روایت کرده چنانچه سابقا دریافتی که ابن شهر آشوب طاب ثراه در مناقب فرموده قد روی حدیث الطبری جماعتہ منهم الترمذی فی جامعه و ابو نعیم فی حلیة الاولیاء و البلاذری فی تاریخه و الخرکوشی فی شرف المصطفی الخ و فضائل زاهره و مناقب باهره و مدائج جميله و م Hammond جلیله و محسن نامیه و معالی سامیه خرکوشی نهایت واضح و عیان و غیر محتاج بکشف و بیانست سمعانی در انساب در نسبت خرکوشی گفته و اما ابو سعید عبد الملک بن أبي عثمان محمد بن ابراهیم الواقع الخروجی من اهل نیسابور کان اماما زاهدا فاضلا عالما له البر و اعمال الخیر و القيام بمصالح الناس و ایصال النفع إلیهم سمع ببلده ابا عمرو بن نجید السلمی و جماعتہ کثیره سواهم و رحل الى العراق و الحجاز و دیار مصر و ادرک الشیوخ و صنف التصانیف المفیدة و ذکرہ ابو الفضل محمد بن طاهر المقدسی فقال ابو سعد الخروجی و يقال بالكاف الفارسیه منسوب الى قریة بخراسان هکذا قال المقدسی هذا فی خانقه بسکه خرکوش و لا ادری ابو سعد هذا نسب الى هذه السکه او السکه نسبت الى أبي سعد و توفی فی جمادی الاولی سنّه سبع و اربع مائة و نیز سمعانی در نسبت خرکوشی گفته الخرکوشی بفتح الخاء المعجمة و سکون الراء و ضم الكاف و فی آخرها الشین هذه النسبة الى خرکوش و هی سکه بنیسابور کبیره کان بها جماعتہ من المشاهیر مثل أبي سعد عبد الملک بن أبي عثمان محمد بن ابراهیم الخرکوشی الزاهد الواقع احد المشهورین باعمال البر و الخیر و کان عالما زاهدا فاضلا رحل الى العراق و الحجاز و دیار مصر و ادرک العلماء و الشیوخ و صنف التصانیف المفیدة سمع القاضی ابا محمد یحیی بن منصور بن عبد الملک و ابا عمرو اسماعیل بن نجید السلمی و ابا علی حامد بن محمد بن عبد الله الرفاء و ابا سهل بشر بن احمد الاسفراینی و علی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۲

بن بندر الصوفی و ابا احمد محمد بن الحسین الشیبانی و اقرانهم روى عنه ابو محمد الحسن بن محمد الخلال و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و ابو القاسم الازرھری و عبد العزیز بن علی الارخی و ابو القاسم التنوخي و جماعتہ سواهم آخرهم ابو بکر احمد بن علی بن خلف الشیرازی تفقه فی حداثة الشیخین و تزھید و جالس الزھید و المجردین الى ان جعله الله خلف الجماعتہ من بعده من العباد المجتهدین و الزھاد القانعین و تفقهه بفقه الشافعی علی أبي الحسن الماسرسخی و سمع بالعراق بعد الشیخین و الثلامدان ثم خرج الى الحجاز و جاور حرم الله و أمنة مکة و صحبت به العباد الصالھین و سمع الحديث من اهلها و الواردين و انصرف الى نیسابور و لزم متزله و بذل النفس و المال للمستورین من الغرباء و الفقراء المنقطعین منهم و بنی دارا للمرضی بعد ان خربت الدور القديمة لهم بنیسابور و كل جماعتہ من اصحابه المستورین لتمريضهم و حمل میاههم الى الاطباء و شراء الادویة و صنف فی علوم الشریعه و دلائل النبوة و فی سیر العباد و الزھاد کتبنا نسخها جماعتہ من اهل الحديث و سمعوها منه و سارت تلك المصنفات فی بلاد المسلمين و الـ تاریخا نیسابور و علمائها الماضین منهم و الباقين و كانت وفاته فی سنّه ست و اربع مائة بنیسابور و زدت قبره غیر مرأة و ذہبی در عبر در وقائع سنّه سبع و اربع مائة گفته و عبد الملک بن أبي عثمان أبي سعد النیسابوری الواقع القدوّه المعروف بالخرکوشی صنف کتاب الزھاد و کتاب دلائل النبوة و غير ذلك قال الحاکم لم ارجع منه علما و زهدا و تواضعه و ارشادا الى الله زاده الله توفيقا و اسعدنا بایامه قلت روى عن حامد الرفاء و طبقته و توفی فی جمادی الاولی و نیز ذہبی در تذکرة الحفاظ بعد ذکر وفات احمد بن عبد الرحمن بن موسی الفارسی الشیرازی صاحب کتاب الالقبا در سنّه سبع و اربع مائة کفته قلت فيها مات ببغداد ابو عبد الله احمد بن محمد بن یوسف بن دوست العلاف البزار و كان یملی من حفظ سمع محمد بن جعفر المطبری و شیخ نیسابور الواقع ابو سعد عبد الملک بن أبي عثمان الخرکوشی الزاهد صاحب التفسیر و التصانیف و ابن اثیر در کامل در سنّه مذکوره گفته و فيها توفی عبد الملک بن أبي عثمان الخرکوشی الواقع نیسابوری و كان صالحًا خیرا و كان إذا دخل على محمود بن سبکتکین يقوم و یلتقيه و

كان محمود قد قسط على نيسابور ما لا ياخذه منهم فقال له الخركوشى بلغنى انك تکدى الناس و ضاق صدرى فقال و كيف قال بلغنى انك تأخذ اموال الضعفاء و هذه كذبة فترك القسط و اطلقه و عبد الوهاب سبکى در طبقات شافعیه گفته عبد الملك بن محمد بن ابراهيم ابو سعد بن أبي عثمان الخركوشى و خركوش بفتح الخاء المعجمة و سكون الراء و ضم الكاف ثم واو ساکنه ثم شين معجمة سکه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۳

بمدينة نيسابور ابو سعد النيسابوري روى عن حامد بن محمد الرفاء و يحيى بن منصور القاضى و اسماعيل بن نجید و أبي عمرو بن مطر و غيرهم روى عنه الحاكم و هو اكبر منه و الحسن بن محمد الخلال و عبد العزيز الازجي و ابو على التنخى و على بن محمد الحنائى و ابو على الاهاوازى و الحافظ ابو بكر البهقى و ابو الحسن محمد بن المهدى بالله و احمد بن على بن خلف الشيرازى و آخرون و كان فقيها زاهدا من ائمة الدين و اعلام المؤمنين ترجى الرحمة بذكره قال فيه الحاكم انه الواقع زاهد ابن الزاهد تفقه فى حداثة سنه و تزهد و جالس الزهاد و المجردين الى ان جعله الله خلف الجماعة من تقدمه من العباد المجتهدین و الزهاد القانعين قال و تفقه على أبي الحسن الماسرخسى قال وجاور بحرم الله ثم عاد الى وطنه نيسابور وقد انجز الله له وعده على لسان نبيه صلى الله عليه و سلم ان الله إذا احبّ عبداً نادى جبرئيل بذلك في السماء فتحبه أهل السماء ثم يوضع له القبول في الأرض فلزم منزله و مجلسه و بذلك النفس و المال و الجاه للمستورين من الغرباء و المنقطعين و الفقراء حتى صار الفقراء في مجالسه كما حدثنا عن ابراهيم بن الحسين قال ثنا عمرو بن عون ثنا يحيى بن اليمان وقال كان الفقراء في مجلس سفيان الثورى امراء فقد وفق لعمارة المساجد و الحياض و القنطر و الدروب وكسوة الفقراء العراء من الغرباء و البلدية حتى بني دارا للمرضى بعد ان خربت الدور القديمة بنيسابور و وكل جماعة من اصحابه لتمريضهم و حمل مياههم و انسنوا در طبقات شافعیه گفته ابو سعد عبد الملك بن أبي عثمان محمد بن ابراهيم الخركوشى بخاء معجمة مفتوحة وراء مهملة ساکنه و کاف مضمومة و شين معجمة و خركوش سکه بنيسابور الاستاذ الكامل الزاهد بن الزاهد الواقع من افراد خراسان تفقه على أبي الحسن الشرخسى و سمع بخراسان و العراق ثم خرج الى الحجاز وجاور بمکه ثم رجع الى خراسان و ترك الجاه و لزم الزهد و العمل و كان يعمل القلans و يامر بيعها بحيث لا يدرى انها من صنعته و يأكل من كسب يده و بني مدرسة و بيمارستان و صنف كتاباً كثيرة سائرة في البلاد قال الحاكم لم ار اجمع منه للعلم و الزهد و التواضع و الارشاد الى الله تعالى و توفى بنيسابور في جمادى الاولى سنة سبع و اربع مائة ذكره الثعلبي في تاريخه و الذهبي في العبر انتهى فهذا الخركوشى الامام العالم الزاهد البر الخير الدين العابد، الذي حوى من المكارم على كل ابد، و ضم من الفضائل كل شارد، قد روى هذا الحديث المضطэр الى الحق و القائد فنان بافادته كل طالب للصواب رائد، و اروى بافاضته كل وارد، و سقاہ من التحقیق العذب الزلال البارد

وجه سی و چهارم

آنکه طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی در جمع طرق حديث طیر کتابی خاص تصنیف کرده چنانچه ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان در ترجمه ابراهیم بن ثابت القصار گفته قد جمع طرق حديث الطیر ابن مردویه و الحاکم و جماعة و احسن شیء منها طریق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۴

خرجه النسائی فی الخصائص و سابقاً شنیدی که ابن کثیر شامی در تاریخ خود در ذکر حديث طیر که در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد کرده گفته و قد جمع الناس فی هذا الحديث مصنفات مفردة منهم ابو بکر ابن مردویه و ابن تیمیه در

منهاج گفته قال الحافظ ابو موسى المدینی قد جمع غير واحد من الحفاظ طرق حديث الطیر للاعتبار و المعرفة كالحاکم النیسابوری و أبی نعیم و ابن مردویه و ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیه در ذکر حديث طیر گفته فالحق ما سبق ان کثرة طرقه ای کثرة طرق حديث الطیر صیرتہ حسنا يحتاج به و لکثرتها جدا اخرج الحافظ ابو بکر بن مردویه فيها جزءا و ابن مردویه در کتاب طیر طرق عدیده این حديث شریف اخراج کرده از جمله آن چند طریق در اینجا مذکور می شود ابن مردویه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه گفته نا

علی بن ابراهیم بن حماد قال نا محمد بن خلید بن الحکم قال نا محمد بن طریف قال نا مفضل بن صالح عن الحسن بن الحکم عن انس بن مالک ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتی بطیر فقال اللہم ائنی باحث خلقک إلیک ثلثا فدق علی فقال يا انس افتح له فدخل و نیز ابن مردویه گفته نا

فهد بن ابراهیم البصری قال نا محمد بن زکریا قال نا العباس بن بکار الضبی قال نا عبد اللہ بن المثنی الانصاری عن عمه ثمامه بن عبد اللہ عن انس بن مالک ان ام سلمه صنعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طیرا او اضباعا بعثت به إلیه فلما وضع بین يديه قال اللہم جئنی باحث خلقک إلیک يأكل معی من هذا الطائر فجاء علی بن أبي طالب فقال له انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجة فرجع علی فدعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال اللہم جئنی باحث خلقک يأكل معی من هذا الطائر فجاء علی بن أبي طالب فقال له انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجة فرجع علی؟؟؟ و اجتهد النبی فی الدعاء قال اللہم جئنی باحث خلقک إلیک و اوجهم عندک فجاء علی فقال له انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجة قال انس فرفع علی يده فوکر فی صدری ثم دخل فلما نظر إلیه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قام قائما فضمہ إلیه قال يا رب والی يا رب والی ما ابطأ بك يا علی قال يا رسول اللہ قد جئت ثلثا كل ذلك يرددنی انس قال انس فرأیت الغضب فی وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقال يا انس ما حملک علی رده قلت يا رسول اللہ سمعتك تدعو فاجبت ان تكون الدعوة فی الانصار قال لست باول رجل احب قومه أبی اللہ يا انس الا ان يكون ابن أبي طالب و نیز ابن مردویه گفته

نا محمد بن الحسین قال حدثنا احمد بن محمد بن عبد الرحمن قال نا علی بن الحسن السیمّالی قال حدثی محمد بن الحسن بن الجهم عن عبد اللہ بن میمون عن جعفر بن محمد عن ایه عن انس قال اهدی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طیر فاعجبه فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اللہم ائنی باحث خلقک إلیک عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۵

والی يأكل معی من هذا الطیر قال انس قلت اللہم اجعله رجلا منا حتى نشرف به قال فاذا علی فلما ان رأیته حسدته فقلت النبی صلی اللہ علیہ وسلم مشغول فرجع قال فدعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم الثانية فاقبل علی کانما يضرب بالسیاط فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم افتح افتح فدخل فسمعته يقول اللہم والی حتى اكل معه من ذلك الطیر

و روایت نمودن ابن مردویه حدیث شوری را که مشتمل بر احتجاج جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحدیث طیر است از افاده اخطب خوارزم در ما بعد انشاء اللہ تعالی خواهی دریافت فهذا ابن مردویه طراز المحدثین و الحفاظ و وجه الاثبات المهرة الایقاظ قد الف جزءا مفردا فی هذا الخبر فجمع فيه طرقه و اکثر فاووضح المنهج، و اقام الحجج و اظهر للمنصفین الفلح، و اخرج المرتایین من اللجج فلا يرد الحديث بعد اثبات ابن مردویه الا من مرد جلبا للوبال علیه فاثر الریغ عن الحق و الجماح و ارتکب عظیم الوزر و الجناح و ذهب سادرافی غلوائه و ضل حائرا فی بادیه العمه و تیهائے حق فی حقه ان يقال ما قال الله المتعال و من اصدق من الله قيلا و مَنْ يُضليل الله فلن تَجِدَ له سیلَا*

و مخفی نماند که ابن مردویه از حفاظ عظام و ایقاظ متثبتین اعلامست و نبذی از ما ثر مبهره افکار و شمہ از مفاخر معجبه اهل ابصار

که مشعر و منی ؟؟؟ از عظم قدر و علو فخر اوست سابقا از تذكرة الحفاظ و عبر ذهبي و زاد المعاد ابن القيم و طبقات شافعیه سبکی و طبقات الحفاظ سیوطی و شرح موهب لدنیه زرقانی شنیدی و بخلاصه از ان در مجلد حدیث ولایت هم و ارسیدی

وجه سی و پنجم

آنکه قاضی القضاة عبد الجبار بن احمد همدانی رجوع شیخ ابو عبد الله بحدیث طیر در اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت کرده چنانچه ابو محمد الحسن بن احمد بن متّویه در کتاب المجموع المحيط بالتكلیف که در اصل تصنيف قاضی القضاة عبد الجبار بن احمد هست و ابو محمد آن را جمع کرده می گوید و قد ذکر یعنی قاضی القضاة فی الكتاب انه قد یستعمل لفظ الفضل فيما لا- يتعلق بفعل العبد و اختياره کنحو تفضیل العاقل على غيره و تفضیل الشجاع على غيره و تفضیل من له نسب مخصوص على من ليس له ذلك النسب و ليس هذا هو المقصود بهذه المسئلة فانا نتكلم في الفضل الذي يتضمن مدحا و تعظیما في الدين فهذا لا بد من تعلقه باختیار الفاضل و وقوفه على فعله و في هذا الباب خاصة يجوز وقوع الخلاف بين العلماء دون الاول؟؟؟ و إذا كان كذلك وقف العلم بالقطع على الافضل على سمع وارد به لانه لا مجال للعقل فيه و على هذا لا يصح الرجوع في اثباته افضل الى عدّ الفضائل لأنّ تلك الافعال تختلف موقعها بحسب ما ينضاف عليها من النيات و القصد و ذلك مما هو عننا مغيب فلا يمكن القضاء بفضل احد و القطع على ثوابه فضلا عن تفضیله على غيره فيجب الاعتماد في ذلك على السیم فلهذا رجع الشیخ ابو عبد الله الى خبر الطیر لانه قد دل بظاهره على ثبوته افضل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۶

في الحال و كل من اثبته في تلك الحال افضل قضى باستمرار هذه القضية فيه و هكذا خبر المتزلة لأنها إذا لم يرد بها ما يتصل بالامامة فيجب ان نزيد به الفضل الذي يلي هارون فيه موسى عليهم السلام وأراد بعضهم اثباته في غالب الظن بالرجوع الى امارات مخصوصة من نحو ما انتشر عنه من الزهد و العبادة و العناء في الحرب و السبق الى الاسلام و غير ذلك فهذا غير منمنع و إليه ذهب بعض الشيوخ الذين آثروا الموازنۃ وقد احال في الكتاب على كتاب المغني لانه حکی هناك عمدة ما كان الشيخ ابو عبد الله يذكره في هذا الباب ازین عبارت واضحت كه چون اعتماد در اثبات افضلیت بر سمع لازمست لهذا شیخ ابو عبد الله بحدیث طیر رجوع آورده يعني بان استدلال بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده و این معنی صریحست در آنکه شیخ ابو عبد الله بصری حدیث طیر را ثابت و محقق می داند که بآن در اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام رجوع آورده و تمسک بآن نموده و علاوه برین خود قاضی القضاة این حدیث شریف را صیح و ثابت می دانست علامه ابن شهرآشوب طاب ثراه در کتاب المناقب فرموده قال القاضی عبد الجبار قد صح عندي حدیث الطیر و قال ابو عبد الله البصری ان طریقة أبي على الجبائی فی تصحیح الاخبار یقتضی القول بصحة هذا الخبر لا یراده يوم الشوری فلم ینکر احد انتهی فهذا قاضی القضاة عبد الجبار قد کسر المعاندین کسرا لیس له انجرار و صیر سعی الجاحدين كالهدر الجبار، و دمر شبھات المدلغین و ابار، و ددمد على نزعات المبطلين الاغمار، حيث اثبت رجوع أبي عبد الله شیخ الكبار الى حدیث الطیر الطائر فی الاقطار، فی اثبات افضلیته أبي الائمه الاطهار عليه و آلہ سلام الله ما هب النسیم فی الاسحار ثم صرخ تصریحا لیس علیه غبار بکون الخبر عنده صیححا حریا للاعتماد و الاعتبار علی ما نقل عنه الامام الحافظ النظار ابن شهرآشوب سقی الله ثراه بالصیحه المدرار و محتجب نماند که قاضی عبد الجبار از اعاظم احبار و مشاهیر عالی فخار و ممدوح اساطین و محققین جلیل المقدارست ابو القاسم عبد الكریم بن محمد الرافیع در کتاب التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین گفته الخامس عبد الجبار بن احمد بن عبد الجبار بن احمد بن خلیل بن عبد الله الأسد آبادی قاضی القضاة ابو الحسن تولی القضاة بالری و قزوین و ابهر و زنجان و سهور و قم و دنباند و غيرها و هذه نسخة عهده حين استقضی فی هذه البلاد انشاء الصاحب

اسماعيل بن عباد هذا ما عهد مؤيد الدولة ابو منصور بن ركن الدولة أبي على مولى امير المؤمنين خليفة الملك السيد الاجل المنصور ولئن النعمة عضد الدولة أبي شجاع بن ركن الدولة أبي على مولى امير المؤمنين الى عبد الجبار بن احمد بن حين ولاه قضاء القضاة بالرئيسي وقزوين وابهر و زنجان و سهور و قم و ساوه و دنبان و ما يجري مجرها علم بما لديه من علم يهتدى باضوائه و ورع يستسقى بانوائه و كفاية يكتفها العلم و الحجى و امانة يبعثها النسک و التقى و موقع فى عليه الدين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۷

ترميقه النواظر و مكان في صفة المسلمين تعقد الخناصر و الله ولئن الارشاد و المعونة على حسن الارتياد امره بتقوى الله تعالى و مراقبته و تحذيف سلطته و معاقبته ان التقوى زمام الافعال الصالحة و امام الاعمال الرابحة من لجأ إليها اتابه التوفيق في مصارفه و واتاه السیداد من مواقفه و من مال عنها تحماه الرشاد في اتحائه و تحطه الصواب في آرائه و من يتقى الله يجعل له من أمره يشيرأ ذلك أمرأ الله أنزله إليكُم و من يتقى الله يكفر عنه سيناته و يعطي لهم له أجرأ

و امره ان يجعل القرآن قبلة مساعيه و وجهه مطالبه و مباغيه فينصب إليه تاليها و ينصب له قاريا و يخلو به متذمرا و يواظبه عليه متبعه را فهو حاجي الحكم و هادي الامم و الجلاء عند الاستباها و الاستعجام و الضياء في مشكلات الاعضاء و الاستبها من فرع إلى ذخائره اثري من المرشد و استظهره و من عدل عن بصائره اقوى من المحامد و اعسر لو انزل على الجبال لخشعت او على الاطواد لتصدعت ما فرط فيه من شيء تنزيل من حكيم حميد و امره ان يتّخذ سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم مرجعا و يرضى به مرادا و مستنعوا فيرد إليها احكام و يتلمس فيها حلال الدين و حرامه إذا كانت العمدة إذا استبهمت الامور و العهدة إذا اختلفت الجمورو فيها تفصيل ما اجملته النصوص و تبيان ما اعتوره العموم و الشخصوص ينكشف معها الشبهة و يؤمن معها الغمة محجتها بيضاء ساطعة و حجتها غراء قاطعة من يطبع الرسول فقد أطاع الله و من تولى فما أرسلناك عليهم حفيظا

و امره ان يتلقى سالف الاجماع بحسن الاستماع و الاتباع إذ كان جبل الله المعقود لا يتكلّم عراه و ظله الممدود الذي لا يستباح حماه فضل الله به امتنا على الامم و جعل كلمتنا فوق الكلم حتى وسمنا في كتابه بالوسط و آمننا فيها من الخطأ و الغلط لا يخشى على اتفاقها عوارض الالتباس فقد جعلها الله خير أمم آخر جئن للناس

فليس لدى حكم و نظر و اخذ بتأويل آية و خبر ان يحالف ما اطبقت عليه الامة و سبقت إليه الائمه بل عليه التسليم و الاقتفاء و التفويض و الاقداء و من يتبّع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى و نصله جهنم و ساءث مصيرأ

و امره إذا عنّ ما لم يستحمل عليه الكتاب تعينا و لا كشف عنه الأثر تعينا و لا سبق به الاجماع يقينا ان يعمل فيه اجتهاده طويلا و يقيض له ارتياهه بكرة و اصيلا و يستشهد مودع النص و فحواه و يستنجد موجب الاثر و مقتضاه و تقيس بالاشباء و النظائر و يستنبط بالامارات و الدلائل فذلك الجدد الذي كان السلف الصالح يسلكونه وقد قال الله تعالى لعلمه الذين يستشطونه

و امره إذا عرض في الاحكام ما يفضل استخراجه و يستفهم رتاجه ان يستشير امثال العلماء و يستمد و يأخذ من آراء الفقهاء و لا يستبدل حتى إذا وضحت له القضية اكمل فصل الاستشارة بيمن الاستخاره و امضى من الحكم ما يامن معه الكلم و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون

و امره بان يواصل النظر بين الخصوم و الازد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۷۸

من الظالم للمظلوم فاتحا لذلك بابه و مليانا حجابه و مستويا في الخصومة إذا اشتجرت و الالحاظ إذا انصرفت و الالفاظ إذا جرت بين الغنى المثري و الفقر المقوى و القوى الموقر و الضعيف المستحق فليس بالثراء تشرف المنازل و ترتفع و لا بالاقواء تضعف الوسائل و يتضاع و بعد فالكل عباد الله يسعهم فضله و شرع في حكمه يشملهم عدله إن أكركم عنده الله أتقاكم

و امره ان يدرع الهيبة و الوقار و السكينة ليغشى ما استكفيه جمالا و يوفى ما استرعاه جلا و يسير بسيرة لا العنف يتخللها فيونها و لا

الضّ عف يتخلّلها فيه جنّها لتستمّر احواله مكفوفة بالمحاسن محروسة عن المطاعن و يتوكّل على ربّه في قلّ امره و كثرة و صغّر شأنه و
كـه و مـه: تـهـ كـاـ عـلـمـ اللـهـ فـهـ حـسـنـهـ

و امره بان يتخير لاحكامه الاوقات التي يجتمع لها لبته و يملک فيها اربه و يا من معها منازعه الوطرو مساورة الضجر ليصدر قضياء عن راي مجتمع و صدر متسع و نفس مراحه و علل مزاحه ذاكره عند القضاة يوم لا ينفع مالٌ و لا بُنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقُلُوبٍ سليمٍ و امره ان يتسلّم ديوان القضاة من المتولى كان قبله بمحاضره و سجلاته و مثابت حججه و بيناته و ذكر المحتسبين مبلغ الحقوق و اسماء الخصوم و تعرضه لفهرست يعقده فهو جامع لل المسلمين حقوقا جمه و عقودا مهمه و يوكل بها من ثقاته من يحوطه عن الايدي الممتدة و الاطماء المشتبه فالله خير حافظا و هو أرحم الراحمين

و امره ان يختار لخلافته على قضايا البلدان المقررة في يده المذكورة في عهده و لكتابته وسائر ما يتولى من جهته من يجمع الى العلوم العَفَّةُ و يطالع اخبارهم و يشارف آثارهم فمن زاغ عن الطريقة المثلثي ولم يخش وخيم العقبي صرفه زجرا و تحذيرا و ردعا و نكيرا و من استقر على الحسنى و سلك المحجِّيُّ الوسطى اقره بعثا لمثله على الاخذ بهديه و الاقتداء بسعيه هل جزاء الإِحسان إِلَّا الإِحسانُ

و امره ان يستشف احوال الشهود و يستكشفها و يبالغ فيها حتى يتعرفها فعليهم مدار الاحكام و بهم استقرار النقض و الابرام فمن الفاه
سيدا سديدا حرّا مسلما رشيدا احلّه محل المزكين اعمالا المقبولين اقوالا و من ارتاب في امره و امترى في ستره وقف في بابه الى ان
ينحسر و جهة ارتياهه و من انكشف له عن ظنه لا يؤمن معها مضرة على الدين او شهادة زور يكثر به معرّتها على المسلمين جرمه
جرحا ظاهرا و كفى الناس شره مجاهرا فقد قرن الله تعالى قول اليهتان بعادة الاوثان قال فاجتَبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأُوْثَانِ

الآية و امره باقامة الحدّ على مستحقها إذا وجبت و لزمت و قامت بها البينات و انتظمت و ان يدرأها بالشبهات ما طاق؟؟؟ و تتحقق الدّم ما جاز الایراق و لا ياخذه في امضائتها على حقها رافه مانعه و لا ملامه دافعه فقد نبه الله تعالى على ذلك بنعيه الزاجر فقال و لا تأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر

و امره ان يحتاط على الوقوف اشد الاحتياط و اوفاه و احفظه لما لها و اوقاء و يعتمد فيها على امناء يعفون عن خبئه المطاعم و يكفون عن خطة المآثم لتصل ثمارتها الى اصحابها و تنفق

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٢٧٩
في سبليها الصادرة عن اربابها ليؤمن عوادي التحزن؟؟؟ و ينقض ايدي الحيف والتحرّم ويحصل بذلك الزلفة عند الله و ما عند الله خيرٌ وأبقى

و امره بمراعاة العباد في هذه الامصار و مطالعه احوال السبکك ليجدد في المحرم من كل سنة على السنة في مثلها و يبطل محوا و
كسر ما كان منقوشا قبلها و يوغر الى صاحب العباد بالتحفظ من يوقع غشا او يعمل دغلا **أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنَيْنَ**
و امره بتزویج الايمانی اللاتی إلیه ولايتها عصلهن إذا وجد الكفو و حل العقد و بذل صداق المثل كما قال الله تعالى
وَ أَنْكُحُوا الْأَيَامِ مُنْكِمْ

الآية و امره بالاحتياط فى مال اليتيم الحاصل فى حجره اللازム له تدبیر امره و ان ينفق عليه انفاقا قصدنا حتى إذا بلغ الحلم مميزا بين مصالحه و مفاسده و مضيالله و مراسدته سلم ماله و اشهد به عليه قال تعالى و اَتَتْلُوا التَّاتِمَاءِ

الآية و امره بحبس من يثبت الحق في ذمته و يطالب الخصم حبسه على توفيقه حتى ان يرأ مما حبس به او يخرج منه على واجبه او يقوم اليه على اعساره ليأخذ بحكم الله في انتظاره كما قال تعالى وَإِنْ كَانَ دُوْعَةً عَشَرَةً
الآية و امره ان لا يفسخ حكم من تقدمه و لا ينقض ما ابرمه الا إذا كان للاجتماع خارقا و للسان الامة مفارقا فاذا وجد ما قد خرج عن تاویل المتأولین و قول المختلفین فله ان ينقضه و يتعقبه فيدحشه و اللهم يهدي من يشاء إلى صراط مسْتَقِيمٍ*

هذا عهتنا إليك فاقتضى دليله و احتذ تمثيله و استهد الله يهدك و يرشدك و استكشفه يعنك و يسددك إليه نفوّض و عليه نعول و هو حسبنا و كفى و كتب اسماعيل بن عباد في المحرم سنة سبع و ستين و ثلاثمائة و سمع القاضي ابا الحسن القطان و عبد الله بن جعفر بن احمد و الزبير بن عبد الواحد الأسد آبادى و له امال كثيرة سمع منه بعضها بالرى و بعضها بقزوين سنة تسع و اربع مائة و كان ينتحل مذهب الشافعى رضى الله عنه في الفروع و قواعد المعتلة في الاصول و صنف الكثير في التفسير والكلام وغيرهما الخ و ابو المويد محمد بن محمود خوارزمى در جامع مسانيد أبي حنيفة گفته قاضى القضاة عبد الجبار قال الخطيب عبد الجبار ابن احمد بن عبد الجبار ابو الحسن الأستآبادى سمع على بن ابراهيم بن سلمة القزوينى و عبيد الله بن جعفر بن احمد الاصفهانى و القاسم بن صالح الهمданى و كان ينتحل مذهب الشافعى في الفروع و مذهب المعتلة في الاصول و له في ذلك و تقى الدين ابو بكر بن احمد الاسدى در طبقات شافعىه گفته عبد الجبار بن احمد بن عبد الجبار بن احمد بن الخليل القاضى ابو الحسن الهمدانى قاضى الرى و اعمالها و كان شافعى المذهب و هو مع ذلك شيخ الاعتزال و له المصنفات الكثيرة في طريقتهم و في اصول الفقه قال ابن كثير في طبقاته و من اجل مصنفاته و أعظمها دلائل النبوة في مجلدين ابان فيه عن علم و بصيرة حميده وقد طال عمره و رحل الناس إليه من القطر و استفادوا به مات في ذى القعدة سنة خمس عشرة و اربع مائة و عبد الغفار بن ابراهيم العلوى العكى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸۰

العدناني در كتاب عجالة الرأكب كه نسخه آن در کتبخانه حرم مكه معظمه بنظر اين قاصر رسیده گفته عبد الجبار بن احمد القاضى ابو الحسن الهمدانى قاضى الرى و اعمالها كان شافعى المذهب و هو مع ذلك شيخ الاعتزال له المصنفات الكثيرة في طريقتهم و في اصول الفقه و من اجل مصنفاته كتاب دلائل النبوة ابان فيه عن علم و بصيرة حميده و عبد الوهاب سبکى در طبقات شافعىه گفته عبد الجبار بن احمد بن عبد الجبار بن احمد بن الخليل بن عبد الله القاضى ابو الحسين الهمدانى الأسد آبادى و هو الذى تلقبه المعتلة قاضى القضاة و لا يطلقون هذا اللقب على سواه و لا يعنون به عند الاطلاق غيره كان امام اهل الاعتزال في زمانه و كان ينتحل مذهب الشافعى في الفروع و له التصانيف السائرة و الذكر الشائع بين الاصوليين عمر دهرا طويلا حتى ظهر له الاصحاب و بعد صيته و رحلت إليه الطلاب و ولئن قضاء الرى و اعمالها سمع الحديث عن أبي الحسن بن سلمة القطان و عبد الرحمن بن حمدان الجلاب و عبد الله بن جعفر بن فارس و الزبير بن عبد الواحد الأسد آبادى و غيرهم روى عنه القاضى ابو يوسف عبد السلام بن محمد بن يوسف القزوينى المفسر المعتزلى و ابو عبد الله الحسن بن على الصيمرى و ابو القاسم على بن الحسن التنوخي توفى في ذى القعدة سنة خمس عشرة و اربع مائة بالرى و دفن في داره و نيز سبکى در طبقات شافعىه در ذكر مذاهب در باب ايمان گفته و الرابع انه كل طاعة فرضا كانت أم نفلا و هو رأى الخوارج و إليه ذهبت طائفة من المعتلة منهم القاضى عبد الجبار بن احمد الذى يلقبونه قاضى القضاة و كان رجلا محققا واسع النظر و عبد الرحيم بن حسن الاسنوى در طبقات شافعىه گفته القاضى ابو الحسين عبد الجبار بن احمد بن عبد الجبار الأستآبادى امام المعتلة كان مقلدا للشافعى في الفروع و على رأى المعتلة في الاصول و له في ذلك التصانيف المشهورة تولى قضاء القضاة بالرى و رد بغداد حاجا و حدث بها عن جماعة كثرين و توفي في ذى القعدة سنة خمس عشرة و اربع مائة ذكره ابن الصلاح و ذهبي در دول الاسلام در وقائع سنه خمس عشره و اربع مائة گفته و شيخ المعتلة القاضى عبد الجبار بن احمد الهمدانى صاحب التصانيف و شمس الدين محمد بن على بن احمد الداودى المالكى تلميذ جلال الدين سيوطي در طبقات المفسرین گفته عبد الجبار بن احمد بن عبد الجبار بن احمد بن الخليل القاضى ابو الحسين الهمدانى الأستآبادى شيخ المعتلة و صاحب التصانيف منها التفسير عاش دهرا طويلا و سار ذكره و كان فقيها شافعى المذهب سمع من أبي الحسن بن سلمة القطان و عبد الله بن جعفر بن فارس روى عنه ابو القاسم على بن الحسين التنوخي و الحسين بن على الصميري الفقيه و ابو محمد عبد السلام القزوينى المفسر المعتزلى و آخرون ولئن قضاء الرى و اعمالها و رحلت إليه الطلبة مات في ذى القعدة سنه ۴۱۵ رايت تفسيره

وجه سی و ششم

آنکه علامه نحریر و محدث کبیر تاج المحدثین ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در جمع و تدوین طرق حدیث طیر کتابی خاص تصنیف فرموده و او احراق حق و ازهاق باطل و تسخیف جحد جاحدين و توهین انکار منکرین داده اتفا شنیدی که ابن تیمیه در منهاج گفته قال الحافظ ابو موسی المدینی قد جمع غیر واحد من الحفاظ طرق حدیث الطیر للاعتبار و المعرفة كالحاکم النيسابوری و أبي نعیم و ابن مردویه و از جمله روایات ابو نعیم در کتاب حدیث طیر اینست

نا علی بن حمید الواسطی قال نا اسلم بن سهل قال نا محمد بن صالح بن مهران قال نا عبد الله بن محمد بن عماره قال سمعت من مالک بن انس ح من اسحاق بن عبد الله بن أبي طلحه عن انس قال بعثتنی أم سليم الى رسول الله بطیر مشوی و معه ارغفة من شعیر فاتیته به فوضعته بين يدیه فقال يا ادع لنا من يأكل معنا هذا الطیر اللهم ائتنا بخير خلقک فخرجت فلم يكن بی همه الا رجل من اهلی آتیه فادعوه فإذا انا بعلی بن أبي طالب فدخلت فقال اما وجدت احدا فقلت لا قال انظر فنظرت فلم اجد احدا الا علیا ففعل ذلك ثلاثة مرات فرجعت فقلت هذا علی بن أبي طالب فقال ائذن له اللهم و الى اللهم و الى انتهى

فهذا ابو نعیم الحافظ فخر المهرة الصدور المعروف فضله كالعلم الماثور، قد صنف جزءا مفردا في هذا الخبر المشهور فابان بذلك نهاية الاطلاع والعنور، و اعرب عن كمال التبحّر و العبور، على حديث النبي المحبور عليه و السالم الملك الغفور، ما اقبل الصیبح بالجشور، فكسر المتون و الظهور، من ارباب المكر و الغرور و قطع عرى البهت و الزور، من اصحاب الخدائن و الشرور، و الله وليُ الدِّينَ آمُنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وجه سی و هفتم

آنکه ابو نعیم بسند خود اثبات سعد بن أبي وقار حديث طیر را با حدیث لاعطین الرایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و حدیث غدیر روایت نموده چنانچه در کتاب حلیه الاولیاء به ترجمه ابن أبي لیلی بعد ذکر نبذی از محمد و فضائل او و نقل بعض اخبار و آثار ازو گفته

حدثنا محمد بن المظفر قال ثنا زید بن محمد بن احمد بن الحمیم قال ثنا رجاء بن الجارود ابو المنذر قال ثنا سلیمان بن محمد المبارکی قال ثنا محمد بن جریر الصنعنی و اثنی علیه خیرا قال ثنا شعبه عن الحكم عن ابن أبي لیلی عن سعد بن أبي وقار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی علی بن أبي طالب ثلث خصال لاعطین الرایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و حدیث الطیر و حدیث غدیر خم غریب من حدیث شعبه و الحكم ما کتبناه الا من هذا الوجه انتهى نقلاب عن نسخه عتیقه بخط العرب و مخفی نماند که کتاب حلیه الاولیاء از جلائل اسفار معروفة معتمده و عقائل کتب مشهوره مستنده و از جمله مصنفات ابو نعیم که متصرف بشهرت في الاقطار است سابق و فاضل و در اجازات و مرویات اعاظم کبار داخل و شامل می باشد

بودن او را از مرویات سیوطی و ثعالبی و کردی و عجمی و بصری سابقاً دانستی و ابن خلکان در وفیات الأعیان به ترجمه أبي نعیم گفته و کتابه الجلیه من احسن الكتب و محمد بن محمود خوارزمی در اسماء رجال جامع مسانید أبي حنیفه به ترجمه أبي نعیم گفته کتب فی الحديث کتب سارت فی البلاد و انتفعت بها العباد و ذہبی در عبر در ذکر او گفته صنف التصانیف الكبار المشهوره فی

الاقطار و سبکی در طبقات شافعیه به ترجمه أبي نعیم گفته قال حمزہ بن العباس العلوی کان اصحاب الحديث يقولون بقی ابو نعیم اربع عشرة سنۃ بلا نظیر لا شرقا و لا غربا اعلى استنادا منه و لا احفظ و كانوا يقولون لما صنف کتاب الحلیة حمل الى نیسابور حال حیاته و اشتروه باربع مائة دینار و قال ابن الفضل الحافظ قد جمع شیخنا السلفی اخبار أبي نعیم و ذکر من حدث عنه و هم نحو ثمانین رجلا قال و لم یصنف مثل کتابه حلیة الاولیاء سمعناه على أبي المظفر القاسانی عنه سوی فوت عنه یسیر و یافعی در مرآة الجنان در ذکر أبي نعیم گفته کتاب الحلیة من احسن الكتب قلت اما طعن ابن الجوزی فيها و تنقیصه لها فهو من باب قولی لئن ذمّها جاراتها و ضرائر و عاب جمالا في حلالها و في الحلى
فما سلمت حسناء من ذم حاسد و صاحب حق من عداوة مبطل

مع ایات اخری فی مدح الامام أبي حامد الغزالی و تصانیفه و کلامه العالی و صدی در وافی بالوفیات به ترجمه أبي نعیم گفته املي فی فنون الحديث کتبها سارت فی البلاد و انتفع بها العباد الى ان قال و صنف مصنفات کثیرة منها حلیة الاولیاء و المستخرج علی الصحيحین ذکر فیهما احادیث ساوی فیها البخاری و مسلم و احادیث علا علیهمما فیها کأنهما سمعاها منه و ذکر فیهما حدیثا کان البخاری و مسلم سمعاها ممن سمعه منه الى ان قال و لما کتب کتاب الحلیة و حمل الى نیسابور بیع باربعمائة دینار و تقی الدین اسدی در طبقات شافعیه به ترجمه أبي نعیم گفته و له التصانیف المشهورة منها کتاب الحلیة و هو کتاب جلیل حفیل و منادی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در ذکر حلیة الاولیاء گفته قالوا لما صنفه بیع فی حیاته باربع مائة دینار و اشتهرت برکته و علت فی الخافقین درجه و ناهیک بقول الامام أبي عثمان الصیابونی كما نقله عنه فی الضّوء و غيره کل بیت فی حلیة الاولیاء لابی نعیم لا- یدخل الشیطان و مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته حلیة الاولیاء فی الحديث للحافظ أبي نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی المتوفی سنه ثلثین و اربعمائة مجلد ضخم اوله الحمد لله محدث الاکوان الخ و هو کتاب حسن معتبر يتضمن اسماء جماعة من الصیحابة و التابعین و من بعدهم من الائمه الاعلام المحققوین و المتصوفة و النساک و بعض احادیثهم و کلامهم و نیز در کشف الظنون در ذکر مجمع الاخبار گفته ذکر فی حلیة أبي نعیم الاصبهانی و مدحها ثم استطال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸۳

الاسانید و التکرار و استقل اختصار ابن الجوزی فقال احیبت ان اجمع کتابا يكون لمحاسنه حاویا و لما وراء ذلك طاویا مع زيادة تراجم ائمه الحديث و اقتضی فی ترتیبه اثر الحلیة و خود مخاطب در بستان المحدثین به ترجمه أبي نعیم گفته و از نوادر کتب او کتاب حلیة الاولیاست که نظیر آن در اسلام تصنیف نشده و نیز در بستان گفته و کتاب حلیة الاولیاء در حضور او آن شهرت و رواج پیدا کرد که در نیسابور بچهار صد دینار خریده شد انتهی و بر مهره متبعین واضح و عیانست که ابو نعیم از حفاظ جلیل الشأن و نقاد سابقین اعیان و معتمدین محدثین ارکان و مستندین حذاق این شانست معالی اثیره و محسن کثیره و مفاخر وفیره و ماشر غزیره او از تاریخ کامل عز الدین المعروف بابن الاثیر الجزری و کتاب فضائل الشافعی از فخر الدین محمد بن عمر الرازی و وفیات الأعیان ابن خلکان و منهاج السنۃ ابن تیمیه و زاد المعاد محمد بن أبي بکر المعروف بابن القیم و اسماء الرجال جامع مسانید أبي حنیفه از محمد بن محمود خوارزمی و تاریخ مختصر أبي الفداء اسماعیل بن علی الا-یوبی صاحب حماة و تتمة المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردي و عبر فی خبر من غرب و دول الاسلام شمس الدين ذهبی و طبقات الشافعیه عبد الوهاب علی السبکی و وافی بالوفیات خلیل بن اییک الصدی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات الشافعیه جمال الدين عبد الرحیم بن الحسن الاسنوى و اسماء الرجال مشکاة از ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب و توضیح الدلائل سید شهاب الدين احمد و طبقات الشافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدين سیوطی و لواحة الانوار عبد الوهاب شعرانی و تاریخ خمیس حسین بن محمد دیاربکری و مقایلید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد الشعلانی و بستان المحدثین خود شاه صاحب و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست بعضی از عبارات را در این جا ذکر می نمایم و باقی

را انشاء الله تعالى در مجلد حدیث تشییه مذکور خواهم داشت آنفا بتصریح رازی شنیدی که ابو نعیم از جمله اکثر محدثین متاخرین از روی علم و اقوایشان از روی قوت و اشدشان از روی تحقیق در علم حدیث و مثل دارقطنی و حاکم و بیهقی و جوزقی و خطیب و خطابی از صدور علم بعد شیخین بوده و رازی اثبات جلالت شان شافعی بتعظیم و تجلیل ابو نعیم و امثال او شافعی را می نماید و ابن اثیر در تاریخ کامل در حوادث سنه ثلثین و اربعماهه گفته و توفی هذه السنة ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق الاصبهانی الحافظ و ابو الفداء در تاریخ مختصر در وقائع سنه مذکوره گفته و فيها توفی ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی الحافظ و ابن الوردي در تتمة المختصر در وقائع سنه مذکوره گفته و فيها توفی ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی الحافظ و در دول الاسلام در وقائع سنه مذکوره گفته و فيها مات حافظ اصبهان ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهانی الصوفی الاحول صاحب الحلیة فی المحرم و له اربع و تسعون سنه و ولی الدین الخطیب در رجال مشکاة المصایح که در آخر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸۴

آن تصریح کرده به اینکه عرض کرده آن را بر شیخ خود حسین بن عبد الله بن محمد الطیبی پس استحسان کرد آن را چنانچه استحسان نمود مشکاة را و استجاده نمود آن را چنانچه مشکاهه را استجاره نمود گفته ابو نعیم الاصبهانی هو ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی صاحب الحلیة هو من مشايخ الحديث الثقات المعمول بحديتهم المرجوع الى قولهم كبير القدر ولد سنه اربع و ثلثین و ثلاثة و مات في صفر سنه ثلثین و اربعماهه باصفهان و له من العمر ستة و تسعون سنه رحمه الله تعالى و شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل گفته قال الامام الهمام المتفق على علو شانه في العلوم والاعمال المتتسق له دراري الفضل في سلک النظم بالسنة اهل الكمال الحافظ الورع الدارع العامل العارف الكامل بلا شك و مریه ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی فی كتابه الفائق اللائق المسمی بالحلیة الخ و نیز شهاب الدين در توضیح الدلائل گفته و

عن على امير المؤمنین رضی الله عنه عن النبي صلی الله عليه و آله و بارک و سلم انه قال له لو ان عبد الله عز و جل مثل ما قام نوح في قومه و كان له مثل احد ذهبا فانفقه في سبيل الله و مد في عمره حتى حج الف عام على قدميه ثم قتل مظلوما بين الصيفا و المروءة و لم يوالك يا على لم يشم رائحة الجنة و لم يدخلها رواه الصالحانی عن الشیخ محمد بن اسماعیل بن أبي نصر

معروف بدانکباد عن سید وقت و زمانه و اورع عصره و او وانه أبي على الحسن بن احمد عن الحافظ الورع و الامام البارع أبي نعیم الاصبهانی باسناده عن زید بن على بن الحسین بن على بن أبي طالب عن ابیه عن جده عن على رضی الله تعالى عنه و عنهم اجمعین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی الحافظ المشهور صاحب کتاب حلیة الأولیاء از اعلام محدثین و اکابر حفاظ دین و ثقات صوفیه متقدیست در سنه سه صد و سی و شش متولد شد و در شش سالگی او مشايخ عمدہ حدیث بطريق تبرک او را اجازت دادند از آنهاست ابو العباس اصم و خیمه بن سلیمان طرابلسی و جعفر خالدی و شیخ عمر عبد الله بن عمر شوذب و وی متفرد باین خصوصیت و چون جوان شد از اجله مشايخ سمع کرد و حدیث حاصل نمود و تخمی که در زمین استعداد او از طفی افسانه شده بود برگ و بار آورد از طبرانی و ابو الشیخ و جعابی و ابو علی صواف و ابو بکر اجری و ابن خلاد نصیبی بن عبد الكبير خطابی استفاده تامه نموده و چون بشیخوخت رسید و متوجه افاده شد حفاظ فن حدیث بسوی او رجوع آوردنده و بر در او هجوم کردند و استفاده نمودند و بجهت علو اسناد و وفور علم و حفظ او رغبت مردم بجناب او زیاده از اقران وی بود خطیب بغدادی از اخص تلامذه اوست و ابو سعید مالینی و ابو صالح مؤذن و ابو علی حسن بن احمد حداد و ابو سعید محمد بن محمد بن المطرز و ابو منصور محمد بن عبد الله شروطی و دیگر محدثین بسیار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸۵

شاگرد اویند و نوبت او در اشتغال بعلم حدیث بحدی رسیده بود که او را غیر از سماع حدیث و تصنیف آن غذا نه بود الخ

وجه سی و هشتم

آنکه حافظ ابو طاهر محمد بن احمد بن علی بن حمدان در جمع طرق حدیث طیر کتابی خاص تصنیف فرموده و احراق قلوب نواصیب معاندین و ارغام آناف جهله جاحدین بغایت قصوی رسانیده و ابن حمدان از حفاظ عالی شان و اساطین اعیان و اکابر ائمه خراسانست علامه نحریر محمد بن احمد الذہبی که حسب افاده شاه صاحب بجواب همین حدیث اهل حدیث در تذکرة الحفاظ گفته ابن حمدان الحافظ المجدد ابو طاهر محمد بن احمد بن علی بن حمدان الخراسانی احد الرجالین المصنفین صحب ابا عبد الله الحاکم و تخرج به سمع من أبی بکر الطرازی و الحافظ أبی بکر الجوزقی و أبی الحسن القنطّری و أبی طاهر بن خزیمہ و زاهر بن احمد الفقيه و ابراهیم بن محمد بن موسی السرخسی و نحوهم بنیسابور و جعفر بن فناکی بالری و الحافظ احمد بن علی بن السلیمانی بیکند و محمد بن احمد الغثجار بیخاری و أبی سعید الادریسی بسممرقد و علی بن محمد بن عمر الفقيه بالری و أبی الفضل محمد بن أبی الحسین الحدادی بمرو له مسند بهز بن حکیم و طرق حدیث الطیر سمع منه ابو سعید محمد بن احمد بن حسین النیسابوری توفی سنه احادی و اربعین و اربع مائة

خبرنا احمد بن عبد الكریم بن الاعلائی انا نصر بن حرب انا ابو طاهر السیلفی اخبرنا محمد بن أبی منصور القرّاز بالری انا محمد بن احمد بن حمدان الحافظ انا محمد بن الحسین القاضی بمرو نا اسحاق بن ابراهیم التاجر العدل انا یوسف بن علی نا سفیان بن عینیة عن عبید الله بن أبی بکر بن عمرو بن حزم انه سمع انسا یحدث عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یتبع المیت ثلث اهله و ماله و عمله و یرجع اهله و ماله و یبقی عمله

و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن حمدان الحافظ المجدد ابو طاهر محمد بن احمد بن علی بن حمدان الخراسانی احد الرجالین المصنفین صحب الحاکم و تخرج به و سمع الطبرانی و الجوزقی و له مسند بهز بن حکیم و طرق حدیث الطیر مات سنه انتھی فهذا الامام الحافظ المجدد ابن حمدان، واحد الرجالین المتعین انفسهم فی هذا الشأن قد اظهر و ابان، یجمع طرق هذا الحديث العظیم المکان ان الحديث من صاحح الاحادیث الواردۃ عن سید الانس و الجان فی فضل وصیہ الساپق فی كل میدان المستبد بكل رهان، المتفرد بصنوف الاحسان، علیهما و الهماء أمناء الرحمن، سلام الله ما اختلف العصران، فلا يخلع ربقة الایمان، بجحد هذا الخبر بعد ذاك البرهان، الا من غدر و خان و أزرى بنفسه و دینه شان، و الله المستعان على دحر نوازع الشیطان،

وجه سی و نهم

آنکه ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الواسطی الفقيه الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابن المغازلی در کتاب المناقب می فرماید اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸۶

بن احمد العطار الفقيه الشافعی رحمه الله بقراءتی علیه فاقر به سنه اربع و ثلثین و اربع مائة قلت اخبرکم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطی رحمه الله

نا ابو الحسن علی بن محمد بن صدقه الجوهری الواسطی رحمه الله سنه ثلث و ثلثمائه نا محمد بن زکریا بن دوید العبدی نا حمید الطویل عن انس بن مالک قال اهدی الى النبی صلی الله علیه و سلم بحمامه مشویه فقال اللہم ابعث الى احب خلقک إلیک و الی نبیک یا کل معنا من هذه المائدة قال فاتی علی فقال يا انس استاذن لی علی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فقلت النبی عنک

مشغول فرجع على و لم يلبت الا قليلا ان رجع فقال يا انس استاذن لي على النبي صلی اللہ علیہ وسلم فقلت النبي عنك مشغول فرجع و لم يلبت الا قليلا ان رجع فقال يا انس استاذن لي على رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فهمت ان اقول مثل قولی الاول و الثاني فسمع النبي صلی اللہ علیہ وسلم من داخل الحجرة كلام على فقال ادخل يا ابا الحسن ما ابطا بك عنى قال جئت يا رسول الله هذه الثالثة كل ذلك يردنی انس يقول النبي عنك مشغول فقال يا انس ما حملک على هذا فقال يا رسول الله سمعت الدعوه فاحببت ان يكون رجالا من قومی فقال النبي صلی اللہ علیہ وسلم يا انس كل يحب قومه

وابو الحسن احمد بن المظفر عطار از ائمه کبار و اجله حاملين اخبار و آثارست شمس الدين ابو عبد الله احمد بن محمد ذهبي در کتاب العبر در وقائع سنہ احدی و اربعین و اربعمائیه گفته و احمد بن المظفر بن احمد بن داود الواسطی العطار ابو الحسن راوی مسنده مسدد عن ابن السیّقاء توفی فی شعبان انتھی فهذا ابو الحسن احمد بن المظفر العطار، الفقيه المحدث راویة الاحادیث و الاخبار، قد عطّر مشام اهل التبصیر والاستبصار، باریج هذا الحديث المرری باالازهار، فلا ينکل عن قوله الا من هو كالجعل فی الخبرات غار، ليس له فی الجلاعه و القحه عار، قد ربح فی متاجره الجحود و الانکار، انواع الجبور و الخسار، وقادته العصبية الى الخسر و التبار، و ساقته الانفة الى مهاوى الھلک و البوار، فهو من هؤله النار علی شفاف بُجُرُفٍ هار

وجه چهلم

آنکه ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی که صاحب مشکأه استناد حدیث را باو مثل استناد آن بجانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم می داند حدیث طیر را روایت کرده چنانچه موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفت

خبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی اخبرنا القاضی الامام شیخ القضاۃ اسماعیل بن احمد الحافظ اخبرنا والدی ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی اخبرنا ابو علی الحسین بن محمد بن علی الروذباری اخبرنا ابو بکر محمد بن مهرویه بن عباس بن سنان الرازی حدثنا ابو حاتم الرازی حدثنا عبید اللہ بن موسی عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸۷

خبرنا اسماعیل الازرق عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلی اللہ علیہ وسلم طیر فقال اللہم ائنی باحب خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر فقلت اللہم اجعله رجلا من الانصار فجاء علی فقلت ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجة قال فذهب ثم جاء فقلت ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم علی حاجة فذهب ثم جاء فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم افتح ففتحت ثم دخل فقال ما حدیثک یا علی فقال هذه آخر ثلث کرات یردنی انس یزعم انک علی حاجة قال ما حملک علی ما صنعت يا انس قال سمعت دعاء ک فاحببت ان تكون فی رجل من قومی فقال النبي صلی اللہ علیہ وسلم ان الرجل قد يحب قومه انتھی

فهذا ابو بکر احمد بن الحسین امام بیهق، قد شید الصدق و اید الحق و ابار و ساوس اهل الزیغ و ازهق، و اردی نوازغ ارباب المحل و اویق، و اوهن مئه اصحاب المکر بکسر رءوسهم و الدق و دمدم من تزویقاتهم علی ما جل و دق، فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَ اللَّلِيْلِ وَ مَا وَسَقَ وَ الْقَمَرِ إِذَا أَتَسَقَ

لا یجحد الحديث الا من رکب من الضلال طبقا عن طبق، و لا یروغ عنه الا من خرج و مرق و لا یحید عنه الا من ضعف عقله و رق و لا ینکره الا من هتك رداء النصف و خرق، و اغلق باب التدبیر و صفق، و خالف و طغی و عصی و عق و جمح و بغي و عصی المسلمين شق، و خلع عن عنقه الرقب، و وقع من المضيق فی الحلق، و اللہ الموضح للحق کالفلق و هو المعیذ بلطفه عن شر کل ما حلق، و علامه بیهقی امام مشهور و رئيس جمهور و عمدہ اکابر ماهرین صدور و نخبه امثال حائزین نبل موفورست سابقا به تصريح

فخر رازی دانستی که حاکم از جمله اکثر محدثین متأخرین از روی علم و اقوایشان از روی قوت و اشدشان از روی تحقیق در علم حدیث و مثل دارقطنی و حاکم و ابو نعیم و جوزقی و خطیب و خطابی صدور علم بعد شیخین بوده و رازی اثبات جلالت شان شافعی به تعظیم و تجلیل حاکم و امثال او شافعی را می‌نماید و دیگر مکارم جمه عظیمه و محاسن دثره فخیمه او انشاء الله تعالى از معجم البلدان یاقوت حموی و کتاب الانساب سمعانی و کامل ابن اثیر جزری و وفیات الأعیان ابن خلکان و سیر النبلاء و تذكرة الحفاظ و کتاب العبر و دول الاسلام ذهبی و مرآة الجنان یافعی و مختصر ابو الفداء اسماعیل ایوبی و تتمة المختصر ابن الوردي و طبقات شافعیه سبکی و طبقات شافعیه اسنوى و طبقات شافعیه اسدی و اسماء الرجال مشکأه ولی الدين خطیب و طبقات الحفاظ سیوطی و اسماء الرجال مشکأه شیخ عبد الحق و فیض القدیر مناوی و مرقاة ملا على قاری و شرح مواهب زرقانی و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر خواهی شنید در اینجا اکتفا بر عبارت سبکی می‌رود قال فی طبقات الشافعیه احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی الحافظ ابو بکر البیهقی النیسابوری الخسر و جردی بضم الخاء المعجمة و سکون السین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸۸

المهملة و فتح الراء و سکون الواو و کسر الجيم و سکون الراء و فی آخرها الدال المهملة قریة من ناحیه بیهق کان الامام البیهقی احد ائمه المسلمين و هداية المؤمنین و الدعاء الى جبل الله المتین فقيه جلیل حافظ کبیر اصولی نحریر زاهد ورع قانت الله قائم بنصرة المذهب اصولا و فروعا جبرا من جبال العلم الى ان قال اخذ الفقه عن ناصر العمیر و قد تعلم الكلام على ثم اشتغل بالتصنیف بعد ان صار اوحد زمانه و فارس میدانه و احذق المحدثین ذهنا و اسرعهم فهما و اجودهم قریحة و بلغت تصانیفه الف جزء و لم یتهیأ لاحد مثلها اما السینن الكبير فما صنف فی علم الحديث مثله تهذیبا و ترتیبا و جودة و اما المعرفة معرفة السینن و الاثار فلا یستغنى عنه فقيه شافعی و سمعت الشیخ الامام ره يقول مراده معرفة الشافعی بالسینن و الاثار و اما المبسوط فی نصوص الشافعی فما صنف فی نوعه مثله و اما کتاب الاسماء و الصفات فلا اعرف له نظیرا و اما کتاب الاعتقاد و کتاب دلائل النبوة و کتاب شعب الایمان و کتاب مناقب الشافعی و کتاب الدعوات الكبير فاقسم ما لواحد منها نظیر و اما کتاب الخلافیات فلم یسبق الى نوعه و لم یصنف مثله و هو طریقة مستقلة حدیثیة لا یقدر عليها الا مبرز فی الفقه و الحديث و له ايضا کتاب مناقب الامام احمد و کتاب احكام القرآن للشافعی و کتاب الدعوات الصغیر و کتاب البعث و النشور و کتاب الزهد الكبير و کتاب الاعتقاد و کتاب الآداب و کتاب الاسرار و کتاب السنن الصغیر و کتاب الأربعین و کتاب فضائل الاوقات و غير ذلك و كلها مصنفات لطاف مليحة الترتیب و التهذیب کثیرة الفائدہ یشهد من يراها من العارفین بانها لم یتهیأ لاحد من السّابقین و فی کلام شیخنا الذهبی انه اول من جمع نصوص الشافعی و ليس كذلك بل هو آخر من جمعها و لذلک استوعب اکثر ما فی کتب السّابقین و لا اعرف احذا بعده جمع النصوص لانه سدّ الباب على من بعده و كانت اقامته بیهق ثم استدعاه و الى نیسابور ليقرأ عليه کتاب المعرفة فحضر و قرأه عليه بحضوره علماء نیسابور و ثنائهم عليها قال عبد الغفار و كان على سیرة العلماء قانعا من الدنيا بالیسر متحملا في زهده و ورعيه عاد الى الناحیه في آخر عمره و كانت وفاته بها قال شیخنا الذهبی کان البیهقی واحد زمانه و فرد اقرانه و حافظ اوانه قال و دائرته فی الحديث ليست کبیرة بل بورک له فی مرویاته و حسن تصریفه فيها لحدقه و خبرته بالابواب و الرجال و قال امام الحرمين ما من شافعی الا و للشافعی عليه منه الا البیهقی فانه له على الشافعی منه لتصانیفه فی نصرته لمدھیه و اقاویله و قال شیخ القضاۃ ابو علی ولد البیهقی حدثنا والدی قال حين ابتدأت بتصنیف هذا الكتاب یعنی معرفة السنن و الاثار و فرغت من تهذیب اجزاء منه سمعت الفقيه ابا محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۸۹

احمد بن علی یقول و هو من صالحی اصحابی و اکثرهم تلاوة و اصدقهم لهجه یقول رایت الشافعی فی المنام و فی یده اجزاء من هذا الكتاب و هو یقول قد کتبت اليوم من کتاب الفقيه احمد سبعه اجزاء قال فرأتها قال و فی صباح ذلك اليوم رأی فقيه آخر من

احزابی يعرف بعمر بن محمد فی منامہ الشافعی قاعداً علی سریر فی مسجد الجامع بخسر و جرد و هو يقول استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد كذا و كذا قال شیخ القضاة حدثنا والدی قال سمعت الفقيه ابا محمد الحسین بن احمد السمرقندی الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزیز المروزی الجنوجردی يقول رایت فی المنام کان تابوتا علا فی السماء بعلوه نور فقلت ما هذا فقيل تصانیف البیهقی قیل و کان البیهقی یصوم الدھر من قبل ان یموت بثلاثین سنۃ توفی البیهقی رضی اللہ عنہ بنیسابور فی العاشر من جمادی الاولی سنۃ ثمان و خمسین و اربعمائہ و حمل الی خسر و جرد و هی اکبر بلاد بیهق فدفن هناک

وجه چهل و یکم

انکه ابو غالب محمد بن احمد بن سهل المعروف بابن بشران الواسطی النحوی حدیث طیر را روایت نموده چنانچه ابو الحسن المغازلی در کتاب المناقب گفته

خبرنا محمد بن احمد بن سهل بن مردویه البزار حدّثهم إملاء فی صفر سنۃ اربعمائہ نا احمد بن عیسیٰ الناقد نا صالح بن مسمار نا ابن أبي فدیک نا الحسن بن عبد اللہ عن نافع عن انس بن مالک ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قرب إلیه الطیر فقال اللہم ائتنی باحّب خلقک یاکل معی من هذا الطیر فجاء علی بن أبي طالب فاکل معه

و ابن بشران از اکابر ائمه اعیان و اعاظم فقهای جلیل الشانست محمد بن احمد ذهبی در عبر فی خبر من غبر در ذکر کسانی که در سنہ اثنتین و سین و اربعمائہ وفات یافتند گفته و ابو غالب بن بشران الواسطی صاحب اللغة محمد بن احمد بن سهل العدل الحنفی و یعرف بابن الخاله و له اثنتان و ثمانون سنۃ و لم یکن بالعراق اعلم منه باللغة روی عن احمد بن بهری و طبقته و عبد القادر بن محمد بن محمد القرشی در جواهر مضیه فی طبقات الحفیه گفته محمد بن احمد بن سهل اللغوی ابو غالب الواسطی یعرف بابن الخاله و یعرف ایضاً بابن بشران احد الائمه فی اللغة مولده سنۃ ثمانین و ثلاث مائة سمع و حدّث و حضر روی عنه فضل اللہ بن محمد العراقي قال السمعانی فی ذیله احد الائمه اللغویة فاضلاً مکثراً بارعاً شیخ العراق فی اللغة فی وقته مات رحمه اللہ تعالیٰ سنۃ اثنتین و سین و اربعمائہ و عبد اللہ بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان در سنہ اثنتین و سین و اربعمائہ گفته و فیها الامام اللغوی ابو غالب بن بشران الواسطی الحنفی و یعرف بابن الخاله و علی بن سلطان محمد القاری در اثمار صبیّه فی اسماء الحنفیة گفته محمد بن احمد بن سهل اللغوی ابو غالب الواسطی یعرف بابن الخاله مات سنۃ اثنتین و سین و اربعمائہ و له شعر فی الزهد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۰

یا شائدا للقصور مهلاً اقصر فقصر الفتى الممات
لم يجتمع شمل اهل قصر الاقصار لهم ؟؟؟ الشتات
وانما العيش مثل ظل منتقل ماله ثبات

انتهی فهذا العلامه البارع ابن بشران، شیخ العراق فی وقته و الزمان، قد روی هذا الحديث المنور للجنان، تبشير الاهل اليقین و العرفان، و درأ فی نحور اصحاب الخسران، و ردّ الكید ارباب الشتات، و حسمما المواد الریغ و الطغیان، و قلعا لاساس البغی و العدوان، فمن نکل عن الانقیاد لهذا الحديث و الاذعان، عدّ من المذهبین کل الادهان، الّذین لا یخافون يوم یاتی السیماء بالدّخان، و تكون وردة کالدّهان، يوم یقوم المیزان، و ینصب الصّراط علی لھبات النیران،

وجه چهل و دوم

آنکه علامه ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی حدیث طیر را روایت کرده و از مناقب و فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده و حتماً و جزماً نسبت آن بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نموده در کتاب بهجهة المجالس و انس المجالس که از کتب معتبره است چنانچه مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته بهجهة المجالس و انس المجالس للحافظ أبي عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری القرطبی المتوفی سنه ثلث و سین و اربعمائه و هو فی مجلد من الكتب المعتبرة فی المحاضرات مرتب علی مائة و اربعه و عشرين بابا اوله اما بعد فان اولی الخ در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام علی ما نقل عنه می فرماید و

اهدى للنبي صلی الله علیه و سلم ثلث طواير فقال اللهم سق احب خلقك إليك يأكل معی فجاء علی رضی الله عنہ فقال كل يا على فانت احب خلق الله إليه

و ابن عبد البراز علماء عالی فخار و عظامی جلیل الفخر و المقدار و محدثین محققین کبار و اساطین منقادین آثار و اخبار و اعاظم ثقات معروفین فی الاقطار و مشایخ اثبات موصوفین بكمال اعتماد و اعتبارست نبذی از معالی رزینه و محاسن متینه او سابقها در مجلد حدیث ولایت از کتاب الانساب سمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و سیر البلاء و تذكرة الحفاظ و کتاب العبر ذهبي و تاریخ مختصر أبي الفداء اسماعیل ایوبی و تتمه المختصر ابن الوردي و مرآة الجنان یافعی و روض المناظر محمد بن محمد المعروف بابن شحنه و طبقات الحفاظ سیوطی و توضیح الدلائل سید شهاب الدين احمد و شرح موهب زرقانی و مقالید الاسانید ابو مهدی عالی و بستان المحدثین خود مخاطب شنیدی در این جانیز بعض عبارات باید شنید مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته یوسف بن عبد البر بن محمد النمری القرطبی امام عصره فی الحديث و الاثر و ما يتعلق بهما لم يكن فی الاندلس مثله فی علم السنّة و كان احفظ اهل المغرب فی زمانه دأب فی طلب العلم و افتتن به و برع براعة فاق فیها من تقدمه من رجال الاندلس و الف فی المؤطا کتبنا مفيدة منها کتاب التمهید قال ابن حزم لا اعلم فی الكلام

عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۱

علی فقه الحديث مثله فكيف احسن منه و له کتاب الاستدراك لمذاهب الاعصار و کتاب الاستیعاب و کتاب جامع بیان العلم و فضله و ما ینبغی فی روایته و حمله و غير ذلك و كان موفقاً فی التالیف معانا علیه نفع الله به و كان له بسطة كثیرة فی علم النسب و فارق قرطبة و جال فی غرب الاندلس مدة ثم سکن دانیة و بلنسیة و شاطبة فی اوقات مختلفة و تولی قضاء الاشبونة و شترین توفی فی سنہ ۴۶۳ بمدینة شاطبة و كان مولده سنہ ۳۶۸ و هو حافظ المغرب كما كان الخطيب البغدادی حافظ المشرق وقد ماتا فی سنہ واحدة و هما امامان فی هذا الفن و كان أمراً لله قدرًا مقدوراً

و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته یوسف بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی الحافظ جمال الدین ابو عمر امام عصره فی الحديث و الاثر و ما يتعلق بهما روی بقرطبة عن أبي القاسم خلف بن القاسم الحافظ و عبد الوارث بن سفیان و أبي سعید نصر و أبي محمد بن عبد المؤمن و أبي عمرو الباقي و أبي عمر الطلمنکی و أبي الولید بن الفرضی و غيرهم و کتب إلیه من اهل المشرق ابو القاسم السقطی المکی و عبد الغنی بن سعید الحافظ و ابو ذر الھرھوی و ابو محمد النھاس المصری و غيرهم قال القاضی ابو علی بن سکرہ سمعت شیخنا القاضی ابا الولید الباقي يقول لم يكن بالاندلس مثل أبي عمرو بن عبد البر فی الحديث و قال الباقي ايضا ابو عمرو احفظ اهل المغرب و قال ابو علی الغسانی الاندلسی انّ ابن عبد البر اخذ کثیراً من علم الادب و الحديث و دأب فی طلب العلم و افتتن به و برع براعة فاق فیها من تقدمه من رجال الاندلس و الف فی المؤطا کتبنا مفيدة منها کتاب التمهید لما فی المؤطا من المعانی و الاسانید و رتبه علی اسماء شیوخ مالک علی حروف المعجم و هو کتاب لم یتقدمه احد الى مثله و هو سبعون جزء قال ابو محمد بن حزم لا- اعلم فی الكلام علی فقه الحديث مثله فكيف احسن منه ثم صنع کتاب الاستدراك لمذاهب الاعصار فيما تضمنه المؤطا من معانی الرای و الاثار شرح فیه المؤطا علی وجهه و نسق ابوابه جمع فی اسماء

الصحابه رضي الله عنهم كتابا مفيدا جليلا سماه الاستيعاب و له كتاب جامع بيان العلم و فضله و ما ينبغي في روایته و حمله و غير ذلك من تاليه و كان موفقا في التاليف معانا عليه و نفع الله به و كان مع تقدمه في علم الاثر و بصره بالفقه و معانى الحديث له بسطه كثيرة في علم النسب تولى قضاة الاشبوة ؟؟؟

و شترین في أيام ملكها المظفر بن الأفطس توفي يوم الجمعة آخر يوم من شهر ربيع الآخر سنة ٤٦٣ بمدينة شاطبة من شرق الاندلس و ولد يوم الجمعة و الامام يخطب لخمس بقين من شهر ربيع الآخر سنة ٣٦٨ و تقدم في ترجمة الخطيب أبي بكر احمد بن على بن ثابت البغدادي الحافظ انه كان حافظ المشرق و ابن عبد البر حافظ المغرب و ماتا في سنة واحدة و هما امامان في هذا الفن و النمرى بالفتح نسبة الى نمرین قاسط و هي قبيلة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۲

كبيرة مشهورة رحمة الله تعالى و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته یوسف بن عبد البر بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمرى القرطى از کبار علمای مغربست امام عصر بود در حدیث و اثر و ما يتعلق بهما روز جمعه که امام در خطبه بود در سنہ ثمان و ستین و ثلث مائة در ربيع الاول متولد شد وی اگر چه معاصر خطیب بغدادیست اما طلبش علم حدیث را قبل از تولد خطیبست از أبي القاسم خلف ابن القاسم الحافظ و عبد الوارث بن سفیان و أبي سعید نصر و أبي محمد بن عبد المؤمن و أبي عمرو الباقي و أبي عمر الطلمکی و أبي الولید بن الفرضی و اقران ایشان در قرطبه اخذ علم و روایت نموده و علمای دور دست او را اجازتها نوشتند از مشرق ابو القاسم السقطی المکی و عبد الغنی بن سعید الحافظ و ابو ذر الھروی و ابو محمد النحاں المصری و غیرهم در حفظ و اتقان سرامد اهل زمان خود بود قاضی ابو علی بن سکره گفته شیخ خود ابو الولید باجی را شنیدم می گفت در اندلس مثل وی در حدیث نبوده وی احفظ اهل مغربست و ابو علی غسانی گفته وی بسیاری از علم ادب و حدیث فرا گرفته و در طلب علم مؤبد بود فتوی داد و بارع شد بر رجال متقدمین اندلس و در مؤطا کتب مفیده تالیف نمود از آنجلمه است کتاب التمهید مرتب بر اسمای شیوخ مالک و هو کتاب لم یتقدمه أحد إلى مثله و هو سبعون جزءا این کتاب از نادره روزگار و سرمایه مجتهد ان اولی الایدی و الابصارست و از تصانیف اوست کافی در مذهب مالک پائزده مجلد و در جمع اسمای اصحابه کتابی مفید جلیل نوشته مسمی باستیعاب و له کتاب جامع بيان العلم و فضله و ما ينبغي في روایته و حمله و غير ذلك و بود موفق در تالیف معان بر آن و حق تعالی بدان نفع بخلق بخشیده و با تقدم خود در علم اثر و تبصر بفقهه و معانی حدیث بسطی کثیر در علم نسب داشت در بلاد مغرب گردیده و بیشتر عمر در اندلس گذرانیده بلکه اکثر مؤرخین نوشته‌اند که از اندلس نه برآمده و جزء هفتاد کس را از علمای وقت خود ندیده و از غیر ایشان علم نیاموخته و با این همه در علم کمتر از خطیب و بیهقی بلکه ابن حزم نیست بلکه بعض چیزها نزد اوست که نزد دیگران نیست و صدق و دیانت و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را نصیب بود کم کسی را از علماء روزی شده از عوالی استنادش سنن ابو داودست که از عبد الله بن محمد بن عبد المؤمن دوی از ابن داسه و وی از ابو داود مصنف روایت می کند در اول امر ظاهري بود بعده مالکی شده و معهذا میلان بفقه شافعی هم دارد کتاب الدرر فی اختصار المغازی و السر و کتاب العقل و العقلاء و ما جاء فی اوصافهم و کتاب جمهرة الانساب و کتاب بهجهة المجالس و غيرها تصنیف اوست بانشای شعر میلی داشت ازوست اشعار

تذکرت من بیکی علی مداوما فلم ار الا العلم بالدین و الخبر
علوم کتاب الله و السنن التي اتت عن رسول الله مع صحة الاثر
و علم الاولى من ناقديه و فهم ما له اختلفوا في العلم بالرأي و النظر
و له مقالة ذى تصح و ذات فوائد إذا من ذوى الالباب كان استمعاها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۳

عليکم باآثار النبي فانه من افضل اعمال الرشاد اتباعها
 چون در شهر حمص که از مشاهیر بلاد مغرب است داخل شد و از اهل آن شهر حسن سلوک و تفقد ندید گفت اشعار
 تنکر من کنا نسر بقربه و صار زعاقا بعد ما کان سلسلة
 و حق لجار لم يوافقه جاره ولا لايتمه الدار أن يتحول
 بليت بحمص و المقام ببلدة طويلا لعمرى مخلق يورث البلاء
 إذا هان حرّ عند قوم اتاهم ولم يتأ عنهم كان اعمى واجهلا
 ولم تضرب الامثال الا لعالم وما عوتب الانسان الا ليعقلوا

در ایام ملک مظفر بن الاقطس متولی قضای اشبوه و شترین شده بود روز جمعه آخر یوم از ریبع الآخر سنه ثلث و ستین و اربع مائة
 بمدینه شاطبه شرقی اندلس بمرور انتقال خطیب بغدادی نیز در همین سال است این حافظ مغرب بود و او حافظ مشرق و درین فن امام
 وقت خود بودند نمری بفتح نسبت بسوی نمر بن قاسط که قیله کبیره مشهور است انتهی فالحمد لله على سطوح لقم الحق و
 ابتلاء منهاجه، وضوح لاحب الصدق و سفور فجاجه، حيث ثبت برواية الثقة البر الحافظ ابن عبد البر ان حديث الطیر من الاخبار
 الثابتة المحققة، والاحادیث الشهيرة المصدقة، فانه لا يظنّ بمثل ذلك المحدث المنقد المنقب العلام، الذي لا تفی الا قلام، بشرح
 مدائحة المحيرة للافهام، والمدهشة للاحلام، ان يتسائل في رواية خبر موضوع و يتسامح في اخراج اثر مصنوع، فيكون كمن اضاع
 سعيه في هذا الشأن، و دیته؟؟؟ بالصغر و القماء و الهوان فعادت له تلك الماثر و المناقب افسح المعائب و المثالب و صارت له هذه
 المفاسخ و المحاسن اشنع المطاعن و المشائن و الله الحافظ عن العثار و الصائن

وجه چهل و سوم

آنکه ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی در تاریخ بغداد حدیث طیر را بطرق متعدد روایت کرده چنانچه سابقا
 شنیدی که علامه ابن شهرآشوب در کتاب المناقب در ذکر حدیث طیر فرموده و رواه ابن بطّه فی الابانة من طریقین و الخطیب ابو
 بکر فی تاریخ بغداد من سبعة طرق و از جمله طرق که خطیب بآن روایت این حدیث نموده علی ما نقل اینست
 انا عبد القاهر بن محمد الموصلى قال انا ابو هارون موسى بن محمد الانصارى قال انا احمد بن عاصم
 الرازى قال نا حفص بن عمر المهرقانى قال نا النجم بن بشير عن اسماعيل بن سليمان الرازى عن عبد الملك بن سليمان عن عطا عن
 انس بن مالک قال اتى النبی صلی الله علیه وسلم بطائر فقال اللہم ائنی باحب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطائر فجاء علی بن
 ابی طالب فدق الباب الحديث
 و نیز از جمله آن علی ما نقل اینست انا ابو محمد

عبد الله بن علی بن عیاض القاضی قال اخبرنا محمد بن احمد بن مخلد قال حدثنا علی بن الحسن بن ابراهیم
 بن قییه بن جبله القطان قال نا سهل بن رنحه قال نا الصّبّاح يعني
 عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۴

ابن محارب عن عمر بن عبد الله بن یعلی بن مروه عن ابیه عن جدّه عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم طیر
 ما نراه إلا حباری فقال اللہم ابعث الى احب اصحابی إلیک یواکلنى هذا الطیر الحديث
 و از افاده سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل نیز واصححت که خطیب این حدیث شریف را روایت نموده کما مستقف علیه
 فيما بعد انشاء الله تعالى فالحمد لله الحافظ المھیمن الرقیب المتفصل بالادناء والتقریب، المتکرم بال توفیق والتسبیب، حيث ثبت ان

الحافظ ابا بكر الخطيب قد روی هذا الحديث الفائح الطيب، المتضوع كالمندل الرطيب فاظهر الحق لكل عاقل مصيبة و اوضح الصدق لمن كان له من النصف ايسير نصيب، و صرم او داج زيج كل مشكك مریب بصارم باتر قضیب ؟؟؟، و عفى اساس الجاحدين الملقين للاکاذیب، بالقلع والخرم والتخيّب، و فرق جموع المعاندين الآتين بالطامات والاعاجيب بالكسر والفل والتکیب، فاصبحوا مقومین بمغارع التائب والتثیرب، و ما اغنت عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله لما جاء امر ربک و ما زاد و هم غير تتبیب و محتجب نماند که كتاب تاريخ بغداد از مصنفات مستنده کل الاستناد و مؤلفات معروفة في الاغوار والانجاد و اسفار مشهوره في اقطار البلاد و از جمله تصانیف خطیب والا-نژاد که همه ممدوح اعاظم نقادست بالخصوص موصوف به نهايٰ اعتبار و اعتماد ابو على يحيى بن عيسى بن جزلة البغدادي در مختار مختصر تاريخ بغداد گفته وقد صنف الناس في ذلك أى في علم الحديث و معرفة الرجال و اکثروا و عنوا و بالغوا و میز و الشفه من المتهم و الضئيف من القوى و ما اعظم فائدته و احمد موقعه لکثرة ما دسّ الملحدة و الزنادقة من الاحاديث الموضوعة البشعة المنفرة التي فسد بسماعها خلق من الناس و اعتقاد الغر عند سمعها انها من قول صاحب الشرع فهلک و تسرع الى الكذب و مال الى الخلاعة نعوذ بالله من الشقاء و البلاء و هذا الكتاب الذي صنفه الشيخ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی رحمة الله و سماه تاريخ بغداد کتاب جلیل في هذا العلم نفیس قد تعب فيه و سهر و اطال الزمان و الله تعالى يشیه و یحسن إلیه الا انه طویل و للاطالة افات اقربها الملل و الملل داعیه الترك و قد استخرت الله تعالى و اختصرته و ذكرت اسماء الرجال الذين ذكرهم على ترتیبه و ما استحسنته من خبر و حکایة و شعر و حديث نقلته فالا-غراض تختلف و هوی القلوب سریره لا تعلم الخ و علاوه برین انشاء الله تعالى عنقریب دیگر جلائل فضائل مبهره عقول و غرائب مناقب محیره افهم فحول برای این تاریخ مقبول مسطور و منقول می شود فلتکن متربقا للوصول الى المطلوب و المامول اما خود خطیب پس حافظ ثقه ماهر اریب و حاذق ثبت ناقد لبیب

و حاوی محسن و مفاحر عجیب و حائز م Hammond و ما ثر غریب است سابقاً به تصریح فخر رازی دانستی که خطیب از جمله اکثر محدثین متاخرین از روی علم و اقوای شان از روی قوت و اشدشان از روی تحقیق در علم حدیث و مثل دارقطنی و حاکم و ابو نعیم و بیهقی و جوزقی و خطابی از صدور این علم بعد شیخین بوده و رازی اثبات جلالتشان شافعی به تعظیم و تمجیل خطیب و امثال او شافعی را می‌نماید و ابو سعد عبد‌الکریم سمعانی در کتاب الانساب در نسبت ثابتی گفته و الامام ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی الخطیب الحافظ الثابتی البغدادی صاحب التصانیف فی الحديث منها کتاب تاریخ مدینة السلام بغداد شهر من ان یذکر رحل الى العراق و الحجاز و اصبهان و خراسان و الشام و شیوخه تفوّت الاحصاء ادرکت قریباً من خمسة عشر نفساً من اصحابه و توفی ببغداد فی شوال سنه ٤٦٣ و نیز سمعانی در کتاب الانساب گفته الخطیب بفتح الخاء المعجمة و کسر الطاء المهملة و بعدها الیاء المنقوطة باثنین من تحتها و فی آخرها الباء الممنوظة بوحدة هذه النسبة الى الخطابة على المنابر و فیهم كثرة من العلماء و المحدثین و المشهور منهم ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن مهدی الخطیب الحافظ من اهل بغداد و كان امام عصره بلا مدافعة و حافظ و قته بلا منازعه صنف قریباً من مائة مصنف صارت عمدۃ لاصحاب الحديث منها التاریخ الكبير لمدینة السلام بغداد سمع ببلده ثم رحل الى البصرة و اصبهان و خراسان و الحجاز و الشام و شیوخه اکثر من ان یذکر و ادرکت من اصحابه قریباً من خمسة عشر نفساً و كانت ولادته سنه اثنین و تسعین و ثلاثمائة و وفاته فی سنه ثلاثة و ستین و اربعمائه و دفن بجنب بشر بن الحارث الحافی رحمهما الله و نیز سمعانی در ذیل تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته و الخطیب فی درجه القدماء من الحفاظ والائمه الکبار کیھی بن معین و علی بن المدینی و احمد بن ابی خیثة و طبقتهم و كان علامۃ العصر اکتسی به هذا الشأن غضارة و بهجة و نضارة و كان مهیا و قورا بیلا خطیرا ثقة صدوقاً متبعراً حجّة فيما یصنفه و یقوله و یجمعه حسن التقلیل و الخطّ کثير الشکل و الضبط قاریا للحديث فصیحاً و كان فی درجه الکمال و الرتبة العلیاء خلقاً و خلقاً و هیئة و منظرها انتہی إلیه علم الحديث و حفظه و ختم به الحفاظ رحمهم

الله بدأ بسماع الحديث سنة ثلث و اربعمائة و قد بلغ احدى عشرة سنة من عمره و احمد بن محمد المعروف بابن خلكان در وفيات الأعيان گفته الحافظ ابو بكر احمد بن ثابت بن احمد بن مهدى البغدادى المعروف بالخطيب صاحب تاريخ بغداد و غيره من المصنفات المفيدة كان من الحفاظ المتقين و العلماء المتبحرين و لو لم يكن له سوى التاريخ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۶

لكفاه فانه يدل على اطلاع عظيم و صنف قريبا من مائة مصنف و فضله اشهر من ان يوصف و اخذ الفقه عن أبي الحسن المحاملى و القاضى أبي الطيب الطبرى و غيرهما و كان فقيها فغلب عليه الحديث و التاريخ ولد فى جمادى الآخرة سنة اثنين و تسعين و ثلاثة يوم الخميس لست بقين من الشهر و توفى فى يوم الاثنين سبع ذى الحججه سنة ثلث و ستين و اربع مائة ببغداد رحمه الله تعالى و قال الشیعاني توفي فى شوال و سمعت ان الشیخ ابا اسحاق الشیرازی رحمه الله كان من جملة من حمل نعشة لانه انتفع به كثيرا و كان يراجعه فى تصانيفه و العجب انه كان فى وقته حافظ المشرق و ابو عمر يوسف بن عبد البر صاحب كتاب الاستيعاب حافظ المغرب و ماتا فى سنة واحدة كما سياتى فى حرف الياء ان شاء الله تعالى و ذكر محب الدين بن النجار فى تاريخ بغداد ان ابا البرکات اسماعيل بن أبي سعد الصوفى قال ان الشیخ ابا بكر بن زهراء الصوفى كان قد اعد لنفسه قبرا الى جانب قبر بشر الحافى رحمه الله تعالى و كان يمضي إليه فى كل اسبوع مرء و ينام فيه و يقرأ فيه القرآن كله فلما مات ابو بكر الخطيب و كان قد اوصى ان يدفن الى جانب قبر بشر الحافى فجاء اصحاب الحديث الى أبي بكر بن زهراء و سأله ان يدفن الخطيب فى القبر الذى كان اعدّ له نفسه و ان يؤثره به فامتنع من ذلك امتناعا شديدا و قال موضع قد اعدته لنفسى منذ سنين يؤخذ منى فلما رأوا ذلك جاؤوا الى والدى الشیخ أبي سعد و ذكر و الله ذلك فاحضر الشیخ ابا بكر الخطيب يجدد دونك كان يحسن بك ان تقدّم اعلى منه قال لا بل كنت اقوم و اجلسه مكانى قال فهكذا ينبغي الى جانبه فجاء ابو بكر الخطيب يجدد دونك كان يحسن بك ان تقدّم اعلى منه قال لا بل كنت اقوم و اجلسه مكانى قال فهكذا ينبغي ان يكون الساعه قال فطلب قلب الشیخ أبي بكر و اذن له فى دفنه فدفونه الى جانبه بباب حرب و كان قد تصدق بجميع ماله و هو مائتا دینار فرقها على ارباب الحديث و الفقهاء و الفقراء فى مرضه و اوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب و وقف جميع كتبه على المسلمين و لم يكن له عقب و صنف اكثرا من ستين كتابا و كان الشیخ ابو اسحاق الشیرازی احد من حمل جنازته و قيل انه ولد فى سنة احدى و تسعين و ثلاثة و الله اعلم و رؤيت له منابت صالحه بعد موته و كان قد انتهى إليه علم الحديث و حفظه فى وقته هذا آخر ما نقلته من كتاب ابن النجار و ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان ذهبي در سير النبلاء گفته الخطيب الامام الاوحد العلامه المفتى الحافظ الناقد محدث الوقت ابو بكر احمد بن على بن ثابت بن احمد بن مهدى البغدادى صاحب التصانيف و خاتمه الحفاظ ولد سنة اثنين و تسعين و ثلاثة و كان ابوه ابو الحسن خطيبا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۷

بقرية در زيجان و ممن تلى القرآن على أبي حفص الكنانى فحضر ولده احمد على السماع و الفقه فسمع و هو ابن احدى عشرة سنة و ارتحل الى البصرة و هو ابن عشرين سنة و الى نيسابور و هو ابن ثلث و عشرين سنة و الى الشام و هو كهل و الى مكة و غير ذلك و كتب الكثير و تقدم فى هذا الشأن و بد الاقران و جمع و صنف و صحيح و علل و جرح و عدل و اوضح و صارا حفظا اهل عصره على الاطلاق الى ان قال الذهبي بعد ذكر اسماء شيوخ الخطيب و الرواء عنه و كان من كتاب الشافعية تفقه على أبي الحسن المحاملى و القاضى أبي الطيب الطبرى قال ابو منصور بن خiron نا الخطيب انه ولد فى جمادى الآخرة سنة ۳۹۲ و اول ما سمع فى المحرم سنة ثلث و اربعائة قال احمد بن صالح الحنبلي تفقه الخطيب وقرأ بالقراءات و ارتحل و قرب من رئيس الرؤساء فلما قبض عليه البسasirى استر الخطيب و خرج الى صور و بها عز الدولة اجدد الاجواد فاعطاه ما لا كثيرا عمل نيفا و خمسين مصنفا و انتهى إليه الحفظ شیعه خلق عظيم و تصدق بما تلى دینار و اوقف كتبه و احرق كثیر منها بعده بخمسين سنة و قال الخطيب استشرت البرقانى فى الرحالة الى أبي محمد بن النحاس بمصر او الى نيسابور الى الاصل فقال انك ان خرجمت الى مصر انما تخرج الى واحد ان فاتك

ضاعت رحلتك و ان خرجت الى نيسابور فيها جماعة ان فاتك واحد ادركت من بقى فخرجت الى نيسابور قال الخطيب في تاريخه كنت اذا كر أبا بكر البرقاني بالاحاديث فيكتبها عنى و يضمنها جموعه و حدث عنى وانا اسمع و لقد حدثني عيسى بن احمد الهمданى انا ابو بكر الخوارزمى سنة عشرين و اربع مائة نا احمد بن على بن ثابت نا محمد بن موسى الصيرفى نا الاصم فذكر حدثا قال ابن مأكولا كان ابو بكر آخر الأعيان ممن شاهدناه معرفة و حفظا و اتقانا و ضبطا لحديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و تفتنا في عللها و اسانيده و علمها بصححه و غريبه و فرده و منكره و مطروحه و لم يكن للبغداديين بعد أبي الحسن الدارقطنى مثله سالت ابا عبد الله الصورى عن الخطيب و أبي نصر السنجري ايهمما احفظ ففضل الخطيب تفضيلا بينا قال المؤمن الساجى ما اخرجت بغداد بعد الدارقطنى احفظ من أبي بكر الخطيب وقال ابو على البردانى لعل الخطيب لم ير مثل نفسه انبأني بالقولين مسلم بن محمد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۸

عن القاسم بن عساكر نا أبي نا اخي هبة الله نا ابو طاهر السلفي عنهمما و قال ابو اسحاق الشيرازي الفقيه ابو بكر الخطيب يشبه الدارقطنى و نظرائه في معرفة الحديث و حفظه و قال ابو الفتیان الحافظ كان الخطيب امام هذه الصيغة ما رأيت مثله قال ابو القاسم النسیب سمعت الخطيب يقول كتب معی ابو بکر البرقانی كتابا الى أبي نعیم الحافظ يقول فيه وقد رحل الى ما عندک اخونا ابو بکر ایده الله و سلمه ليقتبس من علومک و هو بحمد الله ممن له في هذا الشأن سابقة حسنة و قدم ثابت و قد رحل فيه و في طلبه و حصل له منه ما لم يحصل لكثير من امثاله و سيظهر منه عند الاجتماع من ذلك مع التورع و الحفظ ما يحسن لديك موقعه قال عبد العزيز بن احمد الكناني سمع من الخطيب شیخه ابو القاسم عیید الله الازھری فی سنۃ اثنتی عشرة و اربع مائة و كتب عنه شیخه البرقانی و روی عنه و علق الفقه عن أبي الطیب الطبری و أبي نصر بن الصباغ و كان يذهب إلى مذهب أبي الحسن الشعیری رحمه الله قلت صدق فقد صرّح الخطيب في اخبار الصيغات أنها تمّ كما جاءت بلا تاویل قال الحافظ أبو سعد السمعانی في الذیل كان الخطيب مهیا و قورا ثقہ متحریا حجّة حسن الخط کثیر الصبیط فصیحا ختم به الحفاظ رحل الى الشام حاجا و لقی بصور ابا عبد الله القضاوی و قرأ لصحيح فی خمسة ایام على کریمۃ المروزیۃ و رجع الى بغداد ثم خرج منها بعد فتنۃ البساسیری لتشوش الوقت الى الشام سنۃ احدی و خمسین فاقام بها الى صفر سنۃ سبع و خمسین و خرج الى صور فقام بها و كان يزور بیت المقدس و يعود الى صور الى سنۃ اثنتین و ستین فتوّجه الى طرابلس ثم منها الى حلب ثم الى الرحبة ثم الى بغداد فدخلها في ذی الحجّۃ و حدّث بحلب و غيرها السمعانی سمعت الخطیب مسعود بن محمد بمرو سمعت الفضل بن النسوی يقول كنت بجامع صور عند أبي بکر الخطیب فدخل علوی و فی کمہ دنانیر فقال هذا الذهب تصرفه في مهماتک فقطب في وجهه و قال لا حاجة لي فيه فقال كانك تستقله و ارسله من کمہ على سجادة الخطیب و قال هذه ثلاثة دینار فقام الخطیب خجلًا محمرًا وجهه و اخذ سجادته و رمى الدنانیر و راح فما انسى غرّه و ذلّ العلوی و هو يتقطّع الدنانیر من شقوق الحصیر ابن ناصرنا ابو زکریا التبریزی اللغوی قال دخلت دمشق فكنت اقرأ على الخطیب بحلقته بالجامع كتب الادب المسموعة و كنت اسكن منارة الجامع فصعد الى و قال احبت ان ازورك في بيتك فتحدثنا ساعه ثم اخرج ورقه و قال الهدیة مستحبة تشتري بهذا قلاما و نهض فاذا خمسة دنانير مصرية ثم صعد مرة اخرى و وضع نحوها من ذلك و كان إذا قرأ الحديث في جامع دمشق سمع صوته في آخر الجامع و كان يقرأ معربا صحيحا قال السمعانی سمعت من ستة عشر نفسا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۲۹۹

من اصحابه و نا عنه يحيى بن على الخطیب سمع منه بالانبار قرأت بخط أبي سمعت ابا محمد بن الابنوسي سمع الخطیب يقول كلما ذكرت في التاريخ رجلا اختلف فيه اقاويل الناس في الجرح و التعديل فالتعليق على ما اخرت و ختمت به الترجمة قال ابن شافع خرج الخطیب الى صور و قصدها و بها عز الدولة الموصوف بالكرم فتقرب منه فانتفع به و اعطاه مالا كثيرا قال و انتهى إليه الحفظ و الاتقان و القيام بعلوم الحديث قال الحافظ ابن عساکر سمعت الحسین بن محمد يحكى عن ابن خیرون او غيره ان الخطیب ذکر انه لما حجّ شرب من ماء زمزم ثلاثة شربات و سأله الله تعالى ثلث حاجات ان يحدث بتاريخ بغداد بها و ان يملئ الحديث بجامع المنصور و ان

يدفن عند بشر الحافي فقضيت له الثالث قال غيث بن على نا ابو الفرج الاسفرايني قال كان الخطيب معنا في الحجّ و كان يختتم كل يوم ختمة قراءة ترتيل ثم يجتمع الناس عليه و هو راكب و يقولون حدثنا فيحدثهم او كما قال قال المؤمن سمعت عبد المحسن السینجی يقول كنت عديل أبي بكر الخطيب من دمشق الى بغداد و كان له كل يوم و ليلة ختمة قال الخطيب في ترجمة اسماعيل بن احمد النيسابوري الضرير برجح و حدث و نعم الشيخ كان و لما حجّ كان معه حمل كتب ليجاور منه صحيح البخاري سمعه من الكشميهنى فقرات عليه جميعه في ثلاثة مجالس فكان المجلس الثالث من اول النهار الى الليل ففرغ طلوع الفجر قلت هذه و الله القراءة التي لم تسمع فقط باسرع منها و في تاريخ محمد بن عبد الملك الهمданی توقي الخطيب في كذا و مات العلم بوفاته وقد كان رئيس الرؤساء تقدم الى الخطباء و الوعاظ ان لا يرووا حديثا حتى يعرضوه عليه فما صححه اوردوه و ما ردّه لم يذكروه و اظهر بعض اليهود كتابا ادعى انه كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم باسقاط الجزية عن اهل خير وفيه شهادة الصحابة و ذكرروا ان خط على رضى الله عنه فيه و حمل الكتاب الى رئيس الرؤساء فعرضه على الخطيب فتأمله و قال هذا مزور قيل من اين قال فيه شهادة معاویة و هو اسلم عام الفتح و فتحت خبر سنة سبع و شهادة سعد بن معاذ و مات يوم بنى قريطة قبل خبر بستين فاستحسن ذلك منه قال السیمانی سمعت يوسف بن ايوب بمرو يقول حضر الخطيب درس شيخنا أبي اسحاق فروي ابو اسحاق حديثا من روایة بحر بن كثير السقاء ثم قال للخطيب ما تقول فيه فقال ان اذنت لي ذكرت حاله فانحرف ابو اسحاق و قعد كال תלמיד و شرع الخطيب احواله و شرح احواله شرعا حسنا فاثنی الشيخ عليه وقال هذا دارقطنی عصرنا قال ابو على البردانی نا حافظ وقته ابو بكر الخطيب و ما رأيت مثله و لا اظنه رأى مثل نفسه وقال السلفی سألت شجاعا الذهلي عن الخطيب فقال امام مصنف حافظ لم يدرك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۰

مثله و عن سعيد المؤدب قال قلت لابي بكر الخطيب عند قدومي انت الحافظ ابو بكر قال انتهى الحفظ الى الدارقطنی قال ابن الابنوسی كان الحافظ الخطيب يمشی و في يده جزء يطالعه و قال المؤمن كان الخطيب يقول من صنف فقد جعل عقله على طبق يعرضه على الناس محمد بن طاهر نا مکی بن عبد السلام الرمیلی قال كان سبب خروج الخطيب من دمشق الى صور انه كان يختلف إليه صبی مليح فتكلم الناس في ذلك و كان امير البلد راضیاً متعصباً بفلنته القصّة فجعل ذلك سبباً الى الفتک به فامر صاحب شرطه ان ياخذ الخطيب بالليل فيقتله و كان صاحب الشرطة سیتاً فقصدته تلك الليلة في جماعة و لم يمكنه ان يخالف الامر فاخذه و قال قد امرت فيك بكتنا و كذا و لا اجد لك حيلة الا انی اعبر بك عند دارالشیریف بن ابی الحسن فاذا حاذیت الدار افقرروا دخل فانی لا اطلبك و ارجع الى الامیر و اخبره بالقصّة ففعل ذلك و دخل دار الشیریف فارسل الامیر الى الشیریف ان يبعث به فقال يا ایها الامیر انت تعرف اعتقادی فيه و في امثاله و ليس في قتله مصلحة هذا المشهور بالعراق ان قتله قتل به جماعة من الشیعه و خربت المشاهد قال فما ترى قال ارى ان يتزوج من بلدك فامر باخراجه فراح الى صور و بقى بها مدة قال ابو القاسم بن عساکر سعى بالخطيب حسین بن علی الدمشیسی الى امیر الجیوش فقال هو ناصبی یروی فضائل الصحابة و فضائل العباس في الجامع و روی ابن عساکر عن ذکرہ ان الخطیب دفع إلیه جزءیه سماع القائم بامر الله فاخذه و قصد دار الخلافة و طلب الاذن في قراءته فقال الخليفة هذا رجل كبير في الحديث و ليس له في السماع حاجة فلعل له حاجة أراد ان يتوصل إليها بذلك فسألوه ما حاجته فقال حاجتی ان يؤذن ان املی بجامع المنصور فاذن له فاما لی قال ابن طاهر سالت هبة الله بن عبد الوارث الشیرازی هل كان الخطیب کتصانیفه في الحفظ قال لا کنا إذا سالناه عن شيء اجابنا بعد أيام و ان الححنا عليه غصب كانت له بادرة و حشة و لم يكن حفظه على قدر تصانیفه و قال ابو الحسین بن الطیوری اکثر کتب الخطیب سوی تاریخ بغداد مستفاده من کتب الصوری کان الصوری ابتدأ بها و كانت له اخت بصور خلف اخوها عندها اثنی عشر عدلا من الكتب فحصل الخطیب من کتبه اشياء و کان الصوری قد قسم اوقاته في نیف و ثلثین شيئاً قلت ما الخطیب بمفتقر الى الصوری هو احفظ و اوسع رحلة و حديثاً و معرفة اخبرنا ابو على بن الخلال نا ابو الفضل الهمدانی انا ابو طاهر السیلفی انا محمد بن مرزوق الزعفرانی نا الحافظ ابو بكر الخطیب قال اما الكلام في الصیفات فان ما روی في السین الصلاح مذهب السیلف

اثباتها و إجراؤها على ظواهرها و نفي الكيفية

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۱

و التشبيه عنها و قد نفها قوم فابطلا ما اثبته الله و حققها قوم من المثبتين فخرجوا في ذلك الى ضرب من التشبيه والتكييف والقصد انما هو سلوك الطريقة المتوسطة بين الامرين و دين الله تعالى بين الغالى فيه و المقصر عنه و الاصل في هذا ان الكلام في الصفات فرع الكلام في الذات و يحتذى في ذلك حذوه و مثاله فإذا كان المعلوم ان اثبات رب العالمين انما هو اثبات وجود لا اثبات كيفية فكذلك اثبات صفاتة انما هو اثبات وجود لا اثبات تحديد و تكييف فإذا قلنا لله يد و سمع و بصر فانما هو صفات اثبته الله لنفسه و لا تقول ان معنى اليد القدرة و لا ان معنى السمع و البصر العلم و لا تقول انها جوارح و لا نشتها بالايدى و الاسماع و الابصار التي هي جوارح و ادوات للفعل و نقول انما وجب اثباتها لأن التوفيق ورد بها و وجب نفي التشبيه عنها لقوله تعالى ليس كمثله شئ
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ

قال ابن النجاش ولد الخطيب بقرية من اعمال نهر الملك و كان ابوه خطيبا بدر زيجان و نشأ هو ببغداد وقرأ القراءات بالروايات و تفقه على الطبرى و علق عنه شيئا من الخلاف الى ان قال و روى عنه محمد بن عبد الملك بن خiron و ابو سعد احمد بن محمد الزوزنى و مفلح بن احمد الدومى و القاضى محمد بن عمر الارموى و هو آخر من حدث عنه يعني بالسماع الى ان قال الذهبي و قال مكى الرملى مرض الخطيب فى نصف رمضان الى ان اشتد الحال به فى غرة ذى الحجه و اوصى الى ابن خiron و اوقف كتبه على يده و فرق جميع ماله فى وجوه البر و على المحدثين و توفى فى رابع ساعه من يوم الاثنين سابع ذى الحجه من سنة ثلث و ستين ثم اخرج بكرة الثلاثاء و عبروا به الى الجانب الغربى و حضره القضاة و الاشراف و الخلق و تقدم فى الامامة ابو الحسين بن المهتمى بالله و كبره اربعاء و دفن بجنب قبر بشر الحافى و قال ابن خiron مات ضحوة الاثنين و دفن بباب حرب و تصدق بماله و هو مائتا دينار و اوصى بان يتصدق بجميع ثيابه و وقف جميع كتبه و اخرجت جنازته من حجرة تلى النظامية و شيعه الفقهاء و الخلق و حملوه الى جامع المنصور و كان بين يدى الجنازة جماعة ينادون هذا الذى كان يذهب عن النبي صلى الله عليه وسلم الكذب هذا الذى كان يحفظ حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم و ختم على قبره عده ختمات و قال ابن الكتاني فى الوفيات و رد كتب جماعة ان الحافظ ابا بكر توفى فى سابع ذى الحجه و حمل جنازته الامام ابو اسحاق الشيرازى و كان ثقة حافظا متყنا متحريا منصفا قال ابو البركات اسماعيل بن أبي سعد الصوفى كان الشيخ ابو بكر بن زهراء الصوفى قد اعد لنفسه قبرا الى جانب قبر بشر الحافى و كان يمضى إليه كل اسبوع مرء و ينام فيه و يتلو فيه القرآن كله فلما مات ابو بكر الخطيب كان قد اوصى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۲

ان يدفن الى جنب قبر بشر فجاء اصحاب الحديث الى ابن زهراء و سالوه ان يدفون الخطيب فى قبره و ان يؤثره به فامتنع وقال موضع قد اعددته لنفسى يؤخذ مني فجاءوا الى والدى و ذكروا له ذلك فاحضر ابن زهراء و هو ابو بكر بن احمد بن على الطرابلسى فقال انا لا اقول لك اعطيهم القبر ولكن اقول لك لو ان بشر الحافى فى الاحياء وانت الى جانبه فجاء ابو بكر الخطيب ليقعد دونك اكأن يحسن بك ان تقعى أعلى منه قال لا بل كنت اجلسه مكانى قال فهكذا ينبغي ان يكون الساعة قال فطاب قلبه فاذن قال ابو الفضل بن خiron جاءنى بعض الصالحين و اخبرنى لما مات الخطيب انه راه فى النوم فقال له كيف حالك قال انا فى روح و ريحان و جنة نعيم وقال ابو الحسن على بن الحسين بن الحذاء رايت بعد الموت كان شخصا قائما بخداي فاردت ان اساله عن أبي بكر الخطيب فقال لى ابتداء انزل وسط الجنة حيث يتعارف الابرار رواها البرداني فى كتاب المئامت عنه قال غيث الارمنازى قال مكى الرملى كنت نائما ببغداد فى ربيع الاول سنة ثلاثة و ستين و اربعين امامه فرأيت كانوا اجتمعنا عند أبي بكر الخطيب فى منزله لقراءة التاريخ على العادة فكان الخطيب جالس و الشيخ ابو الفتح نصر بن ابراهيم المقدسى عن يمينه و عن يمين نصر رجل لم اعرفه فسألت عنه فقيل هذا رسول الله صلى الله عليه و سلم جاء ليسمع التاريخ فقلت فى نفسى هذه جلاله لابى بكر إذ يحضر رسول الله صلى الله عليه و سلم مجلسه و قلت

هذا رد لقول من يعيّب التاريخ ويذكر أن فيه تحاماً. على اقوام قال ابو الحسن محمد بن مزروق الزعفراني حدثني الفقيه الصالح حسن بن احمد البصري قال رأيت الخطيب في المنام وعليه ثياب بيض حسان وعمامة و هو فرحان يتبسّم فلا ادرى قلت ما فعل الله بك او هو يدانى فقال غفر الله لي او رحمني وكل من يجيء فوقع لي انه يعني بالتوحيد إليه يرحمه او يغفر له فابشرروا و ذلك بعد وفاته ب ايام قال المؤمن تحاملت الحنابلة على الخطيب حتى مال إلى ما مال إليه قلت يتأكد بان ابن الجوزي رحمة الله قد غضّ من الخطيب و نسبه إلى انه يتعصب على اصحابنا الحنابلة قلت ليت الخطيب ترك بعض الحطّ على الكبار فلم يروه قال ابو سعد السمعاني للخطيب ستة و خمسون مصنفًا التاريخ مائة جزء و ستة اجزاء شرف اصحاب الحديث ثلاثة اجزاء الجامع خمسة عشر جزءا الكفاية ثلاثة عشر جزءا السابق واللاحق عشرة اجزاء المتفق والمفترق ثماني عشر جزءا تلخيص المتشابه ستة عشر جزءا الفصل للوصل تسعة اجزاء المكمل في المهمل ستة اجزاء غنية المقتبس في تميز الملتبس من وافقت كنيته اسم ابيه الاسماء البهيمة مجلد الموضع اربعة عشر جزءا من حديث و نسي جزء التطهيل ثلاثة اجزاء القنوت ثلاثة اجزاء الرواية عن مالك ستة اجزاء الفقيه و المتفقه مجلد تميز متصل الاسانيد مجلد الخيل ثلاثة اجزاء الآباء عن الاباء جزء الرحالة جزء الاحتجاج بالشافعى جزء البخلاء في اربعة اجزاء الموتيف في تكميله المولى كتاب البسمة و انها من الفاتحة الجهر بالبسمة جزان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٠٣

مقلوب الاسماء و الانساب مجلد اليدين مع الشاهد جزءا اسماء المدلسين اقتضاء العلم العمل تقيد العلم ثلاثة اجزاء القول في النجوم جزء روایة الصیحابة عن تابعی جزء صلاة التسییح جزء مسند نعیم بن حماد جزء النھی عن صوم الشک إجازة المعدوم و المجهول جزء ما فيه ستة تابعین جزء وقد سرد ابن النجاشی اسماء توالیف الخطیب و زاد ايضا له معجم الرواۃ عن شعبہ ثمانيه اجزاء المولى و المختلف اربعه و عشرون جزءا حديث محمد بن سورۃ اربعه اجزاء المسلسلات ثلاثة اجزاء الرباعیات ثلاثة اجزاء طرق قبض العلم ثلاثة اجزاء غسل الجمعة ثلاثة اجزاء الاجازة للمجهول انشدنا ابو الحسین الحافظ انشدنا جعفر بن منیر انشدنا السلفی لنفسه تصانیف ابن ثابت الخطیب الـ من الصیح الغض الرطیب

تراها إذ رواها ریاضا للفتی اليقظ الليب
و يأخذ حسن ما قد صاغ منها بقلب الحافظ الفطن الاریب
و ایه راحه و نعیم عیش یوازی کتبها بل ای طیب رواها السمعانی فی تاریخه عن یحیی بن سعدون عن السلفی اخبرنا ابو الغنائم مسلم بن محمد و مؤمل بن محمد قالا انا زید بن الحسن انا ابو منصور القزار انا ابو بکر الخطیب انا احمد بن محمد بن احمد الاهوازی انا محمد بن جعفر المطیری انا الحسن بن عرفة نا یحیی بن زکریا عن ابی زائدة عن عبد الله بن عمر عن اسامه بن زید عن عراک انا مالک عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ليس في الخيل و الرقيق زکاء الا ان في الرقيق صدقۃ الفطرویه قال الخطیب نا علی بن القاسم الشاهد من حفظه نا ابو روق الهرابی نا ابو حفص عمرو بن علی سنۃ سبع و اربعین و مائین نا معتمر عن ابیه عن انس قال كانت ام سلیم مع نسوة من نساء النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر و كان حادیهم يقال له الحشة فناداه النبی صلی الله علیه وسلم رویدا يا لحشة سوقک بالقواریر

قال ابو الخطاب بن العراح المقری يرثی الخطیب باییات منها:
فاق الخطیب الوری صدق و معرفة و اعجز الناس فی تصنیفه الکتاب
حمی الشریعه من غاو یدنسها بوصفه و نفی التدليس و الکذبا
حل محسن بغداد فاودعها تاریخه مخلصا لله محتسبا
وقال فی الناس بالقسطاس منحرفا عن الهوى و ازال الشک و الریا
سقی ثراک ابا بکر علی ظما جون رکام تسح الواکف الشربا

و نلت فوزا و رضوانا و مغفرة إذا تحقق وعد الله و اقتربا
يا احمد بن على طبت مضطجعا و باء شانيك بالاوزار محتقبا
وللخطيب نظم جيد فروى المنازل بن الطيورى عنه لنفسه
تغيب الخلق عن عيني سوى قمر حسي من الخلق طردا ذلك القمر
مخلد في فوادي قد تملّكه و حاز روحي فما لى عنه مصطبر
والشمس اقرب منه في تناولها و غاية الحظ منه للوري نظر
وددت تقبيله يوما مخالسة فصار من خاطرى في خدّه اثر
و كم حليم راه ظنه ملكا و ردد الفكر فيه انه بشر
قال غيث بن على انشدنا الخطيب لنفسه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۴

ان كنت تبغى الرشاد محضا لامر دنياك و المعاد

فالخالف النفس في هواها ان الهوى جامع الفساد

ابو القاسم النسيب انشدنا ابو بكر الخطيب لنفسه

لا تغبطن اخا الدنيا لزخرفها و لا للذلة وقت عجلت فرحا

فالدهر اسرع شيء في تقليله و فعله بين للخلق قد وضحا

كم شارب عسلا فيه منيته و كم تقلد سيفا من به ذبحا

و نيز ذهبي در تذكرة الحفاظ كفته الخطيب الكبير الامام محدث الشام و العراق ابو بكر احمد بن على بن ثابت بن احمد بن
مهدي البغدادي صاحب التصانيف ولد سنة اثنين و تسعين و ثلاثمائة و كان والده خطيب قرية در زيجان من سواد العراق ممن سمع
وقرأ القرآن على الكنانى فحضر ولده على هذا واسمعه في الصيغة سنة ثلث و اربع مائة ثم الهم طلب هذا الشأن و رحل فيه الى
الاقاليم و برع و صفت و جمع و سارت بتصانيفه الركبان و تقدم في عامة فنون الحديث الى ان قال بعد ذكر اسماء شيخ الخطيب و
الرواة عنه و كان من كبار الشافعية تفقه ببابي الحسن بن المحاملى و بالقاضى أبي الطيب و قال اول ما سمعت في المحرم سنة ثلث و
استشرت البرقانى في الرحلة الى عبد الرحمن بن النحاس بمصر و اخرج الى نيسابور فقال ان خرجت الى مصر انما تخرج الى رجل
واحد فان فاتك ضاعت رحلتك و ان خرجت الى نيسابور فيها جماعت فخرجت الى نيسابور و كنت كثيرا اذا كر البرقانى بالاحاديث
فيكتبهما عنى و يضمنها جماعت و حدث عنى و انا اسمع قال ابن ماكولا كان ابو بكر الخطيب آخر الأعيان ممّن شاهدناه معرفة و
حفظا و اتقانا و ضبطا للحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم و تفتيشا في عللها و اسانيدها و علمها بصحيحه و غريبه و فرده و منكره و
مطروحه ثم قال ولم يكن للبغداديين بعد الدارقطنى مثله و سألت الصورى عن الخطيب و ابو نصر السنجرى ففضل الخطيب و
تفضيلا بينا و قال مؤتمن الساجى ما اخرجت بغداد بعد الدارقطنى مثل الخطيب و قال ابو على البردانى لعل الخطيب لم ير مثل نفسه
وقال ابو اسحاق الشيرازي الفقيه ابو بكر الخطيب يشبه بالدارقطنى و نظرائه في معرفة الحديث و حفظه قال ابو سعد السمعانى كان
الخطيب مهيبا و قورا ثقة متھریا حسن الخط كثیر الصبط فصیحا ختم به الحفاظ قال وقرأ بمکة على کریمہ الصھیح فی خمسة ایام و
خرج من بغداد بعد فتنة البساسيری لتشوش الحال الى الشام سمعت الخطيب مسعود بن محمد بمرو سمعت الفضل بن عمر النسوی
يقول كنت بجامع صور عند الخطيب فدخل عليه علوی و فی کمہ دنایر فقال هذا الذهب تصرفه في مهماتک فقط و قال لا حاجة
لی فيه فقال کانک تستقلله و نفض کمہ على سجادة الخطيب و قال هی ثلاثة دینار فخجل الخطيب و قام و اخذ سجادته و راح فما
انسى عز خروجه و ذل العلوی و هو يجمع الدنایر قال ابو زکریا التبریزی كنت اقرأ على الخطيب بحلقه بجامع دمشق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۵

كتب الادب المسموعة له و كنت اسكن منارة الجامع فصعد الى وقال احبيت ان ازورك فحدثنا ساعة ثم اخرج ورقه وقال الهدية مستحبة اشترب بهذه اقلاما اذا خمسة دنانير ثم صعد نوبة اخرى و وضع نحوها من ذلك و كان إذا قرأ الحديث يسمع صوته في آخر الجامع كان يقرأ معربا صحيحا قال السمعانى سمعت من ستة عشر من اصحابه سمعوا منه ببغداد سوى نصر الله المصيصى فسماعه منه بدمشق و سوى يحيى بن على الخطيب فسماعه منه بالأنبار ابو محمد الابنوسى سمعت الخطيب يقول كل من ذكرت فيه اقاويل الناس من جرح و تعديل فالتعليق على ما اخرت قال ابن شافع خرج الخطيب فقصد صور وبها عز الدولة واحد الاجواد و تقرب منه فانتفع به و اعطاه مالا كثيرا انتهى إليه الحفظ والاتقان في علوم الحديث قال ابن عساكر سمعت الحسين بن محمد يحدث عن أبي الفضل بن خiron او غيره ان الخطيب ذكر انه لما حج شرب من ماء زرمذ ثلث شربات و سأله الله ثلث حاجات اخذها بالحديث ماء زرمذ لما شرب له فالحاجة الاولى ان يحدث بتاريخ بغداد بها الثانية ان يملئ الحديث بجامع المنصور الثالثة ان يدفن عند بشر الحافي فقضى الله له ذلك قال غيث الارمنازى نا ابو الفرج الاسفراينى قال كان الخطيب معنا في الحج فكان يختتم كل يوم قريب الغياب قراءة ترتيل ثم يجتمع عليه الناس و هو راكب فيقولون حدثنا فيحدث و قال عبد المحسن السنجى عادل الخطيب من دمشق الى بغداد فكان له في كل يوم و ليلة ختمه قال السمعانى له ستة و خمسون مصنفا للتاريخ الجامع الكفائية السابق واللاحق شرف أصحاب الحديث مجلد المتفق والمفترق مجلد كبير تلخيص المتشابه مجلد كبير تالي التلخيص في اجزاء الفصل للوصل مجلد المكمل في المهمل مجلد الموضع مجلد التطهيل النجلاء مجليد الفنون مجليد كتاب البسملة و أنها من الفاتحة جزء الجهر بها جزان غنية المقتبس في تميز الملتبس مجلد من وافتكت كنيته اسم ابيه ثلاثة اجزاء من حديث و نسي جزء العليل ثلاثة اجزاء الاسماء المبهمة جزء روایة البناء عن آبائهم جزء المؤلف لتكملة المؤلف و المختلف الرحالة جزء اقتضاء العلم جزء الاحتجاج بالشافعى جزء منهم المراسيل مجلد مقلوب الاسماء مجلد العمل بشاهد و يمين جزء اسماء المدللين اربعة اجزاء تقيد العلم ثلاثة اجزاء القول في النجوم جزء ما روی الصحابة عن التابعين جزء صلاة التسبیح جزء صوم يوم الشک جزء قلت و معجم الرواۃ عن شعبه المؤلف و المختلف مجلد كبير مسنده محمد بن سوقة اربعة اجزاء المسلسلات ثلاثة اجزاء الرباعیات ثلاثة اجزاء طرق قبض العلم ثلاثة اجزاء غسل الجمعة ثلاثة اجزاء و غير ذلك انشدنا ابو الحسن اليونینی انشدنا ابو الفضل الهمدانی انشدنا السلفی لنفسه و قد روای السمعانی في الذیل عن يحيی بن سعدون عن السلفی

تصانیف ابن ثابت الخطیب الـ من الصبا العض الرطیب

یراها اذ روایا من حواها ریاضا للفتی یقظ اللیب

و یأخذ حسن ما قد صاغ منها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۶

قلب الحافظقطن الاریب فایه راحه و نعیم عیش

توازی كتبها بل أى طيب قال ابو الحسن الهمدانی مات هذا العلم بوفاة الخطیب وقد كان رئيس الرؤساء تقدم الى الوعاظ و الخطاب ان لا يرووا حديثا حتى يعرضوه على أبي بكر و اظهر بعض اليهود كتابا باسقاط النبي صلی الله علیه وسلم الجزية عن الخیابرة و فيه شهادة الصیحابه فعرضه الوزیر على أبي بكر فقال هذا مزور قيل من این قلت هذا قال فيه شهادة معاویة و هو اسلم عام الفتح بعد خیر و فيه شهادة سعد بن معاذ و مات قبل خیر بستین قال شجاع الذھلی و الخطیب امام مصنف حافظ لم یدرك مثله قال سعید المؤدب قلت للخطیب عند لقائی له انت الحافظ ابو بکر فقال انا احمد بن على الخطیب انتهى الحفظ الى الدارقطنی قال ابن الابنوسی كان الخطیب یمشی و فی یده جزء یطالعه و قیل كان الخطیب يقول من صنف فقد جعل عقله على طبق یعرضه على الناس قال ابن طاهر فی المنشور نا مکی الرملی قال كان سبب خروج الخطیب من دمشق انه كان یختلف إلیه صبی مليح فتكلم الناس فيه و كان امیر البلد راضیا متعصیا با فجعل ذلك سببا لفتک بالخطیب فامر صاحب شرطته ان یأخذ الخطیب باللیل و یقتله و كان سیتا فقصده تلك اللیل

في جماعةٍ فاخذه و قال له بما امر به و قال لا اجد لك حيلة الا انك تفرّ منا و تهجم دارالشريف بن أبي الحسن العلوى فانا لا اطلبك و ارجع الى الامير فاخبره ففعل ذلك فارسل الامير الى الشرييف ان يبعث به فقال له ايها الامير انت تعرف اعتقادى فيه و في امثاله وليس في قتله مصلحة و هو مشهور بالعراق ان قتله قتل به جماعة من الشيعة و خربت المشاهد قال فما ذا ترى قال ارى ان تخرجه من بلدك فامر باخراجه فذهب الى صور و اقام بها مدة و قال ابن السيمعاني خرج من دمشق في صفر سنة سبع و خمسين فقصد صور و كان يزور بها أيام و قال المؤمن الساجي تحاملت الحنابلة على الخطيب حتى مال الى ما مال إليه و قال ابن عساكر سعى بالخطيب حسين الدمشقي الى امير الجيوش و قال هو ناصبي يروي فضائل الصحابة و العباس في جامع دمشق و قيل ان الخطيب قدم بغداد و ظفر بجزء فيه سماع القائم بامر الله فاتى دار الخلافة يستاذن فى قراءة الجزء فقال الخليفة هذا رجل كبير و ليس غرضه السماع فانظروا هل له حاجة فسألوه ما حاكته قال ان يؤذن الى ان املى بجامع المنصور و ذكر القصة قال ابن طاهر سألت هبة الله بن عبد الوارث الشيرازي هل كان الخطيب كتصانيفه في الحفظ قال لا كنا إذا سألنا عن شيء اجبنا بعد أيام و ان الحفظ عليه غصب كانت له بادرة وحشة اخبرنا ابو على بن الخليل انا جعفر انا ابو طاهر الحافظ حدثنا محمد بن مرزوق الزعفرانى نا الحافظ ابو بكر الخطيب قال اما الكلام في الصيغات فان ما روى منها في السنن الصحيح مذهب السلف اثباتها و اجراؤها على ظواهرها و نفي الكيفية و التشبيه عنها وقد نقاها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۷

قوم فابطلوا ما اثبته الله و حققها قوم من المثبتين فخرجوها في ذلك الى ضرب من التشبيه والتكييف و الفصل انما هو سلوك الطريقة المتوسطة بين الامرين و دين الله بين الغالى فيه و المقصر عنه و الاصل في هذا ان الكلام في الصفات فرع الكلام في الذات و يحتذى في ذلك حذوه و مثاله فاذا كان معلوما ان اثبات رب العالمين انما هو اثبات وجود لا اثبات كيفية و كذلك اثبات صفاته انما هو اثبات تحديد و تكييف فاذا قلنا لله يد و سمع و بصر فانما هي صفات اثبت الله تعالى لنفسه و لا نقول ان معنى اليدي القدرة و لا ان معنى السمع و البصر العلم و لا نقول انها جوارح و لا نشبهها بالايدي و الاسمع و الابصار التي هي جوارح و ادوات الفعل و نقول انما وجب اثباتها لان التوفيق ورد بها و وجوب نفي التشبيه عنها لقوله تعالى **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ

قال ابن النجاشي في ترجمة الخطيب نشأ ببغداد وقرأ القرآن بالروايات وعلق شيئاً من الخلاف وآخر من حدث عنه بالسماع محمد بن عمر الارموي القاضي قلت وآخر من حدث عنه بالأجازة مسعود بن الحسن الثقفي الذي انفرد باجازته عجيبة بنت الباقداري ثم طعن ابو موسى المديني في نقل إجازة الخطيب لمسعود فتورة الرجل عنها قال ابو منصور على بن علي الامير كتب الخطيب الى القائم انى إذا مت يكون ما لي ليت المال فلياذن لي حتى افرقه على من شئت فاذن له ففرقها على المحدثين قال ابن ناصر حدثني امي ان أبي حدثها قال دخلت على الخطيب في مرضه فقلت له يوماً يا سيدي ان ابن خiron لم يعطني من الذهب شيئاً الذي امرته ان يفرقه على اصحاب الحديث فرفع الخطيب راسه من المخدّة وقال خذ هذه بارك الله لك فيها فكان فيها اربعون ديناراً قال مكي الرميلي مرض الخطيب في رمضان من سنة ثلث وستين في نصفه الى ان اشتدّ به الحال في اول ذي الحجة ومات يوم سابعه و اوصى الى أبي الفضل بن خiron ووقف كتبه على يده وفرق ماله في وجوه البر وشيئه القضاة والخلق وامهم ابو الحسين بن المهدى بالله ودفن بجنب بشر الحافي قال ابن خiron دفن بباب حرب وتصدق بماله و هو مائتا دينار و اوصى بان يتصدق بشيابه و كان بين يدي جنازته جماعة ينادون هذا الذي كان يذبّ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا الذي كان ينفي الكذب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا الذي كان يحفظ حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم و ختم على قبره عدة ختمات و قال العز ابن الكنانى ورد كتاب جماعة ان الحافظ ابا بكر مات في سابع ذي الحجة و كان ابو اسحاق الشيرازي من حمل جنازته قال اسماعيل بن أبي سعد الصوفى كان ابو بكر بن نعرا الصوفى برباطنا قد اعد لنفسه قبراً الى جنب قبر بشر الحافي و كان يمضى إليه في كل اسبوع وينام فيه و يقرأ فيه

القرآن كله فلما مات الخطيب و كان اوصى ان يدفن الى جنب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۸

قبر بشر الحافي فجاء المحدثون الى ابن زهراء ؟؟؟ و سالوه ان يدفوا الخطيب في قبره و ان يؤثر به فامتنع فجاءوا الى أبي فاحضره و قال انا لا اقول لك اعطيهم القبر ولكن لو ان بشر الحافي في الاحياء و انت الى جانبك ابو بكر الخطيب يقعد دونك كان يحسن بك ان تقععد اعلى منه قال لا بل كنت اقوم و اجلسه قال فكذا ينبغي ان يكون الساعة فطاب قلبه و اذن لهم قال على بن الحسين بن الحذا رايت بعد موت الخطيب كان شخصا قائما بحذائه فأردت ان أسأله عن الخطيب فقال لي ابتداء انزل وسط الجنة حيث يتعارف الابرار قال غيث الارمنازى قال مكي الرميلى كنت ببغداد نائما في ليلة الثاني عشر من ربيع الاول سنة ثلاثة و ستين فرایت كاتا عند الخطيب لقراءة تاريخه على العادة و الشیخ نصر بن ابراهيم المقدسى عن يمينه وعن يمين نصر رجل فسأل عنه فقيل هذا رسول الله صلی الله علیه و سلم جاء ليسمع التاريخ فقلت في نفسي هذه جلاله لابي بكر قال غيث انشدنا الخطيب لنفسه

ان كنت تبغى الرشاد محضًا في امر دنياك و المعاد

فالخلاف في هواها ان الهوى جامع الفساد

و ذهبي در عبر في خبر من غير در ذكر كسانی که در سنه ثلث و ستين و اربع مائه وفات ياختند گفته و ابو بكر الخطيب احمد بن على بن ثابت بن احمد بن مهدی البغدادی الحافظ احد الائمه الاعلام و صاحب التوالیف المنتشرة في الاسلام قال ولدت سنه اثنین و تسین و ثلاث مائه و سمعتافی اول سنه ثلث و اربع مائه قال ابن ماکولا لم يكن للبغدادیین بعد الدارقطنی مثل الخطيب قلت روی عن أبي عمر بن مهدی و ابن الصلت ؟؟؟

الاهوازی و طبقهما و رحل الى البصرة و نیسابور و اصبهان و دمشق و الكوفة و الری و توفی ببغداد في سابع ذی الحجه رحمه الله و نیز ذهبي در دول الاسلام در وقائع سنه ثلث و ستين و اربع مائه گفته و فيها مات حافظ الدنيا ابو بكر احمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادی صاحب التصانیف و له احادی و سبعون سنه و ابو الحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير الجزری در کامل در ذکر سنه ثلث و ستين و اربع مائه گفته و في هذه السنة في ذی الحجه توفی الخطيب ابو بكر احمد بن على بن ثابت البغدادی صاحب التاريخ و المصنفات الكثیرة ببغداد و كان امام الدنيا في زمانه و ممن حمل جنازته الشیخ ابو اسحاق الشیرازی و ابو الفداء اسماعیل بن على در مختصر في اخبار البشر در وقائع سنه ثلث و ستين و اربع مائه گفته و فيها في ذی الحجه توفی ببغداد الخطيب ابو بكر احمد بن على بن ثابت البغدادی صاحب المصنفات الكثیرة و كان امام الدنيا في زمانه و ممن حمل جنازته الشیخ ابو اسحاق الشیرازی و صنف تاریخ بغداد الذي ینبئ عن اطلاع عظیم و كان من الحفاظ المتبخرین و كان فقيها و غالب عليه الحديث والتاريخ و مولده في جمادی الآخری سنه اثنین و تسین و ثلاث مائه و كان الخطيب المذکور في وقته حافظ الشرق و ابو عمر يوسف بن عبد البر صاحب الاستیعاب حافظ الغرب و ماتا في هذه السنة و لم يكن للخطيب عقب و صنف اکثر من ستين كتابا و وقف جميع کتبه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۰۹

رحمه الله و ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی در اسماء رجال جامع مسانید أبي حنيفة گفته احمد الخطيب بن على بن ثابت بن احمد بن مهدی الخطيب ابو بكر الحافظ صاحب تاريخ بغداد قال الحافظ ابو عبد الله بن النجار ولد بقریة من اعمال نهر الملك و كان ابوه يخطب بدریجان و نشأ هو ببغداد و سمع بها من شیوخها و رحل الى البصرة و سمع بها و رحل الى خراسان و سمع بها من اصحاب ابن الأصم و سمع بالعراق ثم عاد الى بغداد و سمع من شیوخه الباقين بها ثم خرج الى الشام و كان يتعدد صور دمشق و بيت المقدس ثم عاد الى بغداد في آخر عمره و اقام بها الى آخر عمره و حدث بها بالتاريخ و غير ذلك من مصنفاته قال ابن النجار له ستة و خمسون مصنفًا منها تاريخ بغداد مائة و ستة اجزاء قال ابن النجار قال الفراز قال انا الخطيب ولدت سنه اثنین و تسین و ثلاث مائه و مات في ذی الحجه سنه ثلث و ستين و اربع مائه و يافعی در مرآة الجنان گفته و الحافظ احد الائمه الاعلام صاحب التوالیف المنتشرة

في الاسلام ابو بكر الخطيب احمد بن على بن ثابت البغدادي روى عن أبي عمر بن مهدى و ابن الصيميلت الاهاوازى و طبقهما و رحل الى البصرة و نيسابور و اصبهان و دمشق و الكوفة و الرى و صنف قريبا من مائة مصنف و فضله اشهر من ان يوصف و اخذ الفقه عن أبي الحسين المحاملى و القاضى أبي الطيب الطبرى و كان فقيها غلب عليه الحديث و التاريخ توفى فى يوم الاثنين سايع ذى الحجة و قال السى معانى فى شوال و كان الشيخ ابو اسحاق الشيرازى من جملة من حمل نعشة و كان يراجعه فى تصانيفه قلت لعله يعني فيما يتعلق بالحديث و ذكر محب الدين النجاشى بسنده ان ابا بكر بن زهراء الصوفى كان قد اعد لنفسه قبرا الى جانب قبر بشر الحافى و كان يمضى إليه فى كل اسبوع مرة و ينام فيه و يقرأ فيه القرآن كله فلما مات الخطيب و كان قد اوصى ان يدفن الى جانب قبر بشر جاء اصحاب الخطيب الى ابن زهراء و سالوه ان يدفن الخطيب فى القبر الذى اعده لنفسه و ان يؤثره به فامتنع من ذلك امتناعا شديدا و قال موضع اعددته لنفسي منذ ستين يؤخذ منى فلما رأوا ذلك جاؤوا الى الشيخ أبي سعد الصوفى و ذكر و الله ذلك فاستحضره وقال له انا لا اقول اعطهم القبر و لكن اقول لك لو ان بشر الحافى فى الاحياء و انت الى جانبه فجاء ابو بكر الخطيب و يقعد دونك أ كان يحسن بك ان تتعذر أعلى منه قال لا بل كنت اقوم و اجلسه فى مكانى قال و هكذا ينبغي ان يكون الا ان قال فطاب قلبه و اذن لهم فى دفنه فى القبر المذكور فى باب حرب و كان الخطيب قد تصدق بجميع ماله و هو مائتا دينار و فرقها على ارباب الحديث و الفقهاء و القراء فى مرضه و اوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب و وقف جميع كتبه على المسلمين و لم يكن له عقب و رئيت له منا مات صالحه بعد موته و كان قد انتهى إليه علم الحديث و حفظه كان قال ابن ماكولا لم يكن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۱۰

للبغداديين بعد الدارقطنى مثل الخطيب و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردى در تتمة المختصر فى احوال البشر در وقائع سنة ثلث و ستين و اربعين سنة گفته و فيها فى ذى الحجة توفى بغداد الخطيب ابو بكر احمد بن على بن ثابت البغدادي امام زمانه و عن حمل جنازته الشيخ ابو اسحاق الشيرازى و له تاريخ بغداد ينبع عن اطلاع عظيم كان من الحفاظ المحتبرين فقيها غلب عليه الحديث و التاريخ مولده فى جمادى الآخرى سنة اثنين و تسعين و ثلاثة هو حافظ الشرق و ابو عمر يوسف بن عبد البر صاحب الاستيعاب حافظ الغرب و ماتا فى هذه السنة و لا عقب للخطيب و صنف اكثر من ستين كتابا و وقف جميع كتبه و عبد الوهاب سبكى در طبقات فقهای شافعیه گفته احمد بن على بن ثابت بن احمد بن مهدی ابو بكر الخطيب الحافظ الكبير احد الاعلام الحفاظ و مهرة الحديث صاحب التصانيف المنتشرة ولد يوم الخميس لست بقين من جمادى الآخرة سنة اثنين و تسعين و ثلاثة و كان لوالده الخطيب أبي الحسن على المام بالعلم كان يخطب بقرية در زیجان احدی قرى العراق فحضر ولده على السماع فسمعه فسمع و له احدى عشر سنة و رحل الى البصرة و هو ابن عشرين سنة والى نيسابور ابن ثلاث و عشرين سنة ثم الى اصبهان و رحل فى الكھولة الى الشام يسمع عمر بن مهدی الفارسی و ابا الحسن بن زرقویه و ابا سعید المالینی و ابا الفتح بن أبي الفوارس و هلال الحفار و ابا الحسن بن بشران و غيرهم ببغداد و ابا عمر الهاشمى راوی السین و جماعة بالبصرة و ابا بكر الحیری را با حازم العبدوى و غيرهما بنیساپور و ابا نعیم الحافظ و غيره باصبهان و احمد بن الحسین الکمار و غيره بالدینور و بالکوفة و الرى و همدان و الحجاز و قدم الشام سنة خمس و اربعين حاججا فسمع خلقا کثیرا و توجه الى الحج ثم قدمها سنة احدى و خمسين فسكنها و اخذ يصنف فى كتبه و حدث بها تالیفه روى عنه من شيوخه ابو بكر البرقانی و ابو القاسم الازھری و غيرهما من اقاربه عبد العزیز بن احمد الکنانی و غيره و ابن ماکولا و عبد الله بن احمد السمرقندی و محمد بن مرزوق الزعفرانی و ابو بكر بن الحاضنة و خلاقی يطول سردهم حدث الحافظ ابو القاسم بن عساکر عن اربعه و عشرين شیخا حدثوه عن الخطیب منهم ابو منصور بن زریق و القاضی ابو بکر الانصاری و ابو القاسم السمرقندی و غيرهم و كان من کبار الفقهاء تفقه على أبي الحسن المحاملى و القاضی أبي الطیب الطبری و علق عنہ الخلاف و أبي نصر بن الصباغ و كان یذهب فی الكلام الى مذهب أبي الحسن الاشعري وقرأ صحيح البخاری بمکة فی خمسة أيام على کریمة المروزیة و أراد الرحلة الى ابن النحاس الى مصر قال فاستشرت البرقانی هل ارحل الى ابن النحاس الى مصر او اخرج الى نيسابور الى اصحاب الاصم

فقال انك ان خرجت الى مصر انما تخرج الى رجل واحد ان فاتك ضاعت رحلتك و ان خرجت الى نيسابور ففيها جماعة ان فاتك واحد ادرك من بقي فخرجت الى نيسابور ثم اقام ببغداد و القى عصى السفر عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣١١

الى حين وفاته فما طاف سورها على نظيره يروى عن افصح من نطق بالضاد و لا احاطت جوانبها بمثله و ان طفح ماء دجلتها و روى كل صاد عرفه اخبارها و اطلعته على اسرار ابنائها و اوقفته على كل موقف من بنائهما و خاطبته بشقائق الوانها ذات لسان و مصنفاته تزيد على السنتين مصنفًا قال ابن ماكولا كان ابو بكر آخر الأعيان ممن شاهدناه معرفة و حفظا و اتقانا و ضبطا الحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم و نصا مقبوله و مطروحه قال و لم يكن في البغداديين بعد أبي الحسن الدارقطني مثله و قال المؤمن الساجي ما اخرجت بغداد بعد الدارقطني احفظ من الخطيب و قال ابو على البردانى لعل الخطيب لم ير مثل نفسه و قال الشيخ ابو اسحاق الشيرازي الخطيب يشبه بالدارقطني و نظرائه في معرفة الحديث و حفظه و قال ابو الفتیان الرواسی كان الخطيب امام هذه الصنعة ما رأيت مثله و قال عبد العزيز الكتاني انه اعني الخطيب اسمع الحديث و هو ابن عشر سنين قال و علق الفقه عن القاضي أبي الطيب و عن أبي نصر بن الصباغ قلت و هو من اقران ابن الصباغ قال و كان يذهب الى مذهب أبي الحسن الاشعري قلت و هو مذهب المحدثين قدیما و حدیثا الا من ابتدع فقال بالتشبيه و عزاه الى السنة و من لم يدر مذهب الاشعري فرده بناء على ظن فيه و الفريقان من اصغر المحدثین و ابعد هم عن الفطنة و قال شيخنا الذهبي هنا عقیب قول الكتاني ان الخطيب كان يذهب الى مذهب الاشعري ما نصه قلت مذهب الخطيب في الصفات انها تمّر كما جاءت صرّح بذلك في تصانيفه قلت و هذا مذهب الاشعري و للاشعري قول آخر بالتأويل و قال ابو سعد بن السمعانی كان مهیبا و قورا ثقة متھریا حجۃ حسن الخط کثیر الضبط فصیحا ختم به الحفاظ قال و له ستة و خمسون مصنفًا و قال ابن النجاشی نیف و ستون قلت و الجمیع بین الكلامین ان ابن السمعانی اسقط ذکر ما لم يوجد منها فان بعضها احرق بعد موته قبل ان تخرج الى الناس و فيها يقول السلفی

تصانیف ابن ثابت الخطیب الذ من الصّبی الغضّ الرطیب

یراها اذ رواها ریاضا الفتی اليقظ الليب

و تأخذ حسن ما قد صاغ منها بقلب الحافظ الفطن الاریب

فایہ راحه و نعیم عیش یوازی عیشها بل ای طب

و كانت للخطيب ثروة ظاهرة و صدقات على طلاب العلم دائرة يهب الذهب الكثير للطلبة قال المؤمن الساجي تحاملت الحنابلة عليه قلت و ابتدى منهم بوضع اکاذیب عليه لا ينبغي شرحها و قال غير واحد من وافق الخطيب في الحج انه كان يختتم كل يوم ختمة الى قريب الغیاب قراءة ترتیل ثم یجتمع عليه الناس و هو راکب یقولون حدثنا فیحدّثهم قال ابو سعد السمعانی سمعت مسعود بن محمد بن أبي نصر الخطيب یقول سمعت الفضل بن عمر النسوی یقول كنت في جامع صور عند الخطيب فدخل عليه بعض العلویة و في كمه دنانير فقال للخطيب فلان یسلم عليك و یقول لك اصرف هذا في بعض مهماتك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣١٢

قال الخطيب لا حاجة لي فيه و قطب وجهه فقال العلوی کانک تستقله و نفض کمه على سجاده الخطيب و طرح الدنانير عليها و قال هذه ثلاثة دینار فقام الخطيب محمرا وجهه و اخذ السجادة و صب الدنانير على الارض و خرج من المسجد قال الفضل ما انسى عز خروج الخطيب و ذلک العلوی و هو قاعد على الارض يلتقط الدنانير من شقوق الحصير و يجمعها و يذكر انه لما حج شرب من ماء زمزم ثلث شربات و سال الله ثلاثة حاجات الاولى ان يحدّث بتاريخ بغداد و الثانية ان يملئ بجامع المنصور و الثالثة ان يدفن إذا مات عند بشر الحافی فحصلت الثالثة و حکى ان بعض اليهود اظهر كتابا و ادعى انه كتاب رسول الله صلى الله عليه باسقاط الجزء عن اهل خیر و فيه شهادات الصحابة رضی الله عنهم و ذكر ان خط على فيه فعرض على الخطيب فتامله و قال هذا مزور لأن فيه شهادة

معاوية و هو اسلم عام الفتح و خير فتحت قبل ذلك و لم يكن مسلماً في ذلك الوقت و لا حضر ما جرى و فيه شهادة سعد بن معاذ مات في بنى قريظة بسهم اصحابه في حلقة يوم الخندق و ذلك قبل فتح خير بستين و لما مرض وقف جميع كتبه و فرق جميع ماله في وجوه البر و على اهل العلم و الحديث و كان ذا ثروة و مال كثير فاستاذن امير المؤمنين القائم بامر الله في تفريقتها فاذن له و سبب استيذانه انه لم يكن له وارث إلا بيت المال و حضر ابو بكر الخطيب مرميًّا درس الشيخ أبي اسحاق الشيرازي فروي الشيخ حدثنا من روایة بحر بن كثیر السقاء ثم قال للخطيب ما تقول فيه فقال ان اذنت لى ذكرت حاله فاستوى الشيخ و قعد مثل التلميذ بين يدي الاستاذ يسمع كلام الخطيب في شرح احواله و بسط الكلام كثيراً الى ان فرغ فقال الشيخ هو دارقطني عهتنا قال السلفي سالت ابا على احمد بن محمد بن احمد البرداني الحافظ ببغداد هل رأيت مثل الخطيب فقال ما اظنَّ ان الخطيب رأى مثل نفسه قال المؤمن بن احمد الساجي ما اخرجت بغداد بعد الدارقطني احفظ من الخطيب وقال ابو الفرج ؟؟ الاسفارائي و اسنده عنه الحافظ ابن عساكر في التبيين قال ابو القاسم مكي بن عبد السلام المقدسي كت نائماً في منزل الشيخ أبي الحسن الزعفراني ببغداد فرأيته في المنام عند السحر كأننا اجتمعنا عند الخطيب لقراءة التاريخ في منزله على العادة و كان الخطيب جالس عن يمينه الشيخ نصر المقدسي و عن يمين الفقيه نصر رجل لا اعرفه فقلت من هذا الذي لم تجر عادته بالحضور معنا فقيل لي هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم جاء يسمع التاريخ فقلت في نفسي هذه جلاله الشيخ أبي بكر إذ حضر النبي صلى الله عليه وسلم مجلسه و قلت في نفسي هذا ايضاً ردّ لمن يعيّب التاريخ و يذكر ان فيه تحاماً على اقوام و شغلني التفكير في هذا عن النھض الى رسول الله صلى الله عليه وسلم سؤاله عن اشياء كنت قد قلت في نفسي اسئلته عنھما فانتبهت في الحال و لم اكلمه صلى الله عليه وسلم توفى الخطيب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۱۳

في السابع من ذى الحجه سنة ثلث و ستين و اربع مائه ببغداد و دفن عند باب حرب الى جانب بشر بن الحرت و وقف جميع كتبه على المسلمين و تصدق بمال جزيل و فعل معروفاً كثيراً في مرض موته و شيع جنازته الجم الغفير و كان لديها جماعة ينادون هذا الذي كان يذهب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا الذي كان ينفي الكذب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا الذي كان يحفظ حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم و كان الشيخ ابو اسحاق الشيرازي من يحمل جنازته و راه بعض اصحابه في المنام و ساله عن حاله فقال انا في روح و ريحان و جنة نعيم و رئي له منamas كثيرة تدل على مثل هذا و من شعره:

الشمس تشبهه فالبدر يحكى و الدر يضحك و المرجان من فيه
و من سرى و ظلام الليل معتكراً فوجبه عن ضياء البدر يغنىه

في ابيات آخر و عبد الرحيم اسنوی در طبقات شافعیة گفته الحافظ ابو بكر احمد بن على الخطيب البغدادی كان في الروایة بحراً زاخراً و في المعرفة و الدرایة روضاً زاهراً و بدرًا باهراً ولد ببغداد في جمادی الآخرة سنة ثنتين و تسعين و ثلاثة و تسعين و تفقه على المحامى و القاضى أبي الطيب و استفاد من الشيخ أبي اسحاق و ابن الصباغ و برع في الحديث حتى صار حافظ زمانه بلغت مصنفاته نيفاً و خمسين مصنفاً منها الجهر بالبسملة اثنى عليه الائمه و العلماء و كان ورعاً زاهداً متبعاً يتلو في كل يوم و ليلة ختمه و كان حسن القراءة جهورى الصوت حسن الخط خرج من بغداد في فتنة ارسلان التركى مقدم الاتراك ببغداد المعروف بالبساسيرى الخارج على الخليفة فورد دمشق سنة احدى و خمسين و اربع مائه و اقام بها الى سنة سبع و ذلك في دولة العبيدين خلفاء مصر المعروفين بالفاطميين و الاذان بدمشق يومئذ حى على خير العمل فضاقا و هم متولى البلد بقتله ثم اتفقوا الحال على اخراجه فذهب الى صور بلد بساحل دمشق فقام بها الى سنة ثنتين و ستين فرجع الى بغداد من طريق الساحل فتلقوه و اكرموه و اسمعوا و املوا في جامع المنصور باذن الخليفة و لم تطل اقامته بها و مات يوم الاثنين سابع ذى الحجه سنة ثلث و ستين و اربع مائه و دفن الى جانب بشر الحافى و قال السمعانى ان وفاته كانت فى شوال ذكره ابن خلkan قال و سمعت ان الشيخ ابا اسحاق ممن حمل جنازته لأنَّه انتفع به كثير او كان يراجعه في الاحاديث التي يودعها كتبه تكرر النقل عنه في اوائل القضاة من الروضه و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در

طبقات شافعیه گفته احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی الحافظ ابو بکر الخطيب البغدادی احد حفاظ الحديث و ضابطیه المتقین ولد فی جمادی الآخرة سنة اثنتين و تسعين و ثلاثمائة و تفقه على القاضی أبي الطیب الطبری و أبي الحسن المحاملی و استفاد من الشیخ أبي اسحاق الشیرازی و أبي نصر بن الصیباغ و شهرته فی الحديث یعنی عن الاطناب فی ذکر مشايخه فیه و تعداد البلدان الّذی رحل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۱۴

إليها و سمع فيها و ذكر مصنفاته فی ذلك فانها تزيد على ستين مصنفا منها تاريخ بغداد و قال ابن ماكولا كان آخر الأعيان ممن شاهدناه معرفة و حفظا و اتقانا و ضبطا لحديث رسول الله صلی اللہ علیه و سلم و تفتنا فی عللہ و اسانیده و علما بصحیحه و غریبه و فرده و منکره و قال و لم يكن للبغدادیین بعد الدارقطنی مثله و قال الشیخ ابو اسحاق الشیرازی كان ابو بکر الخطيب یشبه بالدارقطنی و نظرائه فی معرفة الحديث و حفظه و قال ابن السی معانی کان مهیبا و قورا ثقہ متحریا حجیۃ حسن الخط کثیر الضبط فصیحا ختم به الحفاظ و قال غيره کان یتلوا فی کل يوم و لیلة ختمه و كان حسن القراءة جھوری الصوت توفی فی ذی الحجۃ سنة ثلث و ستين و اربع مائة و دفن الى جانب بشر الحافی و قال ابن خلکان سمعت ان الشیخ ابا اسحاق ممن حمل جنازته لانه انتفع به کثیر او کان یراجعه فی الاحادیث التي یودعها کتبه تکرر النقل عنه فی اوائل القضاe من الروضه و حسین دیاربکری در تاریخ خمیس گفته و فی سنہ ثلث و ستین و اربع مائة فی ذی الحجۃ توفی ببغداد الخطیب ابو بکر احمد بن علی بن ثابت البغدادی صاحب التاریخ و المصنفات الكثیرة و کان امام الدنيا فی زمانه و ممّن حمل جنازته الشیخ ابو اسحاق الشیرازی و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته الخطیب الحافظ الكبير محدث الشام و العراق ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی البغدادی صاحب التصانیف ولد سنہ ۳۹۲ و کان والدہ خطیب در زیجان قریہ من سواد العراق فحرضه والدہ علی هذا و اسمعه فی صفر سنہ ۴۰۳ ثم طلب بنفسه و رحل الى الاقالیم و برع و تقدم فی فنون الحديث و صنف و سارت بتصانیفه الرکبان و تفقه بابی الحسن المحاملی و القاضی أبي الطیب و کان من کبار الشافعیه آخر الأعيان معرفة و حفظا و اتقانا و ضبطا ل الحديث و تفتنا فی عللہ و اسانیده و علما بصحیحه و غریبه و فرده و منکره و مطروحه و لم يكن ببغداد بعد الدارقطنی مثله قال فیه الشیخ ابو اسحاق الشیرازی الفقیه ابو بکر الخطیب یشبه بالدارقطنی و نظرائه فی معرفة الحديث و حفظه و عنه انه لما حج شرب ماء زرم لثلاث انه یحدث بتاريخ بغداد و انه یملی بجامع المنصور و انه یدفن عند بشر الحافی فقضی له بذلك و من مصنفاته التاريخ الجامع الكفایة السابق اللاحق شرف اصحاب الحديث الفصل فی الدّرج المتفق والمفترق تلخیص المتشابه و الذیل المکمل فی المهمل الموضح المهمات الرواۃ عن مالک تمیز متصل الاسانید الجھر بها المقتبس فی تبیین الملتبس الرحلة المراسیل مقلوب الاسماء المدلّسین طرق قبض العلم من وافتکت کنیته اسمه و غير ذلك قال ابو الحسن الهمدانی مات هذا العلم بوفاة الخطیب وقد کان رئیس الرؤسae تقدم الى الوعاظ و الخطباء ان لا یرووا حدیثا حتى یعرضوا علیه و اظهر بعض اليهود کتابا فی اسقاط النبي صلی اللہ علیه و سلم الجزیة عن الخیابرة و فیه شهادة الصحابة فعرضه الوزیر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۱۵

على الخطیب فقال هذا مزور قيل من این قال فيه شهادة معاویة و هو اسلم عام الفتح بعد خیر و فيه شهادة سعد بن معاذ و مات قبل خیر بستین قال ابن طاهر سألت به اللہ بن عبد الوارث الشیرازی هل كان الخطیب کتصانیفه فی الحفظ قال کنا إذا سألناه عن شيء اجبنا بعد ايام آخر من حدث عنه بالاجازة مسعود بن الحسین الثقفي الّذی انفرد باجازته عجیبة بنت الباقداری مات سابع ذی الحجۃ سنہ ۴۶۳ و محمد بن عبد الباقي الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه گفته الخطیب البغدادی الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت صاحب التصانیف الامام الكبير محدث الشام و العراق المتقن الضابط العالم بصحیح الحديث و سقیمه المتفن فی عللہ و اسانیده ولد سنہ اثنتين و تسعين و ثلاثمائة و عنی بالحديث و رحل فیه الى الاقالیم و سمع ابا الصّلت الاهوازی و ابا عمر بن مهدی و خلقا و حدث عنه البرقانی احد شیوخه و ابن ماکولا و خلقا و فرأ البخاری علی کریمة بمکه فی خمسة ایام و علی اسماعیل الحیری

في ثلاثة مجلس ذكره الذهبي و قال هو امر عجب و توفى ببغداد سابع ذى الحجة سنة ثلاثة و ستين و اربع مائة و دفن عند بشر الحافي لانه شرب ماء زمزم على ذلك و املائه بجامع المنصور و تحديثه بتاريخ بغداد فقضى له بالثلاثة و مناوى در فيض القدير گفته خط للخطيب الحافظ احمد بن على ابو بكر البغدادي الفقيه الشافعى احد الاعلام الحفاظ و مهرة الحديث له نحو خمسين مؤلفا ولد سنة ثنتين و تسعين و ثلاثة و سبعين خلائق اخذ الفقه عن المحاملى و أبي الطيب قال ابن السمعانى كان مهيبا و قورا ثقة حجّة حسن الحظ كثير الضبط فصيحا ختم به الحفاظ له ثروة ظاهرة و صدقات طائلة مات سنة ثلاثة و ستين و اربع مائة ببغداد و حمل جنازته صاحب المهدب و دفن بجانب بشر الحافي و كان شرب من ماء زمزم لذلك و ان يحدث بتاريخه بجامع بغداد و ان يملى بجامع المنصور فاجيب كان سبيع القراءة جداًقرأ البخارى على كريمة المروزية في خمسة أيام و سمع على اسماعيل الضرير البخارى في ثلاثة مجالس و له نظم حسن منه قوله

الشمس تشبهه و البدر يحكى و الدّر يضحك و المرجان من فيه
و من سرى و ظلام الليل متذكر فوجهه عن ضياء البدر يغنى

فان كان الحديث الذى اعزوه له فى التاريخ تاريخ بغداد المشهور اطلق العزو إليه و الا فان كان فى غيره من تاليه المشتهرة المنتشرة ابينه باى عين الكتاب الذى هو فيه قال الحضرمى و غيره و لعمرى ان تاريخه من المصنفات التى سارت القابها بخلاف مضمونها سماه تاريخ بغداد و هو تاريخ العالم كالاغانى للاصبهانى سماه الاغانى و فيه من كل شيء و ابو مهدى عيسى المالكى در مقاليد الاسانيد گفته فوائد من تعريفه منتخبة من الحافظ الذهبي و تلميذ التاج السىبكى هو الامام الحافظ الكبير محدث الشام و العراق ابو بكر احمد بن على بن ثابت بن احمد

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣١٦

بن مهدى احد اعلام الحفاظ و مهرة الحديث ولد يوم الخميس لست بقين من جمادى الآخر سنة اثنين و سبعين و ثلاثة و كان لوالده المام بالعلم فحضر ولده على السمع فسمع و له احادى عشرة سنة و رحل الى البصرة و الكوفة و نيسابور و اصبهان و الدينور و همدان و الرى و الحجاز سمع ابا نعيم الحافظ و ابا الحسن بن بشران و احمد بن الحين الكسّار و ابا سعد الماليى و امما سواهم روى عنه البرقانى و هو من شيوخه و ابن ماكولا و محمد بن مرزوق الزعفرانى في آخرين قرأ صحيح البخارى بمكة في خمسة أيام على كريمة و قرأ على أبي عبد الرحمن اسماعيل بن احمد الحيرى النيسابوري الضرير في ثلث مجالس وقد سمعه من الكشميهنى قال الخطيب اثنان منها في ليتين كنت أبتدئ بالقراءة وقت المغرب و اقطعها عند صلاة الفجر و الثالث قراءة عن ضحوة النهار الى المغرب ثم من المغرب الى طلوع الفجر ففرغ الكتاب قال الذهبي وهذا شيء لا اعلم احدا في زماننا يستطيعه ثم طوى شقة الاسفار و اقام ببغداد الى حين وفاته فما طاف سورها على نظيره يروى عن افصح من نطق بالضاد و لا احاطت جوانبها بمثله و ان طفح ماء دجلتها و روى كل صاد مصنفاته تزيد على السنتين مصنفا الجامع و التاريخ و الكفاية و شرف اصحاب الحديث و السابق و اللاحق و المتفق و المفترق و المؤتلف و المختلف و تلخيص المتشابه و الرواية عن مالك و غنية المقتبس في تميز الملتبس و تميز متصل الاسانيد و روایة الابناء عن الاباء و غير ذلك و في تصانيفه يقول ابو طاهر السلفي رضى الله عنه

تصانيف ابن ثابت الخطيب الذي من الصّيّبي الغضّ الرّطيب

يراهما إذ رواها من حواها رياضا للفتى اليقظ الليبي

ويأخذ حسن ما قد صاغ منها بقلب الحافظ الفطن الاري

فائية راحة و نعيم عيش يوازى عيشها بل أى طيب

وقال غير واحد ممن رافقه في الحج كان يختم كل يوم ختمة قراءة ترتيل و كانت له ثروة ظاهرة و صدقات على طلاب العلم دائرة و يذكر انه لما حج شرب من ماء زمزم ثلاث شربات و سأله الله ثلثا ان يحدث بتاريخ بغداد و ان يملى بجامع المنصور و ان يدفن عند

بشر الحافى و كان رئيس الرؤساء تقدم الى الوعاظ و الخطباء ان لا يرووا حديثا حتى يعرضوه على أبي بكر و اظهر بعض اليهود كتابا و ادعوا انه كتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم باسقاط الجزئية عن اهل خير و فيه شهادات الصحابة رضی الله عنهم و ذکروا ان خط على فيه فعرض على الخطيب فقال هذا مزور لأن فيه شهادة معاوية و هو اسلم عام الفتح و خير فتحت قبل ذلك و فيه شهادة سعد بن معاذ و قد مات بعد قريظة بسهم اصحابه يوم الخندق و ذلك قبل خير بستين و لما مرض و وقف جميع كتبه و فرق جميع ماله في وجوه البر بعد استيذان الخليفة لكونه ليس له وارث توفى سابع ذى الحجة سنة ثلاثة و ستين و اربع مائة و كان ابو اسحاق الشیرازی ممن حمل جنازته و راه بعض الصالحين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۱۷

في المنام فساله عن حاله فقال انا في روح و ريحان و جنة نعيم وقال مكى الرّميلى كنت نائما ببغداد فرأيت كانوا عند الخطيب لقراءة تاريخه على العادة و الشيخ نصر بن ابراهيم المقدسي عن يمينه وعن يمين نصر رجل فسالت عنه فقيل هذا رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ليسمع التاريخ فقلت في نفسي هذه جلاله لابي بكر و من نظمه رحمه الله تعالى

ان كنت تتبعى الرشاد محضا لامر دنياك و المقاد

فالخلاف النفس في هواها ان الهوى جامع الفساد

وله ايضا الشمس تشبهه و البدر يحكى و الدر يضحك و المرجان من فيه

و من سرى و ظلام الليل معتكر فوجهه عن ضياء البدر يغنه

وله ايضا تغيب الخلق عن عيني سوى قمر حسيبي من الخلق طرزاً ذللك القمر

محله في فوادي قد تملّكه و حاز روحي فما لى عنه مصطبر

والشمس اقرب منه في تناولها و غاية الحظ منه للوري النظر

و ددت تقبيله يوما مخالسة فصار من خاطرى في خده اثر

و كم حليم راه ظنه ملكا و ردّ الفكر فيه انه بشر

وله ايضا لا نبغطن اخا الدنيا لزخرفها و لا للذلة وقت عجلت فرحا

فالدّهر اسرع شيء في تقلبه و فعله بين للخلق قد وضحا

كم شارب عسلا فيه ميته و كم تقلّد سيفا من به ذبحا

و خود شاه صاحب در بستان المحدثین فرموده‌اند کنیت خطیب ابو بکر و نام احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی روز

پنجشنبه بست و چهارم ذی قعده سال سه صد و هفتاد و دو متولد شده پدرش نیز مناسبتی بعلم حدیث داشت او را تحریص بر طلب

این فن شریف نموده یازده ساله بود که در طلب قدم نهاد و سماع شروع کرد بعد از آن سفر کرد و در بصره و کوفه و نیشاپور و

اصفهان و دینور و همدان و ری و حجاز شریف از ابو نعیم حافظ صاحب حلیة الاولیاء و ابو سعید مالینی و ابو الحسن بن بشران و

دیگران استفاده نموده و ابن ماکولا که محدث مشهورست از شاگردان اوست و محمد بن فرزدق زعفرانی و دیگر اجله این فن از

ترغیب او سر سبز شده‌اند صحیح بخاری در مکه معظمه برستی کریمه که از مشاهیر رواة بخاریست در پنج روز ختم کرده بر ابو

عبد الرحمن اسماعیل بن احمد الحیری نیشاپوری که معروف بضریرسیت نیز بخاری را در سه مجلس ختم کرده و از کشمیهنه نیز

بخاری را سماع نموده وقت مغرب شروع خواندن بخاری می‌کرد و متصل نماز فجر بس می‌کرد دو شب همین قسم گذرانیده و روز

سوم از چاشت تا مغرب و از مغرب تا صبح خوانده رفت و تمام نمود ذهبي گفته است که این قوت دماغ و مهارت در قراءت از

نوادرست و بعد از آن که ازین سفر با فارغ شد در بغداد رحل اقامت انداخت و به تصنیف و روایت حدیث اوقات خود را معمور

ساخت تا آنکه بدار الرضوان شافت مصنفات او زیاده بر شصت کتاب است از آنجمله است جامع خطیب و از آنجمله است تاریخ

بغداد و كفایه و شرف اصحاب الحديث والسابق واللاحق والمتفق والمختلف والمتشابه وكتاب الزواة عن مالک وغنية المقتبس في تميز الملتيس وتميز متصل الاسانيد ورواية الابناء عن الآباء وغير ذلك من التصانيف المفيدة التي هي بضاعة المحدثين وعروتهم في فنهم حافظ ابو طاهر سلفي در حق تصانيف او گفته است تصانيف ابن ثابت الخطيب

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۱۸

الذ من الصبى الغضى الرطيب يراها إذ رواها من حواها
رياضا للفتى اليقظ الليب وياخذ حسن ما قد صاغ منها
قلب الحافظ الفطن الاريب فايء قراحة و نعيم و عيش

يوازى عيشها بل أى طيب و هر روز ختم قرآن مى کرد و ترتيل و تجويد قرأت مى نمود در سفر حج مردم بلفظ از وى مى شنیدند و با وجود تعب سفر اين ورد را ناغه نمى گردد او را حق تعالى ثروت طاهره بوفور بخشیده بود بر طالبان اين علم شريف صدقات و خيرات او بسيار جاري بود و در حج چون متصل آب زمزم رسيد سه بار از آب مبارڪ سير خورد و سه چيز را از خدای تعالی درخواست کرد که در آنحال دعا مستجاب است اول آنکه تاريخ بغداد را روایت کند و منتشر سازد دوم آنکه در جامع منصور که بهترین بقاع بغداد است باملا و تعليم حدیث مشغول شود سوم آنکه مدفن او متصل بشر حافی باشد هر سه حاجت او روا شد و الحمد لله و مرتبه او در بغداد بحدی انجامیده بود که خلیفه وقت حکم کرد که هیچکس از واعظان و خطیبان و دیگر اصناف علماء حدیثی را ذکر نکنند تا آنکه آن حدیث بر خطیب نگذرانند و او اجازت ندهد و در زمان او بعضی یهودیان که در خیر سکونت داشتند در وقت حضرت عمر رضی الله عنه از آنجا برخاسته در اطراف و جوانب شام منتشر شدند بحضور خلیفه نامه پیغمبر ظاهر نمودند و بخط حضرت على رضی الله عنه و مهر جناب رسالت ماب عليه الصلوة و السلام و شهادت جمعی کثیر از صحابه مضمون آن نامه آنکه از فلان و فلان قبیله یهود جزیه ساقط کردم و معاف نمودم خلیفه آن را نزد خطیب فرستاد خطیب بعد از تأمل گفت که این همه زور و جعلست زیرا که در وی شهادت معاویه و سعد بن معاذ ثبت بود حال آنکه معاویه در وقت فتح خیر مسلمان نبود و شرف صحبت حاصل نکرده و سعد بن معاذ در غزوه خندق زخم تیر خورده بود متصل غزوہ قریضه وفات اوست در وقت فتح خیر زنده نبود چون بیمار شد بخلیفه گفته فرستاد که من هیچ وارث ندارم مال من به بیت المال می رسد اگر اذن باشد من آن را بطور خود لله صرف نمایم خلیفه فرمود مبارکست همه کتابها را وقف کرد و جميع اجناس مال را در راه خدا صرف نمود و هفتمن ذی حجه سنه چهار صد و شصت و سه وفات یافت و شیخ ابو اسحاق شیرازی که از مشاهیر مشایخ شافعیه است و در علم ظاهر و باطن جامع جنازه او را خود برداشت و بعد از وفات او بعض صالحین بغداد او را بخواب دیدند و از حال او پرسیدند گفت انا فی روح و ریحان و جنة نعیم و یکی از بزرگان آن عهد گفت که من روزی در بغداد بخواب بودم دیدم که گویا نزد خطیب حاضریم و می خواهیم که تاریخ بغداد بنا بر عادت نزد او بخوانیم و بر دست راست شیخ نصر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بر دست راست ایشان بزرگی دیگر نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جمالش خیره می شود گفتم این بزرگ کیست گفتند که ایشان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شنیدن این تاریخ تشریف آورده اند و این شرف عظیمت خلیف را رحمة الله علیه و او را بشعر هم الفت بود و این چند قطعه از دست

ان كنت تبغى الرشاد محضا لامر دنياك و المعاد عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۱۹
فالخلاف النفس في هويها ان الهوى جامع الفساد
وله ايضا

الشمس تشبهه و البدر يحكى و الدر يضحك و المرجان من فيه

و من سری و ظلام اللیل معتکر فوجهه عن ضیاء البدر یغنه

وله ایضا

تغیب الخلق عن عیسی سوی قمری حسبی من الخلق طراً ذلک القمر
 محله فی فوادی قد تملکه و حاز روحی و مالی عنه مصطبر
 و الشمس اقرب منه فی ثنا و لها و غایة الحظّ منه للوری النظر
 وددت تقبیله یوماً مجالسة فصار من خاطری فی خدّه اثر
 و کم حکیم راه ظنه ملکاً و ردّ الفکر فیه آنّه بشر
 و له ایضا

لا تبغطن اخا الدنیا لزخرفها و لا للذّه وقت عجلت فرحا
 فالدّهر اسرع شیء فی تقلیبه و فعله بین للخلق قد وضحا
 کم شارب عسلا فیه منیته و کم تقلّد سیفا من به ذبحا

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته احمد بن علی بن ثابت بن مهدی بن ثابت البغدادی المعروف
 بخطیب از حفاظ متقدین و علمای متبحرین بود گفته‌اند اگر او را کتابی غیر از تاریخ نمی‌بود همین کتاب کفایت می‌کرد زیرا که
 دلالت دارد بر عظیم اطلاع او و لیکن مصنفات او زیاده بر شصت کتاب است قریب صد و فضل وی اشهر از وصفست از آن‌جمله است
 کفایه و شرف اصحاب الحديث و الساقی و اللاحق و المتفق و الموافق و المختلف و تلخیص المتشابه و کتاب الزواہ عن
 مالک و غنیمة المقتبس فی تمیز الملتبس و تمیز متصل الاسانید و روایة البناء عن الآباء و غير ذلك من التصنيفات المفيدة التي هی
 بضاعة المحدثین و عروتهم فی فنهم حافظ ابو طاهر سلفی در حق تالیفاتش گفته

تصانیف ابن ثابت الخطیب أللذ من الصّبی الغضّ الرّطیب

یراها إذ رواها من حواها ریاضا للفتی اليقظ الليب

و يأخذ حسن ما قد صاغ منها بقلب الحافظ الفطن الاریب

فایه راحه و نعیم عیش یوازی عینها بل ای طیب

ولادت او روز پنجشنبه بست و چهارم ذی قعده سنه سه صد و نود و دو بوده و قیل ششم جمادی الآخرة پدرش نیز مناسبتی بعلم
 حدیث داشت او را تحریص بر طلب این فن شریف می‌کرد یازده ساله بود که در طلب علم شروع کرد و سفر گزیدند در بصره و
 کوفه و نیشاپور و اصفهان و دینور و همدان و ری و حجاز از ابو نعیم صاحب حلیه و ابو سعید مالیی و ابو الحسن بن بشران و دیگر
 علماء استفاده نموده و فقه را از ابو الحسن محامی و قاضی ابو الطیب طبری و غیره‌ما حاصل کرده با آنکه فقیه بود حدیث و تاریخ
 بروی غالب آمده ابن ماقولا که محدث مشهورست از شاگردان اوست و محمد بن مرزوق زعفرانی و دیگر اجله این فن از ترغیب
 او سر سبز شده‌اند صحیح بخاری در مکه معظمه برستی کریمه از مشاهیر روات بخاریست در پنجره ختم کرده و بر ابو عبد
 الرحمن اسماعیل بن احمد الحیری النیشاپوری المعروف بضریر نیز بخاری را در سه مجلس خوانده و از کشمیه‌نی نیز سماع بخاری
 نموده وقت مغرب شروع خواندن آن می‌کرد و متصل نماز فجر بس می‌نمود همین قسم شبها گذرانید روز سوم از چاشت تا مغرب
 و از مغرب تا صبح خوانده رفت و تمام نمود ذهبي گفته این قوت دماغ و مهارت در قراءت از نوادرست و بعد از فراغ ازین اسفار
 در بغداد رحل اقامـت انداخت و به تصـنـيف و روـایـتـ حـدـیـثـ اـوـقـاتـ خـوـدـ مـعـمـورـ نـمـودـ تـاـ آـنـکـهـ بـدارـ الرـضـوانـ شـتـافتـ هـرـ رـوزـ خـتمـ قـرـآنـ
 شـرـیـفـ مـیـ کـرـدـ وـ بـهـ تـرـتـیـلـ وـ تـجـوـیدـ قـرـاءـتـ مـیـ نـمـودـ درـ سـفـرـ حـجـ مـرـدـ لـفـظـ بـلـفـظـ اـزـ وـیـ مـیـ شـنـیدـنـ وـ بـاـ وـجـودـ تـعبـ سـفـرـ اـیـنـ وـرـدـ رـاـ
 نـاغـهـ نـمـیـ کـرـدـ اوـ رـاـ حـقـ تـعـالـیـ ثـرـوتـ ظـاهـرـهـ بـوـفـورـ بـخـشـیدـهـ بـوـدـ بـرـ طـالـبـانـ اـیـنـ فـنـ شـرـیـفـ صـدـقـاتـ وـ خـیرـاتـ بـسـیـارـ جـارـیـ دـاشـتـ درـ حـجـ

چون متصل آب زمزم رسید سه بار از ان آب مبارک سیر خورد و سه چیز را از خدای تعالی درخواست کرد زیرا که دعا رانه
حالت ؟؟؟ مستجاب است

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۲۰

اول آنکه تاریخ بغداد را روایت کند و منتشر شود دوم آنکه در جامع منصور که بهترین بقاع بغداد است باملا تعلیم حدیث مشغول شود سوم آنکه مدفن او متصل بشر حافی باشد هر سه حاجت او روا شد و مرتبه او در بغداد بحدی انجامیده بود که خلیفه وقت حکم کرد که هیچکس از واعظان و خطیبان و دیگر اصناف علماء حدیثی ذکر نکنند تا آنکه آن حدیث بر خطیب نگذراند و او را اجازت ندهد و در زمان او بعض یهودان که در خیر سکونت داشتند در وقت حضرت عمر رضی الله عنہ از آنجا برخاسته در اطراف و جوانب شام منتشر شدند بحضور خلیفه نامه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ظاهر نمودند بخط حضرت علی و مهر نبوی و شهادت جمعی کثیر از صحابه مرقوم بود مضمون آنکه از فلان و فلان قبیله یهود جزیه ساقط کردم و معاف نمودم خلیفه آن را نزد خطیب فرستاد خطیب بعد از تأمل گفت این همه زور و جعلست زیرا که در وی شهادت معاویه و سعد بن معاذ است و معاویه در وقت فتح خیر مسلمان نبود و شرف صحبت حاصل نکرده و سعد در غزوه خندق زخم تیر خورده و متصل غزوه قریضه وفات یافت در وقت فتح خیر زنده نبود و این حکایت در بستان المحدثین است و سید علامه محمد بن اسماعیل امیر یمنی در افاده الامه بذکر احوال الدّمہ آن را بتفصیل آورده خطیب بشعر هم الفت داشت این قطعه‌ها از دست

ان كنت تبغى الرشاد محضا لامر دنياك و المعاد

فالخلاف النفس فى هواها ان الهوى جامع الفساد

الشمس تشبهه و البدر يحكى و الدر يضحك و المرجان من فيه

و من سرى و ظلام الليل معتكر فوجئه عن ضياء البدر يعنيه

تغيب الخلق عن عينى سوى قمر حسبى من الخلق طرًا ذلك القمر

محله فى فوادى قد تملكه و حاز روحى و ما لى عنه مصطبر

و الشمس اقرب منه فى تناولها و غاية الحظ منه للورى التظر

وددت تقبيله يوما مخالفسة فصار من خاطرى فى خدّه اثر

و كم حكيم رآه ظنه ملكا و ردّ الفکر فيه انه بشر

لا تغطن اخا الدنيا لزخرفها و لا للذلة وقت عجلت فرحا

فالدهر اسرع شيء فى تقلّبه و فعله بين للخلق قد وضحا

كم شارب عسلا فيه منيته و كم تقلّد سيفا من به ذبحا

چون بیمار شد بخلیفه گفته فرستاد که من هیچ وارث ندارم مال من به بیت المال می‌رسد اگر اذن باشد من آنرا بطور خود لله
صرف نمایم خلیفه فرمود مبارک است همه کتابها را وقف کرد و جمیع اجناس مال را در راه خدا صرف نمودم و هفتم ذی حجه سنه
چهار صد و شصت و سه در بغداد وفات یافت و سمعانی گفته در شوال؟؟؟ انتقال نمود شیخ ابو اسحاق شیرازی که از مشاهیر
مشايخ شافعیه جامع علوم ظاهر و باطن بود جنازه او را بر دوش خود گرفت گویند از وی انتفاع بسیار حاصل ساخته بود و در
تصانیفس مراجعت می‌کرد خطیب در وقت خود حافظ مشرق بود و این عبد البر حافظ مغرب لطف آنست که هر دو در یکسال
انتقال کردند محب الدین بن النجّار در تاریخ بغداد گفته که ابو البرکات اسماعیل بن أبي سعد صوفی گفته که شیخ ابو بکر بن
زهراء صوفی گوری در جانب قبر بشر حافی برای خود ساخته بود و هر هفته آنجا رفته در در وی خواب می‌کرد و قرآن می‌خواند
چون خطیب انتقال کرد وصیت نمود بدفن خود بجانب قبر بشر حافی اصحاب حدیث نزد ابن زهراء آمده درخواست و فن خطیب

در آن قبر نمودند وی سخت ممتنع شد و گفت جائی که از سالها برای خود ساخته ام چه قسم از من گرفته شود و چون این حال دیدند نزد پدر من أبي سعد آمده ماجرا باز گفتند والدم او را نزد خوانده گفت ما نمی گوییم که شما این موضع قبر را بایشان بدھید ولیکن این می گوییم که اگر بشر حافی زنده بودی و شما در پھلوی او بودی و ابو بکر خطیب می آمد و در جای فروتر از شما می نشست آیا شما را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۲۱

خوش آمدی که از وی بالاتر می نشستید گفت نه بلکه براحتی و بجای خود را می نشانید می گفت همچنین در این وقت نیز می باید قلب شیخ ازین حرف خوش گردید و اذن دفن داد پس او را در جانب قبر بشر بباب حرب دفن کردند بعض از صلحای بغداد بعد از وفات او را در خواب دیدند و از حالت پرسیدند گفت انا فی روح و ریحان و جنة نعیم و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب صاحب تاریخ بغداد کان من الحفاظ المتقین و العلماء المتبحرین و لو لم يكن له سوی التاریخ لکفاه فانه یدلّ علی اطلاع عظیم و صنف قریباً من مائة مصنف و فضله اشهر من ان یوصف اخذ الفقه عن أبي الحسن المحاملی و القاضی أبي الطیب الطبری و غيرهما و كان فقيها فغلب عليه الحديث و التاریخ ولد یوم الخميس فی سنة ۳۹۲ و توفی یوم الاثنين سابع ذی الحجه و قیل فی شوال سنة ۴۶۳ ببغداد و حکایته فی ابطال خط النبي صلی الله علیه و سلم الذی اخرجه اليهود لاسقاط الجزیة عنهم و احتجوا به مشهورة و ان الشیخ ابا اسحاق الشیرازی من جملة من حمل نعشة لانه انتفع به کثیر او کان یراجعه فی تصانیفه و العجب انه کان فی وقته حافظ المشرق و ابو عمر و یوسف بن عبد البر صاحب کتاب الاستیعاب حافظ المغرب و ماتا فی سنہ واحدة و قد کان تصدق بجمیع ماله و هو مائتا دینار فرقها علی ارباب الحديث و الفقهاء و الفقراء فی مرضه و اوصلی ان یتصدق عنه بجمیع ماله و ما علیه من الشیاب و وقف جمیع کتبه علی المسلمين و لم یکن له عقب و صنف اکثر من ستین کتابا و رؤیت له منامات حسنة صالحۃ بعد موته و کان قد انتهى إلیه علم الحديث و حفظه فی وقته هذا خر ما نقلته من کتاب ابن النجاشی رحمه الله تعالی و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب صاحب تاریخ بغداد و غیره من المصنفات کان من الحفاظ المتقین و العلماء المتبحرین و لو لم يكن له سوی التاریخ لکفاه فانه یدلّ علی اطلاع عظیم و صنف قریباً من مائة مصنف و فضله اشهر من ان یوصف و اخذ الفقه عن أبي الحسن المحاملی و القاضی أبي الطیب الطبری و غيرهما و كان فقيها فغلب عليه الحديث و التاریخ ولد فی جمادی الآخرة سنہ ۳۹۲ یوم الخميس لست بقین من الشہر و توفی یوم الاثنين سابع ذی الحجه سنہ ۴۶۳ ببغداد رح و قال السمعانی توفی فی شوال و سمعت ان الشیخ ابا اسحاق الشیرازی رح کان من جملة من حمل نعشة لانه انتفع به کثیرا و کان یراجعه فی تصانیفه و العجب انه کان فی وقته حافظ المشرق و ابو عمر و یوسف بن عبد البر صاحب کتاب الاستیعاب حافظ المغرب و ماتا فی سنہ واحدة کما سیاتی ان شاء الله تعالی و ذکر محب الدین بن النجاشی فی تاریخ بغداد ان ابا البرکات اسماعیل بن سعد الصوفی قال ان الشیخ ابا بکر بن زهراء الصوفی کان قد اعد لنفسه قبرا الى جانب قبر بشر الحافی رح و کان یمضی إلیه فی كل أسبوع مرء و ینام فیه و یقرأ* فیه القرآن کلّه فلئما مات ابو بکر الخطیب و کان قد اوصلی ان یدفن الى جانب قبر بشر الحافی فجاء اصحاب الحديث الى أبي بکر بن زهراء و سالوه ان یدفن الخطیب فی القبر الیذی کان قد اعده لنفسه و ان یؤثره به فامتنع من ذلك امتناعا شدیدا و قال موضع قد اعدته لنفسی منذ سنین یؤخذ منی فلما راو ذلك جاؤا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۲۲

الى والدی الشیخ الى سعد و ذکروا له ذلك فاحضر الشیخ ابا بکر بن زهراء و قال له انا لا اقول لك اعظمهم القبر و لكن اقول لك لو ان بشر الحافی فی الاحباء و انت الى جانبه فجاء ابو بکر الخطیب یقعد دونك أ کان یحسن بك ان تقععد أعلى منه قال لا بل کنت اقوم و اجلسه مكانی قال فھکذا ینبغی ان یکون الساعۃ قال فطاب قلب الشیخ أبي بکر و اذن لهم فی دفنه فدفونه الى جانبه بباب حرب

وقد كان تصدق بجميع ماله و هو مائتا دينار فرقها على ارباب الحديث و الفقهاء و الفقراء في مرضه و اوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب و وقف جميع كتبه على المسلمين و لم يكن له عقب و صنف اكثرا من ستين كتابا و كان الشيخ ابو اسحاق الشيرازي احد من حمل جنازته و قيل انه ولد سنة ٣٩١ و الله اعلم و رئيت له منامات صالحة بعد موته و كان قد انتهى إليه علم الحديث و حفظه في وقته هذا آخر ما نقلته من كتاب ابن النجار رحمه الله تعالى رحمة واسعة

وجه چهل و چهارم

آنکه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلّابی المعروف بابن المغازلی حدیث طیر را بطرق متعدد و اسانید متنوعه روایت نموده حق حقيق بالقبول را کفلق الصبح ظاهر و آشکار فرموده چنانچه در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نسخه عتیقه آن از الطاف نامتناهی پروردگار بددست این خاکسار افتاده می فرماید

حدثنا ابو یحیی زکریا بن احمد البلاخي قال حدثنا محمد بن ابراهیم الحلوانی قال حدثنا یوسف بن عدی قال حدثنا حماد بن مختار من اهل الكوفة عن عبد الملك بن عمیر عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم طعام فوضع بين يديه فقال اللهم ایتني باحث خلقک إلیک یاکل معی قال فجاء علی بن أبي طالب فدق الباب قلت من ذا قال انا علی قال النبي صلی الله علیه وسلم علی حاجه فاتی ثلث مرات کل ذلك یجيء فارده فضرب الباب برجله فدخل فقال النبي صلی الله علیه وسلم ما حبسک قال جئت ثلث مرات کل ذلك یقول النبي علی حاجه فقال لی ما حملک علی ذلك قال كنت احب ان یكون رجل من قومی و نیز مغازلی در کتاب مناقب گفته حدیث الطائر و طرقه اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقيه الشافعی رحمه الله بقراءتی علیه فاقربه سنہ اربع و ثلثین و اربعمائیه قلت له اخبرکم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المریبی الملقب بابن السقا الحافظ الواسطی رحمه الله تعالى نا ابو الحسن علی بن محمد بن صدقۃ الجوهری الواسطی رحمه الله تعالى سنہ ثلاث و ثلاث مائیه نا محمد بن زکریا بن دوید العبدی نا حمید الطویل عن انس بن مالک قال اهدی الى النبي صلی الله علیه وسلم بجماعۃ مشویه فقال اللهم ابعث الی احبت خلقک إلیک و الی نبیک یاکل معنا من هذه المائدة قال فاتی علی فقال يا انس استاذن لی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فقلت النبي عنک مشغول فرجع علی و لم یلبث الا قليلا ان رجع فقال يا انس استاذن لی علی النبي صلی الله علیه وسلم فقلت النبي عنک مشغول فرجع علی و لم یلبث الا قليلا ان رجع فقال يا انس استاذن لی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فهمت ان اقول مثل قولی الاول و الثاني فسمع النبي صلی الله علیه وسلم من داخل الحجرة کلام علی فقال دخل ابا الحسن ما ابطأ بک عنی قال جئت يا رسول الله هذه الثالثة كل ذلك یرذنی انس يقول النبي صلی الله علیه وسلم عنک مشغول فقال يا انس ما حملک علی هذا فقال يا رسول الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٢٣

سمعت الدعوة فاحببت ان یكون رجلا- من قومی فقال النبي صلی الله علیه وسلم يا انس کل یحبب قومه اخبرنا ابو بکر احمد بن محمد بن عبد الوهاب بن طاوان

السمسار بقراءتی علیه فاقربه سنہ تسع و اربعین و اربع مائیه قلت له حدّثکم القاضی ابو الفرج احمد بن علی بن جعفر بن محمد بن المعلّی الحنوطی الحافظ الواسطی و اخبرنا القاضی ابو علی اسماعیل بن الطیب الفقيه العراف الواسطی بقراءتی علیه فاقربه قلت له اخبرکم ابو بکر احمد بن عیید بن المفضل بن سهل بن بڑی الواسطی و اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل التحوی سنہ اربع و خمسین و اربعمائیه نا ابو الحسن علی بن الحسن الجاذری الطحان قالوا نا محمد بن عثمان بن سمعان المعدل الحافظ الواسطی نا ابو الحسن اسلم بن سهل الرزاز المعروف بنخشل الواسطی نا وهب بن بقیة ابو محمد الواسطی نا اسحاق بن یوسف الازرق و هو

واسطی

عن عبد الملك بن أبي سليمان عن انس بن مالك قال دخلت على محمد بن الحجاج فقال يا ابا حمزه حدثنا عن رسول الله صلى الله عليه و سلم حديثا ليس بينك و بينه فيه احد فقلت تحدثوا فان الحديث شجون يجر بعضه بعضا فذكر انس حديثا عن علي بن أبي طالب فقال له محمد بن الحجاج عن ابي تراب تحدثنا دعنا من ابي تراب فغضب انس وقال اعلى تقول هذا فلا حدثك حديثا فيه سمعت عن رسول الله صلى الله عليه و سلم ليس بيبي و بينه احد اهدى لرسول الله صلى الله عليه و سلم يعاقيب فاكل منها و فضلت فضلة و شيء من خبر فلما اصبح اتيته به فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم اللهم ايتنى باحب خلقك إليك يأكل معى من هذا الطائر فجاء رجل فضرب الباب فرجوت ان يكون بل من الانصار فاذا بعلى فقلت اليس انما جئت الساعة فرجع ثم قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اللهم ايتنى باحب خلقك إليك يأكل معى من هذا الطير فجاء رجل فضرب الباب و إذا به على فسمعه رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ايدن له فلما رأه رسول الله صلى الله عليه و سلم قال اللهم والى اللهم و الى قال اسلم روی هذا الحديث عن انس بن مالک یوسف بن ابراهیم الواسطی و اسماعیل بن سلیمان الازرق و الزهری و اسماعیل السدی و اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة و ثامنة بن عبد الله بن انس و سعید بن زربی قال ابن سمعان سعید بن زربی انما حدث به عن انس وقد روی جماعة عن انس منهم سعید بن المستیب و عبد الملك بن عمیر و مسلم الملای و سلیمان بن الحجاج الطائفی و ابن ابی الرجال المدنی و ابو الهندی و اسماعیل بن عبد الله بن جعفر و نعیم بن سالم بن قنبر و غيرهم قال ابن سمعان و وهم ابن اسلم فی قوله سعید بن زربی لأن سعید بن زربی انما حدث به عن ثابت البناي عن انس اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان قلت له اخبركم ابو بكر احمد بن ابراهیم بن الحسن بن شاذان البزار ؟؟؟ البغدادی اذنا ان محمد بن الحسين بن حمید بن الریبع حدثهم نا جدی نا عبد الله بن موسی نا اسماعیل بن ابی المغیرة عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلى الله عليه و سلم اطیار فقسی مها بین نسائه فاصاب کل امرأة منه ثلاثة فاصبح عند بعض نسائه طیران فبعث بهما الى النبي صلى الله عليه و سلم فقال اللهم ايتنى باحب خلقك إليك و الى رسولك يأكل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۲۴

معی من هذا الطعام فقلت اللهم اجعله من الانصار فجاء على فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم انظر من على الباب فنظرت فاذا على فقلت له رسول الله صلى الله عليه و سلم على حاجة ثم جئت فقمت بين يدي رسول الله صلى الله عليه و سلم فجاء على فقال يا انس انظر من بالباب فنظرت فاذا على ففتحت له فدخل يمشی و انا خلفه فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ما حبسک فقال هذا آخر ثلاث مرات یرددنی انس یزعم انک على حاجة فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ما حملک على ما صنعت قلت يا رسول الله سمعت دعاک فاحبیت ان یكون رجلا من قومی فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الرجل قد یحب قومه ان الرجل قد یحب قومه اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان ان ابا الحسين محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی اخبرهم اذنا نا محمد بن موسی الحضری بمصر نا محمد بن سلیمان نا احمد بن زہیر نا عثمان الطویل عن انس بن مالک قال اهدی للنبي صلى الله عليه و سلم طیر کان یعجبه اکله فقال اللهم ايتنى باحب خلقك إليك يأكل من هذا الطائر معی فجاء على و استاذن على النبي صلى الله عليه و سلم فقلت ما عليه اذن و كنت احب ان یكون رجلا من الانصار فذهب ثم رجع فقال استاذن لی عليه فسمع النبي صلى الله عليه و سلم صوته فقال ادخل يا على ثم قال و الى و اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان نا ابو عمر و محمد بن العباس بن حبیه الحرار و ابو بكر احمد بن ابراهیم بن الحسن بن شاذان البزار البغدادیان اذنا ان الحسين بن محمد حدثهم قال ثنا الحجاج بن یوسف بن قتیبه الاصفهانی نا بشیر بن الحسين حدثی الزبیر بن عدی عن انس قال اهدی الى رسول الله صلى الله عليه و سلم طیر مشوی فلما وضع بین يديه قال اللهم ائتنی باحب خلقك إليك يأكل معی من هذا الطائر قال فقلت فی نفسی اللهم اجعله رجلا من الانصار قال فجاء على فقرع الباب قرعا خفیا فقلت من هذا فقال على فقلت ان رسول الله صلى الله عليه و سلم على حاجة فانصرف قال فرجعت الى

رسول الله صلی الله عليه و سلم فسمعته يقول الثانية اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطّائر فقلت فی نفسی اللهم اجعله رجلاً من الانصار قال فجاء علی فقرع الباب قرعا خفیاً فقلت الم اخبرک ان رسول الله صلی الله عليه و سلم علی حاجة فانصرف و رجعت الى رسول الله صلی الله عليه و سلم فسمعته يقول الثالثة اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطّير فجاء علی فضرب الباب ضربا شدیدا فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم افتح افتح افتح قال فلما نظر إلیه رسول الله صلی الله عليه و سلم قال اللهم و الی اللهم و الی قال فجلس مع رسول الله صلی الله عليه و سلم فاکل معه الطّير اخبرنا محمد بن علی إجازة ان ابا حفص عمر بن احمد بن شاهین الواعظ حدثهم نا محمد بن الحسين الحوارنی نا ابراهیم بن صدقہ نا نعیم بن سالم نا انس قال اهدی لرسول الله صلی الله عليه و سلم طائر و ذکر الحديث اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان البغدادی قدم علينا واسطا قلت له اخبرکم عمر بن احمد بن شاهین ابو حفص اذنا نا محمد بن یحیی بن صاعد نا ابراهیم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٢٥

بن سعید الجوھری نا حسین بن محمد نا سلیمان بن قرم عن محمد بن شعیب عن داود بن علی بن عبد الله بن عباس عن ابیه عن جدّه ابن عباس قال اتی النبی صلی الله عليه و سلم بطّائر فقال اللهم ائنی برجل یحبه الله و رسوله فجاء علی فقال اللهم و الی هذا حديث غریب تفرد به حسین المروزی عن سلیمان بن قرم و لم یحدث به الا ابراهیم بن سعید اخبرنا ابو طالب محمد بن علی بن الفتح الحربی البغدادی فيما کتب به الى ان ابا حفص عمر بن شاهین حدثهم قال نا نصر بن القسم الفرضی نا عیسی بن مساور الجوھری قال لی نعیم بن سالم بن قنبر و لقیته سنّة تسعین و مائة

وقال نعیم بن سالم لی اثنتا عشرة و مائة سنّة قال لی انس بن مالک اهدی الى رسول الله صلی الله عليه و سلم طیر مشوی فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک او بمن تحبّه الشّک من عیسی بن مساور الجوھری فجاء علی فردته فدخل فی الثالثة او فی الرابعة فقال له النبی صلی الله عليه و سلم ما حبسک او ما ابطأ بك عنی یا علی قال جئت فردنی انس ثم جئت فردنی انس ثم جئت فردنی انس قال یا انس ما حملک علی ما صنعت أرجوت ان یكون رجلاً من الانصار فقلت نعم فقال یا انس او فی الانصار افضل من علی اخبرنا ابو القسم عبد الواحد بن علی بن العباس البزار الواسطی انا ابو القسم عبد الله بن محمد بن احمد بن اسد البزار نا محمد بن العباس بن محمد بن مقاتل نا العباس نا ابو عاصم عن أبي الهندي عن انس ان النبی صلی الله عليه و سلم اتی بطّیر فقال اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطّیر قال فجاء علی بن أبي طالب فقال اللهم و الی اخبرنا محمد بن احمد بن سهل التّحوى رحمه الله تعالى اذنا ان ابا نصر احمد بن محمد بن سهل بن مردویه البزار حدثهم املاء فی صفر سنّه ٤٠٠ اربعمائه نا احمد بن عیسی الناقد نا صالح بن مسماز نا بن أبي فدیک نا الحسن بن عبد الله عن نافع عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله عليه و سلم قرب إلیه طیر فقال اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطّیر قال فجاء علی بن أبي طالب فاکل معه حدّثنی ابو غالب محمد بن الحسين بن أبي صالح المعمر العدل رحمه الله تعالى نا ابو نصر احمد بن محمد بن مردویه البزار نا ابو بکر احمد بن عیسی الناقد نا ابراهیم بن محمد بن الهیش نا عیید الله بن عمر القواریری نا یونس بن ارقم نا مسلم بن کیسان عن انس بن مالک قال اتی النبی صلی الله عليه و سلم بطّایر فوضعت بین یدیه فقال اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک فقال اللهم ان شئت جعلته امراً من الانصار فقال يعني النبی صلی الله عليه و سلم اتک لست باوّل من احّ قومه فجاء علی فضرب الباب فاذنت له فلما دخل قال اللهم و الی اخبرنا الحسن بن موسی نا هلال بن محمد بن جعفر بن سعدان ابو الفتح نا اسماعیل بن علی بن زین بن عثمان بن عبد الرحمن بن عبد الله بن یزید و رقاء الخزاعی البزار نا وہب بن بقیة عن أبي جعفر السیّبیک عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلی الله عليه و سلم طائر مشوی اهدته له امرأة من الانصار فدخل رسول الله صلی الله عليه و سلم فوضعت ذلك بین یدیه فقال اللهم ادخل علی احّ خلقک الی من الاولین و الآخرين یاکل معی من هذا الطّیر قال انس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٢٦

فقلت في نفسي اللهم اجعله رجلا من الانصار من قومي فجاء على فطرق الباب فرددته فقلت رسول الله صلى الله عليه وسلم متشارع
ولم يعلم رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك فقال اللهم ادخل على احب خلقك من الاولين والآخرين يأكل معى من هذا الطائر
قلت اللهم اجعله رجلا من قومي الانصار فجاء على فرددته فلما جاء الثالث قال لي رسول الله قم يا انس ففتح الباب على فقمت
فتحت الباب فاكل معه فكانت الدعوة له اخبرنا ابو الحسن على بن الحسين بن الطيب الصوفى الواسطى بقراءتى عليه فى المحرّم سنة
خمس و ثلاثين و اربعمائه قلت له اخبركم ابو القسم عبيد الله بن احمد بن جعفر بن محمد الصفار ناقاضى القضاة ابو محمد عبيد
الله بن احمد بن معروف باقرائي على ابى بكر محمد بن ابراهيم بن زنبور الانطاى و انا اسمع حدثكم محمد بن عمر بن نافع نا على
بن الحسن نا خليل و هو ابن دعلج عن قتادة عن انس قال قدمت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم طيرا مشويا فسمى و اكل منه ثم
قال اللهم ايتني باحب خلقك إليك و الى قال فاتى على فضرب الباب فقلت من انت فقال انا على قال قلت رسول الله صلى الله عليه
و سلم على حاجه قال ثم اكل منه لقمه ثم قال مثل قوله الاول فضرب الباب فقلت من انت فقال انا على قال قلت رسول الله صلى الله عليه
صلى الله عليه و سلم على حاجه قال ثم اكل منه لقمه ثم قال مثل قوله الاول فضرب الباب و رفع صوته فقال رسول الله صلى الله عليه
الله عليه و سلم يا انس افتح الباب فلما رأنا تبسم ثم قال الحمد لله الذي جعلك فانى ادعوك كل لقمه ان ياتينى الله باحب الخلق
إليه و الى فكنت انت قال فو الذى بعثك بالحق انى لا ضرب الباب ثلاث مرات يرددنى انس فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا
يلام الرجل على حبه قومه و اخبرنا ابو بكر احمد بن عبد الوهاب بن طاوون السيسار إجازة ان ابا محمد عمر بن عبد الله
بن عمر بن احمد بن شوذب المقرى الواسطى اخبرهم قال انا ابو عبد الله محمد بن الحسين بن سعيد الزعفراني العدل الواسطى قال نا
ابو الاخصوص محمد بن الهيثم نا يوسف بن عدى قال نا حماد بن المختار رجل من اهل الكوفة عن عبد الملك بن عمير عن انس و
اخبرنا عمر بن عبد الله بن عمر بن شوذب نا محمد بن الحسن بن زياد يعني النقاش نا ابو الجارود مسعود بن محمد بالمرملة نا عمران
بن هارون نا نعيم نا انس و انبأ عمر بن عبد الله بن شوذب نا احمد بن عيسى نا ابراهيم بن محمد بن الهيثم نا عبيد الله بن عمر
القواريري نا يونس بن ارقم نا مسلم بن كيسان عن انس و اخبرنا عمر بن عبد الله قال حدثني عيسى بن محمد بن احمد بن جريح
يعنى الطوماري نا محمد بن عبد الله بن سليمان نا حسين بن حماد نا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمر عن السدي و اخبرنا عمر
بن عبد الله نا احمد بن محمد بن عبد الله بن زيادنا احمد بن الحسين نا الحسن بن حماد نا مسهر بن عبد الملك بن مسلم الهمданى
عن عيسى بن عمر عن السيدى و اخبرنا عمر بن عبد الله انا ابى رحمة الله نا احمد بن عمارناقطن بن نسیر الزارع ابو عباد نا جعفر و
هو ابن سليمان الضبعى نا عبد الله بن عبد الله بن المثنى عن عبد الله بن انس عن انس و اخبرنا عمر بن عبد الله نا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۲۷

محمد بن اسحاق السوسي نا الحسين بن اسحاق الدقيقى نا بشر بن هلال نا جعفر بن سليمان عن عبد الله بن عبد الله بن المثنى عن
عبد الله بن انس قال انس و اخبرنا عمر بن عبد الله نا محمد بن عثمان بن سمعان المعدل نا اسلم بن سهل نا وهب بن بقيه انا
اسحاق بن يوسف الازرق عن عبد الله بن سليمان عن انس بن ملك و اخبرنا عمر بن عبد الله نا ابراهيم بن محمد نا صالح بن مسامار
انا بن ابى فديك عن الحسن بن عبد الله عن نافع عن انس بن ملك و اخبرنا عمر بن عبد الله نا محمد بن يونس بن الحسن نا ابو
جعفر الحسن بن على بن الوليد الفسوئى نا ابراهيم بن مهدى المصيصى نا على بن مسهر عن مسلم بن عبد الله عن انس بن ملك و انا
عمر بن عبد الله نا محمد بن الحسن بن زيادنا احمد بن روح المروزى بمروزنا العلاء بن عمران نا خالد بن عبيد قال انس بن
ملك انا ذات يوم بباب النبى صلى الله عليه وسلم إذ جاءه رجل بطبق مغطى فقال هل من اذن فقلت نعم فوضع الطبق بين يدي رسول
الله صلى الله عليه وسلم و عليه طائر مشوى فقال احب ان يملا بطنك من هذا يا رسول الله قال غط عليه ثم شال يديه فقال اللهم
ادخل على احب خلقك إليك ينماز عنى هذا الطعام قال انس سمعت ذلك قلت اللهم اجعل هذه الدعوة في رجل من الانصار

فخرجت اشوف رجلا من الانصار بینا انا كذلك إذ دخل على فقال هل من اذن فقلت لا ولم يحملني على ذلك الا الحسه فانصرف فجعلت انظر يمينا و شمالا هل من انصارى فلم اجد احدا ثم عاد على فقال هل من اذن فقلت لا انصرف فنظرت يمينا و شمالا ولا انصارى إذ عاد على فقال هل من اذن إذ نادى النبي صلی الله عليه وسلم ان اذن له فدخل فجعل ينazu النبی صلی الله عليه وسلم فيومئذ ثبتت موته على قلبي قال عمر بن عبد الله هذا لفظ النقاش في حديث المروزى وفي حديث محمد بن يونس قال انس اهدى لرسول الله صلی الله عليه وسلم طير مشوى فوضع بين يديه فقال اللهم ادخل على من تجبه و احبه فجاء على و ذكر الحديث اخبرنا ابو طالب محمد بن علي بن احمد البیع البغدادی رحمه الله قدم علينا واسطا ثنا ابو عبد الله محمد بن أبي بکر ان قال حدثنا الحسين بن اسماعيل المحاملى نا عبد الاعلى بن واصل ثنا عون بن سلام ثنا سهل بن شعيب عن بريدة بن سفين عن سفينة و كان خادما لرسول الله صلی الله عليه وسلم قال اهدي لرسول الله صلی الله عليه وسلم طواائر قال فرفعت له ألم ايمين بعضها فلما اصبح اته به فقال ماذا يا أم ايمين فقالت هذا بعض ما اهدي إليك امس قال او لم انهك ان ترفعي لغد طعاما ان لكل غد رزقه ثم قال اللهم ادخل احب خلقك إليك يأكل معى من هذا الطائر فدخل على فقال اللهم والى هذا حديث غريب من هذا الطريق و نيز مغازلى در كتاب المناقب گفته اخبرنا ابو طاهر محمد بن علي بن محمد البیع البغدادی انا احمد بن سعيد المعروف بابن عقدة الحافظ حدثنا جعفر بن محمد بن سعيد الاحمسى نا نصر و هو ابن مزاحم نا الحكم بن مسکین نا ابو الجارود بن طارق عن عامر بن وائلة و ابو سasan و ابو حمزه عن أبي اسحاق السیعی عن عامر بن وائلة قال كنت مع على في البيت يوم الشوری فسمعت علیا يقول لهم لا تجن عليهم بما لا يستطيع عربیکم ولا عجمیکم

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۲۸

يعير ذلك ثم قال انشدكم بالله ايها النفر جميعاً فيکم احد و حد الله قبلى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد له اخ مثل اخى جعفر الطیار فى الجنّة مع الملائكة غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد له زوجة مثل زوجتى فاطمة بنت محمد قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد له سبطي الحسن و الحسين سيدي شباب اهل الجنّة غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد ناجى رسول الله صلی الله عليه وسلم عشر مرات يقدم بين يدي نجواه صدقه قبلى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی الله عليه وسلم من كنت مولاها فعلى مولاها اللهم وال من والاه و عاد من عاده ليبلغ الشاهد منكم الغائب غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی الله عليه وسلم اللهم ايتني باحب خلقك إليك والى و اشدّهم حبا لك و حبا لي يأكل معى من هذا الطائر فاتاه فاكل معه غيرى قالوا اللهم لا فانشدكم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی الله عليه وسلم لأعطيك الرایة رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله لا يرجع حتى يفتح الله على يديه إذا رجع منهزم ما غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لبني لهيعة لتهنهم أو لأبعش إليکم رجلا كنفسي طاعته كطاعتي و معصيته كمعصيتي يغضّكم بالسيف غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی الله عليه وسلم كذب من زعم انه يحبنى و يبغض هذا غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد سلم عليه في ساعه واحدة ثلاثة آلاف من الملائكة فيهم جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل حيث جئت بالماء الى رسول الله صلی الله عليه و سلم من القليب غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد قال له جبرائيل هذه هي المواساة فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم انه مني وانا منكما غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد نودي به من السماء لافتى الا على لا سيف الا ذو الفقار قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی الله عليه وسلم اني قاتلت على تنزيل القرآن و تقاتل انت يا على على تاویل القرآن غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد ردت عليه الشمس حتى صلی العصر في وقتها غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيکم احد امره رسول الله صلی الله عليه وسلم بان ياخذ براءة من أبي بکر

قال له ابو بکر انزل فی شیء فقال له انه لا يودى عنی الا علیٰ غيری قالوا اللہم لا قال فانشد کم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی اللہ علیه و سلم انت منی بمتزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی غیری قالوا اللہم لا قال فانشد کم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی اللہ علیه و سلم الا يحبک الا مؤمن ولا يبغضک الا منافق غیری قالوا اللہم لا قال فانشد کم بالله أتعلمون انه امر بسد ابوابکم و فتح بابی فقلتم في ذلك فقال رسول الله صلی اللہ علیه و سلم ما انا سددت ابوابکم ولا انا فتحت بابه بل اللہ سد ابوابکم و فتح بابه غیری قالوا اللہم نعم قال فانشد کم بالله أتعلمون انه ناجانی يوم الطائف دون الناس فاطال ذلك

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۲۹

فقلتم ناجاه دوننا فقال ما انا انتجیته بل اللہ انتجاه غیری قالوا اللہم نعم قال فانشد کم بالله تعلمون ان رسول الله صلی اللہ علیه و سلم قال انى تارک فيکم الثقلین كتاب الله و عترتی لن تصلوا ما استمسکتم بهما و لن يفترقا حتی يردا على الحوض قالوا اللہم نعم قال فانشد کم بالله هل فيکم احد وقی رسول الله صلی اللہ علیه و سلم بنفسه من المشرکین فاضطجع مضجعه غیری قالوا اللہم لا قال فانشد کم بالله هل فيکم احد بارز عمرو بن عبود حیث دعاکم الى البراز غیری قالوا اللہم لا قال فانشد کم بالله هل فيکم احد انزل اللہ فيه آیة التطهیر حیث يقول إنما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجُسَنَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا

غيری قالوا اللہم لا قال فانشد کم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی اللہ علیه و سلم انت سید العرب غیری قالوا اللہم لا قال فانشد کم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله صلی اللہ علیه و سلم ما سالت الله شيئا الا سالت لك مثله غیری قالوا اللہم لا

و بعد از ملاحظه این همه روایات متوفه عدیده و طرق متکاشه سدیده که علامه ابن المغازلی برای حدیث طیر بمعرض بیان آورده طریق تحقیق و اثبات و احکام و مسلک تشیید و اتقان و ابرام سپرده گمانم نیست که احدی از منصفین در بلوغ آن باقصای مراتب ثبوت و تحقق مرتاب باشد و بتشکیک رکیک خود قلوب اهل ایمان و ایقان بخراشد فلا و اللہ لا ینقبض عن هذه الانوار و لا ینحاش الیا من هو عامش عاش ذاہب البصر كالخفاش آلف الطلام و الغشاش قد اطبق عیونه على الاسداف والاغباش و اسبل جفونه في حوالک الاغطاش و اللہ ولی الانجاء و الانتیاش عن کید کل غادر و غاش و محتجب نماند که ابن المغازلی از اعاظم محدثین مشاهیر و افخم مصنفین نجاریر و افضل نقاد معتمدین و اکابر حفاظ مستندینست محقق لا ثانی عبد الكریم بن محمد سمعانی که مدائح شامخه و محامد باذخه او از تاریخ کامل ابن الاشیر و تاریخ وفیات الأعیان ابن خلکان و تاریخ مختصر أبي الفداء و تتمة المختصر ابن الوردي و تذكرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام ذهبی و مرآۃ الجنان یافعی و طبقات شافعیه اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و مدینة العلوم ازینی و تاریخ خمیس دیاربکری و تراجم الحفاظ میرزا محمید بدخشنانی انشاء اللہ تعالی در بعض مجلدات آتیه خواهی شنید در کتاب الانساب افاده فرموده که ابن المغازلی عالم معروف و عارف برجال واسط و حریص بر سمعان حدیث و طلب آن بوده و علیماه سمعانی ذیل او را بر تاریخ واسط دیده و بمطالعه و انتخاب از آن مشرف گردیده برای سمعانی پسر ابن المغازلی و علی بن طراد الوزیر روایت احادیث از ابن المغازلی کردند پس ابن المغازلی شیخ سمعانیست بیک واسطه و هذه كلها دلائل زاهرة و براهین باهرة على کمال و ثوقة و اعتماده و نهاية اعتباره و استناده و مرتضا محمید بدخشنانی که حسب تصریح مخاطب مورخ مشهور و بنا بر تصریح فاضل رشید از عظامی علمای اهل سنت در تراجم الحفاظ همین افادات سمعانی را بحق ابن المغازلی بعینها نقل نموده و بهمین سبب حضرت او را از جمله حفاظ حدیث و نقاد اثر شمار فرموده و اجله منقدین اعیان و اماثل محققین والاشان سنیه جابجا بافادات ابن المغازلی تمسک می نمایند و در کتب و اسفار عظمت آثار خویش بروایات او تثبت می فرمایند آنفا در وجه بست و سوم دانستی که فاضل رئيس و حائز شرف نفیس علیماه خمیس که محامد جلالت تأسیس او از تذكرة الحفاظ و عبر ذهبی و مرآۃ الجنان یافعی و طبقات الحفاظ سیوطی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۳۰

واضح و لائحت نبذی از حالات ابن السقا و املا نمودن او حدیث طیر را بر اهل واسط از ابن المغازلی نقل نموده او را بلقب جلیل

شیخنا یاد فرموده و نیز دانستی که علامه ذهبی که بنصّ شاه صاحب بجواب همین حدیث امام اهل حدیث است و دیگر مفاخر عالیه و ماثر سامیه او انشاء اللہ تعالیٰ عنقریب خواهی شنید در تذکرة الحفاظ بودن ابن السقا از ائمّه واسطین و حفاظ متقدنی از تاریخ ابن المغازلی نقل کرده و نور الدین علی بن عبد اللہ السمهودی در جواهر العقدين و احمد بن محمد المعروف بابن حجر المکی در صواعق محرقه و کمال الدین جهرمی در براهین قاطعه و ملیاً مبارک در احسن الاخبار و سید محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری در صراط سوی فی مناقب آل النبی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیله المال و سید محمد برزنجی در نوافض الروافض و محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی الصناعانی در روضه ندیه و مولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ لکھنؤی در مرآة المؤمنین و شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی در ینایع الموده بروایات او جابجا احتجاج نموده‌اند و علاوه برین همه خود شاه صاحب در حاشیه تعصب سیزدهم از باب یازدهم می‌فرمایند ابن یونس که از عمدۀ مجتهدین شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر آورده است کتاب یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب المناقب را و ابن أبي شییه کتاب اخبار و فضائل آن حضرت را و ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبة المطهرين را و ما انزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موقی مکی کتاب الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه کتاب رد الشمس فی فضائل علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتابمناقب اهل‌البیت را و نسائی کتابمناقب امیر المؤمنین را و نظری کتاب خصائص علویه را و ابن المغازلی شافعی کتابمناقب امیر المؤمنین و یسمی کتاب المراتب ایضاً و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که می‌گفت جمع کرده‌ام از فضائل علی هزار جزاً انتهی نقل‌ا عن ترجمة المسمای بانوار العرفان للمعین القزوینی الاشنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت باشند بلکه هر که تتبع کتب شیعه نماید یقین می‌داند که تمام علمای شیعه در نقل فضائل ومناقب امیر المؤمنین و زهراء و حسنین کاسه‌لیس و خوش‌چین اهل سنت‌اند در هر جا از همین کتب نقل می‌آرند آری در حال ائمّه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتملست یدلّ علی ذلک کتاب کشف الغمّه و الفصول المهمّه و غيرهما من کتب هذا الفنّ انتهی ازین عبارت واضح که شاه صاحب هم بتصنیف ابن المغازلی کتابمناقب جانب امیر المؤمنین علیه السلام را مثل تصنیف دیگر ائمّه سنیه کتبمناقب اهلیت علیهم السّلام را افتخار و مبارفات می‌کنند و آن را دلیل ولای اهل سنت باهلهیت علیهم السلام و می‌نمایند و شیعه را بسبب نقل از ان کاسه‌لیس و خوش‌چین اهل سنت می‌پندارند و ناهیک به دلیل زاهرا و برهانا باهرا علی کمال جلاله شان ابن المغازلی و عظمّه مقامه و علوّ فخره و سموّ قدره و فاضل رشید الدین خان تلمیذ رشید شاه صاحب ابن المغازلی را از علمای اهل سنت می‌داند و بتصنیف او کتابمناقب جانب امیر المؤمنین علیه السلام را مثل تصنیف دیگر اکابر علمای سنیه رسائلمناقب

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۳۱

آن حضرت ابتهاج و استبشار و افتخار تمام دارد و آن را مثبت ولای سنیه با اهلیت علیهم السلام و نافی خلاف ولا ازیشان می‌پندارد چنانچه در عزّة الراشدین گفته و از آنجا که روایت فضائل اهلیت پایانی ندارد و قصد احصای آن بتعدد ریگ ییابان و برگ درختان می‌ماند لهذا بحکم ما لا یدرک کلّه بر همین قدر اکتفا نموده بذکر رسائلی که علمای اهل سنت تالیف کرده‌اند و علمای امامیه ذکر آنها در کتب خود فرموده‌اند پرداخته می‌شود پس مخفی نماند که علی بن عیسیٰ اردبیلی در کتاب کشف الغمّه عن معرفة الانماء اکثر فضائل ائمّه اطهار از رسائل و کتب اهل سنت و جماعت و شیخ علی حزین در بعض رسائل خود که درین فن تالیف کرده گفته است بر متبع پوشیده نیست آنچه را مخالفین و معاندین از فضائل و مناقب و معجزات باهرات و آیات و اضحات آن سرور یعنی حضرت امیر علیهم السّلام ذکر نموده و کتب مطّوله منفرده در آن پرداخته‌اند چنانکه ابن شییه کتاب اخبار علی و فضائله و جاحظ کتاب علویه و اصفهانی کتاب ما انزل من القرآن فی امیر المؤمنین علیهم السّلام و کتاب منقبة المطهرين و ابن جریر کتاب غدیر و ابن شاهین کتابمناقب و موقی کتاب الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین علیهم السّلام و ابن مردویه کتاب رد الشمس

و کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السیّلام و ابن حنبل مسند اهلیت و ابن مغازلی کتاب المناقب و الخوارزمی کتاب المناقب و بستی کتاب المراتب و نظری کتاب خصائص العلویة علی سائر البریّه و خطیب کتاب حدائق و بصری کتاب الدّرّجات و غیر آنها از مصنفات و غیر ایشان از مصنفین که ذکر آنها باعث طول مقالست انتهی کلامه و سوای او دیگر علمای امامیه نیز ذکر اکثر کتب و رسائل که علمای اهل سنت در فضائل اهلیت تالیف کردند نموده اند بخوف طوال تعریض بیان اسمی آنها نموده شد و نیز فاضل رشید در ایضاح لطافه المقال گفته و شیخ علی حزین در رساله که درین فن تالیف کرده است گفته بر متبع پوشیده نیست آنچه را مخالفین و معاندین از فضائل و مناقب و معجزات باهرات و آیات و اوضحت آن سرور یعنی حضرت امیر علیه السلام ذکر نموده اند و کتب مطوله منفرده در ان پرداخته اند چنانکه ابن شیبه کتاب اخبار علی و فضائله و جاحظ کتاب علویه و اصفهانی کتاب ما انزل من القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام و کتاب منقبة المطهّرين و ابن جریر کتاب غدیر و ابن شاهین کتاب المناقب و موفق کتاب الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و ابن مردویه کتاب رد الشمس و کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و ابن حنبل مسند اهل البیت و ابن المغازلی کتاب المناقب و الخوارزمی کتاب المناقب و بستی کتاب المراتب و نظری کتاب خصائص العلویة علی سائر البریّه و خطیب کتاب حدائق و بصری کتاب الدّرّجات و غیر اینها از مصنفات و غیر ایشان از مصنفین که ذکر آنها باعث طول مقالست انتهی کلامه و سوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهل سنت رسائل منفرده در فضائل اهلیت طهارت تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العباد و نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و موده القریبی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب از جزری و فضائل اهلیت از هزار و جواهر العقدین فی فضل اهلیت النبی و شرفهم العلی للامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده و غیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هر گاه جناب بمقابل این رسائل

عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۳۲

و کتب همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهلیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته خواهد پرداخت انتهی ازین دو عبارت هم بنهاست وضوح و ظهور لامع و ساطع است که فاضل رشید عبارت شیخ علی حزین را که در ان ذکر تصنیف ابن المغازلی کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام را و تصنیف دیگر اکابر سیّه کتب مناقب اهلیت علیهم السلام را نموده برای اثبات ولای سنیه با اهلیت علیهم السلام و دفع نقیصه مخالف ولای این حضرات وارد می کند و تایید آن بذکر تصنیف دیگر عظمای سنیه رسائل منفرده در فضائل اهلیت علیهم السلام می نماید و بالاتر از همه آنست که فاضل معاصر مولوی حیدر علی با آن همه تعصب و تصلب و اظهار مزید خبرت و تدریب در کتاب ازالله الغین بواسطه صاحب نوافض تمسک بروایت مغازلی کرده است و او را به تعظیم و تجلیل یاد نموده حیث قال و فقیه ابو الحسن در کتاب مناقب از عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم روایت می نماید بهمین نهج از رضا و خوشنودی اهلیت چنانکه گذشت

وجه چهل و پنجم

آنکه ابو المظفر منصور بن محمد السیّمعانی حدیث طیر را بدو طریق روایت کرده چنانچه در رساله قوامیه که معروف بمناقب الصحابة است علی ما نقل عنه گفته

عن عمران الطّائی قال سمعت انسا يقول اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللّهُمَّ ایتني باحب خلقک إلیک یاکل معی

و جاء على يسأذن فقال انس و أحببت أن يكون من الانصار ثم الثالثة فقلت له إنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلم على حاجة فدفعني و دخل فلما راه رسول الله صلّى الله عليه و سلم قال اللهم

والى و نيز سمعانى در رساله قواميه باسناد خود آورده

عن السید عن انس بن مالک قال كان عند النبي صلّى الله عليه و سلم طير فقال اللهم ابني باحب خلقك إليك يأكل معى من هذا الطير فجاء على فاكل معه

و محتجب نماند که ابو المظفر منصور از اکابر صدور و اجله حاوین فضل موفور و افاحم حائزین نبل مشهورست و اعاظم اساطین سنیه مدائح و مناقب کثیره و فضائل و محامد غزیره برای او ثابت می کنند عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب گفته و جدنا الامام ابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السیمعانی امام عصره بلا مدافعة و عدیم النظر فی فنه و لا اقدر على ان اصف بعض مناقبه و من طالع تصانیفه و انصف عرف محله من العلم صنف التفسیر الحسن الملیح الذی استحسنہ کل من طالعه و املی المجالس فی الحديث و تکلم على کل حديث بكلام مفيد و صنف التصانیف فی الحديث مثل منهاج اهل السنة و الانتصار و الرد على القدريه و غيرها و صنف فی اصول الفقه القواطع و هو مغن عما صنف فی ذلك الفن و فی الخلاف البرهان و هو مشتمل على قريب من الف مسئلة خلافیه و الاوسط و المختصر الذی سار فی الآفاق و الاقطار الملقب بالاصطلام و رد فیه على زید الدبوسی و اجاب عن الاسرار التي جمعها و كان فقيها مناظرا فانتقل بالحجاز فی سنة اثنين و ستين و اربعمائه الى مذهب الشافعی رحمه الله و اخفي بذلك و ما اظهره الى ان وصل الى مرو و جرى له فی الانتقال محن و مخاصمات و ثبت على ذلك و نصر ما اختاره و كان مجالس و عظه كثيرة النکت و الفوائد سمع الحديث الكثیر فی صغره و كبره و انتشرت عنه

عقبات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۳۳

الرواية و کثر اصحابه و تلامذته و شاع ذكره سمع بمن و ابا و ابا غانم احمد بن الحسين الکراعی و ابا بکر محمد بن عبد الصیمد الترابی المعروف بابن أبي الهیثم و جماعة کثیره بخراسان و العراق و جرجان و الحجاز وقد جمع الاحادیث الالف الحسان عن مسموعاته عن مائة شیخ له عن کل شیخ عشرة احادیث ادرکت جماعة من اصحابه و تفقهت على صاحبیه أبي حفص عمر بن محمد بن على السرخسی و أبي اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد بن المروزوی و الله يرحمهما و روی لی عنه الحديث ابو نصر محمد بن محمد بن يوسف القاشانی بمن و ابو القاسم الجنید بن محمد بن محمد بن القائی بهراء و ابو طاهر محمد بن أبي بکر السنحی بیلخ و ابو بکر احمد بن محمد بن بشار الجرجردی بنیسابور و ابو البدر حسان بن کامل بن صخر القاضی بطوس و ابو منصور محمود بن احمد بن عبد المنعم بن ماشاده باصبهان و جماعة کثیره تزید على خمسین نفرا و كانت ولادته فی ذی الحجۃ سنة ست و عشرين و اربعمائه و توفی يوم الجمعة الثالث والعشرين من شهر ربیع الاول سنة تسع و ثمانين و اربعمائه و دفن باقصی سنجدان احدی مقابر مرو و رزق من الاولاد خمسة ابو بکر محمد والدی و ابو محمد الحسن و ابو القاسم احمد و ابن مراهق و بنت ماتا عقیب موتھ بمدّه یسیره و نیز ذهبي در عبر فی خبر من غیر در ذکر کسانی که در سنہ تسع و ثمانين و اربعمائه وفات یافتند گفته و ابو المظفر السمعانی منصور بن محمد بن عبد الجبار التمیمی المروزی العلامه الحنفی ثم الشافعی برع على والده أبي منصور فی المذهب و سمع ابا غانم الکراعی و طائفه ثم تحول شافعیا و صنف التصانیف و خرج له الاصحاب توفی فی ربیع الاول عن ثلاش و ستين سنہ و نیز ذهبي در دول الاسلام در ذکر کسانی که در سنہ تسع و ثمانين و اربعمائه وفات یافتند گفته و عالم مرو ابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السیمعانی الشافعی و له ثلاش و ستون سنہ و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان گفته و فيها الامام العلامه ابو المظفر السیمعانی منصور بن محمد التمیمی المروزی الحنفی ثم الشافعی برع على والده أبي منصور فی المذهب و سمع ابا غانم الکراعی و طائفه و كان امام عصره بلا مدافعة اقر له بذلك الموافق و المخالف و كان حنفی المذهب متینا عند ائمّتهم فلما حج ظهر له بالحجاز ما اقتضی انتقاله الى مذهب الامام الشافعی رضی الله عنه فلما عاد الى مرو لقى بسبب انتقاله محسنا و تعصبا عظیما فصبر على ذلك فصار

اما للاشافعية بعد ذلك يدرّس ويفتى وصنف في مذهب الشافعى وغيره من العلوم تصانيف كثيرة منها ج أهل السنة والانتصار والردة على القدرية وغيرها وصنف في الأصول القواطع وفي الخلاف البرهان يشتمل على قريب من الف مسألة خلافية والأوسط والاصطalam ورد فيه على أبي زيد الدبوسي واجاب عن الاسرار التي جمعها وله تفسير القرآن العزيز كتاب نفيس وجمع في الحديث الف حديث عن مائة شيخ وتكلّم عليها فاحسن وله وعظ مشهور بالجودة والسمعانى بفتح السين المهملة نسبة إلى سمعان وهو بطن من تميم وقيل يجوز بكسر السين أيضاً وعبد الوهاب سبكي در طبقات شافعية گفته منصور بن احمد بن عبد الجبار بن احمد بن احمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربيع بن مسلم بن عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٣٤

التميمي الامام الجليل العالم الزاهد الورع احد ائمّة الدنيا ابو المظفر بن الامام أبي منصور بن السّي معانى الرفيع القدر العظيم المجلّ المشهور الذكر احد من طبق الارض ذكره و عبق الكون نشره ولد في ذي الحجّة سنة ست وعشرين واربعين و سمع الحديث في صغره و كبره سمع اباه و ابا غانم احمد بن علي بن الحسين الكراعي و ابا بكر محمد بن عبد الصمد الترابي المعروف بابي الهيثم و ابا صالح المؤذن و ابا صاحب محمد بن اسماعيل الأسترآبادى و ابا الحسين المهتدى و ابا الغنائم بن المأمون و ابا جعفر بن المسلمة و ابن هزار مرد الصّيرفي و سعد الزنجاني و صباحا الخطيبى و خلقا بخراسان و العراقين و الحجاز روى عنه اولاده و ابو طاهر السنّجي و ابراهيم المروروذى و عمر بن محمد السّرخسى و محمد بن أبي بكر السنّجي و اسماعيل محمد التميمي الحافظ و خلق شرح ابتداء حاله و ابتهاجه في اشتغاله كان الامام ابو منصور والده من الحنفيّة فولد له ولدان احدهما ابو المظفر هذا و الثاني ابو القاسم على و تفقها عليه و برع في مذهب أبي حنيفة رضي الله عنه و رأس ابو القاسم و حصل على جاه عظيم و نعمة زائد و ولد له ابو العلاء عالى بن على بن الامام أبي منصور محمد و تفقه و برع ايضاً في مذهب أبي حنيفة و دخل ابو المظفر بغداد في سنة احدى وستين واربعين و ناظر بها الفقهاء و جرت بينه وبين أبي نصر بن الصباغ مناظرة اجاد فيها الكلام و اجتمع بالشيخ أبي اسحاق الشيرازي و هو إذ ذاك حنفي ثم خرج الى الحجاز على غير الطريق المعتمد فان الطريق كان قد انقطع بسبب استيلاء العرب فقطع عليه و على رفيقه الطريق و اسرا و استمرّ ابو المظفر ما مأسورا في ايدي عرب البايدية مصابرا الى ان خاصه الله تعالى فحكى انه لما دخل البايدية و اخذته العرب كان يخرج جمالهم الى الرّعى قال و لم اقل لهم انى اعرف شيئاً من العلم فاتفق ان مقدم العرب اراد ان يتزوج فقال نخرج الى بعض البلاد ليعقد هذا العقد بعض الفقهاء فقال احد الاسراء هذا الرجل الذي يخرج مع اجمالكم الى الصّحراء فقيه خراسان فاستدعوني و سألوني عن اشياء فاجبتهم و كلّمتهم بالعربيّة فخجلوا و اعتذروا و عقدت لهم العقد ففرحوا و سألوني ان اقبل منهم شيئاً متنع و سالتهم فحملوني الى مكانه في وسط السّيّنة و بقيت بها مجاورا و صحبت في تلك المدة سعد الزنجاني و قال الحسن بن الحسن الصّور في رفيق أبي المظفر إلى الحجّ اكترينا حمارا ركب الامام ابو المظفر من مرو الى خرق وهي ثلاثة فراسخ من مرو فنزلنا بها و قلت ما معنا الا ابريق خزف فلو اشترينا خزفاً فاخذ من جيده خمسة دراهم وقال يا حسين ليس معى الا هذا اخذ و اشتراك ما شئت ولا تطلب مني بعد هذا شيئاً قال فخر جنا على التجريد وفتح الله لنا ثم لما قضى ابو المظفر حجّه و اتم نسكه بها عاد الى خراسان ودخل مرو في سنة ثمان وستين واربعين و ترك طريقته التي ناظر عليها اكثر من ثلاثين سنة ذكر ابتداء ذلك و ما كان من مقدمات هذه النتيجة التي تمت هنالك قال ابو المظفر فيما يحكى عن نفسه لما اخلج في ذهني تقليد الشافعى و زاد التردد عندي رأيت رب العزة جل جلاله في النام فقال عد إلينا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٣٥

ابا المظفر فانتبهت وعلمت انه يريد مذهب الشافعى فرجعت إليه و عن أبي المظفر كنت في الطواف بمكة فوصلت الى الحجر و الملتم و المقام و الزّمزم فإذا أنا برجل قد اخذ بطرف ردائى من ورأى فالتفت فإذا بالشيخ الامام سعد الزنجاني فتبسمت إليه فقال أما ترى اين انت قلت لا قال اعزّ مكان و اشرفه هذا المقام مقام الانبياء و الاولياء ثم رفع راسه الى السماء و قال اللّهم كما اوصلته الى اعزّ

مكان فاعله اشرف عزّ في كلّ مكان و حين و زمان ثمّ ضحك الى و قال لا تخالفني في سرّك و ارفع معنی يديك الى ربّك و لا تقولن البته شيئاً و اجمع لى همتک حتى ادعوك لك و أمنّ انت فبكیت و رفعت معه يدی و حرّک شفتیه و أمنّت معه ثم ارسل يدی و قال لى مزّ في حفظ الله فقد اجیب فيک دعاء صالح الامّة فمضیت من عنده و ما شیء في الدّنیا بغض الی من مذهب المخالفین و عن الحسین بن احمد المروزی قال خرجت مع الشیخ أبي المظفر الى الحجّ فکلما دخلنا بلدة نزل على الصوفیه و طلب الحديث من المشیخه و لم ینزل يقول في دعائه اللهم بین لى الحق من الباطل فلما دخلنا مکه نزل على احمد بن علی بن اسد الكرخی و دخل في صحبه سعد الزنجانی و لم ینزل معه حتى صار ببركته من اصحاب الحديث و عن أبي نصر الابورذی كنت قد قمت لیله على وردی فركعت ما كتب الله لى فغلبني التوم فرأیت فيما يرى التّائم کاتئ على سطح عال بمدینه مرو و إذا ابواب السیماء قد فتحت و رأیت الملائكة قد جاءوا بزینه عظیمه و رأیت نورا سطع من ذلک الباب و خرج حتی صار کاته طريق مستقيم فوصل الى السیطح و رأیت الخلاائق متمسکین به يصعدون الى السیماء و النور يسطع فوقهم فقلت لرجل كان معی ما هذه العلامات فقال اما ترى ما نحن فيه منذ اللیله هذا سطح دار ابن السیمعانی الذي انت فيه و هذا الطريق الذي قد اخذ به الى الحق و هذا الخلق يتبعونه يطلمون معه الحق فقلت هل و صلوا او هم بعد في السیر فقال بل و صلوا و اعطاه الله عز و جل السیل المستقيم فانتبهت فرعا فاصبحت و اکترتیت دابة و جئت الى مرو فوجدته قد انتقل الى مذهب اصحاب الحديث و عن سعد بن أبي الخیر المیهنه کنت بعینه بين النائم واليقظان فرأیت نورا ساطعا من السیماء الى الارض فقلت ما هذا فقال لى قائل من المھینه هذا نور بینه الله لعباده من بين المراوازه فرأیت خراسان باسرها قد اصابها ذلك النور فلما اصبحنا حکیت للصوفیه و إذا بابن السیمعانی قد انتقل من مذهبہ و عن أبي بکر محمد بن احمد بن سعید الامام السسوی رأیت لیله في المنام کاتئ امشی في الصیحاء فانتبهت الى موضع يتشعب منه طرق مختلفه فإذا انا بالامام أبي المظفر بن السیمعانی و هو واقف على راس الطريق کالمتحیر يلتفت يمنه و يسره فسمعت صائحا يصيح يا ابو المظفر اقبل الى فان الجادة هذا فمضی الامام ابو المظفر على يمينه نحو الصوت و تبعه و هو یترنم بیت من الشعر

الطرق شتی طریق الحق منفرد و السالکون سیل الحق افراد

فانتبهت الى موضع بّرہ فإذا نحن بشاب حسن الوجه طیب الرائحة واقف على بستان فيه اشجار و انهار ما رأیت احسن منه و إذا حوالی البستان قصور في نهاية الحسن فدخل الامام ابو المظفر البستان و عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۳۶

استقبله جوار و غلمان و اظهر و السیرور بقدومه فسألت بعض من يلينی من هذا الواقف على الباب فقال رضوان خازن الجنّه و هذه القصور و البستين لا بی المظفر ابن السیمعانی فانتبهت بعد ذلك بایام بلغنا انتقاله الى مذهب الشافعی و لما استقر انتقاله الى مذهب الشافعی و انفصله عن الرای التعمانی قامت الحرب على ساق و اضطررت بين الفريقين نیران کادت تملأ ما بين الخراسان و العراق و اضطرب اهل مرو لذلك اضطربا و فتح المخالفون للمشاقة ابوابا و تعلق اهل الرای باهل الحديث و ساروا الى باب السلطان السیر الحثیث و لم یرجعوا الى ذوى الرزای و النّهی و لا وقفوا عند مقالة من امر و نهی و عدلوا و ما عدلوا و حملوا حمله رجل واحد و عن الصواب عدلوا و راموا اخفاء ضوء البدر و قد بزرت ضمائره و قصدوا کتم الصباح و کوکه یجوب على يده محلق یملأ الدنیا بشائره و الشیخ ابو المظفر ثابت على رجوعه غير ملتفت الى محمول الكلم و موضوعه مستقر على الانتقال مستمر على الارتحال هجره لذلك اخوه ابو القاسم فرجره و لم یلو على لوم اللائیم و کتب إلیه کيف خالفت مذهب الوالد في کلمات کان غير ناظر انها و لا قائل في جوابها الّا

و كنت امرا لا اسمع الدّهر سبة اسب بها الّا کشفت غطاها
و تعاتبا و لم یزد احدهما اخاه الّا امتناعا و كان كما قال الشاعر

بلیت بصاحب ان ادن شبرا یزدنه في تباعده ذراعا

كلانا جاهد دني و دنيا فذلك ما استطعت و ما استطاعنا

ثم قبل ابو القاسم رای أبي المظفر و وجہ إلیه ابنه ابو العلاء عالی بن علی بن محمد للتفقه عليه و صارت السی معانیة شافعیة بعد ان كانوا حنفیة فالحنفیة من السمعانیة الامام ابو منصور و ولده ابو القاسم علی و ولده ابو العلاء عالی و الشافعیة الامام ابو المظفر و اولاده و اولاد اولاده و كل سمعانی جاء بعده و من ثناء الائمه على الشيخ ابو المظفر قال امام الحرمين لو كان الفقه ثوبا طاویا لكان ابو المظفر طرازه وقال ابو القسم بن امام الحرمين ابو المظفر بن السی معانی شافعی وقتھ و قال ابو علی بن أبي القاسم الصیفار اذ ناظرت ابا المظفر فکانی أناظر رجال من التابعين وقال عبد الغافر الفارسی ابو المظفر وحید عصره فی وقتھ فضلا و طریقة و زهدا و ورعا و قال ابن ابی الحافظ ابو سعد بن الامام أبي بکر بن أبي المظفر السمعانی هو امام عصره بلا مدافعة و عدیم التظیر فی وقتھ و لا اقدر على ان اصف بعض مناقبه و من طالع تصانیفه و انصف عرف محله من العلم صنف التفسیر الحسن المليح المذی استحسنے کل من طالعه و املی المجالس فی الحديث مثل منهاج السینۃ و الانتصار و الرد علی القدیریة و غيرها و صنف فی اصول الفقه القواطع و هو یغنى عن کل ما صنف فی ذلك الفن و فی الخلاف البرهان و هو یشتمل علی قریب من الف مسئلۃ خلافیة و الاوسط و المختصر الذی سار فی الاقطار المسئی بالاصطلام رد فیه علی أبي زید الدبوسی و اجاب عن الاسرار التي جمعها انتھی ما ذکرہ فی الانساب قلت و لا اعرف فیه اجل و لا- افحل من برہان امام الحرمين فیینهما فی الحسن عموم و خصوص و کان رجوع أبي المظفر عن مذهب أبي حنفیة فی دار و الى البلد میکائیل بحضور ائمۃ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۳۷

الفريقین فی شهر ربیع الاول سنة ثمان و ستین و اربعمائہ و اضطراب اهل مرو و ادی الامر الى تشویش العوام و الخصومة بين اهل المذهبین و اغلق باب الجامع الاقدم و ترك الشافعیة الجمعة الى ان وردت الكتب من جهة ملکاکیل من بلخ فی شأنه و التشید عليه فخرج من مرو لیلة الجمعة اول لیلة من شهر رمضان سنة ثمان و ستین و اربعمائہ و صحیبہ الشیخ الاجل ذو المجد ابن أبي القاسم الموسوی و طائفہ من الاصحاب و سار الى طوس ثم قصد نیسابور و استقبلوه استقبالا عظیما حسنا و کان فی نوبہ نظام الملک و عمید الحضرة أبي سعد محمد بن منصور فاکرم مورده و انزل فی عز و حشمہ و عقد له مجلس التذکیر و کان بحذاقته حافظا لکثیر من الحکایات و النکت و الاشعار فظہر له القبول عند الخاص و العام و استحکم امره فی مذهب الشافعی و التذکیر و علا شأنه و قدّمه نظام الملک علی اقرانه و کان خلیقا بذلك من ائمۃ المسلمين و اعلام الدین يقول ما حفظت شيئا نسیته و جمیع تصانیفه علی مذهب الشافعی رض و لم یوجد له شیء علی مذهب أبي حنفیة توفی يوم الجمعة ثالث عشری ربیع الاول سنة تسع و ثمانین و اربعمائہ بمرو الى ان قال السکی قال ابن السمعانی فی الرسالۃ القوامیة و کانه صنفها لنظام الملک فی تقديم ادله الامامۃ قال اهل السنة ابو بکر رض افضل الصحابة فی جميع الاشیاء قال و جملة من وسم بالمناقف علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم نیف و ثمانون رجالا و جمال الدين عبد الرحیم بن حسن بن علی الاسنوف در طبقات شافعیه گفتہ ابو المظفر منصور بن محمد التمیمی السمعانی المروزی الحنفی ثم الشافعی کان والدہ اماما من ائمۃ الحنفیة تفقه علیه ولدہ ابو المظفر هذا حتی برع فی مذهب أبي حنفیة و صار من ارکانهم و من فحول النظر و مکث كذلك ثلثین سنة ثم صار الى مذهب الشافعی لامر ظہر له حين حج یقطة و مناما و اظہر ذلك فی دار الامارة بحضور ائمۃ الفريقین فی شهر ربیع الاول سنة ثمان و ستین و اربعمائہ فاضطرمت ؟؟؟

لذلك و ماجت العوام و قامت الحرب علی ساق و اضطرمت نار فتنہ شررها یملا الآفاق و ابو المظفر ثابت علی رجوعه الى ان وردت الكتب من جهة السیلطان بالتشید عليه فخر و صحیبہ جماعة من العلماء الى طوس فاستقبلوه علماؤها و رؤساء لها و انزلوه عندهم و صار له فيها شان عظیم و عز و حشمہ ثم قصد نیسابور فاستقبلوه ايضا بنحو ذلك ثم عاد عند استقامۃ الامور الى بلده و هی مرو فی اعز ما یکون و اجتمعت علیه الناس و خرج من نسله علماء ائمۃ الشافعیة ولد فی ذی الحجۃ سنة سنت و عشرين و اربعمائہ و توفی فی يوم الجمعة الثالث والعشرين من شهر ربیع الاول سنة تسع و ثمانین و اربعمائہ ذکرہ حفیده ابو سعد و كذلك عبد الغافر الفارسی فی

الذيل والذهبى فى العبر والسمعانى منسوب الى سمعان بفتح السين وهو بطن من تميم قال ابن خلگان وسمعت بعض العلماء يقول انه يجوز فيه الكسر ايضا وابو بكر بن احمد بن محمد الاحدى در طبقات شافعىه كفته منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر وبن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربيع بن مسلم الامام ابو المظفر السمعانى التميمي عبقات الانوار فى امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٣٨

المرزوقي الحنفي ثم الشافعى تفقه على والده حتى برع فى مذهب أبي حنيفة و صار من فحول النظر و مكث كذلك ثلثين سنة ثم صار الى مذهب الشافعى و اظهر ذلك فى سنة ثمان و ستين و اربعمائه فاضطراب اهل مرو لذلك و تشوش العوام فخرج منها و خرج معه طائفة من الفقهاء و قصد نيسابور فاستقبله الاصحاب استقبلا عظيما فاكرموا مورده و عقد له التذكير فى مدرسة الشافعية فظهر له القبول عند الخاص و العام و استحكم امره فى مذهب الشافعى ثم عاد الى مرو و درس بها فى مدرسة اصحاب الشافعى و علا امره و ظهر له الاصحاب و قد دخل بغداد فى سنة احدى و ستين و سمع الكثير بها و اجتمع بالشیخ أبي اسحاق الشیرازی و ناظر ابن الصباغ فى مسئلة قال حفیده ابو سعد السی معانى صنف فى التفسیر و الفقه و الحديث و الاصول فالفسیر فى ثلث مجلدات و كتاب البرهان و الاصطalam الذى شاع فى الاقطار و كتاب القواطع فى اصول الفقه و كتاب الانتصار فى الرد على المخالفين و كتاب المنهاج لاهل السنة و كتاب القدر و املی قربیا من تسعین مجلسا قال السی بکی و لا- اعرف فى اصول الفقه احسن من كتاب القواطع و لا اجمع كما لا اعرف فيه اجل و لا- افحى من برھان امام الحرمین و بينهما فى الحسن عموم و خصوص و قال امام الحرمین لو كان الفقه ثوبا طاویا لكن ابو المظفر السی معانى طرازه عن أبي المظفر انه قال ما حفظت شيئا قط فنسيته ولد فى ذى الحجۃ سنة ست و عشرين و اربعمائه و مات فى ربيع الاول سنة تسع و ثمانين و اربعمائه انتهى و لا ريب ان روایة هذا الطود الاشتمم الحائز لمناقب تعادل الطم لهذا الحديث الكاشف دوالس إليهم* المنیر كالبدر التم* يوصله الى درجة الثبوت الاتم* و يظهر انه ذو خطر و عظم* فالحمد لله ولی الفضل و الكرم* المانح لللاء و النعم* حيث لحب من الصدق الطريق الامم* و احق الحق إحقاقا ذا عمم

وجه چهل و ششم

آنکه ابو محمد حسین بن مسعود الفراء البغوي حدیث طیر را روایت کرده چنانچه در مصابیح در باب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و

غريب از ملاحظه این عبارت واضح و لائحت است که حدیث طیر از احادیث حسان است و مراد بغوی از احادیث حسان کما صرّح به فی مصدر کتابه اخباریست که وارد کرده آن را ابو داود و سلیمان بن اشعث سجستانی و ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی و غیر ایشان در تصنیف خودها و اکثر آن صحاح است بنقال

^{٣٣٩} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

عدل عن العدل پس تعديد حدیث طیر از حسان منافات با صحت آن ندارد قال فی اول المصایب اما بعد فهنه الفاظ صدرت عن صدر النبّوة و سنن سارت عن معدن الرساله و احادیث جاءت عن سید المرسلین و خاتم النبیین هن مصایب خرجت عن مشکاهه

الائقى ممّا اوردها الائمه فى كتبهم جمعتها للمنقطعين الى العبادة ليكون لهم بعد كتاب الله تعالى حظا من السين و عونا على ما هم فيه من الطاعة تركت ذكر اسانيدها حذرا من الاطالة عليهم و اعتمادا على نقل الائمه و ربما سميت فى بعضها الصحابي الذى يرويه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لمعنى دعا إليه و تجد احاديث كل باب منها تنقسم الى صاحح و حسان و اعنى بالصحيح ما اخرجه الشیخان ابو عبد الله محمد بن اسماعيل الجعفی البخاری و ابو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری التیسابوری رحمهما الله في جامعهما او احدهما و اعنى بالحسان ما آورده ابو داود و سليمان بن الاشعث السجستانی و ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی و غيرهما من الائمه في تصانيفهم و اکثرها صاحح بنقل العدل عن العدل غير انها لم تبلغ غایة شرط الشیخین في علو الدّرجة من صحة الاستناد إذ اکثر الاحکام ثبوتها بطريق حسن و ما كان فيها من ضعيف او غريب اشرت إليه و اعرضت عن ذكر ما كان منكرا او موضوعا و الله المستعان

و عليه التکلان و ازین عبارت علاوه بر ما ذكر ظاهرست که اخبار این کتاب الفاظیست که صادر شده است از صدر نبوت و سنتیست که سائر گردیده از معدن رسالت و احادیثیست که آمده است از سید مرسلین و خاتم نبین و آن مصابیحیست که خارج شده است از مشکأة تقوی و وارد کرده‌اند ائمّه آنرا در کتب خود و بغوی جمع کرده آن را برای منقطعين بسوی عبادت تا که برای ایشان بعد کتاب خدا حظ از سنن و عون بر طاعت باشد فثبت ان حديث الطیر بتلک السیمات الفخیمه موسوم* و اتصافه بهذه الصفات العظیمه متین معلوم* و المنکر له بالعناد موصوف موصوم* و الراد عليه مردود مطرود مرجوم* و الطاعن فيه مطعون موهون مذموم* و العائب ایاه معیوب مدحور ملوم* و القادح فيه بقواعد الاـزراء مکلوم و الجارح له بقواعد التعیر مثلوم* و المعرض عنه خارج عن اهل الفطن و الفهوم* و الحائد عنه ناکل عن ارباب العقول و الحلوم* و الجاحد له من الغاوین الذين موعدهم جهنم الحطوم* لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم* و علامه بغوی از اعاظم مفیدین بغات علم و اجله امثال موصوفین بمزيد زهد و فهم و اکابر مشهورین معروفین و افاحم اساطین معتمدینست صیت مزید اعتماد و اعتبار و وضوح کمال عظمت و اشتهرار او باطراف و اصقاع و اکناف و بقاع و وهاد و تلاع رسیده و نهایت تمھر و تبحر و ریاست و غایت نقد و حدق و براعت او مشهور بلاد و امصار و نواحی و اقطار و انجاد و اغوار گردیده و برای اثبات جلالت مرتب فرا بمفاد کل الصیید فی جوف القراء لقب محیی السنہ که بنابر مزعوم این حضرات از کلام جناب خیر الانام صلی الله علیه و آله الكرام در عالم منام آن عمله اهل الاحلام مستفاد شده کافی و بسندست فكيف که بدیگر محمد عالیه و ماثر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۴۰

متالیه نیز مقرون و منضم باشد ابن خلکان در وفیات الأعیان گفته ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد المعروف بالفراء البغوی الفقیه الشافعی المحدث المفسّر کان بحرا في العلوم و اخذ الفقه عن القاضی حسین بن محمد كما تقدم في ترجمته و صنف في تفسیر کلام الله تعالى و اوضح المشكلات من قول النبی صلی الله علیه و سلم و روی الحديث و درس و کان لا یلقی الدرس الا على الطهارة و صنف کتاب کثیرة منها کتاب التهذیب في الفقه و کتاب شرح السنة في الحديث و معالم التنزیل في تفسیر القرآن الکریم و کتاب المصایح و الجمع بين الصحيحین و غير ذلك توفی في شوال سنة عشر و خمس مائة بمردو و دفن عند شیخه القاضی حسین بمقربة الطالقان و قبره مشهور هناک رحمة الله تعالى و رایت في کتاب الفوائد السفریة التي جمعها الشیخ الحافظ زکی الدین عبد العظیم المنذری انه توفی في سنہ ست عشرة و خمس مائة و من خطه نقلت هذا و الله اعلم و نقل ايضا عنه انه ماتت له زوجة فلم يأخذ من میراثها شيئا و انه کان يأكل الخبز البحث فعدل في ذلك فصار يأكل الخبز مع الزيت و الفراء نسبة الى عمل الفراء و بيعها و البغوی بفتح الباء الموحیدة و الغین المعجمة و بعدها واو هذه النسبة الى بلدة بخارasan بين مرو و هرآ يقال لها بغ و بغشور بفتح الباء الموحیدة و سکون العین المعجمة و ضم الشین المعجمة و بعدها واو ساکنة ثم راء و هذه النسبة شاذة على خلاف الاصل هکذا قال السیمانی في کتاب الانساب ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته البغوی الامام الحافظ المجتهد محیی السنه ابو محمد الحسین بن مسعود

بن محمد بن الفراء الشافعی صاحب معلم التنزيل و شرح السنة و التهذیب و المصایح و غير ذلک تفقه على القاضی حسین صاحب التعليقہ و حدث عنه و عن أبي عمر عبد الواحد بن احمد المليحي و أبي الحسن عبد الرحمن بن محمد الداؤدی و يعقوب بن احمد الصیرفی و علی بن يوسف الجرینی و أبي الحسن محمد بن محمد الشیرازی روى عنه ابو منصور محمد بن اسعد العطاردی المعروف بحفده و ابو الفتوح محمد بن محمد الطائی و اهل مرو و بورک له في تصانیفه لقصده الصالح فانه كان من العلماء الریانین كان ذا تعبد و نسک و قناعة بالیسر و كان يأكل کسرة وحدها فعدله فصار يأكلها بزیت و كان ابوه يعمل الفراء و يبيعها و لعل محیی السنة بلغ ثمانین سنّة و يلقبه ايضاً روى عنه بالاجازة ابو المکارم فضل الله بن محمد النوقانی شیخ حیی الى حدود المستمائة و اجاز شیخفا الفخر على المقدّسی توفی محیی السنّة بمرو الروذ فی شوال سنّة ست عشرة و خمس مائة و دفن عند شیخا القاضی حسین و نیز ذهبي در عبر در سنّه ست عشر و خمس مائة گفته و البغوی محیی السنّة ابو محمد الحسین بن مسعود بن الفراء الشافعی المحدث المفسّر صاحب التصانیف و عالم اهل خراسان روى عن أبي عمر الملحق و أبي الحسن الداؤدی و طبقتهما و كان سیدا زاهدا قانعا يأكل الخبز وحدة فلم في ذلك فصار يأكله بالریت و كان ابوه يصنع الفراء

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٤١

توفی رکن الدین محیی السنّة بمرو الروذ فی شوال و دفن عند شیخه القاضی حسین و نیز ذهبي در دول الاسلام گفته توفی محیی السنّة ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی الشافعی صاحب التصانیف وقد نیف على السنّة العیین و عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی در مرآة الجنان در وقائع سنّة ست عشر و خمس مائة گفته توفی الامام محیی السنّة ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی الشافعی المحدث المفسّر صاحب التصانیف و عالم اهل خراسان كان سیدا زاهدا قانعا يأكل الخبز وحده فلیم في ذلك فصار يأكله بالریت و كان ابوه يصنع الفراء توفی بمرو رود و دفن عند شیخه القاضی حسین اخذ الفقه عنه و صنف في تفسیر کلام الله تعالى و اوضح المشكلات من قوله صلی الله تعالى عليه و سلم و روی الحديث و درس و كان لا يلقی الدّرس الا على الطهارة و صنف کتاب کثیر منها کتاب التهذیب فی الفقه و شرح السنّة فی الحديث و معلم التنزيل فی تفسیر القرآن الکریم و کتاب المصایح و الجمع بين الصحيحین و غير ذلک و البغوی نسبة الى بلدة بخراسان بين مرو و هرآء يقال لها بغ بالباء الموحّدة و الغین المعجمة هو ابو الفداء اسماعیل بن على الایوبی در تاریخ مختصر در ذکر سنّه خمس عشرة و ست خمس مائة گفته و فيها و قیل بل في سنّة ست عشرة و خمس مائة توفی بمرو الروذ محمد الحسین بن مسعود بن محمد المعروف بالفراع البغوی الفقيه المحدث کان بحرا في العلوم صنف کتاب عده منها التهذیب فی الفقه و المصایح فی الحديث و الجمع بين الصحيحین و غير ذلک و الفراء نسبة الى عمل الفراء و البغوی نسبة الى بلدة بخراسان يقال لها بغ و بغشور ايضا و علاء الدين على بن محمد بن ابراهیم البغدادی المعروف بالخازن در لباب التاویل فی معانی التنزیل گفته و لما کان کتاب معلم التنزیل الذى صنفه الشیخ الجلیل و الحبر النبیل الامام العالم الكامل محیی السنّة مدره الامّة و امام الائمة مفتی الفرق ناصر الحديث ظهیر الدین ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی قدس الله روحه و نور ضریحه من اجل المصنفات فی علم التفسیر و اعلاها و انبلها و اسناتها جاماً للصحيح من الاقاویل عاریا عن الشبه و التصحیف و التبديل محلی بالاحادیث النبویة مطّرزا بالاحکام الشرعیة مشوبا بالقصص الغریبة و اخبار الماضین العجیبة مرصعا باحسن الاشارات مخّرجا باوضح العبارات مفرغا فی قالب الجمال باوضح مقال فرحم الله تعالى مصنفه و اجزل ثوابه و جعل الجنة منقبه و ما به و لما کان هذا الكتاب كما و صفت احیبت ان انتخب من غرر فوائدہ ورد فرائدہ و جواهر نصوصه مختصرا جاماً لمعانی التفسیر و لباب التنزیل الخ و عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته الحسین بن مسعود

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٤٢

الفراء ابو محمد البغوی صاحب التهذیب الملقب بمحیی السنّة و من مصنفاته شرح السنّة و المصایح و التفسیر المسمی بمعالم التنزیل و له فتاوى مشهورة لنفسه غير فتاوى القاضی الحسین الّتی علقها هو عنه کان اماما جلیلا ورعا زاهدا فقيها محدثا مفسّرا جاماً بين

العلم و العمل سالكاً سبيلاً لف له في الفقه اليد الباسطة تفقه على القاضي الحسين وهو اخص تلامذته وكان رجلاً مخوضاً في كل الخبر وحده فعدل في ذلك فصار يأكله بالزّيت وكان لا يلقى الدرس الاعلى طهارةً سمع الحديث من جماعةٍ منهم أبو عمر عبد الواحد المليحي و أبو الحسن عبد الرحمن بن محمد الداودي و أبو بكر يعقوب بن احمد الصّيرفي و أبو الحسن على بن يوسف الجوني و أبو الفضل زياد بن محمد الحنفي و احمد بن أبي نصر الكوفاني و حسان بن محمد المنيعي و أبو بكر بن أبي الهيثم الترابي و أبو الحسن محمد بن محمد الشيرازي و شيخه القاضي الحسين وغيرهم و سماعاته بعد السنتين و اربعين سنة و روى عنه أبو منصور و محمد بن سعد العطاري المعروف بحفده و أبو الفتوح محمد بن محمد الطائي و جماعة آخرهم أبو المكارم فضل الله بن محمد النوقاني روى عنه بالاجازة و بقى إلى سنته ست مائة و اجاز الشيخ الفخر بن البخاري فلنا رواية تصانيف البغوي عن اصحاب الفخر عنه و كان البغوي يلقب بمحبى السنة و بركن الدين و لم يدخل بغداد و لو دخلها لاتسعها ترجمته و قدره عال في الدين و في التفسير و في الحديث و في الفقه متسع الدائرة نقلًا و تحقيقًا كان الشيخ الإمام يجلّ مقداره جداً و يصفه بالتحقيق مع كثرة النقل و قال في باب الزهن من تكلمة شرح المهذب اعلم انّ صاحب التهذيب قلّ ان رأينا يختار شيئاً الا و إذا بحث عنه وجد اقوى من غيره هذا مع اختصار كلامه و هو يدل على نبل كبير و هو حرّي بذلك فإنه جامع لعلوم القراءات و السنة و الفقه رحمة الله و رحمنا إذا صرنا إلى ما صار إليه انتهى توفى في شوال سنة ست عشرة و خمس مائة بمرو الروود وبها كانت اقامته و دفن عند شيخه القاضي حسين قال شيخنا الذهبي ولم يحجّ قال و اظنه جاوز الثمانين قلت هما امامان من تلامذة القاضي صاحب التتمة لم يتجاوزا ثلين و خمسين سنة و صاحب التهذيب اظنه اشرف على التسعين و عبد الرحيم اسنو در طبقات شافعيه گفته ابو محمد الحسين بن مسعود البغوي المعروف بابن القراء تارة و بالقراء اخرى الملقب بمحبى السنة مصنف التهذيب الامام في التفسير و الحديث و الفقه تفقه على القاضي الحسين و من تعليقاته لخاص التهذيب و كان دينا ورعاً قانعاً باليسير يأكل الخبر وحده فعدل في ذلك فصار يأكله بالزّيت و كان لا يلقى الدرس لا على

^{٣٤٣} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

على الطهارة قال ابن خلkan توفى بمرو الرود فى شوال سنة ست عشرة و خمس مائة و دفن عند شيخه قال و البعوى منسوب الى بغابفتح الباء و هي قرية بخراسان بين هراة و مرو تقعى الدّين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعية گفته الحسين بن مسعود بن محمد العلامه محى الدين ابو محمد البعوى و يعرف باين الفراء تارة و بالفراء اخرى احد الانئمه تفقه على القاضى الحسين و كان ديننا عالما عاملنا على طريقة السيلف و كان لا يلقى الدّرس الا على طهارة و كان قانعا باليسير يأكل الخبز و حده فعدل في ذلك فصار يأكله بالرّيت قال السيبكى فى تكملا شرح المهدب قل ان رأينا لا يختار شيئا الا و إذا بحث عنه وجد اقوى من غيره هذا مع اختصار الكلام و هو يدل على نبل كثير و هو حرى بذلك فإنه جامع لعلوم القراءات و السنة و الفقه توفى بمرو الرود فى شوال سنة ست عشرة و خمس مائة و دفن عند شيخه قال الذهبي و لم يحج قال و اظنه جاوز الثمانين و البعوى منسوب الى بغابفتح الباء قرية بين هراة و مرو و من تصانيفه التهذيب لخصه من تعليق شيخه و هو تصنيف متين محرر عار عن الادلة غالبا و شرح المختصر و هو كتاب نفيس اكثر الأذرعى من النقل عنه و لم يقف عليه الاسنوى و الفتاوى و كتاب شرح السنة و معالم التنزيل فى التفسير و المصابيح و الجمع بين الصيحيحين و غير ذلك و ولى الدين خطيب در اسماء رجال مشكاة گفته الحسين بن مسعود البعوى هو ابو محمد الحسين بن مسعود البعوى الفقيه الشافعى صاحب كتاب المصابيح و شرح السنة و كتاب التهذيب فى الفقه و معالم التنزيل فى التفسير له التصانيف الحسان كان اماما فى الفقه و الحديث و كان متورعا صحيحا العقيدة فى الدين مات بعد المائة الخامسة فى سنة ست عشرة و خمس مائة رحم الله تعالى البعوى بفتح الباء و فتح الغين المعجمة منسوب الى مدينة تسمى بغشور من مدن خراسان نسبوا إليها على غير قياس كما نوى و قيل هو اسم الولاية و قيل اسم المدينة بغ و جلال الدين سيوطى در طبقات الحفاظ گفته محى الدين البعوى الامام الفقيه الحافظ المجتهد ابو محمد الحسين بن مسعود بن محمد الفراء الشافعى و يلقب ايضا ركن الدين صاحب معالم التنزيل و

شرح السّيّنة و التّهذيب و المصايب و غير ذلك تفقه على القاضى حسين و حدث عنه و عن أبي عمر عبد الرحمن المليحي و بورك له فى تصانيفه لقصده الصالح فأنه كان من العلماء الزبانيين ذا تبعد و نسک و قناعة باليسير و آخر من روی عنه بالاجازة ابو المكارم فضل الله بن محمد النوقاني الذى اجاز للفخر ابن البخارى مات بمرو الرود فى شوال سنة ست عشرة و خمس مائة عن ثمانين و علامه شمس الدين محمد بن على بن احمد الداودى المالكى تلميذ جلال الدين سيوطى در طبقات المفتیرين گفته الحسين بن مسعود بن محمد العلامة ابو محمد البغوى الشافعى يعرف بابن الفراء و يلقب محى السّيّنة و ركن الدين ايضا كان اماما فى التفسير اماما فى الحديث اماما فى الفقه تفقه على القاضى حسين و سمع الحديث منه و من

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۴۴

أبى عمر عبد الواحد المليحي و أبى الحسن الداودى و طائفه و روی عنه ابو منصور حفده و ابو الفتوح الطائى و جماعة آخرهم ابو المكارم فضل الله بن محمد النوقاني روی عنه بالاجازة و بقى الى سنة ست مائة و اجاز للفخر على بن البخارى و له من التصانيف معالم التنزيل فى التفسير و شرح السّيّنة و المصايب و الجمع بين الصحيحين و التهذيب فى الفقه و قد بورك له فى تصانيفه و رزق فيها القبول لحسن نيته و كان لا يلقى الدرس الا على طهارة و كان قانعا ورعا يأكل الخبز وحده ثم عذر فى ذلك فصار يأكله بزيت فى شوال سنة ست عشرة و خمس مائة و قد جاوز الثمانين و لم يحج و ولى الدين الخطيب در شروع مشكاة نيز بغوى را بتعظيم و تجليل تمام ياد نموده چنانچه گفته اما بعد فان التمسك بهديه لا يستتب الا بالاقتفاء لما صدر من مشكاته و الاعتصام بحبل الله لا يتم الا بيان كشفه و كان كتاب المصايب الذى صنفه الامام محى السّيّنة قامع البدعة ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى رفع الله درجه اجمع كتاب صنف فى بابه و اضبط لشوارد الاحاديث و اوابدها الخ و ملا على قارى در مرقاه شرح مشكاة گفته و كان كتاب المصايب قيل احاديثه اربعه آلاف و اربعمائه و اربع و ثلاثون حديثا و زاد صاحب المشكوة الفا و خمس مائة و احد عشر حديثا فالمجموع خمسه آلاف و تسع مائة و خمس مائة و اربععون و ينضبط بسته آلاف الاكسير خمس و خمسين الذى صنفه اى الفه و جمعه الامام اى المقتدى فى جميع الاحكام فأنه كان مفسيرا محدثا فقيها من اصحاب الوجوه قال بعض مشايخنا ليس له قول ساقط و كان ما هرا فى علم القراءة عابدا زاهدا جاما بين العلم و العمل على طريقة السلف الصالحين كان يأكل الخبز وحده بلا ادام فعدل عن ذلك لكرمه و عجزه فصار يأكله بالزّيت و قيل بالزّبيب وقد روی عنه الحديث جماعة من الاكابر كالحافظ أبى موسى المدينى و الشيخ أبى النجيب السهروردى عم صاحب العوارف له غير المصايب تصانيف مشهورة كشرح السّيّنة فى الحديث و كتاب التهذيب فى الفقه و معالم التنزيل فى التفسير محى السّيّنة اى الادلة الحديثية المستندة الى اقواله و افعاله و تقريره و احواله صلى الله عليه وسلم روی انه لما جمع كتابه المسّمى بشرح السّيّنة راى التّبّى صلى الله عليه وسلم فى المنام فقال له احياك الله احيت ستى فصار هذا اللقب علما له بطريق الغلبة توفى سنة ست عشرة و خمس مائة بمرو و دفن عنه شيخه و استاذه القاضى حسين المروزى فقيه خراسان قامع البدعة اى قاطعها و دفع اهلها و مبطلها و متميتها؟؟ ابو محمد كنيته الحسين اسمه و هو مرفوع على انه بدل او عطف بيان ابن مسعود الخ و فضل بن روزبهان الحنجى در شرح شمائل گفته ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى رحمة الله تعالى و رضى عنه و هو امام زمانه و شيخ عصره و اوانه مفتى المسلمين و امام المفسرين و شيخ المحدثين و مؤلف التهذيب فى مذهب الشافعى و صاحب التفسير المشهور بمعالم التنزيل و مصنف كتاب شرح السّيّنة الذى ليس له مثل و الكفاية و جمع الجامعين و له فتاوى مشهورة و جمع فتاوى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۴۵

شيخه قاضى حسين و هي مما عليه عنه و كان اماما كبيرا واحدا ورعا فقيها محدثا مفسيرا مطرحا للتکلف على طريقة السلف خشن العيش كان يأكل الخبز وحده فقيل له فى ذلك فبقى يأكله بالزّيت و كان جاما بين العلم و العمل قيل له محى السّيّنة لأنّه لما الف كتابه شرح السّيّنة راى التّبّى صلى الله عليه وسلم فى النّوم فقال له احياك الله كما احيت ستى فسمى بعد ذلك محى السّيّنة تفقه

على القاضى حسين و هو اخّر اصحابه و سمع الحديث من جماعة كابى الحسن عبد الرحمن بن محمد الداودى و أبي عمر عبد الواحد المليحي و أبي بكر يعقوب بن احمد الصيرفى و أبي الحسن على بن يوسف الجوينى فقرأ القراءات العشر على أبي نصر محمد بن احمد بن على المروزى عن الصيرفى عن ابن مهران و روى عنه جماعة منهم حفيدة العطارى و الحافظ ابو موسى المدينى الاصبهانى و الامام الزاهد ابو النجيف السهيروردى و الشرييف ابو المحاسن محمد بن أبي نصر عبد الخالق الاصبهانى و فضل الله النوقانى و هو آخرهم موتا توفى البغوى سنة ست عشرة و خمس مائة من شوال وقد جاوز الثمانين بمدينه مرو الرود من خراسان و كان دار اقامته و دفن بها عند شيخه القاضى حسين رحمهما الله تعالى و البغوى نسبة الى بغوشن من عمل الرى و قيل هو من اعمال مرو و هى بلidea كانت مسكننا للعلماء و الصالحة و الزهاد و حسين بن محمد بن حسن الدياري بكرى در تاريخ خميس گفته و فى سنة ست عشر و خمس مائة توفى محى الدين ابو محمد الحسين بن مسعود البغوى الشافعى صاحب التصانيف و قد نيف على السبعين و اذنيقى در مدینه العلوم گفته و منهم أى من متاخرى المحدثين ابو محمد الحسين بن مسعود البغوى الفقيه الشافعى صاحب كتاب المصابيح و شرح السنّة و معالم التنزيل فى التفسير و كتاب التهذيب فى الفقه و نسبته الى بغو بلدة بفارس مات فى سنة ست عشرة و خمس مائة و شيخ عبد الحق در شرح مشكاة گفته و مجلل احوال محى الدين است كه وى پيشوا زمان و مقتدى عصر و اوان خود بود و مفتى اهل اسلام و قدوه ارباب تفسير و اسوه اصحاب حديث حضرت سید انام عليه الصلوة و السلام صاحب تفسير مسمى بمعالم التنزيل و مصنف كتاب شرح السنّة او را فتاویست و مذهب شافعیه مشهور بفتاوی بغوی و در مؤلفی دیگر فتاوی شیخ خود را قاضی حسين نیز جمع کرده و در زمان خود بغايت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده در علم قرائت مهارتی تمام داشته و بی تکلیفی و خشونت عیش و فقر می گذرانید در اول حال پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کرده چون اصحاب و تلامذه وی تکلیف کردند و گفتند که نان خشک خوردن مورث ضعف بدنست قدری از زیست و بروایتی زیب نان خورش می ساخت جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقه سلف صالحین و در وجه تلقیب او بمحی الدين آورده‌اند که چون کتاب شرح السنّة را تالیف نمود آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در واقعه دید که فرمود احیاک الله كما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه زنده داشتی تو سنت مرا و وی فقه را بر قاضی حسين که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث از مشايخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعت از مشايخ و علماء روایت حدیث از وی کرده شیخ ابو النجیب سهورو

وجه چهل و هفتم

آنکه ابو الحسن رزین بن معاویه العبدی الاندلسی حدیث طیر را روایت کرده چنانچه در کتاب جمع بین الصحاح السنّة که مصطفی بن عبد الله قسطنطینی ذکر آن در ذکر کتب سنّتے باین نهج نموده جمعها رزین بن معاویه العبدی المتوفی سنّة ۵۳۴ اربع و ثلثین و خمس مائة و رتبها على الابواب ايضا ذکر فيها فقهه مالک الذی فی الموطا و تراجم ابواب البخاری على ما نقل عنه گفته عن انس بن مالک قال كان عند النبي صلی الله علیه و سلم طائر قد طبخ له فقال اللہم ائنی باحب حلقک یا کل معی فجاء على فاکل معه منه

و روایت نمودن علامه رزین حدیث طیر را از افاده صاحب جامع الاصول هم ظاهر و واضح است كما سبقت عليه فيما بعد انشاء الله تعالى و مخفی نماند که حافظ ابو الحسن رزین از حفاظ جلیل الشأن و ائمه معروفین اعیان است تا آنکه ولی الدین خطیب استاد حدیث را باو و امثالش مثل استاد آن بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم می داند چنانچه در شروع مشکاه می گوید اما بعد فان التمسک بهديه لا يستتب الا بالاقناء لما صدر من مشکاته و الاعتصام بحبل الله لا يتم الا بيان کشفه و كان كتاب المصابيح الذي

صنفه الامام محيي السینة قامع البدعة ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي رفع الله درجته اجمع كتاب صنف فی بابه و اضبط الشوارد الاحدیث و اوابدها و لما سلک رضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلم فیه بعض النقاد و ان كان نقله و انه من الثقات كالاسناد لكن ليس ما فيه اعلام كالاغفال فاستخرت الله تعالى و استوقفت فاعلمت ما اغفلت و اودعت كل حديث منه فی مقره كما رواه الائمه المتقنون و الثقات الراسخون مثل أبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري و أبي الحسين مسلم بن الحجاج القشيري و أبي عبد الله مالك بن انس الاصبھي و أبي عبد الله محمد بن ادريس الشافعی و أبي عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و أبي عيسی محمد بن عیسی الترمذی و أبي داود سلیمان بن الاشعث السجستانی و أبي عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و أبي عبد الله محمد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۴۹

بن یزید بن ماجه القزوینی و أبي محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی و أبي الحسن علی بن عمر الدارقطنی و أبي بکر احمد بن الحسین البیهقی و أبي الحسن زین بن معاویه العبدی و غيرهم و قلیل ما هو و انى إذا نسبت الحديث إليهم كانوا اسندت الى النبی صلی الله علیه و سلم لانهم قد فرغوا منه و اغنونا عنه و سردت الكتب والابواب كما سردها و اقتفيت اثره فيها و قسمت كل باب غالبا على فصول ثلاثة اولها ما اخرجه الشیخان او احدهما و اكتفيت بهما و ان اشتراك فیا لغير لعل درجتها فی الروایة و ثانیها ما آورده غيرهما من الائمه المذکورین و ثالثها ما اشتمل على معنی الباب من ملحقات مناسبة مع محافظة على الشریطة و ان كان ماثورا عن السلف والخلف ازین عبارت ظاهر واضحت که علامه زرین از ائمه متقنین و ثقات راسخین و هم جنب اکابر محدثین و اعاظم اساطین مثل بیهقی و دارقطنی و دارمی و ابن ماجه قزوینی و نسائی و ابو داود و ترمذی و امثال ایشانست و اسناد حدیث باو و امثال او مثل اسناد حدیث بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلمست و ناهیک به من فخر لا بیاری و عظمة لا تجاری و وثوق لا یشق غباره و اعتماد لا یلحق آثاره و سناء عظیم تکل عنده الافهام و ارتفاع فخیم یقصر عنه افاحم الافاخم الاعلام و شیخ عبد الحق در شرح مشکاه گفتہ كما رواه الائمه المتقنون و الثقات الراسخون چنانچه روایت کرده‌اند آن را در مصنفات خود امامان که استوار کنند گان کاراند و معتمدان و استوار داشته شد گان که ثابت و استوار و پای بر جاند در علم حدیث مثل أبي عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری و أبي الحسین مسلم بن الحجاج القشيری و أبي عبد الله مالک بن انس الاصبھی و أبي عبد الله محمد بن ادريس الشافعی و أبي عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و أبي عيسی محمد بن عیسی الترمذی و أبي داود سلیمان بن الاشعث السجستانی و أبي عبد الرحمن الدارمی و أبي الحسن علی بن عمر الدارقطنی و أبي بکر احمد بن الحسین البیهقی و أبي الحسن زین بن معاویه العبدی این سیزده تن انداز ائمه حدیث که احادیث را باسانیدی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده‌اند و صاحب مشکاه احادیث را بایشان نسبت کرده‌اند کیست بغیرشان نیز نسبت کرده چنانچه گفت و غيرهم و قلیل ما هو و غير ایشان و بسیار اندکست ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن نقاد بر صاحب مصایح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بذکر یکی ازین مصنفات اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهمندی گوید و انى إذا نسبت الحديث إليهم كانوا اسندت الى النبی صلی الله علیه و سلم و بدرستی که چون نسبت کردم بسوی این ائمه گوییا که من اسناد کردم و برداشتم حدیث بسوی آن حضرت انتھی و ابن اثیر جرزی در جامع الاصول گفتہ و اما کتاب رزین فاخبرنا به الشیخ الامام العالم ابو جعفر المبارک بن احمد بن رزین الجدد المقری الواسطی إجازة فی سنۃ تسع و ثمانین و خمس مائة قال اخبرنا الامام الحافظ ابو الحسن رزین بن معاویه العبدی كتابه فی سنۃ ثلث و عشرین و خمس مائة و ذهبي در عبر در سنۃ خمس و ثلثین و خمس مائة گفتہ و رزین بن معاویه ابو الحسن العبدی الاندلسى السرقسطی مصنف تجرید الصیحاج روی کتاب البخاری عن أبي مكتوم بن أبي ذر و کتاب مسلم عن الحسین الطبری و جاور بمکة دهرا و توفی فی المحرّم و نیز ذهبي در دول الاسلام در سنہ مذکوره گفتہ و فیها مات حافظ الوقت ابو القاسم اسماعیل بن محمد بن

الفضل التیمی الاصبهانی صاحب التصانیف و له ثمان و سبعون سنّة و الحافظ رزین بن معاویة العبدی بـمکه و نیز ذهبي در تذکرہ الحفاظ در ذکر کسانی که در ستھ مذکوره وفات یافتند گفته المحدث ابو الحسن رزین بن معاویة بن عمار العبدی السرقسطی مولف جامع الصلاح جاور

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۰

بـمکه و سمع من الطبری و أبی ذر و یافعی در مرآۃ الجنان در وقائع سنّه مذکوره گفته و فيها رزین بن معاویة الاندلسی مصنف تحرید الصحاح و ولی الدین در اسماء رجال مشکاۃ گفته رزین معاویة العبدی هو ابو الحسن رزین بن معاویة العبدی الحافظ صاحب کتاب التجیرید فی الجمع بین الصیحاج مات بعد العشرين و خمس مائة رحمه الله تعالی و شیخ عبد الحق در مقدمه شرح مشکاۃ گفته ابو الحسن رزین بن معاویة العبدی صاحب کتاب تحرید فی الجمع بین الصحاح وفات یافت از سال پانصد و بست بود و ملأا على قاری در مرقاۃ شرح مشکاۃ در شرح قول صاحب مشکاۃ و أبی الحسن رزین بن معاویة العبدی گفته و أبی الحسن رزین بفتح الراء و کسر الزای بن معاویة العبدی بفتح العین المهمله و سکون الموحدة و فتح الدال المهمله و بالراء المخففة منسوب الى عبد الدار بن قصی بطن من قريش و هو الحافظ الجلیل صاحب کتاب التجیرید فی الجمع بین الصحاح مات بعد العشرين و خمس مائة و نیز ملا على قاری در رساله الحظ الأوفر فی الحجّ الأکبر گفته و اما اطلاق الحجّ الأکبر على حجّ مخصوص بطريق العموم على يوم عرفة إذا وافق يوم الجمعة على ما اشتهر على الالسنة و السنّة الخلق اقلام الحق فانّما هو امر آخر و صار اصطلاحا عرفیا في الاثر لكن ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و مقصودنا في هذه الرساله ما يدل على تلك المسئله و ما يتربّ عليها من الاجوبة و الاسئله فنقول وبالله التوفيق و بیده ازمه التحقیق انه ذکر الامام الزیلیعی فی شرح کنز الحقائق و هو من جملة الائمه الحنفیه من اجله المحدثین فی الملة الحنفیه عن طلحه بن عبد الله و هو احد العشرة المبشّرة تغمدھم الله بالرضوان و المغفرة انه صلی الله عليه و سلم قال افضل الايام يوم عرفة إذا وافق يوم الجمعة و هو افضل من سبعين حجّة في غير جمّعه رواه رزین بن معاویة في تحرید الصیحاج و اما ما ذکر بعض المحدثین في اسناد هذا الحديث بأنه ضعیف فعلى تقدير صحته لا یغير في المقصود فان الحديث الضعیف معتبر في فضائل الاعمال عند جميع العلماء من ارباب الكمال و اما قول بعض الجهال بان هذا الحديث موضوع فهو باطل مصنوع مردود عليه و منقلب إليه لأن الامام رزین بن معاویة العبدی من كبراء المحدثین و من علماء المحرجین و نقله سند معتمد عند المحققین قد ذکره في تحرید صحاح السنت فان لم يكن روایته صحيحة فلا اقل من انها ضعیفة كيف و قد اعتضد بما ورد من ان العبادة تضاعف في يوم الجمعة مطلقا بسبعين ضعفا بل بمائة ضعف على ما سیأتی انتھی فالحمد لله الملك الحق المبين* المتفضل المنعم الناصر المعین*

حيث لاح لكل عاقل متذرّفطین* و ظهر لكل متأمل خیر بالیقین* ان حديث الطیر رواه الحافظ الثقة الثبت الامین* الامام العلامه ابو الحسن رزین* و هو حديث صحيح ثابت رزین* سامک مرصوص اثیر متین* محصد موجد حصیف حصین محکم مبرم رصیف رصین* معجب مطرب غال ثمین* فاخر زاهر عال یمین* و رده و انکاره امر باطل مهین* و النکول و الصدود عنه مخسر مذل مهین*

لا- یهم به الا من هو مأوف الرای أفين* و لا یریده الا من ألسه و خبطه ظاهر ستبین* و لا یحوم حوله إلا تائه ضال باضالیله رهین* و لا یدانیه الا من نفض يده عن الصدق و الدين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۱

ولا- یاتیه الا- من هو غادر خائن اثم یمین* و لا یرتکبه الا من زاغ و راغ فهو بالهتك و القمع قمین* و لا یتعامی عنہ الا من هو حائز جائز ناکب عن الحق و اليقین* وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ

*

آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النّطزی این حدیث شریف را در کتاب الخصائص روایت نموده چنانچه ابن شهرآشوب طاب ثراه در کتاب المثالب می فرماید قد رواه أى حدیث الطیر ابن بطّة فی الابانة بطريقین و الخطیب فی تاريخ بغداد بسبعة طرق و قد صنف احمد بن محمد بن سعید کتاب الطیر و رواه الترمذی فی جامعه و البلاذری فی تاریخه و ابن البیع فی صحیحه و ابو یعلی فی مسنده و احمد فی فضائله و ابو نعیم فی حلیته و النّطزی فی خصائصه الخ و إذا ثبت ان ابا الفتح الذی هو لا بباب التحقیق فاتح* و قد روی هذا الحديث الطیب الذکی الفائز* ظهر عنده کلّ غاد و رائج و دنی و فاضل و صالح و طالح* ان الاذعان به من افضل المرابح* و الصدود عنه من احسن المقابح* جالب لانواع الفضائح* حائز لاصناف القبائح* لا يتأتی الا من الجلع الواقع المتواقع* و لا يظهر الا عن العند الحیود الذی هو لحياض العصبية ماتح* و الله المتفضل باسنی المنائح* و اجزل الفواتح*

وجه چهل و نهم

آنکه ابو الموید موفق بن احمد المکی الخوارزمی المعروف با خطب خوارزم حدیث طیر را در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السیلام ثابت دانسته و بطرق متعدده آن را روایت کرده چنانچه در کتاب المناقب که صدر نسخه حاضره آن این ست حدّثنا الشیخ العفیف محمد بن مفرح المشهدی قال حدّثنا الامام الاجل الصدر ضیاء الدین شمس الاسلام ناصح الخلفاء مفتی الامم مقتدى الفریقین صدر الائمه اخطب الخطباء ابو الموید موفق بن احمد المکی الخوارزمی رضی الله عنہ ذکر فضائل امیر المؤمنین علی بن أبي طالب بل ذکر شیء منها إذ ذکر جمیعها یقصر عنہ باع الاحصاء بل ذکر اکثرها لیضيق عنہ نطاق طاقة الاستقصاء گفته اخبرنا صمصم الائمه ابو عفان عثمان بن احمد الصرام الخوارزمی قال اخبرنا عماد الدين ابو بکر محمد بن الحسن التسفی قال حدّثنا الشیخ الفقیه ابو القاسم میمون بن علی المیمونی قال حدّثنا الشیخ الزاهد ابو محمد اسماعیل بن الحسین قال حدّثنا ابو الحسن القاضی علی بن الحسن بن علی بن مطرف الجراحی بغداد قال حدّثنا یحیی بن صاعد قال حدّثنا ابراهیم بن سعید الجوهري قال حدّثنا ابو احمد الحسن بن محمد قال حدّثنا سلیمان بن قرم عن محمد بن شعیب عن داود بن علی بن عبد الله بن عباس عن ابیه عن جدّه عبد الله بن عباس رض قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بطائر فقال اللهم ائنی باحب خلقک إلیک فجاءه علی بن ابی طالب و اخبرنا الشیخ الصالح العالم الاول ابو الفتح عبد الملک بن ابی القاسم بن ابی السهل الكروخی الھروی عن مشایخه الثلاثة القاضی ابی عامر محمود بن القاسم الازدی و ابی نصر عبد العزیز بن محمد التراویقی و ابی بکر محمد بن عبد الصیمد الغورجی عن ابی محمد الجراحی عن ابی العباس محمد بن احمد المحبوبی عن الامام الحافظ ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی قال حدّثنا غین بن وکیع قال حدّثنا عبید الله بن موسی عن عیسی بن عمر عن السدی عن انس بن مالک

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۲

قال كان عند النبی صلی الله علیه وسلم طیر فقال اللهم ائنی باحب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فجاء علی فاکل معه قال رض اخرج ابو عیسی الترمذی هذا الحديث فی جامعه و نیز اخطب در کتاب المناقب گفته

اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا القاضی الامام شیخ القضاۃ اسماعیل بن احمد الوعاظ قال اخبرنا والدی ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی قال اخبرنا ابو علی الحسین بن محمد بن علی الزود باری اخبرنا ابو بکر محمد بن مھرویه بن عییاس بن سنان الرازی حدّثنا ابو حاتم الرازی اخبرنا عبد الله بن موسی اخبرنا اسماعیل الازرق عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم طیر فقال اللهم ایتنی باحب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فقلت اللهم

اجعله رجلاً من الانصار فجاء على بن أبي طالب فقالت انَّ رسول الله صلَّى الله عليه و سلم على حاجة قال فذهب ثم جاء فقلت انَّ رسول الله صلَّى الله عليه و سلم على حاجة قال فذهب ثم جاء فقال رسول الله صلَّى الله عليه و سلم افتح ففتحت ثم دخل فقال ما حديثك يا على قال هذه آخر ثلث كرات يرددني انس يزعم انك على حاجة قال ما حملك على ما صنعت يا انس قال سمعت دعاءك فاحببت ان يكون في رجل من قومي فقال النبي انَّ الرجل قد يحب قوله و نيز اخطب خوارزم در کتاب المناقب مكتوب عمرو بن العاص بن معاویه بن أبي سفیان که در ان عمر بحدث طیر و دیگر فضائل جناب امیر المؤمنین عليه السلام احتجاج نموده نقل کرده چنانچه شطری از ان این ست و ایما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلَّى الله عليه و سلم و وصیه الى الحسد و البغى على عثمان و سمیت الصحابة فسقة و زعمت انه اشلامهم على قتلها فهذا غواية ويحك يا معاویة اما علمت انَّ ابا الحسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صلَّى الله عليه و سلم و بات على فراشه و هو صاحب السبق الاسلام و الهجرة وقد قال فيه رسول الله صلَّى الله عليه و سلم هو مني بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقد قال فيه رسول الله صلَّى الله عليه و سلم يوم غدیر خم الا من كنت مولاهم فعلى مولاهم اللهم قال من والاه عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله و هو الذی قال فيه عليه السلام يوم خیر لاعطین الرایة غدا رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و هو الذی قال فيه عليه السلام يوم الطیر اللهم ائنی باحِب خلقک إلیک فلما دخل عليه قال و الی و الی وقد قال فيه يوم النضیر على امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله وقد قال فيه على ولیکم من بعدی و ذلك عليك و على جميع المسلمين وقال ای مخلف فيکم الثقلین كتاب الله عز و جل و عتری وقد قال انا مدینة العلم و على بابها *

و نيز اخطب خوارزم در کتاب المناقب حدیث شوری که از ان احتجاج فرمودن جناب امیر المؤمنین عليه السلام بحدث طیر ثابتست روایت کرده چنانچه گفته

اخبرنی الشیخ الامام شهاب الدین افضل الحفاظ ابو النجیب سعد بن عبد الله بن الحسن الهمدانی المعروف بالمرزوی فيما کتب الى من همدان اخبرنا الحافظ ابو على الحسن بن احمد بن الحسن الحداد باصبهان فيما اذن لی فی الروایة عنه قال اخبرنا الشیخ الادیب عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۳

ابو یعلی عبد الرزاق بن عمر بن ابراهیم الطهرانی سنہ ثلث و سبعین و اربعمائہ قال اخبرنا الامام الحافظ طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی قال الشیخ شهاب الدین ابو النجیب سعد بن عبد الله الهمدانی و اخبرنا بهذا الحديث عالیا الامام الحافظ سلیمان بن ابراهیم الاصبهانی فی کتابه الى من اصفهان سنہ ثمان و ثمانین و اربعمائہ عن أبي بکر احمد بن موسی بن مردویه قال حدثنا سلیمان بن عبد الواحد قال حدثنا علی بن سعید الرازی قال حدثنا محمد بن حمید حدثنا زافر بن سلیمان قال حدثنا الحرف بن محمد عن أبي الطفیل عامر بن وائله قال كنت على الباب يوم الشوری فارتقت الاصوات بينهم فسمعت عليها يقول بایع الناس ابا بکر و انا و الله اولی بالامر منه و احق فسمعت و اطعت مخافه ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم بایع ابو بکر لعمر و انا و الله اولی بالامر منه فسمعت و اطعت مخافه ان یرجع الناس کفارا ثم انتم تریدون ان تبایعوا عثمان إذا لا اسمع ولا اطیع انَّ عمر جعلنی فی خمسة نفرانا سادسهم لا یعرف لی فضل فی الصلاح ولا یعرفونه لی كما نحن فیه شرع سواء و ایم الله لو اشاء ان التکلم ثم لا یستطيع عربیهم ولا عجمیهم ولا المعاهد منهم ولا المشرک رد خصلة منها قال انشدکم الله ایها الخمسة امنکم اخو رسول الله غیری قالوا لا قال امنکم احد له عمّ مثل عمی حمزہ بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسوله غیری قالوا لا قال امنکم له این عمّ مثل ابن عمی رسول الله قالوا لا قال امنکم احد له اخ مثل اخی المزین بالجناحين یطیر مع الملائكة فی الجنة قالوا لا قال امنکم احد له زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت رسول الله سیده نساء هذه الامة قالوا لا قال امنکم احد له سبطان مثل الحسن و الحسین سبطا هذه الامة ابني رسول الله غیری قالوا لا قال امنکم احد قتل مشرکی قریش غیری قالوا لا قال امنکم احد وحید الله قبلی قالوا لا قال امنکم احد صلی القبلتين غیری قالوا لا قال امنکم احد امر الله بمودته غیری قالوا لا قال امنکم احد غسل رسول الله قبلی قالوا لا قال

أ منكم احد سكن المسجد يمر فيه جنبا غيري قالوا لا قال أ فيكم احد ردت له الشمس بعد غروبها حتى صلی العصر غيري قالوا لا قال أ فيكم احد قال له رسول الله حين قرب إليه الطير فاعجبه اللهم اتنى باحث خلقك إليك يا كل معى من هذا الطير فجئت وانا لا اعلم ما كان من قوله فدخلت قال والى يا رب والى يا رب غيري قالوا لا قال أ فيكم احد كان قتل للمشركين عند كل شديدة تنزل برسول الله متى قالوا لا قال أ فيكم احد كان اعظم غنا عن رسول الله متى حتى اضطجعت على فراشه ووقتيه بنفسى و بذلك مهجتى غيري قالوا لا قال أ فيكم احد كان يأخذ الخمس غيري وغير فاطمة قالوا لا قال أ فيكم احد كان له سهم في الخاص و منهم في العام غيري قالوا لا قال أ فيكم احد يظهره كتاب الله غيري حتى سد النبي ابواب المهاجرين جميعا وفتح بابي حتى قام إليه عمّاه حمزه و العباس وقالا يا رسول الله سددت ابوابنا وفتحت باب على فقال النبي ما أنا فتحت بابه ولا سددت ابوابكم بل الله فتح بابه و سد ابوابكم قالوا لا قال أ فيكم احد تم الله نوره من السماء حين قال و آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ
قالوا اللهم لا قال أ فيكم احد ناجى رسول الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۴

ست عشر مرّة غيري حين قال يا أيّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً
قالوا اللهم لا قال أ فيكم احد ولئي غمض رسول الله غيري قالوا اللهم لا قال أ فيكم احد آخر عهد برسول الله حين وضعته في حفرته غيري قالوا لا

و سابقا در وجه بست و پنجم دانستی که اخطب خوارزم مقاطعی عدیده صاحب بن عباد که در ان بضم دیگر فضائل جناب امیر المؤمنین عليه السلام حدیث طیر را نیز نظم فرموده است جایجا در کتاب المناقب نقل کرده و خود اخطب خوارزم نیز این حدیث شریف را در قصیده بليغه خود که در آخر کتاب المناقب ذکر کرده نظم فرموده است چنانچه می فرماید

هل ابصرت عيناك في المحراب كابي تراب من فتى محراب

للله در أبي تراب انه اسد الحراب و زينة المحراب

هو ضارب و سيفه كثواب هو مطعم و جفانه كجواب

هو ماهد الأرض الدماء و مطلع شهب الا سنة في سماء تراب

هو قاصم الصلاب غير مدافع يوم الهياج و قاسم الاسلام

ان النبي مدينة لعلومه و على الهدى لها كالباب

لو لا على ما اهتدى في مشكل عمر الاصابة و الهدى لصواب

قد نازع الطير النبي و رده من رده فاصدق و قل بكلذاب

الي آخر القصيدة فهذا الامام العلام الثبت المتقن الطب ابو المويد موفق بن احمد المعروف بالاخطب* قد صرم جبال الشکوک من المرتایین و تب* بسیف من تحقيقة ذی شطب* و افاض من روایاته مطرا استاصل و احتطب* اصول شبهات المنكريين الجالین للعطب* فيما له من حبر ثبت لا- ثبات الحق و رتب* و افاد ما هو احلى في المذاق من الرطب* و روی الكبود بافضاته و ارطب* و اعجب بافاداته المونقة و ارطب* و قضى من اثبات هذا الخبر غایه الارب* و بلغ منه نهاية المرام و الطلب* و ترك الجاحد يرتمض لمضضه و النصب* و صیره يصلی نارا ذات لهب* و غایت تبحر و تمهر و اتقان و نهايت تدریب و تفنن و امعان و کمال بزوغ نیز فضل و جلالت و اقصای شروق طالع شرف و نبالت علامه اخطب الخطباء نه چنانست که شرح آن بحیطه تحریر و تسطیر در آید نبڈی از محامد جلیله الاثار و مفاخر عظیمه الاخطال؟؟؟ و انشاء الله تعالى در ما بعد از زبان اکابر ائمه اعلام و اعاظم ثقات فخام مثل ابو حامد محمود بن محمد بن حسين بن يحيى الصالحانی و عماد الدین ابو عبد الله محمد بن محمد الكاتب الاصفهانی و ابو الفتح ناصر بن أبي المكارم عبد السيد بن على المطرزی و محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن المحاسن المعروف بابن النجار و ابو

الوليد محمد بن محمود بن محمد الخوارزمي و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي و ابو الصّيّفا صلاح الدين خليل بن ايک الصفدي و ابو الوفا عبد القادر بن محمد بن نصر الله بن سالم القرشى و تقى الدين احمد ابو الطّيب محمد بن أبي العباس احمد بن علي الفاسى المكى و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطى و شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل و محمود بن سليمان الكفوی خواهی شنید و خواهی دانست که اجله منقدین اعیان و افاحم محققین ارکان مثل محمد بن یوسف الکنجی و محمد بن یوسف الررندي و محمد بن ابراهیم بن علی المعروف بابن الوزیر الصناعی و نور الدین علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصیّباغ المالکی و ابو الحسن علی بن عبد الله السیمھودی الحسنه و شمس الدین محمد بن علی بن یوسف الدمشقی الصالحی و شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی المکی و کمال الدین بن فخر الدین عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۵

الجهرمی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر و عبد الله بن محمد المطیری و مولوی ولی الله بن حبیب الله اللکھنوي بافادات او متمسک می شوند و روایات او را ملجا و ملاذ خود می گردانند و خود مخاطب نیز در حاشیه کید هشتاد و چهارم باب المکائد همین کتاب تحفه نقل اهل سنت از اخطب خوارزم ثابت می فرماید و حمایت روایت او مثل روایت دیگر اساطین سنیه می نماید و نیز مخاطب در هفوہ اولی از هفوہات خود که در باب یازدهم این کتاب وارد کرده احتجاج نمودن اهل سنت بروایت اخطب بتوسط صاحب بحر المناقب افاده فرموده و سابقا در وجه چهل و چهارم دانستی که مخاطب در حاشیه تعصب سیزدهم از باب یازدهم این کتاب تصنیف نمودن اخطب کتاب الأربعین را مثل تصنیف نمودن دیگر ائمّه سنیه کتب مناقب اهلیت علیهم السلام را افتخار و مبارکات فرموده و آنرا دلیل ولای اهل سنت با اهلیت علیهم السلام و انموده و از غایت سرور و تبیّج اهل سنت را بتصنیف آن و امثال ان متفرد انگاشته شیعه را بسبب نقل از ان کاسه‌لیس و خوش‌چین اهل سنت پنداشته و باین افاده رزینه تسنن اخطب و اقصای جلالت مرتبت او بر ارباب الباب ظاهر ساخته اعلام کمال تدین و نصفت شعراً افراده و نیز در وجه مسطور دریافتی که فاضل رشید هم در عزّة الراشدین و هم در ایضاح اخطب را از علمای اهل سنت می داند و بتصنیف نمودن او کتاب الأربعین و کتاب المناقب را مثل تصنیف نمودن دیگر اکابر علمای سنیه کتب مناقب اهل البيت علیهم السلام را نهایت افتخار و استبشار دارد و آن را مثبت ولای سنیه با اهلیت علیهم السلام و نافی خلاف ولا می پندارد و از عجائب آنست که فاضل معاصر مولوی حیدر علی با آن همه تعصبات مذمومه مدحوره و تجاهلات شنیعه مبتوره در ازاله الغین عبارت علامه محمد بن یوسف دمشقی صالحی که در ان اشعار بلاغت اشعار اخطب والاتبار در مدح امام اعظم عالی فخار مذکورست بكمال ابتهاج و انبساط وارد می فرماید و از غایت فرح و نشاط بودن اخطب از فقهاء متبخرین و ائمّه محدثین بر ملا می نماید

وجه پنجاه

آنکه عمر بن محمد بن خضر الاردبیلی المعروف بملأاً حدیث طیر را در کتاب وسیله المتعبدین که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الطعون ذکر آن باین نهج نموده وسیله المتعبدین للشيخ الصالح عمر بن محمد بن خضر الاردبیلی المتفوّق سنّه و هو الّذی کان يعتقد نور الدین الشهید روایت نموده چنانچه حسن بن محمد بن علی السّھمی الحلّی در کتاب الانوار البدریه بجواب ردّ اعور حدیث طیر را فرموده و قد اخرجه الفراء فی مصاییحه فی الغریب و هو قسم من الصّحیح و اخرجه صاحب جامع الاصول و اخرجه صاحب الوسیله فيما خصّ به علی الخ فهذا الحافظ الشهیر عمر بن محمد المعروف بالملا قد نفی شبّهات المبطّلين طرّا و کلّاً حيث عدّ حدیث الطّیر من خصائص اول من صلّی عليه آلاف السلام ما طلع الصّباح و تجلّی فاوّضح الصّدق مستبینا و جلّی

و فاز في احقاق الحق بالقبح العلى و الله الموفق لمن احب الهدى و تولى
و عمر ملأ از اجله علمای صالحین معتمدین و اکابر حفاظ مشهورین مستندی است علامه محمد بن یوسف و مشقی صالحی در سبل
الهدى و الرشاد گفته قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بابی شامه في كتابه الباعث على انکار البدع و
الحوادث قال الربيع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۶

قال الشافعی رحمة الله تعالى المحدثات من الامور ضربان احدثها ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة
هي الضلاله و الثاني ما احدث من الخير لا خلاف فيه لاحد من هذا فهي محدثة غير مذمومة قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان
نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن و إذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدع الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحساب لها
و رجاء الثواب لمن حسنت نيتها فيها و هي كل مبتدع موافق لقواعد الشرعية غير مخالف لشيء منها و لا يلزم من فعله محذور شرعی و
ذلك نحو بناء المنائر و الرابط و المدارس و خانات السبيل و غير ذلك من انواع البر التي لم تعهد في الصدر الاول فانه موافق لما
جاءت به السنة من اصطناع المعروف و المعاونة على البر و التقوى و من احسن البدع ما ابتدع في زماننا هذا من هذا القبيل ما كان
يفعل بمدينه اربيل كل عام في اليوم الموافق يوم موحد النبي صلی الله عليه وسلم من الصدقات و المعروف و اظهار الزينة و السرور
فإن ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء يشعر بمحبة النبي صلی الله عليه وسلم و تعظيمه و اجلاله في قلب فاعله و شكر الله تعالى
على ما منّ به من ايجاد رسوله المذى هو رحمة للعالمين صلی الله عليه وسلم و كان اول من فعل بالموصل عمر بن محمد الملّا احمد
الصالحين المشهورين و به اقتدى في ذلك صاحب اربيل و غيره رحمهم الله تعالى اذن افاده علامه ابو شامه كه صاحب سبل الهدى
و الرشاد نقل فرموده ظاهرست كه عمر ملا يکی از صالحین مشهورین است و او اول کسیست که احراز شرف فعل عمل مولد شریف
نموده و با درین باب صاحب اربيل و دیگر اکابر اقتدا کردند و ظاهرست که کسانی که تجویز این عمل حمید و فعل سعید کرده
اکابر و اعظم و اجله و افاخم علما و فقهای سنیه‌اند مثل علامه سخاوی و ابن الجزری و حافظ ابو شامه و علامه ابن طغیل صاحب
در منتظم و شیخ ابن فضل و یوسف حجار و علامه ابن الباطح و امام جمال الدين و امام ظهیر الدين و شیخ نصیر الدين و امام حافظ
ابو محمد و امام علامه صدر الدين و علامه سیوطی و غير ایشان همه متبع و مقتدى و مقتفي اثر ملا عمراند و ناهیک به من فضیله
جلیله و منقبه جملیه لا یبلغ مداها العقول و ینحصر عن ادراک کنهاها افهاما الفحول و مولوی سلامه الله نیز در اشباع الكلام افاده بلیغه
علامه ابو شامه را بضمون عبارت طولانی سبل الهدى و الرشاد نقل نموده و اثبات این منقبت عظیمه برای ملا عمر بتحقيق تمام فرموده
و تصريح کرده که او از صالحی مشهورین و سلف صالحین بوده و اعظم محققین سنیه مثل محب الدين طبری و نور الدين
سمهودی جابجا بافادات ملا- عمر تمسک می نمایند بلکه خواجه نصر الله کابلی در صواعق و خود شاه صاحب در همین کتاب
بروایت او تشبث می فرمایند و بمزید انصاف او را بلقب عظیم حافظ می ستایند و مخفی نماند که کتاب سیرت ملا عمر از مشاهیر
كتب مصنفه اوست علامه بر آنکه افاخم منقدین اهل سنت بنقل از ان مستفید می شوند خود شاه صاحب آن را در رساله اصول
حدیث در کتب سیرت مذکور داشته بسیرت ابن اسحاق و ابن هشام قرین فرموده و فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان نیز این
افاده شاه صاحب در حطه ذکر نموده و ستطلع على ذلك كله في مجلد حديث التشبيه انشاء الله تعالى

وجه پنجاه و یکم

آنکه على بن الحسن بن هبة الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۷

المعروف بابن عساکر حديث طير را بطرق متعدد روایت کرده چنانچه در ما بعد انشاء الله تعالى می دانی که سیوطی در جمع الجواب و على متقدی در کنز العمال و ابراهیم وصابی در کتاب الاكتفاء و محمد بن اسماعیل الامیر در روضه ندیه بتفصیل آن را مذکور داشته در نیجاروما للاختصار بر ذکر یک طریق اکتفا می رود ملا على متقدی در کنز العمال گفته عن انس انَّ أَمَّ سَلِيمَ اتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحِجَّاتٍ قَدْ شَرَكَتْهُنَّ بِاضْبَاعِهِنَّ وَخَمْرَهُنَّ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ إِنِّي بِاحْبَبِ خَلْقَكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعِيْهِ هَذَا الطَّائِرُ قَالَ انْسٌ فَجَاءَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ اسْتَاذُنِّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَلَّتْ هُوَ عَلَى حَاجَةٍ فَاحْبَبَتْ إِنْ يَجِدُ رَجُلًا مِّنَ الْأَنْصَارِ ثُمَّ رَجَعَ فَعَادَ فَسَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَوْتَهُ فَقَالَ ادْخُلْ عَلَى اللَّهِمَّ وَإِلَى اللَّهِمَّ وَإِلَى كَرْ أَى اخْرَجَهُ ابْنُ عَسَاكِرٍ

فهذا الامام العلامه القائد لعساکر المفاخر ابو القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر* قد اقبل على احقاق الحق بالشراسره* و بذل لاثاته من علمه الکنوز و الذخائر* ممطرا من يراعه الصیب الهامر مجریا من روایته البحر الزاخر* فروی حديث الطائر بعد طرق ثاقبه زواهر فاوتد بعد ذا شبھات کل منکر خاسر* و طاحت تسوييات کل جاحد بائر* و الحمد لله ما برد الا بردین و اشتدت الھواجر* و تتابعت الضھر و اختلفت الظھائر* و علیماهه ابن عساکر از محققین منقادین اکابر و مشایخ حذاق عالی ما ثر و اجله معتمدین والا-مفاخر و محدث مشهور و عارف ماهر و حائز فضل مستبین ظاهرست یاقوت حموی در معجم الأدباء در ترجمهه ابن عساکر نقلان عن جزء عمله ولده ابو محمد می فرماید هو ابو القسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسین ابو القسم بن أبي محمد بن أبي الحسن بن أبي محمد بن أبي علی الشافعی الحافظ احد ائمه الحديث المشهورین و العلماء المذکورین ولد فی المحرّم سنہ تسع و تسعین و اربعمائہ و مات فی الحادی عشر من رجب سنہ احادی و سبعین و خمس مائے و قد بلغ من السنّ اثنتین و سبعین سنہ و ستہ اشهر و عشرہ ایام و حضر جنازتہ بالمیدان للصلوة علیه الملک الناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب رحمه الله قال العماد و كان الغیث قد احتبس فی هذه السنہ فدر و سمع عند ارتفاع جنازتہ فكان السماء بکت علیه بدمع و بله و طشہ اسمعه اخوه سنہ خمس و خمس مائے و سمع هو بنفسه من والدہ و أبي محمد اللالکائی و ذکر خلقا من شیوخ دمشق و رحل الى العراق فی سنہ عشرين و خمس مائے و اقام بها خمس سنین و سمع ببغداد من أبي القسم بن الحصین و حجج فی سنہ احادی و عشرين و سمع بمکہ و منی و المدینہ و بالکوفہ و اصفهان القديمة و اليهودیہ و مرو و الشاهیجان و نیسابور و هرآ و سرخس و ابیورد و طوس و بسطام و الری و زنجان و ذکر بلادا کثیره یطول علی ذکرها من العراق و خراسان و الجزیره و الشام و الحجاز قال و عده شیوخه الف و ثلاث مائے شیخ و من النساء بعض و ثمانون امرأه و حدث ببغداد و مکہ و نیسابور و اصفهان و سمع منه جماعة من الحفاظ ممن هو اسن منه و روی عنه ابو سعد السیمعانی فاکثر و روی هو عنه و لما دخل ببغداد سمع الدرس بالنظمیه مدد مقامه بها و علق مسائل الخلاف على

الشيخ أبي سعد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۵۸

اسماعیل بن أبي صالح الکرماني و انتفع بصحبة جدّه أبي الفضل في النحو والعربیه و جمع و صنف فمن ذلك كتاب تاريخ مدینه دمشق و اخبارها و اخبارها من حلّها او وردها فی خمس مائے و سبعین جزء من تجزیه الاصل و النسخه الجديدة ثمان مائے جزء و كتاب المواقفات على شیوخ الائمه الثقات اثنان و سبعون جزء كتاب الاشراف على معرفة الاطراف ثمانیه و اربعون جزء تهذیب للملتمس من عوالی مالک بن انس احد و ثلثون جزء كتاب النال لحديث مالک العال تسعه عشر جزء كتاب مجموع الرغائب مما وقع من احادیث مالک الغرائب عشره اجزاء كتاب المعجم لمن سمع منه و اجاز له اثنا عشر جزء كتاب من سمع هذا منه من النسوان جزء واحد كتاب معجم اسماء القری و الامصار الّتی سمع بها جزء واحد كتاب مناقب الشیبان خمسه عشر جزء كتاب فضل اصحاب الحديث احد عشر جزء كتاب تبیین کذب المفتری على الاشعری عشره اجزاء كتاب المسلسلات عشره اجزاء اجزاء کتاب تشریف يوم الجمعة سبعه اجزاء کتاب الاحادیث السباعیه الاسانید سبعه اجزاء کتاب تجربید السباعیه الاسانید اربعه اجزاء کتاب السداسیات جزء

جماعه من كفر و؟؟؟ كتاب احاديث صناعة الشام جزان كتاب

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٥٩

احادیث ابی الاشعث الصنعائی ثلثة اجزاء کتاب احادیث جیش و المطعم و حفص الصنعائین جزء کتاب فضل الربوہ و النیسرب و من حدث بها جزء و کتاب حدیث اهل قریة الحمریین و قتیبه جزء واحد کتاب حدیث اهل فدایا و بیت ارانس و بیت قونا جزء کتاب حدیث اهل قریة البلاط جزء کتاب حدیث سلمه بن علی الحسن البلاطی جز آن و من حدیث بسره بن صفوان و ابنه و ابن ابنه جزء واحد و من حدیث سعید بن عباده جزء واحد و من حدیث اهل رندین و جسرین جزء واحد و من حدیث اهل بیت سواء جزء و من حدیث دومه و مسرایا و القصر جزء و من حدیث جماعة من اهل حرستا جزء و من حدیث اهل بطنا جزء و من حدیث اهل دفاینه و حبرا و عین توما و حدبیا و طرمیس جزء واحد و جزء قری بقیریه بعقوبا و من حدیث ابی عون الحریری جزء واحد و من حدیث جماعة من اهل جوبر جزء واحد و من حدیث جماعة من اهل بیت لهاها جزء واحد و من حدیث یحیی بن حمزه البناهی و عوالیه جزء و مجموع من حدیث محمد بن یحیی بن حمزه الحضرمی البناهی جزء ان و فضائل مقام ابراهیم و من حدیث اهل برزا جزء و من حدیث ابی بکر محمد بن رزق الله المنینی المقری جزء و مجموع من احادیث جماعة من اهل بعلبک جزء ان قال و املی رحمه الله ربعمائة مجلس و ثمانیه مجالس فی فن واحد و خرج لشيخه ابی غالب بن البناء أحد عشر مشیخه و مشیخه لشيخه ابی المعالی عبد الله بن احمد الحلوانی الا-صولی فی جزئین و جمع اربعین حدیثا مساواة للاما م ابی عبد الله الفراوی فی جزء و مصافحة لابی سعد السی معانی اربعین حدیثا فی جزء و خرّج لشيخه الامام ابی الحسن السی لمی سبعه مجالس و تکلم علیها فی جزء آخر ما صنفه تکمیل الانصاف و العدل بتعجیل الاسعاف بالعزل کتاب فی ذکر ما وجدت فی سماعی ممّا یلتحق بالجزء الزیاعی و وجدت فی اصوله علامات له علی مصنفات عده منها کتاب الابدال و لو تم کان مقداره مائی جزء و اکثر کتاب فضل الجہاد و مسند مکحول و ابی حنیفه کتاب فضل مکہ کتاب فضل المدینہ کتاب فضل الیت المقدس کتاب فضل قریش و اهل الیت و الانصار و الاشعيین و ذم الرزافضه کتاب کبیر فی الصیفات و اشياء غیر ذلک بلغ عدتها اربعین مصنفا و ابن خلکان در وفیات الأعیان گفته الحافظ ابو القاسم علی بن ابی محمد الحسن بن هبة الله بن الحسین بن عبد الله بن الحسین المعروف بابن عساکر الدمشقی الملقب ثقة الدین کان محدث الشام فی وقته و من اعیان الفقهاء الشافعیه غلب علیه الحديث فاشتهر به و بالغ فی طلبه الی ان جمع منه ما لم یتفق لغیره و

رحل و طوف و جاب البلاد و لقى المشايخ و كان رفيق الحافظ أبي سعد عبد الكرييم بن السمعانى فى الرحلة و كان حافظاً ديناً جمع بين معرفة المتنون والاسانيد سمع ببغداد سنة عشرين و خمس مائة من اصحاب البرمكي والتتوخى والجوهري ثم رجع الى دمشق ثم رحل الى خراسان و دخل نيسابور و هرآء و اصبهان و الجبال و صنف التصانيف المفيدة و خرج التخاريج و كان حسن الكلام على محظوظاً في الجمع والتاليف صنف التأريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلدة اتى فيه بالعجائب وهو على نسق تاريخ بغداد قال لى شيخنا الحافظ العلامة ابو

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٦٠

محمد عبد العظيم المنذري حافظ مصر ادام الله به النفع وقد جرى ذكر هذا التاريخ و اخرج لى منه مجلد او طال الحديث في أمره واستعظامه ما اظنه هذا الرجل الاعزم على وضع هذا التاريخ من يوم عقل على نفسه وشرع في الجمع من ذلك الوقت والأفاليقصر عن ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتتبه وقد قال الحق من وقف عليه عرف حقيقة هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع مثله وهذا المدى ظهر هو المدى اختاره و ما صح له هذا الا بعد مسوّدات ما يكاد ينضبط حصرها و له غيره تواليف حسنة و اجزاء ممتعة و له شعر لا باس به فمن ذلك قوله على ما قيل:

الا انّ الحديث اجل علم و اشرفه الاحاديث العوالى

وانفع كل نوع منه عندى و احسنه الفوائد و الامالى

وانك لن ترى للعلم شيئاً يحققك كفواه الرجال

فكن يا صاح ذا حرص عليه و خذه عن الرجل بلا ملال

ولا تاخذه من صحف فترمى من التصحيف بالذاء العضال

و من المنسوب إليه ايضاً هو ايا نفس ويحك جاء المشيب

فما ذا التصايب و ما ذا الغزل تولى شبابي كان لم يكن

و جاء المشيب كان لم ينزل كاني بنفسي على غرّة

و خطب المنون بها قد نزل فيها ليت شعري ممن اكون

و ما قدر الله لي في الاذل وقد التزم فيها ما لا يلتزم وهو الرأى قبل اللام و البيت الثاني هو بيت على بن جبلة المعكوك و هو قوله*

شباب كان لم يكن و شيب كان لم ينزل

وليس بينهما الا تغير ليسير كما تراه وهذا البيت من جملة ابيات وسياتي ذكر قائله بعد هذا ان شاء الله تعالى و كانت ولادة الحافظ المذكور في اول المحرم سنة تسع و تسعين و اربعمائة و توفى ليلة الاثنين الحادى عشر من رجب سنة احدى و سبعين و خمس مائة بدمشق المحروسة رحمه الله تعالى و صلى عليه الشيخ قطب الدين النيسابوري و حضر الصياموة عليه صلاح الدين رحمه الله تعالى و دفن عند والده و اهله بمقابر باب الصيام و علامه ذهبي در تذكرة الحفاظ گفتة ابن عساكر الامام الحافظ الكبير محدث الشام فخر الائمه ثقة الدين ابو القسم على بن هبة الله بن عبد الله بن الحسين الدمشقى الشافعى صاحب التصانيف و الكتب ولد في اول سنة تسع و تسعين و اربعمائة و سمع في سنة خمس و خمس مائة باعتمانه ابيه و اخيه ضياء الدين فسمع ابا القاسم التسبيب و قوام بن زيد و سبيع بن قيراط و ابا طاهر الججائي و ابا الحسن بن الموزيني و طبقتهم بدمشق و رحل في سنة عشرين فسمع ابا القاسم بن الحسين و ابا الحسين الدينورى و ابا العزيز كادش و ابا غالب بن البناء و ابا عبد الله البارع و قاضى المرستان و طبقتهم ببغداد و عبد الله بن محمد الغزال بمكة و عمر بن ابراهيم الزيدى بالковة و ابا عبد الله الفراوى و هبة الله السيندى و عبد المنعم بن القشيرى و سعيد بن أبي الرجاء و الحسين بن عبد الملك الخلال و طبقتهم باصبهان و يوسف بن ايوب الهمданى الزاهد بمرو و تميم بن أبي سعيد الجرجانى و طبقته بهرآء و عمل الأربعين البلدانى و عدد شيوخه الف و ثلث مائة شيخ و نيف و ثمانون امرأة سمع منه معمراً بن

الفاخر و ابو العلاء الهمданی و ابو سعد السمعانی و الكبار و حدث عنه ولده القاسم و ابو جعفر القرطبي و زین الامانه ابو البرکات بن عساکر و اخوه الشیخ فخر الدین و ابن اخیه عز الدین بن النسابة و الحافظ عبد القادر الزهاوی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۶۱

و ابو القسم العصری و یونس بن محمد بن الفارقی الخطیب و ابو نصر الشیرازی و محمد بن اخی أبي البیان و ابو اسحاق ابراهیم بن الخشوی و عبد المعز اخوه و یونس بن منصور السیفیانی و محمد بن الحردانی و محمد بن غسان الحمصی و مسلم بن احمد المازنی و ذاکر الله السیعتری و عبد الرحمن بن راشد الثبت السوائی و عمر بن عبد الوهاب البرذعی و عتیق السیلمانی و الشیخ بهاء الدین علی بن الحمیری و رشید الدین بن المسلمۃ و سدید الدین مکی بن علان و خلق کثیر وقد روی عنه ابو سعد السیمعانی و مات قبل ابن علان سبعین سنه عمل تاریخ دمشق فی ثمانین مجلد او المواقفات فی ستّ مجلدات و الاطراف الاربعة اربع مجلدات و عوالی مالک فی خمسین جزء و غرائب مالک عشرة اجزاء و المعجم مجلد و مناقب الشبان خمسة عشر جزء و فضل اصحاب الحديث مجلد و فضل الجمعة اربعة اجزاء و الأربعون الطوال ثلاثة اجزاء و عوالی شعبه مجلد و الزهاده فی الشهادة مجلد و عوالی الثوری مجلد و اربعی الجهاد و اربعی البلدان و اربعی المساواة و مسند اهل داریا مجلد و من وافقت کنیته زوجته مجلد و شیوخ النیل مجلد و حديث صناعه اهل الشام مجلد و حديث اهل البلاط كذلك و كتاب الزلزال ثلاثة اجزاء و المصاب بالولدان جزان و قبض العلم جزء و فضل مکه و فضل المدينة و فضل عسقلان و تاریخ المزة و فضل الرقوء و فضل مقام ابراهیم و فضل الجمرتين و جزء کفرسوسیه و کفربطنا و جزء المنیحة و سعد و عدة اجزاء القری هکذا و جزء حديث الهبوط الجواهر فی الابداں ثلاثة اجزاء و املی فی ابواب العلم اربععائے مجلس و ثمانیه و خرج لجماعه منهم رفیقه ابو سعد السیمعانی خرج له اربعین المصافحات و للفراوی اربعین المساواة و عمل بعض کتاب الابداں لنفسه و لو تم لجاء فی عشرين مجلداً قال السیمعانی ابو القسم حافظ ثقة متقن دین خیر حسن السمت جمع بین معرفة المتن و الاستناد كان کثیر العلم غیر الفضل صحيح القراءة مثبتاً رحل و تعب و بالغ فی الطلب و جمع ما لم يجمعه غيره و اربی على الاقران دخل نیسابور قبل بشهر سمعت معجمه و المجالسه للدینوری و كان قد شرع فی التاریخ الكبير لدمشق قال ابن الحاجب فيما قرأت بخطه حدثی زین الامانه قال حدثنا ابن القزوینی عن والده مدرس النظایمیه أبي الخیر قال حکی لنا الفراوی قال قدم على شخص فقال انا رسول الله صلی الله علیه و سلم إليک فقلت مرحبا بك فقال قال لی فی التوم امض الى الفراوی و قل قدم بلدکم رجل اسرم اللون یطلب حدیثی فلا تمل منه قال القزوینی فو الله ما كان الفراوی يقوم حتی یقوم الحافظ و قال المحدث بهاء الدین القسم كان أبي رحمة الله مواطنا على الجماعة و التلاوة یختم كل لیلة ختمة و یختتم فی رمضان كل يوم و یعتکف فی المنارة الشرقیه و كان کثیر التوافل و الاذکار یحیی لیله العیدین بالصلوة و الذکر و كان یحاسب نفسه علی لحظة تذهب قال لی لما حملت بی ائمی قیل لها فی منامها تلدين غلاما یکون له شان و حدثی ان اباه رای رؤیا معناه یولد لك ابن یحیی به السینه و حدثی انه کان یقرأ علی شیخ فقال قدم علينا ابو علی بن الوزیر فقلنا ما رأينا مثله ثم قدم علينا ابن السمعانی فقلنا ما رأينا مثله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۶۲

حتی قدم علينا هذا فلم نر مثله قال سعد الخیر ما رأیت فی سنن ابن عساکر مثله قال القسم بن عساکر سمعت التاج المسعودی يقول سمعت ابا العلاء الهمدانی یقول لرجل استاذنه فی الرحلة ان عرفت احدا افضل منی حينئذ اذن لك ان تسافر إليه الا ان تسافر الى ابن عساکر فانه حافظ كما يجب حدثی ابو المواهب بن صصری قال لما دخلت همدان قال لی الحافظ انا اعلم انه لا یساجل الحافظ ابا القسم فی شأنه احد فلو خالق الناس و مازحهم كما اصنع اذا لاجتمع عليه المواقف و المخالف و قال لی يوماً أی شیء فتح له و كيف الناس قلت هو بعيد من هذا کله لم یشتغل منذ اربعین سنة الا بالجمع و التسْمیع حتی فی نزهه و خلواته قال الحمد لله هذا ثمرة العلم الا انا حصل لنا هذا المسجد و الدار و الكتب تدل علی قلة حظ اهل العلم فی بلادکم ثم قال ما كان یسمی ابو القسم الا بشعلة نار بغداد من ذکائه و توقدہ و حسن ادراکه قال ابو المواهب كنت اذکر ابا القسم الحافظ عن الحفاظ الیذین لقیهم فقال اما بغداد فابو

عامر العبدري و اما اصحابهان فابو نصر اليونارى لكن اسماعيل بن محمد الحافظ كان اشهر فقلت فعلى هذا ما كان راي سيدنا مثل نفسه
فقال لا تقل هذا قال الله فلا ترکوا أنفسكم

قلت فقد قال اما بنعمه ربک فحدث فقال لو قال قائل ان عينی لم تر مثلی لصدق ثم قال ابو المواهب لم ار مثله و لا من اجتمع فيه ما اجتمع فيه من لزوم طریقہ واحدہ مدة اربعین سنة من لزوم الصیلوۃ فی الصفّ الاول الا من عذر و الاعتكاف فی رمضان و عشر ذی الحجه و عدم التطلع الى تحصیل الاملاک و بناء الدور قد اسقط ذلك عن نفسه و اعرض عن طلب المناصب من طلب الامامه و الخطابة و اباها بعد ان عرضت عليه و اخذ نفسه بالامر بالمعروف و النهى عن المنكر لا تاخذه فی الله لومة لائم قال لى لما عزتم على التحدیث و الله المطلع انى ما حملنی على ذلك حب الریاسة و التقدم بلی قلت متى أروی ما سمعت و أی فائدہ فی کونی اخلفه صحائف فاستخرت الله و استاذنت اعیان شیوخی رؤساء البلد و طفت عليهم فکلهم قال من الحق بهذا منک فشرعت فی ذلك منذ ثلث و ثلثین و خمس مائة قال القسم حدثی ابی قال قال لی جدی القاضی ابو الفضل یحیی بن علی القرشی اجلس الى ساریه حتى اجلس إلیک فلما عزمت على ذلك مرض و عجز عن المجبی سمعت ابا الحسن علی بن محمد الحافظ سمعت الحافظ ابا محمد المنذری يقول سالت شیخنا ابا الحسین علی بن المفضل عن اربعة تعاصرها ایهم احفظ فقال من قلت الحافظ ابن ناصر و ابن عساکر فقال ابن عساکر احفظ قلت الحافظ ابو العلاء و ابن عساکر احفظ قلت الحافظ ابو طاهر السلفی و ابن عساکر فقال السلفی شیخنا السلفی شیخنا قلت يعني انه و ما احب ان يصرح بتفضیل ابن عساکر علی السلفی فانه شیخه ثم ابو موسی احفظ من السلفی مع ان السلفی من بحور الحديث و علمائه و كان شیخنا ابو الحجاج یمیل الى ابن عساکر و يقول ما رای حافظا مثل نفسه قال الحافظ عبد القادر ما رایت احفظ من ابن عساکر و قال ابن التجار ابو القسم امام المحدثین فی وقته انتهت إلیه الریاسة فی الحفظ و الاتقان و النقل و المعرفة الثالثة و به

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۶۳

ختم هذا الشأن فقرات بخط الحافظ عمر بن الفاخر فی معجمه ثنا الحافظ ابو القسم الدمشقی بمنی و كان احفظ من رایت من طلبه الحديث و الشأن و كان شیخنا اسماعیل بن محمد الامام یفضّله على جميع من لقیناهم قدم اصحابهان و نزل في داری و ما رایت شاباً اورع ولا احفظ ولا اتقن منه و كان مع ذلك فقيها اديباً سیطاً جزاء الله خيراً و كثیر في الاسلام مثله فانی کثیرا سالته عن تأخره عن المجيء الى اصحابهان فقال لم تاذن لي امی قال القسم توفی ابی فی حادی عشر رجب سنة احادی و سبعین و خمس مائة و رئی له منافات حسنة و رثی بقصائد و قبره یزار بباب الصغیر و نیز ذهبي در عبر فی خبر من عبر در قالع سنه احادی و سبعین و خمس مائة گفته و فيها توفی الحافظ ابن عساکر صاحب التاریخ الثمانین مجلداً ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی محدث الشام ثقة الدین ولد في اول سنه تسع و تسعين و اربعمائه و سمع سنه خمس و خمس مائة و بعدها من النسب و ابی طاهر الجبائی و طبقتهما ثم عنی بالحديث و رحل فیه الى العراق و خراسان و اصحابهان و ساد اهل زمانه فی الحديث و رجاله و بلغ فی ذلك الذرورة العلياء و من تصفح تاریخه علم متزله الرجل فی الحفظ توفی فی حادی عشر رجب و نیز ذهبي در دول الاسلام در سنه مذکوره گفته و فی رجب مات حافظ الشام ابو القاسم علی بن الحسن بن عساکر صاحب التاریخ الكبير و له ثلث و سبعون سنه و عبد الله بن اسعد اليافی در مرآة الجنان گفته الفقيه الامام المحدث البارع الحافظ المتقن الضابط ذو العلم الواسع شیخ الاسلام و محدث الشام ناصر الشیّنة قامع البدعه زین الحفاظ و بحر العلوم الرّازخ رئيس المحدثین المقرر له بالتقدم العارف الماهر ثقة الدين ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عساکر الذي اشتهر فی زمانه بعلو شأنه و لم یر مثله فی اقرانه الجامع بين المعقول و المنقول و الممیز بين الصیح و المعلول كان محدث زمانه و من اعیان الفقهاء الشافعیه غالب علیه الحديث و اشتهر به و بالغ فی طلبه الى ان جمع منه ما لم یتفق لغيره رحل و طوف و جاب البلاد و لقى المشايخ و كان رفيق الحافظ ابی سعد عبد الكریم بن الشیعmani فی الرحلة و كان ابو القاسم المذکور حافظا دینا جمع بین معرفة المتون و الاسانید سمع ببغداد فی سنه عشر و خمس مائة من اصحاب البرمکی و التّنوحی

والجوهرى ثم رحل الى خراسان و دخل نيسابور و هرآ و اصبهان و الجبال و صنف التصانيف المفيدة و خرج التخاريج و كان حسن الكلام على الاحاديث محفوظا في الجمع و التاليف صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلداً اتي فيه العجائب و هو على نسق تاريخ بغداد قال الامام ابن خلكان قال لى شيخنا الحافظ العلام زكي الدين ابو محمد عبد العظيم المنذري

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٦٤

رحمه الله و قد جرى ذكر تاريخ ابن عساكر المذكور و اخرج لى منه مجلداً و طال الحديث في امره و استعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم عقل على نفسه و شرع في الجمع من ذلك الوقت و الا فالعمر يقصر عن ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال و التتبه قال و لقد قال الحق و من وقف عرف حقيقة هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتى يصنع مثله و هذا الذي ظهر هو الذي اختاره و ما صح له الا بعد مسوّدات ما كاد ينضبط حصرها و له تواليف حسنة غيره و اخرى ممتعة قال و له شعر لا باس به فمن ذلك قوله على ما قيل

الا ان الحديث اجل علم و اشرفه الاحاديث العوالى

وانفع كل نوع منه عندي و احسنه الفوائد فى الامالى

و انك لن ترى للعلم شيئا يتحققه كافواه الرجال

فكن يا صاح ذا حرص عليه و خذه من الرجال بلا ملال

ولا تاخذه من صحف فترمى من التصحيف بالداء العضال

و من المنسوب إليه ايضا يا نفس ويحك جاء المشيب

فما ذا التصابي و ما ذا الغزل تولى شبابي كان لم يكن

وجاء مشيبى كان لم يزل كانى بنفسي على غرة

و خطب المنون بها قد نزل فيها ليت شعري ممن اكون

و ما قدر الله لي في الازل وقد التزم في هذه الآيات ما لا يلزم و هو اطراد الزاء قبل اللام و البيت الثاني هو بيت على بن جبلة حيث

يقول:

شباب كان لم يكن و شيب كان لم يزل

وليس بينهما الـ تغيير يسير كما تراه و قال بعض اهل العلم بالحديث و التواريخ ساد اهل زمانه في الحديث و رجاله و بلغ فيه الى الذروة العلياء و من تصفح تاريخه علم متزلة الرجل في الحفظ قلت بل من تأمل تصانيفه من حيث الجمله علم مكانه في الحفظ و الضبط للعلم و الاطلاع و جوده الفهم و البلاغة و التحقيق و الاتساع في العلوم و فضائل تحتها من المنافع و المحاسن كل طائل و من تواليقه الشهيرة المشتملة على الفضائل الكثيرة كتاب تبيين كذب المفترى فيما نسب الى الشيخ الامام أبي الحسن الاشعري جمع فيه بين حسن العبارة و البلاغة و الايضاح و التحقيق و استيعاب الادلة النقلية و طرقها مع استناد كل طريق و ذكر فيه طبقات اعيان اصحابه من زمان الشيخ أبي الحسن الى زمانه و اوضح ماله من المناقب و المكارم و الفضائل و العزائم و رد على من رماه و افترى عليه بالعظائم قلت و كتابه المذكور الذي وفق لإنشائه و وضعه قد اختصرته انا في محو من ربعه و سميته الشاش المعلم شاورش كتاب المرهم المعلم بشرف المفاخر العالية في مناقب الائمة الاشعرية و وفيته فيما اختصرته مائة من الائمة الجلة النقلية و اختصارى له بحذف الاسانيد اختصارا على ما هو المقصود و المراد من ذكر اعيان الائمة المشهورين بالموافقة في الاعتقاد و الرد على المبتدعين اولى الرأي و الالحاد و كان ابن عساكر المذكور رضى الله عنه حسن السـيرـة و السـيرـةـ قال الحافظ الرئـيـسـ ابوـ الموـاهـبـ لمـ اـرـ مـثـلـهـ وـ لاـ منـ اـجـتـمـعـ فيهـ ماـ اـجـتـمـعـ فيهـ منـ لـزـمـهـمـ طـرـيقـهـ وـاحـدـهـ مـنـ اـرـبعـينـ سـنـةـ منـ لـزـومـ الصـلـوةـ فـيـ الصـفـ الاـولـ الـاـ منـ عـذـرـ وـ الـاعـتـكـافـ فـيـ رـمـضـانـ وـ عـشـرـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٦٥

ذى الحجّة و عدم التطلع و تحصيل الاملاـك و بناء الدّور وقد اسقط ذلك عن نفسه و اعرض عن طلب المناصب من الامارة و الخطابة اباها بعد ما عرضت عليه و قلة الالتفات او قال عدم الالتفات الى الامراء و اخذ نفسه بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر لا تاخذه في الله لومة لائم ذكره الامام الحافظ ابن النجاري تاریخه فقال امام المحدثین فى وقته و من انتهت إليه الریاسة في الحفظ والاتقان و المعرفة التامة و الثقة و به ختم هذا الشأن و قال ابنه الحافظ ابو محمد القاسم كان أبي رحم الله مواظبا على صلاة الجماعة و تلاوة القرآن يختتم في كل جمعة و في رمضان في كل يوم و يحيى ليلاً النصف و العيدین و كان كثير النوافل و الاذکار يحاسب نفسه على كل لحظة تذهب في غير طاغة سمع من جماعة كثیرین نحو امن الف و ثلث مائة شیخ و ثمانین امرأة و حدث باصبهان و خراسان و بغداد و غيرها من البلاد و سمع منه جماعة من کبار الحفاظ و خلق کثير و جم غفير و قال الحافظ عبد القاهر الزهراوى رايت الحافظ السیلفی و الحافظ ابو العلاء الهمداني و الحافظ ابو موسی المدنی فما رايت فيهم مثل ابن عساکر و عبد الوهاب سبکی در طبقات فقهای شافعیه گفته على بن الحسن بن هبة الله بن الحسين الامام الجليل حافظ الائمه ابو القاسم بن عساکر و لا نعلم احدا من جدوه یسمی عساکر و ائمہ هو اشتهر بذلك هو الشیخ الامام ناصر الشیة و خادمها و هازم جند الشیطان بعساکر اجتهاده و هادمها امام اهل الحديث في زمانه و ختام الجهاذه الحفاظ و لا ينکر احد منهم مکین مكانه محظ رحال الطالبین و موئل ذوى الهمم من الراغبین الاوحد الذي اجمعوا الائمه عليه و الواصل الى ما لا تطبع الامال إليه و البحر الذي لا ساحل له و البحر الذي حمل اعباء الشیة کاھله قطع اللیل و النھار دائبین في دربه و جمع نفسه على اشتات العلوم لا يتخد غير العلم و العمل صاحبین و هما منتهی اربه حفظه لا يغيب عنه شارده و ضبطه استوت له يدا الطریقة و التالدة و اتقان ساوی به من سبقه ان لم يكن فاقه و سعه علم اثربها و ترك الناس کلهم بين يديه ذوى فاقه له تاريخ الشام في ثمانین مجلد و اکثر ابان فيه عما ما لم يكتمه غيره و ائمہ عجز عنه و من طالع هذا الكتاب عرف الى اى مرتبة و صل هذا الامام و استقل الشرتیا و ما رضی بدر التمام و له الاطراف و تبیین کذب المفتری فيما نسب الى الامام أبي الحسن الاشعري و عدة تصانیف و تخاریج و فوائد ما الحفاظ إليها الا محاویج و مجالس املاء من صدره يخر لھا البخاری و یسلم مسلم و لا یرتد او یعمل في الرحلة إليها الهزل المهاری ولد في مستهل رجب سنّة تسع و تسعین و اربعمائه و سمع خلائق و عدّة شیوخه الف و ثلاث مائة شیخ و من النساء بعض و ثمانون امرأة و ارتحل إلى العراق و مکة و المدينة و ارتحل إلى بلاد العجم فسمع باصبهان و نیسابور و مرو و تبریز و میهنه و خسروجرد و بسطام و دامغان و الری و زنجان و همدان و أسدآباد و جی و هرآ و بون و بغ و بوشنج و سرخس و بوقان و قهستان و ابهر و مربد و خوی و جرفادقان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۶۶

و مسكن و دودزاور و حلوان و ارجیش و سمع بالأنبار و الرافغة و الرحبة و ماردين و ماکیسین و غيرها من البلاد الكثيرة و المدن الشاسعة و الاقاليم المترفة لا ینفك فالی الدیار یعمل المطیة في اقصی الفقار وحیدا لا یصبحه الاتقی اتخذه انيسه و عزم لا یرى غير بلوغ المارب درجة نفیسه و لا یظلله الا سمرة في ربع قفرا و لا یرد غير اداوه لعله یرشف منها الماء و سمع منه جماعة من الحفاظ کابی العلاء الهمداني و أبي سعد السیمعانی و روی عنه الجم الغیر و العدد الكثیر و رویت عنه مصنفاته و هو حتی بالاجازة في مدن خراسان و غيرها و انتشر اسمه في الارض ذات الطول و العرض و كان قد تفقه في حداثته بدمشق على الفقيه أبي الحسن السیلمی و لما دخل بغداد لزم بها التفقه و سمع الدروس بالمدرسة النظامية و قرأ الخلاف و التشو و لم یزل طول عمره مواظبا على صلاة الجماعة ملازم لقراءة القرآن مکثرا من النوافل و الاذکار و التسییح آناء اللیل و اطراف التھار و له في العشرين من شهر رمضان في كل يوم ختمه غير ما یقرؤه في الصیلوة و كان یختتم كل جموعة و لم یر الاف اشتغال یحاسب نفسه على ساعه تذهب في غير طاغة و لما حملت به أمه رای والدھ في المنام یولد لك ولد یحيى الله به الشیة و لعمر الله هكذا كان أحیا الله به الشیة و امات البدعه یصدع بالحق لا یخاف في الله لومة لائم و یسطو على اعداء الله المبتدعة و لا یبالي و ان رغم انف الراغم لا تاخذه رافه في دین الله و لا یقوم لفصیة احد إذا خاض الباغی في صفات الله قال له شیخه ابو الحسن بن قبیس و قد عزم على الرحلة ائی لأرجو أن یحيى الله

تعالى بك هذا الشأن فكان كما قال وعدت كرامة للشيخ وبشاره للحافظ و لما دخل بغداد عجب به العراقيون وقالوا ما رأينا مثله و كذلك قال مشيخة الخراسانيين وقال شيخه ابو الفتح المختار بن عبد الحميد قدم علينا ابو على بن الوزير فقلنا ما رأينا مثله ثم قدم علينا ابو سعد ابن السمعانى فقلنا ما رأينا مثله حتى قدم علينا هذا فلم نر مثله وقال الحافظ ابو العلاء الهمданى لبعض تلامذته وقد استاذنه ان يسافر ان عرفت استاذًا اعلم مني او يكون في الفضل مثلى فحيثذا اذن لك ان تسافر إلـي اللـهـمـا ان تسافر الى الشيخ الحافظ ابن عساكر فانه حافظ كما يجب وقال شيخه الخطيب ابو الفضل الطوسى ما يعرف من يستوجب هذا اللقب اليوم سواه يعني لفظة الحافظ و كان يسمى بغداد شعلة نار من توقده و ذكائه و حسن ادراكه لم يجتمع في شيوخه ما اجتمع فيه من لزوم طريقة واحدة منذ اربعين سنة يلزم الجماعة في الصفة المقدم الا من عذر مانع و الاعتكاف و المواظبة عليه في الجامع و اخراج حق الله و عدم التطلع إلى اسباب الدنيا و اعراضه عن المناصب الدينية كالامامة و الخطابة بعد ان عرضتنا عليه قال ولده الحافظ بهاء الدين ابو محمد القاسم قال أبي لما حملت بي أمي رأت في منامها قائلـاـ يقول لها تلدين غلاما يكون له شأن فإذا ولدته فاحمليه الى المغاره يعني مغاره الدم بجلـلـ ؟؟؟

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۶۷

قاسيون يوم الأربعين من ولادته و تصدقـى بشـئـ فـانـ اللـهـ تـعـالـىـ يـبـارـكـ لـكـ وـ لـلـمـسـلـمـينـ فـيـ فـعـلـتـ ذـلـكـ كـلـهـ وـ صـدـقـتـ الـيـقـظـهـ منـامـهـ وـ نـبـهـهـ السـيـعـدـ فـاسـهـرـ الـلـيـالـىـ فـيـ طـلـبـ الـعـلـمـ وـ غـيـرـهـ سـهـرـهـ فـيـ الشـهـوـاتـ أـوـ نـامـهـ وـ كـانـ لـهـ الشـأـنـ الـعـظـيمـ وـ الثـنـاءـ الـذـىـ يـجـلـ بـهـ عنـ التـعـظـيمـ وـ ذـكـرـهـ الـحـافـظـ اـبـنـ الـدـيـشـيـ فـيـ ذـيلـهـ عـلـىـ اـبـنـ السـيـمـعـانـىـ لـأـنـ وـفـاتـهـ تـاـخـرـتـ عـنـ وـفـاةـ اـبـنـ السـيـمـعـانـىـ وـ مـدـحـهـ اـيـضـاـ مـدـحـاـ كـثـيـراـ وـ قـالـ اـبـنـ النـجـارـ هـوـ اـمـامـ الـمـحـدـدـيـنـ فـيـ وـقـتـهـ وـ مـنـ اـنـتـهـتـ إـلـيـ الرـيـاسـةـ فـيـ الـحـفـظـ وـ الـاـتـقـانـ وـ الـمـعـرـفـةـ التـائـمـ بـعـلـومـ الـحـدـيـثـ وـ الـثـقـةـ وـ الـتـبـلـ وـ حـسـنـ التـصـنـيفـ وـ التـجـرـيدـ وـ بـهـ خـتـمـ هـذـاـ الشـأـنـ قـالـ وـ سـمـعـتـ شـيـخـناـ عـبـدـ الـوـهـابـ بـنـ الـاـثـيـرـ يـقـولـ كـنـتـ يـوـمـاـ مـعـ الـحـافـظـ أـبـيـ الـقـاسـمـ بـنـ عـساـكـرـ وـ أـبـيـ سـعـدـ بـنـ السـمـعـانـىـ نـمـشـىـ فـيـ طـلـبـ الـحـدـيـثـ وـ لـقـاءـ الشـيـوخـ فـلـقـيـناـ شـيـخـاـ فـاسـتـوـقـهـ اـبـنـ السـمـعـانـىـ لـيـقـرـأـ عـلـيـهـ شـيـئـاـ وـ طـافـ عـلـىـ الـجـزـءـ أـبـيـ سـعـدـ بـنـ السـمـعـانـىـ نـمـشـىـ فـيـ طـلـبـ الـحـدـيـثـ وـ لـقـاءـ الشـيـوخـ فـلـقـيـناـ شـيـخـاـ فـاسـتـوـقـهـ اـبـنـ السـمـعـانـىـ لـيـقـرـأـ عـلـيـهـ شـيـئـاـ وـ طـافـ عـلـىـ الـجـزـءـ أـبـيـ دـاـوـدـ سـمـعـهـ مـنـ نـصـرـ الرـيـنـبـيـ فـقـالـ لـهـ لـاـ تـحـزـنـ وـ قـرـأـ عـلـيـهـ مـنـ حـفـظـهـ اوـ بـعـضـهـ قـالـ اـبـنـ النـجـارـ الشـكـ مـنـ شـيـخـناـ وـ صـحـ اـنـ اـبـيـ عـبـدـ اللـهـ مـحـمـدـ بـنـ الـفـضـلـ الـفـرـاوـيـ قـالـ قـدـمـ اـبـنـ عـساـكـرـ يـعـنـيـ الـحـافـظـ فـقـرـأـ عـلـىـ ثـلـثـةـ اـيـامـ فـاـكـثـرـ وـ اـضـجـرـنـيـ فـآلـيـتـ عـلـىـ نـفـسـيـ اـنـ اـغـلـقـ بـابـ اـبـيـ فـلـمـ اـاصـبـحـنـاـ قـدـمـ عـلـىـ شـخـصـ فـقـالـ اـنـاـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ إـلـيـكـ فـقـلـتـ مـرـحـباـ بـكـ فـقـالـ قـالـ لـىـ الـيـوـمـ اـمـضـ اـلـيـمـ اـاصـبـحـنـاـ قـدـمـ عـلـىـ شـخـصـ شـاهـىـ اـسـمـ اللـوـنـ يـطـلـبـ حـدـيـثـ فـلـاـ تـمـلـ مـنـهـ قـالـ الـحـاـكـىـ فـوـ اللـهـ مـاـ كـانـ الـفـرـاوـيـ يـقـومـ حـتـىـ يـقـومـ الـفـرـاوـيـ وـ قـلـ لـهـ قـدـمـ بـلـدـكـمـ شـخـصـ شـاهـىـ اـسـمـ اللـوـنـ يـطـلـبـ حـدـيـثـ فـلـاـ تـمـلـ مـنـهـ قـالـ الـحـاـكـىـ فـوـ اللـهـ مـاـ كـانـ الـفـرـاوـيـ يـقـومـ حـتـىـ يـقـومـ الـحـافـظـ وـ قـالـ فـيـ الشـيـخـ مـحـيـيـ الدـيـنـ النـوـوـيـ وـ مـنـ خـطـهـ نـقـلـتـ هوـ حـافـظـ الشـامـ بـلـ هوـ حـافـظـ الـدـيـنـ الـإـمـامـ مـطـلقـاـ الـثـقـةـ الـثـبـتـ وـ حـكـىـ وـ لـدـهـ الـحـافـظـ اـبـوـ مـحـمـدـ الـقـاسـمـ قـالـ كـانـ أـبـيـ قـدـ سـمـعـ كـتـبـاـ كـثـيـرـاـ لـمـ يـحـصـلـ مـنـهـ نـسـخـاـ اـعـتـمـادـاـ عـلـىـ نـسـخـاـ رـفـيقـهـ الـحـافـظـ أـبـيـ عـلـىـ بـنـ الـوـزـيرـ وـ كـانـ مـاـ حـصـيـلـهـ اـبـيـ وـ مـاـ حـصـيـلـهـ أـبـيـ لـاـ يـحـصـيـلـهـ اـبـنـ الـوـزـيرـ فـسـمـعـهـ لـيـلـهـ مـنـ الـلـيـالـىـ وـ هـوـ يـتـحـدـثـ مـعـ صـاحـبـهـ لـهـ فـيـ ضـوءـ الـقـمـرـ فـقـالـ رـحـلـتـ وـ مـاـ كـانـ رـحـلـتـ وـ حـصـيـلـتـ وـ مـاـ كـانـ حـصـيـلـتـ كـنـتـ اـحـسـبـ اـنـ رـفـيقـيـ اـبـنـ الـوـزـيرـ يـقـدـمـ بـالـكـتبـ اـلـتـىـ سـمـعـهـ مـثـلـ صـحـيـحـ مـسـلـمـ وـ الـبـخـارـىـ وـ كـتـبـ الـبـيـهـقـىـ وـ عـوـالـىـ الـاـجـزـاءـ فـاـتـقـفـتـ سـكـنـاهـ بـمـرـوـ وـ اـقـامـتـهـ بـهـ وـ كـنـتـ اـؤـمـلـ حـصـولـ رـفـيقـ اـلـتـىـ سـمـعـهـ مـثـلـ صـحـيـحـ مـسـلـمـ وـ الـبـخـارـىـ وـ كـتـبـ الـبـيـهـقـىـ وـ عـوـالـىـ الـاـجـزـاءـ فـاـتـقـفـتـ سـكـنـاهـ بـمـرـوـ وـ اـقـامـتـهـ بـهـ وـ كـنـتـ اـؤـمـلـ حـصـولـ رـفـيقـ آخـرـ يـقـالـ لـهـ يـوـسـفـ بـنـ قـارـوـاـ الـجـيـانـىـ وـ وـصـوـلـ رـفـيقـنـاـ أـبـيـ الـحـسـنـ الـمـرـادـىـ فـاـنـهـ كـانـ يـقـولـ لـىـ اـنـ رـبـمـاـ وـصـلـتـ اـلـىـ دـمـشـقـ وـ تـوـجـهـتـ مـنـهـ اـلـىـ بـلـدـىـ بـالـاـنـدـلـسـ وـ مـاـ اـرـىـ اـحـدـاـ مـنـهـ جاءـهـ اـلـىـ دـمـشـقـ فـلـاـ بـدـ مـنـ الرـحـلـهـ ثـانـيـاـ وـ تـحـصـيـلـ الـكـتبـ الـكـبـارـ وـ الـمـهـمـاتـ مـنـ الـاـجـزـاءـ الـعـوـالـىـ فـلـمـ يـمـضـ اـلـاـ اـيـامـ يـسـيـرـهـ حـتـىـ جاءـهـ اـنـسـانـ مـنـ اـصـحـابـهـ إـلـيـهـ وـ دـقـ عـلـيـهـ الـبـابـ وـ قـالـ هـذـاـ اـبـوـ الـحـسـنـ الـمـرـادـىـ قـدـ جـاءـهـ فـمـشـىـ بـىـ إـلـيـهـ وـ تـلـقـاهـ وـ اـنـزـلـهـ فـيـ مـنـزـلـهـ وـ قـدـمـ عـلـيـنـاـ بـارـبـعـهـ اـسـفـاطـ مـمـلـوـهـ مـنـ الـكـتبـ الـمـسـمـوـعـاتـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۶۸

فرحـ أـبـيـ بـذـلـكـ فـرـحاـ شـدـيـداـ وـ شـكـرـ اللـهـ سـبـحـانـهـ عـلـىـ مـاـ يـسـرـ لـهـ مـنـ وـصـوـلـ مـسـمـوـعـاتـهـ إـلـيـهـ مـنـ غـيـرـ تـعبـ وـ كـفـاهـ مـؤـنـهـ السـفـرـ وـ اـقـبـلـ عـلـىـ

تلک الكتب فنسخ و استنسخ حتی اتی على مقصوده منها و كان لما حصل له جزء منها کانه حصل على ملک الدّنیا قال الحافظ ابو محمد بن عبد العظيم بن عبد الله المندری رسالت شیخنا الحافظ ابا الحسن علی بن المفضل المقدّسی فقلت له اربعه من الحفاظ تعاصروا ایهم احفظ قال من هم قلت الحافظ ابن عساکر و ابن ناصر قال ابن عساکر احفظ قلت الحافظ ابو العلاء و ابن عساکر قال ابن عساکر احفظ قلت الحافظ ابو طاهر السّلفی و ابن عساکر قال السّلفی استاذنا السّلفی استاذنا قال الحافظ زکی الدّین و غيره من الحفاظ الاثبات کشیخنا الذّہبی و أبی العباس المظفر هذا دلیل على انّ عنده ابن عساکر احفظ الّا انه و قرئ شیخه ان يصرّح بان ابن عساکر احفظ منه قال الذّہبی و الا فابن عساکر احفظ منه و قال و ما ارى ابن عساکر رای مثل نفسه قلت وقد كنت اتعجب من المندری فی ذکره هؤلاء و اهماله السّؤال عن الحافظ أبی سعد بن السّمعانی ثم لاح لی انه اقتدى بالحافظ أبی الفضل محمد بن طاهر حيث يقول فيما اخبرنا الحافظ ابن المظفر بقراءتی انا الحافظ ابو الحسین بن الیونینی انا الحافظ المندری انا الحافظ ابن المفضل قال سمعت الحافظ السّلفی يقول سمعت الحافظ ابن طاهر يقول سالت سعد الزنجانی الحافظ بمکّه و ما رایت مثله قلت له اربعه من الحفاظ تعاصروا ایهم احفظ قال من قلت الدارقطنی بغداد و عبد الغنی بمصر و ابو عبد الله بن مندہ باصبهان و ابو عبد الله الحاکم بنیسابور فسکت فالحقت عليه فقال اما الدارقطنی فاعلمهم بالعلل و اما عبد الغنی فاعلمهم بالانساب و اما ابن مندہ فاکثراهم حدیثا مع معرفة تامه و اما الحاکم فاحسنهم تصنیفا و لكن بقی على هذا انه لم احمل ذکر ابن السّمعانی و ذکر غیره کابن ناصر و أبی العلاء و الذي نراه ان ابن السّمعانی اجلّ منهما وقد يقال فی جواب هذا انّ ابن السّمعانی لم يكن حين سؤال المندری قد عرف المندری قدره فان تصانیفه فيما يغلب على الظنّ إذ ذاک لم تصل الى هذه الدّیار بخلاف هؤلاء الاربعه فانهم متقاربون ابن عساکر بالشّام و السّلفی بالاسکندریه و ابن ناصر ببغداد و ابو العلاء بهمدان و اما بن السّمعانی ففی مرو و هی من اقاصی بلاد خراسان و ابو العلاء المشار إلیه هو الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی الحافظ توفی سنة تسع و سیّین و خمس مائة بهمدان و ليس هو ابو العلاء احمد بن محمد بن المفضل الاصفهانی الحافظ المتوفی سنة ثلاث و اربعین و خمس مائة باصبهان فليعلم ذلك و قال ابو الموهاب بن صصری امّا انا فكنت اذاکره يعني الحافظ فی خلواته عن الحفاظ الذین لقيهم فقال اما ببغداد فابو عامر العبدري و اما باصبهان فابو نصر الیوناری لكن اسماعیل الحافظ کان اشهر منه فقلت له على هذا ما رای سیدنا مثله فقال لا تقل هذا قال الله تعالى فَلَا تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ قلت و قد قال تعالى وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدَّثْ

قال نعم لو قال قائل انّ عینی لم تر مثلی لصدق قلت انا لا - شکّ انّ عینه لم تر مثله و لا من يدانیه و للحافظ شعر کثیر قلّ ما املی مجلسا الّا و ختمه بشیء من شعره و کان بينه وبين حافظ خراسان أبی سعد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۶۹

ابن السّمعانی موده اکیده کتب إلیه ابو سعد کتابا سماه فرط الغرام الى ساکنی الشام و کتب هو الى ابن السّمعانی یعاتبه فی انفاذ کتاب إلیه

ما کنت احسب انّ حاجاتی إلى ک و ان نأت داری مضاعه
أنسيت ثدی موذّتی بینی و بینک و ارتضاعه و لقد عهّدتک فی الوفا

أخا تمیم لا - قضاوه الیت الاول من هذه فيه زیاده جزء و لعله قال: ما کنت احسب حاجاتی لک ان نأت داری مضاعه أ توفی الحافظ فی حادی عشر شهر رجب الفرد سنه احدی و سبعین و خمس مائة بدمشق و دفن بمقرّة باب الصّغیر و کان الملک العادل محمود بن زنکی نور الدّین قد بنی له دار الحديث التّوریه فدرس بها الى حين وفاته غير ملتفت الى غيرها و لا يتطلع الى زخرف الدّنیا و لا ناظر الى محسّن دمشق و نزهها بل لم يزل مواطبا على خدمة السّینه و التّبعد باختلاف انواعه صلاة و صياما و صدقه و اعتکافا و نشر علم و تشیع جنازة و صلة رحم الى حين قبض رحمه الله و رضی عنه و عبد الرّحیم اسنوی در طبقات شافعیه گفته و منهم الحافظ ابو القاسم علی اخو الصّائین المتقدّم ذکره امام الشّافعیه صاحب تاريخ دمشق فی ثمانین مجلّدہ و غير ذلك من المصنّفات ولد فی مستهل سنه

تسع و تسعين و اربععائة و سمعه اخوه الصائن هبة الله في سنة خمس و خمس مائة ثم رحل الى بغداد سنة عشرين ثم رجع إليها و اقام بها خمس سنين يحصل ويتفقه بالظامنه ثم رجع الى دمشق بعلم كثير و سماعات ثم رحل سنة تسع و عشرين الى خراسان و بقى نحو عدّة سنين و رجع بسماعات غزيرة و كتب عظيمة لم تدخل الشام قبله منها مسند الامام احمد و مسند أبي يعلى الموصلى و حدث ايضا في تلك الرحلة فسمع منه ائمه و كان رحمة الله دينا خيرا حسن السمت مواطبا على الاعتكاف في رمضان و عشر ذى الحجه و على الجماعة في الصيف الاول و على ختم القرآن في كل جمعه و اما في رمضان ففي كل يوم كثير النوافل و الذكر و يحيى ليلا النصف من شعبان و العيدين معرضا عن المناصب بعد عرضها عليه كثير الامر بالمعروف و النهى عن المنكر قليل الالتفات الى الامراء و ابناء الدنيا و له شعر جيد و منه

ایا نفس ویحک جاء المشیب فماذا التصابی و ماذا الغزل

تولی شبابی کان لم يكن و جاء المشیب کان لم يزل
فیا لیت شعری من اکون و ما قدر الله لی فی الازل

توفی رحمه الله حاجی عشر رجب سنة احدی و سبعین و خمس مائة قاله في العبر و حضر السیله طان صلاح الدين للصلوة عليه و ابو بکر بن احمد بن قاضی شهباء در طبقات شافعیه گفته على بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسین الحافظ الكبير ثقة الدين ابو القسم بن عساکر فخر الشافعیه و امام اهل الحديث في زمانه و حامل لوانهم صاحب تاريخ دمشق و غير ذلك من المصنفات المفيدة المشهورة مولده في ۹۹۹ سنة تسع و تسعين و اربععائة و رحل الى بلاد كثيرة و سمع الكثير من نحو الف و ثلاثة شیخ و ثمانین امرأة و تفقّه بدمشق و بغداد و كان دینا خيرا يختتم في كل جمعه و اما في رمضان ففي كل يوم معرضا عن المناصب بعد عرضها عليه

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۰

كثير الامر بالمعروف و النهى عن المنكر قليل الالتفات الى الامراء و ابناء الدنيا قال الحافظ ابو سعد السمعانی في تاريخه هو كثير العلم غزير الفضل حافظ ثقة متقن دین خیر حسن السیمت جمع بين معرفة المتنون و الاسانید صحيح القراءة متثبت محتاط رحل و بالغ في الطلب الى ان جمع ما لم يجمع غيره و اربی على اقرانه و صنف التصانیف و خرج التخاریج و شرع في تاريخ لدمشق و قال ابو محمد عبد القادر الرهاوی رایت الحافظ السلفی و الحافظ ابا العلاء الهمدانی و الحافظ ابا موسی المدینی ما رایت فيهم مثل ابن عساکر توفی في رجب سنة احدی و سبعین و خمس مائة و دفن بمقبرة باب الصغير شرقی الحجرة الّتی فيها قبر معاویة رضی الله عنه و من تصانیفه المشهورة التاريخ الكبير ثمان مائة جز و فی ثمانین مجلدۃ المواقف اثنان و سبعون جزء الاطراف للسین الاربعة ثمانیة و اربعون معجم شیوخه اثنا عشر فضل اصحاب الحديث احد عشر جزء تبیین کذب المفتری على الشیخ أبي الحسن الاشعري مجلد و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن عساکر الامام الكبير حافظ الشام بل حافظ الدّینی الثقة الثبت الحجة ثقة الدّینی ابو القاسم على بن الحسین بن هبة الله بن الحسین الدمشقی الشافعی صاحب تاريخ دمشق و اطراف السنن الاربعة و عوالی مالک و غریب مالک و فضل اصحاب الحديث و مناقب الشیان و عوالی النووی و من وافت کنیته کنیه زوجته و مسند اهل داریا و تاریخ المزّة و غير ذلك ولد سنة ۴۹۹ و سمع في سنة ۵۰۵ باعتناء والده و رحل الى بغداد و الكوفة و نیسابور و مرو و هراة و غيرها و عمل الاربعين البلدانیه و عدد شیوخه الف و ثلاثة شیخ و نیف و ثمانون امرأة سمع من الكبار و كان من کبار الحفاظ المتقین من اهل الدين و الخیر غزير العلم كثير الفضل جمع بين معرفة المتن و الاسناد و املی مجالس متینه قال التاج المسعودی سمعت ابا العلاء الهمدانی يقول لرجل استاذنه في الرحلة ان رایت احد اعرف منی فح اذن لك ان تسافر إليه الا ان تسافر الى ابن عساکر فانه حافظ كما يجب و قال ابو المواهب بن صصری قال الحافظ ابو العلاء انا اعم انه لا يساجل الحافظ ابو القاسم في شأنه احد و لو خالط الناس و ما زحمهم لاجتمع عليه المواقف و المخالف قال و كنت اذا کر ابا القاسم الحافظ عن الحفاظ الّذین لقيتهم فقال اما بغداد فابو عامر العبدی و اما باصبهان فابو نصر الیوناری و لكن اسماعیل بن محمد الحافظ كان اشهر فقلت فعلی هذا ما رای سیدنا مثل نفسه قال لا تقل هذا قال الله تعالى فلا تُرُکوا

أنفسكم

قلت فقد قال وَ أَمَّا بِنْعَمَةِ رَبِّكَ فَحَدَّثْ

فقال لو قال قائل لم ترعيني مثلی لصدق وقال المنذری سالت شيخنا الحافظ ابا الحسن بن المفضل عن اربعة تعاصرها ایهم احفظ قال من قلت الحافظ ابن ناصر و ابن عساکر فقال ابن عساکر الحافظ ابو موسى المديني و ابن عساکر فقال ابن عساکر فقلت الحافظ ابو طاهر السیلوفي و ابن عساکر فقال السیلوفي شيخنا قال الذہبی يعني انه ما احب ان يصرح بتفضیل ابن عساکر تادیبا مع شیخه ثم ابو موسی احفظ من السلفی مع ان السلفی من بحور الحديث و علمائه وقال الحافظ عبد القادر الرهاوی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۱

ما رأيت احفظ من ابن عساکر وقال ابن النجgar هو امام المحدثین في وقته انتهت إليه الرياسة في الحفظ والاتقان والثقة والمعروفة التامة و به ختم هذا الشأن مات في حادی عشر رجب سنہ ۵۷۱ و ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی در تاریخ مختصر در وقائع سنہ احادی و سبعین و خمس مائے گفتہ و فيها توفی الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر الدمشقی الملقب نور الدین کان اماماً في الحديث من اعيان الفقهاء الشافعیہ صنف تاریخ دمشق فی ثمانین مجلدۃ علی وضع تاریخ بغداد اتی فیه بالغرائب و مولد المذکور فی اول سنۃ تسع و تسعین و اربعمائہ و عمر بن مظفر الشهیر یا بن الورڈی در تتمہ المختصر در سنۃ مذکورہ گفتہ و فيها توفی الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عساکر الدمشقی نور الدین من اعيان الشافعیہ و المحدثین له تاریخ دمشق ثمانون مجلداً فیه غرائب و ولد سنۃ تسع و تسعین و اربعمائہ قلت و من شعره ولا باس به

الا ان الحديث اجل علم و اشرفه الاحدیث العوالی

وانفع كل نوع منه عندي و احسنه الفوائد في الامالی

وانک لن ترى للعلم شيئاً تحققه كافية؟؟ الرجال

فکن يا صاح ذا حرص عليه و خذه عن الرجال بلا ملال

ولا تاخذه من صحف فترمى من التصحیف بالداء العضال

و حسين بن محمد بن حسن الدیاربکری در تاریخ خمیس گفتہ و فی سنۃ احادی و سبعین و خمس مائے مات حافظ الشام علی بن الحسين بن عساکر صاحب التاریخ الكبير و له ثلاث و سبعون سنۃ و ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی در جامع مسانید أبي حنیفه گفتہ علی بن عساکر الدمشقی قال الحافظ ابن النجgar فی تاریخه علی بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسين الشافعی المعروف بابن عساکر من اهل دمشق امام المحدثین فی وقته سمع بافاده اخیه الاکبر و هو صغیر فی سنۃ خمسین و خمس مائے من أبي الحسن الموزایی و أبي القاسم و أبي النسیب و أبي الوحش سبع بن قیراط و أبي طاهر الجبائی و سمع بنفسه من والده و أبي محمد الکفانی و أبي الحسین بن قییس و أبي الحسین السلمی و عبد الکریم بن حمزہ ثم انه رحل الى العراق فی سنۃ عشرين و خمس مائے و سمع الكثیر ببغداد من أبي القاسم الحصین و أبي الحسن الدینوری وقرأ على کثیر بن الاسعد بن المذکور و أبي غالب بن البناء و محمد بن عبد الباقی الانصاری و من خلق کثیر سواهم و سمع بمکة محمد بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل بن الغزال و رزین بن معاویة العبدی و بالمدینة ابا الفتوح عابد الخلاق بن عبد الواسع بن عبد الهادی الانصاری الھروی وبالکوفة الشریف ابا البرکات عمر بن ابراهیم الزینبی و عاد الى بغداد و اقام بها یسمع الحديث و یقرأ الخلاف و الفقه و عاذ الى دمشق و رحل الى خراسان على طریق اذربیجان و دخل نیسابور سنۃ تسع و عشرين و سمع بها ابا عبد الله الفراوی و ابا محمد السیندی و زاهر بن طاهر الشحامی و اخاه وجها و ابو المظفر العشیری و سمع ببوشنج و سرخس و طوس و مرو و اصبهان و همدان و بسطام و دامغان و سمنان و الری و زنجان و غيرها من البلاد الى بغداد سنۃ ثلث و ثلثین و خمس مائے و کتب عن جماعة و عاد الى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۲

دمشق يحدّث و يملّى و يصنّف على اكمل سير و احسن طريقه الى آخر عمره جمع تاريخ دمشق في خمس مائة و سبعين جزءاً و المواقفات عن شيوخ الائمه الثقات اثنين و تسعين جزءاً و الاشراف على معرفة الاطراف ثمانية و اربعون جزءاً و المعجم لاسماء شيوخه الذين سمع منهم و اجازوا له و عدّتهم الف و ثلث مائة شيخ و غير ذلك من التصانيف ولد في محرم سنة تسع و تسعين و اربعين و اربعمائة و توفّى في رجب سنة احدى و سبعين و خمس مائة و دفن في مقابر باب الصّيغير يقول اضعف عباد الله فقد حدّثني عنه الشيخ المعمر رشيد الدين احمد بن الفرج بن مسلمه الدمشقي بدمشق قال اخبرنا الامام الحافظ ابو القاسم على بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر القراءة عليه و انا اسمع منه ستّ و ستّين و خمس مائة و مولد هذا الشيخ سنة خمس و خمسين و خمس مائة و ازيدقى در مدينة العلوم گفته و من التواریخ تاریخ الحافظ ابن عساکر سبعة و خمسون مجلداً و هو الحافظ ابو القاسم على بن أبي محمد الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر الدمشقى الملقب ثقة الدين كان محدث الشام و من اعيان فقهاء الشافعية غالب عليه الحديث فاشتهر به و بالغ في طلبه الى ان جمع منه ما لم يتّفق لغيره و رحل و طوف و جاب البلاد و لقى المشايخ و كان رفيق الحافظ أبي سعد السّمعانى في الرحلة جمع بين المتون و الاسانيد سمع ببغداد ثم رحل الى دمشق ثم الى خراسان و نيسابور و هراة و اصبهان صنف التصانيف المعتبرة صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلدة بخطه اتى فيه بالعجبات قيل انه جمع هذا منذ عقل و الا فالعمر لا يتسع لوضعه بعد الاشتغال ولد في اول المحرم سنة تسع و تسعين و اربعمائة و توفّى في رجب سنة احدى و سبعين و خمس مائة بدمشق و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ثقة الدين الحافظ ابو القاسم على بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر الدمشقى كان محدث الشام في وقته و من اعيان الفقهاء الشافعية غالب عليه الحديث فاشتهر به و بالغ في طلبه الى ان جمع منه ما لم يتّفق لغيره و رحل و طوف و جاب البلاد و لقى المشايخ و كان رفيق الحافظ أبي سعد السّمعانى في الرحلة و كان حافظاً ديناً جمع بين المتون و الاسانيد سمع ببغداد ثم رجع الى دمشق ثم الى خراسان و دخل نيسابور او هراة و اصبهان و الجبال و صنف التصانيف المفيدة و خرج التخاريج و كان حسن الكلام على الاحاديث محفوظاً في الجمع والتاليف صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلداً بخطه اتى فيه بالعجبات قيل انه جمع هذا منذ عقل نفسه و الا فالعمر لا يتسع لوضعه بعد الاشتغال ولد في اول المحرم سنة ٤٩٩ و توفّى في رجب سنة ٥٧١ بدمشق و حضر للصلوة عليه السلطان صلاح الدين و له شعر لا باس به و تواليف حسنة و اجزاء ممتعة و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الحافظ ابو القاسم على بن أبي محمد الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسين المعروف بابن عساکر الدمشقى الملقب ثقة الدين كان محدث الشام في وقته و من اعيان الفقهاء الشافعية غالب عليه الحديث فاشتهر به و بالغ في طلبه الى ان جمع منه ما لم يتّفق لغيره و رحل و طوف و جاب البلاد و لقى المشايخ و كان رفيق الحافظ أبي سعد السّمعانى في الرحلة

رفيق الحافظ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٧٣

أبي سعيد عبد الكرييم السّمعانى في الرحلة و كان حافظاً ديناً جمع بين المتون و الاسانيد سمع ببغداد في سنة ٥٢٠ من اصحاب البرمكي و التنوخى و الجوهرى ثم رجع الى دمشق ثم رحل الى خراسان و دخل نيسابور و هراة و اصبهان و الجبال و صنف التصانيف المفيدة و خرج التخاريج و كان حسن الكلام على الاحاديث محفوظاً في الجمع والتاليف صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلداً اتى فيه بالعجبات و هو على نسق تاريخ بغداد و له غيره تواليف حسنة و اجزاء ممتعة و له شعر لا باس به فمن ذلك قوله:

الا انّ الحديث اجل علم و اشرفه الاحاديث العوالى

وانفع كل نوع منه عندى و احسنه الفوائد و الامالى

وانك لن ترى للعلم شيئاً يتحققه كافواه الرجال

فكن يا صاح ذا حرص عليه و خذه عن الرجال بلا ملال

ولا تأخذه من صحف فترمى من التصحيف بالذاء العضال

و من المنسوب إليه

ایا نفس و يبحک جاء المشیب فما ذا التصابی و ما ذا الغزل
تولی شبابی کان لم يكن و جاء مشیبی کان لم يزل
کانی بنفسی على غرّه و خطب المنون بها قد نزل
فیا لیت شعری ممّا اكون و ما قدر الله لی بالازل

قال في الاثار و له كتاب الاجتهد في اقامه فرض الجهاد و كتاب تبیین الوهم و التغليط الواقع في حديث الاطیط و هو رساله في جزء رد في الحديث الذي اخرجه ابو داود و هو ان اعرايما اتى التّبی صلعم فاستشفع للمطر و فيه لفظا طیط الرّحل بالراكب ذكره ابن کثير و له كتاب تبیین کذب المفتری فيما نسب الى أبي الحسن الاشعري قال ابن السبکی و هو من اجل الكتب فائدة فيقال کل سنی لا يكون عنده ذلك الكتاب فليس من نفسه على بصیرة و لا يكون الفقيه شافعیا على الحقيقة حتى يحصل له ذلك اختصره الامام الیافعی و كتاب مبهمات القرآن و غير ذلك انتهي و كانت ولادته في اول المحرم سنة ۷۹۹ و توفی لیله الاثنین الحادی و العشرين من رجب سنہ ۴۷۱ بدمشق و حضر الصلوة عليه السلطان صلاح الدّین رحمه الله و نیز مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلاء المتّقین باحباء اثر الفقهاء و المحدثین گفته على بن أبي محمد الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسین المعروف بابن عساکر الدمشقی الملقب ثقة الدين در وقت خود محدث شام و از اعیان فقهاء شافعیه بود حدیث بروی غالب آمده و بدان شهرت گرفته و در طلبش مبالغه نموده چیزی جمع نمود که غیر او را اتفاق نیفتاد رحلت و طواف و جو布 بلاد و ملاقات مشایخ کرد رفیق حافظ أبي سعد عبد الكريم بن السمعانی بود در رحلت میان متون و اسانید جمع کرد حافظ دینا شد سماعتش در بغداد در سنہ عشرين خمس مائے از اصحاب بر مکی و تنوخی و جوهريست بدمشق رجوع کرد و بخارasan شافت و داخل نیسابور و هرات و اصبهان و جبال شد و تصانیف مفیده تالیف کرد و تحریج تخاریج نموده بود حسن الكلام بر احادیث محظوظ در جمع و تالیف تاریخ کبیر دمشق در هشتاد مجلید تالیف اوست بر نسق تاریخ بغداد در وی عجائب آورده و او را جزین تالیف دیگرست و شعرست که لا باس به منها قوله:

الا انّ الحديث اجل علم و اشرفه الاحدیث العوالی

وانفع كل نوع منه عندي و احسنه الفوائد عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۴
والامالی و انک لن ترى للعلم شيئا

يتحققه كافواه الرجال فكن يا صاح ذا حرصن عليه
و خذه عن الرجال بلا ملار ولا تاخذه من صحف فترمى
من التّصحیف بالداء العضال و من المنسوب إليه نظم
ایا نفس و يبحک جاء المشیب فما ذا التصابی و ما ذا الغزل
تولی شبابی کان لم يكن و جاء مشیبی کان لم يزل
کان بنفسی على غرّه و خطب المنون بها قد نزل
فیا لیت شعری ممّا اكون و ما قدر الله لی بالازل

ابن خلکان گفته الترم فیها ما لا یلزم و هو الزای قبل اللّام ولادتش در اول محرّم سنّه تسع و تسعین و اربعمائه بوده و وفات بست و یکم رجب سنّه احدی و سبعین و خمس مائے بدمشق و نزد پدر و اهل خود بمقابر باب الصّیغیر مدفون شد سلطان صلاح الدین و شیخ قطب الدین نیسابوری در نماز جنازه او حاضر شدند

وجه پنجاه و دوم

آنکه مجد الدین ابو السید عادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاشیر الجزری این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه در جامع الاصول لاحادیث الرسول در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفتہ انس قال کان عند رسول الله صلی الله علیه وسلم طیر فقال اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک یاکل معی هذا الطائر فجاء علی فاکل معه اخرجه الترمذی وقال رزین قال ابو عیسی فی هذا الحديث قصیه و فی آخرها ان انسا قال لعلی استغفر لی و لک عندي بشاره ففعل فاخبره بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم انتهى و فی روایة هذا المنقد الجبہد التحریر* الماهر الحاذق فی التنقیب و التقریر* اعنی ابا السعادات المعروف بابن الاشیر* و لهذا الحديث الاشیر الاشیر* دلیل زاهر مستین مستینیر* علی وضوح الحق المشرق المنیر* فمن حاد عنه بعد ما رواه ذاک المحقق الخیر* او نکوص عنه غبّ ما حدّث به هذا الناقد البصیر* فهو لا محالة غير مبال بسوء المصیر* و لا هائب عمما اعد لاصحاب الجحیم و السعیر* و ابن الاشیر عالم معتمد کبیر و محدث موثوق به و شهیر و محقق معدوم الشیبه و النظیرست علی بن محمد المعروف بابن الاشیر در کامل در سنہ سُت و سُت مائۀ گفته و فیها فی سلخ ذی الحجۃ توفی اخی مجد الدین ابو السید عادات المبارک بن محمد بن عبد الکریم الکاتب مولده فی احد الریبعین سنہ اربع و اربعین و کان عالما فی عدۃ علوم منها الفقه و الاصولان و النحو و الحدیث و اللّغة و له تصانیف مشهورۃ فی التفسیر و الحدیث و النحو و الحساب و غریب الحدیث و له رسائل مدونۃ و کاتبا مفلقا یضرب به المثل ذا دین متین و لزوم طریق مستقیم رحمه الله و رضی عنہ فلقد کان من محسن الزمان و لعل من یقف علی ما ذکرته یتھمنی فی قولی و من عرفه من اهل عصرنا یعلم انی مقصّر و قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الأعیان گفته ابو السعادات المبارک بن أبي الكرم محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی المعروف بابن الاشیر الجزری الملقب مجد الدین قال ابو البرکات ابن المستوفی فی تاریخ اربیل فی حقه اشهر العلماء ذکر او اکبر النباء قدرًا واحداً الفضلاء المشار إلیهم و فرد الامثال المعتمد فی الامور عليهم اخذ النحو عن شیخه أبي محمد سعید بن المبارک الدهان و قد سبق

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۵

ذکره و سمع الحديث متاخرًا و لم تقدم روایته و له المصنفات البدیعه و الرسائل الوسیعه منها جامع الاصول فی احادیث الرسول جمع فیه بین الصیحاح السیئة و هو علی وضع کتاب رزین الله ان فیه زیادة کثیره علیه و منها کتاب التهایه فی غریب الحديث فی خمس مجلیدات و کتاب الانصار فی الجمع بین الكشف و الكشاف فی تفسیر القرآن الکریم اخذہ من تفسیر الشعیبی و الزمخشّری و له کتاب المصطفی و المختار فی الادعیه و الاذکار و له کتاب لطیف فی صنعت الكتابة و کتاب البدیع فی شرح الاصول فی النحو لابن الدهان و له دیوان رسائل و کتاب الشافعی فی شرح مسنند الشافعی رضی الله عنہ و غیر ذلك من التصانیف کانت ولادته بجزیره ابن عمر فی احد الریبعین سنہ اربع و اربعین و خمس مائہ و نشأ بها ثم انتقل الى الموصل فی سنہ خمس و ستین و خمس مائہ ثم عاد الى الجزیره ثم عاد الى الموصل و تنقل فی الولايات بها و اتّصل بخدمة الامیر مجاهدین قیماز بن عبد الله بن الخادم الزینی المقدم ذکرہ فی حرف القاف و کان نائب المملکه فكتب بین يديه منشیا الى ان قبض علیه كما سبق ذکره فاتصل بخدمة عز الدین مسعود بن مودود صاحب الموصل و تولی دیوان رسائله و کتب له الى ان توفی ثم اتّصل بولده نور الدین ارسلان شاه و قد سبق ذکرہ فحظی عنده و توفرت حرمتہ لدیه و کتب له مددہ ثم عرض له مرض کفّ یديه و رحلیه فمنعه من الكتابة مطلقا و اقام فی داره یعشاه الکابر و العلماء و انشأ رباطا بقریة من قرى الموصل قصر حرب و وقف املاکه علیها و علی داره التي کان یسكنها بالموصل و بلغنى انه صنف هذه الكتب کلّها فی مددۃ العطله فانه تفرغ لها و کان عنده جماعة یعنونه علیها فی الاختیار و الكتابة الخ و ذهبي در عبر در سنہ ست و سُت مائۀ گفته و العلامه مجد الدین ابو السید عادات ابن الاشیر المبارک بن محمد بن عبد الکریم الشیبانی الجزری ثم

الموصلى الكاتب مصنف جامع الاصول والنهایة فى غريب الحديث و له سنة اربع و اربعين و نيز ذهبي در دول الاسلام در سنہ مذکوره گفتہ و فيها مات العلامہ مجد الدین ابو السعادات المبارک بن محمد بن محمد الاثير الشیبانی الجزری ثم الموصلى صاحب جامع الاصول و غريب الحديث فی آخر العام و له اثنتان و ستون سنة و تسعۃ شهر و عماد الدين ابو الفداء در مختصر فی اخبار البشر در سنہ مذکوره گفتہ و فيها فی سلخ ذی الحجۃ توفی مجد الدین ابو السعادات المبارک بن محمد بن محمد بن عبد الكریم و مولده سنہ اربع و اربعین و خمس مائیه المعروف بابن الاثير اخو عز الدین علی المورخ مؤلف الكامل فی التاریخ و كان مجد الدین المذکور عالما بالفقہ والاصولین والنحو و الحديث و اللّغۃ و له تصانیف مشهورۃ و كان كتابا مفقعا و عبد الله بن اسعد الیافعی در مرآء الجنان گفتہ العلامہ مجد الدین ابو السعادات مبارک بن محمد بن محمد المعروف بابن الاثير الشیبانی الجزری ثم الموصلى الكاتب قال ابو البرکات ابن المستوفی فی حقہ اشهر العلماء ذکرا و اکثر النبلاء قدرها و أحد الافاضل المشار إلیهم و فرد الامائل المعتمد فی الامور عليهم اخذ النحو عن شیخه أبي محمد اسماعیل بن المبارک و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۶

سمع الحديث متاخر او لم يتقدم له روایة و له المصنفات البدیعه و الرسائل الوسیعه منها جامع الاصول فی احادیث الرسول جمع فيه بين الصیحاج السته و هو على وضع کتاب رزین الا انّ فيه زیادات كثیرة و منها کتاب النهایة فى غريب الحديث فی خمس مجلدات و کتاب الانصار فی الجمع بين الكشف و الكشاف فی تفسیر القرآن اخذہ من تفسیر الشعلی و الزمخشری و له کتاب المصطفی و المختار فی الادعیه و الاذکار و کتاب لطیف فی صنعة الكتابة و کتاب البديع فی شرح الفصول فی النحو لابن الدهان و دیوان رسائل و کتاب الشافی فی شرح مسند الامام الشافی و غير ذلك من التصانیف ولی دیوان الانشاء لصاحب الموصى مسعود بن مودود ارسلان شاه و خطی عنده و توفرت حرمتہ لدیه و کتب له مدة ثم عرض له مرض الفالج فکفّ يده من الكتابة و رجلیه من الحركة فاقام فی داره تغشیه الاکابر و العلماء و انشأ ریطا و وقف املاكه علی رباطه المذکور و علی داره التي سکنها قال ابن خلکان صنف کتبه كلّها فی مدة تعطّله فانه تفرغ لها و كان عنده جماعة يعنونه علیها فی الاختیار و الكتابة الخ و عبد الرحیم بن حسن اسنوى در طبقات شافعیه گفتہ مجد الدین ابو السعادات المبارک بن محمد بن عبد الكریم الشیبانی الجزری ثم الموصلى المعروف بابن الاثير ذکرہ ابن خلکان هو و من ياتی من اهل بيته فلنقتصر علی ما ذکرہ فانه اعرف بهم لكونه من بلادهم فقال كان المذکور فقيها محدّثا ادیبا نحویا عالما بصنعة الحساب و الانشاء ورعا عاقلا مهیبا ذا بر و احسان ولد سنہ اربع و اربعین و خمس مائیه بجزیرة ابن عمر و سمع بها الحديث و بغداد و انتقل الى الموصى فسمع بها و استغل و انتفع الناس به و صنف تصانیفه المشهورۃ النافعۃ کجامعة الاصول والنہایة فی غربی الحديث و شرح مسند الامام الشافی و غير ذلك و انتقلت بها الاحوال حتى باشر کتابة السر و صار رئيسا يرجع إلیه فی الامور ثم حصل له فالج ابطل حركة يدیه و رجلیه فأنشأ ریطا بقریة من قرى الموصى و وقف املاكه علیه و اقام به الى ان توفي آخر يوم من سنہ ست و ست مائیه روى عنه جماعة و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردى در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنہ ست و ست مائیه گفتہ و فيها فی سلخ ذی الحجۃ توفی مجد الدین ابو السعادات المبارک بن محمد بن عبد الكریم المعروف بابن الاثير اخو عز الدین علی مؤلف الكامل فی التاریخ و كان عالما بالفقہ والاصولین والنحو و الحديث و اللّغۃ و کتابته مقلقة و مولده سنہ اربع و اربعین و خمس مائیه و ابو الولید محمد بن محمد المعروف بابن متحنه در روض المناظر در وقائع سنہ مذکوره گفتہ و فيها توفی مجد الدین ابو السعادات المبارک بن محمد بن عبد الكریم المعروف بابن الاثير و لهذا هو اخو عز الدین علی المورخ صاحب الكامل و مولده سنہ اربع و اربعین و خمس مائیه و كان فقيها اصولیا لغویا نحویا محدّثا و ولی الدین محمد عبد الله الخطیب در اسماء رجال مشکاه گفتہ المبارک بن محمد الجزری هو ابو السعادات المبارک بن محمد الجزری المشهور بابن الاثير

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۷

صاحب كتاب جامع الاصول و مناقب الاخيار و النهاية كان عالماً محدثاً لغويّاً روى عن خلق من الائمة الكبار كان بالجزيره و انتقل الى الوصول و مات بها يوم الخميس سلخ ذى الحجه سنة ست و سنتين مائة رحمه الله تعالى و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعيه گفته المبارك بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني العلامه مجد الدين ابو السعادات ابن الاثير الجزري ثم الموصلى الفقيه المحدث اللغوي البارع فى العلم ولد فى احدى الربيعين سنة اربع و اربعين و خمس مائة بجزيره ابن عمر و نشأ بها ثم انتقل الى الموصل و سمع الحديث وقرأ الفقه و الحديث و الادب و النحو ثم اتصل بخدمة السلطان و ترقت بها المنازل حتّى باشر كتابة السرّ ثم انه حصل له نقوس ابطل حرکه يديه و رجليه و صار يحمل فى محفظه فاقام بداره و انشأ رباطاً بقرية من قرى الموصل و وقف املاكه عليها قال ابن خلکان كان فقيها محدثاً اديباً نحوياً عالماً بصنعة الحساب و الانشاء ورعاً عاقلاً مهيباً ذا بز و احسان توفّى في آخر يوم من سنة ست و سنتين مائة و دفن برباطه و من تصانيفه كتاب جامع الاصول و كتاب النهاية في غرائب؟؟؟ الحديث و كتاب شرح مسند الشافعى و الانصاف في الجمع بين الكاشف و الكشاف تفسيري الثعلبي و الزمخشري و كتاب البديع في شرح الفصول في النحو لابن الدهان و له ديوان رسائل و كتاب لطيف في صناعة الكتابة و كتاب المصطفى المختار في الادعية و الاذكار و كتاب المختار في مناقب الاخيار و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي در بغية الوعاء گفته المبارك بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني العلامه مجد الدين ابو السعادات الجزري الاربلي المشهور بابن الاثير من مشاهير العلماء و اكابر النبلاء و اوحد الفضلاء ولد سنة اربع و اربعين و خمس مائة بالجزيره و انتقل الى الموصل و اخذ النحو عن ابن الدهان و يحيى بن سعدون القرطبي و سمع الحديث متاخرًا من عبد الوهاب و غيره و تنقل في الولايات و كتب في الانشاء ثم عرض له مرض كف يديه و رجليه و منعه الكتابة فانقطع في بيته يغشاه الاكابر و العلماء فجاءه مغربي فالترم انه يداويه و لا يأخذ اجره الا بعد برئه و اخذ في معالجته بدهن صنعه و لانت رجله و اشرف على البرء فارضى المغربي بشيء و صرفه فلامه اخوه عز الدين فقال انا كنت في راحه مما كنت فيه من صحبه هؤلاء و التزام اخطارهم وقد سكتت روحى الى الانقطاع و الدعه فإذا طرأت لهم امور ضروريه جاؤنى بأنفسهم ليأخذ ورائي و له من التصانيف النهاية في غريب الحديث جامع الاصول في احاديث الرسول البديع في النحو الباهر في الفروق في النحو تهذيب فصول ابن الدهان الانصاف بين الثعلبي و صاحب الكاشف شرح مسند الشافعى البنين و البنات و الاباء و الامهات و الأدواء و الذوات و قفت عليه و لخصت منه الكنى في كراسه مات يوم الخميس سلخ ذى القعده سنة ست و سنتين مائة و اذنيقي در مدينة العلوم گفته و مما يختص بغرير الحديث نهاية ابن الاثير الجزري و هو المبارك بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني العلامه مجد الدين ابو السعادات الجزري الاربلي المشهور بابن الاثير من مشاهير العلماء و اكابر النبلاء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۸

و اوحد الفضلاء ولد في سنة اربع و اربعين و خمس مائة بالجزيره و انتقل من الموصل و اخذ النحو عن ابن الدهان و يحيى بن سعدون القرطبي و سمع الحديث متاخرًا من عبد الوهاب بن سكينة و غيره و تنقل في الولايات و كتب في الانشاء و له من التصانيف النهاية في غريب الحديث و جامع الاصول في احاديث الرسول و البديع في النحو و الباهر في الفروق في النحو و غير ذلك مات في سلخ ذى الحجه سنة ست و سنتين مائة و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته مبارك بن محمد بن مهدى مجد الدين ابو السعادات الجزري الاربلي المشهور بابن الاثير اشهر العلماء ذكرها و اكبر النبلاء قدراً احد الافضل المشار إليهم و فرداً لأمثاله المعتمد في الامور عليهم كان نائب المملكه ولد سنه ۵۴۴ بالجزيره و انتقل الى الموصل و اخذ النحو عن ابن دهان و يحيى بن سعدون القرطبي و سمع الحديث متاخرًا و تنقل في الولايات و كتب في الانشاء و له النهاية في غريب الحديث و جامع الاصول في احاديث الرسول و البديع في النحو و كتاب الانصاف في الجمع بين الكشف و الكشاف في التفسير و كتاب المصطفى و المختار في الادعية و الاذكار و كتاب في صفة الكتابة صنف هذه الكتب و كان عنده جماعة يعنونه عليها في الاختيار و الكتابة و له شعر يسير مات سنه ۶۰۶ رحمه الله تعالى و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مکمل گفته ابو السعادات المبارك بن أبي الكريم

محمد بن محمد بن عبد الكرييم بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الاثير الجزري الملقب مجذ الدین قال ابو البرکات بن المستوفى فى تاریخه فى حقه اشهر العلماء ذکرا و اکبر النباء قدرها و أحد الأفضل المشار إليهم و فرد الأمثال المعتمد فى الامور إليهم اخذ النحو عن شیخه أبي محمد سعید بن المبارک بن الدھان و سمع الحديث متاخرًا ولم تقدم روايته و له المصتفات البديعة و الرسائل الواسعة منها جامع الاصول فى احاديث الرسول جمع بين الصحاح السنة و هو على وضع كتاب رزين الا ان فيه زيادات كثيرة عليه و منها كتاب النهاية فى غريب الحديث فى خمس مجلدات و له كتاب المصطفى و المختار فى الادعية و الاذكار و كتاب الشافى فى شرح مسند الامام الشافعى و غير ذلك من التصنيفات كانت ولادته بجزيرة ابن عمر فى احد الربعين سنة اربع و اربعين و خمس مائة و كانت وفاته بالموصل يوم الخميس سلخ ذى الحجّة سنة ست و سنت مائة رحمه الله تعالى و نيز مولوى صديق حسن خان در اتحاف النباء گفته المبارك بن أبي الكرم محمد بن عبد الكرييم بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الاثير الجزري الملقب مجذ الدین ابو البرکات بن المستوفى در تاريخ خود بحق وی گفته اشهر العلماء ذکرا و اکبر النباء قدرها و احد الافضل المشار إليهم و فرد الأمثال المعتمد فى الامور عليهم علم نحو از شیخ أبي محمد سعید بن المبارک بن الدھان گرفه و سمعات حديث متاخر کرده مصنفات بدیعه و رسائل وسیعه دارد منها جامع الاصول فى احاديث الرسول و كتاب النهاية فى غريب الحديث در پنج مجلد و كتاب الانصاف فى الجمع بين الكشف و الكشاف در تفسیر قرآن کریم در وی از تفسیر ثعلبی و زمخشri اخذ نموده و له كتاب المصطفى و المختار فى الادعية و الاذكار و كتاب فى صنعة الكتابة و كتاب البديع فى شرح الفصول فى النحو

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۷۹

لابن الدھان و له دیوان رسائل و كتاب الشافی فى شرح مسند الامام الشافعی و غير ذلكولادتش در جزیره ابن عمر در سنہ اربع و اربعین و خمس مائة بوده و همانجا نشو و نما یافته بموصل نقل کرد و بخدمت امير مجاهد الدين قائماز بن عبد الله الخادم الزینی رسیده نائب مملکت گردیده مدت تا قضای او روبرویش نوشت خواند کرد بعده بخدمت عز الدين مسعود بن مودود صاحب موصل متولی دیوان رسائل گشت و تا وفات او کتابت نمود بعده بخدمت ولدش نور الدين ارسلان منشی ماند و حرمت و حظ وافر یافت تا آنکه بمرضی گرفتار شده دست و پای او بیکار شد و از نوشت و خواند باز ماند و خانهنشین گردید اکابر و علماء نزد او می آمدند در قریه از قرای موصل رباتی بنا کرد که نامش قصر حربست املاک خود را بر آن رباط و بر خانه خود که در موصل بود وقف ساخت ابن خلکان گفته مرا رسیده است که این همه کتب در ایام عطلت خود تصنیف نمود زیرا که برای آن فارغ شده بود و نزدش جماعتی بود که اعانت او برین کار می کردند در اختیار و کتابت شعر یسیر دارد از آنجلمه این دو بیست که وقت لغرش بغله سواری اتابک صاحب موصل انشاد کرد

ان زلت البغلة من تحته فان في زلتها عذرا

حملها من علمه شاهقا و من ندى راحته بحرا

و این معنی مطروقست در اشعار بسیار آمده برادرش عز الدين ابو الحسن على حکایت کرده که چون وی خانهنشین گشت مردی از مغرب آمده گفت که مداوات او می کنم و الترام کرد که تا صحت هیچ اجرت نستاند چنانکه بگفته او شروع در معالجه کنانیدم آن مرد روغنی ساخت و مالش نمود تا آنکه اثر علاجش نمایان شدن گرفت و پای دراز شدن یافت و صورت صحت نمودار گردید ابن اثير گفت این مرد را چیزی داده و خوشنود ساخته رخصت کنید گفتم چرا و نجح معانات او ظاهر شده گفت سخن همینست که تو گویی لیکن من الحال از صحبت این قوم و الترام اخطار ایشان در راحتمن و جان من بانقطاع و دعت ساکن گشته دیروز که تندrst بودم نفس خود را برفتح نزد ایشان خوار و زبون می ساختم و امروز بخانه خود نشسته ام و ایشان را چون امور ضروریه پیش می آیند خود برای گرفتن نزد من می آیند و میان این هر دو فرق بسیارست و برای حصول این غرض هیچ سبب جز این مرض نیست لهذا زوال او بمعالجه نمی خواهم و از عمر هم قلیلی بیش نمانده است پس مرا باید گذاشت که باقی عمر حر و سليم از

ذلّ زندگی کنم چه از دنیا حظ وافر گرفته‌ام عز الدين می‌گوید که قول او قبول کرده آن مرد را باحسان و انعام رخصت نمودم وفاتش در موصل روز پنجم شنبه سلخ ذی الحجّه سنّه سنت دست مائة اتفاق افتاده در رباط خود مدفون گشت جزیره ابن عمر شهری فوق موصل بر دجله است بجهت احاطه دجله آن را بجزیره مسمی شد و اقدی گفته مردی از اهل برقعید که او را عبد العزیز بن عمر می‌گفتند آن را بنا ساخته است و الله اعلم

وجه پنجاہ و سوم

آنکه ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاشیر الجزری برادر ابن الاشیر صاحب جامع الاصول نیز حدیث طیر را باستاد متصل از مشایخ خود روایت نموده و اثبات آن بطرق متعدده فرموده چنانچه در اسد الغابة فی معرفة الصّیحۃ که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن باین نهج نموده اسد الغابة فی معرفة الصّیحۃ مجلدین للشيخ عز الدین علی بن محمد المعروف بابن الاشیر الجزری المتوفی سنه ثلاثین و سنت مائة ذکر فيه سبعة آلاف و خمس مائة ترجمة و استدرک ما فاته من تقدمه و بین اوهامهم قاله الذهبی فی تجرید اسماء الصّیحۃ و هو مختصر اسد الغابة اوّله الحمد لله العلی الكبير الاعلی الخ ذکر فیه ان کتاب ابن اشیر نفیس مستقص لاسماء الصحابة الذین

^{٣٨٠} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

ذكرها في الكتب الاربعة المصنفة في معرفة الصيحة و هي كتاب ابن مندة و كتاب أبي نعيم و كتاب أبي موسى الاصبهانيين و هو ذيل كتاب ابن مندة و كتاب ابن عبد البر و زياده المصنف عليهم بترجمة جناب امير المؤمنين عليه السلام در ذكر فضائل آن حضرت **گفته**

غير من ذكرنا حميدا الطويل و ابو الهندى و يغتم بن سالم يغنم بالياء تحتها نقطتان و الغين المعجمة و اللون و آخره ميم و هو اسم مفرد و الله اعلم انتهى نقلنا عن نسخة قلمية و قبلا عن نسخة مطبوعة بمصر فهذا الامام العلامة الحائز للفضل الدر الكثير * الحافظ ابو الحسن المعروف بابن الاثير * قد شمر لاثيات هذا الحديث كل التسمير * و شد ازراره لتزييره و التسمير * فروي له عده طرق عن امثال

النادين المشاهير* و اكابر الماهرين في هذا الشأن الخطير* و عدّه من فضائل مولانا على امير كلّ امير عليه و آله اصحاب التطهير* سلام الله الملك القدير* مادام للحمام هديل و هدير* فلم يبق و الحمد لله مجال لوساوس ارباب التغیر* و لا حاجز لهم عن منکبات التنکيل و التعیف و التعییر* و الله ولی الارشاد و الايقاظ و التبصیر* و هو المتفضل المنعم بكلّ صغير و كبير* و ابو الحسن على المعروف بابن الاٍثیر هم مثل برادر خود از اجله حذاق مشاهير و اعظم سباق نحّاری و صاحب باع غیر قصیر و محزز تدرّب متکاثر وفیرست ابن خلکان در وفيات الأعیان گفته ابو الحسن على بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشیبانی المعروف بابن الاٍثیر الجزری الملقب عز الدين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۸۱

ولد بالجزیرة و نشأ بها ثم صار الى الموصل مع والده و اخويه الاتي ذكرهما ان شاء الله تعالى و سكن الموصل و سمع بها من أبي الفضل عبد الله بن احمد الخطيب الطوسي و من في طبقته و قدم بغداد مرارا حاججا و رسولا- من صاحب الموصل و سمع بها من الشیخین أبي القاسم يعيش بن صدقه الفقيه الشافعی و أبي احمد عبد الوهاب بن على الصوفی و غيرهما ثم رحل الى الشام و القدس و سمع هناك من جماعة ثم عاد الى الموصل و لزم بيته منقطعا الى التّوفّر على النظر في العلم و التصنيف و كان بيته مجمع الفضل لاهل الموصل و الواردين عليها و كان اماما في حفظ الحديث و معرفته و ما يتعلّق به و حافظا للتّواریخ المتقدمة و المتأخرة و خيرا بانساب العرب و اخبارهم و ایامهم و وقائعهم صنف في التّاریخ كتابا كثیرا سماه الكامل ابتدأ فيه من اول الزمان الى آخر سنة ثمان و عشرين و ست مائة و هو من خیار التّواریخ و اختصر كتاب الانساب لابي سعد عبد الكريم بن السمعانی و استدرك عليه في مواضع و نبه على اغلاط و زاد اشياء اهملها و هو كتاب مفید جدا و اکثر ما يوجد اليوم بایدی الناس هذا المختصر و هو في ثلاثة مجلدات و الاصل في ثمان و هو عزيز الوجود و لم اره سوى مرّة واحدة بمدينة حلب و لم يصل الى الدّیار المصریة سوى المختصر المذكور و له كتاب اخبار الصحابة رضوان الله عليهم في ست مجلدات كبيرة و لما وصلت الى حلب في اواخر سنة ست و عشرين و ست مائة كان عز الدين المذكور مقیما بها في صورة الضیف عند الطواشی شهاب الدین طغیری الخادم اتابک الملك العزيز بن الملك الظاهر صاحب حلب و كان الطواشی كثير الاقبال عليه حسن الاعتقاد فيه مکرما له فاجتمع به فوجده رجلا مکمللا في الفضائل و كرم الاخلاق و كثرة التّواضع فلازمت التّردد فيه و كان بينه وبين الوالد رحمة الله مؤانسة اکيدة فكان بسببها يبالغ في الرّعاية و الاعکام ثم انه سافر الى دمشق في سنة سبع و عشرين ثم عاد الى حلب في اثناء سنة ثمان و عشرين فجزيت معه على عادة التّردد و الملازمّة و اقام قليلا ثم توجه الى الموصل و كانت ولادته في رابع جمادی الاولى سنة خمس و خمسين و خمس مائة بجزيرة ابن عمر و هم من اهلها و توفی في شعبان سنة ثلاثين و ست مائة رحمة الله تعالى بالموصل و سیاتی ذکر اخويه مجد الدین ابو السعادات المبارك و ضیاء الدین أبي الفتح نصر الله ان شاء الله تعالى و الجزیرة المذکورة اکثر الناس يقولون أنها جزیرة ابن عمر و لا ادرى من ابن عمر ثم انى ظفرت بالصواب في ذلك و هو ان رجلا من اهل برقعید من اعمال الموصل بناها و هو عبد العزیز بن عمر فاضیفت إليه و رأیت في بعض التواریخ أنها جزیرة ابني عمراوس و كامل و لا ادرى ايضا من هما ثم رأیت في تاريخ ابن المستوفی في ترجمة أبي السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن الحسن المذکور انه من جزیرة اوس و كامل ابني عمر بن اوس الشعلبی و علامه ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن الاٍثیر الامام العلّامة الحافظ فخر العلماء عز الدين ابو الحسن على بن الاٍثیر أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد النیسابوری الجزری المحدث اللغوى صاحب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۸۲

التاريخ و معرفة الصحابة و الانساب و غير ذلك و اخو العلّامة مجد الدين صاحب جامع الاصول و الوزیر ضیاء الدين نصر الله صاحب كتاب المثل السائر مولده بجزیرة ابن عمر سنة خمس و خمسين و خمس مائة و سمع من خطیب الموصل أبي الفضل الطوسي و يحيى الثقفى و غيرهما بالموصل و من عبد المنعم بن کلیب و یعيش بن صدقه و ابن سکینه ببغداد و أبي القسم بن صصری و زین

الامناء بدمشق و حلب روى عنهم فى تصانيفه و حدث بالموصى و دمشق و حلب روى عنه ابن الزينبى و القوصى و مجد الدين العقلى و شرف الدين بن عساكر و سنقر الفضائى و آخرون و كانت داره مجمع الفضلاء و كان مكملاً فى الفضائل علامه نسابة اخبارياً عارفاً بالرجال و انسابهم و لا سيما الصحابة مع الامانة و التواضع و الكرم قدم الشام رسوله و قد شرع فى تاريخ كبير لموصى و لم يتمه و مدینه جزيرة ابن عمر هي منسوبه الى الاجل الرئيس عبد العزيز بن عمر البرقيعى الذى بناها قاله ابن خلكان و قيل انسابها اوس و كامل اينا عمرو بن اوس الثعلبى نقله ابن المستوفى فى تاريخ اربيل و قيل منسوبه الى امير العراق يوسف بن عمر الثقفى مات ابن الاثير فى اوخر شهر شعبان سنة ثلاثين و ست مائة و نيز ذهبي در عبر فى خبر من غير در سنة ثلاثين و ست مائة كفته و ابن الاثير الامام عز الدين ابو الحسن على بن محمد بن عبد الكريم الجزرى الحافظ صاحب التاريخ و معرفة الصحابة وغير ذلك كان صدرها معظمها كثير الفضائل و بيته مجمع الفضلاء روى عن خطيب الموصى أبي الفضل و غيره و توفى فى الخامس والعشرين من شعبان و له خمس و سبعون سنة و نيز ذهبي در دول الاسلام در سنة ثلاثين و ست مائة كفته و فى شعبان مات العلامه عز الدين على بن محمد بن محمد بن الاثير الجزرى صاحب التاريخ المسمى بالكامل و معرفة الصحابة و عماد الدين ابو الفداء اسماعيل در مختصر فى اخبار البشر در سنة ثلاثين و ست مائة كفته و فيها فى شعبان توفى الشيخ عز الدين على بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الاثير الجزرى ولد بجزيرة ابن عمر فى رابع جمادى الاولى سنة خمس و خمسين و خمس مائة و نشأ بها ثم صار الى الموصى مع والده و اخوته و سمع بها من أبي الفضل عبد الله بن احمد الخطيب الطوسي و من فى طبقته و قدم بغداد مرارا حاجا و رسولا من صاحب الموصى و سمع من الشيدين يعيش بن صدقة و عبد الوهاب بن على الصوفى و غيرهما ثم رحل الى الشام و القدس و سمع هناك من جماعة ثم عاد الى الموصى و انقطع فى بيته للتوظير على العلم و كان ااما فى علم الحديث و حافظا للتاريخ المقدمة و المتأخرة و خيرا بناسب العرب و اخبارهم و صنف فى التاريخ كتابا كثيرا سماه الكامل و هو المنقول منه غالباً هذا المختصر ابتدأ فيه من اول الزمان الى سنة ثمان و عشرين و ست مائة و له كتاب اخبار الصحابة فى ست مجلدات و اختصر كتاب الانساب للسمعاني و هو الموجود فى ايدي الناس دون كتاب السمعاني و ورد الى حلب فى سنة ست و عشرين و ست مائة و نزل عند الطواشى طغيل الاتابك بحلب فاكرمه اكرااما زائدا ثم سافر الى دمشق سنة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۸۳

سبعين و عشرين ثم عاد الى حلب فى سنة ثمان و عشرين ثم توجه الى الموصى فتوفى بها فى التاريخ المذكور و نسبة الجزيرة الى ابن عمر و هو رجل من اهل برقيعه من اعمال الموصى اسمه عبد العزيز بن عمر بنى هذه المدينة فاضيفت إليه و عبد الله بن اسعد اليافعى در مرآء الجنان در سنة ثلاثين و ست مائة كفته الامام الحافظ ابن الاثير ابو الحسن على بن محمد الجزرى صاحب التاريخ فى معرفة الصحابة وغير ذلك كان صدرها معظمها كثير الفضائل كان بيته مجمع الفضل لاهل الموصى و حافظ للتاريخ و خيرا بناسب العرب و اخبارهم و اياتهم و وقائعهم صنف فى التاريخ كتابا كثيرا و اختصر كتاب الانساب لابن السماعنى و استدرك عليه فى مواضع واته على اغلاط و زاد اشياء اهملها و هو مفيد جداً فى ثلث مجلدات و الاصل فى ثمان قال ابن خلكان و الموجود اليوم فى ايدي الناس هذا هو المختصر و له كتاب اخبار الصحابة فى ست مجلدات كبيرة سمع بها من الشيخوخ منها الموصى و بغداد و شام و القدس و الجزرى نسبة الى جزيرة ابن عمر رجل من اهل برقيعه من اعمال الموصى و هو عبد العزيز و ابو الوليد محمد بن محمد الحلبي المعروف بابن شحنه در روض المناظر در وقائع سنه مذکوره كفته و فيها توفى بالموصى الشيخ عز الدين على بن محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الاثير الجزرى ولد بجزيرة عبد العزيز بن عمر فى رابع جمادى الاولى سنة خمس و خمسين و خمس مائة و نشأ بها و هو مصنف الكامل فى التاريخ الذى بدءوه من هبوط آدم و انتهاءه فى سنة ثمان و عشرين و ست مائة و عبد العزيز بن عمر رجل من اهل برقيعه من عمل الموصى بنى هذه المدينة و نسبت إليه و جمال الدين عبد الرحيم بن حسن الاسنوى در طبقات شافعيه بترجمه مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير كفته و كان له اخوان عز الدين على و

ضياء الدين فاما عز الدين فكان محدثا حافظا و مورخا ولد بالجزيره سنة خمس و خمسين و خمس مائة صنف الكامل في التاريخ و اختصر الانساب للسمعاني و صنف كتابا في معرفة الصحابة سمع و حدث و توفى سنة ثلاثين و ست مائة و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعى گفته على بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد العلامة عز الدين ابو الحسن الشيبانى الجزرى المورخ الحافظ المعروف بابن الاثير اخوه ماجد الدين صاحب النهاية ولد بالجزيره سنة خمس و خمسين و خمس مائة استغل و سمع فى بلاد متعددة و كان اماما نسابة مورخا اخباريا اديبا نبيلا محتشما و صنف التاريخ المشهور بالكامل على الحوادث والسنين فى عشر مجلدات و اختصر الانساب لابى سعد السمعانى و هذبه و افاد فيه اشياء و هو مقدار النصف او اقل و صنف كتابا حافلا فى معرفة الصحابة جمع فيه بين كتاب ابن منده و كتاب ابى نعيم و كتاب ابن عبد البر و كتاب ابى موسى فى ذلك و افاد سماه اسد الغابة فى معرفة الصحابة و شرع فى تاريخ الموصل قال ابن خلكان كان بيته بالموصل مجمع الفضلاء اجتمعت به فى حلب فوجده مكملا الفضائل و التواضع و كرم الاخلاق فترددت إليه توفى فى شعبان و قيل رمضان سنة ثلاثين و ست مائة و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابن الاثير الامام العلامة الحافظ عز الدين ابو الحسن على

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٨٤

بن الاثير ابى الكرم بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيبانى الجزرى المحدث اللغوى صاحب التاريخ و معرفة الصحابة و الانساب و غير ذلك ولد بجزيره ابن عمر سنه ٥٥٥ و سمع من عبد المنعم بن كلوب و عده روى عنه الديلمى و خلق و كان مكملا فى الفضائل اخباريا عارفا بالرجال و اسمائهم و لأسماء الصحابة و له تاريخ الموصل ولم يتم مات فى شعبان سنه ٦٣٠ و ازنيقى در مدينة العلوم گفته و من التواريخ تاريخ ابن الاثير الجزرى سماه الكامل و هو كتاب لطيف و صاحبه عز الدين ابو الحسن على بن ابى الكرم محمد بن عبد الكريم المعروف بابن الاثير وقد تقدم اثنان منهم و هذا عز الدين ولد بجزيره المشهورة بجزيره ابن عمر و نشأ بها ثم صار الى الموصل مع اخويه ماجد الدين ابو السعادات المبارك و ضياء الدين ابى الفتح نصر الله و والده ماجد الدين و سكن موصل و سمع بها و قدم بغداد و سمع من فضلاتها ثم دخل الى الشام و القدس و سمع هناك من جماعة ثم الى الموصل و لزم بيته منقطعا الى التوفّ على النظر فى العلم و كان بيته مجمع فضلاء الموصل و الواردين عليها و كان اماما فى حفظ الحديث و معرفته و ما يتعلّق به و حافظا للتواريخ المتقدمة و خيرا بانساب العرب و وقائعهم و اخبارهم و ايامهم صنف فى التاريخ كتابا كبيرا سماه الكامل ابتدأ فيه من اول الزمان الى آخر سنه ثمان و عشرين و سبع مائة و هو من خيار التواريخ و اختصر كتاب الانساب لابى سعد عبد الكريم السمعانى و زاد عليه اشياء و استدرك عليه فى مواضع و له كتاب اخبار الصحابة فى ست مجلدات ولد فى رابع جمادى الاولى سنة خمس و خمسين و خمس مائة و توفى فى شعبان سنة ثلاثين و ست مائة و نيز ازنيقى در مدينة العلوم بعد ذكر ضياء الدين بن اثير صاحب مثل سائر گفته و كان له اخوان احدهما ماجد الدين ابو السعادات المبارك صاحب كتاب نهاية الحديث و الاثر وقد تقدم ذكره فى علم اللغة و الآخر ابو الحسن الملقب عز الدين و سند ذكره عند ذكر التواريخ لأنّه صنف كتاب الكامل و هو اجل التواريخ و احسنتها و انفعها و كان الاخوة الثلاثة كلهم فضلاء نجباء ذو و التصانيف المقبولة فلما يتفق الاخوة مثل هؤلاء و مولوى صديق حسن خان در ابجد العلوم گفته عز الدين ابو الحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى صاحب التاريخ المسمى بالكامل المطبوع بمصر حالا ولد بجزيره و نشأ بها ثم صار الى الموصل مع والده و اخويه و سمع بها و قدم بغداد مرارا حاججا و رسولا من صاحب الموصل و سمع من فضلاتها ثم رحل الى الشام و القدس و سمع هناك من جماعة ثم عاد الى الموصل و لزم بيته منقطعا الى التوفّ على النظر فى العلم و التصنيف و كان بيته مجمع الفضل لاهل الموصل و الواردين عليها و كان اماما فى حفظ الحديث و معرفته و ما يتعلّق به حافظا للتواريخ المتقدمة و المتأخرة خيرا بانساب العرب و وقائعهم و اخبارهم و ايامهم صنف فى التاريخ كتابا كبيرا سماه الكامل ابتدأ فيه من اول الزمان الى آخر سنه ثمان و عشرين و سبع مائة و هو من خيار التاريخ و قفت عليه و اختصر كتاب الانساب لابى سعد السمعانى و زاد عليه اشياء اهملها و نبه على اغلاط و استدرك عليه فيه فى مواضع و له

كتاب اخبار الصحابة في ست مجلدات ولد في سنة ۵۵۵ و مات في سنة ۶۳۰ قال ابن خلkan اجتمع
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۸۵

به فوجده رجلـ مكملاـ في الفضائل و كرم الاخلاق و كثرة التواضع ؟؟؟ فلazمت الترداد إليه و كان بينه و بين الوالد مؤانسة اكيدة
فكان بسببها يبالغ في الرّعاية و الاـكرام انتهى و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكـليل گفته ابو الحسن على بن أبي
الكريـم محمدـ بن عبدـ الكـريـمـ بن عبدـ الواحدـ الشـيـانـيـ المعـروـفـ باـبنـ الاـثيرـ الجـزـرـيـ الملـقبـ عـزـ الدـينـ ولـدـ بالـجزـيرـةـ وـ نـشـأـ بهاـ
ثمـ صـارـ الىـ المـوـصـلـ وـ سـكـنـ بـهـ وـ سـمعـ بـهـ مـنـ أـبـيـ الفـضـلـ الخـطـيبـ الطـوـسـيـ وـ مـنـ فـيـ طـبـقـتـهـ وـ قـدـمـ بـغـدـادـ مـارـاـ حاجـاـ وـ رـسـولاـ مـنـ
صـاحـبـ المـوـصـلـ ثـمـ رـحـلـ إـلـىـ الشـامـ وـ الـقـدـسـ وـ سـمـعـ هـنـاكـ مـنـ جـمـاعـهـ ثـمـ عـادـ إـلـىـ المـوـصـلـ وـ لـزـمـ بـيـتـهـ مـنـقـطـعـاـ إـلـىـ التـوـفـرـ عـلـىـ النـظـرـ فـىـ
الـعـلـمـ وـ التـصـنـيفـ وـ كـانـ بـيـتـهـ مـجـمـعـ الـفـضـلـ لـاـهـلـ الـمـوـصـلـ وـ الـوارـدـيـنـ عـلـىـهـاـ وـ كـانـ اـمـاماـ فـيـ حـفـظـ الـحـدـيـثـ وـ مـعـرـفـتـهـ وـ مـاـ يـتـعـلـقـ بـهـ وـ
حـافـظـاـ لـلـتـوـارـيـخـ الـمـتـقـدـمـةـ وـ الـمـتـأـخـرـةـ وـ خـبـيرـاـ بـاـنـسـابـ الـعـرـبـ وـ اـيـاـمـهـ وـ وـقـائـعـهـمـ وـ اـخـبـارـهـمـ وـ لـهـ كـتـابـ اـخـبـارـ الصـيـحـاـبـةـ فـيـ ستـ مـجـلـدـاتـ
كـبـارـ قـالـ اـبـنـ خـلـكـانـ وـ اـجـتـمـعـتـ بـهـ فـوـجـدـتـهـ رـجـلـ مـكـمـلاـ فيـ الفـضـلـ وـ كـرمـ الـاخـلـاقـ وـ كـثـرـةـ التـواـضـعـ فـلـازـمـتـ التـرـدـادـ إـلـىـهـ وـ كـانـتـ
وـلـادـتـهـ سـنـةـ ۵۵۵ـ بـجـزـيرـةـ اـبـنـ عـمـرـ وـ هـوـ مـنـ اـهـلـهـ وـ تـوـقـىـ فـيـ سـنـةـ ۶۳۰ـ بـالـمـوـصـلـ رـحـمـهـ اللـهـ تـعـالـىـ وـ نـيزـ مـولـوىـ صـدـيقـ حـسـنـ خـانـ درـ
اتـحـافـ الـبـلـاـهـ گـفـتـهـ اـبـوـ الـحـسـنـ عـلـىـ بـنـ أـبـيـ الـكـرـمـ مـحـمـيدـ بـنـ عـبـدـ الـكـرـيـمـ بـنـ عـبـدـ الـواـحدـ الشـيـانـيـ الـمـعـرـوفـ باـبـنـ الاـثيرـ
الـجـزـرـيـ الـمـلـقبـ عـزـ الدـينـ درـ جـزـيرـهـ پـيـداـ شـدـ وـ هـمـانـجـاـ شـوـ وـ نـماـ يـافتـ وـ يـاـ پـدرـ وـ بـرـادرـانـ خـودـ بـمـوـصـلـ آـمـدـ وـ سـكـونـتـ گـرـيدـ وـ درـ
آنـجـاـ اـزـ أـبـيـ الـفـضـلـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ اـحـمـدـ الـخـطـيـبـ الطـوـسـيـ وـ طـبـقـهـ اوـ سـمـاعـتـ كـرـدـ بـارـهـاـ بـيـغـدـادـ بـطـرـيـقـ حـجـ وـ رـسـالتـ اـزـ طـرـفـ صـاحـبـ
موـصـلـ آـمـدـ وـ اـزـ شـيـخـيـنـ أـبـيـ القـاسـمـ يـعـيـشـ بـنـ صـدـقـةـ الـفـقـيـهـ الشـافـعـيـ وـ أـبـيـ اـحـمـدـ عـبـدـ الـوـهـابـ بـنـ عـلـىـ الصـوـفـيـ وـ غـيرـ هـمـاـ سـمـاعـتـ
حـدـيـثـ نـمـودـ وـ بـسـوـيـ شـامـ وـ قـدـسـ رـحـلـتـ كـرـدـ اـزـ جـمـاعـتـيـ درـ آـنـجـاـ شـنـيدـ وـ بـمـوـصـلـ عـودـ نـمـودـ وـ مـنـقـطـعـ شـدـ خـانـهـنـشـينـ گـرـيدـ باـ تـوـفـرـ
نـظـرـ درـ عـلـمـ وـ تـصـنـيفـ خـانـهـ اوـ مـجـمـعـ اـهـلـ فـضـلـ موـصـلـ بـوـدـ وـ وـيـ اـمـامـ بـوـدـ درـ حـفـظـ حـدـيـثـ وـ مـعـرـفـتـ مـتـعـلـقـاتـ اوـ وـ حـافـظـ تـوـارـيـخـ
مـتـقـدـمـهـ وـ مـتـاـخـرـهـ وـ خـبـيرـاـ بـاـنـسـابـ عـرـبـ وـ وـقـائـعـ اـيـشـانـ درـ تـارـيـخـ كـتـابـيـ كـلـانـ نـوـشـتـهـ مـسـمـيـ بـكـامـلـ درـ وـيـ اـزـ اـبـتـدـاـيـ زـمانـ هـدـاـيـتـ نـمـودـهـ
تاـ سـنـهـ ثـمـانـ وـ عـشـرـينـ وـ ستـ مـائـهـ اـبـنـ خـلـكـانـ گـوـيدـ هوـ منـ خـيـارـ الـتـوـارـيـخـ وـ كـتـابـ الـاـنـسـابـ أـبـيـ سـعـدـ عـبـدـ الـكـرـيـمـ سـمـعـانـيـ رـاـ مـخـتـصـرـ
نـمـودـهـ بـرـ اـغـلـاطـشـ تـنبـيـهـ كـرـدـ وـ اـهـمـالـاتـ اوـ رـاـ اـفـزوـدـهـ كـتـابـيـ مـفـيدـ جـيـدـسـتـ وـ اـمـروـزـ درـ دـسـتـ مـرـدـ هـمـيـنـ مـخـتـصـرـسـتـ درـ سـهـ جـلـدـ
وـاـصـلـ كـهـ درـ هـشـتـ جـلـدـسـتـ عـزـيزـ الـوـجـوـدـسـتـ اـبـنـ خـلـكـانـ گـفـتـهـ آـنـرـاـ جـيـكـ بـارـ بـمـديـنـهـ حـلـبـ نـدـيـدـهـاـمـ وـ درـ دـيـارـ مـصـرـيـهـ جـزـ مـخـتـصـرـ
مـذـكـورـ نـرـسـيـدـهـ استـ وـ اوـ رـاستـ كـتـابـ اـخـبـارـ الصـيـحـاـبـةـ درـ شـشـ مـجـلـدـ كـلـانـ وـ چـونـ درـ آـخـرـ سـنـهـ ستـ وـ عـشـرـينـ وـ ستـ مـائـهـ بـحـلبـ
رسـيـدـمـ عـزـ الدـينـ مـذـكـورـ درـ آـنـجـاـ بـصـورـتـ ضـيـفـ نـزـ طـوـاشـيـ شـهـابـ الـدـينـ طـغـرـيـلـ خـادـمـ اـتابـكـ مـلـكـ عـزـيزـينـ مـلـكـ ظـاهـرـ صـاحـبـ
حـلـبـ مـقـيمـ بـوـدـ وـ طـوـاشـيـ بـسـيـارـ تـوـجـهـ دـاشـتـ بـرـدـ وـ نـيـكـ اـعـتـقـادـ بـوـدـ درـيـ وـ اـكـرـامـ مـىـ كـرـدـ اوـ رـاـ چـونـ بـوـيـ مجـتـمـعـ شـدـ مـرـدـ مـكـملـ درـ
فضـيـالـ كـرـيـمـ الـاخـلـاقـ كـثـيرـ التـواـضـعـ يـافـتـمـ لـاجـرـمـ آـمـدـ وـ شـدـ نـزـدـ اوـ جـارـيـ وـ مـيـانـ اوـ وـالـدـمـ مـؤـانـسـتـ اـكـيـدـهـ بـوـدـ باـيـنـ جـهـتـ درـ رـعـاـيـتـ
وـ اـكـرـامـ مـبـالـغـ مـىـ كـرـدـ بـعـدـهـ وـيـ بـدـمـشـقـ رـفـتـ وـ اـزـ آـنـجـاـ بـحـلبـ بـرـگـشتـ باـزـ عـادـتـ تـرـ دـادـ خـودـ جـارـيـ سـاخـتـمـ وـيـ قـلـيلـيـ اـقـامتـ كـرـدـ
مـتـوـجـهـ مـوـصـلـ شـدـ وـلـادـتـشـ درـ سـنـهـ خـمـسـ وـ خـمـسـيـنـ وـ خـمـسـ مـائـهـ بـجـزـيرـهـ اـبـنـ عـمـ اـتـفـاقـ اـفـتـادـهـ وـ وـيـ اـزـ اـهـلـ اـيـنـ جـزـيرـهـ اـسـتـ وـفـاتـشـ
درـ شـعـبـانـ سـنـهـ ثـلـيـنـ وـ ستـ مـائـهـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۸۶

بـمـوـصـلـ بـوـدـ وـ اـكـثـرـ مـرـدـ مـىـ گـوـينـدـ كـهـ آـنـ جـزـيرـهـ اـبـنـ عـمـرـسـتـ لـيـكـ منـ نـمـيـ دـانـمـ كـهـ اـيـنـ كـدـامـ اـبـنـ عـمـرـسـتـ وـ گـفـتـهـانـدـ كـهـ مـنـسـوبـ
بـسـوـيـ يـوـسـفـ بـنـ عـمـرـ ثـقـفـيـ اـمـيرـ عـرـاقـيـنـسـتـ مـعـلـومـ شـدـ كـهـ مـرـدـ اـزـ اـهـلـ بـرـقـعـيـدـ اـزـ اـعـمـالـ مـوـصـلـ آـنـ رـاـ بـنـاـ كـرـدـ نـامـشـ عـبـدـ العـزـيزـ بـنـ
عـمـرـسـتـ وـ بـوـيـ مـضـافـ گـشـتـهـ وـ درـ بـعـضـ تـوـارـيـخـ دـيـدـمـ كـهـ آـنـ جـزـيرـهـ اـبـنـایـ عـمـرـ اـوـسـ وـ كـامـلـسـتـ وـ اـيـنـ هـرـ دـوـ رـاـ نـيـزـ نـمـيـ دـانـمـ كـهـ
كـيـسـتـنـدـ سـپـسـ درـ تـارـيـخـ اـبـنـ الـمـسـتـوـفـيـ درـ تـرـجـمـهـ بـرـادرـ عـزـ الدـينـ دـيـدـمـ كـهـ آـنـ جـزـيرـهـ اـوـسـ وـ كـامـلـ پـسـرانـ عـمـرـ بـنـ اـوـسـ ثـلـيـبـيـسـتـ وـ اللـهـ

وجه پنجاه و چهارم

آنکه محب الدین محمد بن محمود المعروف بابن التجار حديث طیر را در ذیل تاریخ بغداد بترجمه سهل بن عبید بن سوره الخراسانی الاصبهانی ذکر کرده چنانچه علی ما نقل عنه گفته

حدّث عن اسماعيل بن هارون عن الصقعن بن حرب عن مطر الوراق قال اهدى للنبي صلی الله علیه وسلم طیر يقال له النحام فاكله واستطابه وقال اللهم ادخل الى احباب خلقك إليك و انس رضى الله تعالى عنه بالباب فجاء على رضى الله تعالى عنه فقال يا انس استاذن لى على رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انه على حاجة فدفع صدره و دخل فقال رضى الله تعالى عنه يوشك ان يحال بيننا وبين رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما راه صلی الله علیه وسلم قال اللهم وال من والاه

وبما حظه عبارت جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال ملا علی متقدی و كتاب الاكتفاء ابراهیم وصابی در ما بعد انشاء الله تعالى خواہی دریافت که خود ابن التجار این حدیث شریف را بطرق عدیده روایت فرموده در اثبات و تایید و تحقیق و تشیید آن افروده و غیر عازب عن ثاقبۃ الالباب و الابصار* و نافذۃ الفکر و الانظار* ان روایة العلامہ الحافظ ابن التجار لهذا الحديث الطائر الى اعلى مطار* بعده طرق مزریہ بذوب النصار* تکشف عن کمال ثبوته عند المحققین الاخبار* و تعریب عن نهاية تتحققه عند النقدۃ العظام و المهرة الكبار* و الله الہادی الى سلوك نهج المبارَ و الاشحة عن سبیل التبای و التبای* و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت جلالت و اشتھار و علو فخار و سمو نجار بن نجار بر ناظر اسفار ائمہ کبار هویدا و آشکارست ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن التجار الحافظ الامام البارع موڑخ العصر مفید العراق محب الدین ابو عبد الله محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن بن التجار البغدادی صاحب التصانیف ولد سنۃ ثمان و سبعین و خمس مائة و سمع یحیی بن یونس و عبد المنعم بن کلیب و ذاکر بن کامل و المبارک ابن المعطوش و ابن الجوزی و طبقتهم و اول شیء سمع و له عشر سنین و اول عنایته بالطلب و هو ابن خمس عشر سنۃ و تلى بالرّوایات الكثیرة علی أبي احمد سکینه و غیره و سمع باصبهان من عین الشّمس الثقیفه و جماعة و بنیسابور من المویبد و زینب و بهراء من أبي روح و بدمشق من الکندی و بمصر من الحافظ بن المفضل و خلاق و جمع فاوی و کتب العالی و النازل و خرج لغير واحد و جمع تاریخ مدینه السیلام و ذیل به و استدرک علی الخطیب و هو ثلث مائة جزء و كان من اعیان الحفاظ الثقات مع الدین و الصیهیانه و الفهم و سعیة الروایة و حدث عنه ابو حامد ابن الصابونی و ابو العباس الفاروی و ابو بکر الشّریشی و ابو الحسن العراقي و ابن بلبان و ابو عبد الله بن القزار الحدّانی و آخرون وبالاجازة ابو العباس بن الطاهر و تقی الدین الحنبلی و ابو المعالی بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۸۷

البالس قال ابن الساعی كانت رحلة ابن التجار سبعا و عشرين و اشتملت مشیخته علی ثلاثة آلاف شیخ الاف کتاب القمر المنیر فی المسند الكبير ذکر کلّ صحابی و ما له من الحديث و کتاب کنز الانام فی السنن و الاحکام و کتاب الموتوف و المختلف ذیل به علی ابن ماکولا و کتاب المتفق و المفترق و کتاب انساب المحدثین الى الآباء و البلدان و کتاب العوالی و کتاب المعجم و کتاب جنة الناظرین فی معرفة التابعین و کتاب العقد الفائق و کتاب الکمال فی الرجال و قرأت علیه ذیل التاریخ عمله فی ستة عشر مجلد و له کتاب الدّرر الثمينة فی اخبار المدینة و کتاب روضة الاولیاء فی مسجد ایلیا و کتاب نزهه الوری فی ذکر أم القری و کتاب الازھار فی انواع الاشعار و کتاب عيون الفوائد ستة اسفار و کتاب مناقب الشافعی الى ان قال و اوصی الى وقف کتبه بالنظمیة منفذ الى الستر لتحمل جنازته ورثاه جماعة و كان رحمه الله من محاسن الدنيا توفی فی خامس شعبان سنۃ ثلاث و اربعین و ست مائة و نیز ذہبی در عبر فی خبر من غیر در سنۃ ثلث و اربعین و ست مائة گفته و ابن التجار الحافظ الكبير محب الدین ابو عبد الله محمد بن محمود بن

الحسن بن هبة الله بن محسن البغدادي صاحب تاريخ بغداد ولد سنة ثمان و سبعين و خمس مائة و سمع من ذاكر بن كامل و ابن يونس و ابن كلبي و رحل الى اصبهان و خراسان و الشام و مصر و كتب ما لا يوصف و كان ثقة متقدنا واسع الحفظ تام المعرفة بالفن توفي في خامس شعبان و نيز ذهبي در دول الاسلام در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ و حافظ بغداد محب الدين ابو عبد الله محمد بن محمود ابن التجار و صلاح الدين بن محمد بن شاكر بن احمد الخازن در فوات الوفیات گفتہ محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محسن الحافظ الكبير محب الدين بن التجار البغدادي صاحب التاريخ ولد في ذى القعدة سنة ثمان و سبعين و خمس مائة سمع من ابن كلبي و ابن الجوزي و اصحاب ابن الحسين و جماعة و له الرحلة الواسعة الى الشام و مصر و الحجاز و اصبهان و خراسان و مرو و هرآ و نيسابور و سمع الكثير و حصل الاصول و المسانيد و صنف التاريخ الذي ذيل به على تاريخ الخطيب واستدرك فيه على الخطيب فجاء في ثلاثين مجلداً على تبحره في هذا الشأن و سعة حفظه و كان اماماً ثقة حججه مقترياً مجوداً حسن المحاضرة كيساً متواضعاً اشتغلت مشيخته على ثلاثة آلاف شيخ و رحل سبعاً و عشرين سنة يقال انه حضر مع تاج الدين الكندي في مجلس معظم عيسى و الاشرف موسى لانه ذكره و اثنى عليه فقال له الاشرف احضره فساله الشیلطان عن وفاة الشافعی متى كانت فبها و هذا من التعجيز لمثل هذا الحافظ الكبير المقدار فسبحان من له الكمال و له كتاب القمر المنير في المسند الكبير ذكر كل صحابي و ماله من الحديث و له كتاب كنز الانعام في معرفة السنن و الاحكام و المختلف و المؤتلف ذيل به على ابن مأكولا و المتفق و المفترق و نسبة المحدثين على الآباء و البلدان كتاب عواليه كتاب معجمه جنة الناظرين في معرفة التابعين الكمال في معرفة الرجال العقد الفائق في عيون اخبار الدنيا و محسن تواریخ الخلائق الدّرّة الثمينة في اخبار المدينة نزهه الورى في اخبار أم القرى روضة الأولياء في مسجد ايليا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۸۸

الازهار في انواع الاشعار سلوة الوحيد غر الفوائد ست مجلدات مناقب الشافعی و وقف كتبه بالنظمية و الزهر في محسن شعراء اهل العصر كتاب نحا فيه نحو نشوان المحاضرة مما النقطه من افواه الرجال نزهه الطرف في اخبار اهل الظرف اخبار المشتاق الى اخبار العشاق الشافعی في الطّبخ و صلاح الدين خليل بن ليك الصفدي در وافي بالوفیات گفتہ محمد بن الحسن بن هبة الله بن محسن الحافظ الكبير محب الدين ابو عبد الله ابن التجار البغدادي صاحب التاريخ ولد في ذى القعدة سنة ثمان و سبعين و خمس مائة و سمع من عبد المنعم بن كلبي و يحيى بن يونس و ذاكر بن كامل و أبي الفرج بن الجوزي و اصحاب ابن الحسين و القاضي أبي بكر فاكثر و أول سماعه و له عشر سنين و له الرحلة الواسعة الى الشام و مصر و الحجاز و اصبهان و خراسان و مرو و هرآ و نيسابور و سمع الكثير و حصل الاصول و المسانيد و خرج لنفسه و الجماعة و جمع التاريخ الذي ذيل به على تاريخ الخطيب لبغداد واستدرك فيه على الخطيب فجاء في ثلاثين مجلداً على تبحره في هذا الشأن و سعة حفظه و كان اماماً ثقة حججه مقترياً مجوداً حلو المحاضرة كيساً متواضعاً اشتغلت مشيخته على ثلاثة آلاف شيخ و رحل سبعاً و عشرين سنة يقال انه حضر مع الشيخ تاج الدين الكندي ليلة في مجلس معظم عيسى و الاشرف موسى لانه كان ذكره و اثنى عليه فقال له احضره فساله الشیلطان عن وفاة الشافعی متى كانت فبها و هذا من التعجيز لمثل هذا الحافظ الكبير القدر فسبحان من له الكمال و له كتاب القمر المنير في المسند الكبير ذكر كل صحابي و ماله من الحديث و له كتاب كنز الانعام في معرفة السنن و الاحكام و المختلف و المؤتلف ذيل به على ابن مأكولا و المتفق و المفترق على منهاج كتاب الخطيب نسب المحدثين الى الآباء و البلدان كتاب عواليه كتاب معجمه جنة الناظرين في معرفة التابعين الكمال في معرفة الرجال العقد الفائق في عيون اخبار الدنيا و محسن تواریخ الخلائق الدّرّة الثمينة في اخبار المدينة نزهه الورى في اخبار أم القرى روضة الأولياء في مسجد ايليا الازهار في انواع الاشعار سلوة الوحيد غر الفوائد ست مجلدات مناقب الشافعی و انوار الزّهر في محسن شعراء العصر كتاب نحا فيه نحو نشوان المحاضرة مما التقطه من افواه الرجال و منتشر در القلائد نزهه الطرف في اخبار اهل الظرف اخبار المشتاق الى اخبار العشاق الكافى في الصلاح الشافعی في الطّبخ و وقف كتبه بالنظمية و توفّى

سنة ثلاثة و أربعين و ست مائة و عبد الله بن اسعد يافعى در مرآة الجنان گفته الحافظ الكبير محب الدين ابو عبد الله محمد بن محمود بن الحسن البغدادى المعروف بابن التجار صاحب تاريخ بغداد ولد سنة ثمان و سبعين و خمس مائة و رحل الى اصفهان و خراسان و الشام و مصر و سمع من جماعة و كتب شيئاً كثيراً و كان ثقة متقدناً واسع الحفظ تام المعرفة و جمال الدين عبد الرحيم بن حسن الاسنوى در طبقات شافعية گفته ابو عبد الله محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله الشهير بابن التجار كان اماماً حافظاً ولد ببغداد سنة ثمان و سبعين و خمس مائة و سمع و هو ابن عشرة سنين وقرأ بنفسه و هو عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۸۹

ابن خمس عشرة سنة ثم رحل رحلة عظيمة الى الحجاز و مصر و الشام و حران و اصبهان و مرو و هرآ و نيسابور و ادرك سمات عاليات ثم تنازل و كتب عن من دب و درج و عن من نزل و عرج و اعتنى بهذا الشأن عناء كثيرة و صنف التصانيف الكثيرة المفيدة منها تاريخ بغداد الذي ذيل به على تاريخ الخطيب واستدرك فيه عليه و هو نحو ثلاثين مجلدات و منها المستد الكبير الذي جمع فيه كل صحابي و ما رواه كتاب كنز الانام في السنين والاحكام والكمال في معرفة الرجال و صنف معجمًا لشيوخه اشتمل على نحو ثلاثة آلاف شيخ و كتاب مناقب الشافعى توفي رحمه الله في خامس شعبان سنة ثلث و اربعين و ست مائة ذكره الذهبي في العبر والتاريخ و تقي الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعية گفته محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن الحافظ الكبير محب الدين ابو عبد الله بن التجار البغدادى ولد في ذى القعدة سنة ثمان و سبعين بتقديم السنين و خمس مائة و أول سماعه و هو ابن عشرة سنين و طلب بنفسه و هو ابن خمس عشرة سنة و سمع الكثير و قرأ بالسیع و رحل رحلة عظيمة الى الشام و مصر و الحجاز و اصبهان و حران و مرو و هرآ و نيسابور و استمر في الرحلة سبعاً و عشرين سنة و كتب عن من دب و درج عن من نزل و عرج و عنى بهذا الشأن عناء تامة و كتب الكثير و حصل و جمع قال الذهبي و كان اماماً ثقة حججه مقرئاً مجوداً كيساً متواضعاً ظريفاً صالحًا خيراً متنبيًّاً كما اثنى عليه ابن نقطه الدبيسي والضياء المقدسى و هم من صغار شيوخه من حيث السنن مات بعيداً في شعبان سنة ثلث و اربعين و ست مائة و من تصانيفه كتاب القمر المنير في المسند الكبير ذكر كلَّ صحابيٍّ و ماله من الحديث و كتاب كنز الانام في السنين والاحكام و كتاب جنة الناظرين في معرفة التابعين و كتاب الكمال في معرفة الرجال و ذيل على تاريخ بغداد للخطيب في ستة مجلدات و كتاب المستدرک على تاريخ الخطيب في عشر مجلدات و كتاب في المتفق والمفترق على منهاج كتاب الخطيب و كتاب في المؤتلف والمختلف ذيل به على ابن ماكولا و كتاب المعجم له اشتمل على نحو من ثلاثة آلاف شيخ و كتاب العقد الفائق في عيون اخبار الدنيا و محاسن الخلاق و كتاب الدرة الثمينة في اخبار المدينة و كتاب نزهة الورى في اخبار أم القرى و كتاب روضة الأولياء في مسجد ايليا و كتاب مناقب الشافعى و كتاب غر الفوائد في ستة مجلدات و غير ذلك من المصائف رحمة الله و اذنيقى در مدينة العلوم گفته و من التوارييخ ذيل تاريخ بغداد للحافظ محب الدين ابن التجار تجاوز ثلاثين مجلداً و هو محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله الحافظ الكبير الثقة محب الدين ابو عبد الله بن التجار البغدادى و تاريخه دال على سعة حفظه و علو شأنه و له مصنف حافل في مناقب الشافعى و له تصانيفات أخرى في السنين والاحكام ولد في ذى القعدة سنة ثمان و سبعين و خمس مائة و له الرحلة الواسعة إلى الشام و مصر و حجاز و مرو و اصبهان و هرآ و نيسابور و كانت رحلته سبعاً و عشرين سنة و توفي في بغداد خامس شعبان سنة ثلث و اربعين و ست مائة و مولوى صديق حسن خان در ابجد العلوم گفته الحافظ محب الدين ابن التجار صاحب عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹۰

ذيل تاريخ بغداد جاوز ثلاثين مجلداً و ذيله دال على سعة حفظه و علو شأنه و هو محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله الحافظ الكبير الثقة له مصنف حافل في مناقب الشافعى و تصانيف أخرى في السنين والاحكام ولد في سنة ۵۷۸ و له الرحلة الواسعة إلى الشام و مصر و حجاز و مرو و اصبهان و هرآ و نيسابور و كانت رحلته سبعاً و عشرين سنة توفى في بغداد في سنة ثلث و اربعين و ست مائة و تيز مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله الحافظ الكبير محب الدين ابن التجار

البغدادی صاحب التاريخ ولد سنة ۵۷۸ مسمع من ابن الجوزی و جماعة و له رحلة واسعة الى الشام و مصر و الحجاز و اصبهان و خراسان و مرو و هرآ و نيسابور و سمع الكثير و حصل الاصول و المسانيد و استدرك في التاريخ على الخطيب دل على تبحره في هذا شأن و سعة حفظه اشتملت مشيخته على ثلاثة آلاف شیخ و رجل سبعا و عشرين سنة يقال ان السلطان سأله عن وفاة الشافعی متى كانت فبھت و هذا من التعجیز لمثل هذا الحافظ الكبير فسبحان من له الكمال و له كتاب القمر المنیر في المسند الكبير ذكر كل صحابی و ما له من الحديث و من شعره

وقائل قال يوم العید لی و رأی تملی و دموع العین تنهمر

ما لی اراك حزينا باکیا اسفا کان قلبک فيه النار تستعر

فقلت انى بعد الدار عن وطني و مملق الكف و الاحباب قد هجروا

ونیز مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النّبلاء گفته محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن محاسن هو الحافظ الكبير محب الدّین بن النّجاشی صاحب التاريخ در ذی قعده سنّة ثمان و سبعین و خمس مائة و لادت یافته سماع از ابن کلیب و ابن الجوزی و اصحاب ابن الحسین و جماعتہ از اهل علم دارد او را رحلت واسعه است بسوی شام و مصر و حجاز و اصبهان و خراسان و مرو و هرات و نیاز و سماع بسیار نموده و اصول و مسانید فراهم آورده و بر تاریخ خطیب ذیلی نوشته و در ان بروی استدراک نموده و این تاریخ او در سی مجلدست دلایل دارد بر تبحّر او درین شان وسعت حفظ وی و بود امام ثقه حجت مقری مجدد حسن المحاضره کیس متواضع مشیخت او مشتمل است بر سه هزار شیخ بست و هفت سال در سفر گذرانید و او راست کتاب القمر المنیر فی المسند الكبير در وی ذکر هر اصحابی با عدد مرویات او ذکر نموده و مولف و مختلف و بر ان ذیل بر ابن ماکولا نوشته و متفق و مفترق و نسبة المحدثین الى الآباء والبلدان و کتاب عوالی و کتاب معجم و جنة الناظرين في معرفة التابعين و الكمال في معرفة الرجال والدرء الثمينة في اخبار المدينة و نزهة الورى في اخبار أم القرى و غير الفوائد در شش مجلد و مناقب الشافعی ياقوت در معجم الأدباء گفته انشدنی لنفسه

وقائل قال يوم العید لی و رأی تملی و دموع العین تنهمر

ما لی اراك حزينا باکیا اسفا کأن قلبک فيه النار تستعر

فقلت انى بعد الدار عن وطني و مملق الكف و الاحباب قد هجروا

وفاتش در سنّه ۶۴۳ اتفاق افتاد

وجه بنحاه و پنجم

آنکه علامه نحریر و وزیر کبیر کمال الدّین ابو سالم محمد بن طلحه القرشی النصیبی الشافعی که مآثر فائحه و مفاخر نافحه و محاسن لائحه و محامد واضحه او را از کتاب مرآة الجنان و عبرة اليقظان تالیف عفیف الدّین عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات الشافعیه جمال الدّین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوى و طبقات الشافعیه تقی الدّین ابو بکر بن احمد الاسدی الدمشقی و عجاله الرّاکب و بلغه الطالب عبد الغفار

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹۱

بن ابراهیم العلوی العکی العدثانی و کفایه الطالب ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی و مفتاح النجا میرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی ظاهر و آشکار است این حدیث شریف را حتما و جزا و قطعا و بتا بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم نسبت کرده و در ضمن کلامی مبسوط و انيق و بیانی مشیع و روشن استدلال و احتجاج با آن بر اثبات فضیلت جلیله برای جناب امیر المؤمنین

عليه السّلام نموده روی حاجدین معاندین و منکرین حائدين سیاه و حال زار ایشان را خراب و تباہ ساخته تمام کلام آن عمدۀ الاعلام که بوجهه عدیده کاشف از نهایت ثبوت بالغ و تحقق تام این حدیث عظیم المقاومست انشاء اللّه تعالی در ما بعد خواهی شنید در اینجا اکتفا بر محض الفاظ حدیث می‌رود در مطالب السّئول فی مناقب آل الرّسول می‌فرماید و قال صلی اللّه علیه و سلم یوما و قد احضر إلیه طیر لیا کله اللّهم ائنی باحّت خلقک إلیک یاکل معی هذا الطّیر فجاء علی فاکل معه منه و کان انس حاضرا یسمع قول النّبی صلی اللّه علیه و سلم قبل المجيء فبعد ذلک جاء انس الی علی فقال استغفر لی و لک عندي بشارة ففعل فاخبره بقول النّبی صلی اللّه علیه و سلم انتهی فالحمد للّه الواهب لكل مسئول* المنجح لكل مامول* حيث ثبت من صنيع صاحب مطالب السّئول* صحة هذا الحديث الشريف المقبول* ووضح انه في غاية الثبوت والظهور عند الثقات العدول* ونهاية الوضوح والجلاء عند المهرة الفحول* وان المبطل لهذا الفضل الشائع الدائم الطالع كالتيه الذي لا يعتريه افول* حيد میود عنود لدوود وقع من النذول* و المكذب لهذا الشرف الممحض الفروع والاصول* مت指控 متصلب لزيجه و جماحه متراك مخدول* مرتبك مشتك فی شباک الذهول* تائه حائر في سباب الغفول وان کلامه في هذا الخبر مغشوش غير منخول* و تفوته فيه مخدوش موهون منجول* بل مراء باطل مدخلول* و تقول سمج معلول* بل هذر قبيح مسحول* و هجر فضيح مرذول* و اللّه ولی الصون عن کید کل معاند جهول* و باید دانست که کتاب مطالب السّئول از جمله کتب و اسفار مشهوره معروفه و مصنفات و مؤلفات ممدوده موصوفه است محمد محبوب عالم که از اکابر اولیا و عرفا و مشاهیر علماء و فضلای سنیه است در تفسیر شاهی که نهایت جلالت مرتب و عظمت متزلت آن از کلام شاه صاحب در باب سوم همین کتاب تحفه و افاده تلمیز رشیدشان در ایضاح ظاهر و واضحست جابجا نقل از مطالب السّئول می‌آرد و همت والا نهمت بر ایراد روایات آن بالاکثار می‌گمارد و از صدر خود کتاب مطالب السّئول مزید اعتماد و اعتبار و کمال و ثابت و اشتئار احادیث و اخبار و روایات و آثار آن بوضوح می‌رسد قال فی مطالب المسئول و بعد فاحسن ما نظمته اقلام الافهام من اقسام الكلام فی سلک الحسنات المستحسنات و حملته بطون اوراق الانام من نطف میاه الاقلام من سلاله الباقيات الصالحات و حررته فذلک جرائد الحاسین لتكمیل مراسد الطالبین من جمل سجایا النقوس الزایکات و سطّرته ایدی الكرام الكاتبين لمن نصب نفسه للقيام به فی صحائف الحسنات و اعده ذخیره يجدها إذا نفح فی الصور فصعق من فی الارض و السیماوات تالیف آلاء آل المصطفی ائمه الهدی اهل المیامن و النّهی ذوی الایات و الیّيات و تصنیف مناقب صفاتهم و تعریف مراتب طاعاتهم و توظیف مذاهب عباداتهم فی الاعمال والتّیات فشرفهم باذخ و قدم تقدّمهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹۲

راسخ فهم على الحقيقة قربات السادات و سادات القرابات و هم العروة الوثقى و محبّتهم لا يضلّ ولا يشقى و سينال باقتفائهم اقرب القرابات و لهم الفضائل الناطقة و المنازل السامية و كيف لا وقد رفع قدرهم الدرجات فمناقبهم ابدا تتلى و محاسنهم على الابد تجلّى و مودّتهم متزلة في السور و الآيات فالمقدمون لأنفسهم ذخر العاملون بلا أستئنکم عليه اجرا ستعمون في روضات الجنات و قد كنت من زمن جريان قلم التکلیف على كلها إلى الغایه بمودّتهم معترفا بأنّ صفاتهم المشفوعة باتصالهم بالمصطفی صلوات اللّه علیه و آله تقضی بمحبّتهم و الترمیت أيام الاغتراب تالیف كتاب تطلع مطالعه دراري فضلهم فشرعت فيه و وضعت كيفية ترتیبه في مبادیه و جعلت عدّة ابوابه عدّة ائمّتهم فسطرته و رتبته و حررته و قمت في حقهم بمفروض خدمتهم و سماته زبدة المقال في فضائل الآل و ضمّنته غرائب الفنون من غصون شجرتهم و جعلته لنفسی انيسا تطالعه حالتی مقامها و رحلتها و جليسها تراجعه في وقتی سکونها و حرکتها فاجرت ادوار الاعداد من اخطار الاسفار بعض اقضيتها فسلبته و غيرته يد الاغتیال و جرّعت النفس بفقده مرارة حسرتها فلما ازلفتني الرافعة الزبانیه من الالطف الالهیه بعنایتها و اعرضت عن متع الدّنیا من جاهها و مالها و لايتها رای بعض الصالحین امیر المؤمنین علیا علیه السّلام فساله مسائل تتعلق بالمعارف القدسیه و روایتتها فاجابه علیه السّلام بكلمات فقال يا امیر المؤمنین لم احط

علماء بمعرفتها فحاله على في ان اشرح ذلك له و افضل منه ما اجمله و ابين تفاصيل قوله و جمله فلما حضر لدى و قصّ على حقيقة الحوالة في جواب ما سأله قابلت امره عليه السّلام بالامثال و بادرت في الوقت و الحال الى استخراج الجواب عن ذلك السؤال و بعد قيامي بواجب الحوالة و قضائها و امثال امره المطاع باستخراج اجوبتها و شرح اسمائها الزمت نفسى تاليف هذا الكتاب قياماً بحقه عليه السّلام إذ خصّني بحسانه و جعلني اهلاً لاستنابته ايدي في شرح اشكال من العلم الالاهوتى و ببيانه و ليكون خلفاً عن ذلك الذى غاله الدّهر بيد عدوانه فشرعت في تصنيفه و جمعت همّتى لتأليفه و سمّيته مطالب السّئول في مناقب الرّسول و لحبّت جدد المطالب و استخرجت زبد المناقب بمخض المعقول و المنقول فجاء جاماً للفضائل صادعاً بالدلائل شارعاً مناهج الوصول إلى السّئول يكفيه مؤنة تلقين المناقب و كونه بترتيب مراتب الائمة الاطائب قيد العيون و العقول من قدر قدره قدّمه و من خبر خبره خدمه و تلقى وجهه بالتبديل و القبول و لما اسرى القلب بعزم لادراك هذه المطالب و اجرى قلم فكره الصّائم في تاليفه هذه المناقب ناجته نفسه المهدية بالقول الثابت و التور الثاقب بأنّ هذا التاليف الجامع اشتات هذه الفضائل و الرافع مراتب صفات الائمة الافضل و ان كانت جواهر مضمونه مشرقة و انوار مكونة متالقة و انهار عيونه معدقة و اشجار فنونه مورقة و اثمار غصونه موئنة فلا يسترضىء بنور افقها الـ من يعتقد وجوب القيام بحقّها و لا يرقى في معارج فضائلها و طرقها الـ من حكم التایید الالهی لنفسه بتقدمها و سبقها فان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٩٣

الدّرة الموسومة باليتيمه و الجوهرة الشميّه ذات القيمة و العقود المنضوّه من اللآلئ النظيمه و الجونه العبق نشرها بارجاء اللطيمه بل جهات الخير المتّصفة بالمكانه العلائيه و المنزله العظيمه لا يعظم محلّها الـ من استبان فضلها و علم قدرها و نبلها و عرف فروعها و اصلها و كان احقّ بها و اهلها ليتلوا سور اخبارها و يبلو سير آثارها و يتسلّك بشعائر شعاراتها و يتمسّك بشرعية نصرها و يسلّك شعب انصارها وانا و ان امتنع نفسي مطى اجتهاهها في سلوک سبيلها و اعطيت رائد اجتهاهها سئوله في اقامه وظيفتي في تاليف مزاياهم التي لا يستطيع المدرء المقوّمه حصر تفصيلها و تصنيف سجاياهم التي يقصر لسانى مع بسطته عن ثلاثة آياتها و ترتيبها و جمعت منها كلّما وصلت إليه مطيّة الجدّ و الاجتهد بوحدتها و ذميتها و نظمت شوارد فرائد الممدوحه و فرائد شوارد الممنوحة في عقد تفضيلها كنت و الله مقصراً في جنب ما اولانيه امير المؤمنين عليه السّلام من مبارّ ارفاده و ما خصّني به من شريف نظره و كمال اعتقاده و ما استندبني له من استخراج اسرار من الغيب لا يمنحها الله تعالى الـ من يجتبيه من عباده و ما شرفني به في المقام التبوي من اقباله حتى كسانى رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابراده و دعاني دعوة ما ظفر بها الـ من اسعفه الله تعالى باسعاده و اسعده في معاده فلم اجد شيئاً اتمسّك به في مقابلة هذا الاحسان ذى المحاسن الحسان الـ الاستبصار بالمسعفين البنان و البيان و الاستظهار بالمسعدين القلم و اللسان في نشر معالى مناقبهم العظيمه الشأن الكريمه على الثقلين الانس و الجان و نشر لا لى فضائلهم المستخرجه من بحر جواهر القرآن المزريه عند اهل الایمان بمنثور الجمان من المؤلّف و المرجان المستخرج من بحر كش و عمّان و اشاعتھا في اشیاع العباد و اذاعتھا في الاصقاع و البلاد و جعلھا اجنه في بطون الاوراق من نطف المداد ليستخرجها من هو من اهلها فينفع بها في المعاد يوم قيام الاشهاد فانّ مصّفات الائمه إذا جلّت على اهلها تصوّرت و لم تضع و صفات الائمه إذا تلّيت على المسامع لا يستمتع بها غير المستمع فما كلّ من دعاه الهدى الى سبيل الهدى يمتنع و لا كلّ من وعي سمعه ما يتلّى عليه ما لم يوقّه الله ينتفع فان ظفر بها من حباء الله باسعاف الاسعاد و هداه الى سبيل الرّشاد فتاملها بفكره الوقاد و فهمه النقّاد و قلبه المنقاد الى سداد الاعتقاد فاقتفى سنن سنتهم و اقتدى بنهج طريقتهم و تقرّب الى الله تعالى و تقدّس بمحبّتهم و عدّ نفسه من انصار اسرتهم و اعدّ لما له ما يصرفه من ماله في مبرّتهم رزقه الله الاهداء بمصباحهم و الارتداء بجلباب صلاحهم و وقاه حر كلّ جناح يخشاه بوارف جناحهم و سقاهم يوم العطش الاكبر بكأس اغتابهم و اصطباهم و انا بقيامي هذا في رفع منارهم و شرع شعارهم و جمع ما ثرهم و آثارهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٣٩٤

وان كان غاية ما وصلت إليه قوى البشرية باستطاعتها و نهاية؟؟ ما قدرت عليه ببذل جهدها و طاقتها كمن قابلت نفسه انوار شمس

الظاهره بذبالتها و عدلت السیحاب المدرار و العباب التیار ببله قطرتها ثم لما كان هذه الصدقه التي من امير المؤمنین عليه السلام بإسدائها و المنئه التي تصدق بإهدائها و الحاله التي تكررت منه باعادتها و ابدائها لم يصدرها الا بامر الهی احاط به علما فاتاه و اتى ما اتاه إذ كل حادث لا يدخل في الوجود الا وقد قدّمه الله تعالى و قضاه و انفذ حکمه سبحانه فيه و امضاه فيجب حمدہ جل و علا دائمًا على ما اولاه و يتبعن شکره سر مدا على ما منحه و اقامه حمدًا لا تنفص عراه و شکر الا يدرك منتهاه و انا اسأل كل من وقف على کتابی هذا ان يخّضنی بدعاوه ينفعنی الله بها يوم القاه ليكون من اعتماد لمدادوم یُنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ و إذا بلغ القلم مما رقم کنه مطاویه فاقطع عليه جریه فی ایضاعه و تقریبه و اسع به الى مطالب الكتاب و اسالیه فاشرع الان فی ترتیبه و اجمع مواد تهدیبه واضح قواعد تفصیله و تبویبه

وجه پنجاه و ششم

آنکه ابو المظفر شمس الدین یوسف بن قزعی الحنفی المعروف ببسط ابن الجوزی این حدیث شریف را در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه الصیلوه و السیلام وارد کرده و باثبات و تحقیق آن منت عظیم و احسان فخیم بر مستبصرین نهاده چنانچه در تذکره خواص الامه فی معرفة الائمه که در اوّل آن گفته و بعد فهذا کتاب فی فضل الامام العلیم و الحبر الحلیم و السید الکریم اخی الرسول و بعل البتوی و سیف الله المسّلول سید الحنفاء و رابع الخلفاء و ابن عم المصطفی امام الدین و عالمه و قاضی الشرع و حاکمه و منصف کل مظلوم من ظالمه و المتصدق فی الصّلوه بخاتمه مفرق الكتاّب و مظہر العجائب لیث بنی غالب أبی الحسنین علیی بن أبی طالب رضی الله عنہ و عن زوجته و صلی علی ابیها و حشرنا فی زمرته رضی الله عنہ و عن بقیة الصحابة و اهل البيت اجمعین در ذکر احادیث فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السیلام که آن را باین عنوان معنون نموده و امیا السینة فاخبر فبتدئ منها بما ثبت فی الصحيح و المشاهیر من الآثار می فرماید حدیث الطائر و

قد اخرجه احمد فی الفضائل و الترمذی فی السنّن فاما احمد فاسنده الى سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و اسمه مهران قال اهدت امرأة من الانصار الى رسول الله صلی الله علیه و سلم طیراً بين رغيفین فقدّمته الى رسول الله صلی الله علیه و سلم و فی روایة طیرین بین رغيفین فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللهم ائنی باحّب خلقک إلیک فاذ بالباب یفتح فدخل علی فاکل معه و امّا

الترمذی فقال ثنا سفین بن وکیع عن عیید الله بن موسی عن عیسی بن عمر عن السدی عن انس بن مالک قال کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طیر فقال

عيقات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹۵

اللهم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطائر فجاء علی فاکل معه

قال الترمذی السدی اسمه اسماعیل بن عبد الرحمن سمع من انس بن مالک و رای الحسین بن علی و وثقه سفین الثوری و شعبه و یحیی بن سعید القطان و غيرهم قلت انما ذکر الترمذی هذا فی تعديل السیدی لان جماعة تعصیوا علیه لیطلوا هذا الحديث فعد له الترمذی و قال الحاکم ابو عبد الله النیسابوری حديث الطائر صحيح یلزم البخاری و مسلما اخراجه فی صحیحیهما لانه من شرطهما انتھی قدر الحاجة من کلام سبط ابن الجوزی فهذا العلّامه سبط ابن الجوزی الحائز للفضل و الرشد الحافظ المحرز للصواب و السیدد* و قد تصدی لاحقاق الحق و جد و سعی فی ایضاح الصدق وجہه فبان منه السبیل الواضح الجدد* و احرز خصل السبیق فی مضمار التحقیق و المنتقد* و ارغم انف من ابی و رد و فلق هام من انکر و جحد* و اجتاج اس من غوی و مرد* و استاصل شافه من

طغى و حرد* و ربط کلّهم فى قرن النّكال و شدّ و جعل بينهم و بين الخلاص امنع سدّ و الله الموفق لسلوك منهج الصدق الاسد** و متحجب مباد كه علامه سبط ابن الجوزى از کبرای حفاظ متسنین و کملای اعلام اساطین و نبهاء مهره بارعين و عظامه نقده سابقين و افضل محدثين ناقدین و امثال مورخين سابرینست بسياري از اعاظم نقاد معتبرين و افاخم حذاق مشتهرین مثل ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمى و ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد بن الكنجي الشافعى و شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن اسماعيل بابن خلکان البرمکي و يوسف بن احمد بن محمد بن عثمان و سوى بن محمد بن أبي الحسين اليونيني البعلبك و ابو الفداء اسماعيل بن على بن محمود الأيوبي و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردى و شمس الدين محمد بن احمد الذهبى و عبد الله بن اسعد اليافعى و محمد بن على الداودى المالکي تلميذ جلال الدين السيوطي و محمود بن سليمان الكفوی و ازنيقى صاحب مدينة العلوم و على بن سلطان محمد القارى و ميرزا محمد بن معتمد خان البدخشانى و غير ايشان حضرتش را به ما ثر بارعة الاوصاف و مفاتخ محضفة الاطراف ستودهاند و اکابر ائمه معروفين و اجله اركان مشهورين مثل ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمى در جامع مسانيد أبي حنيفة و صلاح الدين خليل بن ايک الصفدي در وافي بالوفيات و تقى الدين ابو بكر بن احمد الاسدی المعروف بابن قاضى شهبه در طبقات شافعیه و نجم الدين عمر بن فهد المکي در اتحاف الورى باخبر أم القرى و عز الدين عبد العزيز بن عمر بن فهد المکي در غایه المرام باخبر سلطنة البلد الحرام و جلال الدين سیوطی در حسن المقصد و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوی در قول مبني و نور الدين على بن عبد الله سمهودی در جواهر العقدين و نور الدين على بن ابراهيم الحلبي در انسان العيون و محمد بن على بن محمد بن على الحصکفی در در مختار جا بجا بافادات سبط ابن الجوزی متمسک می شوند و راه اقتفا و اتباع مرويات او می روند و از عجائب آنست که کابلی مکبول و خود مخاطب مخدوم الفحول و سناء الله صاحب سيف مسلول نیز بجواب طعن در حد از مغیره بروایت او تمسک نموده نهایت عظمت و جلالت و وثاقت و بنالت او ظاهر فرمودهاند و فاضل رشید نیز در ایضاخ بافاداتش جابجا تمسک آغاز نهاده بلکه بتصریح بودن او از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعت داد کمال انصاف داده و فاضل معاصر مولوی حیدر علی نیز در ازاله الغین افادهاش را در حمایت امام اعظم غنیمت بارده شمرده مکرر راه تمسک بان سپرده نهایت اعتبار و اعتماد و وثوق و استناد او فراروی ارباب ابصار آورده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹۶

وجه پنجاه و هفتم

آنکه علامه حفاظ محمد بن يوسف الكنجي الشافعى بابی خاص برای حدیث طیر منعقد کرده چنانچه در کفایته لطالب فی مناقب علی بن أبي طالب گفته الباب الثالث و الثلاثون

فی حدیث الطائر اخبرنا الشیخ العلامہ ابو محمد عبد الله بن أبي الوفا محمد بن الحسن البادرانی الحافظ عن الحافظ أبي محمد عبد العزیز محمود بن الاخضر قال اخبرنا ابو الفتح عبد الملك بن أبي القاسم بن أبي سهل الھروی اخبرنا احمد بن عبد الصمد بن أبي الفضل بن أبي حامد و القاضی ابو عامر محمود بن القاسم الازدی و ابو نصر عبد العزیر بن محمد بن ابراهیم التریاقی قالوا اخبرنا ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الله بن أبي الجراح المروزی اخبرنا ابو العباس محمد بن احمد بن محبوب اخبرنا الحافظ ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی حدثنا سفیان بن وکیع حدثنا عیید الله بن موسی عن عیسی بن عمر عن السدی عن انس بن مالک قال کان عند النبي صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللہ ایک يأكل معی هذا الطیر فجاء علی فاکل معه قلت هکذا اخرجه الترمذی فی جامعه و هو احد الصحاح الستة

و قد صحّح الترمذی سماع السدی من انس و وثقه احد بن حنبل و سفیان الثوری و شعبه و عبد الرحمن بن مهدی و یحیی بن سعید

القطان و

قال الحاکم الیسابوری حديث الطائر يلزم البخاری و مسلم اخراجه فی صحیحهیما لأن رجالة ثقات و اخبرنا ابراهیم بن برکات بن ابراهیم الخشوعی اخبرنا الحافظ ابو القاسم السمرقندی اخبرنا ابو محمد احمد بن علی بن الحسین بن أبي عثمان و ابو طاهر احمد بن محمد بن ابراهیم قالا اخبرنا ابو اسماعیل الحسن بن الحسن بن عبد الله حدثنا حمزة بن القاسم الهاشمي حدثنا محمد بن الهیثم حدثنا یوسف بن عدی حدثنا حماد بن المختار عن عبد الملك بن عیر عن انس قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طائر فوضعین یدیه فقال اللہم ائنی باحبت خلقک إلیک کیا کل معی فجاء علی فدقق الباب فقلت من ذا فقال انا علی فقلت ان النبی صلی الله علیه و سلم علی حاجة فرجع ثلث مرات کل ذلك یجيء قال فضرب الباب برجله فدخل فقال النبی صلی الله علیه و سلم ما حبسک قال قد جتنک ثلث مرات فرذنی انس کل ذلك یقول النبی علی حاجة فقال النبی صلی الله علیه و سلم ما حملک على ذلك قال قلت كنت احبت ان یكون رجلا من قومی قلت هکذا رواه الحافظ فی تاریخه و طرقه عن جماعة من الصیحاء و التابعين اخبرنا شیخ الشیوخ ابو البرکات عبد الرحمن بن أبي الحسن عبد اللطیف بن اسماعیل بن أبي سعید الصوفی قراءة علیه و انا اسمع ببغداد اخبرنا ابو الفتح عیید الله بن عبد الله بن شائل اخبرنا احمد بن المظفر بن الحسین بن سوسن اخبرنا ابو علی الحسین بن احمد بن شاذان اخبرنا محمد بن العباس بن نجیح حدثنا محمد بن القاسم النحوی حدثنا ابو عاصم عن أبي الهندی عن انس قال اتی النبی صلی الله علیه و سلم بطائر فقال اللہم ائنی باحبت خلقک إلیک کیا کل معی فجاء علی فحجبته مرتین فجاء فی الثالثة فاذنت له فقال يا علی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹۷

ما حبسک قال هذه ثلاثة مرات قد جئتھا فحجبتني انس قال لم يا انس قال سمعت دعوتك يا رسول الله فاحببت ان یكون رجل من قومی فقال النبی صلی الله علیه و سلم الرجل یحب قومه قلت رزقناه عالیا ذکرہ ابن نجیح البزار فی الاول من المنتقی عن أبي حفص البصری وقد رواه ايضا سفینة مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم كما اخبرنا الشیخة الصالحة شرف النساء ابنة الامام أبي الحسن احمد بن عبد الله بن علی الابنوسی إجازة و حدثني عنها الامام الحافظ ابو محمد الحسین بن الحافظ عبد الله بن الحافظ عبد الغنی من لفظه قالت اخبرنا والدی ابو الحسن اخبرنا ابو الغنائم محمد بن علی بن الحسن الدقاق اخبرنا محمد بن البیع اخبرنا ابو عبد الله المحاملی حدثنا عبد الاعلی بن واصل حدثنا عون بن سلام حدثنا سهل بن شعیب عن بردیة بن سفیان عن سفینة و كان خادما لرسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طوایر قال فرفعت له أم ایمن بعضها فلما اصبح اته بها فقال ما هذا يا أم ایمن فقالت هذا بعض ما اهدی لك امس قال أ و لم انهک ان ترفعی لاحد او لغد طعاما ان لکل غد رزقه ثم قال اللہم ادخل احبت خلقک إلیک کیا کل معی من هذا الطائر فدخل على فقال اللہم و الی قلت رواه المحاملی فی الجزء التاسع من امالیه كما اخرجناه سواء و فيه دلالة واضحة علی ان علینا احبت الخلق الى الله و ادل الدلالة علی ذلك اجاۃ دعاء النبی صلی الله علیه و سلم فيما دعی به و قد وعد الله تعالى من دعا بالاجابة حيث قال عز و جل اذْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُم فامر بالدعاء و وعد بالاجابة و هو عز و جل لا یخلف الميعاد و ما كان الله عز و جل یخلف و عده رسنه و لا يرد دعاء رسوله صلی الله علیه و سلم لاحب الخلق إليه و من اقرب الوسائل الى الله محبتھ و محبّة من يحبه لحبه كما انشدنا بعض اهل العلم فی معناه: ؟؟؟ بالخمسة الغرّ من قريش و سادس القوم جبرئيل

بحبهم رب فاعف عنّی بحسن ظنی بك الجميل

العدد الموسوم بالستة فی هذا البيت أراد بهم اهل البيت اصحاب العباء المذین قال الله تعالى فی حقهم لیذہب عنکم الرّجس أهل البيت و یطهّر کم تطهیراً

و هم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمة و الحسن و الحسین صلاة الله علیهم و سادس القوم جبرئيل و حديث انس المذی صدرته فی اول الباب خرجه الحاکم ابو عبد الله الحافظ الیسابوری عن ستة و ثمانين رجلا کلهم رووه عن انس و هذا

ترتيبهم على حروف المعجم ابراهيم بن هديه ابو هدبة و ابراهيم بن مهاجر ابو اسحاق البجلي و اسماعيل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب و اسماعيل بن عبد الرحمن السدى و اسماعيل بن سليمان بن المغيرة الازرق و اسماعيل بن وردان و اسماعيل بن سليمان و اسماعيل غير منسوب من اهل الكوفة و اسماعيل بن سليمان التيمي و اسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة و أبان بن أبي عياش ابو اسماعيل و بسام الصيرفي الكوفي و بربعة بن عبد الرحمن و ثابت بن اسلم البناني و ثمامه بن عبد الله بن انس و جعفر بن سليمان النخعى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹۸

و حسن بن أبي الحسن البصري و حسن بن الحكم البجلي و حميد بن تيرويه الطويل و خالد بن عبيد ابو عاصم و الزبير بن عدى و زياد بن محمد الثقفى و زياد بن ثروان و سعيد بن المسيب و سعيد بن ميسرة البكري و سليمان بن طران التيمي و سليمان بن مهران الاعمش و سليمان بن عامر بن عبد الله بن عباس و سليمان بن الحاج الطائفى و شقيق بن أبي عبد الله و عبد الله بن انس بن مالك و عبد الملك بن عمير و عبد الملك بن أبي سليمان و عبد العزيز بن زياد و عبد الاعلى بن عامر الشعبي و عمر بن أبي حفص الثقفى و عمر بن سليم البجلي و عمر بن يعلى الثقفى و عثمان الطويل و على بن أبي رافع و عامر بن شراحيل الشعبي و عمران بن مسلم الطائى و عمران بن هيثم و عطية بن سعد العوفى و عباد بن عبد الصمد و عيسى بن طهمان و عمار بن معاویة الدهنى و فضيل بن غزوan و قتادة بن دعامة و كلثوم بن حبر و محمد بن على بن الحسين بن على بن أبي طالب الباقر و محمد بن مسلم الزهرى و محمد بن عمر بن علقة و محمد بن عبد الرحمن ابو الرجال و محمد بن خالد بن منتصر الثقفى و محمد بن سليم و محمد بن مالك الثقفى و محمد بن جحادة و مطير بن خالد و معلى بن هلال و ميمون خلف و ميمون غير منسوب و مسلم الملai و مطر بن طهمان الوراق و ميمون بن مهران و مسلم بن كيسان و ميمون بن جابر السلمى و موسى بن عبد الله الجهنى و مصعب بن سليمان الانصارى و نافع مولى عبد الله بن عمرو نافع ابو هرمز و هلال بن سويد و يحيى بن سعيد الانصارى و يحيى بن هانى و يوسف بن ابراهيم و يوسف ابو شيبة و قيل هما واحد و يزيد بن سفيان و يعلى بن مرءه و نعيم بن سالم و ابو الهندي و ابو مليح و ابو داود السبيعى و ابو حمزه الواسطي و ابو حذيفة العقili و رجل من آل عقيل و شيخ غير منسوب و

رواہ عن انس و سفينة الامام امير المؤمنین علی بن أبي طالب اخبرنا ابو بكر محمد بن سعيد بن الموقف اخبرنا ابو زرعة اخبرنا ابو بكر بن خلف اخبرنا الحاكم ابو عبد الله اخبرنا ابو القاسم الحسن بن محمد بن الحسن السکونى بالکوفة حدثى محمد بن ابراهيم الفزارى حدثنا احمد بن موسى بن اسحاق حدثنا أبي حدثنا عيسى بن عبد الله قال الحاكم و اخبرنا على بن عبد الرحمن بن عيسى حدثنا محمد بن ابراهيم العامری حدثنا محمد بن راشد حدثنا عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن على بن أبي طالب عن ابيه عن جده عمر عن على بن أبي طالب قال اهدى لرسول الله صلی الله علیه وسلم طير يقال له الحباری و كان انس بن مالک يحبه فلما وضع بين يديه قال اللهم ائنی باحبت خلقک ياکل معی من هذا الطائر قال انس كنت اريد ان يأكله رسول الله وحده فجاء على فقلت رسول الله صلی الله علیه وسلم نائم ثم قال فرفع يده ثانية وقال اللهم ائنی باحبت خلقک إليک ياکل معی من هذا الطير فجاء على فقلت رسول الله صلی الله علیه وسلم نائم قال فرفع يده ثالثة فقال اللهم ائنی باحبت خلقک إليک ياکل معی من هذا الطير قال انس

کم اردت على رسول الله عز و جل ادخل فدخل على فلما راه قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۳۹۹

الله و الى قال فاكلا - جميعا قال انس فخرج فبعته فقلت استغفر لى يا ابا الحسن فان لى إليک ذنبا و لك عندي بشارة فاخبرته بما كان من رسول الله صلی الله علیه وسلم فحمد الله و اثنى علیه و غفر لى ذنبي عنده ببشراتی ایاه و روی من وجه آخر و فيه رد الشمس عليه ذكرته في فصل رد الشمس و رواه عبد الله بن عباس و ابو سعيد الخدری و يعلى بن مرءه الثقفى کلهم عن النبي صلی الله علیه وسلم

و من الرواۃ عدۃ کثیرة من کبار التابعین المتفق علی ثقہم و عدالتهم المخرج حدیثهم فی الصحاح من لا ارتیاب فی واجد منهم و الحدیث مشهور و بالصحة مذکور و نیز در کفایة الطالب در فصل حدیث رد شمس گفته روی عن عامر بن وائلة أبي الطفیل قال کنت يوم الشوری علی الباب و علی یناشد عثمان و طلحة و الزبیر و سعد او عبد الرحمن بعدّه من فضائله منها رد الشمس كما اخبرنا ابو بکر بن الخازن اخبرنا ابو زرعة اخبرنا ابو بکر بن خلف الحاکم اخبرنا ابو بکر بن أبي دارم الحافظ بالکوفة من اصل کتابه حدثنا منذر بن محمد بن منذر حدثنا أبي حدثنا عمی حدثنا أبي عن ابان بن تغلب عن عامر بن وائلة قال کنت علی الباب يوم الشوری و علی فی الیت فسمعته يقول استخلف ابو بکر وانا فی نفسی احق بها منه فسمعت و اطعت و استخلف عمر وانا فی نفسی احق بها منه فسمعت و اطعت و انتم تریدون ان تستخلفوا عثمان إذا لا اسمع و لا اطیع جعل عمر فی خمسة انا سادسهم لا یعرف لهم فضل اما و الله لأحاجنهم بخصال لا یستطيع عربیهم ولا عجمیهم المعاهد منهم والمشرك ان ینکر منها خصلة انشد کم بالله ایها الخمسة امنکم اخو رسول الله غیری قالوا لا قال امنکم احد له عم مثل عمی حمزة بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسوله غیری قالوا لا قال امنکم احد له اخ مثل اخی المزین بالجناحین یطیر مع الملائكة فی الجنة قالوا لا قال امنکم احد له زوجة مثل زوجتی فاطمة سیدة نساء الامم غیری قالوا لا قال امنکم احد له سبطان مثل الحسن و الحسین سبطی هذه الامم ابی رسول الله غیری قالوا لا قال امنکم احد قتل مشركی قریش قبلی قالوا لا قال امنکم احد ردت علیه الشمس بعد غروبها حتی صلی العصر غیری قالوا لا قال امنکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم حين قرب إلیه الطیر فاعجبه اللهم ائتنی باحبت خلقک إلیک یأکل معی من هذا الطیر فجئت وانا اعلم ما كان من قول النبی صلی الله علیه و سلم فدخلت قال و الی یا رب الی یا رب غیری قالوا لا هکذا رواه الحاکم فی کتابه بجمع طرق حدیث الطیر

و ناهیک به راویا ازین افادات متینة النظام بر ارباب عقول و احلام نهایت اعتناء و اهتمام و غایت جد و جهد تمام کنجی عمدۀ الاعلام در اثبات و احکام و تحقیق و ابرام این خبر عظیم المقام پیدا و آشکار است بچند وجه اول آنکه این حدیث شریف را بسند متصل از سدی از انس روایت کرده دوم آنکه آن را بسند متصل از عبد الملک از انس روایت نموده سوم آنکه آن را بسند متصل عالی از ابو الهندي از انس روایت کرده چهارم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۰

آنکه آن را بسند متصل از سفینه صحابی روایت نموده پنجم آنکه آن را بسند متصل از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده ششم آنکه مروی بودن این حدیث شریف بوجه آخر که مراد از این حدیث شوری است ثابت کرده هفتم آنکه گفته من آن را در فصل رد شمس مذکور نموده ام هشتم آنکه حدیث شوری را که مشتمل بر حدیث طیر است در فصل رد شمس وارد نموده نهم آنکه گفته حدیث طیر را ترمذی در جامع خود که یکی از صحاح ستہ است اخراج نموده دهم آنکه برای سدی که راوی حدیث طیر است و در سند ترمذی واقع شده ثابت کرده که ترمذی تصحیح سمعاً او از انس کرده و احمد بن حنبل و سفیان ثوری و شعبه و عبد الرحمن بن مهدی و یحیی بن سعید قطان توییقش کردہ اند یازدهم آنکه ذکر نمودن ابن نجیح بزار این حدیث شریف را در منطقی ثابت نموده دوازدهم آنکه روایت نمودن محاملی در امالی خویش حدیث طیر را از طریق سفینه محقق فرموده سیزدهم آنکه صراحةً از حاکم نقل کرده که اخراج بخاری و مسلم حدیث طیر را در صحیحین خود لازمست که رجال آن ثقات هستند چهاردهم آنکه گفته حدیث انس را حاکم از هشتاد و ششتابعی اخراج کرده که همه شان از انس روایت کردہ اند پانزدهم آنکه گفته حدیث طیر را عبد الله بن عباس از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم روایت کردہ اند شانزدهم آنکه گفته ابو سعید خدری این حدیث را از ان جناب روایت کرده هفدهم آنکه گفته یعنی بن مرہ ثقیی این حدیث را از ان حضرت روایت نموده هیجدهم آنکه عود اعلیٰ بدر افاده فرموده که این حدیث را عددی کثیر از کبار تابعین روایت نموده که ثقت و عدالت شان متفق علیه و حدیث شان در صحاح مخرج و در هیچ یکی از یشان شک و ریب نیست نوزدهم آنکه بکمال صراحت ارغاماً للجادین فرموده که

این حديث مشهورست بstem آنکه قلعا لاساس المعاندين تصريح صريح نموده باآنکه این حدیث بصحت مذکورست و عمری ان الحافظ الکنجی قد بالغ فی الافاده، و بلغ النهاية فی الاحسان و الاجاده، و اصاب من التحقيق و الا ثبات مراده، و اوری من التدقیق و الامان زناده، و رفع من الصدق و الحق عماده و اتی بما هو لكمال تجره و نقده اصدق شهادة

وجه پنجاه و هشتم

آنکه محب الدین احمد بن عبد الله الطبری المکی حدیث طیر را بطرق متعدده ثابت کرده چنانچه در ریاض نصره فی فضائل العشرة که در اول آن کفته اما بعد فان الله عز و جل قد اختار لرسول الله صلی الله علیه و سلم اصحابا فجعلهم خیر الانام و اصطفی من اصحابه رضی الله تعالی عنهم جملة العشرة الکرام فرضیهم لعشرته و مواليه و فضله لهم بالانضمام إلیه مدة حياته و انعم عليهم بما اولاهم من اصناف موجبات کرمه و اسعدهم بما سلف لهم فی سابق قدیم قدمه و اشقى قوما بارتكاب اهويتهم فی الخوض من امرهم فيما لا يعنيهم و اجرائهم على الاقدام على التنقص بهم و وصفهم بما ليس فيهم الى ان قال فما للجاهل الغبی و لهم و قد اخبر رسول الله صلی الله علیه و سلم انه سیغفر لهم و ما للمتعامی و تاویل ما ورد

عيقات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۱

فی شانهم و تحریفه بعد

قوله صلی الله علیه و سلم لو انفق احد کم مثل احد ذهبا ما بلغ مد أحدهم ولا نصيفه

فالحمد لله ان عصمنا من هذه الورطة العظيمة و وفقنا بحسب جملتهم الى سلوك الطريق المستقيمة ثم الحمد لله ان لهم جمع هذا المؤلف في مناقبهم و الاعلام بما وجب من التعريف بشرف قدرهم و علو مراتبهم و تدوين بعض ما روی من عظيم ما ثرهم و ابراز طرف ما ذكر من عميّم مفاخرهم من كتب ذوات عدد على وجه الاختصار و حذف السندي ليسهل على الناظر تناوله و يقرب على الطالب فيه ما يحاوله عازيا؟؟؟

كل حدیث الى الكتاب المخرج منه متبعها على مؤلفه و من اخذ عنه تفصیلا عن عهده الارتیاب فی النقل و اعتمادا على اولی السابقة من اهل العلم و الفضل مبتدیا بذكر ما شملهم على طریقة التضمین ثم بما اختص بهم على وجه المطابقة و التعيین ثم بما ورد فيما دون العشرة و ان انصم إليهم من ليس منهم ثم بما اختص بالاربعة الخلفاء و لم يخرج عنهم ثم بما زاد على الاربعة على واحد ثم بما ورد في فضائل كل واحد واحد و ادرجت جملة ذلك في قسمین می فرماید

عن انس بن مالک قال كان عند النبي صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللہم ائنی باحباب خلقک إلیک یا کل معی هذا الطیر فجاء على بن أبي طالب فاکل معه خرجه الترمذی وقال غریب و البغوی فی المصایب فی الحسان و خرجه الحربی و زاد بعد قوله اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر و کان مما يعجبه اکله و زاد بعد قوله فجاء على بن أبي طالب فقال استاذن على رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت ما عليه اذن و كنت احب ان يكون رجلا من الانصار و خرجه عمر بن شاهین و لم یذكر زيادة الحربی و قال بعد قوله فجاء على فرددته ثم جاء فرددته فدخل فی الثالثة او فی الرابعة فقال له النبي صلی الله علیه و سلم ما حبسک عنی او ما أبطأ بك عنی یا على قال جئت فردنی انس قال یا انس ما حملک على ما صنعت قال رجوت ان یكون رجلا من الانصار فقال یا انس او فی الانصار خیر من على او افضل من على و خرجه التجار عنه قال قدمت لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیرا فسمی فاکل لقمة و قال اللہم ائنی باحباب خلقک إلیک و الی فاتی على فضرب الباب فقلت من انت قال على قلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم على حاجة ثم اکل لقمة و قال مثل الاول فضرب على فقلت من انت قال على قلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم على حاجة ثم اکل لقمة و قال مثل ذلك قال فضرب على و رفع صوته فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا انس افتح الباب قال فدخل فلما راه النبي

صلی اللہ علیہ وسلم تبسم و قال الحمد لله الذى جعلك فانی ادعو فی کل لقمة ان یاتینی اللہ باحب الخلق إلیه و الى فکنت انت قال فو الذى بعثک بالحق نبیا انی لا ضرب الباب ثلث مرات و یردّنی انس قال فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لم رددته قال كنت احبت معه رجالا من الانصار فتبسم النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال ما يلام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۲

الرجل على حب قومه و عن سفينة قال اهدت امرأة من الانصار الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طيرين بين رغيفين فقدمت إليه الطيرين فقال صلی اللہ علیہ وسلم اللهم ائنی باحب خلقک إلیک و الى رسولک ثم ذکر معنی حديث النجار وقال في آخره فاکل مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم على من الطيرين حتى فنیا خرجه احمد في المناقب

و باید دانست که کتاب ریاض نصره فی فضائل العشره از جلائل کتب معروفة مستنده و عظام اسفار مشهوره معتمده است سابقا دانستی که این کتاب را تاج الدین دهان در کفاية المتطلع ذکر کرده بودن آن از مرویات شیخ خود حسن عجمی مبرهن نموده و محمد عابد سنی آن را در حصر الشارد که در ان اسانید کتب معتبره ذکر کرده درج نموده و مصطفی بن عبد اللہ قسطنطینی آن را در کشف الظنون ذکر کرده و حسین بن محمد دیاربکری آن را در خمیس از جمله مأخذ کتاب خود ذکر نموده از کتب معتبره شمرده و خود مخاطب نیز در رساله اصول حدیث در کتب مناقب آن را ذکر نموده بلکه بمزید اعتبارش در همین کتاب تحفه در مقام اثبات رضای حضرت فاطمه علیها السلام از أبي بکر خلافا لما فی صحيح البخاری و غيره دست بروایت ریاض نصره و امثال آن زده و شاه ولی اللہ والد ماجد مخاطب نیز جابجا در ازالۃ الخفا بغرض باطل اثبات فضائل شیخین نقل روایات از ان کرده احتجاج و استدلل بان نموده و مولوی حیدر علی معاصر نیز با آن جهت تعصب بی نهایت در منتهی الكلام احتجاج بروایات آن می کند بلکه آن را مثل صحیح بخاری شاهد عادل بر مطلوب خود قرار می دهد فلا ادری کیف یرد المخاطب حدیث الطیر المذکور فی الریاض النضرة مع انها سفر عظیم من الاسفار الشهیرة المنتشرة و تالیف فخیم من التالیف المعتمدة المعتبرة مذکور بالثناء العظیم علی السن کبار النقدة و الشبرة لا سیما و قد تمسک بروایاته والده المحقق بصره انتقاء و ارتضاء و خیره بل المخاطب بنفسه جعل روایته حجۃ مختبرة ما هذا الا صنیع من نسی یوم القیام و غیره و جوہ یومئذ علیها غرّه ترهقها قترة، أولیک هم الکفرة الفجرة

وجه پنجاه و نهم

آنکه نیز محب طبری در ذخایر العقی فی مناقب ذوی القری که در اول آن گفته اما بعد فان اللہ تعالی قد اصطوفی محمدا علی جمیع من سواه و خصّه باعّمه به من فضلہ الباهر و حباء و اعلى منزلة من انتمی إلیه مسببا او نسبة و رفع مرتبة من انطوى علیه نصرة و صحبة و الزم مودة قرباه کافّه بربیته و فرض محبّه جميع اهل بیته المعظم و ذریته لا۔ جرم سنج بالخاطر تدوین ما ورد فی مناقبهم و تبیین ما روی فی شریف قدرهم و علو مراتبهم و تتبع ما نقل فی عظیم فخرهم المفاخر و جمع ما ظفرت به من عمیم فضلهم الباهر و لم لا وهم هاله قمر الکون و طفاوة شمس البریة و اغصان دوحة الشرف و فروع اصل الانوار النبویة اعاد اللہ علینا من علوم سنا برکتهم كما اعاذنا من جهل مفهوم علو درجهنهم و عمر فی غفرانه ذنوبنا بحرمتهم كما غمر باحسانه قلوبنا بمحبّتهم و احسن ما لنا یجاههم علیه كما علق اعمالنا بالتوسل إلیه و سمیته کتاب ذخایر العقی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۳

فی مناقب ذوی القری من کتب ذوات اعداد علی وجه الاختصار و جدف الاسناد عازیا کل حدیث الی کتابه تفصیا عن عهده الارتیاب و تسهیلا على طلابه و اللہ اسأل ان يجعل ذلك وسیلة الى جنات النعیم و ذریعة الى درک الفوز العظیم و تحقیق الامل فيه لدیه فانه ولی ذلك و القادر علیه و رتبته علی قسمین قسم یتضمن ما جاء فیهم علی وجه العموم و الاجمال و قسم یتضمن ذلك علی

وجه التخصيص و تفصيل الاحوال مى فرماید ذکر انه احب الخلق الى الله تعالى بعد رسول الله صلی الله عليه و سلم عن انس بن مالک رضی الله عنه قال كان عند رسول الله صلی الله عليه و سلم طیر فقال اللهم ائنی باحب خلقک إلیک یاکل معی هذا الطیر فجاء على بن أبي طالب فاکل معه اخرجه الترمذی و البغوی فى المصابیح فى الحسان و اخرجه الحربی و قال اهدی لرسول الله صلی الله عليه و سلم طیر و كان مما يعجبه اکله ثم ذکر الحديث و اخرجه الإمام ابو بکر محمد بن عمير بن بکیر النجّار و قال عن انس بن مالک قدمنت لرسول الله صلی الله عليه و سلم طیراً فسمی و اکل لقمة و قال اللهم ائنی باحب الخلق إلیک و الی فجاء على رضی الله عنه فضرب الباب فقلت من انت فقال على فقلت ان رسول الله صلی الله عليه و سلم على حاجه قال ثم اکل لقمة و قال مثل الاولی فضرب على رضی الله عنه الباب فقلت من انت قال على فقلت ان رسول الله صلی الله عليه و سلم على حاجه قال ثم اکل لقمة و قال مثل ذلك قال فضرب على رضی الله عنه الباب و رفع صوته فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم يا انس افتح الباب قال فدخل فلما راه رسول الله صلی الله عليه و سلم تبسم ثم قال الحمد لله الذي جعلك فانی ادعو في كل لقمة ان یاتینی الله احب الخلق إليه و الی فکنت انت قال على و الذى یبعثك بالحق نیا انی لا ضرب الباب ثلث مرات و یردنی انس قال فقال النبي صلی الله عليه و سلم لم رددته قلت كنت احب معه رجالا من الانصار فتبسم النبي صلی الله عليه و سلم وقال لا یلام الرجل على حب قومه

و محتجب نماند که کتاب ذخائر العقبی از عقائل کتب ممدودة معتبره و نفائس صحف مشهوره است محمد بن ابراهیم الوزیر در روض باسم آنرا شاهد مناقب اهلیت علیهم السلام دانسته و حسین بن محمد دیاربکری آنرا در جمله ماذکور خود ذکر نموده از کتب معتبره و شمرده و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر آن را در وسیله المال از جمله مصنفاتی وانموده که علماء در ان جمع کرده‌اند از جواهر مناقب اهلیت علیهم السلام آنچه بدان تجمیل جید زمان کرده می‌شود و افاده فرموده که لائق ذخائر العقباست که باب زرنوشه شود و محمد بن اسماعیل الامیر در روضه ندیه آن را اجل معتمد خود گفته و احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیره المال بودن آن از مصنفات اجله علماء افاده نموده و محمد عابد سندي آن را در حصر الشارد که در ان اسانید مرویات معتبره خود جمع نموده مندرج ساخته و علامه شوکانی نیز آن را در اتحاف الاکابر ذکر نموده بودن ان از مرویات خود ظاهر فرموده و مصطفی بن عبد الله قسطنطینی آن را در کشف الظنون ذکر کرده و فاضل مخاطب نیز در رساله اصول حدیث آن را از کتب مصنفه در علم مناقب شمار فرموده فإذا كان كتاب ذخائر العقبی من معاريف الكتب المعتبرة عند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۴

اهل النہی* و اجل المؤلفات المعتمدة عند ارباب الحجی* و حقيقة بان یكتب بماء العین لقرءة عین الوری* لا یجحد حدیثه الا من لم ینه نفسه عن الهوى* فتردی فی هؤه الضلال و هوی* فَکَذَبَ وَعَصَى

* و ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعْبَرَةً لِمَنْ يَخْشِي

و مخفی نماند که محب طبری مصنف ریاض نفرموده^{۲۹} حائز العقبی از اعاظم حفاظ مشاهیر و افاحم نقاد نحاریر و اجله محدثین ناقدین و اکابر شیوخ راشدین و صدر ارباب تدریس و افتاد عظمای علماء و فقها بوده محاامد مبهره و مفاخر مبهره^{۳۰} او انشاء الله تعالى در مجلد حدیث تشییه از تذکرة الحفاظ و معجم و عبر فی خبر من غیر و دول الاسلام ذهبي و تتمة المختصر ابن الوردي و طبقات شافعیه سبکی و طبقات شافعیه اسنوى و وافي باللوفيات صدقی و طبقات الحفاظ سیوطی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و عجاله الراکب عبد الغفار عکی شافعی و وسیلة المال احمد بن الفضل بن محمد باکثیر و روضه ندیه محمد بن اسماعیل الامیر و ذخیره المال عبد القادر عجیلی خواهی شنید

آنکه صدر الدين ابو المجامع ابراهيم بن محمد الحموي حديث طير را بطرق متعدد روایت کرده چنانچه در فرائد السیمطین فی
فضائل المرتضی و البتوی و السبطین علی ما نقل عنه گفته اخربنا الشیخ الزاہد عفیف الدین ابو محمد عبد السلام بن محمد بن فروغ
البصری بقراءتی علیه بالمدینة المعظمه فی الحرم الشریف التبوی بین الرّوضه و المنبر صلوات الله و سلامه علی الحال به ضحوه يوم
الثاني عشر من شهر الله الحرام المحرّم سنة ثمانين و ست مائة قال ابننا الشیخ موافق الدین ابو المحاسن فضل بن أبي بكر عبد الرّزاق
بن عبد القادر الجبلی بقراءة محی الدین علی بن ابراهيم بن أبي الدرد الحربي فی يوم الخميس السادس عشر من شهر ربیع الآخر سنة
خمس و خمسین و ست مائة بباب الارج ببغداد و اجاز لانا جميع روایاته لفظا قال ابننا ابو الفتح عبد الله بن عبد الله بن محمد بن کار
بن شاتیل الدّباس قراءة و انا اسمع فی يوم الجمعة من شوال سنة ثمان و سبعین و خمس مائة بجامع القصر ببغداد قبل الصیلواه و
اخربنی الشیخ الصالح ابو عبد الله محمد بن یعقوب بن أبي الفرج اذنا بروایته عن أبي الفتح عبد الله بن شاتیل إجازة قال ابننا ابو غالب
محمد بن الحسن بن احمد الباقلانی قراءة علیه و انا اسمع فی رمضان سنة سبع و سبعین و اربعمائه قال ابننا ابو عبد الله احمد بن
الحسین بن اسماعیل المحاملی فی صفر سنة ثمان و عشرين و اربعمائه قال ابننا ابو بکر محمد بن محمد بن احمد بن مالک الاشجعی
قراءة علیه فی شهر ذی القعده من سنة خمسین و ثلث مائة قال ابننا ابو الاھوص محمد بن الهیثم بن حمّاد القاضی العکبری سنة ست و
سبعين و مائتين قال نبا یوسف بن عدی قال نبا حماد بن المختار من اهل الكوفة
عن عبد الملك بن عمیر عن انس قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر فوضع بین یدیه فقال اللهم ائنی باحّ خلقک
إليک لیاکل فجاء علی فدقّ الباب فقلت من ذا فقال انا علی فقلت النبی علی حاجة فدفعت ثلث مرات کل ذلك یجيء قال فضرب
الباب برجله فدخل فقال النبی ما حبسک؟؟؟ قال قد جئت ثلث مرات کل ذلك یقول انس النبی علی حاجة فقال النبی ما حملک
علی ذلك قلت احّ ان یكون رجلا من قومی و اخربنی الامام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۵

العلامة تاج الدین ابو المفاخر محمد بن أبي القاسم محمود السدیدی

كتابه الى من كرمان في رجب سنة اربع و ستين و ست مائة قال ابا الصدر الكبير ركن الاسلام امام الائمه مفتی الشرق و الغرب ابن
ثابت عبد الغزیز بن عبد الجبار بن علی الكوفی إجازة في رجب سنة اثنین و ثمانین و خمس مائة قال ابا قاضی القضاۃ عماد الدین
شیخ الاسلام ذو المعالی ابو سعید محمد بن احمد بن صاعد إجازة ابا الشیخ یعقوب بن احمد بن محمد صاحب التخیریج
للحادیث

قال نبا الشیخ الصالح ابو بکر محمد بن اسماعیل بن ابراهیم المؤذن فی شوال سنة عشر و اربعمائه نبا ابو العباس الفضل بن
عبدیاس الکندی الهمدانی الامام فی جامع همدان حدثی ابو یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن بهرام الزنجانی سنة ست و تسعین و
مائتين نبا الحجاج بن یوسف بن قتيبة بن مسلم الاصفهانی قال نبا بشر بن الحسین بن أبي محمد الاصفهانی نبا الزیر بن عدی عن
انس بن مالک قال اهدی الى رسول الله صلی الله علیه و سلم طیر مشوی فلما وضع بین یدیه قال اللهم ائنی باحّ خلقک إليک
ياکل معی هذا الطّیر قال فقلت فی نفسی اللهم اجعله رجلا من الانصار فجاء علی فقرع الباب فدفعه فقلت من هذا فقال علی
فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فانصرف قال فرجعت الى رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یقول الثانية اللهم ائنی
باحّ خلقک إليک ياکل معی هذا الطّیر فقلت فی نفسی اللهم اجعله رجلا من الانصار فجاء علی فقرع الباب فقلت الم اخبرک ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم علی حاجة فانصرف قال فرجعت الى رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یقول الثالثة اللهم ایتني
باحّ خلقک إليک ياکل معی هذا الطّیر فجاء علی فضرب الباب ضربا شدیدا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم افتح افتح فلما
نظر إليه رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم و الى اللهم و الى قال فجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و اکل معه الطّیر

و اخبرنا الشيخ الامام نجم الدين عثمان بن الموفق الادکانى عن والدى شيخ الاسلام سعد الحق و الدین محمد بن الموید الحموانى بقراءته أنه عليه بمدينه اسپراین فى جمادى الآخرة سنة خمس و ستين إجازة كتبها له فى سنة اربعين و ست مائة بروايته عن شيخ الاسلام نجم الدين أبي الجناب احمد بن عمر بن محميد الخيوقي إجازة قال ابا محمد بن عمر بن على الطوسى ابا ابو العباس احمد بن أبي الفضل الشعابى ابا ابو سعيد محميد بن طلحه الجنابى قال ابا والدى ابو منصور طلحه ابا محميد بن عبد الرحمن الذهلى ببغداد نبا عبد الله بن عمر بن عبد العزيز البغوى نبا عبد الله بن عمر القواريرى نبا يونس بن ارقم نبا بكير عن ثابت البخى عن سفينة مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اهدت امرأة من الانصار الى رسول الله صلى الله عليه وسلم طائرين بين رغيفين ولم يكن في البيت غيري وغير انس فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعاه بعدها فقلت يا رسول الله قد اهدت إلينا امرأة من الانصار هدية فقدمت الطائر إليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم ايتها باحث خلقك إليك و الى رسولك فجاء على بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۶

أبي طالب فضرب الباب ضربا خفيفا فقلت من هذا فقال ابو الحسن ثم ضرب الباب فرفع صوته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افتح له ففتحت له فاكل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من الطيرين حتى فني انتهى فهذا الحموي الامام صدر الدين ابو الماجموع* الذى قصرت دون فضله و مجده المطاعم* قد روی هذا الحديث الزاهر اللامع* لعدة طرق ساطعة لوامع* مشتبه للاذان و المسامع* ناجعه نافعه لكل شاهد سامع* فاوسع اروض الجاهدين بالمقامع* و نكل زرافه الحائدين باثقل الجوامع* و رمى خضراءهم بادھی الواقع و الازامع و صیر دھماءهم اكلة للذوبان و الخوامع* فليندب المخاطب و اصحابه اصحاب المشامع* باعین مقوحة دوامع* و ماق دائمة روامع* و ادمع ساجمه ساکبہ هوامع* و ابو الماجموع صدر الدين حموی از اکابر صدور ثقات و اجله مشایخ عالی درجات و جامع محاسن صفات و حائز مکارم سماتست ذھبی در معجم مختص گفته ابراهیم بن محمید بن الموید بن عبد الله بن علی بن محمید بن حمویه الامام الكبير المحدث شیخ المشایخ صدر الدين ابو الماجموع الخراسانی الجوینی الصوفی ولد سنۃ اربع و اربعین و ست مائة و سمع بخراسان و بغداد و الشام و الحجاز و كان ذا اعتناء بهذا الشأن و على يده اسلم الملك غازان توافقی بخراسان فی سنۃ اثنین و عشرين و سبعماهی قرآننا على أبي الماجموع ابراهیم بن حمویه سنۃ خمسین و تسعین و ست مائة انا ابو عمرو عثمان بن موقف الادکانی بقراءتی سنۃ اربع و ستین

انا الموید بن محمید بن الطوسی ح و انا احمد بن هبة الله عن الموید انا هبة الله بن سهل انا سعید بن محمد البحری انا زاهر بن احمد الفقيه انا ابراهیم بن عبد الصمد نبا ابو مصعب نبا مالک عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السیمان عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العمرۃ الى العمرۃ کفارۃ لما بينهما و الحجج المبرور ليس له جزاء الا الجنۃ متفق عليه و اخرجه ابن ماجہ عن ابی مصعب الزہری فوافقناه بعلو

ازین عبارت ظاهرست که صدر الدين ابراهیم بن محمید امام کبیر و محدث و شیخ المشایخ و صاحب اعتماد حديث بوده و برکت او ملك غازان اسلام آورده و ذهبي اخذ روایت ازو نموده و بعلو آن مفاخرت فرموده پس ظاهر شد که حموی شیخ ذهبي هم بوده و کفاک به عظمة و جلاله و سناء و نباله و نیز ذهبي در تذكرة الحفاظ در ذکر شیوخ خود گفته و سمعت من الامام المحدث الاوحد الاکمل فخر الاسلام صدر الدين ابراهیم بن محمد بن الموید بن حمویه الخراسانی الجوینی شیخ الصوفیه قدم علينا حدث و روی لنا عن رجلین من اصحاب الموید الطوسی و كان شدید الاعتناء بالرواية و تحصیل الاجزاء على يده اسلم غازان الملك مات سنۃ اثنین و عشرين و سبع مائة و له ثمان و سبعون سنۃ و عبد الرحیم بن الحسن الاسنوي در طبقات شافعیه گفته صدر الدين ابراهیم بن سعد الدين محمید بن الموید المعروف بالحموی نسبة الى مدينة حماه لأن جده كان من ابناء ملوکها كان المذکور اماما في علوم الحديث و الفقه كثير الاسفار في طلب العلم طویل المراجعة مشهورا بالولاية هو و ابوه سکن بقریه من قرى نیسابور و توفی

بها حوالى السبعمائة و محمد بن يوسف بن الحسن زرندي عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۷
در درر السلطان گفته

نقل الشیخ الامام العالم صدر الدین ابراهیم بن محمد بن الموید الحموی رحمه الله فی كتابه فضل اهل البيت علیهم السلام بسنده الى عبد الله بن مسعود رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی الى السیماء امر بعرض الجنة و النار على فرایتهمما جمیعا فرایت الجنة و الوازن نعیمها و رایت النار و انواع عذابها الخ

و سید شهاب الدين احمد در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل روایت متضمن نوشته بودن اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم و نام نامی جناب امیر المؤمنین علی بن أبي طالب علیه السلام بر ابواب جنّت و خواندن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم آن را بشب اسر گفته رواه الزرندي و قال نقله الشیخ العالم صدر الدین ابراهیم بن محمد بن الموید رحمه الله تعالى فی كتابه فضل اهل البيت و نور الدین سمهودی در جواهر العقدین گفته و اخرج الصدر ابراهیم بن الموید الحموی فی فضل اهل البيت فيما نقله الجمال الزرندي عن ابن مسعود رضی الله عنہ حدیثا يتضمن وصف ما اراه جبریل للنبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة الإسراء مكتوبا علی ابواب الجنة و النار

قال فيه و علی الرابع منها أی من ابواب النار مكتوب اذل الله من اهان الاسلام اذل الله من اهان اهل بیت نبی الله صلی الله علیه وسلم اذل الله من اعان الظالمین علی المظلومین

ازین عبارات عدیده علامه بر علو مفاخر و سمو مآثر و نهایت عظمت مرتبت و فخامت منزلت علامه حموی این نیز ظاهرست که علمای فخام و اساطین عظام سنه بروایات حموی تمسک می کنند و در نقل روایات و اخبار و ایراد احادیث و آثار ملجا و ملاذ می گردانند و فيه من عظیم الفخر* و جلاء الامر* ما لا يخفی علی متبوعی افاداتهم و ناظری دراستهم*

وجه شست و یکم

آنکه فخر الدین هانسوی حدیث طیر را در کتاب دستور الحقائق بروایت جماعت از جماعات ثابت کرده چنانچه ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در هدایه السعدا گفته

فی دستور الحقائق روی الجماعه من الجماعات اهدی إلیه طیر مشوی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم ائتنی باحب خلقک یا کل معی هذا الطیر فجاء علی فدق الباب فقال انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم علی حاجة فرجع ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم كما قال اولا - فجاء علی فدق الباب فقال انس كما قال فرجع ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم كما قال فی الاولین فجاء علی فدق الباب اقوی من الاولین فسمع النبی و قد قال له انس انه علی حاجة فاذنه النبی بالدخول و قال له ما ابطأ بک عنی قال جئت فردنی انس ثم جئت الثانية و الثالثة فردنی فقال صلی الله علیه وسلم يا انس ما حملک علی هذا قال رجوت ان يكون الدعاء لاحد من الانصار فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی احب الخلق الى الله فاکل معه انتهى

فهذا الامام فخر الدین الهانسوی صاحب الرتب و المقامات* الحاجز لجلائل الماثر و عظام الكرامات* قد صرّح محرازا قصبات السبق و الاقیمات* و بان حدیث الطیر روتھ الجماعه عن الجماعات* فظہر لکل من له الى الحق ادنی اعتناء و ایسر التفات ان هذا الحديث من ثابتات الاخبار و الروایات* و قد کثرت طرقه المتوفرات* و توفرت وجوهه المتکاثرات*

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۸

فلا یروغ عنه الا من وقع فی شباک النوازغ و الشبهات* و لا یعدل عنه الا من ران علیه الهوى و حب الشهوهات و لا یحید عنه الا من

غشّ نفسه بافحش الخيانات* و لا- ينكص عنه الا- من احتقب عظيم الوزر و ارتكب اعظم الجنابات* و الله العاصم عن الاصليل والغوايات* و الكاشف اسداف الفتن و العميات* و مخفى نماند كه فخر الدين بانسوی از اکابر علمای معروفین و اجله کبرای مشهورین و افضل و اصلین مراتب عالیه و امثال محزین مفاحر عالیه است و كتاب او دستور الحقائق نیز او جمله مصنفات مقبوله معتمده است ملک العلماء شهاب الدين الدولت آبادی در هداية السید عادا گفته في دستور الحقائق للامام فخر الحق و الدين الهانسوی رحمه الله الفضل المطلق في العالم لاهل الایمان وفيهم لبني آدم وفيهم لذكور الاحرار وفيهم للانبياء والرسل وفيهم لنبينا صلی الله عليه و سلم ثم للملائكة ثم لهذه الائمة و ان كان غيرهم اعلمهم ثم للخلفاء الاربعه على ترتيب الخلافه و ان كان غيرهم اعلم و اسن من الغير

لقوله عليه السلام و الله ما طلت شمس ولا غربت على احد بعد النبيين افضل من أبي بكر
وقال صلی الله عليه و سلم لم يفضلكم ابو بكر بكثرة صلاتة و لا صيامه و لا علمه و زهادته و ائما هو شيء و قرفى قلبه ثم لعمر بن الخطاب رضى الله عنه
ثم لعثمان بن عفان الا ان

روايه عن أبي حنيفة رضي الله عنه انه فضل علينا على عثمان ثم لعلى بن أبي طالب رضي الله عنه
ونيز در هداية السعدا گفته و في التشريح للامام فخر الحق و الدين الرازى الفضل المطلق لفاطمة على عائشه و لعائشه فضل مقيد على فاطمة و نيز در هداية السید عادا گفته در تشريح الفقهاء امام فخر الدين رازى می گويد عداوت علوی كفرست از آنکه معرفت اولاد رسول شرط موذت و موذت شرط ايمان پس حصول ايمان بعد موذت و حصول موذت بعد معرفت و معرفت فضل الله یؤرثیه مَنْ
يشاء*

ونيز در هداية السید عادا گفته سؤال بيعه و كنيسه قدیم بشکنند یا نی جواب في تشريح الفقهاء للامام فخر الحق و الدين الهانسوی رح سئل الاستاد رح عن هدم الکنیسه قال من حکم بهدمها فقد سهی و من حکم ببقائها فقد غوى الا انه يحتاج بالتفسیر و هو كل ارض فتحت بعد القهر ثم صارت من دارنا و فيها کنائس قديمه يمنع الذمی بالتعزیر عن الصیلوجه فيها و إذا ملكها الذمی بتملیک الامام او بسبب آخر يجبر أن يمحو علامتها و يؤمر ان يجعلها مسکنا و كل ارض صلحت قبل الظهور عليهم يترك الذمی ان يصلی في کنائسه القديمه بالانفراد لا بالاجتماع لأن فيها اظهار شعار الكفر و كل کنیسه كانت على الارض الصیلوجه في ملک صاحبها فحكمها سائر اماکنه لا- يجوز لنا ان نتعرضه بها و إذا فقد صاحبها فحكمها حکم مال لا وارث لها و ان كان صاحبها لا يعرف من فحكمها حکم اللقطه لأن السابیه في اللمن حرام و نيز جلالت و عظمت شان فخر الدين هانسوی از ترجمه فخر الدين زرادی که شاگرد او بود ظاهرست شیخ عبد الحق دھلوی در اخبار الأخیار گفته مولانا فخر الدين زراھی وی از خلفای شیخ نظام الدين اولیاست بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق عشق در امور دین صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر؟؟؟ حال پیش مولانا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۰۹

فخر الدين هانسوی در شهر دھلی تعليم کرد بخوش طبیعی و دقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اهل شهر بود عاقبت مريد شیخ المشایخ شیخ نظام الدين شد و مخلوق گشت و از میان متعلمأن برآمد و در سلک درویشان منسلک گشت الخ و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الجشتی در مرآۃ الاسرار گفته ذکر آن عالم بعلوم ربیانی آن عاشق بمشاهده سبحانی آن ممتاز بترك و آزادی فرد کامل شیخ فخر الدين زرادی قدس سره از جميع فضائل و کمالات انسانی موصوف بود و میان خلفای سلطان المشایخ در علم و حکمت و سخاوت و شجاعت و عشق و سماع و تحرید و تفرید نظیری نداشت و هرگز برسم مشیخت و مقتدايی و دیگر اسباب صورت مثل زن و فرزند میل نکرده مجردانه زندگانی نموده و سبب ارادت آوردن او بخدمت سلطان المشایخ در سیر الأولیاء شیخ نصیر الدين محمود اودھی می فرماید که در آنگه که من در شهر دھلی بمجلس مولانا فخر الدين هانسوی رحمة الله عليه تعلم

می کردم شیخ فخر الدین زرادی نیز بخدمت وی هدایت فقه را می خواند الخ و فاضل معاصر مولوی حیدر علی هم صاحب کتاب دستور الحقائق را از جمله علمای سنتی که لاعن بیزیداند شمرده ازین کتاب بر دعوى خود سند آورده چنانچه در ازاله العین در ذکر لاعین بیزید از علمای سنتی گفته و از آنجمله است مولانا جلال الدین بخاری و از آنجمله است مولف کتاب دستور الحقائق چنانچه از وی منقول است قال المعتمدون آنکه کان راضیا بحرب الحسین رضی اللہ عنہ و امر بقتله و اهان راسه و اهل بيته بانواع الاهانة و هو المشهور بتفصیل مختلفه فلا- یمنع اللعن علیه و من اعانه لانه کفر باللہ حين امر بقتل الحسین و حربه و اهانه اهل البيت و الائمه اجتمع و الائمه اتفقت علی کفره و اللعن علی آمره و قاتله لأنّ الامر والراضی بالکفر یکفر قبل ان یفعله المامور انتهی

وجه شصت و دوم

آنکه ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب حدیث طیر را در مشکاة المصابیح روایت کرده چنانچه گفته عن انس قال کان عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم طیر فقال اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی هذا الطیر فجاء علی فاکل معه رواه الترمذی

و قال هذا حدیث غریب انتهی فهذا صاحب مشکاة المصابیح* الحائز لمحامد لا یفی بشرحها اللسن الفصیح* و قد روی هذا الحديث الصحيح* من صحیح الترمذی عمدة المراجیح* فباح بذلك بالصدق النصیح* و نطق بالحق الصریح* و ابان محجة الصواب بالتوضیح* و شرح صدور اهل الایمان کل التشیریح* فظہر انَّ الکلام فی حدیث الطیر بالقبح و التجریح* و هذن باطل سمجح قبیح* و تفوہ فاسد شنیع فضیح* بل هو عند الامان هراء محض و نبیح و اللہ ولی التوفیق و التسمیح* و بیده ازمه المقادیر فهو المتیح و ولی الدین الخطیب از اعاظم حذاق و افاخم سباق و معاریف مشهورین فی الآفاق و مشاهیر ارکان اصیل الاعراقت و کتاب مشکاة المصابیح او از کتب معتمده مشتهره و اسفار مقبوله معتبره است علامه طبی در کاشف علی ما نقل عنه گفته و کنت قد استشرت الاخ فی الدین بقیة الاولیاء قطب العلماء ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب فی جمع اصل من الاحادیث فاتفاق راینا علی تکملة المصابیح و تهدیبه الخ و ملا علی قاری در مرقات گفته لما کان کتاب

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص:

مشکاة المصابیح الّذی ألقیه مولانا الحبر العلامه و البحر الفھامه مظہر الحقائق و موضح الدقائق الشیخ النقی ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب التبریزی اجمع کتاب فی الاحادیث النبویه و انفع لباب من الاسرار المصطفویه و لله در من قال من ارباب الحال* لئن کان فی المشکوہ یوضع مصباح* فذلک مشکاة و فیها مصابیح* و فیها من الانوار ما شاع نفعها* لهذا علی کتب العلوم تراجع* ففیه اصول الدین و الفقه و الهدی* حوائج اهل الصدق منه مناجیح* تعلق الخاطر الفاتر بقراءة و تصحیح لفظه و روایته و الاهتمام بعض معاینه و درایته رجاء ان اکون عاملًا بما فیه من العلوم فی الدّنیا و داخلا فی زمرة العلماء العاملین فی العقبی فقرأت هذا الكتاب المعظم علی مشايخ الحرم المحترم نفعنا اللہ بهم و ببرکات علومهم منهم فرید عصره و وحید دهره مولانا العلامه الشیخ عطیه السّلّمی تلمیذ شیخ الاسلام و مرشد الانام مولانا الشیخ أبي الحسن البکری و منهم زبدۃ الفضلاء و عمدة العلماء مولانا السید زکریا تلمیذ العالم الرّبّانی مولانا اسماعیل الشّرّوانی من اصحاب قطب العارفین و غوث السالکین خواجه عیید اللہ السید مرقدی احد اتباع خواجه بهاء الدین النقشبندی روح اللہ روحهما و رزقنا فتوحهما و منهم العالم العامل و الفاضل الكامل العارف باللہ الولی مولانا الشیخ علی المتقی افاض اللہ علینا من مددہ العلی لکن لکون هؤلاء الاکابر غیر حفاظ للحادیث الشریف و لم يكن فی ایدیهم اصل صحیح یعتمد علیه العبد الضعیف و الشراح ما اعتنوا الا- بضبط بعض الكلمات و كانت البقیة عندهم من الواضحت ما اطمأن قلبی و لا انشرح صدری الّا بان جمعت السخن المصححة المقوءة المسموعة المصرحة التي تصلح للاعتماد و تصح عند الاختلاف للاستناد فمنها نسخة

هی اصل السید اصیل الدین و السید جمال الدین و نجله السید عید میر کشاھ المحدثین المشهورین و سابقًا از افاده خود ولی الدین الخطیب در کتاب اسماء الرجال دانستی که کتاب مشکاھ المصابیح مستحسن و مستجاد علامه طیب نژاد است و نیز دریافتی که مشکاھ از مرویات شیخ حسن عجمی و عبد الله بن سالم بصری که از مشایخ سبعه هستند می باشد و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الطنون در ذکر کتاب مصابیح گفته ثم ان الشیخ ولی الدین ابا عبد الله محمد بن عبد الله الخطیب کمل المصابیح و ذیل ابوابه فذکر الصیحابی الذی روی الحديث عنه و ذکر الكتاب الذی اخرجه منه و زاد علی کل باب من صحاحه و حسانه الـ نادرًا فصلا ثالثا و سماه مشکاھ المصابیح فصار كتابا کاملا فرغ من جمعه آخر يوم الجمعة من رمضان سنۃ سبع و ثلاثین و سبعمائه و له اسماء رجال المشکوہ و خود مخاطب در رساله اصول حدیث گفته باید دانست که این فقیر این علم و جمیع علوم را محض از خدمت والد ماجد خود اخذ کرده است و بعضی کتب این علم را مثل مصابیح و مشکاھ مسوی شرح موطا که از تصانیف ایشانست و حصن حصین و شمائل ترمذی از خدمت ایشان قراءة و سمعاً بتحقیق و تفتیش اخذ نموده انتهی و نیز در رساله اصول حدیث گفته مشکاھ المصابیح حضرت شیخ ابو طاهر از شیخ ابراهیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبد القدس شناوی و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نهر و الى و ایشان از شیخ محمد سعید معروف بمیر کلان که در وقت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱۱

خود شیخ مکه بودند و ایشان از سید نسیم الدین میر کشاھ و ایشان از والد بزرگوار خود سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن و ایشان از عم عالی‌مقدار خود سید اصیل الدین عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن جلال الدین یحیی الشیرازی الحسینی و ایشان از مستند وقت و محدث عصر شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرهی الصدیقی و ایشان از علامه عصر امام الدین مبارکشاھ ساووجی صدیقی و ایشان از مؤلف الكتاب ولی الدین محمد بن عبد الله بن الخطیب التبریزی انتهی و ملک العلماء شهاب الدین الدولت آبادی در هدایة السعدا گفته و فی المصابیح و المشکوہ عن زید بن ارقم قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انی تارک فیکم ما ان تمکنتم به لن تضلوا من بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حل ممدود من السیماء الى الارض و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا على الحوض ينظروا كيف تخلفوني فيهما

وجه شدت و سوم

آنکه ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف المزی حدیث طیر را در تحفه الاشراف بمعرفه الاطراف روایت کرده چنانچه در ذکر اسماعیل بن عبد الرحمن بن أبي کریمہ السدی گفته

حدیث کان عند النبی صلی الله علیه وسلم طیر فقال اللہم ائتنی باحب خلقک إلیکم الحديث

ت في المناقب عن سفین بن وکیع عن عیید الله بن موسی عن عیسی بن عمر عنه به و قال غریب لا نعرفه من حدیث السدی الا من هذا الوجه وقد روی من غیر وجه عن انس رضی الله عنه انتهی نقلًا عن نسخة عتیقه لتحفه الاشراف فهذا الحافظ الثقة الامام الكبير ابو الحجاج* علیم العلم المتقاذف العجاج* و یم الفضل المتلاطم الامواج* و خضم الشرف المتراکم الاشباح* قد روی هذا الحديث المنبلج کل الانبلاج* الزاهر المستنیر كالسراج الوهاج* المواضیح سبل الحق و الفجاج* اللاحب من الصواب کل منهاج* فالحمد لله المترنه عن الافتیاق و الاحتیاج* على ظهور خزی المنکرین الجاحدين المتبطرین فی الحجاج* حيث رموا بعد ذلك بالعی و الحصر و الارتجاج* و وضح ان مزعومهم فاسد کاسد باطل خداع* و انهم ان لم یذعنوا بالحديث موثرین للقحة و اللجاج* ذاهبون عریضا فی موامی الغی و الاعوجاج* و ابو الحجاج مزی از افاخم حفاظ اعلام و اکابر نقاد عظام و اساطین و اركان دین و اعلام و عمد یقینست

نبذی از مادر ائمه و مفاخر اصیله او در مجلید حدیث ولایت از تذهیب التهذیب و تذکرہ الحفاظ و معجم شمس الدین محمد بن احمد ذهبی و تتمہ المختصر عمر بن المظفر الشهیر بابن الوردى و طبقات الشافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و طبقات الشافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنوى و طبقات الشافعیه تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی و درر کامنه احمد بن علی بن حجر عسقلانی و نجوم زاهره جمال الدین ابو المحاسن یوسف بن تغیری بردى الظاهری و روض المناظر ابو الولید محمد بن محمد المعروف بابن شحنه الحلبي و طبقات الحفاظ جلال الدین بن عبد الرحمن السیوطی و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و تاج مکمل مولوی صدیق حسن خان معاصر به بیان آمد در اینجا اکتفا بر شطری از عبارت سبکی می‌رود قال السبکی فی طبقات الشافعیه یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک بن علی بن أبي الزهر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱۲

الکلبی القضاعالی الدمشقی شیخنا و استادنا و قدوتنا الشیخ جمال الدین ابو الحجاج المزّی حافظ زماننا حامل رایه السنّة و الجماعة و القائم باعباء هذه الصیانعة و المتدرّع جلباب الطاعنة امام الحفاظ کلمة لا یجحدونها و شهادة علی انفسهم یودونها و رتبة لو بشر بها اکابر الأعداء لکانوا یؤدونها واحد عصره بالاجماع و شیخ زمانه الّذی یصغی لما یقوله الاسماع و الّذی ما جاء بعد ابن عساکر مثله و ان تکاثرت جیوش هذا العلم فملأت البقاع جدّ طول حیاته فاستوعب اعوامها و استغرق بالطلب لیاليها و ایامها و سهر الدّیاجی فی العلم إذا اسهرها غیره فی الشهوّات او نامها ذکره شیخنا الّذہبی فی تذکرہ الحفاظ و اطّلب محامده و قال نظر فی اللّغة و مهر فیها و فی التّصریف و قرأ العربیة و اما معرفة الرّجال فهو حامل لوانها و القائم باعبائها لم تر العيون مثله انتهي و ذکره فی المعجم المختص و اطّلب ثم قال يشارک فی الفقه و الاصول و یخوض فی مضائق المعقول و یدری الحديث كما فی النفس متنا و اسنادا و إلیه المنتهی فی معرفة الرّجال و طبقاتهم انتهي و لا- احسب شیخنا المزّی یدری المعقولات فضلا عن الخوض فی مضائقها فسامح الله شیخنا الّذہبی وقد قدمنا فی ترجمة الشیخ الامام الوالد انى سمعت شیخنا الّذہبی یقول ما رایت احفظ منه و انه بلغني عنه انه قال ما رأیت احفظ من أربعة ابن دقيق العید و الدّمیاطی و ابن تیمیة و المزّی و مرتبتهم حسب ما قدمناه وانا لم ار من هولاء الاربعه غير المزّی و لكنی اقول ما رایت احفظ من ثلاثة المزّی و الّذہبی و الوالد على التفصیل الّذی قدمته فی ترجمة الوالد و عاصرت اربعنا لا خامس لهم هولاء الثلاثه و البرزالی فانی لم ار البرزالی و البرزالی یفوقهم فی معرفة الاجزاء و روایتها الاحیاء و كانت الثالثة تعظم المزّی و تذعن له و یقرءون علیه و یعترفون بتقدیمه و بالجملة کان شیخنا المزّی اعجوبة زمانه یقرئ علیه القاری نهارا کاما- و الطّرق تضطرب و الاسانید تختلف و ضبط الاسماء یشکل و هو لا یسهو و لا یغفل یبین وجه الاختلاف و یوضح ضبط المشکل و یعین المبهم یقظ لا یغفل عند الاحتیاج إلیه و لو شاهدته الطّلبۃ ینعس فإذا اخطأ القاری ردّ عليه کأنّ شخصاً أیقظه و قال له قال هذا القاری کیت و کیت هل هو صحيح و هذا من عجائب الامور و كان قد انتهت إلیه ریاسة المحدثین فی الدّنیا و من ذکرناه من الثلاثة قد عرفناک انّهم مع علوّ رتبتهم یعترفون له اما الّذہبی فشاؤه علیه قد ابناناک به و قد ملأ تصانیفه و اما البرزالی فتلیمیذه و قاریه فی دار الحديث الashrafیة و غيرها و اما الشیخ الامام فلقد کان کثیر الاجلال له کان الشیخ الحافظ یجیء فی کثیر من الایام و معه جماعة من الطّلبۃ و جزء من سماع الشیخ الامام و؟؟؟ کان ممّا اشتراك معه فی سماعه فیقراء علی الشیخ الامام و الشیخ الامام مع ذلك یعطيه من التعظیم ما هو مستحق له الخ

وجه شصت و چهارم

آنکه شمس الدین محمد بن احمد الذہبی افاده کرده که برای این حدیث طرق کثیره است جدّا و حضرت او برای بیان آن افراد تصنیفی خاص نموده

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱۳

و نیز افاده فرموده که مجموع این طرق موجب این معناست که این حدیث را اصلی هست ذهی در تذکرہ الحفاظ در ترجمة حاکم گفته و اما حدیث الطیر فله طرق کثیره جداً قد افردتها بمصنف و مجموعها یوجب ان یکون الحديث له اصل و اما حدیث من كنت مولا

فله طرق جیجیده و قد افردت ذلک ايضا انتهی فالحمد لله الذي لم يكن له احد ضدّا ولا ندّا على ظهور خزى الجاحدين الآتين شيئاً اذاً حيث اصبح الحافظ الذهبي مؤيداً للحقّ ممداً سالكاً طريق النصف مسدّاً جاهداً لتأييد الصدق معدّاً مسیلاً من زاخر علمه و حفظه عدّاً فافاد ان طرق حدیث الطیر کثیره جداً حتّی ان ذلک الخبر افردتها بمصنف مجداً ثم صرّح شاحذا شفرة التحقيق محدّداً باّن مجموعها یوجب ان یکون الحديث ذا اصل مستقدّاً فساق الى ربقة الاذعان من کان محجاً مکداً وقاد من کان على التمسّك به مغضباً مضداً و عن قبول الحقّ صارفاً ومصدّاً و برایه في غوايته منفرداً مستبداً وجلائل فضائل و عوالي معالي و ذخائر مفاخر و محاسن ما ثر و بواهر مکارم و زواهر مناقب و در محامد و غير مدائح علامه ذهبي بر متبع بصير مخفى و محتجب نیست خود شاه صاحب او را بجواب همین حدیث اهل حدیث گفته‌اند کما سمعت و همچنین کابلی در صواعق او را بشیخ علامه امام اهل الحديث ملقب نموده کما ستدريه انشاء الله تعالى فيما بعد و خود ذهبي ترجمه خود را در معجم مختص باين عنوان ذكر کرده محمد بن احمد بن عثمان بن قائماز بن الشیخ عبد الله الترکمانی الفارقی ثم الدمشقی الشافعی المقری المحدث مخرج هذا المعجم ولد سنّة ثلاثة و سبعين و أجاز له ابو زکریا بابن المصری و ابن أبي الخیر و القطب ابن عصریون و القاسم الاربلي و عدّه و سمع بدمشق من عمر بن أبي الفوارس و بیعلبک من الناج بن علوان وبالقاھرۃ من الدّمیاطی وبالفرقۃ من البرقوھی وبالثغر من الغرافی و بمکه من التّوزری و بحلب من سنقر الزینی و ببابلس من العماد ابن بدر ان و جمع توالیف یقال مفیده و الجماعة یتفضّلون و یشون عليه و هو اخبر بنفسه و ینقصه في العلم و العمل فالله المستعان ولا قوّة الا به و إذا سلم لی ایمانی فیا فوزی و تاج الدین عبد الوهاب بن على السبکی در طبقات شافعیه وسطی گفته محمد الذهبي بن احمد بن عثمان بن قیماز الشیخ الامام الحافظ شمس الدین ابو عبد الله الذهبي الترکمانی محدث العصر و خاتمة الحفاظ القائم باعباء هذه الصیّناعۃ و حامل رایة اهل السّنّة و الجماعة امام اهل العصر حفظاً و اتقاناً و فرد الدهر الذي یذعن له اهل العصر و یقولون لا ننکر انک احفظنا و اتقانا شیخنا و استاذنا و مخرجنا و هو على الخصوص شیخی و سیدی و معتمدی و له على من الجميل ما اجمل وجهی و ملأ يدی جزاء الله عنی افضل الجزاء و جعل حظه من غرفات الجنان موفر الاجزاء و سعده بدرأ طالعاً في سماء العلوم یذعن له الكبير و الصغير من الكتب و العالی و النازل من الاجزاء ولد رحمه الله في سنّة ثلاثة و سبعين و ستّمائة و طلب الحديث و هو ابن ثمان عشرة سنّة فسمع بدمشق من عمر بن أبي الفوارس و غيره و من غيرها من جماعة و لا زال یخدم هذا الفن حتی رسخت فيه قدمه و تعب اللیل و النّهار و ما تعب لسانه و قلمه حتی ضربت الامثال و سار اسمه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱۴

مسیر الشمس الـا انه لا يتقاطر إذا انزل المطر و لا یغیب عند اقبال اللیل و اقام بدمشق یرحل إليه من سائر البلاد و تناوبه السؤالات من كل ناد و هو بين اکنافها کنف لا هلیها و شرف تفتخر و تزدهی به الدّنیا و ما فيها طوراً تراها تضحك عن تبسم ازهارها و تقهقه غدرانها و تارة تلبس ثوب الفخار و الوقار بما اشتغلت عليه من امامها المعدود من سکانها و صنف التاریخ الكبير و الاوسط و الصغیر المسّمی دول الاسلام و کتاب التبلاء و مختصر تهذیب الکمال للمرّی و الکاشف مختصر ذلک و هو مجلید نفیس و المیزان فی الصّفاء و هو من اجل الكتب و المعنی فی ذلک و کتابا آخر فی ذلک و مختصر سنن البیهقی و مختصر الاطراف للمرّی و طبقات الحفاظ و طبقات القراء و کتابا في الوفیات و مختصرها آخر فیها مسمی بالاعلام و التجرد فی اسماء الصیّحابة و المجرد فی اسماء الحال الكتب الستّة و مختصر المستدرک للحاکم و مختصر تاریخ نیسابور للحاکم و مختصر ذیل ابن الدیشی و المعجم الكبير و

الصيغة المختصرة بمحدثي العصر و مختصر المحلّى لابن حزم و مختصرات كثيرة و له كتاب الرّوح و الاوجال في نبي المسيح الدجال و هو حسن قرأته عليه و قرأ القرآن العظيم جلّ منزله بالسّبع و اذعن له الناس فيه و قالوا هذا الفرد في الجمع توفى ليلة الاثنين ثالث ذي القعده سنة ثمان و أربعين و سبع مائة بالمدرسة المنسوب لام الصالح في قاعة سكنه و زاره والدى اطال الله بقاءه قبل المغرب فقال له كيف تجدك فقال في السياق ثم سأله عن المغرب فقال له والدى الم تصل العصر قال بلى و لكن لم اصل المغرب الى الان و سأله عن الجمع بينها وبين العشاء تقدما فافتاه بذلك ففعله و مات بعد العشاء قبل نصف الليل و دفن بباب الصيغة غير حضرت الصلوة عليه و دفنه و صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن در فوات الوفيات گفته محمد بن احمد بن عثمان بن قائم الشیخ الامام العلامہ الحافظ شمس الدین ابو عبد الله الذہبی حافظ لا يجاري ولا يفظ لا يبارى اتقن الحديث و رجاله و نظر عللہ و احوالہ و عرف تراجم الناس و ازال الابهام في تواریخهم والا-لباس جمع الكثیر و نفع الجم الغفير و اكثر من التصنيف و وفر بالاختصار مؤنة التطويل في التاليف وقف الشیخ کمال الدین بن الرملکانی رحمه الله تعالى على تاریخه الكبير المسمی بتاريخ الاسلام جزء بعد جزء الى ان انهاء مطالعه و قال هذا كتاب جلیل و من تصانیفه كتاب تاريخ الاسلام عشرین مجلیدا و كتاب تاريخ البلاع عشرین مجلیدا و الدول الاسلامیة و طبقات القراء و طبقات الحفاظ مجلدان و میزان الاعتدال ثلاث مجلدات المشتبه في الاسماء و الانساب مجلد نبأ الرجال مجلید تهذیب التهذیب اختصار تهذیب الکمال ثلث مجلیدات اختصار كتاب الاطراف مجلدان الكاشف اختصار التهذیب مجلد اختصار سنن البیهقی خمس مجلیدات تنقیح احادیث التعليق لابن الجوزی المستحلی اختصار المحلی المقتني في الکنی المغنی في الصّفیع العبری خبر من غیر مجلیدان اختصار المستدرک للحاکم مجلدان اختصار تاريخ ابن عساکر عشر مجلیدات اختصار تاريخ الخطیب مجلدان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱۵

اختصار تاريخ نیسابور مجلید الکبائر جزویان تحریم الادبار جزءان اخبار السید احادیث مختصر ابن الحاجب توقيف اهل التوفیق على مناقب الصدیق مجلید نعم السیر عمر مجلید التبیان فی مناقب عثمان مجلید فتح للطالب فی اخبار علی بن أبي طالب مجلد معجم اشیاخه و هم الف و ثلثمائة شیخ اختصار کتاب الجهاد لابن عساکر مجلد ما بعد الموت مجلد اختصار کتاب القدر للبیهقی ثلاثة اجزاء هاله البدر فی عدد اهل بدر اختصار تقویم البلدان لصاحب حماء نفض الجعبه فی اخبار شعبه قضی نهارک باخبر ابن المبارک اخبار أبي مسلم الخراسانی و له فی تراجم الأعیان لکل واحد منهم مصنف قائم الذات مثل الائمه الاربعة و من يجري مجرایهم لكنه ادخل الكل فی تاريخ العلماء و النبلاء و كان مولده فی ربيع الاول سنة ثلث و سبعین و ست مائة و وفاته فی سنة ثمان و اربعین و سبع مائة و من شعره

إذا قرأ الحديث على شخص و أخلى موضعًا لوفاة مثل

فما جازى باحسان لأنى اريد حياته و يريد قتلى

و منه ۹۹۹ سفين على حفظه في بعض همی نسی الماضي

نفسی و عرسی ثم ضرسی سعوا في غربتی و الشیخ و القاضی

و منه ۹۹۹:

العلم قال الله قال رسوله ان صح و الاجماع فاجهد فيه

و حذار من نصب الخلاف جهالة بين الرسول و بين رأی فقیه

و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوى در طبقات شافعیه گفته شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان التركمانی المعروف بالذهبی حافظ زمانه و له بدمشق سنة ثلث سبعین و ست مائة و سمع بالشام و مصر و الحجاز و الاسكندریة و قرأ القراءات السبع و صنف التصانیف الكثیرة المشهورة النافعة و اصر قبل موته بمدة یسيرة و مات بدمشق لمسکنه تربة

أم الصالح ليلة الاثنين ثالث ذى القعدة سنة ثمان و اربعين و سبع مائة و من شعره

تولى شبابی کان لم يكن و اقبل شیب علينا تولی

و من عاین المنحنی و النقا فما بعد هذین الـ المصلی

و نقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهیہ در طبقات شافعیه گفته محمد بن احمد بن عثمان بن قائماز الامام العلامة الحافظ المقری المؤرخ شیخ الاسلام ابو عبد الله التركمانی الفارقی الدمشقی المعروف بالذهبی ولد فی ربيع الآخر سنة ثلث و سبعین بتقدیم السین و ستّ مائة و اجاز له طائفه و طلب و له ثمان عشرة سنة و سمع ببلاد کثیرة من خلافیت یزیدون علی الف و مائین و اخذ الفقه عن المشايخ کمال الدین الزملکانی و برهان الدین الفزاری و کمال الدین بن قاضی شهیہ و غيرهم و قرأ القراءات و اتقنها و شارک فی بقیة العلوم و اقبل علی صناعة الحديث فاتقنها و تخرج به حفاظ العصر و صنف التصانیف الكثیرة المشهورۃ مع الدین المتین و الورع والزهد و باشر مشیخه أم الصالح و غيرها و أراد أن ؟؟؟ یلی بعد موت المزی دار الحديث الاشرفیة فلم يتمکن من ذلك لفقد شرط الوقف فی اعتقاد للشيخ فی قال الشیبکی محدث العصر و خاتم الحفاظ القائم باعیاء هذه الصیناعۃ و حامل رایة اهل السنة و الجماعتہ امام اهل عصره حفظا و اتقانا و فرد الدهر الـ یذعن له اهل عصره و یقولون لا ننکر انک احفظنا و اتقانا شیخنا و استاذنا و مخرجا و هو علی الخصوص سیدی و معتمدی و له علی من الجميل ما اجمل وجهی و ملأ يدي جزاء الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٤١٦

عنی افضل الجزاء و جعل حظہ من غرفات الجنان موفر الاجزاء توفی فی ذی القعدة سنة ثمان و اربعین و سبع مائة و دفن بباب الصغیر و ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته محمد بن احمد بن عثمان بن قائماز بن عبد الله التركمانی الاصل الفارقی ثم الدمشقی الحافظ ابو عبد الله شمس الدین الذهبی ولد فی ثالثة ربيع الآخر سنة ٦٧٣ و اجاز له فی تلك السینة لعنایة اخیه من الرضاعۃ الشیخ علاء الدین بن العطار احمد بن أبي الخیر و ابن الدرجی و ابن علان و ابن أبي الیسر و ابن أبي عمر و الفخر علی و جمع جم فطلب نفسه بعد تسعین فاکثر عن ابن غدیر و ابن عساکر و یوسف العسولی و من بقی من تلك الطبقه و من بعدها ثم رحل الى القاهرة و اخذ عن الابرقوهی و الدیمیاطی و ابن الصیواف و العراقي و اجاز لغيرهم ثلاثین بلدانیة و مهر فی فن الحديث و جمع فی المجامیع المفیدة الكثیرة حتی کان اکثر اهل عصره تصنیفا و جمع تاریخ الاسلام فاربی فیه علی من تقدمه بتحریر اخبار المحدثین خصوصا و قطعه من سنة سبع مائة و اختصر منه مختصرات کثیرة منها العبر و سیر النبلاء و ملخص التاریخ قدر نصفه و طبقات الحفاظ و طبقات القراء و الاشارة و غير ذلك و اختصر السینن الكبير للیھقی فھذبه و اجاد فیه و له المیزان فی نقد الرجال اجاد فیه و اکثر تھذیب الکمال لشیخه المزی و خرج لنفسه المعجم الكبير و الصغیر و المختص بالمحدثین لذکر فیه غالبا طلبة من اهل ذلك العصر و عاش الكثير منهم بعده الى نحو اربعین سنة و خرج لغیره من شیوخه و من اقرانه و من تلامذته و رغب الناس فی توالیفه و رحلوا إلیه بسبیها و تداولوها قراءة و نسخا و ساما و ولی تدریس الحديث بتربیة أم الصالح و بالمدرسة النفیسیة و قدم بیان تولیته فی ترجمة تکر نائب الشام قال الصفیدی لم يكن عنده جمود المحدثین و لا یؤذیه السائل کان فقیه النفس له دریه باقوال الناس و هو القائل ؟؟؟

إذا قرأ الحديث على شخص و اخلی موضعًا لوفاة مثلی

فما جازی باحسان لأنی ارید حیاته و بیرید قتلی

قال الصفیدی فاتشدته لنفسه

خیلیک ما له فی ذا مراد فدم كالشمس فی اعلى محل
و حظی ان تعیش مدى اللیالی و انک لا تمل و انت تملی

قال فاعجبه قولی خلیلک لأن فیه اشاره الى بقیة الیت الـ یذعن له مع الاتفاق فی اسم خلیل قرأت بخط البدر النابلسی فی مشیخته کان علامہ زمانه فی الرجال و احوالهم حید الفهم ثاقب الذهن و شهرته تغنى عن الاطناب فیه و اول ما ولی تصدر حلقة الاقراء

بجامع دمشق في أول رواق زكريا عوضا عن شمس الدين العراقي الصرير المقرى سنة ۹۹ بعد رجوعه من رحلته من مصر بقليل و كان قد اضطر قبل موته بسنوات و كان يغضب إذا قيل له لو قدحت عينيك لأبصرت لأنك كان نزل فيها ماء و يقول ليس هذا إلا ما زلت اعرف بصرى ينقص قليلا إلى ان تكامل عدمه و مات في ليلة الثالث من ذى القعده سنة ۷۴۸ و علامه سيوطي در طبقات الحفاظ گفته الذهبي الامام الحافظ محدث العصر و خاتمه الحفاظ و مورخ الاسلام و فرد اللہ و القائم بإعباء هذه الصناعة شمس الدين ابو عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱۷

محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز التركمانى ثم الدمشقى المقرى ولد سنة ۶۷۳ و طلب الحديث و له ثمان عشر سنة فسمع الكثير و رحل و عنى بهذا الشأن و تعب فيه و خدمه الى ان رسخت فيه قدمه و تلا بالسريع و اذعن له الناس حکى عن شيخ الاسلام أبي الفضل بن حجر انه قال شربت ماء زمزم لاصل الى مرتبة الذهبي في الحفظ ولی تدریس الحديث بتربة أم الصالح وغيرها و له من المصنفات تاريخ الاسلام الاوسط الصیغه سیر البلاط طبقات الحفاظ التي لخصناها في هذا الكتاب و ذیلنا عليها طبقات القراء مختصر تهذیب الکمال کاشف مختصر ذلك المجرد في اسماء رجال الكتب السیئة التجريد في اسماء الصحابة المیزان في الضعفاء المعني في الضعفاء وهو مختصر نفيس وقد ذیل عليه بذیل مشتبه النسبة مختصر الاطراف لشيخه المزّی تلخیص المستدرک مع تعقب عليه مختصر سنن البیهقی مختصر المحلی و غير ذلك و له معجم كبير و صغير و مختص بالمحدثین و الذي اقول ان المحدثین عیال الان في الرجال و غيرها من فنون الحديث على اربعة المزّی و الذهبي و العراقي و ابن حجر توفی الذهبي يوم الاثنين ثالث ذى القعده سنة ۷۴۰ بدمشق و اضطر قبل موته بیسر و رثاه الثاج السبکی بقصیده اوّلها

من للحديث و للاسناد في الطلب من بعد موت الامام الحافظ الذهبي

من الروایة للاحبار ينشرها بين البریة من عجم و من عرب

من للرواية و الاثار يحفظها بالفقه من وضع اهل الغی و الكذب

من الصناعه يدری رحل معضلها حتى یریک جلاء الشک و الریب

هو الامام الذي ردت روایته و طبق الارض من طلابه النجیب

ثبت صدوق حافظ يحظى في النقل اصدق انباء من الكتب

الله اکبر ما احوى و احفظه من زاهد و رع في الله مرتفع

و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواندامیر حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته و در سنه ۷۴۸ محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبي نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است انتھی و ازینی در مدینه العلوم گفته و من اجل التواریخ تاريخ الذهبي ثلث کتب صنف التاریخ الكبير الكبير ثم الوسيط المسمی بالعیر و الصغیر المسمی دول الاسلام و الذهبي هو محمد بن احمد بن عثمان شمس الدين ابو عبد الله الذهبي محدث العصر امام الوجود حفظا و ذهبي العصر لفظا و معنی ولد سنہ ثلث و سبعین و سبع مائة و طلب الحديث و هو ابن ثمان عشرة سنہ سمع بدمشق و مصر و بعلبك و بالاسكندریه و سمع منه الجمع الكثير الا انه كان شدید الميل الى رأى الحنابلة كثير الإزارء باهل السنة فلذلك لا يصفهم في التراجم و له التصانیف الجزيلة في الحديث و اسماء الرجال و التواریخ قرأ القرآن و أقرأ بالروايات توفی ليلة الاثنين ثالث ذى القعده سنہ ثمان و اربعین و سبع مائة و نیز ازینی در مدینه العلوم در ذکر صنف ثانی از ائمه شافعیه که تالیان متشرفین بصحبت شافعی گفته و منهم محمد بن احمد بن عثمان الحافظ شمس الدين ابو عبد الله الترکمانی كان امام الوجود حفظا و ذهبي العصر معنی و لفظا شیخ الجرح و التعديل ولد سنہ ثلث و سبعین و ست مائة و فی شیوخه کثرة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱۸

لا تقبل التعداد و سمع منه الجمع الكثير مادام يخدم هذا الفن الى ان رsex فيه قدمه و تعجب الليل و التهار و ما تعجب لسانه و قلمه و كان شافعی المذهب و حنبلي المعتقد و لهذا اکثر الإزراء للأشاعرة في تصانیفه سیما في تاريخه الكبير و له تاريخ اوسط مسمی بالعبر و صغیر یسمی بدول الاسلام و کتاب النبلاء و مختصر تهذیب الکمال للمزّی و الكاشف مختصر ذلک و المیزان في الضعفاء و هو من اجل الكتب و المعنی في ذلک و كتابا ثالثا في ذلک و مختصر سنن البیهقی و هو حسن و مختصر الاطراف الممزّی و طبقات الحفاظ طبقات القراء و کتاب في الوفيات و مختصر آخر فيها یسمی بالاعلام و التجرد في اسماء الصحابة و المجرد في اسماء رجال الكتب السّتة و مختصر المستدرک للحاکم و مختصر تاريخ نیسابور للحاکم و مختصر ذیل ابن الریعلی و المعجم الكبير و الصّیغیر و قرأ القرآن بالزوایات و اقرأه توفی سنة ثمان و اربعین و سبع مائة و فاضل مخاطب در بستان المحدثین در ذکر کتاب الزهد و الرّاقق تصنیف عبد الله بن المبارک گفته و ذهبي که از مشایخ حدیث و خیلی بزرگ کسیست گفته که مراتا ابن المبارک از راه اجازت شش واسطه بهمرسیده و این کمال علو سند منست انتهی و نیز مخاطب در بستان المحدثین در ذکر کتاب المائتين سابونی بعد نقل حکایتی گفته راقم حروف گوید از شیخ تقی الدین ابن تیمیه حنبلي بطريق تواتر و شهرت به ثبوت پیوسته که زیاده بر یک سال در تفسیر سوره نوح گذرانیده و سبحان الله چه وسعت علم در این امت محمدیه بتصدق قائل رب زدنی علماً

عليه الصّیلوة و التّحیة کرامت فرموده‌اند که عقل خیره می‌شود و قصه ابن تیمیه را ذهبي که معتبرترین مورخان اسلامست در تاريخ خود آورده انتهی و نیز مخاطب در بستان المحدثین در ذکر کتاب سلاح المؤمن تقی الدین عسقلانی گفته و از حسن قبول این کتاب آنست که در زمان مصنفس اشتهر عظیم پیدا کرد و علمای اجله آن را پسند فرمودند و ذهبي که از عمدہ محدثین آن زمان بود او را اختصار فرموده یاد گرفت و بخط خود چند نسخه از ان نوشته انتهی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته محمّد بن احمد بن عثمان بن قائماز شمس الدین ابو عبد الله الذّهبي محدث العصر امام الوجود حفظا و ذهبي العصر معنی و لفظا ولد سنه ۶۷۳ و طلب الحديث و هو ابن ثمان عشرة سمع بدمشق و مصر و بعلبك و الاسكندرية و سمع منه الجمع الكثير و كان شدید الميل الى رای الحنابلة کثیر الاذراء بأهل الرای فلذلك لا يصفهم فى التراجم له التصانیف الجزلية فى الحديث و اسماء الرجال قرأ القرآن و اقرأه بالزوایات صنف التاریخ الكبير ثم الاوسط المسمی بالعبر و الصّیغیر المسمی بدول الاسلام و تاریخه من اجل التواریخ موقف الشیخ کمال الدین بن الزملکا فی على تاریخ الاسلام له جزء بعد جزء الى ان انهاء مطالعه فقال هذا کتاب جلیل و تاریخه المذکور عشرون مجلدات کتاب تاریخ النبلاء عشرون مجلدا و له طبقات القراء و طبقات الحفاظ مجلدان و میزان الاعتدال ثلث مجلدات و المثبت في الاسماء و الانساب مجلد و نبأ الرجال مجلد و تهذیب التهذیب مجلد و اختصار سنن البیهقی خمس مجلدات و تنقیح احادیث التعلیق لابن الجوزی و المستحلی اختصار المحتلی و المقتنی في الضّعفاء و اختصار المستدرک للحاکم مجلدان و اختصار تاریخ ابن عساکر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۱۹

مجلدان و اختصار تاریخ الخطب مجلدان و توقيف اهل التوفیق على مناقب الصدیق مجلد و نعم الشیمر فی سیره عمر مجلد و التیان فی مناقب عثمان مجلد و فتح الطالب فی اخبار علی بن أبي طالب مجلد و معجم اشیاشه و هو الف و ثلث مائة شیخ و اختصار کتاب الجهاد لابن عساکر مجلد و ما بعد الموت مجلد و هالة البدر فی عدد اهل بدر و له فی تراجم الأعیان مصنف لكل واحد منهم قائم الذّات مثل الائمه الاربعة و من يجري مجراهم لكن ادخل الكل فی تاریخ النبلاء و من شعره

إذا قرأ الحديث على شخص و أخلي موضعها لوفاة مثلي

فما جازى باحسان لأنى اريد حياته و يريد قتلى

و له: ???

للعلم قال الله قال رسوله ان صحيحة الاجماع فاجهده فيه

و حذار من نصب الخلاف جهاله بين الرسول و بين رأى فقيه
توفى ليله الاثنين ثالث ذى القعده سنة ٧٤٨ ذكر له ابن شاكر الكتبى ترجمة حسنة فى فوات الوفيات ان شئت فراجعه

وجه شصت و پنجم

آنکه حافظ جمال الدین محمد بن یوسف الزرندي المدنی الانصاری در کتاب درر السقطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البطل و السبطین که نهایت وثاقت و رصانت و غایت حصانت و حصانت روایات و اخبار آن از صدر آن واضح و آشکار است حدیث طیر را بوجوه عدیده روایت نموده چنانچه فرموده عن انس رضی الله عنه اهدی الى النبی صلی الله علیه و سلم طیر یسمی الحجل و

فی روایة ما اراه إلا حباری فقال اللهم ايتها باحب خلقك إليك يأكل معی فجاء على فحجبته رجاء ان تكون الدعوة لرجل من قومی
و فی روایة قال قلت ان شئت يا رب جعلته رجلا من الانصار فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لست باول من احب قومه ثم جاء
على الثانية فحجبته و جاء على الثالثة فحجبته ثم جاء على الرابعة فاذنت له فدخل فلما راه النبی صلی الله علیه و سلم قال اللهم انى
احببه فاحتبه فاكل معه من ذلك الطير و فی روایة انه قال ما حبسک رحمک الله قال هذا آخر ثلاث مرات كل ذلك يقول انس انک
مشغول على حاجة فقال يا انس ما حملک على ذلك قال سمعت دعوتک فاحببت ان تكون لرجل من قومی فقال النبی صلی الله
علیه و سلم لا يلام الرجل على حب قومه و روی انس رضی الله عنه ايضا قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللهم
ائتها باحب خلقك إليك و فی روایة برجل يحبه الله و رسوله قال انس فجاء على فرع الباب فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و
سلم مشغول و كنت احب ان يكون رجل من الانصار ثم انى على و قرع الباب فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مشغول ثم
اتی الثالثة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ادخله فقد عینته فلما دخل قال اللهم و الی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۰

و عنه ايضا قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر نصیح فاعجبه فقال النبی صلی الله علیه و سلم اللهم ايتها باحب الخلق
إليک و الی يأكل معی من هذا الطیر فجاء على فاكل معه انتهی

فهذا الزرندي الحافظ الذى علا رفعه و سموا* قد روی حدیث الطائر المستنیر سناء او علوا* و آورده بوجوه ساطعة معلما مجلوا* و
ساق منه عيونا مرزیه بالذهب الابریز صفوَا* فاقر عيون المستبصرین المائلین الى الحق دنو و اوجع قلوب المعاندين الراکنین الى
الباطل صغوا* فبارت و الحمد لله تسويلات الزائرين عنه تجبرا و عتوا* و اصبحت تزویقات الجاحدين له كصفوة هفت الریح بها
هفوَا*

وجه شصت و ششم

آنکه زرندي در معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول که منتهای اعتماد و رزانت و اقصای استحکام و ممتاز احادیث و آثار
آن از دیباچه اش لائح و نمودارست حدیث طیر را روایت فرموده چنانچه گفته
روی انس رضی الله عنه قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر مشوی نصیح فقال النبی صلی الله علیه و سلم اللهم ايتها
باحب الخلق إليک و الی يأكل معی من هذا الطیر فجاء على فاكل معه

فهذا الحججه الزرندي قد کرر روایه الحديث فی المعارض* و ابان وصوله الى اسنى المراقب و المدارج* فارغم انف کل جاحد عن
ربقه النصف خارج* و اوهن منه کل راغع فی دھماء المتعرجین مارج* و ززعع اساس کل منکر فی سیل الغی دارج* و اردی
حوباء بشهاب ثاقب و قبس لاهب مارج قوہ الله ولی الانجاء و هو لکل غمیه فارج* و مستر نماند که جمال الدین زرندي از اکابر

حفظ اعلام و اساطين و اركان عالي مقام و صدور ماهرين اين شان و قروم کابرين ايشانست تبدي از مقامات وسieuه الاقفار و برخی از مراتب رفيعه الاخطار او از درر کامنه في اعيان المائة الثامنة و توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل و فصول مهمه في معرفه الائمه و جواهر العقدین في فضل الشرفين و سبل الهدى و الرشاد في سيره خير العباد و ذخیره المال في شرح عقد جواهر اللآل و منتهی المقال في شرح حديث لا تشد الرجال ساطع و لامعست و بر متبع خير پوشیده نیست که اجله و افخم اهل سنت مثل سید شهاب الدین احمد و نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ المالکی و نور الدین علی بن عبد الله السمهودی و شمس الدین محمد بن یوسف دمشقی صالحی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی و مفتی صدر الدین خان و شاه سلامه الله و حیدر علی صاحب منتهی الكلام جابجا بافادات او متمسک می شوند و اظهار کمال تمجیل و تعظیم او می کنند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۱

وجه شصت و ششم

انکه زرندی در معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول که منتهای اعتماد و رزانت و اقصای استحکام و متنات احادیث و آثار آن از دیباچه اش لائح و نمودارت حدیث طیر را روایت فرموده چنانچه گفته روی انس رضی الله عنه قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر مشوی نصیح فقال النبي صلی الله علیه و سلم اللهم اثنی باحب الخلق إليک و الی يأكل معی من هذا الطیر فجاء علی فاکل معه فهذا الحجّه الزرندی قد کر روایه الحدیث فی المعارض* و ابان وصوله الى اسنى المراقب و المدارج* فارغم انف کل جاحد عن ربقة النصف خارج* و اوهن منه کل رائغ في دھماء المتعجرفين مارج* و ززعز اساس کل منکر في سیل الغی دارج* و اردی حوباء بشهاب ثاقب و قبس لاهب مارج قوه الله ولی الانجاء و هو لکل غمیه فارج* و مستتر نماند که جمال الدین زرندی از اکابر حفاظ اعلام و اساطين و اركان عالي مقام و صدور ماهرين اين شان و قروم کابرين ايشانست تبدي از مقامات وسieuه الاقفار و برخی از مراتب رفيعه الاخطار او از درر کامنه في اعيان المائة الثامنة و توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل و فصول مهمه في معرفه الائمه و جواهر العقدین في فضل الشرفين و سبل الهدى و الرشاد في سيره خير العباد و ذخیره المال في شرح عقد جواهر اللآل و منتهی المقال في شرح حديث لا تشد الرجال ساطع و لامعست و بر متبع خير پوشیده نیست که اجله و افخم اهل سنت مثل سید شهاب الدین احمد و نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ المالکی و نور الدین علی بن عبد الله السمهودی و شمس الدین محمد بن یوسف دمشقی صالحی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی و مفتی صدر الدین خان و شاه سلامه الله و حیدر علی صاحب منتهی الكلام جابجا بافادات او متمسک می شوند و اظهار کمال تمجیل و تعظیم او می کنند

وجه شصت و هفتم

آنکه حافظ صلاح الدین خلیل بن کیکلی و علائی که صاحب صلاح و علا و حائز فلاح و سناست حتما و جزما نفی موضوعیت این حدیث شریف و تقویت بعض طرق آن بمثل آن تا آنکه منتهی می شود بدرجہ حسن نموده و روات آنرا توثیق فرموده و بودن طریق نسائی و حاکم امثل روایات طیر ثابت کرده و نیز از حاکم نقل نموده که او در مستدرک افاده کرده که حدیث طیر را از انس

جماعتی زیاده از سی نفر روایت کرده‌اند و نیز از حاکم صحّت روایت طیر از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و أبي سعید خدری و سفینه نقل کرده که ابن مردویه در طرق این حدیث جزئی جمع نموده و نیز علائی فاخر حاوی جلالی ماثر بر ابن طاهر متوجه که لسان خسارت ترجمان خود بكلمه نحسه کلّ طرقه ای خبر الطیر باطله معلولة آلوهه ردّ بلیغ نموده یعنی بعد نقل قول او گفته و هو غلوّ منه الخ پس غلو و اسراف ابن طاهر بی انصاف و ایغال او در مهامه اعتساف و ایضاح و ایجاد و ایجاف در موامی جزاف و سفساف بتصریح علائی عمدۃ الاشراف ثابت و متحقّق شد و نیز علائی ارشاد نموده که حکم بوضع بر حدیث یعنی حدیث طیر بعیدست جدا و هذا کاف و اف لاحراق قلب المعاندین الحائذین جدّا و یرد خرافاتهم و عثراتهم و تسولاتهم و تلمیعاتهم ردا و یهد اساس هفوّاتهم و جزافاتهم و خزعبلاتهم و تهولياتهم هدا و یثبت انّهم یأتون شيئاً ادا و یشدّون ظهر الباطل شدّا* و یمدّون فی الصّلال و الغّي انفسهم مدا و لا یذرون للمخط و المخلط و عدم الضّبط و ترك الرّبط و ایشار الخزی و المخط حدا و نیز از قول علائی بعد لفظ جدّا ولذلك لم یذكره ابو الفرج الخ ظاهرست که چون حکم بر حدیث شریف بوضع بعیدست جدا بهمین سبب ابو الفرج آنرا در کتاب موضوعات ذکر نکرده فإذا لم یذكره فی الموضوعات ابو الفرج* الغائص من التّعصّب والتّهجم والتّهجّس فی اللّجاج المردی المویق بمکابراته و مجازاته للنّفوس و المهج المدلّل المبطل الصحاح الحجج* المثير بوادره الفاحشة قاتم الازلال و الرّهج* فکیف یصغی بعد ذلك الى قول احد ممّن حاد و صدّ عن الحقّ و بالباطل اولع و لهجَ* و ابدی من سخائف الهزل و المذر ما هو افضع و اسمج* جلال الدین عبد الرّحمن بن أبي بکر سیوطی در قوت المغتنی علی جامع التّرمذی گفته

حدثنا سفیان بن وکیع ثنا عبید الله بن موسی عن عیسیٰ بن عمر عن السّدی عن انس بن مالک قال كان عند النّبی صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللّهم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی هذا الطّیر فجاء علی فاکل معه هذا احد الاحادیث التي اتقدها الحافظ السراج القزوینی علی المصایب و زعم انه موضوع و قال الحافظ صلاح العلائی ليس بموضوع بل له طرق كثيرة غالبهما واه و منها ما فيه ضعف قریب و ربما یقوى بعض منها بمثله الى ان ینتهي درجة الحسن و السیدی اسماعیل احتاج به مسلم و الناس و عیسیٰ بن عمر هو الاسدی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۲

الکوفی القاری و ثقة یحییٰ بن معین و غيره و لم یتكلّم فيه و عبد الله بن موسی مشهور من رجال الصّیحیین وقد تابعه علی روایته عن عیسیٰ بن عمر مسهر بن عبد الملک اخرجه النّسائی فی خصائص علی و مسهر هذا و ثقة ابن حبان الى ان نقل السیوطی عن العلائی بعد ذکرہ الحسن بن حمّاد و طریق الحاکم لحدیث الطّیر فهذا الطریقان ای طریق النّسائی و الحاکم امثال ما روی فيه و قد ساق ابن الجوزی فی العلل المتناهیة للحدیث طرفاً كثیرة عن انس واهیه و قال الحاکم فی المستدرک رواه عن انس جماعة اکثر من ثلثین نفساً ثم صحّت الروایة عن علی و أبي سعید و سفینه و لم یذكر طرق احادیث هؤلاء و خرّج ابو بکر بن مردویه فی طرق هذا الحدیث جزء و قال ابن طاهر الحافظ کل طرقه باطله معلولة و هو غلوّ منه فی مقابلة تساهل الحاکم و الحکم علی الحدیث بالوضع بعيد جداً ولذلك لم یذكره ابو الفرج فی کتاب الموضوعات انتھی و علامه خلیل حافظ حاذق جلیل و جهیز سابق مضمار فضل جميل و محدّث بی نظیر و عدیل و کامل بارع نبیل و حائز شرف ناصع اثیل و حاوی فخر غزیر اصیلست ذهبي در آخر تذكرة الحفاظ در ذکر شیوخ خود گفته و سمعت من الامام المفتی المحدث صلاح أبي سعید العلائی سمع من القاضی تقی الدّین سلیمان و طبقته فاکثر و حصل و خرّج و صنف مولده سنّة اربع و تسعین و ستمائة و توفی سنّة احدی و سبع مائة و هو عالم ثبت مقدس اليوم و نیز ذهبي در معجم مختص گفته خلیل بن کیکلدي الامام الحافظ الفقیه البارع المفتی صلاح الدّین ابو سعید العلائی الدمشقی الشافعی ولد سنّة اربع و تسعین و ست مائة و حفظ کتبها و قرأ و افاد و انتقى و نظر فی الرجال و العلل و تقدّم فی هذا الشأن مع صحّة الذهن و سرعة الفهم سمع من ابن مشرف دست الوزراء و القاضی أبي بکر الدّشتی و الرضی الطّبری و طبقتهم انشدنا عن ابن مردارس و الشهاب محمود و یتاتی درسه عن جماعة و عبد الزّحیم بن حسن اسنوى در طبقات شافعیه گفته صلاح الدّین خلیل بن کیکلدي

المعروف بالعلائی منسوبا الى بعض الامراء كان المذکور حافظ زمانه اماما في الفقه والاصول وغيرهما ذکیا نظارا فصیحا کریما ذا ریاسة و حشمه ولد بدمشق سنة اربع و تسعین و ست مائة و استغل بها على ابن الزملکانی و غيره و صنف في الحديث تصانیف نافعه في النظائر الفقهیہ کتابا کبیرا نفیسا و درس بالمدرسة الصی لاحیہ بالقدس الشّریف و انقطع فيها للاشغال والافتاء والتصانیف ان توفی سنة ستین و سبع مائة و ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته خلیل بن کیکلی العلائی ولد فی ربيع سنة ۶۹۴ و اول سماعه الحديث فی سنة ثلاث و سبع مائة سمع فيها صحيح مسلم على شرف الدین التزاری و سمع البخاری على ابن شرف سنة اربع و ذلك بافاده جدّه لامه برهان الدین ابراهیم بن عبد الكریم الذهبی و استغل في الفقه والعریة و طلب الحديث بنفسه من سنة احدی عشرة فجّد و قرأ و سمع فاكث عن التقى سليمان والدشتی و أبي بکر بن احمد بن عبد الدائم و عیسی المطعم و اسماعیل بن مكتوم و القسم بن عساکر و قرینه اسماعیل بن عساکر و ابراهیم بن عبد الرحمن الشیرازی و قرینه أبي نصر بن الشیرازی و عبد الاحد بن تیمیة ابن مشرف دست الوزراء و الطبقة فمن بعدهم وبالقدس من زینب بنت سکر و بمکة من الرضی الطبری و بمصر من جماعة من اصحاب النجیب و بلغ عدد شیوخه بالسماع سبع مائة و جمع شیوخ مسموعاته في كتاب سماه الفوائد المجموعه في الفرائد المسموعه و صنف التصانیف في الفقه والاصول والحديث كالقواعد التي جودها و تحفة الرائض بعلوم آیات الفرائض والاربعين في اعمال اليقین و شرح حديث ذی الیدین في مجلد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۳

والوشی المعلم فيمن روی عن ایه عن جدّه عن النبي صلی الله علیه وسلم و کتب کثیره جداً سائرة مشهوره نافعه متقدمة محّررہ و کان بزی الجند ثم لبس زی الفقهاء و حفظ التنبیه و مختصر ابن الحاجب و مقدمته في النحو التصیریف و کتاب الأربعین للاموی و الالام و رحل صحّه ابن الزملکانی الى القدس و لازمه و تخرج به و علق عنه کثیرا و لازم البرهان الفراری و خرج له مشیخه و ولی تدریس الحديث بالناصریه سنة ثمان عشرة ثم الاسدیه سنة ثلاث و عشرين ثم خلفه صاحب حمص سنة ثمان و عشرين نزل له عنها المزی شیخه ثم الصلاحیه بالقدس سنة ۳۱ و قطن به الى ان مات انتزعها من علاء الدين على بن ایوب بن منصور المقدسی و وفر علاء الدين في وظائف العلائی بدمشق و اضیف الى العلائی درس الحديث بالتنکریه بالقدس و حجّ مرارا و جاور و كان ممتعًا في كل باب فتح و يحفظ تراجم اهل العصر و من قبلهم و كان له ذوق في الادب و نظم حسن مع الكرم و طلاقه الوجه و كان يكتب في الاجازات اجازهم المسئول فيه بشرط خلیل بن کیکلی العلائی کاتبه و وصفه بالحفظ شیخه الذهبی في مشیخه* و قال في المختصّ يستحضر الرجال و العلل و تقدم في هذا الشأن مع صحة الذهن و سرعة الفهم و قال الحسینی كان اماما في الفقه والنحو والاصول مفتنا في علوم الحديث و فتوحه حتی صار بقیة الحفاظ عارفا بالرجال علامه في المتون والاسانید بقیة الحفاظ و مصنفاته تبني عن امامته في كل فن و لم يخلف بعده مثله و قال شیخنا في الوفیات درس و افتی و جمع بين العلم و الدين و الكرم و المروءة و لم يخلف بعده مثله و قال الاسنوى في الطبقات كان حافظ زمانه اماما في الفقه والاصول وغيرهما ذکیا نضارا فصیحا کریما ذا ریاسة و ولی في القدس التدریس والإنفاء والتصنیف و اطنب في وصفه و ذکر ان السبکی سئل من يخلف بعدك قال العلائی و لكنه و هم في وفاته فقال مات سنة ستین و تبعه شیخنا فزاد في ذی الحجّه منها و الصحيح انه مات بیت المقدس في لیله خامس او ثالث المحرم وقال الصی مخدی عاشر المحرم سنه ۴۶۱ و ذکرہ ابن رافع في معجمه و قال سمع الحديث من سنة احدی عشرة و هلم جزا و اخذ عن غالب الموجودین و اتقن الفن و تفقه و ناظر و له ذوق في معرفة الرجال و ذکا او فهم و انتقى على جماعة من شیوخه و قرأ بنفسه و کتب بخطه و نظم الشعر و درس باماکن و کتبت عنه قصيدة من نظمه رثی بها شیخه ابن الزملکانی و قرأت بخط شیخنا العراقي توفی حافظ المشرق والمغرب صلاح الدين في ثالث المحرم و تقی الدین ابو بکر اسدی در طبقات شافعیه گفته خلیل بن کیکلی بن عبد الله الامام البارع المحقق بقیة الحفاظ صلاح الدين ابو سعید العلائی الدمشقی ثم المقدسی ولد بدمشق في ربيع الاول سنة اربع و تسعین بتقدیم الثناء و ستمائة و سمع الكثير و رجل و بلغ عدد شیوخه بالسماع سبع مائة و اخذ علم الحديث عن المزی و غيره و اخذ الفقه عن

الشیخین برهان الدین الفزاری و لازمه و خرّج له مشیخة و کمال الدین بن الزملکانی و تخرج به و علق عنہ کثیراً و اجیز بالفتوى و اخذ و اجتهد حتی فاق اهل عصره

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۴

في الحفظ والاتقان و درس بدمشق بالاسدية و بحلقة صاحب حمص ثم انتقل الى القدس مدرسا بالصي لاحيَ سنة احدى و ثلثين فقام بالقدس مدة طويلة يدرس و يفتى و يحدّث و يصنّف الى آخره عمره ذكره الذهبي في معجمه و اثنى عليه و قال الحسيني في معجمه و ذيله كان اماما في الفقه والنحو والاصول مفتنا في علوم الحديث و معرفة الرجال علامه في معرفة المتون و الاسانيد بقيه الحفاظ و مصنفاته تنبى عن امامته في كلّ درس و افتى و ناظر و لم يخلف بعده مثله و قال الاسنوي في طبقاته كان حافظ زمانه اماما في الفقه والاصول وغيرهما ذكريا نظارا فصيحا كريما ذا رياضه و حشمه و صنف في الحديث تصانيف نافعه و في النظائر الفقهية كتابا كبيرا نفيسا و درس بالصي لاحيَ بالقدس الشريف و انقطع فيها للاشتغال و الافاء و التصنيف و قال السبكي في الطبقات الكبرى كان حافظا ثبتا ثقة عارفا بأسماء الرجال و العلل و المتون فقيها متكلما اديبا شاعرا ناظما ناثرا مفتنا اشعريا صحيحا العقيدة سنية لم يخلف بعده في الحديث مثله الى ان قال اما الحديث فلم يكن في عصره من يدارنه و اما بقيه علومه في فقه و نحو و تفسير و كلام فكان في كلّ واحد منها حسن المشاركه توفي بالقدس في المحرم سنة احدى و ستين و سبعمائة و قال الاسنوي توفى سنة ستين و هو وهم و دفن بمقبرة باب الرحمة الى جانب سور المسجد و من تصانيفه القواعد المشهورة و هو كتاب نفيس مشتمل على علمي الاصول و الفروع والوشی المعلم فيمن روی عن ابيه عن جده عن النبي صلی الله عليه و سلم مجلد عقيلة الطالب في ذكر اسرار الصیفات و المناقب في مجلد لطيف و جمع الاحاديث الواردة في زيارة قبر النبي صلی الله عليه و سلم كتبه لشيخ برهان الدين في قضية ابن تيمیه و المراسيل و الكلام على حدیث ذی الیدين في مجلد و منحة الرأیض بعلوم آیات الفرائض و كتابا في المدلسين و كتابا سماه تنقیح المفهوم في صیغ العموم و شرع في احكام کبری عمل منها قطعة نفیسه و غير ذلك و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته العلائی الشیخ الام العلامه الحافظ الفقيه ذو الفنون صلاح الدين ابو سعيد خليل بن کیکلدي الشافعی عالم بيت المقدس ولد في ربيع الاول سنة ۶۹۳ و سمع التقى سليمان و طبقته و لازم البرهان الفزاری و الكمال الزملکانی و تخرج به و برع في الفنون و كان اماما محدثا حافظا متقدنا جليلا فقيها اصوليا نحويا قال الذهبي في المختصر حافظ مستحضر الرجال و العلل تقدم في هذا الشأن مع صحّة الذهن و سرعة الفهم و قال الحسيني كان اعلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۵

في الفقه والنحو مفتنا في علوم الحديث و فنونه علامه فيه عارفا بالرجال علامه في المتون و الاسانيد و لم يخلف بعده مثله و قال الاسنوي كان حافظ زمانه اماما في الفقه و غيره ذكريا نظارا سئل السبكي من يخلف بعدك قال العلائی الف في الحديث و غيره مصنفات منها الوشی المعلم فيمن روی عن ابيه عن جده و الأربعين في اعمال المتقين و القواعد المشهورة و علوم آیات الفرائض و اشياء كثيرة محرره متقدة نافعه و خرّج و درس بما كان منها الناصرية و الاسدية و الصلاحية بالقدس و التنکریه اخذ عنه العراقي و قال مات حافظ المشرق والمغرب صلاح الدين في ثالث المحرم سنة ۷۶۱ و مجیر الدين ابو اليمن عبد الرحمن عليمي حنبلی در انس جلیل گفته شیخ الاسلام صلاح الدين ابو سعيد خليل بن کیکلدي بن عبد الله العلائی الدمشقی ثم المقدسي الام البارع المحقق بقیه الحفاظ ولد بدمشق في ربيع الاول سنة اربع و تسعين و ستمائه و سمع الكثیر و رحل و بلغ عدّة شیوخه بالسمع سعمائة و اخذ عن مشایخ الدینیا و اجیز بالفتوى و جد و اجتهد حتی فاق اهل عصره و درس بدمشق ثم انتقل الى القدس مدرسا بالصي لاحيَ سنة احدی و ثلثين و سعمائة انتزعها من الشیخ علاء الدين بن ایوب المذکور قبله و اضیف إليه درس الحديث بالتنکریه بالقدس الشریف و حجّ مرارا و اقام بالقدس مدة طولیه يدرس و يفتى و يحدّث و يصنّف الى آخر عمره و من تصانيفه القواعد المشهورة و هو كتاب نفيس يشتمل على الاصول و الفروع والوشی المعلم فيمن روی عن ابيه عن جده عن النبي صلی الله عليه و سلم مجلد و عقيلة

الطالب في ذكر اشرف الصيغات والمناقب في مجلد لطيف وجمع الاحاديث الواردة في زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم والمراسيل والكلام على حديث ذي اليدين في مجلد و منحة الرائض بعلوم آيات الفرائض و كتاب في المدلسين و كتاب سماه تنقیح المفهوم في صيغ العموم و شرع في احكام كبرى علق منها قطعة نفيسة و غير ذلك من المصنفات النفيسة المحرّرة توفى بالقدس الشّریف في المحرّم سنة احدی و سین و سعماة و دفن بمقبرة باب الرحمة الى جانب سور المسجد و نزل عن الصلاحیة لزوج ابنته الشیخ تقي الدين اسماعيل القرقشندی علامه الزمان فلم يتم له ذلك و محمد بن على بن محمد الشوكاني در بدر طالع گفته خليل بن کیکلدي العلائی ولد في ربيع الاول سنة ۶۹۴ و اول سمعانه للحادیث في سنه ۷۰۳ سمع على شرف الدين الفزاری و برهان الدين الذهبي و ابن عبد الدائم و القسم بن عساکر و جماعة كثيرة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۶

بلغوا الى سعماة و رحل الى الاقطار و استغل قبل ذلك بالفقه و العربية و مهر و صنف التصانيف في الفقه و الاصول و الحدیث و منها تحفة الرائض في علم الفرائض و الأربعين في اعمال المتقين و شرح حديث ذي اليدين في مجلد و الوشی المعلم فيمن روی عن ابیه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ابن حجر في الدرر انه صنف كتاباً كثيرة جداً سائرة مشهورة نافعة و كان بزی الجند ثم لبس زی الفقهاء و حفظ التنبیه و مختصر ابن الحاجب و مقدمته في التحو و الصیرف و ولی تدریس الحدیث بالناصریة ثم الصیلاحیة بالقدس و قطن به الى ان مات و حج مرارا وجاور و كان ممتعا في كل باب يحفظ تراجم اهل عصره و من قبلهم و وصفه الذهبي بالحفظ و قال استحضر الرجال و العلل و تقدم في هذا الشأن مع صحة الذهن و سرعة الفهم و قال غيره و كان اماما في الفقه و التحو و الاصول و الحدیث و فتوته حتى صار بقیة الحفاظ عارفا بالرجال علامه في المتون و الاسانید و مصنفاته تنبیع عن امامته في كل فن و قال الاسنوى كان حافظ زمانه اماما في الفقه و الاصول و غيرهما زكيانا نظارا فصیحا کریما و له نظم حسن و استمر على حاله حتى مات في القدس خامس المحرّم سنة ۷۶۱

وجه شخص و هشت

آنکه عبد الوهاب بن على السبکی در طبقات شافعیه بترجمه حاکم گفته و امیا الحکم على حديث الطیر بالوضع فغير جید ازین عبارت ظاهر و باهرست که حکم بوضع حديث طیر غیر جید است يعني جسارت ردّ غیر مقبول و حکم مطروح و نامعقول و تشدد مردود و تقول مزدول و تهور مطروح و هذر مغسولست و کفاك به ابطالا- لا بطال هذر المخاطب المحتاب و إفسادا و اختمالا لحظل الفاضل المغتال و تقبیحا و تهجینا لتعلل هذا المولع بابداع غرائب المحال و عجائب المحال و تفضیحا و توھینا لزلل ذلك المشعوف المشغوف لرد فضائل الآل آل رسول الرب المتعال صلی الله عليه و آله السلام ما اتصل النھر باللیال و علامه سبکی شذور عقیان تنقیب و تنقید و سالک مسالک تعمیق و تسدید و صاعد مصاعد تحقيق حمید و عارج معارج تدقیق سدید و عارف معارف نقد طارف و تلمید و واقف لطائف احكام احکام شرع رب مجید و مرهق وساوس بعيد هر حامد عنید و مویق نوازع و نوافت هر جاحد مربد و فضائل زاهره و مناقب باهره او متلو السنہ اساطین با تمجید و محاسن متکاثره و مآثر فاخره اش مسطور اسفار جهابده فرید ذهبي در معجم مختص گفته عبد الوهاب بن شیخ الاسلام تقي الدين على بن عبد الكافی ولد القاضی تاج الدين ابو نصر السبکی الشافعی ولد في سنہ ثمان و عشرين و سعماة و اجاز له الحجّاز و طائفة و اسمعه ابوه من جماعة كتب عنی اجزاء و نسخها و أرجو أن يتمیز في العلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۷

ثم درس و افتی انتهى و قد كتب میرزا محمد بن معتمد خان البدخشی في الہامش هکذا و كانت وفاة العلامہ تاج الدين عبد الوهاب

السبكي في سنة احدى و سبعين و سعمائة اربعين المقرizi والسيوطى و غيرهما و ابن حجر عسقلانى در درر کامنه گفته عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى بن على بن تمام السبکی ابو نصر تاج الدین ولد سنہ ٧٢٧ و اجاز له ابن الشحنة و یونس الدبوسی و اسمع على يحيی بن المصری و عبد المحسن الصیابوني و ابن سید الناس و صالح بن مختار و عبد القادر بن الملول و غيرهم ثم قدم مع والده دمشق سنة ٣٩ فسمع بها من زینب بنت الکمال و ابن أبي اليسر و غيرهما وقرأ بنفسه على المزّی و لازم الذهبي و تخرج بتقى الدین بن رافع و امعن فى طلب الحديث و كتب الاجزاء و الطباقي مع ملازمۃ الاشتغال بالفقه و الاصول و العریة حتى مهر و هو شاب و خرج له ابن سعد مشیخه و حدث بها و اجاد فى الخط و النظم و التشریف و شرح مختصر ابن حاچب و منهاج البیضاوی و عمل فى الفقه التوضیح و الترشیح و لخص فى الاصول جمع الجواب و عمل عليه منع الموانع و عمل القواعد المشتملة على الاشباه و النظائر و كان ذا بلاغة و طلاقة لسان عارفا بالامور و انتشرت تصانیفه فى حياته و رزق فيها السعد و عمل طبقات الکبری و الصغری و الوسطی و كان جید البیدیه طلق اللسان اذن له ابن التقی بالافتاء و التدریس و درس فى غالب مدارس دمشق و ناب عن ایه فى الحكم ثم استقل به باختیار ایه و ولی دار الحديث الأشرفیة بتعيين ایه و ولی توقيع الدست فى سنہ ٧٥٤ و ولی خطابة الجامع و انتهت إليه ریاسة القضاء و المناصب بالشام و حصل له بسبب القضاء محنة شديدة مره بعد مرہ و هو مع ذلك فى غایة الثبات و لما عاد إلى منصبه صفح عن كل من اساء إليه و كان جوادا مهیبا إلى ان قال الشیخ شهاب الدين بن حجی اخبرني ان الشیخ شمس الدین بن التقی اجاز له بالافتاء و التدریس و لم يکمل العشرين لأن عمره لما مات ابن التقی كان له ثمانیة عشر عاما و اول ما ناب في الحكم بعد وفاة أخيه حسين قال وقد صنف تصانیف كثيرة جداً على صغره سنه قرئت عليه و انتشرت في حياته وبعد موته وقال ابن كثير جرى عليه من المحن و الشدائيد ما لم يجر على قاض قبله و حصل له من المناصب و الریاسة ما لم يحصل لاحق قبله و انتهت إليه الریاسة بالشام و ابن في ايام محتته عن شجاعة و قوه على المناظرة حتى افهم خصومه مع كثرتهم ثم لما عاد عفا و صفح عن قام عليه و كان كريما مهيبا و مات في سابع ذي الحجه سنہ ٧٧١ خطب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٤٢٨

يوم الجمعة فطعن ليلة السبت رابعه و مات ليلة الثناء و ابو بکر اسدی در طبقات شافعیه گفته عبد الوهاب بن على بن عبد الكافی بن على بن تمام بن يوسف بن موسی بن تمام العلامة قاضی القضاة تاج الدین ابو نصر بن الشیخ الامام شیخ الاسلام تقى الدین ابی الحسن الانصاری الخزرجی السیکی مولده بالقاهرة سنہ سبع بتقدیم السین و عشرين و سعمائة و قیل سنہ ثمان و حضر و سمع بمصر من جماعة ثم قدم دمشق مع والده في جمادی الآخرة سنہ تسع و ثلاثین و سمع بها من جماعة و اشتغل على والده و على غيره وقرأ على الحافظ المزّی و لازم الذهبي و تخرج به و طلب بنفسه و دأب قال الحافظ شهاب الدين بن حجی اخبرني ان الشیخ شمس الدین بن التقی اجازه بالافتاء و التدریس و لما مات ابن التقی كان عمر القاضی تاج الدین ثمانیة عشر سنہ و افتی و درس و حدث و صنف و اشتغل و ناب عن ایه بعد وفات أخيه القاضی الحسين ثم استقل بالقضاء بسؤال والده في شهر ربیع الاول سنہ ست و خمسین ثم عزل مدة لطیفه ثم اعيد ثم عزل باخيه بهاء الدين و توجه الى مصر على وظائف أخيه ثم عاد الى القضاء على عادته و ولی الخطابة بعد وفاة ابن جملة ثم عزل و حصل له محنة شديدة و سجن بالقلعة نحو ثمانين يوما ثم عاد الى القضاء وقد درس بمصر والشام بمدارس کبار الغریزیة و العادلیة الکبری و القرالیة و العذرلیة و الشامیین و الناصریة و الامینیة و مشیخة دار الحديث الأشرفیة و تدریس الشافعی بمصر و الشیخونیة و المیعاد بالجامع الطولونی و غير ذلك وقد ذكره الذهبي في المعجم المختص و اثنی عليه و قال ابن كثير جرى عليه من المحن و الشدائيد ما لم يجر على قاض قبله و حصل له من المناصب ما لم يحصل لاحق قبله و قال الحافظ شهاب الدين بن حجی خرج له ابن سعد مشیخه و مات قبل تکمیلها و حصل فنونا من العلم من الفقه و الاصول و كان ما هرا فيه و الحديث و الادب و برع و شارک في العریة و كان له يد في النظم و التشریف جید البیدیه ذا بلاغة و طلاقة لسان و جرأة جنان و ذکاء مفرط و ذهن وقاد و كان له قدرة على المناظرة صنف تصانیف عدیدة في فنون على صغره سنه و كثرة اشتغاله قرئت عليه و انتشرت

فى حياته و بعد موته قال و انتهت إليه رياضه القضاة و المناصب بالشام و حصلت له محنۃ بسبب القضاة و اوذى فصبر و سجن فثبت و عقدت له مجالس فابان عن شجاعه و افحى خصومه مع توادهم عليه ثم عاد الى مرتبته و عفا و صفح عنمن قام عليه و كان سیدا جوادا كريما مهيبا يخضع له

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۲۹

ارباب المناصب من القضاة و غيرهم توفى شهيدا بالطاعون فى ذى الحجۃ سنة احدى و سبعين و سبعماه خطب يوم الجمعة و طعن لیلۃ السیبت رابعه و مات لیلۃ الثناء و دفن بترتهم بالشفح عن اربع و اربعين سنة و من تصانيفه شرح مختصر ابن الحاجب في مجلدين سماه رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب و شرح المنهاج البيضاوى و كان والده قد بدأ فيه فكتب منه قطعة يسيرة فبني عليها ولده و القواعد المشتملة على الاشباه و النظائر و طبقات الفقهاء الكبرى في ثلاثة اجزاء فيه عجائب و غرائب و الطبقات الوسطى مجلد ضخم و الطبقات الصیغى مجلد لطيف و الترشيح في اختيارات والده و فيه فوائد غريبة و هو اسلوب غريب و الترشيح على التنبيه و التصحیح و المنهاج و جمع مختصرا في الاصول سماه جمع الجوامع و كتب عليه كتابا سماه منع الموانع و جلب جلب جواب اسئلة سائلة عنها الأذرعى و غير ذلك و فاضل ابراهيم پسر جار بردی در رساله سيف صارم في قطع عضد الظالم گفته اما بعد فيقول الفقير الى الله تعالى ابراهيم الجاربردي بينما كنت اقرأ كتاب الكشاف في سنة ستين و سبع مائه بين يدي من هو افضل الرّمان لا بالدعوى بل هو باتفاق اهل العلم و العرفان اعني من خصه الله تعالى باوفر حظ من العلي و الاحسان مولانا و سيدنا الامام العالم العلامه شيخ الاسلام و المسلمين الداعى الى رب العالمين قامب المبتدعين و سيف المناظرين امام المحدثين حجه الله على اهل زمانه و القائم بنصره دينه في سره و اعلانه بقلمه و لسانه خاتمه المجتهدين برکة المؤمنين استاذ الاستاذین قاضي القضاة تاج الدين عبد الوهاب السیبکی لا زالت رباع الشرع معمورة بوجوده و رياض الفضل معمورة بوجوده و يرحم الله عبدا قال آمينا الخ

وجه شدت و نهم

آنکه سید شهاب الدین احمد حدیث طیر را بچند طریق روایت کرده آنرا در معرض احتجاج بر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی رب الارباب و جناب رسالت‌ما آب صلی الله علیه و آله الاطیاب وارد نموده چنانچه در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب السیمی فی ترجم اغانی النبوة فی مغانی الفتواه باحیتہ الی الله تعالی و رسوله و تنسمه شقائق اعالی الولایة بتستممه شواهد معالی العنایه بما ظهر انه اشد حبا لله و رسوله

عن انس بن مالک رضی الله تعالی عنہ قال کان عند النبی صلی الله علیه و علی آلہ و بارک و سلم طیر فقال اللہم ائنی باحب خلقک إلیکم یاکل معی هذا الطیر فجاء علی بن ابی طالب فاکل معه رواه الطبری و قال خرجه الترمذی و البغوى فی المصابیح فی الحسان و اخرجه الحربی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۰

وقال اهدي لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیر و كان ممّا يعجبه اكله ثم ذكر الحديث و خرجه الامام ابو بكر محمد بن عمر بن بكير النجبار و قال عن انس قدمت لرسول الله صلی الله علیه و علی آلہ و بارک و سلم طیرا فسی و اكل لقمة و قال اللہم ائنی باحب الخلق إلیک و الی فاتی علی رحمه الله تعالی علیه فضرب الباب فقلت من انت فقال علی فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و علی آلہ و بارک و سلم علی حاجة قال ثم اكل لقمة و قال صلی الله علیه و علی آلہ و سلم و بارک و سلم مثل و ذلك فضرب علی رضی الله عنه و رفع صوته فقال رسول الله صلی الله علیه و علی آلہ و بارک و سلم يا انس افتح الباب قال فدخل علی فلما رأه النبی صلی الله علیه و علی آلہ و بارک و سلم تبسم ثم قال الحمد لله الذي جعلك فائی ادعوا في كل لقمة ان ياتيني الله باحب الخلق إلیه و

الى فكنت انت قال رضي الله عنه و الذى بعثك بالحق انى لا ضرب الباب ثلث مرات و يرددني انس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و بارك و سلم لم رددته قلت كنت احب معه رجالا من الانصار فتبسم رسول الله صلى الله عليه و على الله و بارك و سلم وقال ما يلام الرجل على حب قومه

و عن انس رضي الله تعالى عنه قال اهدى لرسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم طير فقال اللهم ايتني باحث الخلق إليك و فى رواية برجل يحبه الله و رسوله قال انس فجاء على فقرع الباب فقلت ان رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم مشغول و كنت احب ان يكون لرجل من الانصار ثم اتى على رضي الله عنه فقرع الباب فقلت ان رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم مشغول ثم اتى الثالثة فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه و بارك و سلم ادخله فقد عيّنته فلما ان اقبل قال صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم اللهم والى

و عنه رضي الله تعالى عنه قال اهدى لرسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم طير نضيج فاعجبه فقال النبي صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم اللهم ايتني باحث الخلق إليك و الذى يأكل معى من هذا الطير فجاء على رحمة الله تعالى عليه فاكمل معه رواه الزرندي

و عنه رضي الله تعالى عنه قال اهدى لرسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم طائر فوضع بين يديه فقال صلى الله تعالى عليه و على آله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۱

و بارك و سلم اللهم ايتني باحث خلقك إليك يأكل معى قال فجاء عليه و على الله و بارك و سلم على حاجة حتى فعل ذلك ثلثا فجاء الرابعة فضرب الباب برجله فدخل فقال النبي صلى الله تعالى عليه و على الله و بارك و سلم ما حبسك قال جئت ثلث مرات يعنى انس فقال النبي صلى الله تعالى عليه و على الله و بارك و سلم ما حملك على ذلك قلت كنت احب ان يكون رجالا من قومي رواه الحافظ ابو بكر الخطيب البغدادي

انتهى فالحمد في الغدوات والأصائل لله المتفضل بالنعم الجلائل على احسانه و منه الكامل و فضله و طوله الشامل حيث ان الشهاب صاحب توضيح الدلائل* الحائز لمحاسن الخصال المحرز لعظام الفضائل الجامع لفاخرات الشمائل* قد اوضح الحق بساطعات الدلائل و احكم الصدق بامتن الدرائع و اوثق الوسائل* و اورى قبسا لكل قابس الى الصواب مائل و انار شهابا ثاقبا لرجم الوساوس و جزم العجائب* فزعزع اساس كل مکابر مجادل* و اوهن كيد كل مکايد مخاتل

وجه هفتادم

آنکه ملک العلماء شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر دولت آبادی بر حدیث طیر اعتماد نموده و بدان احتجاج و استدلال بر خطاب جناب امیر المؤمنین عليه السلام باحث الخلق فرموده و از صاحب دستور الحقائق اعني فخر الدين هانسوی نقل نموده که او این حدیث را در کتاب خویش آورده و گفته که جماعت از جمادات این حدیث را روایت کرده‌اند و نیز افاده نموده که نسائی بسند صحیح این حدیث را روایت کرده و نیز بمقابلہ اهل حق تصریح فرموده که این حدیث از جمله احادیث صحیحه می‌باشد چنانچه در کتاب هدایه السعدا در جلوه عاشره از هدایه تاسعه گفته بیان خطاب علی کرم الله وجهه باحث الخلق فی دستور الحقائق روی الجماعة من الجمادات اهدی إليه طیر مشوی فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم اللهم ايتني باحث خلقك يأكل معى هذا الطیر فجاء على فدق الباب فقال انس بن مالک ان النبي على حاجة فرجع ثم قال رسول الله صلى الله عليه و سلم كما قال اولا فجاء

على فدق الباب فقال انس كما قال فرجع ثم قال النبي صلی الله عليه و سلم كما قال في الاولين فجاء على فدق الباب اقوى من الاولين فسمع النبي صلی الله عليه و سلم

و قد قال له انس انه على حاجة فاذنه النبي بالدخول وقال له ما أبطأ بك عنى قال جئت فرذني انس ثم جئت الثانية و الثالثة فرذني فقال صلی الله عليه و سلم يا انس ما حملك على هذا قال رجوت ان يكون الدعاء لاحد من الانصار فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم على احب الخلق الى الله فاكل معه و في النسائي بساند

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۲

صحيح عن انس بن مالك لما قال رسول الله صلی الله عليه و سلم هذا الحديث جاء ابو بكر فرذه فجاء عمر فرده ثم جاء على فاذن له و اكل معه

يعنى مصطفى صلی الله عليه و سلم على رضى الله عنه را احب الخلق گفت انتهى ما فى هداية السعدا و نيز در هداية السعدا در جلوه سابعه هدايه اولى گفته اعلم ان احاديث فضيله على كرم الله وجهه من الصيحاح ولكن احتجاجهم على الخطاء احتاج الشيعة بخبر الطير و تمام الخبر ذكرناه في الجلوة الحاديه عشر من الهدایه التاسعه و هو

قوله في على كرم الله وجهه احب الخلق الى الله و المحببة من الله كثرة الثواب و التعظيم فمن كان احب الى الله كان اكثرا ثوابا و لا اريد بالفضل الا ذلك و المراد ممن يأكل معى فخرج النبي صلی الله عليه و سلم لأن النبي صلی الله عليه و سلم لم يأكل معه بل انه اكل معى النبي صلی الله عليه و سلم و خرج الملائكة لأنهم لا يأكلون اصلا فلا يقال انه متزوك الظاهر ولو سلم فلا يلزم من التخصيص عليهمما

التخصيص في غيره لانفاء المخصوص و هو الاجماع في الغير قال اهل السینه هذا الحديث لا يدل على انه احب في كل شيء من ابي بكر رضى الله تعالى عنه لعل المراد خير الاكل هذا الطير و نيز در همين جلوه بعد فاصله يسيره گفته آنچه شيعه بر احاديث احتجاج می گند احاديث صحيحست و احتجاج و قیاس ایشان خلافت انتهى فهذا شهاب الدين علامه دولت آبادی قد اهلك غضراء الجاحدين و اباد و رماهم بشهاب منیر ذات لهب و احتداد* و انزل عليهم صاعقة مثل صاعقة ثمود و عاد* حيث روی الحديث و نقل کونه مرویا لجماعه عن جماعات ذات احتداد* ثم اثبت و حقق و افاد ان النسائي رواه بصريح الاسناد* ثم صرح تصريحا ما له ازدياد* ان ما تمسک به اهل الحق و السیلاند في اثبات افضليه أبي الائمه الامجاد من احاديث المرویه عن خير العباد عليه و عليهم آلف السلام الى يوم المعاد* و من جملتها هذا الحديث الشائع في الاغوار و الانجاد* اخبار صحاح عند هذا النقاد، فالحمد لله ساطح المهايد، و رافع السبع الشداد* على وضوح سبل الحق و الجoward، و لزوم الحجة كل مذعن و عاد، و محتجب نماند که كتاب هداية السعدا از محسن کتب معتمده سديده و عظام اسفار مستنده مفيده است فاضل محمد محبوب عالم در تفسير شاهی که ممدوح مخاطب وحید و تلميذا و فاضل رسیدست باز کتاب احتجاج می نماید و از صدر هداية السعدا نيز نهايت جلالت و عظمت و علو رتبت و منزلت آن ظاهر می شود زیرا که خود مصنفش در ان آنکتاب را رساله معتبره خوانده و گفته که ان منقولست از درون سیصد کتب لیحق الحق و بینطل الباطل و لو کره المجرمون

و نيز آن را مرکب باقوال سلف و مقبول آرای خلف وانموده و نيز آنرا رساله میمون و کتاب مبارک گفته الى غير ذلك من المحامد و هذه عبارته اما بعد عرضه می دارد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۳

بنده در گاه نبوی و مولای بارگاه مصطفوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقولست از درون سیصد کتب لیحق الحق و بینطل الباطل و لو کره الكافرون و از شبهه و اعتراض بعيد و باعتقد قریب باشد و مرکبست باقوال سلف و مقبول آرای خلف در بيان هداية

السعدا که

السعید من سعد فی بطن أمه

و جلوه شرفا که حب ایشان شرط ایمان و خطبه و درود ایشان بر زبان هر مصلی در قعده اخیره هر نماز فریضه تا قیام قیامت جاری و برای اجابت دعا و آمرزش مرده در هر فاتحه روانست و در بیان معرفت فضائل و درجات اصحاب سیادت و دریافت کرامات ارباب سعادت زادهم الله و ابقاءهم الى يوم البقاء که فضل ایشان لاجل فضل حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پس فضل ایشان فضل مصطفاست و اعتراض فضل ایشان اعتراض حضرتست و شناختن ایشان در دین اصلی محققست از اصول طاعت و فضلي مدققت است از فضل عبادت و شعريست از شعار دينداری و دثاریست از دثار نیکوکاری و علامتیست از علامات حلالزادگان و عادت حلال خوارگیست و آن بر همه مؤمنان نیک خلق و امتیان خوب بخت که بخلعت

امتی ابنائی و انا ابوهم

مخصوص و بخطاب اوالي کل مؤمن تقی منصوص اند لازم بلکه واجبست که چهره نسب با پای خود که خیر الاباء و افضل الانیاست بزیور فضائل جلوه دهنده و شمع خاندان مصطفوی و چراغ دودمان مرتضوی بروغن مناقب و مدائح دم بدم روشن نمایند و مالامال دارند تا نور رجحان و اکرام و روشنائی رونق و اعظام گرد بر گرد خاندان علی الدوام باشد و از باد فف دهن طاعتان اغیار و خارجیان نابکار که یُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ

اسیب نرسد و جملگی اهل ایمان باعتقاد و خلوص یقین معتقد بحبل متین و متمسک باهل بیت طاهرين شوند و بحکم حدیث صحیح آئی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعدی ابدا از گمراهی و ضلالت و تباہی و بطلت در امن و امان باشند ذلک فضل الله یؤتیه مَنْ يَشَاءُ*

هر کرا بر گزیده توفیق در کار او رفیق گردانیده ان یریدا اصلاحا یوقظ الله بینهما التوفیق شیء عزیز لا یعطی الا لعبد عزیز بیت نیکخواهان دهنده پند ولیک نیکبختان شوند پند پذیر و فی الحدیث ولو أراد اللَّهُ بِإِنْسَانٍ خَيْرًا جَعَلَ شَغْلَهُ وَهُمْ كَلَّهُ فِيمَا يَحْمِدُ بِهِ غدا

و هر خلقی که با وجود دعوی فرزندی در اهانت و بعض نسب پدر خود ذره میل خاطر کند از آل بیزار و حرامزاده و حرامخوار تواند بود

لا یبغض اولادی الا ولد الزنا

سر این معنی و الشاهد علیه قول الشاعر بیت

آن کس که زند طنه باولاد نبی عییش ز پدر مدان که مادر بسگست عاتی بی باک و شقی ناپاک و حرامخواره بدخو و حرامزاده شوم رو هرگز از ضلالت بهدایت رجوع ننماید و إنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا* الشقى من شقى فی بطن أمه سواء علیهِمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ*

خداؤند تعالی فقل کرده است دلها و چشمها و گوشهاي ایشان را اگر چه آیات فضائل خاندان بشوند و بینند و باندیشند ذر هدایت نشود خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشاوةً وَ لَهُمْ عِذَابٌ عَظِيمٌ عقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۴

سخن با کور مادرزاد گویی عیان در چشم نابینا چه جویی

تعظیم و تکریم خاندان و شناخت ایشان جز از نیکبختان طمع مدار قیمت زر صراف داند و گوهر را جوهری شناسد بیت نادیده کی شناسد خورشید را خبر* خود کوزه گر چه داند یاقوت را بها پند نیک با نیکبخت و فضل خاندان با آشنا بگو بیت دم مزن با هر که

او بیگانه باشد با نبی* گر نفس خواهی زدن با اشنا باید زدن از معرض زنیم و مروانی اثیم فضل خاندان چه پرسی و چه گویی بیت حشمت احمد بمغوران بو جهله مگو* عزت حیدر ز مردوان مروانی مجو* فضل خاندان کسی شناسد که نسبت اوالی کل مؤمن تقی

صحت پذیرفته باشد بیت حلال زاده شناسد نبی و آتش را* از آنکه نور بچشم حلال ز آل نبی است فالقصود چون فضیلت خاندان نبوی بر روی روزگار باقی و پایدار و تا قیام قیامت قائم و ثابتست و بر اهل ایمان آن بیان واجبست هر کسی از ابرار و اخیار و مردمان نیک کردار بقدر استطاعت و اندازه فهم و امکان خود را وصف و فضائل ایشان نیازمندی نموده اند لان من احب شیئا اکثر ذکره بیت

ادب انسن چنان دل بشود متزل یار هیچ اندیشه اغیار بدان ره ندهد

بنا بر این در تالیف این رساله میمون و فضاله همایون مبادرت و مسارت نموده و از نیل غایم سعادات و وسائل کرامات تصویر کرده و این کتاب مبارک هدیه السعدا فی جلوة الشعرا نامبرده الجلوة من باب نصر بفتح الجيم و ضمها و کسرها معا عروسی آراسته اول یار پیش شوی فرستادن و از پرده بیرون آوردن و فهرست آن را بر سیل هدایات و تحت بر هدایت بجلوات باز نموده و ابتدا از عقائد سنت و جماعت کرده و عبارت عربی بترجمه حاصل پارسی شرح داده اند تا باشد بیان لِلنَّاسِ وَ هُدًی وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُمْتَقِيْنَ و در دیباچه این کتاب اسم و نام خود ذکر کرده نشد از آنکه چون این کتاب در بیان فضل سادات است روا داشته نشد که نام مولف مقدم بر بیان ایشان شود و نیز هر گاه که این کتاب از کتب منقول است باش و نام مولف احتیاج نماید و ایضا مولف نحیف چند بار این رساله بعبارت و ترتیب مختلف سواد کرده بعضی یاران مسودات مذکوره قبل البياض نسخه گرفتند بدان سبب كالقدوری و الضریری این نسخه گشت از همه نسخها درین نسخه بسیار نقلست از آنکه متأخرست امید واقع درین آن تواند بود که این گناهکار شرمسار را بوسیله و سبب طفیل این تالیف در زمرة نیکخواهان اولاد شاه انبیا در شمرند مانند ان پیر زنی شکسته و زالکی خسته که ریسمان چند بر هم ریسیده بر دست پیچیده در بازار مصر میان خریداران مهتر یوسف باستان و گفت نیکو می دانم که قیمت این گوهر پاک از خراج مملکت افزوده من کور نهاد که دسته ریسمان قیمت او کنم لیکن بیت

این قدر باشد که دشمن یا که دوست گوید این زن از خریداران اوست

و گرنه این بیچاره که در نظر علما مانند مورچه پیش سلیمان و یا زیره در کرمانست در فضائل خاندان کجا دم زند لا سیما فضل خاندان که در قلم تحریر و کلم تقریر نگنجد چنانچه شاعر گوید شعر

صفت کمال حسن چو منی چگونه گوید که هزار همچو خسرو برش تو بیزان شد

در جای ثابت آنست که هر که این کتاب میمون بخواند و بداند و بر موجب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۵

ان کار کند راه خانه ببابی خیر الابسر در انبیا نیکو شناسد و عقیده اهل سنت و جماعت نیکو دریابد و طریق و روش اسلام بتحقیق و یقین پی برد و در سلوک عارف شود و ختم کار او با ایمان باشد بحکم

حدیث صحیح الا من مات على حب آل محمد مات مؤمنا

و در قیامت بمرتبه سرور انبیا صلی الله عليه و سلم انگیخته شود و جای او در جوار رسول الله صلی الله عليه و سلم شد من احب اولادی کان معی فی درجتی یوم القيمة و اسکنه الله معی عند مليک مقتدر

شاهد صادقست هر کرا ارادت و مشیت در دفتر نیکبخت نوشته اند او را بدین عادات سادات و سادات عادات مخصوص کرده تا فردا در زمرة صدیقان جای یابد فاؤلیکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ وَ الصَّدِيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حُسْنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا فطوبی لمن له هذه النعمه والويل ثم الويل لمن ابطأ عن هذه السعادة العظيمة والله اعلم بالصواب وإليه المرجع والمأب انتهی اما

خود ملک العلماء شهاب الدين پس از اکابر علمای دین و اعظم کملاء مستندین و اجله حذاق اکابرین و افاحم سباق ماهرین بوده سابقا دریافتی که فاضل رشید در ایضاح او را از عظمای علمای اهل سنت وانموده بتصنیف نمودن او رساله مناقب السادات اظهار کمال ابتهاج و نشاط فرموده ذکر آن را مثل ذکر دیگر مصنفات علمای اهل تسنن دافع عار اخفای فضائل از اهل نحله خود دیده بلکه آن را در ذکر بر دیگر مؤلفات اکابر مذهب خویش مثل فضائل اهلیت از بزار و کتاب الخصائص نسائی و غير ان تقديم بخشیده و علاوه برین دیگر مفاخر معرقه و مادر مشرقه و علو مراتب و سمو مناصب او انشاء الله تعالى در مجلد نور از کشف الظنون مصطفی بن عبد الله قسطنطینی و اخبار الاخیار شیخ عبد الحق و مقدمه سنبه شاه ولی الله والد مخاطب و سبحة المرجان و تسليه الفواد غلام علی آزاد بلگرامی و ایضاح لطافة المقال و عرة الراشدین فاضل رشید تلمیذ مخاطب و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر خواهی شنید در اینجا محض عبارت ابجد العلوم مذکور می شود و هی هذه* القاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزراوی ولد بدوله آباد دهلي و تلمیذ علی القاضی عبد المقتدر و مولانا خواجهی الدھلوی و هو من تلامذة مولانا معین الدین العمراوی و فاق اقرانه و سبق اخوانه و كان استاذه القاضی يقول فی حقه اثانی من الطلبة من جلده علم و لحمه علم و عظمه علم و لما توجه موکب تیمور الى الهند خرج الشهاب فی صحبت استاذه خواجهی کالبی فاقام هو بها و ذهب الشهاب الى جونفور بلدۀ من صوبۀ اله باد و كانت دار الخلافة للسلطان الشرقي خرج منها جم من اهل العلم والشيخوخة فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقي قدومه و لقبه بملك العلماء و هو درس هنناک و الف و افاد و حرر و اجاد و من مؤلفاته البحر المواج بالفارسیه تفسیر و الحواشی علی کافیه النحو و الارشاد متن فيه التزم فی تمثیل المسئلة فی ضمن تعريفها و بدیع المیزان فی البلاغه و شرح البذوی فی اصول الفقه و شرح قصیده بانت سعاد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۶

و رساله فی تقسیم العلوم و مناقب السادات و غير ذلك توفی فی سنة ۸۳۹ و دفن بجونفور فی الجانب الجنوبي من مجید السلطان ابراهيم الشرقي

وجه هفتاد و یکم

آنکه ابو الفضل احمد بن علی بن محمد الکنائی العسقلانی المعروف بابن حجر بعد تصریح بجمع نمودن ابن مردویه و حاکم و جماعتی طرق حدیث طیر را افاده فرموده که طریق نسائی که باز روایت این حدیث فرموده از جمیع طرق آن احسنت و نیز افاده فرموده که اسماعیل بن سلیمان رازی در باب روایت حدیث طیر از عطا از انس متبعست یعنی علاوه بر او دیگران هم از عطا از انس این حدیث را روایت کرده‌اند چنانچه در لسان المیزان بترجمه ابراهیم بن ثابت القصیه ار گفته و قد جمع طرق الطیر ابن مردویه و الحاکم و جماعة و احسن شیء فیها طریق اخرجه النسائی و نیز در لسان المیزان گفته

اسماعیل بن سلیمان الرزاوی اخو اسحاق بن سلیمان قال العقیلی الغالب علی حدیثه الوهم حدثنا جعفر بن احمد حدثنا محمد بن حمید حدثنا اسماعیل بن سلیمان حدثنا عبد الملك بن أبي سلیمان عن عطا عن عبد الله بن عمر رضی الله عنہما ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یطعن فی الیت بمحضره و یقولها ان هذا الیت مسئول عن اعمالکم یوم القيمة ما ذا یخبر عنکم و روی عن عطا عن انس حدیث الطیر یروی من غير وجه باسانید لینه و حدیث عبد الله بن عمر و یروی من قوله قلت و الحدیث الاول رواه البزار فی مستنه من طریق لیث بن أبي سلیم عن عبد الرحمن بن سابط عن عبد الله بن عمر

و حدیث الطیر قد توبیع فیه ايضا و تقدّم ایضا فی ترجمة ابراهیم بن ثابت القصار انتهی فهذا المحقق الصیمدانی الحافظ ابن حجر العسقلانی، قد سوّد وجه الصاغن الشانی* و احرق قلب المنکر الجانی، حيث اظهر اولا ان جمعا من حفاظ حدیث الرسول العدنانی،

عليه و الله السلام ما تلية المثاني* قد جمعوا طرق هذا الحديث الوثيق المباني، في اجزاء مفردة رائقه المعاني، و احسن شىء فيها طريق اخرجه النسائي العلامة الریبانی، المعروف فضله عند القاصی و الدانی، ثم افاد بالتصریح الثاني، ان روایة اسماعیل بن سلیمان المتبثت المستانی لهذا الحديث المقرب لكل الامال و الامانی، امر قد توبع فيه هذا المحدث الانی، فالغرض منه لروایته ایاه زین عدوانی، و الازراء بشأنه تعصب و تصلب شنانی، و مستر نماند که ابن حجر عسقلانی حافظ فرد مقدم على الاطلاق و ثقه ناقد متوحد في الآفاق و راس و رئيس اعظم حذاق و قدوه و اسوه افاحم سباق بوده محمد میهره و مفاخر مزهره او سابقا در جزء اول مجلد حديث غدیر از ضوء لامع لاهل القرن التاسع محمد بن عبد الرحمن سخاوی و طبقات الحفاظ و نظم العقیان فی اعیان الأعیان و حسن المحاضرہ فی اخبار مصر و القاهره سیوطی شنیدی در این جا نیز بعض عبارات مظہرہ جلالتشان او مذکور می شود ابو مهدی عیسیی بن محمد الشعابی در مقایلہ الاسانید گفته نبذه من تعريف أبي الفضل رحمة الله تعالى هو الامام الهمام خاتمة الحفاظ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۷

الاعلام قاضی القضاة ابو الفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمود بن احمد بن حجر الكثانی العسقلانی المفری الشافعی قال فی الجواهر هو الفرد ولد فی الثالث و العشرين من شعبان سنّة ثلاثة و سبعين و سبعماهی بمصر و رحل الى الاسكندریة و القدس و الشام و حلب و الحجاز و الیمن و صنف و خرج و نظم و نشر و طبیعت مصنفاته من کثير من الاقطار و شهد له مشايخه بالتقديم و الانفراد و لم عدل؟؟؟ على جلالته الى ان مات لیلۃ السیبت الثامن و العشرين من ذی الحجۃ سنّة ۸۵۲ اثنتين و خمسين و ثمانمائة بالقاهرة و دفن بالقرافة الصی غری بتربة بنی الخروبی و لم ير مثل جنازته و لا ما يقاربها حملها السیلطان فمن دونه انتهی و قال الحافظ السیخاوی یسر الله تعالى لشيخنا الحافظ أبي الفضل بن حجر القراءة فقرأ سنن ابن ماجه فی اربعه مجالس و صحيح مسلم فی اربعه مجالس سوی مجلس الختم و ذلك فی نحو يومین و شیء قال ما وقع لشيخنا فی قراءة صحيح مسلم اجل مما وقع لشيخه المجد اللغوی صاحب القاموس فانه قرأ بدمشق بین بابی الفرج و النصر تجاه نعل النبی صلی الله علیه وسلم على ناصر الدین أبي عبد الله محمد بن جهبل فی ثلاثة ایام و تبجيح؟؟؟ بذلك فقال* قرأت بحمد الله جامع مسلم بجوف دمشق الشام فی كرش اسلام* على ناصر الدين الإمام ابن جهبل* بحضور حفاظ مجادیح اعلام و تم بتوفیق الاله و فضله* قراءة ضبط فی ثلاثة ایام* و کذا قرأ شیخنا کتاب النسائی الكبير على الشرف بن الكویک فی عشرة مجالس کل مجالس منها نحو اربع ساعات و اسرع شیء وقع له انه قرأ فی الرحّلة الشامیة معجم الطبرانی الصی غیر فی مجلس واحد بین صلاتی الظهر و العصر و هذا الكتاب فی مجلد يشتمل على نحو الف حدیث و خمسماهی حدیث و قرأ صحيح البخاری فی عشرة مجالس کل مجالس منها اربع ساعات و كان لا یجلس خالیا بل اما یشتغل بالمطالعة او التصویف او العبادة انتهی و قال الحافظ تقی الدین بن فهد فی ذیله على طبقات الحفاظ بلغ الحافظ ابن حجر فی سرعة الكتابة و الكشف و القراءة الى غایة لا تلحق فمن ذلك انه قرأ البخاری فی عشرة مجالس من بعد صلاة الظهر الى العصر ثم ذكر ما تقدّم قال و فی مدة اقامته بدمشق و كانت شهرین و عشرة ایام قرأ فيها قریبا من مائة مجلد مع ما یعلّقه و یقضیه من اشغاله انتهی فائده قال الحافظ السیخاوی و الله ما رأیت احفظ من شیخنا يعني ابن حجر و هو ما رأی احفظ من شیخه أبي الفضل العراقي و هو ما رأی احفظ من شیخه أبي الفضل العلائی و هو ما رأی احفظ من النذری و هو ما رأی احفظ من أبي الفضل و هو ما رأی احفظ من

من

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۳۸

عبد الغنی بن عبد الواحد المقدّسی و هو ما رأی احفظ من أبي موسی المدینی الا ان يكون ابا القسم ابن عساکر لكنه لم یسمع منه و آئما راه و هما ما رأیا احفظ من اسماعیل التیمی و هو ما رأی احفظ من الحمید و هو ما رأی احفظ من الخطیب البغدادی و هو ما رأی احفظ من أبي نعیم الاصبهانی و هو ما رأی احفظ من أبي اسحاق بن حمزة و هو ما رأی احفظ من ابن زهیر التستری و هو ما رأی احفظ من أبي زرعة الرزاکی و هو ما رأی احفظ من أبي بکر بن أبي شیبہ و هو ما رأی احفظ من وكیع و هو ما رأی احفظ من سفین و

هو ما رأى أحفظ من مالك و هو ما رأى أحفظ من الزهرى و هو ما رأى أحفظ من سعيد بن المسئيب و هو ما رأى أحفظ من أبي هريرة رضى الله تعالى عنه و عن الصيحة بحابة أجمعين قال و قد بشّر الشّيخ الصنافيرى ذو الكرامات المشهورة بشيخنا و ذلك انه خاطب والد شيخنا قائلًا يخرج من ظهرك ولد يملأ الأرض علمًا ثم قال لا يكون الولى ولها حتى يرى ما في اللوح المحفوظ ويولى و يعزل و يكون الدنيا في يده كالصّحافة انتهى قال شيخ شيوخنا عبد الرّءوف المناوى في شرحه لشرح النخبة لما عزل الحافظ ابن حجر عن القضاء بالشّمس أبي عبد الله محمد بن على الفايائى سلم كل منها على الآخر و انشده الحافظ ابن حجر عندي حديث طريف بمثله يتغنى * من قاضين يعزى هذا و هذا يهنى * يقول ذا كرهونى و ذا يقول استرخنا * و يكذبان جميعاً فمن يصدق منا قال و لما عمر السلطان المويد المويدية و اتمها مالت المنارة التي بنيت على البرج الشّمالى فخيف سقوطها فهدمها فقال الحافظ فيها بيتين و انشدهما

في مجلس المويد معرضًا بالعيني شارح البخاري

لجامع مولانا المؤيد رونق منارته بالحسن تزهو و بالزين

تقول وقد مالت عن القصد امهملاً فليس على جسمى اصر من العين

قال في الانباء فاراد بعض الجلساء العبث بالشيخ بدر الدين العيني فقال إنّ فلاناً غرض بك فغضب واستعان بمن نظم له بيتين ينقض هذين البيتين و نسبهما لنفسه و عرف كلّ من يذوق الأدب انّهما ليسا له لأنّه لم يقع له قريب من ذلك و هما

منارة كعروس الحسن إذ جلبت و هدمها بقضاء الله و القدر

قالوا اصيّت بعين قلت ذا غلط ما اوجب الهدم الاخسة الحجر

قال الحافظ و البيتان عملهما له التّواجي بارك الله فيه انتهى و اما تصانيفه فهي على ابداعها و كثرة فوائدها كثيرة و قد عدّ منها شيخ شيوخنا المناوى ما يزيد على مائة و خمسين وقال ان عمله فيها اضعاف ما عمله أى الجلال السّيوطي فان الجلال و ان كانت تصانيفه اكثر عدد فاكثراً صغار و الحافظ اكثر تصانيفه كبار فمن عيونها الفتح الذي ارتحلت به في اعمق الآفاق نجائب الرّفاق و تطاولت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٤٣٩

إلى تناول طوله حذاق السباق و سباق الحذاق و لما تم جعل لختمه وليمة اتفق فيها نحو خمسين و اخر اكبر منه يسمى هدى الساري و مختصره و لم يتماد تعليق التعليق و اللباب في شرح قول الترمذى و في الباب و اتحاف المهرة باطراف العشرة و اطراف المستند المعتلى باطرف المستند الحنبلى و تهذيب التهذيب و التقريب و الاحتفال بيان احوال الرجال و طبقات الحفاظ و الكافي الشاف في تخريج احاديث الكشاف و نصب الرأية في تخريج احاديث الهدایة و هداية الرواية في تخريج احاديث المصابيح و المشكاة و تخريج احاديث الاذكار و الإصابة في تمييز الصحابة و الاحكام لبيان ما في القرآن من الابهام و النخبة و شرحها و الايضاح بنكت ابن الصلاح و لسان الميزان و بتصرير المتبته بتحرير المشتبه و نزهة السامعين في روایة الصحابة عن التابعين و المجموع العام في آداب الشراب و الطعام و دخول الحمام و الخصال المكفرة للذنب المتقدمة و المتأخرة و توالي التأنيس بمثانى ابن ادریس و فهرست المرويات و معجم الشّیوخ و الانوار بخصائص المختار و ابنا الغمر ببناء العمر و الدرة الكامنة في اعيان المائة الثامنة و بلوغ المرام في احاديث الاحکام و قوّة الحجاج في عموم المغفرة للحجاج و الخصال الموصلة للظلالم و بذل الماعون في فضل الطّاعون و الامتناع بالأربعين المتباينة بشرط السمع و مناسك الحجّ و الاحاديث العشارية و الاربعون العالية لمسلم على التجارى و دیوان الشّعر و دیوان الخطب الازهرية و الامالى الحديشية و عدّتها اكثر من الف مجلس و قد نظم قبل موته فيها ابيات فقال

يقول راجي الله الخلق احمد من ، املى حديث بنى الخلق متصلًا

، تدنو من الالف ان عدّت مجالسه تخريج اذكار ربّ قد دنا و علا

دني برحمته للخلق يرزقهم كما علا عن سمات المحدثات علا

في مدة نحو كج قد مضت هملا ، ولی من العمر في ذا اليوم قد كملـا

، ست و سبعون عاما رحت احسبها من سرعة السير ساعات و يا خجلا
، إذا رأيت خطايا اوبقت عملى ، فى موقف الحشر لو لا ان لى عملا
توحيد ربى والرجاء له ، و خدمتى ولا كثار الصلاة على
محمد فى صباحى والمساء و فى خطى و نطقى عساها تمحق الزلا
، فاقرب الناس منه فى قيمته ، من بالصلاه عليه كان مشتغلا
يا رب حقيق رجائى والاولى سمعوا ، منى جميعا بعفو منه قد شملنا
، و ساله الشمس المصرى بما صورته ؟؟؟
يا حافظ العصر و يا من له ، تشد من اقصى البلاد الزحال
، و يا اماما للوري انه محظ امال الثقات الرجال
، ابن العماد الشافعى ادعى ، ورود ما فاه به فى المقال
، شراركم غل بكم انه من الخبر المروى حقا يقال
، فمل اتى فى مسند ما ادعى ، او اثر يرويه اهل الكمال عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۴۰
بين رعاك الله يا سيدى ، جواب ما ضمته فى السؤال
، لا زلت يا مولى لنا دائما ، فى الحال والماضى كذا فى المال
، فاجابه بقوله: ؟؟؟
اهلا بها بيضاء ذات اكتحال ، بالنقش يزهو ثوبها بالصقال
، منت بوصل بعد فصل شفى من الم الفرقه بعد اعتدال
، تسأل هل جاء لنا مسندنا عنمن له المجد سما و الكمال
ذم اولى العزباء قلنا نعم من مال عن الف و فى الكف مال
اراذل الاموات غرامكم شراركم عزابكم يا رجال
، اخرجه احمد و الموصلى ، و الطبراني الثقات الرجال
من طرق فيها اضطراب و لا تخلو من الصعف على كل حال

، خود شاه صاحب در بستان المحدثین گفته فتح البارى شرح بخارى و مقدمه فتح البارى هر دو تصنيف قاضى القضاة خاتمه
الحافظ ابو الفضل شهاب الدين احمد بن على بن محمد بن احمد بن محمود بن حجر الكتانى العسقلانى المصرى
الشافعى تولد او در بست و سوم شعبان سال هفصى و سه است در مصر و از آنجا برای طلب علم باسكندریه رحلت نموده و در قدس
و شام و حلب و حجاز و یمن گردش کرده سیراب گردید در نظم و نثر قدرت تمام داشت و تصانيف او همه مقبول افتاد و در حیات
او از دور دست مردم طلب تصانيف او می کردند و استادته و مشایخ او قائل بجلالت و عظمت او درین فن یعنی علم حدیث شدند و
او را بر خود تقدیم و ترجیح دادند وفات او شب شنبه بست و هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و دو در قاهره مصر اتفاق افتاد
و در قرافه صغیر متصل مزار نبی الحروبی مدفون گشت و در جنازه او ازدحام مردم بسیار شد و پادشاه بنفس نفیس جنازه او را
تبرکا برداشت بعد از ان امرا و رؤسا دست بدست تا مزار بردنده و در قرأت حدیث اعجیب بسیار از وی بظهور رسید سنن ابن ماجه
را در چهار مجلس خوانده و صحیح مسلم را در چهار مجلس سوای مجلس ختم در عرصه دو روز چند ساعت تمام فرمود شیخ
شیخ ابن حجر که مجد الدين لغوی صاحب قاموسست نیز صحیح مسلم را بسرعت تمام خوانده در دمشق برای شنوانیدن ناصر الدين
ابو عبد الله محمد بن جهل در سه روز در میان باب النصر و باب الفرج مقابل مزار فعل شریف نبوی که در آنجاست در سه روز

ختم نموده و بان افتخار فرموده می‌گوید قرأت بحمد الله جامع مسلم بجوف دمشق الشام فی کرش اسلام علی ناصر الدین الامام ابن جهبل بحضوره حفاظ مجادیع اعلام و تم بتوفیق الا له و فضله قراءة ضبط فی ثلاثة أيام و سنن کبیر نسائی؟؟؟ را نیز شیخ ابن حجر در ده مجلس خوانده بر شرف الدین بن کویک هر مجلس قریب چهار ساعت نجومی می‌شد که بعرف هندوستان ده دقیقه می‌شود و در رحلت ثانیه معجم صغیر طبرانی را در یک مجلس تمام کرده بین الظهر و العصر و این کتاب یک هزار و پانصد حدیث دارد مع الاسناد و صحیح بخاری را در رده مجلس تمام کرده هر مجلس قریب چهار ساعت می‌بود بالجمله اوقات او معمور بود هر گز خالی نمی‌نشست از سه شغل یک چیز می‌کرد مطالعه یا تصنیف

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۴۱

یا عبادت و در مدت اقامت خود بدمشق که قریب دو ماه و ده روز بود برای افاده مردم قریب صد جلد از کتب حدیث خوانده بود و شغل تصنیف و عبادت و دیگر ضروریات سوا این اوقات می‌شد و این برکت در علم و اوقات و قبول تصانیف او را از دعا شیخ صنافیری که ولی صاحب کرامات مشهور است حاصل بود نقل می‌کنند که والد شیخ ابن حجر را فرزند نمی‌زیست کیده خاطر بحضور شیخ رسید شیخ فرمود از پشت تو فرزندی خواهد برآمد که بعلم خود دنیا را پر خواهد کرد و از لطائف و ظرائف شیخ آنست که چون ایشان از قضا معزول شدند و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن علی فایانی بجای ایشان منصوب شد با یکدیگر در خوردن و حافظ ابن حجر این قطعه خواند

عندی حدیث طریف بمثله یتغّری من قاضین یعزی هذا و ذا یهنا

یقول ذا أکرهونی و ذا یقول استرحا و یکذبان جمیعاً فمن یصدق متأ

و نیز از لطائف او آنست که چون سلطان مدرسه مؤیدیه را بنا کرده تمام نمود مناره از منارهای آن مدرسه که بر برج شمالی بنا شده بود میلان کرد و قریب بسقوط شد پادشاه حکم فرمود که آن را هدم کرده باز بنا نمایند و اتفاقاً عینی شارح بخاری در زیر آن منار نشسته درس می‌گفت حافظ ابن حجر این قطعه نظم نموده بحضور پادشاه خوانده

لجامع مولانا المؤید رونق منارتہ بالحسن تزهو و بالزین

تقول وقد مالت عن القصد امھلوا فلیس علی جسمی اضرّ من العین

مردم در انداز این قطعه را عینی رسانیدند و گفتند که حافظ ابن حجر بتو تعریض نموده بدر الدین عینی ازین معنی خشنماک شد و نواجی شاعر مشهور را طلبید و یک قطعه در تعریض ابن حجر نظم کناید و شائع ساخت و بدر الدین عینی خود قدرت شعر چندان نداشت و آن قطعه این ست و خالی از لطائف نیست

منارة کعروس الحسن قد جلیت و هدمها بقضاء الله و القدر

قالوا اصیبت بعین قلت ذا غلط ما اوجب الهدم الا خسّه الحجر

تصانیف ابن حجر زیاده بر یکصد و پنجاه کتاب است و بهتر و محکم تر از تصانیف جلال الدین سیوطی زیرا که تصانیف جلال الدین سیوطی هر چند در عدد بیشتر است اما تصانیف ابن حجر اکثر کلان و کبیر الحجم واقع‌اند و مضامین جدیده و فوائد مفیده دارند بخلاف تصانیف جلال الدین سیوطی چنانچه بر عالم متّبر پوشیده نمی‌ماند و اتقان و ضبط در علم حافظ ابن حجر بیشتر از علم جلال الدین سیوطی است هر چند در عبور و اطلاع فی الجمله جلال الدین سیوطی را زیاده باشد و از عمدۀ تصانیف ایشان این کتاب یعنی فتح الباری فی شرح البخاری است که بعد از اتمام آن شادی کرد و قریب به پانصد دینار در ولیمه آن صرف نمود و شرح دیگر هم بر بخاری دارد و کلین‌تر از فتح الباری مسمی بهدی الساری و مختصر ان شرح نیز دارد لیکن هر دو با تمام نرسیده‌اند و از تصانیف او تعلیق التعلیقت و لباب فی شرح قول الترمذی و فی الباب و اتحاف المهره باطراف العشره و اطراف المسند المعتلى باطراف المسند الحنبلي و تهذیب التهذیب و تقریب و احتفال بیان احوال الرجال و طبقات الحفاظ و الكاف الشاف فی تخریج

احاديث الكشاف و نصب الرایه

^{٤٤٢} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

فى تخریج احادیث الہدایه و هدایة الرّوأة فی تخریج احادیث المصایب و المشکوّة و تخریج احادیث الاذکار و اصابه فی تمیز الصحابه و الاطعام البیان، فی القرآن من الابهام و نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر و شرح النخبة و الایضاح بنکت ابن الصیلاح و لسان المیزان و تبصیر المتبیه بتحریر المشتبه و نزهه السامعين فی روایة الصیحاء عن التابعین و المجموع العام فی آداب الشراب و الطعام و دخول الحمام و الخصال المکفرة للذنوب المتقدمة و المتأخرة و توالی التائیس بمناقب ابن ادریس و فهرس المرویات و معجم الشیوخ و الانوار بخصائص المختار و انباء الغمر بابناء العمر و الدرة الكامنة فی اعیان المائة الثامنة و بلوغ المرام فی احادیث الاحکام و قوّة الحجاج فی عموم المغفرة للحجاج و الخصال الموصلة للضلال و بذل الماعون فی فضل من صبر فی الطاعون و الامتعات بالاربعین المتباینة بشرط السماع و مناسک الحج و الاحادیث العشاریة و الاربعون العالیة لمسلم علی البخاری و دیوان شعر و دیوان خطب از هریه و امامی حديثه که عدد آنها زیاده بر هزار مجلس است و قبل از موت خود در حق آن کتاب این ایيات نظم نموده بود

يقول راجي الله الخلق احمد من املأ حديث نبئي الخلق منتقلًا

پذنو من آلاف ان عدد مجالسه تخریج اذکار رب قد دنا و علا

دني برحمته للخلق يرزقهم كما علا عن سمات المحدثات علا

في مدة نحو كج قد مضت هملاً ولئن من العمر في ذا اليوم قد كمل

ست و سبعون عاما رحت احسبها من سرعة السير ساعات و يا خجلا

إذ رأيت الخطايا أوبقت عملي في موقف الحشر لو لا انّ لي املا

توحيد ربّي نصيحاً و الرّجاء له و خدمتي و لا إكثار الصلوة على

محمد في صباحي و المساء و في خطّي و نطقى عساها يم

فاقرب الناس منه في قيامته من بالصلوة عليه كان مشتغلا

يا رب حُقَّ رجائِي و الاولي سمعوا مَنِي جمِيعاً بعفْوٍ منك قد شملـا

و شیخ شمس الدین مصري بجانب حافظ ابن حجر سؤا

يا حافظ العصر و يا من له تشدّ من اقصى البلاد

و يا اماما للوري بابه محظ امال الثقات الرجال

ابن العماد الشافعى ادعى ورود ما فاه به فى المقدمة

شارکم عزابكم انه من الخبر المروى حقا يقال

فهل اتي في مسنده ما ادعى او اثر يرويه اهل الكمال

بَيْنِ رَعَاكَ اللَّهُ يَا سَيِّدِي جَوَابُ مَا ضَمَّنْتَهُ فِي السُّؤَالِ

لا زلت يا مولى لنا دائمًا في الحال و الماضي كذا في المال

و حافظ ابن حجر در جواب آن بدیهه این چند بیت نوشته فرستاد

اهلاً بها يضاء ذات الكحال بالنقش يزهو ثوبها بالصقال

منت بوصل بعد فصل شفي من المفرقة بعد اعتلال

تسأل هل جاء لنا مسندًا عمن له المجد سما و الكمال

ذم اولى العزبة قلنا نعم من مال عن الف وفي الكفّ مال

اراذل الاموات عزابكم شراركم يا رجال عبقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٤٤٣
 اخرجه احمد و الموصلى و الطبرانى ثقات الرجال
 من طرق فيها اضطراب و لا يخلو من الضعف على كل حال

و محمد بن على بن محمد الشوكاني الصنعاني در بدر طالع بمحاسن من القرن السابع گفته احمد بن على بن احمد الشهاب ابو الفضل الكنانى العسقلانى القاهرى الشافعى المعروف بابن حجر و هو لقب لبعض آبائه الحافظ الكبير الشهير الامام المتفرد بمعرفة الحديث و علله فى الا زمانة المتأخرة ولد فى ثانى عشر شعبان سنة ٧٧٣ بمصر و نشأ بها يتيمًا فى كنف أحد أوصيائه فحفظ القرآن و هو ابن تسع ثم حفظ العمدة و الفيء الحديث للعرقى و الحاوى الصيغى و مختصر ابن الحاجب فى الأصول و الملحة و بحث فى ذلك على الشیوخ و تفقه بالبلقينى و البرماوى و ابن الملقن و العز بن جماعة و عليه اخذ غالب العلوم الالية و الاصولية كالمنهاج و جمع الجواجم و شرح المختصر و المطول ثم حبب الله إليه فن الحديث فا قبل عليه بكليته و طلبه من سنة ٩٣ و ما بعدها فعكف على الزین العراقى و حمل عنه جملة نافعة من علم الحديث سندا و متنا و علاوة و اصطلاحا و ارتحل إلى بلاد الشام و الحجاز و اليمين و مكة و ما بين هذه النواحي و اكثر جداً من المسموع و الشیوخ و سمع العالى و النازل و اجتمع له من ذلك ما لم يجتمع لغيره و ادرك من الشیوخ جماعة كل واحد راس فى فنه الذى اشتهر به فالتنوعى فى معرفة القراءات و العراقى فى الحديث و البلقينى فى سعة الحفظ و كثرة الاطلاع و ابن الملقن فى كثرة التصانيف و المجد صاحب القاموس فى حفظ اللغة و العز بن جماعة فى تفنته فى علوم كثيرة بحيث كان يقول أنا اقرئ فى خمسة عشر علمًا لا يعرف علمًا عصرى اسمائها ثم تصدى لنشر الحديث و قصر نفسه عليه مطالعه و إقراء و تصنيفا و افتاء و تفرد بذلك و شهد له بالحفظ و الاتقان القريب و البعيد و العدو و الصديق حتى صار اطلاق لفظ الحافظ عليه كلمة اجماع و رحل إليه الطلبة من الاقطار و طارت مؤفاته فى حياته و انتشرت فى البلاد و تكاتب الملوك من قطر الى قطر فى شانها و منها ما هو فى متون الحديث و هو كثيرة جداً منها ما يكمل و منها ما لم يكمل و قد عددها الشیخاوي فى الضوء اللامع و كذلك عدد مصنفاته فى الأربعينيات و المعاجم و تخريج الشیوخ و الاطراف و الطرق و الشرح و علوم الحديث و فنونه و رجاله فى اوراق من ترجمته و نقل

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٤٤٤

عنه انه قال لست راضيا عن شيء من تصانيفي لأنّى عملتها في ابتداء الامر ثم لم يتهيأ لي من يحرّرها معى سوى شرح البخارى و مقدمته و المشتبه و التهذيب و لسان الميزان و روى عنه في موضع آخر انه اثنى على شرح البخارى و التعليق و النخبة و لا ريب انّ اجل مصنفاته فتح الباري و كان شروعه في تصانيفه سنة ٨١٧ على طريق الاملاء ثم صار يكتب من خطه مداوله بين الطلبة شيئاً فشيئاً و الاجتماع في يوم من الأسبوع للمقابلة و المباحثة إلى ان انتهى في أول يوم من رجب سنة ٨٣٢ سوى ما الحق في ذلك و جاء بخطه في ثلاثة عشر سفراً و بيض في عشرة و عشرين و ثلاثين أقلّ و اكثر و قد سبقه إلى هذه التسمية شيخه صاحب القاموس فإنه وجد له في اسماء مصنفاته انّ من جملتها فتح الباري في شرح صحيح البخاري و انه كمل ربعة في عشرين مجلداً و له مؤلفات في الفقه و اصوله و العروض و الادب سردها الشیخاوي و قال بعد ذلك انها تهادت تصانيفه الملوك بسؤال علمائهم لهم في ذلك حتى ورد كتاب في سنة ٨٣٣ من شاه رخ بن تيمور ملك الشرق يستدعي من السلطان الاشرف بربای؟؟ هدايا من جملتها فتح الباري فجهز له صاحب الترجمة ثلاثة مجلدات من اوائله ثم اعاد الطلب في سنة ٨٣٩ و لم يتتفق ان الكتاب قد كمل فارسل إليه ايضا قطعة اخرى ثم في زمن الظاهر جعمق جهزت له نسخة كاملة و كذا وقع لسلطان الغرب ابن فارس عبد العزيز الحفصى فإنه ارسل يستدعيه فجهز له ما كمل من الكتاب و كان يجهز لكتبه الشرح و لجماعة مجلس الاملاء ذهباً يفرق عليهم هذا و مصنفه رحمة الله له لما كمل شرح البخاري تصنيفاً و قراءة عمل وليمة عظيمة بالمكان الذي بناه المؤيد خارج القاهرة في يوم السبت ثامن شعبان سنة ٨٤٦ و قرئ المجلس الأخير هنالك و جلس المصنف على الكرسي قال تلميذه السخاوي و كان يوماً مشهوداً يشهد له اهل العصر مثله بمحضر من

العلماء والقضاء والرؤساء والفضلاء وقال الشعرا في ذلك فاكثرها وفرق عليهم الذهب وكان المستغرق في الوليمة خمسماة دينار ووقدت في ذلك اليوم مطارحة ادبية فمنها ان المقام الناصري قال للمصنف يا مولانا شيخ الاسلام هذا يوم طيب فعل ان تعثونا فيه بيت من مفرداتكم لعل ان نمشي حلفكم فيه فقال المترجم له اخشى ان ابدأت ان لا يكون موافقا لما وقع بخاطر والاحسن ان تبتدئ انت فقال

هويتها بيضاء رعبوبة قد شغفت قلبي خود رواح
قال صاحب الترجمة
سالتها الوصل فضلت به

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۴۵

ان قليلا في الملاح السماح ، فقال على الدوشاني

قد جرحت قلبي لما رأيت عيونها السود المراض الصباح

فهمهم الشرف الطنبوی ولم يمكنه ان يقول شيئا فقال صاحب الترجمة

ما للطنبوی غدا حائزها فقال الناصري العلی المتقدم اجزه فقال وحياة ايک السلاطی و الفرس فقال هنالك من غير مهلة و تراخ و خرب البيت و خلی و راح و كان للمترجم له يد طولی في الشّعر قد اورد منه جماعة من الادباء المصنفین اشياء حسنة جداً كابن حجّة في شرح البدیعیة و غيره و هم معترفون بعلو درجه في ذلك و مما احفظه الان حال تحریر هذه الكلمات قوله بنده الازرق لما شدّه من قد سباني

جدول فوق كثيـب دار تسقـى غصنـ بـان

و هذا غایـة في الحـسن لا تـلحـق و اوـرد له السـخـاوـي في الضـوء اللـامـع قوله

خليلـي ولـيـ العـمرـ منـاـ وـ لمـ نـتبـ وـ نـتوـىـ فـعالـ الصـالـحـاتـ وـ لـكـنـاـ

فـحتـىـ متـىـ نـبـنـىـ بـيوـتاـ مـشـيـدـةـ وـ اـعـمـارـنـاـ مـنـاـ تـهـدـ وـ ماـ تـبـنـىـ

و قد كان رحمة الله مصمما على عدم الدخول في القضايا ثم قدر ان المؤيد ولو الحکم في بعض القضايا ثم عرض عليه الاستقلال به و الزم من احبابه بقبوله فقبل واستقر في المحرم سنة ۷۳۷ بعد ان كان عرض عليه قبل ذلك وهو يابي و تزايد ندمه على القبول لعدم فرق ارباب الدولة بين العلماء وغيرهم وبالغتهم في اللوم لردة اشاراتهم و ان لم تكن على وفق الحق و احتياجه لمداراة كبيرهم و صغيرهم بحيث لا يمكنه مع ذلك القيام بما يرومونه و صرّح بأنه جنى على نفسه بذلك و لم يلبث ان صرف ثم اعيد و لا زال كذلك الى ان اخلص في الاقلاع عنه عقب صرفه في جمادى الآخرة سنة ۸۵۲ و جميع مدة قضائه احدى وعشرين سنة و زهد في القضاء زهدا كثيرا لكثره ما توالى عليه من المحن و الافكار بسببه و صرّح بأنه لم يبق في بدنـهـ شـعـرـةـ تـقـبـلـ اـسـمـهـ وـ قـدـ درـسـ بـمواـطنـ متـعـدـدـهـ وـ اـشـهـرـ ذـكـرـهـ وـ بـعـدـ صـيـتهـ وـ اـرـتـحلـ إـلـيـ الـعـلـمـاءـ وـ تـبـحـجـ الأـعـيـانـ بـلـقـائـهـ وـ الـاخـذـ عـنـهـ وـ اـخـذـ النـاسـ عـنـ طـبـقـهـ وـ الـحقـ الـاصـاغـرـ بـالـاكـابرـ وـ اـمـتـدـحـهـ الـكـبارـ وـ تـبـحـجـ فـحـولـ الشـعـرـاءـ بـمـطـارـحـتـهـ وـ اـسـتـمـرـ عـلـىـ طـرـيقـهـ حتـىـ مـاتـ فـيـ اوـاخـرـ ذـيـ الـحجـةـ سـنـهـ ۸۵۲ وـ كانـ لهـ مشـهـدـ لمـ يـرـ منـ حـضـرـهـ منـ الشـيـوخـ فـضـلـاـ عـمـنـ دونـهـ مـثـلـهـ وـ شـهـدـهـ اـمـيرـ المؤـمـنـينـ وـ السـلـطـانـ فـمـنـ دونـهـماـ وـ قـدـمـ الخليـفةـ للـصلـوةـ عـلـيـهـ وـ دـفـنـ تـجـاهـ تـربـةـ الـدـيـلمـيـ بالـقـرـافـةـ وـ تـرـاحـمـ الـاـمـرـاءـ وـ الـاـكـابرـ عـلـىـ حـمـلـ نـعـشـهـ وـ مـوـلـوـيـ صـدـيقـ حـسـنـ خـانـ مـعاـصـرـ درـ تـاجـ مـكـلـلـ گـفـتهـ الـحـافـظـ اـبـنـ حـجـرـ العـسـقلـانـيـ هوـ اـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ بـنـ مـحـمـدـ شـهـابـ الدـيـنـ المـصـرـيـ الشـافـعـيـ قالـ سـلـيمـ الخـورـيـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۴۶

في آثار الادهار وينعت بشیخ الاسلام ولد بمصر سنه ۷۷۴ و نشا بها يتیما و حفظ القرآن و هو ابن تسع سنین و تفقه على الابناسي و البقینی و لازمهما مدة و استغل بالعلم و حصل و ارتحل الى الشام و الحجاز فأخذ عن جماعة ثم اقتصر على الحديث و صنف كثير

اوله نظم جيد و خطب بلغه انتهی و ذکر من تصانیفه شیئا سماها باسمائها قال و توفی بمصر سنہ ۸۵۲ و قد ترجمه تلمیذه السیخاوی فی کتاب سماه الجواهر و الدّرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن حجر و ترجمة البلقینی ايضا فی کتاب وقف علیه فی حیاته و قال المعلم بطرس البستانی فی دائرة المعارف جد فی الفنون حتی بلغ الغایه و عکف علی الزین العرّاقی و انتفع به و اخذ عن الشیوخ و اذن له فی الافتاء و التدریس و تصدی لنشر الحديث و قصر نفسه علیه مطالعه و قراءة و إقراء و تصنیفا و شهد له اعیان شیوخه بالحفظ و زادت تصانیفه الّتی معظمها فی فنون الحديث و فنون الادب و الفقه و غير ذلک علی مائة و خمسین تصنیفا و رزق فیها السّعد و القبول خصوصا فتح الباری فی شرح البخاری الّذی لم یسبق لنظیره وقد بیع بثلاثمائه دینار و له النظم البليغ الّذی افحتم الشّعرا و الخطب البليغه انتهی قال الشوکانی فی البدر الطالع فی ترجمته نقل عنه انه قال لست راضیا عن شیء من تصانیفی لأنی عملتها فی ابتداء الامر ثم لم یتهیأ لی من یحرّرها معی سوی شرح البخاری و مقدمته و المشتبه و التهذیب و لسان المیزان و روی عنه فی موضع آخر انه اثنی علی شرح البخاری و التعليق و النخبة و لا ریب انّ اجل مصنفاته فتح الباری و كان تصنیفه علی طریق الاملاء ثم صار یكتب من خطه مداوله بین الطلبة شیئا فشیئا و الاجتماع فی يوم من الاسبوع للمقابلة و المباحثة الی ان انتهی فی سنہ ۸۳۲ سوی ما الحق فیه بعد ذلک و قد سبقه الی هذه التسمیته شیخه صاحب القاموس فانه وجد له فی اسماء مصنفاته انّ من جملتها فتح الباری فی شرح صحيح البخاری و انه کمل اربعه فی عشرين مجلدا انتهی ثم قال فی البدر الطالع و لما کمل شرح البخاری تصنیفا و قراءة عمل مصنفه رحمه الله تعالى ولیمة عظیمه و قراءة المجلس الآخر و جلس المصنف علی الكرسى قال تلمیذه السخاوی و كان يوما مشهودا لم یعهد اهل العصر مثله بمحض من العلماء و القضاة و الرؤسae و الفضلاء و قال الشعرا فی ذلک فاکثروا و فرق عليهم الذّهب و كان المستغرق فی الولیمة خمس مائة دینار و وقعت فی ذلک اليوم مطارحة ادبیة الى آخر ما قال انتهی و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته شیخ الاسلام ابو الفضل احمد بن شیخ الاسلام علاء الدین علی بن حجر العسقلانی صاحب فتح الباری شرح صحيح البخاری الامام العلامه الحجۃ هادی الناس الی المحجة له تصانیف

عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۴۷

علی اکف القبول مرفوعه و آثار حسنة لا مقطوعه ولا منوعه جمع من العلوم و الفضائل و الحسنات و الكمالات و المبرات و التصنيفات و التاليفات ما لا یاتی علیه الحصر کان حافظا دینا ورعا زاهدا عابدا مفسرا شاعرا فقيها اصوليا متکلما ناقدا بصيرا جاما حرر ترجمته جمع من الأعیان و عدوه فی جملة البالغین الی درجة الاجتہاد فی هذا الشأن منها کتاب الجواهر و الدّرر فی ترجمة شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر تشهد بفضائله و غزاره علومه و كثرة فواضله تالیفه الموجودہ بایدی النّاس و قد رزق السعاده التامة و الاتقان الكبير و الانصاف الكامل فيها منها بلوغ المرام من ادلّة الاحکام و هو کتاب لو خطّ بماء الذّهب و بیع بالارواح و المهج لاما ادی حقه وقد شرحته بالفارسیة و سمیته مسک الختم و منها الدّرر الكامنة فی اعیان المائة الثمانة و کتاب تلخیص الخبر فی تخریج احادیث الرافعی الكبير و تعجیل المنفعة فی رجال الاربعة الی غير ذلک من الرسائل المختصرة و الدّفاتر المطولة و الله یختص برحمته من یشاء وقد ذکرت له ترجمة فی اول مسک الختم و فی اتحاف النبلاء المتّقین و هو الامام العلامه حافظ العصر قاضی القضاة شیخ الاسلام ولد سنہ ثلث و سبعین و سبع مائة و توفی لیلۃ السبت المسفر صاحبها عن ثامن عشر ذی الحجه سنہ ثمان و خمسین و ثمان مائة و كان عمره إذ ذاک تسعة و سبعین سنہ و اربعه اشهر و عشره ایام و صلی علیه خلق کثير قال فی مدینۃ العلوم و من جملتهم ابو العباس الحضر علیه السلام رآه عصابة من الاولیاء انتهی قلت و فيه نظر واضح عند من یقتدى باهل الحديث و تصانیفه اکثر من ان تحصی و کلّها اتقن من تالیفات السیوطی و شهرته تغنى عن اکثار المدح له و اطاله ترجمته و هو من مشایخی فی علم الحديث و قد انتفع بكتبه کثیرا و لله الحمد و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته شهاب الدین أبي الفضل احمد بن علی بن محمد بن علی بن محمود بن حجر الكنانی العسقلانی ثم المصری الشافعی قاضی القضاة تولد او بست و سوم شعبان سنہ هفتتصد و هفتاد و سه بوده گویند پدر او را فرزندی نمی زیست کبیده خاطر بحضور شیخ ضاکیری که از اولیای کرام بود رسید شیخ فرمود از

پشت تو پسرباید که تمام دنیا را بعلم خود پر کند این برکت که در علم و اوقات وی بوجود آمد از دعای شیخ بود از شهر مصر بطلب علم باسکندریه رفت و شام و قبرس و حلب و حجاز و یمن گردش نموده سیراب عیون علوم شد و در نظم و نثر قدرت تمام و پایه عالی داشت سیوطی گفته تعلم الشّعر فبلغ فيه الغایه ثم طلب الحديث فسمع الكثیر و رحل و تخرج بالحافظ أبي الفضل العراقي و برع فيه و تقدّم في جميع

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۴۸

فنونه و انتهت إلـيـه الرـحـلـة و الرـیـاسـة فـيـ الـحـدـیـث فـيـ الدـنـیـا باـسـرـهـاـ فـلـمـ يـكـنـ فـيـ عـصـرـهـ حـافـظـ سـوـاهـ اـنـتـهـیـ وـ تـصـانـیـفـ اوـ هـمـ مـقـبـولـ اـفـادـهـ وـ درـ حـیـاتـ اوـ مـرـدـمـ دـورـ دـسـتـ تصـانـیـفـ اوـ طـلـیـدـنـدـ وـ اـسـاتـذـهـ وـ مـشـایـخـ اوـ قـائلـ شـدـنـدـ بـعـظـمـتـ وـ جـلـالـتـ وـیـ درـینـ عـلـمـ شـرـیـفـ اوـ رـاـ بـرـ خـودـ تـقـدـیـمـ وـ تـرـجـیـحـ دـادـنـدـ درـ قـرـاءـتـ حـدـیـثـ اـعـجـیـبـ بـسـیـارـ اـزـ وـیـ بـظـهـورـ رـسـیدـهـ سـنـ اـبـنـ مـاجـهـ رـاـ درـ چـهـارـ مـجـلـسـ خـوانـدـهـ وـ صـحـیـحـ بـخـارـیـ رـاـ درـ چـهـارـ مـجـلـسـ جـزـ مـجـلـسـ خـتـمـ درـ دـوـ رـوـزـ وـ چـنـدـ سـاعـتـ تـمـامـ کـرـدـ وـ سـنـ کـبـیرـ نـسـائـیـ رـاـ درـ دـهـ مـجـلـسـ بـرـ شـرـفـ الدـینـ بـنـ کـوـیـکـ خـوانـدـهـ هـرـ مـجـلـسـ قـرـیـبـ چـهـارـ سـاعـتـ نـجـومـیـ بـوـدـ کـهـ بـعـرـفـ هـنـدـیـاـنـ دـهـ دـقـیـقـهـ مـیـ شـوـدـ وـ درـ رـحـلـتـ ثـانـیـهـ مـعـجمـ صـغـیرـ طـبـرانـیـ رـاـ درـ یـکـ مـجـلـسـ مـاـ بـینـ الـظـهـرـ وـ الـعـصـرـ خـتـمـ کـرـدـ وـ اـیـنـ کـتـابـ یـکـ هـزارـ وـ پـاـنـصـدـ حـدـیـثـ مـعـ اـسـنـادـ دـارـدـ وـ صـحـیـحـ بـخـارـیـ رـاـ درـ دـهـ مـجـلـسـ تـمـامـ نـمـوـدـهـ هـرـ مـجـلـسـ قـرـیـبـ چـهـارـ سـاعـتـ بـوـدـ وـ اـوـقـاتـ خـودـ مـعـمـورـ مـیـ دـاشـتـ بـیـکـیـ اـزـ سـهـ شـغـلـ وـ هـرـ گـرـ خـالـیـ نـمـیـ نـشـتـ مـطـالـعـهـ یـاـ تـصـنـیـفـ یـاـ عـبـادـتـ وـ دـرـ مـدـّـتـ اـقـامـتـ خـودـ بـدـمـشـقـ کـهـ قـرـیـبـ دـوـ مـاهـ بـوـدـ صـدـ مـجـلـدـ اـزـ کـتـبـ حـدـیـثـ بـرـایـ اـفـادـهـ مـرـدـ خـوانـدـهـ وـ شـغـلـ تـصـنـیـفـ وـ عـبـادـتـ وـ دـیـگـرـ ضـرـورـیـاتـ سـوـایـ اـیـنـ اـوـقـاتـ مـیـ شـدـ سـیـوطـیـ گـفـتـهـ وـ اـمـلـیـ اـکـثـرـ مـنـ الـفـ مـجـلـسـ اـنـتـهـیـ تـصـنـیـفـ اوـ زـیـادـهـ بـرـ یـکـصـدـ وـ پـنـجـاهـ کـتـابـتـ وـ هـمـ بـهـترـ وـ مـحـکـمـ تـرـ اـزـ تـصـنـیـفـ سـیـوطـیـسـتـ وـ مـضـامـینـ جـدـیدـهـ وـ فـوـائـدـ عـدـیدـهـ دـارـدـ وـ ضـبـطـ وـ اـتـقـانـ درـ عـلـمـ وـیـ بـیـشـتـرـ اـزـ عـلـمـ اوـسـتـ اـگـرـ چـهـ فـیـ الـجـمـلـهـ عـبـورـ وـ اـطـلـاعـ وـ کـثـرـتـ تـصـانـیـفـ درـ عـلـمـ سـیـوطـیـ زـیـادـهـ باـشـدـ اـزـ عـمـدـهـ مـؤـلـفـاتـ اـیـشـانـ فـتـحـ الـبـارـیـسـتـ کـهـ بـعـدـ اـتـیـامـ آـنـ وـلـیـمـ کـرـدـ وـ پـاـنـصـدـ دـیـنـارـ صـرـفـ نـمـوـدـ وـ شـرـحـ دـیـگـرـ دـارـدـ بـرـ بـخـارـیـ کـلـانـ تـرـ اـرـبـیـنـ شـرـحـ اـمـاـ تـمـامـ نـشـدـ وـ هـمـ مـخـتـصـرـ آـنـ شـرـحـ دـارـدـ نـاتـمـ سـیـوطـیـ گـفـتـهـ الـفـ کـتـبـاـ کـثـیرـ کـتـلـیـقـ الـتـعـلـیـقـ وـ تـهـذـیـبـ الـتـهـذـیـبـ وـ تـقـرـیـبـ الـتـهـذـیـبـ وـ لـسـانـ الـمـیـزانـ وـ الـاـصـابـهـ فـیـ مـعـرـفـةـ الصـحـابـهـ وـ الـاـیـضـاحـ بـنـکـتـ اـبـنـ الصـلـاحـ وـ رـجـالـ الـاـرـبـعـهـ وـ الـتـخـبـهـ وـ شـرـحـهاـ وـ الـاـلـقـابـ وـ تـبـصـیرـ الـمـنـتـبـهـ بـتـحـرـیرـ الـمـشـتبـهـ وـ تـقـرـیـبـ الـمـنـهـجـ بـتـرـتـیـبـ الـمـدـرـجـ اـنـتـهـیـ وـ درـ بـسـتـانـ الـمـحـدـثـینـ زـیـادـهـ کـرـدـ وـ لـبـابـ فـیـ شـرـحـ قولـ التـرمـذـیـ وـ فـیـ الـبـابـ وـ اـتـحـافـ الـمـهـرـهـ بـاـطـرـافـ الـعـشـرـهـ وـ اـطـرـافـ الـمـسـنـدـ الـمـعـتـلـیـ بـاـطـرـافـ الـمـسـنـدـ الـحـبـلـیـ وـ اـحـتـفـالـ بـبـیـانـ اـحـوـالـ الـرـجـالـ وـ طـبـقـاتـ الـحـفـاظـ وـ الـکـافـ الشـافـ فـیـ تـخـرـیـجـ اـحـادـیـثـ الـکـشـافـ وـ نـصـبـ الـرـایـهـ فـیـ تـخـرـیـجـ اـحـادـیـثـ الـهـدـایـهـ وـ هـدـایـهـ الـرـوـاـهـ فـیـ تـخـرـیـجـ اـحـادـیـثـ الـمـصـابـیـحـ وـ الـمـشـکـوـهـ وـ تـخـرـیـجـ اـحـادـیـثـ الـاـذـکـارـ وـ الـاـطـعـامـ لـبـیـانـ ماـ فـیـ الـقـرـآنـ مـنـ الـاـبـهـاـ وـ نـزـهـهـ السـامـعـینـ فـیـ روـایـهـ الصـیـحـاـبـهـ عـنـ الـتـابـعـینـ وـ الـمـجـمـوـعـ الـعـاـمـ فـیـ آـدـابـ الـشـرـبـ وـ الـطـعـامـ وـ دـخـولـ الـحـمـامـ وـ تـوـالـیـ التـانـیـسـ بـمـنـاقـبـ مـحـمـدـ بـنـ اـدـرـیـسـ وـ نـعـمـ السـنـوـحـ وـ الـانـوـارـ بـخـصـائـصـ الـمـخـتـارـ وـ اـبـاءـ الـغـمـرـ بـاـنـبـاءـ الـعـمـرـ وـ الـدـرـرـ الـکـامـنـهـ فـیـ اـعـیـانـ الـمـائـهـ الـثـامـنـهـ وـ بـلـوغـ الـمـرـامـ فـیـ اـحـادـیـثـ الـاـحـکـامـ وـ قـوـفـ الـحـاجـ فـیـ عـوـمـ الـمـغـفـرـةـ لـلـحـجـاجـ وـ الـخـصـالـ الـمـکـفـرـةـ لـلـذـنـوبـ

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۴۹

وـ الـمـتـأـخـرـهـ وـ الـخـصـائـلـ الـمـوـجـبـهـ لـلـضـلـالـ وـ بـذـلـ الـمـاعـونـ فـیـ فـضـلـ الطـاعـونـ وـ الـامـتـاعـ بـالـاـرـبـعـینـ الـمـتـبـانـیـ بـشـرـطـ السـمـاعـ وـ منـاسـکـ الـحـجـ وـ الـاـحـادـیـثـ الـعـشـارـیـهـ وـ الـاـرـبـعـونـ الـعـالـیـهـ لـمـسـلـمـ عـلـیـ الـبـخـارـیـ وـ دـیـوـانـ خـطـبـ اـزـ هـرـیـهـ وـ دـیـوـانـ شـرـعـ اـنـتـهـیـ اـلـیـ انـ قـالـ فـیـ الـاتـحـافـ وـ فـاتـ اـبـنـ حـجـرـ شـبـ شـنبـهـ بـسـتـ وـ هـشـتمـ ذـیـ حـجـهـ سـنـهـ هـشـتـصـدـ وـ پـنـجـاهـ وـ دـوـ درـ قـاـهـرـهـ مـصـرـ اـتـفـاقـ اـفـتـادـ وـ درـ قـرـافـهـ صـغـرـیـ مـتـصلـ مـزـارـ بـنـیـ الـجـزـوـلـیـ مـدـفـونـ گـشـتـ درـ جـنـازـهـ اوـ اـزـدـحـامـ مـرـدـمـ بـسـیـارـ شـدـ پـادـشـاـهـ بـنـفـسـ نـفـیـسـ خـودـ جـنـازـهـ اوـ رـاـ تـبـرـکـاـ بـرـداـشـتـ بـعـدـ اـمـراـ وـ رـؤـسـاـ دـسـتـ بـدـسـتـ تـاـ مـزـارـ بـرـدـنـدـ وـ بـرـدـنـ اوـ فـنـ حـدـیـثـ خـتـمـ شـدـ الـخـ

وچہ هفتاد و دوم

آنکه نور الدین علی بن محمد بن عبد الله بن الصباغ المالکی حدیث طیر را روایت نموده و بصحت نقل آن در کتب احادیث صحیحه و اخبار صریحه تصریح فرموده چنانچه در فصول مهمه فی معرفة الائمه که خودش در اول آن گفته و بعد فتن لی ان اذکر فی هذا الكتاب فضولاً مهمیه فی معرفة الائمه اعنی الائمه الاشی عشر الذین اوّلهم علی المرتضی و آخرهم المهدی المنتظر تتضمن شیئا من ذکر مناقبهم الشّریفه و مراتبهم العالیه المنیفه و معرفة اسمائهم و صفاتهم و آبائهم و امهاتهم و مواليدهم و وفاتهم و ذکر مدة اعمارهم و اسماء حجّابهم و شعرائهم خالیا عن الاسهاب الممل و التقصیر المخل اخذدا عن الاکثار المسلم الى الإیجاز فصول الفصل الاول منها فی ذکر البحر الخصم و الطّود الاشّم اخی الرّسول و بعل البتو و سیف الله المسلط مفرق الكتاب مظہر العجائب لیث بنی غالب امیر المؤمنین أبي الحسن علی بن أبي طالب رضی الله عنه الفصل الثاني فی ذکر ابنه الحسن الفصل الثالث فی ذکر اخیه الحسین الفصل الرابع فی ذکر ابنه زین العابدین علی بن الحسین الفصل الخامس فی ذکر ابنه محمد الباقر الفصل السادس فی ذکر ابنه جعفر الصادق ع الفصل السابع فی ذکر ابنه موسی الكاظم ع الفضل الثامن فی ذکر ابنه علی بن موسی الرضا ع الفصل التیاسع فی ذکر ابنه محمد الجواد ع الفصل العاشر فی ذکر ابنه أبي الحسن علی الهادی ع الفضل الحادی عشر فی ذکر ابنه الحسن العسكري ع الفصل الثاني عشر فی ذکر ابنه محمد القائم المهدی ع و سمیته بالفصل المهمه فی معرفة الائمه اجبت فی ذلك سؤال بعض الاعزّة من الاصحاب والخاصّ من الاحباب بعد ان جعلت ذلك لی عند الله ذخیره و رجاء في النکفیر لما اسلفته من جریءه و اقترفته من صغیره او کبیره و ذلك لما اشتمل عليه هذا الكتاب من ذکر مناقب اهل البيت الشّهیره و ما ثرهم الاثیره و لربّ ذی بصیرة قاصرة و عین من ادرأك الحقائق

^{٤٥٠} عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص:

خاسرة يتأمل ما الفته و يستعرض ما جمعته و لخصته فيحمله طرفه المريض و قلبه المهيض الى ان ينسبني في ذلك الى الترفیض حکی الشیخ الامام العلامہ المحدث بالحرم الشّریف النّبوي جمال الدین محمد بن یوسف الزرندي فی كتابه المسّمی بدرر الشّبیطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و الشّبیطین انّ الامام المعظم و الحبر المکرم احد الایمۃ الاعلام المتبعین المقتدى بهم فی امور الدین محمد بن ادريس الشافعی المطلبي رضی الله عنه و ارضاه و جعل الجنة من قبله و مثواه لما صرّح بمحبّته لاهل البيت و انه من شیعهم

قال فيه ما قيل و هو السيد الجليل فقال عن ذلك مجبياً:؟؟؟

إذا نحن فضلنا علينا رواض بالتفضيل عند ذوى الجهل

و فضل أبي بكر إذا ما ذكرته رميته بنصب عند ذكرى للفضل

فلا زلت ذا رفض و نصب كلامها بحّبّهما حتّى اوسّد في الرّمل

وقال ايضا رضى الله عند: ???

قالوا ترْفَضْتَ قلت كُلًا ، ما الرُّفْضُ ديني و لا اعتقادى

لکن تولیت من غیر شک خیر امام و خیر هادی

ان كان حب الولي رفضا فإني ارفض العباد

و قال ايضاً :

يا راكبا قف بالمحصب من مني واهتف بساكن خيفها و الناهم
سحرا إذا فاض الحجيج الى مني فيضا كملنظم الفرات الفائض

ان كان رضا حب آل محمد فليشهد الثقلان آنی راضى

قاضى القضاة تاج الدين عبد الوهاب السبكي فى طبقاته الكبرى عن السيد الجليل والامام الحفيل أبي عبد الرحمن النسائي احد ائمه الحديث المشهور اسمه وكتابه انه لما دخل دمشق وصنف بها كتاب الخصائص فى فضل على كرم الله وجهه انكر عليه ذلك وقيل له لم لا صفت فى فضائل الشيوخين فقال دخلت دمشق و المنحرف عن على بها كثير فصنفت كتاب الخصائص رجاء ان يهدىهم الله تعالى به فدفعوا فى خصيته و اخرجوه من المسجد ثم ما زالوا حتى اخرجوه من دمشق الى الرملة فمات بها رحمه الله تعالى قال قاضى القضاة تاج الدين السبكي المشار إليه رحمه الله عليه سالت شيخنا ابو عبد الله الذهبي الحافظ ايها احفظ مسلم بن الحاج صاحب الصحيح او النسائي فقال نعم ذكرت ذلك للشيخ الامام الوالد تغمده الله برحمته فوافق عليه و كان ابن الحداد احد ائمه الشافعية كثير الحديث و الحفظ له ولم يحدث عن غير النسائي وقال رضيت به حسنة بيني وبين الله تعالى انتهى ملخصا و حكى الامام ابو بكر البهقي رحمه الله تعالى في الكتاب المذكور صنفه في مناقب الامام الشافعى رضى الله عنه ان الامام الشافعى رحمه الله تعالى قيل له ان اناسا لا يصبرون على سماع منقبة او فضيلة لاهل البيت و إذا رأوا احدا يذكر شيئا من ذلك قالوا تجاوزوا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۱

عن هذا فهذا راضى فأنشأ الشافعى رضى الله عنه يقول: ؟؟؟

إذا في مجلس تذكر علينا و سبطيه و فاطمة الزكية

يقال تجاوزوا يا قوم هذا فهذا من حديث الراضية

برئت الى المهمين من اناس يرون الرفض حب الفاطمية

می فرماید فصل فی مجہة الله تعالی و رسوله له و ذلك انه صح التقل فی کتب الاحادیث الصحیحة و الاخبار الصریحة

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال اهدی الى النبی صلی الله علیه و سلم طیر مشوی یسمی الحجل و فی روایة ما اراه الہ الجباری فقال اللہم ائنی باحث خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر فجاء علی فحجته و قلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مشغول رجاء ان یکون الدعوة لرجل من قومی ثم جاء علی ثانیة فحجته ثم جاء الثالثة فقرع الباب فقال النبی صلی الله علیه و سلم ادخله فقد عینیه فلیما دخل قال له النبی صلی الله علیه و سلم ما حبسک عنا یرحمک الله قال هذه آخر ثلث مرات و انس یقول انک مشغول فقال يا انس ما حملک علی ذلك قال سمعت دعوتک فاحببت ان تكون لرجل من قومی فقال صلی الله علیه و سلم لا یلام الرجل علی حجه لقومه رواه الترمذی

انتهی فهذا الشیخ الامام الفقیه ابن الصباغ قد صرّح بصحة هذا الخبر الذی فاح طیب نشره و فاغ* و اظهر الحق تم اظهار لمن ارتاده و ارتاغ* و دق عنق من حاد عنه و زاغ* و کسر ظهر من مال عنه و راغ* و افاد بکونه منقولا في کتب الاحادیث الصحیحة ما هو فوق البلاغ* فیا لله کیف جاز للمخاطب و ساغ* ان یبطله فیشین دینه بالایتاغ* و یضاھی السفلة الارفاغ* و یماثل الانکاس الاملاع* و الله ولی النعمۃ بالاتمام و الاسباغ* و هو المفیض لآلائه بالاکمال و الاصباغ* و مخفی نماند که ابن الصباغ از اکابر علمای مصبوغی الایدی بالفضل و البراعة و اجله فقهای مالکیه اهل السنہ و الجماعة است عمر بن فهد مکی در اتحاف الوری باخبر ام القری حسب داب خود که در وقائع هر سال علمای مکه را که در آن سال وفات یافته اند ذکر می کند در ذکر اسمای متوفین سنہ خمس و خمسین و ثمان مائے گفته و نور الدین علی بن محمد بن احمد بن الصباغ المکی ظهر یوم الاربعاء سابع ذی القعده و احمد بن عبد القادر شافعی که محمد عظیمه و مدائع فخیمه او از ابیج العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائحته در ذخیره الممال بعد بیان مسئله ختنی که علامت مرد وزن هر دو داشته باشد گفته قلت و هذه المسألة وقعت في زمتنا هذا ببلاد الجبرت على ما اخبرني به سیدی العلامة نور بن خلف الجبرتی و ذکر لی ان الختنی الموصوفة توفیت عن ولدین ولد لبطنها و ولد لظہرها و خلفت ترکه کثیره و ان علماء

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۲

تلک الجهة تحیروا فی المیراث و اختلف احکامهم فمنهم من قال يرث ولد لظهر دون ولد البطن و منهم من قال بعكس هذا و منهم من قال يقتسمان الترکة و منهم من قال توقف الترکة حتی يصطلاح الوالدان على تساو او على مفاضلة و اخبرني ان الخصم قائم و الترکة موقوفه و انه خرج لسؤال علماء المغرب خصوصا علماء الحرمين عن ذلک و بعد الاتفاق به بستین وجدت حکم امير المؤمنین فی کتاب الفصول المهمة فی فضل الائمه تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشّهیر بابن الصباغ من علماء المالکیة ازین عبارت ظاهرست که ابن الصباغ شیخ و امام و از علمای مالکیه است و از عبارت شرح شمائل حاجی محمد بلخی دریافتی که شیخ استاد کامل را می گویند و علو مرتبه و مقام لفظ امام خود بالاتر از انسنت که محتاج بشرح و بیان باشد و عبد الله بن محمد المطیری در صدر کتاب خود ریاض زاهره گفته الحمد لله رب العالمین و الشکر للملهم بالهدی الى صراط المتقین و الصلوة و السلام على سیدنا و نبینا محمد عبده و رسوله الّذی یصلی علی خلقه عجم و عربا و انزل علیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فی الْقُرْبَى

و علی الله و اصحابه نجوم الاقتداء و بدور الاقتداء صلاة و سلامه یدومان بدوام المتنزه وجوده عن الانتهاء و الابتداء اما بعد فيقول العبد الفقیر الى الله تعالى عبد الله بن محمد المطیری شهره المدنی حالا هذا کتاب سمیته بالریاض الزاهرة فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرة جمعت فيه ما اطلعت علیه مما ورد فی هذا الشأن و اعتنی بنقله العلماء العاملون الأعیان و اکثره من الفصول المهمة لابن الصباغ و من الجوهر الشفاف للخطیب ازین عبارت ظاهرست که ابن صباغ از علمای عاملین اعیانست و مطیری استمطار رشحات فوائد او نموده که کتاب فصول مهمه او را مأخذ کتاب خود قرار داده و اعتماد بر آن فرموده و استناد بآن کرده و کفی به برهانا علی عظم خطر ابن الصباغ و سمو شانه و ناهیک به دلیلا علی جلاله قدره و ارتفاع مکانه و فاضل رشید ابن الصباغ را بلقب عظیم شیخ یاد فرموده کتاب فصول مهمه او را در مقام ذکر تصانیف اهل سنت در فضائل اهلیت علیهم السلام ذکر نموده بسبب آن و امثال آن اثبات ولای سنتیه باین حضرات و دفع نسبت ناصیبیت و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته حيث قال فی ایضاخ لطافة المقال شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المکی در فصول مهمه فی معرفة الائمه از کتب اهل سنت فضائل آن حضرات نقل کرده انتهی و نیز مخفی نماند که سوای عجیلی و مطیری دیگر اساطین محققین سنتیه و افاحم معتمدینشان در مصنفات دیتیه خود از ابن الصباغ نقل می نماید و باقول و افادات او تمسک و تشبیث می فرمایند بعض عبارات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۳

این حضرات در اینجا مذکور می شود و نبدي از ان انشاء الله تعالى در مجلد حدیث تشییه خواهی شنید علی بن عبد الله السمهودی الشافعی در جواهر العقدین گفته و فی تاریخ نیسابور كما فی الفصول المهمة ان علیا الرضی بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین رضوان الله علیهم لما دخل نیسابور کان فی قبة مستورہ بالسقلاط علی بغلة شهبا و قد شق سوق نیسابور فعرض له الامامان الحافظان للحادیث النبویه و العاثران علی السینه المحمدیه ابو زرعة الرزا و محمد بن اسلم الطوسي و معهما خلائق لا يحصلون من طلبه العلم و الحدیث و اهل الرزوا و الدراية فقال له ایها السید الجليل بن السادة الائمه بحق آبائک الاطهارین و اسلافک الاکرمین الا ما اریتنا وجھک المیمون و رویت لنا حدیثا عن آبائک عن جدک محمد صلی الله علیه و سلم نذکرک به فاستوقف البغلة و امر علمانه بکشف المظلمه و اقر عیون تلک الخلائق برویه طلعته المبارکه فکانت له ذؤابتان مدليتان علی عاتقه و النّاس كلّهم قیام علی طبقاتهم ينظرون إلیه و هم ما بین صارخ و باک و متمزغ فی التراب و مقبل لحافر بغلة و علا- الضّجیج فصاحت الائمه و الفقهاء و العلماء معاشر الناس اسمعوا و عوا و انصتوا لسماع ما ینفعکم و لا توذونا بکثرة صراخکم و بکائكم و كان المستعلى

ابو زرعة الرزا و محمد بن اسلم الطوسي فقال علی بن موسی حدثی ابی موسی الكاظم عن ایه جعفر الصادق عن ایه محمد الباقر عن ایه زین العابدین عن ایه الحسین شهید کربلاء عن ایه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال حدثی حبیبی و قرۃ عینی رسول

الله صلی الله عليه و سلم قال حدثني جبريل قال سمعت رب العزة سبحانه و تعالى يقول كلمة لا اله الا الله حصنى فمن قالها دخل حصنى و من دخل حصنى امن من عذابي ثم القى الستر على القبة و سار قال فعد اهل المحابر والدوى الذين كانوا يكتبون فانافوا على عشرين الفا

و قال الاستاذ ابو القاسم القشيري اتصل هذا الحديث بهذا السند ببعض امراء السامانية فكتبه بالذهب و اوصى ان يدفن معه في قبره فرئي في النوم بعد موته فقيل له ما فعل الله بك قال غفر لي بتلطفي بلا الله الا الله و تصديقي بان محمدًا رسول الله و سيد محمود بن محمد بن علي الشیخانی القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبی گفته و فی الفصول المهمة قال ابو محمد عبد الله بن محمد الامام بعد أبي محمد الحسن الخالص ابنه محمد المهدی و لم يخلف ابوه ولدا غيره و كان عمره عند وفات ایه خمس سنین و ولد ابو القاسم محمد المهدی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۴

بن الحسن الخالص بسر من رأى ليلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين من الهجرة و محمد محبوب عالم بن جعفر بدر عالم در تفسیر شاهی در تفسیر آیه فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ*

گفته

فی الفصول المهمة قال الحسن بن على رضوان الله تعالى عليهمما هلاك الناس في ثلث في الكبر و الحرص و الحسد فالكبير هلاك الدين و به لعن ابليس و الحرص عدو النفس و به اخرج آدم عليه السلام من الجنة و الحسد رائد السوء و منه قتل قايل هايل و نيز در تفسیر شاهی در تفسیر آیه ما أَشَهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا حَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضْلِلِينَ عَضْدًا گفته و

فی الفصول المهمة كتب على رضى الله تعالى عنه الى معاوية بن أبي سفيان كتابا يستقدمه فيه و كان صورة الكتاب من امير المؤمنين على أبي معاوية بن أبي سفيان اما بعد فان كان عثمان ذا حق و قرابه فانى ذو حق و قرابه الا و ان الله قد قلدنی امر الناس عن مشورة من المهاجرين و الانصار الا و ان الناس تبع لهم فيما رأوا و عملوا و احبو و كرهوا فالعدل على ثم العجل فانى قد بعث الى جميع العمال لا عهد عليهم و اقلدهم من ذلك ما قلدنی اشتري ذلك ديني و اماتي لاني لم اجد من ذلك بدًا فاقدم على فى اشراف اصحابك عند وقوفك على كتابي ان شاء الله تعالى فعند فراغه من الكتاب جاء المغيرة بن شعبة فقال ما هذا يا امير المؤمنين على قال كتاب كتبه الى معاوية استقدمه فيه و اريد ان ابعث به إليه رسولا فقال يا امير المؤمنين عندي لك نصيحة فاقبلها قال هات قال انه ليس احد ينبعث عليك غير معاوية و في يده الشام و هو عم عثمان و عامله فابعث إليه بعهده تلزمك طاعتك فإذا استقرت قدماك رأيت فيه برأيك فقال كرم الله تعالى وجهه يمتنع من ذلك قول الله عز و جل و ما كنست مُتَّخِذَ الْمُضْلِلِينَ عَضْدًا

وجه هفتاد و سوم

آنکه حسين بن معین الدین البیذی حدیث طیر را در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد نموده چنانچه در کتاب فواتح در فاتحه سابعه می گوید تمذی از انس روایت می کند که مرغی نزد نبی صلی الله عليه و سلم نهاده بود دعا کرد که اللہم ایتی با حب خلقک یاکل هذا الطیر

پس علی آمد و آن مرغ با او خورد و رزین گوید انس با علی گفت استغفر لی و لک عندي بشاره ففعل فاخبره بقول رسول الله صلی الله عليه و سلم انتهي فهذا المبیذی حسين بن معین الدین، قد عد حدیث الطیر من فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الملك الحق المبين، فاحسن الى ارباب الحق و اليقین، و اعان اصحاب الصدق و الذين، و الله الموفق و هو المعین، و علامه حسين بن معین

الدين میذی از اکابر علماء مشهورین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۵

و افاحم نبهای معروفینست انشاء الله تعالى در حدیث تشییه بتفصیل خواهی دریافت که غیاث الدین بن همام الدين المدعاو بخواند امیر در کتاب حبیب السیر که بتصریح حسام الدين سهارپوری در مرافض و مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون از کتب معتبره است و نیز اعتماد و اعتبار ان از افادات خود شاهصاصب در باب المطاعن این کتاب واضح و آشکار است میذی را از افضل علمای عراق بل اعظم دانشمندان آفاق شمرده مدائح جلیله مفاخر اصلیه او بتفصیل آورده و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الانخیار او را بلقب مولانا یاد فرموده جابجا از کتاب فواتح او نقل نموده و فاضل مصطفی بن عبد الله قسطنطینی نیز در کشف الظنون او را بلفظ مولانا مذکور ساخته بد کر مصنفات عدیده او در کتاب خود پرداخته و شاه ولی الله والد ماجد مخاطب که حسب تصریح مخاطب آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی بوده نیز در رساله نوادر من حدیث سید الاولیاء والاواخر بنقل از کتاب فواتح او مستفید گشته

وجه هفتاد و چهارم

آنکه عبد الله بن محمد المطیری حدیث طیر را روایت نموده و تصریح صریح بصحت ان در کتب حدیث فرموده چنانچه در کتاب الریاض الزاهرہ فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرہ که در سنه ثلث و ثمانین و مائین بعد الالف نسخه از ان در ارض مقدس غری علی مشرفها آلاف التحیة من الملک العلی دیدم و عبارات عدیده از ان برچیدم گفته الحديث الثامن و الشمانون فی محبۃ اللہ تعالیٰ لعلی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ و ذلک انه صحّ فی کتب الحديث

عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال اهدی الی النبی صلی اللہ علیه و سلم طیر مشوی یسمی الحجل

و فی روایة ما اراه الا حباری فقال اللہم ائنی باحبت خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فجاء علی رضی اللہ عنہ فحجبته و قلت ان رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم مشغول رجاء ان یکون الدعوة لرجل من قومی ثم جاء علی رضی اللہ فحجبته ثم جاء الثالثة فقرع الباب فقال النبی صلی اللہ علیه و سلم ادخله فقد عنيته فلما دخل قال له صلی اللہ علیه و سلم ما جبسك عنا یرحمک اللہ قال هذه آخر ثلث مرات و انس یقول انک مشغول فقال يا انس ما حملک علی ذلک قال سمعت دعوتک و احیبت ان یکون لرجل من قومی فقال صلی اللہ علیه و سلم لا یلام الرجل علی حبہ لقومه رواه الترمذی

انتهی ظهر بحمد الله الوهیاب طریق الحق و لقم الصواب و انهتك ستر الزیغ و انکشف الحجاب* حيث ثبت بنص المطیری المذک امطر علی المنکرین الجاحدين الاوشاب* سحاب اشد العذاب* ان الحديث صحيح بلا شک و لا ارتیاب* و الحمد لله فی المبدأ و المآب* و منه الاستعانة فی کل باب

وجه هفتاد و پنجم

آنکه احمد بن محمد احمد الحافی الحسینی الشافعی در کتاب التبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۶

که نسخه آن بعنایت رب الارباب در سفر عراق بدست اقل الطالب افتاده در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید فی روایة قدمت لرسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم طیرا فسمی و اکل لقمه و قال اللہم ائنی باحبت الخلق إلیک و الی فاتی علی فضرب

الباب فقلت من انت قال على قلت ان رسول الله صلی الله عليه وسلم على حاجة ثم اكل لقمة وقال مثل الاولى فضرب على فقلت من انت قال على قلت ان رسول الله صلی الله عليه وسلم على حاجة ثم اكل لقمة وقال مثل مقالته فضرب على ورفع صوته فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم يا انس افتح الباب ففتحه فدخل على فلما راه النبي تبسّم ثم قال الحمد لله الذي جعلك هو فاني ادعوك في كل لقمة ان ياتيني الله باحب الخلق الى الله والى فكنت انت فقال و الذى بعثك بالحق نبیا انى لا ضرب الباب ثلاث مرات و يدراني انس قال لم رددته قال كنت احب معه رجالا من الانصار فتبسم النبي وقال ما يلام الرجل على حب قومه انتهى فهذا الحافظ الحسيني صاحب التبر المذاب، قد روی هذا الحديث لأولى الافهام والالباب، فنور صدور المؤمنين الاطياب، و سر افئدة المؤمنين الانجذاب، و احرق قلوب المعاندين التصاب و جعل دھماءهم معرضة للتبار و التباب

وجه هفتاد و ششم

آنکه عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوري الشافعی حدیث طیر را حتما و جزما ثابت کرده چنانچه در کتاب نزهه المجالس و منتخب النفائس در باب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته
قال انس رضی الله عنه قدمت للنبي صلی الله عليه وسلم طعاما فسمی و اكل لقمة و قال اللهم ایتني باحبت الخلق إليک و الی فطرق على الباب فقلت من قال على فقلت ان رسول الله صلی الله عليه وسلم مشغول فاكل لقمة ثم قال اللهم ایتني باحبت الخلق إليک و الی فطرق على الباب و رفع صوته فقال النبي صلی الله عليه وسلم افتح الباب يا انس ففتح فدخل على فلما راه النبي صلی الله عليه وسلم فتبسم و قال الحمد لله فانی ادعوك في كل لقمة ان ياتینی باحبت الخلق إليه والی فقال و الذى بعثك بالحق انى لا ضرب الباب ثلاث مرات و يردني انس فقال صلی الله عليه وسلم ما حملک على ما صنعت يا انس قال رجوت يا بنی الله ان يكون رجالا من الانصار فقال او في الانصار خير من على

و افضل ازین عبارت صراحة ظاهرست که حدیث طیر نزد علامه صفوري حتما و جزما ثابتست که بصیغه قطع و جزم نسبت ان بانس نموده فاسفر الصیبح بنص الصیفوری لذی عینین، و انقطع ضباب المین، و ارتفع حجاب الرین، و ظهر ان قدح حدیث الطیر افحش عیب و اعظم شین، و مخفی نماند که جلالت و عظمت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۷

وقوت مطالب مقاصد کتاب نزهه المجالس از اول ان ظاهرست حيث قال فيه اعلم وفقنی الله و ایاک لما يرضی و اعادنی و ایاک من سوء اقضاء ای اقدم قبل الشروع فی المقصود ما نقل عن أبي القاسم الجنيد رحمه الله تعالى انه سئل عن حکایات الصالحين فقال هي جند من جنود الله تعالى يقوم بها احوال المریدین و يحيی بها معالم اسرار العارفین و يهیج بها خواطر المحبیین و يجری بها دموع المستاقین قيل فهل على ذلک من دليل قال نعم قوله تعالى و كلا نقص علیک من آباء الرسول ما نسبت به فؤادک

فاحدیت لقول النبي صلی الله عليه وسلم عند ذکر الصالحین و الفوائد الشیعیة و الزوارج للنفوس الغویة من المواقع القویة مع ما اذکره من المسائل فی لیلهم و نهارهم و ان اطرز ذلك باللطائف و الفوائد الشیعیة و الزوارج للنفوس الغویة من المواقع القویة مع ما اذکره من المسائل الفقهیة و المنافع الطیبیة و قطرة من مناقب خیر البریة من هو حی فی قبره حیاة حقيقة و ذاته فی ضریحة المکرم علی العرش طریة و ازواجه و اصحابه و امته المرضیة و قد جعلته ابوابا و فصولا حوت معانی قویة و سمیته نزهه المجالس و منتخب النفائس و ختمته بذکر الجنّة رجاء ان نؤل إليها بالفضل و المنة و منه التوفیق و به الاعانة و نیز نهایت قدح و ثنا و وصف و اطراء کتاب نزهه المجالس و امامت و بنالت و جلالت و غزارت علم مصنف آن از تقریظ فاضل محمد حسین خشاب که در آخر نسخه مطبوعه مذکورست واضح و لائحته هذه عبارته الحمد لله و الصیلوج و التسلیم علی رسول الله اما بعد فيقول المتوكل علی رب الوهاب محمد حسین

الخشاب لما كان كتاب نزهة المجالس و منتخب النّفائس للشّيخ الامام العالم العلامه عبد الرحمن الصفورى الشافعى تغمده الله برحمته من أجل الكتب التي يتعظ بها ويستأنس بها قد تكرر طبعه لكثرة الشّوق إليه لما حواه من النّوادر والنّفائس والمواعظ التي لم تجتمع في أمثاله الا انه لم يعتن في تصحيحه فلما صار طبعه هذه المرة بالمطبعة الكستيلية بمحروسة مصر المحكمة و الزمت بتصحيحه من ابتداء ملزمته (١٠) من الجزء الاول و من ملزمته (٧) من الجزء الثاني و وجدت في اثناء التصحيح نسخة بالخط في مجلدين فحصلت بها المقابلة مع النسخة المطبوعة او لا و ما وجدت في النسخة التي بالخط من زيادة يتوقف الكلام عليها يوضع منها بتمامه الخ

وجه هفتاد و هفتم

آنکه فضل الله بن روزبهان الخنجي الشيرازی در جواب نهیج الحق و کشف الصدق که آنرا بمزيد جسارت موسوم بابطال الباطل نموده بجواب استدلال علامه حلی احله الله دار السلام و بواه میطان الكرامة بحدیث طیر گفته اقول حدیث الطیر مشهور و هو فضیله عظیمه و منقبه جسمیه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۸

ولکن لا تدل على النّص فللّه الحمد و المئة که ابن روزبهان با این همه بغض و عدوان کو در انکار و اضحات مبالاتی ندارد تا آنکه انکار روایت تهدید ثانی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را باحراق خانه ملایک کاشانه آنجناب که ثقات اهل سنت روایت کرده‌اند می‌نماید و طبری را که از اعاظم اهل سنت است راضی قرار می‌دهد رد و انکار این حدیث شریف نکرده بلکه تسلم و قول آن نموده گفته که این حدیث مشهورست و ان فضیلت عظیمه و منقبت جسمیه است و پر ظاهرست که این کلام دلالت تامه دارد بر اعتبار و اعتماد این حدیث شریف و اینکه ان لائق انکار و ابطال نیست جیرانم که کابلی را چه سکر رو داده که باد صفیکه جاها فضله خواری و کاسه‌لیسی فضل بن روزبهان نموده در اینجا از اقتضای آثارش سرتافته علم عناد و مخالفت حق و صواب بر افراده قطعا و حتما چنین حدیث شریف را موضوع گفته و بنقل خرافت ذهبي ذهب الله بنوره که خود تکذیب آن از کلامش ظاهرست و ذکر هدز جزری جزر الله شراسیفه که محض شذ و ندرست دل خوش کرده و آخرها این جسارت و وقاحت کابلی این نتیجه داد که شاه صاحب هم باتباع او بهمین ترهات لب گشودند و قصب سبق در اطفاء انوار فضل مرتضوی ربومند و همان خرافات کابلی را اعاده نمودند و برین مهملات دست انداختند فاستغفر الله من القول بالباطل و التعلل بالأضاليل و الجسارة على رد احاديث خير النّبیین و رمیها بالکذب اقتداء لوساوس ابلیس اللّعین و فاضل فضل بن روزبهان از اکابر متکلمین اعیان سنیان داخله متعصبين و متعتین والاشان ایشانست شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی الشافعی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع می‌فرماید فضل الله بن روزبهان بن فضل الله الامین ابوالخير بن القاضی باصبهان امین الدین الخنجی الاصل الشیرازی الشافعی الصّوفی و یعرف بخواجه ملا لازم جماعة کعمید الدین الشیرازی و تسلک بالجمال الاردستانی و تجرد معه و تقدم فی فنون من عربیه و معان و اصلین و غيرها مع حسن سلوک و توجّه و تقشّف و لطف عشرة و انطراح و ذوق و تقنع قدم القاهرة ف توفیت أمه بها و زار بيت المقدس و الخلیل و مات شیخه الجمال بیت المقدس فنهد دفنه و سافر الى المدينة النبویة فجاور بها اشهرها من سنه سبع و ثمالیں و لقینی بها فسر بعد ان تکدر حین لم یجدنى بالقاهرة مع انه حسن له الاجتماع بالخیضري فما انشرح بها؟؟؟ و قرأ على البخاری وغيره بالروضه و سمع دروسا في الاصطلاح و اغبیط بذلك كله و كان يبالغ في المدح بحيث عمل قصيدة بدیعه يوم ختمه انشدت بحضرتنا في الروضه اولها:

روى النسيم حديثا للاحباء فصح مما روی اقسام أحشائی

و هي عندی بخطه الحسن مع ما قيل نظما من غيره و كذا عمل اخری فی ختم مسلم وقد قرأه على أبي عبد الله محمد بن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۵۹

ابن الفرج المراغی حينئذ اولها:

صحّحت عنکم حدیثاً فی الھوی حسناً ان لیس یعشق من لم یهجر او سنا

و هی بخطه ایضاً فی ترجمته من التاریخ الكبير و کتبت له إجازة حافلة افتتحتها بقولی احمد الله ففضل الله لا یجحد و اشکره فحق ل
ان یشکر و یحمد و اصلی علی عبده المصطفی سیدنا محمد و وصفته بما اثبته؟؟؟؟؟ ایضاً فی التاریخ المذکور و قال لی انه جمع مناقب
شیخه الاdstانی؟؟؟

و ان مولده فيما بین الخمسین الى ستین ثم لقینی بمکه فی موسمها فحج و رجع الى بلاده مبلغاً ان شاء الله تعالى سائر مقاصده و
مراده و بلغنى فی سنة سبع و تسعين انه کاتباً فی دیوان السلطان یعقوب لبلاغته و حسن اشارته و فاضل رشید فضل بن روزبهان
را بتعظیم و تجلیل یاد می نماید و احتجاج و استدلال بكلام او می فرماید چنانچه در ایضاح لطافة المقال جائی که بصدق حمایت ابن
روزبهان در آمده گفته خطای که جناب قاضی نور الله شوشری بطرف فضل بن روزبهان قدس؟؟؟
سره نسبت کردہ‌اند وقوع لفظ رجس بجای لفظ رجزت در کریمه یُذہب عنکم رجز الشیطان

و ان مستلزم استعجاب نیست الخ و نیز فاضل رشید در ایضاح گفته اقول آنفا معلوم ارباب بصیرت شده که تحریف بكلام الهی از
فضل بن روزبهان قدس سره غير متحقّق بل احتمالات کثیره در تغییر مبحوث عنه بتأیید اقوال علمای امامیه متطرق الخ و نیز فاضل
رشید در غرّة الرّاشدین گفته و خلیفه دانستن معاویه مسلم نیست چنانکه مصنف مد ظله که معرض را روی سخن باجنباست
تحقیق این مبحث در تحفه اثنا عشریه در غایت جودت وقت فرموده است و صاحب هدایه فرموده ثم یجوز التقليد من السیطان
الجائز كما یجوز من العادل لاذ اصحابه رضی الله عنهم تقلیدوا من معاویه و الحق کان یید علی فی نوبته و علامه سعید الدین
تفتازانی در شرح عقائد فرموده فمعاویه و من بعده لا یکونون خلفاء بل مملوکاً و امراء و در تهذیب الكلام فرموده ثم آل الامر الى
الحسن رضی الله عنه و بعد ستة اشهر من بیعته سلم الامر لمعاویه تسکیناً للفتنه فانقلب الامامه بعد ثلثین الى الملک و السلطنه و فضل
بن روزبهان در ابطال الباطل فرموده و لا فائده فی ذکره من مطاعن معاویه فلا اهتمام لنا اصلاً بالذب عنه فانه لم یکن من الخلفاء
الراشدين؟؟؟

حتی یکون الذب عنه موجباً لاقامة الخلفاء و ذب الطعن عن حریمهم لیقتدى بهم؟؟؟ الناس ولا یشك فی کونهم الائمه لان معظم
الاسلام منوط برایهم فانهم کانوا خلفاء النبؤه و وارثی العلم و الولایه و اماً معاویه فانه کان من ملوک الاسلام و ملوک کویت
اعمالهم لا یحلون عن المطاعن الى آخر ما قال و نیز می فرماید اقول من یرضی بمتتابعه معاویه و يجعله اماماً حتی یشنع علیه ابن
المطهر و قد ذکرنا انه من الملوك و لیس علينا ان نذب عنه انتهي و فاضل معاصر مولوی حیدر علی فضیل آبادی

عيقات الانوار في امامية الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶۰

نیز بتفحیمشان فضل بن روزبهان و لو بتسمیه بروزبهان پرداخته بذکر جسارت او بمقابلہ جناب علامه حلی اعلی الله مقامه فی
فرادیس الجنان دل خود مسرور ساخته چنانچه در مسلک ثانی منتهی الكلام بعد ذکر حدیث حوض که علامه حلی از حمیدی نقل
کرده می گوید باز طرق دیگر این حدیث و مانند آنرا تتبع کرده قریب پائزده روایت بر زبان قلم سپرده و فاصل روزبهان انار الله
برهانه و ثقل بالحسنات میزانه در تجهیل امام اعظم امامیه مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده

وجه هفتاد و هشتم

آنکه علامه جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی حدیث طیر را بطرق متعدده روایت کرده چنانچه در کتاب جمع الجوامع

گفته

عن الزهرى عن انس قال كنت جالسا على باب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتته أم ايمن بطير اهدى لها من الليل فاكل منه ثم اعطاني فصلة فجئت حتى انتهيت بفضل ذلك فقال اللهم اطلع احب خلقك إليك فوقفت على الباب وانا اقول اللهم اطلع رجالا من الانصار فو والله اتى لواقف إذ طلع على بن أبي طالب فقلت هذا على بن أبي طالب قد اتى الباب فقال اللهم ادخله الحمد لله الذي اطلع احب خلقه الى ادن فكل معى ابن النجار

و ايراد سیوطی این حديث را بطرق دیگر در جمع الجوامع از عبارات کنز العمال که انشاء الله در ما بعد مذکور خواهد شد واضح و لائحته و کتاب جمع الجوامع از کتب مشهوره ممدوحه بمدائع لوامع و اسفار معروفه موصوفه بمحامد سواطع ست خود سیوطی در اول جمع الجوامع گفته هذا کتاب شریف حافل و لباب منیف رافل بجمع الاحادیث الشریفة النبویة کافل فضدت فيه الى استیعاب الاحادیث النبویة و ارصدته مفتاحا لابواب المسانید العلیة و قسمته قسمین الاول اسوق فيه لفظ المصطفی بنصه و اطوق کل خاتم بفضه و اتبع متن الحديث بذکر من خرجه من الائمه اصحاب الكتب المعتبرة و من رواه من الصحابة رضوان الله عليهم اجمعین و من واحد الى عشرة او اکثر من عشرة سالکا طریقه یعرف منها صحة الحديث و حسنها و ضعفه مرتبًا ترتیب اللّغة على حروف المعجم مراعیا اول الكلمة فما بعده و نیز سیوطی در اول قسم افعال گفته لما انتہی قسم الاقوال من کتاب جمع الجوامع مرتبًا على حروف المعجم فی اول اللّفظ النبوی اتبعته بقیة الاحادیث الخارجیة من هذه الشریطه و هي الفعلیة المختصة او المستملة على فعل او قول او سبب او مراجعة او نحو ذلك ليكون الكتاب جامعا لجميع ما هو موجود من الاحادیث النبویة ان شاء الله تعالى و هذا القسم مرتب على مسانید الصحابة بادیا بالعشرة ثم الباقي على حروف المعجم فی الأسماء ثم الکنی كذلك ثم المبهمات ثم بالسیاه ثم بالمراسیل وبالله التوفیق و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون در ذکر جمع الجوامع گفته ثم ان

الشيخ العلامه علاء الدین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶۱

على بن حسام الدين الهندي الشهير المتّقى المتوفى سنة ۹۷۵ رتب هذا الكتاب الكبير كما رتب الجامع الصغير و سماه کنز العمال في سنن الاقوال و الافعال ذكر فيه انه وقف على كثیر ممیا دونه الائمه من کتب الحديث فلم ير فيها اکثر جمعا منه حيث جمع فيه بين الاصول السیّتة و اجاد مع كثرة الجدوی و حسن الافادة و جعله قسمین لكن كان عاریا عن فوائد جلیله منها انه لا يمكن کشف الحديث الا إذا حفظ راس الحديث ان كان قوله ایضا و اسم راویه ان كان فعلا و من لا يكون كذلك يعسر عليه ذلك فبوب اولا كتاب الجامع الصیّغیر و زوائدہ و سماه منهج العمال في سنن الاقوال ثم بوب بقیة قسم الاقوال و سماه غایه العمال في سنن الاقوال ثم بوب قسم الافعال من جمع الجوامع و سماه مستدرک الاقوال ثم جمع الجميع في ترتیب کترتیب جامع الاصول و سماه کنز العمال ثم انتخبه و لخّصه فصار كتابا حافلا في اربع مجلدات و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته جمع الجوامع للشيخ عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی المتوفی سنن احدی عشر و تسعماه اوّله سیحان الّذی مبدئ الكواكب للوامع و این کتابی کلانست در روی قصد استیعاب احادیث نبویه کرده و دو قسم نموده اول در سوق لفظ حدیث بنصه با ذکر مخرج و راوی از یک تا ده یا زیاده بترتیب لغت بر حروف معجم ثانی در احادیث فعلیه محضه یا مشتمله بر قول و فعل یا سبب یا مراجعة و نحوها مرتب بر مسانید صحابه و عشره را در ان مقدم کرده بر حروف معجم در اسماء پستر در مبهمات پستر در مراسیل و برای این کتاب کتب بسیار مطالعه کرده در جامع صغير گوید قصدت في جمع الجوامع جمع الاحادیث النبویة باسرها قال المناوى هذا بحسب ما اطلع عليه المؤلف لا باعتبار ما في نفس الامر لتعذر الاحاطة بها و اناقتها على جمعه الجامع المذكور لو تم و قد اخترمته المنية قبل اتمامه و في تاريخ ابن عساکر عن احمد صح من الحديث سبع مائة الف و کسر و قال ابو زرعة كان احمد يحفظ الف الف حدیث و قال البخاری احفظ مائة الف حدیث صحيح و مائی الف حدیث غير صحيح و قال مسلم صفت الصیّحیج من ثلاثة الف حدیث انتہی در

کشف الظنون گفته مراد باین عدد حقیقت نیست بلکه کثرت و مع ذلک مجال دعوی احاطه و استیعاب نیست اگر چه از کتاب باشد زیرا که وصول بجمعیت مرویات و مسمومات دشوارست و شیخ علامه علاء الدین علی بن حسام الدین الهندي الشهير بالمتقى این کتاب را مرتب کرده و کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال نام نهاده و ذکر کرده که بر مدونات بسیار در کتب حدیث از تالیف ائمه واقف شدم لیکن هیچ کتابی در انها اکثر الجمع ازین کتاب ندیدم زیرا که جامع اصول سنه و جز آنست با کثرت جدوی و حسن افاده و اجاده اما عاریست از فوائد جلیله مثل عدم امکان کشف حدیث تا وقتی که سر حدیث یاد نباشد اگر قولیست و نام راوی اگر فعلیست و هر که این یاد ندارد بروی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶۲

استخراج حدیث متعدد پس اول جامع صغیر و زوائد آنرا مبوب نموده و بمنهج العمال فی سنن الاقوال نام کرده بعده بقیه قسم او را تبیب نموده غایه العمال فی سنن الاقوال نام نهادم پستر قسم دوم افعال را مبوب ساخته بمستدرک الاقوال مسمی ساختم بعده همه را بر یک ترتیب بر اسلوب جامع الاصول مرتب کرده مجموع را کنز العمال نامیده شد بعده انتخاب و تلخیص آن کرد پس کتابی حاصل در چار مجلد آمد انتهی و عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس در نور سافر بترجمه سیوطی گفته و حکی عنه آنے قال رأیت فی المنام کانی بین یدی النبی صلی اللہ علیه و سلم فذکرت له کتابا شرعت فی تالیفه فی الحدیث و هو جمع الجوامع فقلت له اقرأ علیکم شيئاً منه فقال هات يا شیخ الحدیث قال هذه البشري عندي اعظم من الدّنیا بحدايرها و شیخ ابو مهدی عيسی بن محمد الشعابی در مقالید الاسانید گفته و حکی عنه آنے قال رأیت فی المنام کانی بین یدیه صلی اللہ علیه و سلم فذکرت له کتابا شرعت فی تالیفه فی الحدیث و هو جمع الجوامع فقلت له اقرأ علیکم شيئاً منه فقال لي هات يا شیخ الحدیث قال هذه البشري عندي اعظم من الدّنیا بحدايرها و جلال الدين سیوطی مجدد دین سیوطی در مائة تاسعه است و شیخ مشایخ فاضل مخاطبست و مخاطب در رساله اصول حدیث بعد ذکر انتهای سند والد خود بزین الدین زکریا و جلال الدین سیوطی و سخاوه و سنباطی و محمد بن صخره تصریح کرده باánchezه هر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ وقت بود و تصانیف اینها دائرة و سائر و اسانید اینها در افق مشهور و معروفست و نیز عوالی و مناقب و فضائل و مآثر و محاسن و مدائح و محامد و مفاخر او از لواقع الانوار فی طبقات السادة الاخیار عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعراوی و نور سافر فی اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شیخ العیدروس و مقالید الاسانید ابو مهدی بن محمد المغربي ظاهر و باهرست فهذا السیوطی الحافظ القرم العلام، المجدد بزعمهم على راس المائة التاسعة لدین خیر الانام، عليه و على الله الطاهرين الكرام، آلاف التحيّة و السیلام، الملقب بشیخ الحدیث على لسانه فی المنام، المخصوص بمناقب حصرها لا يرام، قد روی هذا الحديث بطرق عديدة اثباتا للمرام، و ابداء لمزيد العناية و الاهتمام، و ردعما لطغیان المنكرين الاغثام، و دحرا لنوازع شکوکهم و الاوهام، فلا ادری هل یبقى بعد ذاک للمخاطب الماجد الحمام، بابطال الحديث و رده ولوع او غرام، أم یندم على هفواته الحاکیة للرمام، و یکفّ نفسه عنها باوثق زمام

وجه هفتاد و نهم

آنکه شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی حدیث طیر را اثبات نموده و آنرا حسن و قابل احتجاج دانسته چنانچه در منح مکیه شرح قصیده همزیه گفته تنبیه ورد فی مناقب علی حدیث کثر کلام الحفاظ فیه فاردت انَّ الخُصْ المعتمد منه و لفظه

عن انس کان عند النبی صلی اللہ علیه و سلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶۳

طير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم ائنني باحب خلقك إليك يأكل معى هذا الطير فجاء على فاكل معه رواه الترمذى و المعتمد عند محققى الحفاظ فيه انه ليس بموضع بل له طرق كثيرة قال الحاكم فى المستدرک رواه عن انس اکثر من ثلاثة نفسا انتهى و حينئذ فيقوى كل من تلك الطرق بمثله و يصير سنته حسنة لغيره و المحققون ايضا على ان الحسن بغيره يحتاج به كالحسن لذاته و في جملة طرقه طريق رواتها كلهم ثقات الـ واحد قال بعض الحفاظ لم ار من وثقه و لا من جرمه و له طريق اخر رواتها كلهم ثقات ايضا الا واحد قال النسائي فيه ليس بالقوى و هو معارض بان غير واحد وثقه و ذكر الحاكم انه صحيح عن علی و أبي سعيد و سفيهه انه صحيح لكن تساهله في التصحیح معلوم فالحق ما سبق ان كثرة طرقه صيرته حسنة يحتاج به و لكترتها جدا اخرج الحافظ ابو بكر بن مردویہ فيها جزءا و اما قول بعضهم انه موضوع و قول ابن طاهر طرقه كلها باطلة معلولة فهو الباطل و ابن طاهر معروف بالغلو الفاحش و ابن الجوزی مع تساهله في الحكم بالوضع كما هو معلوم ذكر في كتابه العلل المتناهية له طرقا كثيرة واهية و لذلك لم يذكره في موضوعاته فالحق ما تقرر اولا انه حسن يحتاج به انتهى نقا. عن نسخة نقلت من اصل نسخة الشارح ازینجا بحمد الله كالشمس في رابعة النهار او كالصبح عند الاسفار ظاهر گردید که این حدیث نزد مثل ابن حجر مت指控 که خود را در ابطال مثل حدیث انه ولیکم بعدی

که صحت ان مجمع عليه قومست و خود روایت و تصحیح آن کرده معذور نداشته معتمد و معتبر و حسنست و لائق احتجاج و استدللاست و این هم ظاهر که قول ابن طاهر که بر خلاف اسم پدر خود موصوف بوده که غلو فاحش داشت و همچنین جسارت دیگر متعصیین بر حکم به وضع آن باطل محضست و این هم ثابت گردید که این حدیث بمرتبه قویست که ابن الجوزی با وصفی که مساهلت تمام دارد در حکم بوضع احادیث تا آنکه جمله از احادیث صحیحه را در فضائل مرتضویه رد و ابطال نموده کما فتح الباری بلکه بسیاری از احادیث صحاح خود را هم در موضوعات داخل ساخته کما لا يخفی على المتبتعین مجال آن نیافته که این حدیث را از موضوعات شمارد و همت خود را ببطل آن بر گمارد فالعجب من المخاطب الحدید النظر* المعن المنعم الصحيح البصر* كيف ابطل هذا الخبر و ردَّه من غير عشور و خبر* و خاطر بنفسه في موارد الهلك و الخطير* و اعرب عن وقوعه في شباك الخدع و الغرر* ولم يقف على افاده علامته العظيم الخطير* المحرز لمناقب واضحة الحجول و الغرر* الناقد للحديث و الاثر* شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر* كَلَّا وَ القُمِرِْ وَ اللَّلِيلِ إِذْ أَدْبَرَْ وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَْ إِنَّهَا لِإِحْدَى الْكُبُرِ * و على الجملة فقد جاء المنكريين من الانباء ما فيه مزدجر* و بلغتهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶۴

النذر و من اندر فقد اعذر* فلنن لم ينتهوا فالساعة موعدهم و الساعة أذهبی و أمرُ
يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَئِنَّ الْمَفَرُّ كَلَّا لَا وَزَرَّا* إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقْرُ

* و مناقب باهره و فضائل فاخره و معالي زاهره و محاسن ظاهره و مدائح جليله و محمد جميله و مفاخر اثيله و ما ثر اصيله ابن حجر مکی بحمد الله المنعم بتفصیل تمام در مجلد حدیث ولایت از لواقع الانوار فی طبقات السادة الاخیار عبد الوهاب بن احمد بن علی بن الشعراوی و ریحانه الالیا و زهرة الحیوة الدنیا شهاب الدین احمد بن محمد خفاجی و نور سافر عن اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس و مرقاء شرح مشکأة ملا على قاری و تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه عبد الله بن حجازی الشرقاوی و براهین قاطعه کمال الدین بن فخر الدین جهرمی و شرح شمائیل ترمذی حاجی محمد بلخی و نوافض الروافض سید محمد بن عبد الرّسول البرزنجی و کفایه المتطلع تاج الدین بن احمد الدّهان المکی و امداد بمعرفة الاسناد سالم بن عبد الله البصری و درر سنیه فيما علا من الاسانید الشنوانیه محمد بن علی بن منصور الشنوانی و ثبت عبد الرحمن بن محمد الكربزی و ذخیره المال احمد بن عبد القادر العجیلی و ما ثبت بالسنۃ شیخ عبد الحق دھلوی و رساله اصول حدیث خود مخاطب شنیدی

وجه هشتم

آنکه علی بن حسام الدین المتنقی حدیث طیر را بطرق متعدده روایت کرده چنانچه در کنز العمال گفته عن انس انّ امّ سلیم ات رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم بمحاجلات قد شوتهن باضباعهن و خمرهن فقال النبی صلی اللّه علیه و سلم اللّهم ایتني باحّ خلقک إلیک یا کل معی هذا الطّائر قال انس فجاء علی بن أبي طالب فقال استاذن علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم فقلت هو علی حاجه فاحبیت ان یجیء رجل من الانصار ثم رجع فعاد فسمع رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم صوته فقال ادخل علی اللّهم و الى اللّهم و الى کر ای اخرجه ابن عساکر و نیز در کنز العمال گفته مسند انس

عن دینار عن انس قال كنت مع رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم فی بستان فاهدی لنا طائر مشوی فقال اللّهم ایتني باحّ الخلق إلیک فجاء علی بن أبي طالب فقالت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم مشغول فرجع ثم جاء بعد ساعه و دقّ الباب و رددته مثل ذلک ثم قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم يا انس افتح له فطال ما رددته فقالت يا رسول اللّه كنت اطمع ان یکون رجالا من الانصار فدخل على بن أبي طالب فاکل معه من الطیر فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم المرء یحب قومه کر ای اخرجه ابن عساکر و ابن النّجار ايضا

عن عبد اللّه القشيری قال حدّثنی انس بن مالک قال كنت احجب النبی صلی اللّه علیه و سلم و سمعته يقول اللّهم اطعمنا من طعام الجنّة فاتی بلحم مشوی فوضع بین يديه فقال اللّهم ایتنا بمن تحبه و یحبّک و یحبّ نبیک و یحبّ نبیک قال انس فخرجت فادا على بالباب فاستاذنی فلم اذن له ثم عدت فسمعت من النبی صلی اللّه علیه و سلم مثل ذلک فخرجت فادا على الباب فاستاذنی فلم اذن له احسب انه قال ثلا فدخل بغير اذنی فقال النبی صلی اللّه علیه و سلم ما الذی بطا بك يا على قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶۵

یا رسول اللّه جئت لادخل فحجبنی انس قال یا انس لم حجبته قال یا رسول اللّه لـما سمعت الدّعوة احیت ان یجیء رجل من قومی فتكون له فقال النبی صلی اللّه علیه و سلم لا یضرّ الرّجل محبّه قومه ما لم یبغض سواهم

کر و مدائح وضیئه و محامد بهیه و مناقب سئیه و محاسن علیه علی متنقی از لواقع الانوار فی طبقات السادة الاخیار شعرانی و مجمع البحار محمد طاهر گجراتی و نور سافر عن اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شیخ بن عبد اللّه العیدروس و کفایه المتطلع تاج الدین دهان و اخبار الاخبار و مدارج النبوة شیخ عبد الحق و سجّه المرجان فی آثار هندوستان از غلام علی آزاد بلگرامی و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لاتحسست عبد الوهاب بن علی الشعراوی در ل الواقع الانوار فی طبقات السادات الاخیار گفته منهم الشیخ الصالح الورع الزاهد سیدی علی الہندی رضی اللّه عنه اجتمعت به فی سنّه سبع و اربعین بمکه المشرفة مدة اقامته بها للحج و انتفت برؤیته و لحظه و كان رضی اللّه عنه قلیل اللحم بل جلد علی عظم و كان کثير الصیمت و العبادة هو و جماعتہ دخلت عليهم فی حوش قریبا من دار الشریف برکات فوجدت اصحابه نحو خمسین نفسا کل واحد حجر علیه بابرash من خوص و هم یتعبدون لا یخرجون الا للصلوة فی الحرم ثم یرجعون لا یخالط احد منهم صاحبه الا للضرورة باذن الشیخ فاعجبنی حالهم و اعطانی نصفین و قال ضیافتک فانا متجردون و غرباء فلا تؤاخذنا فوسع اللّه علی فی الرجعة ببرکته و لم يكن مع شيء لکلفه الرجعة و اعطيت فيما اربعين دینارا فی مکه فلم ارض و قالوا ما فرح منه بهذا احد غيرک فلما وقفت تجاه قبر النبی صلی اللّه علیه و سلم جاء شخص و مدح النبی صلی اللّه علیه و سلم بقصيدة فاعطیتهما له و كان له عدة مؤلفات منها ترتیب الجامع الصغیر للجلال السیوطی فرتبها كلّها على ابواب الفقه و احادیث الكتاب انّما هي على حروف المعجم فلا یکاد انسان یجد حدیثا في باب من ابواب الا ان یطالع الكتاب کاما فبوب لكل نوع بابا و رد الاحادیث إليه و اختصر نهاية ابن الاثير في غریب الحديث و اطلعنى على مصحف فى

ورقة ستين سطر اكل سطر حرب و دعى لى بدعوات حول البيت و قال اللّهُمَّ اجعل حر كاته و سكاناته كلّها مرضيّة عندك يا ارحم الراحمين فلما حججت سنة اثنين و خمسين و جدته رجع الى بلاد الهند رضي اللّه تعالى عنه آمين و محمد طاهر گجراتي در خطبه مجمع البحار در ذكر تصنيف آن گفته و إذا ما يسّر اللّه تعالى اتمامه على هذا المنهج اتوسل به الى خدمة ذلك الجناب العالى شيخي الشّفيف المشفق ذى المفاخر و المعالى قطب الاوان و غوث الزمان و صفوه الرّحمن نزيل الحرمين مجاور بيت اللّه الحرام مربى الانام و مرشد الكرام اعني الشيخ على المتقى بن حسام افاض اللّه فيض تقواه على الدّانى و القاصى على الدوام ليكون ذريعة لشفاعته

^{٤٦٦} عقائد الانوار في امامية الانجئاء الاطهار، ح ١٣ بخش اول، ص :

در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته في ليلة الثالثه اوقات الشّیحر توفى العالم الصالح الولی الشّهیر العارف بالله تعالى على المتقى بن حسام الدّین بن القاضی عبد الملک بن قاضیخان القرشی بمکة المشرفة بعد مجاورته بها مدة طویلة و دفن في صبح تلك اللیلة و مدفنه بالمعلاة بسفح جبل محاذی تربة الفضیل بن عیاض بین قبریهمما الطّریق المسلوک عند محلّ یقال له ناظر الخیش و عمره سبعة و ثمانون سنة و قيل تسعون سنة رحمه الله تعالى و كان من العلماء العاملین و عباد الله الصالحین على جانب عظیم من الورع والتقوی و الاجتہاد في العبادة و رفض السوی و له مصنفات عدیدة و ذکروا عنه اخبارا حمیدة رحمه الله تعالى امین و من مناقبہ العظیمة انه رای النبی صلی الله عليه و سلم فی المنام و كانت لیله جمیعه و سبعة و عشرين فی شهر رمضان فساله عن افضل الناس فی زمانه قال انت قال ثم من فقال محمد بن طاهر بالهند و رای تلميذه الشیخ عبد الوهاب فی تلك اللیله النبی صلی الله عليه و سلم و ساله مثل ذلك فقال شیخک ثم محمد بن طاهر بالهند فجاء الى الشیخ على المتقى لیخبره بالرّویا فقال له قبل ان یتكلّم قد رایت مثل الذی رایت و كان ببالغ فی الریاضة حتی نقل عنه انه کان یقول فی آخر عمره وددت ان لم افعل ذلك لما وجده من الضّعف فی جسده عند الكبر قال الفاكھی و کان لا یتناول من الطعام الا شيئا یسيرا جدا على غایة من التقلل فيه بحيث یستبعد من البشر الاقتصار على ذلك القدر و ما ذاک الا لملکة حصلت له فيه و طول ریاضة وصل بها إلیه حتی کان إذا زید فی غذائه المعتاده و لو قدر فوقله لم یقدر على هضمه و کذا کان قلیل الكلام جدا قال غیره و کان قلیل المنام موثرا للعزلة من الانام الى ان قال و كانت ولادته بیرها نفور سنة ثمان و ثمانین و ثمانمائة و قيل خمس و ثمانین و ثمانمائة و مؤلفاته کثیرة نحو مائة مؤلف ما بین صغیر و کبیر و محاسنہ جمیع و مناقبہ ضخمة وقد افردها العلامہ عبد القادر بن احمد الفاكھی فی تالیف لطیف سماه القول النّقی فی مناقب المتقى ذکر فیه من سیرته الحمیدة و ریاضة العظیمة و مجاهداته الشّاقة ما یبهر العقول و لعمری ما احسن قوله فیه حيث یقول طابق اسم شیخنا علی و لقبه المتقی موضع علیاه و مسماه و قال فی موضع آخر من الكتاب المذکور ما اجتمع به احد من العارفین و العلماء العاملین و اجتمع هو عليهم الا اثنوا علیه ثناء بليغا کشیخنا تاج العارفین أبی الحسن البکری و شیخنا الفقیه العارف الزّاهد الوجیه العمودی و شیخنا امام الحرمين الشهاب بن حجر الشافعی و صاحبنا فقیه مصر شمس الدّین الزّملی الانصاری و شیخنا فصیح علماء عصره شمس البکری و لکلّ من هؤلاء الجلّة عندی ما دلّ علی کمال مدفعه

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٣ بخش اول، ص: ٤٦٧

شيخنا المتقى بحسن استقامته والاستقامة اجل كرامه وقول كل من هؤلاء معتمدى في شهادته إذا قالت حذام فصدقوها فإن القول ما قال حذام* قال ومن ثم اشتهر باقليم مكة المشرفة اشهر من قضا وصار يقصده وفود بيت الله كما يقصد المشعر الحرام والصيغة حتى بلغ صيته لسلطان الاسلام المرحوم المقدس سليمان بعد ان كان يفرغ على يديه بل قد미ه ماء الطهارة محمود عظيم سلاطين الهند اعتقاداً يليه من شأن قال وشهرته في الهند وجهاتها اضعاف شهرته بمكة كما لا يحتاج في ذلك الى اقامه برهان قال ومن مناقبه ان بعض اصحابه رأى النبي صلى الله عليه وسلم في المنام في حياة الشيخ على وكانت الرؤيا بمكة المشرفة قائلة يا رسول الله بما ذكرتني حتى افعله قال تابع الشيخ على المتقى فما فعله افعله انتهى وفي هذا ادل دليل على ان الشيخ على المتقى نعمانا الله

ببر کاته کان له النصیب الاوفر من متابعته صلی اللہ علیه و سلم و لذا خصّه صلی اللہ علیه و سلم بالذکر دون غیره من اهل زمانه و امر الرائی بملاحظة افعاله و متابعته صلی اللہ علیه و سلم بالذکر دون غیره من اهل زمانه و امر الرائی بملاحظة افعاله و متابعته فيها الى غير ذلك من الاشارة كتسمیته شیخا و كان الشیخ ابو اسحاق الشیرازی نفعنا اللہ به يفتخر بننام نبوی فیه تسمیته النبی شیخا قلت و رایت فی بعض التعالیق رساله من املاء الشیخ نفعنا اللہ ببر کاته تشتمل على نبذة من احواله الّتی لا تتلقى الّا عنہ کالمشیره الى کمال مبدئه و مآلہ فرأیت ان اذکر منها هنا ما دعت إلیه الحاجة قال بسم اللہ الرّحمن الرّحیم الحمد لله رب العالمین

والصّیلوة والسلام على سیدنا محمد و الله و صحبه اجمعین اما بعد فيقول الفقیر الى الله تعالى على بن حسام الدّین الشهیر بالمتّقی انه خطر فی خاطری ان ابین للاصحاب من اوّل امری الى آخره فاعلّمو رحّمکم الله ان الفقیر لما وصل عمری الى ثمان سنین جاء فی خاطر والدی رحمه الله ان يجعلنی مریدا لحضرۃ الشیخ باجن قدس الله سره فجعلنی مریدا و كان طریقه طریق السّماع و اهل الذوق و الصّیفیا فبایعني علی طریق المشایخ الصّوفیة و اخذت عنه و انا ابن ثمان سنین و لقنتی الذکر الشیخ عبد الحکیم بن الشیخ باجن قدس سره و کنت فی بدایه امری اکتب بصنعة الکتابة لقوتی و قوت عیالی و سافرت البلدان فلما وصلت الى الملتان صحبت الشیخ حسام الدّین و كان طریقه طریق المتّقین فصحبته ما شاء الله ثم لما وصلت مکة المشرفة صحبت الشیخ ابا الحسن البکری الصّدیقی قدس الله سره و كان له طریق التعلم و التعليم و كان شیخا عارفا کاماً فی الفقه و التّصوف فصحبته ما شاء الله و لقنتی الذکر و حصل لی من هذین الشیخان الجلیلین علیهما الرّحمة و الغفران من الفوائد العلمیة و الذوقیة التی تتعلق بعلوم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶۸

الصّوفیة فصنفت بعد ذلك کتابا و رسائل فاول رساله صنفتها فی الطّریق سمیتها تبیین الطّریق الى الله تعالى و آخر رساله صنفتها سمیتها غایة الکمال فی بیان افضل الاعمال فمن من الطّالبہ حصل منهما رساله ینبغی له ان يحصل الایخی لیلازم بینهما فی القصد انتهی قلت و بالجمله فما كان هذا الرجل الّا من حسّنات الدّهر و خاتمة اهل الورع و مفاخر الهند و شهرته تغنى عن ترجمته و تعظیمه فی القلوب یغنى عن مدحه انتهی و شیخ عبد الحق بن سیف الدین الدّھلوي البخاری در اخبار الاخیار گفته شیخ علی بن حسام الدّین بن عبد الملک بن قاضی خان المتّقی القادری الشاذلی المدینی الجشتی رحمة الله علیه کاملة واسعة تامة آبای کرام او از جونپوراند و تولد شریف وی در برہان پور وهم در اوان صغیر در هفت و هشت سالگی پدر ویرا در خدمت شاه باجن چشتی که در برہانپور بوده بر ده مرید ساخته بود دور قریب ان ایام بسفر آخرت خرامیده وی بعد از فوت پدر بمقتضای طبیعت بشری چند گاهی بذلات حسیه مشغول بوده قریب ایام شباب در ملازمت بعضی از ملوک هند آمده قدری از اموال و اشیای دنیا بدست آورد هم در آن اثنا آن جاذبه عنایت و هدایت در رسید و حقارت متع دنیا و فنای اهل آن در نظر آمد و در خدمت شیخ عبد الحکیم بن شاه باجن رسیده خرقه خلافت مشایخ چشتیه پوشید و چون در اصل فطرت وی نشئه عزیمت تقوی و ورع غالب بود بجانب دیار ملتان ۹۹۹ سفر کرد و بصحبت شیخ حسام الدین متّقی رحمة الله رسید و سلوک طریقه و ورع و تقوی را بامداد و تعاون برکات صحبت ایشان بیش گرفت و در مدت دو سال تفسیر بیضاوی و کتاب عین العلم را در ملازمت ایشان مطالعه کرده همراه زاد تقوی و راحله توفیق عزیمت حرمین شرفین زاده‌ما الله تعظیما و تشریفا یافت و در آنجا با شیخ ابو الحسن بکری رحمة الله علیه که بالاجماع از اولیاء زمان خود بود صحبت داشت و تلمذ نموده و دیگر علماء و مشایخ عصر را که در ان دیار شریف بودند دریافت و استفاده نمود و در آنجا بزرگی بود که او را شیخ محمد بن محمد بن محمد السخاوی می‌گفتند از وی خرقهای خلافت سلسله علیه قادریه و شاذلیه که بقطب الوقت شیخ نور الدین ابو الحسن علی الحشتی الشاذلی منتهی می‌شود و مدیتیه که بحضور شیخ ابو مدین شعیب المغربی قدس الله اسرارهم پوشید و در مکه معظمه رخت اقامته و استقامت نهاده عالم را بانوار طاعات و مجاهدات و باثار افاضت علوم دینی و افادت معارف یقینی مستنیر و مستفید ساخت و بجمع و تصانیف کتب و رسائل در علم حدیث و تصوّف استغلال فرمود بعد از مشاهده آثار خیر ایشان از توالیف و غیر ان عقل حیران می‌شود و بجزم حکم می‌کند که اینها بی توفیق کامل و

برکت شامل که ناشی از کمال مرتبه استقامت و رسوخ درجه ولایت باشد وجود نگیرد و جامع صغیر و کتاب جمع الجواع شیخ جلال الدین سیوطی را که احادیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۶۹

بترتیب حروف تهجی جمع کرده و ادعای احاطه جمیع احادیث نبوی از اقوال و افعال انحضرت کرده صلی اللہ علیه و سلم تبوب فرمود و بر ابواب فقهیه ترتیب داده و الحق بنظر در ان کتابها ظاهر می شود که چه کارها کرده و چه تصرفات نموده و بار دیگر منتخبی از ان گرفته و اکثر مکرات را انداخته آن نیز کتابی مهدب و منقح آمده گویند که شیخ ابو الحسن بکری می فرمودند للسیوطی متنه علی العالمین و للمتقی متنه علیه و دیگر رسائل و کتب تصنیف کرده که سالکان طریقت و طالبان آخرت را سرمایه وقت و مدد کار حال باشد مجموع تصانیف و توالیف وی از صغیر و کبیر و عربی و فارسی از صد متجاوز است و اول تصانیف او رساله تبیین الطرقست که بتصنیف آن از غیب ملهم شدن دیگر مجموعه حکم کبیر کتابیست نافع شامل خلاصه هر چه در تمامه کتب تصوفست بیاران خود می فرمود که علامت فهم کردن شما این کتاب را آنست که هر چه از و وقائع این راه مشکل شود از آنجا حل کنید و هر مسئله از مسائل این علم که پرسند از وی جواب دهید و اشتغال وی به تبع سنن و احادیث نبوی صلی اللہ علیه و سلم تا آخر وقت حیات بود که در آن وقت به مقتضای عادت بشری جنبیدن ممکن نباشد شب و روز بتالیف کتب احادیث و تصحیح و مقابله آن مشغول بودی گویند که در فهم دقائق و استنباط معانی و نکات بمرتبه رسیده بود که علمای کیار که در ان دیار شریف بودند غیر از تحریر و تحسین نمی نمودند و شیخ ابن حجر که در زمان خود اعظم فقهاء و اعلم علمای مکه معظمه بود و در ابتدای حال اوستاد شیخ بود اگر در معانی بعض احادیث متوقف و متعدد شدی بشیخ گفته می فرستاد که این حدیث را در تبوب جمع الجواع در کدام باب نهاده اند تا بقینه قیاس ان بمعنى ان پی می برد و بارها خود را نسبت بخدمت شیخ تلمیذ حقیقی می خواند و در آخر مرید شد و خرقه خلافت پوشید و علی هذا القیاس جمیع مشایخ و اکابر آن وقت بکمال فضل و ولایت وی معترف و در رعایت تعظیم و تکریم وی متفق بودند و الان نیز خواص و عوام آن دیار چنانچه مشایخ سلف را یاد کنند او را نیز یاد می کنند و باقطع نظر از تصانیف کتب و نشر علوم که علمای ظاهر را نیز بعد از حصول توفیق و برکت میسر باشد آنچه از ریاضات و مجاهدات و کرامات و محاسن اخلاق و محسن اوصاف و رزانست افعال و ممتاز احوال و رعایت آداب ظاهر و باطن و تقوی و ورع از وی نقل می کنند اول دلیلست بر کمالات باطنی و احوال حقیقی وی الخ و نیز شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته و شیخ اجل على متفق در تبوب جمع الجواع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا نهاده الخ و غلام علی از او بلگرامی در سحبه المرجان فی آثار هندوستان گفته مولانا الشیخ علی المتقی هو من اعظم الاولیاء و اکابر الاقیاء آباؤه من جونفور و مسقط راسه بر هانفور من بلاد الدّکن تلمیذ علی الشیخ حسام الدّین الملّانی و غیره من العلماء ثم سافر سنه ثلاث و خمسین و تسعماهه الى الحرمين الشریفین زادهما اللہ شرفا و صحاب الشیخ أبا الحسن البکری

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۰

و تلمذ علیه و تدیر المکة المعظمہ و اشتغل بالتدريس و التالیف و رتب جمع الجواع للسیوطی علی ابواب الفقهیه و کان الشیخ ابو الحسن البکری یقول للسیوطی متنه علی العالمین و للمتقی متنه علیه و تصانیفه المطولات و المختصرات من العربیه و الفارسیه متتجاوزه عن المائة و کان الشیخ ابن حجر صاحب الصواعق المحرقة استاذ للمتقی و فی الآخر تلمذ علی المتقی و لبس الخرقه منه قضی نحبه فی الثانی من جمادی الاولی سنه خمس و سبعین و تسعماهه و تاریخ وفاته قضی نحبه و کتب یوم وفاته وصیه نسختها هذه بسم الله الرحمن الرحیم و الصیلواه و السیلام علی سیدنا محمد و علی الله و صحبه اجمعین هذه ما اوصلی به الفقیر الى الله علی بن حسام الدّین الشهیر المتقی فی یوم خروجه من الدّنیا و دخوله فی الآخرة ان هذا الفقیر لما کان صغیرا جعلنى والدى رضی الله عنہ مریدا للشیخ الاجل باجن قدس سرہ و کان طریقه رحمه الله طریق السّماع و الصّفا و الوجد و الهیمان فلما وصلت الى سنه التّمیز بین الحق و الباطل

اخترته و رضيت به شيخا عملا بما قالوا ان الصّبى إذا جعل مرید الشیخ فهو بالخیار بعد البلوغ ان شاء جعله شیخا و ان شاء اتخد لنفسه شیخا آخر و موافقه لوالدی فيما اختار لی فلما مات والدی و شیخی رضی الله عنہما لبست خرقہ مشایخ چشت من الشیخ عبد الحکیم بن الشیخ باجن قدس سره ثم اردت صحبت شیخ یرشدنی و یدلّنی على ما اھمنی من طریق الحق فقصدت بلاد ملتان و صحبت الشیخ العارف بالله حسام الدین المتقی رحمة الله عليه و الغفران مدة ثم سافرت الى الحرمين الشریفين و صحبت الشیخ العارف بالله ابا الحسن البکری قدس سره و اخذت عنه الخرقہ القادریة و الشاذلیة و المدینیة و لبست هذه الخرقۃ الثلاث من الشیخ محمد بن محمد السیخاوی قدس سره و تاج الدین احمد دھیان در کفایة المتعلق كما سمعت سابقا گفته کتاب التبوبین للجامع الكبير والصیغه المذکورین مع زیاده فی الكبير للامام العلامہ قبله اهل السیلوک نور الدین علی بن حسام الدین المتقی رحمة الله تعالى اخبر بهما و سائر مؤلفاته عن العلامہ علی بن الامام عبد القادر الطبری المکی عن صہر الشیخ محمد عارف عن والدہ شیخ اهل العرفان عبد الوهاب بن ولی الله الہندی عن مؤلفها استاذہ العارف بالله تعالی الشیخ علی بن حسام الدین المتقی فذکر بها و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الشیخ علی المتقی بن حسام الدین عبد الملک بن فاضیخان القادری الشاذلی المدنی چشتی اصله من جونفور و مولده برہانفور من بلاد الدکن تلمیذ علی الشیخ حسام الدین الملتانی و غیره من العلماء ثم سافر فی سنة ۹۵۲ الى الحرمين الشریفين و صحبت الشیخ ابا الحسن البکری و تلمذ علیہ یقول البکری للسیوطی منه علی العالمین و للمتقی منه علیہ اشتغل بالتدريس والتالیف و رتب جمع الجوامع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۱

للسیوطی علی الفقه تزید مؤلفاته علی المائة و كان الشیخ ابن حجر المکی الفقیه الشافعی صاحب الصواعق المحرقة استاذہ و فی الآخر تلمذ علیه و لبس الخرقۃ منه توفی رح فی سنہ ۹۷۵ تاریخ وفاتہ قضی نجہ ذکر له الشیخ عبد الحق الدهلوی ترجمة حافله فی المقصد الاول من کتابه زاد المتقین فی سلوک طریق اليقین و اثنی علیه کثیر او حزر احواله الشریفة فی ابوب خمسة بایضاح تام و للشیخ عبد الوهاب المتقی کتاب سماه اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی ابان فیه عن فضائله الكثیرة و هو حقیق بذلك وقد وقفت علی توایفه فوجدتھا نافعۃ مفیدۃ ممتعۃ تامۃ و نیز مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النباء گفته علی بن حسام الدین بن عبد الملک بن قاضی خان المتقی جونپوری الاصل برہانپوری المولد بود در سنہ ثلث و خمسین و تسعمائے بحرمین شریفین خرامید و در مکه معظمہ رحل اقامت افکند از کثرت ریاضت و تقوی و نشر علوم ظاهر و باطن غلغله بملاعه اعلی رسانید خواص و عوام آن بقیه مقدسه بکمال فضل و ولایت او اعتراض داشتند شیخ ابن حجر هیتمی مکی مفتی حرم محترم مولف صواعق محرقة در ابتدای حال استاد او بود آخر خود را تلمیذش می خواند و رسم ارادت بجا آورد و خرقہ خلافت پوشید عدد تصانیفیش از صد متباوزست شیخ عبد الحق دھلوی که مرید شیخ عبد الوهاب خلیفه اوست ذکرشن در اکثر تصانیف خود آورده در زاد المتقین و اخبار الاخیار اطالت در بیان احوالش بسیار نموده و گفته شیخ عبد الوهاب در مجلی احوال ایشان رساله نوشته مسمی باتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی و از وی نقل کرده که گفت خانه دیدم بغایت آراسته و پیراسته بر صفت بهشت پر انوار و انهار روی شیخ علی متقی نشسته اند و انهار و جداول مختلف در صغیر و کبر در صحن خانه جاری بودند اشارت نبھری کردن که این جامع کبیرست و نبھری دیگر که این جامع صغیرست و بجدولی ۹۹۹ اشارت می کند که این فلان رساله است و بجدول دیگر که این فلان همچنین کتب و رسائل را نام می برند و هر یکی را نبھری و جدولی تعیین می نمایند می گفتند که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضایع نشود و اگر آن را گم کنند باز یابند انتہی فهذا علی المتقی راس علمائهم فی الرّہد و التقی الحائز لمدائح تعجب اهل النّہی الّذی اشار بزعمهم الی اتباعه المصطفی، و صرّح بکونه افضل اهل زمانه فيما یبصره النّائم و یرى، قد اورد فی کتابه هذا الحديث الوثیق العری، و ذکر منه عدّة طرق و روی، فلا ادری کیف یسوغ لاحد من اهل الحجی، ان ییطل هذا الخبر اتباعا للهوى، فیهلك و یخسر و یردی، و یبدی انه ضلل و غوى، و لزیغه نسی الحق فسوف ینسی و کتاب کنز العمال از کتب مشهوره بین اهل الفضل و

الكمال و داخل اجازه مشایخ اقیال و روایات مذکور در معرض احتجاج و استدلالست انفا دانستی که تاج الدین احمد الدهان در کفایة المتطلع آنرا ذکر نموده بودن آن از مرویات شیخ خود حسن عجمی عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۲

که یکی از ان مشایخ سبعه است که شاه ولی الله باتصال سند خود بایشان حمد الهی بجا آورده ظاهر فرموده و مصطفی ابن عبد الله القسطنطینی المشهور ب حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون بعد ذکر جمع الجوامع آن را ذکر نموده کما سبق و مولوی حیدر علی معاصر در ازالۃ الغین گفته نه یعنی که قدوة المحدثین یعنی مسلم رحمه الله تعالی در صحیح خود که از مأخذ جامع الاصول است احادیثی که مدلولش حکم نکیر بر خلفا و امراست روایت می نماید وزیر همین احادیث که مخاطب از غایت نصب آن را مستلزم حرمت خروج امام حسین قرار داده می نهد و تفصیل بین قسم احادیث از کتب دیگر که جامع احادیث باشند زیاده تر دریافت تواند شد صاحب کنز العمال بعد ذکر احادیث مذکوره و مانند آن فصلی منعقد می کند و می گوید الفرع الثالث فی جواز مخالفۃ الامیر و عدم اطاعتہ و بعد ازین احادیثی که جمع کرده و از کتب محدثین آورده بعضی از ان این ست لا طاعة لاحد فی معصیۃ ائمۃ الطاعۃ فی المعروف قدن

عن علی رضی الله عنه لا طاعة لمخلوق فی معصیۃ الخالق حم ک عن عمران و الحكم بن عمرو الغفاری سیکون علیکم ایمۀ یملکون ارزاقکم یحدثونکم فیکذبونکم و یعلمون فیسیئون العمل و لا یرضون منکم حتی تھسنوا قبیحهم و تصدّقو کذبهم فاعطوهם الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل علی ذلك فهو شهید طب عن أبي سلالة

السمع و الطاعۃ حق علی المرء المسلم فيما احب او کره ما لم یؤمر بمعصیۃ فلا سمع علیه و لا طاعۃ حم قع عن ثوبان من ارضی سلطانا بما یسخط ربہ خرج عن دین الله ک عن جابر اسمعوا هل سمعتم انه سیکون بعدی امراء فمن دخل عليهم فصدقهم بکذبهم و اعانهم علی ظلمهم فلیس منی و لست منه و ليس بوارد علی الحوص و من لم یدخل علیهم و لم یعنیهم علی ظلمهم و لم یصدقهم بکذبهم فهو منی و انا منه و هو وارد علی الحوض

ت صحیح غریب ن حب عن کعب بن عجرة ان الله لم یبعث نبیا إلا و له حواریون فیمکث بین اظهارهم ما شاء الله یعمل فیهم بکتاب الله و سُنَّة نبیه فاذا انقرضوا کان من بعدهم امراء یرکبون روس المنابر یقولون ما تعرفون و یعلمون ما تنکرون فاذا رأیتم اولئک فحق على کل مؤمن یجاهدهم ییده فان لم یستطع فبلسانه فبلقبه لیس وراء ذلك الاسلام عن علی رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم معریبہ و استعمل علیهم رجلا من الانصار فامرهم ان یسمعوا له و یطیعوا فلما خرجوا اوجد علیهم فی شيء فقال أليس قد امرکم رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تطیعونی قالوا بلی قال اجمعوا حطبا ثم دعا بنار فاضرمتها فیه ثم قال عزمت علیکم لتدخلنها فهم القوم ان یدخلوها فقال لهم شاب منهم ائمۃ الطاعۃ فرجعوا الى رسول الله صلی الله علیه و سلم من النار فلا تعجلوا حتى نقی التبی صلی الله علیه و سلم فان امرکم ان تدخلوها فادخلوها فرجعوا الى التبی صلی الله علیه و سلم فاخبروه فقال لو دخلتموها ما خرجتم منها ابدا و

فی لفظ لو دخلوها لم یزالوا فیها الى يوم القيمة لا طاعة فی معصیۃ الله ائمۃ الطاعۃ فی المعروف عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۳

طحم ش خ م د ن ع محصل معانی این روایات آنست که سمع و طاعت تا وقتیست که حکام و امرا امر معروف نمایند و هر گاه فسق و فجور و رزند و خلاف شریعت بعمل آرند انقیاد و امتحان نیست و قریبست که حکام جور فراهم آیند و طالب خوشامد باشند و درباره عمل قبیح و دروغ خود طمع تصدیق و تحسین دارند و کلمه حق روبروی شان بگوئید تا که راضی باشند و هر گاه تجاوز نمایند و نوبت بقتل و قتال انجامد هر کسی که بر اظهار حق گشته شود او شهید خواهد شد و برضوان و همسایگی حق خواهد پیوست و کسی که راضی کند حاکم را بچیزی که خدا بر آن خشم فرماید از دین خارج شد و کسی که داخل شود بر حکام جور

و دروغ آنها را تصدیق کند و بر ظلم شان اعانت نماید مرا با وی کاری نیست و او را با من و هر گز وارد نشود بر حوض کوثر و هر که بر خلاف مذکور عمل نماید من ازویم و او از من و بر حوض کوثر وارد خواهد شد و بدرستی که خدای عز و جل مبعوث نکرد هیچ نبی را مگر بودند خواص اصحاب او که شریعت را بر پا دارند هر گاه ملازمین نبی منقرض شوند امرا به مرستند و منکرات بعمل آرند در این وقت بر هر مؤمن حسب طاقت جهاد می یابد بدست خود و اگر نتواند جهاد لسانی کند و اگر بربین هم قدرت نیابد اعمال آنها را بد بداند و این کمترین مرتبه اسلام است و در صحیح بخاری هم مرویست که حضرت صلی الله عليه وسلم لشکری فرستاد و مردی را از جمله انصار رئیس گردانید و امر فرمود که اطاعت او کنند چون روانه شدند قضا را آن رئیس در امری متغیر شد و گفت که آیا حضرت نفرموده بود که اطاعت بکنید گفتند چنینست که تو می گوئی فرمود تا هیزم جمع کردند و آتش افروختند باز امتحانا یا بوجه دیگر گفت که داخل شوید اهل لشکر قصد کردند که در آتش درآیند و خاکستر شوند جوانی از آن میان گفت که پناه بکنف پیغمبر صلی الله عليه وسلم گرفته بودیم که از آتش نجات یابیم بعد اسلام دخول در آتش چه معنی داشته باشد تعجیل نکنید و نزد حضرت صلی الله عليه وسلم بروید اگر حکم فرماید بطیب خاطر در آتش درآئید حضرت فرمود اگر داخل می شدند باز هر گز از آتش بیرون تا قیامت نمی آمدند طاعت حکام تا همان وقتست که بمعرفت حکم کنند نه بمعصیت الى غیر ذلک من الاحادیث انتهی و نیز مولوی حیدر علی در منتهی الكلام گفته مخفی نماند که حضرت ام المؤمنین عائشه بسیاری از مناقب حضرت امیر و بتول زهراء و ذریت طاهره ایشان بارها بر زبان آورده چنانچه بر محدثین محتاج نمی ماند درین مقام ناگزیر بر بعضی از احادیث اکتفا می رود و از آنجمله روایت امام احمد در مسند خویشست از ام المؤمنین مذکور که من کنت مولاه فعلی مولا

والبن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده و از آنجمله روایت طبرانی در کبیر از آنجنابست که النظر الى وجه علی عبادة
و این روایت را حاکم هم در مستدرک خویش آورده از آن جمله حدیث اوست عن عائشه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۴

عن فاطمه یا فاطمه لا ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین و سیده نساء المؤمنین و سیده نساء هذه الامة و از آنجمله روایت ابن أبي شییه است عن عائشه فاطمه سیده نساء العالمین بعد مریم ابنة عمران و اسیة امرأة فرعون و خديجه ابنة خویلد و از آنجمله روایت ابو داود و حاکمست

عن عائشه اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امّتی ستقتل ابني هذا يعني لحسین و اتانی بتربیة من تربته حمراء چنانچه بر ناظر تالیفات شیخ سیوطی و متقدی مخفی نیست

وجه هشتاد و یکم

آنکه میرزا مخدوم شریفی حدیث طیر را در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد نموده چنانچه در کتاب نوافض در فصل ثانی از فصول کتاب گفته

فی فضائل علی ابن أبي طالب رضی الله عنه عن انس بن مالک قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم يوم الاثنين و صلی الله علیه يوم الثلاثاء اخرجه الترمذی و عن ابن عباس قال اول من صلی علی اخرجه الترمذی و عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال اول من اسلم علی

قال عمر بن مرّة فذكرت ذلك لابراهيم النخعى فانكره وقال اول من اسلم ابو بكر الصديق اخرجه الترمذى و عن سعد بن أبي وقاص قال لما آخى رسول الله صلّى الله عليه وسلم بين اصحابه جاءه على تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين اصحابك فلم تواخ بيبي و بين احد فقال فسمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلم يقول انت اخي في الدنيا والآخرة اخرجه الترمذى و عن ابن عمر ان رسول الله صلّى الله عليه وسلم قال من كنت مولاه فعلى مولاه اخرجه الترمذى و عن زيد بن ارقم ان رسول الله صلعم خلف على بن أبي طالب في غزوة تبوك فقال على يا رسول الله أختلف في النساء والصبيان فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لابني بعدى اخرجه البخارى و مسلم و الترمذى عن سعد بن أبي وقاص ان معاوية بن أبي سفيان امره فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب اما ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلّى الله عليه وسلم فلن اسبه لان يكون لي واحدة احب الى من حمر النعم سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلم يقول له و خلفه في بعض مغازييه فقال له على يا رسول الله خلقتني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلّى الله عليه وسلم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدى و سمعته يقول يوم الخير لاعطين الرأي غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله قال فتطاولنا فقال ادعوا لي عليا فاتى به ارمد وبصق فى عينيه و دفع الرأي إليه ففتح الله عليه و لما نزلت هذه الآية ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم

دعا رسول الله صلّى الله عليه وسلم علينا و فاطمة و حسنا و حسينا فقال اللهم هؤلاء اهل اخرجه مسلم و الترمذى و عن عمران بن حصين قال قال بعث رسول الله صلّى الله عليه وسلم جيشا واستعمل عليهم على بن أبي طالب فمضى في السيرية فاصاب جارية فانكرها عليه و تعاقد اربعة من اصحاب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۵

رسول الله صلّى الله عليه وسلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلّى الله عليه وسلم أخبرناه بما صنع على و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدأ و برسول الله صلّى الله عليه وسلم ثم انصرفوا إلى رحالهم فلما قدمت السيرية فسلموا على رسول الله صلّى الله عليه وسلم فقام أحد الاربعة فقال الم ترى على بن أبي طالب فعل كذا وكذا فاعرض عنه رسول الله صلّى الله عليه وسلم ثم قام الثاني فقال مثل ما قال فاعرض عنه رسول الله صلّى الله عليه وسلم ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما ثم قام الرابع فقال ما قالوا فاقبل إليهم رسول الله صلّى الله عليه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ثلثا ان علينا مني وانا منه و هو ولئ كمل مؤمن بعدى اخرجه الترمذى

و عن حبشي بن جنادة ان رسول الله صلّى الله عليه وسلم قال على مني وانا من على لا يودي عنى الاانا او على اخرجه الترمذى و عن انس قال كان عند رسول الله صلّى الله عليه وسلم طير فقال اللهم ائنني باحت خلقك إليك يأكل معى هذا الطير فجاء على فاكيل معه اخرجه الترمذى

ازين عبارت ظاهرست که صاحب نواقض حدیث طیر را در جمله فضائل ثابتہ برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام داخل ساخته همت باثبتات آن گماشته و بسبب نقل آن از ترمذی بتخجیل منکرین کما ینبغی پرداخته فالحمد لله الذى انطق صاحب النواقض بما ینقض ظهر المنکرین الحائدين و یحدو على رفض عناد المبطلين الجاحدين و یدرأ في صدور المتعنتين الكاشحين و یندر القذى في عيون الغاشین الغير الناصحين و یبدی شین الماثنين و الله لا یهدی کید الخائن

و العجب من الكابلي الكاب کاس الدين كيف لم يحتفل بفادة صاحب النواقض الذى عنده هو بمکان رزين و مع التقليد له و الاقتداء به و احتقاد اصاره و تحمل اوزاره و اقتصاص آثاره في مخالفه الحق و اليقين لم يعرج على اتباعه و وفاقه في ایثار الصیدق

وجه هشتاد و دوم

آنکه ابراهیم بن عبد الله الوصاپی الیمنی الشافعی که حسب افاده علامه عجیلی در ذخیره المال از اجله علماست و فاضل مولوی حسن زمان در قول مستحسن او را بوصف شیخ محدث یاد می فرماید حدیث طیر را بطرق متعدد روایت کرده چنانچه در کتاب الاكتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء که از کتب مقبوله ممدوحه است و علامه عجیلی در ذخیر المال و محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن جابجا استناد بان می نمایند و عظمت و جلالت و رفعت و فخامت مرویات آن از صدر خودش ظاهرست گفته

عن انس رضی الله عنه قال قدّمت لرسول الله صلی الله عليه و سلم طیراً فسّمی و اکل لقمة و قال اللهم ائتنی باحبت الخلق إليک و الی فاتی علی فضرب الباب فقلت من انت فقال علی فقلت ان رسول الله صلی الله عليه و سلم علی حاجه ثم اکل لقمة فقال مثل الاول

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۶
فضرب على الباب فقلت من انت قال على فقلت ان رسول الله صلی الله عليه و سلم على الحاجة ثم اکل لقمة فقال مثل ذلك فضرب على فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم يا انس افتح الباب فدخل فلما رأه النبي صلی الله عليه و سلم تبسم ثم قال الحمد لله الذي جعلك ممن يحبه الله و رسول فانی دعوت الله فی کل لقمة ان یاتینی باحبت الخلق إليه و الی فکنت انت قال فو المذى بعثك بالحق انى لأضرب الباب ثلث مرات و يردني انس فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم لم رددته قال كنت أحب معه رجالا من الانصار فتبسم رسول الله صلی الله عليه و سلم وقال ما يلام الرجل على حب قومه اخرجه ابن عساکر و الحافظ محب الدين بن البخاري في تاریخیهما

و نیز در اکتفا گفته و عنہ ای
عن انس رضی الله عنه ان ام سلمه اتت النبي صلی الله عليه و سلم بمحاجلات قد شوتهن فقال النبي صلی الله عليه و سلم اللهم ائتنی باحبت خلقک إليک و یاکل معی من هذا الطیر قال انس فجاء علی بن أبي طالب فقال استاذن لی علی رسول الله صلی الله عليه و سلم فقلت هو علی حاجه و احبتی ان یجيء رجل من الانصار فرجع ثم دعا فسمع رسول الله صلی الله عليه و سلم فقال ادخل یا علی اللهم و الی اللهم و الی اللهم و الی اخرجه ابن عساکر فی تاریخه
و نیز در اکتفا گفته

عن عبد الله القشيری قال حدثی انس رضی الله عنه قال كنت احجب رسول الله صلی الله عليه و سلم فسمعته بقول اللهم اطعمنا من طعام الجنّه فاتی بلحم طیر مشوی فوضع بین يديه فقال اللهم ائتنا بمن تحبه و يحبک و يحبب نبیک و يحبب نبیک فاذا علی بن أبي طالب على الباب فاستاذنی فلم اذن له احسب انه قال ثلث مرات فدخل بغير اذنی فقال النبي صلی الله عليه و سلم ما بظا بك یا علی قال یا رسول الله جئت لادخل فحجبی انس فقال لم حجبت قال یا رسول الله لما سمعت الدّعوة احبتی ان یجيء رجل من قومی فتكون له فقال النبي صلی الله عليه و سلم لا یضر الرّجل محبه الرّجل قوله ما لم یبغض سواهم اخرجه ابن عساکر فی تاریخه انتهی فظهور و سطع و وضح و لمع بعون المنعم المتفضل بجمیل المواهب ان فی تخریج صاحب الاكتفاء حدیث الطیر من عدّه طرق و تعریفه من اسنی المطالب* و ابھی المناقب* و روایته فی كتابه المذی یظهر من صدره کونه فی رفع المراتب* و منع المناصب* اکتفاء و اقتناعنا لکل منصف للحق طالب* و هدایة و إرشادا لکل مستبصر عن الرشد غير راغب*

آنکه عطا الله بن فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدين المحدث حديث طیر را روایت کرده چنانچه در اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در اول آن تصریح کرده که آن را از کتب معتبره بر طریقه اهلیت علیهم السلام جمع کرده می‌فرماید الحادی و العشرون

عن انس قال اهدی الى التبی صلی الله عليه وسلم طیر یسمی الحجل و فی روایة ما اراه الـ حباری و فی روایة اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم طیر نضیج فاعجبه فقال اللہم ائنی باحـ الخلق إلـیک و الـی یاکـل معـی من هـذا الطـیر فجـاء عـلـی فـقـرـع الـبـاب فـقـلـت انـ رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغـول و كـنـت اـحـبـ انـ یـکـون لـرـجـل مـنـ الـاـنـصـار ثـمـ اـتـی عـلـی فـقـرـع الـبـاب فـقـلـت انـ رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغـول ثـمـ اـتـی الـثـالـث فـقـال رـسـوـل الله صـلـی الله عـلـیـه و سـلـمـ اـدـخـلـه فـقـدـ عـنـیـتـه فـلـمـ اـنـ قـبـلـ قـالـ ماـ حـبـسـکـ یـرـحـمـکـ الله قـالـ هـذـهـ آـخـرـ ثـلـاثـ مـرـاتـ کـلـ ذـلـکـ کـانـ اـنـسـ یـقـوـلـ اـنـکـ مشـغـولـ عـلـیـ حـاجـةـ فـقـالـ یـاـ اـنـسـ ماـ حـمـلـکـ عـلـیـ ذـلـکـ وـ قـالـ قـدـ سـمـعـتـ دـعـوـتـکـ فـاـحـبـیـتـ اـنـ تـکـونـ لـرـجـل مـنـ الـاـنـصـار وـ فـیـ روـایـةـ قـالـ مـنـ قـوـمـیـ قـالـ مـجـلـسـ عـلـیـ فـاـکـلـ مـعـهـ پـسـ بـحـمـدـ اللهـ المـنـانـ اـزـينـ اـفـادـ جـمـالـ بـاـ کـمـالـ بـطـلـانـ اـحـتـیـالـ مـاـکـرـیـنـ ضـلـالـ وـ اـعـتـلـالـ جـاحـدـینـ فـضـلـ وـصـیـ رـسـوـلـ ذـوـ الـجـلـالـ وـ خـرـوـجـشـانـ اـزـ جـادـهـ نـقـدـ وـ اـعـتـدـالـ وـاضـحـ لـایـحـ گـرـدـیدـ اـخـتـلـالـ خـالـ وـ اـعـلـالـ بـالـشـانـ بـاـ اـبـلـاءـ بـدـاءـ عـضـالـ عـنـاـ وـ آـلـ عـلـیـهـ الصـیـلـوـةـ وـ السـلـامـ باـهـتـ؟ـ؟ـ الشـمـالـ بـحـیـزـ ثـبـوتـ وـ تـحـقـقـ رـسـدـ وـ لـعـمـرـیـ اـنـ مـنـ حـادـ عـنـ الـحـقـ وـ مـالـ*ـ وـ رـکـنـ الـبـاطـلـ والـ*ـ هـکـذاـ یـؤـخـذـ عـنـ الـیـمـ وـ الشـمـالـ*ـ وـ بـعـاـجـلـ بـالـقـنـکـ وـ الصـیـبـالـ*ـ وـ اللهـ الـهـادـیـ اـلـیـ حـسـنـ الـمـآـبـ وـ الـمـآلـ*ـ وـ مـخـفـیـ نـمـانـدـ کـهـ جـمـالـ الدـینـ مـحـدـثـ اـزـ اـکـاـبـرـ مـحـدـثـینـ ثـقـاتـ وـ مـشـاهـیـرـ مـنـقـدـیـنـ اـثـبـاتـ وـ اـعـلـامـ مـحـقـقـیـنـ عـالـیـ صـفـاتـ وـ اـفـاخـمـ مـشـایـخـ مـدـقـقـیـنـ عـالـیـدـرـجـاتـ مـدـایـحـ عـظـیـمـهـ وـ مـکـارـمـ جـسـیـمـهـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۷
گردید که او از مشایخ اجازه اعظم و کبراء متنسبین مثل سالم بن عبد الله بصری و علی بن محمد شوکانی و محمد بن علی شنوانی و محمد عابد سندي و ابو علی محمد صفوی جوفاموی و شاه ولی الله والد مخاطب و خود شاه صاحب می باشد و کفی بذلك شرعاً لا يدرك غایته* و فخرًا لا يرام نهايته

وجه هشتاد و چهارم

آنکه شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علی الجفری حدیث طیر را روایت کرده چنانچه در کنز البراهین الکسیّه و الاسرار الوهیّۃ الغیّیّۃ لسدات المشایخ الطریقۃ العلویّۃ الحسینیّۃ الشعیّۃ گفته و
اهدی الى رسول الله صلی الله علیه وسلم طیر فقال اللہم ائنی باحـ خلقـکـ إلـیکـ یـاـکـلـ مـنـ هـذاـ الطـیرـ وـ اـهـدـتـ اـمـرـأـ مـنـ الـاـنـصـارـ الى رسول الله صلی الله علیه وسلم طیرین بـینـ رـغـیـفـینـ فـقـالـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ اللـهـمـ اـیـتـیـ باـحـ خـلـقـکـ إـلـیـکـ وـ الـیـ رـسـوـلـکـ فـاتـیـ عـلـیـ فـضـرـبـ الـبـابـ فـقـالـ لـهـ اـنـ رسولـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ عـلـیـ حـاجـةـ ثـمـ ضـرـبـ الـبـابـ فـقـالـ لـهـ مـثـلـ ذـلـکـ ثـمـ ضـرـبـ الـبـابـ وـ رـفـعـ صـوـتـهـ فـقـالـ رسولـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ یـاـ اـنـسـ اـفـتـحـ الـبـابـ فـلـمـ رـاهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ تـبـسـمـ ثـمـ قـالـ الحـمـدـ لـلـهـ الـذـیـ جـعـلـکـ اـحـبـ الـخـلـقـ إـلـیـهـ کـنـتـ اـکـلـ ثـمـ اـدـعـوـ فـیـ کـلـ لـقـمـةـ اـنـ یـاتـیـنـیـ باـحـ خـلـقـ إـلـیـهـ وـ الـیـ فـکـتـ اـنـ قـفـالـ وـ الـلـذـیـ بـعـثـکـ بـالـحـقـ اـنـ لـاـ ضـرـبـ الـبـابـ ثـلـاثـ مـرـاتـ وـ یـرـدـنـیـ اـنـسـ فـقـالـ رسولـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ رـدـدـتـهـ قـالـ کـنـتـ اـحـبـ مـعـهـ رـجـلاـ مـنـ الـاـنـصـارـ فـبـیـسـمـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ وـ قـالـ لـاـ یـلـامـ الزـجـلـ عـلـیـ حـبـ قـوـمـهـ

ازین عبارت ظاهرست که علامه جفری از جفیر تحقیق سهم جگر دوز بسینه پر کینه منکرین و جاحدین روان ساخته و مبطلين و حائدين را در عذاب الیم تحجیل عظیم انداخته که قطعاً و حتماً و یقیناً و جزماً اثبات حدیث طیر نموده قصب السبق در احقاق حق و

از هاق باطل رو به فوضح و ظهر، ان افاده الجفری کافیه لرد و سواس من نکت ذمیه الحق و خفر* و نبذ ال الصدق و راءه و غدر* و جحد الحديث الشريف و رده و ابطله و انکر* فصدق عليه قوله تعالى إِنَّهُ فَكَرَ وَقَدَرَ، فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرَ، ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرَ، ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَذْبَرَ وَأَسْتَكْبَرَ، فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثِرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ

و مخفی نماند که جفری صاحب کنز البراهین از اکابر ثقات معروفین و اجله اثبات مشهورین و افاحم مشایخ معتمدین و اعاظم اساطین معتبرینست محمد بن فضل الله المحبی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن أبي بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الاستاذ الاعظم الفقیه المقدم عرف کسلفه بالجفری بضم الجیم و سکون الفاء ثم بعدها راء المفضل الكامل الماجد القاضی الاجل المحترم کان من رؤسae العلم جلیل المقدار ذائع الذکر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۸

مقبول السیمعة وافر الحرمة ولد بقریة تریس بالسین المهملة و حفظ القرآن و اخذ عن جماعة من العارفين ثم دخل بلاد الهند و السواحل و اخذ عن اجلاء لقیهم من العلماء الاعلام و ضبط و قید و رحل الى الحرمين و فاق في العلوم النقلیة و العقلیة ثم تدیر بندر الشحر فاشتهر بها و علاصیته و اقبل عليه اهلها و عظموه و اجلوه و ولی بها مشیخه التیدریس بالمدرسة السیلطانیه فدرس في العلوم الشرعیه و افاد و انتفع به خلق کثیر و ولی خطابة الجامع ثم ولی القضاء و جمع بين اطراف الریاسة و المراتب وبالجملة فقد کان من صدور العلماء الاعلام و كانت وفاته بندر الشحر في صفر سنہ ثلاث و ستین و الف و مخفی نماند که محمد امین صاحب خلاصه الاثر از اجله عالی فخر و اعظم جلیل القدرست محمد افندي بن علی افندي بن بها و الدین محمد افندي المرادی البخاری الدمشقی النقشبندی مفتی الحنفیه در سلک الدر فی اعیان القرن الثاني عشر گفته محمد امین المحبی بن فضل الله بن محب الله بن محمد محب الدین بن أبي بکر تقوی الدین بن داود المحبی الحموی الاصل الدمشقی المولد و الدار الحنفی العلامه الادیب فرید العصر و یتیمۃ الدّهر المؤرخ الدّهر العقول باشایه البیدع الفاضل الزکی اللوذعی الالمعی الشاعر الماهر الفائق الحاذق النبی اعجوبه الزمان مع لطافة عجیبه و طلاقه غریبه و نکات طریفه و شواهد لطیفه ولد بدمشق فی سنہ احادی و ستین و الف و نشأ بها فی کنف والده و استغل بطلب العلم فقرأ على العلامه الشیخ ابراهیم الفتال و الشیخ رمزان العطیفی و الاستاذ الشیخ عبد الغنی النابلسی و الشیخ علاء الدین الحصکفی مفتی دمشق و الشیخ عبد القادر العمی بن عبد الهادی و الشیخ نجم الدین الفرضی و اخذ طریق الخلوتیه عن الشیخ محمد العباسی الخلوتی و اخذ بعض العلوم عن الشیخ محمود البصیر الصالحی الدمشقی و اخذ عن الشیخ عبد الحیی العسكري الدمشقی و أجاز له الشیخ یحیی الشماوی و الشیخ محمد بن سلیمان المغربی و اخذ بالحرمين عن جماعة من علمائهم منهم الشیخ حسن العجیمی المکی و الشیخ احمد التخلی المکی و الشیخ ابراهیم الخیاری المدنی حين ورد من الشام و غيرهم و مهر و برع و تفوق في فنون العلم و فاق في صناعة الابلیغ و نظم الشعر و ظهر فضله و كان يكتب الخط حسن العجیب و ألف مؤلفات حسنة بعد ان جاوز العشرين منها الذیل على ریحانة الشهاب الخفاجی سماه نفحۃ الریحانه و رشحة طلاء الحانه و التاریخ لاهل القرن الحادی عشر سماه خلاصه الاثر فی تراجم اهل القرن الحادی عشر ترجم فی زهاء ستة آلاف و هو مشهور و المعول علیه فی المضاف و المضاف إلیه و المثنی الی کاد یشنی و قصد السیل فیما فی لغة العرب من الدّخیل و الدر المرصوف فی الصفة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۷۹

و الموصوف و کتب حصة على دیوان المتنبی و حاشیه على القاموس سماها بالناموس صادفته المنیه قبل ان تکمل و کتاب امالی و دیوان الشعر و غيرها من درر غرره و تحائف فکره و رحل للروم و للدیار الحجازیه و ناب فی القضاe بمکه و رحل للدیار المصریه و ناب فی القضاe بمصر و حج بیت الله الحرام و ولی تدریس المدرسه الامینیه بدمشق و بقیت علیه الی وفاته قال الشمس الغزی فی کتابه لطائف المنیه اجتمعt به مرتین فی خدمه والدی فانه کان بینه و بین المترجم موذة اکیده و سمعت من فوائدہ و شعره و کان قد ادر که الهرم بسبب استیلائه الامراض علیه انتھی الی ان قال المرادی بعد ذکر نبذة من اشعار المحبی له غیر ذلك من النّظام و النّثار

المزرى بكاسات العقار و كانت وفاته فى ثامن عشر جمادى الاولى سنة احدى عشرة و مائة و ألف و دفن بترية الذهبية من مرج الدّدحاج قبالة قبر العارف أبي شامة و كثراً الاسف عليه و قامت عند الادباء ماتمه فرثى بالقصائد العديدة منها ما قاله الشيخ صادق أفندي الخراط من قصيدة مطلعها

هذا المصاب الذى كنا نحداذه القلب من هو له شقت مرائره
بئس الصياغ صباح البين لاطلعت شموسه بل ولا لاحت بشائره
اهدى لنا جمل الاكدار مطلقة فلا رعى الله ما اهدت بوادره
و هي طوله جداً و ترجمة الامين حقيقة بالتدوين و في هذا القدر كفاية لاهل الدراية

وجه هشتاد و پنج

آنکه ابو مهدی عیسی بن محمد الشعالی الجعفری در مقالید الاسانید در ترجمه محمد بن عبد الله الحاکم گفته و قال الخطیب البغدادی کان الحاکم ثقہ و کان بمیل الى التشیع و جمع احادیث و زعم انها صحاح على شرط البخاری و مسلم منها حدیث الطیر و من كنت مولاه فعلى موالاه فانکرها عليه اصحاب الحديث و لم يلتقطوا الى قوله قال الحافظ الذهبي و لا ريب ان في المستدرک احادیث كثيرة ليست على شرط الصحة بل فيه احادیث موضوعة شأن المستدرک باخارجها فيه و اما حدیث الطیر فله طرق كثيرة جداً قد افردتھا بمصنف و مجموعها يوجب ان الحديث له اصل و اما

حدث من كنت مولاه فعلى موالاه

فله طرق جيدة و قد افردت ذلك ايضاً اذین عبارت ظاهرست که صاحب مقالید الاسانید تقليد متعصبين عنيد ترك فرموده، در اثبات و تشیید و تسدید حدیث طیر کوشیده، که برای تمجیل منکرین حکم حافظ ذهبي بکثرت طرق حدیث جداً و ثبوت اصل برای آن نقل فرموده، و إذا ثبت ان الحدیث الشریف له طرق كثيرة جداً و له اصل* فالقول بالبطلان و الوضع محض الجزار و الهزل* و عین السفساف و البهت و الخداع و الخلل* و الله ولی التوفيق و الفضل و شیخ عیسی از اساطین اثبات* و مشایخ ثقات* و ائمه عالی درجات* و حاوی محسن صفات* و حائز معالی سماتست* و از جمله ان مشایخ سبعه است که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب بسبب اتصال سند خود بایشان فخر و مباحثات دارد* و حمد خالق کائنات بجا می آورد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۰

محمد امین بن فضل الله المحبی در خلاصه الاثر گفته عیسی بن محمد بن احمد بن عامر جار الله ابو مكتوم المغربي الجعفری الشعالی الهاشمی نزيل المدينة المنوره ثم مکه المشرفة امام الحرمين و عالم المغاربین و المشرقین الامام العالم العامل الورع الزاهد المفتن في كل العلوم الكثیر الاحاطة و التحقیق ولد بمدينة زواوة من ارض المغرب وبها نشاء و حفظ متونا في العربية و الفقه و المنطق و الاصلين و غيرها و عرض محفوظاته على شیوخ بلده منهم الشیخ عبد الصادق و عنه اخذ الفقه ثم رحل الى الجزائر و اخذ بها عن المفتی الكبير الشهیر الشیخ سعید قد و ره و حضر دروسه و روی عنه الحدیث المسلسل بالاولویه و الصیافیه على الاسودین الماء و التمر و تلقین الذکر و لبس الخرقه و المصافحة و المشابکه و لازم دروس الامام الشهیر و الصدر الكبير أبي الصی لاح على بن عبد الواحد الانصاری السجلomasی مدة تزيد على عشر سنین فشارک ببرکته في فنون عديدة و اخذ عنه صحيح البخاری الى نحو الرابع منه على وجه من الدراية بدیع الترم الکلام فيه على اسناده بتعریف رجاله من ذکر سیرهم و مناقبهم و موالیدهم و وفیاتهم و ما فی الاسناد من اللطف من کونه مکیا او مدبیا فيه روایة الاکابر عن الاصغر و الصیحابی عن الصیحابی و نحو ذلك و على متنه بتفسیر

غريب و بيان محل الاستدلال منه و مطابقته للترجمة و ما يحتاج إليه من اعراب و تصريف و ما فيه من القواعد الاصولية و ما يبني عليها من الفروع والالاماع بما فيه من الاشارات الصوفية و غير ذلك مما يبهر العقول و سمع عليه جميع الصيحيح غير مرء على طريق مختصر بين الدراية والرواية و سمع عليه طرفا من الشفاء تفقها فيه بمراجعة شروحه التلماساني والدلنجي والشمني وغيرهم و اخذ عنه في علوم الحديث الفقيه العراقي تفقها فيها و في شرحها للمصنف وشيخ الاسلام و في الفقه جميع مختصر خليل تفقها فيه بمطالعة شروحه بهرام والتتائى والمواق و ابن الغازى و الحطاب و غيرهم و الرسالة الى نحو النصف منها تفقها فيها كذلك بمراجعة شروحها الجزاوى وأبى الحسن و غيرهما و نبذة من تحفة الحكماء فى نكت العقود والاحكام لابن عاصم و في اصول الفقه جميع جمع الجواعى للسيبى مرتين قراءة بحث و طرفا من اصول ابن الحاجب مع نبذة من شرحه للعقبانى و شرحه للقاضى عضد الدين و حاشية المحقق التفتازانى عليه و في اصول الدين أم البراهين بشرحها للسنوسى من قوله و يجمع معانى هذه العقائد لا إله إلا الله *
إلى آخره و جميع المقدمات بشرحها له و طرفا من اختصار الطوالع للبيضاوى و في التحو الالفية لابن مالك سماعا من لفظه من اوّلها الى ترجمة الكلام و ما يتالف منه مع الالاماع بلطائف نكت و اللاماية من اوّلها الى باب ابنته الفعل المجرد و تصارييفه و في فن البلاغة جميع تلخيص الفتاح

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۱

بشرحه المختصر و في المنطق جميع الجمل للخونجى مرتين بمراجعة شروحه التلماساني و ابن مرزوق الحفيد و ابن الخطيب القسطنطينى و جميع مختصر السنوسى و من ايساغوجى من القياس الخ و من البردة من اوّلها الى قوله نبينا الامر المناهى و كان ياتى فيها بالعجبائب و الغرائب و ربما يمر عليه الايام فى البيت الواحد منها بمراجعة شرحها لابن مرزوق الحفيد و غيره و في التصوف المباحث الاصيلية نظم ابن البناء فى آداب السلوك و غير ذلك مما لا يحصى فى فنون شتى كالرسم و الضبط و البديع و العروض و القوافي و التفسير و اجازه مرات بل انباه عنه فى مباشرة وظيفة تدریس له و زوجه ابنته و اختص به و لم يفارقه حتى مات و ماتت زوجته فرحل عن الجزائر و تبعه للقراءة عليه فى المنطق شيخنا العلامة لمحقق المدقق يحيى بن محمد بن محمد بن عيسى بن أبي البركات الشهير بالشادى و قال انه سار معه ثمان مراحل حتى اكمل قرأته عليه و دخل تونس و اخذ عمن بها من اجلائها كالشيخ زين العابدين و غيره و لم يدخل الى قسطنطينة اخذ بها عن الشيخ المعتمر عبد الكريم السكونى و لم يزل على ذلك كلما اجتمع بأحد من العلماء استفاد منه و افاده حتى وصل الى مكة المشرفة و حج سنه اثنتين و ستين و الف و جاور بها سنة ثلات و ستين و سكن بخلوة فى رباط الداوودية و اخذ عنه إذا ذاك الشيخ على باجاج و قرأ عليه الصيحيحين و المؤطا ثم رحل الى مصر و اخذ بها عن اكابر علمائها كالنور على الاجهورى و القاضى الشهاب احمد الخفاجى و الشمس محمد الشوبرى و أخيه الشهاب و البرهان المامونى و الشيخ سلطان المزاوحى و النور الشير املى و غيرهم ممّن يطول ذكر اسمائهم و اجازوه بمرؤياتهم و اثروا عليه بما هو اهلle بل اتفق معشيخ الشافعية محمد الشوبرى و أخيهشيخ الحنفية احمد انه اجتمع بهما فى وليمة عند بعض الكبراء فقدم إليهما استدعاء بخطه فلما راه الكبير منهمما و هو الشمس محمد قال معتذرا عن كتابة الاجازة

قد جاء فى الحديث ان الله كتب الاحسان على كل شئ الخ

وانى لا احسن كتابة إجازة تناسب هذا الاستدعاء الحسن فطلب من أخيه الكتابة عليه فقال امام على مذهب الاخ و كتب له البرهان المامونى فى اجازته انه ما رأى منذ زمان من يماثله بل من يقاربه و رحل الى سنة ابن الخصيب و اخذ بها عن الشيخ على المصرى و هو الشيخ العارف بالله تعالى الورع الزاهد المشهور الولاية العظيم القدر الجامع بين الشريعة و الحقيقة صاحب التصانيف منها تحفة الاكياس فى حسن الظن بالناس و رسائل الانوار و مشارق الانوار فى بيان فضل الورع من السنة و كلام الاخيار و غير ذلك ثم رحل الى مكة شرفها الله تعالى و اخذ بها عن اجلائها كالقاضى تاج الدين المالكى و الامام زين العابدين الطبرى و الشيخ عبد العزيز

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۲

الرمزي و الشیخ علی بن جمال المکین و اجازوه بمرورياتهم و لازم بها خاتمة المحدثین الشمیس البابلی و خرج له فهرستا بمقدراته و اشتغل بالتدريس فی المسجد الحرام فی فنون كثیرة و كان يزور النبي صلی الله عليه و سلم فی اثناء كل سنة و يتربّد على الاستاذ الصیفی احمد القشاشی و يأخذ عنه و كان يقول ما رأیت مثل سیدی الشیخ احمد يكتب ما أراد من غير احتیاج الى تفکر قال و كان شیخنا علی بن عبد الواحد يقول مادام القلم فی يدی و مذته فیه كتبته به فإذا جف احتجت الى التأمل والاستحضار و اما سیدی الشیخ احمد فلا يقف وارده عند جفاف قلمه و مكث بمکة سنین عزبا ثم ابتنی له دارا و اشتري جاریة رومیة واستولدها و حصل کتابا كثیرة و كان للناس فیه اعتقاد عظیم حتی ان العارف بالله السید محمد بن علوی كان يقول فی شأنه انه زرّوق زمانه و كان السید عمر باحسن باعلوی يقول من أراد ان ينظر الى شخص لا يشك فی ولايته فلينظر إلیه و كفى بذلك فخر الـه و من شهد له خزیمه فحسب و قد شوهرت له کرامات و كانت سائر اوقاته معمرة بانواع العبادة و انتفع به جماعة من العلماء الكبار منهم الاستاذ الكبير ابراهیم بن حسن الكورانی و شیخنا الحسن بن علی العجیمی شیخنا احمد بن محمد بن محبود النخلی فسح الله تعالی فی اجلهم و السید محمد بن الشلی باعلوی و السید احمد بن أبي بکر شیخان و السید محمد بن شیخنا عمر شیخان و الشیخ عبد الله الطاهر العباسی و غيرهم و له مؤلفات منها مقایل‌الاسانید ذکر فیه شیوخه المالکین و اسماء رواه الامام أبي حنیفة و فهرست البابلی و كانت وفاته يوم الاربعاء لست بقین من رجب سنة ثمانین بعد الالف و دفن بالحجون؟؟؟ عند قبر الاستاذ المشهور الشیخ محمد بن عراق و احمد بن محمد بن احمد بن علی الشهیر بالنخلی المکی که او هم از مشایخ اجازه شاه ولی الله در رساله اسانید خود در ذکر مشایخ خویش گفته و منهم الشیخ الامام الجبهذا الهمام حبر لا- بیاری فی تحقیق العلوم و بحر لا- بیاری فی تدقیق الفهوم من وصف بحسن التقریر و التالیف اطیاق الافق و وضعها بلطف الترصیف الحذاق علی الاحداق الشیخ عیسی بن محمد بن محمد الشعابی الجعفری المالکی رحمه الله تعالی رحمة واسعة فی الدین و الآخرة امین حضرت درسه فی مجاورته بمکة المشرقة و قد جاوز فیها سنین كثیرة و لازمت درسه الى ان مات بها و دفن بالمعلاة و نیز نخلی در رساله اسانید در ذکر مسموعات خود از شیخ محمد بابلی گفته و سمعت علی شیخنا الشیخ محمد بن سلیمان الرندانی المغری و الشیخ ابراهیم بن الحسن الكردی المدنی و الشیخ حسن بن علی العجیمی المکی و الشیخ احمد بن محمد بن نخلی المکی و الشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی و لكل واحد منهم رساله جمع هو فیها او جمع له فیها اسانیده المتّوّعة فی علوم شتی الـخ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۳

الى مهمات الاسناد گفته فصل قد اتّصل سندی بحمد الله بسبعة من المشایخ الجلیة الکرام الائمة الادلة الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلهم من بين الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی و الشیخ عیسی المغری الجعفری و الشیخ محمد بن سلیمان الرندانی المغری و الشیخ ابراهیم بن الحسن الكردی المدنی و الشیخ حسن بن علی العجیمی المکی و الشیخ احمد بن محمد بن نخلی المکی و الشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی و لكل واحد منهم رساله جمع هو فیها او جمع له فیها اسانیده المتّوّعة فی علوم شتی الـخ

وجه هشتاد و ششم

آنکه حسام الدین بن محمد بازیزید سهارنپوری در کتاب مرافض در فصل نهم از باب اول که آن را باین عنوان معنون نموده فصل نهم در بیان شمہ از احوال و آیات و احادیث مناقب امیر المؤمنین علی بن أبي طالب کرم الله وججه گفته عن انس قال كان عند النبي صلی الله عليه و سلم طیر فقال اللہم اثنتی باحب خلقک إليک يأكل معی هذا الطیر فجاءه علی فاکل معه رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب مرویست از انس گفت بود نزد نبی صلی الله عليه و سلم پرنده بریان کرده شده پس گفت انحضرت

خداندا بیار مرا محبوب ترین خلق خود را که بسوی تست تا بخورد با من این طیر را پس آمد آن حضرت را علی پس خورد با
انحضرت روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریبست و غریب نزد محدثین ان حدیث را گویند که راوی آن
یک کس بود و لوفی موضع واحد من اسناده گفته اند که مراد باحث الخلق درین حدیث احباب الخلق از بنی الاعمام یا ذوی القراءة
القريبه از آن حضرت عليه السلام نه مطلق خلق زيرا که آن حضرت نیز از جمله خلق اند پس احباب الخلق علی الاطلاق آنچنان بأشنده
نه کس دیگر از اصحاب انتہی ازین عبارت ظاهرست که صاحب مرافض حدیث طیر را از ترمذی نقل کرده و در جمله فضائل
جناب امیر المؤمنین آن را شمرده و إذا ثبت انه نقل هذا الحديث مثل صاحب المرافض* من صحيح الترمذی ذی الفضل الغزیر
الفائض و عَدَّه من مناقب امیر المؤمنین عليه سلام اللَّهُ ما قام قائم و نهض ناهض، فلا ينكره الا جاحد حائد باغض ولا يجده الا
منكر مباهت منافق، ولا يطله الا من هو لبناء الدين قالع قائض، ولا يرده الا من هو لعهد اليقين فاضم نافق، ولعمري من قبض
يده عن الصيدق و أصبح وهو لها نافض، فهو لا- محالة مفسد لنفسه حارض و كل ملط للحق لا يحصل الا على دليل مارض، ولا
يتمسّك مخسر الا- بـداحضـة من الحجـج الدـواهـضـ، و اللـهـ ولـىـ الانجـاءـ عنـ المـزالـقـ وـ المـداـهـضـ، وـ مـخـفـىـ نـمـانـدـ کـهـ آـنـچـهـ صـاحـبـ
مـرافـضـ اـزـ تـرـمـذـیـ نـقـلـ کـرـدـهـ کـهـ اـینـ حـدـیـثـ غـرـیـبـ استـ پـسـ هـرـ چـنـدـ عـدـمـ منـافـاتـ اـنـ باـ صـحـتـ اـزـ کـلـامـ خـودـ صـاحـبـ مـرافـضـ ظـاهـرـتـ
لـکـنـ سـابـقاـ تـبـیـنـ اـینـ معـنـیـ درـ وـجهـ پـنـجمـ بـتـفـصـیـلـ تـامـ مـذـکـورـ شـدـ فـلـیـرـجـعـ إـلـیـ وـ تـاوـیـلـیـ کـهـ صـاحـبـ مـرافـضـ بـرـایـ اـینـ حـدـیـثـ بـرـفـضـ
حقـ اـسـلـافـ خـودـ نـقـلـ کـرـدـهـ نـهـایـتـ رـکـیـکـ وـ عـلـیـلـ وـ مـحـضـ تـخـدـیـعـ وـ تـسوـیـلـسـتـ وـ سـنـدـ مـرـ عـلـیـهـ فـیـماـ بـعـدـ

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ يخت، اول، ص: ٤٨٤

آن شاء الله الجليل بما يروى الغليل و يشفى العليل و يقطع لسان القال و القيل و از غرائب امور آنست که شاهصاحب با وصفی که در مقامات عدیده کاسه‌لیسی و لحس فضلات صاحب مرافض اختیار ساخته و جائی که اینان کابلی را خالی یافته بسوی اخذ و انتحال تلفیقات و تلمیعات مرفوضه صاحب مرافض شتافته باز در این مقام باثبات او حدیث طیر را اعتبار نفرموده قصب السبق در اظهار کمال انصاف و ولای خود برد و ابطال ان ربوده و صدق دعوی فقیر که شاهصاحب اخذ و انتحال تلفیقات و تلمیعات مرافض نموده‌اند بر کسی که مباحث طعن عدم اجرای ابو بکر حد بر خالد و طعن تخلف از جیش اسامه و طعن منع فدک در تحفه و مرافض دیده مخفی نیست و دلیل مزید اعتبار و اعتماد صاحب مرافض انشت که مولوی حیدر علی معاصر با آن همه تعصّب و تصلب که شهره آفاقست در ازاله العین روایت کتاب مرافض را روایت اهل سنت و نموده تمسک و استدلال با نموده چنانچه گفته اما روایت اهل سنت پس کسی که خواهش دیدنش دارد بكتاب مرافض الزوافض و كتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه رجوع نماید و دریابد که ابو بکر صدیق در باب رفع انقباض جناب سیده النساء که بوجهه مذکوره رو داده و مردم بدستور اهل عرف حمل بر غیظ و غضب می‌کرده باشند کوشش بلیغ کرده و میانه این هر دو جناب کلام طویلی بانبساط هم ابتداء و هم انتها جاری شده و نقد مدعای که رضای جناب سیده بود بدست صدیق افتاد انتهی

وجه هشتاد و هفتم

آنکه میرزا محمد بن معتمد خان البدخشنانی الحارثی که حسب تصریح مخاطب مورخ مشهور و بنابر تصریح فاضل رشید از عظامی علمای اهل سنت است و دیگر مفاسد کثیره و ماثر اثیره او در مجلدات سابقه شنیدی در مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا گفته اخرج الترمذی عن انس رضی اللہ عنہ قال کان عند التبی صلی اللہ علیہ و سلم طیر فقال اللہم ائنی باحب خلقک إلیک یاکل معی هذا الطّیر فجاء علی فاکل معه و نیز در رساله رد الدّیدعه در بیان فضائل جناب امیر المؤمنین علیہ السّلام گفته و هم ترمذی از انس رضی اللہ عنہ روایت کند که

مرغی مطبوخ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نهاده بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دست بدعا برداشت و گفت اللہم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی هذا الطیر پس علی رضی اللہ عنہ آمد و با او آن مرغ را خورد اتهی و لا- یخفی علی اهل الرکون و الاقبال، ان نقل هذا الفاضل الجامع للمحاسن المکتملة کل الاکتمال لحدیث الطیر البالغ فی الثبوت الى اعلى درجات الکمال، من صحیح الترمذی العادم للمثال، و عده من فضائل أبی الائمه الاقبال علیهم سلام اللہ بالغدو و الآصال، دلیل صریح علی صحته و اعتباره و اعتماده عند هذا المقوال و ابطال أى ابطال، لظنّ من زعم أّنّه مصنوع بالوضع و الافتعال، و الحمد لله المتعال، علی کفایة المؤمنین القتال

وجه هشتاد و هشتم

آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج الترمذی عن انس قال کان عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم طیر فقال اللہم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی هذا الطیر فجاء علی فاکل معه انتهی و فی نقل هذا الصدر الكبير، الحائز للفضل العظيم الخطير، لحدیث الطیر الساطع کالسراج المستطیر، عن الترمذی الحافظ البحر الغزیر، دلیل واضح مستتیر، علی ثبوت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۵
صدر عالم و مقبولیت تصنیف او سابق در مجلد حدیث ولایت از افاده شاه ولی اللہ که جواهر زواهر در مدح و ثناء ابو بمثقب بیان سفته، یعنی اشعار، بلاغت شعار، در تخیل و اطراء او گفته، ظاهر شده و درینجا خطبه معارض العلی ذکر می نمایم که از آن عظمت مرتبه مرویات آن ظاهر می شود و هی هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا برسوله الكريم، و وفقنا بمتابعة حبیبه العظیم، وأتَمَّ عَلَيْنَا نِعْمَتَه بعث خليل القديم، و جعله حريصا علينا فهو بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَّحِيمٌ ، و اختار له وصیا من اهل بیته متناسبا به فی خلقه العظیم، الّذی کان عینه فی حضرة العلیم تلو عینه القديم، فصار بابا لمدینة العلم و مهبطا للحكم من لدن حکیم علیم، و جعله اللہ هادیا لکل قوم الى المنهج القویم، صلی اللہ علیہ وسلم علیہما و علی آلهما برحمه الخصیص و العیم، و بعد فیقول افتر العباد الى اللہ ذی الكرم، محمد صدر العالم، لما انعم اللہ علی اینی رایت فی مبشرة کانی دخلت فی حجرة فيها سریر موضوع جالس علیه امیر المؤمنین، و یعسوب الموحیدین، و مقتدى العارفین، ابو الحسن علی بن ابی طالب کرم اللہ و وجهه فحیانی و طلبی، و ادنانی إلیه و اجلسنی، علی سریره تلطّقا منه و تعطفا و قال لی ترید ان تتعلّم منی فقلت يا فضلا و سعاده الى ان فرت بذلك المقصد الجلیل

قال کرم اللہ و وجهه علّمتک بلا- تعلیم و تعلّم و جعلتک بحرا ففرحت بانعامه و احسانه و قررت باکرامه و امتنانه و وجدت العلوم حاضرة لدی و الحقائق طالعة علی

والحمد لله رب العالمین و رایت فی اخری کانی دخلت دارا فيها جالس جنابه المعظم کرم اللہ و وجهه فقلت للحاضرين بایعوا معه و ان لم تفعلوا فالقرآن یذهب من ایدیکم و توجّهت إلیه لأبایع معه فمّا يده الكريمة فاخذتها و تمسکت و اعتصمت و بایعت معه كما یبایع مع الشیوخ فارشدنی و اخذ متنی المواتیق الجلیلہ فصرت تلمیدا له و مریدا فبعثنی حب التلمیذ لاستاذه و المرید لشيخه بل العبد لمولاہ و العاشق لعشیقه ان امدحه و اذکر مناقبہ العلیاء، و اقرا عین المحبین، بیان فضائله الفضلی و ما ثراه السمیا، لکی ادخل فی زمرة المداھین له و المثنین علیه، و احسب فی شیعیته المقرین لدیه، ثمّ اینی ما اردت بكلمة الشیعیة، الفرقۃ الرافضة الشیعیة و لکنی قصدت بها الامّة العارفة المحقّقة الصّوفیة، الّتی هی الشیعیة علی الحقيقة فشرعت فی تالیف مختصر مسمی بمعارج العلی، فی مناقب المرتضی،

اورد فيه ما اطلعت عليه من الآيات والذكر الحكيم، في فضائل الوصي العليم، وسنن النبي الكريم، في مدائح الحبيب الفخيم، وشهدوا عشرة المحققين أني متاس؟؟؟

في العقائد والمسارب للصوفية العلية اعتقد ما يعتقدون، وشرب من كأس هم منه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۶

يشربون، ومؤمن لفضائل الصحابة رضوان الله عليهم وصدق لما اعطاهم الله ورسوله من المنازل والمقامات عنده لا اقدر في احد ولا انكر فضيلة واحد منهم وافرض امر منازعهم ومجادلتهم فيما بينهم الى الله تعالى ولا اذكر احدا منهم الا بخير وأتيقّن انى لو اتفقت كل يوم مثل احد ذهبا ما بلغت مد أحدهم ولا نصيفه واقوال اللهم اى محب لك ورسولك واهل بيته ولمن احبك ورسولك واهل بيته وبعض من ابغضك ورسولك واهل بيته بحبك احيطت من احيطت وفيك ابغضت من ابغضت ولكن لاما كان هذا الكتاب موضوعا لفضائل الوصي المرتضى، جرّدت فيها مناقبه القصوى، وافتتح بالذكر مناصبه العلياء، الا الاحاديث التي وردت فيه كرم الله وجهه مع غيره فأوردتها ليكون الكتاب، حاويا لجميع ما في الباب، والله الملهم للصواب، وإليه المتاب والمأب

وجه هشتاد ونهم

أنكه محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمنى الصناعى در اثبات اين حديث شريف جهد بلغ نموذه بنقل آن از طرق متعدد تحقيق حق فرموده چنانچه در روضه نديه گفته و غداء الطير من شاركه فيه إذ جاء له الطير شويها الغداه اريد اليوم نفسه و الطير هو الحجل بالحاء المهملة و الجيم كما يأتي به الرواية و الشوى المشوى و البيت اشاره الى حديث الطير المشهور و ما فيه من الفضيلة القاصية له لمحبته الله له و محبتة الرسول صلى الله عليه وسلم بل بما احبته الله له و احبته رسوله صلى الله عليه وسلم له قال المحب الطيرى رحمة الله ذكر انه عليه السلام احب الخلق الى الله بعد رسوله صلى الله عليه وسلم

عن انس بن مالك قال كان عند النبي صلى الله عليه وسلم طير فقال اللهم ايتها باحب خلقك ياكل معى من هذا الطير فجاء على بن أبي طالب فاكمل معه خرجه الترمذى و البعوى فى المصايح فى الحسان و اخرجه الحربي وقال اهدى رسول الله صلى الله عليه وسلم طير و كان مما يعجبه اكله ثم ذكر الحديث و خرجه الامام ابو بكر محمد بن عمير بن بکير التجار

وقال عن انس قال قدمت رسول الله صلى الله عليه وسلم طيرا فسمى و اكل لقمة ثم قال اللهم ايتها باحب خلقك إليك و الى فاتى على فضرب الباب فقلت من انت فقال على فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة ثم اكل لقمة فقال مثل الاولى قال فضرب على فقلت من انت فقال على فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة ثم اكل لقمة فقال مثل ذلك قال فضرب على و رفع صوته فقال رسول الله يا انس افتح الباب قال فدخل على فلما رأه النبي صلى الله عليه وسلم تبسم ثم قال الحمد لله الذى جعلك فانى ادعوك في كل لقمة ان يأتيني باحب الخلق إليك و الى فكنت انت فقال و الذى بعثك بالحق انى لا ضرب الباب ثلاث مرات و يرددنى انس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۷

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم ردته قال كنت احب معه رجل من الانصار فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يلام الرجل على حب قومه قلت

وفي الجامع الكبير في مسند انس قال ان أم سلمة اتت رسول الله صلى الله عليه وسلم بحجلان قد شركتهن باصابعهن و خمرهن فقال النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ايتها باحب خلقك إليك ياكل معى من هذا الطائر قال انس فجاء على بن أبي طالب فقال

استاذن لى على رسول الله صلی الله عليه و سلم فقلت هو على حاجة و احببت ان يجيء رجل من الانصار فرجع ثم عاد فسمع النبي صلی الله عليه و سلم صوته فقال ادخل يا على اللهم و الى اللهم و الى اللهم ابن عساكر و اخرج ابن عساكر ايضا عن دینار عن انس قال كنت مع رسول الله صلی الله عليه و سلم في بستان فاهدى له طائر مشوى فقال اللهم ايتها باحث الخلق إليك فجاء على بن أبي طالب فقلت رسول الله مشغول فرجع ثم جاء بعد سلمة فدق الباب و ردته مثل ذلك ثم قال رسول الله يا انس افتح له فطال ما ردته قلت يا رسول الله كنت اطمع ان يكون رجلا من الانصار فدخل على بن أبي طالب فاكل معه من الطير فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم المرء يحب قومه

واخرج ابن عساكر ايضا عن عبد الله القلشیری قال حدثني انس بن مالک قال كنت احجب النبي صلی الله عليه و سلم فسمعته يقول اللهم اطعمنا من طعام الجنّة فاتى بلجم طير مشوى فوضع بين يديه فقال اللهم اتنا بمن تحبه و يحبك و يحب نبيك و يحب نبيك قال انس فخرجت و إذا على بالباب فاستاذنی فلم اذن له ثم عدت فسمعت من النبي صلی الله عليه و سلم مثل ذلك فخرجت فإذا على بالباب فاستاذنی فلم اذن له احسب انه قال ثنا فدخل بغير اذن فقال النبي صلی الله عليه و سلم ما الذي ابطأ بك يا على قال يا رسول الله جئت لادخل فحجبني انس قال يا انس لم حجبته قال يا رسول الله لما سمعت الدعوة أحببت أن يجيء رجل من قومي فيكون له فقال النبي صلی الله عليه و سلم لا يضر الرجل محبة قومه ما لم يبغض سواهم

واخرج عبد الله بن احمد بن حنبل من حديث سفينة مولى رسول الله صلی الله عليه و سلم قالت اهدت امرأة من الانصار طيرين بين رغيفين فقدمت إليه الطيرين فقال اللهم ايتها باحث خلقك إليك و الى رسولك فجاء على فرفع صوته فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم من هذا قلت على قال فافتتح له ففتحت له فاكلان من الطيرين حتى فنيا

واخرج ابن المغازلی في مناقبہ بسنده الى انس قال اهدى لرسول الله صلی الله عليه و سلم طير مشوى فلما وضع بين يديه قال اللهم ايتها باحث خلقك التي يأكل معی من هذا الطائر قال فقلت في نفسي اللهم اجعله رجلا من الانصار

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۸

قال فجاء على فقرع الباب قرعا خفينا فقلت من هذا قال على قلت ان رسول الله صلی الله عليه و سلم على حاجة فانصرف فرجعت الى رسول الله صلی الله عليه و سلم و هو يقول الثانية اللهم ايتها باحث خلقك إليك يأكل معی من هذا الطائر فقلت في نفسي اللهم اجعله رجلا من الانصار قال فجاء على فقرع الباب فقلت الم اخبرك ان رسول الله صلی الله عليه و سلم على حاجة فانصرف قال فرجعت الى رسول الله صلی الله عليه و سلم و هو يقول الثالثة اللهم ايتها باحث خلقك إليك يأكل معی من هذا الطائر فجاء على فضرب الباب ضربا شدیدا فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم افتح افتح ففتح فلما نظر إليه رسول الله صلی الله عليه و سلم قال اللهم و الى اللهم و الى قال فجلس مع رسول الله صلی الله عليه و سلم يأكل معه من الطير انتهى قلت و هذا الخبر رواه جماعة عن انس منهم سعيد بن المسيب و عبد الملك بن عمیر و شيبة بن الحجاج الطائفی و ابن أبي الرجال الكوفی و ابو الهندی و اسماعیل بن عبد الله بن جعفر و یغمی بن سالم بن قبر و غيرهم

الى آخر ما ستسمعه انشاء الله فيما بعد فهذا الامام الثقة الثبت الجليل الفرد المتوكّد محمد بن اسماعیل قد بذل جهده في تشیید هذا الحديث الاشیل، و لقد ؟؟ وسعه في تایید هذا الخبر الاصلی و احقه احقاقا مؤیدا بالبرهان و الدلیل و اثبته اثباتا فلما يوجد له مثیل فمن لكل عنه بعد ذا يقع في مولمات التنكیل، و من حاد عنه و ازور يكن کیده في تضليل و محمد بن اسماعیل الامیر محقق ماجد شهر و مدقق ناقد عدیم النظیر و مجتهد بارع تحریر و محدث عارف کیبرست محمد بن على بن محمد الشوکانی الیمنی الصنعنی که جلائل فضائل و عوالي معالی و احسان مفاخر و زواهر ما ثرا و از اتحاف النباء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفته السید محمد بن اسماعیل بن صالح بن محمد بن على بن حفظ الدین بن شرف الدین بن صالح بن الحسن بن المهدی بن ادريس بن على بن محمد بن احمد بن یحيی بن حمزہ بن

سلیمان بن حمزہ بن الحسن بن عبد الرحمن بن یحیی بن عبد الله بن الحسن بن القاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن بن علی بن أبي طالب رضی الله عنهم الكھلانی ثم الصیعنانی المعروف بالامیر الامام الكبير المجتهد المطلق صاحب التصانیف ولد ليلة الجمعة نصف جمادی الآخرة سنة ۱۰۹۹ بکھلان ثم انتقل مع والده الى مدینة صنعاً سنة ۱۱۰۷ و اخذ عن علمائها كالسید العلامہ زید بن الحسن و السید العلامہ صلاح بن الحسین الاخفش و السید العلامہ عبد الله بن علی الوزیر و القاضی العلامہ علی بن محمد العبسی و رحل الى مکہ و قر الحدیث على اکابر علمائها و علماء المدینة و برع فى جميع العلوم و فاق الاقران و تفرد بریاسة العلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۸۹

في صنعاً و تظہر بالاجتہاد و عمل بالادلة و نفر عن التقليد و زیف مالا دلیل عليه من الآراء الفقهیة و جرت له مع اهل عصره خطوب و محن الى ان قال و له مصنفات جلیله حافله منها سبل السلام اختصره من البدر التمام للمغربی و منها منحة الغفار جعلها حاشیة على ضوء النھار للجلال و منها العدة جعلها حاشیة على شرح العمدة لابن دقیق العید و منها شرح الجامع الصغیر للتبیوطی فی اربع مجلدات شرحه قبل ان یقف على شرح المناوی و منها شرح التنقیح فی علوم الحديث للسید الامام محمد بن ابراهیم الوزیر سماه التوضیح و منها منظومة الكافل لابن بهران فی الاصول و شرحها شرعاً مفیداً و له مصنفات غير هذه وقد افرد کثیراً من المسائل بالتصنیف بما یكون جمیعه فی مجلدات و له شعر فصیح منسجم جمعه ولد العلامہ عبد الله بن محمد فی مجلد و غالبه فی المباحث العلمیة و التوجع من ابناء عصره و الردود عليهم و بالجملة فهو من الائمه المجددین لمعالم الدین وقد رایته فی المنام فی سنه ۱۲۰۶ و هو یمشی راجلاً وانا راكب فی جماعة معی فلما رایته نزلت فسلمت علیه فدار بینی و بینه کلام حفظت منه انه قال لی ددق الاسناد و تائق فی تفسیر کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم فخطر ببالی عند ذلك انه یشير الى ما اصنعه فی قراءة البخاری فی الجامع و كان يحضر تلك القراءة جماعة من العلماء و يجتمع من العوام عالم لا يحصلون فكنت فی بعض الاوقات افسر الالفاظ الحديثیة بما یفهمه او لشك العوام الحاضرون فاردت ان اقول له انه یحضر جماعة لا یفهمون بعض الالفاظ العربیة فبادر و قال قبل ان اتكلم قد علمت انه يقرأ عليك جماعة و فيهم عامة و لكن ددق الاسناد و تائق فی تفسیر کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم سالته عند ذلك عن اهل الحديث ما لهم فی الآخرة فقال بلغوا بحديثهم الجنة او بلغوا بحديثهم بين يدي الرحمن الشک منی ثم بكى عالیاً و ضمنی إلیه و فارقني فقصصت ذلك على بعض من له يد فی التّعییر و سالته عن تعییر الرکاء و الضم فقال لا بد ان یجري لك شيء مما جرى له من الامتحان فوقع من ذلك بعد تلك الرؤیا عجائب و غرائب كفى الله شرها و توفی رحمه الله فی يوم الثلاثاء ثالث شهر شعبان سنه ۱۱۸۳ و نظم بعضهم فكان هکذا محمد فی جنان الخلد قد نزل و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السید العلامہ بدر الملہ المنیر المرید بالله محمد بن الامام المتوكّل علی الله اسماعیل بن صلاح الامیر الصناعی الیمنی و هو الامام الكبير المحدث الاصولی المتكلم الشهیر فرأى کتب الحديث و برع فيها و كان اماماً فی الزهد و الورع یعتقد العامة و الخاصة و یاتونه بالتدور فیردها و یقول ان قبولها تقریر لهم على اعتقادهم انه من الصالحين و هو یخاف انه من الھالکین حکی بعض اولاده انه فرأى و هو

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۰

یصلی بالناس صلاة الصبح هل أتاك حديث الغاشیة

فبكى و غشی علیه و كان والده ولی الله بلا فزان من اکابر الائمه اهل الزهد و الورع استوى عنده الذهب و الحجر و خلف اولاداً هم اعیان الحكماء و العلماء اعظمهم ولدہ هذا قال الشیخ احمد بن عبد القادر الحفظی الشافعی فی ذخیره المال فی شرح عقد جواهر اللآل الامام السید المجتهد الشهیر المحدث الكبير السراج المنیر محمد بن اسماعیل الامیر مسند الدیار و مجد الدین فی الاقطار صنف اکثر من مائة مؤلف و هو لا ینسب الى مذهب بل مذهبہ الحدیث قال اخذ عن علماء الحرمين و استجاز منهم و ارتبط باسانيدهم و قراء على الشیخ عبد الخالق بن الزین المزجاجی و الشیخ علیه و استجاز منه و اسند عنه مع تمکنه من علوم الآل و تاصله انتهی علی ما

نقله السید حامد حسين المعاصر في كتابه عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار و من شيوخه الشيخ عبد القادر بن علي البدرى و الشيخ محمد طاهر بن ابراهيم الكردى و الشيخ سالم بن عبد الله البصري و غيرهم و تلمذ عليه ايضا خلق كثير منهم الشيخ عبد الخالق المزجاجي الزبيدي و هو ايضا استاده كما تقدم و ايضا ولده السید العلامة عبد الله بن محمد الامير و غيرهما له مصنفات جليله ممتعة تنبئ عن سعة علمه و غزاره اطلاعه على العلوم النقلية و العقلية و كان ذا علم كبير و رياضه عاليه و له في التنظيم اليد الطولى بلغ رتبة الاجتهد المطلق و لم يقلد احدا من اهل المذاهب و صار اماما كاملا مكملا بنفسه و قد من الله تعالى على باكثر مصنفاته و هي ازيد من ان تذكر منها سبل السلام شرح بلوغ المرام و هو عندي بخط و لده السید عبد الله و فيه خطه الشريف ايضا و منها منحة الغفار حاشية ضوء النهار و اسباب المطر على قصب السكر و جمع التشتت في شرح ابيات التثبيت و توضيح الافكار في شرح تنقیح الانظار الى غير ذلك من الرسائل و المسائل التي لا تحصى و كلها فريدة في بابها خطيب في محاربها حجج و زاد و استفاد من علماء الحرمين الشريفين و غيرهم من فضلاء الامصار فهو اكرم من ان يصفه مثلی و قفت له على قصائد بدیعه و نظم رائق و كان له صولة في الصدح بالحق و اتباع الشیة و ترك البدعه لم ير مثله في هذا الامر و هو من مشايخي في سند الكتب الحدیثیة على ما صرحت به في سلسلة العسجد من ذكر مشايخ السند الخ و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر محمد بن اسماعیل امیر را باوصاف جلیله عالیه و محمد جمیله سامیه بترجمه عبد القادر یاد کرده چنانچه در ابجد العلوم گفته السید عبد القادر بن احمد بن عبد القادر الحسني الكوکبانی له العلوم الزّاخرة و الاحوال الشریفۃ الفاخرة اخذ العلوم عن الجهابذة من اهل الصناع و زید و الحرمین الشریفین و من

مشايخه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۱

سلطان روی الاجتهد و عمدة المحدثین النقاد السید الامام محمد بن اسماعیل الامیر الصناعی الخ و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر او را در ترجمه احمد بن محمد بن قاطن به تمجیل و تعظیم تمام یاد نموده چنانچه در ابجد العلوم گفته صفحی الاسلام الشیخ احمد بن محمد قاطن کان من اجل الاعلام الاعیان کبیر المقدار عظیم الشأن اخذ العلوم العقلیة و النقلیة من علماء صناع و غيرهم منهم السید العلامة الامام محمد بن اسماعیل الامیر الخ و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر محمد بن اسماعیل امیر را در خطه في ذکر الصحاح ستة از مجددین شمار نموده در کمال وصف و ثنا و مدح و اطراد او بлагت بیانی و فصاحت لسانی داده چنانچه گفته و المراد برأس المائة اولها من الهجرة فیاتی الله من الخلف بعوض من السیلف اما واحدا او متعددًا في مكان واحدا و امكانه متعددة كما وقع في راس هذه المائة الحاضرة و قبلها بقليل زمان في الهند و العرب و غيرها من البلدان و هم امثال الشاه ولی الله المحدث الدهلوی و الموى محمد اسماعیل الشهید و الشیخ محمد فاخر الإله آبادی و الشیخ محمد حیاۃ السیندی المدنی المتوفی سنہ ثلث و ثلثین و الف و السید العلامة محمد بن اسماعیل الامیر الیمنی و الامام محمد بن علی الشوکانی و الشیخ صالح بن عمر الفلانی و السید محمد بن قاصر الجازمی و من حذا حذوهم من الاقاصی و الادانی فاولئک فرسان هل المیدان و من لهم في السیباحة یدان فمن يستطيع ان ينقص طریقهم في هذا الشأن او یسبقهم یوم الزهان جزاهم الله تعالیٰ على صنیعهم عنا و عن جمیع المسلمين جزاء وفا و سقاهم من الرّحیق المختوم کاسا دھاقا و رزقنا و جمیع المتبیعن اتابع طریقهم الحق و سلول منهاجهم الصیدق علی وجه الانصاف و جبنا و جملة المسلمين عن الزیغ والرلل و التعصب و التقشّف و الضلال و الاعتساف و الله ولی التوفیق وقد بدا لی ان اختم هذا الفصل المستطاب بذكر قصيدة بدیعه نظمها المولی الامام تاج المسلمين و الاسلام محمد بن اسماعیل الامیر رحمه الله القدیر في الحث على العمل بالشیة و الكتاب تتمیما للكلام و تقریعا للطغام و لله دره و على الله اجره فقد اتی فيها بالعجب العجائب و ادخل جنات الفوائد من کل باب الحج و نیز باید دانست که محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی الصناعی از اساتذه اعلام و مشايخ فخام و موالی عظام و نبلای کرام شیخ عبد الحق محدثست چنانچه مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النّبلا گفته و مشايخ فقیر در علوم حدیث متعدد بوده‌اند که ذکر انها در خطه با نقل اجازاتشان نوشته شده حاجت اعاده نیست آخرین این جماعت در اجازت

مولانا شيخ ابو الفضل عبد الحق بن شيخ فضل الله المحدث نزيل مكة معظمها حالا فسح الله في مدته هستند كه معمر ترين جماعته و
نسخه اجادت ايشان اين سنت
حمد المن الاوه متصلة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۲
و في الدهور كلها مسلسلة اسنادها صحيح بلا اعتلال
من غير تدليس ولا اعيب ولا ثم الصلة دائمًا ابدا
مع سلام لا يزال سرمندا على النبي المصطفى و عترته

و صحبه متبوع طريقة و بعد فان الشيخ الفطن الزكي مولانا السيد صديق حسن نجل مولانا السيد اولاد حسن المحدث القنوجي نفع
الله بعلوته كل ذكي و غبي طلب مني إجازة عامية و مثلى منه يطلب و لست باهل ان اجاز فكيف ان اجز و لكن الحقائق قد تخفي و
قد من الله تعالى على بالمثلول عند ائمه الشیعه النبویه و الشیعما منهم الاثار و الاحادیث المصطفویه و اخذ الاجازات عنهم فاؤلهم و
اجلهم الامام الهمام فخر الاسلام العالم الریبانی مولانا القاضی محمد بن على محمد الشوکانی الحقة الله تعالى بالسلف الصالحين و
متّعنا برکاته امين و هو يروى عن عده مشايخ و اسامی اكل مع اختلاف الطرق من درجة في اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر فلا حاجة
الى اعادتها و الثاني وجیه الاسلام الورع التقى مولانا القاضی عبد الرحمن بن احمد بن حسن البھکلی رضی الله عنه و ارضاه و جعل
الجنة مثواه و له عده مشايخ منهم الشيخ العلامة الجليل على بن عبد الله بن احمد الجلال و منهم الشيخ العلامة ابو بكر بن عبد الہادي
القديمی و الثالث العلامه التحریر شیخنا و مولانا السيد عبد الله بن السيد محمد بن اسماعیل الامیر رضی الله عنہما و جعل الجنة
سكنهما و هو يروى ايضا عن عده مشايخ اجدھم و اکرمهم والده المجتهد الشهیر بالسيد محمد بن اسماعیل الامیر و الامام الهمام
المشهور عند الخاص و العام ابو الحسن بن محمد صادق السیندی المدنی و الرابع و العلامة البھی وارث احادیث النبي الامی الشیخ
العلامة محمد عابد بن احمد على المواقع الانصاری الخزرجي السیندی سقی الله ثراه و جعل الفردوس مثوال الخ و مخفی نماند که
كتاب روضة ندیه از جمله کتب عالیه الفخار و اسفار عظیمه المقدار و ممدوح اجه کبار و موصوف بمدائح ساطعه المنارست خود
مصنف آن در آخر کتاب گفته قال سیدی الوالد ضیاء الاسلام اسماعیل بن صلاح الامیر حفظه الله یفرض هذا الشرح الفائق
المتضمن لفضائل امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فی الجنة الـذـی
لا یحـبـهـ الـمؤـمـنـ وـ لاـ یـبغـضـهـ الـمنـاقـ

عليه بعد رسول الله صلوات الله و سلامه عليه افضل الصیلوه و السلام و على الهم الكرام المطهرين من الاثام و جزى الله مؤلفه خيرا
بنشر خصائص هذا الامام و ابقاء غرة شادخة في وجه الایام و ملجا و ملذا ابد الدهور و الاعوام بحق محمد سید الانام و الله عليه و
عليهم افضل الصلة و السلام قال حماه الله

۹۹۹ الطرف في الرياض الـندـیـهـ وـ اقتطفـ منـ زـهـورـهاـ الـورـدـیـهـ
وـ اسـمـعـ سـمـعاـ لـمـاـ حـوـتـهـ وـ قـلـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۳
للله ملشی؟؟ عقودها المؤلثیه مدح من زین المعالى علاه
فالمعالى جميعها علویه شرح الصدر ذلك الشرح
و النظم لتلك الفضائل الحیدریه ناشرا من فضائل المرتضی
ما قد كان طوته العصابة الاماوية راویا مسند لها عن ثقات
علماء من اکابر الشیعه و دع المسندات من آل طه

فھی کالشمس فی النھار مضیئه صاغھا فرع حیدر مفخر الال
و بذر الكواكب الزیدیة من غدا فی العلوم واحد هذا ال
عصر يدعى لکشف کل قضیئه اتقن النحو والاصول مع ال
تفسیر حقا و السنة التبوبیة فاق اهل الزمان علما و فهما
وارتقى رتبة الكمال العلیة و لكم من مسائل مشکلات
حدّها فکره فاضحت جلیة تابعا للدلیل قولًا و فعلًا
رافضا للتقلید و العصیئه فجزاه الا له خيرا و أبقى
لا لساننا للعترة الفاطمیة و صلاة الاله يبقى مع التس
لیم فی کل بکرة و عشیئه تتغشی المختار و طه و تغشی
آلہ الاکرمین امن البریه

وجه نور

آنکه مولوی محمد میین بن ملا احمد عبد الحق بن بلا محمد سعید بن قطب الدین السیھالی که محمد مبھر و
مفاخر مزھره او سابقًا بحمد الله المنعم لکل جمیل در مجلد حدیث ولایت بالتفصیل شنیدی حدیث طیر را روایت نموده چنانچه در
وسیله النجاء گفتہ

عن انس بن مالک قال كنت اخدم رسول الله صلی الله عليه وسلم فقدم لرسول الله فرخ مشوی فقال اللهم ائنی باحب خلقک إلیک
ياکل معی هذا الطیر قال فقلت اللهم اجعله رجلا من الانصار فجاء علی فقلت ان رسول الله علی حاجه ثم جاء فقال رسول الله افتح
دخل فقال رسول الله ما حملک علی ما صنعت فقلت يا رسول الله سمعت دعاء ک فاحبیت ان يكون رجلا من قومی فقال رسول
الله ان الرجل قد يحب قومه و فی بعض الرؤایات ذلک فضل الله یُؤتیه مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
و هذا الحديث فی المشکاة ايضا برواية الترمذی ترجمه روایت از انس که خدمت می کرد رسول خدا را و روزی بهدیه آوردند
نzed آن حضرت پرنده کباب کرده پس فرمود آنجناب که خدایا برسان نزد من درین وقت کسی را که دوست تر باشد از جمیع خلق
نزد تو که بخورد با من این کباب را پس دعا کرد انس که بگرداند خدای تعالی مدعو له یکی مرد از انصار را که بیايد و همراه
رسول خدا بخورد پس آمد علی مرتضی گفت انس که رسول خدا در کاریست وقت ملاقات نیست بعد از ان باز آمد علی
مرتضی پس فرمود رسول خدا بکشا در را تا در امد علی مرتضی و پرسید رسول خدا از انس که چه چیز برداشت ترا بر چیزی که
کردی با علی مرتضی و حیله نمودی و مانع آمدی عرض کرد انس که تا شنیدم این دعا از تو دوست داشتم که مشرف شود باین
دعا یکی از برادران و قوم من فرمود رسول خدا بدرستی که هر مردی دوست می دارد قوم خود را این فضل خدادست هر کرا
می خواهد می دهد لا مانع لاما اعطاه ولا معطی لاما منعه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۴

در شکست پای حق بخشد پری هم ز قعر چاه بگشايد دری
فهم و خاطر تیز کردن نیست راه جز شکسته می نگیرد فضل شاه
بی عنایات حق و خاصان حق کر ملک باشد سپاهستش ردق

انتهی فهذا العالم المعروف محمید میین، قد اورد حدیث الطیر بطريق مستقیم متین، ثم افاد انه مذکور فی المشکوه برواية الترمذی

رئيس المحدثين، ثم ترجمه بكلام محكم رصين، مذنبنا اياه باشعار مطربة كلّ متذرّع فطين، فابان الحق باثبات هذا الحديث لكلّ عاق وزين، و ذرّ القذى في عين كلّ معاند قلق الوظين و فرى اديم شبهاته بعد التسلخ و التّمحين و مخفى نماند كه مولوى محمد مبين در صدر كتاب وسيلة النجاة نهايت عظمت و جلالت مرويات آن ثابت كرده چنانچه بعد ذكر قصه مى فرماید و بهذه القصة حد اتى صدق التّيّه و انا اضعف الخليقة بل لا شئ في الحقيقة خادم العلماء الرّاسخين و تراب اقدام العرفاء و الكاملين المدعو بمحمد مبين نور الله قلبه بنور الصدق و اليقين و رزقه شفاعة سيد المرسلين و الله الطيبين الطاهرين عليهم الصلوة و السلام من رب العالمين على ان اؤلف رساله مشتمله على الآيات النازلة و الاحاديث الواردة في موذة القربي متضمنه لبيان الشمايل و الخصائص التي كانت لهم في الدّنيا و ما ثبت بالآيات القرآنية و الاحاديث النبوية من مقاماتهم و درجاتهم الرفيعة في العقبى وقد وشح به المحدثون صحائفهم و الاولى تصانيفهم و العلماء كتبهم فاستخرجت من الصلاح بعد كتاب الله صحيح البخاري و صحيح مسلم و صحيح الترمذى و الكتب الموثوقة كجامع الاصول لابن الاثير و الصواعق المحرقة لشهاب الدين بن حجر المكى و الاشاعة في أشراط الساعة للعلوي الموسوى المدنى و فصل الخطاب لقدوة العرفاء خواجه محمد پارسا النقشبندى و ازاله الخفاء لرئيس العلماء و عمدة الفضلاء شاه ولی الله المحدث الدهلوى و مدارج النبوة للشيخ الكمال عبد الحق المحدث الدهلوى و شواهد النبوة لعبد الرحمن الجامى و غيرها من الكتب المعبرة في الاحاديث الشريفة و القصص الصحيحة و جمعتها في هذه الرسالة و اعرضت عن الضّعاف المتروكة و الموضوعات المطروحة و تمسّكت بذيل العدل و الانصاف و تجنبت عن مذهب البغي و الاعتساف فيما جرى بين اصحاب النبي صلی الله عليه وسلم و عملت

بحديث ایاکم و ما شجر بین اصحابی
و اقتصرت علی ما کان ثابتا و حقا و ما التفت الى ما کان باطل و ضعیفا و اوردت ما کان فی کتب المحدثین من تحقيق الواجبات و رفضت ما کان فی کتب المورخین من الواهیات و سمیتها بوسیله النجاة فی مناقب الحضرات من استمسک بها فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُزُوهِ الْوُثْقَى

و من شک فقد ضلّ و غوى ان هی الا تذكرة لمن اتقى سیدگر مَنْ يَخْشَى و أرجو أن تكون بضاعتي للشفاعة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۵

و المغفرة في العقبى و وسليتى للنجاة و الفوز بالدرجات العلي ازین عبارت ظاهرست که مولوى محمد مبين این کتاب را از کتب معتبره جمع نموده و از متروکات و موضوعات اعراض ورزیده و تمسک نموده بدامن عدل و انصاف و تجنب نموده از مذهب بغى و اعتساف و بر آنچه ثابت و حق بود اكتفا کرده و بسوی چیزیکه باطل و ضعیف بود التفات نفرموده و آنچه در کتب محدثین از تحقيق واجبات بود وارد نموده و ترك کرده آنچه در کتب مورخین از واهیات بود و بالآخر افاده فرموده که هر که مستمسک باآن شود پس بعروه و ثقی مستمسک می شود و هر که شک در ان آرد پس گمراه می گردد فثبت و الحمد لله ان حدیث الطیر ليس من الاخبار المتروکات و لا من الاحاديث الموضوعات بل هو حق ثابت من الواجبات خارج عما في کتب المورخین من الواهیات و من تمسک به فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُزُوهِ الْوُثْقَى

و من شک فيه فقد ضلّ و غوى فالويل كلّ المخاطب الحائز لجلائل المكرمات حيث اثبت کونه من الموضوعات فضلا من الواهیات و المتروکات فاصبح في زمرة الفسالین و الغاوین و المتردین في هوة الردى و الهاوین

آنکه محمد اسماعیل بن عبد الغنی بن ولی الله العمری که برادرزاده و تلمیذ مخاطب است حدیث طیر را حتماً و جزماً ثابت نموده آن را در معرض احتجاج و استدلال ذکر فرموده چنانچه در منصب امامت در قسم دوم از فصل اول از فصلین رساله گفته تنبیه اول در بیان آنکه بعضی از بندگان مقبولین هر چند منصب امامت نمی‌دارند اماً از کمالات مذکوره نصیبه فراخور استعداد خود می‌دارند باید دانست که دلائل کتاب و سنت برین معنی دلالت می‌دارد که نصیبه ازین کمالات مذکوره بدیگر بندگان مقبولین هم می‌رسد هر چند آیات و احادیثی که دلالت بر اتصاف مقبولین باین کمالات مذکوره می‌دارد اگر همه را بالاستیعاب ذکر کرده شود و در بیان هر کمال علیحده علیحده شواهد از آیات و احادیث گذرانیده شود نهایت تطویل کلام در این مقام لازم آید بناءً عليه بدیگر چندی از کمالات مذکوره اجمالاً که عمده‌ترین آنهاست در این مقام اکتفا کرده شد تا حال دیگر کمالات بالاولی در ان فهمیده شود پس می‌گوییم اما ثبوت وجاهت اجتنبی مر غیر انبیا را پس مستفاد ازین آیه می‌شود **إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَرَكِ وَ أَصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ**

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَتَقَبَّلُهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا

و درین کریمه ثانیه ذکر توجه و عنایت حضرت حضرت بسوی حضرت مریم در سن طفویل و
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لفاطمه ان الله اطلع على اهل الارض فاختار اباک و بعلک

و امما ذکر شعب ان تفصیلاً پس ذکر محبوبیت به نسبت رب العالمین درین آیات و احادیث واقع شده قال الله تعالى يا ائیها الذین آمنوا مَنْ يَرْتَدَ مِنْكُمْ عَنْ دِيْنِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُجْهِنُهُمْ وَ يُجْبِنُهُنَّهُ

و مراد ازین قوم درین کریمه حضرت صدیق اکبر و اتباع ایشانند که بمرتدین مقابله نمودند

قال النبی صلی الله علیه و سلم اللهم اثنی باحث خلقک إلیک یاکل معی هذا الطیر فجاءه على فاکل معه

وقال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله تبارک و تعالی امرنی بح اربعه و اخبرنی انه يحتجبهم قيل يا رسول الله سمههم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۶

لنا قال على منهم يقول ذلك ثلثا و ابوذر و مقداد و سلمان امرنی يحتجبهم و اخبرنی انه يحتجبهم انتهى

ازین عبارت ظاهرست که این برادرزاده و تلمیذ رشید مخاطب وحید اعتمتی بتصلب و تمرد و تعنت و تشدد عم فرید نکرده حدیث طیر را حتماً و جزماً ثابت می‌گرداند و بدیگر ان در ادله محبوبیت که شعبه و جاهت اجتنبایست شاه صاحب را در زمرة ارباب زیغ و عسف و اصحاب مکابر و حیف می‌گنجاند فالحمد لله الملك المهيمن القادر* حيث رمى المخاطب المکابر* بادھی الدوادھی و الفوادھ* و اخزاه على يد ابن اخيه العلامه الكابر و مخفی نماند که محمد اسماعیل عالم بس جلیل و محدث حائز مجد اثیل بوده

مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم در ذکر اصحاب شاه عبد العزیز گفته و منهم ابن اخيه اسماعیل بن عبد الغنی کان من اذکی الناس بایامه و کان اشد هم فی دین الله و احفظهم للسنة یغضب لها و یندب إلیها و یشنع على البدع و اهلها و من مصنفاته

كتاب الصيراط المستقيم في التصوف والايضاح في بيان حقيقة السنة والبدعة و مختصر في اصول الفقه و تنویر العینین قال في البائع الجنی انفرد فيها بمسائل عن جمهور اصحابه و اتبعه عليها أناس من المشرق و من نیحاله و غيرها اکثر عدداً من حصی البطحاء و له كتاب آخر في التوحيد والاشراك فيه امور في حلوة التوحيد والعمل و اخرى في مرارة الحنظل فمن قائل انها دست فيه و قائل انه

تعمیدها و الله عالم بالسرائر انتهى و اقول ليس في كتابه الذي اشار إليه و هو المسماى برد الاشراك في العربية و بتقوية الایمان بالهنديه شيء مما يشان به عرضه العلي و يهان به فضله الجلى و ائما هذه المقالة المصادره عن صاحب الباع الجنی مصدرها تلمذہ بالشيخ فضل حق الخير آبادی فانه اول من قام بضدہ و تصدی لرده في رسائله التي ليست عليها اثاره من علم الكتاب و السنة و ان شئت زياده الاطلاع على حاله و ما له فارجع الى كتابنا اتحاف النباء يتضح عليك ما تذهب به الشحنه من صدرک انشاء الله تعالى و نیز مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النباء گفته محمد اسماعیل بن الشيخ عبد الغنی العمری بن مستند الوقت الشاه ولی الله

الحادث دھلوی رحمة الله تعالى یکی از ائمه دین و فقهای متقین و نبلائی محدثین بود پدرش بعمر بست و هشت سالگی دنیا شد فانی را بدرود کرد مردی متقدی ذکی الطبع لوذعی المعی بود بسبب اخترام مته او را شهرت مثل دیگر اخوان خود دست بهم نداد وی رح بعد وفات پدر بزرگوار در کنار عم نامدار شاه عبد القادر دھلوی مولف موضع قران تربیت ظاهری و باطنی یافت و بجای فرزند او بود و هم زانوی ادب در تحصیل کمالات علمیه و عملیه و فضائل خاندان خود بخدمت اعمام کرام خود ته نموده بذروه اعلی از علم و فضل رسید جوهر ذکائی او بغایت عالی افتاده بود مقدمات عویشه و مشکلات علوم را زودتر ادراک می کرد و بمغز سخن می رسید حکایات دهانت و فطانت وی هنوز نقل هر مجلس و زیب هر محفل اهل علمست ولادت او تقریبا در سنه اثنین و مائین و الف واقع شده بیعت جهاد با سید احمد بریلوی مرید شاه عبد العزیز دھلوی بجا آورده بود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۷

و سر خیل قافله حجاج و مجاهدین وی بود این همه ترویج شریعت از شرق تا غرب و رفع بدعا و محدثات که می بینی و این همه مذاکره علوم و کثرت صوم صلاة و زکاء و آبادی مساجد که در مردم هند مشاهده می کنی هم بدولت جد و اجتهاد او و مولوی عبد الحی مرحومست گویی در سرزمین هند مثل این دو بزرگوار که بجای دو وزیر شیخ خود بودند درین کار درین دوازده صد سال کسی نه برخاسته اسلام را بعهد ایشان رونقی دیگر حاصل شده و سنن مؤثره محو شده را بعرق ریزی ایشان حیاتی تازه دست بهم داده لا سیما حکایات برکات و ععظ و نصائح محمد اسماعیل و کثرت اهتدای مردم به پند و اندرز آن ربانی جلیل چیزیست که موافق و مخالف در آن یکتر بانست نتوان گفت که چه قدر رسوم اشراک و بدعا از هم متلاشی شد و محدثات و کفریات از عالم بدر رفت نظم

ماتت به بدعا تمادی عمرها ، دهرا و کاد ظلامها لا ينجلى

، فعلی به الاسلام ارفع هضبة و رسا سواه في الحضيض الاسفل

غلط امرء بابی على قاسه ، هیهات قصر عن علاه ابو على

لو ان رسطالیس یسمع لفظة من لفظه لعرته هرّة افکل

و لو انهم جمعوا لدیه یتقنوا ان الفضیلة لم تکن للالول

تحم اتباع سنت و اجتناب از بدعت که جد وی شاه ولی الله محدث رضی الله عنه درین دیار کاشته بود در عهد وی برگ و بار آورد و بدایت او از وی نهایت پذیرفت در علوم معقول و منقول یاد پیشینیان از خاطر می برد و در علم فروع و اصول ائمه آن را دورتر می نشاند در هر علم که با او سخن رانی دانی که وی امام این فنست و در هر فن که با وی مناظره کنی شناسی که وی حافظ این علمست اصول فقه بر نوک زبان داشت و علم حساب در انگشتان قرآن و حدیث خود محفوظ سینه او بود و فقه و منقول مشق دیرینه او هر چند مثل دیگر علما اشتغال بتدریس و تعلیم نکرده و عمری در کسب آن نه گذرانیده مگر در میدان امتحان بزور ذکای خدا داد و جودت طبع نقاد سبقت بر ممتحنین و اکابر علمای مشهورین می برد بتقریب حج و جهاد سفرهای عرب و عجم کرده و در هر دو جا در بعض مسائل علمای عصر مثل شیخ محمد عابد سندي و مولوی فضل حق هندی با او طرف شده هر جا رایت فتح و اقبال بددست او ماند و خصم شکست بر شکست خورد مسائل و رسائل این مناظره مشهور عالمست احتیاج ذکر ندارد تمام عمر خود را در اعلای کلمة الله و احیای سنن رسول الله و جهاد فی سبیل الله و هدایت خلق الله گذرانید و دمی بآرام در جائی از بلاد اسلام نیاسود تصانیف او که بضرورت تمام و التماس جمعی از اعلام بوجود آمده غالب در اسفار تحریر پذیرفه و نوبت نظر ثانی در ان صورت نه بسته مع ذلک در بلاغت انشا و فصاحت املا و لطافت مبانی و تحقیق معانی روکش مؤلفات اقران و امثال بلکه بعض سابقین اعیانیست اگر در رنگ دیگر اهل علم فرصت تالیف می یافت و باطنین خاطر در جائی نشسته مشغول بتصنیف می شد خداوند چه کار می کرد و همین ذکاوت طبع و جودت خاطر و علو پایه تفاوت او در دین و کمال تشرع با آداب شرع

میین سبب حسد اهل زمان و افترای عداوت مبتدعان شد گاهی تهمت ترك حنفیت نمودند و گاهی رمی بوهابیت کردند بلکه نوبت با آن رسید که منسوب بمذهب اعتزال و خروج ساختند و باین افراط روی خود چون نامه اعمال خویش سیاه کردند اینکه کتب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۸

مؤله او موجود و مشهودست نشان دهنده کجا معتزلی شده و کجا خارجی گشته مقصود این دنیا طلبان ازین دروغ تنفس خلق الله از بعد خالص معبد حقیقی و سرگرمی بازار بدعیت خود بود تا پرده از روی کار ایشان نیفتند و آبروی بزرگان که از عمری دراز در اذهان عوام کالانعام نشسته است بدر یافت بطلان طریقه ایشان و مجانبته از اوضاع شریعت حقه نرود و لیکن شور و غوغای این فرقی کاری از پیش نبرد و آنچه حق تعالی از هدایت بعض افراد بلکه اکثر عباد خواسته بود از ممکن عدم بعرصه وجود آمد و خلقی بیشمار استقامت به صراط مستقیم و توبه از سلوک طریق جحیم اختیار نمود و لله الحمد تا آنکه برکات آن هدایت هنوز از در و دیوار هند نمایانست و در مثل باران بر دلهای صاحبدلان ریزان مخالفین او اگر دمی بانصاف گرایند زود فهم توانند کرد که این همه اعتنا بصوم و صلاة که فی الحال حاصل روزگار ایشانست هم بدولت اوست و الا احوال مشایخ و علمای هندوستان الما شاء الله تعالی معلوم همگناست که کار و باری از احکام اسلام و ابیاع دین نمی داشتند و سری بسوی هدایت نفوس خود و تقید بدرس و تعلیم فقه و حدیث و فنون شرعیه و علوم دینیه نمی برداشتند کل و جل کمالات ایشان منحصر در تحصیل معقولات و کسب جاه فضیلت و مشیخت با ترک امر بمعروف و نهی عن المنکر بود با دعاوی طویله و عریضه و مفاخر و مناقب جلیله و چون حق تعالی وجود با جود او را برای هدایت خلق منتصب نمود و داعیه حق گویی و صواب نمائی در دل او انداخت از جاهل تا عالم و از فقیر تا امیر همه ها گویا از خواب بیدار شدند و حق را از باطل و صواب را از خطأ و حرام را از حلال باز شناختند اگر چه در بعض یا اکثر مسائل با وی مخالف بوده اند تعصبا لا انصافا و مع ذلک حق اینست که وی بلکه جمله علمای متقدمین و متاخرین را در عام تقلید حکم واحدست هیچیکی از خلق باقوال و افعال ایشان متبع نیست و نه هر پیچکی اطاعت و سمع ایشان واجبست آنکه متبع به است شارع علیه السلامست سخن سخن اوست و حکم حکم او از معاینه کتب متقدمین فقها و محدثین ظاهر می شود که آنچه آنها در نصرت سنن و ردّ بدعا و اشراك گفته و نوشته اند عشر عشیر آن از مولوی محمد اسماعیل بر روی کار نیامده و لیکن چو نظر ابني زمان مقصور بر کتب مذهب خود خصوصا متاخرین ایشانست و با مؤلفات اهل مذاهب سنت و جماعت و تواریخ و سیر و طبقات ایشان کاری ندارند بر حقائق امور و وقائع دهور ایشان را اطلاع حاصل نیست امروز اگر یکی حرفی از ابیاع می راند یا در مسئله از مسائل فروع خلاف مذهب ملتم خود می کند می دانند که ایجاد مذهبی کرده است و از دائره اسلام بدر رفته و خلاف جمهور نموده و حاشاه عن ذلک بلکه وی درین باب مقتدائی سلف و آخذ احوط و عامل بر سنتست و لیکن مفاسد جهل و تعصب بسیارست حق تعالی برادران دینی ما را انصاف روزی کند بالجمله از مؤلفات وی رح در فقه و حدیث و اصول و جز آن بعض رسائل موجودست و همه نافع و نزد اهل حق مقبول از آن جمله رد الاشراك است مشتمل بر دو باب در نفی اشراك و رسوم کفر و بدعات از احادیث و تقویة الایمان ترجمه یک باب اوست هم از مؤلف و تنوير العینین فی اثبات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۴۹۹

رفع اليدين و اصول فقه در کراسه واحده و صراط المستقیم و رساله امامت و ایضاح الحق الصريح فی احکام المیت و الضریح و این هر دو ناتمامست و مثنوی سلک نور ناتمام و تنقید الجواب در اثبات رفع اليدین و جز آن گاهی میل بنظم هم می کرد الى ان قال بعد ذکر قصيدة لمحمد اسماعیل انتقال ایشان در معركه بالاكوب در ولایت افغانستان بزخم تفنگ شد و بدرجه شهادت عظمی فائز شدند و کان ذلک تقریبا فی سنہ سبع و اربعین و مائین و الف رحمه الله تعالی رحمة واسعة

وجه نود و دوم

آنکه مولوی حسن علی محدث که از تلامذه مخاطبست این حديث شریف را روایت فرموده چنانچه در تفريح الاحباب فی الآل و الاصحاب گفته

عن انس بن مالک رضی الله عنہ قال کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک کیا کل معی هذا الطیر فجاءه علی فاکل رواه الترمذی

و قال هذا حديث غريب انتهى فهذا صاحب تفريح الاحباب، قد اثبت الحديث نقاً عن الترمذی رئيس الاصحاب، و سلک مسلک الرشد و الصواب، و جانب الریغ الجالب للباب و رفض و هجر تقلید المخاطب المرتاب، مع انه تلمیذ لذلک الشیخ النقاب، و الله الموقّق لاحزار حسن المآب

وجه نود و سوم

آنکه نور الدین بن اسماعیل سلیمانی این حديث شریف را بطرق عدیده نقل کرده چنانچه در در یتیم گفته

عن انس رضی الله عنہ قال قدّمت لرسول الله صلی الله علیه و سلم طیرا فسّمی و اکل لقمة و قال اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک و ای فأتی علی فضرب الباب فقلت من انت فقال علی فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم علی حاجه ثم اکل لقمة فقال مثل الاوّل فضرب علی الباب فقلت من انت قال علی قلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم علی حاجه ثم اکل لقمة فقال مثل ذلک فضرب علی الباب و رفع صوته فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انس افتح الباب فدخل فلما راه النبی صلی الله علیه و سلم قال الحمد لله الذي جعلک فاتی دعوت فی کل لقمة ان یاتینی الله باحبت الخلق إلیه و ای فکنت انت قال فو الذي بعثک بالحق ای لا ضرب الباب ثلث مرات و یرذنی انس فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم رددته قال کنت احبت معه رجالا من الانصار فتبسم رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال ما یلام الرجل علی قومه اخرجه ابن عساکر و الحافظ محب الدین بن النجّار فی تاریخیهما و عنه رضی الله عنہ ان ام سلمة اتت النبی صلی الله علیه و سلم بمحاجلات قد شوتهن فقال النبی صلی الله علیه و سلم ائنی باحبت خلقک إلیک کیا کل معی من هذا الطیر قال انس فجاء علی بن أبي طالب فقال استاذن لی علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت هو علی حاجه و احبت ان یجيء رجل من الانصار فرجع ثم دعا فیسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ادخل يا علی الله و ای اخرجه ابن عساکر فی تاریخه

و عن عبد الله القشیری قال حدثني انس رضی الله عنہ قال کنت عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۰

احب رسول الله صلی الله علیه و سلم فسمعت يقول اللهم اطعمنا من طعام الجنّة فاتی بلحم طیر مشوی فوضع بین یدیه فقال اللهم ائتنا بمن تحبه و یحبک و یحب نبیک فاذا علی بن أبي طالب علی الباب فاستاذنی فلم آذن له احسب انه قال ثلث مرات فدخل بغیر اذنی فقال النبی صلی الله علیه و سلم ما ابطأ بك يا علی قال يا رسول الله جئت لا دخل فحجبني انس فقال يا انس لم حجبت قال يا رسول الله لما سمعت الدّعوة احبت ان یجيء رجل من قومی فتکون له فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا یضرّ الرجل محبتة الرجل قومه ما لم یبغض سواهم اخرجه ابن عساکر فی تاریخه

انتهى فهذا العلم الفرد النورانی* نور الدین بن اسماعیل السلیمانی* قد اورد طرقا عدیدة من هذا الحديث المبهر المعانی* و بذل جهده فی احصاف الاصول و تشید المبانی* و ابان لکل من القاضی و الدّانی* ان انکار الحديث من اشنع المدانی* و الله الموهن

لکید کل ضاغن شانی*

وجه نود و چهارم

آنکه مولوی ولی الله بن حبيب الله السیهالی این حدیث شریف را اوّلا بالحتم و الجزم نسبت بجنب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم نموده و باز بنقل آن از اکابر اعلام و اساطین فخام کمال ثبوت و تحقیق آن ظاهر فرموده چنانچه در مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین گفته

قال صلی الله علیه و سلم اللہم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیّر فجاء علی فاکل معه و فی الخصائص عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه و سلم کان عنده طائر فقال اللہم ائنی باحّ خلقک یاکل معی هذا الطائر فجاء ابو بکر فردہ ثم و جاء عمر فردہ ثم جاء علی فاذن له الى ان قال و وقع فی روایة الطبرانی و أبی یعلی و البزار بعد قوله فجاء علی رضی الله عنه فرددته ثم جاء فرددته فدخل فی الثالثة او فی الرابعة فقال له النبی صلی الله علیه و سلم ما حبسک عنی او ما ابطأ بك عنی یا علی قال جئت فردنی انس ثم جئت فردنی انس فقال صلی الله علیه و سلم یا انس ما حملک علی ما صنعت قال رجوت ان یکون رجلا من الانصار فقال صلی الله علیه و سلم او فی الانصار خیر من علی او افضل من علی

و انه افادات و تصریحات ولی الله در صدر و ذیل کتاب مرآة المؤمنین نهایت اعتماد و اعتبار مرویات آن و مصون بودنش از احادیث ضعاف ظاهرست چنانچه؟؟ صدر مرآة المؤمنین گفته و بعد فهذه احادیث مشتملة علی مناقب اهل البيت التبویه و العترة الطاهرة المصطفویة من الكتب المعترفة من الصحاح و التواریخ منبها علی اسمی الكتب معرضا عن الضعاف المتروکة عند علماء الحديث مقتصرًا علی ما تواتر من الاحادیث او اشتهر او من الحسان و جعلته وسیله الوصول الى جانب الرسول صلی الله علیه و سلم بواسطه اهل بيته و الانسلاک فی سلک محبیهم المبشرین بالدخول فی الجنان منه صلی الله علیه و سلم فی وسیله النجاة و به مناط الشفاعة و سیناه بمرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین ربنا تقبل منا و اجعلنا من زمرة المتمسکین بحبل التوفیق و الهدایة انک انت المجبی و بیدک التوفیق فعلىک التوکل و بك الاعتصام و نرجو منک خیر الاختتام بحرمة النبی و آلہ الغر کرام ازین عبارت ظاهرست که ولی الله درین کتاب احادیث مناقب اهلیت علیهم السلام را از کتب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۱

معترفه صحاح و تواریخ جمع نموده و از احادیثی که نزد علمای حدیث ضعاف متروکه بود اعراض فرموده و بر احادیث متواتره و مشتهره و حسان اکتفا و اقصار کرده و نیز واضحست که ولی الله این کتاب را وسیله وصول بجانب رسول می گرداند و نیز آن را وسیله نجات و مناط شفاعت می داند ظهر بالیقین لارباب الایمان* ان حدیث الطیر حری و قمین بکمال الاذعان* و هو اما من الاحادیث المتواترة او المشهورة و الحسان* و الله ولی التوفیق للایقان* و نیز ولی الله در آخر مرآة المؤمنین بعد ذکر مأخذ این کتاب گفته و در مقام استنباط بر ایراد عبارات کتب مذکوره بالفاظها من غیر تغیر و ترجمه اکتفا نموده شد و بطرف احادیث موضوعه یا ضعیفه نزد مصنفین آنها بیشتر التفات نکردم و بالفرض اگر تعرض بعضی از ان واقع شده باشد بر تضعیف آن نص و تصریح نموده شد تا کسی را مقام اتهام و مجال نسبت افترا و بهتان باقی نماند غرض که این رساله منتخب کتب صحاح که در آن هیچ وجه مجال ریب و اشتباه نیست از افضال الهی و تایید ایزدیست انتهی فوضح و ظهر لاهل التیقظ و الانتباھ ان حدیث الطیر عند ولی الله لیس بموضع ولا بضعف ولا واه* و انه لا مجال فيه للزیب و الاشتباه* بل هو راق فی الثبوت و التحقق الى اقصی ذراه* ملقی بالتكريم و التفحیم عند المحققین النبایه*

وجه نود و بنجم

آنکه شیخ سلیمان بن خواجه کلان ابراهیم حدیث طیر را بطرق متعدد از اساطین خویش نقل نموده چنانچه در ینابیع المودّة بعد نقل حدیث طیر از احمد بن حنبل گفته

الترمذی عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال کان عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم طیر فقال اللہم ائنی باحّب خلقک إلیک یا کل معی هذا الطیر فجاء علی فاکل معه

هذا حدیث غریب موقّق بن

احمد بسنده عن داود بن علی بن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما عن ابیه عن جدّه قال کان عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم طیر مشویّ فقال اللہم ائنی باحّب خلقک إلیک و الی فجاء علی فاکل معه ايضاً اخرج موقّق بن احمد حدیث الطیر بطريقین عن انس و قد روی اربعه و عشرین رجالاً حدیث الطیر عن انس منهم سعید بن المسیب و السدی و اسماعیل و لابن المغازلی حدیث الطیر من عشرين طریقاً انتهي

فهذا الشیخ سلیمان بن ابراهیم* و قد اختار السلوک فی المنهج السوی المستقيم* و امتنَ علی طالبی الحق بالمنْ العظیم* و حيث شید اساس هذا الحديث القویم* و اظهر ان جاحده للصدق غریم* جالب بانکاره اعظم عریم* مشتر لصنوف التعییر و التعنیف و التلوبیم* موثر للوبال و النکال و العقاب الالیم* و مستتر مباد که از ملاحظه صدر کتاب ینابیع المودّة کمال و ثاقت و متأنّت و نهایت رصانت و رزانّت احادیث و اخبار و مرویات و آثار آن در غایت ظهورست قال فيه اما بعد ان اللہ تبارک و تعالیٰ قال فی كتابه لحبيه قل لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُربَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً تَرِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ و قال جل جلاله و تعالیٰ آلاوه إنما يرید اللہ لیذہ عَنْکُمُ الرَّبِیْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَيُطَهِّرُکُمْ تَطْهیرًا اوجب اللہ مودّة قربی نبیه و اهلیت نبیه صلی اللہ علیه و علیهم علی جميع المسلمين و انه تعالیٰ اراد تطهیرهم عن الزجس تطهیراً کاملاً لانه ابتدأ بكلمة انما التي هي مفيدة لانحصر ارادته تعالیٰ علی تطهیرهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۲

و اکد بالمعنى المطلق و لما كانت مودتهم على طريق التحقیق و البصیرة موقوفة على معرفة فضائلهم و مناقبهم و هي موقوفة على مطالعة کتب التفاسیر و الاحادیث التي هي المعتمد بين اهل السنّة و الجماعة و هي الكتب الصحاح الشیّة من البخاری و مسلم و النّسائی و الترمذی و أبي داود باتفاق المحدثین المتأخرین و اما السادس من الصیحاج فابن ماجه او الدارمی او الموطا بالاختلاف فجمع مناقب اهل الیت کثیر من المحدثین و الفوها کتبها مفردة منهم احمد بن حنبل و النّسائی و سمیاھ المناقب و منهم ابو نعیم الحافظ الاصفهانی و سمّاه بنزول القرآن فی مناقب اهل الیت و منهم الشیخ محمد بن ابراهیم الجوینی الشافعی الخراسانی و سمّاه فرائد السقطین فی فضائل المرتضی و الزهراء و السبطین و منهم علی بن عمر الدارقطنی سمّاه مسند فاطمۃ و منهم ابو المؤید موقق بن احمد اخطب خطباء خوارزم الحنفی سمّاه فضائل اهل الیت و منهم علی بن محمد الخطیب الفقيه الشافعی المعروف بابن المغازلی سمّاه المناقب رحّمهم اللہ و هؤلاء اخذوا الاحادیث عن مشايخهم لسیاحة و الاسفار و بالجد و الجهد فی طلب الحديث من اهل القرى و الاماكن فكتبوا فی کتبهم اسناد الحديث الى الصحابی السامع الزاوی بقولهم حدثنا او اخبرنا فلان مثل اصحاب الصحاح الشیّة و منهم من جمع فضائل اهل الیت فی کتاب مفرد و سمّاه المناقب و لكن لم يظهر اسم المؤلف و منهم من جمعها و کتب فيها کتاباً مفرداً اخذنا عن کتب المفسرین و المحدثین المتقدمین کصاحب جواهر العقدین و هو الشیف العلامہ السمهودی المصری رفع اللہ درجاته و وهب لنا برکاته و صاحب ذخائر العقبی و صاحب مودّة القری و هو جامع الانساب الثالثة میر سید علی بن شهاب الهمدانی قدس اللہ سرہ و وهب لنا برکاته و فتوحه و منهم من ذکر فضائلهم فی کتبهم من غير افراد کتاب لها کصاحب الصواعق

المحرقه و هو المحدث الفقيه الفاضل الشيخ ابن حجر الهيثمي الشافعى الثقة و المعتمد بين علماء الشافعية و صاحب كتاب الاصابة و هو الشيخ الحافظ ابن حجر العسقلانى الشافعى رحمهما الله و صاحب كتاب جمع الفوائد الذى جمع فيه من الكتابين الكبيرين احدهما جامع الاصول الذى جمع فيه ما فى الصيحة حجاج الستة للشيخ الحافظ مجد الدين أبي السعادات المبارك بن محمد الاثير الجزري الموصلى و ثانيهما كتاب مجمع الزوائد للحافظ نور الدين أبي الحسن على بن أبي بكر بن سليمان الهيثمى جمع فيه ما فى مسند الامام احمد بن حنبل و أبي يعلى الموصلى و أبي بكر البزار و معاجم الطبرانى الثلاثة و صاحب كنز الدقائق و هو الشيخ عبد الرؤوف المناوى المصرى و صاحب الجامع الصغير و هو الشيخ جلال الدين السيوطى المصرى و منهم من جمع الاحاديث الواردۃ فى قيام القائم المهدي عليه الصلوة والسلام كعلى القارى الخراسانى الھروي و غيره فالمؤلف الفقیر الى الله المنان سليمان بن ابراهيم المعروف بخواجه كلان ابن محمد معروف المشتهر ببابا خواجة ابن ابراهيم بن محمد معروف ابن الشيخ السيد ترسون الباقي الحسيني البلخي القندوزى غفر الله لى و لهم و آباءهم و امهاتهم ولدوا بلطفه و منه الف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۳

هذا الكتاب اخذنا من هؤلاء الكتب المذكورين و من كتب علماء الحروف ملحا الى الله و مستعينا به من التعصب و الجهل المركب و كتم الحق و انكار الصدق و اظهار الباطل و قبول ما لا طائل تحته و سائلا متضرعا ملتجئا الى الله الهادى ان يلهمنا الحق و الصدق و يهب لنا البصيرة و الرشد و يهدينا صراطه المستقيم بفضلـه العظيم و منه العظيم اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابـه يا مجيب يا قريبـ آمين يا ربـ العالمين بـعـز ذاتكـ و جـمـيلـ صـفـاتـكـ و باـسـمـكـ الـاعـظـمـ و رـسـولـكـ الـاـكـرمـ سـيـدـناـ مـحـمـدـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ و عـلـىـ آـلـهـ و سـلـمـ و سـمـاهـ يـنـابـيعـ المـوـدـهـ لـذـىـ القـرـبـىـ و هـمـ اـهـلـ العـبـاـ و وـسـائـلـ السـعـادـهـ الـعـظـمـىـ و مـعـادـنـ الـبـرـکـاتـ الـكـبـرـىـ طـلـبـاـ لـرـضـاءـ اللهـ و شـفـاعـهـ رـسـولـهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ و سـلـمـ و شـفـاعـهـ أـهـلـ بـيـتـهـ و لـيـكـونـ معـهـمـ فـىـ جـنـاتـ عـدـنـ بـحـدـيـثـ المـرـءـ مـعـ مـنـ اـحـبـ فـالـلـهـ تـبـارـکـ و تـعـالـىـ اـكـرمـ الـمـسـؤـلـينـ و اـجـودـ الـجـوـادـينـ و اـرـحـمـ الـرـاحـمـينـ و هـوـ حـسـبـنـاـ و نـعـمـ الـوـكـيلـ و فـيـعـمـ الـمـؤـلـىـ و نـعـمـ النـصـيرـ

و هر چند بعد این وجوده کافیه و ادله شافیه و حجج قاطعه و براهین ساطعه و بیانات مزهره و تبیینات مبهره که برای حجیت این حدیث شریف و ابطال مزعوم مخاطب منیف بر زبان قلم رفت بحمد الله تعالى حاجتی بسوق و سرد و ثبت و رقم دیگر وجوده باقی نیست لكن اگر شاه صاحب او لیا شان را بسبب مزید عصیت و عناد و غایت توغر و لداد هنوز هم در حجیت ان ریبی بوده باشد ناچار در وجوده آتیه کمال اعتماد و اعتبار و غایت و ثابت و اشتهر آن از کلام والد ماجد مخاطب باثبتات رسانم و سهمی جگر دوز بسوی قلب مخاطب و اولیا او رهانم و نیشتری خونین در رگ جانشان خلانم پس بدانکه

وجه نو و ششم

آنست که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب این حدیث را در کتاب ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء ذکر نموده از ماثر و فضائل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده چنانچه گفته

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال كنت اخدم رسول الله صلی الله علیه و سلم فقدم لرسول الله صلی الله علیه و سلم فرخ مشوی فقال اللہم ایتني باح خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر قال فقلت اللہم اجعله رجلا من الانصار فجاء علی رضی الله عنه فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم علی حاجه ثم جاء فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم افتح فدخل فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما حملک علی ما صنعت فقلت يا رسول الله سمعت دعاء ک فاحبیت ان یکون رجلا من قومی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الرجل قد یحب قومه قال الترمذی غریب و جاء الحاکم باسانید خرج بها عن الغرابة المحضة

انتهی فهذا ولی الله لوالد المخاطب حبرهم الطيب العروق* الجامع عندهم من الفضائل ذخائر العلوق المحرز من المفاخر ما لا يفي به الرقوق* البالغ من الشرف محلًا دونه العيوق* قد اثبت هذا الحديث النافع الفائق كالمسك المسحوق* المستنير الواضح كالشمس حين الشروق* فصرم بذلك حبل التشكيك من كلّ مائل الى الجحد والمروق* واجتاج اسّ كلّ منكر مرتكب في افظع الفسق* فالعجب من المخاطب كيف ردّه فارتكب العقوق* و اضع قاطبة الذمّ و الحقوق* و تاه من العمه و السفة في اوحسن الخروق* و بلغ من البداع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۴

ما يرتفع عن الوصف و يفوق* و مخفى نماند که کتاب ازاله الخفا از کتب معتمده جلیله الاخطار و اسفار مستنده عظيمة القدر است خود مخاطب راه کمال مدح و شا و وصف و اطراي آن پیموده در اظهار عظمت و جلالتش گوی سبق در میدان فصاحت و بلاغت ربوده از غایت مبالغه مصنف آن شاه ولی الله را آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی وانموده بکدامی مصلحت سانحه از اظهار علاقت ابوت آن آیه الهی برای حضرت او طی کشح فرموده چنانچه در عقیده ششم از باب هفتمن کتاب تحفه گفته و دلائل کتاب و اقوال عترت برین عقیده نزد ایشان موجودست چنانچه در کتاب ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء هزاران دلائل را از کتاب و سنت و اجماع امت یعنی اهل سنت و اقوال عترت بتقریبی و سوقی که پیرایه گوش دانشمندان روزگار و سرمایه جمعیت خواطر متبحران این اسرار است درج یافته و مصنف این کتاب مستطاب را که در شهر دهلي کهنه سکونت داشت آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی توان گفت راقم این رساله نیز بارها بزيارت او مشرف شده و از گلهای تقریرات رنگینش کنار و دامن پر کرده جزاء الله خیرا انتهی بغايت غريب است که شاه صاحب با اين افاده خود در اطراي مصنف و مصنف قدم در وادی عقوق والد ماجد خويش نهاي زبان ببطال حدث طير که حضرت او در ازاله الخفا روایت کرده گشاده داد؟؟؟ کمال انصاف و حیا و نهاي و لاصفا داده و در جنب انکار فضل امير المؤمنین عليه السلام از مخالفت و معاندت کسی که بحسب اعتراض آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی است نترسیده و رد اهل حق را سهل تر از اظهار غایت رشد و صلاح و اقصای فوز و فلاح خود فهمیده و نیز مخاطب در عقیده ششم بعد ذکر بعض آیات گفته و هر که را تفصیل این استدلالات و تکمیل این بحث و احاطه جوانب آن و استدلالات دیگر که با آیات بسیار درین مطلب واقع اند منظور باشد در کتاب ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء باید دید که درین باب کلام را بنهايیت رسانیده و محدرات معانی کتاب الله را خلعت ظهور پوشانیده الله در مصنفها انتهی پس کمال عجبست که مخاطب با صفا با وصف تکریر اطراي ازاله الخفا متصدی رد و بطل و دفع و اخmal حدث طير که در آن کتاب مثبتست می شود و ابدا در باب این حدث شریف راه اتباع و اقتفای افاده والد ماجد خود نمی رود و با آنکه دیگران را حکم مراجعت بكتاب او می دهد رو بحدث مثبت آن کتاب نمی آرد بلکه شقاقا و عنادا همت بر قدر و جرح آن می گمارد و ظاهرا این همه مدح و شائی که جناب مخاطب در باره ازاله الخفا بکار برده رجما بالغیب بمحضر حسن عقیدت بخدمت شریف والد خود آغاز نهاي و از مطالعه آن مشرف نشده ورنه با وصف اشتیال آن بر چنین احادیث که آن را موضوع و مفتری می داند و اطلاع برین معنی چه قسم مدح آن می کرده و اگر طوعا و کرها مدح هم می کرد از رد و بطل این قسم احادیث خود را باز می داشت

وجه نود و هفتم

آنکه شاه ولی الله در قرة العینین حدیث طیر را بالقطع و اليقین بجناب سید المرسلین علیه و آلہ آلاف سلام الملک الحق المیین نسبت نموده آن را از مآثر و فضائل و مفاخر جناب امير المؤمنین علیه السلام معدود فرموده چنانچه گفته و قدّم لرسول الله صلی الله علیه و سلم فرخ مشوی فقال اللهم ایتی باحّ خلقک إلیک کیا کل معی من هذا الطیر فجاء على فاکلا منه

و نیز در قرء العینین جای که عبارت محقق عليه الرّحّمہ از تعجیرید مشتمل بر دلائل

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۵

افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام نقل کرده گفته

قوله خبر الطير عن انس قال كان عند النبي صلی اللہ علیہ وسلم طير فقال اللہ ایتني باحب خلقک إلیک يأكل معی هذا الطير فجاءه
علی فاکل معه اخرجه الترمذی

باید دانست که در باب شیخین نیز مثل این فضائل وارد شده انتهی فهذا ولی الله فی قرء العینین* تارة ینسب هذا الحديث بالجزم الى
سید الثقلین* و یعدّه من فضائل وصیه المتنورۃ للقلب و العین* علیهمما و آلهما صلوات الله رب المشرقین* و اخری یسوق الفاظه نقا
عن الترمذی البری عن الوهم و المین* و یسلّمہ شاء او أبی من فضائل مولانا أبی الحسنین علیه و آله سلام الله رب المغربین* فیا لله
کیف ساع للمخاطب المعرض المستکف المشیخ بوجهه عن الشین* ان یعand والدہ الصادع ملاءة الرین* و یخالف من هو عنده آیة
من آیات الله رب الخافقین و معجزة من معجزات النبي علیه و الہ السلام ما استنیر بالقمرین* و الله ولی الانجاء فی النشأتین* و هو
الموفق للانحياز عما یعقب الحین*

وجه نود و هشتم

* آنکه باعتراف خود مخاطب ثابتست که شاه ولی الله حدیث طیر را در مصنفات خویش روایت نموده چنانچه در رساله اعتقادیه
که موضوع آن رساله بیان عقیده والد خودست علی ما نقل عنه عاشق علیخان فی ذخیره العقبی می فرماید و در مناقب حضرت امیر
المؤمنین خاصه حدیث غدیر خم و
انت منک و من فارقک یا علی فقد فارقنى
و حدیث ایتنی باحب خلقک إلیک و انا مدینه العلم و علی بابها
و حدیث هذا امیر البررة و قاتل الفجرة

و دیگر احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبتست و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحّت آن
اختلاف دارند آن را بطريق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده‌اند و شواهد آن را از طحاوی و دیگر
محدثان عمدۀ نقل کرده حکم بصحت آن نموده‌اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطريق صحیحه روایت فرموده‌اند
انتهی پس جای سر بر سنگ زدست که هر گاه باعتراف خود مخاطب در تصانیف والد ماجدش که نزدش آیتی از آیات الهی و
معجزه از معجزات نبویست حدیث طیر با دیگر احادیث بیشمار در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثبت باشد و مخاطب این
معنی را در معرض بیان عقیده او ذکر فرماید باز چرا حضرتش بمقابله اهل حق کرام در اثبات وضع این خبر رفع المقام کمال جد و
جهد و اهتمام دارد و همت والای خود را بر رد و ابطال و نسبت موضوع گفتن آن باکثر محدثین بر می گمارد هل هذا الا تناقض
واضح* و تهافت لائح* و تناکر فاضح* و تنافر واقع* و تجاسر فظیع* و تجرء شنیع* و تهور غریب بدیع* و تهوك جالب للتقریع*
لا يقدم عليه الا اخلف وکیع لکیع* و لا یتجاسر علیه الا وعقه لقس خلیع*

وجه نود و نهم

آنکه اگر شاه صاحب بمزید تعصب بائر و تعتن خاسر بافادات والد ماجد بصیر خود نیز مثل افادات آن همه جمع کثیر و جم غفير

ائمه سخارير و اساطين مشاهير خويش اعتنا نفرمايند و حضرتش را نيز با وصف تصریح بیودن او آیتی از آيات الهی و معجزه از معجزات نبوی زیر مشق طعن و تشنج و تقبیح و تسفیه و عیب و ازراء و تحقیر و تشویه نمایند بحمد الله بطلان خرافات شاه صاحب بكلام خودشان ثابت نمایم بيانش آنکه خود مخاطب در بستان المحدثین تصریح بکثرت طرق حدیث طیر فرموده و معترف بشیوه اصلی برای آن گردیده حیث قال فی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۶

ترجمه الحاکم در بسیاری از احادیث مستدرک که او یعنی حاکم حکم بصحت آنها نموده مثل احادیث صحیحین انگاشته علماء اجله او را تخطیه کرده‌اند و بر وی انکار نموده از آن‌جمله است حدیث طیر که در مناقب مرتضی علی مشهور و معروفست و لهذا ذهبی گفته است که حلال نیست کسی را که بر تصحیح حاکم غرّه شود تا وقتی که تعقبات و تلحیقات مرا نبیند و نیز گفته است احادیث بسیار در مستدرک بر شرط صحت نیست بلکه بعضی از احادیث موضوعه نیز هست که تمام مستدرک با آنها معیوب گشته اما حدیث طیر را طرق بسیارست که ذهبی در رساله جداگانه جمع نموده از مجموع آن طرق این قدر ثابت می‌شود که حدیث را فی الجمله اصلی هست انتهی و این کلام نصف نظام مخاطب قمقام بچند وجه مفید مقصود و مرام اهل حق کرامست اول آنکه از ان ظاهرست که مخاطب عالی تبار ایشارا للانصاف و ترکا للزبغ و الاعتساف اقرار و اعتراف نموده به اینکه حدیث طیر را طرق بسیارست و فی ذلك کفایة لاثبات الحديث و احراقه* و اکفاء الباطل و اهراقه* و تعنیة الجاحد الغریر و إرهاقه و قطع اسباب المنکر و اوهاقه* و ارغام انف المبطل و ازهاقه* و جرّه الى حينه و ارداءه و ایباقه* دوم آنکه از آن واصحت که ذهبی طرق آن را بسبب کثرت در رساله جداگانه جمع نموده و قد علمت فيما سبق ان جمع الاجزاء المخصوصة في الخبر* یفید کمال ثبوته عند اهل البصر* و يؤذن باقصى تتحققه لمن نقد و سبر* و ان هذا واضح لمن امعن النظر* و سلک فی هذا المسلك علی صحيح الاثر* و تجنب العصبية فيما شجر* و اجتوی الحمیة المردیة القائدۃ الى سقر* سوم آنکه از آن آشکارت که نزد مخاطب از مجموع آن طرق ثابت می‌شود که حدیث طیر را اصلی هست و هذا واف بالمطلوب* متور للصدور و القلوب* کاف فی جميع الخطوط* کاشف لبهم النوازع و الكروب* فالحمد لله المطلع على النیات و الغیوب* حیث بان کالسبیل الملحوب* ان الجارح لهذا الحديث المتأصل مطعون مقصوب* و القادح له مقدوح مجروح مثلوب* و الصارف بوجهه عنه بوادي الجهل یجوب* و هو لعمه عن الفوز بالحق منوع محجوب* پس همه حیرتم که هر گاه حدیث را حسب افاده خود مخاطب طرق بسیار بود و ذهبی که بنص مخاطب امام اهل الحدیثست بسبب تکثر ان آن را در رساله جداگانه جمع نموده بود و از مجموع آن برای مخاطب ثابت شده بود که حدیث طیر را اصلی هست پس از چه رو جائز آمد که مخاطب آن را در قبال اهل حق موضوع و مکذوب و نماید و بدعاوى این معنی که اکثر محدثین آن را موضوع گفته‌اند در اظهار و هن و رکاکت و سخافت و صفات خویش افزاید و طرفه تر باید شنید که مخاطب در باب المکايد می‌فرماید و اعجب عجائب آنست که اجله علمای ایشان روایات غسل رجلین را در کتب خود روایت می‌کند و هیچ جواب از ان نمی‌نویسند و عذر راویان خود نیز بیان نمی‌کنند که چرا این روایات را آورده‌اند عذر بهتر از طرف ایشان همینست که گوییم دروغگو را حافظه نمی‌باشد و النسیان عذر شرعی بالاجماع انتهی پس از اعجب عجائب و اغرب غرائب و ابدع بدائع و افضع شنائع و اشنع فظائع و اوحش عنائعت که مخاطب با این همه ستم ظریفی و چشمکزنی و تعریض پر زلل و تشنج و سراسر خلل حدیث طیر را در تحفه موضوع وا می‌نماید و قدر ذهبی را نقل می‌کند و در بستان المحدثین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۷

تکثر طرق آن حدیث ثابت می‌فرماید و تصنیف نمودن ذهبی رساله جداگانه در آن افاده می‌نماید بلکه اثبات اصل هم برای آن می‌کند و هیچ تنبیه باین معنی ندارد که اگر اهل حق باین افادات او متمسک شوند و حضرتش را در مضيق حیص بیص اندازند چه جوابی برایشان مهیا می‌دارد و ابدا عذر خود به بیان نمی‌آرد که چرا باین افادات اهل حق را تایید و تازیر می‌بخشد عذر بهتر از

طرف او حسب افاده خودش همینست که گوییم دروغ گو را حافظه نمی باشد و النسیان عذر شرعی بالاجماع* لكن اولیاء المخاطب المطاع* و المحامین له و الاتباع* و المناضلين عنه و الاشیاع* لا يررضون بذلك للاستثناء* و لا يحتملونه للاستفظاع* فقد عدوه قدما في الحفظ طويلاً الاتباع* غير مستمتع من الكذب بايسرا استمتاع* و على الجملة فقد ظهر بالالتماع* ان قد اتسع الخرق على المخاطب كل الاتساع* بحيث لا ي الخاص بالوصل والرقاء ولا محicus من ان يعذر عنه دفعا للنزاع* انه الصدق و اذعن للحق الحقائق بالاتباع*

وجه صدم

آنکه مخاطب فطین بجواب بعض سائلین که عبارتش این ست سؤال حدیث طیر را نسائی در رساله خود مذکور کرده در آنجا آورده که جاء ابو بکر فردہ الى آخر ما قال و درین لفظ مردم را محل گفتگوست فرموده جواب حدیث الطیر بجميع طرقه و وجوهه مدار آن بر ذات انس بن مالکست و بس و در صحاح غیر ترمذی وجودی ندارد و آن هم بغايت معجمل و مختصر چنانچه معلوم سامي خواهد بود و امام احمد در مناقب بروايت سفينه نيز اين حدیث را آورده‌اند لكن از ان معلوم می شود که سفينه نيز اين قصه را از انس بن مالک شنیده بهر حال اين قدر خود در روایت بخاری از انس آمده که دو بار حضرت علی را رد کرد و بهانه کرد که آن حضرت بر سر حاجت‌اند و وقت بر آمدن نیست و غرض انس این بود که شخصی از انصار باین مرتبه مشرف شود چنانچه بعد از تفییش نزد آن حضرت ظاهر کرد چون بار سوم حضرت علی آواز را بلند کردند و دوازده را کوفنند بسمع مبارک آن حضرت صلی الله عليه و سلم رسید و خود ایشان را طلبیدند و نسائی در رساله خود همین قصه را بروایت سدی از انس آورده و گفته فجاء ابو بکر فردہ ثم جاء عمر فردہ ثم جاء علی فاذن له و سدی صاحب او هامست انتهی نقلًا عن نسخه من مجموع فتاوى المخاطب الموجودة عند المولوى عبد الحى بن المولوى عبد الحليم السـهـالى اللـكـهـنـوـى ازین عبارت بلاـغـتـ شـعـارـ هوـيدـاـ وـ آـشـكارـاستـ کـهـ مـخـاطـبـ عـالـىـ تـبـارـ وـ فـاضـلـ جـلـيلـ الفـخـارـ بـجـوـابـ سـائـلـ خـبـرـدارـ وـ مـسـتـفـسـرـ هوـشـيـارـ وـ مـسـتـكـشـفـ بـيـدارـ چـونـ اـبـوـابـ جـحـودـ وـ اـنـكـارـ سـراسـرـ خـسـارـ وـ اـبـطـالـ وـ الطـاطـ جـالـبـ اـفـحـشـ بـوـارـ وـ رـدـ وـ قـدـحـ سـائـقـ الـىـ اـفـظـعـ التـبـابـ وـ التـبـادـرـ مـسـدـودـ وـ حـوـالـهـ حـدـیـثـ طـیرـ بـرـسـالـهـ نـسـائـیـ درـ کـلامـ مـوـجـودـ وـ مـسـرـوـدـ یـافـتـهـ چـارـهـ جـزـ اـعـتـرـافـ بـتـحـقـقـ اـیـنـ حـدـیـثـ شـرـیـفـ وـ اـقـرـارـ وـ اـذـعـانـ بـایـنـ خـبرـ نـدـیدـهـ درـ صـدـدـ دـفـعـ اـشـکـالـ عـسـیرـ الـانـحلـالـ مـرـدـوـدـیـتـ وـ مـحـرـومـیـتـ شـیـخـینـ اـزـ شـرـفـ موـاـكـلـتـ بـاـ جـنـابـ رسـالـتـ مـاـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـ وـ سـلـمـ وـ مـمـنـوـعـیـتـ شـانـ اـزـ مـصـدـاقـ اـحـبـ الـخـلـقـ بـوـدـنـ فـتـادـ بـسـرـدـ اـیـنـ کـلامـ خـدـعـ التـیـامـ دـادـ تـزوـیرـ وـ تـغـرـیرـ دـادـهـ وـ هـرـ چـنـدـ مـخـاطـبـ عـالـیـمـقـامـ اـیـنـ کـلامـ بـدـیـعـ النـظـامـ رـاـ تـخـدـیـعاـ وـ تـسوـیـلاـ درـ مـعـرـضـ دـفـعـ نـقـیـصـتـ وـ عـارـ اـزـ ذـمـارـ شـیـخـینـ وـالـاـ تـبـارـ آـورـدـ وـ حـسـبـ مـزـعـومـ خـوـیـشـ قـصـبـ السـبـقـ درـ مـضـمـارـ حـمـایـتـ آـنـ دـوـ بـزـرـگـوـارـ عـرـیـقـ الـفـخـارـ بـرـدـهـ لـکـنـ بـحـمـدـ اللهـ تـعـالـیـ بـاـ وـصـفـ حـرـمـانـ اوـ درـینـ مـقـصـودـ مـرـدـوـدـ وـ اـخـفـاقـ وـ خـیـثـتـ درـینـ مـطـلـوبـ غـيرـ محمود کلامش

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۸

مشتمل بر اعترافات عدیده سدیده است که هر یکی از ان برای تعنیف و تعبیر و تحجیل و تشویر او کافی و بسند می باشد نخستین آنکه افاده فرموده که حدیث طیر بجميع طرقه و وجوهه مدار آن بر ذات انس بن مالکست و بس و این اعتراف عند النظر مشتمل بر دو اعترافست اعتراف اول آنکه تعدد طرق و وجوه حدیث طیر قطعاً و بتا ثابتست اعتراف دوم آنکه مدار جميع آن طرق و وجوه بر ذات انس بن مالک بالحتم و الجزم متحقق و این هر دو اعتراف مخاطب با انصاف برای توهین و ابطال و تهجين و احمال آن با کمال برای حدیث طیر درین کتاب محیر محققوین اقیال کافی و وافی و بعد ادراک آن نهایت سماجت و فضاعت و غایت قبح و شناعت حکم بوضع حدیث طیر غیر خافی با آنکه از عبارت علمای اعلام و تنصیصات محققوین رفیع المقام کما سبق ظاهر و

با هرست که حصر جمیع طرق و وجوه حدیث طیر بر ذات انس بن مالک کذب و زور مالک و مدعی آن مسلک خدع و تغیر را سالک و طریق ثبت و تدبیر و تاثم و تحرّج را تارک اعتراف سوم آنکه فرموده و در صحاح غیر از ترمذی وجود ندارد و این تصريح صریح و اقرار صحیح است بوجود حدیث طیر در صحیح ترمذی و هر گاه حدیث طیر در صحیح ترمذی موجود باشد انصاف باید کرد که جسارت بر ابطال و تکذیب و رد و قدر معیب آن چرا نمک بر جراحت اهل انصاف نباشد و چگونه صدور ارباب فهم و عقل را نخراشد و لله الحمد که خود مخاطب مکین نبندی از محمد و مفاخر و مناقب و ما ثر صحیح ترمذی ملجا اساطین متستین در بستان المحدثین بطوری بیان کرده که بعد ملاحظه یکی از ان فضائل محیر ناظرین هر منصف فطین ابطال و تکذیب مهین حدیث طیر مروی الصحیح مبین را سبب غایت ازرا و توهین و باعث کمال تعییر و تهجهین بالجمل و اليقین می داند و مخاطب عالی مقام و فاضل ملاذ الاعلام را باسف در کات تعیف و تحیر و ارذل مهاوی تندید و تشویر می رساند اما ادعای این معنی که حدیث طیر در صحاح غیر از ترمذی وجود ندارد پس اگر مراد از صحاح درین کلام صحاح است پس مردود است با آنکه سابقا در وجه دهنده دانستی که خصائص نسائی حسب روایت ابن سیار از جمله مناقب صحیح نسائیست پس بنا برین حدیث طیر که در خصائص موجود است در صحیح نسائی نیز موجود باشد و نفی وجود آن در صحاح غیر ترمذی باطل محض و اگر مراد مخاطب از صحاح عموما کتب صحیح است پس بطلان کلام مخاطب اوضاع و اجلاست چه در کمال ظهور است که حاکم آن را در صحیح خود که عبارت از مستدرک علی الصحیحینست روایت کرده حکم بصحت طرق و وجود عدیده آن کرده کما سبق بحمد الله فی الوجه الحادی و الثالثین پس چگونه مستقیم خواهد شد که حدیث طیر غیر از صحیح ترمذی در دیگر صحاح موجود نیست اعتراف رابع آنکه فرموده و آن هم مجمل و مختصر پس می بینی که این اعتراف رابع مخاطب ذی الفضل الناصع دلیل واضح لامعنت بر ثبوت حدیث طیر و بطلان ابطال آن بسبب انهماك در زیغ جالب ضرر و ضیر و بعد و انحياز از طرق ثواب و خیر اما دعوی غایت اجمال و اختصار پس غایت تخدیع اتباع اغمارت زیرا که اصل محل احتجاج و استدلال اهل حق و کمال

اللهُمَّ ائْتِنِي بِاحْبَبِ خَلْقِكَ إِلَيْكَ

ست و صدق آن بر جانب امیر المؤمنین علیه السّلام و آن از صحیح ترمذی در غایت وضوح و ظهور است و هنده الفاظ الخیر المذکور فيه كما

سمعتَ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۰۹

طير فقال اللهم ائتنی باحّب خلقک إلیک ياكل معی هذا الطیر فجاء على فاکل معه

پس دعوی اختصار و اجمال ضرری بمقصود و مرام اهل حق کرام نمی رساند و ارباب مرا و لجاج و اصحاب مکابره و اعوجاج را از شکال اشکال و عقال اعصال احتجاج و استدلال مصون از احتلال و بری از اعتلال نمی رهاند اعتراف خامس آنکه گفته چنانچه معلوم سامی خواهد بود پس اعتراف خامس مخاطب کثیر النوازع و الوساوس غیر النوافت و الهواجس دلیل لائحت است بر اینکه بودن این حدیث در صحیح ترمذی امریست مشهور و معروف و معلوم و چیزیست متيقن ارباب عقول و حلوم اعتراف سادس آنکه فرموده امام احمد در مناقب بروایت سفینه نیز این حدیث را آوردہ‌اند پس این اعتراف سادس مخاطب مکایس و فاضل حرون شامس نسبت باین حدیث رائیس ادل دلیل است بر بطلان مزعم جاحد ناحس و وهن کید هر خادع و خائس اعتراف سابع آنکه گفته لکن از ان معلوم می شود که سفینه نیز این قصه را از انس بن مالک شنیده و این کلام مخاطب بیاک غریق بحر تزویر و الباک نزد ارباب فهم و ادراک دلیل زاهر است بر ثبوت حدیث صاحب لولاک و حجت متنی است بر تحقق ارشاد صائن سفینه امت از هلاک فلیتک کنت صاحب ادنی تدبیر و ما اراک او حائز ایسر تأمل و ما عساک و پر ظاهر است که دعوی معلوم شدن از روایت احمد در مناقب که سفینه نیز این قصه را از انس بن مالک شنیده کذبیست صریح بطلان و زوریست واضح الهوان و افترائیست عظیم الخسaran و

اختلاقيست مظهر خزى و خذلان و اختراعيست مبدى كمال مجازفت و عدوان و ابتداعيست مثبت غايت مکابرت و طغيان اينك روایت احمد بنابر نقل سبط ابن الجوزى و محب الدين طبرى موجودست ملاحظه باید کرد و دریافت باید فرمود که در ان روایت ازین ادعای کاذب و افترای خاسر خائب و تفوه و رجم غير صائب اثري نیست قال سبط ابن الجوزى في تذكرة خواص الامم کما سمعت سابقا حديث الطائر و قد اخرجه احمد في الفضائل و الترمذی

في السنن فاما احمد فاسنده الى سفينه مولى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و اسمه مهران قال اهدت امرأة من الانصار الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم طيرا بين رغيفين فقدمته الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و في رواية طيرين بين رغيفين فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اللهم ائنني باحّب خلقك إليك فإذا بالباب يفتح فدخل على فاكل معه وقال المحب الطبرى في الرياض النصرة و عن سفينه قال اهدت امرأة من الانصار الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم طيرين بين رغيفين فقدمت إليه الطيرين فقال اللهم ائنني باحّب خلقك إليك و إلى رسولك ثم ذكر معنى حديث التجار و قال في آخره فاكل مع رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم على من الطيرين حتى فيما خرّجه احمد في المناقب بلکه از ملاحظه روایتی که عبد الله فرزند امام احمد در زوائد کتاب المناقب آن را از والد خود روایت کرده و سابقا در وجه هفتم مذکور شد در کمال وضوحت که سفینه بنفس خود حاضر واقعه طیر بود چه از آن آشکار است که هر گاه جناب امیر المؤمنین عليه السلام آواز را بلند فرمود جناب رسالت مآب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۱۰

صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کیست این سفینه عرض کرد که علی علیه السلامست جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم بعد دریافت فرمودن این معنی ارشاد فرمودند که در باز کن و سفینه حسب ارشاد آن جناب در را باز کرد بلکه اگر از جمله فقدمته الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم یا فقدمت إليه الطيرين که در روایت احمد کما سمعت سابقا و آنفا واقعست لفظ قدمت را بصیغه متکلم القراءت کتند از خود روایت احمد بکمال ظهور پیدا خواهد شد که سفینه حاضر و شاهد واقعه طیر بود و او بود که تقديم طیر یا طيرين بخدمت آن جناب صلی اللہ علیہ وسلم بجا آورد و از روایات دیگر علماء که حدیث طیر را برروایت سفینه آورده‌اند نیز بهایت وضوح ثابت و متحققت است که سفینه بنفسه حاضر واقعه طیر بود ابو القاسم بغوى در معجم خود چنانچه در وجه چهاردهم دانستی از سفینه آورده آنچه حاصلش این است که هدیه فرستاد زنی از انصار دو طائر را در میان دو رغيف بسوی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و در خانه غير من و غير انس کس نبود پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشریف آورد پس نهار خود را طلب فرمود پس من گفتم یا رسول الله برای تو زنی از انصار هدیه آورده است پس هر دو طائر را بسوی آن جناب تقديم نمودم پس بفرمود

اللهم ائنني باحّب خلقك إليك و إلى رسولك

پس علی علیه السلام بیامد پس در رازد زدنی خفیف پس گفتم من کیست این پس او فرمود ابو الحسن هستم باز در رازد و آواز خویش بلند فرمود پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کیست این عرض کردم علی بن أبي طالب علیه السلامست فرمود در باز کن برای او پس باز کردم برای او پس تناول فرمود همراه آن جناب از دو طیر تا آنکه تمام شد و همچنین حموی نیز در فرائد السقطین بسند خود از سفینه آورده چنانچه در وجه شخصتم دریافتی بالجمله در وهن و رکاکت مزعوم مخاطب با جلالت و اتصاف ذات با برکات او بكمال تھور و جسارت و حیازت مراتب تھوک و تنطع سراسر خسارت شبه نیست اعتراف ثامن آنکه فرموده بهر حال این قدر خود در روایت نجgar از انس آمده که دو بار حضرت علی را رد کرد پس این اعتراف ثامن مخاطب شاحن و فاضل معاند ضاغن دلیل بس قویست بر ثبوت این حدیث شریف مصون از قوادح و مطاعن و تحقق این خبر منیف محفوظ از معايب و مشائن و هیچ بنظر نمی آید که هر گاه بتصریح مخاطب والا تبار علامه نجgar عالی نجgar برروایت این حدیث استسعاد نموده بود و

روایتش نزد مخاطب چنان وثیق بود که با احتجاج و استدلال فرمود چگونه حضرتش در تحفه غیر مرضیه بر دو قدر آن برخاست و بهره و افزای دین و یقین خود بکاست اعتراف نهم آنکه فرموده و بهانه کرد که آن حضرت بر سر حاجت‌اند وقت بر آمدن نیست و این اعتراف تاسع مخاطب دلیل واضح است بر این معنی که واقعه طیر امریست صحیح و ثابت و انس بن مالک در آن واقعه بسبب حسد با جانب امیر المؤمنین علیه السلام راه بهانه و تزویر پیش گرفت و مرتكب کذب صریح و دروغ فضیح گردید اما ادعای مخاطب این معنی را که انس گفت وقت بر آمدن نیست پس در روایت بخاری بلکه دیگر روایات علمای کبار اثری از آن نیست و غالباً این جمله مخصوص از طبع مبارک مخاطب که موجود وقت‌اند بر آمده است اعتراف دهم آنکه گفته و غرض انس این بود که شخصی از انصار باین مرتبه مشرف شود و این اعتراف عاشر مخاطب کابر نیز مثل اعتراف سابق دلیل ثبوت و صحّت واقعه طیر است و صراحةً از آن بوضوح می‌رسد که انس بمزيد انس بقوم خود خیال محال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۱۱

انصاری بودن احب الخلق در سر کرد و بمفاد

حب الشيء يعمى و يصم

چنان حب قوم بر او غالب و مستولی آمد که مرّه بعد مرّه و کرّه تلو کرّه جسارت بر ردّ نفس رسول و ارتکاب کذب فضیح مسحول نمود و در احکام بنیان عدالت و وثاقت خود افروز اعتراف یازدهم آنکه فرموده چنانچه بعد از تفتیش نزد آن حضرت ظاهر کرد و این اعتراف حادی عشر مخاطب وسیع المنظر نیز مشید صحّت واقعه طیر است و از ان بكمال وضوح آشکار است که انس آن صحابی راست گفتار بعد تفتیش و استفسار سور مختار علیه و الله و سلام الله بالعشی و الابکار سبب ردّ جانب حیدر کرار علیه سلام الله ما نبت الورد و البهار دوست داشتن تشریف مردی از انصار بحیز ایضاح و اظهار آورد و باید دانست که هر چند انس در حضور جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ما انهم سحاب بعذر جسارت بر ردّ ابو الائمه الاطیاب علیه و علیهم السلام ما نفح مسک و طاب ملاب همین امر جالب انواع عتاب بیان کرده لکن فی الحقيقة باعث اصل و عمدہ اسباب عدم فتح باب و ردّ جانب ولایت ماب اضطرام و احتدام و التهاب نار حسد عداوت او با جانب ابو تراب علیه آلاف سلام الملک الوهاب بود چنانچه خود او این معنی را بكمال صراحت روبروی مستفیدین بیان کرده كما مرّ فی الوجه الرابع والثلاثین والرابع والاربعین اعتراف دوازدهم آنکه فرموده چون بار سوم حضرت علی آواز را بلند کردند و دروازه را کوشتند و این اعتراف ثانی عشر مخاطب والا گهر نیز دلیل روشن بر تحقق واقعه طیر است و از آن بنهاست وضوح واضح است بر این معنی که بعد رد نمودن انس جانب امیر المؤمنین علیهم السلام را دو بار باز اثر دعای جانب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم ظاهر شد و جانب امیر المؤمنین علیهم السلام تشریف آورد و بسبب ناشایستگی انس آن جانب را حاجت جمع در میان ضرب باب و رفع صوت افتاد اعتراف سیزدهم آنکه فرموده بسمع مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید و خود ایشان را طلبیدند و این اعتراف ثالث عشر مخاطب عالی خطر نیز منبی و مخبر از ثبوت تمام واقعه طیر است و از آن بكمال لمعان پیداست که هر گاه ندای جانب امیر المؤمنین علیهم السلام بسمع مبارک جانب سور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات رسید خود آن جانب جناب امیر المؤمنین علیهم السلام را طلب فرمود اعتراف چهاردهم آنکه فرموده و نسائی در رساله خود همین قصه را بروایت سدی از انس آورده و این اعتراف رابع عشر مخاطب کثیر البطر صریح است درین معنی که مخاطب مروی بودن حدیث طیر در خصائص نسائی تسلیم می‌نماید و هرگز تشکیکی و لورکیک در صحّت و ثبوت آن ظاهر نمی‌فرماید و چگونه حرفی در تشکیک آن بر زبان می‌آورد حال آنکه علاوه بر مزایای عظیمه خصائص که از کلام دیگر علماء ظاهر است و به نبذی از آن در وجه دهم وارسیدی خود مخاطب در باب المکايد تحفه کما سبق خصائص را مایه نازش و فخار گردانیده و بتصنیف نمودن نسائی آن را احتجاج بر کمال ولای اهل سنت با اهلیت علیهم السلام فرموده اعتراف پانزدهم آنکه فرموده و گفته

فجاء ابو بكر فرده ثم جاء عمر فرده ثم جاء على فاذن له

وازيزن اعتراف خامس عشر مخاطب عظيم الاشر كالشمس في رابعة النهار واضح و آشكار گردید که حدیث طیر مروی در خصائص مشتمل بر واقعه هائله رد ابو بکر و عمر ازین فضل عظيم می باشد و حاک خزی و خسار بر رؤس محامین آن دو شیخ جلیل الفخار می پاشد و صدور ارباب مودتشان را بناخن تعییر و تفضیح می خراشد اما آنچه مخاطب بمزيد حمایت حمامی

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش اول، ص: ۵۱۲

شیخین افاده فرموده که نسائی در رساله خود قصه رد نمودن انس جناب امیر المؤمنین علیه السلام را آورده و آن را بعبارت

فجاء ابو بكر فرده ثم جاء عمر فرده ثم جاء على فاذن له

ادا نموده پس دعوى باطل يدليل و تهجم و تحكم غير قابل تعوييل و بحث تلميع و تسوييل و صرف تخدیع و تضليلست و همچنین
نسبت سدی باوهام از عجائب اغلاط و اوهام و غرائب خیالات خام و بدائع هواجس نافرجامست سابقا در وجه پنجم علاوه بر
نصوص صریحه و ثابت و شواهد صحیحه عدالت او دانستی که حسب افاده یحیی بن سعید القطان علی ما فی الانساب للسماعانی
سدی را احدی ترك نگفته و کسی او را جز بخیر یاد نکرده و نیز دریافتی که علامه ابن عدی او را مستقیم الحديث دانسته و نیز
وارسیدی که او از روات صحیح مسلمست و حسب تصریح علامه ابن عسقلانی اخراج نمودن صاحب صحیح حدیث را از کسی
مقتضی عدالت و صحت ضبط و عدم غفلت آنکیست نزد صاحب صحیح پس محل انصاف است که هر گاه سدی عالیشان حسب
افاده قطان سلیط اللسان متروک احدی نبود و جز بخیر او را کسی یاد نموده باشد و ابن عدی که ملاذ و مرجع اکابر در علم جرح و
تعدیلست او را مستقیم الحديث گوید و نزد مسلم که علو پایه اش در علوم حدیث مسلم کلیست صحیح الضبط و عدیم الغفله باشد
گمان نمی کنم که احدی از ارباب ابصار و احلام و کسی از اصحاب الباب و افهams بمقابلہ این همه تصریحات اکابر محققین اعلام و
افادات اعظم منقدین فخام برای مجازفت مخاطب قمقام در نسبت سدی باوهام وزنی خواهد گذاشت و آن را قابل التفات و اعتنا و
احتفال و اصحا خواهد انگاشت بالجمله بر سر اصل مطلب باید رسید و نقشی عجب بر صفحه خاطر باید دید و دست تعجب بدندان
تحیر باید گزید و بهره وافی از عبرت و حیرت باید گزید که مخاطب با این همه اعترافات مکررہ و تصریحات محزرہ و افادات
مشیله و تبیینات موکله خود نسبت به ثبوت این حدیث برد و قدح این حدیث شریف بر میخیزد و خاک مذلت و رسوایی بر سر
خویش و اتباع خویش می ریزد و توهین و تضعیف فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام را عمدہ مقاصد و مطالب و زیبدہ مهام و
مارب می پنداشد و بسبب استیلای این هوای باطل خبری از سلوک خود در وادی تناقض و تهافت هم نمی دارد و در هنگام مقابلہ
اهل حق حضرتش را اطفای انوار فضائل ابو الائمه الاطهار صلوات الله و سلامه علیه ما سار الفلك و دار چنان مهمتر می نماید که
بجنب آن از تسفیه و تجهیل و تضليل اساطین دین و حفاظ منقدین بلکه والد ماجد آن رئیس المحدثین بلکه خود آن
محدث محقق فطین اجتوا و احتراز نمی فرماید لکن بعون الله تعالی باین ابطال و احمل سراپا ضلال أبی؟؟ بر روی کارش نمی آید
و این ابطال سراسر اهمال جز خزی و خسارش نمی افزاید فالحمد لله الذي كان مذکوراً على ما باه لاحب الحق سناء
و ضیاء و وضوحا و ظهوراً و استثار منهج الصدق التماعا و ایتلاقا و اشرقا و نوراً و طلع صبح الصواب جهرا و سطوعا و جشورا و
سفوراً و ثبت ان الجاحدين الذين ولوا على ادبائهم نفوراً قد حَنَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ

و جعل بينهم و بين الحق حجابا مستوراً فهم يسلكون لعنةهم و جماحتهم سبلا مهجوراً و يُوحى بعضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقُوْلِ
غُرُوراً

* و سیندمون حین یَرُونَ العذابَ

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُوراً

* ثم لا ينفعهم فکلهم يلقى فى جهنّم ملُوماً مَدْحُوراً

- * فليندب المخاطب واحزابه وليدعوا ويلا وثورا* ولبيكوا على سوء صنيعهم و خاسر عملهم احقيبا و دهورا* فقد افحمناهم و خصمناهم و كان ذلك في الكتاب مسطورا*
- * وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمَاهُ طَائِرَةٌ فِي عُنْقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا

قسمت دوم

اشاره

هر گاه بحمد الله المنعام از کمال اثبات و احقاق و احكام این خبر عظیم المقام بايراد وجوه مبرمه کل الابرام و تبیین دلائل محکمة النظام فراغ حاصل آمد پس الحال متوجه ابطال کلام متأنت التیام مخاطب قمقام تفصیلا می شوم و بر سر نقض آن جمله جمله می روم و بلطف ایزدی و عنایت صمدی جمیع شبہات آن فاضل بدیع السمات مردود می سازم و پرداز؟؟؟ روی تمامی تمویهات مهجوره و تلمیعات بتصوره؟؟ او بر می اندازم

نقل کلمات خدعاً آمیز شاهصاحب و ادعای او بر ساختگی بودن حدیث طیر

قوله حدیث چهارم روایت

انس بن مالک انه كان عند النبي صلی الله علیه وسلم طائر قد طبع له او اهدى إليه فقال اللهم ایتی باحّ الناس إليک يأكل معی هذا الطیر فجاءه علی

اقول مخاطب والا- صفات در ایراد این حدیث سرور کائنات علیه و آلہ آلاف التحیات طرفه شگرف کاریها نموده نهایت اتصاف خود بانصاف و ترك خبط و اعتساف ظاهر فرموده پر ظاهرست که علمای اهل حق مثل جناب شیخ مفید و جناب ابن شهرآشوب اعلی الله مقامه ما و دیگران مثبت تواتر این حدیث می باشند و در تقریرات خویش این معنی را ثابت فرموده اند پس اعراض مخاطب از ذکر تواتر آن ولو از جانب اهل حق تخدیعی غریب است و غالبا منشأ آن جز این نیست که عوام الناس اهل نحله اش هرگز لفظ تواتر را منضمما الى حدیث الطیر نه بینند و در ذهن شان دعوی تواتر آن ولو از جانب اهل حق خطور ننماید لکن بحمد الله تعالى مخاطب درین تلبیس کامیاب نشد زیرا که از بیان سابق تواتر این حدیث حسب افادات ائمه سنتیه بلکه قطعیت و جزیمت آن و مساوات با آیه قرآنیه از افاده خود مخاطب ثابت شد و يَحْقُقُ اللَّهُ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ

و گمان مبر که مخاطب در ایراد این حدیث بر همین تلبیس اکتفا نموده باشد بلکه حضرت او بسبب نهایت عصیت و عناد و غایت اخفای حق واضح السداد بلفظ روایت انس چنان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳

ظاهر نموده که این حدیث جز از انس از دیگری مروی نیست حال آنکه سابقًا ثابت شد که این حدیث شریف را سوای انس بن مالک خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله بن عباس و ابو سعید خدری و سفینه و ابو الطفیل و سعد بن أبي وقاص و عمرو بن العاص و یعلی بن مرتّه روایت کرده اند و محتمل نشود که نسبت مخاطبین حدیث را بمحض انس بنابر آنست که این حدیث از انس نسبت بدیگران زیاده تر مروی است نه آنکه سوای انس کسی دیگر آن را روایت نکرده زیرا که مخاطب بجواب سؤال سائلی کما عرفت سابقًا صراحةً فرموده که حدیث طیر بجميع طرقه و وجوهه مدار آن بر ذات انس بن مالک است و بس پس مثل چنین حدیث را که علاوه بر انس هشت صحابی راوی ان باشند محض روایت انس وانمودن چقدر داد حق پوشی دادنست و بالاتر ازین باید شفقت که از مخاطب عmad بسبب کمال احتداد و غلیان مواد احقاد اینهم نیامد که از روایات انس روایتی کامل را ذکر

می کرد بلکه بادنی تامل در عبارت او واضح می شود که حضرتش در نقل این حدیث مرتكب قطع و فصل و بتر و فصل عجیب گشته الفاظ عدیده مفیده را که در بسیاری از طرق مرویه از انس واردست بر انداخته خویش را عرضه تعییر و تانیب و لوم و تشریب ساخته و ظاهرست که از جانب اهل حق طریق مختصر ذکر کردن و طریق کامل را گذاشتند چقدر دلالت بر کتمان حق و فرار از میدان داری اهل حق دارد پس ای کاش اگر حضرت او این روایت را محض روایت انس و نموده بود طریقی کامل از روایت انس ذکر می کرد و خویش را بوصمت کتمان و الطاط و فرار و التباط موصوم نمی فرمود سبحان الله مخاطب با انصاف با وصف ادعای کمال تنقیح و تهدیب کلام اهل حق در تمسک بحدیث متزلت از جانب خود که از راه نهایت تورع آغاز نهاده و حال صدقش در مجلد همان حدیث بخوبی دریافتی در ایراد این حدیث چه طرفه دستبردها که نفرموده بجای آنکه توادر و قطعیت صدور آن در تقریر اهل حق ذکر نماید و لو بتعقیبه بالزد و الانکار از ذکر تکثر طرق انهم دل دزدیده بلکه بمزید کتم حق این حدیث را محض روایت انس و نموده و بر این مقدار نیز اکتفا نفرموده در روایت انس نیز قطع کلمات و حذف جملات را مرتكب گردیده و از غرائب این است که آنچه مخاطب قمقام از الفاظ حدیث نقل فرموده است بترتیبها المعلوم من غير زيادة و لا نقصان الى الحال در کتابی از کتب فریقین بنظر نرسیده است واعجهه که مخاطب والا مقام را با وصف کمال اطلاع عام و تمہر تام میسر نشد که هنگام نقل این حدیث الفاظ آن را با طریقی از طرق اهل حق یا اهل سنت مطابقت فرماید و خویش را عرضه سهام ملام ابداع و اختراع نظام ننماید درین مقام عذر آورند که سبب این عثرت تقليد کابلیست و خود حضرتش را مسند آرای کی می گذاشت تا زحمت تحقیق و تفتیش بر می داشت نظر بسهولت متاع کابلی را غنیمت بارده شمرده بکار افادت و افاضت اتباع خویش برده پس این عذر هم پیش رفتی نیست زیرا که عبارت حضرت او در ایراد الفاظ حدیث با عبارت کاهلی هم اتحاد تام ندارد عبارت کابلی متعلق بحدیث طیر این ست الرابع ما

رواہ انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه وسلم طائر قد طبخ له فقال اللهم ایتی باحّ الناس إلیک یاکل معی فجاء علی فاکله معه

و هو باطل لأن الخبر موضوع قال الشيخ العلامه امام اهل الحديث شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الدمشقي الذهبي في تلخيصه لقد كنت زمنا طويلا اظن ان حدیث الطیر لم یحسن الحاکم ان یودعه في مستدرکه فلما علقت عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴

هذا الكتاب رأيت القول من الموضوعات التي فيه و ممن صرخ بوضعه الحافظ شمس الدين الجزرى و لانه ليس بناص على المدعى فان احب الخلق الى الله تعالى لا- يحب ان يكون صاحب الرعامة الكبرى كاكثر الرسل والانبياء و لانه يتحمل ان يكون الخلفاء غير حاضرين في المدينة و الكلام يشتمل الحاضرين فيها دون غيرهم و دون اثبات حضورهم خرط قناد هو بر و لانه يتحمل ان يكون المراد بمن هو من احب الناس إليك كما في قولهم فلان اعقل الناس و افضلهم اى من اعقل الناس و افضلهم و لانه اختلف الروايات في الطير المشوى ففي رواية هو التحام و في رواية انه الحباري و في اخرى انه الحجل و لانه لا يقاوم الاخبار الصحاح لو فرضت دلالته على المدعى پس می بینی که کابلی بر محض

كان عند النبی صلی الله علیه وسلم طائر قد طبخ له
اكتفا می کند و مخاطب بمزید اظهار تدرب و وسعت نظر جمله او
اهدى إليه

را هم اضافه می فرماید و جمله
یاکل معی

را باضافه هذا الطير تتميم می نماید و بکدامی مصلحت سانحه که می داند جمله

فجاء على فاكله معه

را مبدل بجمله فجاءه على می گرداند پس با وصف این تصرفات عدیده چه طور راست می شود که مخاطب عمده الاعلام در ایراد الفاظ حديث باين نظام راه اتباع تام کابلي الد الخصم رفته محض تقليد و تباعت او پيش گرفته و از لطائف اين ست که مخاطب بجواب سؤال سائل کما عرفت سابقا عبارت صحيح ترمذی را که مشتمل برین حدیثست بغایت مجلل و مختصر فرموده لكن آن عبارت با وصف اجمال و اختصار مشتمل است بر ذکر اکل جناب امير المؤمنین عليه السلام با جناب رسالت ما به صلی الله عليه وسلم و مخاطب آن را حذف فرموده پس حذف مخاطب ذکر اکل را حسب افاده خودش اختصار در اختصار است اما تبدیل مخاطب وحید بتقلید کابلي عنيد لفظ احب الخلق را باحب الناس پس عین مخالفت ائمه جلالت اساس و مشاقت اساطین حائزین فضل بي قياسست زيرا که در هيچ طریقی از طرق حديث طیر که از علماء سابقین و لاحقین و کمالی متقدمین و متاخرین سنیه آنفا منقول شد لفظ احب الناس وارد نیست و نه کسی از علمائی اهل حق طریق مشتمل بر لفظ احب الناس را قبل اهل خصومت و جدال در معرض احتجاج و استدلال بر امامت وصی رسول رب متعال صلی الله عليه و الله ما رجع الحق الى اهله و آل آورده پس اختراع کابلي مهان و اتباع مخاطب والا شان بعيد از صواب و عین ابداع و اغراط باشد و لعمري ان مثل هذا التبدیل والتغيير والحدف والاختصار بل التحریف الصریح الجالب لتنوع الاحتقار لا يليق بمثل المخاطب عمده الكبار بل هو داب المحرفين الاغمار* و دیدن المسؤولين الاشرار* مورث لكمال القماءة و الصغار قائد الى غاية الخسف و البوار سائق الى منتهی الحور و الخسار* باعث على اقصى التبار و التبار و الله الصائن الواقی عن العثار قوله و اختلف الروایات فی الطیر المشوی

فی روایة انه النحام و فی روایة انه حباری و فی روایة انه حجل
اقول نمی دانم مقصود مخاطب محمود از ذکر اختلاف روایات در باب طیر چه چیزست اگر اظهار این معنی می نماید که شیعه این اختلاف را در تقریر خود ذکر می کند فهو محض الكذب والافتراء و صریح الافک بلا امتراء و اگر نهایت وسعت نظر و کثرت تتبع خویش را ظاهر می فرماید پس آن هم جالب کمال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵

تعییر و تصنیف بر آن فاضل بدیع التشریف است زیرا که آشکار خواهد شد که حضرت او با وصف اطلاع بر طرق کثیره این حديث دیده و دانسته الفاظ عدیده و جملات نفیسه سدیده آن را عناد الحق حذف فرموده کما سبقت إلیه الاشارة و اگر عیث عبث آن را ذکر کرده و هیچ فائده از ان تصور نفرموده پس خلافشان علماست که امری زائد را بی وجه و بی سبب در کلام آرند و نیز منافي صفت ایجاد و اختصار است که اتباع و اشیاع مخاطب مطاع بر اتصاف این کتاب او با منضما الى المثانة کمال نازش و فخار دارند و اصل اینست که کابلي فاقد الفهم در وجوه ابطال تمسک بحدث طیر این اختلاف را هم ذکر نموده حيث قال کما دریت انفا و لانه اختلف الروایات فی الطیر المشوی

فی روایة هو النحام

و فی روایة انه الحباری

و فی اخری انه الحجل

انتهی و چون سخافت این وجه در کمال ظهور بود غالبا مخاطب از استراق آن استحیا کرده در وجوه ابطال ذکر نکرده لكن کف نفس از تعرض بان راسا هم نتوانسته این اختلاف را در تقریر شیعه ذکر کرده طرفه خلط و خبط را کار بند گردیده بالجمله ذکر کابلي اختلاف روایات را در باب طیر مشوی بمعرض قدح و جرح حدیث طیر عین جهل يا تجاهل است از داب خدام اخبار و آثار سرور مختار عليه و آله سلام الله الملك الغفار زیرا که ایشان هنگام اختلاف اخبار بطرق شتی جمع آن می فرمایند و هر گز بسبب محض اختلاف تکذیب اصل واقعه نمی نمایند از جمله آن طرق حمل اختلاف بر تعدد واقعه است که محققوین اعلام و منقدین فخام

سنه جابجا اختلاف روایات را بان جمع کرده‌اند و در ما نحن فيه هم ممکنست که واقعه طیر چند بار بوقوع آمده باشد و در يك واقعه آن طیر نحام باشد و در ديگري حباري و در ديگري حجل اما سند اين معنى که محققوين ائمه سنه اختلاف روایات را محمول بر تعدد واقعه مى نمایند پس بر متبع کلامشان مخفی نیست تنبیها للقاصرین بعض شواهد مذکور مى شود ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بعد ذکر احادیث متعدده که بعض آن دلالت دارد بر رمی آن جناب وجوه کفار را روز حنین بسنگریزه و بعض بر رمی به خاک و از بعض آن ظاهر مى شود که آن حضرت خاک را خود بنفس نفیس از بغله فرود آمده از زمین گرفت و از بعض لائح می شود که آن حضرت خاک را از ابن مسعود طلب فرمود و از بعض آشکار می شود که خاک را امیر المؤمنین عليه السلام بانجتاب داد گفته و یجمع بین هذه الاحادیث انه صلی الله عليه وسلم اولا قال لصاحبہ ناولنی فناوله فرماهم ثم نزل عن البغله فاخذ بیده فرماهم ايضا فیحتمل ان الحصی فی احدی المرتبین و فی الاخری التراب و الله اعلم ازین عبارت بصراحت ظاهرست که ابن حجر برای جمع این اخبار مختلفه اختیار نموده که آن حضرت دو مرتبه رمی مشرکین فرمود که در يكی ازین دو مرتبه سنگریزه و در ديگري خاک بود و اولا از ديگري گرفت و بعد از ان خود بنفس نفیس از بغله فرود آمده از زمین برداشت و نیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بشرح قول براء بن عازب و ابو سفیان بن الحمرث اخذ برأس بغلته البيضاء که در حدیث ثانی باب غزوه حنین از صحیح بخاری واقع است گفته

وفي حديث العباس عند مسلم شهدت مع رسول الله صلی الله عليه وسلم يوم حنین فلزمته انا و ابو سفین بن الحمرث فلم نفارقه
الحديث

و فيه ولی المسلمين مدبرین فطبق رسول الله صلی الله عليه وسلم
عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶
يرکض بغلته قبل الكفار قال العباس وانا اخذ بلجام بغلة رسول الله صلی الله عليه وسلم اکفها إراده ان لا يسرع و ابو سفیان اخذ
برکابه و يمكن الجمع بان ابا سفین اخذ اولا بزمامها
فلما رکضها النبي صلی الله عليه وسلم الى جهة المشرکین خشی العباس فأخذ بلجام البغله يکفها و اخذ ابو سفین بالرکاب و ترك
اللجام للعباس اجلالا له
لأنه کان عمه ازین عبارت واوضحست که جمع در میان قول براء و ابو سفین بن الحمرث اخذ برأس بغلته البيضاء و قول عباس و انا
آخذ بلجام بغلة رسول الله صلی الله عليه وسلم اکفها إراده ان لا يسرع و ابو سفین اخذ برکابه باین طریق ممکنست که اولا ابو
سفیان زمام بغله را گرفت و هر گاه آن جناب آن را بسوی مشرکین رکض فرمود عباس خوف نمود و برای باز داشتن آن لجامش
گرفت و ابو سفیان اجلالا للعباس لجام را ترک کرده رکاب را گرفت و شهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی در ارشاد الساری
بشرح قول براء و

لقد رایت رسول الله صلی الله عليه وسلم على بغلته البيضاء
که در حديث چهارم باب غزوه حنین از صحیح بخاری واقع است گفته عند مسلم من حديث سلمه على بغلته الشهباء و عند ابن سعد
و من تبعه على بغلته دلدل قال الحافظ ابن حجر و فيه نظر لأن دلدل اهداها له المقوقس يعني لأنه ثبت في صحيح مسلم من حديث
العباس و كان على بغلة له بيضاء اهداها له فروءة بن نفاثة الجذامي قال القطب الحلبي فيحتمل ان يكون يومئذ ركب كلا من البغلتين
ان ثبت انها كانت صحبتة و الا فما في الصحيح اصح انتهى و محمد بن يوسف شامي در سبل الهدى و الرشاد گفته السابع البغله
البيضاء و في مسلم عن سلمه بن نفاثة الشهباء التي كان عليها يومئذ اهداها له فروءة بفتح الفاء و سكون الراء و فتح الواو و بالباء
نفاثة بنون مضمومة ففاء مخففة فالف فباء مثلثة و وقع في بعض الروایات عند مسلم فروءة بن نعامة بالعين و الهمیم ؟؟؟
والصحيح المعروف الاول و وقع عند ابن سعد و تبعه جماعة ممن الف

فی المغازی انه صلی اللہ علیہ وسلم کان علی بغلته دلدل

و فيه نظر لان دلدل اهداما له المقوقس قال القطب و يحتمل ان يكون النبی صلی اللہ علیہ وسلم ركب يومئذ کلا من البغلتين والا فما في الصحيح اصح ازین دو عبارت بكمال وضوح ظاهرست که روایات وارده در باب بغلہ که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم بر آن روز حنین سوار بود مختلفست و قطب حلبی برای جمع آن گفته که محتملست که آن جناب درین روز بر هر دو بغلہ سوار شده باشد و نیز قسطلانی در ارشاد الساری گفته حدثی بالا افراد عمرو بن علی بفتح العین و سکون المیم ابن بحر ابو حفص الباهلی البصري الصیری قال حدثنا ابو عاصم النبیل الضحاک بن مخلد قال حدثنا سفین الثوری قال حدثنا ابو صخرة جامع بن شداد بالمعجمة و تشديد الدال المهملة الاولی المحاربی قال حدثنا صفوان بن محرز بضم المیم و سکون الحاء المهملة و کسر الراء بعدها زاء المازنی

قال حدثنا عمر ان بن حصین قال جاء بنو تمیم الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال لهم ابشر و الهمزة قطع بالجنة يا بنی تمیم قالوا اما إذا بشرتنا فاعطنا من المال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷

فتغیر وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجاء ناس من اهل اليمن و هم الاشاعریون فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لهم اقبلوا البشری یا اهل اليمن إذ لم يقبلها بنو تمیم قالوا قد قبلناها يا رسول اللہ

کذا اورد هذا الحديث هنا مختصرا و سبق تاما في بدء الخلق و مراده منه هنا قوله فجاء ناس من اهل اليمن قال في الفتح و استشكل بان قدوم وقد بنی تمیم كان سنة تسع و قدوم الاشاعریین كان قبل ذلك عقب فتح خیر سنه سبع و اجيب باحتمال ان يكون طائفه من الاشاعریین قدموا بعد ذلك ازین عبارت ظاهرست که حدیث بخاری دارد بر قدوم اشاعریین بعد وفد بنی تمیم و از دیگر روایات ثابت شده که قدوم وفد بنی تمیم در سال نهمست و قدوم اشاعریین در سال هفتم يعني قدوم اشاعریین مقدمست بر قدوم وفد بنی تمیم وبعض مجیین دفع اشکال باین احتمال نموده اند که طائفه از اشاعریین بعد از قدوم وفد بنی تمیم هم آمده باشند و نیز قسطلانی در ارشاد الساری گفته حدثی بالا افراد و لا بی ذر حدثنا محمد بن العلاء بن کریب الهمدانی الکوفی قال حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامة عن یزيد عن عبد اللہ بضم الموحدة و فتح الراء ابن أبي بردہ بضم الموحدة و سکون الراء

عن جده أبي بردہ عامر بن أبي موسی عن أبي موسی عبد اللہ بن قیس الاشاعری رضی اللہ عنہ انه قال ارسلنی اصحابی الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اساله الحملان لهم بضم الحاء المهملة و سکون المیم أی ما یركبون عليه و یحملهم إذ هم معه فی جیش العسرة و هی غزوہ تبوک فقلت یا نبی اللہ ان اصحابی ارسلونی إلیک لتحملهم فقال و اللہ لا احملکم على شیء و وافقته أی صادقته و هو غضبان و لا أشعر أی و الحال ان لم اكن اعلم غضبه و رجعت الى اصحابی حال کونه حزينا من منع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یحملنا و من مخافه ان یكون النبی صلی اللہ علیہ وسلم وجد فی نفسه أی غصب علی فرجعت الى اصحابی فاخبرتهم الذى قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم فلم البث

بفتح الهمزة و الموحدة بينهما لام ساکنة آخره مثلثة إلا سویعة بضم السین المهملة و فتح الواو مصغر ساعه و هی جزء من الزمان او من اربعة و عشرين جزءا من اليوم و اللیله إذ سمعت بلا لا ینادی أی عبد اللہ بن قیس يعني یا عبد اللہ و لا بی ذر این عبد اللہ بن قیس فاجبته فقال اجب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعوک فلما اتیه قال خذ هذین القرینین تثنیه قرین و هو البعیر المقربون باخر و هذین القرینین و لا بی ذر عن الحموی و المستملی هاتین القرینین و هاتین القرینین ای الناقتين لسته ابعره لعله قال هذین القرینین ثلاثا ذکر الروای مرتین اختصار الکن قوله فی الروایة الاخری فامر لنا بخمس ذود مخالف لما هنا فيحمل علی التعدد او یکون زادهم واحدا علی الخمس و العدد لا ینفی الزائد ازین عبارت واضح ست که قول ابو موسی در روایت دیگر فامر لنا بخمس ذود

با مضمون این روایت که

فلما آتیه قال خذ

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸

هذین القرینین و هذین القرینین لسته ابعرة

می باشد مخالفت دارد پس محمول بر تعدد واقعه خواهد بود و بعد سمع این نصوص زاهره بر عدم بطلان حدیث بسبب اختلاف روایات و امکان جمع بحمل بر تعدد واقعه گمانم نیست که منصفی اختلاف روایات را در باب طیر سبب قدح و جرح اصل حدیث انکار دو همت را بخلاف و شقاق ائمه با جلالت بر گمارد فالعجب من الكابلی المتبع النظار* کیف عرض الحديث للقدح و الانکار بمجرد اختلاف الروایات فی الطّیر المشوی* و لم یقف على داب خدام الحديث النبوی* حيث انهم حملوا اختلاف کثیر من الاحادیث على تعدد الواقعه* و جعلوه حجّة نافیة للشبهات قاطعة* فلیت شعری هل یقف الكابلی عن مقالته السمجة الشنیعه* و یتوب عن هفوته العثة الفظیعه* أم یصرّ على ذنبه* و یدع النصفة فی جنبه* فیبطل شطرا عظیما من الروایات و الاخبار* و یعاند جمعا کثیرا من العلماء و الاخبار قوله و این حدیث را اکثر محدثین موضوع گفته‌اند اقول ادعای مخاطب فطین حکم اکثر محدثین بوضع این حدیث شریف متین کذبیست ظاهر و مستین و افکیست واضح و مبین و بهتانیست مذل و مهین و تقولست باطل و مهین زیرا که بحمد الله تعالى از بیان سابق ظاهر گردید که روات و مثبتین این حدیث شریف در هر قرن بحدی کثرت داشتند که بسبب آن در حصول تواترش شکی نیست پس چه طور راست خواهد شد که اکثر محدثین این حدیث را موضوع گفته‌اند و نیز چون دانستی که این حدیث را ترمذی در صحیح خود که از جمله صحاح است روایت کرده و حسب افادات اکابر قوم کما عرفت سابقا صحاح ستہ باتفاق شرق و غرب صحیحست و بر صحت آن اجماع ائمه واقع شده و امت جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم باسرها بر قبول آن متفقست و باین تقریب حدیث طیر نیز باتفاق شرق و غرب صحیح و اجماع ائمه و علمای دین بر صحت آن و اتفاق امت آن جناب بر قبول آن واقع است پس بالبداهه ثابت خواهد شد که اکثریت حاکمین بوضع این حدیث حرفيست بی‌اصل و واھی جالب انواع خسار و تباھی سبحان الله مخاطب با جلالت بسبب مزید میلان و رکون و طمأنیست و سکون بطیع ذو فنون خود اصلا نظری بر افادات ائمه خویش نینداخته انهماما کا فی نصر الباطل حکم وضع این حدیث را باکثر محدثین منسوب ساخته نهایت طول باع و توسع اطلاع خویش بر همگنان ظاهر نموده احراز خصل سبق در میادین تبحر و تمہر فرموده و محل عجب این ست که مخاطب با وصفی که ادعای حکم اکثر محدثین بوضع حدیث طیر آغاز نهاده داد تهويل عوام و تخدیع انعام و ازلال اغثام و ادحاض لئام داده لکن در مقام تبیین و تصریح و اظهار و توضیح دل از تفصیل و تشریح دزدیده جز احالت تصریح وضع بجزری و نقل قول ذهبي دیگر نچاویده پس ای کاش اگر حضرت او تعب ذکر اسمای تمامی آن محدثین که حسب زعم او این حدیث را موضوع گفته‌اند بر جان نازنین خود گوارا نفرموده بود لا اقل اسمای بعض دیگر از ایشان ذکر می‌نمود و در مقام شرح و تفصیل دعوی پر تهويل محضر بر

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹

ذکر غیر جمیل دو نفر از مکابرین با تسولی اقتصار نمی‌ورزید و بابداء نهایت عجز در نظر اتباع و مقلدین فضلا عن الخصماء و المؤاخذین ذلیل و خوار نمی‌گردید و نحیف درین آرزو بس غلط کردم زیرا که حضرتش بمزید تعود رفه و ترف بر آنچه کابلی مکبیل از مجمل و مفصل ذکر کرده اقتصار فرموده‌اند و چون او از طاعنین جز جزری و ذهبي احدي را ذکر نکرده بود ایشان هم ذکر ننمودند بلی کابلی جرات بر نسبت حکم وضع باکثر محدثین نیافته بود و مخاطب بکمال ترعرع موضوع گفتن این حدیث را بر اکثر محدثین بر بستند و قلوب اهل نصفت و یقین باین افتراء عظیم خستند و بسبب عجز قدم در وادی اثبات این دعوى شناعت آیات نهادند و در مضيق تعییر و تشویر ارباب نظر افتادند و قطع نظر ازین همه ذکر جارحین و قادرین اکثر باشند یا اقل و اعز باشند یا اذل

سراسر ناسزا و بی محل و مورث نهایت شرم و خجل است زیرا که بحمد الله تعالى ظاهر شد که هر کسی که این حدیث را موضوع گفته غشاوه عصیّت بر بصر بی بصیرت تینیده و بغلبه عناد دست از اتباع حق کشیده و بهواجس و وساوس نفسانی مرتکب قدح در این حدیث گردیده و چون کلام چنین معاندین حاقدین قابلیت ذکر ندارد می‌باشد آن را مخفی داشتن و همت بستر و کتمان این مجازف و عدوان گماشتند لیکن چون شاه صاحب حظ وافر از استحیا و ولا دارند بلا محاباباً چنین اقوال سخیفه در مقابله اهل حق می‌آرند و نمی‌دانند که ذکر قدح قادحين و جارحين ضرری بمطلوب اهل حق نمی‌رساند و گلوی شاه صاحب و اتابع شان از ربقة اذعان باین حدیث نمی‌رهاند بلکه سراسر مثبت نهایت تعنت و لداد و موضع غایت توغر و عناد با ائمه امجاد و اساطین والا نزاد خودست فقد ظهر و الحمد لله مما سبق غایة الظهور* و سیسفر مما سیاتی انشاء الله كل السفور* ان من رد هذا الحديث الشريف* و رمی بالکذب هذا الخبر المنیف* قد خطط فی الظلماء* و عمل فی الطخیة الطخیاء* و رکب متن العشواء* و امتطی صھوء العمیاء* و بالغ فی الاعتداء* و صرم حبل الحیاء* و خبَّ و اوضع فی هجر الوفاء* و قرب و اسرع فی تیهاء الجفاء* و اوغل فی التهور و التھوک* و اوجف فی التقطع و التھتك و خاض غمار الخداع و ظلم التزویر* و نصب لاتیاعه فخاخ الاذلال و شباك التغیریر* و نفض إلیه عن الانصاف و نبذه و راءه ظهیریاً* و مال بشراسره الى الاعتساف و جعل عهد الله نسیا منسیا

اثبات دروغ و تهمت شاهصاحب درباره حدیث طیر و رد تمسمک او بکلام جز ری در ساختگی بودن ان

قوله و من صرّح بوضعه الحافظ شمس الدین الجزری اقول اولاً شاه صاحب نفرمودند که جزری جزّر الله شراسیفه در کدام کتاب و کدام مقام تصریح بوضع این حدیث کرده تا مطابقت نقل و حکایت با اصل این جسارت کرده می‌شد لکن جنابشان از کجا ذکر نام کتاب و رفع اشتباه و احتجاب و نصو نقاب می‌فرمودند که مقتدای و مولای شان کابلی محض اضلال و ازلال را بکار برده و طریقه اجمال و اهمال و اخلاق و اغفال صریح سپرده خسر التابع و المتبع و ضعف الطالب و المطلوب و ثانیاً کابلی نسبت حکم بوضع حدیث مدینه العلم نیز بجزی نموده و شاه صاحب هم بتقلید او این یاوه بر زبان آورده‌اند حال آنکه علاوه بر ظهور بطلان این مزعوم از افادات دیگر محقّقین قروم خود جزری علی رغم انف المکذّبین و المبطّلین این حدیث شریف را در اسنی المطالب بعد روایت نمودن

حدیث انا دار الحکمة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰

بسند خویش وارد کرده صحیح الاسناد بودن آن از حاکم نقل فرموده نیل تکذیب بر ناصیه کابلی و مخاطب با جلالت قبل جسارتشان از راه کرامت گذاشته چنانچه گفته

خبرنا الحسن بن احمد بن هلال قراءة عليه عن على بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمد في كتابه من اصحابنا
خبرنا الحسن بن احمد بن الحسين المقرى اخبرنا احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانى
خبرنا الحسن بن سفيان اخبرنا عبد الحميد بن بحر اخبرنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن على رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة و على بابها رواه الترمذى فى جامعه عن اسماعيل بن موسى حدثنا محمد بن رومى
حدثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنابحي عن على

وقال حدیث غریب و روی بعضهم عن شریک و لم یذکروا فيه عن الصنابحی قال و لا یعرف هذا الحديث عن واحد من الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتہی قلت و رواه بعضهم عن شریک عن سلمة و لم یذكر فيه عن سوید و رواه الاصبغ بن نباته و الحارث عن على نحوه و

رواہ الحاکم من طریق مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم و لفظه انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأئتها

من بابها

وقال الحاكم صحيح الاسناد ولم يخرجاه و

رواه ايضا من حديث جابر بن عبد الله و لفظه انا مدینة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب

پس هر گاه منصف لیب و عاقل اریب برین بیان متنی بر میخورد و بیطلان این افاده غریبه کابلی و مخاطب می رسد باعتضاد این قرینه رزینه خواهد دانست که نسبت تصریح بوضع حديث طیر هم بجزری محض کذب و افترا و صرف مجازفت و اعتداست و ثالثاً بفرض غیر واقع اگر جزری چنین یاوه سراییده و این هفوہ در آیده باشد که مقابل تصریحات اساطین محققین و افادات حذاق معتمدین بصحت و ثبوت و تحقق این حديث لائق التفات و اصغاً و قابل احتفال و اعتناست بلکه این خرافت سراسر خسارت ثبت غلو فاحش مذموم و مظهر تعصب فضیح ملومست كما اشرنا إليه انفا و رابعاً آنکه سابقاً دانستی که علامه سبکی در طبقات شافعیه بترجمه حاکم گفته و اما الحکم على حديث الطیر بالوضع فغير جید و محقق ابن حجر مکی در منح مکیه گفته و اما قول بعضهم انه موضوع قول ابن طاهر طرقه کلها باطله معلولة فهو الباطل و ازین دو افاده بصراحت تمام ظاهرست که حکم بوضع این حديث شریف از هر کسی که باشد حکمیست باطل و از حله جودت عاطل پس اگر جزری على الفرض تصریح بوضع این حديث شریف نموده است قول او تقول شنیع و معلول و توهם قطیع و مدخل خواهد بود و خامساً آنکه جزری بجزر و مد طعن و تشنبیع اکابر سنیه بشد و مد گرفتار و بر السنہ مقدسه اینها موصوف بعیب و عارست علامه سخاوی بترجمه او در ضوء لامع می فرماید و قال شیخنا فی معجمه انه حدث بسنن أبي داود والترمذی عن ابن أمیلہ سماعاً و مستند احمد عن الصلاح بن أبي عمر سماعاً و انّ من احسن ما عنده

الکامل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱

في القراءات لا بن خباز و ساق سنده و انه سمع على ابن أميله امالى ابن سمعون قال و خرج لنفسه اربعين عشاريه لفظها من اربعين شيئاً العرائى و غير فيها اشياء و وهم فيها كثيراً و خرج جزء فيه مسلسلات بالمصاحفه و غيرها جمع اوهامه فيه في جزء الحافظ ابن ناصر الدين وفقت عليه و هو مفيد و كذا انتقد عليه شيخنا في مشيخة الجنيد اللبناني من تخریجه قال و قد اجاز لى و لوالدى و كتب في الاستدعاء ما نصّه و نقلته من خطّه انى اجزت لهم روایة كل ما ارويه من سنن الحديث و مسند و كذا الصحيح الخمس ثم معاجم و المشيخت و كل جزء مفرد و جميع نظم لى و نشر و الذى الفت كالنشر الذكى و منجد فالله يحفظهم و يبسط في حياه الحافظ الخبر المحقق احمد وانا المقصّر في الورى العبد الفقير محمد بن محمد بن ابي القاسم في سنة سبع و تسعين و حرسني على الرحلة الى دمشق و قد حدثت عنه في حياته بكتابه الحصن الحصين يعني بالوجادة فقال صاحبنا فلان لكونه لم تكن سبقت له منه إجازة و حصل له في البلاد اليميتية بسبب ذلك رواج عظيم و تنافسوا في تحصيله و روایته ثم دخل بعد نيف و عشرين و قد مات كثير ممن سمعه فسمعه الباقون و اولادهم عليه و لما اقام بمكة نسخ بخطه من اول المقدمة التي جمعتها اول شرح البخاري و استعان بجماعه حتى اكملها تحصيلاً و كان ارسل الى صاحبنا التقى الفاسى في مكة من شيراز يسأله عن تعلیق التعليق الذى خرجته في وصل تعالیق البخاری فاتفق وصول كتابه و انا بمكة و معنى نسخة من الكتاب فجهزتها إليه فجاء كتابه يذكر ابتهاجه و فرحة بها و انه شهر الكتاب بتلك البلاد و اهدى إلى بعد ذلك كتابه النشر المذكور قلت و هو في مجلدين و كتب على كل مجلد منها بالاجازة لشيخنا قال و التمس ان ينشر في الدیار المصرية و قدر مجیئه هو فنشره و علمًا كثیرا ثم ارسل إلى من شیراز بالمقدمة و التعليق فالتحق بهما ما كان تجدد لى بعد حصولهما له و كتب عنی شيئاً من اول ما علّقته متقبلاً على جمع رجال مستند احمد و بالغ في استحسان ما وقع لى من ذلك قلت حسب ما اوردته مع كتابه على مجلدي النشر في الجواهر و لما قدم القاهرة انشال الناس للسيّماع عليه و القراءة و كان قد نقل سمعه قليلاً و لكن بصره صحيح يكتب الخطّ الدقيق على عادته و ليس له في الفقه يد بل فنه الذي مهر فيه القراءات و له عمل في الحديث و نظم و سط و وصفه في الانباء بالحافظ الامام المقرى و قال انه لهج بطلب الحديث و القراءات و

تبَرَّزَ فِي القراءات و أَنَّهُ كَانَ مُثْرِيَاً و شَكْلَا حَسْنَا و فَصِيحَا بِلِغَا كَثِيرَ الْأَحْسَانِ لِأَهْلِ الْحِجَازِ انتَهَتْ إِلَيْهِ رِيَاسَةُ عِلْمِ القراءات فِي الْمَمْالِكِ و قَالَ عَنْ طَبَقَاتِ الْقِرَاءَةِ أَنَّهُ اجَادَ فِيهِ و عَنِ النَّشْرِ أَنَّهُ جَوَّدَ و عَنِ الْحَصْنِ أَنَّهُ لَهَجَ بِهِ أَهْلُ الْيَمْنِ وَاسْتَكْثَرُوا مِنْهُ ثُمَّ قَالَ وَذَكَرَ أَنَّ أَبَنَ الْخَبَازِ اجَازَ لَهُ وَاتَّهَمَ فِي ذَلِكَ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۲

وَقَرَأَتْ بِخطِ العَلَاءِ بْنِ خَطِيبِ النَّاصِرِيَّةِ أَنَّهُ سَمِعَ الْحَافِظَ أَبَا اسْحَاقِ الْبَرَهَانِ سَبْطَ أَبْنِ الْعَجْمَىٰ يَقُولُ مَا رَحَلَتِي إِلَى دَمْشَقِيْ قالَ إِلَى الْحَافِظِ الصَّدِرِ الْيَاسُوفِيِّ لَا تَسْمَعُ مِنْ أَبْنِ الْجَزَرِيِّ شَيْئاً أَنْتَهِي وَبَقِيَّةُ مَا عَنِدِيْ أَبْنِ خَطِيبِ النَّاصِرِيَّةِ أَنَّهُ كَانَ يَتَهَمَ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ بِالْمَجَازَفَةِ وَأَنَّ الْبَرَهَانَ قَالَ لِهِ أَخْبَرَنِيَ الْجَلَالُ أَبْنِ خَطِيبِ دَارِيَا أَنَّ أَبَنَ الْجَزَرِيِّ مَدْحُ أَبَا الْبَقَاءِ السَّبِيْكِيِّ بِقَصِيْدَةِ زَعْمٍ أَنَّهَا لَهُ بَلْ وَكَتَبَ خَطْهُ بِذَلِكَ ثُمَّ ثَبَتَ لِلْمَمْدوْحِ الْهَافِيِّ دِيوَانَ قَلَاقِشَ قَالَ شِيخَنَا وَقَدْ سَمِعَتْ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ يَتَهَمَّهُ بِالْمَجَازَفَةِ فِي الْقَوْلِ وَأَمَّا الْحَدِيثُ فَمَا اظَّهَرَ بِهِ ذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ إِذَا رَأَى لِلْعَصَرِيِّينَ شَيْئاً أَغَارَ عَلَيْهِ وَنَسَبَهُ لِنَفْسِهِ وَهَذَا أَمْرٌ قَدْ اكْثَرَ الْمُتَأْخِرِّينَ مِنْهُ وَلَمْ يَنْفَرِدْ بِهِ قَالَ وَكَانَ يُلْقَبُ فِي بَلَادِ الْإِمَامِ الْأَعْظَمِ وَلَمْ يَكُنْ مُحَمَّدُ التَّسِيرَةِ فِي الْقَضَاءِ وَأَوْقَنَى بَعْضَ الْطَّلَبَةِ مِنْ أَهْلِ تَلْكَ الْبَلَادِ عَلَى جَزءِ فِيهِ أَرْبَعُونَ حَدِيثاً عَشَارِيَّاتٍ فَتَأْمَلْتُهَا فَوَجَدْتُهَا خَرْجَهَا بِأَسَانِيدِهِ مِنْ جَزءِ الْأَنْصَارِيِّ وَغَيْرِهِ وَاخْذَ كَلَامَ شِيخَنَا فِي أَرْبَعِينِهِ الْعَشَارِيَّاتِ بِقَضَيْهِ فَكَانَهُ عَمِلَ عَلَيْهَا مُسْتَخْرِجاً بِعَضِهِ بِالسَّمَاعِ وَأَكْثَرَهُ بِالْأَجَازَةِ وَمِنْهُ مَا خَرَجَهُ شِيخَنَا مِنْ جَزءِ أَبْنِ الْجَزَرِيِّ فَانْهَى رَوَاهُ عَنِ الْخَبَازِ بِالْقِرَاءَةِ فَأَخْرَجَهُ أَبَنُ الْجَزَرِيِّ عَنِ الْخَبَازِ بِالْأَجَازَةِ قَلَتْ أَمَّا إِجَازَةُ أَبَنِ الْخَبَازِ فَمُحْتَمِلَةٌ فَقَدْ كَانَ خَالِ جَدَّهُ فِيمَا رَأَيْتُهُ فِي مَشِيقَةِ الطَّاوِسِيِّ وَأَمَّا سُرْقَةُ النَّظَمِ فَلَمْ يَكُنْ بِمَدْفَوعِ عنِ النَّظَمِ فَكُمْ لَهُ مِنْ تَصْنِيفِ نَظَمَاً

تمسک شاهصاحب بقدح ذهبي در حدیث طیر ورد او

قوله قال اهل الحديث شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي في تلخيصه اقول الحمد لله المتعال كه همين ذهبي كه مخاطب با کمال بغرض ابطال فضیلت جلیله جگر سوز نواصب خسارت مال در ستایش او راه نهایت اطرا و اجلال رفته بمفادع الفضل ما شهدت به الأعداء با مر حق گویا شده و كما دریت سابقا تصريح کرده که برای حدیث طیر طرق کثیر است جد او آنرا اصلیست بلکه در جمع طرق این حدیث شریف کتابی خاص تصنیف نموده و مخاطب هم در بستان المحدثین بتصنیف ذهبي تصريح کرده و اقرار العقلاء على انفسهم مقبول و على غيرهم مردود پس این تصريح ذهبي البته مقبولست و آنچه درباره وضع این حدیث از راه مزید عصیت و ناحق کوشی چاویده و از خرافت و سخافت خود با خبر داده بر روی او مردود و هرگز لیاقت ذکر ندارد که خود کلام او تکذیب و ابطال و رد آن می نماید بحیرتم که مخاطب را چه بلا زده که بجسارت ذهبي بر حکم بوضع این حدیث بمقابله اهل حق تمسک می نماید و تصريح آنرا به اینکه او را اصلیست و طرق کثیره دارد جدآ پس پشت می اندزاد و بتصنیف او در جمع طرق این حدیث که حسب افاده خودش ثابتست اعتنای نمی سازد این دلیل قطعیست بر نهایت تعصّب و عناد مخاطب والا نزاد که اگر همين ذهبي با مر باطل تفوہ نماید کلامش را مقبول می نماید و اگر تصريح حق می سازد پر کلام او گوش نمی نهد و تازه تر این ست که ذهبي در میزان به بطلان مزعوم خود در اتهام بعض روات حدیث طیر بوضع آن که از راه تهور و قلت تتبع نموده بود معترف شده اقرار بحق نموده و بثقت و اعتماد جميع رجال این حدیث شریف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳

که حاکم ازیشان روایت کرده تصريح نموده و گفته که جمیع رجال آن ثقه‌اند مگر یک کس که من او را متهم بوضع حدیث طیر کردم لیکن من بعد ظاهر شد که بدروستی که او صدوقست و این ست اصل عبارت ذهبي در میزان محمد بن احمد بن عیاض بن أبي طیبه المصری عن یحیی بن حسان فذکر حدیث الطیر و قال الحاکم هذا على شرط البخاری و مسلم قلت الکل ثقات الا هذا فانه اتهمته به ثم ظهر لی انه صدوق روی عنه الطبرانی و على بن محبہ الواعظ و محمد بن جعفر الرافقی و حمید بن یونس الزیارات و

عدة يروى عن حرمته و طبقه و يكثري ابا عالثة مات في سنة احدى و تسعين و مائتين و كان راسا في الفرائض و قد يروى ايضا عن مكي بن عبد الله الرعيني و محمد بن سلمة المرادي و عبد الله بن يحيى بن معبد صاحب ابن لهيعة فاما ابوه فلا اعرفه اذين عبارت ظاهرست كه رجال حاكم كه ازيشان حدیث طیر روایت کرده همه نزد ذهبی ثقهاند و محمد بن احمد بن عیاض را اگر چه ذهبی قبل انکشاف حقیقت حال متهم بوضع حدیث طیر کرده بود لیکن من بعد ذهبی را ظاهر شد كه او هم صدوقدست و ائمه سینه مثل طبرانی و علی بن محمد الواعظ و محمد بن جعفر و حمید بن یونس و غير ایشان ازو روایت کرداند و در علم فرائض که نصف علمست راس و رئیس بوده پس بحمد الله امر حق یعنی صحت حدیث طیر و ثقت و اعتماد جميع روات آن بر زبان خود ذهبی ظاهر گردید و خرافت او در حکم بوضع ان و فظاعت شور و شغب و شناعت غیظ و غضب او درباره ذکر حاکم آن را در مستدرک که شاه صاحب نقل کرداند بوضوح تمام انجامید و علاوه برین گرفتیم که ذهبی در باب حدیث طیر هرگز بحرف حق گویا نشده و جز حکم بوضع آن هرگز سخنی دیگر بر زبان نیاورده لیکن از نقل کلامش چه می کشاید و خرافت او بچه کار می آید زیرا که محققین اهل سنت تصريح نمودهاند به اینکه ذهبی آنقدر تعصب مفرط داشت که بحد تمسخر باو رسیده و سلطط اللسان و کثیر التعصب و کاذب و دروغ گو بود و از راه بیدینی قدح در علمای دین می نمود و ائمه دین که واسطه رسانیدن شرع نبوی اند روز قیامت خصماء او خواهند بود و قول او را اعتباری نه و جرح و قدح او را اعتمادی نیست و سبکی در طبقات شافعیه احمد بن صالح مصری گفته و مما ينبغي ان يتتفقه عند الجرح حال العقائد و اختلافها بالنسبة الى الجارح والمجروح فربما خالف الجارح المجروح في العقيدة فجرحه لذلك وإليه اشار الرافعي بقوله و ينبغي ان يكون المذكور براء من الشحنة والعصبية في المذهب خوفا من ان يحملهم ذلك على جرح عدل او تزكيه فاسق وقد وقع هذا الكثير من الائمه جرحا بناء على معتقدهم و هم المخطئون والمجروح مصيب وقد اشار شيخ الاسلام سيد المتأخرين تقى الدين بن دقيق العيد في كتابه الاقتراح الى هذا وقال اعراض المسلمين حفرا من حفر النمار وقف على شفирها طائفتان من الناس المحدثون والحكام قلت ومن امثاله قول بعضهم في البخاري تركه ابو زرعة و ابو حاتم من اجل مسئلة اللفظ في الله و المسلمين أيجوز لاحد ان يقول البخاري متروك و هو حامل لواء الصياغة و مقدم اهل الشیة و الجماعة و يا لله و المسلمين

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴

أجعل ممادحه مذام فان الحق في مسئلة اللفظ معه إذ لا يستريب عاقل من المخلوقين في ان تلفظه من افعاله الحادثة التي هي مخلوقة لله تعالى و انما انكرها الامام احمد البشاعه لفظها و من ذلك قول بعض المحسنه في ابن حاتم بن حبان لم يكن له كثير دين نحن اخرجناه من سجستان لانه انكر الحد لله فليت شعرى من احق بالاخراج من يجعل ربہ محدودا او من يترهه عن الجسمية و امثله هذا تکثر و هذا شيخنا الذهبي من هذا القبيل له علم و ديانه و عنده على اهل السنة تحامل مفرط فلا يجوز ان يعتمد عليه و نقلت من خط الحافظ صلاح الدين خليل بن كيكلدي العلائي رحمة الله ما نصه الشيخ الحافظ شمس الدين الذهبي لا شك في دينه و ورعيه و تحريري فيما يقوله في الناس و لكنه غالب عليه مذهب الاثبات و منافاة التاویل و الغفلة عن التنزیه حتى اثر ذلك في طبعه انحرافا شديدا عن اهل التنزیه و ميلا قويآ الى اهل الاثبات فاذا ترجم واحدا منهم يطلب في وصفه بجميع ما قيل فيه من المحسن و يبالغ في وصفه و يتغافل عن غلطاته و يتاول له ما امكن و إذا ذكر احدا من الطرف الآخر كإمام الحرمين و الغزالى و نحوهما لا يبالغ في وصفه و يكثر من قول من طعن فيه و يعيid ذلك و يبديه و يعتقده دينا و هو لا يشعر و يعرض عن محاسنهم الطافحة فلا يستوعبها و إذا ظفر لاحد منهم بغلطة ذكرها و كذلك فعله في اهل عصرنا إذا لم يقدر على احد منهم بتصریح يقول في ترجمته و الله يصلحه و نحو ذلك و سببه المخالفه في العقائد انتهى و الحال في شيخنا الذهبي ازيد مما وصف هو شيخنا و معلمانا غير ان الحق احق ان يتبع و قد وصل من التعصب المفرط الى حد يسخر منه وانا اخشى عليه يوم القيمة من غالب علماء المسلمين و ائمتهم الدين حملوا لنا الشريعة النبوية فان غالبيهم اشاعره و هو إذا وقع باشعاري لا يبقى و لا يذر و الذى اعتقاده انهم خصماؤه يوم القيمة عند من ادناهم عنده اووجه منه فالله

المسئول ان يخفف عنه و ان يلهمهم العفو عنه و ان يشفع لهم فيه و الذى ادر كنا عليه المشايخ النهى عن النظر فى كلامه و عدم اعتبار قوله و لم يكن يستجرى ان يظهر كتبه التاريخية الا لمن يغلب على ظنه انه لا ينقل عنه ما يعاب عليه و اما قول العلائى لا شك فى دينه و ورعيه و تحريره فيما يقوله فقد كنت اعتقد ذلك و اقول عند هذه الاشياء انه ربما اعتقدها دينا و منها امورا قطع بانها كذب و اقطع بانه لا يختلقها و اقطع بانه يحب وضعها فى كتبه ليثبت؟؟ و اقطع بانه يحب ان يعتقد سامعها صحتها بغضا للمحدث فيه و تنفيرا للناس عنه مع قلة معرفته بمدلولات الالفاظ و مع اعتقاده انى هذا مما يوجب نصر العقيدة التي يعتقدها هو حقا مع عدم ممارسته بعلوم الشريعة غير انى لما اكثرت بعد دونه النظر فى كلامه

١٥ ص: بخش دوم، ج ١٣ امامه الانئمه الاطهار، عبقات الانوار في

عند الاحتياج الى النظر فيه توقفت في تحريّه فيما ي قوله و لا ازيد على هذا غير الاحالة على كلامه فلينظر كلامه من شاء ثم يبصّر هل الرجل متّحراً عند غضبه او غير متّحراً و اعني بغضبه وقت ترجمته لواحد من علماء المذاهب الثالثة المشهورين من الحنفية و المالكية و الشافعية فاني اعتّقد انّ الرجل كان إذا مذّ القلم لترجمة احدّهم غضب غضباً مفرطاً ثم قرطّم الكلام و مزّقه و فعل من التعصّب ما لا يخفى على ذي بصيرة ثمّ هو مع ذلك غير خير بمدلولات الالفاظ كما ينبغي فربما ذكر لفظة من الذّم لو عقل معناها لما نطق بها و دائمًا اتعجب من ذكره الامام فخر الدين الرّازى في كتاب الميزان و في الصّعفاء و كذلك السيف الامدى و اقول بالله العجب هذان لا روایة لهما و لا جرّهما احد و لا سمع عن احد انه ضعفهما في ما ينقلانه من علومهما فاي مدخل لهم في هذين الكتابين ثم انا لم نسمع احدا سمعي الامام فخر الدين بالفخر بل إما الامام و اما ابن الخطيب و إذا ترجم كان في المحمدرين فجعله في حرف الفاء و سماه الفخر ثم حلف في آخر الكتاب انه لم يتمم فيه هو نفس فاي هو نفس اعظم من هذا فاما ان يكون ورى في يمينه او استثنى غير الزواه فيقال له فلم ذكرت غيرهم و اما ان يكون اعتقاد انّ هذا ليس هو نفس و إذا وصل الى هذا الحدّ و العياذ بالله فهو مطبوع على قلبه پس هر گاه ذهبي تعصب مفرط که موجب سخريه واستهزا باو شود داشته باشد و در کلامش نظر جائز نباشد و قولش را اعتباری و اعتمادی نبود و دعاوی کاذبه را دیده و دانسته در کتب خویش ذکر کند و دوست دارد که دیگران آن را صحیح پنداشند و با این شنائع و فظائع ممارست بعلوم شرعیه هم ندارد و مغلوب الغضب و کثير التعصّب بحدّی باشد که رازی و آمدى را از ضعفاً قرار دهد کلام چنین کاذب دروغگوً متعصب مفرط را در حکم بوضع احادیث صحیحه و روایات ثابتة معتمده بمقابله اهل حقّ چه اعتبارست و نیز سبکی در طبقات شافعیه بترجمه احمد بن صالح گفته قاعدة في المورخين نافعه جداً فانّ اهل التاريخ قد وضعوا من اناس او رفعوا انساً امّا لتعصب او لجهل او المجرد اعتماد على نقل من لا يوثق به او غير ذلك من الاسباب و الجهل في المورخين اکثر منه في اهل الجرح و التعديل و كذلك التعصّب قل ان رأيت تاريخاً خالياً من ذلك و اما تاريخ شيخنا الذهبي غفر الله له فانه على جمعه و حسنـه مشحون بالتعصّب المفرط لا و اخذـه الله فلقد اکثر الواقعـة في اهل الدين اعني القراء الذين هم صفوـة الخلق و استطالـه على كثـير من ائـمة الشـافعـيين و الحـنـفـيين و مـالـ فـافـرـطـ على الاـشـاعـرـةـ و مدـحـ فـزادـ في المـجـسمـهـ هـذـاـ و هوـ الـحـافظـ المـدرـهـ و الـامـامـ المـبـجلـ فـماـ ظـنـكـ بـعـوـامـ المـورـخـينـ وـ نـیـزـ سـبـکـیـ درـ طـبـقـاتـ شـافـعـیـةـ درـ تـرـجـمـهـ حـسـنـ بنـ عـلـیـ بنـ یـزـیدـ الـکـرـابـیـسـیـ بـعـدـ کـلـامـ درـ مـسـئـلـهـ لـفـظـ گـفـتـهـ فـاـذـاـ تـاـمـلـتـ ماـ سـطـرـنـاهـ وـ نـظـرـتـ قولـ شـيـخـناـ فـيـ غـيرـ مـوـضـعـ منـ تـارـيـخـهـ انـ مـسـئـلـةـ الـلـفـظـ

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ١٦

مما ترجع الى قول جهم عرفت انَّ الرَّجُل لا يدرى في هذه المضائق ما يقول و قد اكثُر هو و اصحابه من ذكر جهم بن صفوان و ليس قصدُهم الاَّ جعل الاشاعرة الَّذِين قدر اللَّه لقدرهم ان يكون مرفوعاً و للزُّورِ مهْمَّ لِلسَّنَة ان يكون مجزوماً به و مقطوعاً فرقَة جهيمَة و اعلم انَّ جهم اشَّر من المعتزلة كما يدرىه من ينظر الملل و التَّحل و يعرف عقائد الفرق و القائلون بخلق القرآن هم المعتزلة جميعاً و جهم لا خصوص له بمسألة خلق القرآن بل هو شر من القائلين بالمشاركة ايَّاهُم فيما قالوه و زيادته عليهم بطاَّمات فما كفى الذهبي ان يشير الى اعتقاد ما يتبرأ العقلاة عن قوله من قدم الالفاظ الجارية على لسانه حتى ينسب هذه العقيدة الى مثل الامام احمد بن حنبل و غيره

من السیدات و يدّعى ان المخالف فيها يرجع الى قول جهنم فليته درى ما يقول و الله يغفر لنا و له و يتجاوز عنمن كان السبب فى خوض مثل الذهبى فى مسائل هذا الكلام و انه ليعز على الكلام فى ذلك و لكن كيف يسعنا السکوت وقد ملأ شيخنا تاريخه بهذه العظام التى لو وقف عليها العامى لأصلته ضلالاً مبيناً و لقد يعلم الله منى كراهية الإزراء لشيخنا فانه مفيدنا و معلمنا و هذا النزير اليسير الحديث الذى عرفناه منه استفداه و لكن ارى ان التنبية على ذلك حتم لازم فى الدين و نيز سبکى در طبقات شافعیه گفته زکریا بن یحيی بن عبد الرحمن بن بحر بن عدی بن عبد الرحمن البصري ابو یحيی الساجی الحافظ كان من الثقات الائمه اخذ عن المزنی و الربيع و سمع من عبد الله بن معاذ العنبری و محمد بن بشار و هدبة بن خالد و أبي الریبع الزهرانی و طالوت بن عباد و أبي كامل الجحدري و غيرهم و رحل الى الكوفة و الحجاز و مصر روى عنه الشيخ ابو الحسن الاشعری قال شیخنا الذہبی و اخذ عنه مذهب اهل الحديث قلت سبحان الله هنا تجعل الاشعری على مذهب اهل الحديث و في مكان آخر لو لا خشیتك سهام الاشاعرة لصرحت بأنه جھمی و ما كان ابو الحسن الا شیخ السنّة و ناصر الحديث و قامع المعتلة و المجمسة و غيرهم و نيز سبکی در طبقات بترجمه ابو الحسن اشعری گفته و انت إذا نظرت بترجمة هذا الشیخ الذى هو شیخ السنّة و امام الطائفه فى تاريخ شیخنا الذہبی ورأیت كيف مزقها و حار كيف يضع من قدره و لم يمكنه البوج بالغضّ منه خوفاً من سيف اهل الحق و لا الصبر عن السکوت لما جبت عليه طویته من نقشه بحيث اختصر ما شاء الله ان يختصر في مدحه ثم قال في آخر الترجمة من أراد ان يتبحر في معرفة الاشعری فعليه بكتاب تبین کذب المفتری لابی القسم بن عساکر اللہم توفنا على السنّة و ادخلنا الجنّة و اجعل انفسنا مطمئنة نحبّ فيك اولیاء ک و بعض فيک اعداء ک و نستغفر للعصاة من عبادک و نعمل بمحکم كتابک و نؤمن بمتشابه ما وصفت به نفسک انتهى فعند ذلك يقضى العجب من هذا الذہبی و يعلم الى ما ذا یشير المسکین فویحه ثم ویحه و انا قد قلت غير مره ان الذہبی استاذی و به تخرّجت عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷

فى علم الحديث الا ان الحق احق ان يتبع و يجب على تبیین الحق فاقول اما حوالتك على تبیین کذب المفتری و تقصیرک فى مدح الشیخ فیکیف یسعک ذلك مع کونک لم تترجم مجیی ما یشبه الله بخلقه الی استوفیت ترجمته حتى ان کتابک مشتمل على ذکر جماعة من اصغر المتأخرین من الحنابلة الذين لا يوبه بهم قد ترجمت كل واحد منهم باوراق عديدة فهل عجزت ان تعطى ترجمة هذا الشیخ حقّها و تترجمه كما ترجمت من هو دونه بالف طبقة فای غرض و هوی نفس ابلغ من هذا و اقسم بالله یمینا برّه ما بك الا انک لا تحبّ شیاع اسمه بالخير و لا تقدر في بلاد المسلمين على ان تتفصّح فيه بما عندک من امره و ما تضمره من البغض له فانک لو اظهرت لتناولتك سیوف الله و اما دعاؤک بما دعوت به فهل هذا ینسأ به يا مسکین و اما اشارتك بقولک و بعض اعدائك الى ان الشیخ من اعداء الله و انک تبغضه فسوف تقف مع بين يدي الله تعالى يوم تاتی بين يديه طوائف العلماء من المذاهب الاربعة و الصالحين من الصوفیة و الجهابذة الحفاظ من المحدثین و تاتی انت تسکع في ظلم التجسيم الذي تدعی انک بریء منه و انت من اعظم الدعاۃ إليه و تزعم انک تعرف هذا الفنّ و انت لا تفهم منه نقیراً و لا قطميراً و لیت شعری من احق بالبغض الذي یصف الله بما وصف به من یشبهه بخلقه ام من قال لیس کمیلیه شئ و هؤالسیمیع البصیر

والاولى في على الخصوص امساك عنان الكلام في هذا المقام فقد ابلغت ثم احفظ شیخنا حقّه و امسک و قد عرفناك ان الاوراق لا تنهض بترجمة الشیخ و احنناك على کتاب التبیین لا کاحالة الذہبی إذ نحن نحیل احالة طالب يحرّض على الازدياد من عظمته و ذاك یحیل احالة مجھل لقدره و متندم بذكر محامد من لا یحجه و نيز سبکی در طبقات بترجمه عبد الملك بن عبد الله الجوینی الیساپوری المعروف باسم الحرمين بعد نقل کلام عبد الغافر فارسی گفته انتهى کلام عبد الغافر و قد ساقه بكماله الحافظ ابن عساکر في کتاب التبیین و اما شیخنا الذہبی غفر الله له فانه حار كيف یصنع في ترجمة هذا الامام الذي هو من محاسن هذه الامة المحمدیة و كيف یمزّقها فقرطم ما امکنه ثم قال و قد ذكره عبد الغافر و اسهب و اطنب الى ان قال و كان یذكر دروساً و ساق نحو ثلاثة اسطر

من اخريات كلام عبد الغافر ثم كأنه سئم و مل لأنّه مثله مثل محمول على تقرير عدو له فقال بعد ان انتهى ذكر السطور الثلاثة التي حكها ما نصّه و ذكر الترجمة بطولها فيقال له هلا زينت كتابك بها و طرزته بمحاسنها فأنها أولى من خرافات تحكيها لاقوام لا يعبأ أنه بهم الى ان قال السبکي وقد حکى شیخنا الذهبی کسر المنبر و الاقلام و المحابر و انهم اقاموا على ذلك حولا ثم قال و هذا من فعل الجاهلية و الاعاجم لا من فعل اهل السنة و الاتباع قلت و قد حار هذا الرجل ما الذى يؤذى به هذا الامام و هذا لم يفعله الامام و لا اوصى به بان يفعل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸

حتى يكون غضبا منه و انما حكاها الحاكون اظهار العظمة الامام عند اهل عصره و انه حصل لاهل العلم على كثرتهم فقد كانوا نحو اربع مائة تلميذ ما لم يتمالکوا معه الصبر بل اذاهم الى هذا الفعل و لا يخفى انه لو لم تكن المصيبة عندهم بالغة اقصى الغايات لما وقعوا في ذلك و في هذا اوضح دلالة لمن وقفه الله على حال هذا الامام رضي الله عنه و كيف كان شأنه فيما بين اهل العلم في ذلك العصر المشحون بالعلماء والزهاد و نيز سبکي در طبقات بترجمه اش گفته ذكر ما وقع من التخييط في کلام شیخنا الذهبی و التحامل من هذا الامام العظيم في امر هذا الامام الذي هو من اساطير هذه الملة المحمدية نصرها الله قد قدمنا لك تحامل الذهبی عليه في تهزيقه کلام عبد الغافر و انكاره ما فعل تلاميذه الامام عند موته و انت إذا عرفت حال الذهبی لم تحتاج الى دليل يدل على انه قد تحامل عليه و ليس يصح في الاذهان شيءٌ إذا احتاج النهار إلى دليلٍ* فمن کلام الذهبی و كان ابو المعالى مع تبحّره في الفقه و اصوله لا يدرى الحديث ذكر في كتاب البرهان حديث معاذ في القياس و هو مدون في الصحيح متافق على صحته كذا قال و انى له الصحيحه و مداره على الحارث بن عمرو مجھول عن رجال من اهل حمص لا- يدرى من هم عن معاذ انتهى اما قوله كان لا يدرى الحديث فاسأءة على هذا الامام لا تتبع و قد تقدم في کلام عبد الغافر اعتماده الاحاديث في مسائل الخلاف و ذكره الجرح و التعديل فيها و عبد الغافر اعرف بشیخه من الذهبی و من يكون بهذه المثابة كيف يقال عنه لا يدرى الحديث و هب انه زل في الحديث او حديثين او كثیراً يوجب ذلك ان يقول لا يدرى الفتن و ما هذا الحديث وحده ادعى الامام صحته و ليس ب صحيح بل ادعى ذلك في احاديث غيره و لم يوجب ذلك الفرض منه و لا ازاله عن مرتبته الصاعدة فوق افق الشیماء ثم الحديث رواه ابو داود و الترمذی و هما من دواوین الاسلام و الفقهاء لا يتحاشون من اطلاق لفظ الصحاح عليهم لا سيما سنن أبي داود فليس هذا كبير امر و نيز سبکي در طبقات بترجمه أبي حامد محمد بن محمد غزالی گفته ذكر کلام عبد الغافر و انا ارى ان اسوقه بكماله على نصّه حرفا حرفا فان عبد الغافر ثقة معاصر عارف و قد تحزب الحاكون لکلامه حزبين فمن ناقل لبعض الممادح و تال لجميع ما آورده مما عيب على حجة الاسلام و ذلك صنيع من يتعصب على حجة الاسلام و هو شیخنا الذهبی فأنه ذكر بعض الممادح نقلًا معجوف اللفظ محکیا بالمعنى غير مطابق في الاكثر و لما انتهى الى ما ذكره عبد الغافر مما عيب عليه استوفاه ثم زاد و شرح و بسط و رشح و من ناقل لكل الممادح ساكت عن ذكر ما عيب به و هو الحافظ ابو القاسم بن عساکر و ما بحث عن سبب فعله ذلك و اما انا فاورد جميعه ثم اتكلّم و اسال الله التوفيق و الحماية من الميل و نيز سبکي در طبقات بترجمه محمد بن الموقف بن سعيد بن على بن حسن بن عبد الله الخبوشاني گفته و كان ابن الكیزانی رجل من

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹

المشبّهة مدفونا عند الشافعی رضي الله عنه فقال الخبوشانی لا يكون صديق و زنديق في موضع واحد و جعل ينبعش و يرمي عظامه و عظام الموتى الذين حوله من اتباعه و تعصبت المسبّحة عليه و لم يبال بهم و ما زال حتى بنى القبر و المدرسة و درس بها و لعل الناظر يقف على کلام شیخنا الذهبی في هذا الموضع من ترجمة الخبوشانی فلا يحتفل به و بقوله في ابن الكیزانی انه من اهل السنة فالذهبی رحمه الله متّعصب جداً و هو شیخنا و له علينا حقوقاً ان حق الله مقدم على حقة و الذى نقوله انه لا- ينبغي ان يسمع کلامه في حنفى و لا- شافعى و لا- توخذ تراجمهم من كتبه فإنه يتّعصب عليهم كثيراً و من ورع الخبوشانی انه كان يركب الحمار و يجعل تحته

اکسیه لثلا يصل إلیه عرفه و جاء الملك العزيز الى زيارته و صافحه فاستدعي بماء و غسل يديه و قال يا ولدى انت تمسك العنان و لا يتوق الغلمان فقال غسل وجهك فأنك بعد المصافحة لمست وجهك فقال نعم و غسل وجهه و لما خرج صلاح الدين الى الافرنج نوبه الرمله جاء الشيخ الخبوشاني الى وداعه و التمس منه امورا من المكوس يسقطها عن الناس فلم يفعل فقال له الشيخ محمد قم لانصرك الله و وكزه بعضا فو قعت قلنسوة الله بلطان عن راسه فوجهم لها ثم توجه الى الحرب فكسر و عاد الى الشيخ و قبل يده و عرف ان ذلك بسبب دعوه فانظر الى كلام الذهبى هنا فى تاريخه و قوله ظن السلطان ان ذلك بدعوه و لو كانت هذه الحكاية لمن هو على معتقده من المبتدعة هول امرها و قال جرى على صلاح الدين بدعائه ما جرى فاستقرأ كلامه ثبت عندك ما نقوله و ابو محمد عبد الله بن اسعد يافعى در مرآة الجنان در ذكر سنة خمس و تسعين و خمسماهه مى فرماید قال الذهبى و فيها كانت فتنة الفخر الرازى صاحب التصانيف و ذلك انه قدم هرآ و نال اكراما عظيما من الدولة فاشتذ ذلك على الكراميه فاجتمع يوما هو والقاضى مجد الدين بن القدوة فناظر ثم استطال فخر الدين على ابن القدوة و شتمه و نال منه ما خرج فيه الى الإهانة له فلما كان من الغد جلس ابن عم مجد الدين فوعظ الناس و قال ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين ايها الناس ما نقول الا ما صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و اما قول ارسسطو و كفریات ابن سينا و فلسفة الفارابی فلا نعلمها فلا شيء شتم بالامس شيخ من شیوخ الاسلام يذب عن دین الله و بكى فابكي الناس و ضجت الكراميه و ثاروا من كل ناحية و حميت الفتنه فارسل السلطان الجندي و سكنهم و امر الرازى بالخروج قلت هكذا ذكر من المؤرخين من له غرض فى الطعن على الائمه الاشعرية ثم اتبع ذلك بقوله و فيها كانت بدمشق فتنة الحافظ عبد الغنى و كان أمرا بالمعروف داعيا الى السنه فقامت عليه الاشعرية و افتو بقتله فاخراج من دمشق مطرودا انتهى كلامه بحروفه فى القصتين معا و مذهب الكراميه و الظاهريه معروف و الكلام عليهما الى كتب الاصول

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰

الدينية مصروف فهناك يوضح الحق البراهين القواطع و يظهر الصواب عند كشف النقاب للبصر و السامع ازین عبارات ظاهرست که يافعی ذہبی را از جمله کسانی که برایشان غرضی در طعن بر ائمه اشعریه هست وانموده کمال تعصب و عناد و تعنت و لداد و او ظاهر و واضح فرموده و سیوطی در قمع المعارض فی نصرة ابن الفارض گفته و ان غرّک دندنه الذهبی فقد دندن على الامام فخر الدین ابن الخطیب ذی الخطوب و على اکبر من الامام و هو ابو طالب المکی صاحب قوت القلوب و على اکبر من أبي طالب و هو الشیخ ابو الحسن الاشعربی الذی یجول ذکره فی الآفاق و یجوب و کتبه مشحونه بذلک المیزان و التاریخ و سیر النبلاء فقابل انت کلامه فی هؤلأه کلّا و الله لا یقابل کلامه فیهم بل نوصلهم حقّهم و نوّفیهم و از ادلّ دلائل تعصب و عناد و محایدت و لداد ذہبی آنست که با وصفی که در کتاب خود میزان الاعتدال ایراد صحابه مجرموین و مقدوین را که بخاری و ابن عدی و غير ایشان بمحض علو حق ذکر ایشان در ضعفا کرده‌اند سوء ادب دانسته و بسبب جلالت و عظمت مزعومی شان از ذکر ایشان در ضعفا و لو بمحض النقل و الحکایه و لو مع تعقیبه بالرد و الانکار اشمیز از تمام و تحاشی بی غایت آغاز نهاده بلکه ادخال ائمه سنیه که متبع فی الفروعاند نیز بسبب جلالت شأنشان در اسلام و عظمت ایشان در نفوس استنکاف کلی ظاهر نموده کما لا یخفی علی من طالع صدره بمزيد استعار و احتداد نیران ضغائن و احقاد حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام رضا عليهم الصلوٰه و السلام را درین کتاب خود که موضوعست برای مقدوین و مجرموین ذکر نموده فوا عجباه که نزد ذہبی رفت مرتب و عظمت مترلت این حضرات که ارکان دین و اساس یقین و سفن نجات و آیات بیانات و حجج الله فی البریات و براهینه اللامعات الزاهرات بودند بمترله رفت و جلالت صحابه غیر مشهورین که زیر مشق جرح و قدح بخاری و ابن عدی بوده‌اند بلکه مترله عظمت و نبالت ائمه سنیه که اتباعشان در فروع می‌کنند هم نبود که مانع از ذکر این حضرات درین کتاب عصیت انتساب می‌شد ازینجا و امثال آن بحقیقت حال دعاوی اهل سنت و جماعت که در باب تمسک خود باهليت طهارت عليهم الصلوٰه و السلام بر السنہ خود می‌رانند بخوبی پی می‌توان برد علی الجمله هر گاه حال خسارت مآل ذہبی باین حد رسیده باشد ایراد او در ان کتاب اکابر اولاد

امجاد اهلیت شافع یوم التناد و نقل اقوال قادحین تارکین رشاد کدام محل استعجابت لکن از غرائب تعصبات او متعلق باین باب آنست که بكمال تعتن صرف روایت کردن حسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن زین العابدین علی که از مکرمین اولاد امام سجادست

حدیث علی خیر البشر

و حدیث علی و ذریته یختمنون الأوصياء الى يوم القيمة

را دلیل کذب آن بزرگوار معاذ الله گردانیده بهایت تجاسروجرات ایشان را بقلت حیاء منسوب نموده کمال غایت نصب و ازراء و بعض و شحناء خود با اولاد اهل اصطفا علیهم آلاف التحیة و الثنا ظاهر کرده چنانچه در میزان گفته

الحسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن زین العابدین علی بن الشهید الحسین العلوی ابن اخی أبي طاهر النسابة عن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱

اسحاق الدیری روی بقله حیاء عن الدیری عن عبد الرزاق باسناد؟؟؟ کالشمس علی خیر البشر و عن الدیری عن عبد الرزاق عن عمر عن محمد بن عبد الله بن الصامت عن أبي ذر مرفوعا قال علی و ذریته یختمنون الأوصياء الى يوم القيمة

فهذا دلالاً علی کذبه و رفضه عفا الله عنه و ازین هم حرفی عظیم تر بس نغزو بدیع بسمع اصحاً باید شنید که بعد سمع آن هر گز کسی که ادنی رائیه ایمان بمشامش رسیده و ایسر فائحه از فوایح اسلام بدماگ او دمیده در کمال تعصّب و خسران و اقصای حقد و شناس و منتهای بعض و عدوان و غایت توغر و طغیان ذهبي والاشان ریبی نخواهد ورزید و سقوط مجازفاتش را از پایه اعتبار و اعتماد و هبوط مکابراتش از مقام رفیع التفات و استناد طشت از بام افتاده خواهد دید علی الخصوص وزنی برای ابطال معیب و ردّ غير مصیب او فضائل اهلیت علیهم السلام را نخواهد نهاد و ابداً گوش بخرافات و هفوایت تجاسرات و تهورات آن سبط اللسان بذی البیان درین باب نخواهد داد بیانش آنکه ذهبي ذهب الله بنوره این همه ظلم عنیف و شدید و جور عظیم و عنید و حیف بی پایان موجع قلب هر قریب و بعيد که در واقعه شهادت سبط شهید علیه و علی آبائه و ابناهه المعصومین سلام الملک الحمید از یزید مرید بر اهلیت رسول رب مجيد رفته و در استفاضه و تواتر حتمی و شیوع و ظهور جزمی و تحقق و وضوح قطعی و تبیین و اشتھار بتی آن مکابرین اوشاب و مجادلین اقشاب هم شک و ارتیاب نمی توانند کرد بلکه مخالف و موافق و منابذ و مصادق چاره جز از اعتراف با آن ندارد و چار و ناچار همت بتصدیق و تحقیق آن می گمارد کان لم یکن شیئاً انگاشته و ادنی التفاتی با آن نساخته همه را امور سهله خفیفه و افعال جزئیه طفیفه پنداشته دعای مسامحت برای آن معدن کفر و معاندت از قاهر ذو الانتقام و منتقم ذو البطش الشدید و الاصطalam و عادل عظیم الغضب علی المعاندین اللئام و منصف کثیر الانتصاف الاهل البيت الكرام نموده طريق اظهار اسلام و ایمان آن بعض اهلیت رسول رب منان صلی الله علیه و آله با اختلاف الملون و امكان دخول او در جنان و مصاحب و اقتران در ان بزمراه مؤمنان پیموده چنانچه در کتاب تذهیب التهذیب که در آخر نسخه حاضره آن این عبارت مسطورست نجز بحمد الله و عونه و حسن توفیقه فی شهر جمادی الاولی سنّة ثلاث و سبعین و سبعمائة احسن الله تقصیّها فی خیر و ختم الله بخیر لکاته و لصاحبه و للناظر فيه و للداعی لهما و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم گفته یزید بن معاویة ابو شیعیه کوفی عن عبد الملک بن عمر و عنه سعید بن منصور ذکر للتمیز قلت و یزید بن معاویة الاموی الـذی ولیـ الخلافـة و فعل الافاعیل سامحه الله و اخباره مستوفاة فی تاریخ دمشق و لا روایة له مات فی نصف ربيع الاول سنّة اربع و ستین و خلافته اقل من اربع سنین و عمره تسع و ثلثون سنّة قال نوفل بن أبي الفرات كنت عند عمر بن عبد العزیز فذکر رجل یزید بن معاویة فقال قال امیر المؤمنین یزید فقال عمر تقول امیر المؤمنین یزید و امر فضرب عشرين سوطا رواها یحیی بن عبد الملک بن أبي عتبة احد الثقات عن نوفل ذکرته للتمیز

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۲

و فاضل نحرير ملا محمد معین بن محمد امین معاصر شاه ولی الله و تلمیذ عبد القادر مفتی مکه در کتاب دراسات الیبیفی الاسوة الحسنة بالحبيب بعد اثبات عصمت ائمه اهلیت علیهم السلام گفته و ممّا يجب ان اتبه عليه ان هذا الكلام فی عصمة الائمه انما جرینا فيها على جرى الشیخ الکبر قدس سره فی المهدی رضی الله تعالی عنہ من حيث ان مقصودنا منه ان قوله صلی الله علیه وسلم فیه یقفو اثری لا یخطئ لما دلّ عند الشیخ علی عصمه فحدیث الثقلین یدلّ علی عصمة الائمه الطاهرين رضی الله عنہم كما مر تبیانه و لست عقدة الانامل علی ان العصمة الثابتة فی الانباء علیهم الصیلوة والسلام توجد فی غيرهم و انما اعتقاد فی اهل الولاية قاطبة العصمة بمعنى الحفظ و عدم صدور الذنب لا استحاله صدوره و الائمه الطاهرون اقدم من الكل فی ذلك و بذلك یطلق علیهم الائمه المعصومون فمن رمانی من هذا المبحث باتباع مذهب غير السیّنة ممّا یعلم الله سبحانه براءتی منه فعلیه اثم فریته و الله خصیمه و کیف لا اخاف الاتهام من هذا الكلام وقد خاف شیخ ارباب السیر فی السیرة الشامیة من الكلام علی طرق حدیث رد الشمسم بدعائه صلی الله تعالی علیه وسلم لصلة علی و توثیق رجالها ان یرمی بالتشیع حيث رای الحافظ الحسکانی فی ذلك سلفا له و لنقل ذلك بعین کلامه قال رحمه الله تعالی لما فرغ من توثیق رجال سننه لیحضر من یقف علی کلامی هذا هنا ان یظن بی انی امیل الى التشیع و الله تعالی اعلم ان الامر ليس كذلك قال و الحامل علی هذا الكلام یعنی قوله و لیحضر الى آخره ان الذبی ذکر فی ترجمة الحسکانی انه كان یمیل الى التشیع لانه املا جزءا فی طرق حدیث رد الشمسم قال و هذا الرّجل یعنی الحسکانی ترجمة تلمیذه الحافظ عبد القادر الفارسی فی ذیل تاریخ نیسابور یصفه بذلك بل اثنی علیه حدیثا حسنا و كذلك غیره من المؤرخین فنسائل الله تعالی علیه من الخوض فی اعراض الناس بما لا نعلم و الله تعالی اعلم انتهي اقول و هذا الجرح فی الحافظ الحسکانی انما نشا من کمال صعوبة الجارح و انحرافه من مناهج العدل والانصاف و الا فالحافظ من خدمة الحديث بذل جهده فی تصحیح الحديث و جمع طرقه و اسناده و اثبت بذلك معجزة من اعظم علامات النبوة و اکملها ممّا یقر بصحته عین کل من یؤمن بالله تعالی و رسوله صلی الله تعالی علیه وسلم و کیف یتّهم و ینسب الى التشیع بملابسة القضية لعلی رضی الله عنه و لو صحّح حافظ حدیثا متمحضا فی فصله لا یتهم بذلك ولو كان كذلك لترك احادیث فضائل اهل البيت راسا و من مثل هذه المؤاخذات الباطلة طعن کثير من المشايخ العظام و مولع هذا الفتن الشریف إذا صحّ عنده حدیث فی ادنی شیء من العادات کاد ان یتّخذ لذلك طعاما فرحا بصحّة قول الرسول صلی الله تعالی علیه وسلم عنده و این هذا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۳

من ذاک و لما اطّلع هذا الفقیر علی صحته کانه ازداد سمنا من سرور ذلك و لذته اقر الله سبحانه و تعالی عيوننا بامثاله و الحمد لله رب العالمین قوله نقا عن الذبی لقد کنت زمنا طويلا اظنّ ان حدیث الطیر لم یحسن الحاکم ان یودعه فی مستدرکه فلما علقت هذا الكتاب رایت القول من الموضوعات التي فيه اقوال اوّلا ان المخاطب الجسور صحف لفظ لم یجسر بلفظ لم یحسن فأساء الفهم و لم یحسن النقل و هذا دلیل على طول باعه فی العریّة و شدّه حذقه و مهارته فی الفنون الادبیّة و ثانيا نقول خطابا للذبی الذاہب عریضا فی سباب التعصّب و الحقن* المرتوى من الاجن الكدر و الرّنق* ان قولك لقد کنت زمنا طويلا الخ اعتراف منک فی غایة الظهور* باّنك تھت زمنا طويلا- فی مهame الجهل و عدم العثور* و لم تقف علی كتاب المستدرک السائر فی البلدان و الامصار* المتداول بین خدمة الاخبار و الاثار* فی ایها المحدث الناقد النبیل* المعترف بجهله الى زمن طویل* المجهل لنفسه کل التجھيل* المسجل لخطائه کل التسجيل* لم کنت زاعما ان ادخال حدیث الطیر فی المستدرک جسارة* و هل هذا الزعم منک إلا خسارة أى خسارة* و مع ذلك فكيف تحکم وقت التعليق* بالوضع علی مثل هذا الحديث الشریف الاینی* و لا تأخذ بطرف من التحقیق* و لا تقبل قول الحاکم الافق* و لا تحتفل بانه من مرویات اکابر الاساطین* و اجله المحدّثین* و اعاظم المنقديّن* و افاخر المعتمديّن* و امثال المشهورین* و صدور المعروفین* فالعجب منک و من نقدک* و استعارک بالذکاء و وقدک* کیف رمیت الحديث بالوضع من غير دلیل* فاردیت اتباعک بالاضلال و التضليل* و اغويتهم بنوازع التلمیع و التسویل* و ابدیت انک مشغوف بالتهجیس و

التهور* مغرى بالامتعاض و التوغر* يتخبطك الشيطان من المَسْ* و يووسوك باللحس و الجسَ* و لعمرى ليس كلامك إلا صريح الهدر و الهدیان* و فاحش الزیغ و الطغيان* و اتباع خطوات الشیطان* و القول بما لم يتزل الله به من سلطان* و لله الحمد حيث افقت من سكر التعصب و الشَّنَثَانَ و غلبة البغى و العداون* فاعترفت في كتاب المیزان* بالحقِ الصريح الواضح البرهان* و سجلت على نفسك بالرَّمَى بالظنِ و البهتان* و اوضحت ان رواة هذا الحديث الشَّرِيف كلهم ثقات اعیان* غير واحد كنت لا تدری حاله لقلة العرفان* ثم ظهر لك انه صدوق روی عنه ائمه هذا الشأن* ثم كررت الاعتراف* و تركت الهدر و السفساف* حيث صرحت للتنييه والایقاظ* في كتاب تذكرة الحفاظ* ان طرق هذا الحديث كثيرة جداً حتى افردت لها بمصنف مجدًا* و مجموعها يوجب ان يكون الحديث له اصل* و هذا ناف لجميع الشبهات بالصرم و القصل* و ثالثا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۴

نقول يا اساطين العلم* و مراجيح الحلم* انظروا بعين الانصاف* تارکین للاعتساف* كيف سفر الحق غایة السَّفور* و وضع نهاية الظهور* و بانت الطريقَة الواضحة* و استنارت المحجَّة اللاحقة* و قام عمود الامر* و ذهب اختلاف البحر* حيث اقر مثل هذا الجاحد الغرير* بتغريبه و التقصير* في امر هذا الخبر الرفيع الاثير* و ظهر صدق قوله تعالى فَاعْتَرُفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُخْنًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ * و هر گاه بر نهايت بطلان و شناعت و غایت اختلال و بشاعت تعليات سخيفه مخاطب منيف در ابطال حديث طیر که در متن ذکر فرموده مطلع شدی حالا بعض تمسکات واهیه که برای ابطال این حديث شریف در حاشیه کتاب جنابش مذکورست نیز باید شنید و کمال سماجت و فظاعت آن بعین بصیرت باید دید قال فی الحاشیة نواصب گفته‌اند که انس سه بار دروغ گفت که رسول خدا صلی اللَّه علیه و سلم لجاجت خودست چنانچه در کتاب مجالس شیخ مفید آمده پس چگونه حدیث او را قبول کرده آید انتهى و این کلام محیر افهام کاشف از مقدار غور و عقل و فهم و ولا- و صفاتی مخاطب ق مقامست و بخدمت خدام والا مقام او عرض می شود که این کلام نواصب لئام و معاندین اغثام که ملازمان عالی احشام نقل فرموده‌اند نزد حضرت خود ایشان صحیحست یا باطل اگر شق اول اختیار کردند اتباع و اقتضا و تقليد نواصب عنید بر نفس مبارک ثابت فرمودند و خود را مع اتباع و اشیاع خود باسفل ساقلين در کات و خفض درجات هبوطات رسیدند و معین همین شقست زیرا که نقل کلامی و سکوت بر آن نزد مخاطب مسلم الثبوت و تلمیذ رسیدش دلیل تسلیم و حجیت آن بر نافلست پس هر گاه این کلام نواصب نقل فرمودند و جوابی از ان ندادند حسب افاده‌شان ظاهر شد که آن کلام نزد آن عمدة الفحول مسلماست و مقبول و کفى به دلیلا علی سلوکه طریق النصب المرذول و خیطه فی تیهاء العناد المغسول و ذهابه عریضا فی مهامه البعض المعلول و ایغاله شدیدا فی سباب الحقد المدخول و علاوه برین چون در متن کتاب اهتمام تمام در اثبات وضع این حدیث شریف دارند پس نقل کلام نواصب در قدح این حدیث شریف بهر وجهی که باشد با وصف عدم رد و نکیر برین تقریر و تزویر دلیل صريح بر طیب نفس و رضا باین تغیریست و اگر بهول و خوف مؤاخذه و دار و گیر متسنین؟؟ مظہرین ولای اهل بیت طاهرین سلام اللَّه علیہم اجمعین ناچار تن باختیار شق ثانی دادند وارد می شود بر آن که هر گاه این کلام نواصب لئام نزد آن علام باطل و فاسد النظامست پس باز چرا تصدیع نقل کلام فاسد و باطل و زحمت ذکر خرافت لا- حاصل کشیدند و تضییع وقت شریف و ایقاع اتباع و اشیاع در خبط عنیف پسندیدند و این صنیع بدیع از مخاطب منیع در مقامات عدیده سرزده که بسیاری از کلمات را نیابة عن النواصب الاقشاب بمخاطبه اهل حق اطباب می درآید و نغمات بعض و عناد باهنگ اغیار می سراید

خوشت آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

و اصلی این سمت که این کلام مختل النظام صريح الانلام را اعور ابتر بر زبان خرافت ترجمان آورده است پس اگر مراد مخاطب افخر از نواصب اعور ابترست فمرحبا بالانصاف و جبذا الايتلاف و اطلاق نواصب که صیغه جمعست

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۵

بر اعور بلحاظ شدت نصب او جای مضایقه و محل مشاکسه نیست و چون پرده از روی کار افتاد در ناصیت؟؟؟
اعور حسب افاده مخاطب والا گهر هر گز شکی باقی نماند و لا يَحِقُّ الْمُكْرُرُ الشَّيْءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ
بالجمله بطلان این استدلال صريح الاختلال ظاهرست بچند وجه اول آنکه گفتن انس این دروغ را در روایات اهل سنت هم ثابتست
اختصاصی بروایات شیعه ندارد چنانچه سابقا در ذکر وجوه مفصله صحت احتجاج باين حدیث دانستی و شیخ بن عبد الله العیدروس
الیمنی در عقد نبوی و سر مصطفوی گفته

روی عن انس قال كنت احجب النبي صلی الله عليه وسلم فسمعته يقول اللهم اطعمنا من طعام الجنة فاتی بطعم طير مشوى فوضع بين
يديه فقال اللهم ائتنا بمن تحبه و يحبّك و يحبّ نبيك قال انس فخررت فإذا على بالباب فاستاذنى فلم اذن له ثم عدت فسمعت
النبي صلی الله عليه وسلم مثل ذلك فخررت فإذا على بالباب فاستاذنى فلم اذن له احسب انه قال ثالثا فدخل بغیر اذن فقال النبي
صلی الله عليه وسلم ما الذي ابطأ بك يا على قال يا رسول الله حيث لا دخل فحجبني انس فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم لم
حجبته فقلت يا رسول الله لما سمعت الدعوة احبت ان يجيء رجل من قومي فتكون له فقال صلی الله عليه وسلم ما يضر الرجل
محبّة قومه ما لم يبغض سواهم اخرجه ابن عساکر

والحمد لله كه خود مخاطب بجواب سؤال سائلی کما عرفت سابقا بدو بار رد نمودن انس جناب امير المؤمنین عليه السلام را و بهانه
کردن او اعتراف نموده حيث قال بهر حال این قدر خود در روایت نجار از انس آمده که دو بار حضرت علی را رد کرد و بهانه کرد
که آن حضرت بر سر حاجت‌اند و دقت بر آمدن نیست و غرض انس این بود که شخصی از انصار باین مرتبه مشرف شود چنانچه
بعد از تفتیش نزد آن حضرت ظاهر کرد چون بار سوم حضرت علی آواز را بلند کردند و دروازه را کوفتند بسمع مبارک آن
حضرت صلی الله عليه وسلم رسید و خود ایشان را طلبیدند انتهی دوم آنکه نزد اهل سنت روایت انس مقبولست احتجاج شیعه
بروایت او الزاماً عليهم و افحاماً لهم صحیحست و کذب و فسق او نزد شیعه قادر در استدلال و مفسد احتجاج ایشان نمی‌تواند شد
سوم آنکه کذب راوی وقتی مضر می‌باشد که فضیلتی برای دوست خود روایت کرده باشد و هر گاه برای دشمن خود فضیلت جلیله
و منقبت جمیله که دلش نمی‌داد که آن فضیلت برای او حاصل شود روایت کند در صحت آن روایت هر گز شکی نمی‌ماند بلکه
موجب نهایت قوت صحت آن روایت می‌گردد و ازینجا گفته‌اند ع الفضل ما شهدت به الأعداء* و ظاهرست که اگر عمر یا ابو بکر
این حدیث را روایت می‌کردد اهل حق اصل ایمانشان ثابت نیست زیاده‌تر موجب اعتبار و اعتماد می‌گشت و ادخل فی
الازام والفحام می‌شد و تصدیق مخبر در مثل این موارد ماناست باعتقداد کذب حدیث بسبب اعتراف واضح آن بوضع که انهم
مؤاخذه است بموجب اقرار واضح نه قبول قول او با وصف فسق او شیخ رحمه الله در مختصر تنزیه الشريعة در بیان امارات حدیث
موضوع گفته منها اقرار واضعه به و لیس هذا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۶

قبولاً - لقوله مع فسقه و انما هو مؤاخذه بموجب اقراره كما يؤخذ بالاعتراف بالزنا او القتلی و لذا جعل اقراره امارة لاتا لا نقطع على
حدیثه بالوضع لاحتمال کذبه فی اقراره بفسقه نعم إذا انضم الى اقراره قرائن تقتضى صدقه فيه قطعاً يه سیما بعد التوبه و عجباه که
شاهصاحب چنان در مقابله اهل حق سراسیمه و حیران گشته‌اند که هر گز بر دأب مناظره و افادات ائمه خود بلکه امثال شائعه هم نظر
نمی‌کنند و از امور ظاهره بر هر کس و ناکس غفلت می‌ورزند چهارم آنکه این حدیث را صرف انس روایت نکرده است بلکه
دیگر صحابه هم روایت کرده‌اند مثل ابن عباس و ابو سعید خدری و سفینه مولای جناب رسالت‌مآب صلی الله عليه وسلم و ابو
الطفیل عامر بن وائله و سعد بن أبي وقاص و عمرو بن العاص و ابو مرازم یعلی بن مرّه و جناب امیر علیه السلام خود در حدیث
مناشده بر اصحاب شوری باین حدیث احتجاج فرموده پس اگر بفرض غیر واقع احتجاج بروایت انس بهیچ وجه جائز نباشد حدیث
طیر مروی از انس بسبب تایید آن بروایت دیگر صحابه خصوصاً تایید آن باحتجاج جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مفید قطع و

يقيين و ثبوت آنست بالجزم و الحتم قابل احتجاج و استدلال و قاطع لسان قيل و قال ارباب تسوييل و ازلال خواهد بود

تمسک شاهصاحب - در قدم حدیث - به اختلاف بین سید حمیری و أبو علی طبرسی (صاحب احتجاج) در آورنده طیر مشوی بحضور پیامبر ورد او بچهار وجه

وا زین هم عجیب تر باید شنید که مخاطب وجهی دیگر برای ابطال این حدیث شریف در حاشیه ذکر فرموده حيث قال قال السید الحمیری

و فی طائر جاءت به أَمْ ايمَنْ بِيَانِ لَمْنَ بِالْحَقِّ يَرضُى وَ يَقُنْ
و قال الصَّاحِبُ بْنُ عَبَادٍ

علیٰ له فی الطَّیْرِ ما طَارَ ذَكْرَهُ وَ قَامَتْ بِهِ اعْدَاءُهُ وَ هِیَ تَشَهَّدُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ تَكَذِّبَهَا

رواية أبي على الطبرسی فی كتاب الاحتجاج عن الامام أبي عبد الله عليه السلام ان الطیر جاء به جبرئيل الى النبي صلی الله علیه و سلم حين کان جائعا و دعا الله ان یشبعه انتهی

و این کلام مخدوشست بچند وجه اول آنکه چون علمای اهل سنت بصحت یا حسن این حدیث نص کرده باشند و قابل احتجاج دانسته باز جواب این اعتراض را از اوشان باید پرسید که در طرق اهل سنت هم اختلاف در کیفیت مجیء طائر واقع است پس بعض روایات مصرح باینست که ام سلیم آن را فرستاده بود و بعض آن دلالت دارد بر آنکه ام سلمه رضی الله عنها بخدمت آن جناب ارسال فرموده بود و از بعض ثابت می شود که ام ایمن آن را آورده بود و از بعض دیگر واضح است که از جنت آمده بود الى غير ذلك بلکه خود مخاطب كما سبق در مقام ایراد الفاظ حدیث طیر باضافه جمله او اهدی إلَيْهِ بَعْدَ جَمْلَهِ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَائِرٌ قد طبیخ له بكمال وضوح اختلاف روایات را در باب مجیء طائر تسلیم فرموده و هر کاه ناقلين و مثبتین و مصححین این حدیث که از اهل سنت اند این قسم اختلاف را قادر صحت ندانسته باشند شیعه هم نمی دانند دوم آنکه این اعتراض دالست بر عدم مناسبت مخاطب بفنون حدیثیه که بمحض اختلاف حکم بوضع حدیث نموده حال آنکه در احادیث هزار جا این چنین اختلاف واقع می شود و آن را موجب بطلان حدیث نمی گویند بلکه حتی الامکان جمع در ان بحمل واقعه بر تعدد و امثال آن می سازند کما عرفت سابقا من تصريحات اساطین القوم در اینجا هم حمل این اختلاف بر تعدد واقعه ممکنست که یک مرتبه حضرت جبرئيل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۷

علیه السلام طائر را از جنت آورده باشد و بار دیگر حضرت ام ایمن حاضر کرده باشد بالجمله اگر اختلاف در مجی طیر موجب بطلان اصل حدیث گردد می باید که بسیاری از احادیث صحیحه اهل سنت که نازش و فخار ایشان برانست بسبب محض اختلاف باطل شود اگر مخاطب و اولیای او ابطال احادیث خود منظور دارند بسم الله این حرف را بر زبان آرنند و الا دم در کشند و این هوس باطل را از سر بدر کنند سوم آنکه جناب والد ماجد طیب الله رمسه در جواب این کلام افاده فرموده اقول لا منافاة بين مجیء ام ایمن بالطیر وقت الاكل و بين مجیء جبرئيل عليه السلام به لانه يمكن ان یکون النبي صلی الله علیه و سلم سلمه ایها بعد مجیء جبرئيل عليه السلام به و هی جاءت به بعد ذلك و اما ما وقع

فی رواية المستدرک للحاکم من ان ام ایمن لما سئلها رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الطیر قالت هذا الطائر اصبه فصنعته لک فليس بمناف لاما ذكرنا

لان کلامنا مسوق للجمع بين ما ورد في طرق اهل الحق لا للجمع بين ما ورد من طرق اهل الخلاف و لم يقع في رواية من روایات اهل الحق ان الطائر قد صنعته ام ایمن انتهى چهارم آنکه شعر صاحب بن عباد که بعد شعر سید حمیری نقل کرده ظاهر نمی گردد که آن را با این مناقضت و اختلاف چه مناسب و بما نحن فيه کدام ربط حاصلست ازینجا و امثال آن می توان دریافت که مخاطب

را در مقابله اهل حق چگونه اختلال حواس و سراسیمگی بیقياس رو می‌دهد که بسبب آن اصلاً ربط کلام خود را ملحوظ نمی‌دارد و جملاتی را که هرگز با مطلوبش مماس نیست بیوجه می‌آرد و بغايت عجیب این است که با این همه تقریرات اهل حق را پراکنده و بی‌نظم می‌انگارد و بدوعی آوردن آن در کتاب خود بنظم و ترتیب و تنقیح و تهذیب می‌خواهد منتهی عظیم بر ایشان بگزارد و ذلک من عجائب الدهر و غرائب العصر

استدلال مؤلف تحفه بكلام محمد بن طاهر مقدسی در قبح حدیث طیر و جواب او

و هر گاه بحمد الله تعالى بطلاق خرافات و جزافات مخاطب رفع الدّرّجات و ارسیدی و دانستی که آنچه حضرت او از مزید عرفان ولا و ایمان و حیا در قبح و جرح این حدیث شریف از اکابر خویش نقل نموده جبهه ایشان بخاک مذلت و رسایی سوده هرگز نزد احدی از اولی الالباب والاحلام و ذوی الابصار والافهام قابلیت التفات ندارد و هم آنچه جناوش در حواسی عصیت مناشی از اسباب ابطال ان ذکر کرده آبی بر روی مطلوبش نمی‌آرد پس باید دانست که علاوه بر افاده شاهصاحب آنچه از کلمات بعض حضرات سنتیه رفعه الدرّجات اقدم محمد بن طاهر که مسمایش خلاف اسم فاخر اوست بر قبح این حدیث شریف و جسارت سراپا خسارت او بر ردّ این خبر منیف ظاهر می‌شود نیز باطل و مردود و زائف و مطروdst چه آنفا دریافتی که ابن حجر در منح مکیه در ذکر حدیث طیر گفته امّا قول بعضهم آنّه موضوع و قول ابن طاهر طرقه کلها باطلة معلولة فهو الباطل و ابن طاهر معروف بالغلو الفاحش ازین عبارت ظاهرست که قول ابن طاهر که طرق این حدیث بتمامها باطل و معلولست قولیست باطل و معلول و کلامیست مخدوش و مدخلول و هفویه ایست شنیع و مزدول و سقطه ایست فظیع و مخدول و ابن طاهر جائز عاشر معروفست بلغو فاحش طاهر پس بحمد الله تعالى بعد این افاده ابن حجر در بطلاق قول ابن طاهر و فساد مقوله آن معاند مکابر شبهه در خاطر احدی از صاحبان بصائر باقی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۸

نمایند زیرا که خود ابن حجر متعصّبیست شدید و متعنّتیست عنید که بخلافت معاویه غاویه قائلست و بجمعی فضائل منحوله موضوعه او مائل چنانچه بتصنیف رساله خاصه درین باب خبر از کمال ولا با محارب نفس رسول داده بمزید بغض و شناس و مجازفت و عدوان تطهیر اللسان والجنان عن الخطور والتقوه بثبت معاویه بن أبي سفیان نامش نهاده و اشتمال کتاب صواعق او بر تعصب حسب افاده عبد الحق ثابت و محققست و فاضل رشید این معنی را در ایضاح بمقابله اهل حق و ایقان بابهاج و نشاط تمام ذکر می‌کند و هر گاه مثل این متعصّب مجاهر قول ابن طاهر را ابطال و توهین و تزییف و تهجهن نماید می‌توان دانست که بجهه حد واهی و باطل و از حیله صحت و واقعیت عاطلست و گمان مبر که ازین افاده ابن حجر صرف بطلاق قول ابن طاهر واضح و ظاهرست بلکه قول او امّا قول بعضهم آنّه موضوع الخ برای رد و ابطال و تضعیف و اعلام قول هر کسی که این حدیث شریف را موضوع گفته باشد کافی و وافی و آثار عصیّت و عناد او را ماحی و عافیست کما سبقت إليه الاشارة و الحمد لله على ذلك حمدا جزيلا و هر چند اتصاف ابن طاهر بغلو فاحش و تعصب مدھش از همین افاده ابن حجر پیدا و آشکارست لکن درین مقام نبذی دیگر از معايب فاحشه و مثالب موحشه او بر زبان اساطین سنه باید شنید ذہبی در کتاب مغنی که برای معرفت ضعفا تصنیف کرده گفته محمد بن طاهر المقدسی الحافظ ليس بالقوى فان له اوہام فی توالیفه و قال ابن ناصر کان لحنہ و کان یصحف و قال ابن عساکر جمع اطراف الكتب السته رایته بخطه و اخطأ فيه فی مواضع خطأ فاحشا و نیز ذہبی در میزان الاعتدال گفته محمد بن طاهر المقدسی الحافظ ليس بالقوى فان له اوہام کثیره فی توالیفه و قال ابن ناصر کان لحنہ و کان یصحف و قال ابن عساکر جمع اطراف الكتب السته فرایته بخطه و قد اخطأ فيه فی مواضع خطأ فاحشا قلت و له انحراف عن السنّة الى تصوّف غير مرضي و هو فی نفسه صدوق لم يتهم و له حفظ و رحلة واسعة و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان بترجمه ابن طاهر گفته قال الدقاقد فی رسالته کان ابن طاهر صوفیا ملامتیا

له ادنی معرفه بالحدیث فی باب شیوخ البخاری و مسلم و ذکر لی عنہ حدیث الاباحۃ اسأل اللہ ان یعافینا منها و ممن یقول بها من صوفیہ وقتنا و قال ابن ناصر طاهر یقرأ و یلحن فکان الشیخ یحرّک راسه و یقول لا حول و لا قوۃ الا باللہ و قال ابن عساکر له شعر حسن مع انه کان لا۔ یعرف النحو و سیوطی در طبقات الحفاظ بترجمه ابن طاهر گفته و کان ظاهريا یرى اباحت السماع و النظر الى المرد و صفت فی ذلك كتابا و كان لحنہ لا یحسن النحو و از غرائب این مقام و عجائب محیره افهم این ست که بعضی از اکابر این حضرت بمزيد تحرّج و تدین و علو صفات حسبه لله نسبت اظهار وضع حدیث شریف بابن الجوزی عنیف نموده طریق کمال صدق و دیانت و ورع امانت پیموده شعرانی در یواقیت گفته البحث الثالث و الاربعون فی بیان ان افضل الأولیاء المحمدیین بعد الأنبياء و المرسلین ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و هذا الترتیب بین هؤلاء الخلفاء قطعی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۹

عند الشیخ أبي الحسن الاشعري ظنی عند القاضی أبي بکر الباقلانی و مما تشبّث به الرافضیة فی تقديمهم علیا رضی الله عنیه ابی بکر رضی الله عنیه

حدیث انه صلی الله علیه و سلم اتی بطیر مشوی فقال اللہم ائنی باحّ خلقک إلیک یأكل معی من هذا الطیف فاتاه علی رضی الله عنیه و هذا الحديث ذکرہ ابن الجوزی

فی الموضوعات و افرد له الحافظ الذهبي جزء و قال ان طرقه کلها باطلة و اعترض الناس علی الحاکم حيث ادخله فی المستدرک و شناعت و فظاعت کلام شعرانی لا شعور بر هر نزدیک و دور در کمال وضوح و ظهورست زیرا که اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبح افتراءات و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افحض خزعبلاتست و قطع نظر از آنکه از تفحص و تبع نام کتاب الموضوعات ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری ازین حدیث پیدا نمی شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده و ابن حجر نیز صراحة افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواحق الانوار نهایت محدث سرایی او نموده مطلع می گردید و خوفا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی گردید و لكن آنی له ذلك و قد سلک من حب شیوخه الثالثة اوغر المسالک و ثانيا آنچه از ذهبي نقل کرده که طرق این حدیث بكلها باطلست پس عین تهمت فظیعه و فریت شنیعه است زیرا که از افاده ذهبي در باب طرق حدیث طیر که خودش جمع کرده ظاهرست که این طرق دلالت دارد بر آنکه برای این حدیث شریف اصلیست و این تصریح ذهبي از تذکرہ ذهبي و مقایلہ الاسانید ابو مهدی و بستان المحدثین شاه صاحب سابقا نقل شد و نیز ظاهر شد که ذهبي در میزان اعتراف نموده که رجال سند حاکم جمیعا معتمد و معدل می باشند پس بر خلاف تصریح خودش این افترا و بهتان بر وی بستن ارواح مسیلمه و سجاح را باقصی المرتبه مسرور ساختن و علم و قاحت و جلاعت و صفاتیت باسمان افراحتن و غلغله کمال تدین و تورع و ادای حق جان ثماری در خدمت نوابن منکرین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم انداختست

دعاوی دروغین شعرانی، گجراتی، شوکانی و دیگران بر نقل ابن جوری حدیث طیر را در الموضوعات

و موجب نهایت حیرت آنست که محمد طاهر گجراتی نیز نقاب حیا از رخ بر کشیده با وصف دعواوی تبّحر و تحری صواب و حدق و تمیز بین الصحيح و السقیم این حدیث را از الموضوعات شمرده و ذکر آن را در الموضوعات بر فتراک ابن الجوزی بر بسته قلوب اهل ایمان باین جسارت و بهتان خسته چنانچه در تذکرہ الموضوعات گفته

فی المختصر اللہم ائنی باحّ الخلق إلیک یأكل معی من هذا الطیف

له طرق كثيرة كلها ضعيفة قلت ذكره ابو الفرج في الموضوعات پر ظاهرست که ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات سراسر باطل و از حلیه صحت عاطلست لکن عجب عجاب آنست با آنکه خود محمد طاهر در تقبیح و تفضیح و توهین و تهجهن ابن الجوزی و اثبات مجازفت و عدوان او در صدر تذکرة الموضوعات مساعی جمیله بتقدیم رسانیده است باز در اینجا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۰

بمزید انهماك در ابطال فضل وصى بر حق هوش و حواس خويش باخته دست بذيل ابن الجوزي و ان هم بمحضر تخيل باطل ذكر او اين حدیث شریف را در موضوعات انداخته و اعجب از ان اين ست که خود محمد طاهر در ديگر جاما حکم ابن الجوزی را بوضع احادیث باين معنی تعقب کرده که ترمذی آن را اخراج کرده بلکه بعض جا حکم وضع حدیث را با خراج ترمذی آن را گو ترمذی تضییف آن حدیث هم کرده باشد تعقب فرموده پس اگر ابن الجوزی بفرض غير واقع این حدیث شریف را در موضوعات ذکر می کرد باز هم حسب داب خود بلکه باولي از ان می بايست که تعقب این حکم غير محکم می کرد با آنکه ترمذی این حدیث شریف را در صحیح خود روایت کرده و اصلا حرفاً تضییف بر زبان نه آورده تعصب هم چه بلایست که بجوش آن محمد طاهر در این جا حکم وضع این حدیث را با خراج ترمذی که بغير تضییفست تعقب نفرمود و تعقب در کنار حسبة لله بر ابن الجوزی افرا نمود که او این حدیث را در موضوعات ذکر کرده است و ملا على قاری نیز حکم وضع را بابن الجوزی منسوب ساخته بلکه قاری عاری از ولای وصی حیب باری و مبتلا- بحسب جهول غاری از طاهر عائز پا را فراتر که نهاده بر محضر اسناد ذکر این حدیث در موضوعات بابن الجوزی راضی نشده بمفاد زاد فی الطنبور نغمه چنان سراییده که ابن الجوزی در باب این حدیث شریف کلمه موضوع بر زبان آورده یعنی بدلالت مطابقی بغير دخل تضمن و التزام بصراحت تمام وضع آن ظاهر نموده چنانچه در مرقاہ شرح مشکاه در آخر این روایت مذکورست رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ای اسنادا او متنا و لا منع من الجمع قال ابن الجوزی موضوع انتهی و من القطعی اليقینی الباهر السیطروء ان ادعاء القاری الهلوع انه قال ابن الجوزی موضوع افتراء مدحور مدفوع و بهت محظور ممنوع و جزاف ملوم مردوع و اسّ متقوله و المتفوّه به مقلوع و راس المتاجسر عليه بدلیل الفحص مقموع و فاضل صبّان با وصف اظهار اعتنا بذكر فضائل امنی رحمان صلوات الله و سلامه عليهم ما اختلف الجدیدان؟؟؟ نیز تقليدنا سید شعرانی عمدة اهل العرفان پیش گرفته بافترا و بهتان ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات بر زبان آورده در کتاب اسعاف الراغبين فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیتہ الطاهرين گفته و اما ما

اخوجه الحاکم فی مستدرکه من انه صلی الله علیه و سلّم اتی بطیر مشوی فقال اللہم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطیر فاتاه علی فھو

و ان كان مما تثبت به الرافضة في تفضيلهم علينا حديث ذكره ابن الجوزي في الموضوعات و افرده الحافظ الذهبي بجزء و قال ان طرقه كلها باطله و اعترض الناس على الحاکم حيث ادخله في المستدرک و این کلام سخافت نظام خالي از عشرات بادیه الهوان و سقطات ناشیه من الطغيان نیست زیرا که اولاً حکم جزمی صاحب معاف ببطلان این حدیث کاشف الاسراف محضر جراف و سفساف و بحث عناد و اعتساف و سراسر خلاف نقد و احصاف و عین اسعاف رغبات جاحدين اجلاف و انهماك در تعصب و اسفاف و اضرار و اجحاف بطلب متنین اهل انصافست و ثانياً ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۱

از شنائع هنات و فظائع تقوّلات و قبائح هفوات و مناکير تجاسرات است و ثالثاً نسبت قول ببطلان جميع طرق حدیث سیر بسوی ذهبي بهتانيست که پایانی ندارد في الحقيقة بسبب اجتماع تعصب با تصلب و تقلید غير سديد و تجاسر پر تھور و عدم نقد و اتقان و فقدان تحقيق و امعان در ذات عاليه الصفات فاضل صبّان غرائب افادات جالبه خسران و عجائبات تفوهات مورثه شنان از ان صدر الأعيان بظهور رسیده اعظم اسباب حیرت اولی الالباب گردیده و علامه معروف فی الاقاصی و الادانی اعني محمد بن علی الشوکانی

نیز با آن همه دعوی کمال تحری و اجتهاد و سلوک منهج رشد و سداد بتقلید غیر رشید محمد طاهر عنید ادعای باطل ذکر این الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات آغاز نهاده در پی تفضیح و توهین خویش فتاده چنانچه در فوائد مجموعه فی الاحادیث الموضوعه میسر آید

حدیث اللّٰہم ائنی باحّ الخلق إلیک یاکل معی هذا الطّیر

قال فی المختصر له طرق کثیره کلها ضعیفه وقد ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و اما الحاکم فاخرجه فی المستدرک و صحّه و اعتراض علیه کثیر من اهل العلم و من أراد استیفاء البحث فلينظر ترجمة الحاکم فی النباء و افتراطی که ازین حضرات بر این الجوزی صادر شده وجهش هیچ پیدا نمی شود که چیست ظاهرا چون دانسته اند که ابن الجوزی بسیاری از احادیث فضیلت مرتضوی را در موضوعات وارد کرده و خصوصاً این قسم احادیث را که اهل حق بان تمسک می نمایند حتی الوسع قطعاً در اکاذیب داخل ساخته لهذا این حدیث را هم داخل موضوعات کرده باشد پس رجما بالغیب من دون مراجعة کتابه گفتند که ابن الجوزی آن را موضوع گفته حال آنکه بنص حافظ علای و محقق ابن حجر دانستی که ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات داخل نکرده و خود کتاب الموضوعات شاهد عدل این معنیست اینک نسخه عتیقه آن بحمد اللّٰه تعالی حاضرست هر کسی که ادعای ذکر این الجوزی این حدیث را در ان کتاب دارد بسم اللّٰه قدم در وادی تفحص نهد و اندک زحمتی برداشته حدیث طیر را از ان بر آرد و منت بر جان اسلام نا انصاف خود نهد بالجمله ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث شریف را در کتاب الموضوعات حرفيست بغایت بی اصل و پوچ بلی ابن الجوزی در کتاب علل متناهیه که موضوع آن احادیثیست که من حیث السند ضعیفست و الفاظ آن دلالت بر کذب و افتراءی آن ندارد طرق کثیره از حدیث طیر وارد ساخته کلام در انها آغاز نهاده و آن بمطلوب اهل حق مضری نمی رساند بچند وجه اول آنکه چون تعصب و عناد و توغر و لداد ابن الجوزی و افراط و عجلت او در حکم بالوضع و مبادرت با آن باندک توهی و شائبه و همی حسب تصریح محققین ثابتست و نیز عصیت او در قبح اکابر معلوم ارباب بصائر و ستسمع تفصیله انشاء اللّٰه فی المجلد الاتی پس شمار کردن او حدیثی را با وصف کثرت طرق آن از احادیث واهیه و آغاز نهادن قبح و جرح در اسانید و طرق آن هرگز نزد ارباب الباب قابل اعتنا و التفات نخواهد بود دوم آنکه ابن الجوزی با وصف کلام در اکثر طرق مذکوره راه قبح و جرح در بعض آن مسدود یافته با آن همه تعصب در رجال سلسله آن بوجه من الوجوه قبح نکرده و بحال خود گذاشته پس هر گاه بعض طرق مذکوره بحدی متنیست که ابن الجوزی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۲

با وصف تunct بی پایان خود قبح آن در نتوانسته پس ادخال آن در زمرة واهیات از جمله خرافات و جزافات باشد سوم آنکه قبح و جرح ابن الجوزی در اکثر طرق محل مناقشه بلکه مناقشات کثیره است بلکه دهن و رکاکت آن بر عارف فنون جرح و تعدیل غیر مخفیست چون فائده زیادی در شرح آن نیست در این مقام از تفصیل آن اعراض می نمایم چهارم آنکه اگر قبح ابن الجوزی در طرق مذکوره تسلیم هم کنیم منتهای آن ضعف این طرقوت و سابقاً حسب افادات ائمه قوم دریافتی که اجتماع طرق ضعیفه برای حدیثی سبب تقوی و تایید بعض آن ببعض می شود و حدیث را بدرجه حسن می رساند پس بحمد اللّٰه تعالی بوضوح انجامید که صرف همین طرق کثیره که ابن الجوزی ذکر کرده و از راه عناد در ان قبح آغاز نهاده مع قطع النظر عن غيرها بسبب تایید و تقوی بعض آن ببعض سبب ارتقاء حدیث بدرجه حسنست پنجم آنکه چون در ما سبق بحمد اللّٰه المنعام صحت و حسن طرق عدیده این حدیث بادله قاطعه بمعرض بیان آمده است پس این طرق کثیره اگر چه مقدوح هم باشد تایید و تسدید و توکید و تشیید آن طرق صحیحه و حسنخواهد کرد و قوتی عظیم بحدیث شریف خواهد بخشید و هر گاه ازین بیان متنی و تبیان رزین معلوم کردی که حواله حکم وضع بجزری خود بی سر و پاست که نام کتاب در آن غیر مذکور و نه کتابی ازو در موضوعات معروف و مشهور و جسارت پر خسارت ذهبی ذهب الى الرّیغ خود مصدق إِنَّا عَلَى ذَهَابِ لَقَادِرُونَ

می باشد که بعد تسلیم صحت نقل کابلی از کتاب تلخیص بطلان آن بعبارت تذکره ذهبي بلکه عبارت میزان واضح و لائحت و ابن طاهر که برین فظیعت اقدام کرده خودش مطعون و معیوب و مقدوح و مجروح و مقصوبست و نسبت تعدید ابن الجوزی این حدیث را از موضوعات محض افترا و بهتان و کذب و عدوانست بر تو واضح گردید که موضوع گفتن حدیث طیر از هیچ محدثی که قابل ادنی اعتنا و التفات باشد بپایه ثبوت نمی‌رسد چه جا موضوع گفتن جمعی از محدثین و چه جا موضوع گفتن اکثر محدثین آری بعض متکلمین متعصبین و مجادلین متصلبین و مکابرین متعسفین و معاندین متصلفین بلا شاهد و دلیل بمحض هوای نفس پر تسویل باین خرافات سراپا آفت زبان گشاده و چون رد دلائل اهل حق پیش نظر نهاده‌اند ابواب اختراع صنوف مجازفات و هفووات گشاده داد عناد و لداد کما ینبغی داده

دعوای بی اساس ابن تیمیه مبنی بر عدم نقل ارباب صحاح و مصادر حدیثی قضیه طیر را ورد بر او

ابن تیمیه حرانی که تعصب و عنادش که در کمال ظهورست بملحوظه این حدیث آتش نصب و عداوت در کانون سینه‌اش افروخته جگر خود بالتهاب آن بسان کباب سوخته بمزید وغر و وحر خرافاتی چند در تکذیب آن بهم اندوخته چنانچه در جواب علامه حلی که این حدیث را ذکر فرموده می‌گوید الجواب من وجوه احدها المطالبة بتصحیح النقل و قوله روی الجمهور کافه کذب عليهم فان حدیث الطیر لم يروه احد من اصحاب الصّحیح ولا صصحه ائمه الحديث ولكن هو مما رواه بعض الناس كما رووا امثاله في فضل غير على بل قد رروا في فضائل معاویة احادیث كثیرة و صنف في ذلك مصنفات و اهل العلم بالحديث لا يصححون هذا ولا هذا بر ناظر منصف ظاهرست که انکار روایت کردن اصحاب صحیح حدیث طیر را موجب نهایت حیرتست و مثل آنست که کسی بگوید وجوب صلاة را احدی از اصحاب صحیح روایت نکرده

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۳

سبحان الله این حدیث در صحیح ترمذی و صحیح حاکم موجودست و چون نسائی آن را در خصائص روایت کرده و حسب روایت ابن سیار خصائص از جمله صحیح نسائی می‌باشد پس بنابر آن این حدیث در صحیح نسائی هم مرویست و این متعصب متاجهل ناچ کوش می‌گوید که احدی از اصحاب صحیح آن را روایت نکرده و غالباً این متحامل مامون عباسی و قاضی القضاة یحیی بن اکثم و اسحاق بن ابراهیم بن حماد بن زید و چهل یا سی و نه نفر از کبار علمای زمان مامون و ابو عمر احمد بن عبد ربہ قرطی و ابو عبد الله الحاکم و قاضی القضاة عبد الجبار اسد‌آبادی و ابو عبد الله محمد یوسف کنجی را که بعضی ازین حضرات مصححین این حدیث شریف و بعضی مسلمین تصحیح آن هستند و جلالت و تبحرشان در علوم حدیث محل ارتیاب نیست از ائمه حدیث نمی‌گیرد که می‌گوید و لا صصحه ائمه الحديث آری هر کسی که بكلمه حق قلوب متعصبین حزا شد چگونه نزدشان از ائمه حدیث اهل سنت باشد و گمان میر که ابن تیمیه بر اخراج این حضرات از ائمه حدیث اکتفا نموده و توجه بایلام ارواح دیگر اکابر نفرموده بلکه او بمزید تعصب بائر و تعنی خاثر بقول خود و لکن هو مما رواه بعض النّاس الخ چنان ظاهر کرده که تمامی روات و مخرجین این حدیث از آحاد ناس و عوام ناچ شناس بودند عاقل منصف را باید که غور این کلمه خبیثه‌اش دریابد و انصاف نماید که ابو حنیفه و احمد بن حنبل و عباد بن یعقوب و ابو حاتم رازی و ترمذی و بلاذری و عبد الله بن احمد و ابو بکر بزار و نسائی و ابو یعلی و محمد بن جریر طبری و ابو القاسم بغوي و یحیی بن صاعد بغدادی و ابن أبي حاتم و ابو عمر بن عبدربه و قاضی حسین محامی و ابن عقده و مسعودی و احمد بن سعید جدی و طبرانی و ابن السقا و ابو الليث فقیه و ابن شاهین و دارقطنی و ابن شاذان حربی و ابن بطه عکبری و ابو بکر نجار و ابو عبد الله الحاکم و خركوشی و ابن مردویه و ابو نعیم و ابن حمدان و ابن مظفر عطار و بیهقی و ابن بشران و ابن عبد البر و خطیب بغدادی و ابن المغازلی و ابو المظفر سمعانی و محبی السنّه بغوي و رزین عبدربه و نطنزی و اخطب خوارزم و عمر ملما و ابن عساکر و مجد الدین بن اثیر و عز الدین بن اثیر و ابن نجار و ابن طلحه و سبط ابن الجوزی و

محمد بن یوسف کنجی و محب طبری و ابراهیم حموی و غیر ایشان آیا از جمله عوام و غافلین از نقد کلام سید الانام علیه و آله السلام بودند یا از اساطین دین و اعاظم منقدين و اکابر حفاظ محدثین و اجله نقاد محققوین و حیرتم بسوی خود می کشد که چگونه ابن تیمیه فخور این همه مهر و صدور را بدرک اسفل توهین و تهجهین رسانیده و این همه اکابر مشهور را در زمرة جاهلین و ذاهلین و غافلین و مغفلین گنجانیده و کاش اگر مصادمت نقل و مجانب عقل اختیار نموده دیگران را ازین زمرة ناهنجار معدود فرموده بود ابو حنیفه و احمد بن حنبل و ابو حاتم رازی و نسائی و محمد بن جریر طبری و دارقطنی را باین منقصت شنیعه نمی آلد زیرا که احمد و ابو حاتم و نسائی و دارقطنی حسب افاده خودش در همین کتاب ائمه و نقاد و حکام و حفاظ حدیث اند و خبرت و معرفت تame باقولا نبی و احوال صحابه وتابعین و دیگر ناقلين حدیث طبقه بعد طبقه دارند و کتب کثیره در معرفت حال رجال ناقلين آثار و اسماءشان تصنیف کرده‌اند و ابو حنیفه و احمد بن حنبل و محمد بن جریر طبری حسب اظهارش چنان علو مرتبه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۴

و کمال دارند که معاذ الله از جناب عسکرین علیهم السلام عالمتر بدین خدا و رسول هستند و پناه خدا جلالتشان بحدی رسیده است که اگر یکی از عسکرین علیهم السلام بوحدی از ایشان فتوی دهد رجوع او با جهاد خود اولی خواهد بود بلکه واجب خواهد بود یعنی اعتنا بفتوى یکی از عسکرین علیهم السلام ناجائز و حرام خواهد بود بلکه عیاذا بالله واجب بر مثل عسکرین و امثال ایشان یعنی دیگر ائمه اهلیت علیهم السلام آنست که تعلم کنند از یکی ازین مذکورین پس وای بر ابن تیمیه که با وصف مدح عظیم این حضرات و تمجیل و تعظیمشان بكلمات حیرت آیات و مرتبه ایشان را بالاتر از مرتبه ائمه اهلیت علیهم السلام نهادن و در ستایش ایشان داد ناصیحت و حروریت دادن درین مقام بمزید عصیت شامت انجام ایشان را از آحاد ناس می شمارد و وزنی برایشان و مرویاتشان نمی گزارد اما آنچه ابن تیمیه درین کلام خرافت نظام سراایده که اهل علم بحدیث نه تصحیح فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام می کنند و نه تصحیح فضائل معاویه پس هر چند بظاهر اهل سنت را باعث انساط و فرحتست لکن فی الواقع جالب انواع الم و ترح زیرا که ازینجا آشکار شد که ادعاهای متاخرین سنیه که اهل سنت از قدیم الایام در تصحیح فضائل اهلیت علیهم السلام اعتصنا و اهتمام دارند و همت بر جمع و تدوین آن می گمارند و بتصنیف کتب و دفاتر عظام می پردازند و با برادر آن کتب و اسفار خویش مزین می سازند و اینکه معاذ الله من ذلک اهل حق و یقین در فضائل امیر المؤمنین علیه آلاف سلام رب العالمین کاسه لیس و خوشچین ائمه و محدثین متستین می باشند و هنگام نقل این فضائل عظام بر قلوب نوابض لثام نمک از نمکدان اهل سنت می باشند الی غیر ذلک من الدعاوی العریضة الطویلة و المجازفات المھولة المھیله جمله مھمل و باطل و از قبیل تطویل بلا طائلست و هر گز اهل علم بالحدیث ازیشان تصحیح فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی نمایند و ابدا تکثیر سواد مشتبین مناقب آن جناب نمی فرمایند و لا یحیقُ الْمَكْرُ السَّئِئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

و علاوه برین آفته عظیم بر سر اهل سنت رسید اعنی سقوط روایاتشان از پایه اعتماد و اعتبار ظاهر و واضح گردید زیرا که هر گاه ایشان در حق معاویه احادیث کثیره وضع نموده نوبت بجمع مصنفات و ساختن مؤلفات رسانیده باشند و باین صنیع شنیع دیگران را گول داده پس چگونه روایاتشان در دیگر ابواب محل اعتماد ارباب احلام و الباب باشد و ازین کلام ابن تیمیه گلی دیگر شگفت چه ظاهر شد که کسانی که روایت فضائل معاویه می کنند و تصدیق آن می نمایند از اهل علم بالحدیث نیستند بلکه ایشان از جمله جهال واهی و بسبب تصدیق موضوعات جالین انواع خسار و تباہی می باشند پس ازینجا آنچه در حق والد ماجد جناب شاه صاحب که در ازاله الخفا تشمیر ذیل در اثبات مناقب جلیله برای معاویه کرده و همچنین ابن حجر که رساله مفرده در مناقب معاویه و دفع مثالب او تصنیف نموده و امثالشان لازم می آید خود ظاهرست مستبین و آن الله لا یهیدی کید الخائنین

نسبت دادن ابن قیمیه حاکم نیشابوری را به تشییع بخاری نقل حدیث طیر و تکذیب فرموده پیامبر را بعلی (ع): تقاتل الناكثین و القاسطین و المارقین ورد بر او

ثم قال الثاني ان حديث الطير من المكذوبات الموضوعات عند اهل المعرفة بحقائق النقل قال الحافظ ابو موسى المديني قد جمع غير واحد من الحفاظ طرق احاديث الطير للاعتبار و المعرفة كالحاكم النيسابوري عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۵

و أبي نعيم و ابن مردویه و سئل الحاکم عن حديث الطیر فقال لا يصح هذا مع ان الحاکم منسوب الى التشیع و قد طلب منه ان يروي حدیثا فی فضل معاویة فقال ما يجيء من قلی ما يجيء من قلی و قد خوصم على ذلك فلم يفعل و هو يروی فی المستخرج و الأربعین احادیث ضعیفة بل موضوعة عند ائمۃ الحدیث کقوله تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین لكن تشیعه و تشیع امثاله من اهل العلم بالحدیث کالنسائی و ابن عبد البر و امثالهما لا يبلغ الى تفضیله على أبي بکر و عمر فلا يعرف فی علماء الحدیث من يفضل له عليهمما بل غایة التشیع منهم ان يفضلہ على عثمان او يحصل منه کلام او اعراض عن ذکر محسن من قاتله و نحو ذلك لأن علماء الحدیث قد عصمهم و قیدهم ما يعرفون من الاحدیث الصحیحة الدالله على فضیلۃ الشیخین و من ترفض ممن له نوع اشتغال بالحدیث کابن عقدة و امثاله فهذا غایته ان يجمع ما يروی فی فضائله من المكذوبات و الموضوعات لا يقدر ان يدفع ما توادر من فضائل الشیخین فانها باتفاق اهل العلم بالحدیث اکثر مما صح من فضائل على و اصح و اصرح فی الدلاله و احمد بن حنبل لم يقل انه صح لعلی من الفضائل ما لم يصح لغيره بل احمد اجل من ان يقول مثل هذا الكذب بل نقل عنه انه قال روى له ما لم يرو لغيره مع ان فی نقل هذا عن احمد کلام ليس هذا موضعه و این کلام خرافت نظام ابن تیمیه اوّل دلیل بر اختلال حواس و جنون و وسوس اöst زیرا که ادعای این معنی که حديث طیر نزد اهل معرفت بحقائق نقل از مكذوبات و موضوعات است ادعائیست بی دلیل و تخرّصی و توهیست غیر قابل تعویل و همانا سبیش جز نصب و عناد و وغر و لداد و عصیت و شحناء و حروریت و بغضاء و مجازفت و عدوان و حیف و شناآن و جور و طغیان و زیغ و عدوان دگر چیزی نیست مقام کمال حیرتست که چگونه ابن تیمیه با وصف آن همه تدریب و تمهر و تحذق و تبحّر و عروج بمعارج شیوخت اسلام و وصول بمدارج تصدر انام لب باین دعوی باطل گشوده و زبان باین هجر و هذیان آلوهه و هر گز دلیلی بر ان اقامت نموده و اصلا بارتکاب این کذب صریح و بذر قیح مبالاتی نفرموده بالجمله هر کسی که بادنی رائجه از روائح امعان و انعام تعطیر مشام خویش کرده ابدا تصدیق این دعوی باطل شیخ الاسلام نخواهد نمود و هر گز باخراج اکابر و اساطین اهل سنت که راوی و مثبت این حديث شریف هستند از زمرة عارفین بحقائق نقل راضی نخواهد بود و عجب این ست که ابن تیمیه با این همه بالاخوانی و دراز نفسی در مقام تشریح و توضیح نام احادی از ان عارفین بحقائق نقل که حسب مرتكز متخیله اش این حديث شریف را از مكذوبات موضوعات دانسته اند ذکر نموده راه اغفال و اهمال و اخلال صریح پیموده حال آنکه مناسب این دعوی عظیم آن بود که اسمای جمع ازین جماعت را بر زبان می آورد گو آن هم جز افتضاح مفادی نداشت زیرا که سابقا از افادات حافظ علای و علامه سبکی و محقق ابن حجر مکی دانستی که حکم بوضع این حديث شریف از هر کسی که باشد سراسر باطل و نامقبول و نهایت فظیع و شنیع و مدخولست و نمی دانم قول ابو موسی مدنی را که ابن تیمیه نقل کرده باثبات مكذوبیت و موضوعیت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۶

این حديث کدام ربط حاصلست زیرا که مفادش جز این نیست که حفاظ اهل سنت مثل حاکم و ابو نعیم و ابن مردویه طرق احادیث طیر را بغرض شناختن حال آن جمع کرده احراز سعادت کرده‌اند و این کلام بنحو من انحاء الدلاله بر موضوع بودن این حديث دلالت ندارد بلکه سابقا دانستی که جمع نمودن علمای اهل تسنن اجزای مفردہ را در طرق این حديث شریف بوجوه عدیده دال بر کمال ثبوت و تتحقیق این حديث شریف می باشد اینست حال اکابر متکلمین حضرات سنتی که هنگام مناظره اهل حق چنان دست و پا گم می کنند که ضار را از نافع و مثبت را از مانع در نمی باند و آنچه ابن تیمیه از حاکم نقل کرده که او گفته حديث طیر

صحیح نیست پس این نقل از اکاذیب و مفتریات نواصیبست بر بیچاره حاکم او چگونه بعدم صحت این حدیث حکم می‌کرد حال آنکه خود در مستدرک علی رغم الجاحدين القاصرين و التواصب الخاسرين اثبات صحت این حدیث شریف بزور و شور نموده انوف ایشان بخاک مذلت سوده و معهذا نقل حکم بعدم صحت حدیث طیر غایتش آنست که ظنی باشد و حکم بصحت آن در مستدرک قطعی و ظنی معارض قطعی نمی‌تواند شد و بر فرض قطعیت این نقل چون بتصریح ذهنی کما ستعلم حاکم ازین رای فاسد رجوع کرده قابل احتجاج نیست و اگر رجوع هم نمی‌کرد پس بر ما قول بوضع حجت نمی‌شد بلکه قول بصحت برای الزام و افحام مخالفین کافی بود بلکه اگر اخراج حاکم این حدیث شریف را در مستدرک از سر غیر ثابت و قدح و جرح آن از او متحقق می‌شد باز هم مضرتی بأهل حق نمی‌رسید که بحمد الله تعالى ادله دیگر بس قوى بر ثبوت و تتحقق این حدیث شریف موجودست و قول بوضع آن حسب افاده علای و سبکی و ابن حجر قول زائف باطل مطرود و الحمد لله الملك الحق الودد و محتجب نماند که ذهنی هم در تذكرة الحفاظ بحاکم این قول را نسبت کرده و علامه محمد بن اسماعیل الامیر در روضه ندبہ شرح تحفه علویه جوابش بطول و اشباع نوشته چنانچه بعد ذکر حدیث طیر در کتاب مذکور گفته قلت هذا الخبر رواه جماعة عن انس منهم سعید بن المسیب و عبد الملک بن عمیر و سلیمان بن الحجاج الطائفي و ابن أبي الرجال الكوفی و ابو الهندي و اسماعیل بن عبد الله بن جعفر و یغنم بن سالم بن قبر و غيرهم و اما ما قال الحافظ الذهبي في التذكرة في ترجمة الحاکم أبي عبد الله المعروف بابن البيع الحافظ المشهور مؤلف المستدرک و غيره بعد ان ساق حکایة و سئل الحاکم ابو عبد الله عن حدیث الطیر فقال لا يصح و لو صح لما كان احد افضل من على بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الذہبی قلت ثم تغیر رای الحاکم فاخراج حدیث الطیر في مستدرکه قال الذهبي و اما حدیث الطیر فله طرق كثيرة قد افردتها بمصنف و مجموعها یوجب ان الحديث له اصل انتهي کلام الذهبي فاقول کلام الذهبي هذا لا يصح عنه او انه قاله ثم رجع عنه كما قال الذہبی ثم تغیر رایه و ائمما قلنا ذلك لامرین احدهما و هو اقواهمما ان القول بافضلیة على بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم هو مذهب الحاکم كما نقله الذهبي ايضا في ترجمته عن ابن طاهر قال الذہبی قال ابن طاهر كان يعني الحاکم شدید التعصب للشیعه في الباطن و كان يظهر التسنن في التقديم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۷

و الخلافه و كان منحرفا عن معاویه و انه يتظاهر بذلك و لا يتعدّر منه انتهي کلام ابن طاهر و قرره الذهبي بقوله قلت اما انحرافه عن خصوم على ظاهر و اما الشیخان فمعظم لهم بكل حال فهو شيء لا راضى انتهى قلت إذا عرفت هذا فكيف يطعن الحاکم في شيء هو رایه و مذهبہ و من ادله ما یجنب إليه فان صحّ عنه نفى صحة حدیث الطائر فلا بد من تاویله بأنه أراد نفی اعلى درجات الصحة إذا الصیحة عند ائمه الحديث درجات سبع او ان ذلك وقع منه قبل الاحاطة بطرق الحديث ثم عرفها بعد ذلك فاخرجه فيما جعله مستدرکا على الصحيحين و الثاني ان اخراجه في المستدرک دليل صحته عنده فلا يصح نفی الصحة عنه الا بالتاویل المذکور و على كل حال فقدح الحاکم في الحديث لا يتم ثم هذا الذهبي مع تعاديه و ما یعزى إليه من التنصب الـفـ فى طرقه جزء فعلى كل تقدیر قول الحاکم لا يصح لا بد من تاویله و لأنّه علل عدم صحته بامر قد ثبت من غير حدیث الطیر و هو انه إذا كان احب الخلق الى الله كان افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقد ثبت انه احب الخلق الى الله من غير حدیث الطائر و بعد ذکر بعض احادیث الله بر احیت آن جناب گفته و إذا ثبت انه احب الخلق الى رسول الله صلی الله علیه وسلم فأنه احب الخلق الى الله سبحانه فان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یكون الاحب إليه الا الاحب إلى الله سبحانه و انه قد ثبت انه احب الخلق الى الله من ادله غير حدیث الطائر فما ذا ینکر من دلالة حدیث الطیر على الاحیة الداله على الافضليه و ائمها تجعل هذه الدلالة قادره في صحة الحديث كما نقل على الحاکم و يقرب ان الحافظ ابا عبد الله الحاکم ما أراد الا الاستدلال على ما یذهب إليه من افضليته على بتعليق الافضليه على صحة حدیث الطیر و قد عرف انه صحيح فاراد استنزال الخصم الى الاقرار بما یذهب إليه الحاکم فقال لا يصح و لو صحّ لما كان احد افضل من على بعده و قد تبین صحته عنده و عند خصمہ فیلزم تمام ما اراده من الدلیل على مذهبہ اما آنچه ابن تیمیه بمزيد

سلطت لسان گفته هذا مع انّ الحاكم منسوب الى التشيع پس اگر مقصود از ان اينست که حاکم را بعض متعصبين بتشیع منسوب کرده‌اند اگر چه فی الواقع او تشیع نبوده فمسلم لكن ایش یجدى هذا و اگر مراد ابن تیمیه آنست که این نسبت واقعیت دارد و حاکم متّشیع بوده باطل محسّن و بر ادنی متّبعی که کتب رجال را بنظر انصاف دیده در کمال وضوح خواهد بود که هیچ دلیلی متنین بر تشیع حاکم قائم نیست و از همین جاست که بسیاری از علماء بترجمه حاکم اصلاً ذکر نسبت تشیع باو ننموده اکتفا بر اظهار کمال حذق و براعت و نقد و اتقان او فرموده‌اند و هر عاقلی می‌داند که محسّن ادعای باطل بعض متعنتین در شان حاکم رئیس المحدثین چه می‌کشاید و امثال این هفوّات باطله و تفوّهات لا طائله بجهه کار می‌آید و علاوه برین چون سابقاً در مجلد حدیث ولایت دانستی که تشیع هرگز قادر در عدالت نیست بلکه در همین مجلد در وجه سوم دریافتی که رفض هم منافی و ثابت نیست پس اگر حاکم متّشیع بلکه رافضی هم می‌بود در وثاقت و عدالت و جلالت و نبالت و ریاست و امامت او که مثل آفتاب روشنست خلی راه نمی‌یافتد فکیف و هو من کبار اهل السنّة بل اساطینهم و صدور علمائهم بل سلطانینهم و اما آنچه گفته که از حاکم روایت عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۸

حدیثی در فضل معاویه خواستند او نکرد و این امر را گویا دلیل تشیع او ساخته پس اعجب العجائبست چه قبل ازین خود گفته است که اهل العلم بالحدیث تصحیح فضائل معاویه نمی‌کنند اگر بیچاره حاکم هم شریکشان شد و روایت فضل موضوع او نکرد چه قسم شیعی گردید مگر آنکه بگوید که اهل علم بالحدیث با وصف عدم تصحیح فضائل معاویه تصحیح فضائل جناب امیر علیه السّلام هم نمی‌کنند و چونکه حاکم تصحیح بعض فضائل جناب امیر علیه السّلام کرده است و از روایت فضائل معاویه امتناع کرده شیعی باشد و ذلك ممّا يضحك الشكلي و مع ذلك علامه سبکی این حکایت امتناع حاکم را كذب دانسته برد بليغ آن پرداخته چنانچه در طبقات شافعیه کبری بعد نقل آن از ابن طاهر باین الفاظ سمعت ابا الفتح سمکویه بهراه يقول سمعت عبد الواحد المليحي يقول سمعت ابا عبد الرحمن السّلمی يقول دخلت على أبي عبد الله الحاكم وهو في داره لا يمكنه الخروج إلى المسجد من أصحاب أبي عبد الله و ذلك انهم كسروا منبره و منعوه من الخروج فقلت له لو خرجت و امليت في فضائل هذا الرجل حدیثاً لاسترحت من هذه الفتنة فقال لا- يجيء من قلبي يعني معاویه در مقام جواب از ان گفته و الغالب على ظنّي انّ ما عزى الى أبي عبد الرحمن السلمی كذب عليه و لم يبلغنا ان الحاکم ینال من معاویه و لا يظن ذلك فيه و غایه ما قيل فيه الافراط في ولاه على كرم الله وجهه و مقام الحاکم عندنا اجل من ذلك اما حکم ابن تیمیه بموضع بودن حدیث تقاتل الناكثین و القاسطین و المارقین پس کمال بیحیاییست و داعی نشده برین وقارت مگر آنکه چون در اعتقاد خیشش تخطیه جناب امیر علیه السّلام در قتال اهل جمل و صفين مکنون گشته چنانچه در خرافات خود بعض جا باظهره آن هم پرداخته لهذا از غایت ناصیبیت می‌خواهد که احادیثی را که دالست بر محق بودن آن جناب در قتال این ناکسان بدون دلیل موضوع گوید حال آنکه این احادیث بمرتبه صحيح و ثابت گشته که متعصبين اهل سنت هم چاره جز اقرار بصحبت آن نیافه‌اند چنانکه والد مخاطب با وصف میلان بتخطیه جناب امیر علیه السّلام این حدیث را و امثال آن را در کتب خویش ذکر کرده بل تصریح بثبوت آن نموده و خود مخاطب این حدیث را در مطاعن عثمان ثابت دانسته پس اگر تصحیح مثل این احادیث موجب تشیعست پس والد مخاطب و خود مخاطب هم شیعی باشد و بحمد الله تعالى برای کمال ثبوت این حدیث شریف و بطلان مجازفت این تیمیه عیف افادات دیگر اعلام سنته نیز موجودست ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر در استیعاب بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته و روی من حدیث علىّ کرم الله وجهه و من حدیث ابن مسعود و من حدیث أبي ايوب الانصاری انه امر بقتل الناكثین و القاسطین و المارقین

و ابو الموید موقق بن احمد المعروف باخطب خوارزم در کتاب المناقب بعد روایت حدیثی باین اسناد اخبرنی الشیخ الامام شهاب الدین ابو النجیب سعد بن عبد الله بن الحسن الهمدانی المعروف بالمرزوی فيما کتب الى من همدان قال اخبرنا الحافظ ابو على

الحسن بن احمد بن الحسن الحداد باصبهان فيما اذن أى في الرواية عنه قال اخبرنا الشيخ الاديب ابو يعلى عبد الرزاق بن عمر بن ابراهيم الطهراني سنة ثلث وسبعين واربع مائة قال عبقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۳۹

اخبرنا الامام الحافظ طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی الخ گفته و بهذا الاسناد عن الحافظ أبي بکر احمد بن موسی بن مردویه هذا قال حدثنا محمد بن على بن دحیم قال حدثنا احمد بن حازم قال حدثنا عثمان بن محمد قال حدثنا یونس بن أبي یعقوب قال حدثنا حماد بن عبد الرحمن الانصاری عن أبي سعید التیمی عن علی علیه السلام قال عهد الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقاتل الناكثین و القاسطین و المارقین فقيل له يا امیر المؤمنین من الناكثون قال الناكثون اهل الجمل و المارقون الخوارج و القاسطون اهل الشام

و ابن اثیر جزری در اسد الغابه بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته

ابناؤنا ارسلان بن بعاع الصوفی حدثنا ابو الفضل احمد بن سعید بن طاهر بن سعید المیهنى اباؤنا ابو بکر احمد بن خلف الشیرازی اباؤنا الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ اباؤنا ابو جعفر محمد بن على بن دحیم الشیبانی حدثنا الحسین بن الحکم الحیری حدثنا اسماعیل بن ابان حدثنا اسحاق بن ابراهیم الاژدی عن أبي هارون العبدی عن أبي سعید الخدیری قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم بقتل الناكثین و القاسطین و المارقین فقلنا يا رسول الله امرتنا بقتل هؤلاء فمع من فقال مع علی بن أبي طالب معه یقتل عمار بن یاسر

واخیر الحاکم اباؤنا ابو الحسن علی بن ممشاد العدل حدثنا ابراهیم بن الحسین بن دیرک حديث عبد العزیز بن الخطاب حدثنا محمد بن کثیر عن الحارث بن حصیرة عن أبي صادق عن مخنف بن سلیم قال اتینا ابا ایوب الانصاری فقلنا قاتلت بسیفک المشرکین مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم جئت تقاتل المسلمين قال امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بقتل الناكثین و القاسطین و المارقین و اباؤنا ابو الفضل بن ابی الحسن باسناده عن ابی یعلی حدثنا اسماعیل بن موسی حدثنا الربیع بن سهل عن سعید بن عبید عن علی بن ریبیعه قال سمعت علیہما علی منبرکم هذا يقول عهد الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقاتل الناكثین و القاسطین و المارقین و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته

عن ابی سعید رضی الله عنه قال ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بارک و سلم لعلی رضوان الله تعالی علیه ما یلقی من بعده فبکی و قال اسئلک بقرباتی و صحبتی الا دعوة الله تعالی ان یقپضنی قال صلی الله علیه و آله و بارک و سلم یا علی تسألنی ان ادعو الله لاجل مؤجل فقال يا رسول الله علی ما اقاتل القوم قال صلی الله علیه وسلم و بارک و سلم علی الاحداث فی الدین و عن ابی سعید رضی الله تعالی عن علی کرم الله تعالی وجہه قال عهد الی رسول الله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم ان اقاتل الناكثین و القاسطین و المارقین فقيل له يا امیر المؤمنین من الناكثون قال کرم الله تعالی وجہه الناكثون اهل الجمل و القاسطون اهل الشام و المارقون الخوارج رواهما الصالحانی و قال رواهما الامام المطلق روایه

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۰

و درایه ابو بکر بن مردویه و خطیب خوارزم الموقف

ابو المؤید ادام الله جمال العلم بما ثور اسانیدهما و مشهور مسانیدهما و محمد صدر عالم در معراج العلی فی مناقب المرتضی گفته و اخرج ابن أبي شیء و ابن عدی و الطبرانی و عبد الغنی بن سعید فی ایضاح الاشکال و الاصبهانی فی الحجۃ و ابن مندہ فی غرائب شعبه و ابن عساکر عن علی قال امرت بقتل الناكثین و القاسطین و المارقین و نیز محمد صدر عالم در معراج العلی گفته و

اخراج الحاکم فی الاربعین و ابن عساکر عن علی قال امرت بقتل ثلاثة القاسطین و الناكثین و المارقین فاما القاسطون فاھل الشام و اما

الناكثون فذكرهم و اما المارقون فاهم النهر

يعنى الحروريه و محمد بن اسماعيل الامير در روضه نديه شرح تحفه علویه بشرح شعر:
؟؟؟ و سل الناكث و القاسط و ال مارق الاخذ بالایمان غیا

گفته و الیت اشاره الى قتال امير المؤمنین عليه السلام ثلاث طوائف بعد امامته و هم الناكثون و القاسطون و المارقون قال ابن حجر و قد ثبت عند النسائی فی الخصائص والبزار و الطبرانی من حدیث على عليه السلام امرت بقتال الناكثین و القاسطین و المارقین ذكره الحافظ بن حجر

فی تلخیص الخیر ثم قال و الناكثین اهل الجمل لانهم نکثوا بیعتهم و القاسطین اهل الشام لانهم جاروا عن الحق فی عدم مبایعته و المارقین اهل النهروان لثبت الخبر الصحيح انهم يمرقون من الدين كما يمرق السیئهم من الرمیة انتہی بلفظه و ظاهرست ولا كظهور النار على العلم که هر گاه حسب افاده اعظم محدثین مثل ابن أبي شیبه و ابو بکر بزار و نسائی و ابو یعلی و طبرانی و ابن عدی و ابن مندھ و عبد الغنی بن سعید و ابن مردویه و ابن عبد البر و ابو القاسم اسماعیل اصحابهانی صاحب كتاب الحجه و اخطب خوارزم و ابن عساکر و صالحانی و ابن اثیر جزری و سید شهاب الدین احمد و حافظ ابن حجر و محمد صدر عالم و علامه محمد بن اسماعیل الامیر این حدیث مردی از جناب امير المؤمنین عليه السلام ثابت باشد در ثبوت حدیث تقاتل الناكثین و القاسطین و المارقین که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مروی شده هرگز نزد ارباب خبرت و بصیرت شکی و ربی نخواهد ماند لا سیما که تائید آن از حدیث ابن مسعود و ابو ایوب انصاری و ابو سعید خدری هم ظاهرست بالجمله موضوع گفتن ابن تیمیه این حدیث را گویا باین وجه خیلی مناسب است که او و احزاب او و قائل بمضامین این گونه احادیث نیستند و بتسلیم مدلول صریحی آن که ضلال و خسار و هلاک و بوار و تباب و تبار محاربین جناب امير المؤمنین عليه السلام است تن نمی دهند لکن فی الحقيقة اعراض و انحراف ازین حدیث از شنائع عظیمه و فضائع جسمیه و بواتق مهلكات و عظام موبقات و صریح مشاقت حفاظ اعلام و عین معاندت حافظین سنت خیر الانام علیه و آله آلاف التحیة و السلام است اما ادعای ابن تیمیه تشیع نسائی را پس از عجائبیست زیرا که سابقاً دانستی که او امام عظیم الشأن از ائمه اساطین ارکان اهل تسنن می باشد و صحیح او داخل صحاح سنه است که مدام اهل سنت آن را مرجع و ملاذ و موئل و معاذ خود در امور دین می سازند و با ظهار بودن آن دلیل حقیقت مذهب خویش اعلام افتخار می افرازند و بوجود آن در کتب اهل نحله خویش بارها می نازند

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۱

و بسبب عدم اعتماد اهل حق بر آن ایشان را بمزيد طعن و لوم می نوازنند سبحان الله گاهی نسائی را از ارکان اهل نحله خویش و نمودن و کتاب او را جزء دلیل حقیقت نحله خود فرمودن و گاهی حضرتش را شیعه ظاهر ساختن و در زمرة مذمومه متشیعین انداختن کار اهل سنت است و بس و دعوی تشیع ابن عبد البر از ادعای تشیع نسائی عجیب ترست و بی حقیقتی آن نزد ارباب خبرت و تبع ظاهر بلکه اظهر سابقا در مجلد حدیث ولایت دانستی که او از کبار علماء و حفاظ مغرب زمین و اجله فقهاء مالکیینست و ماثر طویله الاذیال و مفاخر عدیمه المثال او اعاظم نقاد رجال و افاخم دانایان احوال مثلا عبد الكریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب و ابن خلکان در وفیات الأعیان و شمس الدين ذهبي در سیر النبلاء و تذكرة الحفاظ و کتاب العبر و ابو الفداء اسماعیل بن علی ایوبی در تاریخ مختصر و ابن الوردى در تتمه المختصر و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآۃ الجنان و محمد بن محمد المعروف بابن شحنه در روض المناظر و جلال الدين سیوطی در طبقات الحفاظ و سید شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل و محمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواهب و ابو مهدی ثعالبی در مقالید الاسانید و شاهصاصب دریستان المحدثین ذکر کردہ اند و آنفا در وجه چهل و دوم نبذی از محامد مشرقه و مدائح مونقه او از ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر شنیدی و بكمال وثاقت او وارسیدی و هر گاه تعصب و یاوه گوی ابن تیمیه باینجا رسیده که مثل نسائی و حاکم و ابن عبد البر را که

اساطین مذهب‌اند شیعه می‌گوید پس از نسبت او ترفض را بابن عقده کدام محل عجبست بلکه هر گاه حسب افاده ابن تیمیه نسائي و حاکم و ابن عبد البر شیعه باشند اگر این عقده رافضی بلکه کافر باشد مقام تحریر نیست لیکن بحمد الله تعالى بطلان این وهم فاسد بر ادنی متبع افادات ائمه رجال ظاهر و باهرست محمد طاهر گجراتی در تذکرة الموضوعات گفته حدیث اسماء فی رد الشمس فیه فضیل بن مرزوق ضعیف و له طریق آخر فیه ابن عقدة رافضی رمی بالکذب و رافضی کاذب قلت فضیل صدوق احتج به مسلم و الاربعة و ابن عقدة من کبار الحفاظ و ثقه الناس و ما ضعفه إلا عصری مت指控 ازین عبارت را کمال وضوحست که ابن عقده از کبار حفاظ و موثق ارباب نقد و اتقانست و جسارت بر تضعیف او ننموده مگر عصری مت指控 پس بحمد الله تعالى در ثبوت کمال تعصب ابن تیمیه جسور ارتیابی نماند و الحمد لله و نحیف بعون الله تعالى در مجلد حدیث غدیر شبه رفض ابن عقده را بادله قاهره و برایین باهره دیگر استیصال نموده‌ام و نهایت وثائقش پایه کمال ثبوت رسانیده من شاء فلیرجع إلیه اما ادعای ابن تیمیه صحت و تواتر فضائل شیخین را و اظهار این معنی که آن باتفاق اهل علم بالحدیث اکثر و اصح از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام است پس محض دعوی بدلیل و صرف زور غیر لائق تعویل و عین تهور و تجاسر باطل و از حلیه صحت و واقعیت عاطلست سبحان الله روایات واهیه متناقضه را که بیخordan چند بسبب خوشامد ملوک و سلاطین و ظلمه تسلطین بوضع آن پرداختند و حاملین علم این فرقه آن را در کتب و اسفار خرافت آثار خود داخل ساختند اکثر و اصح وانمودن جز آنکه مصادمت بداهتست دیگر چه توان گفت اما قول ابن تیمیه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۲

و احمد بن حنبل لم یقل آنه صح لعلی من الفضائل ما لم یصح لغيره الخ که خاتمه خرافات و ذنابه جزافات این وجه نا موجه می باشد پس از غرائب هفوانتست ملاحظه باید کرد که چون ناصب شقی دیده که کلام احمد نصست بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام چه هر گاه برای امیر المؤمنین علیه السلام از فضائل آن قدر صحیح شده باشد که برای دیگران بآن مقدار صحیح نشده بالضرورة افضلیت آن جناب ثابت خواهد شد که افضلیت جز اکثریت فضائل معنای ندارد لهذا از غایت وقاحت و بی آزرمی انکار این کلام می نماید و می گوید که احمد این نگفته که صحیح شده از فضائل آنچه برای غیر آن جناب صحیح نشده بلکه احمد این گفته که مروی شده برای آن جناب قدری که مروی نشده برای غیر آن جناب حال آنکه بحمد الله تعالى در ثبوت و تحقق کلام احمد به نهجی که ابن تیمیه در صدد نفی آنست شکی و ریبی نیست علامه ابوالولید محمد بن محمد الحلی المعروف بابن شحنه در روض المناظر بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و فضائله کثیره مشهوره شهیره قال احمد بن حنبل رحمه الله لم یصح فی فضل احمد من الصیحابة ما صح فی فضل علی رضی الله عنہ و کرم وجهه و ناهیک به ازین عبارت واضھست که علامه ابن شحنه این کلام را که صراحةً مشتمل بر ذکر صححتست بالحتم و الجزم کلام احمد می داند و نهایت حتمیت و کمال قطعیت آن از کلمه و ناهیک به بر ارباب فهم ظاهر و واضح می گرداند و باید دانست که جمله از علما مثل ابن عبد البر و ابن حجر عسقلانی و سیوطی و سمهودی و ابن حجر مکی و عبد الحق و نظام الدین و مولوی محمد مبین و مولوی ولی الله کلام احمد را باین الفاظ که لم یرو فی فضائل احد من الصحابة بالاسانید الجیاد ما روی فی فضائل علی و لم یرد فی حق احد من الصحابة بالاسانید الجیاد اکثر مما جاء فی علی ثابت می دانند و ظاهرست که اسانید جیاد هم مثل اسانید صحیحه قابل نهایت رکون و استناد و ثبت کمال ثبوت و اعتمادست و از همین جاست که بعض علما کما مستسمع انشاء الله تعالى عن قریب در ترجمه این کلام اسانید جیاد را بمعنى اسانید صحیحه گرفته‌اند ابن عبد البر در استیعاب بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته قال احمد بن حنبل و اسماعیل بن اسحاق القاضی لم یرو فی فضائل احد من الصحابة بالاسانید الجیاد ما روی فی فضائل علی بن أبي طالب کرم الله وجهه و كذلك قال احمد بن علی بن شعیب النسائی و نور الدین سمهودی در جواهر العقدين گفته قال الحافظ ابن حجر قال احمد و اسماعیل القاضی و النسائی و ابو علی النیسابوری لم یرد فی حق احد من الصحابة بالاسانید الجیاد اکثر مما جاء فی علی و شیخ محقق

عبد الحق دهلوی در اسماء الرجال مشکاًه بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته قال السیوطی قال احمد و النسائی و غيرهما لم یرد فی حق احد من الصحابة بالاسانید الجیاد اکثر مما جاء فی علی رضی الله عنہ انتھی و سهارنپوری در مرافض گفته امام احمد و نسائی و غير ایشان گفته‌اند که احادیث باسانید جیاد در مناقب علی کرم الله وجهه زیاده از آنچه در فضائل صحابه دیگر آمده مروی شده انتھی و ملا نظام الدین در تحفه المحبین گفته قال احمد و النسائی و غيرهم لم یرد فی حق احد من الصحابة بالاسانید الجیاد اکثر مما جاء فی علی و اخرج عن احمد بن حنبل ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۳

من الفضائل ما ورد لعلی گفت احمد و نسائی و غير ایشان که وارد نشده و احادیث باسانید صحیحه در هیچ یکی از صحابه بیشتر از آنکه وارد شده در حق علی بن ابی طالب انتھی و مولوی محمد میین در کتاب وسیله النجاه گفته فصل در بیان فضائل علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فی الصواعق و غیره قال احمد و النسائی و غيرهما لم یرد فی حق احد من الصحابة بالاسانید الجیاد اکثر مما جاء فی علی و اخرج عن احمد بن حنبل قال ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ورد لعلی گفت احمد و نسائی و غير ایشان که وارد نشده احادیث باسناد صحیحه در حق هیچ یکی از صحابه بیشتر از آن که وارد شده در حق علی بن ابی طالب انتھی و مولوی ولی الله لکھنؤی در مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین گفته بدان ایدک الله فی الدارین هر قدر احادیث که در شان حضرت مرتضی واقع شده‌اند در حق و شان هیچیک از صحابه واقع نشده قال احمد و النسائی و غيرهما لم یرد فی حق احد من الصحابة بالاسانید الجیاد اکثر مما جاء فی علی انتھی و زمره از علماء مثل حاکم و ثعلبی و بیهقی و اخطب خوارزم و ابن عساکر و ابن اثیر جزری و محمد بن یوسف کنجی و محمد بن یوسف زرندی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و ابن حجر مکی و شیخ سلیمان جمل و عبد الوهاب شعرانی و شیخ بن عبد الله العیدروس و کمال الدین جهرمی و مبارک هروی و محمود بن محمد قادری و مرزا محمد بدخشانی و ملا نظام الدین و شیخ عبد الحق و شاه ولی الله و محمد میین لکھنؤی و ولی الله لکھنؤی و رشید الدین خان کلام احمد را باین الفاظ که ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الفضائل ما جاء لعلی و ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الفضائل ما ورد لعلی و امثال آن اثبات می‌فرمایند و بر ارباب تبصر و تامل مخفی نیست که لفظ ما جاء و ما ورد نیز موذن اقصای ثبوت و تحقیقت ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم الیسابوری در مستدرک علی الصحيحین گفته سمعت القاضی ابا الحسن علی بن الحسن الجراحی و ابا الحسین محمد بن المظفر الحافظ یقولان سمعنا ابا حامد محمد بن هارون الحضرمی یقول سمعت احمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی طالب رضی الله عنہ و ابو الموید موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم در کتاب المناقب در بیان کثیر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و یدلک علی ذلک ایضاً ما یروی عن الامام الحافظ احمد بن حنبل و هو کما عرفت اصحاب الحديث فی علم الحديث قریع اقرانه و امام زمانه و المقتدى به فی هذا الفن فی ابانه و الفارس الیذی یکب فرسان الحفاظ فی میدانه و روایته فیه رضی الله عنہ مقبوله و علی کاھل التصدیق محمولة لما علم ان الامام احمد بن حنبل و من احتذی علی مثاله و نسج علی منواله و حطب فی جبله و انضوی الى حفله مالوا الى تفضیل الشیخین رضوان الله علیهمما فجاءت روایته فیه کعمود الصیایح لا يمكن ستره بالزجاج و هو ما رواه الشیخ الامام الزاهد فخر الائمه ابو الفضل بن عبد الرحمن الخفر بندي الخوارزمی رحمه الله إجازة قال اخبرنا الشیخ الامام ابو محمد الحسن بن احمد السیمرقندی قال اخبرنا ابو القاسم عبد الرحمن بن احمد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۴

بن محمد بن عبد ان العطار و اسماعیل بن ابی نصر عبد الرحمن الصابونی و احمد بن الحسین البیهقی قالوا جمیعاً اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت القاضی الامام ابا الحسن علی بن الحسین و ابا الحسن محمد بن مظفر الحافظ یقولان سمعنا ابا حامد محمد بن

هارون الحضرمي يقول سمعت محمد بن منصور الطوسي يقول سمعت احمد بن حنبل يقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضائل ما جاء لعلى بن أبي طالب عليه السلام و ابو الحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى در تاريخ كامل گفته قال احمد بن حنبل ما جاء لاحد من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ما جاء لعلى بن أبي طالب و محمد بن يوسف كنجي در کفاية الطالب در بيان کثرة فضائل جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و يدلک على ذلك ما روينا عن امام اهل الحديث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحديث في علم الحديث قريع اقرانه و امام زمانه و المقتدى به في هذا الفن في ابانه و الفارس الذي يكتب فرسان الحفاظ في ميدانه و روايته مقبولة و على كاھل التصديق محمولة و لا يفهم فيدينه و لا يشك انه يقول بفضل الشیخین أبي بکر و عمر فجاءت روايته فيه كعمود الصیباح لا يمكن ستة بالرایح و هو ما اخبرنا العلامہ مفتی الشام ابو نصر محمد بن هبة الله بن محمد بن جميل الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم على بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو المظفر عبد المنعم بن الامام عبد الكریم اخبرنا الامام الحافظ على التحقیق احمد بن الحسین البیهقی قال سمعت محمد بن عبد الله الحافظ يقول سمعت القاضی ابا الحسن علی بن الحسن الجراحت و ابا الحسین محمد بن المظفر الحافظ يقولان سمعنا ابا حامد محمد بن هارون الحضرمي يقول سمعت محمد بن منصور الطوسي يقول سمعت الامام احمد بن حنبل يقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم ما جاء لعلی بن أبي طالب عليه السلام قال الحافظ البیهقی و هو اهل كل فضیله و منقبه و مستحق لكل سابقة و مرتبة و لم يكن احد في وقته احق بالخلافة منه قلت هكذا اخرجه الحافظ الدمشقی في ترجمته من التاريخ و محمد بن يوسف زرندي در نظم درر السقطین گفته قال الامام احمد بن حنبل رحمه الله ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضائل ما جاء لعلی بن أبي طالب و جلال الدين سيوطی در تاریخ الخلفاء گفته فصل في الاحادیث الواردة في فضلہ قال الامام احمد بن حنبل ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضائل ما ورد لعلی رضی الله عنه اخرجه الحاکم و نور الدین سمهودی در جواهر العقیدین گفته و مناقب علی رضی الله عنه عظیمة جلیله شهیره کثیره حتى قال الامام احمد بن حنبل رحمه الله ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رضی الله عنهم من الفضائل ما جاء لعلی بن أبي طالب رضی الله عنه اخرجه الامام الشلبی في تفسیره عقب ذکر قصه سبب نزول قوله تعالى إِنَّمَا وَلِئِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الآیه و ابن حجر مکی در صواعق گفته الفصل الثاني في فضائل عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۵

على كرم الله وجهه و هي كثيرة عظيمة شهيره حتى قال احمد ما جاء لاحد من الفضائل ما جاء لعلی و قال اسماعيل القاضی و النسائی و ابو على النیسابوری لم يرو في حق احد من الصحابة بالاسانید الحسان اکثر مما جاء في علی و نیز ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه بشرح شعر* صنو النبی و من دین فوادی و داده و الولاء گفته صنو النبی صلى الله عليه وسلم أی مثله من حيث اجتماعهما في اصل واحد و هو عبد المطلب فهما كنخلتين و اصلهما واحد و في حديث الترمذی فأنما عم الرجل صنو ابیه و هو من هذا القبيل و من أی المذی دین أی اعتقاد فوادی أی قلبی و دادهای حبه و الولاء أی مناصرته و الذب عنه و الرد على من نازع في خلافته و لم يبال بوقوع الاجماع عليها و على من خرجوا عليه و نازعوه في الامر و رموه بما هو برأ منه و ذلك عملا بما صرّ عنه صلي الله عليه وسلم و هو اللهم و آل من والاه و عاد من عاده ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و لتأكد الذب عنه لكثرة اعدائه من بنی أمیة و الخوارج الذين بالغوا في سبّه و تنقيصه حتى على المنابر خصه الناظم بذلك و لهذا اشتغل جهابذة الحفاظ بسبّ فضائله رضی الله عنه نصحا للامة و نصرة للحق و من ثم قال احمد بن حنبل ما جاء لاحد من الفضائل ما جاء لعلی و قال اسماعيل القاضی و النسائی و ابو على النیسابوری لم يرد في حق احد من الصحابة بالاسانید الحسان اکثر ما ورد في حق علی و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه بشرح شعر مذکور گفته و قوله و الولاء بفتح الواو أی مواليه أی مناصرته و الذب عنه و الرد على من نازع في خلافته و لتأكد الذب عنه لكثرة اعدائه من بنی أمیة و الخوارج الذين بالغوا في سبّه و تنقيصه حتى على

المنابر خصّه النظام بذلك و لهذا اشتغل اكابر الحفاظ بنشر فضائله نصحاً لللامة و نصرة للحق و من ثم قال احمد ما جاء لاحد من الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی و عبد الوهاب شعراني در الواقع الانوار بترجمه احمد بن حنبل گفته و كان يعني احمد بن حنبل رضي الله عنه يقول لم يجيء لاحد من الصحابة في الفضائل ما جاء لعلی بن أبي طالب رضي الله عنه وشيخ بن عبد الله بن شيخ بن عبد الله العيدروس با علوی در كتاب العقد التبوی و السیر المصطفوی گفته و فضائله رضي الله عنه و كرم الله وجهه كثيرة عظيمة شهيرة حتى قال احمد ما جاء لاحد من الفضائل ما جاء لعلی و قال اسماعيل القاضی و النسائی و ابو على النیسابوری لم يرد في حق احد من الصحابة بالاسانید الحسان اکثر ما جاء في علی و کمال الدین بن فخر الدین جهمی در براهین قاطعه ترجمه صواعق گفته فصل دوم در فضائل على رضي الله عنه و آن کثير مشهورست چنانچه امام احمد رحمه الله گفته که در احادیث و اخبار فضائل هیچ کس مثل فضل على رضي الله عنه وارد نشده و اسماعيل قاضی و نسائی و ابو على نیسابوری گفته اند که این مقدار احادیث بالاسانید حسنہ که در حق على رضي الله عنه وارد شده در حق هیچ یک از اصحاب رضي الله عنهم وارد نشده انتهي و ملا مبارك در احسن الاخبار بترجمه صواعق گفته فصل سوم در بيان فضائل امير المؤمنین رضي الله عنه بدانکه احمد گفت آن مقدار آيات و احادیث که در فضیلت على رضي الله عنه مذکورست در فضیلت هیچ احدی از اصحاب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۶

رضي الله عنهم مذکور نیست و قاضی اسماعیل و نسائی و ابو یعلی نیسابوری گفته که بیشتر از فضائل على رضي الله عنه فضائل هیچ یکی از اصحاب رضي الله عنهم باسناد نیکو واقع نشد انتهي و محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری در صراط هوی؟؟؟ گفته قال احمد بن حنبل ما ورد لاحد من اصحاب التبی صلی الله عليه و سلم ما ورد لعلی رضي الله عنه اخرجه الحاکم و مزار محمد بدخشنانی در نزل الایران بما صح من مناقب اهل الیت الاطهار گفته الباب الاول فيما اختص به من المناقب اسد الله الغالب کرم الله وجهه و قال النسائی لم يرد في حق احد من الصحابة بالاسانید الجیاد اکثر مما جاء في حق على کرم الله وجهه و اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم من الفضائل ما ورد لعلی و نیز مرزا محمد بدخشنانی در مفتاح النجاة گفته قال النسائی لم يرد في حق احد من الصحابة بالاسانید الجیاد اکثر مما جاء في على رضي الله عنه و اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم من الفضائل ما ورد في على و شیخ عبد الحق در اسماء الرجال مشکأه بترجمه جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و له رضي الله عنه في كل باب مناقب و ما ثر اکثر من ان تحصی قال احمد بن حنبل رحمة الله ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم من الفضائل ما ورد لعلی رضي الله عنه اخرجه الحاکم و شاه ولی الله در ازاله الخلفاء گفته اخرجه الحاکم عن احمد بن حنبل قال ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم ما جاء لعلی بن أبي طالب رضي الله عنه و نیز ولی الله در قره العینین گفته باید دانست که امام احمد بن حنبل گفته است ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم من الفضائل ما جاء لعلی بن أبي طالب و مولوی ولی الله لکھنؤی در مرآة المؤمنین گفته قال في ازاله الخفاء بعد ما ذكر حديث ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم من الفضائل ما جاء لعلی بن أبي طالب رضي الله عنه الخ و فاضل رشید در حق میین گفته و از آنجلمه است آنچه صاحب صواعق در فصل ثانی از باب خامس می فرماید قال احمد ما جاء لاحد من الفضائل ما جاء لعلی و از آنجلمه است آنچه در همین فصل می فرماید قال اسماعیل القاضی و النسائی و ابو على النیسابوری لم يرد في حق واحد من الصحابة بالاسانید الحسان اکثر مما جاء في على و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته کسانی که احادیث لا- تعد و لا تحصی در شان امير المؤمنین على مرتضی اخراج نموده تصریح کرده باشند به اینکه هر قدر احادیث در شان ایشان وارد شده در حق دیگری از صحابه وارد نشده چنانکه در صواعق می فرماید و فضائله رضي الله عنه و کرم وجهه كثيرة عظيمة شهيرة حتى قال احمد ما جاء لاحد من الفضائل ما جاء لعلی و قال اسماعیل القاضی و النسائی و ابو على النیسابوری لم يرد في حق واحد من الصحابة بالاسانید الحسان اکثر مما جاء في على الخ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۷

ثم قال ابن تيمية اخزاء الله الثالث ان اكل الطير ليس فيه امر عظيم يناسب ان يجئ احب الخلق الى الله ليأكل معه فان اطعام الطعام مشروع للبر والفاجر وليس في ذلك زياده قربة لعند الله لهذا الاكل ولا معونه على مصلحة دين ولا دنيا فاي امر عظيم هنا يناسب جعل احب الخلق الى الله بفعله و اين كلام خرافت نظام در رکاكت و سخافت بذروه عليا رسیده است و صدور آن از شیخ الاسلام سینان بغايت بعيد بود لكن سبیش آنست که اهل سنت اگر چه از اکابر متكلمين اهل نحله خود بوده باشند همانا چون در قبال استدللات متینه اهل حق دست و پا گم می کنند و در لجه اندهاش و تحیر فرومی روند و هم عرق عصیتیشان بمالحظه فضائل جانب امير المؤمنین عليه السلام جوش می زند لا جرم بمفاد الغريق يتثبت بكل حشيش هر رطب و یابس را دست آویز خود می سازند و با بر از غرائب عجر و بجر نقد نصفت و حقیقت سنجی از دست خویش می بازنده بالجمله تفوہ باین معنی که اكل طیر امر عظیمی نبود که برای آن مجیء احب الخلق الى الله مناسب باشد نهایت غریبیست زیرا که پر ظاهرست که نزد تمامی عقلاً موائلت با عظام و کبرا دلیل شرفست فكيف موائلت با جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم که هیچ مسلمی در شرف عظیم بودن آن شک و ریب نخواهد آورد پس اگر جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم برای این شرف عظیم احب الخلق را بخواهد نهایت مناسبت دارد و از همین جاست که بوقت سماع دعای جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم درین واقعه حضرت عائشه مجتهده دعا کرد اللهم اجعله أبي و حفظه گفت اللهم اجعله سعد بن عبادة و بروايت دیگر اللهم اجعله رجالاً مَنْ هُنَّ شَرِيفٌ بِهِ وَ حِيرَتُمْ مَنْ رَبِّا يَدَ که مشروعیت اطعم طعام را که شیخ الاسلام افاده فرموده بما نحن فيه چه ربط است زیرا که کلام در اختیار برای موائلتست و از مشروعیت اطعم طعام برای هر بَرْ و فاجر لازم نمی آید که جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم برای شرف موائلت خود احب الخلق را اختیار نفرماید و نفی شیخ الاسلام زیادت قربت را بسوی خدا برای کسی که آن جانب او را برای موائلت اختیار فرماید خطای فاحش و کمال سوء ادب آن جانب و نفی مصلحت دین و دنیا از ان هم افحش زیرا که نزد هر عاقل روشنست که از تخصیص شخصی برای موائلت که شرف عظیمیست و طلب او بتکریر دعا و رد دیگران بر شاهدین این حال و سامعین این مقال کمال فضل آن شخص ظاهر می گردد و این مصلحتی عظیم از صالح دینست و اگر ازین همه در گذریم و حسب ارشاد شیخ الاسلام قبول کنیم که موائلت با آن جانب امری عظیم نیست و موجب زیادت قربت بسوی خدا هم نمی باشد و اعانت بر مصلحتی دینی و دنیاوی متصور نمی شود لکن معذلك طلب جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم برای آن احب الخلق را حرام یا مکروه هم نیست که قرینه وضع حدیث شود انصاف باید کرد و اعتساف را ترک باید داد اگر مثل این حدیث را در حق ابو بکر یا عمر شیوخ اهل سنت می تراشیدند آیا حضراتشان بقدح آن این کلام را بر زبان می آورند لا و الله هرگز متفوه بان نمی شدند بلکه از اعظم مفاسد و بزرگترین ماثر می شمردند و بكمال سلاطت لسان افاده می فرمودند که محض موائلت آن جانب با کسی دلیل افضلیت اوست چه جا که با دیگران موائلت نکردن و او را بالخصوص طلب نمودن و بغايت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۸

مناسب آمد که آن جانب احب الخلق الى الله را باین شرف مشرف فرموده بالجمله محض تعصب و عناد و تصلب و لداد ابن تيمیه را ملجاً کرده به اینکه بچنین شباهات رکیکه و وساوس سخیفه و تسویلات شیطانیه و هواجس ظلمانیه در صحت این حدیث صحیح و ثابت قدح می کند و در حقیقت خود را در معرض رسوایی و فضیحه می اندازد و معهذا در روایات شیعه ثابت شده است که طیر را جریئل از جنت آورده بود و در روایات اهل سنت هم این معنی ثابت است پس بنا بر این این شبه در کمال فساد و بطلان خواهد بود زیرا که اكل طیر جنت بلا شبه امر عظیمیست که مناسبست که احب الخلق الى الله بیاید و با رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم بخورد و این هم در غایت ظهورست که خوردن طعام جنت دلیل زیادت قربت اكل بسوی خداوند عالمست و هرگز خداوند عالم اطعم طعام جنت را برای هر بَرْ و فاجر مبذول نکرده است بلکه نزد اهل حق خوردن آن دلیل عصمت آکلست علامه مجلسی

طاب ثراه در حق اليقين می فرماید بدانکه از بعض احاديث شيعه ظاهر می شود که آن مرغ بریان جبرئيل از بهشت آورده بود و قرینه بر آن آنست که آن حضرت بان سخاوت و فتوت انس و غير او حاضران را شرييك نکرد و حصه بايشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنيا بغیر معصوم روانیست خوردن و بنا بر اين فضیلت آن حضرت در واقعه مضاعف می گردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو می تواند شد انتهی و این کلام علامه مجلسی طاب ثراه مؤیدست بحدیثی که آن را علامه اسعد بن ابراهیم بن الحسن الاربی در اربعین خود روایت کرده و هذه عبارته الحديث الثانی و العشرون

يرفعه عبد الله التنوخي الى صعصعة بن صوحان قال امطرت المدينه مطرا فخرج رسول الله صلي الله عليه وسلم ومعه ابو بكر و التحق به على فسروا مسیر فرحة بالمطر بعد جذب فرفع النبي صلي الله عليه وسلم طرفه الى السماء وقال اللهم اطعمنا شيئا من فاكهة الجنة فإذا هو برمانة تهوى من السماء فاخذها النبي صلي الله عليه وسلم ومضها حتى روی منها و ناولها علينا فمضها حتى روی منها و التفت الى أبي بكر وقال لولا انه لا يأكل من ثمار الجنة في الدنيا إلا نبی او وصیه لاطعمتك منها فقال ابو بكر هنیئا لك يا على بالجمله در حصول کمال قربت خداوند عالم برای اکل اطعمه جنت در دنيا شبه و ریبی نیست همانا اعراض و عدول و نکوص و نکول از آن عین معاندت حق حقيق بالقبولست و ابن تیمیه بعد ازین کلام کلامی بغايت لغو گفته که ما یا فراوان حیرتست حيث قال الرابع ان هذا الحديث ينافق مذهب الزافضه فأنهم يقولون ان النبي صلي الله عليه وسلم كان يعلم ان علينا احباب الخلق الى الله و انه جعله خليفه من بعده و هذا الحديث يدل على انه ما كان يعرف احباب الخلق الى الله نمى دانم شیخ الاسلام را چه بلا زده است که دیده بصیرتش در این مقام ادرارک واصحات و جلیات هم نمی کند و بسبب غشیان غشاوه عصیت و عناد و اشتغال نیران ضغائن و احقاد بعجائب هفوای و منکرات متقوه می شود لله اهل تسنن درین مقام در صدد حمایت شیخ الاسلام برآیند و ارشاد فرمایند که در این حدیث کدام لفظ دلالت دارد بر آنکه جناب رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم نمی دانست که احباب الخلق بسوی خدا کیست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۴۹

گفتن کلمه

الله ائتمی باحباب الخلق إليک

که هر گز باحدی از دلالات ثلاثة برين معنی دلالت ندارد و اهل لغت و عرف و شرع هرگز این مطلب را ازین کلام نمی فهمند بلکه اهل خبرت بیقین می دانند که جناب رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم می دانست که احباب الخلق الى الله جناب امير المؤمنین علیه السلامست و مراد باحباب الخلق در وقت دعا جناب امير علیه السلام بود و جز این نیست که طلب باین عنوان برای اظهار فضیلت آن جناب بود چنانچه این معنی را علامه ابن طلحه شافعی نیز در مطالب السؤول بکمال بلاغت و ممتازت بیان فرموده و انشاء الله تعالى عنقریب عبارتش بنظرت خواهد رسید و بحمد الله تعالى از بعض اخبار اهل حق چنان واضح می شود که خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص همین واقعه طیر ظاهر فرمود که نزد آن جناب پیش از دعا احباب الخلق متین بود و آن جناب امير المؤمنین علیه السلام را مصدق آن می دانست و اگر امير المؤمنین علیه السلام در مرّه ثالثه دعا بحضور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حاضر نمی شد آن جناب صراحة بنام نامی جناب امير المؤمنین علیه السلام دعا می فرمود و از خداوند آوردن آن جناب را می خواست جناب صدوق طاب ثراه در کتاب امالی می فرماید

حدثنا أبي ره قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبي هدبة قال رأيت انس بن مالك معصوبا بعصابة فسالته عنها فقال هي دعوة علي بن أبي طالب فقلت له و كيف يكون ذلك فقال كنت خادما لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاهدى الى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طائر مشوی فقال اللهم ائتمی باحباب خلقک إليک و الى يأكل معی هذا الطائر فجاء على فقلت له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عنک مشغول و احبت ان يكون رجلا من قومی فرفع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يده

الثانية فقال اللهم ائنني باب حلقك إليك و التي يأكل معى من هذا الطائر فجاء على فقلت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عنك مشغول و أحببت ان يكون رجلا من قومى فرفع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يده الثالثة فقال اللهم ائنني باب حلقك إليك و إلى يأكل معى من هذا الطائر فجاء على فقلت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عنك مشغول و أحببت ان يكون رجلا من قومى فرفع على صوته فقال وما يشغل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عنى فسمعه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال يا انس من هذا فقلت على بن أبي طالب قال ائذن له فلما دخل قال له يا على انى قد دعوت الله عز وجل ثلاث مرات ان يأتينى باب حلقه إليه و التي يأكل معى من هذا الطائر ولو لم تجيئنى في الثالثة لدعوت الله باسمك ان يأتينى بك فقال عليه السلام يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انى قد جئت ثلاث مرات كل ذلك يردني انس و يقول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عنك مشغول فقال لي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يا انس ما حملك على هذا فقلت يا رسول الله سمعت الدعوة فاحببت ان يكون رجلا من قومى فلما كان يوم الدار استشهادى على عليه السلام فكتمه فقال انى نسيته قال فرفع على عليه السلام يده

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۰

الى السيماء فقال اللهم ارم انسا بوضوح لا يסתרه من الناس ثم كشف العصابة عن رأسه فقال هذه دعوة على هذه دعوة على

پس محل کمال عجبست که چگونه شیخ الاسلام این حدیث را مناقض مذهب اهل حق می داند و علاوه بر غضب بصر از مدلولات الفاظ اصلا طرق این حدیث را که در کتب و اسفارشان مضبوطست بنظر نمی آرد هل هذا الـا رمى للـیهام فـی الظلام* و اتباع الوساوس و الهوا جس و الاوهام* و التمسک بشبهات او هن و او هی من الرـمـام و التشبـث بـتزـعـات اـرق و اـضعـف من طـرقـ الشـامـ* و گمان مبر که ابن تیمیه بر همین هفوایت و سقطات و عثرات اکتفا کرده باشد بلکه حضرت او بمزید و غرو و وحر چنان در گرداد عناد فرو رفته که از عود تشنج بر جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم هم نیندیشیده بی محابا در وادی تصدق و تفہیق دویله حيث قال الخامس ان یقال اما ان یکون النبی صلی الله عليه و سلم کان یعرف انى علیا احـبـ الخـلـقـ الـىـ اللهـ اوـ ماـ کـانـ یـعـرـفـ فـانـ کـانـ یـعـرـفـ ذـلـکـ کـانـ یـمـکـنـهـ انـ یـرـسلـ بـطـلـ کـماـ کـانـ یـطـلـ الـوـاحـدـ مـنـ اـصـحـابـ اوـ یـقـوـلـ اللـهـمـ اـئـنـیـ بـعـلـیـ فـانـ اـحـبـ الخـلـقـ إـلـیـکـ فـایـ حـاجـةـ إـلـیـ الدـعـاءـ وـ الـابـهـامـ فـیـ الدـعـاءـ وـ لـوـ سـمـیـ عـلـیـاـ لـاـسـتـرـاحـ اـنـسـ مـنـ الرـجـاءـ الـبـاطـلـ وـ لـمـ یـغـلـقـ الـبـابـ فـیـ وـجـهـ عـلـیـ وـ اـنـ کـانـ النـبـیـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـ وـ سـلـمـ لـمـ یـعـرـفـ ذـلـکـ بـطـلـ مـاـ یـدـعـونـهـ مـنـ کـوـنـهـ کـانـ یـعـرـفـ ذـلـکـ ثـمـ اـنـ فـیـ لـفـظـةـ اـحـبـ الخـلـقـ إـلـیـکـ وـ الـیـ فـکـیـفـ لـاـ یـعـرـفـ اـحـبـ الخـلـقـ إـلـیـهـ وـ مـثـلـ شـمـسـ آـشـکـارـتـ کـهـ اـیـنـ کـلـامـ جـالـبـ مـلـامـ وـ اـیـنـ وـجـهـ مـسـوـدـ وـ جـهـ شـیـخـ الـاسـلـامـ سـرـاسـرـ پـوـچـ وـ نـاـمـرـبـوـطـ وـ نـازـلـ بـسـوـیـ اـسـفـلـ دـرـکـاتـ هـبـوـطـتـ وـ نـزـدـ اـرـبـابـ فـهـمـ مـعـنـیـتـ کـهـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ اـحـبـ الخـلـقـ رـاـ کـهـ مـصـدـاقـ آـنـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـ السـلـامـ بـوـدـنـدـ مـیـ دـانـسـتـ لـکـ آـنـ جـنـابـ اـجـمـالـ وـ اـبـهـامـ رـاـ درـ دـعـاـ بـرـایـ اـیـنـ کـارـبـنـدـ شـدـ کـهـ تـاـ بـسـبـبـ آـمـدـنـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـ السـلـامـ وـ مـصـدـاقـ دـعـایـ آـنـ حـضـرـتـ شـدـنـ ظـاهـرـ شـوـدـ کـهـ غـيرـ آـنـ حـضـرـتـ مـصـدـاقـ اـیـنـ دـعـاـ نـمـیـ توـانـدـ شـدـ وـ حـقـ تـعـالـیـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـ السـلـامـ رـاـ مـصـدـاقـ اـحـبـ الخـلـقـ الـىـ اللهـ وـ رـسـوـلـ گـرـدـانـیـدـهـ نـهـ آـنـکـهـ آـنـ حـضـرـتـ اـزـ جـانـبـ خـودـ حـضـرـتـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـ السـلـامـ رـاـ اـحـبـ الخـلـقـ الـىـ اللهـ وـ رـسـوـلـ گـرـدـانـیـدـهـ وـ اـگـرـ اـیـنـ مـعـاـمـلـهـ نـمـیـ فـرـمـودـ وـ بـطـلـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـ السـلـامـ کـسـ مـیـ فـرـسـتـادـ وـ اـبـتـدـاءـ مـیـ فـرـمـودـ کـهـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـ السـلـامـ اـحـبـ الخـلـقـ الـىـ اللهـ وـ رـسـوـلـهـ اـزـ حـاـصـلـ نـمـیـ شـدـ وـ مـتـعـنـتـیـنـ وـ مـنـافـقـیـنـ وـ مـشـکـکـیـنـ رـاـ مـیـ رـسـیـدـ کـهـ تـعـنـتـاـ بـگـوـینـدـ کـهـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ اـزـ طـرفـ خـودـ آـنـ حـضـرـتـ رـاـ اـحـبـ الخـلـقـ الـىـ اللهـ وـ رـسـوـلـهـ گـفـتـهـ وـ نـهـایـتـ مـشـاـبـهـتـ اـیـنـ اـهـتمـامـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ درـ اـظـهـارـ اـحـبـيـتـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـ السـلـامـ بـکـمـالـ عـنـایـتـ اـنـبـیـاـ عـلـیـهـمـ السـلـامـ درـ اـظـهـارـ اـفـضـلـیـتـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ درـ رـوـزـ قـیـامـتـ درـ بـابـ شـفـاعـتـ کـهـ اوـلـاـ مـرـدـ بـخـدـمـتـ حـضـرـتـ آـدـمـ عـلـیـهـ السـلـامـ حـاضـرـ خـواـهـنـدـ شـدـ وـ درـخـواـسـتـ شـفـاعـتـ اـزـ آـنـ حـضـرـتـ خـواـهـنـدـ کـرـدـ وـ آـنـ حـضـرـتـ اـبـاـ اـزـ شـفـاعـتـ فـرـمـودـهـ حـوـالـهـ بـحـضـرـتـ اـبـرـاهـیـمـ عـلـیـهـ السـلـامـ خـواـهـنـدـ کـرـدـ وـ حـضـرـتـ

ابراهیم علیه السلام بحضور موسی و حضرت موسی بحضور عیسی و در آخر حضرت عیسی بجانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حواله خواهد کرد پس اگر او لا مردم حاضر خدمت جناب رسالت مآب می شدند و آن حضرت شفاعت می فرمود یا حضرت آدم او لا حواله آن حضرت می فرمود و سایط حضرت ابراهیم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۱

و موسی و عیسی علیهم السلام از میان بر می خواست اجلال هر یک مرتبه شفاعت را و تنصل از ان و مخصوصیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باز ظاهر نمی شد و در واقعه طیر هم سؤال جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مجی احبت الخلق را از خداوند عالم و تکریر دعا و رد شیخین کمال عظمت و جلالت مرتبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر و باهر کرد و بر تمامی مردم آشکار گردید که جز جناب امیر المؤمنین علیه السلام کسی احبت الخلق نیست و ثبوت این معنی برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جانب جناب احادیث است و معاذ الله من ذلك جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن را از جانب خود ثابت نفرموده است احمد بن عطاء الله اسکندری در لطائف المتن گفته اما المقدمة فاعلم ان الله سبحانه و تعالى لما أراد اتمام عموم نعمته و افاضة فيض رحمته و اقضى فضله العظيم ان يمّن على العباد بوجود معرفته و علم سبحانه و تعالى عجز عقول عموم العباد عن التلقى من ربوبیته جعل الانبياء والرسول لهم الاستعداد العام لقبول ما يرد من الهیته يتلقون منه بما اودع فيهم من سرّ خصوصیته و يلقون عنه جمعا للعباد على احادیثه فهم برازخ الانوار و معادن الاسرار رحمة مهداة و منّه مصفاة حرر اسرارهم في ازله من رقّ الاغیار و صانهم بوجود عنایته من الرکون الى الاشار لا يحبون الله ایاه ولا يعبدون ربّا سواه يلقى الروح من امره عليهم و يواصل الامداد بالتّایید إلیهم و ما زال فلك التّبّوء و الرسالة دائرة الى ان عاد الامر من حيث الابتداء و ختم بمن له كمال الاصطفاء و هو نبینا محمد صلی الله علیه و سلم هو السيد الكامل القائم الفاتح الخاتم نور الانوار و سرّ الاسرار و المبجل في هذه الدّار و في تلك الدّار وعلى المخلوقات اعلى المخلوقات منارا و اتهمهم فخارا دلّ على ذلك الكتاب المبين قال الله سبحانه و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

و من رحم به غيره فهو افضل من غيره و العالم كل موجود سوی الله تعالى و اما تفضیله على بنی آدم خصوصا فمن قوله صلی الله علیه و سلم ائمّی سید بنی آدم و لا فخر و اما تفضیله على آدم علیه السلام فمن قوله صلی الله علیه و سلم كنت نبیا و آدم بين الماء و الطین و من

قوله آدم فمن دونه من الانبياء يوم القيمة تحت لوانی و بقوله ائمّی اول شافع و ائمّی اول مشفع و انا اول من تنشق الارض عنه

و حدیث الشفاعة المشهور الذي اخبرنا به الشیخ الامام الحافظ بقیة المحدثین شرف الدین ابو محمد عبد المؤمن بن خلف بن أبي الحسن الدّمیاطی بقراءتی عليه او قرئ عليه وانا اسمع قال اخبرنا الشیخان الامام فخر الدّین و فخر القضاۃ ابو الفضل احمد بن محمد بن عبد العزیز الخطاب التمیمی و ابو التّقی صالح بن شجاع بن سید هم المدلّجی الکنانی قالا اخبرنا الشریف ابو المفاخر سعید بن الحسین بن محمد بن سعید العباسی المامونی قال اخبرنا ابو عبد الله الفراوی قال اخبرنا عبد الغافر الفارسی قال اخبرنا ابو احمد محمد بن عیسی بن عمرویه الجلودی قال اخبرنا ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه قال حدثنا ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری الیسابوری قال حدثنا ابو الرّیبع العتکی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۲

قال حدثنا حمّاد بن زید قال حدثنا معبد بن هلال الغنوی و حدثنا سعید بن منصور و اللّفظ له قال حدثنا حمّاد بن زید قال حدثنا معبد

بن هلال الغنوی قال انطلقنا الى انس بن مالک و تشفعنا بثابت فانتهينا إليه و هو يصلی الضحى فاستأذن لنا ثابت فدخلنا عليه و اجلس ثابت معه على سريره فقال له يا ابا حمزہ ان اخوانك من اهل البصرة يسألونك ان تحدثهم حديث الشفاعة قال حدثنا محمد صلی الله عليه و سلم قال إذا كان يوم القيمة ماج الناس بعضهم الى بعض فیأتون آدم صلی الله عليه و سلم فيقولون اشفع لذریتك فيقول لست لها و لكن عليكم بابراهیم عليه السلام فانه خليل الله فیأتون ابراهیم عليه السلام فيقول لست لها و لكن عليکم بموسى عليه السلام فانه کليم الله فیأتون موسى فيقول لست لها و لكن عليکم بعیسی عليه السلام فانه روح الله و کلمته فیأتون عیسی عليه السلام فيقول لست لها و لكن عليکم بمحمد صلی الله عليه و سلم فیأتونی فاقول أنا لها فأنطلق فأستأذن على ربی فيؤذن لي فأقوم بين يديه فأحمدہ بمحمد لا اقدر عليه الا ان يلهمنی الله عز وجل ثم اخر له ساجدا فيقال لي يا محمد ارفع راسک و قل نسمع لك و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول ربی امّتی فيقال انطلق فمن كان في قلبه مثقال حبة من برة او شعيرة من ایمان فأخرجه منها فأنطلق فأفعل ثم أرجع الى ربی فأحمدہ بتلك المحامد ثم اخر له ساجدا فيقال لي يا محمد ارفع راسک و قل نسمع لك و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول امّتی فيقال انطلق فمن كان في قلبه ادنی من مثقال حبة من خردل من الایمان فأخرجه من النار فأنطلق فأفعل

هذا حديث انس العذی انبأنا به فخرجنا من عنده فلماً كنا بظهور الجبانة قلنا لو دخلنا الى الحسن نسلم عليه و هو مستخف في دار أبي خلیفة فدخلنا و سلمنا عليه قلنا له يا ابا سعید خرجنا من عند اخيک أبی حمزہ فلم نسمع بمثل حديث حدثنا به في الشفاعة قال هیه فحدّثناه الحديث فقال هیه قلنا ما زادنا قال قد حدثنا به من مذعشرين سنة و هو يومئذ جمع و لقد ترك شيئا ما ادری انسی الشیخ أم کره ان يحدّثکم به قلنا له حدثنا فضحک و قال خلق الانسان من عجلٍ
ما ذكرت لكم هذا الا و انا اريد ان احدّثکموه ثم قال ارجع الى ربی في الرابعة فاحمدہ بتلك المحامد فاخر له ساجدا فيقول لي مثل ما قال في الاول فاقول يا رب ائذن لي فيمن قال لا الله الا الله قال ليس ذلك لك او قال ليس ذلك إليک و لكن و عزّتی و کبریائی و عظمتی لاخرج من النار من قال لا الله الا الله فاشهد على الحسن انه حدثنا به انه سمع انس بن مالک قراءة قبل عشرين سنة و هو يومئذ جمع فانظر رحمک الله ما تضمنه هذا الحديث من فخامة قدره صلی الله عليه و سلم و جلاله امره و ان اکابر الرسل و الانبياء لم ينزاووه في هذه الرتبة التي هي مختصیة به و هي الشفاعة العامیة في كل من ضمّه المحسّر فان قلت بما بال آدم احال على نوح في حديث و على ابراهیم في هذا و دل نوح

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۳

على ابراهیم و ابراهیم على موسی و عیسی على محمد صلی الله عليه و سلم و لم تكن الدلالة على محمد صلی الله عليه و سلم من الاول فاعلم انه لو وقعت الدلالة على رسول الله صلی الله عليه و سلم من الاول لم يتبيّن من نفس هذا الحديث ان غيره لا يكون له هذه الرتبة فاراد الله سبحانه و تعالى ان يدل كل واحد على من بعده و كل واحد يقول لست لها مسلما للرتبة غير مدح لها حتى اتوا عیسی عليه السلام فدل على رسول الله صلی الله عليه و سلم فقال انا لها اما قول ابن تیمیه و لو سمی علينا لاستراح انس من الرجاء الباطل و لم يغلق الباب في وجهه على پس عین تشنج و تقطيع فعل جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلمست و جز ابن تیمیه که باکی بازای جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم ندارد کرا تابست که متفوّه باآن شود على الجمله در کمال ظهورست که وزر و وبال رجائی باطل و خیال محال انس برگردان خود اوست که چرا قلت توجه بمراتب جناب امیر المؤمنین علیه السلام داشت و بسبب آن ندانست که جز آن جناب کدام کس احب الخلق خواهد بود و همچنین عقاب رد و غلق باب که منشأش حسب تصريح خودش حسد و عناد با جناب ابو ترابست و هرگز احدی از عقلا تجویز نخواهد کرد که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم را می بایست که بخيال رجائی باطل انس تفویت مصلحت خود فرماید و اگر فتح باب این گونه ایرادات کردهاید بادی بدا ایراد عظیم بر خود حق تعالی وارد می گردد که چرا آیات مشابهات را نازل فرمود که ارباب زیغ بسبب آن گمراه

شدند و اگر تفصیل و تبیین می کرد این مفسدتها بر پا نمی شد الی غير ذلک من الطامات العظیمة و الرزايا الجسیمة پس هر چند این تیمیه بکمال سرور دل بر این ایراد نهاده بزعم خود داد افحام اهل حق داده لکن فی الحقيقة تائید عظیم معاندین دین اسلام و معارضین رب منعام نموده حمایت بلیغ این زرافه اغثام نموده فمثله فی هذا الباب* کمثل هارب من المطر وقف تحت المیزاب* و اللہ الموفق لتمیز الباطل من الصواب* و تزییل القشر من الباب

رد قدح اعور واسطی در حدیث طیر

و اعور ابتر که عالمی را بتعصبات و هفوّات صریحه العار و العوار تیر و تار ساخته نیز بتقلید غیر سدید ابن تیمیه المستحق لکل تعنیف و تهدید اقدام بربن جسارت صریحه الانشام و وقاحت جالبه لاشد الملام نموده چنانچه در رساله که بجواب اهل حق نوشته می سراید و منها حدیث الطائر

المنسوب الى انس بن مالک* خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اتی رجل الى النبی صلی الله علیه و سلم بطائر مشوی فقال اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک یاکل منه و کان انس فی الباب فجاء علی رضی الله عنہ ثلث مرات و انس یردہ فبصق علیه فبرص من فرقه الی قدمه

و الجواب من وجوه الاول نقول هذا حدیث مکذوب الثاني نقول مردود لأنهم يدعون ان انسا کذب ثلث مرات فی مقام واحد فترت شهادته الثالث نسلم صحته و نقول معنی احب خلقک یاکل منه الذی احیت ان یاکل منه حيث کتبته رزقا له لا ما یعنیه الرافضه ان علیها احبت الى الله فانه یلزم من ذلک ان یكون احبت من النبی صلی الله علیه و سلم و هو ظاهر البطلان و این وجوه ثلاثة اعور افجر که برای ترویج ارواح ثلاثة بر زبان آورده صریحه البطلان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۴

و در نهایت فظاعت و هوانست وجه اوّل محض دعوى مکذوبیت حدیث بلا-شاهد و بینه و بلا-دلیل محض ازلال و اصلال و تضليلست و اگر صرف همین لفظ برای رد احادیث کافی و وافی باشد پس جمیع احادیث و آثار بهمین کلمه که هر کس قادر بر اجرای آن بر زیانست باطل توانکرد و اما وجه ثانی پس بطلان آن از ما سبق باوضح بیان دانستی و دریافتی که نهایت شناعت آن بمرتبه رسیده که مخاطب از ذکر آن در متن دم درکشیده و کذا الكابلي و غیره من متکلمی انسیه و لکن مخاطب را چون صبر و قرار بر عدم ذکر آن هم دست نداده و ذکر آن را از طرف خود و از طرف اسلاف خود فظیع و شنیع دانسته ناچار آن را بنواصیب منسوب ساخته و در حقیقت ناصیحت اعور بوجه بلیغ ظاهر کرده اما وجه ثالث پس بطلان آن بدلالل زاهره و براهین قاهره بعون الله المنعام در ما بعدی می شنوی فربیص و قال فی التوضیح الانور بالحجج الواردة لدفع شبه الاعور و اما الثالث فلاننا لا نسلم لنروم ما توھمه ممیا ارادوه فان المعنی به کما سبق احبت من یاتی النبی صلی الله علیه و سلم و النبی لیس ممین یاتی فكيف یلزم ان یکون احبت منه علی ذلک التقدیر بل انما یلزم ذلک علی تاویله الفاسد و قوله الوھمی الكاسد من ان معنی احبت خلقک یاکل معی

الذی احیت ان یاکل منه حيث کتبته رزقا له لانه صلی الله علیه و سلم اکل منه و کتب رزقا له ما اعمی قلب الخارجی الخارج عن طریق الصواب و الابتر الناصبی الهارب عن المطر الجالس تحت المیزاب

قدح قاضی سنا الله پانی پتی در حدیث طیر ورد او

و از بداع معجبه و لطائف مطربه آنست که قاضی سناء الله پانی پتی که از مشاهیر علمای متاخرین سنتیه است و حسب افاده مخاطب

کما فی اتحاف النباء بیهقی وقت می باشد نظری بافادات اکابر اعلام در باب این حديث شریف نفرموده بتقلید کابلی عنیف آن را عرضه قدح و جرح وانموده در مقام جواب اعاجیب طامات نگاشته خویش را از تفووه باضاحیک و خزعبلات بازنداشته چنانچه در سیف مسلول گفته چهارم

حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم طائر قد طبخ له فقال اللہم ائنی باحّ النّاس إلیک يأكل معی فجاء علی فاکله رواه الترمذی شمس الدین ابو عبد اللہ محمد بن احمد ذهیبی در تلخیص گفته من از زمانی طویل می دانستم حدیث طیر را که حاکم در مستدرک آورده نیک نکرده پس چون تعلیقات آن کردم دانستم قول محدثین را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و شمس الدین جزری تصریح کرده است بوضع این حدیث و نیز این حدیث بر امامت دلالت ندارد كما لا يخفی و مراد از احب النّاس من احّ النّاس إلیک

ست کما فی قولهم فلان اعقل النّاس و يحتمل که دیگر خلفا در آن وقت حاضر نباشند و این چنین حدیث در حق عباس رضی الله عنہ نیز وارد شده

روی ابن عساکر من طریق السکبی عن دحیه قال قدمت من الشام و اهدیت الى النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاکھه یابسہ من فستق و لوز و کعک فقال اللہم ائنی باحّ اهلی إلیک يأكل معی فطلع العباس فقال يا عم فجلس و اكل لكن سند واه انتهی این بزرگ با آنکه بمراتب عالیه جسارت و تهور مخاطب عظیم التهوك نمی رسد و بعض جاها گونه تتبھی هم اختیار می کند در این جا راه همان تقليد کابلی سلیط با زیادی تخلیط و تخییط

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۵

سپرده بايراد خرافات و جزافات او رونق انصاف و نقد و محدثیت مزعومی مقلدینش ربوده بادی بدا تقليد کابلی تبدیل احّ الخلق باحّ النّاس نموده و با وصف آنکه خودش تصریح کرده که این حدیث شریف را ترمذی روایت کرده باز بلا التفات بان در صدد اثبات کذب و وضع آن بنقل حاصل قول ذهیبی در تلخیص گراییده و در عبارت تلخیص چون لم یجسر را لم یحسن گمان کرده بسبب این وهم در گرداب تحریف و تصحیف افتاده و هم بسبب ترجمه کردن جمله رایت القول من الموضوعات التي فيه باین الفاظ دانستم قول محدثین که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب داد کمال حسن فهم داده و باز نسبت حکم بوضع آن به شمس الدین جزری بلا ذکر کتاب نموده راه اغفال و اهمال بتقلید خواجه خود پیموده و در نفی دلالت حدیث شریف بر ادامت بر محض دعوا و ایراد کلمه كما لا يخفی که هر کس بجواب هر دلیلی می تواند گفت اکتفا نموده و با وصف انهماک و اغراق در اثبات وضع و کذب حدیث شریف حتما و جزما ادعا کرده که مراد از احب النّاس من احّ النّاس إلیک

ست حال آنکه هر گاه بزعم او این حدیث موضوع است پس حتمیت این اراده از کجا ثابت تو انکرد می بایست که از منافات مقدوح بودن حدیث با حتمیت مراد بودن من احّ النّاس می اندیشید و این تاویل علیل را بطور احتمال ذکر می کرد و پانی پتی بعد قطع و جزم باین تاویل علیل احتمال کثیر الاختلال عدم حضور دیگر خلفا نیز ذکر کرده و از غرابت آن و ظهور بطلان آن بروایت نسانی و غیر او کما سیاتی انشاء اللہ تعالی حسابی بر نداشته و با این مکابرات و مجازفات فظیعه بمفاد زاد فی الطنبور نغمہ بر کابلی و این تیمیه و اعور و جمیع من تقدم در مجادله و مکابرہ گوی سبق برده حدیثی که وضاعین برای خوشامد جائزین عباسیه بمقابله حدیث طیر وضع کرده اند وارد کرده مقابله یوقايت و درر با خرف و حجر خواسته و از آنجا که ظلمت را در قبال نور قیامی نیست بحمد اللہ تعالی خودش بالجای حق سند آن حدیث موضوع را واهی وانموده کمال بطلان این معارضه و مقابله سریعه الانحلال و نهایت سخافت خود در ایراد آن با این حال ظاهر کرده اهل حق را از مؤنت رد و ابطال و اظهار اختلال آن فارغ البال ساخته و از طرائف

امور و عجائب عصور و غرائب دهور آنست که فاضل معاصر جسور که متکلم پر مغور و متغطس فخورست با آن همه بلند پروازی و تکبر و غنج و دلال و اظهار نهایت حذق و مهارت و کمال بلاف و گزار و اعتساف و جزاف کابلی و مخاطب رئیس الاسراف گول خورده آهنگ قدر صحّت و ثبوت حدیث طیر برداشته ابداء غایت توغل و تدرّب و تغلغل خود در فن حدیث و اطلاع بر تحقیقات و تنصیصات حذاق مهره ساخته در منتهی الکلام می‌سراید چون امثال این احادیث یعنی احادیث امامت ابی بکر در صلاة که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین ملازمین صحبت خاتم النبیین و اهل بیت طاهرین راوی آن باشند و بتواتره و استفاضه رسند بحدّی که قاطع نزاع منازعین در مجمع مهاجرین و انصار شوند و بمرتبه استدلال جناب مرتضوی و حضرت زبیر فائز شوند برای استحقاق صدیق و تائید خلافتش بکار نیایند پس از خبر طیر که پای صحّت و ثباتش هم در هواست و حدیث انا مدینه العلم و علیٰ بابها

دروازه مقصود شیعه نمی‌گشاید و چگونه مفید مدعای مخالفین شود حال آنکه امامت را در حقیقت اصل الاصول گردانیده‌اند و هزاران بار گفته‌اند که غیر روایات متواتره درین باب زنهار بکار نمی‌آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروع می‌دانند اختی و این کلام شامت انجام آنچنانست که احدی را از ارباب عقول و احلام در سخافت و رکاکت و وهن آن شبّه بوده باشد سبحان الله احادیث موضوعه

عیقات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۶

جان نثاران اوّل را که این قابلیت پیدا شد که بادنی مراتب ثبوت برسد پس تا باستفاضه و تواتر چه رسدهان اگر بعكس موضوع و قلب مشروع وضع را صحّت و خمول را شهرت و منكريت را استفاضه و بطلان را تواتر نامیده آید شاید دعوی فاضل معاصر حقیقی هم رساند ورنه در صورتی که این اخبار حرافت آثار را بر میزان نقد و اعتبار برکشند جز آنکه هباءً منشوراً و کان لم یکُنْ شَيئاً مَذْكُوراً

گردد اصلیتی برای آن بدست نمی‌آید و اما ادله امامت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام پس هر کسی که تتبع کتب و اسفار ائمہ کبار و اساطین احبار اهل خلاف نموده است می‌داند که بکدام حد استحکام و متانت و استحصان و حصان و وثوق و رزانت و تحقق و رصانت رسیده است که ابداً قدرقاد حادین و جرح جارحین و جحد جاحدین و عناد معاندین را اثری در آن پیدا نمی‌شود و از همین جاست که نزد ناظر بصیر و ماهر خیر بلند پروازی فاضل معاصر در باب حدیث طیر محض باد پیمای و صرف اتباع هوی و ایثار تبار و تبابست و احتجاج و استدلال اهل حق بان در نهایت صحّت و کمال قوت و عین حق و صواب و چگونه در ثبوت و تحقق این حدیث شریف و بطلان مزعوم جاحد عنیف ریبی پیرامون خاطر عاقل رسد حال آنکه اجله ارکان دین و اکابر اساطین متنسین و اعظم فقهای بارعین و افاحم منهای؟؟؟ تابعین و معاريف صحابه راشدین ملازمین صحبت خاتم النبیین بلکه راس و رئیس اهلیت طاهرین خود جناب امیر المؤمنین علیه و علی اخیه و اهل بیته الاطیبین سلام الله رب العالمین روایت فرموده‌اند و صحّت آن چنان محققست که جمعی از علمای اعلام و محققین عظام بان تصریح کرده‌اند بلکه پایه صحّت و ثباتش چنان منع ست که در زمان مامون عباسی قاطع نزاع منازعین در مجمع فقهای کابرین آمده بلکه در واقعه شوری بمرتبه استدلال جناب مرتضوی فائز شده و بمحل تسلیم زبیر و طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن أبي وقاص رسیده بلکه بدرجه احتجاج عمرو بن عاص بر معاویه معتاصل نیز مترقبی گردیده و چگونه قابل احتجاج و استدلال اهل حق اقیال بر ارباب تسویل و ازلال نشود حال آنکه جمهور اهل سنت امامت را از فروع می‌دانند و بنا بر این لازمشان خواهد بود که اگر چه غیر متواتر بوده باشد بمفاد آن اذعان نمایند و بتسلیم و تصدیق آن گرایند فکیف که متواتر بودنش نزد اهل حق مقطوع است بالیقین و تواتر آن از افادات حذاق محققین و سبق منقدین و نقاد متنسین بلکه مساوات آن با آیه کتاب مین از کلام شاه صاحب رئیس المحدثین نیز ظاهرست و متنسین فظهر بحمد الله تعالیٰ لکل عاقل بالخصوص ان حدیث الطیر حدیث ذو بنیان مرصوص* حری بکمال الاذعان من بین النصوص* فمن رام

العدول عنه و النكوص* و اصبح يحيد عنه و يلوص* فهو في دينه لا بدّ مغمومص* و حظه من العلم و اليقين موکوس منقوص و جناح فهمه و حدسه مكسور مقصوص* و بناء عقله و دركه مقوّض مفروض* قد غلبه الشيطان فباض و فرخ في صدره المخصوص* و استحوذ عليه الجهل فهو يخوض في لحج الطغيان و يغوص*

تخطئ شاهصاحب از دلالت حديث طير بر افضلیت و امامت أمیر المؤمنین (ع) وردّ او

قوله و معهذا مفید مدعى هم نیست اقول مخاطب عمدة الكبراء اولاً در وادی تحقیر و ازراء فضل وصی سرور هر دو سرا عليه و آله السلام ما اتصل السیر بالسری قدم تقدّم و اعترا گذاشته اعلام انواع تلمیع و تسویل و اقسام ازلال و تضليل بر افراشته و بربن جسارت عظمی و خسارت کبری اقتصار نورزیده از نهایت آزم و حیاگر و منع بودن این حديث شریف مفید مدعی گردیده مستحق عذر و ملام اولی العقول

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۷

والاحلام و ارباب بصائر و افهams گردیده و على الجمله فطاعت و هوان این منع ظاهر البطلان بر اصحاب اذهان واضح و مستبين و استدلال اهل حق و ايقان باين حديث رفيع الشأن منيع المكان باقصای مرتبه رزين و متین و منتهای درجه حصيف و رصينست بيانه ان عليا عليه السلام حسب دلالة الحديث الشريف احب جميع الخلق الى الله تعالى او الى رسوله و كل من كان احب الخلق الى الله تعالى و رسوله فهو افضل من جميع الخلق عند الله و رسوله و كل من كان افضل من جميع الخلق عند الله و رسوله فهو متعین للخلافة عند الله و رسوله فينتيج ان عليا عليه السلام متعین للخلافة عند الله و رسوله اما اينكه احبيت مستلزم افضلیت پس نهایت ظاهرست ليكن بخوف انکار متعتیفين و مکابره جاحدين اثبات آن از افادات و تصريحات اکابر اعلام و اساطین محققین فخام می فایم و حظ وافر از ایضاح محبت و اتمام حجت می ربایم فاضل قسطلانی در مواهب لدیه گفته فان قلت من اعتقاد فى الخلفاء الاربعه الافضلية على الترتيب المعلوم و لكن محبتته لبعضهم تكون اکثر هل يكون آثما به أم لا اجاب شیخ الاسلام الولی بن العرّاقی ان المحبّة قد تكون لامر دینی و قد تكون لامر دنیوی فالمحبّة الدينیة لازمه للافضلية فمن كان افضل كانت محبتته الدينیة له اکثر فمتى اعتقمنا فى واحد منهم انه افضل ثم احینا غيره من جهة الدين اکثر كان تناقضا نعم ان احینا غير افضل اکثر من محبّة افضل لامر دنیوی كفرابة و احسان و نحوه فلا تناقض في ذلك و لا امتناع فمن اعترف بان افضل هذه الامة بعد نبیها ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم على لكنه احب عليا اکثر من ابی بکر مثلا فان كانت المحبّة المذکورة محبّة دینیة فلا معنى لذلك إذ المحبّة الدينیة لازمه للافضلية كما قررناه وهذا لم يعترض بافضلیة ابی بکر الـ بلسانه و اما بقبليه فهو مفضل لعلى لكونه يحبه محبّة دینیة زائدة على محبّة ابی بکر و هذا لا يجوز و ان كانت المحبّة المذکورة محبّة دنیویه لكونه من ذریة على او لغير ذلك من المعانی فلا امتناع فيه و الله اعلم ازین کلام پر ظاهرست که احبيت شخصیت مستلزم افضلیت اوست هر گاه محبت دینی باشد و پر ظاهرست که محبت خدا و رسول دینی می باشد نه دنیوی پس هر که نزدشان احب باشد لابد افضل خواهد بود و عبد الوهاب بن على سبکی در طبقات فقهای شافعیه گفته محمد بن احمد بن نصر الشیخ الامام ابو جعفر الترمذی شیخ الشافعیه بالعراق قبل ابن شریح رحل و سمع یحیی بن بکیر و یوسف بن عدی و ابراهیم بن المنذر العرامی و القواریری و طبقتهم روی عنہ عبد الباقی و احمد بن کامل و ابو القاسم الطبرانی و غيرهم تفقهه على اصحاب الشافعی و كان اماما زاهدا ورعا قانعا بالیسیر حکی ابو اسحاق ابراهیم بن السری الزجاج انه كان مجری عليه في الشهر اربعه دراهم قال و كان لا يسأل احدا شيئا و قال محمد موسی بن حماد اخبرني انه تقوت بضعة عشر يوما بخمس حبات وقال ولم اکن املک غيرها فاشترت بها لفتا و كنت اکل منه قال احمد بن کامل لم يكن للشافعیه بالعراق ارأس منه و لا اورع و لا اکثر نقا و قال الدارقطنی ثقة مامون ناسک توقي ابو جعفر في المحرّم سنة خمس و تسعين و مائتين وقد کمل اربعا و تسعين سنة و نقل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۸

انه اختلط في آخر عمره و له كتاب في المقالات سماه كتاب اختلاف اهل الصّيلوه في الاصول وقف عليه ابن الصّلاح و انتفى منه فقال و من خطّه نقلت انّ ابا جعفر قلّ ما تعرّض في هذا الكتاب لما يختار هو و انه روى في اوله حديث تفترق امتى على ثلث و سبعين فرقه عن أبي بكر بن أبي شيبة

و انه بالغ في الرّد على من فضل الغنى على الفقير و انه نقل انّ فرقه من الشّيعة قالوا ابو بكر و عمر افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم غير انّ عليا احب إلينا قال ابو جعفر فلحقوا باهل البدع حيث ابتدعوا خلاف من مضى این عبارت نيز دلالت صریحه دارد بر آنکه احییت غیر افضل وجھی از جواز ندارد و از آثار علوّ حق آنست که دلالت احییت بر افضلیت از نصوص صریحه والد ماجد مخاطب که نزدش آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی می باشد ظاهرست چنانچه حضرت او در ازاله الخفا که نهایت مدح و اطرای آن سابقان از زبان مخاطب شنیدی گفته در ذکر افضلیت شیخین گفته اما افضلیت ایشان مطلقا بدون اعتبار چیزی و آن مهمست راجع بیکی از خصائص اربع پس ثابتست باحدیث بسیار از ان جمله حديث عمرو بن العاص و آن چهل دو مست از احادیث این مسلک

عن عمرو بن العاص ان النّبی صلی الله علیه و سلم بعنه علی جیش ذات السّلاسل فقلت أی النّاس احب إلیک قال عائشة فقلت من الرجال فقال ابوها قلت ثم من قال عمر بن الخطاب

و آن کنایه است از افضلیت مطلقا انتهی و نیز در جای دیگر در ازاله الخفا گفته از ضروریات دینست که مقصود از عبادات و طاعات و اشغال صوفیه و غیر آن نیست الا حصول متزلت نزدیک خدای تعالی و انبیا فاضل نشدنند بر غیر خویش و اولیا بهتر نشدنند از غیر خود بجهت متزلت عند الله و شیخین احب بودند از سائر صحابه نزدیک آن حضرت پس احق بالخلافه باشند اما مقدمه اولی پس بجهت حديث مستفیض از عائشہ قیل لها أی اصحاب النّبی صلی الله علیه و سلم کان احب إلیه قال ابو بکر ثم عمر و از عمرو بن العاص قال عائشة و من الرجال ابوها ثم عمر و از انس مثله و مراد از حب اینجا حب مقاربست در متزلت بدلیل قول عائشہ لو کان مستخلفا لاستخلف ابا بکر ثم عمر مقدمه ثانیه از ان جهت که آن حضرت صلی الله و سلم نطق بهوی نمی کند حب او خصوصا از جهت کمال هوی نیست پس احییت دلالت می کند بر بر افضلیت شیخین انتهی پس ازین بیان بدیع العنوان والد ماجد مخاطب عالیشان ثابت گردید که احییت مستلزم افضلیت است و مجال نیست که متعصبین و متعسیین بعد ازین راه انکار و اضطراب پویند و خرافات و هفوایت شنیعه در ابطال این امر واضح گویند و نیز ولی الله در قرء العینین در بیان وجوه داله بر افضلیت شیخین گفته نوع پائزدهم احب بودن صدیق از سائر صحابه از حديث عائشہ عن عمر بن الخطاب قال ابو بکر سیدنا و خیرنا و احبابنا الى رسول الله صلی الله علیه و سلم اخرجه الترمذی و از حديث ابن عباس عن عمر فی قصه البیعه نحوه روای البخاری این عبارت هم دلالت صریحه دارد برینکه احب افضلست و از عجائب آنست که حسب افاده خود مخاطب نیز مطلوب و مرام اهل حق کرام در نهایت وضوح و ظهورست مجموع فتاوی مخاطب مذکورست فائدہ کثرت محبت دینی دو معنی دارد اول آنکه در محبوب خود زیادتی امور دیتیه را معتقد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۵۹

شود این معنی البته مستلزم اعتقاد افضلیتست دوم آنکه این کس را از محبوب نفعی عظیم دینی رسیده است که از غیر او نرسیده و این معنی مستلزم اعتقاد افضلیت نیست زیرا که هر مرید را با شیخ خود و تلمیذ را با استاد خود کثرت محبت باین معنی می باشد حال آنکه معتقد تفضیلش نمی گردد انتهی و چون ظاهرست که محبت خدا و رسول از قسم ثانی نیست پس از قسم اول باشد و قسم اول حسب افاده خود مخاطب اصیل مثبت تفضیلست پس افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب احییت آن حضرت حسب افاده مخاطب باهر هم نهایت واضح و ظاهرست و از افادات دیگر اساطین محققین سنیه نیز دلالت احییت بر افضلیت ظاهرست ابو حامد محمد بن محمد غزالی در احیاء العلوم گفته بیان محبة الله للعبد و معناها اعلم ان شواهد القرآن متظاهرة على ان

الله تعالى يحب عبده فلا بد من معرفة معنى ذلك و لنقدم الشواهد على محبته فقد قال الله تعالى **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**
وقال تعالى إن الله يحب الدين يقاتلون في سبيله صفا
وقال تعالى إن الله يحب التوابين
و يحب المتطهرين

ولذلك رد سبحانه على من ادعى انه حبيب الله فقال قل فلما يعذبكم بذنبكم وقد روى انس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
إذا احب الله تعالى عبدا لم يضره ذنب والتائب من الذنب كمن لا ذنب له ثم تلى ان الله يحب التوابين
و معناه انه إذا احبه تاب عليه قبل الموت فلم تضره الذنوب الماضية و ان كثرت كما لا يضر الكفر الماضى بعد الاسلام وقد اشترط
الله تعالى للمحبة غفران الذنب فقال إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله و يغفر لكم ذنبكم وقال رسول الله صلى الله عليه
و سلم ان الله تعالى يعطى الدنيا من يحب و من لا يحب ولا يعطى الايمان الا من يحب
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تواضع لله رفعه الله و من تكبر وضعه الله و من اكثر ذكر الله احبه الله
وقال عليه السلام قال الله تعالى لا يزال العبد يتقرب الى بالنهاية فادا احبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر
به الحديث

وقال زيد بن اسلم ان الله ليحب العبد حتى يبلغ من حبه له ان يقول اعمل ما شئت فقد غفرت لك و ما ورد من الفاظ المحبة خارج
عن الحصر وقد ذكرنا ان محبة العبد لله تعالى حقيقة و ليست بمجاز إذ المحبة في وضع اللسان عبارة عن ميل النفس إلى الشيء
المواافق والمشيق عبارة عن الميل الغالب المفترض وقد بينا ان الاحسان موافق للنفس والجمال موافق ايضا و ان الجمال والاحسان تارة
يدرك بالبصر وتارة يدرك بال بصيرة و الحب يتبع كل واحد منها فلا يختص بالبصر فاما حب الله للعبد فلا يمكن ان يكون بهذا
المعنى اصلا بل الاسامي كلها إذا اطلق على الله تعالى وعلى غير الله لم تطلق عليهم بمعنى واحد اصلا حتى ان اسم الوجود الذي
هو اعم الاسماء اشتراكا لا- يشمل الخالق والخلق على وجه واحد بل كل ما سوى الله تعالى فوجوده مستفاد من وجود الله تعالى
فالوجود التابع لا يكون مساويا للوجود المتبوع و انما الاستواء في اطلاق الاسم نظيره اشتراك الفرس والشجر في اسم الجسم إذ معنى
الجسمية و حقائقها متشابهة فيهما من غير استحقاق احدهما لان يكون فيه اصلا فليست الجسمية لاحدهما مستفادة من الآخر و ليس
كذلك اسم الوجود لله و لخلقه و هذا التباعد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۰

في سائر الاسامي اظهر كالعلم والارادة والقدرة وغيرها فكل ذلك لا يشبه فيه الخالق الخلق واضع اللغة انما وضع هذه الاسامي
اولا للخلق فان الخلق اسبق الى العقول والافهام من الخالق فكان استعمالها في حق الخالق بطريق الاستعارة والتجرز والنقل والمحبة
في وضع اللسان عبارة عن ميل النفس الى موافق ملائم و هذا انما يتصور في نفس ناقصة فالله ما يوافقها فتستفيد بنيله كمالا فلتلتذبنيله
و هذا مجال على الله تعالى فان كل كمال و جمال و بهاء و جلال ممكن في حق الالهية فهو حاضر و حاصل و واجب الحصول ابدا و
ازلا و لا- يتصور تجده و لا- زواله فلا- يكون له الى غيره نظر من حيث انه غيره بل نظره الى ذاته و افعاله فقط و ليس في الوجود الا
ذاته و افعاله و لذلك قال الشيخ ابو سعيد الميهني رحمه الله تعالى لما قرئ عليه قوله تعالى **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**

فقال بحق يحبهم فانه ليس يحب الا- نفسه على معنى انه الكل و ان ليس في الوجود غيره فمن لا- يحب الا- نفسه و افعال نفسه و
تصانيف نفسه فلا يجاوز حبه ذاته و توابع ذاته من حيث هي متعلقة بذاته فهو إذا لا يحب الا نفسه و ما ورد من الالفاظ في حبه لعباده
 فهو مأول و يرجع معناه الى كشف الحجاب عن قلبه حتى يراه بقلبه و الى تمكينه اياه من القرب منه و الى ارادته ذلك به في الازل
فحبه لمن احبه ازلی مهما اضيف الى الارادة الازلية التي اقتضت تمكين هذا العبد من سلوك طريق هذا القرب و إذا اضيف الى فعله
الذي يكشف الحجاب عن قلب عبده فهو حادث يحدث بحدوث السبب المقتصى له كما

قال تعالى لا يزال عبد نسمى يتقرب الى بالنواقل حتى احبه فيكون تقربه بالنواقل سببا لصفاء باطنه وارتفاع الحجاب عن قلبه وحصوله في درجة القرب من ربّه فكل ذلك فعل الله تعالى و لطفه به فهو معنى حبه ولا يفهم هذا الا بمثال و هو ان الملك قد يقرب عبده من نفسه و ياذن له في كل وقت في حضور بساطه لميل الملك إليه اما لينصره بقوته او ليستريح بمشاهدته او ليستشيره في رايه او ليهبيء اسباب طعامه و شرابه فيقال ان الملك يحبه و يكون معناه ميله إليه لما فيه من المعنى المواقف الملائمة له وقد يقرب عبد اولاً يمنعه من الدخول عليه لا لانتفاع به ولا للاستجاد ولكن لكون العبد في نفسه موصوفا من الاخلاق الرضية والخصال الحميّة بما يليق به ان يكون قريبا من حضرة الملك وافر الحظ من قربه مع ان الملك لا - غرض له فيه اصلا اذا ارفع الملك الحجاب بينه وبينه يقال قد احبه و إذا اكتسب من الخصال الحميّة ما اقتضى رفع الحجاب يقال قد توصل و حبّ نفسه الى الملك فحب الله للعبد اثما يكون بالمعنى الثاني لا بالمعنى الاول و انما يصح تمثيله بالمعنى الثاني بشرط ان لا يسبق الى فهمك دخول تغير عليه عند تجدد القرب فان الحبيب هو القريب من الله تعالى و القرب من الله في البعد من صفات البهائم و السباع و الشياطين و التخلق بمكارم الاخلاق التي هي الاخلاق الالهية فهو قرب بالصفة لا بالمكان و من لم يكن قريبا فصار قريبا فقد تغير فيما يظن بهذا ان القرب لما تجدد فقد تغير وصف العبد و الرب جميعا إذ صار قريبا بعد ان لم يكن و هو محال في حق الله تعالى إذ التغير عليه محال بل لا يزال في نعوت الكمال و الجلال على ما كان عليه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۱

في ازل الازلال ولا ينكشف هذا الا بمثال في القرب بين الاشخاص فان الشخصين قد يتقاربان بتحركمهما جمِيعاً و قد يكون احدهما ثابتـاً فيتحرـك الآخر فيحصل القرب بتغيـرـ فيـ اـحـدـهـماـ منـ غـيرـ تـغـيرـ فيـ الآـخـرـ بلـ القـرـبـ فيـ الصـفـاتـ يـضاـ كـذـلـكـ فـانـ التـلمـيـذـ يـطـلـبـ القـرـبـ منـ درـجـةـ استـاذـهـ فيـ كـمـالـ الـعـلـمـ وـ جـمـالـهـ وـ الـاسـتـاذـ وـ اـقـفـ فيـ كـمـالـ عـلـمـهـ غـيرـ مـتـحـركـ بالـتـزـولـ إـلـىـ درـجـةـ تـلـمـيـذـهـ وـ التـلمـيـذـ مـتـحـركـ مـتـرقـ منـ حـضـيـضـ الجـهـلـ إـلـىـ يـقـاعـ الـعـلـمـ فـلاـ يـزالـ دـائـيـاـ فـيـ التـغـيرـ وـ التـرـقـىـ إـلـىـ انـ يـقـرـبـ منـ استـاذـهـ وـ الـاسـتـاذـ ثـابـتـ غـيرـ مـتـغـيرـ فـكـذـلـكـ يـنـبـغـيـ انـ يـفـهـمـ تـرـقـىـ الـعـبـدـ فيـ درـجـاتـ الـقـرـبـ فـكـلـمـاـ صـارـ اـكـمـلـ صـفـةـ وـ اـتـمـ عـلـمـاـ وـ اـحـاطـةـ بـحـقـائـقـ الـامـورـ وـ اـثـبـتـ قـوـةـ فـيـ قـهـرـ الشـيـطـانـ وـ قـمـعـ الشـهـوـاتـ وـ اـظـهـرـ نـزـاهـةـ عنـ الرـذـائـلـ صـارـ اـقـرـبـ منـ درـجـةـ الـكـمـالـ وـ مـنـتـهـىـ الـكـمـالـ لـهـ وـ قـرـبـ كـلـ واحدـ منـ اللهـ تعالىـ بـقـدـرـ كـمـالـهـ نـعـمـ قدـ يـقـدـرـ التـلـمـيـذـ عـلـىـ الـقـرـبـ منـ الـاسـتـاذـ وـ عـلـىـ مـسـاـواـتـهـ وـ عـلـىـ مـجاـوزـتـهـ وـ ذـلـكـ فـيـ حقـ اللهـ محـالـ فـانـهـ لـاـ نـهـاـيـهـ لـكـمـالـهـ وـ سـلـوكـ الـعـبـدـ فـيـ درـجـاتـ الـكـمـالـ مـتـنـاهـ وـ لـاـ يـنـتـهـيـ إـلـىـ حدـ مـحـدـودـ فـلـاـ مـطـمعـ لـهـ فـيـ المـسـاـواـةـ ثـمـ درـجـاتـ الـقـرـبـ تـفاـوتـ تـفاـوتـ لـاـ نـهـاـيـهـ لـهـ اـيـضـاـ لـاـ جـلـ اـنـتـفـاءـ النـهـاـيـهـ عـنـ ذـلـكـ الـكـمـالـ فـاـذـاـ مـحـبـهـ اللهـ لـلـعـبـدـ تـقـرـيـبـهـ مـنـ نـفـسـهـ بـدـفـعـ الشـوـاغـلـ وـ الـمـعـاصـىـ عـنـهـ وـ تـطـهـيرـ باـطـنـهـ عـنـ كـدـورـاتـ الـدـنـيـاـ وـ رـفـعـ الـحـجـابـ عـنـ قـلـبـهـ حـتـىـ يـشـاهـدـهـ كـانـهـ يـرـاهـ بـقـلـبـهـ وـ اـمـاـ مـحـبـهـ العـبـدـ لـهـ فـهـوـ مـيـلـهـ إـلـىـ درـكـ هـذـاـ الـكـمـالـ الذـىـ هـوـ مـفـلـسـ عـنـهـ فـاقـدـ لـهـ فـلـاـ جـرـمـ يـشـتـاقـ إـلـىـ ماـ فـاتـهـ وـ إـذـ اـدـرـكـ مـنـهـ شـيـئـاـ يـلـتـذـ بـهـ وـ الشـوـقـ وـ الـمـحـبـهـ بـهـذـاـ الـمـعـنـىـ محـالـ عـلـىـ اللهـ تعالىـ اـزـينـ عـبـارتـ درـ كـمـالـ وـ ضـوـحـتـ كـهـ معـنـىـ مـحـبـتـ خـداـونـدـ عـالـمـ بـنـدـهـ رـاـ رـاجـعـ مـىـ شـوـدـ بـسـوىـ كـشـفـ حـجـابـ اـزـ قـلـبـ اوـ تـاـ آـنـكـهـ آـنـ بـنـدـ بـيـنـدـ خـداـ رـاـ بـقـلـبـ خـودـ وـ بـسـوىـ تـمـكـينـ اوـ اـزـ قـرـبـ خـوـيـشـ وـ بـسـوىـ اـرـادـهـ خـداـونـدـ عـالـمـ اـيـنـ مـعـنـىـ رـاـ بـانـ عـبـدـ درـ اـزلـ وـ نـيـزـ اـزـ انـ ظـاهـرـتـ كـهـ مـحـبـتـ خـداـونـدـ عـالـمـ بـرـايـ بـنـدـ قـرـيبـ كـرـدنـ اوـسـتـ بـسـوىـ نـفـسـ خـودـ بـدـفـعـ شـوـاغـلـ وـ مـعـاصـىـ اـزـ هـوـ وـ تـطـهـيرـ باـطـنـ اوـسـتـ اـزـ كـدـورـاتـ دـنـيـاـ وـ رـفـعـ حـجـابـتـ اـزـ قـلـبـ اوـ تـاـ آـنـكـهـ مـشـاهـدـهـ كـنـدـ اوـ رـاـ گـوـيـاـ مـيـ بـيـنـدـ اوـ رـاـ بـقـلـبـ خـودـ پـسـ ظـاهـرـ گـرـديـدـ كـهـ مـحـبـوبـ خـداـونـدـ عـالـمـ بـوـدـنـ سـبـبـ اـيـنـ هـمـهـ مـرـاتـبـ عـالـيـهـ اـسـتـ وـ هـرـ گـاهـ صـرـفـ مـحـبـوبـ بـوـدـنـ مـوـجـبـ اـيـنـ مـزاـيـاـيـ عـظـيمـهـ باـشـدـ لـاـ بـدـ درـ اـحـبـيـتـ اـيـنـ هـمـهـ مـرـاتـبـ وـ مـزاـيـاـيـ بـحـدـ كـمـالـ خـواـهدـ رـسـيـدـ پـسـ اـحـدـيـ رـاـ درـ اـفـضـلـيـتـ اـحـبـهـ اـلـلـهـ شـبـهـ نـخـواـهـدـ مـانـدـ وـ قـاضـيـ عـيـاضـ بـنـ مـوسـىـ الـيـحـصـبـيـ درـ شـفـاـ گـفـتـهـ وـ اـصـلـ الـمـحـبـهـ الـمـيـلـ اـلـىـ ماـ يـوـافـقـ الـمـحـبـ وـ لـكـنـ هـذـاـ فـيـ حقـ مـيـلـهـ وـ الـأـنـتـفـاعـ بـالـوـقـ وـ هـيـ درـجـةـ الـمـخـلـوقـ فـاـمـاـ الـخـالـقـ جـلـ جـلـهـ فـمـتـزـهـ عـنـ الـأـغـرـاضـ فـمـحـبـتـهـ لـعـبـدـ تـمـكـينـهـ مـنـ سـعـادـتـهـ وـ عـصـمـتـهـ وـ تـوـفـيقـهـ وـ تـهـيـئـهـ اـسـبـابـ الـقـرـبـ وـ اـفـاضـهـ رـحـمـتـهـ عـلـيـهـ وـ قـصـوـاـهـ كـشـفـ الـحـجـبـ عـنـ قـلـبـهـ حـتـىـ يـرـاهـ بـقـلـبـهـ وـ يـنـظـرـ إـلـيـهـ بـبـصـيرـتـهـ فـيـكـونـ كـمـاـ

قال في الحديث فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به ولا ينبغي أن يفهم من هذا سوى التجرد لله والانقطاع إلى الله والاعراض عن غير الله وصفاء القلب لله و الاخلاص للحركات لله اذين عبارت ظاهرست که محبت خدا برای عبد این ست که ممکن می گردد از سعادت و عصمت و توفیق کرامت می نماید و تهیه اسباب قرب و افاضه رحمت خود بر او می فرماید و منتهای آن کشف حجبست از قلب او عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۲

تا اینکه آن عبد خداوند عالم را بقلب خود می بیند و بسوی او از بصیرت خویش نظر می کند و واضحست که در صورت احیت عبد تشرف او باین مراتب عظیمه الاخطار و منازل فخیمه القدر بنهج اتم صورت خواهد گرفت پس بداهه ثابت و متحقق شد که احیت سبب افضلیتست و نووی در منهاج شرح صحيح مسلم بشرح حدیث خلت نقلاب عن القاضی گفته و مجتبه الله تعالى لعبد تمکینه من طاعته و عصمنه و توفیقه و تیسیر الطافه و هدایته و افاضه رحمته عليه هذه مبادیها و اماً غایتها فکشف الحجب عن قلبه حتى یراه ببصیرته فيكون كما

قال في الحديث الصحيح فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره إلى آخره

ازین عبارت ظاهرست که مراد از محبت حق تعالی با عبد آنست که حق تعالی قادر می گردد عبد را از طاعت خود و مشرف می سازد او را بعصمنه از معاصی و نواهی و موفق می سازد او را بامثال اوامر و سهل می سازد در حق او الطاف خود را و هدایت می نماید او را براه صواب و افاضه رحمت خود بر او می نماید و این همه خصائص فخیمه و ماثر عظیمه مبادی محبت الهیست و غایت آن کشف حجب از قلب اوست پس یقینا و قطعا و حتما و جزما ثابت گردید که احیت بسوی حق تعالی دلیل افضلیت و اکرمیت و اشرفیت می باشد و احمد بن عطاء الله اسکندری در لطائف المنن گفته قال الشیخ ابو الحسن المحبة اخذة من الله لقلب عبده عن كل شيء سواه فتري النفس مائلة لطاعته و العقل متحصنا بمعرفته و الروح مأخوذة في حضرته و السر معمورا في مشاهدته و العبد يستزيد فيزاد و يفتح بما هو اعذب من لذيد مناجاته فيكسي حل التقرب على بساط القربة و يمسّ ابكار الحقائق و ثبيات العلوم فمن اجل ذلك قالوا اولیاء الله عرائس الله ولا يرى العرائس المجرمون ازین عبارت آشکارست که مراد از محبت گرفتن خداوند عالمست قلب بnde خود را از هر چیزی که سوای اوست و نفس باین گرفتن بسوی طاعت او مائل می شود و عقل بمعرفت او متحصنه می گردد و روح بحضرت او ماخوذ می نماید و سر در مشاهده او مغمور می باشد و بnde استزادت می کند و زیادت بخشیده می شود و بچیزی که از لذید مناجات او اعذبست مفاتحه کرده می آید پس بر بساط قربت حل تقرب او را می پوشاند و او بمسّ ابکار حقائق و ثبيات علوم محفوظ می گردد و ظاهرست که مجرد فوز باین مراتب دلیل کمال علو متزلست فكيف که این مراتب بسب احیت بحد اقصی رسد که آن بلا شبهه دلیل افضلیت و اكمالیت و اکرمیت و اعظمیت و مقام هیچ ارتیابی در آن نیست و فخر الدین رازی در مفاتیح الغیب تفسیر آیه قل إِنْ كُنْتُمْ تُحْبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی یُعْجِبُکُمْ

الله گفته و المراد من مجتبه الله تعالى له اعطاء الثواب ازین عبارت واضحست که مراد از محبت خداوند عالم اعطاء ثوابست پس احیت الى الله تعالى مستلزم اکثریت ثواب خواهد بود و آن بلا شبهه افضلیت و اگر چه این همه افادات منقدین اعلام و تصریحات محققوین فخام در ظهور و وضوح مقصود اهل حق کافی و وافی و شباهات و خطرات قاصرین و مقصرين را مزيل و نافیست لکن بحمد الله المنعام از کلام جناب خیر الانام عليه و آله آلاف الصلوة والسلام نیز اثبات این مرام می سازم و با تمام و ابرام و احکام آن حجج متینه النظام می پردازم علامه خطیب لیب در مشکاه روایت کرده

عن أسماء قال كنت جالسا إذا جاء على و العباس يستاذنان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۳

فقلا لاسمه استاذن لنا على رسول الله صلی الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله على و العباس يستاذنان فقال أ تدری ما جاء بهما قلت

لا فقال لكتى ادرى ائذن لهم فدخل فقا لا يا رسول الله جئناك نسائلك أى اهلك احب إليك قال فاطمة بنت محمد قالا ما جئناك نسائلك عن اهلك قال احب اهلى الى من قد انعم الله عليه و انعمت عليه أسامة بن زيد قال ثم من قال ثم على بن أبي طالب فقا العباس يا رسول الله جعلت عمك آخرهم قال ان عليا سبقك بالهجرة رواه الترمذى

ازین حدیث صراحته واضحت که مدار احیت و افضليت دینیست نه بر میل طبیعی زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تقديم جناب امير المؤمنین علیه السیلام بر عباس موجه فرموده به آنکه آن حضرت سابق شد بر عباس بهجرت پس معلوم شد که مدارج حب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مترب بود بر مدارج فضل دینی پس هر گاه جناب امير المؤمنین علیه السیلام حسب مدلول حدیث طیر احب خلق بسوی حق تعالی و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده آن حضرت در فضل دینی هم اکمل و اعلای خلق باشد و افضليت آن حضرت قطعا و حتما بسبب احیت آن حضرت ثابت گردد و تقديم اسمامه که درین روایت یافته‌اند قابلیت احتجاج بر اهل حق ندارد که از متفرادات خصم است و هر چند بعد ثبوت دلالت احیت بر افضليت از کلام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در دلالت حدیث طیر بر خلافت امير المؤمنین علیه السیلام جای کلام باقی نمانده است لکن افاده پس نغز متعلق این مبحث از کلام حضرت ثانی عظیم المقام نیز باید شنید و سطوع و لمعان امر حق الی اقصی الغایه باید دید محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود گفته

حدثنا اسماعیل بن ابی اویس حدثنا سلیمان بن بلال عن هشام بن عروة اخربنی عروة عن الزبیر عن عائشه زوج النبی صلی الله علیه و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مات و ابو بکر بالسخ قال اسماعیل یعنی بالعالیه و اجتمع الانصار الی سعد بن عباده فی سقیفة بنی ساعدة فقال ابو بکر نحن الامراء و انتم الوزراء فقال عمر بنایعک انت فانت سیدنا و خیرنا و احبتنا الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فبایعه فبایعه الناس

ازین روایت ظاهرست که حضرت ثانی در سقیفه استدلال بر تعین اول برای خلافت شریفه بداعی احیت او بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نموده پس هر گاه حضرت ثانی بنای استدلال بر تعین خلافت ابی بکر با صییت ادعائی او در سقیفه نموده داد سقیفه پردازی و حیله سازی داده باشد حالا در دلالت حدیث طیر که باعتراف مخالف و موالف صحیح و ثابتست بر خلاف جناب امير المؤمنین علیه السیلام کدام مقام اشتباه و ارتیاب و چه جای تشکیک و انکار ارباب تبار و تبابست که بعد تمسک و احتجاج و استدلال فظ غلیظ عمدة الاقبال ابواب قیل وقال و تخدیع و احتیال و تسویل و اعتلال و تغیر و اضلال بحمد الله تعالی مسدود و چاره جز اعتراف بحق واضح و اقرار بصدق لائح و تسليم امر ثابت و محقق و میبن و انقیاد برای برهان متین و روشن مفقود ست و حرفي عجب باید شنفت که حضرت ثانی شانی محض حب خداوند عالم حقا من القلب باشد ید الحب لله بودن را سبب استحقاق خلافت و ترجیح بر اعاظم اصحاب می داند حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در حلیه الاولیاء گفته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۴

حدثنا ابو حامد بن جبله نا محمد بن اسحاق الشفیفی السیراج نا محمود بن خداش نا مروان بن معاویه نا سعید قال سمعت شهر بن حوشب يقول قال عمر بن الخطاب لو استخلفت سالم مولی ابی حذیفة فسالنی عنه ربی ما حملک علی ذلک لقلت ربی سمعت نبیک صلی الله علیه و سلم و هو يقول انه يحب الله حقا من قلبه

و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته لما طعن عمر قیل له لو استخلفت فقال لو كان ابو عبیده حیا لاستخلفته و قلت لربی ان سالنی سمعت نبیک يقول ابو عبیده امین هذه الامة و لو كان سالم مولی ابی حذیفة حیا استخلفته و قلت لربی ان سالنی سمعت نبیک ان سلک الشدید الحب لله و شیخ عز الدین علی بن محمد المعروف بابن الاشر الجزری در کامل گفته قال عمرو بن میمون ان عمر بن الخطاب لما طعن قیل له يا امير المؤمنین لو استخلفت قال لو كان ابو عبیده حیا لاستخلفته و قلت لربی ان سالنی سمعت نبیک

يقول انه امين هذه الامّة ولو كان سالم مولى أبي حذيفة حين استخلفته و قلت لربّي ان سالمنى سمعت نبيك يقول ان سالما شديد الحب للله اذين عبارات ظاهرست که خلافت ما ب النازل عندهم على رايه الكتاب محبت سالم مولى أبي حذيفه را با حق تعالى حقا من القلب يا شديد الحب بودن او برای خدا با آنکه او از قریش نیست و شرط اعظم خلافت که بسبب آن حضرت عتیق دفع انصار از خلافت کردند در او مفقود بوده موجب استخلاف او و ترجیح او بر ارباب شوری که از جمله شان ثالث کثیر الحیاء بلکه جناب امام الاتقیاء عليه و آله آلاف التحیة و الثنا هم بوده گردنیده پس لابد احییت جناب امیر المؤمنین عليه السلام بسوی خدا و رسول او که بهزار درجه فاضل و کاملتر از صفت ادعائی در حق سالم و از خدشات و توهّمات و تطرق منع و جرح قابل التفات سالم وقدحی و طعنی بنیان مرصوص آن را غیر خارم و بثبوت آن یقین جازمت با ولویت تمام که عقل بکنه آن نتواند رسید حسب اعتراض خلافت ما ب مثبت خلافت جناب امیر المؤمنین عليه السلام و افضليّت و احقيّت آن حضرت از سائر انانم بنيابت سرور انبیای کرام صلی الله علیه و آله ما انار فجر و انقشع ظلام خواهد بود

ادعای مؤلف تحفه بر اینکه مقصود از احب «احب خلق» و ابطال کلام او به هفتاد وجه

اشارة

قوله زیرا که قرینه دلالت می کند بر آنکه احب الناس الى الله در اکل مع النبی مراد باشد اقول ادعای این قرینه از دعاوی و غير متینه و تقوّلات غیر رزینه و ناشی از امتلاء سنیه ضغائن گنجینه بنهایت حقد و کینه و اقصای تعصّب و عناد دیرینه و انهماك در ابطال فضل وصی سرور مدینه صلی الله علیه و آله اولی الصدور الامینه می باشد زیرا که بر هر منصف بسبب و متامل اریب ظاهرست که مراد از

احب الخلق الى الله

احبیت علی العموم والاستغراق در جميع امور و تفضیل ذات با برکات سراپا سنا و نور بر کافه انانم و هر نزدیک و دورست و حصر احییت در محض اکل با شافع یوم الشور صلی الله علیه و آله مدام للقمرین نور محض تشهی و تهجم محظور و تعلل فاسد و توهّم مهجورست و نهایت بطلان آن بر ارباب شعور در کمال وضوح و ظهور و وجوه عدیده و براهین سدیده برای توهین و تهجین و رد و ابطال آن درین مقام بعنایت ربّ منعام بقلم صدق رقم مسطور می گردد

وجه اول

آنکه مخاطب در باب اول همین کتاب تحفه گفته و مذهب این فرقه یعنی سیّه آنست که کلمات طیّبات مرتضی را محمول بر ظواهر باید داشت نه بر تفیه و خلاف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۵

نمایی چنانچه کلام الله و کلام الرسول را نیز بر ظاهر آن حمل باید کرد چه امام بحق نائب پیغمبرست و نصوص پیغمبر همه محمول بر ظاهرست پس آنچه مرتضی از تفضیل بعض اصحاب بر خود در مدائح و مناقب سائر اصحاب گو مخالفان و مقاتلان او باشند بیان فرماید بی شبهه و بیشک یقین باید کرد و مأخذ اعتقاد و عمل سنت مصطفویه را که بروایت جمیع صحابه ثابت شده است باید دانست که مرتضی هر همه را تصویب فرموده و جمیع صحابه کرام را پایه بپایه ستوده کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالى و لهذا

آن فرقه ملقب باهل سنت و جماعت شد و لهذا این طائفه در حق صحابه موافق ظواهر کلمات مرتضی می‌روند و هر همه را مرتبه مرتبه معتقداند انتهی این عبارت بلیغه شاه صاحب که بنهايت مباحثات و افتخار و کمال ابتهاج و استبشار بر زبان حقائق ترجمان رانده‌اند دنیا را در انتظار اولیایشان تیره و تار و گلستان تسویلات دور از کار را بیابان خارزار ساخته چه از ان این تاویل و جمیع تاویلات علیلات مخاطب رفع الدّرجات و دیگر اسلاف و اخلف با کمالات سیه عالی مقامات که برای این حدیث و دیگر احادیث امامت و خلافت و افضلیت و احقيقت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر مطالب و مآرب و مقاصد اهل حق کرام اختراع کرده‌اند همه نقش بر آب و خدع سراب و محض مخالفت حق و صواب و بغايت مستهجن و مستقبح و مستبعش و بغايت نا مستحسن و مستکره و مستشنع گردید و نهايت هوان و ضعف و بی‌حقیقتی آن نزد ارباب الباب با علی مدارج تحقق و ثبوت رسید

وجه دوم

آنکه اگر اطلاق صیغه افعل التفضیل بلحظ بعض حیثیات غیر معتمد بها جائز باشد لازم آید که کسی که یک مسئله جزوی از مسائل وضو مثلـ دانسته باشد از مشخصی که محیط باشد بجمعیت مسائل وضو و دیگر مسائل طهارت بلکه سائر ابواب فقه مگر اتفاقاً این مسئله ندانسته باشد اعلم یا افقه بگویند و هذا بدیهی البطلان و نیز فرض کنیم که معظم اعضای زید از عمر و احسن باشد و یک عضو خاص عمر و مثل یک انگشت یا یک دندان او احسن باشد درین صورت عمرو را احسن از زید بگویند و لا یستrib عاقل فی بطلاه و اراده چنین حیثیات در اطلاقات شارع از قبیل تعییه و الغازست که تجویز آن کار احدی از عقلا نیست

وجه سوم

آنکه اگر اطلاق صیغه افعل التفضیل بلحظ بعض امور غیر معتبره فی التفضیل جائز باشد لازم آید که بلحظ وسعت ممالك و تبحر در غرائب علوم و اظهار و ابداع و اختراع صناعات بهره تفضیل بعضی از ملوک و سلاطین و حکماء متقدمین و صناع متقدنین بر اوصیا و انبیا و مرسلین سائغ و جائز گردد و هرگز از سوء ادب معدود نشود حال آنکه نزد ممیزین اطفال فضلا عن ارباب الکمال شناعت و فظاعت آن بدیهیست و مظنون نیست که اهل سنت باین معنی متنبه نشوند و این تفضیل ضئیل را نا جائز و حرام و از قبیل اساءت ادب نسبت بحجج رب منعام ندانند و چگونه گمان کرده شود که ایشان این تفضیل جالب عذاب و دبیل را سوء ادب نخواهند دانست حال آنکه بگمان تعزیض محض ذکر نمودن شخصی بنت أبي بکر را موجب ضرب شدید و حبس طویل می‌دانند و کسی را که تقریر برین ذکر کرده فاسق و فاجر و مجروح و مقدوح و غیر مقبول الفتوى و الشهادة می‌پندارند و او را مبغوض در راه خدا می‌دارند جلال الدین سیوطی در رساله القام الحجر گفته افتی ابو المطرف الشعی فی رجل انکر تحلیف امرأة بالليل قال و لو كانت

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۶

بنت أبي بکر الصدیق ما حلفت الا بالنهار و صوب قوله بعض المتس敏 بالفقه فقال ابو المطرف ذکر هذا لابنة أبي بکر رضی الله عنها یوجب عليه الضرب الشدید و الحبس الطویل و الفقیه الذى صوب قوله هو احق باسم الفسق من اسم الفقه فیتقدم إلیه فی ذلك و يؤخر و لا یقبل فتواه و لا شهادته و هي جرحة تامة و یغضض فی الله انتهی فاذا كان هذا فیمن لم یسب و لم یعرض بل اقر علی قول من عرض فما ظنك بمن عرض او صرّح بالسب و الغرض عن هذا کل تقریر انه فاسق مرتکب لعظیم من الكبائر لا مخلص له الى العدالة بسبیل

وجه چهارم

آنکه اگر حمل احباب مطلق بر احباب مخصوص مثل احباب فی الاکل یا مثل آن جائزست پس اهل حق را می‌رسد که بگویند که مراد از احیت ابی بکر و عمر که از عمرو عاص نقل می‌کنند و ابن حجر و صاحب ریاض نظره آن را مبنای تاویل علیل گردانیده‌اند احیت شان در لعنت بقیرینه حدیث بخاری اللہ عن فلانا و فلانا یا احیت‌شان در ترک استخلاف بقیرینه حدیث ابن مسعود که در اکام المرجان شبی مرویست و از ان اعراض جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله از استخلاف شیخین ظاهرست یا احیت‌شان درین بابت که نفاق را ترک کنند و بایمان خالص رجوع آرند و دست از بعض و حسد اهل بیت علیهم السلام بردارند و حسد اول و ثانی بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام از کلام شان در واقعه نجوى ظاهرست یا احیت‌شان درین بابت که جلدتر حق تعالی ایشان را هلاک کند که بعد وفات آن حضرت فته سقیفه بر پا نسازند و امثال ذلک من الوجوه المتعددة و الحیثیات المتبددة پس در حقیقت خلق این احتمال کثیر الاختلال در حدیث طیر نمودن بنای تلمیعی که در وضع و اختلاق احیت شیخین گذاشته‌اند بآب رسانیدن و اهل حق را از توجه ببطال و اعلال و احتمال آن وارهانیدنست **يُخْرِبُونَ بِيُوْنَهُمْ بِأَيْنِهِمْ**

وجه پنجم

آنکه علی قوشجی در شرح تجرید در شرح قول محقق طوسی و علی اکرم احباشه گفته ای الله و اصحابه الذین هم موصوفون بزيادة الکرم علی من عداهم و در حاشیه این قول قوشجی گفته قيل لم يرد به معينا بل ما يتناول متعددًا اعني من اتصف من محبوبيه بزيادة الکرم فی الجملة و فيه نظر لان افعل التفضيل إذا اضيف فله معنيان الاول وهو الشائع الكثير ان يقصد به الزیادة على جميع ما عداه مما اضيف إليه و الثاني ان يقصد به الزیادة مطلقا لا على جميع ما عداه مما اضيف إليه و هو بالمعنى الاول يجوز ان يقصد بالفرد منه المتعددون المعنى الثاني و اما افعال التفضيل بمعنى الزیادة فی الجملة فلم يرد قط ازین عبارت ظاهرست که اراده اکرم فی الجمله از اکرم وجهی از جواز ندارد و اسم تفضيل بمعنى زیادت فی الجمله هرگز وارد نشده پس همچنین احباب در حدیث طیر بمعنى احباب فی الجمله نباشد بلکه آن مفید احیت باشد على طریقه العموم والاستغراق فبطل التاویلات السخیفة التي اخترعها ارباب الشناق و رمى سوق النفاق بالکсад بعد النفاق

وجه ششم

آنکه صدر الدین شیرازی در حاشیه جدیده شرح تجرید قوشجی در مقام رد اراده معنی زیادت فی الجمله از صیغه تفضيل گفته ثم اختلف المسلمين فی افضلیه بعض الصحابة علی بعض فذهب اهل السنة الى ان ابا بکر افضلهم و اثبتو ذلک بوجوه مذکوره فی موضعها و بنوا علی اثبات ذلک ان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۷

غیره من الصحابة ليس افضل منه و منعوا اطلاق الافضل على غيره منهم و ذهب الشيعة الى علیها افضلهم و اثبتو ذلک بما لهم من الدلائل و بنوا علی اثبات ذلک ان غیره من الصحابة ليس افضل منه و منعوا ان يطلق الافضل على آخر من الصحابة و استمر الخلاف بينهما و فی كل من الطائفتين علماء کبار عارفون باللغة حق المعرفة فلو كان معنی الصیغة ما ظنه هذا القائل لصح ان يكون کل واحد

منهما افضل من الآخر و لم يتمشّ هذا الخلاف و البناء و المنع و كيف يجوز ان يكون معناها ذلك و لم يتتبه به احد من هذه الجماعات الكثيرة و نفي الخلاف و البناء و المنع المذكورة بين الطائفتين من قریب ثمان مائة سنة اذین عبارت ظاهر ست که اطلاق صیغه تفضیل بمعنى زیادت فی الجمله اصلا و جهی از صحت ندارد چه اگر اطلاق اسم تفضیل بمعنى زیادت فی الجمله صحیح می بود شیعه و سنتی منع از اطلاق افضل بر غیر من یعتقدون کونه افضل نمی کردند حال آنکه هر دو فرق بالقطع و التحقیق منع می کنند که اطلاق لفظ افضل بر شخص دیگر که افضلیت او ثابت کرده اند کرده شود پس بداهه معلوم شد که هر گاه احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بدلالت حدیث طیر و دیگر احادیث کثیره ثابت و متحقق شد اطلاق احب بر کسی دیگر هرگز وجهی از جواز ندارد اخبار موضوعه و روایات منحوته در احییت اول و غیر او سراسر باطل و تاویل احب بحمل بر احییت فی الجمله و احییت من جهة خاصه جزئیه تاویل رکیک و مریض علیل و تسویل فاسد غیر قابل التعویل و الحمد الجميل للرب العجلیل علی انحرام اساس الدع و التضليل

وجه هفتم

آنکه نیز صدر الدین شیرازی در حاشیه جدیده شرح تجربید در مقام رد اراده زیادت فی الجمله از صیغه تفضیل گفته و ایضاً لو کان معناها ای معنی صیغه التفضیل ذلك ای الزیادة فی الجملة فإذا قال سائل ای ابنيک اعلم یصح ان یجاب بكلیهما و العارف باللسان لا یشک فی عدم جواز هذا الجواب فیین ان معناها لیس علی ما ظنه و اصراره علی ذلك ادل دلیل اذین عبارت ظاهرست که اگر معنای اسم تفضیل زیادت فی الجمله باشد لازم آید در جواب کسی که می پرسد از شخصی که کدام یک از هر دو پسر تو اعلمسن صحیح شود گفتن این معنی که هر دو اعلم هستند و عارف باللسان شک نمی کند که این جواب جائز نیست پس معلوم شد که معنای صیغه تفضیل زیادت فی الجمله نیست پس حمل احب بر احییت فی الجمله بهمین تقریر ناجائز و صریح البطلان و خلاف محاوره و لسان و ساقط از اعتبار نزد ارباب فهم و امعان باشد و نیز صدر الدین در حاشیه جدیده در دفع شبه دوانی که برین استدلال وارد کرده گفته ثم قیل إذا سأله ای ولدیک اعلم امکن ان یجاب با کل منهما اعلم من الآخر من وجه ولا ینکر ذلك العارف باللسان و انما لم یکن الجواب بكلیهما مأنوسا لأنه یوهم ان المراد ترجیحهما علی ثالث و فيه بحث إذا الجواب الاول ینفی علمیة احدهما عن الآخر كما في قولك ليس احدهما اعلم من الآخر لا اثبات اعلمیة كل منهما من الآخر كما حسبه لأن العلمیة من وجه لا یستلزم العلمیة كما مر و لو قال السائل ای ولدیک اعلم من الآخر لا یستقيم الجواب بكلیهما مع انتفاء التوهם المذکور كما لا یخفی اذین عبارت تسدید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۸

و تشیید مبانی عدم جواز حمل صیغه تفضیل بر زیادت فی الجمله ظاهر و واضح و اندفاع شبهه واهیه دوانی روشن و لائحته زیرا که کلام در حمل افعل التفضیل مطلق بر زیادت من وجه بوده آن را قیاس کردن بر صیغه تفضیل مقید به من وجه قیاس مع الخارج و فرار صریح از جواب اصل کلامست چه اگر در جواب سؤال سائل از اعلمیت احد الابنین بگویند که کلاهما اعلم من وجه از ان لازم نمی آید صحت جواب باین طور که بگویند کلاهما اعلم پس از اثبات صحت این جواب و جواب ظهور بطلان آن چشم پوشیدن و بسوراخ دیگر یعنی دعوای صحت جواب مقید بلفظ من وجه خزیدن دلیل صریحست بر عجز و توانی علامه دوانی و انهماک در غفلت از محاورات لسانی

وجه هشتم

آنکه غزالی در احیاء العلوم گفته و روی عن ضبّه بن محسن العتّری قال کان علینا ابو موسی الاشعّری امیرا بالبصرة فكان إذا خطبنا حمد الله و اثنى عليه و صلّى على النبي صلّى الله عليه و سلم و انشأ يدعو لعمر رضي الله عنه قال فغاظني ذلك منه فقمت إليه فقلت له اين انت من صاحبه تفضّله عليه فصنع ذلك جمعا ثم كتب الى عمر يشكوني يقول انّ ضبّه بن محسن العتّری يتعرّض لى فى خطبتي فكتب إليه عمران اشخاصه إلى قال فاشخصنى إليه فقدمت فضررت عليه الباب فخرج إلى فقال من انت فقلت انا ضبّه بن محسن العتّری قال فقال لي فلا- مرحبا ولا- اهلا قلت اما المرحب فمن الله و اما الاهل فلا اهل لي ولا مال فيماذا استحللت يا عمر اشخاصی من مصری بلا ذنب اذنبته ولا شئ اتیته فقال ما الذي شجر بينك وبين عاملی قال قلت الان اخبرك به انه كان إذا خطبنا حمد الله و اثنى عليه و صلّى على النبي صلّى الله عليه و سلم ثم انشأ يدعو لك فغاظني ذلك منه فقمت إليه فقلت له ابن انت من صاحبه تفضّله عليه فصنع ذلك جمعا ثم كتب إليك يشكوني قال فاندفع عمر رضي الله عنه باكيما و هو يقول انت والله اوفق منه و ارشد فهل انت غافر لى ذنبي يغفر لله لك قال قلت غفر الله لك يا امير المؤمنین قال ثم اندفع باكيما و هو يقول والله لليلة أبي بكر و يوم خير من عمر و آل عمر فهل لك ان احدّثك بليلته و يومه قلت نعم قال اما الليلة فان رسول الله صلّى الله عليه و سلم لما أراد الخروج من مكانه هاربا من المشرّكين خرج ليلا فتبعه ابو بكر فجعل يمشي مرءة امامه و مرءة خلفه و مرءة عن يمينه و مرءة عن يساره فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلم ما هذا يا أبو بكر ما اعرف هذا من افعالك فقال يا رسول الله اذکر الرصد فاكون امامك و اذکر الطلب فاكون خلفك و مرءة عن يمينك و مرءة عن يسارك لا امن عليك قال فمشي رسول الله صلّى الله عليه و سلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت فلما رأى ابو بكر انها حفيت حمله على عاتقه و جعل يشتد به حتى اتى فم الغار فأنزله ثم قال و الذي بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله فان كان فيه شيء نزل بي قبلك قال فدخل فلم ير فيه شيئا فحمله فادخله و كان في الغار خرق فيه حیات و افاع فالقمه ابو بكر قدمه مخافة ان يخرج منه شيء الى رسول الله صلّى الله عليه و سلم فيؤذيه فنهشته حتى و جعلت دموعه تتحدر على خديه من الم ما يجد و رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول له يا أبو بكر لا تحزن إن الله معنا فأنزل الله سكينته عليه

لطمانیه لابی بکر فھذه لیلته و اما یومه فلما توفی رسول الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۶۹

صلّى الله عليه و سلم ارتدت العرب فقال بعضهم نصلي و لا نزكي فاتيته لا آلوه نصحا فقلت يا خليفة رسول الله صلّى الله عليه و سلم تالف الناس و ارفق بهم فقال لي أ جبار في الجاهليه خوار في الاسلام فيما ذا أتألفهم قبض رسول الله صلّى الله عليه و سلم و ارتفع الوحي فو الله لو منعوني عقالا كانوا يعطونه رسول الله صلّى الله عليه و سلم القائل لهم عليه قال فقاتلنا عليه فكان و الله رشید الامر فهذا یومه ثم كتب الى أبي موسی یلومه

ازین عبارت ظاهرست که ضبّه عنتری ترك نمودن ابو موسی اشعری ذکر ابو بکر را بعد حمد و صلاة و انشاء دعا برای خلافت مآب تفضیل خلافت مآب بر أبي بکر فهمید و این معنی موجب غیظ و غضب او گردید که بفرط آن صولت و هیبت امارت اشعری بی شعور را کان لم یکن شيئا انگاشه مجاهره آهنگ انکار بر آن شیخ فاقد الاستبصار برداشت تا آنکه ابو موسی شکایت این انکار و اجهار بلوم آن والاتبار بخدمت خلافت مآب نوشته و خلافت مآب در جواب باشعری نوشتند که اشخاص ضبّه کن و هر گاه ضبّه بعد اشخاص بخانه فظاظت کاشانه خلافت مآب رسید حضرتشان مزید غلظت را کاربند شدند و بیساخته کلمه لا مرحبا و لا اهلا بر زبان خلاعت ترجمان راندند و ضبّه بعد اظهار سخافت خلافت مآب درین کلام جالب ملام؟؟؟ سبب استحلال اشخاص و اقلاق و ازعاج و ارهاق بلا استیجاب و استحقاق استفسار ساخت و حضرتشان را در مضيق تعنیف و تعییر و تخجل و تشویر انداحت خلافت مآب در اعراض از جواب آن مصلحت خود دیدند و با استفسار کیفیت نزاع و شجار در میان ضبّه و عامل با وقار خود گردیدند ضبّه

همان حکایت سراسر شکایت ترک اشعری ذکر ابی بکر را و انشای دعا برای خلافت ماب و انکار خود بر او از کمال غیظ و غضب و هیچ و تاب بمعرض بیان آورد خلافت ماب از استماع این قصه پر غصه زار زار گریستن آغاز نهادند و با ظهار اوفقیت و ارشدیت ضبه از اشعری داد نصفت شعار می دادند و بمزید اظهار تدین و تورع اعتراف صریح بخطیه خود فرمودند و طلب عفو و صفح و غفران از ضبه نمودند بعد از ان بحالت گریه و بکا یک روز و یک شب ابی بکر را بهتر از خود و از آل خود ظاهر کردند و قصه غار و قصه قتال مرتدین را که علاوه بر فضائل غریبه ابی بکر ما ثر عجیبه خود خلافت ماب نیز از ان ظاهرست بمزید حسن فهم شاهد مطلوب آوردنده و من بعد کتابی مشتمل بر عزل و ملام بسوی اشعری سخيف الكلام انفاذ ساختند و با ظهار برائت کلی خود از فعل آن بی شعور پرداختند پس ازینجا بكمال ظهور ظاهر گردید که قطع نظر از عدم جواز اطلاق صیغه افعل التفضیل بر مفضول و بطلان حمل آن بر افضلیت جزئی غیر معتبره فعل مشعر بر تفضیل مفضول هم جائز نیست و قابل این معنی نیست که توجیه و تاویل آن باراده تفضیل جزئی یا تفضیل من وجه کرده شود چه اگر این معنی سمتی از جواز می داشت چرا خلافت ماب بگریه و زاری تمام فعل ابو موسی اشعری را بدومی نمود و بذریعه مكتوب بلا غلط اسلوب خود او را مورد ملام می فرمود بلکه می بایست که بتاویل فعل اشعری بر خیزد و بگوید که سبب این فعل آنست که من از ابی بکر ببعض وجوه جزئیه افضل هستم مثلا از ابی بکر اقوی می باشم و ظاهرست که صفت اقوی بودن عمر را علی مزعومهم خود ابی بکر تسليم نموده بود و اهل سنت چنان دلداده این صفت هستند که برای اثبات آن اکاذیب عدیده مثل روایت منام سرور انام صلی اللہ علیہ و آله الکرام مشتمل بر ابکشی شیخین بدئورسن؟؟؟ و غیر آن از روایات که جمله حاکی اضغاث احلام و در وهن مثل تفاریق ایامست؟؟؟ بر تافته اند

وجه نهم

آنکه در کنز العمال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷۰

مسطورست

عن ضبة بن محصن العتری قال قلت لعمر بن الخطاب انت خير من ابی بکر فبکی وقال اللہ لیلۃ من ابی بکر و يوم خیر من عمر عمر هل لك ان احدثك بليلته و يومه قلت نعم يا امير المؤمنین قال اما ليلته فلما خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم هاربا من اهل مکه و خرج ليلا تبعه ابو بکر فجعل يمشی مره امامه و مره خلفه و مره عن يمينه و مره عن يساره فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم ما هذا يا ابا بکر ما اعرف هذا من فعلك فقال يا رسول اللہ اذکر الرصد فلکون امامک و اذکر الطلب فاكون خلفک و مره عن يمينک و مره عن يسارک لا امن عليك فمشی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفیت رجله فلما راه ابو بکر قد حفیت حمله على کاهله يشتد به حتى اتی به فم الغار فانزله ثم قال والذی بعثک بالحق لا تدخله حتى ادخله فان کان فيه شيء نزل بي قبلک فدخل فلم ير شيئا فحمله فادخله و كان في الغار خرق فيه حیات و افاع فخشی ابو بکر ان يخرج منهں شيء يؤذی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فالقمه قدمه فجعل يضربه و يلسنه الحیات و الافاعی و جعلت دموعه تنحدر و رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم يقول يا ابا بکر لا تَخْرُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهَ سَكِينَتَهُ

طمانيه لا بی بکر فهده لیله و اما يومه فلما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم و ارتد العرب فقال بعضهم نصلی و لا نزکی و قال بعضهم لا نصلی و لا نزکی فاتیته و لا آلوه نصحا فقلت يا خلیفة رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم تالف الناس و ارفق بهم فقال جبار فی الجahلیه خوار فی الاسلام فبما ذا افالفهم بشر مفتعل ام بسحر مفتری قبض النبی صلی اللہ علیہ و سلم و ارتفع الوحی فو اللہ لو منعنى عقالا مما كانوا يعطون رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لقاتلهم عليه فقاتلنا معه و كان و اللہ رشید الامر فهذا يومه الدینوری

فی المجالسة و ابو الحسن بن بشران فی فوائدہ وق فی الدلائل و اللالکائی فی السّنّة
 ازین عبارت ظاهرست که هر گاه ضبه بن محصن عنزی بخطاب خلافت ماب گفت انت خیر من أبي بکر خلافت ماب بمزید رقت
 قلب گریه آغاز کردند و ارشاد فرمودند که قسم بخدا هر آئینه یک شب و یک روز أبي بکر بهتر از عمر و از آل عمرست و بعد آن
 بمقام شاهد قصه غار و قتال مرتدین را بیان نمودند پس ظاهرست که اگر استعمال صیغ تفضیل در تفضیل جزئی نا معتبر سائع
 می بود خلافت ماب این همه تحاشی و تبری و تنصل از فضیلت خود نمی جست و ممکن بود که برای اثبات افضلیت خود بعضی
 وجوه مثل شدت و غلظت و فظاظت را بمعرض اظهار می آورد

وجه دهم

آنکه در کنز العمال مذکورست جبیر بن نفیر ان نفرا قالوا لعمر بن الخطاب و الله ما راینا رجلا اقضی بالقسط و لا اقول بالحق و لا
 اشد على المنافقین منک يا امير المؤمنین فانت خیر الناس بعد رسول الله صلی الله عليه و سلم فقال عوف بن مالک كذبت و الله لقد
 راینا خیرا منه بعد النبی صلی الله عليه و سلم فقال من هو يا عوف فقال ابو بکر فقل عمر صدق عوف و كذبت و الله لقد کان ابو
 بکر اطیب من ریح المسك و انا اضل من بعیر اهلی ابو نعیم فی فضائل الصیحاء قال ابن کثیر اسناده صحیح ازین عبارت ظاهرست
 که هر گاه بعضی از مردم خلافت ماب را بخطاب حضرتش خیر الناس گفتند عوف بن مالک را بسماع این حرف یارای ضبط باقی
 نماند بلا تحاشی آن جماعت را که یا صحابه ثقات عادلین یا تابعین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷۱

صادقین صالحین بودند نسبت بکذب کرد و قسم شرعی یاد کرده گفت ما دیدیم کسی را که بهتر ازو یعنی خلافت ماب بود بعد
 رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم خلافت ماب و ما للتبیین از عوف تعیین آن کس خواست عوف نام حضرت خالقه بر زبان
 راند خلافت ماب بسماع آن نام که راحت جان شان بود بتصدیق عوف و تکذیب آن جماعت بیخوف اساس نصفت نهادند و بضم
 قسم شرعی بودن ابو بکر پاکیزه تر از بوی مشک و بودن خود گمراهاتر از شتر اهل خویش افاده فرموده داد فصاحت و بلاغت دادند
 و بر ناظر سليم النظر پوشیده نیست که اگر اطلاق الفاظ تفضیل بعض وجوه نامعتبر صورتی از جواز می داشت لازم بود که عوف و
 خلافت ماب قول شان را بحمل بر بعض حیثیات مأول سازند و بتکذیب و تفضیح آن جماعت مکرر مه نپردازند

وجه یازدهم

آنکه در کنز العمال مذکورست عن عمر قال خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر فمن قال غير هذا بعد مقامی هذا فهو مفتر و عليه ما على
 المفتری اللالکائی ازین عبارت ظاهرست که حضرت خلافت ماب بمزید لطف و رافت بحال حضرت خالقه ارشاد فرمودند که خیر
 امت بعد نبی آن ابو بکرست پس کسی که غیر آن بگوید مفتریست و واضحست که اگر تفضیل بلحاظ وجه غیر معتبر جائز می بود
 چرا حضرتش این همه تعمیم و تضییق و تحجیر را کاربند می شد و بعموم ملوم خود مفضل من وجه را نیز مفتری قرار می داد

وجه دوازدهم

آنکه در کنز العمال مذکورست عن عبد الله بن علاقه قال رای عمر رجلا یقول ان هذا لخیر الامة بعد نبیها فجعل عمر یضرب الرجل

بالدرّة و يقول كذب الآخر لابو بكر خير مئّي و من أبي و منك و من اييك خيمه في فضائل الصيحة اذين عبارت ظاهرست که هر گاه خلافت ماب مردى را ديدند که او بمزيد عقیدت حضرتش را خير الامه بعد النبي صلی الله عليه و آله و سلم می گويد عرق غلط و فظاظت شان بجوشش آمد و کار از تخويف و تهدید و زجر و ملام در گذرانيده نوبت بضرب بالدرّة و ايجاع و ايدا و ايلام آن متاجسر راس الطquam رسانيند و در اين حالت پر ملالت اين الفاظ مرزيه بالدرّر بر زبانشان می رفت كذب الآخر لابو بكر خير مئّي و من أبي و منك و من اييك و ظاهرست که تا وقتی که اطلاق الفاظ تفضيل و لو بلحاظ بعض وجوه باشد نزد حضرت شان جائز نبود چگونه اين همه ايدا رساني نسبت معتقد خود روا داشتند و کشيدنش بزير مشق دره مناسب انگاشتند

وچہ سیزدهم

آنکه ابو اسماعیل محمد بن عبد الله الازدی در فتوح شام در وقعته فحل گفته فارسلوا الى أبي عبیدة ان ارسل إلينا رجلاً-من
صلحائكم نسألهم عما تريدون و ما تسألون و ما تدعون إلهي تخبره بذات انفسنا و ندعوكم الى حظكم ان قبلكم فارسل إليهم ابو عبیدة
معاذ بن جبل فاتاهم على فرس له فلما دنا منهم نزل عن فرسه و اخذ بلجامه ثم اقبل إليهم يقود فرسه فقالوا لبعض غلمانهم انطلق إليه
فامسک فرسه فجاء الغلام ليمسك له دابتة فقال معادانا امسك فرسى لا اريد ان يمسكه احد غيرى فاقبل يمشى إليهم فاذا هم على
فرش و بسط و نمارق تقاد الابصار ان تعشى عنها فلما دنا من تلك الشياط قام قائما فقال له رجل اعطنى دابتتك امسكها و ادن انت
فاجلس مع هذه الملوك في مجالسيهم فإنه ليس كل احد يقدر ان يجلس معهم وقد بلغهم عنك صلاح و فضل عند من انت منهم
فهم يكرهون ان يكلموك جلوسا و انت قائم فاجلس معهم قال معاذ للترجمان ان نبينا صلى الله

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ٧٢

عليه و سلم امرنا ان لا نقوم لاحد من خلق الله و لا يكون قياماً الا لله في الصّلوة و العبادة و الرّغبة إليه فليس قيامي هذا لكم و لكنني قمت اعظماماً للمشى على هذا البسط و الجلوس على هذه التّمارق التي استاثرتم بها على ضعفائكم و اهل ملككم و انما هي من زينة الدّنيا و غرورها و قد زهد الله في الدّنيا و نهى عن البغي و السّرف فيها فانا اجلس هنالك على الارض و كلّموني انت ب حاجتكم من ثم و اقيموا التّرجمان بيّنى و بينكم فليفهموني ما تقولون و ليفهمكم ما اقول ثم امسك برأس فرسه و جلس على الارض عند طرف البساط فقالوا له لو دنوت فجلست معنا كان اكرم لك ان جلوسك مع هذه الملوك على هذه المجالس مكرمة لك و ان جلوسك على الارض منتحيا صنيع العبد بنفسه فلا نراك الا قد ازرت بنفسك فاخبره التّرجمان بمقابلتهم فجثا معاذ على ركبتيه واستقبل القوم بوجهه و قال للّترجمان قل لهم ان كانت هذه المكرمة التي تدعونى إليها استاثرتم بها على من هو مثلكم انما هي للدّنيا التي زهد الله فيها و هي عندكم مكرمة في الدّنيا فهذه المكرمة لكم لا حاجة لنا في شرف الدّنيا و لا في فخرها و لا في شيء يباعدنا من ربنا و ان زعمتم ان هذه المجالس و الدّنيا التي في ايدي عظمائكم فانت بها مستاثرون على ضعفائكم مكرمة لمن كانت في يديه منكم عند الله فهذا خطاء من قولكم و جور من فعلكم و انه لا يدرك ما عند الله بالخطاء و لا بخلاف ما جاءت به الانبياء صلى الله عليه و سلم عن الله من الزّهاده في الدّنيا و اما قولهم ان جلوسي على الارض منتحيا صنيع العبد بنفسه الا فصنيع العبد بنفسه صنعت و انا عبد من عبيد الله جلست على بساط الله و لا- استاثر لشيء من مال الله على اخوانى من اولياء الله و اما قولكم انى ازرت بنفسى من مجلسى فان كان ذلك انما هو عندكم و ليس ذلك عند الله كذلك فلست ابالي كيف كانت متزلتى عندكم إذا كانت عند الله على غير ذلك و ان قلت انما دخل على ذلك عباد الله فقد اخطاتم خطأ بينما لان احب عباد الله إليه المتواضعون لله القرييون من عباد الله المذين لا يشغلون انفسهم بالدنيا و لا يدعون التّناس نصيبيهم من الآخرة قال فلما فسر هذا التّرجمان لهم نظر بعضهم الى بعض و تعجبوا مما سمعوا منه و قالوا لترجمائهم قل له انت افضل اصحابك فقال معاذ عند ذلك معاذ الله ان اقول ذلك و ليتنى لا اكون شرّهم ازین

عبارة ظاهرست که هر گاه کفار مواعظ بلیغه از معاذ بن جبل شنیدند و بعض محسن اخلاق او دیدند در حق او گفتند که تو افضل اصحاب خود هستی پس معاذ بن جبل ازین تفضیل و بترجیح استنکاف شدید آغاز نهاد و آن را بنهايت مرتبه شنیع و قبیح دانست که استعاده بحق تعالی از ان آغاز نهاد پس اگر اطلاق صیغه تفضیل بر مفوض باعتبار بعض حیثیات خارجه جائز می بود معاذ بن جبل چرا از اطلاق افضل بر خود این قدر اظهار اشمیاز می کرد

وجه چهاردهم

آنکه قطع نظر ازین معنی که اطلاق صیغه تفضیل بر مفوض بقصد تفضیل در امور جزئیه غیر معتبره جائز نیست اگر جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم را در واقعه طیر طلب احب فی الاکل مقصود می شد ممکن بود که بفرماید اللہم ائنی بالاحب فی الاکل پس این عبارت مختصره را ترک فرمودند و عبارت اللہم ائنی باحب خلقک إلیک و الی رسولک یاکل معی من هذا الطائر بجا آوردن بالبداهه و الصراحة افاده معنی زائد از احییت فی الاکل خواهد کرد و آن نیست

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷۳

مگر اثبات این معنی که شخص مدعو احب الخلق بسوی خدا و رسول او علی العموم و الاطلاق و نهج الشمول و الاستغراق رغما لآنف اهل الشقاق و جدع المعاطس ارباب النفاق می باشد و اگر افاده این معنی جلیل الخطر مطعم نظر شریف جناب خیر البشر صلی اللہ علیه و آله ما غسل لیل و اقبل سحر نمی بود هرگز عدول از عبارت طویله نمی فرمود که تطویل بیکار منافی شان آحاد ادب و فصحای بلاعنة شعارست چه جا افضل فصحا و اکمل بلغای جميع اعصار صلی اللہ علیه و آله الاطهار که هرگز عاقلی تجویز نخواهد کرد که آن حضرت با آن همه فصاحت مزريه بشان سخنان و بلاعنة فاضله بر بلاعنة عدنان عبارت مختصره موذیه مرا و ترک فرموده بغیر حاصل تطویل غیر جمیل اختیار فرماید حاشاه عن ذلک و عبارتی که آن جناب ارشاد فرموده از جوامع کلم عجیبه و سواعظ حکم غریبیه است و نکات عدیده و لطائف سدیده در آن منظویست که مجموع آن دلالت دارد بر نهایت اهتمام آن حضرت بااظهار کمال فضل و علو متزلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اول آنکه ندای حق تعالی باسم ذات او فرموده که آن احب اسمای او تعالی شانه است دوم آنکه ایشار اللہم بر لفظ یا اللہ باین جهتست که در اللہم تفحیم و تعظیم بسبب دو تشید زیاده ترست از لفظ یا اللہ و این نکته مماثل نکته اختیار ضمیر مجرور کلمه علیه اللہ است و سوم آنکه در اللہم بسبب آنکه میم عوض حرف ندا در آخر است اهتمام زیاده است بنسبت یا اللہ که در یا اللہ یا قبل لفظ اللہ می آید و در اللہم ابتدأ بلفظ اللہ حاصل می شود و ابتدأ بلفظ اللہ ادخل در تعظیم و تبرکست چهارم آنکه بنا بر اکثر طرق لفظ ائنی را اختیار فرمود بر لفظ ارسل الی و ابعث الی و مثل آن زیرا که اتیان در صورت تعدیه آن بیان دلالت دارد بر مزید اعتنا و احتفال بشان ماتی به که گویا مرسل مصاحب ماتی به است چنانچه مبرد در تبیین معنای ذهب فلان بزید گفته است که آن دلالت دارد بر آنکه فاعل همراه زید رفته پنجم آنکه ائنی را بر محض لفظ ائن اختیار فرمود تا دلالت کند که مطلوب آن جناب اتیان احب الخلق نزد آن حضرتست نه مطلق اتیان احب الخلق ششم آنکه لفظ احب را اختیار فرمود بر دیگر الفاظ داله بر تفضیل و ترجیح زیرا که کثرت محبت حق تعالی با کسی دلالت بر جمع جميع صفات کمال و مجد و احتوای تمام نعوت فضل و حمد دارد که مقام محبت اعلای مقامات و اسنای درجات است هفتم آنکه چون لفظ احب بمعنى محبوب ترست آن دلالت واضحه دارد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام نهایت محبت حق تعالی داشته زیرا که محبوبیت فرع محبوبیت است قال اللہ تعالی إنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ هشتم آنکه لفظ احب را مضاف فرموده بسوی خلق تا دلالت صریحه کند بر آنکه آن حضرت احب خلق خدا بود اگر چه لفظ

الاحب معروف باللام هم دلالت بر تفضيل آن حضرت مى کرد مگر پر ظاهرست که ذکر مضاف إلیه عام ابلغ و اصرحت در دلالت بر افضلیت از جمیع خلق نهم آنکه خلق را مضاف فرموده بضمیر خطاب تا واضح شود که آن حضرت احب جمیع آن خلق است که قابلیت اضافت بحق تعالی داشته باشد و مراد از ان خلق مخلصین خواهد بود پس احیت از غیر مخلصین باولویت ظاهر خواهد شد قطعا دهم آنکه خلق اسم جنس است و اسم جنس مضاف مفید عموم است حسب تصریحات اکابر علماء پس مراد جمیع خلق مخلصین باشند یازدهم آنکه لفظ إليک فرموده تا صراحة دلالت کند بر آنکه احیت آن حضرت بسوی حق تعالی است و اگر لفظ إليک نمی فرمود احیت جناب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷۴

امیر المؤمنین عليه السلام یا بدلالت لفظ مقدّر ظاهر می شد یا بدلالت التزام زیرا که بنابر حذف إليک لفظ الی مذکور می شد یا نه پس اگر لفظ الی مذکور می شد احیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام بسوی جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم بدلالت مطابقیه ثابت می شد و آن مستلزم دلالت بر احیت آن حضرت بسوی حق تعالی بود زیرا که بلا-شبّه احب بسوی جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم احیست بسوی حق تعالی و اگر لفظ الی مذکور نمی شد و لفظ إليک مقدّر می شد احیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از حق تعالی بلفظ مقدّر ثابت می شد نه بلفظ مذکور دوازدهم آنکه لفظ و الی رسولک یا و الی هم فرمود تا واضح شود که آن حضرت احب بسوی جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم بوده و هر چند پر ظاهرست که احیت آن حضرت بسوی حضرت رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم از احیت آن حضرت بسوی حق تعالی ثابت می شود که در میان هر دو تلازم قطعی و حتمیست لکن بنا بر مزید اهتمام تصریح هم بان فرموده پس افاده احیت آن حضرت بسوی خود بدرو وجه فرموده یکی بدلالت التزام و دیگر بدلالت مطابقت سیزدهم آنکه متعلق خاص برای احب ذکر نفرموده تا آنکه دلالت فرماید بر آنکه احیت آن حضرت عام و شامل جمیع انواع و حاوی کل اقسام و اصناف است زیرا که حذف متعلق در مقام بیان دلیل عموم و شمولست چهاردهم آنکه فقره

یا کل معنی من هذا الطائر

ارشاد نموده تا ثابت شود که سبب طلب جناب امیر المؤمنین عليه السلام برای اكل احیت آن حضرت بسوی حق تعالی و رسول اوست نه امری نفسانی پانزدهم آنکه درین فقره لفظ معنی را نیز آورد تا دلالت کند که اكل جناب امیر المؤمنین عليه السلام طائر را بانفراد واقع نخواهد شد بلکه چون مقصود از طلب برای اكل اظهار کمال فضل آن جنابست لذلک بمزید اعتنا و توجه جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم نیز در اكل شریک آن جناب خواهد بود و باین شرکت ظاهر خواهد فرمود که آن حضرت خواهش مواکلت آن حضرت نفرموده مگر باین سبب که آن حضرت در مراتب دین و معارج یقین و محبویت رب العالمین و رسول امین افضل جمیع خلق بوده پس کلامی که در آن این نکات عدیده منطوقی باشد آن را بر معنای کم رتبه که مخصوصیتی قابل التفات ندارد حمل کردن نهایت اعتساف و مخالف انصاف است

وجه پانزدهم

آنکه اگر مراد از احب احب فی الاكل می بود بنا بر این نسبت احیت بحق تعالی معنای نداشت زیرا که احیت فی الاكل از قبیل حب طبیعت و حب طبیعی در حق حق تعالی سمتی از امکان و جواز ندارد کما سبق فی کلام الغزالی بلکه مراد از حب او تعالی شانه همان ثواب و اکرام و رفع مرتبه است و جناب سید مرتضی علم الهدی طاب ثراه در کتاب الفصول و المجالس فرموده و قد قال السائل هب انا سلمنا صحّته الخبر ما انکرت ان لا يفيد ما ادعیت من فضل امیر المؤمنین عليه السلام على الجماعة و ذلك ان المعنى

فیه

اللَّهُمَّ ائنِي بِاحْبَبِ خَلْقَكَ إِلَيْكَ يَا كَلِ مَعِي

يريد احب الخلق الى الله تعالى في الاكل معه دون ان يكون أراد احب الخلق إليه في نفسه لكثره اعماله إذ قد يجوز ان يكون الله تعالى يحب ان يأكل مع نبيه من هو غير افضل و يكون ذلك احب إليه المصلحة فقال الشيخ ايده الله هذا الذي اعترضت به ساقط و ذلك ان مجتبة الله تعالى ليست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷۵

ميل الطّباع و آنما هى الثواب كما انّ بغضه و غضبه ليستا باحتياج الطّباع و آنما هما العقاب و لفظ افعل فى احب و ابغض لا يتوجه الا و معناهما من الثواب و العقاب و لا معنى على هذا الاصل لقول من زعم انّ احب الخلق الى الله يأكل معى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم توجّه الى محبّة الاكل و المبالغة في ذلك بلفظ افعل لأنّه يخرج اللفظ مما ذكرناه من الثواب الى ميل الطّباع و ذلك محال في صفة الله تعالى

وجه شانزدهم

آنکه ابو بکر بن مردویه اصفهانی در کتاب طیر گفته

نا فهد بن ابراهیم البصري قال نا محمد بن زکریا قال نا العباس بن بکار الضّبی قال نا عبد الله بن المثنی الانصاری عن عمه ثمامة بن عبد الله عن انس بن مالک ان أم سلمة صنعت لرسول الله صلى الله عليه و سلم طیرا او اضباعا فبعثت به إليه فلما وضعت بين يديه قال اللَّهُمَّ جئنِي بِاحْبَبِ خَلْقَكَ إِلَيْكَ يَا كَلِ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّائِرِ فجاءَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ أَنْسُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى حاجَةٍ وَاجْتَهَدَ النَّبِيُّ فِي الدَّعَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ جَئْنِي بِاحْبَبِ خَلْقَكَ إِلَيْكَ وَأَوْجَهُمْ عَنْدَكَ فجاءَ عَلَى فَقَالَ لَهُ أَنْسُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى حاجَةٍ قَالَ أَنْسٌ فَرَفَعَ عَلَى يَدِهِ فَوْكَزَ عَلَى صَدْرِي ثُمَّ دَخَلَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ قَائِمًا فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا رَبَّ وَالَّتِي يَا رَبَّ وَالَّتِي مَا ابْطَأْ بَكَ يَا عَلَى قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ جَئَتْ ثَلَاثَةَ كُلَّ ذَلِكَ يَرْدَنِي أَنْسٌ قَالَ أَنْسٌ فَرَأَيْتَ الغَضَبَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَقَالَ يَا أَنْسٌ مَا حَمِلْتَ عَلَى رَدِّهِ قَلْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِعْتُكَ تَدْعُونِي فَاحْبِبْتَ أَنْ تَكُونَ الدَّعْوَةُ فِي الْأَنْصَارِ قَالَ لَسْتُ بِأَوْلَ رَجُلٍ أَحْبَبَ قَوْمَهُ أَبِيَ اللَّهِ يَا أَنْسُ أَلَا إِنِّي أَنْكُونُ أَبِي طَالِبٍ

ازین روایت سرا پا هدایت واضحست که دعای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در واقعه طیر بلطف
اللَّهُمَّ جَئْنِي بِاحْبَبِ خَلْقَكَ إِلَيْكَ

و اوجههم عندك بود و ظاهر است که او же درین مقام بمعنى افضل على الاطلاقست پس بحمد الله تعالى معلوم شد که مقصود جناب صلی الله علیه و آله و سلم درین واقعه طلب افضل على الاطلاق بود و مراد از احب نیز احب على الاطلاقست و جناب امیر المؤمنین عليه السلام بنص این حدیث احب و او же و اکرم و انه و اشرف و اعظم و اعز و افحش و اعلى و امثل و اسنی و افضل و اربع و اکمل انداز جمیع خلق که در آن سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین کل انبیا و مرسلین علیهم سلام الله رب العالمین داخل و غير جناب اشرف النبیین کل کائنات و مخلوقات از ملائکه مقربین و مرسلین معظمین را شامل

وجه هفدهم

آنکه حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب طیر علی ما نقل عنه گفته

نا على بن حميد الواسطى قال نا اسم بن سهل قال نا محمد بن صالح بن مهران قال نا عبد الله بن محمد بن عماره قال سمعت من مالك بن انس عن اسحاق بن عبد الله بن أبي طلحه عن انس قال بعثتنى أم سليم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بطير مشوى و معه ارغفة من شعير فاتيته به فوضعته بين يديه فقال يا آنس ادع لنا من يأكل معنا هذا الطير اللهم ائتنا بخير خلقك فخرجت فلم يكن همّي الا ارجلاء من اهلي آتىه فادعوه فإذا انا بعلى بن أبي طالب فدخلت فقال اما وجدت احدا قلت لا قال انظر فنظرت فلم اجد احدا الا علية ففعل ذلك ثلث مرات فرجعت فقلت هذا على بن أبي طالب فقال ائذن له اللهم و الى اللهم و الى ازین روايت ظاهر است كه جناب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ٧٦

رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

اللّهُمَّ ائْتُنَا بِخَيْرِ خَلْقِكَ

الحادي عشر بحسب بعضه عضا
المؤمنين عليه السلامست پس حمل احییت نیز بر معنای مفید افضلیات بمفاد
ارشاد فرموده و ظاهرست که لفظ خیر خلقک دلیل صریح بر خیریت و اشرافیت و اکرمیت و اعظمیت و احییت و افضلیات جناب امیر

واجب و لازم و این ارشاد صریح اساس جمیع تاویلات علیله ضئیله و تعلیلات مختروعه مبتدعه و توجیهات مغسوله مزدolle و تحریفات فاسده کاسده غیر رائقه و غیر نافقة را خارم و کل هفوّات و عشرات و تقوّلات و تقوّهات و تهورات و تجاسرات و تبجّحات و تغطرسات متقدّمين و متاخرین و سابقين و لاحقين و متکلمین و محدّثين و متعمّقين و متعنتين و متشدّدين و متنطّعين که از مزيد عجز و سراسیمگی و حیرت و دهش و قصور و فتور از خود رفتگی در آن گرفتار و از سکر عصیّت مانعه از ادراک بطلان و شناخت و قبح و فظاعت و هوان و رداءت و فساد و سماجت آن غیر صاوّحی هوشیار و از نوم تعافت و تساهل رادع از فرق در میان ضارّ و نافع و شهد حالی و سّمّ ناقع و تمیز در مهلک مردی و منجی شافع و تزییل صحيح از غیر واقع غیر بیدار حاسم و الله الصائن العاصم من زیغ حیف کل غادر آثم

وجهه هجدهم

آنکه ابن المغازلی در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام کما مراقباً روایت کرده
خبرنا الحسن بن موسی نا هلال بن محمد بن جعفر بن سعد ان ابو الفتح نا اسماعیل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبد الرحمن بن عبد الله بن یزید بن ورقا الخزاعی البزار نا وهب بن بقیة عن أبي جعفر السیبیاک عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم طائر مشوی اهدته له امرأه من الانصار فدخل رسول الله صلی الله علیه و سلم فوضعت ذلك بين يديه فقال اللهم ادخل علی احب خلقک الی من الاوّلین والآخرين يأكل معی من هذا الطائر قال انس فقلت فی نفسی اللهم اجعله رجلا من الانصار من قومی فجاء علی فطرق الباب فردته و قلت رسول الله صلی الله علیه و سلم متشارغ و لم یعلم رسول الله صلی الله علیه و سلم بذلك فقال اللهم ادخل علی احب الخلق من الاوّلین والآخرين يأكل معی من هذا الطائر قلت اللهم رجلا من قومی الانصار فجاء علی فردته فلیما جاء الثالثة قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم قم يا انس فافتتح الباب لعلی فقمت ففتحت الباب فاکل معه فکانت الدعوة له

این روایت دلالت واضحه دارد بر آنکه جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود
اللّٰهُمَّ ادْخِلْ عَلٰی احْبَتْ خَلْقَكَ الَّتِي مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ

و باز فرمود

اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَى احْبَبِ الْخَلْقِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ

و هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام حسب ارشاد مکرر جناب رسالت‌ما بصلی اللہ علیہ و آله و سلم احبت‌الخلق از اولین و آخرین باشد قطعاً و حتماً ثابت گردد که احیت آن حضرت عامه و بنسبت جمیع خلق او لین و آخرینست پس ثابت شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از جمیع خلق او لین و آخرین که در آن جمیع انبیاء و مرسیین سوای خاتم النبیین صلی اللہ علیہ و آله و علیهم اجمعین داخل‌اند احبت و افضل بود پس این نصّ صریح و تصریح ظاهر جمیع تاویلات علیه و توجیهات رکیکه را از بیخ و بن برکنده سیلاج فنا باساس آن دوانیده و کمال شناعت و فظاعت و نهایت سماجت و رکاکت آن واضح گردانیده و ظهور کمال تعسّف

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷۷

و تحامل و تعاصم مخاطب رئیس المسؤولین و دیگر محرفین متخصصین باقصای مراتب رسانیده چه هیچ انسانی که ادنی حظی از شعور له و ادراک دارد بعد این توضیح و تبیین و تفسیر نمی‌تواند گفت که مراد از احیت بسبب فی الاکل بسبب حاضرین منصور می‌شود نیست؟؟؟ له او لین و آخرین و نیز تقدیر من بعد این تبیین و تفسیر محض ازلال و تزویر و تحریف و تعزیرست و نیز اختراع دیگر حیثیات مبتدعه و تقيیدات مختزعه همه خدع سراب و نقش بر آب و سراسر مخالفت حق و صوابست و نیز اخراج اول بلکه ثلاثة از مدینه نفعی بحال خوارج نمی‌رساند و گلوی ایشان را از داء عضال اشکال نمی‌رهاند مگر آنکه بگویند که احیت از اولین و آخرین مستلزم احیت از حاضرین و موجودین نیست و ذلک ما یضیحک الثکلی

وجه نوزدهم

آنکه اگر مقصود از احبت فی الاکل مع النبی لتضاعف لذة الطعام می‌بود مقتضای استجابت دعا آن بود که یکی از ازواج مصدق آن شود زیرا که همکاسه شدن محبوبه از همکاسه شدن فرزند و کسی که قائم مقام فرزند باشد زیاده‌تر موجب تضاعف لذت طعام می‌شود بلکه التذاذ را باضعاف مضاعفه می‌رساند پس محروم ماندن از ازواج از موائلت طیر و مصداقیت احبت خصوصاً محروم کردن حضرت حمیرا که حسب مزعوم اهل سنت احبت از ازواج بلکه بنابر بعض اخبار موضوعه‌شان احبت نسا بود دلیل صریحست بر آنکه هر گز مقصود آن جناب از احبت احبت فی الاکل نبود بلکه مقصود از احبت همان احبت که مصداقش جز افضل الناس بالعموم کسی دیگر نمی‌باشد بوده و اگر شاهصاحب بمزيد انتشار و اضطرار یپشه در طاس اندازند و تضاعف لذت طعام را در همکاسه شدن فرزند و کسی که قائم مقام فرزند باشد منحصر سازند و با وصف آن همه حمایت‌های خود در تهی از ازواج همکاسه شدن‌شان را موجب تضاعف لذت طعام ندانند باز هم گلوی ایشان از خناق اشکال و اعضال خلاصی نمی‌یابد چه ظاهرست که همکاسه شدن اولاد بلا شعبه زیاده‌تر موجب تضاعف لذت طعامست نسبت به همکاسه شدن کسی که در حکم اولاد باشد پس بنا بر این می‌بایست که درین واقعه جناب فاطمه علیها السلام که بنت آن جناب بود مصدق احبت شود نه جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن جناب ابن‌العمر بود و داماد فانتکت بحمد الله الهادی الى السداد* حبل التسویل و التحریف الّذی لا یرتضیه ارباب الرشاد* و ظهران الماولین یهیمون من الخدع و الختل و العسف فی كل واد* و لا یحصلون من زیغهم و خترهم و حیفهم على طائل و مراد*

وجه بستم

آنکه اگر مراد محض احیت فی الاکل لحصول الالتذاذ می بود پس چرا انس بن مالک شیفتگی و وله تمام داشت باین که دعا در حق بعض انصار واقع شود و چرا باین سبب جناب امیر المؤمنین علیه السلام را از داخل شدن مکررا منع کرد و تعجب مئونت احتیال را احتمال نمود ادنی عاقلی بعد ملاحظه این ترجی و تمنی و کلف و شغف و تعلل و تحیل انس یقین واثق حاصل می کند به آنکه این مرتبه بس عظیم و جلیل و منبع و متزلت نهایت فخیم و خطیر و رفع بوده و تیر ظاهرست که بنابر حمل احیت بر احیت فی الاکل شخص احباب فی الاکل همان کس خواهد بود که معاشرت و مخالطت یا قرب نسب و موالفت طبیعیه با او بیشتر باشد و ظاهرست که انصار را این مرتبه حاصل نبوده پس چگونه انس رجای بودن کسی از انصار مصدق این مرتبه می نمود که احباب فی الاکل هر کس و لو کان من الاجانب نمی تواند شد بلکه احباب فی الاکل حسب افاده مخاطب فرزند یا کسی که در حکم او باشد خواهد بود نه کائنا من کان

وجه بست و یکم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷۸

آنکه حافظ ابو بکر بن مردویه اصبهانی در کتاب الطیر علی ما نقل عنه گفته

نا محمد بن الحسین قال حدثنا احمد بن محمد بن عبد الرحمن قال نا علی بن الحسن السیمالی قال حدثی محمد بن الحسن بن الجهم عن عبد الله بن میمون عن جعفر بن محمد عن ایه عن انس قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم طائر فاعجبه فقال النبي صلی الله علیه وسلم اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک و الیک یاکل معی من هذا الطیر قال انس قلت اللهم اجعله رجلا مـا حتی نشرف به قال فاذا علی فلما ان رایته حسدته فقلت النبی مشغول فرجع قال فدعا النبی صلی الله علیه وسلم الثانية فاقبل علی کانما یضرب بالسیاط فقال النبی صلی الله علیه وسلم افتح افتح فدخل فسمعته يقول اللهم و الیک حتی اکل معه من ذلک الطیر

ازین روایت سراسر هدایت واضح و ظاهر و لائق و باهرست که انس بن مالک بعد سماع ارشاد متور ظلم حوالک صلی الله علیه و آله ما انتهج مناهج الخیر کل موفق سالک دعا از رب خالق مالک نموده که مصدق این ارشاد مروی از قوم آن والا نزاد گرداند تا این مصدقیت سبب تشریف انس بلکه سائر قوم او گردد چنانچه قول او حتی نشرف به بصیغه جمع دلالت بر آن دارد پس حمل احیت بر احیت مبتذله عاریه از فضل دین که موجب راحت قلوب نواصی ملحدین و حزادت قلوب مؤمنین با یقین ست نهایت زیغ و جور و حیف عنیف و تبعید این فضل جلیل و مجد جميل از تعظیم و تکریم و تفحیم و تشریف است کما لا یخفی علی کل و ضیع و شریف و لا یستربی فیه عاقل منصف و لا جاحد سخیف و لنعم ما افاد الشیخ المفید طاب ثراه حیث قال انَّ الذی یسقط ما اعترض به

السائل فی تاویل

قول النبی صلی الله علیه و آله وسلم اللهم ائنی باحبت خلقک إلیک علی المحبة فی الاکل معه دون محبتہ فی نفسه باعظام ثوابه بعد الذی ذکرناه فی اسقاطه

ان الروایة جاءت عن انس بن مالک انه قال لما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان یاتیه تعالی باحبت الخلق إلیه قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار لتكون لی الفضیلہ بذلك فجاء علی فرددته قلت له ان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی شغل فمضی ثم عاد ثانية فقال لی استاذن لی علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقلت له انه علی شغل ثم عاد ثالثة فاستاذن له و دخل فقال له النبی صلی الله علیه وسلم قد كنت سالت الله تعالی ان یاتینی بک دفعین و لو ابطات علی الثالثة لا قسمت علی الله ان یاتینی بک و لولا ان النبی صلی الله علیه وسلم سال الله تعالی ان یاتیه باحبت خلقه إلیه فی نفسه و اعظمهم ثوابا عنده و كانت هذه من اجل الفضائل لما اثر انس ان یختص بها قومه و لولا ان انسافهم ذلك من معنی کلام النبی صلی الله علیه وسلم ما

داعی امیر المؤمنین علیه السلام عن الدخول لیکون ذلک الفضل لرجل من الانصار فیحصل له جز و منه

وجه بست و دوم

آنکه در روایت ابن مردویه کما رایت از انس منقول است فاذا علی فلما ان رایته حسدته فقلت النبی مشغول و در روایت ابن المغازلی کما سبق نیز از انس مذکور است

بینا انا كذلك إذ دخل على فقال هل من اذن فقلت لا ولم يحملني على ذلك الا الحسد

و ظاهر است که حسد انس بن مالک حاشد المحمد بر جانب ابو الائمه الاماجد عليه و علی ابنائه المعصومين سلام الله الملك

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۷۹

الواحد دلیل صریح و برہان صحیح است بر آنکه این احییت جلیل الفخر عظیمه القدر موجب کمال اشرفیت و اکرمیت و افضلیت بوده و الا حسد بر حیازت احییت ناقصه عاریه از فضل و اکرام و محموله بر محض زیادت لذت طعام از چنین صحابی عظیم المقام باعث تحیر الباب و افهام و سبب سراسیمگی ارباب عقول و احلام است

وجه بست و سوم

آنکه ابو یعلی در مسند خود کما سمعت سابقاً گفته

ثنا قطن بن نسیر ثنا جعفر بن سلیمان الصبیعی ثنا عبد الله بن مثنی نبا عبد الله بن انس عن انس بن مالک قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و سلم حجل مشوی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللهم ائنی باحّ خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطّعام فقالت عائشة اللهم اجعله أبي و قالت حفصة اللهم اجعله أبي قال انس فقلت انا اللهم اجعله سعد بن عبادة قال انس سمعت حرکة الباب فسلم فاذا علی فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم علی حاجه فانصرف ثم ثم سمعت حرکة الباب فسلم علی و سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم صوته فقال انظر من هذا فخرجت فاذا علی فجئت الى رسول الله صلی الله علیه و سلم فاخبرته فقال اذن له فاذنت له فدخل فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و التي و التي

ازین روایت ظاهر است که هر گاه جانب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم دعای آوردن احب خلق فرمود حضرت عائشه چشم بر محی والد بزرگوار خود دوخت و سؤال از حق تعالی کرد که مصدق این دعا پدر والاگهر او را گرداند و حضرت حفصه علی رغم عائشه از حق تعالی چنان درخواست کرد که مصدق این دعا حضرت فظ غلیظ والد ماجدش گردد پس اگر از احب محض احبت فی الاكل للالتزاد که عاری از افضلیت دیتیه باشد مراد می بود ولوع و غرام و شغف و هیام این متظاهر تین متجلس تین برای صدق این دعا در حق شیخین معظمین وجهی نداشت آیا این هر دو مخدره خصوصا حضرت عائشه که علی زعم متعصبی هؤلاء الكباء مصدق

خذوا شطر دینکم عن هذه الحميراء

و مجتهده غیر قادر و فقیهه ماهره بود با آن همه فهم و فراست و علم و کیاست این هم نفهمیدند که احییت فی الاكل امر جزئی غیر معنی به است و حضرات شیخین را مراتب کثیره عالی تراز ان حاصل و مصدقیت شیخین برای این احییت اصلا در شرف شان نمی افرايد بلکه تمنی آن عند الاماعن در افضلیت شان می کاهد پس معلوم شد که بلا شببه مراد از احییت احییت عامه مطلقه است که مثبت افضلیت در دینست و پر ظاهر است که اگر سلطانی جلیل الشأن امر کند که کسی را برای خوردن طعامی حاضر سازند و غرض

محض اکل او باشد بغیر دلالت بر مزید قرب و منزلت و جلالتشان آن کس چنانچه از تاویل علیل سینیه خصوصاً تقریر اعور ظاهرست و روپروری آن سلطان بعض فرزندان وزیر اعظم خاص او حاضر باشند هرگز ایشان تمبا نخواهند کرد که آن شخص مدعو پدر ایشان که وزیر اعظمست برای اکل این طعام حاضر شود

وجه بست و چهارم

آنکه درین واقعه طی تکرار جناب رسالت مآب به صلی اللہ علیہ وسلم دعا را ثابتست بلکه اجتهاد آن جناب در دعا آنفا از روایت ابن مردويه بثبوت رسیده و تکرار و اجتهاد حضرت خیر العباد صلی اللہ علیہ وسلم الی یوم التئاد در دعا بدرگاه ساطح المهد بوضوح تمام کاشفست ازین که مطلوب آن جناب شخصی بغایت عظیم الشأن و فخیم المرتبه است که برای مجیء او بار بار آن جناب دست دعا بدرگاه رب ارض و سما بر میدارد پس بحکم عقل لازمست که صفت احیت او که در دعای آن جناب واقع شده است صفت عظیمه کاشف از کمال علو مرتب

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ٨٠
او باشد نه آنکه آن جناب با وصف اظهار اين اهتمام و اجتهاد در طلب او از احییت احییت جزئیه که بنابر مزعوم مخالفین سبب
فضل هم نیست مراد گرفته باشد

وچہ بست و پنجم

آنکه آنفا دانستی که در روایت حافظ ابن مردویه آمده
قال انس فرفع علی یده فوکض ؟؟ علی صدری شم دخل فلما نظر إلیه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قام قائما فضمه إلیه و قال يا رب و الی ما أبطأ بك يا على و ظاهرست که قیام تمام جناب سرور انام صلی اللہ علیہ و آلہ الکرام بدیدن جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ضم آن جناب بسوی نفس نفیس خود بغرض احترام و فرمودن
يا رب و الی يا رب

والی و سؤال از سبب تاخر وصول دليل صريحست بر آنکه اين احبيت در نهايت عظمت و جلالت و کمال شرف و بنالت بود و آن حضرت برای اظهار علو آن اين همه اهتمام بلیغ و اعتنای عظیم فرمود

وچہ بست و ششم

آنکه در روایت نجgar و عبارات دیگر علمای کبار کما دریت سابق واقع شده
قال فدخل فلما راه رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسم ثم قال الحمد لله الذي جعلك فانی ادعوه في كل لقمة ان ياتيني الله احب
الخلق إليه والی فكنت انت
وازین کلام آشکارست که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن
حضرت را دیده متبرّس شد و حمد الهی بجا آورد بر آنکه حق تعالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را مصدق دعای آن جناب

گردانید و ارشاد فرمود که من در هر لقمه دعا می کردم که بیارد حق تعالی احبت خلق بسوی او و بسوی من پس اگر مراد محض احبت فی الاکل می بود این تبسم و استبشار سرور مختار و اظهار تکرار دعای خود از پروردگار که همه دلائل کمال اهتمام و استعظامست وجهی نداشت که احیت فی الاکل بلا دلالت بر فضل دینی امری معنی به نیست و نیز حسب افاده مخاطب انحصار ان در فرزند یا در کسی که در حکم او باشد ظاهر است و قول آن حضرت الحمد لله الذي جعلك

دلالت صریحه دارد بر آنکه این تخصیص و تشریف از جانب پروردگار بود نه بمیل طبی سرور مختار پس حمل آن بر محض احیت فی الاکل که عاری از فضل دینی باشد صریح البطلان و الاستنکار

وجه بست و هفتم

آنکه در روایت ماضیه ابن مردویه کما علمت واقعست ما ابطأ بک یا علی قال یا رسول الله قد جئت ثلاثة كل ذلك يرددني انس قال انس فرایت الغضب فی وجه رسول الله و قال يا انس ما حملک على رده قلت یا رسول الله سمعتك تدعو فاحببت ان تكون الدعوة في الانصار قال لست باول رجل احبت قومه أبي الله يا انس الا ان يكون ابن أبي طالب

و ظاهرست که غضب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با آن همه خلق عظیم بر رد انس جناب امیر المؤمنین علیه السلام را دلیل بس قوی و حصیف و برهان بس متین و شریفست بر آنکه حضور سراسر حبور آن برگزیده رب غفور برای مصداق شدن احبت خالق ظلمات و نور موجب کمال فرح و ابتهاج و سرور جناب رسول محبور صلی الله علیه و آله و سلم ما توالی الظل و الحرور بود و تاخیر و تسویف و تعویق عنیف انس آن جناب را موجب نهایت ازعاج و تاذی و الم سرور عرب و عجم صلی الله علیه و آله اهل الشرف والکرم گردید پس در کمال علو و سمو و ارتفاع و التماع این احیت و دلالت آن بر منتهای افضلیت هیچ شک و ارتیاب و خفا و احتجاج برای منکرین او شاب و جاحدين اقشاب فضلا عن ارباب العقول والالباب والساکین بطرق الحق و الصواب باقی نماند

وجه بست و هشتم

آنکه ارشاد فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸۱

أبي الله يا انس الا ان يكون ابن أبي طالب

دلیل روشن و ثاقب و برهان بس محکم و راتبست بر اینکه احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام تشریف خاص از جانب جناب احادیث بود و میل طبی جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات را در ان مدخلی نبود چه پر ظاهرست که اگر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب میل طبی آن جناب بود می بایست که بجای جمله

أبي الله يا انس الا ان يكون ابن أبي طالب جمله اما علمت ان عليا احبت الى في الاكل لكونه مني بمنزلة ولدي فلا يكون الدعاء الا فيه ارشاد

نماید که درین صورت فی الواقع گو از دیگر محدودرات این کلام بری نمی بود الا آنکه بحسب ظاهر مثبت مطلوب مخاطب معلوم

می شد بالجمله ازین ارشاد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم بکمال ظهر و اضحت که احییت جناب امیر المؤمنین علیه السیلام محض از جانب احادیث عطا شده و میل طبع و تضاعف لذت طعام و غیره را در آن دخلي نیست و علاوه برین ازین ارشاد باسداد این هم بقطعيت ظاهرست که لائق اين احییت شريفيه و قابل اين متزلت منيفه جز از جناب امیر المؤمنین علیه السیلام کسی نبوده و اين مرتبت عاليه و منقبت ساميه در ذات با برکات جناب امیر المؤمنین علیه السیلام محصورست و اتصاف باين خير الاوصاف بر نفس نفيس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ما هب القبور فظهر بطلان ما سندکره من تاویل المخاطب الفخور بكمال الوضوح والجلاء والظهور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ
فَإِنَّهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَلُ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

وجه بست و نهم

آنکه در روایت طیر که فخر الدین هانسوی در دستور الحقائق آورده مذکورست
فاذنه النبی بالدخول وقال ما ابطأ بك عَنِي قال جئت فردنی انس ثم جئت الثانية و الثالثة فردنی فقال صلی اللہ علیہ و سلم يا انس ما حملک على هذا قال رجوت ان يكون الدعاء لاحد من الانصار فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم على احب الخلق الى الله فاكل

معه

ازین روایت ظاهرست که هر گاه انس بمعرض عذر از جسارت خود بیان کرد که اميد کردم که دعا برای یکی از انصار باشد
جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم بخطاب او ارشاد فرمود که
على احب الخلق الى الله

و شک نیست که این کلام از آن حضرت در معرض رد مزعوم انس که امكان احب بودن غير جناب امیر المؤمنین علیه السیلام بود
 الصادر شده پس لابد مقصود از ان انحصر احییت در آن جناب و عدم امكان احییت کسی دیگر خواهد بود و پر روشنست که
انحصر احییت بمعنى احییت فی الاکل مع البی لتضاعف لذة الطعام در جناب امیر المؤمنین علیه السیلام ممنوعست کما سبق پس
باید که احییت منحصره در ذات قدسی صفات آن جناب غیر این احییت باشد و آن همان احییت عامه تامه است که اهل حق برای
آن جناب اثبات آن می نمایند و چون بحمد اللہ تعالی ازین تقریر متین انحصر احییت عامه در ذات کامله الصفات جناب امیر
المؤمنین علیه السیلام ثابت گردید بطلان دیگر کلمات مخاطب که در تاویل این حدیث شریف سراییده نیز باطل و مض محل گردید
والحمد لله على ذلك

وجه سی ام

آنکه مولوی محمد مبین لکھنوي در وسیله النجاء کما سمعت سابقا گفته
عن انس بن مالک قال كنت أخدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فقدم لرسول اللہ فرخ مشوی فقال اللہم ائتنی باحی خلقک
إليک یاکل معی هذا الطیر قال فقلت اللہم اجعله رجلا من الانصار فجاء علی فقلت ان رسول اللہ علی حاجه ثم جاء فقال رسول اللہ
افتح فدخل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸۲

فقال رسول اللہ ما حملک على ما صنعت فقلت يا رسول اللہ سمعت دعاء ک فاحبیت ان يكون رجلا من قومی فقال رسول اللہ:؟؟؟

الرّجل قد يحب قومه

و في بعض الروايات ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ*

و هذا الحديث في المشكاة أيضاً برواية الترمذى ترجمة روایت از انس که خدمت می کردم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و روزی بهدیه آوردند نزد آن حضرت پرنده کباب کرده پس فرمود آن جناب خدایا برسان نزد من در این وقت کسی را که دوست تر باشد از جمیع خلق نزد تو که بخورد با من این کباب را پس دعا کرد انس که بگرداند خدای تعالیٰ مدعو له یکی مرد از انصار را که بیاید و همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بخورد پس آمد علی مرتضی گفت انس که رسول خدا در کاریست و وقت ملاقات نیست بعد از این باز آمد علی مرتضی پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بگشا در راتا در آید علی مرتضی و پرسید رسول خدا صلی الله علیه و سلم از انس که چه چیز برداشت ترا بر چیزی که کردی با علی مرتضی و حیله نمودی و مانع آمده عرض کرد انس که تا شنیدم این دعا از تو دوست داشتم که مشرف شود باین دعا یکی از برادران و قوم من فرمود رسول خدا بخطاب او آیه وافی هدایه ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ*

تلاؤت فرمود پس ازینجا بنای فاسد مزعوم مخاطب عمدة القرorum بآب رسید و بحمد الله تعالى كالشمس فى رابعة النهار واضح و آشکار گردید که مصدق احبت شدن جناب امير المؤمنین عليه السلام درین واقعه امری بس جلیل و فخری بغايت اثیل و محض فضل و کرم خداوند واهب النعم بود و میل طبعی جناب سرور انام صلی الله علیه و آلہ الکرام و قصد تضاعف لذت طعام در آن دخلی نداشت

وجه سی و یکم

آنکه مولوی ولی الله لکھنوی در مرآه المؤمنین کما عرفت سابقاً گفته و
وقع فی رواية الطبراني و أبي يعلى و البزار بعد قوله فجاء على رضى الله عنه فرددته ثم جاء فرددته فدخل في الثالثة او في الرابعة فقال
له النبي صلی الله علیه و سلم ما جبسك عنی او ما ابطأ بك عنی يا علی قال جئت فردنی انس ثم جئت فردنی انس فقال صلی الله علیه و سلم يا انس ما حملک على ما صنعت قال رجوت ان يكون رجلا من الانصار فقال صلی الله علیه و سلم او في الانصار خير من على او افضل من على

ازین روایت ظاهرست که جناب رسالت‌ماه صلی الله علیه و آلہ و سلم بخطاب انس که بسبب مزید انس قوم خود در توجیه باز گردانیدن جناب امير المؤمنین عليه السلام از حضور خدمت سرور انام علیه و آلہ آلاف التحیة و السلام اظهار رجائی حضور مردی از انصار بر در دولت سید انبیای اخیار نموده ارشاد فرموده
یا انس او في الانصار خير من على او افضل من على

و ازین ارشاد ظاهرست که مدار احیت در حدیث طیر بر افضليت و خیریت و جناب امير المؤمنین عليه السلام افضل انصار و مهاجرين و اشرف از اصحاب سابقین و لاحقین فكيف المضمرين للاحن و الاضعان و المنطوبين على الاحقاد و الشئنان بل المظهرين الشحناه و البغضاء و الحسد و العدوان في كثير من الاحياء لاهل بيت سيد الانس و الجان صلی الله علیه و آلہ ما اختلف الملوان بوده پس تاویل احیت آن جناب باحیت ناقصه غير تامه و خاصه غير عامه نزد سالکین سوی

منهاج و متهجين نهج واضح الفجاج موجب مزيد قلق و حيرت و انزعاجست و سبب غایت علز و مضض و اختلاج و مظهر کمال مرا و اعوجاج و مبدی نهايت مکابرہ و لجاج و لا يرکن ولا يجنح إليه ولا يقبله ولا يستحسنـه إلـّا من ألسـه ماج و خطـبه هاج و تسلـط الوسواس الخناس عليه راج و سيلان فهمـه و ذهـنه ساج و لـيل ضـلالـه و عـمـهـه غـاسـقـ و دـاجـ و بـابـ هـدـاه مـغلـقـ قد صـفـقـ بالـارتـاجـ فهوـ عنـ مهمـهـ التـعـصـبـ المرـدـيـ و التـصـلـبـ المـغـوـيـ غـيرـ نـاجـ و لـلتـخلـصـ و التـنـصـلـ عنـ سـبـبـ الهـوـىـ المـخـزـىـ و العـمـىـ المـطـعـىـ غـيرـ رـاجـ

وجه سی و دوم

آنکه در روایت کتاب المعرفة عباد بن یعقوب رواجـنـیـ كما علمـتـ سابـقاـ واقـعـتـ
قال انس قلت يا ابا الحسن استغفر لـی فـانـ لـی إـلـیـکـ ذـنـبـاـ و انـ عـنـدـیـ بشـارـهـ فـاخـبـرـتـهـ بماـ کـانـ منـ دـعـاءـ النـبـیـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ و سـلـمـ فـحـمـ اللـهـ و استغـفـرـ لـیـ و رـضـیـ عـنـیـ و اـذـهـبـ ذـنـبـیـ عـنـدـهـ بشـارـتـیـ اـیـاهـ
ازـینـ عـبـارـتـ ظـاهـرـتـ کـهـ اـنـسـ باـزـ گـرـدـانـیدـنـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ رـاـ ذـنـبـ قـابـلـ استـغـفارـ و اـرـشـادـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ و آـلـهـ و سـلـمـ رـاـ بشـارـتـ لـاثـقـ اـخـبـارـ بـجـنـابـ أـبـیـ الـائـمـهـ الـاطـهـارـ عـلـیـهـ آـلـافـ سـلـامـ الـمـلـكـ الغـفارـ دـانـسـتـهـ و واـضـحـتـ کـهـ اـگـرـ
موـاـکـلـتـ باـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ و آـلـهـ و سـلـمـ درـینـ وـاقـعـهـ دـلـیـلـ فـضـلـ دـینـیـ نـمـیـ بـودـ و مـرـادـ اـزـ اـحـبـ مـحـضـ اـحـبـ فـیـ الـاـکـلـ
لـتضـاعـفـ لـذـةـ الطـعـامـ بلاـ دـلـالـتـ برـ مـزـیـتـ دـیـتـیـهـ مـیـ بـودـ اـنـ چـگـونـهـ آـنـ رـاـ بشـارـتـ درـ حقـ شـاهـ وـلـایـتـ دـانـسـتـهـ اـخـبـارـ آـنـ جـنـابـ مـیـ کـرـدـ
فـانـ الـاحـبـیـهـ عـلـیـ تـقـدـیرـ التـقـیـدـ بـمـحـضـ الـاـکـلـ الـذـیـ هوـ اـمـرـ حـقـیرـ یـسـیرـ مـمـاـ لـاـ يـصـلـحـ لـلـاعـتـنـاءـ حتـیـ یـهـنـاـ بـهـ وـصـیـ الـبـشـیرـ التـذـیرـ وـ لـاـ یـرـضـیـ
الـعـاقـلـ الـبـصـیرـ بـالـتـرـامـ اـنـ مـثـلـ هـذـاـ الـاـمـرـ الـغـیرـ الـمعـنـیـ بـهـ يـصـلـحـ لـلـتـبـشـیرـ وـ لـهـ فـیـ اـدـخـالـ السـرـورـ نوعـ مـنـ التـاثـیرـ فـاستـبـصـرـ وـ لـاـ تـکـنـ مـنـ
الـغـافـلـینـ
وـ لـاـ یـبـتـکـ مـثـلـ خـبـیرـ

وجه سی و سوم

آنکه سابقـاـ دـانـسـتـیـ کـهـ حـافـظـ اـبـوـ نـعـیـمـ اـصـفـهـانـیـ درـ حـلـیـهـ الـاـولـیـاءـ بـتـرـجـمـهـ اـبـنـ اـبـیـ لـیـلـیـ اـزـ سـعـدـ بـنـ اـبـیـ وـقـاصـ روـایـتـ کـرـدـ
قالـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ فـیـ عـلـیـ بـنـ اـبـیـ طـالـبـ ثـلـاثـ خـصـالـ لـأـعـطـیـنـ الرـایـهـ غـدـاـ رـجـلـاـ يـحـبـ اللـهـ وـ رـسـوـلـهـ
وـ حـدـیـثـ الطـیـرـ وـ حـدـیـثـ غـدـیرـ خـمـ اـزـینـ روـایـتـ ظـاهـرـتـ کـهـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ اـرـشـادـ کـرـدـ کـهـ درـ عـلـیـ
سـهـ خـصـلـتـ سـتـ

لـاعـطـیـنـ الرـایـهـ غـدـاـ رـجـلـاـ يـحـبـ اللـهـ وـ رـسـوـلـهـ
وـ حـدـیـثـ طـیـرـ وـ حـدـیـثـ غـدـیرـ خـمـ وـ درـ کـمـالـ وـضـوـحـتـ کـهـ حـدـیـثـ غـدـیرـ خـمـ دـلـالـتـ صـرـیـحـهـ بـرـ خـلـافـتـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ
الـسـلـامـ دـارـدـ وـ هـمـچـنـینـ حـدـیـثـ رـایـتـ نـیـزـ دـلـیـلـ زـاـھـرـ اـفـضـلـیـتـ آـنـ جـنـابـتـ پـسـ قـطـعـ نـظرـ اـزـ دـیـگـرـ وـ جـوـهـ بـسـیـاقـ اـیـنـ کـلامـ بـلـاغـتـ نـظـامـ
لـازـمـتـ کـهـ حـدـیـثـ طـیـرـ نـیـزـ دـلـیـلـ اـفـضـلـیـتـ وـ اـکـرـمـیـتـ وـ اـشـرـفـیـتـ آـنـ جـنـابـ باـشـدـ نـهـ آـنـکـهـ مـدـلـولـ آـنـ صـرـفـ اـحـبـیـتـ درـ اـکـلـ لـتـضـاعـفـ
لـذـةـ الطـعـامـ بـوـدـ وـ چـگـونـهـ عـاقـلـیـ التـرـامـ اـیـنـ مـعـنـیـ خـوـاـهـدـ کـرـدـ کـهـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ باـ آـنـ هـمـهـ بـلـاغـتـ خـوـدـ اـمـرـ
جزـئـیـ غـیرـ مـعـتـبـرـ فـیـ الـاـفـضـلـیـةـ رـاـ قـرـیـنـ دـوـ خـصـلـتـ عـظـیـمـةـ الشـأنـ باـهـرـةـ الـبـرـهـانـ فـرمـودـ

وجه سی و چهارم

آنکه از حدیث شوری که آن را ابن عقدہ و حاکم و ابن مردویہ و ابن المغازلی و اخطب خوارزم و محمد بن یوسف کنجی روایت کرده‌اند دریافتی که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در واقعه شوری بحیدث طیر بر افضلیت خود احتجاج و استدلال فرموده و آن را همراه دیگر فضائل خاصه مثبته افضلیت و احقيقت خود بخلافت ذکر کرده و اين معنی دلالت صريحه دارد بر آنکه حدیث طیر فضیلت عظیمه الشأن و منقبت باهره البرهان و مثل دیگر فضائل آن حضرت مثبت افضلیت آن حضرت بر مدعیان خلافت سرور انس و جان صلی الله عليه و آله ما اختلف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸۴

الملوان بوده و قطع نظر از ادله متکا ثره عصمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در کمال ظهورست که هیچ مسلمی مجال آن ندارد که معاذ الله من ذلک تطرق غلط را در استدلال آن جناب تجویز نماید و شناعت و فظاعت آن بحدیست که والد ماجد و خود مخاطب نیز ادعای غلط را در استدلال آن جناب شاهد جهل و حمق و انموده‌اند و علاوه برین از حدیث شوری ثابتست که دلالت حدیث طیر بحدی واضح و ظاهر و لائح و باهر بود که کسی از مخاصمین و مجادلین و مخالفین و مکابرین ارباب شوری که از جمله‌شان ثالث ثلاثة هم بوده نیز تاب و یارای کلام و قیل و قال درین نداشتند بلکه طوعاً و کرها قلاده قبول آن در اعتقاد انداختند گو بسبب تظاهر علی العدوان از عمل بر مفاد ان اعتراض نموده خلافت حقه را از مرکز برانداختند وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ

پس تاویلات علیه این حضرات برای حدیث طیر که مراد احییت فی الاکلست یا آنکه ثلاثة حاضر مدینه نبودند پس کلام ایشان را شامل نباشد یا آنکه من مقدرتست و مثل ذلک همه خرافتهای لا حاصل و تعللات باطلست و عجب که اگر از ایجاد این مهمات از مخالفت وصی معصوم بر حق شرم و استحیا نکرده تن باعتراف جهل و حمق داده بودند کاش از معاندت ثالث ثلاثة و ذکر اصحاب شوری که شوری بصرف خلافت حقه در بلاد و عباد انداختند و مقتدائی قلبی حضرات سنیه بودند و کلام در دلالت حدیث طیر بر افضلیت و احقيقت آن حضرت بخلافت نتوانستند کرد مبالغاتی می‌داشتند و باختراع چنین هفووات باطل و زاهق سوق عسف و حیف را نافق نمی‌ساختند و لنعم ما قال الشیخ المفید طاب ثراه و شیء آخر و هو انه لو احتمل معنی آخر لا یقتضی الفضیله لامیر المؤمنین علیه السلام لما احتج به امیر المؤمنین علیه السلام یوم الدار ولا جعله شاهده على انه افضل من الجماعة و ذلک انه لو لم يكن الامر على ما وصفناه و كان محتملا لما ظنه المخالفون من انه ساله ربہ تعالی ان یاتیه باحبت الخلق إلیه فی الاکل معه لما امن امیر المؤمنین علیه السلام من ان یتعلق بذلك بعض خصومه فی الحال او یشتبه ذلك على انسان فلما احتج به امیر المؤمنین علیه السلام على القوم و اعتمدہ فی البرهان دلّ على انه لم يكن مفهوما منه إلا فضلہ علیه السلام و كان اعراض الجماعة ايضا بتسلیم ادعائے دليلا على صحة ما ذکرناه و هذا بعینه یسقط قول من زعم انه یجوز مع اطلاق التبی علیه السلام ما یقتضی فضلہ عند الله تعالى على الكافه وجود من هو افضل منه فی المستقبل لانه لو جاز ذلك لما عدل القوم عن الاعتماد عليه و لجعلوه شبهة فی منعه مما ادعاه من القطع على نقضانهم عنه فی الفضل و فی عدول القوم عن ذلك دلیل علی ان القول مفید باطلاقه فضلہ و مؤمن بلوغ احد منزلته فی الثواب بشیء من الاعمال و هذا بین لمن تدبره

وجه سی و پنجم

آنکه سابقا از افاده اخطب خوارزم در کتاب المناقب دریافتی که عمرو بن العاص معاویه غاویه بحیدث طیر مثل دیگر فضائل عظیمه و مناقب جسمیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام احتجاج و استدلال بر کمال علو منزلت و سمو مرتب آن جناب

کرده و ظاهرست و لا كالشمس فی رابعه النهار که اگر احیت مذکوره در حدیث طیر احیت ناقصه جزئیه غیر داله بر فضل دینه می بود چگونه عمرو بن العاص آن را لائق احتجاج و استدلال بر معاویه راس اهل الضلال می دید و از تسفیه و تحقیق و تجهیل و تبکیت و تندید و تعییر و تعنیف خود نمی اندیشید با آنکه خود عمرو بن العاص نیز از جمله اعاظم معاندین جناب امیر المؤمنین علیه سلام الله رب العالمین بوده پس تا وقتی که دلالت این حدیث بر نهایت فضل آن جناب بحدی

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸۵

متتحقق نبود که اعادی آن جناب نیز خواهی نخواهی اعتراف بآن می نمودند چگونه ازو تمسک باین حدیث ظاهر شد بالجمله ازینجا بهنایت لمعان و وضوح آشکار گردید که دلالت حدیث طیر بر کمال فضل جناب امیر المؤمنین علیه آلاف سلام الملک الحق المبین بحدیست که اعادی و معاندین و محاربین و منابذین آن جناب را نیز جای صدود و عدول و نکوص و نکول از اعتراف بآن نیست و کسانی که بتاویلات بارده و تسویلات شارده و تلمیعات بتوره و تخدیعات مکسوره دلالت این حدیث را از وجه خود مصروف می دارند و بر احیت ناقصه جزئیه عاریه فرود می آرند کار را در مباهت و مکابرت از معادین و باغضین آن جناب نیز گذرانیده به سر حد تفوق و تزايد بر آن زمرة پر تدابر و تحاسد رسانیده اند و هر چند بعد ملاحظه این همه وجوده مبرمه رزینه و دلائل محکمه متینه و براهین محصنه رصینه و حجج دامغه حصینه در عموم احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان تاویل سراسر تسویل مخاطب قمقام نزد ارباب عقول و احلام شکی و ریسی باقی نخواهد ماند لکن بعون الله تعالى در وجوده آتیه تشیدا للمرام و تاکیدا للإبرام نبذی از احادیث و اخبار سرور انام علیه و آله آلاف سلام الملک المنعام که دلالت واضحه بر احیت عامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد می نگارم و بطلان مزعومات مخاطب غفول و فساد تخیلات دیگر مسوّلین عظیم الغفول علی النهج المقبول بمعرض بیان می آرم

وجه سی و ششم

آنکه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الرمان گفته الباب الاول فی ذکر خروجه فی آخر الزمان اخبرنا السید النقیب الكامل مستحضر الدولة شهاب الحضرتین سفير الخلافة المعظمة علم الهدى تاج ابناء الرسول صلی الله علیه وسلم ابو الفتوح المرتضی احمد بن محمد بن زید بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسین بن اسحاق بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین بن الامام الحسین الشهید بن امیر المؤمنین علی بن أبي طالب علیهم السلام عن أبي الفرج يحيى بن محمود الثقفي عن أبي علی الحسن بن احمد الحداد

خبرنا الحافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصلبهانی قال اخبرنا الحافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی و اخبرنا الحافظ ابو الحجاج يوسف بن الحلیل بحلب اخبرنا ابو عبد الله محمد بن ابی زید الکرانی باصلبهان اخبرتنا فاطمة بنت الجوزدانيه اخبرنا ابو بکر بن زیده اخبرنا الحافظ ابو القاسم الطبرانی حدثنا محمد بن وزین بن جامع المصری حدثنا الهیثم بن حبیب حدثنا سفیان بن عینه عن علی بن الھلامل عن ایه قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی شکایه التي قبض فيها فإذا فاطمة عند راسه قال فبکت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم طرفه إلیها و قال حبیتی فاطمة ما الذي يکیک فقالت اخشی الضیعه من بعدک فقال يا حبیتی اما علمت ان الله اطلع على الارض اطلاعه فاختار منها اباک فبعشه بالرسالة ثم اطلع اطلاعه فاختار بعلک و اوحی الى ان انکحک ایاه يا فاطمة و نحن اهل بیت قد اعطانا الله سبع خصال لم يعط احدا قبلنا و لا يعطی احدا بعدنا انا خاتم النبین و اکرم النبین علی الله و احب المخلوقین الى الله و انا ابوک و وصی خیر الاوصیاء و احتجهم الى الله و هو بعلک و منا من له جناحان اخضران یطیر فی الجنة مع الملائكة حيث یشاء و هو ابن عم ابیک

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸۶

واخو بعلک و منا سبطا هذه الامة و هما ابناک الحسن و الحسين و هما سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما و الذى بعثى بالحق خير منهما يا فاطمة و الذى بعثى بالحق ان منهما مهدى هذه الامة إذا صارت الدنيا هرجا و مرجا و ظاهرت الفتنة و تقطعت السبل و اغار بعضهم بعضا فلا كثیر يرحم صغير او لا صغير يوقر كثیر يبعث الله عند ذلك منها من يفتح حصنون الضلال و قلوبا غلبا يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في اول الزمان و يملا عدلا كما ملئت جورا يا فاطمة لا تحزن و لا تبكي فان الله ارحم بك و أرأف عليك مني و ذلك لمكانك و موقعك من قلبى و زوجك الله زوجك و هو اشرف اهل بيتك حسنا و اكرمهم منصب و ارحمهم بالرعاية و اعدلهم بالسوية و ابصرهم بالقضية و قد سالت ربى ان تكوني اول من يلحقنى من اهل بيته

قال على عليه السلام فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم لم تبق فاطمة بعده صلى الله عليهما إلا خمسة و سبعين يوما حتى الحقها الله به صلى الله عليهما و سلم قلت هكذا ذكره صاحب حلية الاولياء في كتابة المترجم بذكر نعمت المهدى عليه السلام و اخرجه الطبراني شيخ اهل الصنعة في معجمه الكبير و محب الدين طبرى در کتاب ذخائر العقبى گفته

عن على بن الهلال عن ابيه عن على رضي الله عنه قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحاله التي قبض فيها فإذا فاطمة رضي الله عنها عند راسه فبكت حتى ارتفع صوتها فرفع صلي الله عليه و سلم طرفه إليها و قال حبيبتي فاطمه ما الذي يبكيك فقالت اخشى الصنيعه من بعدك فقال يا حبيبتي اما علمت ان الله تعالى اطلع على اهل الارض اطلاعه فاختار منها اباك فبعثه برسالته ثم اطلع اطلاعه على الارض فاختار منها بعلک و اوحي الى ان انكحك اياه يا فاطمة و نحن اهل بيت قد اعطانا الله سبع خصال لم يعط احدا قبلنا و لا - يعطى احدا بعدها انا خاتم النبئين و اكرمهم على الله عز وجل و احب المخلوقين الى الله تعالى و انا ابوكم و وصي خير الاصياء و احبهم الى الله عز وجل و هو بعلک و شهيدنا خير الشهداء و احبهم الى الله عز وجل و هو حمزه بن عبد المطلب عم ابيک و عم بعلک و منا من له جناحان اخضران يطير بهما في الجنة حيث يشاء مع الملائكة و هو ابن عم ابيک و اخو بعلک و منا سبطا هذه الامة و هما ابناک الحسن و الحسين و هما سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما و الذى بعثى بالحق خير منهما يا فاطمة و الذى بعثى بالحق ان منهما مهدى هذه الامة إذا صارت الدنيا هرجا و مرجا و ظاهرت الفتنة و تقطعت السبل و اغار بعضهم على بعض فلا كثیر يرحم صغيرا ولا صغير يوقر كثیر يبعث الله عز وجل عند ذلك منها من يفتح حصنون الضلال و قلع يا غلبا يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في اول الزمان و يملا الارض عدلا كما ملئت جوار اخرجه الحافظ ابو العلاء الهمданی في اربعين حدیثا فی المهدی انتهى

این حدیث شریف دلالت واضحه دارد بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام وصی جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآلہ و سلمست و خیر اوصیا و احب ایشان بسوی حق تعالی ست و ظاهرست که اوصیاء سابقین انبیاء بودند چنانچه عبارات اکابر سنتیه در ذکر بعض اوصیاء خلفای انبیای سابقین در مجلد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸۷

حدیث متزلت گذشته است پس احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از اوصیاء سابقین که انبیا بودند بدلالت مطابقی حدیث شریف بلا ریب ثابت و محقق شد و هر گاه احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از انبیا علیهم السلام ثابت باشد در ثبوت احیت آن حضرت از شیخین و ثالث ثلاثة چه جای اشتباه و التباسی و الحمد لله تعالی که ازینجا حسب قاعده الحديث یفسر بعضه بعضًا بکمال ظهور ظاهر گردید که احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از حدیث طیر مبرهن می شود احیت تامه عامه است و آن جناب بحسب آن حدیث نیز احیت و افضل از جميع خلق بعد خاتم الانبیاء علیه و آلہ آلاف التحیة و الثناء می باشد و جميع تاویلات فاسده و توجیهات کاسده و تعللات زائنه و تحریفات زائنه این حضرات که مراد از احیت در حدیث طیر احیت فی الاکلست یا من

مقدرسن یا ثلثه در مدینه حاضر نبودند و دعا ایشان را غیر شامل با احیت نیست غیر ثلثه است یا احیت فی الجمله مرادست و امثال هذه من الخرافات والجزافات محض خدع سراب و نقش بر آب و نهايت بعيد از صواب و بمراحل شاسعه دور از التفات ارباب الباست

وجه سی و هفتم

آنکه در کتاب موده القربی تصنیف سید علی همدانی مسطورست
 عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حدثی جبرئیل عن الله عز و جل ان الله يحب علیا ما لا يحب الملائكة ولا النبيين
 و لا المرسلین و ما من تسبيح يسبحه لله الا و يخلق الله ملکا يستغفر لمحبیه و شیعته الى يوم القيمة
 ازین حديث شریف بنهايت صراحت واضحست که حق تعالی جناب امير المؤمنین علیه السلام را به آن مرتبه دوست می دارد که
 ملائکه و انبیا و مرسلین را با ندرجه دوست ندارد پس هر گاه احیت آن حضرت از ملائکه و انبیا و مرسلین کرام بوضوح تمام ظاهر
 و باهر شد در افضلیت آن حضرت از شیخین و ثالث ثلثه کدام مقام تامل و توقف و چه جای اختراع تاویلات پر تعسف و ایجاد
 خرافات سراسر تکلف و تصلفست بار إلها مگر اینکه حضرات اهل سنت از دین و اسلام دست شویند و راه مکابرہ و مجادله علانيه
 پویند و محبت و فضیلت حضرات ثلثه را بالاتر از ملائکه و انبیا و مرسلین گذراند و ثلثه میمونه را محبوب تر بسوی خدا و فاضل
 تر ازین ذوات مقدسه شمارند فلا حول ولا قوه الا بالله فیا لله و لهذا العسف المدید والزيغ الشدید كيف يذهب الغور بهولاء
 الصّناديد يمينا و شمالا و يجعلهم راكبين بـتیات الطريق ضلالا لا يزيلون القشر عن اللباب ولا يختلفون بمخالفه السنة و الكتاب
 يختارون تاویلات غته رثه ابرد من الخيار و ما يدرؤن ان من ركب الجدد من العثار

وجه سی و هشتم

آنکه اخطب خوارزم در کتاب مناقب گفته اینانی مهذب الائمه هذا
 قال اخبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن زيرك المقرى اخبرنا والدى ابو بكر محمد قال ابو على عبد الرحمن بن احمد النيسابوري قال
 حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله النainجي البغدادي من حفظه بدینور قال حدثنا محمد بن جریر الطبرى قال حدثني محمد بن حميد
 الرازى قال حدثنا العلاء بن الحسين الهمدانى قال حدثنا ابو مخفف لوط بن يحيى الاژدى عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و سئل باي لغة خاطبک ربک لیله المراج فقال خاطبک بلغه علی بن أبي طالب فالهمنی ان قلت يا رب
 خاطبتنی أم علی فقال يا احمد انا شیء ليس كالاشیاء لا اقصا بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا
 عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸۸

من نورک فاطلت علی سرائر قلبک فلم اجد احدا فی قلبک احبت إلیک من علی بن أبي طالب فخاطبک بلسانه کیما یطمئن قلبک
 و نور الدین جعفر بدخشی المعروف بمیر ملأا در خلاصه المناقب گفته
 قال صلی الله علیه و سلم ان الله خاطبک لیله المراج بلغه علی فقلت يا رب خاطبتنی أم علی فقال انا شیء لست كالاشیاء لا اقصا
 بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک فاطلت علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک احبت
 إلیک من علی بن أبي طالب فخاطبک بلغه و لسانه کیما یطمئن قلبک
 این حديث شریف صریحست در آنکه حق تعالی کسی را احبت بسوی قلب اقدس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از

جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نیافته پس تقيید احيیت باحیت فی الاکل و تقدیر من و احتمال پر اختلال غیوبت اول بلکه ثلاثة از مدینه و اخراجشان از مفضل علیهم باین حیله غیر جمیله و امثال آن از تاویلات رکیکه علیه همه هباء منبت و نهایت رکیک و غث بر آمد و لله الحمد علی ذلک و نیز متفرع فرمودن حق تعالی نفی احیت غیر جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بخلق آن حضرت از نور نبوی و مسبب فرمودن خطاب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در شب معراج بلغت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام باحیت آن حضرت و اطمینان قلب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باین خطاب عالی نصاب همه دلائل صریحه قاطعه و براھین واضحه ساطعه است بر افضلیت و احیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام از سائر خلق بسوی افضل خلاقه صلی اللہ علیہ و آلہ ما ذر شارق و برق بارق پس مقصود اهل حق بحمد اللہ تعالی باحسن وجوه حاصل و شباهات مسوّلین و مأولین باطل و تخدیعات و تلمیعات مدغلین مندفع و زائل گردید و حق واجب الانقیاد و الاذعان بنهایت مرتبه وضوح و عیان رسید و از لطائف مقام آنست که سید علیخان مدنی این حدیث شریف را بسندي روایت فرموده که اکثر آن روایت ابناء عن الاباء می باشد حيث قال فی كتاب التذكرة حدثنا والدى السید الاجل احمد نظام الدین عن والده السید الجليل محمد معصوم عن شیخه المحقق المولی محمد امین الأسترآبادی عن شیخه طراز المحدثین المیرزا محمد الأسترآبادی عن السید أبي محمد محسن قال حدثني أبي على شرف الآباء عن ابیه منصور غیاث الدین استاذ البشر عن ابیه محمد صدر الحقيقة

عن ابیه منصور غیاث الدین عن ابیه محمد صدر الدین عن ابیه ابراهیم شرف الملء عن ابیه محمد صدر الدین عن ابیه اسحاق عز الدين عن ابیه علی ضیاء الدین عن ابیه عربشاه زین الدین عن ابیه أبي الحسن الامیر نجیب الدین عن ابیه الامیر خطیر الدین عن ابیه أبي علی الحسن جمال الدین عن ابیه أبي جعفر الحسین العزیزی عن ابیه أبي سعید علی عن ابیه أبي ابراهیم زید الاعثم عن ابیه أبي شجاع علی عن ابیه أبي عبد اللہ محمد عن ابیه علی عن ابیه أبي عبد اللہ جعفر عن ابیه احمد السکین عن ابیه جعفر عن ابیه أبي جعفر محمد عن ابیه زید الشهید عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه الحسین سید الشهداء عن ابیه امیر المؤمنین علی بن أبي طالب علیه السلام قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم يقول وقد سئل بای لغة خاطبک ربک لیلۃ المعراج قال خاطبینی بلسان علی فالهمنی ان قلت يا رب خاطبتنی ام علی فقال يا احمد انا شیء ليس كالاشیاء لا افاس بالناس ولا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۸۹

وصف بالشباهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک فاطلت علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک احب من علی بن أبي طالب فخاطبک بلسانه کیما یطمئن قلبک

توضیح اقول هذا الحديث الشريف رواه ايضا ابو المویید الموقن بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم فی الباب السادس من کتاب مناقب امیر المؤمنین علیہ السلام بسند آخر و تغیر یسیر فی متنه و نصه

خبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن علی بن زیرک المقری حدثنا والدى ابو بکر محمد قال حدثنا ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد التیسابوری حدثنا احمد بن محمد بن عبد اللہ الناینجی البغدادی من حفظه بدینور حدثنا محمد بن جریر الطبری حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا العلاء بن الحسین الهمدانی حدثنا ابو مخفف لوطین یحیی الاژدی عن عبد اللہ بن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم و سئل بای لغة خاطبک ربک لیلۃ المعراج قال خاطبینی بلغه علی فالهمنی ان قلت يا رب خاطبتنی ام علی فقال يا محمد انا شیء لا كالاشیاء لا افاس بالناس و لا اوصف بالشباهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک فاطلت علی سرائر قلبک فلم اجد احدا الى قلبک احب من علی بن أبي طالب فخاطبک بلسانه کیما یطمئن قلبک انتهي و اللغة كاللسان كما تطلق علی ما یعتبر به كل قوم من أغراضهم كلغة العرب و لغة العجم تطلق علی ما یعتبر به الانسان الواحد من غرضه من النطق و تقطیع الصوت الذین تمتأز بهما الاشخاص بعضها عن بعض و یعبر عنها باللهجه

فقول السائل فی الحديث بای لغة خاطبک ربک یتحمل المعنین و

قوله خاطبني بلسان علىٰ او بلغة علىٰ كما في رواية الخوارزمي مراد به المعنى الثاني و هو يتضمن الجواب عن المعنى الاول ايضا ان كان مرادا لان لغة علىٰ عليه السلام كانت عربية و قاس الشيء بالشيء قدره به أي جعله علىٰ مقداره و الشبهات جمع شبهة كغرفة و غرفات قال في القاموس الشبهة بالضم الالتباس و المثل انتهي و إرادة المعنى الثاني هنا اظهرت لا او صفت بالالمثال و ان كان المعنى الاول ايضا ظاهرا

وجه سی و نهم

آنکه ترمذی در جامع صحیح خود گفته

حدثنا محمد بن بشار و يعقوب بن ابراهیم و غير واحد قالوا نا ابو عاصم عن أبي الجراح قال ثنی جابر بن صبیح قال حدثني أم عطیة
قالت بعث النبي صلی الله علیه و سلم جیشا فیهم علی قالت فسمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو رافع یدیه يقول اللہم لا
تمتنی حتی ترینی علیا

هذا حديث غريب حسن ائمما نعرفه من هذا الوجه و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

قوله عليه السلام لا تمتني حتى ترینی وجه علىٰ اخربنا ابو القاسم عبد الواحد بن علىٰ بن العباس البزار قال اخربنا ابو القاسم عبید الله
بن الحسین بن محمد المحاملی نا علىٰ بن مسلم نا ابو عاصم قال حدثني أم عطیة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث جیشا فیهم
علىٰ بن أبي طالب فسمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یدعو و یرفع یده او رفع یدیه يقول اللہم لا تمتني حتى ترینی وجه علىٰ
بن أبي طالب

و اخطب خوارزم در مناقب گفته و

بهذا الاسناد عن احمد بن حسین البیهقی الحافظ قال اخربنا ابو عبد الله الحافظ و ابو سعید بن أبي عمر قال حدثنا ابو العباس محمد
بن يعقوب قال حدثنا ابو أمیة محمد بن ابراهیم الطرسوسی قال حدثنا ابو عاصم النبیل عن أبي الجراح عن جابر بن صبیح عن أم
شراحیل عن أم عطیة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث علينا فی سریة قالت فرأیته رافعا یدیه يقول اللہم لا تمتني حتى ترینی
علیا و محمد بن یوسف

کنجی در کفایة الطالب گفته الباب السابع والعشرون ما ذکر من وجد النبي صلی الله علیه و سلم بفارق علی
اخربنا احمد بن محمد بن شمدویه الصریفینی بها و القاضی احمد بن محمد الاوانی بها قالا اخربنا عمر الدینوری اخربنا الكروخی
اخربنا القاضی ابو عامر محمود بن القاسم الاژدی اخربنا احمد الجراحی حدثنا ابو العباس المحبوبی حدثنا ابو عیسی الحافظ قال
حدثنا محمد بن بشار و يعقوب بن ابراهیم و غير واحد قالوا حدثنا ابو عاصم عن أبي الجراح حدثنا جابر بن صبیح حدثني أم
شراحیل قال حدثني أم عطیة قالت بعث النبي صلی الله علیه و سلم جیشا و أمر علیا علیهم فسمعت رسول الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۰

صلی الله علیه و سلم و هو رافع یدیه يقول اللہم لا تمتني حتى ترینی علیا قلت هذا حديث عال اخرجه ابو عیسی محمد بن عیسی
الترمذی فی صحیحه

و وقع إلينا عاليا من غير هذا الطريق لكن اقتصرنا على هذا لشهرته عند اهل النقل و رزندي در نظم در السقطین گفته و
عن أم عطیة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث علينا فی سریة فسمعته يقول اللہم لا تمتني حتى ترینی علیا
و قمر الدین در نور الکریمین گفته میین آن جناب وقتی که حضرت امیر را همراه جیشی می فرستاد هر دو دست برداشته دعا
می کرد

اللَّهُمَّ لَا تَمْنِي حَتَّى تَرِينِي عَلَيْا

و اسامه را با وجود رحیقت و شیخین را با وصف افضلیت و اکملیت و قرب و معیت در معرض موت بسوی موته فرستاد و می دانست که درین بیماری ازین عالم می روم و ملحق بر友ق اعلی می شوم اگر چه ظاهر آنست که حکم بر قتن صدیق اکبر با مر روا ابا بکر فلیصل بالناس

منسوخ شده باشد لکن در خصوصیت مذکوره قدحی ندارد و انتهی و حسام الدین در مرافض گفته و عن ام عطیه قالت بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا فیهم علی کرم الله وججه قال فسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو رافعی یدیه يقول اللَّهُمَّ لَا تَمْنِي حَتَّى تَرِينِي عَلَيْا رواه الترمذی ام عطیه

که از کبار صحابیات است همراه آن حضرت علیه الصَّلَوةُ و التَّحْمِيَةُ بغا می رفت و بیمار داری بیماران می کرد می گفت فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لشکری را که در انها علی بود کرم الله وججه گفت ام عطیه بس شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را و حال آنکه آن حضرت بردارنده بود هر دو دست خود را بدعما که می گفت خداوندا نمیران مرا تا آنکه بنمائی مرا علی را روایت کرد این حدیث را ترمذی این دلالت می کند بر کمال محبت سرور انبیا با علی مرتضی و تالم بفرار و جدائی آن شیر خدا انتهی و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجاة گفته و

اخراج عن ام عطیه رضی الله عنها قال بعث رسول الله جیشا فیهم علی قال فسمعت رسول الله و هو رافع یدیه يقول اللَّهُمَّ لَا تَمْنِي حَتَّى تَرِينِي عَلَيْا

و نیز میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در رساله رد البدعه در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و هم ترمذی از ام عطیه رضی الله عنها آورده که رسول صلی الله علیه وسلم را که دست بداعا برداشته می گفت

اللَّهُمَّ لَا تَمْنِي حَتَّى تَرِينِي عَلَيْا

انتهی ازین روایت که اعلام سنیه روایت آن کرده اند و در صحاح شان موجود است بکمال وضوح و ظهور ظاهر است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحدی محبت می فرمود که هر گاه آن جناب آن حضرت را در بعض جوش فرستاده بود بدرگاه خداوند عالم دعا فرمود که نمیران مرا تا آنکه بنمای مرا علی را و بلاغت این کلام سرور امام صلی الله علیه و آله الكرام در اظهار احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بذروه علیا رسیده است و ظهور احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ان بکمال ثبوت متحقق و از همین جاست که قمر الدین صاحب نور الكریمین این حدیث را در معرض اثبات این معنی که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم خصوصیتی بود که دیگری در آن شرکت نداشت آورده کما لا يخفی علی من راجع کتابه و نیز قمر الدین متصل بهمین حدیث چنانچه شنیدی بقول خود و اسامه را با وصف حبیت و شیخین را با وصف افضلیت و اکملیت و قرب و معیت اتصاف داشتند بین مرتبت فائز نشدن زیرا وصف آنکه حسب مزعوم او اسامه بحیت و شیخین بافضلیت و اکملیت و قرب و معیت اتصاف داشتند بین مرتبت فائز نشدن زیرا که آن حضرت ایشان را در مرض موت خود بسوی موته فرستاد و حسام الدین صاحب مرافض نیز افاده نموده که این حدیث دلالت می کند بر کمال محبت سرور انبیا با علی مرتضی او تالم بفرار و جدائی آن شیر خدا بالجمله در دلالت این حدیث شریف بر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اولو الالباب را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۱

محل و مقام ارتیاب نیست و هر گاه احیت عame تامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحیث لا مساغ فيه للتاویل ثابت گردید بط LAN تاویلات مخاطب رفع الدرجات بکمال وضوح و ظهور رسید

وجه چهل

آنکه محب طبری در ذخایر العقبی در عنوان ذکر انه احب الخلق الى الله تعالى بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد ذکر حدیث طیر گفته و

عن ابن عباس رضی الله عنه قال ان عليا دخل على النبي صلی الله علیه و سلم فقال إلیه و عانقه و قبل ما بين عینيه فقال له العباس أ تحب هذا يا رسول الله فقال يا عم والله لله اشد حبا له مني اخرجه ابو الحیر القزوینی

و نیز محب طبری در ذخایر العقبی گفته ذکر ان الله تعالى جعل ذریته صلی الله علیه و سلم فی صلب علی رضی الله عنه تقدم فی الفصل السابق قوله صلی الله علیه و سلم انت اخی و ابو اولادی و عن ابن عباس رضی الله عنہ قال كنت انا و العباس جالسين عند النبی صلی الله علیه و سلم إذ دخل على بن أبي طالب فسلم فرد رسول الله صلی الله علیه و سلم و قام إلیه و عانقه و قبل ما بين عینيه و اجلسه عن يمينه فقال العباس أ تحب هذا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم يا عم والله لله اشد حبا له مني ان الله جعل ذریة كل

نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلب هذا اخرجه ابو الحیر الحاکمی فی الأربعین و قمر الدین در نور الکریمین گفته و

روی عبد الله بن عباس قال كنت انا و العباس جالسين عند رسول الله صلی الله علیه و سلم إذ دخل على بن أبي طالب فسلم فرد رسول الله صلی الله علیه و سلم عليه السلام و قام إلیه و عانقه و قبل ما بين عینيه و اجلسه عن يمينه فقال العباس يا رسول الله أ تحب هذا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم يا عم والله لله اشد حبا له مني ان الله جعل ذریة كل نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلب

ازین روایت ظاهرست که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام حاضر خدمت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گردید جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و با جناب امیر المؤمنین علیه السلام معانقه کرد و در میان دو چشم آن حضرت را بوسه داد و جانب یمین خود بشانید عباس بملحوظه این همه انواع اکرام و صنوف احترام سؤال کرد که یا رسول الله آیا تو دوست می داری این را جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بجواب آن ارشاد فرمود ای عم قسم بخدا که هر آئینه خداوند عالم از من شدیدترست از روی محبت برای او بتحقیق که خداوند عالم گردانید ذریت هر نبی را در صلب خود او و گردانید ذریت مرا در صلب علی و دلالت این حدیث شریف بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی خدا و رسول در کمال وضوح و ظهورست و از همین جاست که محب طبری آن را در تحت عنوان ذکر انه احب الخلق الى الله بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد حدیث طیر وارد نموده و قمر الدین آن را در معرض اثبات این معنی که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم خصوصیتی بود که دیگری در آن شرکت نداشت آورده و محمد بن اسماعیل الامیر در دو مقام از کتاب خود روضه ندیه بکمال صراحة افاده فرموده که این حدیث دلیل بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام احب الخلق الى الله می باشد و هر گاه بحمد الله تعالى احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ازین حدیث شریف بحسب اعتراف محققین سنیه ثابت و متحقق باشد می توان دریافت که تسویلات و تاویلات مخاطب و دیگر اسلاف نا انصاف او در حدیث طیر بچه حد واهی و باطل و از حلیه واقعیت و قابلیت قبول عاطلس

وجه چهل و یکم

آنکه اخطب خوارزم در مناقب گفته
ابنای مهذب الائمه هذا قال أبناؤنا محمد بن على الشاهد قال اخبرنا الحسن بن احمد المقرى قال اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ قال حدثنا حبيب الحسن قال حدثنا عبد الله بن ايوب القربي قال حدثنا زکریا بن یحيی المنقري قال حدثنا اسماعیل بن عباد المدنی عن

شريك بن منصور عن ابراهيم عن علامة عن عبد الله قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم من عند زينب بنت جحش فاتى بيت أم سلمة و كان يومها من رسول الله صلی الله عليه وسلم فلم يلبث ان جاء على فدق الباب دقا خفيا فاستثبت عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۲

رسول الله صلی الله عليه وسلم الدق فانكرته أم سلمة فقال لها رسول الله صلی الله عليه وسلم قومي ففتحى له الباب فقالت يا رسول الله من هذا الذى بلغ من خطره ما افتح له الباب فاتلقاه بمعاصمى وقد نزلت فى آية من كتاب الله بالامس فقال كالغضب ان طاعة الرسول طاعة الله و من عصى الرسول فقال عصى الله ان بالباب رجلا ليس بالترق ولا الخرق يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله ففتحت له الباب حتى إذا لم يسمع حسنا و لا حركه و صرت الى خدرى استاذن فدخل فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم أتعرفينه قلت نعم هذا على بن أبي طالب قال صدق سجيته من سجيته و لحمه من لحمى و دمه من دمى و هو عيبة علمي اسمعى و اشهدى هو قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين من بعدى اسمعى و اشهدى لو ان عبد الله الف عام من بعد الف عام بين الركن و المقام ثم لقى الله مبغضا لعلى لا كبه الله يوم القيمة على منخريه فى نار جهنم

ازين روایت سراسر هدایت در کمال وضوحت که هر گاه حضرت ام سلمه رضی الله عنها در فتح باب برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام تامل و تبیط کرد و گفت یا رسول الله من هذا الذى بلغ من خطره ما افتح له الباب فاتلقاه بمعاصمى وقد نزلت فى آية من کتاب الله بالامس جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم پس از اظهار وجوب طاعت خود ارشاد فرمود ان بالباب رجلا ليس بالترق ولا الخرق يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله

و پر ظاهرست که فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم این کلام را درین مقام دلیل واضح بر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی خدا و رسول می باشد زیرا که مقام مقام این معنast که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بر حضرت ام سلمه رضی الله عنها عظم خطر و علو شأن جناب امیر المؤمنین علیه السلام نسبت بدیگر اصحاب ثابت فرماید پس اگر مقصود آن جناب ازین کلام اثبات محض محبت خدا و رسول با آن جناب باشد مناسب مقام نخواهد شد چه محض محبت خدا و رسول برای دیگر مؤمنین هم ثابتست پس لابد این محبت خدا و رسول که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم برای جناب امیر المؤمنین ثابت فرموده زائد از محبت خدا و رسول برای دیگر مؤمنین و معنی احیتست و هذا هو المطلوب و نیز چون ازین حدیث شریف ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بعد ورود جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمله مفاخر عظیمه آن حضرت بخطاب حضرت ام سلمه رضی الله عنها منقبتی چند بیان فرموده که هر یکی از ان بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مساوات آن جناب با جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم دلیلی قاطع و برهانی ساطع است پس باین قرینه رزینه نیز بلا شبھه مراد از محبویت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نزد خدا و رسول احیت مستلزم افضلیت خواهد بود و حيث ثبت بحمد الله الوهاب* من هذا الحديث الشريف المستطاب* ان امیر المؤمنین علیه السلام احب الى الله و الى الرسول من جميع الاصحاب* آضت قاطبة التاویلات الى التباب* و طاحت كل التسویلات بلا ارتباط*

وجه چهل و دوم

آنکه اخطب خوارزم در مناقب گفته و انبانی مهذب الائمه هذا قال اخبرنا ابو عبد الله احمد بن محمد بن عثمان الدقاق قال اخبرنا ابو المظفر هناد بن ابراهيم النسفي قال حدثنا ابو الحسن على بن يوسف بن محمد بن الحجاج الطبرى بسارية طبرستان قال حدثنا ابو عبد الله الحسين بن جعفر بن محمد الجرجانى قال حدثنا ابو عيسى اسماعيل بن اسحاق بن سليمان النصيبي قال حدثنا محمد بن على الكفرشوثى قال حدثنا

حميد الطويل عن انس بن مالك قال صلى بنا رسول الله صلی الله عليه وسلم صلاة العصر و ابطأ في رکوعه في الرکعه الاولى انه قد سهی و غفل ثم رفع راسه وقال سمع الله لمن حمده ثم اوجز في صلاته و سلم ثم اقبل علينا بوجهه كانه القمر ليلاً البدر في وسط النجوم ثم جئى على ركبتيه وبسط قائمته حتى تلاً المسجد بنور وجهه ثم رمى بطرفه الى الصف الاول يتفقد اصحابه رجالاً ثم رمى بطرفه الى الصف الثاني ثم رمى بطرفه الى الصف الثالث يتفقد هم رجالاً ثم كثرت الصفوف على رسول الله صلی الله عليه وسلم ثم قال ما لى لا ارى ابن عمى على بن أبي طالب يا بن عمى فاجابه على من آخر الصفوف وهو يقول ليك ليك يا رسول الله فنادى النبي صلی الله عليه وسلم يا على صوته ادن منى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۳

المنديل و وضعته على منكبي الايمان وأومأت الى الماء فإذا الماء يفيض على كفى فتطهرت و اسبرت الطهر و لقد وجده في لين الزبد و طعم الشهد و رائحة المسك ثم التفت و لا ادرى من وضع السطل و المنديل و لا ادرى من اخذه فتبسم رسول الله صلی الله عليه وسلم في وجهه و ضمه الى صدره فقبل ما بين عينيه ثم قال يا ابا الحسن الا ابشرك ان السٍطٍل من الجنة و الماء و المنديل من الفردوس الاعلى و الذي هيأك للصٍلٍوة جرئيل و الذي مندلك ميكائيل و الذي نفس محمد بيده ما زال اسرافيل قابضا بيده على ركبتي حتى لحقت معى الصلوة اقليو منى الناس على حنك و الله تعالى و ملائكته يحيونك فوق السماء

این روایت شریفه دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم نهایت محبت با جناب امیر المؤمنین عليه السلام داشت و شناعت لوم لائمه بر محبت آن حضرت بحب حق تعالی و ملائکه آن حضرت را ظاهر می فرمود و ظاهرست که مراد ازین حب حب اکمل و ابلغست که برای دیگری ثابت نشده چنانچه سیاق و سبق روایت بر آن دلالت دارد پس احیتیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام نزد حق تعالی و ملائکه و جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم صراحة ازین روایت ثابت گردید و تاویلات زانعه و توجیهات کاسده متنطبعی که بمزيد حیص و بیض در حدیث طیر آورده بودند از هم پاشید

وجه چهل و سوم

آنکه دارقطنی که صاحب مشکاء اسناد حديثاً باو مثل اسناد آن بجانب رسالت مآب صلی الله عليه و سلم می داند در کتاب الافراد علی ما نقل عنه گفت

ثنا ابو القسم الحسن بن محمد بن بشر البجلی الكوفی ثنا علی بن الحسین بن عتبہ ثنا اسماعیل بن ابان ثنا عبد الله بن مسلم الملای عن ایه عن ابراهیم عن علقمة و الاسود عن عائشة قالت لما حضر رسول الله صلی الله عليه و سلم الموت قال ادعوا لی حیبی فدعوت له ابا بکر فنظر إلیه ثم وضع راسه فقال ادعوا لی حیبی فدعوت له عمر فنظر إلیه ثم وضع لی راسه فقال ادعوا لی حیبی فقلت ویکم ادعوا لی علی بن ابی طالب فو الله ما یرید غیره فلما راه اخرج الثوب الذي کان علیه ثم ادخله فیه فلم یزل يحتضنه حتی قبض و یده علیه

و اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخربنی الشیخ الامام شهاب الدین ابو النجیب سعد بن عبد الله الحسن الهمدانی فيما کتب الی من همدان اخربننا الحافظ ابو علی الحسن بن احمد بن الحسن الحداد باصبهان فيما اذن لی فی الروایة عنه قال اخربننا الشیخ الادیب ابو یعلی عبد الرزاق بن عمر بن ابراهیم الطبرانی سنۃ ثلث و سبعین و اربعمائه قال اخربننا الامام الحافظ طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی

وبهذا الاسناد قال ابو النجیب سعد بن عبد الله الهمدانی المعروف بالمرزوی قال و اخربننا بهذا الحديث الامام الحافظ سلیمان بن ابراهیم الاصبهانی فی كتابه الی من اصبهان سنۃ ثمان و ثمانین و اربعمائه عن ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه قال حدثنا عبد

الرّحمن بن محمّد بن حماد قال حدثنا القسم بن عليّ بن منصور الطائي قال حدثنا اسماعيل بن ابابن قال حدثنا عبد الله بن مسلم الملائى عن ابيه عن ابراهيم عن علقة و الاسود عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله عليه وسلم و هو في بيته لما حضره الموت ادعوا له حبيبى فدعوت ابا بكر فنظر إليه رسول الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۴

صلی الله عليه وسلم ثم وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبى فقلت ويلكم ادعوا له على بن أبي طالب فو الله ما يريد غيره فلم يراه اخرج الثوب الذى كان عليه ثم ادخله فيه فلم يزل يحتضنه حتى قبض و يده عليه و محمد بن يوسف الكنجي الشافعى در کفایه الطالب گفت

خبرنا ابو محمد عبد العزيز بن محمد بن الحسن الصّاحب الحافظ ابو القاسم الدمشقى اخبرنا ابو غالب بن البناء اخبرنا ابو الغنائم بن المامون اخبرنا امام اهل الحديث ابو الحسن الدّارقطنى اخبرنا ابو القسم حسن بن محمّد بن بشر الحلّى حدثنا على بن الحسين بن عبيد بن كعب حدثنا اسماعيل بن ابابن حدثنا عبد الله بن مسلم الملائى عن ابيه عن ابراهيم عن علقة و الاسود عن عائشة رضى الله عنها قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم و هو في بيته لما حضره الموت ادعوا له حبيبى فدعوت له ابا بكر فنظر إليه ثم وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبى فدعوت له عمر فلم ينظر إليه وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبى فدعوت له عثمان فاعرض عنه ثم قال ادعوا له حبيبى له على بن أبي طالب فستره بثوب و اكب عليه فلما خرج من عنده قيل له ما قال قال علمي الف باب كل باب يفتح الف باب كتابه كما اخرجناه قال قال الدّارقطنى تفرد به مسلم الملائى

و هو قريب فى مثل هذا و ابو يعلى در مسند خود گفت

ثنا ابو يعلى ثنا كامل بن طلحه ثنا ابن لهيعة حدثني حي بن عبد الله المغازلى عن أبي عبد الرحمن الحلبي عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال في مرضه ادعوا له اخي فاعرض عنه ثم قال ادعوا له اخي فدعوا له عمر فاعرض عنه ثم قال ادعوا له عثمان فاعرض عنه ثم قال ادعوا له اخي فدعى له على بن أبي طالب فستره بثوب و اكب عليه فلما خرج من عنده قيل له ما قال قال علمي الف باب كل باب يفتح الف باب

و محب الدين طبرى در رياض نصره در فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته ذکر اختصاصه بادخال النبي صلی الله عليه وسلم ایاه معه فی ثوب یوم توفی صلی الله عليه وسلم و احتضانه ایاه الى ان قبض

عن عائشه رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لما حضرته الوفاة ادعوا له حبيبى فدعوا له ابا بكر فنظر ثم وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبى فدعوت له عمر فلما نظر إليه وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبى فدعوا له علينا فلما رآه ادخله معه في الثوب الذي كان عليه فلم يزل يحتضنه حتى قبض و يده عليه خرجه الرازى

و نيز محب طبرى در ذخائر العقبى در فضائل آن حضرت گفت

ذکر انه ادخله النبي صلی الله عليه وسلم في ثوبه يوم توفی و احتضنه الى ان قبض عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لما حضرته الوفاة ادعوا له ابا بكر فنظر إليه ثم وضع راسه فقال ادعوا له حبيبى فدعوا له عمر فلما نظر إليه وضع راسه ثم قال ادعوا له علیه رضی الله عنه فلما رآه صلی الله عليه وسلم ادخله في الثوب الذي كان عليه فلم يزل يحتضنه حتى قبض صلی الله عليه وسلم و يده عليه رضی الله عنه اخرجه الرازى و شهاب الدين احمد

در توضیح الدلائل گفت

عن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله عليه و على آلہ و سلم و بارک و سلم لما حضرته الوفاة ادعوا له حبيبى فدعوا له أبا بكر فنظر إليه ثم وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبى فدعوت له عمر فلما نظر إليه وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبى فدعوا علينا فلما رآه ادخله في الثوب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۵

الذى كان عليه فلم يزل يحتضنه حتى قبض و يده عليه رواه الطبرى و قال اخرجه الرازى و رواه الصالحانى باسناده عن سليمان الحافظ و عن ابن مردویه باسناده و لفظه عن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و على آله و بارك و سلم و هو فى بيته لما حضره الموت ادعوا له حبيبي فدعوت ابا بكر فنظر إليه رسول الله صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم ثم وضع ثم قال ادعوا له حبيبي فقلت ويلكم ادعوا له على بن أبي طالب فوالله ما يريده غيره فلما رأه اخرج التوب المدى كان عليه ثم ادخله فيه فلم يزل يحتضنه حتى قبض و يده عليه

وابراهيم بن عبد الله يمنى وصابى در كتاب الاكتفاء گفته

عن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما حضرته الوفاة ادعوا له حبيبي فدعوا له ابا بكر فنظر إليه ثم وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبي فدعوا له عمر فلما نظر إليه وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبي فدعوا له علينا فلما راه ادخله معه فى الثوب الذى كان عليه فلم يزل يحتضنه حتى قبض و يده عليه اخرجه التمام الرازى فى فوائدہ واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیله المال گفته عن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما حضرته الوفاة ادعوا له حبيبي فدعوا له ابا بكر فنظر إليه ثم وضع راسه فقال ادعوا له حبيبي فدعوا له عمر فلما نظر إليه وضع راسه ثم قال ادعوا له حبيبي فدعوا علينا فلما راه ادخله معه فى الثوب الذى كان عليه فلم يزل يحتضنه حتى قبض و يده عليه اخرجه الدارقطنى

وain روایت سراپا هدایت بعد جمع طرق دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم وقت حضور وفات ارشاد فمود

ادعوا له حبيبي

پس حاضرین عتیق را طلب کردند و هر گاه نظر مبارک جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم بر عتیق افتاد اعراض ازو فرموده سر مبارک را بزیر نهاد و بار دیگر کلمه ادعوا له حبيبي ارشاد فرمود تا ظاهر گردد که آن حضرت ابو بکر را از حبيبي نخواسته و او را درین حالت نازک طلب نداشته باز مردم عمر را طلب کردند بزعم آنکه شاید مراد از حبيبي صدیق عتیق باشد وain زعمشان هم باطل و بی اصل برآمد که هر گاه آن حضرت ثانی را دید روی مبارک ازو درهم کشید که سر مبارک بزیر نهاد و اجازت جلوس او را هم مثل اول نداد بلکه بوضع راس شریف اظهار مزید کراحت و اعراض و تعنیف فرمود چون ain معامله که دلالت صریحه بر خط مرتب و نقض متلت فلان و بهمان دارد حضرت عائشه ملاحظه فرمود بی طاقت گردیده داعین غیر را عین و سامعین غیر و اعین را که مراد ارشاد باسداد سرور انبیاء امجاد صلی الله علیه و آله الى یوم التناد ندر یافتند و بر خلاف مقصود سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات در وقت حضور وفات دو بار امر ناگوار بر روی کار آوردنده معاتب بكلمه ويلکم که مثبت ذم و لوم عظیم در حق ایشانست مخاطب ساخته پرده از روی کار برگشاد و بمراد و مقصود اصلی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم از لفظ حبيبي تصريح فرمود و ارشاد نمود که طلب کنید برای او یعنی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و سلم على را و برين هم اکتفا نفرموده حلف شرعی بنام ایزد قهار یاد کرده ارشاد فرمود که اراده نمی کند یعنی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم غیر او را یعنی غیر علی را پس قطعا و حتما بكمال صراحة و بداهت واضح و لائق گردید که جناب امير المؤمنین علیه السلام احب بود از شیخین بسوی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم بلکه ثابت و متحقق شد که ابو بکر و عمر چه جا

ثالث ثلاثة مصدق حبيب حبيب رب العالمين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۶

هم نبودند تا بمصدق احیت چه رسد و چون ain واقعه داله بر احیت و افضلیت جناب امير المؤمنین علیه السلام قرب وفات جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و واقعشده پس در استقرار و قطعیت مفاد آن که احیت و افضلیت جناب امير المؤمنین

عليه السلامست شکی و ریبی و قال و قیل منابذین پر تسویل و تضليل را در ان مجالی و موقعی نیست و الحمد لله تعالى که از ملاحظه این حدیث شریف جمیع تاویلات واهیه فطیعه و توجیهات رکیکه شنیعه شاه صاحب و اسلافشان در باب حدیث طیر مثل تاویل احییت باحییت فی الاکل یا تقدیر من یا احتمال خروج شیخین و مثل آن همه مدفوع و مردود و مجموع و مطرود گردید و لله الحمد علی ذلک حمدًا جمیلاً و مخفی نماند که چنانچه این احادیث و اخبار جناب سرور مختار صلی الله علیه و آله ما تغدت الاطیار دلالت صریحه بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی خدا و رسول علی العموم والاستغراق دارد همچنین بسیاری از افادات صریحه و تصریحات صحیحه صحابه کرام و مصاحیین جناب خیر الانام صلی الله علیه و آله الكرام که نبذی از ان انشاء الله المنعام در وجوه آتهی می شود نیز نص برین مقصود محمود می باشد پس اگر حضرات اهل تسنن بمزید عصییت و عناد افهام اهل حق و سداد را در فهم احادیث و اخبار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه هیچ شک و شبّه در دلالت آن بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیست متهم بوهم و خطأ نمایند و دیده و دانسته مدافعت عیان و مصادمت بداحت را کار فرمایند در قبول ارشادات صریحه صحابه کرام کدام محل کلامست

وجه چهل و چهارم

آنکه اخطب خوارزم بعد نقل حدیثی باسناد خود از بیهقی گفته و بهذا الاسناد عن احمد بن الحسین البیهقی الحافظ هذا قال اخبرنا ابو سعید الماليٰنی قال اخبرنا ابو احمد بن عدی قال حدثنا عبید الله بن سليمان بن الاشعث قال حدثنا عباد بن يعقوب قال حدثني على بن هاشم عن أبي الحجاج عن معاویة بن ثعلبة قال جاء رجل الى أبي ذر و هو جالس في المسجد و على يصلی امامه فقال يا ابا ذر الا تحدّثني باحب الناس إليك فو الله لقد علمت ان احتجهم إليك احتجهم الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اجل و الذي نفسی ییده ان احتجهم الى رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو ذلك الشیخ و اشار الى على

و محب الدين طبری در ریاض نظره گفته و عن معاویة بن ثعلبة قال جاء رجل الى أبي ذر و هو في مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال يا ابا ذر الا تخبرني باحب الناس إليك فاني اعلم ان احب الناس إليك احتجهم الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قال أى و رب الكعبه احتجهم الى رسول الله صلی الله علیه و سلم هو ذاك الشیخ

واشار الى على خوجه الملا في سيرته و نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته عن معاویة بن ثعلبة قال جاء رجل الى أبي ذر و هو في مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال يا ابا ذر الا تخبرني باحب الناس إليك فاني اعرف ان احب الناس إليك احتجهم الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قال أى و رب الكعبه احتجهم الى رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو ذاك الشیخ و اشار الى على رضی الله عنه اخرجه الملا في سيرته و ابراهیم بن عبد الله در کتاب الاكتفاء گفته

عن معاویة بن ثعلبة قال جاء رجل الى أبي ذر و هو في مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال يا ابا ذر عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۷

الا تخبرني باحب الناس إليك فاني اعرف ان احب الناس إليك احتجهم الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قال أى و رب الكعبه ان احتجهم الى احتجهم الى رسول الله صلی الله علیه و سلم هو ذلك الشیخ و اشار الى على بن أبي طالب رضی الله عنه اخرجه الملا في

و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته

عن معاویه بن ثعلبہ قال جاء رجل الى أبی ذر رضی الله عنه و هو في مسجد رسول الله صلی الله عليه و سلم و بارک و سلم فقال يا ابا ذر الا- تخبرنی باحّ الناس إلیک فانی اعرف ان احّ النّاس إلیک احّبّهم الى رسول الله صلی الله عليه و سلم قال أى و ربّ الكعبة احّبّهم الى رسول الله صلی الله عليه و سلم هو ذاک الشیخ و اشار الى علی بن أبی طالب کرم الله وجھه رواه الطّبری و قال خرجه الملا في سیرته

این روایت شریفه دلالت واضحه دارد بر آنکه حسب تصریح صریح حضرت ابو ذر غفاری بجواب سؤال سائلی که سؤال از احّبّ ناس بسوی حضرت ابو ذر نموده و جزم و حتم نموده باانکه احّبّ ناس بسوی حضرت أبی ذر احّبّ ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم خواهد بود جناب امیر المؤمنین علیه السلام احّبّ ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بوده و بهمین جهت آن جناب نزد حضرت أبی ذر احّبّ ناس بود و ظاهرست که مراد درین حدیث شریف احییت عامّه مطلقه است زیرا که اوّلا- قرینه تخصیص این احّبّ باحّ فی الاکل و مثل آن مفقودست و ثانیا پر ظاهرست که غرض سائل سؤال از احّبّ عام مطلق بود و الا سؤال از احّبّ فی الجملة سؤال مهمّل و یفائد است و اگر غرض سائل سؤال از احییت خاصه می بود می بایست که ذکر آن قسم خاص می کرد و با وصف آنکه غرض سائل سؤال از قسم خاص باشد و باز کلام بی قید گفتن بدان می ماند که غرض شخصی سؤال ازین که اعلم ناس در نحو کیست و باز پرسد که اعلم کیست که بلا- شبّه درین صورت این سؤال صریح الاختلال خواهد بود و سؤال از اعلم فی الجمله حاصلی ندارد و پس معلوم شد که بلا شبّه غرض سائل سؤال از احّبّ مطلق غیر مقید بوده و بالفرض اگر سائل در ادای مقصود خطأ کرده پس حضرت ابو ذر بآن همه جلالتشان و معرفت حقائق چگونه مماشات با او می فرمود و جواب سؤال از احّبّ غیر مقید می داد بلکه ارشاد می فرمود که اگر غرض تو از احّبّ احّبّ خاص است پس فلان کس در فلان صفت احّبّ بوده و فلان کس در فلان صفت تا هدایت سائل و ایقاظ غافل و تنبیه ذاهل و تعلیم جاهل بوجه بلیغ حاصل و شبّه و ارتیاب زائل می شد پس عدول از ان نمودن و تخصیص احییت بجناب امیر المؤمنین علیه السلام روپروری آن جناب نمودن دلیل صریحست بر آنکه احّبّ ناس اوّل و بعد او ثانی و بعد او ثالث نبودند بلکه احّبّ ناس وصی حضرت خیر النّاس صلی الله علیه و آله صلاة بعدت عن الوهم و القياس بوده و لله الحمد و المنّه که ازین تقریر متین باطل شد تاویل احییت در کلام حضرت أبی ذر با احییت فی الجمله یا احییت بعض حیثیات و اعتبارات که مفید افضلیت عامّه نباشد پس بحمد الله تعالیٰ ظاهر شد که تاویلات علیه و تسویلات غیر جمیله متغطّرین باغضین در حدیث طیر مبنی بر نهایت تعصّب و ناحق کوشی و ناشی از تعامی صریح از حق و چشم پوشیست

وجه چهل و پنجم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۸

آنکه حاکم در مستدرک گفته

حدّثنا ابو العباس محمّد بن يعقوب حدّثنا العباس بن محمّد الدوری حدّثنا شاذان الاسود ابن عامر حدّثنا جعفر بن زياد الاحمر عن عبد الله بن عطا عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال كان احّب النساء الى رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمة و من الرجال على هذا حديث صحيح الاستناد ولم يخر جاه و میرزا محمد بن معتمد خان در مفتاح النجا گفته و اخرج الى الترمذی عن بريدة قال كان احّب الناس الى رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمة و من الرجال على و مولوی مبین در وسیله النجاه گفته

عن بريده قال كان احب النساء الى رسول الله فاطمه و من الرجال على الى ان قال بعد ذكر رواية جميع بن عمير الآتية اخرج هذه
الاحاديث الحاكم في المستدرک

ازین حدیث صحیح ظاهرست که بريده بتصریح تمام افاده کرده که احب الرجال بسوی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و
سلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده پس افاده بريده مفید برد یقین باحیت جناب امیر المؤمنین علیه آلاف سلام رب العالمین
و دافع تشکیکات معاندین و رافع تسویلات جاحدین و مزیل تخدیعات حائدینست و اگر هنوز هم با این همه تصریحات بالغه
الظهور شفای صدور مبدعین غرائب امور نشده باشد ناچار در وجود آتیه احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باعترافات مکرر و
تصریحات محّرر و ارشادات مقرر حضرت عائشه پاره جگر و نور بصر و ضیاء نظر حضرت اول جلیل الخطر که در هوای او و حلیف
و سمیرش امثال این تاویلات علیه و تسویلات ضئیله و خرافات رکیکه و خزعبلات مضحکه بل مبکیه اختراع می نمایند نمایم و
قصب السبق در تبکیت و اسکات و الزام و افحام الد الخصم بعون الرّب المنعام ربایم

وجه چهل و ششم

محمد بن یوسف کنجی در کفاء الطالب گفته

خبرنا الحافظ محمد بن محمود ببغداد و يوسف بن خليل بحدب و خالد بن يوسف بدمشق و غيرهم قالوا جمیعاً اخبرنا حجّة العرب
زید بن الحسن الکندي اخبرنا القزار اخبرنا امام اهل الحديث احمد بن علی بن ثابت الخطیب الحافظ اخبرنا ابو منصور محمد بن
محمد بن عثمان السوّاق اخبرنا ابو جعفر احمد بن أبي طالب الكاتب حدثنا محمد بن جریر الطبری حدثنا محمد بن عیسی الدامغانی
حدثی یسع بن عدی حدثنا شاه بن الفضل عن أبي المبارک عن حیوہ بن شریح بن هانی عن عائشة رضی الله عنہا قالت ما
خلق الله خلقا احبابی رسول الله صلی الله علیه و سلم من علی بن أبي طالب

این خبر که ابن جریر طبری راوی آنست دلالت صریحه دارد بر آنکه حضرت عائشه ارشاد فرمود که حق تعالی خلق نفرموده خلقی
را که احبابی باشد بسوی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم از علی بن أبي طالب علیه السلام پس لفظ خلق نکره در
سیاق نفی مفید عموم و استغراقست پس معلوم شد که هیچ کس خواه اول خواه ثانی چه جا ثالث احبابی بسوی جناب رسالت ماب
صلی الله علیه و آله و سلم نبوده پس تاویل احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طیر باحیت فی الاکل یا تقدیر من
بخیال احیت فلان و فلان یا ایجاد احتمال غیبت ثلاثة عالی شأن از مدینه منوره و عدم ادخال شان در عموم خطاب باین احتیال کثیر
الاختلال همه بنای منبٹ و محض رکیک و غث ظاهر شد

وجه چهل و ششم

محمد بن یوسف کنجی در کفاء الطالب گفته

خبرنا الحافظ محمد بن محمود ببغداد و يوسف بن خليل بحدب و خالد بن يوسف بدمشق و غيرهم قالوا جمیعاً اخبرنا حجّة العرب
زید بن الحسن الکندي اخبرنا القزار اخبرنا امام اهل الحديث احمد بن علی بن ثابت الخطیب الحافظ اخبرنا ابو منصور محمد بن
محمد بن عثمان السوّاق اخبرنا ابو جعفر احمد بن أبي طالب الكاتب حدثنا محمد بن جریر الطبری حدثنا محمد بن عیسی الدامغانی
حدثی یسع بن عدی حدثنا شاه بن الفضل عن أبي المبارک عن حیوہ بن شریح بن هانی عن عائشة رضی الله عنہا قالت ما
خلق الله خلقا احبابی رسول الله صلی الله علیه و سلم من علی بن أبي طالب

این خبر که ابن جریر طبری راوی آنست دلالت صریحه دارد بر آنکه حضرت عائشه ارشاد فرمود که حق تعالی خلق نفرموده خلقی
را که احبابی باشد بسوی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم از علی بن أبي طالب علیه السلام پس لفظ خلق نکره در

سیاق نفی مفید عموم و استغراقت پس معلوم شد که هیچ کس خواه اول خواه ثانی چه جا ثالث احباب بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبوده پس تاویل احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طیر باحییت فی الاکل یا تقدیر من بخيال احییت فلان و فلان یا ایجاد احتمال غیبت ثلاثة عالی شأن از مدینه منوره و عدم ادخال شان در عموم خطاب باین احتیال کثیر الاختلال همه بنای منبیث و محض رکیک و غث ظاهر شد

وجه چهل و هفتم

آنکه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۹۹

ترمذی در صحیح خود گفت

حدثنا حسین بن یزید الکوفی نا عبد السلام بن حرب عن أبي الحجّاف عن جمیع بن عمر التیمی قال دخلت مع عمتی علی عائشة فسئلته أی الناس کان احباب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت فاطمة فقیل من الرجال قالت زوجها ان کان ما علمت صواما قواما

هذا حدیث حسن غریب و حاکم در مستدرک گفت

حدثی ابو بکر بن أبي دارم حدثنا ابراهیم بن عبد الله العبسی حدثنا مالک بن اسماعیل النهیدی حدثنا عبد السلام بن حرب عن أبي الجحّاف عن جمیع بن عمر قال دخلت مع عمتی علی عائشة فسئلته أی الناس کان احباب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت فاطمة قیل فمن الرجال قالت زوجها ان کان ما علمته صواما قواما

هذا حدیث صحیح الاسناد و لم ینحر جاه؟؟؟

و ابو الحسن بن الاشیر در اسد الغابه گفت

اخبرنا ابراهیم بن محمد و غيرهم باسنادهم عن الترمذی حدثنا حسین بن یزید الکوفی حدثنا عبد السلام بن حرب عن أبي الجحّاف عن جمیع بن عمر التیمی قال دخلت مع عمتی علی عائشة فسئلته أی الناس کان احباب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت فاطمة قیل من الرجال قالت زوجها ان کان ما علمت صواما قواما

و محب طبری در ریاض نصره گفته ذکر اختصاصه باحییة النبی صلی الله علیه و سلم

عن عائشة سئلته أی الناس احباب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت فاطمة فقیل من الرجال قالت زوجها ان کان ما علمت صواما قواما خرجه الترمذی

و قال حسن غریب و نیز در ذخائر العقبی گفت

ذکر انه رضی الله عنه کان احباب الناس الى رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عائشة سئلته أی الناس کان احباب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت فاطمة قیل من الرجال قالت زوجها اخرجه الترمذی

و قال هذا حدیث حسن غریب و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفت

عن عائشة رضی الله عنها سئلته أی الناس احباب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم و بارک و سلم قالت فاطمة قیل من الرجال قالت زوجها ان کان ما علمت صواما قواما رواه الطبری و قال اخرجه الترمذی

و قال حسن غریب و شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی و سر مصطفوی گفت

اخراج الترمذی عن عائشة رضی الله عنها قالت كانت فاطمة احباب النساء الى رسول الله صلی الله علیه و سلم و زوجها على احباب

الرجال إليه

وابراهيم بن عبد الله الوصايبى در کتاب الاكتفاء گفته

عن عائشة رضى الله عنها و قد سئلت أى الناس احب الى رسول الله صلی الله عليه وسلم قال فاطمة قيل من الرجال قال زوجها ان
كان ما علمت صواما قواما اخرجه الترمذى فى جامعه

وقال حسن غريب و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى در مفتاح النجاة گفته

اخراج الترمذى عن جمیع بن عمیر رضی الله عنه قال دخلت مع عائشة فسألت أى الناس كان احب الى رسول الله صلی الله عليه وسلم
قالت فاطمة قيل من الرجال قال زوجها

وقمر الدین در نور الكريمتين گفته و نیز جمیع بن عمیر روایت می کند

دخلت مع عائشة فسألت أى الناس كان احب الى رسول الله صلی الله عليه وسلم قال فاطمة فقیل من الرجال قال
زوجها رواه الترمذى

و شاه ولی الله در مقدمه سیمه گفته و

سئللت عائشة رضی الله عنها أى الناس كان احب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۰

الى رسول الله قال فاطمة فقیل من الرجال قال زوجها

ازین روایت بوضوح تمام ظاهرست که اولا حضرت عائشہ مجتهده بتصریح صریح احییت جناب فاطمه علیها السلام بسوی جناب رسالت مآب

رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر فرمود و هر گاه حضرتش را از احباب رجال بسوی آن جناب سؤال کردند مزید انصاف و حق پژوهی را کارفرما شد و تصریح فرمود که احب الناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از رجال زوج

جناب فاطمه علیها السلام بود پس بحمد الله تعالی بعد این اقرار صریح و اعتراف صحیح در ثبوت احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شیخین و دیگر اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم شبهه باقی نماند واضح گردید که اگر کسی

دیگر احباب می بود لابد حضرت عائشہ او را ذکر می کرد و بذکر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خلاف عادت خود نمی کرد

چه عدم استطاعت او ذکر امیر المؤمنین علیه السلام را بخیر حسب شهادت ابن عباس واضح و دیگر شواهد کثیره عداوت او با جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ناظر کتب و اسفار لائح پس چگونه امکان داشت که حضرت او با وصف علم باحییت دیگری خاصیه

احییت والد ماجد خود در مثل این مقام اعراض از ان فرماید و احییت کسی که ذکرش را بخیر استطاعت ندارد ثابت نماید این نیست مگر از آثار علوم حق که خداوند عالم بر زبان عائشہ این کلمه حق جاری فرمود و امر واقع را بشهادت مثل این عنده کنوده

کفلق الصبح روشن نمود

وجه چهل و هشتم

آنکه حاکم در مستدرک گفته

حدثنا ابو بکر محمد بن علی الفقيه الشاشی حدثنا ابو طالب احمد بن نصر الحافظ حدثنا علی بن سعید بن بشیر عن عباد بن یعقوب حدثنا محمد بن اسماعیل بن رجاء الزبیدی عن أبي اسحاق الشیبانی عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع أمی علی عائشة فسمعتها من

وراء الحجاب و هی تسألها عن علی فقالت تسالنی عن رجل و الله ما اعلم رجلا كان احب الى رسول الله صلی الله علیه وسلم منه و لا امرأة من الارض كانت احب الى رسول الله صلی الله علیه وسلم من امرأته

هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه و مولوى مبين در وسیله النجاة بعد ذكر حديث بريده گفته و عن جميع بن عمیر قال دخلت مع امي على عائشة فسمعتها وراء الحجاب و هي تسألها عن على فقالت تسالني عن رجل و الله ما اعلم رجالا كان احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم من على ولا في الارض امرأة كانت احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم من امرأته اخرج هذه الاحاديث الحاكم في المستدرک

ازین روایت ظاهرست که حضرت عائشه عالی تبار بعد حلف شرعی بنام ایزد قهار بجواب سؤال ما در جمیع بن عمیر از جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد فرموده که نمی دانم مردی را که احب باشد بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از و نه زنی را که احب باشد بسوی آن حضرت از زن او یعنی حضرت فاطمه علیها السلام پس نفی احیت اول و ثانی و ثالث و جمیع رجال از جناب امیر المؤمنین علیه السلام بارشاد باسداد حضرت عائشه که موکد بحلف شرعیست ثابت و محقق شد و دعوی احیت فلان و بهمان که بمقابلہ اهل حق و ایقان می نمودند و بسبب آن در احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از حدیث طیر و غیر آن ثابتست تاویلات رکیکه آغاز می نهادند باطل و مض محل گردید و ظاهر شد که ادعای

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۱

احیت اول و ثانی صریح تکذیب حضرت صدیقه است العیاذ بالله من ذلك و التورّط فيما هو من افحش المھالک و نسائی در خصائص گفته

خبرنی محمد بن آدم المصيصی قال ثنا ابن أبي عتبه عن أبي اسحاق عن جمیع و هو ابن عمیر قال دخلت مع امی علی عائشة وانا غلام فذکرت لها علیاً فقالت ما رأيت رجلاً كان احب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم منه و لا امرأة احب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم من امرأته و نیز نسائی در خصائص گفته

خبرنا عمرو بن علی البصری قال ثنی عبد العزیز بن الخطاب قال ثنا محمد بن اسماعیل بن رجاء الرییدی عن أبي اسحاق الشیبانی عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع امی علی عائشة رضی الله عنہا فسمعتها تسألها من وراء الحجاب عن على فقالت سالتنی عن رجل ما اعلم احداً كان احب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم منه و لا احب من امرأته و ابو يعلى در مسند خود گفته

نبـا الحسن بن حـمـاد الـكـوـفـيـ نـبـاـ اـبـنـ عـتـبـهـ عـنـ اـبـيـ عـنـ الشـیـبـانـیـ عـنـ جـمـیـعـ بـنـ عـمـیرـ قـالـ دـخـلـتـ مـعـ اـمـیـ عـلـیـ عـائـشـةـ فـسـأـلـتـهـاـ عـنـ عـلـیـ فـقـالـتـ ما رـأـيـتـ رـجـلـ اـحـبـ اـلـىـ رـسـوـلـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ مـنـهـ وـ لـاـ اـمـرـأـةـ اـحـبـ اـلـىـ رـسـوـلـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ مـنـ اـمـرـأـتـهـ وـ اـبـنـ عـبـدـ رـبـهـ اـنـدـلـسـیـ درـ كـتـابـ العـقـدـ گـفـتـهـ اـبـوـ الحـسـنـ قـالـ ذـكـرـ عـلـیـ عـنـدـ عـائـشـةـ فـقـالـتـ ما رـأـيـتـ رـجـلـ اـحـبـ اـلـىـ رـسـوـلـ اللهـ مـنـهـ وـ لـاـ رـأـيـتـ اـمـرـأـةـ كـانـتـ اـحـبـ إـلـيـهـ

الحدیث الخامس و الثلثان

يرفعه الى جمیع بن عمیر قال دخلت على عائشة مع أبي وانا غلام فذکرت لها علیاً فقالت ما رأيت رجلاً احب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم منه و اخطب خوارزم در مناقب گفته و

خبرنا الشیخ الامام عین الائمه ابو الحسن علی بن احمد الکراسی الخوارزمی رحمه الله قال حدثنا القاضی الامام الاجل شمس القضاۃ جمال الدین احمد قال اخبرنا محمد بن علی الزینبی قال حدثنا محمد بن علی بن عبد الرحمن قال ثنا ابو الطیب محمد بن الحسین النمیلی قال حدثنا زید ان قال حدثنا یوسف بن سابق قال حدثنا ابن عتبة عن أبي اسحاق الشیبانی عن جمیع بن عمیر عن عائشة قال دخلت عليها وانا غلام فذکرت لها علیاً فقالت ما رأيت رجلاً قط احب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم من على و لا

امرأة احب إلیه من امرأته

و محب الدين طبرى در ریاض نصره گفته و عنها أى

عن عائشة و قد ذكر عندها على فقالت ما رأيت رجلاً كان احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم منه و لا امرأة احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم من امرأته خرجه المخلص و الحافظ الدمشقى

و نیز در ذخائر العقبى گفته و

عن عائشة رضى الله عنها و قد ذكر عندها على رضى الله عنه فقالت ما رأيت رجلاً كان احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم منه و لا امرأة احب إلیه من امرأته اخرجه المخلص الذهبي و الحافظ ابو القاسم الدمشقى

و شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل گفته

عن عائشة رضى الله عنها و قد ذكر عندها على كرم الله وجهه فقالت ما رأيت رجلاً كان احب الى رسول الله صلی الله عليه و آله و بارك و سلم منه و لا امرأة احب الى رسول الله صلی الله عليه و الله و بارك و سلم من امرأته رواه الطبرى و قال اخرجه المخلص

الذهبى و الحافظ ابو القسم الدمشقى

و ابراهيم وصابى در کتاب الاكتفاء گفته و عنها أى

عيقات الانوار في امامية الانمئة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۲

عن عائشة رضى الله عنها و قد ذكر عندها على بن أبي طالب فقالت ما رأيت رجلاً كان احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم منه و لا امرأة كانت احب الى رسول الله صلی الله عليه و الله و بارك و سلم من امرأته خرجه ابو طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبى في

المخلصيات و الحافظ الدمشقى في امالیه

و مولوى ولی الله در کتاب مرآة المؤمنين گفته

اخراج ايضا عن ابن عمیر انه قال دخلت مع أمی على عائشة و انا غلام فذكرت لها علينا فقالت ما رأيت رجلاً كان احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم منه و امرأة من زوجته

و فيه ايضا عن ابن عمیر انه قال دخلت مع أمی على عائشة فسمعتها تسألهما من وراء الحجاب عن على رضى الله عنه فقالت سالتني عن رجل ما اعلم احدا احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم منه و لا امرأة احب إلیه من امرأته

وجه چهل و نهم

آنکه زرندي در نظم در السقطین گفته

ویروی ان امرأة من الانصار قالت لعائشة رضى الله عنها أى اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم احب الى رسول الله صلی الله عليه و سلم قالت على بن أبي طالب

و شهاب الدين در توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل گفته

عن امرأة من الانصار انها قالت لعائشة رضى الله عنها أى اصحاب رسول الله صلی الله عليه و على آله و بارك و سلم احب الى رسول الله صلی الله عليه و على الله و بارك و سلم قالت على بن أبي طالب رواه الزرندي

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه زنی از انصار حضرت عائشة والاتبار را سؤال کرد که کدام کس از اصحاب رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم احب بود بسوی حضرت رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم پس حضرت عائشة بمزيد انصاف اعتراف بحق فرمودند و ارشاد نمودند که احب اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین عليه

السیلام بود پس اگر اول و ثانی و ثالث داخل اصحاب بودند احیت جناب امیر المؤمنین علیه السیلام بمنطق ارشاد حضرت عائشه ثابتست و اگر کمال علو همت را کار فرما شده ثلاثة را از اصحاب خارج سازند و داخل فرقه دیگر که ذکر آن و لو بالکنایه موجب تنفس و اشمیاز قلوب سنی است نمایند پس باز هم مطلوب ما که ثبوت احیت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ثبوت خلافت بی فاصله آن حضرتست ظاهر می شود چه هر گاه ثلاثة داخل اصحاب نشوند و والج در زمرة دیگر پس قابلیت خلافت ازین حضرات خود مرتفع شد و هر گاه این حضرات لائق خلافت نباشد انحصر خلافت در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام قطعاً و حتماً ثابت و محقق شود که احتمال دیگر با جماعت شیعه و سنی منتفی و نیز هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام احبت اصحاب باشد و جميع اصحاب مفضول احیت و افضلیت آن حضرت از غیر اصحاب با ولایت حتماً متحقق گردد

وجه پنجاه

آنکه زرندی در نظم درر السقطین گفته
عن جمیع بن عمر قال دخلت علی عائشة فسألتها من كان أحب الناس الى رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت فاطمة قلت لست
أسألك عن الرجال فقالت زوجها

و شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته
عن جمیع بن عمر قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فسألتها من كان أحب الناس الى رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت فاطمة
قلت لست أسألك عن النساء إنما أسألك عن الرجال فقالت زوجها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۳
رواہ الزرندی

و محمد بن احمد المعروف بالخطیب البشیهی در مستطرف گفته و
قال جمیع بن عمر دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت لها اخبرینی من كان أحب الناس الى رسول الله صلی الله علیه وسلم
قالت فاطمة قلت إنما أسألك عن الرجال فقالت زوجها فو الله لقد كان صواماً قواماً وقد سألت نفس رسول الله صلی الله علیه وسلم
في يده فردها الى فيه قلت بما حملك على ما كان فأرسلت خمارها على وجهها وبكت وقالت امر قضى على اذين
روایت ظاهرست که جمیع بن عمر بخدمت حضرت عائشه فائزه شده استفسار از احبت ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه
و آله و سلم کرد و حضرت او ذکر حضرت فاطمه علیها السلام نمود و چون جمیع باز سؤال از احبت رجال بسوی رسول رب متعال
صلی الله علیه و آله ما تتابع النهر و اللیال کرد حضرت عائشه ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمود پس احیت جناب امیر
المؤمنین علیه السلام از جمیع رجال ثابت فرموده و چون جمیع من جمیع الوجوه این اعتراف سراسر انصاف حضرت عائشه را بعيد از
تاویلات اهل جزاف یافت ناچار بكلمه بلیغه ما حملک علی ما کان تقریع بلیغ آن مجتهده دوران و اظهار مخالفت عمل آن ام
الصیبان باعتراف آن متورّعه زمان نمود پس آن فریده روزگار بسبب مزید عجز و اضطرار و انسداد ابواب تاویل دور از کار ناچار
بسوراخ سکوت و صمومت از تفوه به تعلل ناهنجار خزید و خمار مبارک بر روی مقدس کشید و قطرات اشک درر رشك از
چشمهاي سرش باريده و زلل و خلل سو عمل در ارتکاب حرب جمل مثل شمس تابان روشن و نمایان گردانيد و باز بهوس دفع عدو
شناور ارتکاب این عظیمه صریحه العوار بتقلید غیر سدید جبریه غدار حواله این کار بقضای پروردگار بر زبان گهربار روان ساخت و
خود را در ورطه استحقاق جمیع تشییعات که شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج و غیر او در غیر آن بر جبریه متعلّلین بقضا و قدر در
افتھام معاصی منکر یاد کرده‌اند انداخت

وجه پنجاه و یکم

آنکه در کنتر العمال مسطور است

عن عروه قال قلت لعائشة من كان احب الناس الى رسول الله صلی الله عليه وسلم قالت على بن أبي طالب قلت أى شيء كان سبب خروجك عليه قالت لم تزوج ابوك امك قلت ذلك من قدر الله قال و كان ذلك من قدر الله ن ازین روایت ظاهرست که عروه اوّلاً از حضرت عائشه سؤال کرد که احّب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم که ام کس بود حضرت عائشه ارشاد نمود که على بن أبي طالب بود پس احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم حسب ارشاد حضرت عائشه ظاهر شد و تاویلات علیه را مساغی نماند که این جانمی توانند گفت که مراد احّب فی الاکلست یا فلاں و بهمان غائب بودند یا من مقدّرست چه علاوه بر آنکه نفس این سؤال و جواب ازین تاویلات آبی و مستنکفست دلالت صریحه دارد بر بطلان آن تتمه روایت که از ان ظاهرست که هر گاه عروه متستنین استیشاق عری اطمینان بجواب هدایت ترجمان حضرت عائشه عالیشان نمود ضبط درد جگر توانسته منافات این ارشاد باسداد ان مجتهده والا نزاد با عمل آن عفیفه با سداد و در خروج از عادات مخدرات تارکه الرکوب علی السروج و عروج بر معارج تبرج و خروج بكلمه بلیغه ای شیء کان سبب خروجک علیه ظاهر ساخته و این سؤال عزیز المثال موجب ایلام و املال خاطر شریف آن مجتهده یا کمال بحدی گردید که بجواب آن بسبب استیلای مزید طیش و غضب بر سر توھین و تخلیل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۴

عروه نیل بذکر ما در آن تابعی جلیل رسید و پرسید که چرا تزویج کرد پدر تو مادر ترا عروه نهایت حلم و رعایت ادب کار فرما شده ملالی و کلالی از جواب طاهر نکرده تزویج مادر خود را حواله بقدر الهی نمود پس حضرت عائشه خروج خود را هم مماثل تزویج مادر عروه در تقدیر ایزد خیر بمفاد مصراع:

قومی دگر حواله بتقدیر می کنند فرمود و باین تمثیل علیل و تسویل غیر اصیل دامن مبارک خود از دست عروه خلاص ساخت و با ظهار هیچ جوابی شافی و دافی نپرداخت پس اگر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام احیت عامه نمی بود بلکه احیت آن حضرت معاذ الله بعد احیت اول بلکه ثانی بلکه ثالث می بود حضرت عائشه بسؤال عروه این همه زحمت عجز و تشویر نمی کشید و احاله خروج بتقدیر و ولوج در سوراخ تخلیل و تعییر عروه نحریر نمی گزید و بر همین قدر اقتصار می ورزید که معاذ الله احیت جناب علی بن أبي طالب علیه السلام احیت عامه نیست بلکه این احیت جزئیه است و اقدم رجال در احیت والد ماجد آن مجتهده با کمالست و تالی اول ثانی و لاحق ثانی ثالثه الأثافی ثالث عائش جانی مربی زرافه مروانی پس هر گاه احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام معاذ الله باین مرتبه از درجه تقدم منحط سخط و نازل و در حقیقت بعدم اعتنا آئل گردید پس در خروج بر آن حضرت کدام مقام استعجاب و استغراب است و حضرت عائشه هر گاه حضرت ثالث را بلعن و طعن و تشنيع و ملام نواخته باشد و حکم بقتلش داده و کلمه اقتلوا نعشلا قتل الله نعشلا بر زبان هدایت ترجمان رانده پس اگر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام متاخر از وی بود حضرت عائشه را در اعتذار از خروج خود بر آن حضرت چرا حیرت و انتشار و عجز و اضطرار در می گرفت

وجه پنجاه و دوم

آنکه محب طبری در ریاض نظره گفته

عن معادة الغفارية قالت كان لى انس بالنبي صلی اللہ علیہ وسلم اخرج معه فى الاسفار و اقوم على المرضى و اداوى الجرحى فدخلت الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فى بيت عائشة و على خارج من عنده و سمعته يقول يا عائشة ان هذا احب الرجال الى و اكرمههم على فاعرفى له حقه و اكرمى مثواه فلما ان جرى بينها وبين عائشة بالبصرة ما جرى رجعت عائشة الى المدينة فدخلت عليها فقلت لها يا أم المؤمنين كيف قلبك اليوم بعد ما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم يقول لك فيه ما قال قال معادة قالت كيف يكون قلبي لرجل كان إذا دخل على و أبى عندنا لا يمل من النظر إليه فقلت يا ابى انك لتديم النظر الى عائشة فقال يا بنية سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم يقول النظر الى وجه عائشة اخرجه الخجندى و ابراهيم بن عبد اللہ يمنى در اكتفا گفته

عن معادة الغفارية قالت كان لى انس بالنبي صلی اللہ علیہ وسلم اخرج معه فى الاسفار و اقوم بالخدمة على المرضى و اداوى الجرحى فدخلت الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فى بيت عائشة و على خارج من عنده و سمعته يقول يا عائشة ان هذا احب الرجال الى و اكرمههم على فاعرفى له حقه و اكرمى مثواه فلما جرى بينها وبين عائشة بالبصرة ما جرى رجعت عائشة الى المدينة فدخلت عليها فقلت يا أم المؤمنين كيف قلبك اليوم بعد ما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم يقول لك فيه ما قال قال يا معادة كيف يكون قلبي لرجل كان إذا دخل على و أبى عندنا لا يمل من النظر إليه فقلت يا ابى انك لتديم النظر الى عائشة قال يا بنية سمعت رسول اللہ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۵

صلی اللہ علیہ وسلم يقول النظر الى على عبادة اخرجه البرهان الخجندی في الماء المعين

این روایت سراپا هدایت که تحریر ارجمند علامه خجند اخراج فرموده و طبری و وصایی از و نقل می کنند دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام احب بود از جمیع صحابه ثلاثة و غیر ایشان بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم زیرا که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم بخطاب عائشه والا مقام بعد تشریف بردن جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نزد سرور انام علیه و آله آلاف التحیة و السلام ارشاد فرمود که ای عائشہ بدرستی که این یعنی علی علیه السلام احب رجال بسوی من و اکرم ایشان بر منست پس لفظ الرجال جمع محلی باللام مفید شمول و استغراق جمیع رجالست و مخاطبه عائشہ بحرف ندا و تصدیر کلام بلاغت نظام بحرف تاکید مثبت مزید اهتمام سرور انام صلی اللہ علیہ و آله الكرام درین حکم حصیف النظم است پس احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع رجال بکمال صراحت و تاکید و اهتمام ثابت شد و نیز جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم بر اثبات محض احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اکتفا نفرموده این هم بصراحت تمام ارشاد فرموده که آن جناب اکرم رجال بر آن حضرتست پس احتمال کثیر الاختلال توایل احییت باحییت خاصه غیر عامه باین ارشاد با سداد کلیه مندفع و سحاب تشکیکات سمجھه قطعا و حتما منقطع گردید و نیز جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم بعد اثبات احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع رجال و اکرمیت آن حضرت از همه کس بخطاب عائشہ مکرمت مآب بطريق تفریع برین حکم با صواب و اظهار مقصود ازین ارشاد با سداد اتماما للحجۃ و ایضا للحجۃ امر فرمود آن جلالت نصاب را باآنکه بشناسد حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و اکرام کند مثوا آن حضرت را و دلالت این حدیث بر مرام بحدی واضح و ظاهر بود که معاده غفاریه هم پی بان برد و طریق تبکیت و تقریع و تعنیف و توبیخ آن مجتهده حاذقه و فقیهه خارقه سپرد یعنی بااظهار منافات ماجرای حیرت افرای اقدام آن مخدره عالیمقام بر محاربه نفس سرور انام صلی اللہ علیہ و آله الكرام با عمل بر ارشاد با سداد سرور انیای امجاد علیه و آله آلاف التحیة و الصیلوة الى يوم التناد که حضرت عائشہ بگوش حق نیوش بلا واسطه و حجاب از زبان اقدس جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم ما نفح مسک و طاب ملاب روبروی غفاریه عفت مآب شنیده بود گوی سبق در لوم و عذل آن حائزه خصل فضل ربود و حضرت او را با آن همه سقیفه سازی و حیله پردازی و بلاغت نوازی و

آتش اندازی و ایقاع فتنه عظیمه ز قوم عراقی و حجازی بجواب کلام بدیع النظم غفاریه الجاریه علی نهج الثلم و الحزم و الجرئیه علی الجدع و الصلم چاره جز اعتراف بحق نظر نیامد و بالجاء حق فضیلت بارعه جناب امیر المؤمنین علیه السلام از زبان حقائق ترجمان والد ماجد آن مجتهده دوران که ادامت نظر بسوی روی مبارک امیر مؤمنان علیه سلام الملک المنان علی الدوام و الاستمرار عند الدخول علی ابتها المكرمة و کون علی فی بيتها می کرد نقل فرمود و تشید مبانی احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بروایت سراپا هدایت حضرت عتیق و عمل آن حلیم رقيق بین روایت داله بر آنکه نظر بسوی جناب امیر المؤمنین علیه السلام عبادتست نمود فله درّها و علیه اجرها که اساس جمیع تاویلات علیه و تسویلات دخیله و تلمیعات خسیله و تخدیعات غیر اصلیه ارباب تزویق و زیغ و اصحاب عسف و حیف مض محل و پای تشکیکات رکیکه و تلبیسات سخیفه ممادقین و ملتفین و تمویهات فطیعه و تشویهات شنیعه متشدّقین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۶

و منطبعین متزلزل ساخت و آتش شرربار در خرمن کالای معاندین و حائدين و متکلفین و متعسفین انداخت زیرا که اگر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السیلام احییت مطلقه عائمه مستغرقه جمیع رجال نمی بود حضرت عائشه بجواب تقریع و تائب و شکایت و تعییب غفاریه دارید چرا سر بجیب ندامت و ترک تایید و تصویب محاربه جمل می انداخت و چرا دست بنقص و نقض و توجیه و تاویل علیل نمی انداخت و ارشاد می ساخت که این احییت جزئیه غیر عاشه و فضیلت ناقصه غیر تامه بود و حقیقت احباب جمیع رجال والد ماجد آن مخدّره فی الحال المتتصّدة للنزال و المكافحة للابطال بوده و احباب جمیع نساء خود آن باهرة السّنّاست پس با وصف حصول این شرف جلیل و فضل نبیل برای من و والد من که بمقابله آن احییت جزئیه وقوعی ندارد بلکه مثل عدم محضست چرا تذکیر باین احییت غیر خطیر می نمایی که محاربه و مقابله با آن غیر منافی و اگر در قلبش چیزی بلکه چیزها باشد وجهش غیر خافی و چون ازین بیان دم در کشیدند و معجز سکوت و صمومت از ان بر سر مبارک کشیدند بلکه بر خلاف آن بسوی نقل اقصای تعظیم و تجلیل والد نبیل خود جناب امیر المؤمنین علیه السیلام را که آن هم دلیل احییت آن حضرتست گردیدند صراحة واضح شد که تاویل احییت جناب امیر المؤمنین علیه السیلام باحییت جزئیه و دیگر تاویلات متعنتین درین باب همه از جمله تسویلات فاسده و تزویقات اکاسده است و اگر بعد سمع این همه ارشادات حضرت عائشه نیز سجیه نامر ضیه تاویل و تحریف ترک نکنند بلکه اساس حیا و آزرم و انصاف بمعادل تسویل و تخدیع باز کنند ناچار در وجه اتی نص صریح از زیان حقائق ترجمان آن مجتهده زمان بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السیلام از والد ماجد آن عالیشان و آن هم موکد بحلف شرعی باسم ایزد منان و آن هم باسناد صحیح حسب تصریح اساطین رفیع الشأن بحمد الله المستعان ثابت نمایم

وجه پنجاه و سوم

آنکه احمد بن حنبل در مسند خود گفته
ثنا ابو نعیم حدثنا یونس ثنا عمرو بن حریث قال قال التّعمان بن بشیر استاذن ابو بکر علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فسمع صوت عائشة عالیا و هی تقول و الله لقد عرفت انّ علیا احب إلیک من أبی ثلاثا فاستاذن ابو بکر فدخل فاهوی إلیها و قال لها يا بنت ام رومان لا أسمعك ترفعين صوتک علی رسول الله صلی الله علیه و سلم
و نسائی در کتاب خصائص گفته

اخبرنی عبدة بن عبد الرحيم المروزی قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا یونس بن أبی اسحاق عن عمرو بن حریث عن التّعمان بن بشیر قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله علیه و سلم فسمع صوت عائشة عالیا و هی تقول و الله لقد علمت انّ علیا احب إلیک من

أبی فاھوی ابو بکر لیلطمها و قال یا بنت فلانہ اراک ترفعین صوتک علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فامسکه رسول الله صلی الله علیه و سلم و خرج ابو بکر مغضبا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا عائشة کیف رایتني انقذتك من الرجال ثم استاذن ابو بکر بعد ذلک وقد اصلاح رسول الله صلی الله علیه و سلم و عائشة فقال ادخلتمانی فی الحرب فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد فعلنا

و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری فرموده

اخراج احمد و ابو داود و النسائی بسند صحيح عن النعمان بن بشیر قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله علیه و سلم فسمع صوت عائشة عالیا و هی تقول و الله لقد علمت ان علیا احب إليک من أبی و سید محمد قادری در صراط سوی گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۷

عن النعمان بن بشیر ان ابا بکر استاذن علی المصطفی فسمع صوت عائشة عالیا و هی تقول و الله لقد عرفت ان فاطمہ و علیا احب إليک منی و من ابی مرّتين او ثلثا فاستاذن ابو بکر فاھوی علیها فقال یا بنت فلان لا أسمعنک ترفعین صوتک علی رسول الله صلی الله علیه و سلم رواه الامام احمد

و رجاله رجال الصیحیح و مولوی ولی الله در مرآة المؤمنین گفته بالجمله محبت و مودت جناب مصطفوی با حضرت مرتضی زیاده از حد بود چنانچه آن حضرت همیشه کلمات داله بر وفور محبت بر زبان مبارک می آورد و

اخراج النسائی فی الخصائص عن النعمان بن بشیر قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله علیه و سلم فسمع صوت عائشة عالیا و هی تقول و الله لقد علمت ان علیا احب إليک من ابی فاھوی ابو بکر لیلطمها و قال یا بنت فلانہ اراک ترفعین صوتک علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فامسکه رسول الله صلی الله علیه و سلم و خرج ابو بکر مغضبا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف رایتني انقذتك من الرجال ثم استاذن ابو بکر بعد ذلک وقد اصلاح رسول الله صلی الله علیه و سلم و عائشة فقال ادخلتمانی فی الحرب كما ادخلتمانی فی الحرب

و سلیمانی در فتح الباری فرموده

پس بعون الهی و اعانت جناب رسالت پناهی از شهادت حضرت صدیقه ام المؤمنین که موکدست بهمین بنام پاک رب العالمین ظاهر و مستنیر شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام احب بود بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از پدر عالی گهر آن مجتهده جلیله الخطرو الفضل ما شهدت به الأعداء حالا توجیهات بارده رکیکه و تسویلات فاسدہ ردیه که اهل سنت بهزار جد و کد و سعی و کوشش در حدیث طیر اختراع می کردند و در آفتاب روشن خاک می ریختند و اخفای حق و صدق و اشاعت باطل می خواستند بعنایت جناب ام المؤمنین از سر باطل و از حلیه صحت عاطل بر آمد و محتاجب مباد که چون دلالت این احادیث قاطعه و آثار ساطعه بر احییت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام در نهایت وضوح و ظهور و غایت سطوع و سفور بود بهمین سبب علامه جلال الدین احمد خجندي نسبت بحدیث عائشہ و معادہ و حضرت ابی ذر تصریح صریح فرمود که آن بسبب دلالت بر احیب بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم معاضد و مؤید حدیث طیر می باشد و نیز علامه محمد بن اسماعیل الامیر در روضه ندیه صراحة افاده فرمود که اخبار مذکوره ادله احب الخلق بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم می باشد کما ستقف علیه فيما بعد انشاء الله تعالی لکن کمال عجبست از محب طبری که با آن همه تبحر و تمهر چسان مرتکب تلمیع و تسویل گردید و با وصف صریح بودن حدیث عائشہ و معادہ و حضرت ابی ذر در احییت عنادا بر سر تحریف و تاویل رسید در ریاض نصره محب طبری مذکورست ذکر اختصاصه باحییه النبی صلی الله علیه و سلم

عن عائشة سئلت ای الناس حب الى رسول الله صلی الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۸

عليه و سلم قال فاطمة فقيل من الرجال قال زوجها ان كان ما علمت صواما قواما خرجه الترمذى
وقال حسن غريب

وعنها وقد ذكر عندها على فقلت ما رأيت رجلا كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا امرأ احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من امرأته خرجه المخلص والحافظ الدمشقى وعن معاذة الغفارية قالت كانت لى انس بالتبى صلى الله عليه وسلم اخرج معه فى الاسفار واقوم على المرضى وادوى الجرحى فدخلت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فى بيت عائشة وعلى رضى الله عنه خارج من عنده فسمعته يقول يا عائشة ان هذا احب الرجال الى اكرمهم على فاعرفي له حقه و اكرمى مثواه خرجه الخجندى و عن مجمع قال دخلت مع أمى على عائشة فسألتها عن امرها يوم الجمل فقالت كان قدرا من الله

و سألتها عن على فقلت سألت عن احب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم و زوجته احب الناس كان إلية و عن معاویة بن ثعلبة قال جاء رجل الى أبي ذر وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا أبا ذر لا تخبرني بأحب الناس إليك فاني اعلم ان احب الناس إليك احبهم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أى و رب الكعبة احبهم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم هو ذاك الشيخ وأشار الى على خرجه الملاء في سيرته

و قد تقدم لابي بكر مثل هذه في المتفق عليه فيحمل هذا على ان علیا احب الناس إليه من اهل بيته و عائشة احب إليه مطلقا جمعا بين الحديثين و يؤيده ما

رواه الدوابي في الدرر الطاهره ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لفاطمة انكحتك احب اهل بيتي الى خرجه عبد الرزاق و لفظه انكحتك احب اهلی الى

و وصاى نيز در كتاب الاكتفاء بتقلید محب طبرى بعد ذكر احاديث عديدة در احبيت جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و عن معاویة بن ثعلبة قال جاء رجل الى أبي ذر وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا أبا ذر لا تخبرني بأحب الناس إليك فاني اعرف ان احب الناس إليك احبهم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أى و رب الكعبة ان احبهم الى احبهم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم هو ذلك الشيخ وأشار الى على بن أبي طالب رضى الله عنه اخرجه الملا في سيرته و تقدم لابي بكر مثل هذه في المتفق عليه فيحمل هذا على ان علیا كان احب الناس إليه من اهل بيته و عائشة احب الناس إليه مطلقا جمعا بين الحديثين و يؤيده ما

رواه الدوابي في الدرر الطاهره ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لفاطمة انكحتك احب اهل بيتي الى اخرجه عبد الرزاق في جامعه و لفظه انكحتك احب اهلی الى

باید دانست که هر چند بطلان تاویل احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باحییت خاصه جزئیه که مفید افضلیت آن حضرت از ابی بکر و غیر او نیاشد در ارشاد حضرت ابی ذر و حدیث عائشہ و معاذہ به بیانی که در تعریر دلایل هر یک وارد کردم پر ظاهرست و نیز دیگر وجوده سابقه برای اظهار بطلان و فضاعت آن کافی و وافیست لیکن بنابر اتمام حجت و ایضاح محبت باز می گوییم که تخصیص احییت آن حضرت بحسب اهليت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بر تقدیر تسليم مضرّتی بما نمی رساند زیرا که از احادیث بسیار مثل حدیث ثقلین و حدیث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۰۹

و حدیث سفینه و مثل آن که جمله از ان را خود محب طبری در مصنفات خرد آورده و احادیث افضلیت بنی هاشم از سائر قریش که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در مقام افتخار و اثبات افضلیت خود فرموده كما في الجامع الصحيح للترمذی و دلائل النبوة لابی نعیم و غيره ثابتست که اهل بیت علیهم السلام افضل انداز جمیع ناس علی العموم پس هر گاه جناب امیر المؤمنین

عليه السلام احب اهلیت باشد احیتت انحضرت از سائر ناس و افضلیت عame انحضرت قطعا ثابت شود و بحمد الله چنانچه احادیث متکثره صحیحه و اخبار متوفره صریحه دلالت واضحه بر افضلیت اهلیت علیهم السلام بر سائر خلق و قبح تفضیل احدی بر ایشان دارد همچنین افادات علمای اعلام و کبرای عظام سنه نیز شاهد برین مقصودست ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در کتاب هدایه الشیعه گفته فی شرح ذخائر العقیبی فی مناقب اولی القربی قال القاضی عز الحق و الدین الزرنندی المدنی الحنفی نقل عن أبي حنیفة الکوفی رح آنه مرّ یوما فی سکه من سکک بغداد فرأی بعض اولاد السادات یلعب بالجوز فنزل من بغلته و امر اصحابه بالنزول و مشی اربعین خطوه ثم ركب و توجه الى اصحابه فقال من جال فی قلبه او ظهر على لسانه انه خیر من صبئ او من غلام اهل بیت رسول الله فهو عندي زنديق و ترجمه این عبارت باین نهج نموده حاصله روزی امام اعظم رضی الله عنه در راهی درون بغداد می رفت دید سیدزاده خورد کی درون راه جوز بازی می کند امام از استر فرود آمد و گفت ای یاران از اسپان فرود آید و چهل قدم علوی گذاشت بعده سوار شد گفت ای یاران من هر کرا در دل گذرد یا بر زبان آرد که من از فرزند رسول بهترم او زنديک من زنديقت انتهي پس بحمد الله حسب این افاده مئنه امام اعظم ظاهر شد که هر کسی که در خاطرش جولان کند یا بر زبانش ظاهر و عيان گردد که او بهترست از کودکی یا غلامی از اهل بیت جانب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم او زنديقت یعنی کافر و خارج از اسلام و مستحق عذاب دوام پس اگر در قلوب حضرات ثلثه افضلیت خودشان از جانب امير المؤمنین علیه السلام که افضل اهلیتست و لان یا این معنی بر زبانشان روان بود کما هو مزعوم للتعتین پس حسب ارشاد صدق بنیاد امام اعظم زنده این حضرات و خروج از اسلام و دخول در کفره لئام ثابت گردید و بنای تمجیل و تعظیم و اجلال و تفحیشان باب رسید و نیز بكمال ظهور واضح شد که کسانی که بصراحت تمام السنه خود را به تفضیل این حضرات بر آن نفس رسول می آلایند بنا بر این حکم قصب الشیق در تشیید مبانی زنده می ربايند و کمال اسلام و ایمان خود بر منصافین ظاهر می نمایند اما حدیث عمرو بن عاص که محب طبری آن را حیله خلاص و ذریعه مناص از لزوم اشکال شدید الاعتیاص مگردانیده و بقول خود وقد تقدم لابی بکر مثل هذه فی المتفق علیه بان اشاره کرده پس ذکر آن عین مکر و الباس و ازلال و تضليل اشباء ناس و ایقاعشان در مهاوی خطط و وسوسست و هر گز این حدیث قابلیت آن ندارد که اهل سنت بمقابله اهل حق بان دم زنند و حرفی از ان بر زبان سلطنت ترجمان آورده اساس انصاف برکنند و هر چند نبذی از وجوه سابقًا مرقوم شد بر بطلان این خرافت سراسر افت دلالت واضحه دارد لکن درین مقام علاوه بر آن بعضی از وجوه که اسقاط احتجاج بان مرقوم می شود اول آنکه این روایت موضوعه و فریه مصنوعه را محض اهل سنت نقل می کنند و روایت ایشان هر گز بر اهل حق حجت نیست و اگر احادیث و روایات ایشان بر اهل حق حجت گردد چرا احادیث اهل حق بر ایشان

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۰
حجت نگردد و الحمد لله که از سر انصاف شاه ولی الله ولد مخاطب در قره العینین تصريح فرموده که مناظره با امامیه و زیدیه باحدیث صحیحین و مانند آن فضلا عن غیرها نباید کرد پس این حدیث موضوع اگر چه در صحیحین مذکورست اما قابل احتجاج نباشد و علاوه بر آن حسب افاده فاضل رشید تلمیذ مخاطب بلکه افادات عدیده خود مخاطب که انشاء الله تعالى در ما بعد مذکور می شود این حدیث قابل استدلال بر اهل حق و ایقان نیست دوم آنکه مدار این عضیهه واضحه الافتقاء در روایات بخاری و مسلم بر خالد بن مهران حذاء می باشد بخاری در صحیح خود در مناقب أبي بكر گفته حدثنا معلى بن أسد ثنا عبد العزيز بن مختار ثنا خالد الحذاء عن أبي عثمان ثني عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل فاتيته فقلت أى الناس احب إليك قال عائشة فقلت من الرجال قال ابوها قال فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب فعد رجالا

و نیز بخاری در صحیح خود در غزوه ذات السلاسل گفته

حدثنا اسحاق قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن أبي عثمان ان رسول الله صلی الله عليه و سلم بعث عمرو بن العاص على جيش ذات السیلاسل قال فاتیته فقلت أى الناس احب إليک قال عائشة قلت من الرجال قال ابوها قلت ثم من قال عمر فعد رجالا فسکت مخافة ان يجعلنى في آخرهم

و مسلم در صحيح خود در مناقب أبي بكر گفته

حدثنا يحيى بن يحيى قال أنا خالد بن عبد الله عن خالد عن أبي عثمان قال اخبرني عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله عليه و سلم بعثه على جيش ذات السلاسل فاتیته فقلت أى الناس احب إليک قال عائشة قلت من الرجال قال أبوها قلت ثم من قال عمر فعد رجالا

و خالد حذاء مقدوح و مجروح اجله كبراء و مطعون و مثولب اعظم بصراءست ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه او گفته قال ابو حاتم یکتب حدیثه و لا يحتاج به و نیز ابن حجر در تقریب بترجمه او گفته قد اشار حمام بن زید الى ان حفظه تغایر لما قدم من الشام و عاب عليه بعضهم دخوله فى عمل السلطان سوم آنکه از عبارات بحاری و مسلم ظاهرست که خالد این حدیث مصنوع را از ابو عثمان روایت نموده حال آنکه حسب افاده امام احمد بن حنبل خالد از ابو عثمان چیزی نشینید پس ظاهر شد که این خبر مفتول صریح الانقطاع است ابن حجر در تهذیب بترجمه خالد گفته و قال عبد الله بن احمد ابن حنبل فى كتاب العلل عن ایه لم یسمع خالد الحذاء عن أبي عثمان النھدی شيئاً چهارم آنکه این روایت دلالت وارد بر احییت عائشة از جانب فاطمه علیها السلام پس مبطل آن خواهد بود احادیث کثیره صحیحه که در حق جانب فاطمه علیها السلام ثابت شده و دلالت واضحه بر احییت و افضلیت آن جانب بر عائشة وارد مثل

حدیث فاطمه سیده نساء اهل الجنة

و حدیث فاطمه بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبني

و حدیث انما هی بضعة منی یربینی ما ارابها و يؤذینی ما آذاها

و حدیث مسارة و حدیث قیام و اعظام آن جانب برای آن حضرت الى غير ذلك من الاحادیث التي لا-تحصی کثرة و بغايت عجیبست که محب طبری پرده حیا از رخ کشیده بلا محابا معاندت این اخبار سرور مختار صلی الله عليه و آلہ الاطهار ورزیده بمزيد تعصّب درین کلام شامت نظام خود دعوی باطل احییت عائشة مطلقاً آغاز نهاده حال آنکه احییت مطلقه عائشة بر اصول اهل سنت نیز مستقیم نمی شود زیرا که احییت دلیل افضلیتست پس لازم خواهد آمد که عائشة از والد ماجد خود هم بهتر باشد و هو کما ترى پنجم آنکه ولی الله و ما زالت الخفا گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۱

ابو بکر

عن اسلم باسناد صحيح على شرط الشیخین إذ حين بويع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله عليه و سلم و كان على و الزبیر يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلی الله عليه و سلم فیشاورونها و يرتجعون في امرهم فلیما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله والله ما من الخلق احد احب إلينا من ابیک و ما من احد احب إلينا بعد ابیک منك و ایم الله ما ذاك بما نعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان أمر بهم ان يحرق عليهم البيت قال فلیما خرج عمر جاؤها فقالت تعلمون ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليکم البيت و ایم الله ليمضین لما حلف عليه فانصرفوا راشدين فرأوا رأيكم و لا ترجعوا الى فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لابی بکر

ازین روایت صحیحه ظاهرست که خلیفه ثانی بقسم شرعی نفی احییت کسی کائن من کان از حضرت فاطمه علیها السلام بعد جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آلہ و سلم بسوی خود پا نموده پس اگر حدیث عمر عاص اصلی می داشت این ارشاد باسداد حضرت

لا ثانی را وجهی نبود چه اگر حضرت عائشه احب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم می بود می بایست که نزد حضرت او هم عائشه احب ناس می بود نه حضرت فاطمه و هذا ظاهر جداً ششم آنکه اگر این روایت که مفاد آن بودن عائشه احب نساء و بودن ابو بکر احب رجال بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلمست اصلی می داشت چرا حضرت عائشه اعتراف باحیت جناب فاطمه و جناب امیر المؤمنین علیهم السلام می فرمود و چرا با وصف تعییر و تشویر جمیع بن عمیر و عروه بن زبیر و معاده غفاریه بذکر یوم جمل باحیت خود و احیت والد ماجد خود جواب نداد و چون ثابت است که حضرتش با وصف این تندیدات عدیده و تعییرات شدیده اصلاً ذکر احیت خود و احیت والد ماجد خود در میان نیاورده بلکه با کمال حیرت و انتشار دوچار گردیده بمزید عجز و اضطرار خروج خود را بمیدان کار زار بقضاء و قدر ایزد قهار حواله کرد پس معلوم شد که حدیث عمرو بن عاص ساخته و پرداخته خود ابن عاص یا بعض دگر از مفتریان عثمانیه و مروانیه است و اصلاً حظی از صحت و واقعیت ندارد والا حضرت عائشه اعرف بان می بود و ذکر آن درین مقامات حاجت و مواضع فاقت می نمود إذ لا عطر بعد عروس و لا مخباً بعد بوس هفتم آنکه سابقاً در

وجه پنجاه و سوم

دانستی که عائشه بمخاطبه جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بصوت عالی گفت
و الله لقد علمت ان عليا احب إليك من أبي
و جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم برین کلام او سکوت فرمود و تقریر آن کرد پس ظاهر شد که حدیث عمرو بن عاص که دلالت بر احیت ابو بکر دارد صرف کذب و بهتان و محض عضیه و واضح العدوان بر سید الانس و الجان عليه و آله سلام الله الملك المنانست و هر چند معارضه حدیث عائشه با حدیث عمرو بن عاص در غایت وضوح بود لکن ابن حجر عسقلانی بمزید رافت و شفقت جانی بر اول و ثانی و نهایت لطف و مهربانی باین زرافه طغیانی درین باب کلامی عجیب بر زبان آورده که مایه حیرت اولی الالبابست چنانچه در فتح الباری بشرح حدیث عمرو بن العاص از باب مناقب أبي بکر گفته و اخرج احمد و ابو داود و النسائي بسند صحيح عن النعمان بن بشير قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله عليه و سلم فسمع صوت عائشه عالیاً و هي تقول و الله لقد علمت ان عليا احب إليك من أبي
الحادیث فیکون علی ممن أبهمه عمرو بن العاص ايضاً و هو و ان كان فی الظاهر معارض حدیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۲

عمرو لكن يرجح حدیث عمرو انه من قول النبی صلی الله عليه و سلم وهذا من تقریره و يمكن الجمع باختلاف جهة المحبة فیکون فی حق أبي بکر علی عمومه بخلاف علی و يصحّ حينئذ دخوله فیمن ابهمه عمرو و معاد الله ان نقول كما يقول الرافضة من ابهام عمرو فيما روى لما كان بينه وبين علی رضى الله عنهما فقد كان النعمان مع معاویة علی علی ولم يمنعه ذلك من الحديث بمنقب علی ولا ارتیاب فی ان عمرا افضل من النعمان والله اعلم بر ارباب افهام بكمال وضوح واضحست که ترجیح حدیث عمرو بن العاص بر حدیث نعمان بن بشیر بسبب بودن حدیث عمرو از قول جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و بودن حدیث نعمان از تقریر آن جناب معاندت بحث با حق لازم الاذعنست و صدور این چنین کلام از شیخ الاسلام سنیان که تحقیقاتش در علم حدیث مایه افتخارشانست بس مستبعد زیرا که او لا مرجع بودن قول بر تقریر در امثال این مقامات ممنوع است و ثانیاً بنا بر اصول اهل سنت بسیاری از مرجحات برای حدیث نعمان حاصل است مثل کبرشان عائشه صاحب قضیه و واقفتر بودنش به حالات جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و زیادت اطلاع او بحال پدر خود من حيث الفضیله الى غير ذلك مما لا يخفی عند الامان پس حدیث

نعمان را با وصف این مرجحات ترک نمودن و بحديث عمرو عاص تمسک جستن اظهار کمال مجانبت از انصافست و از اکبر مرجحات حدیث نعمان بر حدیث عمرو بن عاص اینست که نعمان بن بشیر آن را با وصف بودن خود با معاویه نقل کرده:؟؟؟ و الفضل ما شهدت به الاعداء* و نیز عائشه صاحب قضیه آن جانب امیر المؤمنین علیه السلام را کمال دشمن می داشت بخلاف عمرو بن عاص که با عائشه و ابو بکر و عمر عداوت نداشت بلکه این جمله از ملت واحده بودند و نیز در ان زمان بحکم معاویه احادیث بسیار در فضائل شیخین و غیر ایشان از اعداء اهل بیت علیهم السلام وضع می شد کما علمت تفصیله فی مجلد حدیث الولاية و عمرو بن عاص وزیر خاص معاویه بود و ظاهرست که اگر کسی فضیلی برای دشمن خود ظاهر کند یا نقل نماید قولش یقیناً لائق تسليم و قبولست بخلاف قول کسی که فضیلی برای دوست خود نقل کند و در نقل آن بحیثیات متعدده متهم هم باشد اما دعوی ابن حجر این معنی را که جمع بین الروایتین باختلاف جهت محبت ممکنست پس بطлан آن سابقاً بکمال تفصیل شنیدی و دانستی که اطلاق صیغه افعل التفضیل بر مفضول بلحاظ وجه غیر معنی به هرگز سمتی از جواز ندارد هشتم آنکه ترمذی در جامع خود گفته حدثنا سفیان بن وکیع نا مُحَمَّد بن بکر عن ابن جریح عن زید بن اسلم عن ایه عن عمر انه فرض لاسامة فی ثلاثة آلاف و خمسة مائة و فرض العبد اللہ بن عمر فی ثلاثة آلاف فقال عبد اللہ بن عمر لا یه لم فضل اسامة علی فو اللہ ما سبقنى الى مشهد قال لأن زیداً كان احباب الى رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من ایک و كان اسامة احباب الى رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم منک فاثرت حب رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم على حتى

هذا حدیث حسن غریب و ابو العباس محمد بن یزید المعروف بالمبред در کامل گفته
وقال عبد اللہ بن عمر لا یه لم فضل اسامة بن زید علی وانا و هو سیان فقال كلاً كان ابوه احباب الى رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من ایک و كان احباب الى رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم منک
پس می بینی که صراحتاً خلافت مآب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۳

بخاطب پسر خود می گوید که زید از پدر تو بسوی جانب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم احباب بود پس واضح شد که حدیث عمرو بن عاص که دالست بر احیت عمر بعد ابو بکر زوریست بغایت بی اصل و امریست که خود خلافت مآب از ان خبر نداشتند بلکه بر خلاف آن زید را از خویشن احباب می انگاشتند و حمل این کلام خلافت مآب بر هضم نفس جائز نیست زیرا که آن را در محل جواب ایراد و اشکال عسیر الانحلال پور خود بر زبان آورده اند پس لابدست که آن را بر حقیقت حمل باید کرد و بالجمله چون خود کرده را علاجی نیست پس لازمست که اهل سنت یا خلافت مآب را در اظهار احیت زید از خود کاذب و مفتری بدانند یا آنکه دست از حدیث عمر بن عاص بردارند و غالباً بمفاد ان الانسان إذا ابتلى بیلیتین اختار اهونهما ایشان را الترام تکذیب عمر بن عاص نسبت بتکذیب خلافت مآب اولی خواهد بود نهم آنکه ملا علی متقدی در کثر العمال گفته
عمرو بن العاص قال قيل يا رسول اللہ أے الناس احباب إلیک قال ؟؟؟ عائشه فقال من الرجال قال ابو بکر قال ثم من قال ثم ابو عیده کر ای اخرجه ابن عساکر

ازین روایت ظاهرست که عمرو بن عاص از جانب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم احیت ابو عیده بعد ابو بکر بسوی آن جانب نقل کرده و در حدیثی که بخاری و مسلم آورده اند احیت عمر بعد ابو بکر نقل کرده پس معلوم شد که از عمرو بن عاص معتاق در نقل این کذب تهافت عجیب و تناقض غریب واقع شده که گاهی عمر را بعد ابو بکر احباب نقل می کند و گاهی بمفاد آنکه دروغ گو را حافظه نباشد احیت ابو عیده بعد ابو بکر ثابت می نماید و ذلک اصدق شاهد علی کذبه دهم آنکه در کثر العمال مذکورست

عن عمرو بن العاص قال لما قدمت من غزوء السلاسل و كنت اظن ان ليس احد احباب الى رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم منی فقلت

يا رسول الله أى الناس احّب إليك قال عائشة قال انى لست اسألک عن النساء قال ابوها اذن قلت فاي الناس احّب إليك بعد أبي بكر قال حفصة قلت لست اسألک عن النساء قال فابوها اذن قلت يا رسول الله فاين على فالتفت الى اصحابه فقال ان هذا يسألني عن النفس ابن التجار

ازین روایت ظاهرست که واضح مدور قبح الله وجهه یوم النشور بعد از آنکه در باب احیت فلان و بهمان مسلک افترا و بهتان بر سید الانس و الجان عليه و آله سلام الله الملك المنان پیموده بالجاء حق در آخر بودن جناب امير المؤمنین عليه السلام نفس جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم نیز ذکر نموده و هر چند بمفاد اقرار العقلاه على انفسهم مقبول و على غيرهم مردود تسلیم صدر این روایت بر اهل حق هرگز لازم نیست و بمصدق خذ ما صفت و دع ما کدر احتجاج و استدلالشان درین مقام باآخر روایت بر احیت مطلقه حقیقیه جناب امير المؤمنین عليه السلام سالم و بی عییست لکن اگر على سیل فرض المحال افترا و واضح کثیر الازلال در باب شیخین و غیر ایشان از ارباب ضلال تسلیم هم کرده شود چون از آخر روایت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم وقت سؤال سائل از جناب امير المؤمنین عليه السلام فرمود
هذا يسألني عن النفس معلوم

خواهد شد که فضل جناب امير المؤمنین عليه السلام از دیگران بمراتب کثیره لا تحصی بالاترست و جز آن جناب هیچکس احیت حقیقیه نداشت و آن جناب از جمیع نساء و رجال و ازدواج و اقارب و اجانب و اول و ثانی افضل و احّب بود و الحمد لله الذي اجرى الحق على لسانهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۴
و خرب بایدیهم بنیانهم و مستتر مباد که محب طبری در احیت حضرت فاطمه عليها السلام هم تاویل علیل سابق ذکر نموده و بظهور بطلان آن اعتنای و التفاتی نفرموده حيث

قال فی ذخائر العقبی ذکر انها رضی الله عنها کانت احّب الناس الى رسول الله صلی الله علیه و سلم عن اسامه بن زید رضی الله عنه قالوا يا رسول الله من احّب إليک قال فاطمة قالوا نسائلک عن الرجال قال اما انت يا جعفر و ذکر حدیثا سیاتی ان شاء الله تعالى فی مناقب جعفر رضی الله عنه و فيه ان احّبهم إلیه زید بن حرثة رضی الله عنه اخرجه احمد و عن عائشة رضی الله عنها قالت انها سئلت أى الناس كان احّب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم فقالت فاطمة فقيل من الرجال قالت زوجها ان كان ما علمت صواما قواما اخرجه الترمذی و قال حدیث حسن غریب و اخرجه ابو عمر بن عبید و زاد بعد قوله قواما جدیرا بقول الحق و عن بردیده رضی الله عنه قال احّب النساء الى رسول الله علیه و سلم فاطمة رضی الله عنها و من الرجال على رضی الله عنه اخرجه ابو عمر

قال ابراهیم يعني من اهل بيته و يؤیید تاویل ابراهیم الحديث المتقدم انه صلی الله علیه و سلم قال لفاطمة رضی الله عنها انکحتک احّب اهل بيته الى و في المصیر إليه جمع بينه وبين ما روی في الصحيح

عن عمرو بن العاص رضی الله عنه انه سئل عن احّبهم إلیه قال عائشة قالوا من الرجال قال ابوها وقد ذكرنا ذلك في مناقب أبي بكر رضی الله عنه في كتاب ریاض التّضّرفة في فضائل العشرة المبشرة و ذكرناه في مناقب عائشة رضی الله عنها في كتاب السیمط الشمین في مناقب امهات المؤمنین و ما عطف اخرجه الحافظ ابو القسم الدمشقی عن اسامه ان علیا رضی الله عنه قال يا رسول الله أى اهل بيتك احّب إليک قال فاطمة قال على

رضي الله عنه و الله لا نسألك عن اهلك قال فاحب اهلى الى من انعم الله عليه و انعمت عليه أسامة بن زيد قال فقال العباس و من يا رسول الله قال على ثم انت قال فقال العباس يا رسول الله جعلت عمك آخرهم قال قال ان علينا سبعك بالهجرة سبحان الله محب طبرى را با وصف اين همه تبحر هنوز اطلاعى برين مطلب هم حاصل نيسى كه احاديث كثيره شائعه و اخبار وفيه ذائعه كه بسياري از ان را خود او را در همين كتاب ذخائر العقبى وارد كرده دلالت صريحة بر افضليت و احبيت اهلييت عليهم السلام از ديگران دارد تا بادراك اين معنى از تاويل احبيت باحبيت از اهلييت باز مى ايستاد و بنقل چنين تاويل و توجيه غير نافع داد تناسي صريح و تغافل فضيح نمى داد و عجيب ترا از ان اين ست كه ثمر اين تاويل عليل را حصول جمع در ميان حق مصاص و افتراء عمرو عاص ببيان مى كند و بذکر اين کذب و ز در مهجور اساس انصاف بمعاول جور و اعتساف بر مى کند و قطع نظر از ديگر امور نمى داند كه بمقابل احاديث حضرت أبي ذر و ديگر صحابه حدیث عمر و بن عاص را با آن همه مثالب و معایب فاحشه که بسماع آن مو بر تن مى خيزي ذكر كردن و بمؤ dai آن قائل شدن کار هیچ مؤمنی بلکه عاقلی نیست اما حدیثی که محب طبری در صدر این کلام خود با آن اشاره کرده و گفته که از آن احبيت زيد بن حارثه ظاهر مى شود پس ظاهرست که چون آن حدیث از مرويات اهل سنت است پس بر ما حجت نباشد و نيز چون تلازم بين الاحبيه والفضلية

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۵

قطعا و حتما سابقا در يافتي پس اين حدیث منافي اجماع شيعه و سنه که بر مفوضیت زيد از جناب امير المؤمنین عليه السلام واقع است خواهد شد و از همين جا به یقین می توان دانست که تقديم اسامه در احبيت بر جناب امير المؤمنین عليه السلام در حدیثی که در آخر اين کلام محب طبری مذكور است نيز تافه و بافته شیوخ مغفلین اين حضرات بدیعه التسمات می باشد و از غرائب مطربه و عجائب مغربه آنست که شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکاه در شرح حدیث جميع بن عمیر که در وجه چهل و هفتم مذکور شد گفته قوله قالت زوجها انظر الى انصاف الصدیقه و صدقها على رغم من يزعيم من الزائعين خلاف ذلك و لقد استحيت ان تذكر نفسها و اباها و لا يبعد ان لو سئلت فاطمة عن ذلك لقالت عائشه و ابوها وقد ورد كذلك في روایه عن غير فاطمة رضي الله عنها و من هنها يعلم ان الوجوه مختلفه و الحیيات متعددة و بهذا ينحل الشبهات و يتخلص عن الورطات متحجب نماند که چون در اعتراف صريح حضرت عائشه که جميع بن عمیر آن را نقل کرده محل کلام و مجال قيل و قال نبود بسياري از شراح مصابيح و مشکاه مصلحت در سکوت و صمومت دیدند و لب تسوييل و تاويل در آن فرو بسته دم در کشیدند لكن شیخ عبد الحق را فرط تعصبس نگذاشت که ساكت و صامت باشد ناچار بمزيد اضطراب و اضطرار اين حرفی چند که قابل هزار ريشخندست بر زبان بشاعت ترجمان آورد و ظاهرست و لا كظهور النار على العلم که اگر از عائشه درین مقام یا يکدو مقام ديگر کلمه انصاف صادر شده باشد مبطل اتصاف او بجور و اعتساف و راد اتسام او بوصمت ترك صدق و انصاف نمى تواند شد زيرا که اگر دشمن شخصی هزار جا اظهار عداوت آنس شخص کرده باشد و در نقشان او بارها راه کذب و افترا رفته اگر در يك دو مقام بالجای حق کلمه انصاف در حق آن شخص بر زبانش جاري شود دليل صدق و محبت او با آن شخص نمى تواند شد و تعجبست از شیخ عبد الحق که آيا با وصف اين همه تبحّر که معتقدينش مثل فاضل رشید و غير او برايش ثابت مى نمایند بر جمله الکذوب قد يصدق و قضيي الفضل ما شهدت به الأعداء له از امثال شائعه ذائعه است هم اطلاعی حاصل نیامد تا بتامل آن از تفوه بچين حرف باطل کف لسان مى کرد آري راست گفته اند

حکم الشيء يعمى و يضم

بالجمله اگر ناظري غير ماهر را بملحوظه اين اعتراف عائشه و امثال آن در ثبوت عداوت و مخالفت او با اهليت خاصة با جناب امير المؤمنين عليه و عليهم السلام خلجانی رو دهد باید که با کتاب مستطاب تشید المطاعن و امثال آن رجوع کند و بینند که مرتبه عائشه در اين امور بچه حد رسیده و کافي خواهد بود او را ملاحظه اين معنى که آن رئيسه اهل نصب و عناد بسبب کوامن اضغان و

احقاد خود با جناب ابو الائمه الامجاد عليه و عليهم آلاف سلام رب العباد اظهار کمال سرور و حبور بر ارتحال و انتقال آن جناب ازین دار غرور و حظه و ثور آغاز نهاد و بانشاد شعر:؟؟؟ فالقت عصاها و استقر بها النوى كما وقر علينا بالایاب المسافر

داد غایت عروج بر معارج نصب و خروج بدء اما ادعای عبد الحق که عائشه بجواب سؤال از احباب ناس از ذکر خود و والد ماجد خود استحياء نمود پس ضحکه بیش نیست چه حال استحياء و شرم و آزرم آن را که مهالک زلل از تبرجات و تکلمات جنگ جمل و امثال آن بر اهل سائر ملل بنهايت وضوح تابان و نمایانست پس ذکر استحياء جز آنکه سبب خنده سرشار اهل نقد و استبصر گردد دیگر چه خواهد بود و ازین عذر بارد عبد الحق چنان بگمان می‌رسد که او جز این روایت بر دیگر افادات حضرت عائشه متعلق بمسئله احیت جناب

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۶

فاطمه و جناب امير المؤمنین عليهما السلام مطلع نشده یا آنکه دیده و دانسته باان اعتنائي ننموده ورن هر کسی که ادنی بهره از عقل داشته باشد و روایات سابقه که متضمن اعترافات حضرت عائشه است بنظر آرد بطلان این عذر شنیع را بنهايت ظهور و وضوح خواهد دید چه از روایت کفايه الطالب ظاهرست که عائشه گفت ما خلق الله خلقا احب الى رسول الله صلی الله علیه وسلم من على بن أبي طالب پس اینجا که کسی سؤال از احباب ناس نکرده بود کدام مقام استحيا بود که عائشه بايراد لفظ منکر خلق در سیاق نفی که مفید عموم و استغراقست خود و والد ماجد خود و دیگران را درین عموم داخل نمود و احیت عامه جناب امير المؤمنین عليه السلام را بلا الجا ثابت فرمود و نیز از روایات مکالمات جمیع و عروه و معاده ظاهرست که ایشان بتذکیر محاربه حمل نهايت تعنیف تعیر حضرت عائشه نمودند و حضرتش بجواب شان سکوت محض هم نفرمود بلکه بخطاب جمیع و عروه عذر بدتر از گناه قضا و قدر پیش نمود و بخطاب معاده حدیثی از والد ماجد خود در فضل عظیم جناب امير المؤمنین عليه السلام نقل فرمود و ظاهرست که هر گاه نوبت بتعنیف و تعیر و آن هم بنحو مذکور و آن هم بمرات و کرات رسید محل استحياء کذائی باقی نمی‌ماند پس حضرت عائشه را در مقامات مذکوره چنانچه گذشت پر لازم بود که احیت خویش و احیت والد ماجد خود بمعرض بیان آرد و باین حیله از شکال اشکال و اعضال نجات یابد و علاوه برین اگر حضرت عائشه را پاره از شرم نصیب شده بود کاش بخطاب عروه که تابعی جلیل بود ذکر مادرش بمیان نمی‌آورد و توهین و تخلیل او را باین ذکر بغايت قصوی نمی‌رسانید و نیز اگر عائشه را از ذکر احیت خود و والد ما خود استحياء مانع بود پس چه چیز حمل کرد او را که احیت جناب فاطمه و جناب امير المؤمنین عليهما السلام ایهام بیان کند چه ممکنست بود که سکوت محض اختیار کند و به بیان احیت جناب فاطمه و جناب امير المؤمنین عليهما السلام ایهام امریکه حسب مزعوم مخالفین بی حقیقت محضست نماید و نیز از روایت مستدرک و غیر آن ظاهرست که عائشه بخطاب ما در جمیع بن عمیر گفت و الله ما اعلم رجلات کان احباب الى رسول الله صلی الله علیه وسلم منه ولا امرأة من الارض كانت احباب الى رسول الله صلی الله علیه وسلم من امرأته و کار احدی از اهل ایمان نیست که استحياء امری غیر واقع را و آن هم موکد بحلف شرعی بنام ایزد قهار ذکر نماید و از وعید شدید و لا تجعلوا الله عزوجله لایمانکُمْ

نترسد و نیز از روایت نعمان بن بشیر که بسند صحیح واردست آشکاراست که عائشه بخطاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بصوت عالی می‌گفت و الله لقد علمت ان عليا احباب إلينك من أبي

که درین اثنا ابو بکر داخل شد و قصد زدن عائشه کرد و تهدید شدید بر عائشه بسبب رفع صوت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود و مغضبا خارج شد پس اگر عائشه را عموما یا در خصوص مسئله احیت استحياء بود کاش در حضور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم استحيا را کار فرما می‌شد و مرتكب شکایت بیجا از احباب بودن جناب امير المؤمنین علیه

السیلام و آن هم برفع صوت بر رسول که موجب حبط اعمالست نمی گردید و از زجر و تهدید و غصب شدید والد ماجد با تمجید خود محفوظ می ماند اما قول عبد الحق که ولا ببعد ان لو سئلت فاطمه عن ذلک لقالت عائشة و ابوها پس تخمين محضست که عبد الحق آن را برای تسکین قلب خود و اتباع خود بر زبان سلاطت ترجمان آورده و چگونه امکان داشت که حضرت فاطمه عليها السلام العیاذ بالله امیرا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۷

که هیچ اصلی برای آن نبود بلکه خلاف آن نزد آن جناب قطعی الثبوت بود ظاهر فرماید و مبغوضین والد ماجد خود را احبت النّاس بسوی آن جناب ثابت نماید ذلک ظنَّ الذِّينَ لا يُوقنون اما آنچه گفته و قد ورد كذلك فی روایة عن غير فاطمه رضی الله عنها پس اگر مراد از ان افترای عمرو بن عمرو عاصست پس وجوه بطلان تمسک با آن آنفا بحمد الله الجليل بتفصیل شنیدی و بنهايت رکاکت و سخافت آن وارسیدی و اگر ورای آن چیزی دیگرست پس آن هم نیز بسبب مروی بودن آن از طرق اهل خلاف حجت بر ما نیست و دلائل قاطعه کثیره و براهین ساطعه غیره که سابقًا مذکور شد و لاحقا هم نبذی از آن انشاء الله تعالى سمت ذکر خواهد یافت موهن و مبطل آن خواهد بود و اما ما قال و من هنا یعلم ان الوجوه مختلفه و الحیثیات متعدده و بهذا ینحل الشبهات و یتخلص عن الورطات انتہی فقد سبق وجوه الجواب عنه سابقًا ستاتی انشاء الله دلائل اخری لاحقاً و من هنا یعلم ان وجوه ازلال القوم مختلفه متبدّله و حیثیات اصلالهم للهمج الرّعاع متشتّته متعدّده فتارةً يذهبون يميناً و تارةً يمليون شمالاً و مرةً يصبحون حیاری و اخری یمسون ضلالاً و على كل حال فليس لهم لزیغهم خلاص عن الشبهات و لا مناص عن الورطات فهم فيها تائدون حائزون جاهلون مفتونون و فمَا وَاهِمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ و باید دانست که چنانچه احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از احادیث و اخبار کثیره جناب خیر الانام و اقوال و آثار وفیره صحابه عظام ثابت و متحققت همچنین از افادات بعض تابعین فخام و تصریحات صحیحه بعض خلفای اعلام اهل سنت نیز احب بودن آن جناب ساطع و لامعست

وجه پنجاه و چهارم

آنکه غزالی در احیاء العلوم در باب رابع از کتاب الامر بالمعروف و النهي عن المنكر گفته و یروی عن ابن عائشة ان الحجاج دعا بفقهاء البصرة و فقهاء الكوفة قال فدخلنا عليه و دخل الحسن البصري رحمه الله آخر من دخل فقال الحجاج مرحبا بابی سعید مرحبا بابی سعید الى ثم دعا بکرسی و وضع الى جنب سریره فقعد عليه فجعل الحجاج يذاکرنا و یسألنا إذا ذکر على بن أبي طالب رضی الله عنه فنال منه و نلنا منه مقاربة له و فرقا من شره و الحسن ساكت عاض على ابهامه فقال يا ابا سعید ما لی اراك ساكتا قال ما عسيت ان اقول قال اخبرنی برأیک فی ابی تراب قال سمعت الله جل ذکری يقول و ما جعلنا القبلة التي كنت عائیها إلأ لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقِلِبُ عَلَى عَقِيَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ فعلی ممن هدی الله من اهل الایمان فاقول ابن عم النبی علیه السیلام و ختنه على ابنته و احبت النّاس إليه و صاحب سوابق مبارکات سبقت له من الله لن تستطيع انت ولا احد من الناس ان يحضرها عليه ولا يحول بينه وبينها و اقول انه إن كانت لعلی هنات فالله حسیبه و الله ما اجد فيه قوله اعدل من هذا فبرسوجه الحجاج و تغیر و قام عن السریر مغضبا فدخل بیتا خلفه و خرجنا قال عامر الشعیی فاخذت بید الحسن فقلت له يا ابا سعید اغضبت الامیر و اوغرت صدره فقال إليک عنی يا عامر يقول الناس عامر الشعیی فقيه اهل الكوفة اتيت شیطانا من شیاطین الانس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۸

تكلمه بهوه و تقاربه في رايه ويحك يا عامر هلا اتيت ان سألت فصدقت او سكت فسلمت قال عامر يا ابا سعيد قلتها و انا اعلم ما فيها قال الحسن فذاك اعظم في الحجه عليك و اشد في التبعه ازین عبارت ظاهرست که حسن بصری تصريح صريح نموده به اينکه جناب امير المؤمنین عليه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم احب الناس بوده و پر روشنيست که تاويل احبيت في الاكل را در کلام حسن بصری مجال نیست و نیز چون کلام او برای اثبات عظيمه جناب امير المؤمنین عليه السلام و تقریع و تبکیت مبغض و منقض آن جناب مسوقست پس راه دادن ديگر تاویلات در ان که محصل ان حمل احیت بر احیت جزئیه ناقصه باشد وجهی از جواز نخواهد داشت

وجه پنجاه و پنجم

آنکه ابو على مسکویه در کتاب نديم الفريد على نقله السيد على بن طاؤس طاب ثراه في الطرائف ذكر کرده که هر گاه مردم كتابی بمامون نوشتند که در ان سؤال می کردند که بیعت بگیرد برای پسر خود عباس و معاتبه می کردند مامون را بر اخذ بیعت برای امام رضا عليه السلام مامون بجواب شان این کتاب نوشته بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله محمد علی رغم انف الواجبین اما بعد فقد عرف امير المؤمنین کتابکم و تدبیر امرکم و محض زیدتكم و اشرف على قلوب صغیرکم و کبیرکم و عرفکم مقبلین و مدبرین و مال إلیه کتابکم قبل کتابکم في مراوضة الباطل و صرف وجوه الحق عن مواضعها و نبذکم كتاب الله تعالى و الاثار وكل ما جاءكم به الصادق محمد صلی الله علیه و آله حتى كانکم من الامم السالفة التي هلكت بالخسف والقذف والرياح والصيحة والصواعق والرجم فلا يتذمرون القرآن ألم على قلوب افالها والذى هو اقرب الى امير المؤمنین من حبل الوريد لو لا ان يقول قائل ان امير المؤمنین ترك الجواب من سوء احلامکم و قلة اخطارکم و رکاكة عقولکم و من سخافه ما تاونن إليه من آرائکم فليستمع مستمع و ليبلغ الشاهد غالباً اما بعد فان الله تعالى بعث محمداً صلی الله علیه و آله على فترة من الرّسل و قريش في انفسها و اموالها لا يرون احداً يساويهم ولا يناويهم فكان نبيّنا محمد صلی الله علیه و آله امينا من اوسطهم بيّنا و اقلّهم مالا و كان اول من آمن به خديجة بنت خويلد فواتسته بمالها ثم امن به علی بن أبي طالب رضي الله عنه و له سبع سنين لم يشرك بالله شيئاً و لم يعبد و ثنا و لم يأكل ربا و لم يشاكل اهل الجahليّة في جهالاتهم و كانت عمومه رسول الله صلی الله علیه و آله اما مسلم مهین او كافر معاند الا حمزه فإنه لم يتمتع من الاسلام ولا امتنع الاسلام منه قضى لسيله على بيته من ربه و اما ابو طالب فانه كفّله و ربّاه و لم يزل مدافعاً عنه و مانعاً منه فلتما قبض الله ابا طالب هم به القوم و اجمعوا عليه ليقتلوه فهاجر الى القوم الذين تبؤوا الدّار و الايمان من قبلهم يحتجون من هاجر إليهم و لا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا و يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة فلم يقم مع رسول الله صلی الله علیه و آله احد من المهاجرين كقيام علی بن أبي طالب فانه ازره و وقاہ بنفسه و نام في مضجعه ثم لم يزل بعد ذلك مستمسكاً باطراف الثغور و ينازل الابطال و لا ينكل عن قرن ولا يولي عن جيش منيع القلب يؤمّر على الجميع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۱۹

ولا يؤمّر عليه اشد الناس وطاءه على المشركين واعظمهم بهاء في الله واقرأهم لكتاب الله واعرفهم بالحلال والحرام وهو صاحب الولاية في حديث غدير خم وصاحب قوله صلی الله علیه و آله انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدى وصاحب يوم الطائف و كان احب الخلق الى الله و الى رسوله و صاحب الباب فتح له و سدّ سائر الابواب في المسجد وهو صاحب الرایه يوم خیر و صاحب عمرو بن عبدود في المبارزة و هو اخو رسول الله صلوات الله علیه و آله حين آخر بين المسلمين و هو تبع

جبرئيل و هو صاحب الآية و يطعّمون الطعام على حبه مسكيناً و يتيمًا و أسيراً

و هو زوج فاطمة سيدة نساء العالمين و هو ختن خديجة و هو ابن رسول الله لما كفله و رباه و هو ابن أبي طالب في نصرته و جهاده و هو نفس رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم المباھلة و هو الذى لم يكن ابو بكر و عمر ينفذان حکما حتى يسألانه عنه فلما رأى انفاذها و ما لم يره ردّا و هو رجل من بنى هاشم في الشورى و لعمرى لو قدر اصحابه على دفعها عنها كما دفع العباس او وجدوا الى ذلك سبيلا لدفعوه فاما تقديمكم العباس عليه فان الله تعالى يقول أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمْنَ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا يَسْتَوْنَ عِنْدَ اللهِ وَ اللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ

و الله لو كان ما في امير المؤمنين من المناقب والفضائل والآيات المسفرة في القرآن خلية واحدة في رجل واحد من رجالكم غيره لكان مستاهلا للخلافة مقدما على اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله بتلك الخلية ثم لم تزل الامور تترافق به الى ان ولی امور المسلمين فلم يستعن باحد من بنى هاشم الا بعد الله بن عباس تعظيمها بحقه وصلة لرحمه و ثقة به و كان من امره الذي كان يغفر الله له ثم نحن وهم يد واحدة كما زعمتم حتى افضى الله بالامر إلينا فاخفناهم و ضيقنا عليهم و قتلناهم اكثر من قتل بنى أمية ايامه و يحكم ان بنى أمية انما قتلوا منهم من سل سيفا وانا عشر بنى العباس قتلناهم جملاء فلتسائلن اعظم الهاشمية باى ذنب قلت و لتسالن نفوس القيت في دجلة و الفرات و نفوس دفت في البغداد و الكوفة احياء هيئات انه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يرثه و من يعمل مثقال ذرة شررا يرثه

و اما ما وصفتهم في امر المخلوق و ما كان فيه من لبس فلعمري ما لبس عليه امره غيركم إذ هونتم عليه التك و زينتم له الغدر و قلت له ما عسى ان يكون من امر اخيك و هو رجل مقترو و معك الاموال و الرجال تبعه إليه فيؤتي به فكذبتم و دبرتم و نسيتم قول الله تعالى و من يبغى عليه ليضرنه الله

و اما ما ذكرتم من استبصار امير المؤمنين في البيعة لا بى الحسن الرضي فما بایع له امير المؤمنين الا مستبصرا في امره عالما بأنه لم يبق احد على امرها ابين فضلا و لا اظهر عفة و لا اروع ورعا و لا ازهد في الدنيا و لا اطلق نفسها و لا ارضي في الخاصة و العامة و لا اشد في ذات الله منه و ان البيعة له لموافقة لرضى الرب عز و جل و لقد جهدت و ما اخذنى في الله لومة لائم و لعمرى لو كانت بيته بيعة محاباة لكان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ١٢٠

العباس بن امير المؤمنين و سائر ولد امير المؤمنين احب الى قلبه و احلى في عينه و لكن امير المؤمنين اراد امرا و اراد الله تعالى امرا فلم يسبق امره الله و اما ما ذكرتم مما مسكم من الجفاء في ولاية امير المؤمنين فلعمري ما كان ذلك الا منكم بمظافرتكم المخلوق عليه و مما يلتكم على امير المؤمنين فلما قتله الله تعالى تفرقتم عباديد فطور اتباعا لابن أبي خالد و طورا اتباعا النعيم بن حازم و طور اتباعا لاعرابي و طورا اتباعا لابن شكلة ثم لكل من سل سيفا على امير المؤمنين و لو لا ان امير المؤمنين شيمته العفو و طبعه التجاوز ما ترك على ظهرها منكم احدا فكلكم حلال الدم محل نفسه و اما ما سألتم من البيعة للعباس بن امير المؤمنين أ تستبدلون الذي هو ادنى بالذى هو خير ويلكم ان العباس غلام حدث السن لم يانس رشه و لم يمهل وحده و لم يحكمه التجارب تدبّره النساء و تكشفه الاماء لم يتفقه في الدين و لم يعرف حلالا من حرام لا معرفة لا تساس فيه رعية و لا تقوم به حجية و لو كان مستاهلا قد احکمه التجارب و تفقه في الدين و بلغ مبلغ ائمه العدل في الزهد في الدنيا و عزف النفس عنها ما كان له عندي في الخلافة الا ما كان لرجل من عك و حمير فلا تکثروا في هذا المقال فان لسان امير المؤمنين لم ينزل مخزونا عن امور و انباء كراهية ان تختبئ النفوس عند ما تنكشف علما بان الله تعالى بالغ امره و مظاهر قضايه يوما فاما ان ابيتم الا كشف الغطاء و قشر العصا فان الرشید اخبرني عن آبائه و عمّا وجد في كتاب الدولة و غيرها ان السابع من ولد العباس هو الذي لا يقوم لبني العباس بعده قائمة و لا تزال النعمة متعلقة عليهم ب حياته فاذا ودع فودعوها و إذا فقد تم شخصي فاطلبو لانفسكم معقولا و هيئات ما لكم الا السيف ياتيكم الحسيني التاثير فيحصدكم حصدا و

السيفيانى المرغم والقائم المهدى و عند القائم المهدى تحقّق دمائكم لا بحقها و اما ما كنت اردت من البيعة لعلى بن موسى بعد استحقاق منه لها في نفسه و اختيارا منى له فما كان ذلك مني الا ان اكون الحاقن لدمائكم و الذائد عنكم باستدامه المودة بيننا وبينهم و هي الطريق التي اسلكها في اكرام آل ابن أبي طالب و مواتتهم في الفيء ي sisir ما يصييهم منه و ان تزعموا انى ارددت ان يؤول إليهم عاقبته و منفعته فانا في تدبيركم و النظر لكم و لعقبكم و ابنائكم من بعدكم و انتم ساهون لا هون في غمرة تعمهمون لا تعلمون ما يراد بكم و ما اظللتكم عليه من النعمة و ابتزاز النعمة همة احدكم يمشي مركوبا و يصبح مخمورا تتلهون بالمعاصي و يتباھجون بها الھتم الخمور و البرابط مخثرون موئتون لا يتفکر متفكرونكم في صلاح معيشة و لا استدامه نعمة و لا اصطداع مكرمة و لا كسب حسنة يمد بها عنقه يوم لا ينفع مال ولا بنون إلأ من أتى الله بقلبٍ سليمٍ

اضعتم الصلة و اتبعتم الشهوات و كتم الى اللذات نتم عن العتمات فسوف تلقون غيا و ايم الله لربما تفك امير المؤمنين في امركم فلا يجد امة من الامم استحقوا العذاب حتى نزل بهم بخلة من الخلال الا اصاب تلك الخلة بعينها فيكم و خلائل كثيرة لم يظن امير المؤمنين ابليس اهتدى إليها و لا امر بالعمل عليها و قد اخبر الله في كتابه العزيز عن قوم صالح انه كان فيهم تسعه عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۲۱

رهطٌ يُفسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ

فايکم ليس معه تسعة و تسعون من المفسدين قد اتخذتموه شعارا أو دثارا استخفافا بالمعاد و قلة يقين بالحساب و ايکم له راي يتبع او رویه تنفع فشاهدت الوجه و عثرت الخدود و اما ما ذكرتم من العترة في أبي الحسن نور الله وجهه فلعمري انها عندي النھضة و الاستقلال الذي أرجو به قطع الصيراط و الامن و التجاء من الخوف يوم الفزع الاكبر و لا اظن عملت عملا هو ازكي عندي من هذه البيعة الا- ان عود بمثلها الى مثله و انى لى بذلك و انى لكم تلك السعادة و قولكم انى سفهت آراء آبائكم و احلام اسلافكم فكذلك قال مشر كورش إننا وجدنا آباءنا على أممٍ و إننا على آثارِهم مُقتدونَ

و يلکم ان الدین لا- يؤخذ من الاباء و انما يؤخذ من الانبياء فافقهوا و ما اریکم تعقولون و اما تعییرکم امير المؤمنین بسياسة المجروس ایاکم فما دهتمک الانفة من ذلك و لو ساستکم القردة و الخنازير و ما اردتم الا امير المؤمنین و لعمري لقد كانوا مجوسا فاسلموا كما كان آباءنا و امهاتنا في القديم فهم المجروس الذين اسلمو و انتم المسلمين الذين ارتدوا فمجوسی اسلم خير من مسلم ارتد يحثنا عليه يتناهون عن المنكر و يامرون بالمعروف و يتقاربون من الخير و يتبعون من الشر يذبون عن حرم المسلمين و يتباھجون بما زال الشرک و اهله من النکث و يتباشرون بما نال الاسلام و اهله من الشر فمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبَدِّلًا

و ليس منکم الـ لا- عب بنفسه مافون في عقله و تدبیره اما مغن او ضارب دف او زامر و الله لو ان بنی أمیة الذين قتلتموه بالامس نشروا فقیل لهم تانقوا في معايب تنالونهم بها ما ازدادوا على ما صيرتموه لكم شعارا و دثارا و صناعة و اخلاقا ليس فيکم الا من إذا مسه الشر جزع و إذا مسه الخير منع و لا- تانقون و لا ترجعون الى خشیه و كيف يانف من بیت مركوبا و يصبح نائما معجبا کانه قد اكتسب حمدا غایته بطنه و فرجه لا- يسالی ان ينال شهوته بقتل الف بنی مرسل او ملک مقرب و احب الناس إليه من زین له معصیه اولاده في فاحشة نطف الخمار و تربیة المطمورة و اشیاه الا- خوال فان ارتدعتم و کفیتم امير المؤمنین ما انتم فيه من السمومات و الفضائح و ما تهذرون به من غرب السنتکم و الـ افدونکم تعالوا بالحدود و لا قوه لا امير المؤمنین الا بالله و عليه توکلت و هو حسبي ازین عبارت ظاهرست که مامون بفقره و كان احب الخلق عند الله عز و جل و رسوله احيیت جناب امير المؤمنین عليه السلام از جميع خلق بسوی خدا و رسول ثابت کرده و ظاهرست که درین قول مامون تاویلات غرائب مشحون مسؤولین ذو فنون مساغی ندارد بلکه سباق و سیاق کلامش که در اول و آخر دلائل افضلیت عاّمه جناب امير المؤمنین عليه السلام ذکر کرده این تاویلات را هباء منتورا می سازد و سیلاج فنا باساس آن می دواند و بطلان و فظاعت آن را كالشمس فی رابعه النهار واضح و ظاهر می گردداند و اگر چه بعد این همه ادلّه باهره رزینه و شواهد قاهره متینه شییه درین معنی باقی نماند که احییت جناب امير المؤمنین عليه السلام در

حدیث طیر احیت مطلقه عامه است و بوضوح تمام واضح گردید که این تاویل مخاطب نیل بلکه دیگر تاویلات آن محدث جلیل و دیگر ماؤلین پر تسویل عین ازلال و تضليلست لکن نحیف عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۲۲

بعون اللہ المنعام اتماماً للحجّة و تنوراً للمحجة در وجوه آئیه اسکات و افحام را بدرجہ بس عالی و منیع؟؟؟ و بلطف ایزدی و عنایت سرمدی بکمال وضوح و ظہور ثابت می نمایم که حدیث طیر حسب تصریحات صریحه اکابر مقبولین و افادات صحیحه اعاظم مبلغین سنیه دلیل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مثبت احیت مطلقه آن وصی رسول ملک علام علیهمما و آلهما آلاف التحیة و السلام می باشد پس بدانکه

وجه پنجاه و ششم

آنست که سابقاً از کتاب العقد ابن عبد ربہ اندلسی دانستی که هر گاه بحکم مامون عباسی اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حماد بن زید با چهل یا سنتی و نفر از فقهاء عصر مامون که همه متصف بفهم و احسان جواب بودند بمجلس مامون حاضر آمدند و قاضی القضاة یحیی بن اکثم هم در ان مجلس موجود بود مامون بعد دعوی افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اولویت آن جناب بخلافت و اقامت براهین عدیده بر آن در جمله دلائل ذکر حدیث طیر بمیان آورده تحدیث آن از اسحاق خواست و هر گاه اسحاق تحدیث آن کرد مامون عتاب و ملام آغاز نهاد و زبان بتقریب و تایب او گشاد و گفت آنچه حاصلش این ست که من کلام می کردم ترا و گمان می کردم که تو غیر معاند برای حق هستی لکن الان برای من عناد تو ظاهر شد و بعد این کلام مقرون الملام گفت که آیا تو ایقان می کنی به اینکه این حدیث صحیحست اسحاق بجواب گفت آری روایت کرده است آن را کسی که ممکن نیست مرا رد او پس مامون بعد این اعتراف صریح و اقرار صحیح اسحاق لزوم یکی از سه شنائع عظیمه و قبائح جسمیه برای کسی که یقین بصحت حدیث طیر کند و بعد آن کسی دیگر را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام افضل داند بیان کرد و بخطاب اسحاق گفت که یا نزد این کس دعا رسول خدا صلی اللہ علیه و آله و سلم بر آن جناب رد شد و بدرجہ استجابت و قبول نرسید و یا اینکه آن جناب فاضل خلق خدا را از مفضول نمی شناخت و با وصف این معرفت مفضول بسوی آن جناب احباب بود و یا اینکه آن جناب فاضل را از مفضول نمی شناخت پس کدام یک ازین سه چیز احبت بسوی تو برای اینکه قائل بآن شوی او هر گاه اسحاق بسماع این کلام متنانت نظام از غایت عجز و حیرانی سر بزیر انداخت و کار با صمومت و سکوت ساخت مامون از سر تنبیه گفت که ای اسحاق بهیچ یک ازین سه چیز قائل مشو پس اگر بچیزی ازین قائل شدی استتابت تو خواهم کرد یعنی این هر سه امر موجب ردت و خروج از اسلامست و بعد این کلام گفت که اگر برای این حدیث نزد تو تاویلی و رای این سه وجه است پس بگو آن را اسحاق بعد سمع این کلام تعییر التیام نیز نتوانست که سخنی بیاراید بلکه از سر اعتراف بعجز گفت که نمی دانم یعنی تاویلی برای این حدیث بعلم من نیست پس بحمد اللہ تعالی ازین مناظره رشیقه ظاهر گردید که در حدیث طیر جز آنکه شخص قائل بافضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گردد مساغ تاویلی و مجال تسویلی نیست و مامون عباسی صراحةً این حدیث را دلیل افضلیت آن جناب می دانست و اسحاق را با آن همه سخن سازی و حیله بازی بجز آنکه اعتراف بعدم علم تاویل نماید ممکن نشد که حرفی بر زبان آرد و همچنین چهل یا سی و نه نفر از فقهاء که همراه او بمجلس مامون امده بودند قادر نیافتند که تاویلی برای این حدیث پیدا کنند و نیز قاضی القضاة یحیی بن اکثم را با آن همه بغض و عناد با اهل بیت امجاد علیهم آلاف سلام رب العباد که انموذج آن بر ناظر صواعق ابن حجر واضح و آشکار خواهد بود میسر نشد که تاویلی اختراع و ابداع نماید بلکه از کیفیت این مناظره کما دریت سابقاً واضح است که قاضی القضاة در آخر مجلس بتصریح صریح بخطاب مامون گفت که واضح کردی حق را برای کسی

که خدا اراده خیر برای او کند و ثابت

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۲۳

کردی آنچه که قادر نیست کسی بینکه دفع کند آن را و باین اعتراف سراسر انصاف واضح نمود که کسی بر دفع استدلال مامون بحدیث طیر بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اولویت آن جناب بخلافت قادر نیست و نیز اسحاق در آخر تصريح کرد باانکه ما همه یعنی خود او و دیگر عظامی فقهای سنیه که چهل یا سی و نه بودند قائل هستند بقول مامون یعنی او و دیگر فقهای سنیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را افضل ناس و اولای شان بخلافت می دانند و ادله مامون را صحیح و ثابت و غیر قابل رد و انکار تسلیم می کنند پس کمال عجبست که چگونه مخاطب و دیگر متعصبین اهل نحله اش از حالات اعتراف اسلاف سراسر اعتساف خود خبری نگرفته بی محابا در صدد ابداع تاویلات عجیبه و اختراع تسویلات غریبیه می روند و بلا تحاشی در وادی پر خار تخدیع انکاس اغمار بایجاد توجیهات ابرد من الخيار می دونند و نمی دانند که ایجاد چنین غرائب مضمونه در تاویل این حدیث شریف سراسر معاندت و اثبات جهل اسلاف خودست که صراحته تسلیم و اعتراف بعدم وجود امکان تاویل درین حدیث شریف اثیل فرموده بودن آن مفید افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اولویت آن جناب بخلافت وانموده اند

وجه پنجاه و هفتم

آنکه ذہبی در تذکرة الحفاظ بترجمه حاکم گفته و سئل الحاکم ابو عبد الله عن حدیث الطیر فقال لا یصح و لو صح لاما كان احد افضل من على بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم این کلام منسوب بحاکم که ذہبی آن را نقل کرده و ردی و انکاری بر آن نکرده دلالت صریحه دارد بر آنکه حدیث طیر نافی افضلیت اغیار از وصی رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار می باشد پس دلالت حدیث طیر بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام حسب افاده حاکم بنابر نقل ذہبی و تقریر خود ذہبی بعدم انکار بر آن ظاهر و باهر گردید و تاویلات مخاطب رفع الدرجات و دیگر اسلاف و اخلاق با کمالات باطل و مض محل و پای ثبات آن متزلزل گردید و لنعم ما افاد محمد بن اسماعیل الامیر فی توضیح هذا الكلام المعزی الى الحاکم التحریر حيث قال كما سمیت الفا بعد ؟؟؟ الاحادیث الدالة على احییة علی علیه السلام و إذا ثبت انه احب الخلق الى الله من ادله غير حدیث الطائر فما ذا ینکر من دلاله حدیث الطیر على الاحییة الدالله على الاضلیة و كيف تجعل هذه الدالله قادحة في صحه الحديث كما نقل على الحاکم و يقرب ان الحافظ ابا عبد الله الحاکم ما اراد الا الاستدلال على ما ینذهب إلیه من افضلیة علی بتعليق الاضلیة علی صحه حدیث الطیر و قد عرف انه صحیح فاراد استنزال الخصم الى الاقرار بما ینذهب إلیه الحاکم فقال لا یصح و لو صح لاما كان احد افضل بن علی بعده و قد تبیین صحته عنده و عند خصمہ فیلزم تمام ما اراده من الدلیل على مذهبہ

وجه پنجاه و هشتم

آنکه امام الاشعاعه و فخر رازی تصريح کرده به اینکه حدیث طیر اگر صحیح شود هر آئینه دلالت کند بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از غیر آن جناب چنانچه در نهاية العقول گفته فاما خبر الطیر فلا شک انه لو صح لدل على كونه افضل من غيره لكنه من اخبار الآحاد الخ این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه حدیث طیر بر تقدیر صحت حسب افاده رازی دلالت قطعیه جزمیه بتیه دارد بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام افضلیت از غیر خود پس کلامی و مقالی و تردیدی و ارتیابی در دلالت آن بر مقصود اهل حق نماند که حسب اعتراف رازی با انصاف ظاهر و هویدا گردید و نهایت بطلان تاویلات رکیکه که مخاطب

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۲۴

متخذلقو و دیگر اسلاف و اخلاق متطبعین و متعصّبین متھوّکین السنّه خود را باّن آلوهاند بوضوح تمام انجامید و اماً تشکیک رازی در صحّت این خبر و ادعای بودن آن از اخبار آحاد پس فساد و بطلان آن بعون الله و حسن توفیقه از بیان سابق ظاهرست که هم صحّت حدیث شریف حسب افادات اساطین سئیه ثابت و حاکم سئیه که ممدوح خود را زیست بااهتمام تمام صحّت آن ثابت ساخته و هم صحّت و جودت سند ان و ثقت رجال آن از افادات دیگر ائمه سئیه واضح و لائح و نیز تواتر و قطعیت آن حسب افادات محقّقین قوم ثابت و محقق

وجه پنجاه و نهم

آنکه فخر رازی در نهاية العقول متصل بعبارة سابقه گفته و هوای خبر الطیر معارض باخبر کثیره وردت فى حق الشیخین الى ان قال بعد ذکر نبذ من فضائلهما الموضوعة و فى هذا الجنس من الاخبار كثرة تشرحها الكتب المصنفة فى هذا الجنس لا- يقال الاحدیث المرویة فى حق على رضی الله عنه اقوى لبقائها مع الخوف الشدید على روایتها فى زمان بنی أمیة فلو لا قوتها فى ابتداء امرها و الا- لما بقیت لانا نقول هذا معارض بما ان الروافض كانوا امداقادحين فى فضائل الصیحابة رضی الله عنهم فلو لا قوتها فى ابتدائها و الا لما بقى الان شیء منها ازین عبارت ظاهرست که فخر رازی حدیث طیر را معارض فضائل مزعومه شیخین میدانه و باین سبب آن را از معرض احتجاج واستدلال بر افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام ساقط می گرداند و پر روشنست که اگر این حدیث شریف بر افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام دلالت نمی داشت و در آن مساغ تاویلات مثل تاویل احییت فی الاکل و غير آن می بود قول حتی بمعارضت آن فضائل شیخین را که از رأی صادر شده سمتی از صحّت نداشت پس بحمد الله تعالى واضح گردید که اگر رازی بمزيد تعصب اعتراف صریح بدلالت این حدیث شریف بر افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام نمی نمود باز هم قول و هو معارض باخبر کثیره وردت فى حق الشیخین در اثبات این معنی که نزدش حدیث طیر دلالت بر افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام دارد کافی و وافی بود اما ذکر رازی فضائل شیخین را بمقابلہ اهل حق و اظهار معارضه آن حدیث طیر را پس دانشمندی صریحست زیرا که اولا- نهایت شناعت و بطلان و کمال فظاعت و هوان این افتراءات و امثال آن بر ناظر کتاب مستطاب تشید المطاعن جناب والد ماجد اعلى الله مقامه و نیز بر متصفح کتاب شوارق النصوص تالیف نحیف بهزاران هزار دلیل واضح و آشکارست و ثانيا هیچ وجهی بنظر نمی آید که بسبب آن اهل حق این موضوعات را قابل ادنی التفات و اصغا بدانند چه اگر اخبار اهل سنت بر اهل حق حجت باشد چرا اخبار اهل حق بر اهل سنت حجّت نشود و إذ ليس فليس حال آنکه برای حجیت اخبار اهل حق بر اهل سنت وجوهیست که انشاء الله تعالی در مجلد حدیث نور بمعرض بیان خواهد آمد و مکرر شنیدی که شاه ولی الله احادیث صحیحین را برای مناظره زیدیه فضلا عن الامامیه قابل ندیده پس بدیگر احادیث چه رسد بالجمله سخافت ذکر رازی این اخبار را بمقابلہ اهل حق بس واضح و روشنست و حاجتی بایضاح و اظهار ندارد اما آنچه رازی در آخر کلام تنبهی حاصل نموده و اقوى بودن اخبار فضائل جناب امیر المؤمنین عليه السلام را بسبب بقاء آن با وصف خوف شدید بر روایت آن در زمان بنی امیه معارض کرده به اینکه روافض همیشه در فضائل صحابه قادح بودند پس اگر قوت آن در ابتداء نبود

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۲۵

الان چیزی از ان باقی نمی ماند پس از غرائب مضحكاتست چه پر ظاهرست که همواره علمای اهل سنت در صدد تعییر اهل حق خمول شان را در قرون سالفه بمعرض بیان می آرنند بلکه قلت و ذلت و مغلوبیت له ایشان در هر عصر نهایت سلاطت لسان تقریر می کنند بمزيد خوش فهمی این معنی را دلیل ضعف مذهب شان قرار می دهند پس چگونه نزد عاقلی مجرد عدم تاثیر طعن چنین

زمرة مغلوبه در فضائل بزرگان دين سواد اعظم و طائفه کبرى دليل قوت فضائل ايشان خواهد شد سبحان الله گاهی در اظهار
مغلويت و مقهوريت اهل حق تقريرات مسهبه آغاز نهادن و داد چشمک زني و ستم ظريفى و طعن و تشنيع دادن و گاهی ايشان را
از قدیم الایام قادر فضائل صحابه و ائمه و علماء و عدم تاثیر این قدر را دليل قوت آن فضائل در ابتدا فرمودن کار همین حضرات است و
بس و هر گاه دلالت حدیث طیر بر افضلیت حسب افاده رازی دریافتی حالا نبندی از فضائل و محمد فاخره و مناقب و مدائع باهره
او بر السنه مقدسه ائمه سنیه باید شنید تا معلوم شود که کلامش اوقع فی قلوب اهل السنّة و الجماعة و احری بالقبول و الاطاعة
می باشد ابو محمد عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در سنه خمس و ستّ مائة گفته الامام الكبير العلامه التحریر الاصولی
المتكلم المناظر المفسّر صاحب التصانیف المشهوره فی الآفاق الحظیه فی سوق الافادة بالتعلق فخر الدین الرّازی ابو عبد الله محمد بن
عمر بن حسین القرشی التّیمی البکری الملقب بالامام عند علماء الاصول المقرر لشبه المذاهب الفرق المخالفین و المبطل لها باقامه
البراھین الطبرستانی الاصل الرّازی المولد المعروف الشافعی المذهب فرید عصره و نسیج دهره الّذی قال فیه بعض العلماء
خصّه الله برای هو للغیب طلیعه
فتری الحقّ بعین دونها حدّ الطیعه
و قدحه الامام سراج الدین یوسف بن أبي بکر بن محمد السکاکی الخوارزمی بقوله:؟؟؟
اعلمن علمایا یقینا ان رب العالمینا
لو قضی فی عالیهم خدمه للاعلمینا
اخدم الرّازی فخرنا خدمه العبدین حسینا

فاق أهل زمانه في الأصولين والمعقولات وعلم الأولئ صنف التصانيف المفيدة في فنون عديدة منها تفسير القرآن الكبير جمع فيه من الغرائب والعجبات ما يطرب كل طالب وهو كبير حد الكنه لم يكمله وشرح سورة الفاتحة في مجلد و منها في علم الكلام المطالب العالية و نهاية العقول و كتاب الأربعين و المحيض و كتاب البيان و البرهان في الرد على أهل الزينة والطغيان و كتاب المباحث المشرقية و كتاب المباحث العمادية في المطالب المعادية و كتاب تهذيب الدلائل و عيون المسائل و كتاب ارشاد الناظر إلى الطائف الاسرار و كتاب اجوبة المسائل التجارية و كتاب تحصيل الحق و كتاب الربيدة و المعالم و غير ذلك و في اصول الفقه المحصول و المعالم و في الحكمة الملخص و شرح الاشارات لابن سينا و شرح عيون الحكم و غير ذلك و في الطلسماط السر المكتوم و شرح اسماء الله الحسني و يقال ان له تبرح المفصل في النحو للزمخشري و شرح الوجيز في الفقه للغزالى و شرح سقط الرند للمعمرى و له مختصر في الاعجار و مؤاخذات جيدة على النحاة و له طريقة في الخلاف و له في الطبل شرح الكليات للقانون و صنف في علم الفراسة و له مصنف في مناقب الشافعى و كل كتبه مفيدة و انتشرت تصانيفه في البلاد دورنقا فيها

سعادة عظيمة بين العباد فأن الناس اشتغلوا بها و هو اول من اخترع هذا الترتيب فى كتبه و اتى فيها بما لم يسبق إليه و له فى الوعظ اليد
البيضاء و يعظ باللسانين العربى و العجمى و كان يلتحق الوجد حال الوعظ و يكثر البكاء و كان يحضر مجلسه بمدينة هرآء ارباب
المذاهب و المقالات و يسألونه و هو يجيب كل سائل باحسن الاجوبة و المجادلات و يحضره الناس على اختلاف اصنافهم و مذاهبهم
و يجئ الى مجلسه الاكابر و الأمراء و الملوك و كان صاحب وقار و حشمة و مماليك و ثروة و بزة حسنة و هيئة جميلة إذا ركب
مشى معه نحو ثلثمائة مشغل على اختلاف مطالبهم فى التفسير و الفقه و الكلام و الاصول و الطّب و غير ذلك و رجع بسيبه خلق
كثير من الكرامية و غيرهم الى مذهب اهل السّنة كان يلقب بهرآء شيخ الاسلام و كان مبدأ شغله على والده الى ان مات ثم قصد
الكمال التّسمنانى بالشّين المهملة و النون مكررة قبل الالف و بعدها و استغل عليه مدة ثم عاد الى الرّى و استغل على المجد الجليلي
صاحب محمد بن يحيى الفقيه احد تلامذة الامام حجة الاسلام أبي حامد الغزالى و لما طلب المجد الى مراغة ليدرس بها صحبه وقرأ

عليه مدة طويلة علم الكلام و الحكمه ويقال انه كان يحفظ الشامل لامام الحرمين في اصول الدين و المستصفى في اصول الفقه للغزالى و كذا المعتمد لابى الحسين البصرى ثم قصد خوارزم وقد تمهر فى العلوم فجرى بينه وبين اهلها کلام فيما يرجع الى المذهب والاعتقاد فاخذ من البلد فقصد ما وراء النهر فجرى له ايضا هنالك كذلك فعاد الى الرى و كان بها طبيب حاذق له ثروة و نعمة و كان للطبيب ابتنان و لفخر الدين ابنان فمرض الطبيب و ايقن بالموت فزوج ابنته لولدى فخر الدين و مات الطبيب فاستولى فخر الدين على جميع امواله كذا قاله ابن خلگان قلت و على تقدير صحة ذلك يحمل على استيلاء شرعى من نحو وصاية او وكالة قال و لازم الاسفار و عامل شهاب الدين الغوري صاحب غزنة بالغين المعجمة و الزای و التون في جملة من المال ثم مضى إليه لاستيفائه بالغ فى اكرامه و الانعام عليه و حصل له من جهته ما اطال؟؟؟ و عاد الى خراسان و اتصل بالسلطان محمد المعروف بخوارزم شاه فحظى عنده و نال اسمى المراتب ولم يبلغ احد منزلته عنده و لما قدم الى هرآ نال من الدولة اكراما عظيمها فاشتد ذلك على الكرامية فاجتمع يوما مع القاضى مجد الدين ابن القدوة فتنتظر اثم استطال فخر الدين على ابن القدوة و نال منه و اهانه فعظم ذلك على الكرامية و ثاروا من كل ناحية فقامت بينهم فتنه فامر السلطان الجندي بتسكنينها و ذلك فى سنة خمس و تسعين و خمس مائة و لم يزل بينه وبين الكرامية السيف الا حمر فيnal منهم و ينالون منه سببا و تكيرا حتى قيل افهم سمه فمات من ذلك و كان موته بهرآ يوم الاثنين عيد الفطر من السنة المذكورة رحمه الله تعالى و مناقبه اكثر من ان تعد و فضائله لا تحصى و لا تحد و كان له مع ما جمع من العلوم شيء من الكلام المنظوم من ذلك قوله

نهاية اقدام العقول عقال و اکثر سعى العالمين ضلال عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۲۷

وارواحننا في وحشة من جسمنا و حاصل دنيانا اذى و وبال

ولم نستعد من بحثنا طول عمرنا سوى ان جمعنا فيه قيل و قالوا

و کم من جبال قد علت شرفاتها رجال فراوا و الجبال جبال

و کم قد رأينا من رجال و دوله فبادوا جميعا مسرعين و زالوا

و كان العلماء يقصدونه من البلاد و تشتد إليه الرحال من الأقطار و حکى شرف الدين بن عين انه حضر درسه يوما و هو يلقى الدروس في مدرسة و درسه حفل بالأفضل و اليوم شات و قد سقط ثلج كثير فسقطت بالقرب منه حمامه و قد طردها بعض الجوارح فلما وقعت رجع عنها خوفا من الحاضرين في المجلس فلم يقدر الحمامه على الطيران من خوفها و شدة البرد فلما قام فخر الدين من الدرس وقف عليها و رق لها و اخذها قلت هكذا حکى و الذى حکوا في علم المعانى و البيان انها وقعت في حجر الامام فخر الدين فانشد ابن عين في الحال

يا ابن الكرام المطعمين إذا شتوا في كل مسغبة و ثلج خاشف

الغائبين إذا النفوس تطايرت بين الصوارم و الوشیج الراعف

من نبأ الورقاء أن محلكم حرم و انك ملجا للخائف

مع ايات أخرى منها قوله

جاءت سليمان الرمان لشكوها و الموت يلمع من جناحي خاطف

و هذا البيت مع البيت الثالث هما المذكوران في علم المعانى من المبدعات إذا افتتحا بقوله جاءت سليمان الزمان حمامه الى آخره ثم اتبع بقوله من نبأ الورقاء ان محلكم الى آخره كانوا من الموجز المبدع قوله خاشف هو بالخاء و الشين المعجمتين يقال خشف الثلج إذا تحرّك و منه قول الشاعر يصف البرد

إذا كبد النجم السماء بشتوء على حين هر الكلب و الثلج خاشف

و قال ابو عبد الله الحسين الواسطي سمعت فخر الدين بهرآ ينشد على المنبر عقب کلام عاتب فيه اهل البلد

المرء مدام حیا یستهان به و یعظم الزرع فیحین یفتقد

و ذکر فخر الدین فی کتابه الموسوم بتحصیل الحق آنه اشتغل فی علم الاصول علی والدہ ضیاء الدین عمر و والدہ علی أبي القاسم سلیمان بن ناصر الانصاری و هو علی امام الحرمين أبي المعالی و هو علی الاستاذ أبي اسحاق الاسفراینی و هو علی الشیخ أبي الحسن الباهلی و هو علی شیخ السیّنة أبي الحسن علی بن اسماعیل الاشعرب الناصر لمذهب اهل السیّنة و الجماعة و اما اشتغاله فی فروع المذهب فانه اشتغل علی والدہ المذکور و والدہ علی أبي محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوي و هو علی القاضی حسین المرورودی و هو علی القفال المروزی و هو علی أبي زید المروزی و هو علی أبي العباس بن شریح و هو علی أبي القسم الانطاپی و هو علی أبي ابراهیم المزلی و هو علی الامام الشافعی المطلبی رضی الله عنہ و كانت ولادة فخر الدین فی الخامس والعشرين من شهر رمضان سنة اربع و اربعين و قیل ثلث و اربعین و خمس مائة بالری و توفی يوم الاثنين يوم عید الفطر من السنة المذکورة كما تقدم
رحمه الله تعالى

وجه شصم

انکه علیامه محمد بن طلحه شافعی که از اجله و اکابر ممدوحین و افاحم و اعاظم فقهای مقبولین ائمه سنیه است در بیان محبت حق تعالی و جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم با جناب امیر المؤمنین علیه السلام و شرح حقیقت محبت و کیفیت اضافت آن بسوی حق تعالی و بیان دلالت حدیث طیر بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۲۸

کلامی پس لطیف و بلیغ و متنی و نهایت شریف و فصیح و رزین افاده فرموده و در مضمون احقاق حق و ازهاق باطل بحسن بیان و رشاقت تبیان و احراق و ایجاع قلوب ارباب اضغان و اذاقت حتف و شجب باصحاب شنان قصب السبق از امثال و اقران ربوده چنانچه در کتاب مطالب رسول در باب اول گفته الفصل الخامس فی محبتة الله تعالی و رسوله صلی الله علیه و سلم له و مواخاة الرسول ایاه و امتراجه به و تنزیله ایاه متزله نفسه و میله إلیه و ایثاره ایاه و قبل الشروع فی المعائد المقصودة و المقاصد المعقودة فی هذا الفصل لا بد من شرح حقیقت المحبیة و کیفیة اضافتها الى الله تعالی و الى العبد فان العقل إذا لم يحط بتصور ذاتها لم ینتظم قضاؤه عليها لا بنفیها و لا اثباتها و لم یستقم حکمه لها بشيء من نعمتها و صفاتها فاقول المحبیة حالة شریفة اخبر الله عز و جل بوجودها منه لعبد و من عبده له فقال جل و علا فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه

وقال إن الله يحب التوابين ويحب المتطهرين

وقال إن الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم ببيان مرصوص

وقال إن كتم تحيون الله فاتبعوني يحبكم الله

و نقل الثقات

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبر عن الله عز و جل آنه قال لا يزال عبدی يتقرب الى بالتوافق حتى احبه فإذا احیبه کنت سمعه الذي یسمع به و بصره الذي یبصر به و يده التي یبطش بها و رجله التي یمشی بها و ان سأله أعطيته و ان استعادته أعدته و قال صلی الله علیه و سلم إذا احب الله تعالی عبدا دعا جبرئيل فقال آنى احب فلانا فاحبته قال فيحبه جبرئيل ثم ینادي فی السماء ان الله یحب فلانا فاحبته فيحبه اهل السماء فقال آنى احب فلانا فاحبته قال فيحبه جبرئيل ثم ینادي فی السماء ان الله یحب فلانا فاحبته فيحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الأرض و قال فی البعض كذلك فقد صرخ كتاب الله عز و جل و رسوله بثبوت المحبیة و وجودها غير ان اسم المحبیة و ان کان واحدا عند

الاطلاق فهو يختلف بتفاوت متعلقه فمحبّة الله سبحانه و تعالى لعبد تغایر محبّة العبد لربّه تعالى و ايضاً ذلک انّ حقيقة محبّة الله تعالى لعبد ارادته سبحانه لانعام مخصوص يفيضه على ذلك العبد من تقريره و ازالفة من محال الطهارة و القدس و قطع شواغله و تطهير باطنها عن كدورات الدنيا و رفع الحجاب عن قلبه حتى يشاهده كأنه يراه فرادته بان يخصّ عبده بهذه الاحوال الشريفة هي محبتة له فان كانت إرادته لان يخصّه بما هو دون هذه الاحوال من الانعام كرادته ان يثبيه و يدفع عقابه فسمى هذه الارادة لهذا المعنى القاصر عن المقام الاول رحمة فالمحبّة اخصّ من الرحمة و كل واحد منها إرادة لخير لكن يتفاوت تفاوت متعلق كل واحد منهمما فهذا مع محبّة الله تعالى لعبد و اما محبّة العبد لله تعالى فهي ميله الى نيل هذا الكمال و ارادته درك هذه الفضائل فيكون اضافه المحبّة الى الله تعالى جلّ و علا و اضافتها الى العبد مختلفين نظرا الى الاعتبارين المذكورين فاذا وضع معناها فمن خصّه الله عز و علا بمحبته على ما تقدم من ارادته بقربه و ازالفة من مقر التقديس و التطهير و قطع شواغله عنه و تطهير قلبه من كدورات الدنيا و رفع الحجاب فقد احرز قصاب السابقين و ارتدى بجلباب الفائزين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ١٢٩

المقربين و هذه المحبّة ثابتة لامير المؤمنين على بتصریح رسول الله صلی الله علیہ وسلم فانه صحّ النقل في المسانيد الصّحیحة و الاخبار الصّریحة مسندي البخاری و مسلم و غيرهما

انه صلی الله علیہ وسلم قال يوم خير لاعطين الرأیة غدا رجلاً يفتح الله على يديه يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله فبات الناس يخوضون ليتهم ايهم يعطاه فلماً اصبح الناس غدوا على رسول الله صلی الله علیہ وسلم كلّهم يرجو ان يعطاه فقال اين على بن أبي طالب فقيل هو يا رسول الله يشتكي عينيه قال فارسلوا اليه فاتى به فبصر في عينيه و دعا له فبراً حتى كان لم يكن به وجع فاعطاه الرأیة قال على يا رسول الله اقاتلهم حتى يكونوا مثلنا قال انقذ على رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام و اخبرهم بما يجب عليهم من حق الله تعالى فيه فوالله لان يهدى الله تعالى رجلاً واحداً خيراً لك من حمر النعم فسار على فتح الله تعالى على يده و سياتي كيفية الفتح على يده في فصل شجاعته و وقائعه مشروعها انشاء الله تعالى و

قال صلی الله علیہ وسلم يوماً وقد احضر إليه طير ليأكله اللهم ائنني بأحباب خلقك إليك يأكل معى هذا الطير فجاء على فاكلاً معه منه و كان انس حاضراً يسمع قول النبي صلی الله علیہ وسلم قبل مجيء على فبعد ذلك جاء انس إلى على فقال استغفر لى و لى عندى بشاره ففعل فأخبره بقول النبي صلی الله علیہ وسلم ايقاظ و تنبیه اعلم ايذك الله بروح منه ان اخبار النبي صلی الله علیہ وسلم صدق و اقواله حق فاذا اخبر عن شيء فهو محقق لا يرتاب في صحته ذوفوا الایمان و لا احد من المهددين فكان صلوات الله عليه قد اطلع بنور النبوة على ان علیماً ممن يحب الله تعالى و أراد ان يتحقق التفاصي ثبوت هذه المتنقية السنية و الصيغة العلية التي هي اعلى درجات المتنقين لعلی و كان بين الصيحة و كلامها يومئذ منهم حدثوا عهد بالاسلام و منهم سمعاون لاهل الكتاب و من فيهم شيء من نفاق فاحب رسول الله صلی الله علیہ وسلم ان يثبت ذلك لعلی في نفوس الجميع فلا يتوقف فيه احد فقرن صلی الله علیہ وسلم في خبره بشivot هذه الصيغة و هي المحبّة الموصوفة من الجانيين لعلی التي هي صفة معينة معنوية لا تدرك بالعيان بصفة محسوسة تدرك بالابصار ايتها له و هي فتح خير على يديه فجمع قوله صلی الله علیہ وسلم في وصف على بين المحبّة و الفتح بحيث يظهر لكل ناظر صورة الفتح و يدركه بحاسته فلا يبقى عنده توقف في ثبوت الصفة الاخرى المقتنة بهذه الصفة المحسوسة فيتسرّع في نفوس الجميع ثبوت هذه الصفة الشريفة العظيمة لعلی

و هكذا في حديث الطير جعل اتيانه و اكله معه و هو امر محسوس مرئي مثبتاً عند كلّ احد من علمه ان علیاً متصرف بهذه الصيغة العظيمة و زيادة الاحببية على اصل المحبّة و في ذلك دلالة واضحة على علو مكانة على و ارتفاع درجته و سمو منزلته و اتصافه بكون الله تعالى يحبه و انه احب خلقه إليه و كانت حقيقة هذه المحبّة قد ظهرت عليه آثارها و انتشرت لديه انوارها فانه كان قد ازلفه الله تعالى من مقر التقديس

فانه نقل الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دعا علیاً يوم الطائف فانتجاه فقال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳۰

الناس لقد طال نجواه مع ابن عمّه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما انتجیته و لكن الله انتجاه

و نقل عن على سلواني عن طرق السموات فانی اعلم بها من طرق الارض و كان قد افاض الله علیه لباس التطهیر فانه ما جرى عليه قلم التکلیف الا وقد طهره الله تعالى حتى اعترضتى رسول الله صلی الله علیه و سلم بترتیبه و تهدیبه ثم بعد ذلك جاءته الطاف الله تعالى

بدعوة رسول الله صلی الله علیه و سلم

فانه صلی الله علیه و سلم قال و قد ادخل علينا و فاطمة و ولديهما تحت کساء اللهم طهرهم تطهیرا

و قد تقدم ذکر الحديث و كان قد صرف عن قلبه اقدار اکدار الدنيا و طهر نفسه عنها فانه نقل عنه الثقات انه في مقام عبادته و مقر مناجاته قال يا دنيا أبى تعربضت فقد طلقتك ثلثا و سیأتى تمام ذلك مستقصى ان شاء الله تعالى و كان قد قطع عنه ما يشغله عن الله جل و علا و رفع الحجاب عن قلبه و ذهب بقلبه الى ربّه و صرف وجهه إليه تعالى حتى

قال في بعض کلامه المروى لو کشف الغطاء ما ازدلت يقينا

و سیاتی تمام بيانه ان شاء الله تعالى و في هذه النبذة المختصرة من الدلالة على حصول حقيقة هذه المنقبة الشريفة له و اتصافه بها غنية و مقنع عن زيادة عليها

وجه شصت و دوم

آنکه محب الدين طبری در کتاب ذخایر العقبی در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید ذکر

انه احباب الخلق الى الله تعالى بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال كان عند رسول الله صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللهم ائنی باحباب خلقک إلیک کیا کل معی
هذا الطیر فجاء علی بن ابی طالب رضی الله عنه فاکل معه اخرجه الترمذی و البغوى فی المصایب فی الحسان الى آخر ما سمعت
سابقا

این کلام صدق نظام محب طبری عالی مقام دلالت صریحه دارد بر آنکه مدلوں حدیث طیر آنست که جناب امیر المؤمنین علیه
السلام احباب خلق بسوی حق تعالیی بعد سرور انام صلی الله علیه و آلہ الكرام بوده پس بطلان و هوان تاویلات مدخوله و فساد و
کسداد تعليلات معلوله که مراد از احییت احییت فی الاکلست یا من مقدرست یا آنکه فلان و فلان در مدینه حاضر نبودند پس کلام
ایشان را غیر شامل و ایشان در عموم کلام غیر داخل باشند سراسر لغو و باطل و از حلیه صحت و سداد عاطل و از التفات و اعتنا دور
بمراحل باشد

وجه شصت و سوم

آنکه نیز محب طبری در کتاب ریاض نصره در ذکر مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید ذکر اختصاصه ای اختصاص
علی باحییه الله تعالى له

عن انس بن مالک قال كان عند النبي صلی الله علیه و سلم طیر فقال اللهم ائنی باحباب خلقک إلیک کیا کل معی هذا الطیر فجاء علی
بن ابی طالب فاکل معه اخرجه الترمذی و البغوى فی المصایب فی الحسان

الى آخر ما مرت سابقا و این کلام محب طبری عمدۃ الاعلام نیز دلالت واضحه دارد بر آنکه حدیث طیر دالست بر آنکه ملک علام جناب امیر المؤمنین علیه السلام را زیاده‌تر دوست می‌دارد و این معنی اختصاص بذات عالی صفات آن حضرت دارد پس تاویلات داهیه تخصیص احییت باکل و تقدير من و غیر ذلک مما ذکره اسلاف متعصبه السیّیة و اخلاقهم و وضع به زیعهم و اعتسافهم حسب افاده مکرر و تصريح محرر محب طبری باطل و بی اصل و محض جراف و هزل گردید

وجه شصت و چهارم

آنکه نیز محب طبری در ریاض نصره گفته ذکر محبتة الله عز و جل و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳۱

رسول الله صلی الله علیه و سلم له تقدیم فی الخصائص ذکر احییتہ الی الله و رسوله و هی متضمنة للمحبة مع الترجیح فیها علی الغیر ازین عبارت صراحته واضحت که احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی خدا و رسول او که در خصائص آن حضرت مذکور شده است ثبت محبت خدا و رسول باآن حضرتست با وصف ترجیح آن حضرت بر اغیار فلیمت المنکرون و الجاعدون حقا و غیظا یذیقهم امر الدمار و ادھی التبار فان المحب الطبری یثبت مقصود و بعد این اعترافات صریحه حیرتم بسوی خود می کشد که هر گاه نزد محب طبری حدیث طیر دال بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب احادیث بود و آن جناب بمفاد آن در محبوب خدا بودن ترجیح بر اغیار داشت و این معنی را محب طبری از خصائص آن جناب شمرده بود باز چرا بعد احادیشی که بر احییت آن جناب بسوی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد مثل حدیث عائشه و معاذہ و حضرت أبي ذر رضی الله عنه تاب و قرار نیاورد کما دریت آنفا و بی امعان نظر و تحذیق بصر تاویلی علیل و تسویلی غیر جمیل بر آن ذکر نموده در میدان مصادمت بداهت قصب سبق از دیگران برد بارها مگر آنکه محب طبری بمزید حسن فهم انفكاک احییت الی الرسول از احییت الی الله تجویز نموده احییت الی الرسول را در مرتبه افضل و اعلى از احییت الی الله دانسته باشد و باین سبب احییت الی الله را برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام تسليم فرموده و احییت الی الرسول را زیغا و اعتسافا برای عائشه و پدرش ادعا نموده و ذلک مما یضحك الشکلی

وجه شصت و پنجم

آنکه سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل بعد ذکر حدیث حضرت أبي ذر رضی الله عنه که در وجه چهل و چهارم مذکور شد گفته قال الشیخ العارف اسوة ذوى المعرف جلال الدین احمد الخجندی قدس سره بعد روایة حدیث عائشه و معاذہ و أبي ذر رضی الله عنهم كما سبق و هذه الاثار عاضدہ حدیث الطیر إذ لا يكون احد احب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم الا ان یکون ذلک احب الى الله عز و جل ازین عبارت واضحت که علامه جلال الدین احمد خجندی که شهاب الدین احمد او را بشیخ عارف اسوة المعارف ستوده بعد روایت حدیث عائشه و معاذہ و حضرت أبي ذر افاده فرموده که این آثار عاضد و مؤید حدیث طیرست زیرا که بسوی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم احب نخواهد بود مگر کسی که بسوی خداوند عالم احب باشد پس بكمال وضوح ظاهر گردید که نزد علامه خجندی حدیث طیر دلالت بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی خداوند عالم دارد و ازین جاست که علامه مذکور اثبات تایید حدیث طیر باحدیث و آثار داله بر احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم می نماید و سبب آن استلزم احییت الی الرسول احییت الی الله ظاهر

می فرماید

وجه شصت و شش

آنکه ابن تیمیه در منهاج الاعوجاج بجواب حديث طیر گفته السادس ان الاحاديث الثابتة فى الصحاح التى اجمع اهل الحديث على صحتها و تلقتها بالقبول تناقض هذا فكيف يعارض ذلك بهذا الحديث المكذوب الموضوع الذى لم يصححوه تبین هذا لکل متمامل ما فى صحيح البخارى و مسلم و غيرهما من فضائل القوم و بعد ايراد هذيانى كثير در فضائل موهومه أبي بكر که سخافت ذکر آن بمقابلة اهل حق بوجوه عديده و براهين سديده بر عاقل واضح و آشکار است گفته و ايضا فان الصحابة اجمعوا على تقديم عثمان الذى عمر افضل منه و ابو بكر افضل منهمما و هذه

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳۲

المسئلة مبسوطة في غير هذا الموضع فقد تقدم بعض ذلك لكن ذكر هذا لتبیین ان حديث الطیر من الموضوعات ازین کلام تجبر نظام ابن تیمیه بغايت صراحة و اوضحست که حديث طیر دلالت بر احیت و افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام دارد زیرا که او فضائل منحوطه و مناقب منحوله فلان و بهمان را مناقض این حديث شریف وانموده و بزعم ثبوت آن اثبات موضوعیت و افتراء این حديث خواسته و پر ظاهرست که اگر حديث طیر ممکن التاویل و محتمل التوجیه می بود و این توجیهات و تقيیدات که مخاطب از اینان بزرگان خود بر آورده مساغی می داشت باین فضائل موضوعه موضوعیت این حديث چه قسم ثابت می شد زیرا که بنا بر این اصلا بان منافاتی و مناقضتی نمی داشت و نیز برین تقدیر ابن تیمیه را حاجتی نمی بود به اینکه بتقدیر صحابه عثمان را احتجاج و استدلال بر وضع این حديث نماید پس کار حضرات اهل سنت بس عجیب و غریب افتاده که چون ابطال حق و ترویج باطل پیش نظر نهاده و در پی رد و نقض دلائل متینه و ابطال براهین رزینه اهل حق افتاده اند لذک با تشوش و حیرت در ان دست و بغل گردیده بكلمات متهافته و ترهات متناقضه متفوّه می شوند بعضی از متقدمین متکلمین شان مثل رازی در نهاية العقول و ابن تیمیه درین کتاب منهاج اولین بسبب عجز و قصور و این دیگر بسبب گونه مناسبت داشتن بمجاورات و استعمالات کلام عرب از ابداء و ابداع تاویلات رکیکه بارده و ایجاد و اختراع تسوييات سخیفه شارده باز ماندند و بمزید عصیت و عناد نبذی از اکاذیب و خرافات شیوخ خود را که در احیت و افضلیت ابو بکر و عمر بربافته پیش عوام بی بصیرت ترویج ساخته بودند معارض و مناقض حديث طیر وانموده وقاره و جسارة حکم بمطروح و موضوع بودن آن کردنده و اصلا باکی بتکذیب اساطین دین خود که همواره حديث طیر را بطرق صحیحه متکاثره و اسانید جیده متوافره اثبات می نمایند نکردنده و هرگز از معاندت و مشاقت و معازّت شان نیندیشیدند و نبذی از متاخرین متکلمین اهل سنت تارک این مسلک گردیدند و بتاویل و تسوييل گردیدند و گفتند که این حديث مفید مدعای اهل حق نیست و دلالت بر احیت مطلقه جناب امیر المؤمنین عليه السلام ندارد و از نهایت ناحق کوشی بهواجس نفسانیه و وساوس ظلمانیه تاویلات سخیفه برای آن انگیختند و تقيیدات رکیکه را در ان راه دادند و بخيال نیاوردنده که ادعای امكان تاویل این حديث و برگردانیدن آن بمذهب سخیف خود مبطل دعوى قطعی و جرمی کذب و افتراء این حديث که اسلامشان بسبب معارضت با فضائل مزعومه شیخین بر زبان آورده اند می باشد چه این حديث بزعم اینها مفید مدعای اهل حق نیست و محتمل توجیهات و تقيیدات است پس باز حکم بطرح و وضع آن که از مشایخ شان بخيال مناقضت با مناقب منحوطه شیخین سرزده از چه راه درست خواهد شد و حکم بکذب و دروغ بودن آن بسبب مذکور چگونه صورت خواهد بست بالجمله جمع بین المتناقضات امكان ندارد یا از حکم بطرح و وضع این حديث شریف بگمان معارضت و مناقضت با محمد موضوع شیخین دست باید برداشت و یا قلاده اعتقاد دلالت حديث طیر بر احیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از شیخین در گردن خود باید انداخت و لوح خیال را از نقوش

تاویلات سمجه غثه و صور تسویلات موهونه رثه پاک باید ساخت و اما لا هذا و لا ذاک فهذا من وساوس الخناس الاّفاک و الله ولی التفضل بالفهم والادراك

وجه شخص و هفت

آنکه علامه محمد بن اسماعیل الامیر که عالم نحریر و محقق کیبرست اثبات دلالت حدیث طیر بر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳۳
به بیان شافی و کافی نموده و روایات عدیده و براهین سدیده برین مقصود مشرق للنار وارد فرموده آتش شر بار در خرم من تاویلات فطیعه جاحدين و منکرین شمس نهار انداخته السنہ مأولین و مسؤولین لال و قیل و قال اهل مکابرہ و جدال را ضيق المجال و افحش من کل باطل و محال ساخته چنانچه در روضه ندیه شرح تحفه علویه بشرح شعر و غداء الطیر من شارکه فيه إذ جاء له الطیر شویا

بعد ذکر طرق حدیث طیر گفته قلت هذا الخبر رواه جماعة عن انس منهم سعید بن المسيب و عبد الملك بن عمیر و سليمان بن الحجاج الطائفى و ابو الرجال الكوفى و ابو الهندي و اسماعيل بن عبد الله بن جعفر و يغنم بن سالم بن قنبر و غيرهم و اما ما قال الحافظ الذہبی فى التذكرة فى ترجمة الحاکم أبى عبد الله المعروف بابن البيع الحافظ المشهور مؤلف المستدرک و غيره بعد انساق حکایة و سئل الحاکم ابو عبد الله عن حدیث الطیر فقال لا يصح و لو صح لما كان احده افضل من على بعد رسول الله صلعم قال الذہبی قلت ثم تغير رای الحاکم فاخراج حدیث الطیر فى مستدرکه قال الذہبی و اما حدیث الطیر فله طرق كثیره قد افردتها بمصنف و مجموعها يوجب ان الحدیث له اصل انتهی کلام الذہبی فاقول کلام الحاکم هذا لا يصح عنه او انه قاله ثم رجع عنه كما قال الذہبی ثم تغير رایه و ائما قلنا ذلك لامرین احدهما و هو اقواهمما ان القول بافضلیة على رضی الله عنه بعد رسول الله صلعم هو مذهب الحاکم كما نقله الذہبی ايضا فى ترجمته عن ابن طاهر قال الذہبی قال ابن طاهر كان يعني الحاکم شدید التعصب للشیعه فى الباطن و كان يظهر التسنن فى التقديم والخلافه و كان منحرفا عن معاویه و انه يتظاهر بذلك و لا يعتذر منه انتهی کلام ابن طاهر و قرره الذہبی بقوله قلت اما انحرافه عن خصوم على ظاهر و اما الشیخان فمعظم لهما بكل حال فهو شيء لا راضى انتهی قلت إذا عرفت هذا فكيف يطعن الحاکم فى شيء هو رایه و مذهب و من ادلة ما يجنب إليه فان صح عنه نفي صحة حدیث الطائر فلا بد من تاویله بأنه أراد نفي اعلى درجات الصحة إذ الصحة عند ائمه الحدیث درجات سبع او ان ذلك وقع منه قبل الاحاطة بطرق الحدیث ثم عرفها بعد ذلك فاخرجه فيما جعله مستدرکا على الصحيحين و الثاني ان اخراجه فى المستدرک دليل صحته عنده فلا يصح نفي الصحة عنه الا بالتاویل المذکور فعلى كل حال فقدح الحاکم فى الحدیث لا يتم ثم هذا الذہبی مع تعادیه و ما يعزی إليه من النصب الف فى طرقه جزءا فعلى كل تقدیر قول الحاکم لا يصح لا بد من تاویله و لانه علل عدم صحته بامر قد ثبت من غير حدیث الطیر و هو انه إذا كان احب الخلق الى الله سبحانه كان افضل الناس بعد رسول الله صلعم فقد ثبت انه احب الخلق الى الله من غير حدیث الطائر كما

خرجه ابو الخیر القزوینی من حدیث ابن عباس ان عليا رضی الله عنه دخل على النبي صلعم فقام إليه و عانقه و قبل بين عینيه فقال له العباس أتحب هذا يا رسول الله فقال والله لله اشد حبا مني ذكره المحب الطبری رحمه الله
قلت و في حدیث خیر الماضي و قوله صلی الله عليه وسلم ساعطي الرایه غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله

ما مدل لذلک

^{١٣٤} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص:

فانه ليس المراد من وصفه بحب الله اياه ادنى مراتبها ولا اوسعها بل اعلاها لما علم ضرورة من ان الله يحب جماعة من الصحابة غير على رضي الله عنه قد ثبت ذلك بالنص على افراد منهم وثبت ان الله يحبهم جملة قوله تعالى إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّبُكُمْ

وَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَنْهُمْ فِي عَدْدٍ آيَاتٍ أَنَّهُمْ اتَّبَعُوا رَسُولَهُ كَقُولَهُ تَعَالَى لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي
سَاعَةِ الْعُشْرَةِ

و غيرها من الآيات للثانية عليهم الداللة على اتباعهم لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقد علق محبته تعالى باتباع رسوله فدلل أنهم محبوبون للله تعالى و ان رتبتهم في المحبة متفاوتة فلما خصّ علينا يوم خير بتلك الصيغة من بينهم وقد علم انه قد شاركهم في محبته اللهم لأنّه راس المتبّعين لرسول الله صلى الله عليه وسلم علم انه أراد انه اعلام محبته لله كانه صلى الله عليه وسلم قال لأعطيين الرأي احب الناس الى الله

و لهذا تطاول لها الصّيحة باءة و امتدّت إليها الاعناق و احب كلّ و ترجى ان يخصّ بها و قد ثبت ايضا ان علينا احب الخلق الى رسول الله صلى الله عليه و سلم كما اخرجه الترمذى و قال حسن غريب

من حديث عائشة أنها سئلت أى الناس احب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت فاطمة قيل فمن الرجال قال زوجها انه كان ما علمت صواما و اخرج المخلص الذهبي و الحافظ ابو القاسم الدمشقي

من حديث عائشة و قد ذكر عندها على رضي الله عنه قال ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم منه ولا أمرأه احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من امرأته و اخرج الحججى عن معاذة الغفارية قالت دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم في بيت عائشة و على خارج من عنده فسمعته يقول يا عائشة ان هذا احب الرجال الى اكرمهم على فاعرفي له حقه و اكرمى

واخرج الملا فى سيرته عن معاویة بن ثعلبة قال جاء رجل الى أبي ذرّ و هو فى مسجد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال يا أبا ذرّ الا- تخبرنى باحّب الناس إلیك فانّى اعرف انّ احّب الناس إلیك احّبهم الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال أى و ربّ الكعبة احّبهم الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم هو ذاک الشیخ و اشار الى علی رضی اللہ عنہ

ذكر هذه الاحاديث المحب الطبرى رحمة الله و إذا ثبت انه احب الخلق الى رسول الله فانه احب الخلق الى الله سبحانه و تعالى فان رسول الله لا يكون الا احب الى الله سبحانه و انه قد ثبت انه احب الخلق الى الله من ادله غير حديث الطائر هذا فما ذا ينكر من دلالة حديث الطير على الاحبى الداله على افضليه و انها تجعل هذه الدلالة قادحة فى صحة الحديث كما نقل عن الحاكم و يقرب ان الحافظ ابا عبد الله الحاكم ما أراد الا الاستدلال على ما يذهب إليه من افضليه على رضى الله عنه بتعليق افضليه على صحة حديث الطير وقد عرف انه صحيح فاراد استنزال الخصم الى الاقرار بما يذهب إليه الحاكم فقال لا يصح و لو صح لما كان احد افضل من على رضى الله عنه بعده صلعم و قد تبين صحته عنده و عند خصميه فيلزم تمام ما اراده عن الدليل على مذهبة هذا و فى حديث الطير معجزة لرسول الله صلعم باستجابة دعائه فى اتيانه صلعم باحب الخلق و فيه دلالة على ان احب الخلق الى الله على فانه مقتضى استجابة الدعوه و انه لا ارفع منه درجة فى الاحبى عنده تعالى بعد رسوله صلعم لانه صلعم دعا ثلاث مرات و كلها ياتى فيها على رضى الله عنه لا غيره و يرجع من طريقه مرأة بعد مرأة يردد امر الله و الدعوه النبوية و القى فى قلب انس رده له رضى الله عنه مرأة بعد مرأة ليظهر الامر الالهي و الدعوه النبوية إذ لو فتح له عند اول مرأة لربما قيل تفق انه وصل الى رسول الله اتفاقا فما وقع الترديد من انس و التردد منه رضى الله عنه الا لعلم اختصاصه و انه لو

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳۵

كان غيره في رتبته رضي الله عنه لجاء به له او معه إذ ليست الدعوة مقصورا على واحد وقد قدمنا في حديث المحجة بحثاً نفيساً في حديث خير فلا تكرره و اشار الامام المنصور بالله الى حديث الطير بقوله: و من غداء الطير كان الذي اخص باكل الطائر المشتوى و نيز محمد بن اسماعيل در روضه نديه يشرح شعره ***:

و نفاق بعضه صح كما حبه عنوان من كان تقىا

گفته و الیت اشارة الى ما ثبت عنه صلی عليه وسلم من الاخبار بانه

لا يحب علينا الا مؤمن ولا يبغضه الا منافق

و من ان حبه ايمان و بغضه نفاق و يستطرد مع ذلك انه احب الخلق الى الله سبحانه بعد رسوله و انه احب الخلق الى رسول الله صلی الله عليه و سلم و ان الله جعل له في قلوب المؤمنين ودا الى ان قال محمد بن اسماعيل واما الثاني و هو انه احب الخلق الى الله تعالى بعد رسوله صلی الله عليه و سلم و هو اول من استطربناه في شرح الیت قال المحب الطبری ذكر انه احب الخلق الى الله تعالى بعد رسوله صلی الله عليه و سلم و ساق حديث الطير وقد قدمنا بطرقه في شرح قوله و غداء الطير من شاركه الخ و

زاد من حديث ابن عباس رضي الله عنهم ان علينا دخل على رسول الله صلی الله عليه و سلم فقام إليه و عانقه و قبل بين عينيه فقال له العباس أتحب هذا يا رسول الله فقال يا عم والله لله اشد حبا له مني اخرجه ابو الحسن القزويني واما الثالث وهو انه عليه السلام احب الخلق الى رسول الله صلی الله عليه و سلم فقد قدمنا حديث عائشة عند الترمذى و حديث معاذة و حديث معاوية بن ثعلبة

وجه شخص و نهم

آنکه ملا یعقوب لاهوری در شرح تهذیب بمقام ذکر ادله افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دفع آن گفته و لحديث الطیر و هو

قوله علیه السلام اللهم ائنی باحباب خلکک إلیک کیا کل معی من هندا الطیر فجاء علی فاکل معه رواه الترمذی و لا شک ان الاحب الى الله تعالى من کان اکثر ثوابا عنده اقول و هندا الحديث یدل علی افضلیت علی النبی صلی الله علیه و سلم و هو خلاف الاجماع و العام المخصوص لا یکون حجیه این عبارت خوش اسلوب ملا یعقوب بر مطلوب اهل حق بکمال صراحت دلالت دارد زیرا که از ان واصلت که حدیث طیر دلالت می کند بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام علی الاطلاق تا آنکه بزعم او العیاذ بالله دلالت بر افضلیت آن حضرت بر جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم هم می کند و بطلان زعم شمول این اطلاق جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم را صریح البطلانست زیرا که حسب افادات ائمه رفع الدرجات متکلم در عموم کلام داخل نمی باشد و سیچیء انشاء الله تعالى ما یدل علی ذلک پس هر گاه جناب سرور انام صلی الله علیه و آله الكرام درین عام داخل نباشد این عام مخصوص نباشد و بفرض غیر واقع اگر این عام مخصوص باشد باز هم حاجیت عام مخصوص حسب تصریحات و نصوص اجله و اعاظم و اکابر و افاحم اصولین و محققین که مستند باجماع صحابه جناب خاتم النبین علیه و آله السلام اللہ رب العالمین می باشد در مجلد حدیث متزلت بعون الله الجلیل بتفصیل شنیدی و در اینجا بر افاده بعض محققین اکتفا می روی و قاضی عضد الدین ایجی در شرح مختصر الاصول تصنیف ابن حاجب در بیان مسئله عام مخصوص گفته لنا ما سبق من استدلال الصحابة مع التخصیص و تکرر و شاع و لم ینکر فکان اجماعا و لنا ايضا انا نقطع بانه إذا قال اکرم بنی تمیم و اما فلانا منهم فلا تکرمه فترک اکرام سائر بنی تمیم عد عاصیا فدل علی ظهوره فيه و هو المطلوب و لنا ايضا انه کان متناولا للباقي و الاصل بقاءه علی ما کان

علیه بالجمله بعد این بیان مناعت اقتران حسب افاده لاھوری عمدۃ الاعلام دلالت این حدیث شریف بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ما عدای سرور انام صلی اللہ علیہ و آلہ الکرام بکمال وضوح و ظهور ثابت و متحقق گردید و لله الحمد علی ذلک

وجه هفتادم

آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن در بیان حدیث طیر گفته و کان اتیان الشیخین اتفاقاً فلذًا صرفاً رضی اللہ عنہما ثم اتیان المرتضی اجابة من اللہ عز و جل دعاءه و لذا قبله حيث علم ذلك صلی اللہ علیه و سلم و لا فکیف یسوغ ردّه من اتی اللہ به و لذا خرّجه النسائی فی ذکر منزلة علی من اللہ عز و جل و به تبطل إرادة من احّب الخلق فان الصّمّدیق و الفاروق كذلك قطعاً فما وجه تخصیصه بالاحبیبة بالاتیان به دونهمما و یبطل احتمال انہما لم یکونوا حینذا بالمدینة

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳۶ بخش دوم، ص:

قوله و بی شیبه حضرت امیر درین وصف احّب ناس بوده بسوی خدا اقول بی شبهه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درین وصف بلکه سائر اوصاف فاضله و محامد کامله احّب خلق بود بسوی حق تعالی پس اگر بالفرض دلالت این حدیث مقصور باشد بر احیبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در اکل مع النبی صلی اللہ علیه و سلم باز هم افضلیت انحضرت ثابت خواهد شد و زیرا که محبت خدا ناشی از میل طبعی نیست بلکه محبّت حق تعالی دائرة است بر مدار فضیلت دینی پس هر که فضل دینی او زائدست او در محبوبیت زائدست و محالست که حق تعالی اکل مفضول را دوست تر دارد از اکل افضل چه بدیهیست که ایزد متعال حکیم مطلقست و افعال و احکام او همه مبنی بر مصالح عظیمه در حکم فخیمه است و عبّت و لغو و ترجیح مرجوح یا ترجیح بلا مرجع در افعال او تعالی شانه اصلاح مساغی و مجالی نیست پس اگر شخصی که در دنیا مفضول باشد و نزد حق تعالی احّب باشد در کل با جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم صریح بلکه جور قیح و ترجیح مرجوح که بطلان آن نهایت صریحست لازم آید تعالی شانه عمماً یقول الظالمون علواً کبیراً پس احیبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در اکل با جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم هم مثبت افضلیت انحضرت در دین و تقدم آن جناب بر سائر مقبولین چه جا مردودین خواهد بود فاستبصر و لا تکُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

پس تقييد احیبت فی الاکل هم بعد اندک امعان و تدبیر و ترک غفلت و تهور فائده بحال پر اختلال اهل تسویل و ازلال و مبطلين فضائل وصی رسول رب متعال صلوات اللہ و سلامه علیه و آله ما اتصل النهر باللیال نمی تواند شد قوله زیرا که همکاشه شدن فرزند یا کسی که در حکم فرزند باشد موجب تضاعف لذت طعام می شود اقول این مضمون غربت مشحون را کابلی ذو فنون که مخاطب متکائس مفتون کاسه ليس اوست ذکر نکرده لکن جناب او بمفاد کاسه گرمتر از آش بخيال محال دفع استراق و انتحال بعض چنین مضامين سراسر اختلال واضح الاعتلal بر تقريرات کابلي محتال می افزاید و زبان گهرفشن بلاغت ترجمان خود را با مثال این ترهات معجبه و خزعبلات مطربه می آلاید و کمال جد و جهد خود در اختراعات واهیه بعیده و تسويلات بارده غير سدیده طاهر می فرماید و ابدا هراسی از مؤاخذه ارباب نقد و تحقيق و اصحاب سبر و تدقیق نمی نماید چه پر ظاهرست که همکاشه شدن فرزند یا کسی که در حکم فرزند باشد موجب تضاعف لذت طعام نزد سرور انام صلی اللہ علیه و آله و سلم وقتی خواهد بود که آن کس افضل از دیگران باشد و الّا ظاهرست که اگر کسی دیگر افضل ازو باشد هرگز همکاشه شدن شخص مفضول محبوب تر نزد آن حضرت نخواهد بود که حب آن حضرت و زیادت و نقض آن از راه دین و مبنی بر تفاوت مدارج قرب نزد رب العالمین بوده و آحاد صلحاء و متشرّعين را تقدیم افضل فی الدين در معاشرات و مکالمات و محاورات و ملاطفات ملحوظ می باشد و مخالفت آن را پسند نمی کنند پس جناب رسالت ماب صلی اللہ علیه و آله که شارع محسن آداب و کرايم اخلاق بوده چگونه عمل بر میل طبعی

فرماید و مفوضول را در مواکلت دوست تر گرداند و افضل فی الدین را مرجع و مؤخر سازد هل هذا الا سوء الظن الكاذب والرجم بالوهم الخائب و از همین جاست آنچه طراز المحدثین و عمدة المستندین ابن مردویه در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام علی ما نقل عنه باسناد خود روایت کرده

عن رافع مولی عائشة قال كنت غلاماً اخدمها فكنت إذ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم عندها ذات يوم إذ جاء جاء فدق الباب فخرجت إليه فإذا جاریة مع آناء مغطی فرجعت إلى عائشة فاخبرتها فقالت ادخلها فدخلت فوضعته بين يدي عائشة فوضعته عائشة بين يدي رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فجعل يأكل و خرجت الجاریة فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳۷

و سلم لیت امیر المؤمنین و سید المسلمين و امام المتقین یأكل معی فجاء جاء فدق الباب فخرجت إليه فإذا هو علی بن أبي طالب قال فرجعت فقلت هذا علی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم مرحبا و اهلا فقد عنيک مرتبین حتى ابطات علی سالت اللہ عز و جل ان یاتی بک اجلس فکل معی

ازین روایت صراحة ظاهرست که طلب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم حضور جناب امیر المؤمنین علیه السلام و شرکت انحضرت در اکل طعام مبنی بر محض میل طبعی حسب عادت عوام و العیاذ بالله من ذلك نبوده بلکه چون جناب علی بن أبي طالب علیه السلام امیر المؤمنین و سید المسلمين و امام متقین بوده لهذا بسبب این اوصاف جلیله که هر یکی برای امامت بیفاصله و خلافت فاضله کامله آن حضرت کافی و وافیست جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم تمنای حضور آن حضرت و شرکت در اکل مراد بود باز هم ثابت خواهد شد که منشأ آن احییت حقیقه و افضلیت مطلقه آن جناب بوده و بحمد الله ازینجا در کمال وضوح و ظهور شد که انکار دلالت حدیث طیر تسليم کرده شود که از احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام احییت فی الاکل مراد بود اگر در حدیث طیر تسليم کرده شود که از احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام احییت

دابر اصحاب التعصّب الرذل و تناول اغصان تلمیعاتهم؟؟؟؟

بالجز و القصل و افباء اساس تسوييلاتهم بالهدم و الفصل قوله و اگر احب مطلقاً مراد باشد نیز مفید مدعى نیست اقول لله الحمد و المنۃ که بادله میاهره و براهین باهره و حجج زهره و شواهد فاخره و بیانات ساطعه و استدللات قاطعه و احتجاجات لامعه باثبات رسانیدیم که مراد احییت نفس رسول علی الاطلاق والاستغرق بلا توهم تقید و تخصیص مخترع اهل الكید والشقاقست و هیچ عاقلی بعد ملاحظه آن تخیل باطل نفی اطلاق و شمول و عموم و تجویز تقید و تخصیص و تضییق مذموم و موهوم نمی کند بس تشکیک و ارتیاب مخاطب عالیجناب در اطلاق ناشی از کمال استغراق در ایثار آثار صدق و وفاق و ترك تقلید مبتغین فتنه و اهل نفاقست اما اینکه بعد اراده اطلاق و ترك تقید نیز دلیل مطلوب و مفید مدعای حق سدید نیست پس تفوہ بان از مخاطب عمدی با این همه تحقیق و تنقید و دعوی سبر و تمیر دو تسدید نهایت بعيداً لیس فیکم رجل رشید چه انفا بحمد الله المستعان بکمال وضوح و عیان حسب افادات ائمه اعیان كالشمس الطالعة المضيء للاعیان بر ارباب تدبیر و امعان و اصحاب ثواب اذهان ثابت واضح و محقق و لائق کردیم که احییت دلیل افضلیت و افضلیت موجب امامت و ریاست و خلافت و این هر دو مقدمه بمرتبه بداهت و صراحت رسیده و خود خلیفه ثانی احییت را سبب و علت خلافت و امامت دانسته اند پس رد و ابطال آن در حقیقت نهایت توهین و تهجهین پور خطاب است که تمام تلمیعات و تسوييلات کتاب مخاطب و الانصار برای حمایت او و امثال او از ارباب تغلب و انتهاب می باشد قوله زیرا که احب الخلق الى الله چه لازمست که صاحب ریاست عام باشد اقول کمال عجبست که جناب مخاطب منتهمک فی ابطال الحق الشاهق و تنفيق الباطل ان راهق نظری نانداخته بر افاده والد ماجد عمدة الاعاظم خود که مثبت این لازم و متحقق این مرام خارم بنیان خلافت شیوخ افاخمسن و بلا تدبیر و تأمل خارم عقوقا و شقاقا اقدام بر رد واهی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳۸

و نفي جازم نموده و کاشه اگر مخالفت و عقوق والد ماجد خود را بسبب اخفاى علاقه نبوت خود با او سهل انگاشته بود از شفاق و خلاف خلافت ماب که جد اعلاى اوست می ترسید و قدری امعان نظر را کار بند شده می دریافت که حضرت او هنگام سقیفه پردازی بنهايت جرات و جسارت احب بودن آبی بکر بسوی جناب رسالت ماب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم ادعا نموده باش استدلال و احتجاج بر اولويت او بخلافت و امامت فرموده و هر گز بخيال نمی رسد که اگر مخاطب روز سقیفه حاضر می بود زبان برد و انکار بر ان جد عالى تبار خود می گشاده بتغوه اين معنی که احب الخلق الى الله را فضلا عن احب الناس الى رسول الله چه لازمست که صاحب رياست عام باشد داد اظهار خلل و زلل صريح در قياس آن تلميذ رشيد اول من قاس می داد بالجمله از بيان سابق بحمد الله تعالى بكمال وضوح و ظهور ثابت و متيقن و محقق و مبرهن شد که بلا شببه لازمست که احب الخلق الى الله و الى رسوله صاحب رياست عام و مرجع انام و منفذ احكام حلال و حرام و خليفه بي فضل و نائب سرور انام عليه و آله الكرام آلاف التحييه و السلام باشد و چگونه کسی از عقولا که بحلیه تدبیر و انصاف متخلی و از عار زیغ و اعتساف متخلی و متجلی؟؟؟ ضمیرش بتنویر تبصیر متجلی باشد تجویز تواند کرد که کسی که احب الخلق الى الله و رسوله باشد معاذ الله از رياست عامه و سياست تامه محروم و بوصمت دخول در آحاد رعایا موسوم و غير احب که خدا و رسول او را کمتر دوست می دارند يا مطلقا او را دوست ندارند برين احب خلق و سائر خلق متقدم و حاکم گردد و ترویج معالم و اصلاح مناظم و انتصاف مظلوم از ظالم باو مفهوض و بنیان انصاف و عدل مفهوض گردد قوله بسا اوليای کبار و انبيای عالی مقدار که احب الخلق الى الله بوده‌اند و صاحب رياست عامه نبوده‌اند اقول مخاطب جليل الفخار بلا تدبیر و تامل در الفاظ گهربار قبل ذکر انبيای عاليمقدار ذکر اوليای کبار نموده و مفادش آنست که بسی از اوليای کبار احب الخلق الى الله بوده‌اند و دیگر آنکه رياست عامه نداشتند و عجب که با وصف دعوی بسياري از آنکه بسياري از اوليای کبار احب الخلق الى الله بودند و دیگر آنکه رياست عامه نداشتند و عجب که با وصف دعوی بسياري از اوليای موصوفين باثبتات و نفي ذکر يکي ازيشان نفرموده فضلا عن جمع منهم فضلا عن كثير منهم فضلا عن اثبات الاحياء لهم و نفي الرئاسه عنهم بدلیل قبل للاضعاء و برهان صالح للاعتماء و غالبا مراد او از اولیا مقتدايان حضرت صوفیه باشند که حضرات اهل سنت ادعای کمالات غریبه برای ايشان دارند و بهواجس نفساني و تخیلات ظلمانی اوشان را اوليائی ربانی پندراند و بدیهی اولاست که دعوی بودن احب الخلق این زرافت سراسر آفت نزد حق تعالی صريح البطلان و در غایت وهن و هوانست زیرا که با وصف وجود ائمه معصومین عليهم السلام کسی دیگر کائنا من کان احب الخلق نبوده و اهل سنت هم با وصف آن مکابره و مباھته دعوی احییت غیر ثلاثة از ائمه معصومین عليهم السلام نتواند کرد پس وجود کسی از اولیا غیر ائمه عليهم السلام که احب خلق باشد و صاحب رياست عامه نباشد افحش دعاوی باطله و او حش اکاذيب فاضحه است قوله مثل حضرت زکریا و حضرت یحیی اقول مخاطب با وقار بعد ادعای نفي رياست عامه از بسياري از انبيای عالی مقدار با وصف بودن ايشان احب الخلق الى الرب الجبار ذکر حضرت یحیی و زکریا عليهما السلام نموده و غرضش آنست که اين هر دو حضرت با آنکه احب الخلق الى الله بودند لكن رياست عامه نداشتند و ظاهرست که نفي رياست عامه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۳۹

ازين هر دو نبي جليل آفت عامه و کذبه تامه و هفوه طامه‌ست چه هر گاه نبوت اينها ثابت باشد حالتی منتظره در ثبوت رياست عامه برای اين حضرات نیست پس نفي آن در حقیقت نفي نبوت ايشانست زیرا که معنای نبوت همینست که حق تعالی شخص معصوم را برای هدایت خلق مبعوث سازد و اطاعت او در جميع امور دین و دنيا لازم و واجب گرداند و همینست معنای رياست عامه لا غير و شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در ازاله الخفا گفته و از لوازم خلافت خاصه آنست که خليفه افضل امّت باشد در زمان خلافت خود عقولا و نقلـاـ از آنجهـتـ کـهـ درـ نـکـتهـ اـولـیـ تـقـرـيرـ کـرـدـیـمـ کـهـ چـونـ خـلـافـتـ ظـاهـرـهـ هـمـدوـشـ خـلـافـتـ حـقـيقـتـ باـشـدـ وضعـ شـيءـ درـ

محل خود ثابت گردد لیکن اینجا نکته باید شناخت که غیر خدا اخض خواص ریاست خواص را لائق نیست پس خلافت او مطلق نباشد و نصب او غیر افضل حکم رخصت دارد به نسبت عزیمت و رخصت خالی از ضعفی نیست و مورد مدح مطلق نمی‌تواند شد و از آنجهت که در خلافت خاصه تمکین دین مرتضی من کل وجه مطلوبست و آن بغیر استخلاف افضل صورت نمی‌بندد چنانکه

حضرت مرتضی نزدیک استخلاف حضرت امام حسن فرمود
ان یرد اللہ بالناس خیرا فسيجمعهم بعدى على خيرهم رواه الحاکم

بخلاف خلافت عامه که آنجا تمکین دین مرتضی من وجه دون وجه مطلوبست لا من کل الوجوه و از ان جهت که خلافت خاصه
مقیسست بر نبوت زیرا که در حدیث آمده

خلافه على منهاج النبوة
و نیز آمده

یکون نبوة و رحمة ثم خلافة و رحمة

و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا و ظاهرها و باطنها پس چنانکه استنباء شخصی دلالت می‌کند بر افضلیت وی بر امت تا قبح از مستتبی جل ذکره مرتفع گردد همچنان استخلاف شخصی بر امت دلالت می‌کند بر افضلیت وی بر امت انتهی ازین عبارت ظاهرست که در نبوت ریاست عامه در دین و دنیا ظاهرها و باطنها متحققت و بسبب همین ریاست عامه استنباء شخصی دلالت بر افضلیت وی می‌کند تا قبح از مستتبی مرتفع گردد و نبوت در ریاست عامه اصلست و خلافت فرع آن پس هر گاه نبوت حضرت زکریا و حضرت یحیی ثابتست ریاست عامه نیز برای این حضرات متحقق باشد و نفی ریاست عامه ازیشان معاذ اللہ نفی نبوت ازیشانست پس مخاطب با حیا بنفی ریاست عامه از حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهم السلام معاذ اللہ نفی نبوت ازیشان کرده و او کمال حسن اسلام و اعتقاد و نهایت انهماک در حیازت صلاح و رشاد داده و نیز ولی اللہ در ازالۃ الخفا گفته و معنی حقیقت خلافت خاصه وقتی واضح گردد که حقیقت تشریع را اولاً دانسته شود بعد از ان حقیقت نبوت را زیرا که خلافت خاصه نمونه نبوتست و تشبہست باو پس لابد می‌باید که نکته چند بنویسم و بعد بیان دو نکته گفته نکته ثالثه خلافت ظهری دارد و بطنی ظهر خلافت سلطنت و فرمانرواییست برای اقامت دین و بطن آن تشبہست با پیغمبر در اوصافی که به پیغمبری دارد پس نبوت آنست که اراده الهیه متعلق بصلاح عالم و کبت مفسدین و کفار و ترویج شریعت در ضمن افعال و اقوال پیغمبر و خلافت آنست که شود اراده الهیه به تکمیل افعال پیغمبر و ضبط اقوال و اشاعت نور او و غلبه دین او در ضمن قیام شخصی از امت بخلافت پیغمبر و داعیه اعلاء دین پیغمبر در خاطر شخصی ریزنده و از آنجا منعکس شود بسائر امت و این عزیز از قوت عاقله و قوت عامله نسبتی دارد با نفس پیغمبر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۰

پس محدث باشد و فراست او موافق وحی افتند و انواع کرامات و مقامات که بان کمال نفس او باعتبار قوت عامله شناخته شود و درین عزیز موجود باشد و لا بد صورت خلیفه می‌باید که موافق باشد با صورت پیغمبر اگر پیغمبری باد شاه است خلیفه لا محاله باش شاه خواهد بود و اگر حبرست و زاهد لا بد خلیفه بهمان صفت خواهد بود در پیغمبر خصوص صورت از پیغمبری خارجست و در خلیفه خصوص صورت داخل خلافتست که بمشابهت صورت و معنی هر دو استحقاق نام خلیفه پیدا کرده است انتهی ازین عبارت ظاهرست که معنای نبوت آنست که اراده الهیه متعلق شود بصلاح عالم و کبت مفسدین و کفار و ترویج شریعت در ضمن افعال و اقوال پیغمبر پس کار نبی اصلاح عالم و کبت مفسدین و کفار و ترویج شریعت باشد و این عین ریاست عامه است پس کمال عجیبست که مخاطب با وصف دعوی ریاست اسلام چگونه بنفی ریاست عام نفی ثبوت از حضرت زکریا و یحیی علیهم السلام نموده راه مخالفت صریح با افادات والد علام خود پیموده نهایت علو مقام خدام عالی احتشام خود در تعظیم و تمجیل انبیای کرام

عليهم الصَّلوةُ وَ السَّلَامُ ظاهِرٌ نَمُودَهُ وَ نَيْزٌ ولِيَ اللَّهُ درِ ازالَّةِ الْخَفَافَ كَفْتَهُ نَكْتَهُ چهارم آنچه تقریر کردیم معنی خلیفه خاص پیغمبر بود مطلقاً الحال می خواهیم که بیان کنیم خلیفه خاص پیغمبر ما صلی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بحسب صورت بچه اوصاف می باید که متصف باشد بدانکه پیغمبر ما صلی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ افضل انبیا بود و شریعت او افضل شرائع الهیه و کتاب نازل بروی افضل کتب سماویه پیغمبران گاهی بصورت بادشاهان بروز می کردند مانند حضرت و داود و سلیمان عليهما السلام و گاهی بصورت احبار مانند حضرت زکریا عليه السلام و گاهی بصورت زهاد مانند حضرت یونس و حضرت یحییٰ عليهما السلام و در هر صورتی خدای تعالیٰ ایشان را جاهی و غلبی و عزتی کرامت می فرمود و امت را توفیق انقیاد و عطا می نمودن غلبی و ان انقیاد بمنزله بدن لحمی انسان می بود و عنایت الهی در میان آن بمنزله نفس ناطقه چنانکه بدن آشیانه نفس می باشد صورت این غلبی و عزت و جاه و آن انقیاد قوم و نیایش ایشان بدن نبوتست و عنایت الهی و فتح غیبی که إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيُفْرَّ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ روح نبوت گویا حقیقت نبوت در پس پرده حرکت می فرماید مانند ظهور حرکت باو در ضمن حرکت شیر و ما هی که از ثواب می سازند ما همه شیران ولی شیر علم جنبشش از باد باشد دمدم ظهور نبوت بهترین پیغمبران جمع بود در بادشاهی و حبریت و زهد الخ ازین عبارت ظاهرست که حضرت زکریا و حضرت یحییٰ اگر چه بصورت بادشاهان نبودند لکن حق تعالیٰ حضرت زکریا را در صورت حبریت و حضرت یحییٰ را در صورت زهدهم جاهی و غلبی و عزتی کرامت فرموده بود مثل جاه و غلبی و عزت حضرت داود و سلیمان و امت را توفیق انقیاد ایشان حاصل بود و این انقیاد بمنزله بدن لحمی انسان بود و عنایت الهی دریشان بمنزله نفس ناطقه و غلبی و عزت و جاه این حضرات و انقیاد قوم و نیایش ایشان بدن نبوت بوده و عنایت الهی و فتح غیبی روح نبوت پس کمال حیرتست که مخاطب عالی مقام افاده والد علام خود هم در ازالَّةِ الْخَفَافَ که در مدح و اطراح آن مبالغه و ابرام فرموده بنظر بصیرت ندیده رجم بالغیب نفی ریاست عامه از حضرت زکریا و یحییٰ می نماید حال آنکه ثبوت ریاست عامه برای حضرت زکریا و حضرت یحییٰ عليهما السلام ازین افاده والدش نهایت ظاهرست چه هر گاه امت منقاد ایشان باشند ایشان بلا شبه رئيس عام باشند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۱

ولنعم ما افاد صاحب الحجج الباهرة طاب ثراه في هذا المقام حيث قال ونבודن حضرت زکریا و حضرت یحییٰ عليهما السلام صاحب ریاست عامه نیز ظاهر البطلان است چه رئيس عام عبارت از کسی است که اطاعت او در جميع امور دینی و دنیوی بحکم الهی فرض باشد و بی شببه که آن هر دو پیغمبر بزرگوار صلوات اللَّهُ عَلَيْهِمَا چنین بوده‌اند و تسلط بعضی از جباره در زمان ایشان نقصی برپاست عامه ایشان نمی‌رساند در زمان حضرت سید البشر نیز جمعی از سلاطین کفار هر قل و پرویز و امثال‌همها و خواقین مؤمنین مثل نجاشی و غیره تسلط می‌داشتند با این همه هیچکس از مسلمین انکار عموم ریاست آن حضرت صلی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ نمی‌کند قوله بلکه حضرت شمویل که در زمان ایشان طالوت بنض الهی ریاست عام داشت اقول تهويل مخاطب نیل بذکر نمودن ریاست عامه طالوت در زمان حضرت شمویل محض تلمیع و تسویل و صرف تخدیع و تضليل است زیرا که سابقاً بحمد اللَّه تعالیٰ او در منهج اول دانستی که اولاً حصول ریاست عامه برای طالوت متفق علیه اهل سنت نیست بلکه مجاهد که از کبرای مفسرین و اساطین دین ایشانست در تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا

افاده نموده که طالوت امیر جیش بوده پس بنا بر این افاده ثابت می شود که منتهای ریاست طالوت نفذ حکم بر جنود و لشکریان بنی اسرائیل بود و بس و ثانیاً علی تقدیر عموم الریاسة از افادات محققین ستیه چنان ظاهر می شود که طالوت در بنی اسرائیل بنیابت و خلافت حضرت شمویل حکمرانی می کرد و در اصل فرمانروای حقیقی حضرت شمویل بود کما صرح به غیر واحد منهم و منهم والد المخاطب فی ازالَّةِ الْخَفَافَ پس بحمد اللَّه تعالیٰ علی کلا التقديرين انفکاک ریاست عامه از احباب الخلق الى اللَّه ثابت نشد و صیاح و عویل مخاطب جلیل بذکر طالوت و حضرت شمویل نفعی بحضرتش نبخشید قوله و نیز محتمل است که ابو بکر در مدینه منوره حاضر نباشد اقول این کلام جالب ملام که مخاطب قمّام بتقلید کابلی خلیع الزمام بر زبان آورده مردود است بچند وجه اوّل

آنکه بر ارباب فهم و شعور در کمال وضوح و ظهورست که حضور ابو الشور در مدینه منوره دار السرور صلا نفیا و اثباتاً دخلی در تمامیت استدلال و احتجاج اهل حق ندارد و بوجه من الوجوه آن را تعلقی و ارتباطی بان نیست زیرا کهمناط استدلال لفظ احبت خلقک إلیک و الى ست و آن دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع حاضرین و غائین و سابقین و لا-حقین و هر کسی که داخل خلقت احبت الى الله و الى الرسول بود غائب بودن ابو بکر مستلزم خروج او از خلق و ولوچ در غیر مخلوقات نمی تواند شد آری اگر ابو بکر غائب می بود و هم عمر و هم عثمان و می فرمود اللهم ائتنی باحبت من حضر الان و فی المدینة إلیک و الى او یما ثله در این صورت مخاطب با کمال تخیل عود فائدہ بحال پر اختلال خود می کرد بالجمله اخراج رئیس الخوارج از مدینه کافی نیست فکر اخراج او بلکه ثانی و ثالث هم از جمله خلق باید نمود و بعد از ان هوس قبح در استدلال و احتجاج اهل حق در سر باید داشت و ظاهرست که اگر ثلاثة از مصدق خلق هم خارج شوند باز هم در صحّت استدلال و احتجاج اهل حق قصوري و فتوری راه نمی یابد که اخراج اینها از خلق نمی تواند شد مگر باین سبب که کارهایی که ایشان کردند کار هیچ مخلوقی از مخلوقات نبود پس ایشان قابلیت اطلاق خلق خصوصاً خلق مضاف بسوی خالق نداشتند فلیضْحُوكوا قَلِيلًا وَ لَيْكُوا كَثِيرًا

دوم آنکه دلیل پس قاطع و برهان پس ساطع بر ابطال این احتمال کثیر الاختلال و اعتلال صریح الامهال و الاغفال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۲

آنست که سابق از روایت ابو یعلی در مسند ظاهر شده که هر گاه جناب رسالت ماب صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم ائتنی باحبت خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطعام حضرت حمیرا او خدا در خواست کرد که مصدق این دعا پدر او را گرداند و حفشه درخواست کرد که حق تعالی مصدق این دعا پدر او را نماید پس اگر اول و ثانی از مدینه خارج و در جمله خوارج والج بودند و دعا خاص بحاضرین بوده چرا این هر دو معظمه و مکرّمه به آنهمه فهم و فراست و عقل و کیاست و حدس و فطانت و ذکا و رزانت این درخواست لا طائل و هوس لا حاصل در سر کردند و کمال بعد خود از دقیقه رشیقه که مخاطب افاده کرده ظاهر نموده خود را در زمرة سفیهات نافهم و بليفات بی سهم و جاهلات بی ادراک و شعور و ذاهلات غیر ممیزات بین الصحيح المقبول والباطل المهجور داخل ساختند پس هر چند کابلی و مخاطب وحید باختراع و ابتداع احتمال غیبت حسب ظاهر کمال حمایت خلقا نمودند و داد جان نشاری و وفاداری با ظهار نهایت تعمق و تنطع و تکیس و تحذق دادند لکن در حقیقت عائشه طائشه ملفوظه و حفشه مرفوضه غیر محظوظه را بحضوریض کمال توهین و تهجهین و از را و تحقیر و تانیب و تعییر انداختند و این هر دو مخدّره مکرّمه را باقصی الغایات رسو و خجل و نادان و حیران مثل خرد گل ساختند سوم آنکه چون مخاطب خرق احتمالات باطله و اختراع اعترافات بارده بتقلید خواجه کابلی بر خود لازم کرده و از تصفّح کتب خویش بالکل اعراض ورزیده بلکه گویا قسم یاد کرده که کلام خود را با احادیث و کلام علمای خویش مطابق نباید ساخت در اینجا هم رجمابالغیب احتمال نبودن ابو بکر در مدینه اختراع فرموده و اصلاً نظر بر طرق این حدیث نفرموده حال آنکه سابق شنیدی که ابو یعلی در مسند خود گفته

ثنا الحسن بن حمّاد الورّاق ثنا مسهر بن عبد الملك بن سلح ثقة ثنا عيسى بن عمر عن اسماعيل السّدّي عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان عنده طائر فقال اللهم ائتنی باحبت خلقک یاکل معی من هذا الطّير فجاء ابو بکر فرّده ثم جاء عثمان فرّده ثم جاء علی فاذن له

و نسائی در رساله مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مشهورست بخصوص می فرماید

خبرنی ذکریا بن یحیی قال ثنا الحسن بن حمّاد قال ثنا مسهر بن عبد الملك ثنا عيسى بن عمر عن السیدی عن انس بن مالک ان النبي صلی الله علیه وسلم کان عنده طائر فقال اللهم ائتنی باحبت خلقک یاکل معی من هذا الطّير فجاء ابو بکر فرّده ثم جاء عمر فرّده ثم جاء علی فاذن له

و ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در هدایة السعدا گفته و فی النسائی باسناد صحيح عن انس بن مالک لما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا الحديث فجاء ابو بکر فردہ فجاء عمر فردہ ثم جاء علی فاذن له و اکل معه

پس لله الحمد و لله که از این حديث شریف این احتمال بین الاختلال که مخاطب بتقلید کابلی بر آورده بود و آن را مایه تفصیی از اشکال و اعصار پنداشته حیله جان بسلامت بردن از ظهور مفضولیت شیخین انگاشته باطل گردید و از هم پاشید زیرا که از ان ظاهر شد که جناب سرور کائنات صلی الله علیه و الله و سلم هر گاه از درگاه الهی درخواست که احبت خلق بسوی او فرستد و از مساوی اتفاقات اقل ورود نمود او را آن حضرت مردود نمود و همچنین ثانی را که باثر اوّل آمد تالی او در مردودیت فرمود و بنابر روایت ابو علی چون بعد ثانی ثالث در رسید او را هم بکره خاسره ارجاع کرد و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد آن جناب را اذن داد و در اینجا قادری با تدبیر کار باید کرده باندک تامل باید دریافت که اگر الحال هم از واقعه طیر افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۳

ثابت نشود مقام آنست که گریان اهل انصاف تا بدامن چاک گردد و سرها حواله سنگ گردد چه قطع نظر ازین که جناب امیر المؤمنین علیه السلام درین واقعه مصدق احبت الخلق گردیده این معامله که در مردود نمودن هر دو مقتدای سنتیه بلکه هر سه پیشوای این فرقه سنیه و ماذون فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد چه کم است که احتیاج بدلیلی دیگر افتاد سبحان الله در اثبات افضلیت مردود اوّل بچه هفوایت که دست نزند و در اثبات افضلیت جناب مرتضوی چنین دلائل صریحه قبول نکنند بالجمله بعد ملاحظه این روایت احتمال خارج بودن ابو بکر از مدینه بنهايت مرتبه بطلان رسید و ظاهر شد که اگر چه شاه صاحب در باب المکائد بسبب تصنیف نمودن نسائی خصائص را افتخار تمام آغاز نهادند و آن را مثبت ولای اهل نحله خود با اهليت علیهم السلام دانستند و در رساله اصول حديث نیز آن را در کتب مناقب ذکر کردند لکن درین مقام بابدای این احتمال غریب مخالفت صریحه با روایت مرویه آن فرمودند و درین مقام نسبت بمخاطب قمقام که از ولای باب مدینه العلم علیه السلام خارج شده و احتمالست یکی آنکه حضرتش با آن همه افتخار بتصنیف خصائص بمالحظه روایت طیر که در ان مرویست مستسعد و مشرف نشده باشد دیگر آنکه دیده و دانسته از مودای آن انحراف و عدول و نکوص و نکول فرموده باشد و هر چند احتمال اول نظر بقرائن عایده اقواست لکن درین احتمال آخر ارباب بصائر نحیف را مورد طعن و لوم نمی توانند فرمود زیرا که قطع نظر از دیگر تعامی های شاه صاحب سابق در وجه صدم ظاهر شد که هر گاه مسائل از جنابشان در باب همین روایت طیر که در خصائص واردست سؤال کرد چون دیدند که سبب مسروبر بودن حواله بخصائص نسائی ابواب انکار و جحود مغلق و مسدودست ناچار بمزيد حمایت حمای شیخین عظیم المقام ادعای ادھام برای سدی موثق اکابر اعلام فرمودند و خویش را بابداع تاویل غیر جمیل بل تسویل ضئیل مصدق یُحرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ*

وانمودند چهارم آنکه اگر حصول نفعی بمخاطب ازین تاویل تسليم هم کرده شود نفعش تمام نمی شود تا وقتی که احتمال خارج بودن عمر و عثمان هم از مدینه باید کرد و آن هم در وقایع متعدده چه از احادیث تعدد قضیه طیر ظاهر می شود و لغایت عجیبست که اصحاب ثلاثة از مدینه خارج شده باشند و آن هم بمرات عدیده و کسی از اصحاب سیر که نهايیت اهتمام و اعتنا بضبط احوال صحابه خصوصا ثلاثة دارند اصلا نقل نکنند و عدم نقل دلیل عدم وقوعست چنانچه ابن تیمیه در منهاج جابجا باین دلیل تمکن جسته و نصر الله کابلی که بغایت پهن چشمیست در صواعق ادعا نموده که محتملست که هر سه خلفا در مدینه حاضر نباشند حيث قال و يتحمل ان يكون الخلفاء غير حاضرين في المدينة و الكلام يشمل الحاضرين فيها دون غيرهم و دون اثبات حضورهم خرط القتاد انتهی و چونکه مخاطب این احتمال را بغایت مستبعد بلکه باطل دانسته از ذکر آن شرم کرده صرف بر ذکر احتمال نبودن ابو

بکر در مدینه اکتفا نموده و هر گاه باعتراف خواجه کابلی کلام جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم شامل جمیع حاضرین مدینه بود و حضور شیخین بلکه عثمان نیز بدلالی ساطعه و براهین قاطعه ثابتست پس احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام به نسبت شیخین و عثمان ثابت شد و الحمد لله علی ذلک حمداً جزیلاً محتاج نماند که حضرات اهل سنت در باب خروج شیخین از مدینه منوره تهافت و تنافض عجیب و تناکر و تنافر غریب که یاد از رقص جمل می دید ظاهر می سازند که گاهی عدم خروج ایشان را از مدینه چندان لازم و واجب و ضروری و متحتم می گردانند که اماتت شوکت نقیصت عدم تولیت اعمال از جانب رسول رب متعال صلی اللہ علیہ و آله خیر آل که هر دو

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۴

بزرگ از تولیت اعمال محروم بودند و دیگر صحابه را از ان حظی بوده چه جا نفس رسول باین حیله می خواهند که العیاذ بالله جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم که در هر امر جزئی و کلی مؤید بتأیید الهی بوده مفتاق و محتاج رای خداج ابن هر دو بزرگ بوده و در حالی از احوال مستغنى و بی نیاز از شیخین ممتاز نبوده باین سبب اینها را گاهی بیرون مدینه نفرستاده و ایشان را؟؟ متولی عمل نساخته و هر گاه حدیث طیر را می شوند این افاده بدیعه را که از ان صراحة عدم جواز خروج شیخین از مدینه ظاهرست بغلت زده بمجرد احتمال تجویز عروج اینها بر معارج خروج از مدینه می نمایند تا باین حیله خارجه از دائره متنانت شیخین از امکان مصدقیت دعای نبوی خارج شوند و احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ازیشان بزعع اینها ثابت نشود و نمی دانند که خود انفصال شیخین را محال و باب این احتمال مسدود و حیله خروج را خارج از احاطه جواز و در ممتنعات معدود ساخته اند پس چگونه غفلت ازین افاده فرموده دست بدامان این احتمال سراسر اختلال می اندازند و شیخین را بعد آن همه تعظیم و تکریم و اجلال با خراج و ابعاد و اقصا بی قدر و بی وقوع و طفیف الوزن و خفیف المرتبه می سازند ع ما هکذا نورد یا سعد الابل قوله و دعا خاصی بحاضرین بود نه بغانین اقول مخاطب عمده المکابرین رئیس القاصرین بعد ذکر احتمال عدم حضور افضل الجائزین ادعای اختصاص دعا بحاضرین ذکر فرموده و دلیلی که بر ان ذکر کرده ضحکه ضاحکین و لعبه لاعین و مخدوش و موهون و نهایت غیر متینست چه بنای آن بر عدم جواز طلب خرق در غیر وقت تحدى کفارست و بطلان آن بغايت هويدا و آشکار و نیز کسی ادعای اختصاص دعای نبوی بغانین نکرده و نه کسی از اهل عقل و فهم شیعی باشد یا سئی این توهم را قابل التفات تواند دانست پس نفی آن بقول خود نه به غائین نهایت بعيد از بلاغت و رشاقت بیان مخاطب فطینست فاستبصر و لا تکن مِنَ الْغَافِلِينَ

الذاهلين آری اگر می گفت که دعا خاص بحاضرین بود نه شامل غائین ازین ایراد مصون و کلامش باین اعتراض غیر مقوون می بود قوله بدلیل این

قول اللہم اثنى

اقول اگر می گفت که بدلیل این اخضر می بود کما لا یخفی علی من له ذوق سلیم و هذا التطويل غریب ممن یدعی التمیز و الفهم لمستعمل ۹۹ و یرمی کلمات علی علیه السلام بما ینبو عنه الاسماع لوهمه السقیم قوله زیرا که غائب را از مسافت دور آوردن درین یک لمحه که مجلس اکل و شرب بود بطريق خرق عادت متصورست اقول لفظ یک لمحه لامحست به آنکه مطلوب آوردن مدعو در یک لمحه بود حال آنکه این تخصیص از لفظی از الفاظ حدیث شریف ظاهر نیست خداوندا که مخاطب فصیح اللسان مليح الیان این قصر بی بنیان تخصیص یک لمحه از کدام تصريح یا تلمیح حدیث شریف استفاده کرده آری غرض او ذکر اموریست که نزد او ادخل عند العوام فی ابطال غرض اهل الحق الکرام باشد و اول وهله ناظر غیر متذمّر را در شبه و ریب و زلل و عیب اندازد گو در آخر عند المتأمّلين و المستبصرين ملازمان او را مستحق طعن و ملام و عذل و الزام گرداند و نیز اگر تخصیص یک لمحه از حدیث نزد او مستفادست پس تجشم مؤنت ایجاد احتمال غیبت ابو بکر از مدینه چرا نموده دائره بحث و منع را وسیعتر گردانیده اکتفا بر ذکر احتمال بعد ابو بکر از مجلس اکل بمسافتی که آمدن از آنجا در یک لمحه بغیر خرق عادت متصور نباشد چرا نموده

تا از تکلف اختراع این احتمال کثیر الاختلال که در بادی نظر فضلا عن الامان نهایت شناعت و غرابت و رکاکت آن ظاهر می شود و محفوظ و بنظر کمال استحقار و استنکار اولی الابصار در ذکر چنین تعلل دور از کار ملحوظ نمی شد قوله و انبیا خرق عادت از حق تعالی طلب نمی کنند مگر در وقت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۵

تحدى با کفار اقوال مخاطب با افادات بخرق عادت این فقره عظيمة المفاخرة و امثال آن از کلمات جائزه باهره بر خرافات و جزافات خاسره کابلی فخر الاشاعرة الحائزه افزوده و در مقام تحدى اهل حق قصب السبق بر اوائل و اواخر در تشدق و تحديق و تنطع و تهۆک ربوه نهايت عجبست که شاه صاحب با وصف رسوخ قدم در علم باطن حالات حضرات صوفيه هم درین مقام فراموش کردند و ندریافتند که این حضرات عالي تبار بی تحدى باکفار امور غریبه خرق عادت و انواع عجیبه کرامت برای خود و برای اسلاف خود ثابت نموده و خلفا عن سلف بنقل و اثبات آن در حسن عقیده معتقدین خود افزوده بلکه درین باب من غیر مراقبه چنان در گردداب جهل يا تجاهل سر فرو بردهاند که مزخرفات طهیه و خزعبلات واهیه را نیز کرامات عظیمه و مناقب جسمیه شمرده كما لا يخفى على من طالع كتاب لواحق الانوار وغيره من الكتب والاسفار المؤلفة فى احوال المشايخ الكبار المعجبة لاهل النقد والاستبصار و ظاهرست که هر گاه صوفیه بی تحدى باکفار بکرات و مرات خرق عادت از خالق کائنات خواتمه باشند و بسبب آن کرامات عجیبه و غریبه خود را ظاهر نموده اگر انبیا که بهزاران هزار مرتبه ازیشان افضل اند خرق عادت از خدا طلب کنند کدام مانعست بار إلها مگر آنکه اهل سنت بر سر مباہت؟؟ صریحه رسیده افاده کنند که هر گز مشايخ صوفیه از حق تعالی خرق عادت طلب نمی کنند بلکه بی استکانت از حق سبحانه و تعالی امور خارقه عادت ظاهر می نمایند و لكن حينئذ يتسع الخرق على الراقب ومعاند حاقد شانی اعنی ابن تیمیه حرانی بمزید عداوت با وصی سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات در اثبات کرامات و خرق عادات برای آحاد ناس چنان خلیع العذر رفته که قابل تماسی اولی الابصارست چنانچه در منهاج الاعوجاج بجواب قصه ثعبان که جناب علامه حلی اعلى الله مقامه آن را باین الفاظ وارد فرموده

روی جماعة اهل السیر بان عليا كان يخطب على منبر الكوفة فظهر ثعبان فرقى المنبر و خاف الناس و أرادوا قتلة فمنعهم فخاطبه ثم نزل فسال الناس عنه فقال انه حاكم الجن التبست عليه قضية فاوضحتها له و كان اهل الكوفة يسمون الباب الذى دخل فيه باب الثعبان فاراد بنو أمية اطفاء هذه الفضيلة فصبوا على ذلك الباب قتلى مدة طولية حتى سمي بباب القتلى

والجواب انه لا- ريب ان من دون على بكثير تحتاج الجن إليه و تستفيته و تسأله و هذا معلوم قدیما و حدیثا فان كان هذا قد وقع فقدره اجل من ذلك و هذا من ادنی فضائل من هو دون على و ان لم يكن وقع لم ينقص فضلہ بذلك و آنما يحتاج ان یثبت فضیلہ على بمثل هذه الامور من يكون مجانبا منها فاما من باشر اهل الخیر و الذين لهم اعظم من هذه الخوارق او رای من نفسه ما هو اعظم من هذه الخوارق لم تكن هذه مما توجب ان يفضل بها عليا و نحن لو ذكرنا ما باشرناه من هذا الجنس مما هو اعظم من ذلك لذکرنا شيئا كثيرا و نحن نعلم ان من هو دون على بكثير من الصیحابة خیر متأنی بکثیر فكيف يمكن مع هذا ان يجعل مثل هذا حجۃ على فضیلہ على الواحد متأنی فضلا عن أبي بكر و عمر و لكن الرافضة اجهلهم و ظلمهم و بعدهم عن طريق اولیاء الله ليس لهم من کرامات الأولياء المتقين ما یعتد به فهم لا فلا سهم منها إذا سمعوا شيئا من خوارق العادات عظمه تعظیم المفلس لا قليل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۶

من النقد و الجائع للكسرة من الخير و الرافضة لفروط جهلهم و بعدهم عن ولایة الله و تقواه ليس لهم نصيب کثیر من کرامات الأولياء فإذا سمعوا مثل هذا عن على ظنوا ان هذا لا يكون الا لافضل الخلق و ليس الامر كذلك بل هذه الخوارق المذکورة و ما هو اعظم منها يكون لخلق کثیر من امیة محمد المعتبرین بان ابا بکر و عمر و عثمان و علیا خیر منهم الذين يتولون الجميع و يحبونهم و يقدّمون من قدم الله و رسوله لا سیما الذين یعرفون قدر الصیدق و یقدّمونه فانه اخص هذه الامیة بولایة الله و تقواه و الليب یعرف ذلك

بطرق اما ان يطالع الكتب المصنفة في اخبار الصالحين و كرامات الاولياء مثل كتاب اين أبي الدنيا و كتاب الخلال و كتاب اللالكائي و غيرهم و مثل ما يوجد من ذلك في اخبار الصالحين مثل كتاب الحليلة لابي نعيم و صفوۃ الصیفونہ و غير ذلك و اما ان يكون قد باشر من رأى منه ذلك و اما ان يخبره بذلك من هو عنده صادق فما زال الناس في كل عصر يقع لهم من ذلك شيء كثیر و يحكى ذلك بعضهم البعض و هذا كثیر في كثير من المسلمين و امّا ان يكون نفسه وقع له بعض ذلك و هذه جيوش أبي بكر و عمر و رعيتهما لهم من ذلك ما هو اعظم من ذلك مثل العلاء بن الحضرمي و عبوره على الماء كما تقدم ذكره فان هذا اعظم من نضوب الماء و مثل استسقاءه و تغيب قبره و مثل النفر الذين كلّهم البقر و كانوا جيش سعد بن أبي وقاص في وقعة القادسية و مثل نداء عمر يا سارية الجيل و هو بالمدينه و سارية بنهاوند و مثل شرب خالد بن الوليد للستم و مثل القاء أبي مسلم الخولاني في النار فصارت عليه بردا و سلاما لما القاه فيها الاسود العنسى المتتبى الكذاب و كان قد استولى على اليمن فلما امتنع ابو مسلم من الايمان به القاه في النار فجعلها الله عليه ردا و سلاما فخرج منها يمسح جبينه و غير ذلك مما يطول وصفه ازین عبارت سراسر هزل و خرافت که از اول تا باخر مملو از دعاوی بیدلیل و موضوعات سراپا تسویلست ظاهر و اشکار می شود که حسب مزعوم ابن تیمیه خرق عادت بر دست اکثر مردمست جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بکثرت واقع شده و در هر زمان این سلسله جاری مانده و از جمله طرق ثبوت این معنی مطالعه کتب مصنفه درین بابت و ابن تیمیه تمیلا از جمله کرامات ادعایه جیوش و رعیت أبي بكر و عمر ذکر قصص عدیده بمبیان آورده و هر چند بعد تجویز خرق عادت بر دست ادانی مسلمین بلا تحدى ادعای بیدلیل این معنی که انبیا خرق عادت از حق تعالی طلب نمی کنند به نهایت بطلان این ادعا خلجانی بخاطر باشد بشنوند که فاضل المعی سید باقر علیخان طاب گردید لکن اگر هنوز اولیای شاه صاحب را در بطلان این ادعا خلجانی بخاطر باشد بشنوند که فاضل المعی سید باقر علیخان طاب ثراه در حجج باهره بجوابش کلامی بس مسکت فرموده حيث قال که عدم طلب خرق عادت بخروقت تحدى مع الكفار نيز باطلست معجزات کثیره از حضرت خير البشر در غير وقت تحدى نيز بظهور رسیده بعد از ان احاديث رد شمس برای جناب امير المؤمنین عليه السلام و صحيح شدن آن جناب يوم خير ببركت بصاق مبارک آن سرور و نيز شفا يافتن آن جناب ببركت جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم بار دیگر از صواعق محرقه و خصائص نسائي و غير آن نقل نموده و بعد از ان می فرماید ازین قبیل اخبار بسیارست اگر احصای آن نموده آید کتابی علیحده تصنیف باید نمود پس ازین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۷

روايات صحیحه لائح گردید که ظهور خرق عادات از سرور کائنات علیه و آله افضل الصیلوات و التحیات بی تحدى مع الكفار نيز ظاهر می گردید انتهی کلامه الشریف قدس الله سره اللطیف حقیر می گوییم که ازینجا و امثال آن واضح می شود که شاه صاحب در رد دلائل اهل حق محض تکثیر سواد اجویه باطله و خلق تقریرات زائجه پیش نظر داشته از تفوه بهر رطب و یابس که خواسته استحیای نکرده‌اند تا آنکه چندان گسته مهار رفته‌اند که بر سر دفع واضحات و ثابتات رسیده انکار این قسم خرق عادات و ظهور معجزات که از آن سرور واقع شده آغاز نهادند و اصلا از اتجاه لوم و ملام نه ترسیدند که آخرها نوبت بکجا می‌رسد و بوقت مؤاخذه اهل حق چهار بر سر می‌افتد گو باین خرافات معتقدین و اولیا در اول و هله خوشدل شدند لیکن آخر ندیدند که انجام آن بکجا کشید و چه بلای عظیم بر سر رسید و جناب والد ماجد قدس الله نفسه در جواب ادعای عدم وقوع سؤال خرق عادت بی تحدى جوابی بس لطیف بطريق الزام که موجب نهایت ندامت اولیای شاه صاحبست افاده فرموده حيث قال اول ما می‌برسیم که دلیل این مقدمه چیست و بر تقدیر تسليم على سبیل التنزل می گوئیم که چنانکه نبودن ابو بکر در مدینه منوره در وقت دعا محتملست همچنین وقوع تحدى با کفار نيز محتملست انتهی قوله و الا جنگ و قتال و تهیه اسباب ظاهر نمی کردند و بخرق عادت کار خود از پیش می‌بردند اقول جناب شاه صاحب را باین تهور و تشدق و تنطع و تحذق و تعلم و تعمق و اظهار مزید منطبقت و ابداء نهایت معقولیت تا حال این هم مفهوم نشده که ایجاب جزی منافی سلب جزئی نیست پس اگر در بعض اوقات انبیا عليهم

السیلام استعمال اسباب ظاهر فرمودند از ان مداومت آن کی لازمت و اگر در بعض اوقات خرق عادت طلب نفرمودند از ان عدم جواز طلب خرق عادت کلیه لازم نمی آید و جنگ و جدال و تهیه اسباب مكافحة و نزال با ارباب کفر و ضلال بوجه من الوجوه دلالت بر عدم جواز طلب خرق عادت بغیر تحدى با ارباب ضلالت ندارد چه انبیا عليهم السیلام تابع مصالح ایزد منعام بودند بهر چه مامور شدند امثال آن فرمودند اگر چه این حضرات را رتبه جلیله استجابت دعوات و جواز طلب خرق عادات و اظهار معجزات باهارات فى جميع الاوقات سواء تحدى اهل الكفر والصلالات او لم يتحدى احدا من جماعة الجاحدين المنكرين للنبيات حاصل بوده مگر حق تعالى بسبب مصالح جمه و حکم مهمه ابتلا و اختبار و امتحان و تمیز اختيار از اشرار بنابر خرق عادت در جميع حالات و عامه اوقات نگذاشته در اکثر اوقات این حضرات را مامور بتعاطی اسباب ظاهريه و اعداد وسائل عاديه و استعمال ذرائع مرسومه و تهیه اسباب معلومه فرموده قوله و يتحمل ان يكون المراد بمن هو من احب الناس إليك اقول بر ارباب امعان و انعام مخفی و محتجب نیست که نحیف بعون الله المنعام قبل ازین مقام در مقام قلع و قمع تاویل اول مخاطب قمقام بسیاری از سواطع حجج بالغه و لوامع براهین دامغه بر احییت مطلقه جناب امیر المؤمنین عليه السیلام هم از ارشادات جناب سرور انام صلی الله عليه و آلہ الكرام و هم از تصریحات صحابه عالیمقام و هم از افادات صریحه علمای عظام اقامت نموده ام و پر ظاهرست که بعد ثبوت احییت مطلقه آن جناب هر تاویلی که درین باب باشد خود بخود باطل و مضمضحلست و حاجتی بسوی اظهار بطلان و هوان آن نیست خاصه این تاویل که بسیاری از ادلّه؟؟؟ بطلان آن را بالخصوص بكمال وضوح و ظهور رسانیده پس بنا بر این مناسب آن بود که درین مقام ناظر بصیر را حوالت بر همان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۸

دلائل نمایم و قلم حقائق رقم برد دیگر کلمات مخاطب بدیع السمات فرسایم لکن تنشیطا للخواطر بجواب همین تسویل صیل مخاطب نیل عرض می کنم که جناب مخاطب و مقتداشان کابلی و من تنفه بهذا التاویل العلیل با آن همه جان ثاری و وفاداری حضرت عتیق از افادات ائمه و اساطین خود را اثبات اتقى بودن او از آیه کریمه خبر بر نداشتند و بلا محابا در وادی تلمیع پا در هوا و محض کذب و افترا شتافتند مگر ندانی که اجله سنه لفظ اتقى را در آیه سیجّبَهَا الْأَنْقَى الَّذِي يُؤْتَى مَالَهُ يَتَرَكَّى له بگمان شان در حق ابو بکر وارد شده است صریح در اتقى بودن او از جمیع امت دانند قال ابن حجر فی الصواعق فی الآیات الدّاکه بزعمه علی فضل أبی بکر امّا الآیات فالاولی قوله تعالى وَ سَيِّجَبَهَا الْأَنْقَى الَّذِي يُؤْتَى مَالَهُ يَتَرَكَّى وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزِي إِلَّا ابْتِغَاءً وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَ لَسَوْفَ يَرْضَى قال ابن الجوزی اجمعوا علی انها نزلت فی أبی بکر فیها التّصریح بانه اتقى من سائر الامّه و الاتقى هو الاکرم عند الله لقوله تعالى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و الاکرم عند الله هو الافضل فیتیح انه افضل من بقیه الامّه پس هر گاه لفظ اتقى دلیل صریح باشد بر آنکه کسی که این آیه در حق او نازل شده اتفاقاست از سائر امت بال ریب و بلا شبهه و بلا امتراء لفظ احب نیز در حدیث طیر و لیل ۹۹

صریح خواهد بود بر آنکه جناب امیر المؤمنین عليه السیلام از جمیع امت احیست و تاویلات علیه و توجیهات ضئیله خواه بتقدیر من باشد خواه بغیر آن نهایت باطل و فاسد و نار و او مستحق غایت طعن و تشنج و تحقیر و ازراء خواهد بود واعجباه که لفظ الاتقى را نصّ صریح در اتقى بودن اول از جمیع امت دانند و لفظ احب الخلق را در احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شیخین و از جمیع خلق صریح ندانند با آنکه مؤید است بدیگر احادیث داله بر احییت آن جناب بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آلہ و سلم از جمیع خلق حال آنکه غایت لفظ اتقى نیست که صیغه افعل التفضیل است و پر ظاهرست که لفظ احب نیز صیغه تفضیل است پس درین هر دو لفظ جز تعصب و عناد کدام فارق است لله انصاف باید کرد و از اعتراض باید گذشت آری فارق بین آنست که دلالت حدیث طیر بر احییت از جمیع خلق بسوی خدا و رسول زیاده ترست باین سبب که در آن لفظ احب مضاف بسوی خلق است پس لفظ

احب خلقك إليك و التي زياذه تر صريحت از لفظ اتقى در احبيت آن جناب از جميع خلق پس اگر زيادت تصريح را مانع دلالت گردانند ناچار است که بمقابله چنین مکابره و معانده و دفع صراحة و بداهت چاره جز سکوت و صموم نیست و علاوه برین غرض اين حضرات ازین تخصيص جزين نیست که احبيت جناب امير المؤمنين عليه السلام از شيخين لازم نياید و حال آنکه در صورت تخصيص هم مطلوب ما از دست نمی روود و علو رتبه شيخين زياذه تر ظاهر می شود بيانش آنکه از روایت امام نسائی و ابو يعلى و غير آن ظاهر می شود که شيخين قبل تشريف آوري جناب امير المؤمنين عليه السلام آمده بودند لیکن باذن دخول مشرف نشدن پس معلوم شد که شيخين احب من بعض الخلق الى الله و رسوله هم نبودند يعني نسبت بعض خلق هم احب نبودند تا که مصدق قول جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آلہ و سلم می شدند و در صورت عدم تخصيص ناس صرف همین قدر ازین حدیث ثابت می شد که شيخين مصدق احب الخلق کلهم الى الله و رسوله نمی توانند شد يعني از جميع خلق احب الى الله و رسوله نباشد لیکن صاحب صواعق و تحفه از دانشمندی خودها از مصدق احب بعض الخلق هم خارج ساختند پس این تخصيص هیچ مضرنی بما نرسانند گو ازین حدیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۴۹

برین تقدیر احبيت جناب امير المؤمنين عليه السلام از بعض خلق ثابت خواهد شد لیکن تکریم شيخين بمرتبه نهايت از ان ظاهر است و احبيت جناب امير المؤمنين عليه السلام از جميع خلق بعد جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آلہ و سلم از احاديث عترت طاهره و دیگر احاديث ائمه سنتیه که بعض آن سابقاً گذشته ثابت است احبيت از شيخين ثابت کردن پيش نظر داشتیم و آن بحمد الله خود ثابت شد و هیچ خللی در ان راه نیافت و نیز روایات کثیره و احاديث شهیره دیگر در کتب معتبره و اسفار معتمده اهل سنت که بعض آن سابقاً مذکور شد وارد شده است که از ان بصراحت تمام احبيت جناب امير المؤمنين عليه السلام از شيخين ظاهر و باهر می شود پس حمل این حدیث بر صریح معنایش واجب و لازم باشد و احتمال تقدیر من صریح الفساد و البطلانست و جلال الدين سیوطی در اتفاقان گفته تنبیه قد علمت مما ذکر ان فرض المسئله فی لفظ له عموم اما آیه نزلت فی معین و لا عموم للفظها فانها تقصیر عليه قطعاً

کقوله تعالى وَسَيُجَبَّهَا الْأَنْتَقِي الَّذِي يُؤْتَى مَالَهُ يَتَرَكَّ

فانها نزلت فی أبي بكر الصدیق رضی الله عنه بالاجماع و قد استدل بها الامام فخر الدین الرازی مع قوله تعالى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَمُكُمْ

علی انه افضل الناس بعد رسول الله صلی الله عليه و سلم وهم من ظن ان الآیه عامیه فی كل من عمل عمله إجراء له على القاعدة و هذا غلط فان هذه الآیه ليس فيها صیغه عموم إذ الالف و اللام انما تفید العموم إذا كانت موصولة او معرفة في جمع زاد قوم او مفرد بشرط ان لا- يكون هناك عهد و اللام في الانتقى ليست موصولة لأنها لا توصل بافعال التفضيل اجماعا و الانتقى ليس جمعا بل هو مفرد و العهد موجود خصوصا مع ما تفیده صیغه افعل من التمييز و قطع المشاركه فبطل القول بالعموم و تعین القطع بالخصوص و القصر على من نزلت فيه رضی الله عنه این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه صیغه افعل افاده تمیز و قطع مشارکت می نماید و باب تعین قطع بخصوص و بطلان عموم بر ارباب الباب می کشاید پس هر گاه لفظ الانتقى که غير مضافت مفید تمیز و قطع مشارکت و مانع دخول غير در مدلول آن باشد و بسبب آن یقین حاصل شود بر آنکه مراد از اتقى غير شخص معین نمی تواند شد و غير واحد در مصدق آن ممکن الدخول نیست پس لفظ احب مضاف بسوی خلق معرف باللام بالاولی قطعا و حتما مفید تمیز و قاطع مشارکت غير و مانع دخول غير واحد در مدلول و مصدق آن قطعا و حتما خواهد بود پس احتمال تقدیر من که فاضل نحریر بتقلید کابلی غیر ذکر کرده دلیل کمال عربیت دانی آن علامه با تمیز است که از افاده افعل تمیز و قطع مشارکت را قطع نظر کرده داد کمال حسن فهم و تمیز داده در حقیقت در قدح و جرح دلیل افضلیت بکریه گشاده از قطع و یقین بمدلول حتمی کلام جناب سرور انام صلی الله عليه و آلہ و سلم بمراحل دورتر افتاده فلم یمیز الضار من النافع و لم یزيل الشهد الحالی من السُّم النافع و انحرف

عن القطع بالقطع و حرف الحديث تقليد المن هو معزول عن السمع و محتجب نماند که هر چند حضرات اهل سنت در استدلال بايه
سیّجَبِهَا الْأَتْقَى

بر افضلیت أبي بکر داد اسهاب و اطناب داده حسب مزعوم مشوم خویش برای افضلیت خالقه اوّل بنیادی بس قوى نهاده لکن بحمد الله تعالى بر ناظر افادات اهل حق کرام که در محل و مقام خود بتفصیل و تبیین تمام شده کالشمس فی رابعة التهار واضح و عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۰

آشکارست که جمله کلماتشان درین باب نهایت بی اصل و واهی بلکه موجب انواع خسار و تباہیست و فی الحقيقة اتقای ناس بعد جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نفس آن جناب بود می باشد و از جله دلائل صریحه و حجج صحیحه عین مطلبست آنچه عالم رباني سید علی همدانی در موذة القربی روایت فرموده عن الامام الباقر محمد بن علی عن آباءه علیهم السلام انه سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الناس فقال خيرها و اتقاها و افضلها و اقربها الى الجنة اقربها مني و لا فيكم اتقى ولا اقرب الا على بن أبي طالب

ازین روایت ظاهرست که جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرمود که خیر ناس و اتقايشان و افضلشان و اقربشان بجتن؟؟؟ کسیست که بسوی من اقرب باشد و در آخر بمزيد ایضاح حق و اظهار صدق بتصریح تمام ارشاد فرمود که در میان شما هیچ کسی اتقی و اقرب نیست مگر علی ابن أبي طالب پس بحمد الله تعالى کالشمس فی وسط السیماء ظاهر گردید که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را تمامی مردم بهتر و افضل و اتقی و اقرب الى الجنة و اقرب بسوی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و ادعای باطل اتقی بودن أبي بکر حسب ارشاد جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم قطعی البطلان و ادعای خیریت و افضلیت و اقربیت غیر جناب امیر المؤمنین علیه السلام در جميع صور شرعا و عرفا صریح الاختلال و الهوانست و هر گاه بتوفیق ایزد بر حق جل و علا ثابت شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام اتقای ناس و خیر و افضل و اقربشان بوده پس در ثبوت احییت مطلقه تامه آن جناب و بطلان تاویلات ثلاثة مخاطب عالی نصاب نزد ارباب احلام و الباب کدام محل اشتباہ و ارتیابست و الله الموفق للصواب قوله و این استعمال بسیار رائق و معروفست کما فی قولهم فلان اعقل الناس و افضلهم اقول آری تسویل و تلمیح در حضرات سنتیه بسیار رائق و ماده انکار و ابطال فضل وصی و حبیب رب متعال صلی الله علیه و آله ما تتبع النهر و اللیال در صدور این حضرات بائیج و افهاما اینها وقت سماع فضائل زاهره و مناقب باهره عترت طاهره مضطرب و مائج و بقول نقول و عقول اکابر فحوالشان در رد حقائق فروع و اصول دین رسول مقبول بائیج می گردد ناچار متهوسانه دست باین سو و آن سو می زنند و حضون صنیعه حق بمعاول کلیله تاویلات علیه می خواهند بر کنند؟؟؟ و فی تعجب من یحسد الشمس نورها و یجهد ان یاتی لها بضریب اولا می بایست که مخاطب از کلام معتمدی از معتمدان اهل عربیت ثابت کند که او در حق فلان گفته هو اعقل الناس و افضلهم و اراده کرده که هو من اعقل الناس و افضلهم و باز وجه حجیت قول آن معتمد بحیثیت که در تاویل حدیث بکار آید و باز محییت قول آن کس بمقابله اهل حق و باز وجه ضرورت جریان این تاویل درین حدیث شریف بیان کند انگاه دعوی او قابل التفات و جواب و لائق اعتنا و اصحغا و نقض و رد می بود و بدون طی این مراحل شاسعه و قطع این منازل متوجه محض تفوّه بمعرفیت و رواج این استعمال خداج کمال مکابره و لجاج و نهایت اعتساف و اعوجاج است و لكن دار عضال تدلیس و احتیال را چه علاج و هر گاه بحمد الله تعالى از بیان وهن و رکاکت و بطلان و سخافت تاویلات مخاطب رفع الدراجات فراغ حاصل آمد مناسب چنان می نماید که بعضی از هفوّات و خزعبلات سنتیه که هنگام شرح این حدیث دست پاچه شده بر زبان بشاعت ترجمان آورده‌اند نیز مذکور سازم و بااظهار خلل و زلل و تهافت و تساقط آن شعله جان سوز در خرمن

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۱

تسویلات و ثقولاتشان اندازم پس مخفی نماند که فضل الله توریشتی در شرح مصایح گفته و منه حدیث انس رضی الله عنه قال

كان عند النبي عليه السلام طير الحديث قلت نحن و ان كنا لا نجهل بحمد الله فضل على رضي الله عنه و قدمه و بلاءه و سوابقه و اختصاصه برسول الله صلى الله عليه و سلم بالقرابة القريبة و مواتاته اياه في الدين و نتمسك من حبه باقوى و اولى مما يدعوه الفالون فيه فلسنا نرى ان نضرب عن تقرير امثال هذه الاحاديث في نصابها صفحات لما نخشى فيها من تحريف الغالين و تاویل الجاهلين و اتحال المبطلين و هذا باب امرنا بمحافظته و حمى امرنا بالذب عنه فحقيقة علينا ان ننصر فيه الحق و نقدم فيه الصدق و هذا حديث يريش به المبتدع سهامه و يوصل به المتخل جناحه فيتخذه ذريعة الى الطعن في خلافة أبي بكر رضي الله عنه التي هي اول حكم اجمع عليه المسلمين في هذه الامة و اقوم عmad اقيم به الدين بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم فاقول و بالله التوفيق هذا الحديث لا يقاوم ما اوجب تقديم أبي بكر و القول بخيريته من الاخبار الصحاح منضما إليها اجماع الصحابة لمكان سنته فان فيه لاهل النقل مقلا ولا يجوز حمل امثاله على ما يخالف الاجماع لا سيما و الصحابي الذي يرويه منمن دخل في هذا الاجماع واستقام عليه مدة عمره و لم ينقل عنه خلافه فلو ثبت عنه هذا الحديث فالسبيل ان يأول على وجه لا ينقض عليه ما اعتقده و لا يخالف ما هو اصح منه متنا و استنادا و هو ان يقال يحمل قوله باحب خلقك على

ان المراد منه ائتي من هو من احب خلقك إليك فيشاركه فيه غيره و هم المفضلون باجماع الامة و هذا مثل قولهم فلان اعقل الناس و افضليهم اى من اعقولهم و افضليهم و مما يبين لك ان حمله على العموم غير جائز هو ان النبي صلى الله عليه و سلم من جملة خلق الله ولا- جائز ان يكون على احب الى الله منه فان قيل ذاك شيء عرف باصل الشرع قلت و الذي نحن فيه عرف ايضا بالنصوص الصحيحة و اجماع الامة فيؤول هذا الحديث على الوجه الذي ذكرناه او على انه أراد به احب خلقه إليه منبني عممه و ذويه وقد كان النبي صلى الله عليه و سلم يطلق القول و هو يريد تقييده و يعم به و هو يريد تخصيصه فيعرفه ذو الفهم بالنظر الى الحال او الوقت او الامر الذي هو فيه

ابطال تاویلات شارحان حدیث طیر

ازین عبارت ظاهر است که چون توربشتی این حدیث شریف را دلیل واضح بر افضليت جناب امیر المؤمنین عليه السلام و بطلان تقدم متغلبین بر آن جناب دیده به نهایت مرتبه مضطرب و بی حواس و پریشان گردیده و بمزيد درد جگر که ضبط آن نتوانست نمود بی محابا بسوی بوادی تلمیع و تسویل و تخدیع و تضليل دویده خرافاتی عجیب و جزافاتی غریب در تاویل و صرف این حدیث شریف از حقیقت خود چاویده بالجمله بر هر عاقل فطین ظاهر و مستینست که ادعای این معنی که در سند حدیث طیر اهل نقل را مقاالت و بسبب آن این حدیث مقاوم اخبار موجبه تقديم أبي بكر نمی تواند شد محض ادعای باطل و صرف تفویه عاطل است و بحمد الله تعالى قطع نظر از ثبوت تواتر و قطعیت این حدیث سابقاً بطرق عدیده صحیحه آن وارسیدی و تصريحات اکابر ائمه اعلام و تنصیصات اعظم اجله فخام بصحت آن بچشم حقیقت بین دیدی پس بعد این همه امور اگر کسی از ارباب ضلال ما؟؟ در سند ان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۲

کلام و مقال هم باشد بجبر نهایت؟؟ مردودیت و موهونیت خواهد رسید و عجبست ازین فاضل متبحر که با این همه تبحر هنوز این قدر هم نفهمیده که اخبار فرقه سنیه گو در صحت و ثبوت نزدشان با علی مدارج رسیده باشد نزد دیگران حجت نیست پس ذکر معارضت آن با حدیث طیر که متفق علیه فریقینست چه قدر دال بر سخافت عقل خواهد بود اما ادعای اجماع بر امامت أبي بكر پس از اغراط غرائبست و نهایت وهن و تثبت و تمسک با ان در کتب اهل حق کرام مثل تشیید المطاعن و غير آن بتفصیل تمام مسطور و مذکور و کار هیچ مؤمنی نیست که چنین اجماع بادی الاستثناء را بمعارض ارشاد صریح جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و

سلم گرداند و شقاق و خلاف آن جناب را بر مخالفت اجمع متهالکین اختیار کند اما دعوی این معنی که صحابی راوی این حديث در اجماع خلافت أبي بکر داخل بود و بر آن مدت عمر مستقیم ماند و خلاف آن ازو منقول نشد پس مردودست به اینکه روایت این حديث منحصر در انس نیست تا این ادعای توربشتی در حق او حظی از واقعیت داشته باشد بلکه ثابت است که دیگر صحابه مثل خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و ابو الطفیل و غیر ایشان نیز روایت این حديث کرده‌اند و ظاهر است که دخول جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس در اجماع خلافت أبي بکر در حیز منع و امتناع است و همچنین نه منقول بودن خلاف آن باطل محض است بلکه از دلائل بیشمار در محل خود ثابت شده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و دیگر بنی هاشم بلکه غیر ایشان نیز بموضع عدیده بطلان خلافت أبي بکر را مرارا بصراحت تمام آشکار کرده‌اند و سابقا از کتاب المعارف ابن قتیبه دانستی که ابو الطفیل از غلات رواض بوده پس چگونه توان گفت که او مدت عمر خود بر اجماع مستقیم بود و هر گاه حال بر چنین منوال باشد کدام کس می‌تواند گفت که معاذ الله حديث طیر مخالف عقیده جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و ابو الطفیل می‌باشد و از جمله مبطلات این مزعوم شوم آنست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در واقعه شوری بحديث طیر بر احقيقت خود بخلافت احتجاج فرموده و ارباب شوری که طلحه و زبیر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن أبي وقاص بودند جميعاً تسلیم آن نمودند و با وصف آن همه بواطن ردد و انکار حرفی در باب آن بر زبان نیاوردن پس اگر عيادا بالله این حديث منافي عقیده جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود چرا آن جناب آن را در معرض احتجاج بر احقيقت خود بخلافت بيان فرمود و چگونه ارباب شوری بر این احتجاج انکار نکردن و نگفتن که این حديث موافق عقیده شما نیست پس چرا آن را در معرض احتجاج می‌آرید و علاوه برین جناب امیر المؤمنین علیه السلام در واقعه شوری قبل از بيان فضائل و مناقب خود کما سبق بتصریح صريح ارشاد فرموده

بایع الناس ابا بکر و انا و الله اولی بالامر منه و احق فسمعت و اطعت مخافه ان يرجع الناس كفارا يضرب بعض بالسيف ثم بایع ابو بکر لعمر و انا و الله اولی بالامر منه فسمعت و اطعت مخافه ان يرجع الناس كفارا ثم انتم تريدون ان تبايعوا عثمان إذ لا اسمع ولا اطیع ان عمر جعلنى فى خمسة نفرانا سادسهم لا يعرف لى فضل فى الصلاح ولا يعرفونه لى كما نحن فيه شرع سواء و ايم الله لو اشاء ان اتكلم ثم لا يستطيع عربیهم ولا عجمیهم ولا المعاهد منهم ولا المشرك رد خصلة منها

پس بحمد الله تعالى از همین حديث شوری بتصریح تمام ظاهر شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام خویش را عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۳

از اول و ثانی و ثالث اولی و احق بخلافت و امامت می‌دانست و خلافت همه ایشان را نا جائز و ناصواب و امی نمود پس الحال هم اگر کسی ادعای مخالفت حديث طیر با عقیده آن جناب آغاز نهد عصیت و عناد و تعامی و لداد او را علاجی نیست و قطع نظر ازین همه اگر تسلیم هم کرده شود که روات حديث طیر همان کسان هستند که داخل در اجماع بودند و ازیشان مخالفت اجماع منقول نشده و جمله ایشان معتقد خلافت أبي بکر بودند پس چه لازمست که این حديث مروی ایشان را بر وجهی تاویل کنیم که منافي عقیده‌شان نباشد زیرا که بسا اوقات شخص بمصدق الحق يعلو ولا يعلى امر حق را با وصفی که معتقد آن نمی‌باشد ظاهر می‌کند و اگر این هم تسلیم کنیم که هیچ گاه شخصی کلام را خلاف عقیده خود نمی‌گوید پس می‌توان گفت که از جمله قائلین بخلافت أبي بکر کسانی که حديث طیر را روایت کرده‌اند آن را منافی عقیده خود نمی‌دانستند بلکه بر یکی از محامل بعيده و معانی غیر سدیده که نزد خودشان بسبب زیغ و اعوجاج خوب بنظر می‌آمد محمول می‌نمودند لکن چه لازم کرده است که شما هم بلحاظ این معنی مرتکب تاویل علیل شوید و بمزید عصیت کلام سرور انام علیه و آله الكرام آلاف التحیه و السلام را از ظاهر خود مصروف و بارتکاب این صنیع شنیع آن کلام حقائق نظام را بهخت و رکاکت موصوف کنید و با وصف قطع نظر ازین معنی هر کسی که ادنی بهره از عقل داشته باشد یا نبذی از افادات ائمه محققین و اساطین منقدین را بنظر آورده باشد نزدش بغايت وضوح

خواهد بود که صرف الفاظ شارع بسوی چیزهای که از ان الفاظ بافهم سبقت نمی کند از ظواهر آن بلا ضرورت شرعیه حرام محضست منادی در فیض القدیر در شرح حدیث
اتقوا الحديث عنی الا بما علمتم الحديث

گفته قال الغزالی و من الطامات صرف الفاظ الشارع عن ظاهرها الى امور لم تسبق منها الى الافهام کدادا الباطنة فان الصرف عن مقتضى ظواهرها من غير اعتقاد فيه بالنقل عن الشارع و بغير ضرورة تدعو إليه من دليل عقلی حرام ازین عبارت ظاهرست که حجۃ الاسلام سینه اعني غزالی بكمال صراحتا افاده فرموده که صرف الفاظ شارع از ظاهر آن بسوی اموری که از آن الفاظ بافهم سبقت نمی کند از طاماتست و داب باطنیه ملاحده می باشد و نیز افاده فرموده که صرف آن الفاظ از مقتضای ظواهر آن بی اعتقاد بنقل از شارع و بلا ضرورت داعیه از قبیل دلیل عقلی حرامست و پر روشنست که تاویل جمله

الله‌هم ایتنی باحّب خلقک

به اینکه مقصود از ان ایتنی بمن هو من احّب خلقک می باشد صراحتاً صرف از مقتضای ظاهر آنست و هرگز از جمله ایتنی باحّب خلقک ایتنی بمن هو من احّب خلقک

متبار الی الافهام نمی شود و هیچ اعتقادی بنقل از شارع هم درین باب بنظر نمی آید و ادعای ضرورت در نهایت بطلان و عین مصادره علی المطلوبست پس بحمد الله تعالى ظاهر شد که توربشتی و اتباع او که لب باین تاویل علیل گشوده‌اند جمله اتباع باطنیه لئام و ملاحده طغام مد نظر دارند و همت والا نهمت بر اصدار طامات عظام و ارتکاب امر محظوظ و حرام بر می گمارند اما گمان توربشتی که حدیث طیر مخالفست با چیزی که ان چیز این حدیث متنا و استناداً صحیح ترست پس محض دعوی نا مقبولست زیرا که بمراّت و کرّات بر زبان قلم حقائق رقم رفته که فضائل موضوعه و مناقب مصنوعه شیوخ سینه اوّلاً موهونیت و مطعونیت آن بر اصول خودشان واضح و آشکارست کما فصل فی کتاب شوارق النصوص و ثانياً اگر نزد اهل سنت باعلای مدارج صحت هم رسد نزد خصمیان کی قابلیت التفات پیدا خواهد کرد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۴

پس بحمد الله واضح گردید که ذکر آن بهرنج که باشد جالب نهایت افتضاحست و عجبست و نهایت عجب از تمهر و تجر؟؟؟
توربشتی که حضرتش را با وصف آنکه در بیان ضرورت تاویل و صرف این حدیث از ظاهر خود این همه جدّ و جهادنا مشکور بکار برده میسر نشد که تاویلی صحیح که خالی از منوع و ایرادات باشد وارد نماید و گذشتم ازین کاش تاویلی که ادنی و قعیتی می داشت ذکر می کرد گو خالی از منوع و ایرادات نباشد اما آنچه درین مقام از تقدیر من ذکر کرده پس نه بحدی سخیفست که حاجت باظهار داشته باشد و بحمد الله تعالى عنقریب سخف و رکاکت آن بجواب کلام شاهصاحب بالتفصیل دانستی و علاوه بر آن هر گاه بنا بر این تاویل علیل در مفاد این ارشاد جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم ابو بکر و عمر و عثمان که حسب مزعوم توربشتی مفضليین باجماع امت‌اند داخل بودند و هر یکی ازیشان من احّب الخلق الى الله بود پس چرا خداوند عالم مصدق دعا جانب امير المؤمنین علیه السلام را کرد حال آنکه مناسب آن بود که مصدق آن یکی از ثلاثة شود که معاذ الله حسب مزعوم توربشتی هر یکی ازیشان از آن جانب بهتر بود و نیز هرگز مناسب نبود که جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم ایشان را بعد رسیدن ایشان یکی بعد دیگری رد فرماید کما ثبت من روایة أبي يعلى بار خدا یا مگر آنکه اولیای توربشتی بسرایند که رسیدن مشایخ ثلاثة یکی بعد دیگری از جانب خدا بود و معاذ الله من ذلك آن جانب خلافاً لمرضاة ربّه ایشان را رد فرمود و لكن ذلك مما یهدم اركان الایمان و عجب نیست از بعض متعصیین که بمزید حمایت حمایي ثلاثة عاليمقام در تصحیح این تاویل توربشتی التزام این شنیعه مزلزله قواعد اسلام بکنند مگر ندیدی که شاهصاحب بجواب طعن قرطاس از کمال عناد انکار بودن جمیع افعال و اقوال جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم مطابق وحی نموده بنهایت مرتبه تا زیر ظهور ملحدین طغام فرموده لکن ستم

اینست که با وصف این التراجم شنبیع نیز از راه دادن چنین تاویل آفتی عظمی و مصیتی کبری بر سر سنیه می‌رسد و عمدہ متهمکات و عروه متشبّثات ایشان که استدلال با آیه سیّجَبَّهَا الْأَنْقَى سمت از دست می‌رود پس نمی‌دانم که توربشتی بعد ادراک این معنی هم برین تاویل سراسر تسولی باقی خواهد ماند یا آنکه بمزید خوف و هراس دست از اصرار برین خطیئه واضحه العوار خواهد افساند اما آنچه توربشتی سراییده که حمل حدیث بر عموم جائز نیست بلحواظ این معنی که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم نیز از جمله خلق خداوند عالمست و جائز نیست که جناب امیر المؤمنین علیه السیّلام بسوی خداوند عالم از ان جناب احبت بوده باشد پس نزد اولو الالباب مایه فراوان حیرت و استعجابت و حقیر را در باب بسیاری از اجویه رکیکه متاخرین و متسنین و معاصرین متعنتین خیال آن بود که این گونه اغلاط و عثرات و خطایا و سقطات و اوهام و هفوایت و عمایات و کبوایت که ناشی از قلت ممارست در کلام عرب و فرط مجانب از فن ادبیت مختص بهمین حضراتست و بس لکن بر عاقل بصیر از ملاحظه این هفوایت توربشتیه و امثال آن کالشمس واضح و آشکار می‌شود که متقدمین این بزرگواران نیز درین باب سابق الاقدام می‌باشند و بسبب ارتساخ در حب اشیاخ و اتساخ باین وسخ انتن الاوساخ بتّرهات و شگرف متفوه شده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۵

خاک مذلت بر سر معتقدین خود می‌پاشند بالجمله جواب این ایراد رکیکی بچند وجه است اول آنکه احییت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم بسوی خداوند عالم از جناب امیر المؤمنین علیه السیّلام امریست که در اصل شرع از ادله قطعیه ثابتست و بر آن اهل حق و اهل خلاف هر دو اجماع دارند پس ضرورست که عموم این کلام را تا بحدی که شامل آن جناب باشد ندانیم و چون برای تخصیص غیر جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم دلیلی نیست پس عموم این کلام نسبت بان سالم باشد و ادعای توربشتی که ما نحن فیه نیز از نصوص صحیحه و اجماع امت معروف شده باطل محضست زیرا که ابو بکر و عمر و عثمان که حسب مزعومش باجماع امت مفضل‌اند احییشان بسوی رب الارباب یا جناب رسالت مآب هرگز در نصوص صحیحه وارد نشده و آنچه ارباب کذب و افtra و اصحاب زیغ و مرا در باب احییت شیخین بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم بر آن جناب بربسته‌اند کمال بطلان و هوان آن بحمد اللہ المنان سابقاً شنیدی و با این همه در باب احییت عثمان کسی از ارباب بغي و عدوان حدیثی و لو مفتری هم باشد نقل نکرده اما ادعای اجماع امت بر احییت این حضرات پس آن هم از اعاجیب طامات و غرائب مزخرفاتست چه پر ظاهرست که تمامی اهل حق بلکه جمهور فرق شیعه نافی اصل محبویت این حضرات هستند تا باحییت چه رسد پس چه طور درست خواهد شد که اجماع امت بر احییت این حضرات واقع شده بار إلها مگر آنکه توربشتی مباهته اهل حق و دیگر فرق شیعه را از امت آن جناب هم خارج داند و بحصر مصدق امت در اهل نحله خود مماررات و ملاحات را باقصی المدارج و المراتب رساند لکن با این همه نیز حضرتش را از مضيق تعنیف و تعییر رهای حاصل نخواهد شد زیرا که می‌گوییم که اولاً دلیل بر وقوع اجماع اهل سنت بر احییت این حضرات چیست و اگر محض دعوی اجماع کفایت کند هر کس بر هر مطلب ادعای اجماع می‌تواند کرد ثانیاً اگر تسلیم هم شود که اجماع اهل سنت بر احییت این حضرات واقع شده پس دلیل حجت آن بر اهل حق چیست و آن را بجواب تقریر اهل حق ذکر کردن بکدام قانون مناظره موافقت دارد ثالثاً از بیانات سابقه واضح گردید که ابی ذر رضی اللہ عنہ و بریده باحییت عامه جناب امیر المؤمنین علیه السیّلام قائل بودند و عائشه نیز مرء بعد اخری اعترافات صریحه و تصریحات صحیحه باحییت عامه آن جناب نموده تا آنکه یک وقت بصراحت تمام بمخاطبه سرور انام علیه آلاف التحیة و السیّلام گفته و اللہ لقد علمت ان علیاً احبت إلیک من أبی و خلافت مآب اسمه را از خود احبت بسوی جناب رسالت مآب می‌دانست و نیز خلافت مآب ظاهر می‌کرد که کسی بسوی او بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم از جناب فاطمه علیها السیّلام احبت نیست پس بحمد اللہ تعالیٰ ظاهر شد که این جمله حضرات از اجماع بر احییت ابو بکر و عمر و عثمان خارج بودند و هر گاه حضرت ابی ذر و

بريده با عائشه و خود خلافت ماب ازین اجماع خارج باشند باز اين اجماع امت ناميدن عجيب و غريست مگر آنكه توربشتی و اولیای او جرأت و جسارت را با على مراتب رسانیده اين حضرات را هم از امت جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم ندانند لیکن باز هم برای اعتراض صريح خلافت ماب باحیت اسمه از خود علاجي نیست زیرا که

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۶

اینجا همان مشهور صادق خواهد آمد که مدعيست و گواه چست و مستتر نخواهد بود که چنانچه عدم انعقاد اين اجماع ظاهر الانقسام بسبب عدم دخول جمله از صحابه ثابت است همچنین فساد آن ازین وهم بوضوح می‌رسد که از تابعین حسن بصری و از خلفای سنیه مامون عباسی و از علماء قاضی القضاة یحیی بن اکثم و چهل یا سی و نه نفر از علماء زمان مامون و شیخ ابو عبد الله بصری و ابو عبد الله الحاکم و قاضی القضاة عبد الجبار و محمد بن طلحه شافعی و محمد بن یوسف کنجی و جلال الدین احمد خجندی و سید شهاب الدین احمد و محمد بن اسماعیل الامیر معترض باحیت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند و نیز چون بسیاری از اصحاب و تابعین و علماء ملت اسلام قائل بافضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از سائر اصحاب بودند و تلازم بین الافضلیة والاحییة سابقا معلوم شد پس باین وجه ایشان نیز قائل باحیت مطلقه آن جناب باشند و هر گاه ایشان نیز قائل باحیت مطلقه آن جناب باشند فساد دعوى اجماع امت بر احیت ابو بکر و عمر و عثمان بنهايت وضوح خواهد رسید و نیز بسیاری از اسلاف سنیه هر چند بافضلیت شیخین بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام قائل بودند لکن جناب امیر المؤمنین علیه السلام را از عثمان افضل می‌دانستند پس خروج ایشان نیز ازین اجماع باطل ثابت باشد لما سبق من التلازم بین الافضلیة والاحییة و نیز جمعی از علماء سنیه در تفضیل شیخین بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عکس؟؟ آن و جمع آخر در تفضیل عثمان بر آن جناب و عکس آن توقف دارند پس دخول ایشان نیز درین اجماع فاسد متحقق نباشد و کل ذلک دال علی فساد ما ادعاه التوربشتی باظهر الدللة والله ولئن الانقاد من تيه الجھالة والضلالة دوم آنکه حسب افاده اکابر محققوں و اعظم منقدین ثابت است که متکلم از عموم کلام خود خارج می‌باشد پس بنا بر این قاعده جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم از سر در عموم احب الخلق داخل نیست و هر گاه چنین باشد پس ادعای این معنی که حدیث طیر بر عموم خود نیست در کمال بطلان خواهد بود شیخ الاسلام عبد الله بن حسن الدین بن جمال الدین الانصاری المعروف بمخدوم الملک در کتاب عصمه الانبیاء گفته اتفق المليون؟؟ و اجتمعت علی انهم معصومون قبل البعشة و بعدها من الكفر الحقيقی الاختیاری غير ان الازارقة والفضلیة من الخوارج يجوزون صدور ذلک منهم لا بمعنى فساد العقیدة في التوحید والجهل في معرفة الذات والصیفات بل باعتبار ان کل ذنب کفر عندهم و صدور الذنب عنهم جائز فوقه الكفر عنهم يكون كذلك و عن الاضطراری أى اظهاره تقیه خلافا للشیعه فانهم يجوزون اظهار الكفر تقیه بل او جبه بعضهم و معصومون عن الكفر الحکمی ايضا بمعنى انه لا يحكم عليهم في صباهم بالکفر تبعا للابوین ولا تبعا للدار فانهم مولودون على الفطرة والمعرفة بالله و صفاته و توحیده و هم نشأوا على المعرفة من بدء خلقهم و اول فطرتهم و من طالع سيرتهم مذ صباهم الى بعثهم يعلم ذلك يقينا ثم لم يقدر آباءهم ان يغوغهم عن الفطرة لكونهم عرفاء بالله تعالى عقلاء لدینه مختارین لتوحیده بتائیده و اسلام الصبی الذي يعقل دینا صحيحا و عقلهم في هذه الحاله من فضله و رحمة علیهم و الله يخص برحمة من يشاء فلا يکونون اتباعا للآباء و

قوله ما من مولود الا يولد على فطرة الاسلام و ابواه يهودانه او ينصرانه او يمجسانه

فليس على عمومه على ما لا يخفى مع ان المتكلم لا يدخل تحت الحكم صرخ به ائمه الحديث سوم آنکه مقام کمال استغراب است که توربشتی با وصف آن همه تقدم و مهارت و طول؟؟ در نصوص الفاظ این حدیث شریف هم نظر نرموده زبان بلاغت ترجمان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۷

خود را بچنین ایراد رکیک آلوده و کاش حضرتش لفظ دوم کلام سرور انام علیه و آله آلاف السلام اعنی اینتی را بغور ملاحظه

می فرمود و بادراک مضمون بلاغت مشحون آن لب بمثل این اعتراض سخیف نمی گشود زیرا که بادنی تأمل در آن واضح می شود که آن جناب از خداوند عالم درخواست فرموده که احبت خلق را بتزد آن جناب رساند نه نزد کسی دیگر و پر ظاهرست که دخول جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم درین عموم از سر متحقق نیست چه اتیان باآنجناب نزد خود آن جناب معنای ندارد پس چگونه آن جناب درین عموم داخل خواهد بود هذا ظاهر کل الظهور و لكن مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهَ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ چهارم آنکه چنانچه برای قلع این ایراد رکیک ملاحظه لفظ اینتی کافی و واپیست همچنین ارشاد آن جناب یا کل معنی هذا الطیر

نیز نهایت مبطل و موهن آنست چه از ملاحظه آن بكمال وضوح واضح می شود که جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ و آلہ از خداوند عالم احبت الخلق را خواسته است که با آن جناب مواکلت طیر بکند و ظاهرست که مصدق این معنی خود جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نمی تواند شد چه مواکلت آن جناب با خود آن جناب معنای ندارد پس بحمد اللہ تعالی ظاهر شد که عموم احبيت جناب امير المؤمنين عليه السلام در حدیث طیر منافی با احبيت جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نیست و ذات قدسی صفات جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در عموم کلام معجز نظام آن جناب درین حدیث خود آن جناب داخل نمی تواند شد پنجم آنکه در بسیاری از طرق حدیث طیر بعد

احب خلقك إليك

يا

احب الخلق إليك

لفظ والى رسولك يا والى نبیک و مثل آن نیز وارد شده و ظاهرست که هر گاه در کلام آن جناب تصريح صريح باين معنی باشد که مطلوب آن جناب کسیست که او بسوی خداوند عالم و بسوی آن جناب هر دو احبت بوده باشد پس بعد این صراحت هم عموم کلام آن جناب را شامل خود آن جناب دانستن در اظهار سفاهت و بلاهت خویش از حد گذشتنتست و لنعم ما افاد العلامه ابن بطريق طاب ثراه ناصحا على هذا المعنى في کلامه الشريف حيث قال في كتاب العمدة بعد نقل شطر من طرق حدیث الطیر فإذا كان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قد سال اللہ تعالی ان یاتیه باحبت خلقه إليه و والی رسوله و تردد السؤال من النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم في ذلك و في الجميع لم یات الا امير المؤمنین على بن ابی طالب عليه السیلام فثبت انه دعوة الرسول و إذا كانت المحبة من اللہ تعالی له هي إرادة تعظيمه و رفعته و دنوه منه و قربه من طاعته و قد سالها النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بلفظه افعل و هي مما يبالغ به في المدح

لانه قال اللہم ائنی باحبت خلقك إليك

والاحب على وزن ا فعل فصارت هذه غایه المدح له و إذا كان اللہ تعالی يريده قربه و رفعته و تعظيمه زيادة على كافة خلقه فقد ثبت مزيته علىسائر الخلق بدليل ثابت و هو سؤال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لذلك و إذا كان احب خلق اللہ تعالی إليه و وجبا الاقتداء به دون غيره و هذا غایه التنویه بذکره و دعاء الخلق الى اتباعه و في هذه المدحه ايضا قطع النظارة له لانه إذا كان احب خلق اللہ تعالی و لا ممايل له في ذلك احد و النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خارج من هذه الدعوه يدل على ذلك قوله حين راه الام و والی و في الخبر الآخر يقول والی رسولك ثبت ان السؤال لمن عداه لئلا يعترض معتبر على هذا الكلام و من كان احب خلق اللہ تعالی إليه و احب خلق اللہ إلى رسوله فقد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۸

عدم نظيره و وجبا تفرّده بعلو المتنزلة عند اللہ تعالی و عند رسوله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: ؟؟؟

ان عدّ اهل التقى كانوا ائمهم او قيل من خير اهل الارض قيل هم

لا يستطيع جواد بعد غایتهم ولا يدانهم خلق و ان کرموا

اما آنچه توربشتی در آخر کلام خرافت التیام خویش تاویل احب الخلق باحت الخلق از بنی عم و اهل جناب رسالت ماب صلی الله عليه و آله و سلم نموده پس آن هم ناشی از کمال عصیتست و ابدا مطلوب توربشتی از ان بحیز ثبوت رسیدنی نیست زیرا که اولا هیچ وجهی از وجوده ولو کان سخیفا برای تاویل این حدیث داعی نیست و ادعای این معنی که افضلیت شیخین بر این معنی داعیست عین مصادره علی المطلوبست کما مرسی پس راه دادن توجیه و تاویل درین حدیث شریف اثیل ناشی از نهایت ازلال و تضليل و غایت تخدیع و تلمیع ضئیل باشد و ثانیا آنکه بی اعتقاد بمنقل از شارع و بی ضرورت داعیه از دلیل عقلی حرام محض است کما سبق پس ارتکاب این تاویل عین اقتراف حرام و صریح مخالف ارشاد شارع علیه و آله آلاف الصلوة والسلام خواهد بود و ثالثا منادی در فیض القدیر در شرح

حدیث اتفاقاً الحدیث عنی الا بما علمتم فمن كذب على متعمداً فليتبواً مقعده من النار

گفته و قال الطیبی الامر بالتبوء تھکم و تغیظ إذ لو قيل كان مقعده فی النار لم يكن كذلك و الكذب عليه صلی الله علیه و سلم من الكبائر الموبقة والعظام المھلکة لا ضراره بالدين و افساده اصل الایمان و الكاذبون عليه کثيرون وقد اختلت طرق کذبهم كما هو مبين في مبسوطات اصول کتب الحدیث قال بعضهم و عموم الخبر يشمل الكذب في غير الدين و من خص به فعليه الدليل ازین عبارت ظاهرست که عموم خبر

من کذب على متعمداً فليتبواً مقعده من النار

کذب را در غير دین نیز شامل می باشد و کسی که تخصیص آن بکذب در دین نماید پس بر او بیان دلیل لازمست پس هر گاه بحمد الله تعالى ثابت شد که تخصیص بدون دلیل صحیح نیست متحقّق شد که تخصیص احب الخلق باحت الخلق از بنی اعمام و اهل سراسر فاسد و مضمضحلست لکونه عاریا خالیا عن الدلیل و ليس لاثباته الى آخر الدهر سبیل و رابعاً آنکه بسیاری از احادیث که جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم آن را در معرض افتخار ذکر فرموده صراحة بر تفضیل بنی هاشم بر غیر ایشان دلالت دارد و در بعضی از ان بکمال تصریح وارد شده که هیچ دو شعبه انشعاب نمی یافت مگر آنکه جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله در افضل آن می بود پس اگر بالفرض تسليم هم کرده شود که مراد از احب الخلق بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام این است که آن جناب از بنی عم جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم احب بود باز هم مطلوب اهل حق از دست نمی رود زیرا که هر گاه بنی عم جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم از دیگر مردم بهتر باشد و جناب امیر المؤمنین علیه السلام ازیشان احبت پس ثابت خواهد شد که آن جناب از همه مردم احبت و محب طبری در فضائل العقبی گفته ذکر ما جاء في انه افضل من ركب الكور بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم

عن أبي هريرة رضى الله عنه قال ما احتذى النعال ولا انتعل ولا ركب المطایا ولا ركب الكور بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل من جعفر خرجه الترمذی

وقال حسن صحيح ازین روایت ظاهرست که ابو هریره بشد و مدد تمام ثابت نموده که احدی بعد جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم افضل از حضرت جعفر نبوده چون آنها بمعرض بیان آمده که احیت تابع افضلیتست پس کسی دیگر از جناب جعفر احب هم نبوده باشد و پر ظاهرست که حضرت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۵۹

جعفر نیز از بنی عم جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم بود پس اگر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طیر باحیت از بنی اعمام جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم تاویل کنیم باز هم احیت آن جناب از جمیع خلق ثابت خواهد شد و خامساً آنکه بسیاری از احادیث صحیحه و اخبار صریحه بر افضلیت اهلیت علیهم السلام از تمامی خلق دلالت دارد

پس لابد ايشان از دیگران احباب الى الله والى الرسول هم باشند و در کمال ظهورست که بنا برین تاویل احییت جناب امير المؤمنین عليه السلام باحییت از اهلیت علیهم السلام بهیچ وجه منافی مطلوب اهل حق نیست چه هر گاه اهلیت آن جناب از تمامی مردم احباب باشند و جناب امير المؤمنین علیهم السلام از همه اهلیت احباب باشد لابد احییت آن جناب از تمامی مردم ثابت خواهد بود و تحریف غالین و تاویل جاهلین و انتحال مبطلین هیچ اثری در وضوح و ظهور و سطوع و سور امر حق نخواهد کرد و **ویحٰقُ اللَّهُ الْحَقُّ**
بِكَلِمَاتِهِ

بالجمله را ازین بيان مناعت اقتران كالشمس واضح و لائح گردید که تاویل ضئيل توربشتی متضمن تخصيص و تقیید این حدیث شریف نهایت مهملا و باطل و از حلیه صحت و ثبات عاری و عاطل است و بهیچ وجهی نافع متخلیات ظلمانیه و هواجس نفسانیه او نیست اما آنچه توربشتی در خاتمة الكلام گفته که جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق قول می کرد و اراده آن جناب تقیید بود و تعیین می کرد و اراده تخصیص می داشت و آن را صاحب فهم نظر بحال وقت و امر دریافت می کرد پس بعد تسلیم آن می گوییم که در خصوص واقعه طیر بیان باید کرد که کدام دلیل است از حال وقت و امر که باعث فهم تخصیص آمد و کدام کس از صحابه مقبولین اهل حق یا غیر مقبولین این معنی را از کلام آن جناب فهمیده و اگر اولیای توربشتی از نشان دادن چنین صحابی عاجز آیند خودشان بیان فرمایند که ايشان و مقتدايشان توربشتی از کدام دلیل حال وقت و امر درین کلام سرور انام صلی الله علیه و آله الكرام تخصیص بنی عم و اهل فهمیدند و بدین فهم عجیب و غریب مشاقت و معاندت ارباب نصفت و اعتدال برگزیدند همانا اگر متاملی ادنی توجه کند بیقین می داند که این حضرات صراحته محایدت و اعراض از قرائن حالیه و مقالیه این واقعه اختیار نموده اند و در صدد تاویل و تصریف برآمده و راه زیغ و اعتساف برک مسلک تدبیر و انصاف پیموده فالله حسیبهم و حسیب امثالهم و هو مجازیهم بسوء صنیعهم و قبح فعلایهم و محتجب نماند که حسین بن عبد الله طیبی نیز در شرح حدیث طیر سالک مسلک تاویل و تسویل گردیده چنانچه در کاشف شرح مشکاء گفته

قوله باحباب خلقک إلیک

توربشتی نحن و ان کنّا لا نجهل بحمد الله فضل على رضى الله عنه و قدمه و سوابقه فى الاسلام و اختصاصه برسول الله صلی الله علیه و سلم بالقرابة القريبة و مواحاته فى الدين اياه و نتمسک بحبه باقوی و اولی مما يدعیه الغالون فيه فلسنا نرى ان نضرب عن تقریر امثال هذه الاحادیث فى نصابها صفحـا لما نخشـى فيها من تحریف الغالـین و تاویل الجـاهـلـین و انتـحالـ المـبـطـلـین و هـذا بـاـبـ اـمـرـناـ بـمـحـافـظـتـهـ و حـمـىـ اـمـرـناـ بـالـذـبـ عـنـهـ فـحـقـيقـ عـلـيـنـاـ انـ نـنـصـرـ فـيـهـ الحـقـ وـ نـقـدـ فـيـهـ الصـدـقـ وـ هـذـاـ حـدـیـثـ یـرـیـشـ بـهـ المـبـدـعـ سـهـامـهـ وـ یـوـصـلـ بـهـ المـنـتـحـلـ جـنـاـحـهـ فـیـتـخـذـهـ ذـرـیـعـهـ الـىـ الطـعنـ فـیـ خـلـافـهـ أـبـیـ بـکـرـ التـیـ هـیـ اـوـلـ حـکـمـ اـجـمـعـ عـلـیـهـ المـسـلـمـوـنـ فـیـ هـذـهـ الـامـةـ وـ اـقـمـ عـمـادـ اـقـیـمـ بـهـ الدـینـ بـعـدـ رـسـوـلـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ فـتـقـوـلـ وـ بـالـلـهـ التـوـقـیـقـ هـذـاـ حـدـیـثـ لـاـ یـقـاـوـمـ مـاـ اوـجـبـ تـقـدـیـمـ أـبـیـ بـکـرـ وـ القـوـلـ بـخـیرـیـتـهـ مـنـ الـاـخـبـارـ الصـحـاحـ مـنـضـمـاـ إـلـیـهـ اـجـمـعـ الصـحـابـةـ لـمـکـانـ سـنـدـهـ فـانـ فـیـ لـاـهـ النـقلـ مـقاـلاـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص:

ولا يجوز حمل امثاله على ما يخالف الاجماع لا سيما ان الصحابي الذي يرويه ممن دخل في هذا الاجماع واستقام عليه مدة عمره ولم ينقل عنه خلافه فلو ثبت عنه هذا الحديث فالسبيل ان يأول على وجه لا ينتقض عليه ما اعتقده ولا يخالف ما هو اصح منه متنا و اسنادا و هو ان يقال يحمل قوله باحباب خلقک

على ان المراد منه اىتي بمن هو من احباب خلقک إلیک فیشارک فیه غیره و هم المفضلون باجماع الامة و هذا مثل قولهم فلان اعقل الناس و افضلهم اى من عقلهم و افضلهم و مما يبين لك ان حمله على العموم غير جائز هو ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم من جملة خلق الله و لا جائز ان يكون على رضى الله عنه احباب الى الله منه فان قيل ذاك شيء عرف باصل الشرع قلنا و الذى نحن فيه

عرف ايضاً بالنصوص الصحيحة واجماع الأمة فيؤول هذا الحديث على الوجه الذي ذكرناه او على انه أراد به احّب خلقه إليه من بنى عمه وذويه وقد كان النبي صلی اللہ علیہ وسلم يطلق القول وهو يريد التقيد ويعلم به ويريد تخصيصه فيعرفه ذو الفهم بالنظر إلى الحال والوقت او الامر الدسي هو فيه اقول والوجه الذي يتضمنه المقام هو الوجه الثاني لانه صلی اللہ علیہ وسلم كان يكره ان يأكل وحده لانه ليس من شيمه اهل المروءة فطلب من اللہ ان يتريح له من يواكله و كان ذلك براً و احساناً منه إلهي و ابر المبررات بـ ذى الرّحم و صلته كانه

قال باحّب خلقك إليك

من ذوى القرابة القريبة ومن اولى باحسانى و بـ رى إلهي ازین عبارت ظاهرست که طبیی در تاویل این حدیث شریف اولاً- کلام توربشتی والا- مقام را بنصوص الفاظه نقل نموده و من بعد چون وجه اول تاویل توربشتی را در کمال وهن و رکاکت و اقصای بطلان و سخافت دیده ناچار از تایید آن اعراض ورزیده بر سر تایید و تشديد مبانی فاسد و وجه ثانی تاویل رسیده لکن کمال عجبست که چگونه طبیی را با آن همه مهارت و دربست بر فساد و بطلان این وجه که در نهايٰت وضوح و ظهورست اطلاعی حاصل نشد تا خویشن را از تایید چنین تاویل واهی باز می داشت و در صدد تشید و تسدید آن بر آمده این همه کلمات خرافت آيات نمی نگاشت بالجمله آنچه طبیی در تایید تاویل دوم توربشتی تفوّه نموده سراسر باطل و مخدوشست بچند وجه اول آنکه بکمال تحقق ثابتست که انس و سفیه در واقعه طیر حاضر حضور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بودند پس اگر مقصود آن جناب دفع وحدت در اکل بود تشرییک یکی ازیشان کفایت می کرد باستدعای حضور من یواکل از درگاه رب العباد و آن هم بتکرار و اجتهاد حاجت نبود دوم آنکه از روایات نسائی و ابو یعلی ثابتست که درین واقعه بعد دعای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ابو بکر و عمر و عثمان یکی بعد دیگری بر در دولت آن جناب حاضر شدند و آن جناب ایشان را با آن همه وسعت خلق رد فرمود پس اگر مقصود از دعا محض حضور من یواکل بود آن جناب ایشان را رد نمی فرمود مگر آنکه اولیای طبیی اضطرار اعتراف نمایند که ایشان با وصف طول صحبت با آن جناب هنوز از آداب شرعیه اکل هم واقف بودند و باین سبب قابلیت موکلت با آن جناب نداشتند و ذلك مما يوصلهم الى اسفل دركات الجهل سوم آنکه اگر مقصود جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از طلب موکل آن بود که وحدت در اکل مندفع شود و من حيث الاطعام باو بر و احسان هم صورت گیرد پس مناسب آن بود که دعا در حق یکی از جائعین و مضرورین و اهل حاجات که افتقارشان شدید بود واقع شود نه در حق جناب امیر المؤمنین عليه السی‌لام زیرا که آن جناب اگر چه از قربات داران و اولی الارحام آن جناب بود و ابر المبررات بـ ذی رحم و صله اوست لكن ایشان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۶۱

بسیب شدت افتقار ببر و احسان اطعمی اولی و احق بودند رابعاً تسلیم کردیم که با وصف شدت افتقار جائعین و مضرورین غیر ذوى الارحام نیز بر و احسان اطعمی نسبت بـ ذی رحم اولی بود لكن بنا بر این نیز نمی بايست که دعا در حق جناب امیر المؤمنین عليه السی‌لام واقع شود زیرا که اولی بالبر و احسان از ذوى القرابة القريبة جناب فاطمه عليها السی‌لام بود پس می بايست که آن جناب مصدق دعای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گردد پنجم آنکه اگر مراد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از احّب خلقك إليك احّب خلقك إليك من ذوى القرابة القريبة و من هو اولى باحسانى و بـ رى إلهي می بود چرا انس رجای رسیدن مردی از انصار می کرد مگر انس نمی دانست که انصار قربات داران آن جناب نیستند و اولی باحسان و بـ آن جناب نمی باشند سبحان اللہ طرفه تمماشاست که خود طبیی نقلاب عن التوربشتی ثابت می فرماید که اراده تقید و تخصیص را از کلام جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ذو فهم نظر بحال وقت و امر می شناخت و با وصف این معنی بسوی رجای انس که یقیناً نزد سینه از ذوى الافهام بوده توجه نمی کند و در نمی یابد که فهم انس درین واقعه صراحةً مخالف این تاویل سراسر توپیلست پس

چگونه درست خواهد شد که تقييد بذوى القرابه القربيه و تحصيص باهل آن جناب مطابق فهم صحابه عارفين کلام رسول الله صلی اللہ علیہ و آله ماھب الدبور و القبول می باشد و علاوه برین همه باید دانست که بسیاری از ارشادات جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم درین حدیث مبطل این تاویل سراسر تسوییل است مثل ارشاد آن جناب

اللَّهُمَّ جِئْنِي بِاحْبَبِ خَلْقِكَ وَ اوْجَهْهُمْ عَنْدَكَ وَ اللَّهُمَّ ائْتِنَا بِخَيْرِ خَلْقِكَ وَ اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَيَّ احْبَبِ خَلْقِكَ إِلَى مِنْ الْأَوْلَى وَ الْآخِرَينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ فَانِي ادْعُوكَ فِي كُلِّ لَقْمَةٍ أَنْ يَاتِيَنِي اللَّهُ أَحْبَبُ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَ إِلَيَّ فَكَنْتَ أَنْتَ وَ أَبِي اللَّهِ يَا أَنْسَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ذَلِيلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ دُوَّاً لِفَضْلِ الْعَظِيمِ *

و اوفي، الانصار خير من على، او افضل، من على

و غیر ان چنانچه سابقاً بمعرض بيان آمد پس ازینجا بكمال وضوح و ظهور می توان دانست که چنانچه مأولین مسؤولین در اثبات این تاویل علیل مخالفت فهم اصحاب را مرتكب شده‌اند همچنین ارتکاب معاندت صریحه ارشادات جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله ما هم سحاب را نیز فرموده‌اند و کفی به خزیا و خسارا و ناهیک به هلکا و بوارا و شمس الدین محمد بن مظفر خلخالی نیز در

مفاتیح شرح مصابیع بشرح حدیث طیر هر دو تاویل علیل توربشتی را ذکر کرده است
قال قوله اللَّهُمَّ ایتني باحْبَ خلقک إلیک

اول بعضهم هذا الحديث على ان المراد بمن هو من احب خلقك إليك فيشارك فيه غيره و هم المفضلون باجماع الامة و هو كقولهم
فلان اعقل الناس و افضلهم اى من اعقلهم و افضلهم و مما يدل على ان جملة على العموم غير جائز انه عليه السلام من جملة خلقك
ولا- جائز ان يكون على احب الى الله منه فان قيل ذلك شيء عرف باصل الشرع اجيب بان ما نحن فيه ايضا عرف بالنصوص
الصحيحة و الاجماع او يقول أراد احب خلقه من بنى عمّه قد كان عليه السلام يطلق و يريد به التقييد فيعرفه ذو الفهم بالنظر الى الحال
او الوقت او الامر الذى هو فيه و عجب آنست كه جلال الدين سيوطى نيز با وصف ادعائى مجدديت مائة تاسعه و حصول آلات
اجتهاد و مطلق و دیگر مفاسخره مهره و مآثر مزهره بكمال توربشتى عاليمقام رکون و سکون نموده بنقل آن در مقام تاویل حدیث
طیر کمال اتصف خود بانصاف ظاهر فرموده چنانچه در قوت المغتذی على جامع الترمذی در شرح حدیث طیر گفته قال التوربشتى
 قوله باحت

^{١٦٢} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص:

حَلْقَكَ إِلَيْكَ أَيُّ مَنْ هُوَ مِنْ أَحَبِّ حَلْقَكَ فَيُشَارِكُ غَيْرَهُ وَ هُمُ الْمُفَضَّلُونَ بِاجْمَاعِ الْأَمَّةِ وَ هَذَا مِثْلُ قَوْلِهِمْ فَلَانِ افْسَدُ النَّاسِ وَ اعْقَلُهُمْ أَيُّ مَنْ أَفْسَدُهُمْ وَ اعْقَلُهُمْ وَ مَا يَبْيَنُ لَكَ أَنْ حَمْلَهُ عَلَى الْعُومَ غَيْرُ جَائزٍ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مِنْ جَمْلَةِ خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا جَائزٌ أَنْ يَكُونَ عَلَى أَحَبِّ إِلَى اللَّهِ مِنْهُ أَوْ يَأْوِلَ عَلَى أَنَّهُ أَرَادَ بِهِ أَحَبِّ خَلْقِهِ إِلَيْهِ مِنْ بَنِي عُمَّهُ وَ ذُوِّيهِ وَ قَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يُطْلِقُ الْقَوْلَ وَ هُوَ يَرِيدُ تَقْيِيدهُ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرِيدُ تَخْصِيصَهُ فَيُعْرِفُهُ ذُو الْفَهْمِ بِالنَّظَرِ إِلَى الْحَالِ وَ الْوَقْتِ أَوِ الْأَمْرِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَ عَلَى بْنِ سُلَطَانِ مُحَمَّدٍ قَارِئِ نِيزَ در شرح حديث طير داد تحريف و تاویل و تلمیع و تسویل داده ابواب عذل؟؟؟ و ملام منصفین کرام برای خود گشاده چنانچه در مرقاہ شرح مشکاء گفته قال الامام التوربشتی نحن و ان کنا لا نجهل بحمد اللہ فضل على رضی اللہ عنہ و قدمہ و سوابقه فی الاسلام و اختصاصه برسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم بالقرابة القریبة و مواختاته ایاہ فی الدین و نتمسک من جهه باقوی و اولی ماما یدعیه الغالون فیه فلسنا نری ان نضرب عن تقریر امثال هذه الاحادیث فی نصابها صفحات لما نخشی فیه من تحریف الغالین و تاویل الجاهلین فانتحال المبطلين و هذا باب امرنا بمحافظته و حمى امرنا بالذب عنه فحقیق علینا ان ننصر فیه الحق و تقدم فیه الصدق و هذا حدیث یریش به المبتدع سهامه و یوصل به المتنحل جناحه لیتخدنه ذریعه الى الطعن فی خلافه أبی بکر رضی اللہ عنہ التی هي اول حکم اجمع علیه المسلمون فی هذه الامّة و اقوم عماد اقیم به الدین بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فتفوق و بالله التوفیق هذا الحدیث لا- یقاوم ما اوجب تقدیم أبی بکر و القول بخیریته من الاخبار الصحاح منضما إلیها اجماع الصحابة لمکان سنده فان فیه

لاهل النقل مقالا و لا يجوز حمل امثاله على ما يخالف الاجماع لا سيما و الصحابي الذي يرويه ممن دخل في هذا الاجماع و استقام عليه مدة عمره و لم ينقل عنه خلافه فلو ثبت عنه هذا الحديث فالسبيل ان يأول على وجه لا ينتقض عليه ما اعتقاده و لا يخالف ما هو اصح منه متنا و اسنادا و هو ان يحمل قوله باحب خلقك على ان المراد منه ايتنى بمن هو من احب خلقك إليك فيشاركه فيه غيره و هم المفضلون باجماع الامة و هذا مثل قولهم فلان اعقل الناس و افضليهم اى من اعقلهم و افضليهم و مما بين لك ان حمله على العموم غير جائز هو ان النبي صلی اللہ علیہ و سلم من جملة خلق اللہ و لا- جائز ان يكون على احب الى اللہ منه فان قيل ذلك شيء عرف باصل الشرع فلتا و الذي نحن فيه عرف ايضا بالنصوص الصحيحة و اجماع الامة فيؤول هذا الحديث على الوجه الذي ذكرناه او على انه أراد به احب خلقه إليه من بنى عمه و ذويه وقد كان النبي صلی اللہ علیہ و سلم يطلق القول و هو يريد تقديره و يعم به و هو يريد تخصيصه فيعرفه ذوو الفهم بالنظر الى الحال او الوقت او الامر الذي هو فيه قال الطبي و الوجه الذي يقتضيه المقام هو الوجه الثاني لانه صلی اللہ علیہ و سلم كان يكره ان يأكل وحده لانه ليس من شيمه اهل المروات فطلب من اللہ تعالى ان يتتيح له من يواكله و كان ذلك برا و احسانا منه إليه و ابر المبرات بر ذوى الرحم و صلته كانه قال باحب خلقك إليك من ذوى القرابة و من اولى بحسانى و برى إليه انتهى و فيه انه لا- شك ان العلم اولى من ابنه و كذا البنت و اولادها في امر البر و الاحسان على ان قول الطبي هذا انما يتم إذا لم يكن احد هناك ممن يواكله و لا شك في وجوده لا سيما و انس حاضر و هو خادمه و لم يكن من عادته ان لا يأكل معه فالوجه الأول هو المعول و نظيره ما ورد من الاحاديث بلفظ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۶۳

افضل الاعمال في امور لا يمكن جمعها الا ان يقال في بعضها ان التقدير من افضلها اذين عبارت ظاهرست که على قارى اولا کلام توربشتى رفيع المقام مع کلام طبی عمدة الاعلام نقل می کند و من بعد بمزيد تدقيق نظر و تحديق بصر کلام طبی را که در تقویت تاویل دوم توربشتیست مخدوش و مردود و موهون و مطروح می نماید و افاده می فرماید که شك نیست که عم از ابن العم اولات و همچنین بنت و اولاد او در امر بر و احسان از ابن العم اولی هستند و مراد قاری این ست که اگر مقصود از احب خلقک إليک احب خلقک إليک من ذوى القرابة القريبة و من هو اولى بحسانى و برى

إليه می بود می بایست که مصدق دعا عباس شود که بنا بر مزعومش از جناب امیر المؤمنین علیه السی‌لام اقرب در قربت بود یا آنکه در حق جناب فاطمه زهراء سلام اللہ علیہا و اولاد امجاد آن جناب دعا واقع شود که آن جناب و اولاد آن جناب در امر بر و احسان اولی از جناب امیر المؤمنین علیه السی‌لام بودند و نیز قاری تقریع و تعنیف طبی را باقصی الغایه می رساند و افاده می نماید که کلام طبی یعنی قول او لانه صلی اللہ علیہ و سلم کان يكره ان يأكل وحده لانه ليس من شيمه اهل المروءة فطلب من اللہ ان يتتيح له من يواكله تمام نمی شود مگر وقتی که در حضور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم کسی از مواکلین موجود نباشد حال آنکه در وجود آن شك نیست خاصه نظر باین معنی که انس خادم آن جناب حاضر بود و از عادت آن جناب نبود که با او مواکلت نفرماید پس بحمد اللہ تعالی ازینجا در کمال ظهور شد که سخافت کلام طبی بحدی رسیده است که خود اهل تسنن در مقام تحقیق وهن و رکاکت آن ظاهر می سازند و بالاجهار و الاعلان برد و ابطال و دفع و احتمال آن می پردازند اما آنچه قاری بعد از نقض کلام طبی تاویل اول توربشتی را معول ظاهر نموده پس سابقا بحمد اللہ الجلیل بتفصیل جميل دانستی که این تاویل علیل هر گر قابل اعتماد و تعویل نیست بلکه تمسک و تثبت با هادم اساس فضیلت خالقه نبیل و باین سبب برای جان نثارانش جالب عذاب ویل و مورث اصناف قلق و انزعاج و نحیب و عویلست اما آنچه قاری در آخر کلام بتأیید تاویل اول توربشتی رفیع المقام سراپایده که احادیث عدیده بلفظ افضل الاعمال در اموری وارد شده که جمع آن بی تقدیر من ممکن نمی شود پس جوابش این ست که اگر اهل سنت را برای رفع تهافت احادیث خود راه دادن چنین تاویل لازم افتاده باشد از ان لازم نمی آید که اهل حق هم این تاویل را در حدیث طیر از ایشان قبول کنند و بقلع و قمع آن اساس تسویل ضئیل شان بر نکنند و شیخ عبد الحق نیز در لمعات

شرح مشکأة بتاویل این حديث شریف گردید با بدای غرائب هفوّات مصدر عجائب منکرات گردیده قال فی اللمعات قوله باحب خلقك

اول الشارحون بان المراد من احّب خلقك او احّب خلق الله من بنى عمه او باحّب خلقك إليك من ذوى القرابة القريبة او من هو اولی و اقرب و احق بحسانی إلیه و هذا الوجه الاخير اقرب و اوفق بالمقام هكذا قالوا و پر ظاهرست که این تاویلات فاسده و تسوييلات کاسده و تقولات بارده و تفوّهات شارده همان مموّهات توربشتی و طبییست که سابق برین علی سبيل التفضیل بوهن و بطلان و سخّف و هوان آن وارسیدی و نسف و قصف آن بعواصف بیان مناعت ترجمان بچشم حقیقت بین دیدی فلا حاجة بنا الى العناية بابطالها و لا فاقه لنا الى تکرار البيان باظهار اختلالها و از معجبات مستغربه این ست که شیخ عبد الحق بعد این کلمات مهانت آیات کلام سخافت نظام توربشتی والا مقام را که در بیان لزوم تاویل این حديث شریف سرد نموده و بحمد الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۶۴

تعالی آنفا بطلان آن بنهايت تحقق رسید بكمال تبجج و سرور و اقصای مرح و حبور دارد می نماید و از نسبت نمودن آن بابن حجر مکی و دعوی ایراد ان در صواعق غایت سرگردانی خود در مهمه غفلت و ذهول و سباب بلاحت و غفول ظاهر می فرماید حيث قال و لقد اتی الشیخ ابن حجر فی كتاب الصواعق فی الاعتدار عن التاویل لهذا الحديث بكلام مليح فصیح طویل قال نحن و ان کنا لا نجهل بحمد الله فضل على رضی الله عنه و قدمه و سوابقه في الاسلام و اختصاصه برسول الله صلی الله علیه وسلم بالقرابة القريبة و مواخاته ایاه فی الدین و نتمسک من حبه باقوی و اولی مما یدعیه الغالون فيه فلسنا نری ان نضرب عن تقریر امثال هذه الاحادیث فی نصابها صفحات لما نخشی فيها من تحريف الغالین و تاویل الجاهلین و انتحال المبطلين و هذا باب امننا بمحافظته و حمی امننا بالذب عنه فحقيقة علينا ان ننصر فیه الحق و نقدم فیه الصدق و هذا حديث یریش به المبتدع سهامه و یوصل به المنتحل جناحه فیتخرذه ذریعه الى الطعن فی خلافة أبي بكر التي هي اول حکم اجمع عليه المسلمين فی هذه الامّة و اقوم عmad اقيم به الدین بعد رسول الله فنقول و بالله التوفیق هذا الحديث لا یقاوم ما اوجب تقديم أبي بكر و القول بخیریته من الاخبار الصلاح منضما إلیها اجماع الصحابة لمكان سنه فان فیه لاهل النقل مقلاً ولا یجوز حمل امثاله على ما یخالف الاجماع لا سیما و الصحابي الذي یرویه ممن دخل فی هذا الاجماع و استقام عليه مدة عمره و لم ینقل عنه خلافه فلو ثبت عنه هذا الحديث فالسبیل ان یاول على وجه لا یتنقض عليه ما اعتقاده و لا یخالف ما هو اصح متدا و استنادا و هو ان یحمل على احد الوجوه المذکورة و در کمال وضوحت که این کلام توربشتی می باشد که سابقًا بمعرض بیان آمده الا آنکه عبد الحق درین مقام مرتکب حذف و تغیر یسیر در آخر آن گردیده و هر کسی که ادنی انسی بكلمات عربیه داشته باشد و بكتاب صواعق برخورد بنهايت تحقق خواهد دانست که در ان ازین کلام سخافت نظام هیچ عینی و اثری نیست و کاش اگر عبد الحق این کلام را باین حجر نسبت کرده بود محض بر نسبتش باو اکتفا می کرد و ادعای ایراد آن را در صواعق آغاز نمی نهاد زیرا که درین صورت اتباعش را می رسید که بناچاری بگویند که هر چند این کلام توربشتی ست مگر محتملست که عبد الحق آن را در کتابی از کتب ابن حجر دیده آن را از خود او گمان کرده باشد اگر چه این عذر بارد نیز مستوجب اضغافه زجر و ملام برای شان بود لکن چون حضرت عبد الحق درین مقام با وصف نسبت این کلام باین حجر مدعی ایراد آن در صواعق هم گردیده باین تسویل غیر جمیل نیز دست اتباعش نمی رسد چه آنفا دانستی که از مراجعت اصل صواعق بطلان این ادعای فاسد بر اطفال ممیزین هم آشکاراست فضلا عن غير هم و بخارط نباید داشت که شیخ عبد الحق در تاویل این حديث شریف بر همین صنیع فظیع اکتفا کرده بلکه حضرتش بمزید ترعرع و تحذق و تنفع و تفہیق چنان خواسته که درین وادی پر خار از دیگر مسولین تعصب شعار قدمی بالاتر گذارد و همت والای خود بر بلوغ اقصی غایت تلمیح و تسویل بر گمارد چنانچه در لمعات بعد عبارت سابقه گفته قال العبد الضعیف عصمه الله عما یصمھ و صانه عما شانه ان من الظاهر ان الحديث غير محمول على الظاهر لأن النبي صلی الله علیه وسلم من جملة خلق الله و هو احّب الخلق الى الله من جميع الوجوه و الحیثیات فالمراد

اهل زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم من الصحابة وغيره

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۶۵

انما يكون من وجه واحد خاص او وجوه متعددة مخصوصة فلا حاجة الى تخصيص الخلق بل الى تخصيص الوجه والوجوه لانه ليس احب و افضل من جميع الوجوه سوى سيد المحبوبين و افضل المخلوقين صلی الله علیه وسلم ثم الكلام في الصحابة انما هو في الافضلية من جهة كثرة الثواب والاحبوبة والمخلص في هذه المسئلة اعتبار الوجه والحيثيات والله اعلم و هر چند این کلام رکاکت التیام نه چنانست که حاجتی باطلهار بطلان و فساد آن بوده باشد و بحمد الله تعالى نهایت سخف آن بر متأمل تقریرات سابقه و ناظر تبیینات سابقه خود بخود روشن و مبرهنست لیکن و ما للتوضیح و جلبا للتفیریح می گوییم که ادعای عبد الحق این معنی را که این حدیث بسبب بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از جمله خلق و بودن آن جناب احب الخلق الى الله من جميع الوجوه والحيثيات محمول بر ظاهر نیست همان دعوی پایه است که توربشتی و اتباع او آغاز نهاده‌اند مگر آنکه عبد الحقین مقام بضم ضمیمه من جميع الوجوه والحيثیات بزعم خود آن را آب و رنگ تازه بخشیده و بعون الله النعام در ما سبق دریافتی که این حدیث شریف هرگز از ظاهر خود مadol و بر غیر ظاهر محمول نیست و زعم امکان دخول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در عموم آن بغایت واهی و فاسدست و هر کسی که امکان شمول آن جناب را ادعا می کند اصلا نظر بمفاد الفاظ حدیث آن جناب هم ندارد تا بلحاظ دیگر امور مهمده و قواعد میینه چه رسد پس عجبست که چگونه عبد الحلق با وصف آن همه مهارت و براعت و تدریب و تنبه و تيقظ صرف لحظ و قطع نظر و غض بصر از مدلولات صریحه نصوص صحیحه ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نموده بدعاوی غير محمول بودن حدیث بر ظاهر خود راه کمال اغفال و اهمال پیموده اما آنچه گفته فالمراد اهل زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الصحابة پس بطلان آن در کمال ظهورست زیرا که اگر تسليم هم کنیم که بسبب لزوم احیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیث بر ظاهر خود محمول نیست پس ازین دلیل غایه ما فی الباب آنچه لازم خواهد آمد این ست که از عموم حدیث محض جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از جمله خلق مستثنی باشد نه آنکه دیگر انبیا و اوصیا عليهم السلام و ملائکه و غير ایشان هم مستثنی باشند و مقصود از احب صرف احب صحابه بوده باشد كما هو مزعوم عبد الحق و هر چند وجوه بطلان این مزعوم مشوم بسیار از بسیارست لكن از جمله مبطلات واضحه آن ارشاد صریح خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست در همین حدیث اعنی فرمودن آن جناب

اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَى احْبَبِ الْخَلْقِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ

چنانچه در روایت ابن مغازلی واقع شده وقد مررت کامله فی الوجه الثامن عشر من الوجوه الماضیة و پر ظاهرست که هر گاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بصراحت تمام احب الخلق من الاولین والآخرين

را طلب فرموده باشد باز ادعای باطل این معنی که مراد آن جناب از احب الخلق محض احب از صحابه است چه قدر جرأت و جسارت بر مخالفت و معاندت و مشاقت صریحه آن جناب خواهد بود اما آنچه گفته و غيره انما يكون من وجه واحد خاص او وجوه متعددة مخصوصة فلا حاجة الى تخصيص الخلق بل الى تخصيص الوجه او الوجه فانه ليس احب و افضل من جميع الوجوه سوى سید المحبوبين و افضل المخلوقين صلی الله علیه وسلم پس عین دعوی بیدلیل و صرف تمویه و تدلیس ضئیلست و اجتماع جميع وجوه احیت معتبره فی الافضلیة در غیر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هرگز ممنوع نیست و ممنوع صرف عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۶۶

همینست که کمال جميع وجوه موجوده در غیر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم زائد از کمال جميع وجوه موجوده در

ذات آن جناب باشد تا احییت غیر جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آن جناب که محذورست لازم نیاید پس ثابت شد که اجتماع جمیع وجوه احییت در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیہ السلام و احباب بودن آن جناب من جمیع الوجوه هرگز وجهی از منع ندارد و هر گاه حال بر چین منوال باشد چه چیز لازم کرده است که در احییت عامه آن جناب تخصیص وجه یا وجوه کرده آید و کلام جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بی سبب از صریح مفاد آن مصروف شود و اگر در تخصیص احییت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بوجه یا وجوه جز صرف کلام جناب از ظاهر آن چیزی دیگر لازم نمی آمد در شناخت و فضاعت آن کافی و وافی بود فکیف که بطلان و فساد آن بوجوه کثیره از بیان منیع البیان ما که در رد تاویل اول شاه صاحب بمعرض عرض آوردیم مستفاد و مستحقست فکن من المستيقظین و عجبست از عبد الحق که خودش در همین کلام در مقام نفی محمولیت حدیث بر ظاهر تخصیص خلق بما عدای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نموده و صراحة گفته فالمراد اهل زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من الصحابة و باز بلا فاصله معتمد بها بلکه بفصل یک جمله گفته فلا حاجة الى تخصیص الخلق پس این صنیع بدیع و تهافت فظیع عبد الحق قابل دیدست که اولاً خودش تخصیص خلق بما عدای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می نماید و باز بفاصله یک جمله می گوید که حاجت بتخصیص خلق نیست بلکه تخصیص وجه یا وجوه باید کرد پس اگر در نفی احییت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام از خلفاً ضرورت بتخصیص خلق نبود در نفی احییت آن جناب از جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز حاجت بتخصیص خلق نبود پس چرا در نفی احییت آن جناب از جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تخصیص خلق کرد مناسب آن بود که در آنجا نیز تخصیص وجه یا وجوه می کرد و می گفت ان من الظاهر ان الحديث غير محمول على الظاهر لان احب الخلق الى الله من جمیع الوجوه و الحیثیات هو النبی صلی اللہ علیہ وسلیم فالمراد من

قوله احّب خلقك إلیک

احبّ الخلق من وجه او وجوه متعددة مخصوصة لاـ من جمیع الوجوه و الحیثیات اما آنچه گفته ثم الكلام في الصحابة انما هو في الافضلية من جهة كثيرة الثواب والاحييـة غيرها كما في القول المشهور من بعض العلماء في الفرق بين الافضلية والاحيـة پس عجب عجباـست زيراـ که سابقاـ بتصریح فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب دانستی که معنی محبت خداوند عالم اعطاء ثوابـست پس احییـت شخص بسوی خداوند عالم بلا شبـه موـجب اکثـریـت ثواب اوـست و انشـاء اللـه تعالـی در ما بعد نیز خواـهـی دانـست کـه اـکابرـ متـکـلـمـین سـنـیـه مثل فـخـرـ رـازـی و شـمـسـ الدـینـ اـصـفـهـانـی و قـاضـی عـضـدـ الدـینـ اـیـجـی و سـیدـ شـرـیـفـ جـرجـانـی و مـلـکـ الـعـلـمـاءـ دـوـلـتـ آـبـادـیـ اـحـبـیـت رـاـ بـمـعـنـیـ اـکـثـرـیـتـ ثـوـابـ قـبـولـ کـرـدـهـاـنـدـ پـسـ اـینـ اـفـادـهـ بـدـیـعـهـ عـبـدـ الحقـ کـهـ اـزـ بـعـضـ عـلـمـاـ نـقـلـ کـرـدـهـ قـابـلـ انـوـاعـ استـعـجـابـ وـ جـالـبـ اـصـنـافـ استـغـرـابـتـ وـ اـمـاـ ماـ قـالـ وـ المـخلـصـ فـیـ هـذـهـ المـسـئـلـةـ اـعـتـیـارـ الـوـجـوـهـ وـ الـحـیـثـیـاتـ*ـ فـلـعـمـرـیـ تـلـکـ القـالـةـ منـ عـجـائـبـ التـقـوـلـاتـ وـ غـرـائـبـ التـفـوهـاتـ؟ـ؟ـ؟ـ لـانـهـ قـدـ تـبـیـنـ مـاـ سـبـقـ مـاـ حـجـجـ وـ الـبـیـنـاتـ الـبـاهـرـاتـ*ـ وـ تـحـقـقـ مـاـ مـضـیـ مـنـ الدـلـائـلـ وـ الـبـرـاهـینـ الزـاهـرـاتـ*ـ انـ ذـلـکـ الـاعـتـیـارـ مـنـ اوـهـنـ الـمـسـمـکـاتـ*ـ وـ اوـهـنـ الـمـتـشـبـثـاتـ*ـ لـیـسـ لـمـنـ تـمـسـکـ بـهـ مـخـلـصـ مـنـ الشـبـهـاتـ بلـ الـاذـعـانـ بـهـ قـائـمـ الـادـهـیـ الـورـطـاتـ*ـ وـ اللـهـ العـاصـمـ عنـ سـلـوـکـ مـسـلـکـ الغـوـایـاتـ*ـ وـ اـنـتـهـاجـ منـهـجـ الـعـمـایـاتـ*ـ وـ هـرـ گـاهـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۶۷

بعون اللـهـ المـنـانـ اـزـينـ بـیـانـ منـاعـتـ اـقـترـانـ کـمـالـ ضـعـفـ وـ هـوـانـ وـ فـسـادـ وـ بـطـلـانـ تـسـوـیـلـاتـ ضـئـیـلـهـ وـ تـاوـیـلـاتـ عـلـیـلـهـ شـرـاحـ حدـیـثـ مـتـسـنـنـ واضحـ وـ آـشـکـارـ گـرـدـیدـ پـسـ الـحـالـ هـجـنـتـ وـ رـکـاـتـ وـ ضـعـتـ وـ سـخـافـتـ تـقـوـلـاتـ وـ تـفـوهـاتـ مـتـکـلـمـینـ کـهـ جـرـأـتـ بـرـدـ وـ اـبـطـالـ اـینـ حدـیـثـ شـرـیـفـ نـیـافـتـهـ اـنـ نـیـزـ بـایـدـ دـیدـ وـ فـضـائـحـ وـ قـبـائـحـ تـقـرـیـراتـ وـ تـزوـیرـاتـشـانـ بـسـمـ اـصـغاـ بـایـدـ شـنـیدـ

قاضی القضاة عبد الجبار بن احمد استرابادی در کتاب مغنی گفته دلیل لهم آخر و قد تعلقا
بقوله عليه السلام لاعطین الرایة غدا رجلا یحب اللہ و رسوله و یحبه اللہ و رسوله
و بما

روی من قوله صلی اللہ علیہ وسلم اللہم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی من هذا الطائر
قالوا إذا دلّ على انه افضل خلق الله تعالى بعده و احّبهم الى الله تعالى فيحب ان يكون هو الامام و هذا بعيد لانه انما يمكن ان يتعلق
به في انه افضل فاما في النص على انه امام فغير جائز التعلق به الا من حيث ان يقال ان الامامة واجهة للافضل و قد يبين انها غير مستحقة
بالفضل فانه لا يمتنع في المفضول ان يتولاها او من يساويه غيره في الفضل و سنين القول في ذلك من بعد اذین عبارت ظاهرست
که قاضی ماضی قطع نظر از آنکه در باب نفی صحت و ثبوت حدیث طیر هیچ حرفری و لو رکیک هم باشد بر زبان نیاورده بمزيد
انصاف دلایل آن را بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام تسليم فرموده اما نظر بتصحیح خلافت متغلبین منع لزوم خلافت
برای افضل نموده و چون بحمد الله تعالى در منهج اول و دیگر مقامات بدلالل متباهه مبرمه و براهین رزینه محکمه دانستی که با
وجود افضل نصب مفضول جائز نیست پس در بطلان کلام قاضی شبهه نیست و لنعم ما افاد علم الهدی طاب ثراه فی نقض هذا
الکلام فی كتابه الشافی هذان الخبران اللذان ذكرتهما انما يدلان عندهنا علی الامامة كدلالة المواحاة و ما جرى مجرها لانا قد يبينا ان
کل شيء دلّ على التفضيل و التعظيم فهو دلالة على استحقاق اعلى الرتب و المنازل و ان اولى الناس بالامامة من كان افضلهم و
احقهم باعلى منازل التجیل و التعظیم وقد مضی طرف من الكلام في ان المفضول لا يحسن امامته و ان ورد من كلامه شيء من
ذلك فی المستقبل افسدناه بعون الله و فخر رازی در اربعین در بیان حجج اهل حق بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته
الحجّة الثانية التمسک بخبر الطیر و هو

قوله عليه السلام اللہم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل هذا الطیر معی
و المحبة من الله تعالى عبارة عن کثرة الثواب و التعظیم و در مقام جواب از ان گفته اما الثاني و هو التمسک بخبر الطیر فالاعتراض
علیه ان نقول

قوله عليه السلام باحّب خلقک
يتحمل ان يكون احّب خلق الله في جميع الامور و ان يكون احّب خلق الله في شيء معين و الدليل على كونه محتملا لهما انه يصح
تقسيمه إليهما فيقال اما ان يكون احّب خلق الله في جميع الامور و يكون احّب خلق الله في هذا الامر الواحد و ما به الاشتراك غير
مستلزم بما به الامتیاز فاذن هذا اللفظ لا يدل على كونه احّب الى الله تعالى في جميع الامور فاذن هذا اللفظ لا يفيد الا انه احّب الى
الله في بعض الامور و هذا يفيد كونه ازيد ثوابا من غيره في بعض الامور و لا يمتنع كون غيره ازيد ثوابا منه في امر آخر فثبت ان هذا
لا-يوجب التفضیل و هذا جواب قوی و بر ناظر خیر منجلیست که این تقریر عجیب و تزویر غریب رازی که بر قوت و متنات آن
نازیده در سخافت و رکاکت بالغ اقصای مراتبست زیرا که سابقا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۶۸

به جواب تاویل اول مخاطب قمّقام بحمد الله المنعام بتفصیل تمام بسیاری از دلائل وثیقه کثیره و براهین حصیفه اثیره دانستی که
حدیث طیر بر احییت عامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام دلالت دارد و احییت آن جناب مخصوص بوجه من الوجه نیست و هر
چند بعد ملاحظه آن همه حجج باهره و ادلّ زاهره حاجت بنقض این کلام نیست لكن نظر بمناسبت مقام می گوییم که اولا تخصیص
احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ببعض امور صرف از ظاهرست و آن بلا شبهه حرام محضست کما سبق و سیاتی فيما بعد
ایضا ما يدلّ على ذلك انشاء الله تعالى و ثانياً قاعدة صحة الاستثناء دلیل العموم که در حدیث متزلت بتفصیل جميل اثبات آن
نموده ایم این تقریر موهون را هباء منبذا می نماید زیرا که از جمله

اللّهُمَّ ائنِّي بِحُبِّ خَلْقِكَ

استثنا صحيحت مثلاً ممكنت که بگویند

با حب خلقک إلیک

الا في كذا و هر گاه استثنا ازین کلام صحيح شد در عموم آن هیچ شبهه باقی نماند و الحمد لله على ظهور الحق الاباح و زهوق الباطل الجلج ثالثاً آنکه على سبيل الفرض اگر تسليم هم بکنیم که مدلول حدیث طیر آنست که جناب امیر المؤمنین عليه السلام در امری خاص احب و از روی ثواب اکثر بود لکن با این همه بحمد الله تعالى افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام بر ثلاثة ثابت خواهد شد نه ویرا که هیچ وجه اهل حق ثابت نمی توانند کرد که احد من الثلاثه در فلان امر محظوظ خدا و رسول و مستحق ثواب بودند فضلا عن الاحياء و اکثریه الثواب و فضلا عن ان يكون احدهم احب و اکثر ثوابا منه عليه السلام پس بحمد الله تعالى ازینجا ظاهر گردید که این تقریر رکیک رازی بر فرض تسليم نیز نفعی باو نمی بخشد بلکه عند الامان جالب ضرر عظیم بمقصود اوست فلیضحك قليلا و ليك كثيرا و شمس الدين محمد بن اشرف الحسنی السمرقندی با وصف آنکه بر تصانیف رازی واقفیت دارد و جابجا تقریرات او را و لو بالتفريق والتوزیع بمقابلة اهل حق می آرد لکن بجواب حدیث طیر و دیگر ادله افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام اتباع و تقليد او را يكسر ترك نموده بمزيد حيرت و اندھاش و نهايت اضطراب و ارتعاش بجواب آن همه دلائل دو سه حرف غريب بر زبان آورده چنانچه در كتاب صحائف على ما نقل عنه گفته الفصل الثالث في افضل الناس بعد النبی المراد بالفضل ههنا ان يكون اکثر ثوابا عند الله و اختلفوا فيه فقال اهل السنة و قدماء المعتزلة انه ابو بکر و قال الشیعه و اکثر المتأخرین من المعتزلة هو على استدلال اهل السنة بوجهین الاول قوله تعالى سَيِّجَبُهَا الْأَنْقَى الَّذِي يُؤْتَى مَالَهُ السورة و المراد هو ابو بکر رضی الله عنه عند اکثر المفسرین و الاتقى اکرم عند الله تعالى لقوله تعالى إن أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَانُكُمْ و الاکرم عند الله افضل الثاني

قوله صلی الله علیه وسلم و الله ما طلعت شمس ولا غربت على احد بعد النبیین والمرسلین افضل من أبي بکر و اجاب الشیعه بان هذا لا يدل على انه افضل بل بان غيره ليس افضل منه و احتجت الشیعه بان الفضیلہ اما عقلیة او نقلیة و العقلیة اما بالنسب او بالحسب و كان على اکمل الصحابة في جميع ذلك فهو افضل اما النسب فلانه اقرب الى رسول الله و العباس و ان كان عم رسول الله لكنه كان اخا عبد الله من الاب و كان ابو طالب اخا منهما و كان على هاشمیا من الاب و الام لأنه على بن أبي طالب بن عبد المطلب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۶۹

بن هاشم و على بن فاطمة بنت اسد بن هاشم و الهاشمي افضل

لقوله صلی الله علیه وسلم اصطفی من ولد اسماعیل قریشا و اصطفی من قریش هاشمیا

و اما الحسب فلان اشرف الصفات الحميدة الزهد و العلم و الشجاعة و هو فيه اتم و اکمل من الصحابة اما العلم فلانه ذكر في خطبه من اسرار التوحید و العدل و النبوة و القضاء و القدر و احوال المعاد ما لم يوجد في الكلام لاحد من الصحابة و جميع الفرق ينتهي نسبتهم في علم الاصول إليه فان المعتزلة ينسبون انفسهم إليه و الاشعري ايضاً منتبه إلى لانه كان تلميذ الجبائي المتسب إلى على و انتساب الشیعه بين و الخوارج مع کونهم ابعد الناس عنه اکابرهم تلامذته و ابن عباس رئيس المفسرین کان تلميذا له و علم منه تفسیر کثير من المواضع التي تتعلق بعلوم دقيقة مثل الحكمه و الحساب و الشعر و النجوم و الرمل و اسرار الغيب و كان في علم الفقه و الفصاحه في الدرجة العلیاء و علم النحو منه و ارشد ابا الاسود الدئلی إليه و كان عالما بعلم السلوك و تصفیه الباطن الذي لا يعرفه الانسیاء و الاولیاء حتی اخذه جميع المشایخ منه او من اولاده او من تلامذتهم

روی انه قال لو کسرت الوسادة ثم جلست عليها لقضیت بين اهل التوریه بتوراتهم و بين اهل الانجیل بانجیلهم و بين اهل الزبور

بزبورهم و بين اهل الفرقان بفرقائهم و الله ما من آية انزلت في بَرْ او بَحْر او سَهْل او جَبَل او سَمَاء او ارْض او لَيْل او نَهَار الا و انا اعلم
فيمن نزلت و في اي شئ نزلت

وروى انه قال لو كشف الغطاء ما ازدلت يقينا
وقال صلی الله عليه وسلم اقتضاكم على

والقضاء يحتاج الى جميع العلوم و اما الزهد فلما علم منه بالتواتر من ترك اللذات الدنيا ويه و الاحتراز عن المحظورات من اول العمر
الى آخره مع القدرة و كان زهاد الصحابة كابي ذر و سلمان الفارسي و أبي الدرداء تلامذته و اما الشجاعة فغيبة عن الشرح حتى
قال النبي صلی الله عليه وسلم لا فتى الا على لا سيف الا ذو الفقار

وقال صلی الله عليه وسلم يوم الاحزاب لضريبه على خير من عبادة الثقلين
و كذا السخاء فانه بلغ فيها الدرجة القصوى حتى اعطى ثلاثة اقواص ما كان له و لا لاولاده غيرها عند الافطار فانزل الله تعالى و
يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُجَّبٍ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا

و كان اولاده افضل اولاد الصحابة كالحسن و الحسين و
قال النبي صلی الله عليه وسلم هما سيدا شباب اهل الجنۃ

ثم اولاد الحسن مثل الحسن المثنی و الحسن المثلث و عبد الله بن المثنی و النفس الزکیة و اولاد الحسين مثل الائمه المشهورة و هم
اثنا عشر و كان ابو حنيفة و مالک رحمهما الله آخذان الفقه من جعفر الصادق و الباقيون منهمما و كان ابو يزيد البسطامي من مشايخ
الاسلام سقاء في دار جعفر الصادق و المعروف الكرخي اسلم على يد علي الرضا و كان بباب داره و ايضا اجتماع الاكابر من الامة و
علمائها على شيعيته دال على انه افضل و لا عبرة بقول العوام و اما الفضائل النقلية فما

روى عن النبي صلی الله عليه وسلم الاولى خبر الطير
و هو

قوله صلی الله عليه وسلم اللَّهُمَّ ائنِّي بِاحْبَبْتَ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۰

خلقك إليك ياكل معى هذا الطير فجاء على و اكل معه الثانية
خبر المتنزلة و هو

قوله صلی الله عليه وسلم انت مني بمتنزلة هارون من موسى الا انه لا بنى بعدى
و هذا اقوى من

قوله في حق أبي بكر و الله ما طلعت شمس ولا غربت بعد النبيين على افضل من أبي بكر
لانه انما يدل على ان غيره ليس افضل منه لا على انه افضل من عيده و ايضا يدل على ان الغير ما كان افضل منه لا على انه ما يكون
فجاز ان لا يكون عند ورود هذا الخبر و يكون بعده و ايضا خبر المتنزلة يدل على ان له مرتبة الانبياء
لقوله صلی الله عليه وسلم الا انه لا بنى بعدى

و خبر أبي بكر انما يدل على ان غيره ممن هو اولى من مراتب الانبياء ليس افضل منه
لقوله صلی الله عليه وسلم بعد النبيين و المرسلين

فجاز ان يكون على افضل منه الثالثة خبر الراية

روى انه صلی الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى خير فرجع منهزا ثم بعث عمر فرجع منهزا فبات رسول الله صلی الله عليه وسلم
معتمدا فلما اصبح خرج الى الناس و معه الراية و قال لاعطين الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرارا غير فرار فتعرض

له المهاجرون والانصار فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم این علی فقیل انه ارمد العینین فتغل فی عینیه ثم دفع إلیه الرایة

الرابعة خبر السيادة

قالت عائشة كنتجالسة عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم إذا قبل علی فقال هذا سید العرب فقلت بابی انت و امی ألسنت سید العرب
فقال انا سید العالمین و هو سید العرب

الخامسة خبر المولی

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من كنت مولاه فعلی مولا

و روی احمد و البیهقی فی فضائل الصحابة انه قال صلی اللہ علیہ وسلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى يوشع فی تقواه
الى ابراهیم فی حلمه و الى موسی فی هیته و الى عیسی فی عبادته فلينظر الى وجه علی

السادسة

روی عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و ان اخی و وزیری و خیر من اترکه بعدی یقضی
دینی و ینجز و عدی علی بن أبي طالب

السابعة

روی عن ابن مسعود انه قال صلی اللہ علیہ وسلم على خیر البشر من أبي فقد كفر
الثامنة

روی انه قال صلی اللہ علیہ وسلم فی ذی الثدیة و كان رجلاً منافقاً يقتله خیر الخلق
وفی روایة خیر هذه الامة و كان قاتله علی بن أبي طالب

وقال صلی اللہ علیہ وسلم لفاظتمه ان الله تعالى اطلع علی اهل الدنيا و اختار منهم اباک و اتخذه نبیا ثم اطلع ثانیا فاختار منهم بعلک
هذا ما قالوا و الحق ان کل واحد من الخلفاء الاربعة بل جميع الصحابة مكرم عند الله موصوف بالفضائل الحميدة

ازین عبارت سراسر بشارت واضح و آشکارست که شمس الدين سمرقندی گو در بیان بعض اجویه اهل حق تغیری نموده و در نقل
احتجاجات رزینه و استدللات متینه اهل حق بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعضی از جملات و نبذی از کلمات که از
ایشان صادر نشده بود کیاسه یا جهلا اضافه فرموده لکن هنگام جواب چون اختراع تمویهات بعيده و ابتداع تاویلات غیر سدیده را
موجب ظهور تعصب فاحش العوار و سبب وضوح مجازفت واضحه الشنار و جالب کمال عذر و ملام صغار و کبار

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۱

و باعث بر نهایت استهزاء و استنکار و استحقاق یافته ناچار بسوی ادعای مکرمیت هر واحد از خلفای اربعه و جميع صحابه عند الله و
موصوفیت شان بفضائل حمیده شتافته و پر ظاهرست که این ادعای فاسد علامه سمرقند علاوه بر آنکه محض دعوی لسانی و صرف
تقول فاسد المبانیست هیچ وجهی و لو سخیف برای ایراد آن درین مقام پیدا نمی شود زیرا که بلا- شبھه کلام اهل حق کرام در
افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود و مفاد حدیث طیر و دیگر احادیث هم همینست پس اگر بالفرض خلفای ثلاثة و جميع
صحابه مکرم عند الله و متصف بصفات حمیده هم بوده باشد این معنی منافی افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیست
نمی دانم سمرقندی را درین مقام از فرط تحریر چه حالتی رو داده بود که باین چنین کلام محلول النظام صریح الانشام زبان حقیقت
ترجمان خود آلود و نهایت اتصاف خود باحصاف مبانی کلام ظاهر فرمود و قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی نیز از
جواب حدیث طیر و دیگر براهین باهره اهل حق که در معرض اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می آرند بیضه در
طاس انداخته درین معرفه که مرد آز ما از کمال دانشمندی آیه اتقی و جمله از موضوعات اهل نحله خود که بمزيد بیباکی در فضائل
حالفه اول بربافته اند سپر خود ساخته چنانچه در طوال الانوار اولا در بیان وجوه استدلال اهل حق بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه

السیلام گفته السید اس ان علیا کرم الله ووجهه کان افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم لانه ثبت بالاخبار الصیحیة ان المراد من قوله تعالى حکایه آنفسنا و آنفسکُمْ

على ولا شک انه ليس نفس محمد صلی الله علیه وسلم بعینه بل المراد به اما انه بمنزلته او هو اقرب الناس إليه وكل من كان كذلك کان افضل الخلق بعده و لانه اعلم الصحابة لانه کان اشد هم ذكاء و فطنة و اکثراهم تدبیر او رویه و کان حرصه على التعلم اکثر و اهتمام الرسول عليه السیلام بارشاده و تربیته اتم و ابلغ و کان مقدمًا في فنون العلوم الدينیة اصولها و فروعها فان اکثر فرق المتكلمين ينتسبون إليه و يسندون اصول قواعدهم إلى قوله و الحکماء يعظمونه غایه التعظیم و الفقهاء يأخذون برایه و قد قال عليه السلام اقضاكم على

وايضاً فأحاديث كثيرة كحديث الطير و حديث خیر وردت شاهدة على كونه افضل و الافضل يجب ان يكون ااما و در مقام جواب از ان گفته و عن السادس انه معارض بمثله و الدليل على افضلية أبي بكر قوله تعالى و سیجّبَهَا الأَتْقَى فان المراد به اما ابو بكر او على وفاقا و الثاني مدفوع لقوله تعالى و ما لأحدٍ عِنْهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجزِي لأن علیاً نشأ في تربیته و اتفاقه و ذلك نعمة تجزی و كل من کان اتقی کان اکرم عند الله و افضل لقوله تعالى إن أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ و قوله عليه السلام ما طلعت الشمس ولا غربت على احد بعد النبیین و المرسلین افضل من أبي بكر و

قوله عليه السلام ما طلعت الشمس ولا غربت على احد بعد النبیین و المرسلین افضل من أبي بكر و قوله عليه السلام لا بک و عمرهما سید کهول اهل الجنة و ما خلا النبیین و المرسلین و پر ظاهرست که استدلال بايه سیجّبَهَا الأَتْقَى

خلل و زال صريح دارد و علاوه بر آنکه در محل خود شناعت و فظاعت استدلال باش بتفصیل تمام ذکر یافته است بحمد الله کمال بطلان آن بروایت موذه القربی در همین مجلید دریافی اما این دو حديث موضوع که بیضاوی ذکر نموده پس خبر از نهایت واقفیت و عبور او بر آداب مناظره می دهد سبحان الله مگر حضرت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۲

بیضاوی را با وصف آن همه تبحر و تصدر و تمهر بخاطر نرسید که اهل حق هرگز این گونه اخبار و احادیث اهل سنت را ولو نزد خود اهل سنت بااعلى مدارج صحت هم رسیده باشد قبول ندارند بلکه بدتر از خرق مرتملات الاعداق می شمارند پس ذکر آن بمقابلہ اهل حق و آن هم بمعارضه حديث طیر و امثال آن سمتی از جواز نخواهد داشت و شمس الدین محمود بن عبد الرحمن اصفهانی نیز متبع و مقتفي آثار بیضاوی عالی تبار گردیده با آن همه براعت در علم معقول و منقول و احتواء برد قائق فروع و اصول بجواب حديث طیر و دیگر ادلّه افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السیلام راه معارضت با فضائل موهومه و مناقب مزعومه ابو بکر گریده چنانچه در مطالع الانظار شرح طوال الانوار در بیان وجوه احتجاج اهل حق بر امامت جناب امیر المؤمنین عليه السیلام گفته السادس ان علیا کان افضل الناس بعد النبی لانه ثبت بالاخبار الصیحیة ان المراد من قوله فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ آنفُسَنَا وَ آنفُسَكُمْ

علی و لا شک ان علیا ليس نفس محمد صلی الله علیه وسلم بعینه بل المراد ان علیا بمنزلة النبی او ان علیا هو اقرب الناس الى النبی فضلا و إذا كان كذلك کان افضل الخلق بعده و لان علیا كان اعلم الصحابة لانه کان اشهر هم ذكاء و فطنة و اکثراهم تدبیر او رویه و کان حرصه على العلم اکثر و اهتمام الرسول صلی الله علیه وسلم بارشاده و تربیته اتم و ابلغ و کان مقدمًا في فنون العلوم الدينیة اصولها و فروعها فان اکثر فرق المتكلمين ينتسبون إليه و يسندون اصول قواعدهم إلى قوله و الحکماء يعظمونه غایه التعظیم و الفقهاء يأخذون برایه و يأخذون برایه و

قد قال النبي صلی اللہ علیہ وسلم اقتضاکم علی
و الاقضی اعلم لاحتیاجه الى جميع انواع العلم و ايضا احادیث کثیرہ وردت شاهدۃ علی ان علیتا افضل منها حديث الطیر و هو
انه علیه السیلام اهدی له طیر مشوی فقال علیه السیلام اللہم ائنی باحّب خلقک إلیک یاکل معی فجاءه علی و اکل معه و الاحب الى
اللہ تعالیٰ هو من أراد اللہ تعالیٰ زیادۃ ثوابه

ولیس فی ذلک ما یدل علی کونه علیه السلام افضل من النبی و الملائکة لانه

قال ایتنی باحّب خلقک إلیک

و الماتی به الى النبی یجب ان یکون غیر النبی فکانه

قال احّب خلقک إلیک غیری

و لقوله علیه السلام یاکل معی

و تقدیره ایتنی باحّب خلقک إلیک ممن یاکل معی و الملائکة لا یاکلون و بتقدیر عموم اللفظ للکل فلا یلزم من تخصیصه
بالنسبة الى النبی علیه السلام و الملائکة تخصیصه بالنسبة الى غیرهما و منها حديث خیر

فان النبی علیه السیلام بعث ابا بکر الى خیر فرجع منهزا ثم بعث عمر فرجع منهزا فغضب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لذلک
فلما اصبح خرج الى الناس و معه رایه وقال لاعطین الرایہ الیوم رجلا یحب اللہ و رسوله و یحبه اللہ و الرسول کرارا غیر فرار فعرض
له المهاجرون و الانصار فقال علیه السلام این علی فقیل له انه ارمد العینین فتقل فی عینیه ثم دفع الرایہ إلیه

و ذلك یدل على ان ما وصفه به مفقود فيمن تقدم فيكون افضل منهما و یلزم ان یکون افضل من جميع الصحابة و الافضل یجب ان
یکون اماما و در مقام جواب از ان گفته و عن السادس ان ما ذكرنا من الدلائل الدالله على ان علیتا افضل معارض بما یدل علی ان ابا
بکر افضل و الدلیل علی افضلیة أبي بکر قوله تعالى وَسِيَّجَبُّهَا الْأَتْقَى الَّذِي

الآلیه فان المراد اما ابو بکر او علی بالاتفاق و الثاني و هو ان یکون المراد به علیا مدفوع لانه تعالی ذکر فی وصف الاتقی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ١٧٣

قوله الَّذِي يُؤْتَى مَالَهُ يَتَرَكَّ

و ما لاحد عنده من نعمه تجزی و علی غیر موصوف بهما لأنه ما اتفق لعلی ان اتی ماله يَتَرَكَّ
ولان علینا نشا فی تربیة النبی صلی اللہ علیہ وسلم و اتفاقه و ذلك نعمه تجزی و إذا لم يكن المراد بالاتقی علیا تعین ان یکون المراد
ابا بکر فيكون ابو بکر هو الاتقی و كل من كان اتقی کان اکرم لقوله تعالی إن أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَانُكُمْ

و كل من كان اکرم فهو عند اللہ افضل فابو بکر افضل و

قوله علیه السلام ما طلعت الشمس و لا غربت بعد النبین و المرسلین علی رجل افضل من أبي بکر
لانه یدل على انه ليس احد افضل من أبي بکر رضی اللہ عنہ فلا يكون على افضل من أبي بکر رضی اللہ عنہ و إذا لم يكن على
افضل من أبي بکر فاما ان یکون مساویا لابی بکر فی الفضل او يكون ابو بکر افضل من علی و الاول منتف بالاجماع فتعین الثاني و
قوله صلی اللہ علیہ وسلم لابی بکر و عمر هما سیدا کھول اهل الجنة ما خلا النبین و المرسلین
وقوله صلی اللہ علیہ وسلم لیوم الناس ابو بکر

و تقدیمه فی الصلوۃ مع انها افضل العبادات یدل علی انه افضل و
قوله صلی اللہ علیہ وسلم وقد ذکر ابو بکر عنده و این مثل أبي بکر کذبی الناس و صدقی و امن بی و زوجنی ابنته و جهزنی بماله
واسانی بنفسی و جاحد معی ساعۃ الخوف
وقول علی خیر الناس بعد النبین ابو بکر ثم عمر ثم اللہ اعلم

ازین عبارت ظاهر است که اصفهانی بجواب حديث طیر و دیگر ادله افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقتداء للبیضاوی بسوی اظهار معارضت آن با ادله و همیه افضلیت ابی بکر رفته بعضی از اکاذیب و خرافات که بیضاوی بر ایراد آن اقدام نکرده بود بمزید اظهار توسع و تضلع وارد نموده نهایت حسن فهم و دقت نظر وحدت بصر و امعان عام و اطلاع تام خود بر آداب مناظره واضح و آشکار فرموده و هر چند اصفهانی بمزید عجز و ناتوانی در شرح طوالع بر همین معارضت سخیفه اکتفا ورزیده مصلحت در تسليم دلالت حديث طیر و امثال آن بر مطلوب اهل حق دیده لکن در تشیید القواعد شرح تجرید العقائد باتباع و تقليد فخر رازی مرتكب تاویل علیل درین حديث شریف گردیده چنانچه اولا در بیان وجوه استدلال اهل حق بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها خبر الطائر بیان ذلک

انه اهدی له طائر مشوی فقال اللہم ایتنی باحبت خلقک إلیک کیا کل معی فجاء علی و اکل معه و الاحب الى الله تعالی هو من أراد الله تعالی زیاده ثوابه

و ليس في ذلك ما يدل على كونه افضل من النبي والملائكة لانه
قال ایتنی باحبت خلقک إلیک

و الماتی به الى النبي يجب ان يكون غير النبي فكانه قال احب خلقک إلیک غیری و
لقوله يأكل معی

و تقدیره ایتنی باحبت خلقک ممن يأكل معی و الملائكة لا يأكلون و بتقدیر عموم اللفظ للكل لا يلزم من تخصیصه بالنسبة الى النبي و الملائكة تخصیصه بالنسبة الى غیرهما و در مقام جواب از ان گفته و حديث الطیر لا يدل على انه احب الخلق مطلقا بل امکن ان يكون احب الخلق بالنظر الى شيء دون شيء اذ يصح الاستفسار بان يقال احب خلقک في كل شيء او في بعضه و عند ذلك لا يلزم من زیاده ثوابه في بعض الاشياء على غیره الزیاده في كل شيء بل جاز ان يكون غیره ازيد ثوابا في شيء آخر فان قيل فعلى هذا التقدیر أى فائدة في

قوله ایتنی باحبت خلقک إلیک

قلنا الفائدة فيه تخصیصه عمن ليس احب عند الله من وجه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۴

ازین عبارت سراسر غربت واضح و اشکار است که اصفهانی در منع دلالت حديث طیر بر احیت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام تقليد صريح رازی اختیار کرده تقریر سراسر تزویر او را بتغییر یسیر وارد نموده و چون بحمد الله تعالی علاوه بر ادله سابقه که بكمال وضوح مبطل این شبه واهیه است عنقریب بجواب رازی نهایت فساد و بطلان آن دانستی لهذا حاجتی بایضاح وهن آن نیست اما آنچه اصفهانی در آخر کلام خود بمزید تتبه گفته فان قیل فعلی هذا التقدیر أى فائدة في
قوله ایتنی باحبت خلقک إلیک

قلنا الفائدة فيه تخصیصه عمن ليس احب عند الله من وجه پس نگفتن این کلام از گفتن بهتر بود چه بعد استماع آن بی اختیار عرض خواهد شد که چون ثلاثة و احزابشان كما قرر في محله هرگز نزد خداوند عالم محبوب من وجه هم نبودند فضلا عن الاحبیة پس بنابر افاده خود اصفهانی افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ایشان ثابت باشد و قطع نظر ازین ملاحظه باید کرد که چون مردودیت شیخین بلکه ثلاثة از واقعه طیر ثابتست و بنابر افاده اصفهانی فائده کلام جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله وسلم درین واقعه تخصیص و افزار مصدق دعاست از کسانی که احب من وجه هم نباشد پس بی ضم ضمیمه دیگر از خود حديث طیر ثابت خواهد شد که ثلاثة نزد جناب احادیث احب من وجه هم نبودند و قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن احمد ایجی و سید شریف علی بن محمد جرجانی نیز در تاویل حديث طیر اتباع و تقليد نا سدید رازی عنید پیش گرفته راه تخدیع اغمار و اغراء اشراء

و اثارت قنات تهییج عوام بدلالت او رفته‌اند در شرح مواقف در بیان وجوهی که بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اجمالا دلالت دارد مسطورست الثانی خبر الطیر و هو
قوله علیه السلام حين اهدی إلیه طائر مشوی اللّهُمَّ ائْتِنِی بِاحْبَبِ خَلْقَکَ إِلَیکَ یا کل معی هدا الطیر فاتی علی و اکل معه الطیر و
المحبّة من اللّه كثرة الثواب و التعظیم

فيكون هو افضل و اکثر ثوابا و اجيب بانه لا يفيد كونه احب إلیه في كل شيء لصحة التقسيم و ادخال لفظ الكل و البعض الا ترى انه يصح ان يستفسر و يقال احب خلقه إلیه في كل شيء او في بعض الاشياء و حجاز ان يكون اکثر ثوابا في شيء دون آخر فلا يدل على الافضليّة مطلقا و در کمال ظهورست که این کلام فاقد النظام از تقریر رکاکت انضمام رازی ماخوذست و چون بعون الله تعالى انحرام و انشلام آن باحسن وجوه آنفا دریافتی پس در بطلان آن ارتیابی نیست و الحمد لله و سعد الدين مسعود بن عمر تفتازانی نیز با آن همه مرجعیت اقصی و ادنی و غایت تدرب و تمهر و همه دانی بجواب حدیث طیر جز سلوک مسلک اهمال و اغفال راهی نیافته چنانچه در شرح مقاصد گفته تمسک الشیعه القائلون بافضلیة علی رضی الله تعالی عنہ بالکتاب و السنّة و المعقول اما الكتاب فقوله تعالی فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبَهِلُ الآیة عنی بانفسنا علیا رضی الله تعالی عنہ و ان كان صیغه جمع لانه علیه الصلة و السلام حين دعاءه وقد نجران الى المباھلة و هو الدعاء على الظالم من الفریقین خرج و معه الحسن و الحسین و فاطمة و علی و هو يقول لهم إذا انا دعوت فأمنوا و لم يخرج معه من بنی عمّه غير علی و لا- شك ان من كان بمنزلة نفس النبی کان افضل و قوله تعالی قُلْ لَا أَشِئُلُکُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فی الْقُرْبَى قال سعید بن جبیر لما نزلت هذه الآیة قالوا يا رسول الله من هؤلاء الذين نودهم قال علی و فاطمة و ولداتها
ولا خفاء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۵
في ان من وجب محبتة بحکم نص الكتاب کان افضل و کذا من ثبت نصرته الرسول علیه الصیلوج و السلام بالعطف في کلام الله تعالی على اسم الله و جبریل مع التعبیر عنه بصالح المؤمنین و ذلك قوله تعالی فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ فعن ابن عباس رضی الله عنه تعالی عنهمما ان المراد به علی و اما السنّة فقوله صلی الله علیه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهیم في حلمه و الى موسی في هیبه و الى عیسی في عبادته فلينظر الى علی بن أبي طالب ولا خفاء في ان من يساوى هذه الانبياء في هذه الکمالات کان افضل و قوله علیه الصلة و السلام اقضاکم على و الاقضی اعلم و اکمل و

قوله صلی الله علیه و آلہ و سلم اللّهُمَّ ائْتِنِی بِاحْبَبِ خَلْقَکَ إِلَیکَ یا کل معی من هدا الطیر فجاءه علی فاکل معه و الاحب الى الله اکثر ثوابا و هو معنی الافضل و
کقوله صلی الله علیه و آلہ و سلم انت منی بمنزلة هارون من موسی و لم يكن عند موسی افضل من هارون و
کقوله علیه الصلة و السلام من كنت مولاہ فعلی مولاہ الحديث و
قوله علیه الصیلوج و السلام يوم خیر لاعطین هذه الرایة غدا رجلا عدلا یفتح الله علی یده یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فلما

اصبحوا غدوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم كلهم يرجون ان يعطها ف قال ابن على بن أبي طالب قالوا يا رسول الله يشتكى عينيه قال فارسلوا إليه فاتى به وبصق رسول الله صلى الله عليه وسلم وبرا حتى كانه لم يكن به وجع فاعطاه الراية و قوله عليه الصيام و السلام انا دار الحكمه و على بابها و قوله عليه الصيام و السلام لعلى انت اخي في الدنيا والآخره و ذلك حين اخي رسول الله صلى الله عليه وسلم بين الصحابة فجاء على قد مع عيناه فقال آخيت بين اصحابك ولم تواخ بيتي وبين احد و قوله صلى الله عليه وسلم لمبارزة على عمرو بن عبدود افضل من عمل امتى الى يوم القيمة و قوله صلى الله عليه وسلم لعلى انت سيد في الدنيا سيد في الآخره و من احبك فقد احبني و من احبني هو حبيب الله و من ابغضك فقد ابغضني و بغضي بغرض الله فالوليل لمن ابغضك بعدي

واما المعمول فهو انه اعلم الصحابة لقوه حده و ذكائه و شده ملازمته للنبي صلى الله عليه وسلم واستفاده منه و قد قال النبي صلى الله عليه وسلم حين نزل قوله تعالى وَتَعِيْهَا أُذْنُ وَاعِيَّهُ اللَّهُمَّ اجعْلُهَا أذْنَ عَلَى قَالَ مَا نَسِيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْئاً وَقَالَ عَلَمْنِي رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفَ بَابُ الْعِلْمِ فَانْفَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابِ الْفَ

ولهذا رجعت الصحابة إليه في كثير من الواقع واستند العلماء في كثير من العلوم إليه كالمعتزلة والاشاعرة في علم الأصول والمفسرين في علم التفسير فان رئيسهم ابن عباس تلميذه و المشايخ في علم السر و تصفية الباطن فان المرجع فيه إلى العترة الطاهرة و علم النحو إنما ظهر منه ولهذا

قال لو كسرت إلى الوسادة ثم جلست عليها لقضيت بين اهل التورىه بتوراتهم وبين اهل الانجيل بانجيلهم وبين اهل الزبور بزبورهم وبين اهل الفرقان بفرقائهم والله ما من آية نزلت في بر او بحر او سهل او جبل او سماء او ارض او ليل او نهار الاانا اعلم فيما نزلت وفي اي شيء نزلت

و ايضا هو اشجعهم يدل عليه كثرة جهاده في سبيل الله و حسن بلاءه في الغزوat و هي مشهورة غنية عن البيان ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم لا فتن إلا على ولا سيف إلا ذو الفقار و قال صلى الله عليه وسلم يوم الاحزاب لضرب على خير من عبادة الثقلين و ايضا هو ازهدهم لما تواتر من اعراضه عن لذاته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۶

الدنيا مع اقتداره عليها لاتسع ابواب الدنيا و لهذا

قال يا دنيا يا دنيا إليك عنى أبى تعرضت أم الى تشوقت لا حان حينك هيات عزى غيرى لا حاجه لى فيك قد طلقتك ثلاثا لا رجعه فيها فعيشك قصير و خطرك يسير و أملك حقير و قال والله لدنياكم هذه اهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم و قال لا اقسم دنياكم هذه ازهد عندي من عفظه عنز و ايضا هو اكثراهم عبادة حتى

روى ان جبهته صارت كركبة البعير لطول سجوده

واكثرهم سخاؤه حتى نزل فيه وفي اهل بيته و يطعمون الطعام على حبه مسکيناً و يتيمًا و أسيراً و اشرفهم خلقا و طلاقه وجه حتى نسب الى دعاية و احل لهم حتى ترك ابن ملجم في دياره و جواره يعطيه العطاء مع علمه بحاله و عفى عن مروان حين اخذ يوم الجمل مع شدة عداوته له و قوله فيه سيلقى الامة منه و من ولده يوما احمر

و ايضا هو افصحهم لسانا على ما يشهد به كتاب نهج البلاغة و اسبقهم اسلاما على ما روی انه بعث النبي صلی الله علیه و سلم يوم الاثنين و سلم على يوم الثلاثاء و بالجملة فمناقبہ اظهر من ان يخفى و اكثر من ان يخصى فالجواب انه لا كلام في عموم مناقبہ و وفور فضائله و اتصفه بالكمالات و اختصاصه بالكرامات الا انه لا يدل على الافضلية بمعنى زيادة الثواب و الكرامة عند الله تعالى بعد ما ثبت من الاتفاق العجاري مجرى الاجماع على افضلية أبي بكر ثم عمر و الاعتراف من على رضى الله عنه بذلك على ان فيما ذكر موضع بحث لا يخفى على المحصل مثل ان المراد بانفسنا نفس النبي صلی الله علیه و سلم كما يقال دعوت نفسی الى كذا و ان وجوب المحبة و ثبوت النصرة على تقدیر تحققہ في حق على رضى الله عنه لا اختصاص به و كذا الكمالات الثابتة للمذكورین من الانبياء و ان احباب خلقک يتحمل تخصیص أبي بکر و عمر رضی الله تعالی عنہما عملا بادلة افضليتھما و يتحمل ان یراد احباب الخلق إليک في ان یاکل منه الخ و بر ارباب افهام تخصیص أبي بکر و عمر رضی الله تعالی عنہما عملا بادلة افضليتھما و يتحمل ان یراد احباب الخلق إليک في ان یاکل منه الخ و بر ارباب افهام متحجب نخواهد بود که از قول تفتازانی فالجواب انه لا - كلام في عموم مناقبہ و وفور فضائله و اتصفه بالكمالات و اختصاصه بالكرامات الا انه لا يدل على الافضلية بمعنى زيادة الثواب و الكرامة عند الله تعالى بحسب سیاق و سباق بنهایت ظهرت که این همه حجج و ادله که تفتازانی از جانب شیعه نقل کرده هیچ یک از ان بنا بر مزعوم او بر زیادت ثواب جانب امیر المؤمنین علیه السلام و کرامت آن جانب عند الله دلالت ندارد و هر چند این مزعوم مشوم عند الامعان مورد خدشات بسیارست لکن بلحاظ خصوص حدیث طیر بطلان و هوان آن در کمال تحقیقت زیرا که سابقاً بعون الله تعالی از افاده فخر رازی در تفسیر کبیر دریافتی که محبت حق تعالی با عبد بمعنى اعطاء ثوابست پس بلا شبهه احیت عبد بمعنى اکثیرت ثواب او خواهد بود و هر گاه احیت بمعنى اکثیرت ثواب باشد در دلالت حدیث طیر بر افضليت جانب امیر المؤمنین علیه السلام کدام حالت منتظره باقیست و الحمد لله که فخر رازی در نهاية العقول و اربعین و شمس الدين اصفهانی در شرح تجرید و قاضی عضد الدين ایجی در موافق و سید شریف جرجانی در شرح آن و ملک العلماء دولت آبادی در هدایة السعدا در خصوص حدیث طیر بمقابلہ اهل حق احیت را بمعنى اکثیرت ثواب تسليم کردہ‌اند پس هر گاه امثال این اکابر و اعظم در خصوص حدیث طیر و آن هم بمقابلہ اهل حق احیت را بمعنى اکثیرت ثواب قبول کرده باشد عاقل بصیر بخوبی می‌توان دریافت که انکار دلالت حدیث طیر بر اکثیرت ثواب جانب امیر المؤمنین علیه السلام بجهه حدّ صریح البطلان والاستنکار خواهد بود و از غرائب معجبه این ست که خود تفتازانی در همین کتاب شرح مقاصد قبل ازین افاده بدیعه خود بیک ورق یا قدری بیشتر حدیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۷

موضوع عمرو بن عاص را که متضمن احیت او بسوی جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست در ادله افضليت أبي بکر آورده و ظاهرست که چون نزد تفتازانی افضليت بمعنى اکثیرت ثوابست پس لابد نزد او حدیث عمرو بن عاص بر اکثیرت ثواب أبي بکر دلالت خواهد داشت فوا عجباه که خود تفتازانی حدیث عمرو بن عاص را دلیل افضليت أبي بکر شمرده دلالت آن بر اکثیرت ثواب او وا می‌نماید و بجواب احتجاج اهل حق بحدیث طیر از کمال تعنت و عناد عدم دلالت آن بر اکثیرت ثواب جانب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر می‌فرماید و علاوه بر مشاقت و معاندت افادات صریحه اجلله اعلام و مهره فخام تناقض صریح با افاده خود فرموده و حیرت ارباب نظر می‌افراید *إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ*

اما آنچه تفتازانی سرایده که اتفاق جاری اجماع بر افضليت ابو بکر و عمر ثابت شد و پس مدخلست بچند وجه اول آنکه این ادعا محض دعوى عاری از دلیلست پس هرگز قابل التفات نیست چه اگر محض دعوى اتفاق کافی باشد هر شخص در هر مطلب دعوى اتفاق و اجماع می‌تواند کرد دوم آنکه ابن عبد البر در استیعاب گفته قال ابو عمر من قال بحدیث ابن عمر کنا نقول على عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم نسكت يعني فلا نفاضل فهو الذي انکر ابن معین و تکلم فيه

بكلام غليظ لان القائل بذلك قد قال خلاف ما اجتمع عليه اهل السنة من السلف والخلف من اهل الفقه والاثار ان عليا كرم الله وجهه افضل الناس بعد عثمان هذا مما لم يختلفوا فيه و انما اختلفوا في تفضيل على و عثمان و اختلف السلف ايضا في تفضيل على رضي الله عنه و أبي بكر رضي الله عنه و في اجماع الجميع الذي وصفنا دليل على ان حديث ابن عمر وهم و غلط و انه لا يصح معناه و ان كان اسناده صحيحها و يلزم من قال به ان يقول بحديث جابر و حديث أبي سعيد كنا نبيع امهات الاولاد على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و هم لا يقولون بذلك فقد ناقضوا و بالله التوفيق اذين عبارت در کمال وضوحت که سلف سنیه در تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر اختلاف داشتند و پر ظاهرست که هر گاه سلف سنیه در تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از دیگر صحابه بودند و در کمال ظهورست که هر گاه جمعی از اصحاب بافضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام قائل باشند ادعای اتفاق بدرجہ مصادمت بداهت خواهد بود اما اینکه جمعی از اصحاب قائل بافضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند پس باید دانست که ابن عبد البر در کتاب استیعاب بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته روی عن سلمان و أبي ذر و المقداد و حذيفة و خباب و جابر و أبي سعيد الخدری و زید بن اسلم ان علي بن أبي طالب اول من اسلم و فضلہ هؤلاء على غيره

پس این افاده قطعیه علامه ابن عبد البر چنانچه می بینی صریحست درین معنی که حضرت سلمان و أبي ذر و المقداد و حذيفة و خباب و جابر و أبي سعيد الخدری و زید بن اسلم که نزد اهل سنت از اکابر اصحاب جلیل المرتبه عظیم الشأن هستند مفضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر غیر آن جناب بودند و ابن عمر نیز قائل بافضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر تمام اصحاب بوده چنانچه سید علی همدانی در کتاب مودة القربي گفتہ عن أبي وائل عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه قال كنا إذا عدتنا اصحاب النبي صلى الله عليه و سلم قلنا ابو بكر و عمر و عثمان فقال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۸
رجل با ابا عبد الرحمن فعلی قال على من اهل البيت لا يقاس به احد مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في درجه ان الله يقول **الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعُوهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانِ الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ**
ففاطمة مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في درجه و على معهما

ازین روایت ظاهر است که پور خلافت مآب هر گاه ارشاد فرمود که وقتی که ما اصحاب نبی صلى الله عليه و آله و سلم را شمار می کردیم می گفتیم که ابو بکر و عمر و عثمان مردی از و سبب ترك ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد پس حضرتش بمزيد انصاف ارشاد کرد که على از اهلیتیست و با او کسی قیاس کرده نمی شود و او با جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم و در درجه آن جنابست بتحقیق که خداوند عالم می فرماید و **الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعُوهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانِ الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ**
پس فاطمه همراه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در درجه اوست و على با آن دو بزرگوارست و عباس عم جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم نیز تا دم مرگ جناب امیر المؤمنین علیه السلام را افضل اصحاب می دانست ابو على يحيى بن عيسى بن جزله الحکیم البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد در ترجمه شریک آورده دخل شریک علی المهدی فقال له ما ينبغي ان تقلد الحكم بين المسلمين قال ولم قال بخلافک على الجماعة و قولک بالامامة قال اما قولک بخلافک على الجماعة فمن الجماعة اخذت دینی فكيف اخالفهم و هم اصلی فی دینی و اما قولک قولک بالامامة فما اعرف الا كتاب الله و سنة رسوله و اما قولک مثلک لا يقله الحكم بين المسلمين فهذا شيء انتم فعلتموه فان كان خطاء فاستغفروا الله منه و ان كان صوابا فامسکوا عنه قال ما تقول

فی علی بن أبي طالب قال ما قال فيه ابوک العباس و عبد الله قال و ما قالا قال اما العباس فمات و علی عنده افضل الصحابة و قد كان يرى كبراء المهاجرين يسالونه عما نزل من النوازل و ما يحتاج هو الى احد حتى لحق بالله و اما عبد الله فانه كان يضرب بين يديه و كان في حربه راسا متبعا و قائدا مطاعا فلو كانت امامه على جوار كان اولى ان يقعد عنها ابوک لعلمه بدين الله و فقهه في احكام الله فسكت المهدى و اطرق و لم يمض بعد هذا المجلس الا قليل حتى عزل شريك اذين عبارت بكمال وضوح واضحت كه شريك صراحة بمقابلة مهدى گفت كه عباس وفات کرد در حالی که نزد او علی افضل صحابه بود و شاه صاحب بجواب سؤال رابع از اسئله بخاریه می فرمایند تفضیلیه دو قسم اند اول کسانی که حضرت مرتضی علی را بر شیخین تفضیل می دهند و در محبت شیخین و تعظیم اینها و مناقب و مدائح اینها و اتباع روش و طریقه و تمسک باقول و افعال اینها سرگرم و راسخ قدم اند مانند آنکه اهل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جانب مرتضی رضی الله عنه بوجهی که مذکور شد نسبت بجانب مرتضی کمال رسوخ و محبت و اتباع و طریقه تمسک بقول و فعل آن جانب سرگرم و این قسم تفضیلیه داخل سنیان اند لکن درین مسئله خطا کرده اند و خلاف ایشان را با جمهور اهل سنت از قبیل خلاف اشعریه با ماتریدیه باید فهمید و امامت این قسم تفضیلیه جائز است و نبذی از علماء اهل سنت و صوفیه اینها بر این روش بوده اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمان فارسی و حسان بن ثابت و بعضی صحابه دیگر الخ این عبارت شاه صاحب صراحة دلالت دارد بر آنکه حضرت سلمان و حسان بن ثابت و دیگر صحابه قائل بافضلیت جانب امیر المؤمنین علیه السلام بر شیخین واضح و متحقق گردید و فساد و بطلان دعوی باطل تفتازانی بنهایت وضوح رسید چهارم آنکه خود حضرت أبي بكر نفی خیریت خود فرموده و اعتراض بافضلیت جانب امیر المؤمنین علیه السلام نموده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۷۹

و بر ملا-بالای منبر گفته اقیلونی فلست بخیر کم و علی فیکم چنانچه ابن روزبهان با آن همه تعصب بی پایان در کتاب ابطال الباطل باین معنی اعتراف کرده و ظاهر نموده که این قول أبي بکر در صحاح مرویست پس هر گاه و حضرت أبي بکر نفی افضلیت خود فرماید ملاحظه باید کرد که ادعای اتفاق بر افضلیت او چه قدر درست خواهد بود اینجا بی ریب و اشتباه همان مثل مشهور صادقت که مدعی سست و گواه چیست پنجم آنکه جمعی از علماء نیز بافضلیت جانب امیر المؤمنین علیه السلام بر شیخین قائل بودند چنانچه قائل بودن شريك قاضی و عبد الرزاق بافضلیت آن جانب از عبارت تاریخ بغداد و افاده شاه صاحب بجواب مسائل بخاریه آنفا دانستی و نیز دریافتی که شاه صاحب اعتراف فرموده اند بآنکه نبذی از علماء اهل سنت و صوفیه اینها برین روش بوده اند پس هر گاه شريك قاضی بافضلیت جانب امیر المؤمنین علیه السلام قائل باشد و عبد الرزاق هم شريك او شود و صوفیه اهل سنت که تزدشان صفوه خلق اند نیز برین روش رفته باشند پس چاره اذین نیست که یا ببطلان ادعای اتفاق قائل شوند یا آنکه این همه اعلام خود را مفارق جماعت و مرتکب مشاقت خدا و رسول و متبع غیر سبیل مؤمنین و قابل تولیت ما تولوا و اصلا؟؟؟

جهنم العیاذ بالله بدانند ششم آنکه اگر تسليم هم شود که اتفاق اسلاف اهل خلاف بر افضلیت ابو بکر و عمر واقع شده پس چون این اتفاق ردی الاعراق مخالف ارشادات صریحه و احادیث صحیحه جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که خودشان روایت کرده اند می باشد لذلک نهایت مذبور و مطرود و بر وجود مشوّه مدعین آن مقلوب و مردود خواهد بود هفتم آنکه اگر این اتفاق بر فرض وقوع منافی ارشادات جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که نزد اهل خلاف ثابت و متحقق شده است نمی بود باز هم وجهی برای ذکر آن بمقابله اهل حق نبود زیرا که حجت چنین اتفاق هرگز نزد اهل حق ثابت نشده پس ذکر اهل شفاق آن را برای الزام اهل حق و وفاق دلیل نهایت دانشمندی شانست اما آنچه تفتازانی بمزيد خرافت ادعا کرده که معاذ الله من ذلک اعتراف جانب امیر المؤمنین علیه السلام بافضلیت شیخین ثابت است پس بلاحظه آن بی اختیار آیه شریفه کَبِرْتُ كَلِمَةً تَخْرُجٌ مِنْ

أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبَاً

بر زبان می آید سبحان الله کار مباحثت این حضرات تا باین جا رسیده است که امثال این خرافات و جزافات و هفووات و طامات را بکمال خوشدلی بمقابله اهل حق می آرند و اصلا از مذاخره و مناقشه و دار و گیر ایشان و ظهور ذل و افتضاح ووضوح کذب صراح خود نمی ترسند آری راست گفته اند إذا لم تستحب فاصنع ما شئت بالجمله هرگز ثابت نشده است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام گاهی اعتراف بافضلیت شیخین او احد منهما بر خود فرموده باشد و آنچه اسلاف نا انصاف اهل خلاف درین باب وضع نموده نامه عمل خود سیاه فرموده اند جمله افک محض و افعال صریحست قاتلهم الله آنی یوْفَكُونَ*

وَ سَيَغْلِمُ الدِّينَ ظَلَّمُوا أَيْ مُنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ

اما آنچه تفتازانی در باب آیه مباھله و آیه موت و آیه صالح المؤمنین بحث رکیک آغاز نهاده پس کمال وهن و سخافت آن بر ناظر مجلدات منهج اول مختفی نیست و همچنین سخف و رکاکت کلام او در باب حصول کمالات انبیا برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام انشاء الله تعالى در مجلد حدیث تشییه بظهور خواهد پیوست اما تفوہ تفتازانی در باب حدیث طیر که احب خلق ک محتمل تخصیص ابو بکر و عمرست پس ضحکه بیش نیست و شناخت آن در کمال ظهورست چه درین مجلد سابقا بادله کثیره باهره و حجج غزیره زاهره دانستی که حدیث طیر هرگز محتمل تخصیص نیست و عموم آن علاوه بر وجود دیگر بنصوص صریحه خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و متحققت و علاوه برین ادل افضلیت شیخین که بزعم تفتازانی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۰

حامل بر تخصیص حدیث طیرست نزد شیعه کی ثابت شده است تا برایشان چنین تخصیص ناجائز که معاندت صریحه ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست از حرمت منقلب شده حکم اباحت پیدا کند اما احتمال بودن احیت در حدیث طیر بمعنى احیت فی الاکل پس بحمد الله سابق بجواب شاه صاحب بقلع و قمع آن رسیدی و تزویرات متعلقه آن را مصدق فَجَعَلَهُمْ كَعْصَفِ مَأْكُولٍ

دیدی و علاء الدين علی بن محمد القوشجی نیز باتباع تفتازانی حدیث طیر و دیگر ادل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را عاری از دلالت بر اکثریت ثواب و انموده بداعی باطل اتفاق جاری مجرای اجماع بر افضلیت ابو بکر و عمر کمال اتصاف خود بانصاف ظاهر فرموده و از غایت و له و شره باثبات افضلیت شیخین تحويل عبارت شرح مقاصد تفتازانی که بر مناقب مصنوعه و مفابر موضوعه شیخین بلکه ثلاثة مشتملست مرتكب گردیده سرد ادل ادحشه و حجج غير ناهضه آغاز نهاده و بسوق حدیث احیت شیخین منقول از عمرو بن عاص در ضمن آن ادل با وصف اظهار عدم دلالت حدیث طیر بر اکثریت ثواب داد تنافق و تهافت فظیع و تباین و تناکر شنیع داده چنانچه در شرح تجرید اولا در مقام بیان ادل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و خبر الطائر اهدی الى النبی صلی الله علیه و سلم طائر مشوی

فقال اللَّهُمَّ ايتني باحِبِّ خلقِكَ إِلَيْكَ حتی يأكل معی فجاء علی

واکل والاحب الى الله تعالى افضل و در مقام جواب از ادل مذکوره گفته و اجیب بانه لا کلام في عموم مناقبه و وفور فضائله و اتصافه بالكمالات و اختصاصه بالكرامات الا انه لا يدل على الافضلية بمعنى زيادة الثواب والكرامة عند الله بعد ما ثبت من الاتفاق الجاري مجری الاجماع على افضلیه أبي بکر رضی الله عنہ ثم عمر رضی الله عنہ و دلالة الكتاب والسنۃ والامارات على ذلك اما الكتاب فقول وَ سَيَحْبَبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتَى مَالُهُ يَتَرَكَّى وَ مَا لَأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى

فالجمهور على انها نزلت في أبي بکر رضی الله عنہ السخ و شهاب الدين دولت آبادی بجواب حدیث طیر تاویل سخیف احیت في الاکل که ابطال آن سابق باحسن وجوه بمعرض بيان آمد از انبان اسلاف خود بر آورده بمزید حسن فهم آن را در جواب اهل حق کافی و وافی شمرده چنانچه عبارت او سابق در وجه هفتادم ملاحظه کردی و اسحاق هروی سبط میرزا مخدوم که هفووات تفتازانی را علق نفیس می انگارد و همت را بر اخذ و انتهاء آن مهما امکن بر می گمارد بجواب حدیث طیر مقتفي و متبع او گردیده بمزید

ضيق عطن بر ايراد آن دو احتمال صريح الاختلال که او ذکر کرده بود اقتصار ورزیده چنانچه در بيان احاديث داله بر افضلیت جناب امير المؤمنین عليه السلام و جواب از ان گفته و منها حديث الطیر و هو

قوله عليه الصلوة والسلام الاهم اينى باحب الخلق إليك يأكل معى هذا الطير فجاء على رضى الله تعالى عنه و اكل معه و الاحب الى الله هو الافضل والجواب انه يتحمل تخصيص أبي بكر و عمر رضى الله تعالى عنهم عملا بادله افضليتهم و ايضا يتحمل ان يكون احب الخلق إليك فى ان يأكل لا مطلق الاحب و بحمد الله تعالى نهايت وهن و بطلان اين دو احتمال سراسر اضلال از بيان سابق واضح و آشکار گردید و حسام الدين سهارپورى در مرافعه هر چند حدیث طیر را در مناقب جناب امير المؤمنین عليه السلام آورده لكن چون كتابش در رد اهل حق بود و احتجاج ايشان باین حدیث بر افضلیت جناب امير المؤمنین عليه السلام شائع و ذائع لذلک باقتداء شیخ عبد الحق بعض تاویلات اسلاف خود درین حدیث که سابقا بطلان آن گوش گردی نقل کرده بزعم خود از جواب احتجاج اهل حق فارغ نشسته و ندانسته که وهن و هوان این تاویلات بحدیست که ادنی طلبه هم باز پی می برند و هذه عبارته بعد نقل حدیث الطیر گفته اند که مراد باحب الخلق درین حدیث احب الخلق از بنی الاعمام است یا ذوى القرابة القریبة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۱

از ان حضرت عليه السلام نه مطلق خلق زیرا که آن حضرت نیز از جمله خلق اند پس احب الخلق على الاطلاق آن جناب باشند نه کس دیگر از اصحاب انتہی و چون بنهايت رکاكت و سخافت این شباهات واهیه در ما سبق بعون الله تعالى كالشمس فی رابعه النهار ساطع و لامع شده است لذلک حاجتی در این مقام برد و ابطال آن نیست و از لطائف آنست که مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی نیز هوس جواب استدلال اهل حق بحدیث طیر در سر کرده چنانچه در رساله رد البدعه که در حقیقت شد البدعه است در بيان ادله اهل حق بر امامت و افضلیت جناب امير المؤمنین عليه السلام و جواب از ان گفته ششم آنکه رسول صلی الله عليه وسلم دعا کرد

اللَّهُمَّ ايَتَنِي بِأَحْبَبِ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعِيْهِ هَذَا الطَّيْرِ

پس على رضى الله عنه آمد و با رسول صلی الله عليه وسلم آن مرغ بخورد حاصل آنکه احب خلق خدا افضلست از ما سوی جواب آنست که مثل این حدیث در باب عمر رضى الله عنه نیز وارد شده
ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر

و خاص بعلی نیست انتہی ازین عبارت ظاهرست که مرزا محمد چون تاویل و تسویل را درین حدیث خلافا لاسلافه بغایت مستهجن و مستنکر دیده ناچار بمفاد الغریق یتشبث بكل حشیش در جواب آن بحدیث موضوع ما طلعت الشمس متمسک گردیده و در کمال ظهورست که استدلال بامثال این احاديث بمقابلہ اهل حق جز آنکه از بیحواسی و اضطرار و هول و هرب و جهل و نادانی متمسکین خبر دهد کاری نمی گشاید و بتمسک و تشبث آن هیچگاه آبی بر روی کار نمی آید سبحان الله با وصفی که اهل حق از بدرو کلام این حضرات را تنبیه کرده‌اند و همواره در هر عصر ایقاظشان بعمل می آورند و بندای جهوری جار می زند که تممسک شما با خبار خویش در مقابله ما هر گز بر قانون مناظره منطبق نیست و بوجه من الوجه صورت جواز ندارد لکن این حضرات تا بحال بمطابق عادت خود هر چه می سرایند سراسر اضغاث احلام خویش می باشد بالجمله احتجاج باین حدیث هر گز جائز نیست و اگر حسب اصولشان در اعلای مراتب صحت هم بود ذکر آن بمقابلہ اهل حق نهایت ناسزا بود فكيف که حال بطلان و هوان آن بر ناظر کتاب شوارق النصوص مخفی و محتجب نیست و از جمله طائف مبدعه اینست که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب نیز قاصد جواب حدیث طیر گردیده برای اضلال و تخدیع اتباع غرایب هفووات و اباطیل ترهات چاویده چنانچه در قرة العینین جائی که بزعم خویش جواب از عبارت تجرید محقق طوسی اعلى الله مقامه متضمن اثبات افضلیت جناب امير المؤمنین عليه السلام داده می گوید

قوله

و خبر الطّير عن انس قال كان عند النبي صلی اللّه علیه و سلم طير فقال اللّهم ائنی باحّب خلقک إلیک يأكل معی هذا الطّير فجاء علی فاکل معه اخرجه الترمذی

باید دانست که در باب شیخین نیز مثل این فضائل وارد شده

یتجلّى اللّه تعالی لابی بکر خاصة و للناس عامّة و ما طلعت الشمس على رجل خیر من عمر

و نیز باید دانست که لفظ احّب در حق بسیاری از صحابه وارد شده است و قطع معارضه بیکی از سه وجه می تواند شد یا اینست که گوییم حب بچند نوع می باشد حب مرد نساء خود را و گاهی احّب خوانند و این حب اراده کنند و حب مرد اولاد و اقارب خود را و حب مرد یتیم را و حب مرد شیخ خود را و حب مرد مشارک خود را در فضل و حبی که در احادیث آمده بتامل و فکر می توان بر یکی ازین معانی فروند آورد چنانکه عائشه صدیقه گفت کان ابو بکر احّب الناس الى رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم ثم عمر بعد از ان خود عائشه صدیقه گفت لو استخلف رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم لاستخلف ابا بکر ثم عمر بعد از ان خود گفت عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع عائشه فسألت أی الناس کان احّب الى رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم قال فاطمة فقیل من الرجال قال زوجها اخرجه الترمذی

پس دانسته شد که مراد از احییت در حدیث اول حب تشبّه در فضائلست که مناط استخلاف می شود و در حدیث ثانی حب اولاد و اقارب یا اینست که گوییم حب متعلق می شود بصفات محموده که بسبب آن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۲

نزدیک خدای تعالی و رسول او محبوب و مرضی گردد و هر صفت را مقامیست از رضا و حب پس جائزست که یکی احّب باشد بصفتی مثل صفت پهلوانی و مبارزت اعداء و دیگر احّب باشد بصفت دیگر مثل حل و عقد خلافت یا اینست که احّب بمعنی من الاحبّ باشد پس صنفی از محبویان برجحان بر سائر محبویین موصوف باشند و احّب لفظیست که بازاء هر فردی ازین صنف اطلاق می توان کرد انتهی و بر ناظرین منصفین محتجب نیست که این کلام نامریوط باقصای مراتب فساد و بطلان رسیده است و بر معنی تبیینات سابقه و ایضاحات فائقه ما رکاکت و هوان آن مثل شمس طالعه سطوع و سفور دارد لکن اگر درین مقام رد ما لمزيد التوضیح حرفي چند متعلق بنقض و رض ان برنگاریم غیر مناسب نخواهد بود پس مستتر نماند که آنچه ولی اللّه درین عبارت سراسر خسارت تفوہ نموده که در باب شیخین نیز مثل این فضائل وارد شده یتجلّى اللّه تعالی لابی بکر خاصة و للناس عامّة و ما طلعت الشمس على رجل خیر من عمر پس ما یه صد حیرت و استعجابت يا للّه مگر چه شده است این بزرگ را که با وصف آن همه ادعاهای لا- طائل و خودستائیهای باطل و اظهار عبور تام و عنور عام و دعوی وقوف بر علوم محدثین عظام و اطلاع بر فنون مناظره و کلام درین مقام هر دو سلسله را از دست رها نموده بی محابابا از سر غفلت یا تغافل و از ره جهل یا تجاهل زبان باین دو خبر موضوع مصنوع آلوده و ندانسته که تمییک بآن هرگز بر اصول موضوعه خود هم درست نیست فضلا عن اهل الحق زیرا که خبر تجلّی از اشهر موضوعات فضائل ابو بکرست و از مفتریاتیست که بطلان آن بیداهت عقل معلومست علامه مجد الدین فیروزآبادی در سفر السعادة گفته در باب فضائل أبی بکر صدیق رضی اللّه عنه آنچه مشهورتر از موضوعات

حدیث ان اللّه یتجلّی يوم القيمة للناس عامّة و لابی بکر خاصة

و حدیث ما صبّ اللّه فی صدری شيئا الا و صبیته فی صدر أبی بکر

و حدیث کان رسول اللّه إذا اشتاق الى الجنة قبل شبیه

و حدیث انا و ابو بکر کفرسی هان

و حدیث ان اللّه تعالی لما اختار الارواح اختار روح أبی بکر

و امثال این از مفتریاتیست که بطلان آن بیداهت عقل معلومست انتهی پس بعد ملاحظه این عبارت سراسر بشارت می باید که اولیای

شاه ولی الله از جیب تا بدامن چاک زند و جامه صبر و قرار پاره کنند و نعره وا ویله و وا ثوراه تا بغلک هفتمین سر دهنده و بر عقل مبارک شاه صاحب زار زار گریه آغاز نهند چه ازین عبارت بکمال ظهور ظاهر گردید که این حدیث از اشهر موضوعات فضائل ابو بکرست و از جمله مفتریاتیست که بطلان آن بدهشت عقل معلومست فوا عجبا که شاه ولی الله را با آن همه تبحر و تمهر در علوم دینیه و فنون یقینیه لا سیما غزارت مهارت در علم حدیث برین معنی اطلاع نشد که خبر تجلی از اشهر موضوعات فضائل أبي بکر می باشد بلکه عقل حضرتش درین مقام چنان بخشاده عصیت و عناد مغمور و مستور بود که با وصف ظهور بطلان این خبر بدهشت عقل بیطلانش پی نبردند و بی تحریر و تکلف مسلک ذهول و اخفال و غفول و اهمال سپردند و گمان میر که وضع این خبر شنیع محض از افاده فیروزآبادی متحققت است بلکه ابن الجوزی که امام ائمه التحقیقت نیز در کتاب الموضوعات این حدیث را از موضوعات شمرده بااظهار بطلان و فساد آن بيسط تمام گوی سبق درین مضمون از اعیان کبار برد بلکه علامه حافظ ابن عدی نیز که جلالت مرتب و عظمت شأن او در باب نقد احادیث و آثار و جرح و تعديل روات اخبار مسلمت و نبذی از مفاخر مبهره و محمد مزهره او در مجلد حدیث ولایت شنیدی این خبر را بتصریح صریح باطل گفت و علامه ذهبی نیز این حدیث را در مقامات عدیده از میزان وارد نموده کمال وهن و هوان آن بنها یتوضیح ظاهر فرموده و قد فضل ذلک کله و الحمد لله فی کتابنا شوارق النصوص و خبر ما طلعت الشمس نیز موضوع و مفتعلست و کذب و بطلان آن این من الامس و اگر چه بحمد الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۳

المنعام ادله متینه و براهین رزینه موضوعیت آن بتفصیل و اشباع تمام در کتاب شوارق النصوص مذکور داشته ایم لکن تنشیطاً الخواطر اهل الکمال و قطعاً لالسن اصحاب المراء و الجدال درین مقام نیز حرفی چند مذکور می داریم علامه عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر گفته

ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر اخرجـه الترمذـى فى المناقـب والحاكم فى فضـائل الصـحابة عن أبي بـكر
 قال الترمذـى غـريب و ليس اسـنادـه بـذاكـ انتـهى و قال الذـهـبـى فيه عبد اللهـ بن دـاودـ الوـاسـطـى ضـعـفـوهـ و عبد الرحمنـ بنـ اخـىـ محمدـ
 المنـكـدرـ لاـ يـكـادـ يـعـرـفـ وـ فـيهـ كـلامـ وـ الـحدـيـثـ شـبـهـ المـوـضـوعـ اـنـتـهـىـ وـ قـالـ فـيـ المـيـزانـ فـيـ تـرـجـمـةـ عبد اللهـ بنـ دـاودـ الوـاسـطـىـ فـيـ اـحـادـيـهـ
 مـنـاكـيرـ وـ سـاقـ هـذـاـ مـنـهـاـ ثـمـ قـالـ هـذـاـ كـذـبـ وـ اـقـرـهـ فـيـ اللـسـانـ عـلـيـهـ اـزـيـنـ عـبـارـتـ درـ كـمـالـ ظـهـورـتـ كـهـ هـرـ چـندـ تـرـمـذـىـ وـ حـاـكـمـ روـاـیـتـ
 اـيـنـ خـبـرـ مـوـضـوعـ كـرـدـهـاـنـدـ لـكـنـ تـرـمـذـىـ بـمـزـيدـ اـنـصـافـ اـسـنـادـ آـنـ رـاـ مـقـدـوحـ وـ مـجـرـوحـ وـ اـنـمـوـدـهـ كـمـاـ يـنـبـغـىـ وـ هـنـ وـ هـوانـ آـنـ ظـاهـرـ فـرـمـودـهـ
 وـ ذـهـبـىـ نـیـزـ بـقـدـحـ وـ جـرـحـ سـنـدـ اـيـنـ حـدـيـثـ پـرـداـختـهـ اـزـ رـجـالـ آـنـ عـبـدـ اللهـ بنـ دـاـودـ رـاـ ضـعـيفـ وـ عـبـدـ الرـحـمـنـ رـاـ مجـهـولـ وـ مـتـكـلـمـ فـيـهـ
 وـ اـوـضـعـ سـاخـتـهـ وـ درـ آـخـرـ تـصـرـیـحـ كـرـدـهـ كـهـ اـيـنـ حـدـيـثـ شـدـ مـوـضـوعـتـ وـ چـوـنـ اـحـتـمـالـ مـیـ رـفـتـ كـهـ مـجـادـلـینـ بـعـدـ اـيـنـ كـلـامـ هـمـ قـدـرـیـ
 گـفـتـگـوـ دـاشـتـهـ باـشـنـدـ خـدـاـونـدـ عـالـمـ مـلـجـاشـ كـرـدـ كـهـ درـ مـيـزانـ بـتـرـجـمـهـ عـبـدـ اللهـ بنـ دـاـودـ وـاسـطـىـ بـكـذـبـ بـوـدنـ اـيـنـ خـبـرـ تـصـرـیـحـ صـرـیـحـ
 نـمـودـ پـسـ بـحـمـدـ اللهـ تـعـالـىـ بـعـدـ سـمـاعـ اـيـنـ اـفـادـاتـ اـبـوـابـ قـیـلـ وـ قـالـ مـسـدـودـ گـرـدـیدـ وـ وـضـعـ وـ اـفـتـعـالـ اـيـنـ هـرـ دـوـ خـبـرـ وـ فـظـاعـتـ وـ شـنـاعـتـ
 تـمـسـكـ بـاـنـ بـغـایـتـ اـتـضـاحـ وـ شـهـوـدـ رـسـیدـ وـ آـنـچـهـ حـیـرـتـ بـرـ حـیـرـتـ مـیـ اـفـرـایـدـ اـيـنـ سـتـ کـهـ شـاهـ ولـیـ اللهـ درـ هـمـینـ کـتـابـ قـرـةـ العـيـنـینـ کـمـاـ
 سـتـلـمـ فـیـماـ بـعـدـ اـنـشـاءـ اللهـ تـعـالـىـ اـحـادـیـثـ صـحـیـحـینـ رـاـ هـمـ فـضـلـاـعـنـ غـیرـهـاـ قـابـلـ اـحـتـجاجـ بـرـ اـمـامـیـهـ بـلـکـهـ زـیـدـیـهـ هـمـ نـدـانـسـتـهـ وـ باـزـ درـینـ
 مـقـامـ اـيـنـ دـوـ خـبـرـ مـوـضـوعـ رـاـ دـرـ جـوـابـ شـیـعـهـ آـورـدـ وـ ذـلـکـ لـعـمـرـیـ تـهـافتـ وـ تـنـاقـضـ غـرـیـبـ بـتـحـیـرـ فـیـ مـثـلـهـ لـبـ الـلـبـیـبـ بـالـجـمـلـهـ بـعـدـ اـيـنـ
 بـیـانـ اـگـرـ اـولـیـاـیـ شـاهـ ولـیـ اللهـ مـدـهـ الـعـمـرـ دـمـاغـ خـودـ سـوـزـنـدـ هـیـچـ وـ جـهـیـ بـرـایـ صـحـتـ تـمـسـکـ بـایـنـ دـوـ اـفـرـایـ باـطـلـ رـخـ نـخـواـهـ دـنـمـوـدـ وـ
 تـعـمـقـ وـ تـنـقـيـشـانـ جـزـ حـیـرـتـ وـ حـسـرـتـ نـخـواـهـ دـفـرـوـدـ اـمـاـ آـنـچـهـ گـفـتـهـ وـ نـیـزـ بـایـدـ دـانـسـتـ کـهـ لـفـظـ اـحـبـ درـ حقـ بـسـیـارـیـ اـزـ صـحـابـهـ وـ اـرـدـ
 شـدـهـ اـسـتـ وـ قـطـعـ مـعـارـضـهـ بـیـکـیـ اـزـ سـهـ وـجـهـ مـیـ توـانـدـ شـدـ پـسـ مـخـدـوـشـتـ بـاـنـکـهـ اوـلاـ وـرـوـدـ لـفـظـ اـحـبـ مـطـلـقـ درـ حقـ بـسـیـارـیـ اـزـ صـحـابـهـ
 مـمـنـوـعـتـ چـهـ اـگـرـ بـاـمـعـانـ مـلـاحـظـهـ کـنـیـ خـوـاـهـ دـرـیـاـفـتـ کـهـ اـخـبـارـ دـالـهـ بـرـینـ مـعـنـیـ کـهـ جـنـابـ رسـالـتـ مـاـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ
 غـیرـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ رـاـ اـحـبـ مـطـلـقـ گـفـتـهـ قـابـلـ اـحـتـجاجـ نـیـسـتـ روـاـیـتـ عـمـرـ وـ بـنـ عـاصـهـ وـ اـبـوـ بـکـرـ

این لفظ وارد شده قدح و جرحو سبقاً دانستی اما روایت انس که در ان نیز لفظ احب نسبت بعائشہ و ابو بکر وارد شده پس آن هم لائق احتجاج نیست اولاً عبارات ابن ماجه و ترمذی که راوی این روایت هستند باید شنید و من بعد بحرف مطلب باید رسید این ماجه در سنن خود گفته

حدثنا احمد بن عبدة و الحسين بن الحسن المروزی قال ثنا المعتمر بن سلیمان عن حمید عن انس قال قیل يا رسول الله أی الناس حب إلیک قال عائشة قیل من الرجال قال ابوها و ترمذی در صحیح خود گفته

حدثنا احمد بن عبدة الضبی نا المعتمر بن سلیمان عن حمید عن انس قال قیل يا رسول الله من احب الناس إلیک قال عائشة قیل من الرجال قال ابوها

هذا حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه من حدیث انس ازین دو عبارت ابن ماجه و ترمذی بکمال وضوحت که این خبر را از انس حمید روایت نموده و لکن تصریح بتحدیث انس نکرده و بر متبع افادات ائمہ رجال مختفی نیست که حدیث حمید از انس تا وقی که او تصریح بتحدیث انس نماید حجت نیست ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه حمید گفته قال ابو بکر البردیجی و اما حدیث حمید فلا نحتاج منه الا بما قال حدثنا انس پس بحمد الله تعالى ازین افاده سدیده واضح گردید که این

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۴

روایت هرگز حجت نیست و احتجاج را نشاید و چون باین استدلال ثابت شد که این خبر قابل احتجاج نیست پس تصریح ترمذی بحسن و صحت این حدیث ضرری بمطلوب ما نخواهد رسانید و با این همه ترمذی این حدیث را غریب هم گفته و علاوه برین چون این خبر را شیخین در صحیحین خود روایت نکرده‌اند پس باین سبب نیز قابلیت حجت نخواهد داشت چه در ما بعد انشاء الله تعالی خواهی دانست که با وصف اخراج مسلم محض اعراض بخاری از حدیثی موجب قدح و جرح آنست فكيف که بخاری و مسلم هر دو از آن اعراض ورزند و هر گاه ثابت شد که اخبار کاشفه از اطلاق جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم لفظ احبت مطلق را بر غیر جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقدوح و مجروحست و قابل احتجاج نیست پس احادیث داله بر احیت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام سالم از معارض خواهد بود و معارضه از سر متحقق نخواهد شد تا احتیاج بقطع معارضه افتاد و ثانیا آنکه اگر در اخبار متناقضه متکاذبه اهل سنت لفظ احبت در حق بسیاری از صحابه وارد هم شده باشد اهل حق را چه لازمست که توجه بسوی قطع معارضه آن باختراع و ابداع تاویلات نمایند زیرا که اخبار اخبارشان نیست تا جمع آن بذمه‌شان افتاد پس درین مقام آنچه ایشان را مناسب بلکه لازمست اینست که بمحض احادیث داله بر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام تمسک کنند و دیگر احادیث را اگر چه باعلای مدارج صحّت رسیده باشد بالمرء مطروح گردانند و ثالثاً آنکه اگر چه بوجه من الوجوه تاویل و جمع اخبار اهل سنت بگردن شیعه افتاد اهل حق را کدام امر باعث خواهد شد برینکه در صدد حمایت ابو بکر و عمر و احزابهم برآیند و اخباری که در آن نسبت بایشان احبت وارد شده آن را با ادله احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام جمع کنند بلکه اگر بنظر انصاف دیده شود ملاحظه اخبار خود اهل سنت ادله غیر محصوره کفر و نفاق و فسق و فجورشان بدست اهل حق خواهد داد که نظر آن هرگز ایشان را در میان روایات احیت ایشان و ادله احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام جمع کردن جائز نخواهد بود بلکه علم یقینی بوضع و افتعال این روایات و دیگر روایات فضائلشان بهم خواهد رسید اما آنچه گفته یا اینست که گوییم حب بچند نوع می‌باشد حب مرد نساء خود را گاهی احبت خوانند و این حب اراده کنند و حب مرد اولاد و اقارب خود را و حب مرد یتیم را و حب مرد شیخ خود را و حب مرد مشارک خود را در فضل و حبی که در احادیث آمده بتامل و فکر می‌توان بر یکی ازین معانی فروع اورد انتهی پس منقوضست بآنکه اولاً در کمال تحقق می‌باشد که تنوع حب خداوند عالم باین انواع قطعاً و حتما باطلست و مفاد حديث طیر صراحت احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی خداوند عالم پس بحمد الله تعالى ظاهر

گردید که اگر تا قیامت تامل و فکر کرده شود حدیث طیر بر هیچ یک ازین معانی فرود نمی‌آید پس افاده شاه ولی الله که این تقریرشان برای قطع معارضه جمیع آن احادیث که در آن لفظ احّب وارد شده کافی و وافیست باطل محض بر آمد و ثانیاً اگر اولیاً شاه ولی الله عاجز آمده بمزید اضطرار بگویند که مراد حضرتش آنست که این تقریر او برای قطع معارضه احادیث دیگر غیر حدیث طیر است و از آن احادیث احیت احّب بسوی جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم مفهوم می‌شود نه احیت بسوی خداوند عالم پس آن هم صحیح نیست زیرا که بتصریح علمای سنّیه کما مضی سابقاً احّب الى الرسول همان کسی است که احّب الى الله باشد پس بنا بر این در اخبار هر کسی را که احّب الى الرسول گفته‌اند احّب الى الله مرادست و بطلان تنوع حّب خداوند عالم باین انواع کما علمت آنها از قطعیات است پس این تقریر شاه ولی الله برای قطع معارضه آن احادیث نیز لائق نیست و ثالثاً اگر قطع نظر از ما ذکر نمایم انقسام حّب جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم بچندین نوع محل مناقشات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۵

بسیارست بلکه تجویز بعضی ازین انواع نسبت بجناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم صریح الفساد است چه صیبان هم می‌دانند که جناب رسالت مأب صلعم را شیخی نبود که آن جناب محبوبش می‌داشت و اطلاق احّب بر او باین حیثیت می‌کرد و رابعاً بر هر عاقلی که ادله ماضیه و حجج سابقه ملاحظه کرده باشد روشنست که حّب جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت هر کس که باشد مبنی بر سبقت در امور دینیه بوده پس چگونه نظر بان ادله جائز خواهد بود که نزد آن حضرت از یتامی یا از اولاد یا از واح آن حضرت کسی که افضل فی الدین نباشد اطلاق احّب باشد و خامساً اگر احیت بعضی نسوان یا اولاد بحیثیت زوجیت یا ولدیت با وصف نبودن شان افضل فی الدین جائز هم باشد اطلاق احّب مطلق بر او جائز خواهد بود زیرا که سابقاً بهم اللہ تعالیٰ بتفصیل دانستی که اطلاق صیغه افعل التفضیل بر مفوض بلحاظ بعض حیثیات جزئیه غیر معتبره جائز نیست پس چگونه تجویز می‌توان کرد که جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم بلحاظ این جزئیات نا معتبره فی التفصیل اطلاق صیغه تفضیل بر مفوض و آن هم در حق بسیاری از صحابه فرمود پس بهم اللہ تعالیٰ ظاهر و واضح گردید که فرمود آوردن احادیث احیت دیگران بر یکی ازین معانی هرگز سمتی از جواز ندارد و جز اینکه این احادیث شیعه موضوعه و اخبار فظیعه مصنوعه بر وجوده واضعین و مفتعلین آن مردود شود لائق هیچ امری نیست اما آنچه گفته چنانکه عائشه صدیقه گفت کان ابو بکر احّب الناس الى رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم عمر بعد از آن خود عائشه صدیقه گفت لو استخلف رسول الله صلی الله علیه و سلم لاستخلف ابا بکر ثم عمر بعد از آن خود گفت

عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع عمته علی عائشة فسألت أی الناس کان احّب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت فاطمة فقیل من الرجال قالت زوجها اخرجه الترمذی

پس دانسته شد که مراد از احیت در حدیث اول حّب تشبّه در فضائل است که مناط استخلاف می‌شود و در حدیث ثانی حّب اولاد و اقارب انتهی پس این تزویر غریب بچند وجه مطعونست اول آنکه اگر در اخبار مفتوله اهل سنت دو قول اول عائشه وارد شده باشد نزد اهل حق کی ثابت خواهد شد که عائشه آن را گفته است زیرا که اخبار اهل سنت را نزدشان وقوعی دو زنی نیست دوم آنکه اگر ثابت هم شود که از عائشه این دو قول صادر شده پس عائشه را کی اهل حق مقبول داشته‌اند تا از کلام وی استدلال بر ایشان حجّت باشد سوم آنکه عائشه در قول احیت ابو بکر و عمر بعد بیان احّب بودن ابو بکر و عمر احّب بودن ابو عییده هم بعدها ثابت نموده و همچنین در قول خود در باب استخلاف نیز بعد قابل استخلاف بودن ابو بکر و عمر قابل استخلاف بودن ابو عییده واضح کرده چنانچه خود شاه ولی الله در همین کتاب قرء العینین گفته نوع چهل و دوم شیخین احّب صحابه‌اند نزدیک آن حضرت صلی الله علیه و سلم از جمیع صحابه از

حدیث عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه و سلم بعثه علی جیش ذات الله لاسل فاتیته فقلت أی الناس احّب إلیک قال عائشة

فقلت من الرجال قال ابوها قلت ثم من قال عمر بن الخطاب فعد رجالا اخرجه البخاري

و مسلم و از

حديث عائشه رضى الله عنها قيل لها أى اصحاب النبي صلی الله عليه وسلم كان احب إلیه قالت ابو بكر قيل ثم من قال عمر قيل ثم من قالت ثم ابو عبيدة اخرجه الترمذی و ابن ماجة

ونيز در ان گفته نوع چهل و چهارم اگر آن حضرت صلعم استخلاف بنص جلی می کرد شیخین را خلیفه می ساخت از حديث عائشه رضى الله عنها سئلت من كان رسول الله مستخلفا لو استخلفه قالت ابو بكر فقيل لها ثم من بعد أبي بكر قال عمر ثم قيل لها من بعد عمر قال ابو عبيدة ابن الجراح ثم انتهت الى هذا اخرجه البخاري و المسلم و پر ظاهرست که نزد اهل سنت احييت ابو عبيده بعد شیخین باطل محضست زیرا که نزد

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۶

ایشان بناء على مذهبهم فى التفضيل باید بعد شیخین يا عثمان احب بود يا امير المؤمنین عليه السلام پس چاره ازین نیست که يا اهل تسنن عائشه را درین باب کاذب دانند يا خاطی و در هر صورت این دو قول او قابل اعتبار باقی نمی ماند چهارم آنکه اقرار العلاء على انفسهم مقبول و على غيرهم مردود پس قول اول عائشه بمقابله قول ثالث او که بخطاب جميع بن عمیر گفته مقبول نیست و همچنین قول دوم او پنجم آنکه قطع نظر ازین چون این دو قول عائشه مشتمل بر فضیلت پدرش هست پس لابد او نزد عقلا درین باب متهمست بخلاف قول او در باب احییت جناب امیر المؤمنین عليه السلام که برای کاذب بودن او در آن وجهی بنظر نمی آید ششم آنکه بلا- شبیه ابو بکر را دوست می داشت بخلاف جناب امیر المؤمنین عليه السلام که عداوتش با آن جناب بمرتبه قصوى رسیده بود پس چگونه عاقلى قول او را در باب فضل دوست خود بمقابله قول او در فضل دشمن خود قبول خواهد کرد هفتم آنکه قول اول عائشه که در باب احییت پدر خودست قول واحدست و در باب احییت جناب امیر المؤمنین عليه السلام اقوال کثیره ازو ثابتست پس این قول واحد او بمقابله اقوال کثیره او چگونه مقبول خواهد شد هشتم آنکه اقوال عائشه در باب جناب امیر المؤمنین عليه السلام بمقابله قول او در باب احییت أبي بكر زیاده تر صریح الدلائلست زیرا که از جمله آن اقوالست قول او ما خلق الله خلقا احب الى رسول الله صلی الله عليه وسلم من على بن أبي طالب

و از آنجمله است قول او و الله ما اعلم رجلا- کان احب الى رسول الله صلی الله عليه وسلم من على ولا- في الارض امرأة كانت احباب الى رسول الله صلی الله عليه وسلم من امرأته و مثل آن پس کدام عاقليست که بمقابله این اقوال صريحة الدلالة قول عائشه را در باب پدر خود قبول خواهد کرد نهم آنکه بعضی از اقوال عائشه در باب احییت جناب امیر المؤمنین عليه السلام مؤید بقسمست بخلاف قول او در باب پدر خود پس بدین وجه نیز قول او در باب احییت پدر خود مقابل اقوال او در باب احییت جناب امیر المؤمنین عليه السلام نخواهد شد دهم آنکه عائشه اقوال خود را در باب احییت جناب امیر المؤمنین عليه السلام مؤید بدلائل و براهین هم نموده چنانچه در همین قول خود که شاه ولی الله نقل کرده عائشه صوامت و قوامیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام را بمعرض تایید احییت آن جناب بیان کرده و شاه ولی الله با وصفی که این قول عائشه را از ترمذی نقل کرده لکن ذکر صوامت و قوامیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام بمزيد عناد حذف نموده اصل عبارت ترمذی کما سمعت سابقا این ست

حدثنا حسين بن بريد الكوفي نا عبد السلام بن حرب عن أبي الحجاج عن جميع بن عمیر التیمی قال دخلت مع عمته على عائشة فسئلته أى الناس كان احب الى رسول الله صلی الله عليه وسلم قالت فاطمة فقيل من الرجال قالت زوجها ان كان ما علمت صواما قواما

هذا حديث حسن غريب و نيز عائشه سابقا كما مر عن المستطرف هر گاه بخطاب جميع بن عمیر باحییت جناب امیر المؤمنین عليه السلام اعتراف نمود گفت فو الله لقد كان صواما قواما و لقد سالت نفس رسول الله صلی الله عليه وسلم فی یده فردھا الی فیه

با خلاف قول عائشه در باب احیت ابو بکر و عمر که بهیج وجه آن را مؤید نکرده پس چگونه می‌تواند شد که قول عاری از دلیل بمقابلہ اقوالی که مؤید بدلالی و براهینست مترجم شود یازدهم آنکه گرفتن احیت در قول عائشه بمعنی احبت بحیثیت تشبه در فضائل فرع آنست که محبوبیت شیخین بسوی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین معنی از قبل ثابت باشد و چون نزد اهل حق محبوبیت شان باین معنی بلکه بهیج معنی ثابت نیست بلکه مبغوضیشان بجمعی المعانی متحققت است پس هرگز این تاویل را خطی از صحت نخواهد بود دوازدهم آنکه اگر احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت مآب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۷

صلعم نزد عائشه صرف بمعنی حب اولاد و اقارب بود چرا وقتی که زنی از انصار از و سؤال کرد ای اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم احبت الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم جواب گفت علی ابن أبي طالب زیرا که صحابه منحصر در اولاد و اقارب آن جناب نبودند پس بكمال تحقق معلوم شد که در سؤال و جواب مقصود احبت از احبت بحب اولاد و اقارب بود فالحمد لله که زعم این معنی که نزد عائشه احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی آن جناب بمعنی حب اولاد و اقارب بود بنهايت لمعان باطل محض برآمد سیزدهم آنکه عائشه کما سمعت سابقا بتصریح صریح احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از پدر خود بخطاب جناب رسالت مآب صلعم ثابت نموده و گفته

و اللہ لقد علمت ان علیا احبت إلیک من ابی

پس تاویل کلامش بمخاطبه عمه جمیع بن عمیر به اینکه مراد از احیت آن جناب محض بمعنی حب اولاد و اقاربست از قبیل تاویل القول بما لا يرضی به قائله می‌باشد چهاردهم آنکه بارها عائشه را مؤاخذین بعد گرفتن اقرار باحیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام یا تذکیر ارشاد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متضمن آن تعییر و تشویر و تانیب و تشریب بواقعه جمل کرده‌اند چنانچه از روایات تعنیف جمیع بن عمیر و عروه بن زیر و معاذ غفاریه عائشه را سابقا بتفصیل تمام مبین و مبرهن شد پس اگر بنا بر مزاعوم ولی اللہ والد عائشه بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم احبت بحب تشبه در فضائل و جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی آن جناب احبت اولاد و اقارب می‌بود لابد عائشه این معنی را بجواب معیرین و معنین بیان می‌کرد و تفصی از اشکال و اعضالشان می‌جست آخر آن را برای کدام روز سیاه واگذاشت پس بحمد اللہ ازینجا بخوبی تمام دریافت شد که این توجیه غیر وجیه که شاه ولی اللہ بمزید زیغ و اعوجاج آغاز نهاده است بخيال خود عائشه هم نرسیده بود پانزدهم آنکه اگر حسب اقتل شاه ولی اللہ تسليم هم کنیم که مراد عائشه از احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صرف احیت بحب اولاد و اقارب بود باز هم کاری نمی‌گشاید زیرا که بلا شبھه کما سمعت سابقا ارشادات کثیره صریحه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که از جمله آن ارشاد آن جناب

یا عائشه ان هذا احبت الرجال الى و اكرمههم على فاعرفي له حقه و اكرمي مثواه

که بخطاب خود عائشه است دلالت واضحه بر احیت عامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد پس کلام عائشه بمقابلہ آن هرگز مقبول نخواهد شد بلکه متحقق خواهد شد که آن مجتهده زمان مخالفت و معاندلت ارشادات صریحه جناب سید الانس و الجان علیه وآلہ آلاف السلام من الملک الممتاز گزیده مرتكب و محتقب خطب جسمی و وزر عظیم گردیده پس بحمد اللہ تعالی ازینجا بتمام وضوح ظاهر گردید که اگر چه شاه ولی اللہ در مقام اثبات احیت پدر بزرگوار عائشه کلام صدق نظام او را در باب احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حقیقت خود مصرف نموده بظاهر مُت عظیم بر گردنش نهاده لكن فی الحقیقۃ کمال مخالفت او با ارشادات صریحه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت فرموده داد توهین و تهجهین بلکه تکفیر و تضليل حضرتش داده اما آنچه گفته یا اینست که گوییم حب متعلق می‌شود بصفات محموده که بسبب آن نزدیک خدای تعالی و رسول او محبوب و مرضی گردد و هر صفت را مقامیست از رضا و حب پس جائزست که یکی احبت باشد بصفتی مثل صفت پهلوانی و مبارزت اعدا و

ديگر احّب باشد بصفت ديگر مثل حلّ و عقد خلافت انتهي پس وهن و رکاکت اين کلام نيز بغايت واضح است زيرا که اوّلاً اهل حقّ کي تسلیم کرده‌اند که جناب رسالت ماب صلی اللہ علیه و آله و سلم غير جناب امير المؤمنین علیه السلام را بنحوی احّب گفته که معارض احییت جناب امير المؤمنین علیه السلام باشد تا حاجت باين تاویل علیل و غير آن یفتند و ثانياً آنکه حسب دلالت بسياري از ادله سابقه واضح شده که اطلاق احّب مطلق بر احّب جزوی جائز نیست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۸

پس چگونه می‌توان گفت جناب رسالت ماب صلی اللہ علیه و آله و سلم لفظ احّب مطلق ارشاد فرموده و مراد آن جناب احّب من وجه بود ثالثاً آنکه بحمد اللہ تعالیٰ بسياري از ادله قاهره و براهين زاهره دلالت دارد بر آنکه جناب امير المؤمنین علیه السلام بسوی خدا و رسول از تمام خلق حتی الملاک و الثنیین و الوصیین احّب بود و جميع وجوه معتبره در احییت و افضلیت در ذات قدسی صفات آن جناب اجتماع یافته بود پس نظر باين ادله در ثبوت احییت عامه کامله فاضله آن جناب ریبي نیست و هر گاه بچنيں ادله مبرمه و حجج محکمه احییت عامه آن جناب ثابت شد پس هیچ شبھه در بطلان اين تاویل ضئيل شاه ولی اللہ باقی نماند و ايمای او به اينکه معاذ اللہ من ذلک جناب امير المؤمنین علیه السلام صرف بلحاظ پهلواني و مبارزت اعدا احّب بود باقصى هوان و سخافت رسید رابعاً آنکه عائشه کما سمعت انفا اعتراف خود را باحییت جناب امير المؤمنین علیه السلام مؤيد نموده بكلام خود إن کان ما علمت صواماً قواماً چنانچه ترمذی و غير او روایت کرده‌اند و شاه ولی اللہ اگر چه روایت اعتراف عائشه را کما علمت از ترمذی نقل کرده لكن اين کلام را بمزيد تيقظ حذف نموده و بر ارباب فهم مختفى نیست که تایید نمودن عائشه احییت جناب امير المؤمنین علیه السلام را بقول خود إن کان ما علمت صواماً قواماً ابای صريح دارد ازین معنی که مقصود عائشه از احییت جناب امير المؤمنین علیه السلام احییت بصفت پهلواني و مبارزت اعدا باشد زيرا که درین صورت می‌بايست که بگويد إن کان ما علمت بطلان مقدماماً و مثل آن و ذلك ظاهر کل الظهور و مسفر با وضح ما يكون من السفور خامساً ايمای شاه ولی اللہ باين که ابو بكر احّب بود بصفت حلّ و عقد خلافت مبني بر آنست که محبوبیت او برين وجه محقق باشد و هر گاه محبوبیت ابو بكر و اصحاب او و لو بوجه من الوجوه ثابت نیست بلکه مبغوضیشان بسوی خدا و رسول بادله غير محصوره متحقق کما نبها عليه انفا پس چگونه ادعای احییت او باين صفت مقبول ارباب عقول خواهد بود سادساً اگر ابو بكر و عمر بسوی آن جناب بصفت حلّ و عقد خلافت محبوب می‌بودند چرا آن جناب از ذکر استخلافشان که ابن مسعود لیلۃ الجنّ عرض کرده بود اعراض و استنکاف و اشمیز از می‌فرمود کما فی اکام المرجان لبدر الدین محمد بن عبد اللہ الشبلی و غيره سابعاً اگر احییت جناب امير المؤمنین علیه السلام محض بصفت پهلواني و مبارزت اعدا می‌بود و احییت ابو بكر بصفت حلّ و عقد و خلافت می‌بايست که در واقعه طیر بجای جناب امير المؤمنین علیه السلام ابو بكر مصدق دعای جناب رسالت ماب صلی اللہ علیه و آله و سلم شود چه احییت ابو بكر بنابر فرض مذکور اعلى و اشرفست از احییت جناب امير المؤمنین علیه السلام ثامناً بنابر فرض مذکور رد فرمودن جناب رسالت ماب صلی اللہ علیه و آله و سلم ابو بكر و عمر و عثمان را يکی بعد ديگري در واقعه طير نيز بوقوع نمي آمد زيرا که احّب بصفت حلّ و عقد خلافت را به اخفاق و حرمان تمام رد نمودن و احّب بصفت پهلواني و مبارزت اعدا را بفضل عظيم تشريف دادن اشفع صور ترجيح مرجوحست تاسعاً بفرض بودن جناب امير المؤمنین علیه السلام احّب بصفت پهلواني و بودن ابو بكر و عمر احّب بصفت حلّ و عقد خلافت حضرت عائشه چرا داد و بداد می‌کرد و برفع صوت بر جناب رسالت ماب صلی اللہ علیه و آله و سلم می‌گفت و اللہ لقد علمت ان علياً احّب إليك من أبي

زيرا که بلا شبھه احییت بصفت حلّ و عقد خلافت نزد شاه ولی اللہ و ديگر اسلاف و اخلاق سنیه بهزار درجه از احییت بصفت پهلواني و مبارزت اعدا بهترست پس برای حصول درجه بس خفيف و طفيف برای جناب امير المؤمنین علیه السلام اين همه شور و شغب آغاز نهادن و داد خلاعت و جلاعت و بي اندامي و بي حجابي دادن تا آنکه مستحق لطم و حطم پدر بزرگوار گردیدن و

باقصای مدارج جرأت و جسارت رسیدن از شان عائشه بعد بعيدست عاشرا در این صورت عائشه را خلاص از دست معیرین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۸۹

و معفین مثل جمیع بن عمیر و عروه بن زبیر و معاده غفاریه بغایت سهل بود پس چرا حضرتش بذکر این جواب متین پیش با افتاده اسکات و افحام و تبکیت و الزام خصم ننمود و چرا مؤنت تمسک بقضا و قدر الهی و تشیت بشبهات جبریه جالین و واہی تحمل فرمود هل هذا الا رمى تلک المجتهدة بالعجز و القصور و وسمها بسمة العی و الحسور اما آنچه در خاتمه خرافات گفته یا این ست که احبت بمعنى من الاحب باشد پس صنفی از محبویان بر جحان بر سائر محبویین موصوف باشد و احبت لفظیست که بازاء هر فرنی ازین صنف اطلاق می توان کرد انتهی پس بغایت رکیکست و نهایت وهن و سخافت و هجنت و سماحت آن هم بجواب مخاطب و هم بجواب توریشتی و دیگر مقامات دریافتی و دانستی که بهیچ وجه اطلاق احبت مطلق بر غیر احبت حقیقی جائز نیست خواه بتقدیر من باشد یا غیر آن و قطع نظر ازین اگر بنابر مزعوم شاه ولی الله فرض کرده شود که صنفی که در حق هر فرد آن احبت وارد شده بر سائر محبویین رجحان داشت مصیبی عظیم بر سر شاه ولی الله و احزاب او خواهد رسید زیرا که نبودن عثمان ازین صنف در کمال تحقیقت چه در هیچ حدیثی نسبت باو لفظ احبت وارد نشده پس ثابت خواهد شد که عثمان از عائشه و اسمه هم مرجوح بود فضلا عن امیر المؤمنین و سید الوصیین علیه و آله آلاف سلام من الملك الحق المبين پس بحمد الله تعالی ظاهر گردید که این تقریر بعض تخلیص اشکال و اعضال را دو بال می سازد و علاوه برین این تاویل علیل که بر تقدیر من مبنیست بنای استدلال بایه اتفقی که مایه نازش و افتخار قومست بآب می رساند پس اگر شاه ولی الله و اولیای او تن باین دهیه دهیا می دهند بسم الله این حرف بر زبان آرند گویا این همه نیز خلاص شان از اشکال و خناق اعطال ممکن نیست زیرا که وجوده غیر محصوره بطلان و فساد آن بحمد الله تعالی نزد اهل حق مهیاست و موجود و ابواب خلاص و مناص و مفتر و مهرب مغلق و مسدود

در ذم تأویل

بالجمله هر گاه از خود حدیث طیر و دیگر ادلّه قاهره و شواهد باهره احییت عامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت و متحقیقت باز نمی دانم چرا این حضرات بیوجه و بی سبب برای تاویل و تسویل و ازلال و تضليل بر می خیزند و رنگها می ریزند و فتنها می انگیزند و بانهمماک در عصیّت و عناد و وغرو لداد خاک مذلت بر سرهای خویش می بیزند و نمی دانند که این همه تزویرات رکیکه و تقریرات سخیفه و تلمیعت مستشنعه و توجیهات مستبشعه و تخدیعات منقصمه و تزویقات منقصمه و تاویلات مدخله و تسویلات معلوله هیچ نفعی بحالشان نمی رساند بلکه با شنوند این افاضه و افظع وجوه ذل بواح ذلیل و رسوا می گرداند و هر گاه بر کمال بطلان و فساد و نهایت سماحت و کسد تاویلات واهیه که اسلاف و اخلاق متعصبین در حدیث طیر اختراع کرده اند دریافتی حالا نباید از فضائح و قبائح و معايب و مثالب تاویل نصوص و آثار که در افادات جهابذه منقدین و تحقیقات حذاق سنیه مبین و سر و دست بسمع اصحا باید شنید و بعد آن تطبیق آن بر حال کثیر الاختلال مخاطب با کمال و دیگر او لین و مسوّلین محرفین و متحرفین و متنطبعین متهوّکین و متوجهین بسمع فضائل آل علیهم السلام ما تتابع النهر و اللیال باید کرد غزالی در احیاء العلوم گفته و اما الطّامات فیدخلها ما ذکرناه فی الشّطح و امر آخر يخصّها و هو صرف الفاظ الشرع عن ظواهرها المفهومه الى امور باطنها لا يسبق منها الى الافهام شیء يوثق به كداب الباطنية فی التاویلات فهذا ايضا حرام و ضرره عظیم فان الالفاظ إذا صرفت عن مقتضی ظواهرها بغیر اعتقاد فیه بنقل عن صاحب الشرع و من غير ضرورة تدعو إلیه من دلیل العقل اقتضی ذلك بطلان الثقة بالالفاظ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹۰

و سقط به منفعة کلام الله تعالی و کلام رسوله صلی الله علیه و سلم فان ما یسبق منه الى الفهم لا یوثق به و الباطن لا ضبط له بل تتعارض فیه الخواطر و یمکن تزیله على وجوه شتی و هذا ايضا من البدع الشائعة العظيمة الضّرر و انما قصد اصحابها الاغرب لان

النفوس مائلة الى الغريب و مستلذة له و بهذا الطريق توصل الباطنية الى هدم جميع الشريعة بتأويل ظواهرها و تنزيلها على رأيهم كما حكيناه من مذاهبهم في كتاب المستظہر المصنف في الرد على الباطنية و مثال تاویل اهل الطامات قول بعضهم في تاویل قوله تعالى اذهب الى فرعون انه طغى اشاره الى قلبه وقال هو المراد بفرعون وهو الطاغي على كل انسان وفي قوله تعالى و ان الق عصاك أى كل ما يتوكأ عليه و يعتمد مما سوى الله عز وجل فينبغي ان يلقيه و في قوله صلی الله علیه وسلم تسحروا فان في السحور بركة أراد به الاستغفار في الاسحار و امثال ذلك حتى يحرثون القرآن من اوله الى آخره عن ظاهره وعن تفسيره المنقول عن ابن عباس و سائر العلماء وبعض هذه التاویلات يعلم بطلانها قطعا كتنزيل فرعون على القلب فان فرعون شخص محسوس تواتر إلينا وجوده و دعوة موسى له و كابي جهل و أبي لهب وغيرهما من الكفار وليس من جنس الشياطين والملائكة مما لم يدرك بالحسن حتى يتطرق التاویل الى الفاظه و كذلك حمل السحور على الاستغفار فانه كان صلی الله علیه وسلم يتناول الطعام ويقول تسحروا و هلموا الى العداء المبارك فهذه امور تدرك بالتواتر و الحسن بطلانها وبعضاها يعلم بغالب الظن و ذلك في امور لا يتعلق بها الاحساس فكل ذلك حرام و ضلاله و افساد للدين على الخلق و لم ينقل شيء من ذلك عن الصحابة ولا عن التابعين ولا عن الحسن البصري مع اكبابهم على دعوة الخلق و عظمهم ولا يظهر لقوله صلی الله علیه وسلم من فسیر القرآن برأيه فليتبواً مقعده من النار معنى الا هذا النمط و هو ان يكون غرضه و رايه تقرير امر و تحقيقه فيستجر شهادة القرآن إليه و يحمله عليه من غير ان يشهد لتنزيله عليه دلالة لفظية لغوية و نقلية و لا ينبغي ان يفهم منه انه يجب ان لا يفسر القرآن بالاستبطاط و الفكر فان من الآيات ما نقل فيها عن الصحابة و المفسرين خمسة معان و ستة و سبعة و يعلم ان جميعها غير مسموعة عن النبي صلی الله علیه وسلم فانها قد تكون متناافية لا تقبل الجمع فيكون ذلك مستنبطا بحسن الفهم و طول الفكر و لهذا قال صلی الله علیه وسلم الابن عباس رضى الله عنه اللهم فقهه في الدين و علمه التاویل و من يستجيز من اهل الطامات مثل هذه التاویلات مع علمه بانها غير مراده بالالفاظ و يزعم انه يقصد بها دعوة الخلق الى الخالق يضاهى من يستجيز الاختراع و الوضع على رسول الله صلی الله علیه وسلم لما هو في نفسه حق و لكن لم ينطق به الشرع كمن يضع في كل مسئلة يراها حقا حديثا عن النبي صلی الله علیه وسلم فذلك ظلم و ضلال و دخول في الوعيد المفهوم من قوله صلی الله علیه وسلم من كذب على متعمدا فليتبواً مقعده من النار بل الشر في تاویل هذه الالفاظ اطم و اعظم لأنها مبطلة للثقة بالالفاظ و قاطعة طريق الاستفادة و الفهم من القرآن بالكلية فقد عرفت كيف صرف الشيطان دواعي الخلق من العلوم المحمودة الى المذمومة فكل ذلك من تلبيس علماء السوء بتبدل الاسمي فان اتبعت هؤلاء اعتمادا على الاسم المشهور من غير التفات الى ما اعرف في العصر الاول كنت كمن طلب الشر بالحكمة باتباع من يسمى حكيمـا في هذا العصر و ذلك بالغفلة عن تبدل الالفاظ و محمد بن أبي بكر المعروف بابن القيم در اعلام المؤquin عن رب العالمين على ما نقل عنه گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ١٩١

إذا سئل عن تفسير آية من كتاب الله و سنة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم فليس ان يخرجها عن ظاهرها بوجوه التاویلات الفاسدة الموافقة نحلته و هواء و من فعل ذلك استحق المعن من الافتاء و الحجر عليه و هذا الذي ذكرناه هو الذي صرح به ائمة الكلام قدیما و حدیثا و نیز در اعلام المؤquin على ما نقل عنه گفته و قال بعض اهل العلم كيف لا يخشى الكذب على الله و رسوله من يحمل كلامه على التاویلات المستنكرة و المجازات المستكره التي هي بالالغاز و الاحاجي اولى منها بالبيان و الهدایة و هل يا من على نفسه ان يكون ممن قال الله فيهم و لكم الويل مما تصفون قال الحسن هي والله لكل واصف كذبا الى يوم القيمة و هل يامن ان يتناوله قوله تعالى و كذلك تجزي المفترین

قال ابن عینیة هي لکل مفتر من هذه الامة الى يوم القيمة و قد نره الله سبحانه نفسه عن كل ما يصف به خلقه الا المرسلین فانهم انما يصفونه بما اذن لهم ان يصفوه به فقال تعالى سبحان ربيك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلین

و قال تعالى سبحان الله عما يصفون إلا عباد الله المخلصين

و يكفي المتأولين كلام الله و رسوله بالتاویلات التي لم يردها و لم يدل عليها كلامه انهم قالوا برأيهم على الله و قدموا آراءهم على نصوص الوحي و جعلوا آراءهم عيارا على كلام الله و رسوله و لو علموا علموا أى باب شر فتحوا على الامة بالتاویلات الفاسدة و أى بناء الاسلام هدموا بها و أى معاقل و حصنون استباحوها و كان احدهم لأن يخر من السماء الى الارض احب إليه من ان يتعاطى شيئا من ذلك فكل صاحب باطل قد جعل ما تأوله المتأولون عذرا له فيما تأوله هو و قال ما الذي حرم على التاویل و اباح لكم فتاولت الطائفه المنكرة للمعاد نصوص المعاد و كان تاویلهم من جنس تاویل منكري الصفات بل اقوى منه بوجوه عديدة يعرفها من وازن بين التاویلين وقالوا كيف نعاقب على تاویلنا و توجرون انتم على تاویلكم قالوا و نصوص الوحي بالصفات اظهر و اكثر من نصوصه بالمعاد و دلالة النصوص عليها بين فكيف يسوغ تاویلها بما يخالف ظاهرها و لا يسوغ تاویل نصوص المعاد و كذلك فعلت الزافضة في احاديث فضائل الخلفاء الراشدين و غيرهم من الصيحة و كذلك فعلت المعتزلة في تاویل احاديث الروية و الشفاعة و كذلك القدرية في نصوص القدر و كذلك الحرورية و غيرهم من الخوارج في النصوص التي تختلف مذهبهم و كذلك القرامطة و الباطنية طردت الباب و حملت الوادي على القرا و تأولت الدين كلها فاصل خراب الدنيا و الدين ائما هو من التاویل الذي لم يرده الله و رسوله من كلامه و لا اذن عليه انه مراده و هل اختلف الامم على انبائهم الا بالتاویل و هل وقعت في الامة فتنه كبيرة و صغيرة الا بالتاویل فمن بابه دخل إليها و هل اريقت دماء المسلمين في الفتنة الا بالتاویل و ليس هذا مختصا بدين الاسلام فقط بل سائر اديان الرسل لم تزل على الاستقامه و السداد حتى دخلها التاویل فدخل عليها من الفساد ما لا يعلمها الا رب و قد تواترت البشارات بصحة نبوة محمد صلى الله عليه و آله و اصحابه و سلم في الكتب المتقدمة و لكن سلطوا عليها التاویلات ففسدوها كما اخبر سبحانه عنهم بالتحريف و التبدل و الكتمان و التحريف تحريف المعانى بالتاویلات التي لم يردها المتكلّم و التبدل تبدل لفظة بلفظ آخر و الكتمان جحده وهذه الادوات

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ١٩٢

الثالثة منها غيرت الاديان و الملل و إذا تاملت دين المسيح وجدت النصارى ائما تطّرقوا الى فساده بالتاویل بما لا يكاد يوجد مثله في شيء من الاديان و دخلوا الى ذلك من باب التاویل و كذلك زنادقة الامم جميعهم ائما تطّرقوا الى فساد ديانات الرسل بالتاویل و من بابه دخلوا و على اساسه بنوا و على نقطه عظوا و المتأولون اصناف عديده بحسب البعث لهم على التاویل و بحسب قصور افهمهم و وقودهما و اعظمهم توغلـاـ في التاویل الباطل من فساد قصده و فهمه فمن ساء قصده و قصر فهمه كان تاویله اشد انحرافا فمنهم من يكون تاویله لنوع هواء من غير شبهه بل يكون على بصيرة من الحق و منهم من يكون تاویله لنوع شبهه عرضت له اخفت عليه الحق و منهم من يجتمع له الامران الهواء في القصد و الشبهه في العلم و بالجملة فافتراق اهل الكتابين و افتراق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقـةـ ائماـ اوـ جـهـةـ التاوـیـلـ و ائـماـ اـرـيـقـتـ دـمـاءـ الـمـسـلـمـينـ يومـ الجـمـلـ و صـفـيـنـ و الـحـرـةـ و فـتـنـةـ اـبـنـ الزـبـيرـ و هـلـمـ جـرـاـ بـالـتـاوـیـلـ و ائـماـ دـخـلـ اـعـدـاءـ الاسلامـ منـ المتـفـلـسـفـةـ و القرـامـطـةـ و الـاسـمـاعـيـلـيـةـ و التـصـرـيـهـ منـ بـابـ التـاوـیـلـ فـمـاـ اـمـتـحـنـ الـاسـلـامـ بـمـحـنـةـ قـطـ الاـ و سـبـبـهاـ التـاوـیـلـ فـانـ محـتـهـ اـمـاـ منـ المـتـأـولـينـ و اـمـاـ انـ يـسـلـطـ عـلـيـهـ الـكـفـارـ بـسـبـبـ ماـ اـرـتـكـبـواـ منـ التـاوـیـلـ و خـالـفـواـ فـيـ طـاهـرـ التـنزـيلـ و تـعـلـلـواـ بـالـبـاطـلـ و هـلـ الـذـيـ اـرـاقـ دـمـاءـ بـنـىـ جـذـيمـةـ و قدـ اـسـلـمـواـ غـيرـ التـاوـیـلـ حتـىـ رـفـعـ رسولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ و آـلـهـ و اـصـحـابـهـ و سـلـمـ يـدـيـهـ فـبـرـأـ الىـ اللهـ منـ فعلـ المـتـأـولـ لـقتـلـهـ و اـخـذـ اـموـالـهـ و ماـ الـمـنـىـ اوـ جـبـ تـاخـرـ الصـيـحـاـهـ رـضـيـ اللـهـ عـنـهـمـ يومـ الحـدـيـثـهـ عنـ موـافـقـهـ رسولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ و آـلـهـ و اـصـحـابـهـ و سـلـمـ غـيرـ التـاوـیـلـ حتـىـ اـشـتـدـ غـضـبـهـ لـتـأـخـرـهـمـ عنـ طـاعـتـهـ حتـىـ رـجـعـواـ عنـ ذـكـرـ التـاوـیـلـ و ماـ الـذـيـ سـفـكـ دـمـ اـمـيرـ المؤـمنـينـ عـشـمـانـ ظـلـماـ و عـدـوـانـاـ و اـوـقـعـ الـامـةـ فـيـ ماـ اـوـقـعـهـاـ فـيـهـ حتـىـ الـاـنـ غـيرـ التـاوـیـلـ و ماـ الـذـيـ سـفـكـ دـمـ عـمـارـ بنـ يـاسـرـ و اـصـحـابـهـ غـيرـ التـاوـیـلـ و ماـ الـذـيـ اـرـاقـ دـمـ اـبـنـ الزـبـيرـ و حـجـرـ بنـ عـدـىـ و سـعـيدـ بنـ جـبـيرـ و غـيرـهـمـ منـ سـادـاتـ الـامـةـ غـيرـ التـاوـیـلـ و ماـ الـذـيـ اـرـيـقـتـ عـلـيـهـ دـمـاءـ الـعـربـ فـيـ فـتـنـةـ اـبـيـ مـسـلـمـ غـيرـ التـاوـیـلـ و ماـ الـذـيـ جـزـدـ الـامـامـ اـحـمـدـ بـيـنـ العـقـاـبـيـنـ و ضـرـبـ السـيـاطـ حتـىـ عـجـتـ الـخـلـيقـةـ الـىـ رـبـهاـ غـيرـ التـاوـیـلـ و ماـ الـذـيـ قـتـلـ الـامـامـ اـحـمـدـ بـنـ نـصـرـ الـخـرـاعـيـ و خـلـقـاـ منـ الـعـلـمـاءـ فـيـ السـيـجـونـ حتـىـ مـاتـواـ غـيرـ التـاوـیـلـ و ماـ الـذـيـ سـلـطـ سـوقـ التـسـارـ عـلـىـ دـارـ الـاسـلـامـ

حتى ردوا اهلها غير التأويل و هل دخلت طائفه الالحاد من اهل الحلول والاتحاد الا من باب التأويل و هل فتح باب التأويل الا مضادة و مناقضة الحكم الله تعالى في تعليمه عباده البيان الذي امتن في كتابه على الانسان بتعليمه اياه فالتأويل بالالغاز والاحاجي والاغلوطات اولى منه بالبيان و هي فرق بين دفع حقائق ما اخبرت به الرسل عن الله و امرت به بالتأويلات الباطلة مخالفه وبين رده و عدم قبوله ولكن هذا رد جحود و معانده و ذاك رد خداع و مصابة و فاضل نحرير ملا محمد معين خلف ملا محمد امين تلميذ رشید عبد القادر مفتى مكه معظمه كه معاصر و ممدوح شاه ولی الله ست فصول طويله در ذم و توهین منحرفين از حدیث بسوی رامی و عیب و تهجهین مسؤولین و مأولین آثار و اخبار که اکابر و اساطین سینه‌اند نوشته اگر ایراد آن بالتمام یا ذکر اکثر آن کرده آید نوبت باسهاب و اطناب بسیار رسد ناچار اکتفا بر بعض فصول آن عمدۃ الفحول که برای اظهار مزید فضاعت و سماجت تشبت شاه صاحب و دیگر اسلاف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹۳

و اخلاق سنته درین مقام بتاویلات و تسويیلات کافی و واپیست ذکر می‌نمایم پس آنرا بگوش حق نیوش باید شنید و بحقیقت تدین و تورع این حضرات عالی مقام بنابر افادات اساطین فخام سنه حسب جمع و تدوین ملا محمد معین ممدوح والد مخاطب فطین باید شنید پس مخفی نماند که محمد معین در دراسات الليب در رزائیه ؟؟ ثامنه گفته و من اشنع ما يخرجون کلام الشارع صلی الله تعالى علیه و سلم عن الحقيقة والمجاز و يفتحون فيه باب التأويل فهو فعلهم ذلك إذا حملهم عليه نصرة امامهم على غيره من الائمه فحفظ رایه اهم عليهم من اخراج کلام نبیهم صلی الله تعالى علیه و سلم عن الحقيقة فما يتاحشون عما يتلاعبون به بامداد التأويلات البعيدة الموجوحة من سمع كل من لا صمم له مع ان امامهم رفع الذيل عن مثل هذه التأويلات التي يستحبی عنها ادنی فطن و لعله لم يبلغه هذا الحديث و لو بلغه لرجع عن قوله او بلغه و له عن ذلك جواب بحديث آخر مرجح عليه بعض الوجوه لا بالترام هذا التأويل و التحریف الباطل و الامام لعین بمعصوم حتی ناول له کلمات الشریعه و نترك حقيقة الكلام و لم ياذن الله تعالى و رسوله لأحد بهذه النصرة لأحد و ما امرنا باتباع مذهب من المذاهب راسا فضلا عن اتباع مذهب معین و ارتكاب التمحولات لصحته ثم ليهتم ان يعرف هنا ان ظواهر الاحادیث لها حکم حقيقة الكلام و حکم المنصوصات فی مدلولاتها فلا تترك الا بدليل آخر من الحديث اقوى من المتروک و ذلك الترک حرام اتفق الامیة على حرمته من قرن الصحابة رضی الله عنهم الى طبقه اهل التصانیف کحرمة ترك النص و نحن نريد ان نبین ذلك من کلام الحنفیة المتأخرین الذين تدور عليهم رحی مذهبهم ليكون ابکت في الحجة على اهل دیارنا و دیار الهند و لنبدأ الكلام فيما إذا خالف ظاهر الحديث تاویل الصیحابی الروای لذلك الحديث فنقول قال ابن الهمام فی التحریر و نقل کلامه میینا من کلام الشارح العلامه ابن امیر الحاج من عین کلامه بالحاصل و المعنی و إذا حمل الصیحابی مرویة الظاهر فی حکم على غير الظاهر حکمه فذهب الاکثر من العلماء منهم الشافعی و الکرخی ان المعمول به هو الظاهر دون ما حمل عليه المراوی من تاویله و قال الشافعی كيف اترک الحديث بقول من لو عاصرته ل حاجته أی الصیحابی قال الشارح ل حاجته بظاهر الحديث و قيل يجب حمله على ما عینه الرواوى و في شرح البدائع و هو قول بعض اصحابنا و هو اختيار المصطف يعني ابن الهمام و قال عبد الجبار و ابو حسين البصري ان علم ان الصحابي انما صار الى تاویله المذکور لعلمه بقصد النبی صلی الله تعالى علیه و سلم له وجب العمل به و ان جهل انه لذلك یجوز ان يكون لدليل ظهر له من نص او قیاس او غيرهما وجب النظر في ذلك الدليل فان اقتضى ما ذهب إليه صیر إلیه و الا وجب العمل بظاهر الخبر لأن الحجة کلام النبی صلی الله تعالى علیه و سلم دون تاویل الصحابي و اختار الامدی انه ان علم ما اخذ الرواوى في المخالفه و كان المأخذ مما یوجب حمل الخبر على ذلك المحمول وجب المصیر اتباعاً لذلك الدليل الا حمل الرواوى عليه و علمه به لأن عمل احد المجتهدين ليس بحججه على الباقي و ان جهل ما اخذه عمل بالظاهر لأن الرواوى عدل وقد جزم بالرواية عن النبی صلی الله تعالى علیه و سلم و الاصل في خبر العدل و جوب العمل ما لم یقم دليل اقوى منه یوجب ترك العمل به و لم یثبت و یحتمل ان يكون لنسیان طرء عليه او لاح له دلیل اجتهد فيه و هو مخطئ فيه فلا- یترک الظاهر

بالشك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹۴

انتهى ثم قال الشارح ما حاصله يرد على ما اختاره بعض اصحابنا و اختاره المصنف من ان العمل بمحمل الصحابي و ترك الظاهر حرام و اعتذر عنه المصنف في الكتاب بما حاصله ان الصّحابي لا يخفى عليه ان ترك الظاهر حرام فلو لا يقنه بما يجب تركه لم يتركه و لو سلم انتفاء تيقنه فلو لا اغليته الظن بما يجب تركه لم يتركه و لو سلم انتفاء ذلك الاغليه بل انما ظن ذلك ظناً فشهود الرواى ما هناك من حال النبى صلی اللہ تعالیٰ علیه و سلم عند مقالة يرجح ظنه بالمراد لقيام قرينة حالية او مقالية عنده بذلك و بشهوده ذلك يندفع تجويز خطئه بظن ما ليس دليلا دليلا فانه بعيد انتهى كلام المتن والشرح محيي لا اقول وقد علم منه ان اكثر العلماء من الشافعية والحنفية قالون بعدم ترك ظاهر النصوص بتاویل الصّحابة بخلافه فضلاً عن تاویل تابعى او من تبعه او من دونه من طبقات العلماء و علم ان ذلك كان حراما في زمن الصحابة و من بعدهم مستفاضاً مشهوراً فيهم و لهذا قال ابن الهمام ليس يخفى على الصّحابي تحريم ترك الظاهر و علم ايضاً ان خلاف هذا المذهب ممرض و لهذا قال الشارح و قيل بحسب حمله على ما عينه الرواى و هو قول من بعض اصحاب المذهب غير ثابت من امامهم و انه اختيار ابن الهمام لكن بتسلیم ان ترك الظاهر حرام في غير تاویل الصحابي لاستثناء عن ذلك الترك بتاویل الصّحابي فحسب و ذلك لا تيانه في بيانه بما يخص حال الصّحابي و لا يوجد في غيره و ان كان ذلك في حين الانظار الآتية انشاء اللہ تعالیٰ و علم ايضاً انه إذا صلح كلام النبى صلی اللہ تعالیٰ علیه و سلم بخبر الواحد وجب العمل به و لا يترك الا بحديث آخر اقوى من ذلك و ذلك في قول الامدي و الاصل في خبر العدل الخ و علم ايضاً ان الظاهر يقين و حمل تاویل الصحابي على انه من امر مشاهد مشكوك و لا يترك اليقين بالشك و هو في قول الامدي ايضاً فلا يترك الظاهر بالشك و هو اصل شریف يرد به النظر على ما ذكره ابن الهمام و حاصل ذلك ان الاماں ان ادعى ان الصّحابي لا يجوز عليه ترك الظاهر الا من حيث ما يسمع من الرسول صلی اللہ تعالیٰ علیه و سلم او فهم منه فيما مطابقاً للواقع فذاك و ينظر فيه مقدمات دليله عليه و الا فكونه مسموعاً عن النبى صلی اللہ تعالیٰ علیه و سلم او مفهوماً فيما مطابقاً مشكوك فلا يترك به الظاهر بمجرد ثبوت التاویل عنه هذا و قوله ترك الظاهر حرام فلو لا تيقنه الخ نقول فيه فرق بين تيقنه بشيء و بين كون الشيء متيقناً في نفس الامر فتيقن الصحابي بما يجب ترك الظاهر يتحمل ان يكون بحدث آخر فهم منه ما اوجب تركه او بقياس تقوى به عنده الجانب الغير الظاهر و ليس الظاهر في تقوية احد احتماليه الغير الظاهر بالقياس و ترجيحه على الظاهر كالنص الغير المجوز خلافه بالقياس فان الاول ليس بخلاف كلام الشارع صلی اللہ تعالیٰ علیه و سلم بخلاف الثاني او بقرينة حالية او مقالية عند سمع الحديث و كل ذلك يرجع الى فهمه و اجتهاده و رايته فهو معذور في ترك الظاهر بل يجب عليه من حيث انه البادى له ببذل و سعه و ليس رأى مجتهد غير معصوم حجّة على احد اما ابتداء فعند الكل من اهل المذاهب واما بعد التقليد فعند محققيهم و إذا لم يكن ذلك حجّة على العامي البحث فما كلامك في العالم الذي يحل له ترك المجتهد بعد التقليد بل يجب عليه إذا لاح له قوّة الدليل على خلافه فلا يحل ترك ظاهر الحديث الواجب علينا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹۵

العمل به لا براي احد و ان كان راوي الحديث قوله و سلم انتفاء تيقنه فلو لا اغليبة الظن الخ اقول البحث الجارى في تيقن الصّحابي على ما مرّ تقريره يجري في غالب ظنه من باب الاولى فلا - نعيده قوله و لو سلم انتفاء ذلك الاغليه بل انما ظن ذلك ظناً فشهود الرواى ما هناك الخ نقول قد مرّ أن ذلك كله يرجع الى فهمه و اجتهاده و رايته و هو ليس بحجّة على غيره قوله و بشهوده ذلك يندفع الخ اقول اندفاع ذلك على حسن الظن لا بطريق العلم فلا يترك فما وجب عليه اتباعه من الظاهر و ههنا بحث لطيف قوى و هو ان العمل بظاهر الحديث عمل بالدليل و لهاذا يحرم تركه فوصف الظهور كوصف التنصيص في كونه دليلاً على القوّة دون الثاني و ما اصرح بكونه دليلاً قول الشافعى رح حيث قال في ترك الظاهر بتاویل الصحابي كيف اترك قول الرسول صلی اللہ تعالیٰ علیه و سلم

بقول من الخ فجعل وصف الظہور المتروک نفس القول و تركه قوله ل حاججته بظاهر الحديث افاد ان الظہور كالنص يصیر به التارک محجوجا كما يصیر محجوجا بترك النص ما لم ياوله بدلیل آخر من الحديث قوى منه في الدلالة وقد اقر ابن الهمام بان وجوب تاویل الصیحابة و تقليدهم حکم لازم الا إذا لم يترجح بالدلیل خلاف ظهر ان تاویل الصحابی على خلاف الظاهر تاویل مع ترجح الجانب المخالف عندنا بالدلیل المحرر تركه و هو وصف الظہور و ليس ذلك محل الخلاف بين الحنفیة والشافعیة في وجوب العمل بتاویل الصیحابة و تقليدهم و عدمه فانه لا يجب عند الشافعیة مطلقا و عند بعض المشهورین من الحنفیة كالکرخی و امثاله ايضا و عند جمهور الحنفیة يجب قبول تاویلهم و يلزم تقليدهم إذا لم يترجح خلاف ذلك عند المستدل على ما صرّح به في التحریر وإذا كان كذلك فامعن النظر في مسئلة الباب و انصف و تفطن ثم تيقن انه لا يتصور خلاف بين الشافعیة والحنفیة في ان تاویل الراوی على خلاف الظاهر مما يجب تركه و ان ذلك مما اتفق عليه علماء المذهبین والله تعالى شأنه هو المتولی للهدی الى ما هو الحق ولا يذهب عليك ان هذا كله في تاویل الصحابی على خلاف الظاهر في مرویه الذي اخذه عن النبي صلی الله تعالى عليه و سلم و علمه قطعا و نظر فيه و امما إذا عارض قولًا موقوفا على الصیحابة ظاهر حديث مرفوع فضلا عن منصوصه فلا يترك الظاهر به اصلا لجواز انه لم يبلغه هذا الحديث راسا ثم مما يهتم تيقظك له ههنا و هو من اجل ما يشهد لمطلوب هذا الكتاب من وجوب ترك الراوی بالحديث ان هذا إذا كان تصريح الحنفیة في تاویل الصیحابة و حکمهم في ارتکابهم خلاف ظواهر الاحادیث فما ظنك بحکمهم في مخالفۃ الفقهاء بنصوص الاحادیث في فروعهم هل يحل عندهم ترك النص و الاخذ بقول الفقيه مطلقا من غير ثبوت تاویل منه للنص مع ان ترك الظواهر فضلا من ترك النصوص حرام عند اکثرهم بتاویل من الصحابی الواقع منه في تلك الظواهر كما عرفت و الاقل المجوزون انما جوزوه في التاویل الصیحابة خاصة لتعلیل تجویزهم ذلك بما يختص للصیحابة فحسب ثم في تاویل الظواهر دون النصوص كمـا لاـ يحلون ذلك ابدا لعالم يعلم من الدين اصولـ ثلاثة احدها ان قول المعصوم حجۃ و ثانیها انه إذا ثبت وجہ العمل به فورا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹۶

و ثالثها انه لا يترك بقول غيره إذا لم يكن عنده دليل من السنة يعارضه و يترجح عليه حتى لا يبقى إذا ذاك قوله الغير قوله و احتمال ان يكون عنده دليل من السنة لا سيما إذا كان من امثال الفتاوی مع احاطة علم كل احد بان كتبهم مشحونة بآلاف من الفروع التمثيلية بل و من التي تبني على مناسبات تشبه الشعر و الخطابة امر مشكوك في آية درجة من الشك فكيف يترك به اليقين المنتهض علينا من الشارع صلی الله تعالى عليه و سلم و الى الله سبحانه و تعالى الشكوى من احتمال الدليل من السنة كما عرفت لا يتحمل من الصحابة عند تركهم و الا لما قالوا بوجوب ترك تاویلهم و يتحمل من صاحب القنية و الحمادیة و امثالهما عند تركهم النصوص لا يقول به الاـ من لم يدخل في زمرة العقلاءـ عندنا فضلا عن الفقهاء و حسنهـ هو ان الخلاف الحنفیة فيما صرحوـ بهـ كما عرفـ و افتضـاحـهـ عندـ منـ لهـ ادنـىـ شـعـورـ بـقوـاعـدـ الشـرـیـعـهـ اذاـ قـاـنـاـ اللهـ تـعـالـیـ سـبـحـانـهـ منـ رـحـیـقـ تـحـقـیـقـهـ فـیـ جـلـیـهـ وـ دـقـیـقـهـ وـ نـیـزـ مـحـمـدـ مـعـینـ درـ درـاسـاتـ الـلـیـبـ درـ درـاسـهـ تـاسـعـهـ گـفـتـهـ وـ اـمـاـ اـصـحـابـ الـظـواـهـرـ فـهـمـ اـهـلـ الـحـدـیـثـ خـیرـ اـهـلـ الـعـلـمـ عـلـیـ الـارـضـ وـ خـیـارـ درـاسـاتـ الـلـیـبـ درـ درـاسـهـ تـاسـعـهـ گـفـتـهـ وـ اـمـاـ اـصـحـابـ الـظـواـهـرـ فـهـمـ اـهـلـ الـحـدـیـثـ خـیرـ اـهـلـ الـعـلـمـ عـلـیـ الـارـضـ وـ خـیـارـ العـلـمـاءـ وـ سـادـاتـ هـذـهـ الـاـمـمـ وـ الـفـرـقـةـ النـاجـیـةـ انـ شـاءـ اللهـ تـعـالـیـ وـ اـهـلـ السـنـنـ يـقـوـلـونـ بـوـجـوـهـ الـاستـبـاطـ جـمـیـعـهـ الاـ بـالـقـیـاسـ الـخـفـیـ الذـیـ يـقـوـلـ بـهـ اـکـثـرـ الـفـقـهـاءـ يـبـدـیـ فـیـ اـحـدـهـ عـلـلـهـ مـنـ الـاـصـلـ مـنـ التـشـرـیـعـ کـمـلاـ وـ فـیـ اـنـکـارـ هـذـاـ التـجـاـسـرـ مـنـهـمـ يـوـافـیـ اـهـلـ الـحـدـیـثـ الصـوـفـیـ الـکـرـامـ وـ هـمـ خـیرـ اـهـلـ العـقـائـدـ عـلـیـ الـارـضـ وـ خـیـارـ الـعـرـفـاءـ وـ سـادـاتـ الـعـقـلـاءـ وـ اـئـمـاـ سـمـوـاـ اـهـلـ الـظـواـهـرـ لـعـدـمـ رـؤـیـتـهـمـ صـرـفـ النـصـوـصـ عـنـ ظـواـهـرـهـاـ بـتـاوـیـلـ لاـ يـحـوـجـ الىـ ذـلـكـ رـفعـ التـعـارـضـ عـنـ کـلـامـ الـمعـصـومـ صـلـیـ اللهـ تـعـالـیـ عـلـیـ وـ سـلـمـ اوـ حـصـولـ الجـمـعـ بـینـ الـکـتـابـ وـ التـاوـیـلـ سـوـیـ الحاجـةـ المـذـکـورـةـ حـرـامـ عـنـهـمـ وـ توـافـقـهـمـ فـیـ تـحـرـیـمـ ذـلـكـ الصـوـفـیـ الـکـرـامـ رـحـمـهـمـ اللهـ تـعـالـیـ وـ حـمـلـ کـلـامـ اللهـ تـعـالـیـ وـ کـلـامـ رسولـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـ عـلـیـ وـ سـلـمـ عـلـیـ مـحـاـمـ الـاسـرـارـ الـبـاطـنـةـ مـنـهـمـ لـیـسـ رـفـضـاـ لـلـمـعـنـیـ الـظـاهـرـ وـ تـاوـیـلـ الـکـلـمـاتـ الـقـدـسـیـةـ مـنـهـاـ الـیـ غـیرـهـاـ بـلـ انـهـمـ يـؤـمـنـونـ

بظواهرها من غير تاویل و يفاض عليهم بواطنها من غير اخراج عما هو حقه من لسانه و من أراد العثور على تحقيقه في تفصيله فليرجع الى كتابنا انوار الوجد من منح المجد فان فيه مغنى انشاء الله تعالى عن غيره ثم ان حرمة التاویل بناء على ان الظاهر عند مشايخ الصوفية و الحديث كالنص الصريح الناطق يحرم اخراجه عن مدلوله فكذا الظاهر فمعنى كونهم اصحاب الظواهر انهم يعتقدون الظواهر نصوصا شرعا في ظواهرها فكما لا يبالى غيرهم من طوائف العلماء برای من لا يوافق رأيه النص فهو لاء لا يبالون بأراء الرجال إذا خالفت الظواهر فان قلت كون الظاهر المبتادر في معنى كالنص الناطق فيه من غير فرق حتى يلزم اتحاد اللوازم دعوى على خلاف اهل الاصول فلا يقبل من غير دليل قلت قد الهممني الله جلت نعماته بالنور الفائض من الحضرة الافصاحية الكبرى صلى الله تعالى عليه وسلم ان ذلك الدليل هو

الحاديـث الصـحـيـحـ فـيـ الـحـجـ عـنـ عـلـىـ رـضـىـ اللـهـ تـعـالـىـ عـنـهـ قـالـ وـ لـمـ نـزـلـتـ وـ لـلـهـ عـلـىـ النـاسـ حـجـ الـبـيـتـ مـنـ اـسـطـاعـ إـلـيـهـ سـيـلاـ
قـالـواـ يـاـ رـسـوـلـ اللـهـ الـحـجـ فـيـ كـلـ عـامـ فـسـكـتـ ثـمـ قـالـواـ الـحـجـ فـيـ كـلـ عـامـ فـسـكـتـ ثـمـ قـالـواـ الـحـجـ فـيـ كـلـ عـامـ فـقـالـ لـاـ وـ لـوـ قـلـتـ نـعـمـ لـوـ جـبـ
فـتـرـلـتـ يـاـ أـيـهـاـ الـذـيـنـ آـمـنـواـ لـاـ تـسـئـلـوـ عـنـ أـشـيـاءـ إـنـ تـبـدـ لـكـمـ تـسـوـكـمـ
وـجـهـ الـاسـتـدـلـالـ عـلـىـ الدـعـوـيـ اـنـ قـوـلـهـ تـعـالـىـ وـ لـلـهـ عـلـىـ النـاسـ حـجـ الـبـيـتـ مـنـ اـسـطـاعـ

الآية معناها ايجاب مضمون المصدر المضاف و هو حج البيت ظاهرة الاكتفاء بمجرد وقوع ذلك المضمون و الخروج عن العهدة و مجرد الواقع لا- يقتضي الا- مرءة واحدة و هذا الظاهر لو لم يكن كالنص الغير المحتمل لجريان السؤال فيه ممن علم اللسان لكان ما سألهوا تفتيشا عمما يحتمله كلام الشارع فكان واجبا عليهم مهما في امر دينهم فما كان لنديهم عن ذلك على مرقي؟؟؟ نزل في القرآن وجها فلما نهوا عن السؤال علم انه كان فضولا- خارجا عما دل عليه الكلام و سؤالا لا يحتمله كلامه و إذا علم بذلك و لا شك في كون الكلام في المرء الواحد ظاهر الانصار علم قطعا ان الظاهر في تعين معناه كالنص و ان التكليف مدلول الظاهر كالتکلیف بمدلول النص من غير فرق حتى ان من سأله قوله الحج في كل عام كانه سال ذلك بعد التصريح و التنصيص بأنه في العمر مرءة و هذا ظاهر لا- سترة به و به ينحل بحمد الله تعالى و حسن توفيقه امثال هذا من الاحاديث مما وقع فيه المنع عن السؤال بعد صدور كلام ظاهر في معناه عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم و وجه ذلك مع احتمال الكلام للسؤال ربما يعسر على اکثر اهل العلم فضلا عن المترسمين وقد كنت مختلجن الصدر بذلك مدة طويلة و جلية الامر ما قد الهممنا و الحمد لله رب العالمين و لا يذهب عليك ان النظر و التفتيش في الكلام له حكم السؤال عن ذلك الكلام فإذا نهوا عن السؤال الواقع في كلام ظاهر؟؟؟ بقوله جل ذكره و لا تسأله او ما سألهوا الا عن قيد زائد لم يذكر و هو لهم في كل عالم فقد نهوا عن محض القيود بكلام مطلق صادر عن الشارع صلى الله تعالى عليه و سلم حتى يوافق مذهب امامهم فتفتيشهم هذا صنيع منهم يشمله قوله جل ذكره إنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ

بهذا التفتيش قيود زائدة على كلام المعصوم صلى الله تعالى عليه و سلم من غير حاجة تمس إليه ناشئة من كلام آخر له صلى الله تعالى عليه و سلم يحجر عليكم الواسع المفاد من اطلاق كلامه الظاهر في معناه و انت من تبع نبي الرحمة المبعوث بالسمحة اليسرى صلى الله تعالى عليه و سلم و أي سوء اعظم من هذا و اشنع والله سبحانه يهدينا و اخواننا سواء السبيل و تبع الواضح من الدليل عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹۷

تمسك شاهصاحب به «اقتدوا بالذين من بعدي...» ورد آن به ده وجه

اشاره

قوله و نيز بر تقدیری که دلالت بر مدعما می کرد مقاوم اخبار صحاح که صريح دلالت بر خلافت ابو بکر و عمر دارند نمی توانست

شد مثل

اقنعوا بالذين من بعدى أبي بكر و عمر

و غير ذلك اقول اين كلام غرابة نظام مخاطب كثير الاعتداء که مشتمل ست بر احتجاج و استدلال بخبر موضوع اقتدا صريحا و بديها مخالف استبصار و اهتما و دليل واضح بر ارتداء او برداء مکابرہ و مراء و برهان ساطع بر عدم مبالغات بابداع فظائع هراء و فقدان اعتنا بظهور خرى و خسار تمّسک بکذب و افتراست و بحمد الله المتنان کمال وهن و هوان و نهايت رکاكت و بطلان کلام مخاطب والاشان و احتجاج او باین خبر منحرم الاغصان منهصر الافنان و بودن آن مورث غایت ذل و خسaran و موجب اقصای صغار و خذلان بدلالی باهره و ثیقہ الارکان و براهین زاهره رفیعه البینان و حجج ظاهره مبهرا العنوان و وجوه فاخره عزیزه السلطان واضح و نمایان و روشن و تابانست

اول

انکه تفوہ باین کلام جالب ملام ثبت کمال بعد خدام مخاطب قمقام از قانون مناظره و الزام و موضع نهايٰت مجانبٰت و انحيازٰ تام از داب مباحثه و کلامست زیرا که اخبار سنيه اگر چه حسب مزعومات ايشان در غایت درجه صحّت و ثبوت باشد هرگز نزد اهل حق قابلیت التفات و اعتنا و صالحیت احتفال و اصغا ندارد و ذکر آن هرگز بمقابله ايشان آبی بر روی کار نمی آرد بلکه تمّسک بمیفرادات و عنديات و مخصوصات خویش کردن و آن را معارض و مقابل او که صريحة و براهین صحیحه اهل حق نمودن نهايٰت عقل و کیاست و فهم و فراست خود ظاهر نمودنست و در حقیقت بسیاری از ادله و براهین زاهره را که اهل اسلام بمقابله منکرین نبؤت احتجاج و استدلال بان می کنند بوهن و ضعف و بطلان و سخف موسوم ساختنست زیرا که بنا بر این اهل کتاب را هم می رسد که بگویند دلائلی که اهل اسلام از کتاب اهل کتاب پیش می کنند مقاوم دیگر تصریحات و تنصیصات کتب ايشان نمی تواند شد پس مخاطب قمقام باین بانگ بی هنگام در پرده رد دليل اهل حق کرام نهايٰت تایید و ابرام مرام منکرین اسلام و جاحدين نبؤت حضرت خیر الانام عليه و آله آلاف التّحیة و السلام بابلغ وجوه و اکمل طرق نموده

دوم

آنکه الزام مخاطب قمقام باین خبر صريح الانحراف علاوه بر آنکه خلاف داب مناظره است کمال وهن و سخافت آن از کلام خود مخاطب نیز واصحست مخاطب در صدر همین کتاب تحفه فرموده درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ايشان و الزاماًتی که عائد بایشان می شود غیر از کتب معتبره ايشان منقول عنه نباشد و الزاماًتی که عائد باهل سنت می شود می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحقست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت دلالت صريحة دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمی تواند شد که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را فراموش نموده مخالفت آن در این مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده و نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماًتی که عائد بشیعه می شود از کتب معتبره بشیعه نموده پس قصد الزام بشیعه باین گونه روایات سراسر تکذیب خودست

سوم

آنکه نیز مخاطب در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنّی کدام یک متمسّک باین دو حبل متینست و کدام یک استخفاف این دو چیز عالیقدر می‌کند و اهانت می‌نماید و از درجه اعتبار ساقط می‌انگارد و طعن در هر دو پیش می‌گیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کاری عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹۸

و عجب ماجرائیست و درین بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزماتست انتهی کمال عجیبت که مخاطب درین کلام نیز بتصریح صریح ادعا می‌فرماید که در تمام رساله‌اش التزام نقل از کتب معتبره شیعه کرده است و غیر از کتب معتبره شیعه در تمام رساله‌اش منقول عنه نیست و باز وقاره و جسارة در این مقام و بسیاری از مقامات اخلاق و اخفاء را باعلان و اجھار کار بند می‌شود و راه ترک ملتزمات و نقض مشترطات خود عیانا و جهارا می‌رود

چهارم

آنکه نیز مخاطب در باب ششم در ذکر عقیده تفضیل غیر انبیا بر انبیا گفته و چون زیدیه درین باب رد شنیع بر امامیه نموده‌اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اماما من الائمه افضل من الانبياء فهو هالك از ائمه ثلاثة یعنی حضرت امیر و سبطین در کتب خود آورده‌اند اهل سنت را حاجت اثبات این مطلب از اقوال عترت مرتفع شد لیکن بنابر التزام این رساله از کتب امامیه نیز چیزی منقول شود انتهی ازین عبارت نیز در غایت ظهورست که مخاطب درین کتاب خود التزام نقل از کتب امامیه نموده پس حیفست که چگونه در این مقام و دیگر مقامات منحلة النظام نقض این ابرام و خلف این التزام می‌فرماید و راه اظهار علو درجه خود در صدق و وفا و صفا و نهایت بعد خود از حیف و زیغ و جفا می‌پیماید

پنجم

آنکه مخاطب در همین باب امامت فرموده و اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد حصر و احصاست در همان کتاب یعنی ازاله الخفا باید دید و چون درین رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک به در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت درین باب در کتب معتبره و مروایات صحیحه ایشان موجودست بقلم می‌آید انتهی واعجبا که بتکرار و اصرار اظهار التزام تمسک بر روایات کتب معتبره اهل حق درین کتاب عالی نصاب می‌فرماید و باز اینجا و جاهای بسیار نقض این عهد موثق و محکم و رفض این وعد ملتزم و مبرم ایثار فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت ورع و امانت خدام عالیمقام خود ظاهر می‌نماید

ششم

آنکه چنانچه بطلان احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب و واضح و لائحت همچنان شناعت و فظاعت آن از افادات والد ماجد حضرتش ظاهر و باهر والد مخاطب در آخر قرء العینین گفته این ست تقریر آنچه درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده‌ایم بقیة الكلام دفع شباهات مخالفینست و ما را درین رساله باجوبه امامیه و

زیدیه کار نیست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه باحدیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیه و زیدیه باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوفغان درین مسئله سه کرده‌اند انتهی بقدر الحاجة ازین عبارت صراحة ظاهرست که باحدیث صحیحین فضلا عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتواند کرد پس احتجاج باین روایت مکذوبه بمقابله اهل حق چنانچه اظهار برایت خود از کذب و غدر و اخلاق و اعتساف حسب افاده خودست همچنان اظهار مجانبیت کمال عقوق و مخالفت والد ماجد خود نیز می‌باشد

هفتمن

آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند است اند و اخبار آن اخیار مفاتیح مغلقات و مصایح ظلمات و مصادر حکمت و مظاہر شریعت است لیکن کلام در طریق وصول آن اخبار است و بسا اوقات روات یک فرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون می‌باشد لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می‌دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می‌انگارد ازین عبارت واضح است که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می‌انگارد پس حسب افاده رشیدیه هم این روایت که شاه صاحب آورده‌اند نزد شیعه مقدوح و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان فللّه الحمد که شناعت و فظاعت استدلال مخاطب باین روایت سراسر خسارت حسب افادات خود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۱۹۹
و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید

هشتم

آنکه قطع نظر ازین همه هیچ طریقی از طرق این خبر واضح الافتual و هیچ سندی از اسانید این کذب ظاهر الانحلال و هیچ سلسله از سلاسل این زور بین الاختلال و هیچ وجهی از وجوده این افتراء سریع الاضمحلال قابل احتجاج و استدلال اهل کمال و لائق تمسک و تشبیث ارباب فهم و اقبال نیست زیرا که طرق آن که بنا بر حکم تتبع بالغ و تفحص سابع بحدیفه و ابن مسعود و ابو الدرداء و انس و ابن عمر منتهی می‌شود جمله مقدوح و مطعون و مخدوش و موهون و مجروح و مدخول و معیوب و معلول و زائف و مرذول و باطل و نامقویست و نحیف بعون اللّه المتعال از برای اسکات و افحام اهل مراء و جدال و توهین و تهجهین ارباب باطل و محال و تبکیت و تقریع سالکین مسلک کیده و احتیال و تعییر و تانیب موثرین طریق مکر و اعتلال حال سقم اشتمال و هن و انحراف آن از افادات اکابر ائمه رجال و اساطین ناقدين با کمال بالتفصیل منکشف می‌سازم و بتوضیح و تشریح معجب اهل نصف و اعتدال پرده از روی طرق روایت هر یکی از صحابه مذکورین فردا فردا می‌اندازم اما حدیث اقتدا بر روایت حذیفه بن الیمان پس طرق آن این ست ابو بکر عبد اللّه بن محمد بن أبي شیبہ در مصنف گفته

حدثنا وكيع عن سفين عن عبد الملك بن عمير عن مولى ربى عن حراش عن ربى عن حذيفه قال كننا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا ادرى ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدى و اشار الى أبي بكر و عمر و اهتدوا بهدى عمار و ما حدثكم ابن مسعود من شيء فصدقوا

و احمد بن محمد بن حنبل شیبانی در مسنده گفته
ثنا سفین بن عینه عن زائده عن عبد الملك بن عمیر عن ربى عن حراش عن حذيفه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اقتدوا بالذین

من بعدی أبي بكر و عمر

و نیز در مسند گفته

ثنا وكيع ثنا سفيان عن عبد الملك بن عمير عن مولى لربعى بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه و سلم فقال أتى لست ادرى ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدى

و اشار الى أبي بكر و عمر قال و ما حدثكم ابن مسعود فصدقوه و ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذى در جامع خود در مناقب أبي بكر گفته

حدثنا الحسن بن الصيّباج البزار نا سفيان بن عيينة عن زائدة عن عبد الملك بن عمير عن رباعى هو ابن حراش عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اقتدوا بالذين من بعدى أبي بكر و عمر

و في الباب عن ابن مسعود هذا حديث حسن و روی سفيان الثوری هذا الحديث عن عبد الملك بن عمیر عن مولی لربعی عن رباعی عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه و سلم حدثنا احمد بن منیع و غير واحد قالوا نا سفيان بن عینیة عن عبد الملك بن عمیر نحوه و كان سفيان بن عینیة یدلّس فی هذا الحديث فربما ذکره عن زائدة عن عبد الملك بن عمیر و ربما لم یذكر فیه عن زائدة و روی هذا الحديث ابراهیم بن سعد عن سفیان الثوری عن عبد الملك بن عمیر عن هلال مولی رباعی عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه و سلم و نیز ترمذی در جامع خود در مناقب عمار بن یاسر رضی الله عنه گفته

حدثنا محمود بن غیلان نا وكيع نا سفیان عن عبد الملك بن عمیر عن مولی لربعی عن رباعی بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه و سلم فقال أتى لا ادرى ما قدر بقائي

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۰

فيكم فاقتدوا بالذين من بعدى و اشار الى بكر و عمر و اهتدوا بهدى عمار و ما حدثكم ابن مسعود فصدقوه هذا حديث حسن و روی ابراهیم بن سعد هذا الحديث عن سفیان الثوری عن عبد الملك بن عمیر عن هلال مولی رباعی عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه و سلم نحوه

و ابن ماجه در سنن خود آورده

حدثنا على بن محمد ثنا وكيع ح و ثنا محمد بن بشار ثنا مؤمل قال ثنا سفيان عن عبد الملك بن عمیر عن مولی لربعی بن حراش عن رباعی بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال رسول الله صلى الله عليه و سلم أتى لا ادرى ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدى

و اشار الى أبي بكر و عمر و حاكم در مستدرک گفته حدثنا ابو بكر بن اسحاق الفقيه و على بن جمشاد العدل و ابو محمد عبد الله بن محمد الصید لانی و ابو محمد عبد الله بن اسحاق البغوي ببغداد و ابو احمد بكر بن محمد الصیرفی بمرو قالوا

حدثنا ابو بكر محمد بن سليمان بن الحضر الواسطی حدثنا ابو اسماعیل حفص بن عمر الايلي حدثنا مسخر بن کدام عن عبد الملك بن عمیر عن رباعی بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول اقتدوا بالذين من بعدى أبي بكر و عمر و اهتدوا بهدى عمار و بعهد ابن أم عبد حدثنا ابو عبد الله محمد بن عبد الله الصیفار و ابو محمد عبد الله بن محمد بن اسحاق العدل ببغداد قال حدثنا ابراهیم بن اسماعیل السوطی حدثنا یحيی بن عبد الحمید حدثنا أبي عن سفیان بن سعد و مسخر بن کدام عن عبد الملك بن عمیر عن رباعی بن حراش عن حذيفة قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اقتدوا بالذين من بعدى أبي بكر و عمر و اهتدوا بهدى عمار و تمسکوا بعهد ابن أم عبد و اخبرني احمد بن الحسن بن عبد الله حدثنا محمد بن عبدوس بن کامل حدثنا هناد بن السیری حدثنا وكيع حدثنا مسخر عن عبد الملك بن عمیر عن رباعی بن حراش عن حذيفة قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اقتدوا بالذين من بعدی أبي بكر و عمر و اهتدوا بهدى عمار و إذا حدثكم ابن أم عبد فصدقوه

و حدثنا ابو بکر بن اسحاق و علی بن جمشاد قالا حدثنا بشر بن موسی حدثنا الحمیدی حدثنا سفیان عن عبد الملک بن عمر عن هلال مولی ربعی عن ربعی بن حراش عن حذیفة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر وقد حدثیه ابو بکر محمد بن عیید الله الفقیه حدثنا محمد بن حمدون بن خالد حدثنا علی بن عثمان التّنفیلی حدثنا اسحاق بن عیسی بن الطّباع حدثنا سفیان بن عینه عن مسیر عن عبد الملک بن عمر عن ربعی بن حراش عن حذیفة بن الیمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن ام عبد هذا حدیث من اجل ما روی فی فضائل الشیخین وقد اقام هذا الاسناد عن الثوری و مسیر ابو یحیی الحمانی و اقامه ایضا عن مسیر وکیع و حفص بن عمر الایلی ثم قصر بروایته عن ابن عینه الحمیدی و غیره و اقام الاسناد عن ابن عینه اسحاق بن عیسی بن الطّباع فثبت بما ذکرنا صحة هذا الحديث و ان لم یخرجاه و خلل و زلل و عثار این طرق صریحه ؟؟؟ بر نقده هوشیار و مستيقظه سلیم الاعتبار واضح و آشکار است بچند وجه و اول آنکه در همه این طرق عبد الملک بن عمر واقع شده و ظاهرست که

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۱

بن عییر* مطعون موافق و غیر* و مجروح اساطین حائزین انواع خیر* و مقابله حدیث او با حدیث طیر* جالب انواع ضرر و ضیر* ست بچند وجه اوّل آنکه امام احمد بن حنبل ابن عییر را زیر مشق قدح و جرح ساخته او را در مهاوی تبار و خسار و عدم اعتماد و اعتبار انداخته چنانچه عبد الغنی در کتاب کمال بترجمه ابن عییر پر اختلال گفته و قال احمد بن حنبل عبد الملک بن عییر مضطرب الحديث جداً مع قلة حدیث ما اری له خمس مائة حدیث وقد غلط فی کثیر منها و ذہبی در تذهیب التهذیب گفته عبد الملک بن عییر بن سوید القرشی اللخی ابو عمرو و یقال ابو عمر الكوفی المعروف بالقطبی قال علی بن الحسین الھجانی سمعت احمد بن حنبل یقول عبد الملک بن عییر مضطرب الحديث جداً مع قلة روایته ما اری له خمس مائة احادیث غلط فی کثیر منها و ابن حجر عسقلانی در تذهیب التهذیب بترجمه ابن عییر گفته و قال علی بن الحسین الھجانی عن احمد عبد الملک مضطرب الحديث جداً مع قلة روایته ما اری له خمس مائة حدیث وقد غلط فی کثیر منها و در حاشیه کاشف که شیخ عبد الحق در رجال مشکاء از ان نقلها آورده و ماخوذست تهذیب الکمال كما صرّح به عبد الحق فی حاشیة رجال المشکوة بعد قول کاشف عبد الملک بن عییر مذکورست بن سوید بن حارثة القرشی و یقال اللخی ابو عمرو و یقال ابو عمر المعروف بالقطبی قال احمد مضطرب الحديث جداً مع قلة روایته ما اری له خمس مائة حدیث وقد غلط فی کثیر منها و هر گاه ابن عییر حسب افاده احمد بن حنبل عالی جانب عامردار اضطراب و واهم بکثرت و وفور ییحساب باشد پس خواری و بیکاری و طعن و قدح و عیب و جرح این خبر مزوّق ثابت و محقق نزد ارباب الباب باشد و بثبوت اضطراب ابن عییر معرض از صواب متمسّک ارباب مرا و لجاج و متشبّث سالکین مسلک مکابرت و اعوجاج از هم پاشد و نیز تغليط احمد بن حنبل ابن عییر را در بسیاری از اخبار صراحة و بداهه مسقط او از اعتبار و اعتمادست فان هذا التغليط مثبت لاقتحامه فی سهامه التّخیط* فلا یرکن الى روایته الا من یروج الباطل بقلب نشیط* و یتفوه بالکذب بلسان سلیط* فهو لانواع التعصب والمجازفة و اقسام التعسّف والمکابرة محیط* و له فی مراقد الذهول و الغفول اعجب غطیط* و نیز عبد الغنی در کمال بترجمه ابن عییر گفته و قال اسحاق بن منصور عن احمد بن حنبل انه ضعفه جداً و ذہبی در تذهیب التهذیب بترجمه ابن عییر گفته و ذکر اسحاق بن منصور عن احمد بن حنبل انه ضعفه جداً و ابن حجر عسقلانی در تذهیب التهذیب بترجمه او گفته و قال اسحاق بن منصور ضعفه احمد جداً و در حاشیه کاشف که ذکر ش آنفا شنیدی مذکورست و ذکر اسحاق بن منصور عن احمد انه ضعفه يعني ابن عییر جداً و نیز ذہبی در میزان بترجمه ابن عییر گفته و ذکر الكوسیج عن احمد انه ضعفه جداً و نیز در میزان بترجمه او گفته قال احمد ضعیف یغلط و ظاهرست که هر گاه امام احمد بن حنبل تضیییف ابن عییر کرده باشد جداً فلا یرکن الى خبره الا من یجد فی ترویح الباطل جداً و یثبت کونه فی تنفیق الکذب جاهدا مکدا و یاتی فی الخداع والاضلال شيئاً اداً و کمال

عجبست از امام احمد بن حنبل که هر گاه حضرتش عبد الملک بن عمير را بکمال مرتبه تضعیف فرموده باسفل در کات و هن و ضعف رسانیده بود باز چرا این خبر باطل را ازو در مسند مستند خویش روایت فرمود و در تشیید مبانی تناسق اقوال و افعال و اظهار نهایت حزم و تدرّب و کمال افزود همانا محبت شیخین ناحق شناس چنان قوى

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۲

و حواس این امام جلالت اساس را در تفرق و توزع و انتشار آورد که در روایت فضیلتاشان با وصف اتصاف بتمييز حق از باطل و افراز حالی از عاطل از ساقط الاعتبار و مضطرب الحدیثی که خودش در تضعیف و جرح آن کوشیده بود اخراج حدیث نمود و راه نقد و امعان و تأمل و تدبیر را ترک گفته مسلک خلط و خبط را پیمود بارالها مگر آنکه اولیای آن امام عالیمقام از جا در آیند و از کمال مبالغه در حمایت حضرتش و ذبّ مستند او بسرایند که حضرتش پس از تالیف و تصنیف مسند منیف بر اوهام و اغلاط و اضطراب و اختلاط و زیغ و اختباط ابن عمير اطلاع یافت و برای نصح اسلام و اهل اسلام باعلان و اعلام تضعیف و توهینش پرداخت لکن نحیف را در این مقام نیز یارای ضبط نخواهد ماند و گستاخانه خواهم گفت که این عذر بدتر از گناه است و از قبیل تاویل القول بما لا یرضی به قائله میباشد و هرگز راست نمیآید زیرا که سابقا در مجلد حدیث ولایت دانستی که حسب افاده محققین سُنیه تنقید و تحقیق و احتیاط امام احمد بآن مرتبه بود که در قرب زمان ارتحال خود حدیث اعتزال را با آنکه رجال سند آن همه ثقفات و عدول بودند چون با احادیث شهیره مخالف یافت از مسند خود بپرون ساخت پس اگر مقدوحیت عبد الملک بن عمير پس از تالیف و تصنیف مسند معلوم آن امام شده بود چرا این حدیث اعنی حدیث اقتدا را که قطع نظر از مخالف بودن با بسیاری از احادیث صفت مطعونیت سند را هم جامع آمده بود از مسند خود خارج نکرد ازینجا محقق شد که برای درج این حدیث در مسند جز فرط محبت مردیه شیخین سبیی دیگر نبود علی الجمله چون خود کرده را علاجی نیست باید که امام احمد و اولیای او بسبب عبد الملک بن عمير چار و ناچار بمقدوحیت و مطعونیت این طرق قائل و شاؤاً أم ابواً بسوی قول بالحق و اذاعان المصدق راجع وائل گردند دوم آنکه عبد الغنی در کمال بترجمه ابن عمير گفته و قال محيی بن معین هو مخلّط و ذہبی در میزان بترجمه ابن عمير گفته قال ابن معین مخلّط و نیز ذہبی در مغنى بترجمه ابن عمير گفته قال ابن معین مخلّط و عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه او گفته و قال اسحاق بن منصور عن ابن معین مخلّط و در حاشیه کاشف بترجمه ابن عمير مذکورست و قال یحیی مخلّط ازین عبارات ظاهرست که یحیی بن معین ابن عمير غیر رزین را به تخلیط مهین موصوف ساخته و ظاهرست که ثبوت تخلیط ابن عمير مطعون از ارشاد ابن معین ذی فنون کافی و وافیست در ازراء و اذراء این خبر موهون و اسقاط این زور و مجون از مرتبه رفیعه و متزلت منیعه اعتبار و رکون سوم آنکه ذہبی در میزان بترجمه ابن عمير گفته قال ابن خراش کان شعبه لا- یرضاه هر گاه شعبه سالک شعب نقد و تحقیق و شاعب صدوع سبر و تدقیق ابن عمير را از مرتبه قبول و رضا دورتر اندازد یعنی بمرتبه عتب و هجران و ترک و خذلان رساند پس از هوان و خسار این خبر واضح الصغار و سقوط آن از درجه اعتماد و اعتبار چه باید پرسید بلکه حضرات مخالفین را که بملحوظه آن در وجود و طرب میآیند بلکه از مزید فرح واشر و غایت مرح و بطر بحالت بیخودی و از خود رفتگی میروند و بسوی ارتکاب رقص جملهای میدوند مشتغل بکمال گریه و زاری و ناله و بیقراری و از سکون و قرار عاری و لابس لباس ذل و خواری باید گردید چهارم آنکه ذہبی در میزان الاعتدال بترجمه ابن عمير گفته قال ابو حاتم ليس بحافظ تغیر حفظه هر گاه حسب ارشاد علامه ابو حاتم که از کمال نقد و تحقیق جاری در مضمون مسلم و بخاری بوده ابن عمير غیر حافظ بلکه متغیر الحفظ باشد خیال محال و توهم سراسر اختلال و ثوق خبر

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۳

ابن عمير کثیر الامال عظیم الاغفال شدید الامال بکمال انحلال از هم باشد پنجم آنکه نیز ذہبی در کتاب مغنى بترجمه ابن عمير گفته قال ابو حاتم ليس بحافظ انتهی و إذا ثبت ان ابن عمير ليس يحافظ فكيف يعتمد على روایته ذو ورع على الدين محافظ ششم

آنکه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه ابن عمیر گفته و قال ابن أبي حاتم ثنا صالح بن احمد ثنا علی بن المدینی سمعت ابن مهدی يقول کان الثوری یعجب من حفظ عبد الملک قال صالح فقلت لابی هو عبد الملک بن عمیر قال نعم قال ابن أبي حاتم فذکرت ذلک لابی فقال هذا و هم انما هو عبد الملک بن أبي سلیمان و عبد الملک بن عمیر ام یوصف بالحفظ ازین عبارت ظاهرست که حسب ارشاد ابو حاتم عمدة الاعاظم زبدۃ الافاخم پدر صالح که عبارت از امام احمدست در اثبات حفظ برای ابن عمیر غیر حازم غالط و واهم می باشد و ابن عمیر بحفظ غیر موصوف پس هر گاه ابن عمیر بحفظ غیر موصوف بلکه بفقدان آن معروف باشد بر حدیث او اعتبار و اعتماد نه می باید بلکه طرح وقدح و جرح را می شاید هفتمن آنکه سمعانی در انساب در نسبت قبطی گفته عبد الملک بن عمیر القبطی القرشی و انما قيل له القبطی لأنَّه کان له فرس سباق یقال له القبطی فنسب عبد الملک إلَيْه رای علیاً والمغيرة بن شعبه یروی عن جنديب و جابر بن سمرة و روی عنه الثوری و شعبة ولد ثلاث و تسعين من خلافة عثمان و مات سنة ست و ثلاثين و مائة و كان مدلساً هشتم آنکه ذهبي در ميزان بترجمه ابن عمير گفته و كان من اوعية العلم ولی قضاء الكوفة بعد الشعبي لكنه طال عمره و ساء حفظه و كان يدلّس نهم آنکه ابن حجر عسقلانی در تهذیب بترجمه ابن عمير گفته قلت ذكره ابن حبان في الثقات ولد لثلاث سنين بقين من خلافة عثمان و مات سنة ١٣٦ و له يومئذ مائة و ثلاث سنين و كان مدلساً ازین عبارت ثلاثة ظاهرست که ابن عمير مدلس بوده و پر واضحست که ارتکاب تدبیس محض تلبیس ابلیس و عین خیانت در شرع مطهر پر تقدیس و مورث قدح و جرح و طعن و عیب رسیسست علمامه ابن الجوزی در کتاب تلبیس ابلیس گفته و من تلبیس ابلیس على علماء المحدثین دهم آنکه ذهبي در ميزان در ترجمه ابن عمير گفته قلت لم یورده ابن عدی و لا العقیلی و لا ابن حبان و قد ذکروا من هو اقوى حفظا منه و امّا ابن الجوزی فذکره فحکی الجرح و ما ذکر التوثیق ازین عبارت ظاهرست که ابن الجوزی ابن عمير را ذکر کرده و حکایت جرح او نموده و توثیق او ذکر نفرموده پس هر گاه ابن الجوزی که بنصّ ابو المؤید خوارزمی امام ایمه تحقیقت و ابن تیمیه و صاحب صواعق و مخاطب بارع باقول او متثبت و متمسک می باشند و بذکر کلمات او بمقابلہ اهل حق قلوب اهل انصاف می خراشند ابن عمير بمحض طعن و جرح و عیب و قدح نوازد و حرفی از توثیق او بر زبان حقایق ترجمان روان نسازد باز مجال نیست که احدی از ارباب انصاف و حیا و اصحاب تدبیر و ذکا بروایت ابن عمير پر غلط و خطأ دست اندازد و آن را در معرض احتجاج و استدلال مذکور سازد وجه دوم آنکه حدیث اقتدا بروایت عبد الملک بن عمير حسب افاده علامه ابو حاتم معلوم و مدخولست و چون جمیع طرق مذکوره بعد الملک می رسد پس حسب این افاده همه آن معلول و مدخول و مزدول و ساقط و از درجه اعتماد و استناد و اعتبار و التفات نازل و هابط باشد اما سند این معنی که حسب افاده علامه ابو حاتم این حدیث معلومست پس باید دانست که سیوطی در جامع صغیر گفته

اقتدوا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۴

بالذین من بعدی أبی بکر و عمر

حمت ؟؟؟ عن حذیفة و مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر گفته حمـت فی المناقب و حسـنه هـ من حدیث عبد الملک عن حذیفة و اعلـه ابو حاتم و ظاهرست که بعد اعلـال ابو حاتم با کمال زبان قیل و قال ارباب تسویل و ازالـلـ لـلـ و بـمـلاـحـظـه آـنـ صـدـورـ و قلوب اصحاب تخدیع و اضلال مجروح و مقروح بالنبال و کـفـی اللـهـ المؤـمـنـینـ القـتـالـ وـجـهـ سـوـمـ آـنـکـهـ اـبـوـ بـکـرـ بـزارـ کـهـ حـسـبـ اـفـادـهـ اـبـنـ آـبـیـ خـیـمـهـ رـکـنـیـ اـزـ اـرـکـانـ اـسـلـامـ وـ بـنـابـرـ تـصـرـیـحـ مـخـاطـبـ عـمـدـهـ مـحـدـثـینـ اـهـلـ سـنـتـ صـرـاحـهـ نـفـیـ صـحـتـ اـزـ حدـیـثـ عبدـ الملـکـ فـرمـودـهـ زـنـگـ شـبـهـ وـ اـرـتـیـابـ اـزـ خـوـاطـرـ مـسـتـفـیدـینـ وـ مـسـتـفـیـضـینـ زـدـوـدـهـ چـنـانـچـهـ اـنـشـاءـ اللـهـ تـعـالـیـ عـنـقـرـیـبـ بـتـصـرـیـحـ عـلـامـهـ مـنـاوـیـ مـیدـانـیـ پـسـ بـحـمـدـ اللـهـ تـعـالـیـ حـسـبـ اـفـادـهـ حـفـظـ بـزـارـ عـمـدـهـ الـکـبـارـ ظـاهـرـ وـ آـشـکـارـ گـرـدـیدـ کـهـ جـمـیـعـ طـرقـ مـذـکـورـهـ چـونـ بـحـدـیـثـ عبدـ الملـکـ مـتـصلـ مـیـ شـوـدـ پـسـ تمامـ آـنـ اـزـ حـیـلـهـ صـحـتـ عـاطـلـ وـ عـارـیـ وـ حـکـمـ نـفـیـ صـحـتـ درـ جـمـیـعـ آـنـ نـافـذـ وـ جـارـیـتـ وـ جـهـارـمـ آـنـکـهـ عـلـامـ

ابن حزم که کمال علو پایه او در علوم اسلام مسلم ناقدینست و سابقا در مجلد حدیث ولایت بعضی از محمد مبهره او شنیدی نیز نفی صحت از حدیث عبد الملک نموده کمال هوان و بطلان آن ظاهر فرموده کما ستفق علیه انشاء الله عن کتب و چون اتصال جميع طرق مذکوره بحدیث عبد الملک متحققت پس جمیع آن حسب افاده علامه ابن حزم منفی الصحّه بوده باشد و قابلیت اعتماد و استناد بان از هم پاشد و غیر خفی ان نفی هذین العالمین الصحّه من غیر مریه یثبت ان الحديث محضر عضیه و صرد فریه لآنکه نیز بعد عبادان قریه وجه پنجم آنکه در جمیع این طرق دلخراش واضحه الاعتشاش صریحه الانخداش لائحة الارتعاش راوی از حدیفه ربیع بن حراش است حال آنکه بحمد الله تعالی بکمال تحقق ثابتست که ربیع بسماع این حدیث از حدیفه فائز نگردیده پس جمیع طرق مذکوره از انقطاع و انفصال و انتبار که مسقط استناد و اعتماد و اعتبارست خالی نباشد و إذا حصل الانقطاع والانفصال و ذهب التناقض والاتصال لم يبق للحديث صلاحية الاحتجاج والاستدلال و بان فيه كمال الوهن والاختلال كما هو غير خاف على من جاس خلال هذه الدّيارات الواسعة المجال وقع على تصريحات المحقّقين الكبراء بالرّكون والاقبال اما سند این معنی که ربیع بن حراش سمع این حدیفه ننموده پس باید دانست که علامه مناوی در فیض القدیر بعد عبارت ماضیه در باب حدیث عبد الملک گفته و قال البزار کابن حزم لا يصح لأن عبد الملک لم يسمعه من ربیع و ربیع لم يسمع من حدیفه لكن له شاهد انتهی ازین عبارت سراسر متنانت واضحست که بزار و ابن حزم نفی صحت صراحة ازین خبر کرده‌اند و در توجیه و تعلیل نفی صحت ازین خبر علیل و سمر غیر جميل و هذر مدخول دخیل و منحول اهل ازلال و تضليل افاده ننموده که عبد الملک آن را از ربیع سمع ننموده و ربیع آن را از حدیفه سمع نکرده اما ادعای شاهد برای حدیث عبد الملک که از نقل مناوی آشکارست پس چون ادعای مجملست قابل التفات و اعتنا و لائق احتفال و اصغا نیست مع ذلك می گوییم اگر مراد از شاهد حدیث عمرو بن هرم از ربیع از حدیفه است پس اولاً نصوص عبارات علمای سنتیه متضمن این شاهد باید شنید و من بعد بقوادح و مثالب آن باید رسید ابو بکر بن أبي شیبہ در مصنف خود بعد عبارت ماضیه گفته حدثنا و کیع عن سالم المرادی أبي العلاء عن عمرو بن هرم عن ربیع بن حراش و أبي عبد الله رجل من اصحاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۵

حدیفه عن حدیفه قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فذکر مثل
حدیث عبد الملک بن عمیر الا انه قال تمسکوا بهم ابن أم عبد

و ترمذی در جامع خود بعد عبارت ماضیه در مناقب أبي بکر گفته و قد روی هذا الحديث من غیر هذا الوجه ايضا عن ربیع عن حدیفه عن النبی صلی الله علیه وسلم حدثنا سعید بن یحیی بن سعید الاموی نا و کیع عن سالم أبي العلاء المرادی عن عمرو بن هرم عن ربیع بن حراش عن حدیفه قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فقال انى لا ادرى ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی

و اشار الى أبي بکر و عمر و نیز ترمذی در جامع خود بعد عبارت ماضیه در مناقب عمار بن یاسر رضی الله عنه گفته و قد روی سالم المرادی الکوفی عن عمرو بن هرم عن ربیع بن حراش عن حدیفه عن النبی صلی الله علیه وسلم نحو هذا و نزد ارباب احلام و افهام روشنست که رکون باین شاهد محذور اثم فطیع محظوظ و خطای مورث ویل و ثبور و تمسک و تشبت با آن از بدائع امور و عجائب دهور و غرائب عصور بلکه طائف شرورست زیرا که اسناد این کذب و زور نهایت موهون و مبتور و بغاۃ مطعون و مهجور و عیب و ثلب آن در کمال وضوح و ظهورست چه در ان اولاً و کیع لکیع واقعست و او حسب افاده امام احمد بن حنبل صاحب مقام رفیع و غیر او از ایمه حائرین شرف منیع مقدوح و مجروحست ذہبی در میزان الاعتدال گفته و کیع بن الجراح بن مليح ابو سفین الرّواسی الکوفی الحافظ احد الایمۃ الاعلام قال ابن المدینی کان و کیع یلحن و لو حدث بالفاظه لکانت عجبا کان یقول ثنا مشعبی عن علبشة و سئل احمد بن حنبل إذا اختلف و کیع و عبد الرحمن أی ابن مهدی بقول من نأخذ فقال عبد الرحمن یوافق اکثر و خاصّة

فی سفين و عبد الرحمن یسلم منه السیلف و یجتنب شرب المسکر و كان لا یرى ان یزرع فی ارض الفرات قال المدینی فی التهذیب و کیع کان فیه تشیع قلیل قال حنبل سمعت یحیی بن معین یقول رایت عند مروان بن معاویة لoha فیه فلان کذا و فلان رافضی و وکیع رافضی قلت له و کیع خیر منک قال منی قلت نعم فما قال لی شيئا و لو قال شيئا لوثب علیه اصحاب الحديث بلغ ذلک و کیعا فقال یحیی صاحبنا و نیز ذہبی در تذکرة الحفاظ بترجمه و کیع گفته قلت ما فیه إلا شربة لنبیذ الكوفین و ملازمته له جاء ذلک من غیر وجه عنه قال یحیی بن معین سال رجل و کیعا انه شرب نبیذا فرأی فی النوم کان من یقول له انک شربت خمرا فقال و کیع ذلک شیطان و سالم بن علاء مرادی نیز درین سند واقع ست و سالم ضعیف و غیر سالم وقدح ابن معین عمدة الاساطین و جرح نسائی بیعدیل و قرین اساس وثوق و اعتبارش را ثالم و عیب و قصب این هر دو نقاد فخر الامجاد بنای غیر موصوص اعتبار و اعتماد او را خارم ذہبی در میزان الاعتدال گفته سالم بن العلاء ابو العلاء المرادی و قیل سالم بن عبد الله عن ربیع بن حراش و عطیة العوفی و عنه یعلی بن عبد الله و جماعة ضعفه ابن معین و النساءی الخ و نیز ذہبی در کاشف گفته سالم بن عبد الواحد ابو العلاء المرادی الكوفی عن ربیع بن حراش و الحسن و عنه و کیع و یعلی ضعف و در حاشیه کاشف مسطورست قال یحیی ضعیف و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۶

سالم بن عبد الواحد المرادی الأیکمی ابو العلاء الكوفی روی عن الحسن و ربیع بن حراش و عمرو بن هرم و عطیة العوفی و عنه مروان بن معاویة و وکیع و محمد بن عیید و غیرهم قال الذوری عن ابن معین ضعیف الحديث الخ و نیز درین استاد مجروح محروم و طریق مقدوح و مثلوم عمرو بن هرم واقع شده و محقق و معلومست که عمرو بن هرم را قطّان کثیر الحزم تضعیف نموده ذہبی در میزان الاعتدال گفته عمرو بن هرم عن ربیع بن حراش ضعفه یحیی القطّان الخ و نیز ذہبی در مغنى بترجمه عمرو بن هرم گفته ضعفه یحیی القطّان و محتجب نماند که از افادات بعض متنین چنان بظهور می‌رسد که رویانی و ابو یعلی و ابن حبان نیز حدیث اقتدا را از حدیفه روایت کرده‌اند لکن چون معلوم نیست که این حضرات بکدام سند این حدیث را از حدیفه آورده‌اند پس تمسک با آن نزد ارباب عقول و احلام از قبیل تمسک باضفات احلام خواهد بود و هر گاه اکابر حفاظ مشاهیر و اعظم اساطین نخاریر اهل سنت مثل ابو بکر بن أبي شییه و امام احمد و ابن ماجه و ترمذی و حاکم با وصف آن همه تبحر و تمهر در حدیث حدیفه طریقی خالی از قدح و جرح نیافته باشند کما دریت آنفا بالتفصیل پس رویانی و ابو یعلی و ابن حبان را بدست آمدن طریق سالم از خدشات ولو در عالم رویا هم باشد خالی از غرابت بنظر نمی‌آید اما حدیث اقتدا برایت قلق مکروب منجود مظلوم حضرت ثالث حیود مبود اعنی ابن مسعود پس ترمذی در صحیح خود گفته

حدثنا ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کھلیل ثنی أبي الزعراء عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین من بعدی من اصحابی أبي بکر و عمر اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن مسعود هذا حدیث غریب من هذا الوجه من حدیث ابن مسعود لا نعرفه الا من حدیث یحیی بن سلمة بن کھلیل و یحیی بن سلمة یضعف فی الحدیث و ابو الزعراء اسمه عبد الله بن هانی و ابو الزعراء الذی روی عنه شعبه و الثوری و ابن عینه اسمه عمرو بن عمرو و هو ابن اخی أبي الاحوص صاحب ابن مسعود و حاکم در مستدرک علی الصحيحین بعد عبارتی که سابقًا شنیدی گفته و قد وجدنا له شاهدا باسند صحيح

عن عبد الله بن مسعود حدثنا ابو بکر بن اسحاق ابنا عبد الله بن احمد بن حنبل ثنا ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کھلیل ثنا أبي عن ابیه عن أبي الزعراء عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین من بعدی أبي بکر و عمر اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن مسعود و بر ارباب افهام کبدر التمام ظاهر و مستنیرست که سند حاکم از اسماعیل بن ابراهیم تا آخر با سند ترمذی متعددست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۷

و این سند نهایت مطعون و مقدوح و بغايت موهون و مجروحست چه خود ترمذی او لا تصريح صريح به غرابة اين حديث و حصر آن در يحيى بن سلمه بن كهيل فرموده و بعد آن بتضعيف يحيى بن سلمه طريق احياء حق كامل و از هاق زور باطل پيموده و علاوه برین ابراهيم بن اسماعيل که ترمذی بلا واسطه و حاكم بواسطه ازو راوي اين خبر پر تسویلست نيز مقدوح و ضئيل و مطعون ناقدین با تبجيلست علامه ابو زرعه زارع ارض نقد و تحقيق و بارع در سبر و تدقیق او را بتلیین و غمز و تضعیف و همز نواخته و حسب افاده نقل ابن أبي حاتم ابو زرعه ارشاد کرده که چنان نقل می کنند که او حديثی چند از پدر خود روایت می کرد و من بعد روایت آن احادیث از پدر خود ترک کرده و آن را بکذب و زور بر عّم خود بربست چرا که نزد مردم مشهور و معروفتر بود و ابو حاتم عمدۀ الاعاظم بترك او را در هوه صغار و خسار انداخته و ابن نمير نحریر شارب نمير تنقیب و تنقیر او را نمی پسندید بلکه سالک طرق تضعیف و توهین و جرح و تهجهن او می گردید و اثبات روایت مناكير برای آن منخدع غریر نموده و عقیلى با عقل و شعور حائز عثور موفور بارشاد کلمه بليغه لم يكن ابراهيم هذا بقييم الحديث اثبات کمال قصور و فتور آن مغدور نموده و نيز برای توهين او قصه ادغال و ادخال او حديثی را در حديثی ديگر ذکر فرموده و ابن حبان اگر چه او را در ثقات وارد کرده مگر اينهم ارشاد کرده که در روایت او از پدرش بعض مناكيرست ذهبي در ميزان الاعتدال گفته ابراهيم بن اسماعيل بن يحيى بن سلمه بن كهيل لينه ابو زرعه و ترکه ابو حاتم يروى عن اييه تأخر و نيز ذهبي در مغنى گفته ابراهيم بن اسماعيل بن يحيى بن سلمه بن كهيل غمزه ابو زرعه و ترکه ابو حاتم و ابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب گفته ابراهيم بن اسماعيل بن يحيى بن سلمه بن كهيل الحضرمي ابو اسحاق الكوفي عن اييه و أبي نعيم و عنه الترمذی و ابنه سلمه بن ابراهيم و ابن صاعد و يعقوب بن سفين و ابن واره و السراج و غيرهم قال ابن أبي حاتم كتب أبي حديثه ولم ياته ولم يذهب بي إليه ولم يسمع منه زهادة فيه و سالت ابا ذرعة عنه فقال يذكر عنه انه كان يحدّث بحاديث عن اييه ثم ترك اباه فجعلها عن عمه لأنّ عمه اجلی عند الناس وقال العقيلي عن مطین كان ابن نمير لا يرضاه و يضعفه وقال روى احاديث مناكير قال العقيلي و لم يكن ابراهيم هذا بقييم الحديث قال مطین مات سنة ۲۵۸ قلت و بقيمه كلام العقيلي روى عن اييه عن جده عن سلمة عن ابراهيم عن علقة عن ابن مسعود كنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی غزوة خیبر و کان إذا أراد ان يتبرّز تباعد الحديث

و فيه قصة الشاتين و بيع الماء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۸

و قصة الأدواء و قصة الجمل مطولا قال العقيلي اما قصة الأدواء و الطهور فجاء عن ابن مسعود من غير وجه و اما ما عدا ذلك فجاء عن غير ابن مسعود فادخل ابراهيم حديثا في حديث و روى عنه ابن خزيمة في صحيحه و ذكره ابن حبان في الثقات فقال في روايته عن اييه بعض المناكير و اما اسماعيل بن يحيى پس حسب ارشاد دارقطني متروك يعني بعيد از قبول و رضا و قریب بزمراه اهل دغل و دغا می باشد و حسب نقل ابن الجوزی امام ائمه تحقيق از ازدی افیق نیز ثابت و محققست که او متروکست و مهجور پس تمییک بروایت او محض تھور محدود و الله هو المخرج من ظلمات الزور الى الصدق و التور ذهبي در ميزان گفته اسماعيل بن يحيى بن سلمه بن كهيل عن اييه و عمه و عنه ابراهيم قال الدارقطني متروک و نيز در مغنى گفته اسماعيل بن يحيى بن سلمه بن كهيل قال الدارقطني متروک و ابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب گفته اسماعيل بن يحيى بن سلمه بن كهيل الحضرمي الكوفي روى عن اييه و عمه محمد و عنه ابنته ابراهيم و ابو العوام احمد بن يزيد الریاحی قال الدارقطني متروک و تقدّم الكلام عليه في ترجمة ابنته قلت و نقل ابن الجوزی عن الاذردی انه قال متروک و اما يحيى بن سلمه بن كهيل پس او هم بمیل قدح و جرح ناقدین فحول مکحول پس روایاتش همه مدخول و معلوم عبد الغنی بن سعید در کمال گفته يحيى بن سلمه بن كهيل الحضرمي الكوفي ابو جعفر عن اييه و بیان بن بشر و جماعة و عنه ابنته اسماعيل و قبیصه بن عقبة و يحيى الحمانی و ابو غسان النهدي و اسید بن زید الحمال و محمد بن

عبد الواهب الحارثی و آخرون ضعفه ابن معین و قال ابو حاتم ليس بالقوى و قال البخاری فی حدیثه مناکیر و قال النّسائی ليس بثقة و قال الترمذی ضعیف و اما ابن حبان فذکرہ فی الثقات قال مطین مات سنّة اثنتین و سبعین و مائة و ذہبی در کاشف گفته یحیی بن سلمه بن کھلیل عن ابیه و بیان بن بشر و عنه قبیصه و یحیی الحمامی ضعیف مات سنّة ۱۷۲ و در حاشیه کاشف مذکورست قال یحیی لیس بشیء و قال مَرْءَه ضعیف الحديث و قال خ فی حدیثه مناکیر و قال س لیس بثقة و ذکرہ ابن حبان فی الثقات و قال ابو حاتم منکر الحديث لیس بالقوى و نیز ذہبی در میزان الاعتدال گفته یحیی بن سلمه بن کھلیل عن ابیه قال ابو حاتم و غیره منکر الحديث و قال النّسائی متروک و قال عباس لیس بشیء لا یکتب حدیثه پس ازین بیان مناعت اقتران بنهایت وضوح واضح شد که حکم حاکم بصحت این سند حیف صرف شدید و جور محض مدید و عین معارض و مشاقت و معاندت افادات ائمه و اساطین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۰۹

با تمجیدست و هرگز حدیث ابن مسعود که باین سند سراسر قدح و جرح مرویست شاهد حدیث حذیفه نمی‌تواند شد بلی ادعای شاهد بودن آن شاهد اختلال حواس بلا۔ شبّه می‌باشد و از همین جاست که ذہبی داهی این سند حاکم را جداً واهی فرموده تمسک و تشبیث را با آن موجب نهایت خسار و تباہی وانموده کما سترعر عن قریب انشاء الله تعالی و از عجائب مضحکه و غرائب ملهیه آنست که مناوی نیز حدیث ابن مسعود را شاهد حدیث قرار داده بر ذکر نمودن سیوطی آن را بعد حدیث حذیفه کمال استبشار و سرور و نهایت ابتهاج و جسور آغاز نهاده و با این همه مرتكب تجاسری عظیم گردیده بی‌محابا بر سر ادعای بی‌اصل رسیده چنانچه در فیض القدیر بعد عبارتی که سابقًا شنیدی گفته و قد احسن المصنف رحمه الله حيث عقبه بذکر شاهد فقال اقتدوا بالذین بفتح الذال

من بعدی من اصحابی أبي بكر و عمر و اهتدوا بهدی عمار بن ياسر
أی سیروا بسیرته و استرشدوا بارشاده فانه ما عرض عليه أمران الا اختار اشدّهما كما ياتی
في حدیث و تمسکو بعهد ابن مسعود عبد الله أی ما یوصیکم به

قال التوربشتی اشبه الاشياء بما يراد من عهده امر الخلافة فانه اول من شهد بصحتها و اشار الى استقامتها قائلًا كيف لا نرضى لدنيانا من رضى نبينا لدينا كما يومی إليه المناسبة بين مطلع الخبر و تمامه ت و حسنة عن ابن مسعود المذکور الرویانی فی مسنده عن حذیفه قال بينما نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم إذ قال لا ادری ما قدر بقای فیکم ثم ذکرہ عد عن انس و رواه ک عن ابن مسعود

باللفظ المذکور قال الذہبی و سنه واه جداً ازین عبارت ظاهرست که مناوی حدیث ابن مسعود را که سیوطی از ترمذی نقل کرده شاهد حدیث سابق که از حذیفه منقولست می گرداند بکمال جسارت ادعا می کند که ترمذی آن را تحسین نموده حال آنکه از بیان نیز البرهان سابق به نهایت موهونیت و مطعونیت سند آن رسیدی و دریافتی که هرگز حدیث ابن مسعود صلاحیت شاهدیت ندارد و بر هر کسی که ادنی مراجعتی بكتاب ترمذی نماید واضح خواهد شد که هرگز ترمذی حدیث ابن مسعود را تحسین ننموده بلکه از نص عبارت جامع ترمذی که آنفاً منقول شد بنهایت لمعان آشکاراست که ترمذی اولاً این حدیث را غریب گفته و به منحصر بودن آن در یحیی بن سلمه بن کھلیل تصریح نموده و ثانياً بضعف یحیی بن سلمه مقدوحیت و مجروحیت این حدیث بغایت ظهور رسانیده پس کمال عجبست که چگونه مناوی این حدیث را با وصف ظهور مطعونیت سند آن شاهد حدیث حذیفه قرار داده شاهدی صادق بر جهل خویش آورده و اگر حضرتش را بسبب قلت عثور و عبور بر افادات ائمه علم رجال علی سیل التفصیل بر احوال رجال این حدیث اطلاعی نبود کاش باصل صحیح ترمذی مراجعت می کرد و می دریافت که ترمذی در ان حکم بغرابت این حدیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۰

و انحصار آن در یحیی بن سلمه بن کهیل نموده و بتضعیف یحیی بن سلمه کمال و هن و هوان این خبر صریح البطلان ظاهر فرموده و نیز مناوی بر فرض اطلاع بر روات سند مستدرک حاکم ازین مراجعت بصیر ترمذی می‌دریافت که سند حاکم که خود مناوی از ذهبی واهی بودن آن جداً نقل کرده از ابراهیم بن اسماعیل تا آخر با سند ترمذی متحدست پس سند ترمذی هم همین حکم داشته باشد و اگر مناوی را مراجعت و استسعاد بصیر ترمذی هم ممکن نبود پس کاش دعوی تحسین ترمذی این حدیث ابن مسعود را نمی‌نمود و باین جسارت سراسر خسارت در اظهار تخرص و تخمين خود نمی‌افزود این ست حال اکابر محققین اهل سنت که در امثال چنین امور واضحه تامل و تدبر را کار نمی‌فرمایند و بمزید تشهی نفس السننه خود را با آنچه می‌خواهند می‌آلایند و مناوی نحریر در تیسیر شرح جامع صغیر که نسخه قلمیه آن در زمان سابق بدست حقیر افتاده و فی الحال نسخه مطبوعه مصریه ان بنظر قاصر رسیده هر چند در باب حدیث ابن مسعود بر دعوی بی‌اصل تحسین ترمذی آن را مستقر مانده با وصف آن همه دعاوی تمهر و تبحر دست ازین ادعای کاذب و تجاسر خائب نیفشنانده لکن از ره انصاف و تحقیق و تأمل و تدقیق حدیث حذیفه را بحکم حتمی و تصریح جزئی منقطع السند وانموده صراحته این خبر ظاهر الاستثناء واضح الاستبعاد صریح الاندفاع لائح الانقطاع را بهماوی عدم اعتماد و اعتبار واصل فرموده و هذه عبارته

اقتدوا بالذین

بفتح الذال أى بالخليفتين الذين

يقومان من بعدي أبي بكر و عمر لحسن سيرتهما و صدق سريرتهما

و فيه اشارة لامر الخلافة حم ت ه عن حذيفة و فيه انقطاع اقتدوا بالذین بفتح الذال

من بعدي من اصحابي أبي بكر و عمر

لما فطرا عليه من الاخلاق المرضية و الطبيعة القابلة للخيور السننية و المواهب السبحانية و

اهتدوا بهدى عمار

بالفتح و التشديد ابن یاسر ای سیروا بسیرته

و تمسكوا بعهد عبد الله بن مسعود

أى ما يوصيكم به أى من امر الخلافة ت عن ابن مسعود و حسن الترمذی الرویانی ابو المحاسن فی مسنده عن حذيفة بن الیمان عد عن انس بن مالک و اسناده حسن اما حدیث اقتدا بروایت انس بن مالک پس آن را ابن عدی متھالک در کتاب کامل اخراج نموده چنانچه سیوطی در جامع صغیر می‌گوید

اقتدوا بالذین من بعدی من اصحابی أبي بكر و عمر و اهتدوا بهدى عمار و تمسكوا بعهد ابن مسعودت عن ابن مسعود الرویانی عن حذيفة عد عن انس

و پر ظاهرست که این حدیث قابلیت احتجاج ندارد زیرا که شاه صاحب مرویات کتاب کامل ابن عدی را بغایت توھین و تھجین فرموده ازراء و تحقیر آن را الى اقصی المراتب رسانیده چنانچه در رساله اصول حدیث در ذکر طبقات احادیث ناقلا عن والدہ گفته و طبقه رابعه احادیثی که نام و نشان آنها در قرون سابقه

عيقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۱

معلوم نبود و متاخران آن را روایت کرده‌اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند و آنها را اصلی نیافتدند تا مشغول بروایت آنهاش شدند یا یافتدند و در آن قدحی و علتی دیدند که باعث شد همه آنها را بر ترک روایت آنها و علی کل تقدیر این احادیث قبل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عملی با آنها تمسک کرده شود و لعم ما قال بعض الشیوخ فی امثال هذا شعر فان کنت لا تدری فتلک مصیبۃ و ان کنت تدری فالمحصیبۃ اعظم

و این قسم احادیث راه بسیاری از محدثین زده است و بجهت کثرت طرق این احادیث که درین قسم کتب موجوداند مغور شده حکم بتواتر آنها نموده و در مقام قطع و یقین بدان تمسک جسته بر خلاف احادیث طبقات اولی و ثانیه و ثالثه مذهبی بر آورده‌اند و درین قسم احادیث کتب بسیار مصنف شده‌اند برخی را بشماریم کتاب الضعفاء لابن حبان و تصانیف الحاکم کتاب الضعفاء للعقیلی کتاب الکامل لابن عدی الخ پس بحمد الله تعالی ظاهر شد که حدیث اقتدا بروایت انس بن مالک حدیثیست که نام و نشان آن در قرون سابقه معلوم نبود و حال آن از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند و برای آن اصلی نیافتند تا مشغول بروایت آن می‌شدند یا آنکه یافتند و در ان قدحی و علتی دیدند که باعث شد همه آنها را بر ترک روایت آن و علی کل تقدیر این حدیث قابل اعتماد نیست که در اثبات عقیده یا عملی با آن تمسک کرده شود و تمسک با ان بی علم حال آن مصیبتست و در حالی که شخص با وصف علم بحال آن تمسک نماید مصیبت اعظم می‌شود و بعد استماع و ادراک این همه فضائح کار احدی از ارباب بصائر نیست که بسوی تمسک باین حدیث ادنی رکون و رغبت خود ظاهر نماید و الله الموفق اما آنچه مناوی ناوی در تیسر بمزید وقارحت و جلاعت ادعا نموده که سند روایت ابن عدی حسنست پس هرگز قابل اعتنا و التفات نیست زیرا که دعوی بی‌دلیست می‌باشد که رجال سند آن را مفصلای بیان کند و من بعد توثیق آن رجال از افادات ائمه جرح و تعذیل ثابت نماید و اذ لیس فلیس و چگونه عاقلی برین حکم مناوی گوش خواهد نهاد حال آنکه جسارت او در باب ادعای تحسین ترمذی حدیث ابن مسعود را آنفا بمعرض بیان آمده و نهایت علو مرتبتش باآن در تحقیق و تنقید کالشمس ظاهر و باهر گردیده اما حدیث اقتدا بروایت أبي الدرداء پس اخراج آن بطرانی منسوبست چنانچه ابن حجر در صواعق گفته الحديث الثاني والسبعون

الوثقى التي لا انفصام لها

الخرج الطبرانى عن أبي الدرداء اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر و عمر فانهما حبل الله الممدود من تمسک بهما فقد تمسک بالعروة

وله طرق اخری مرتّت فی احادیث الخلافة و نزد ارباب بصیرت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۲

متعینست که این حدیث را بمعرض احتجاج نتوان آورد بچند وجه اول آنکه معلوم نیست که طبرانی این حدیث را بکدام سند روایت کرده و تا بوقتی که سند برای حدیث پیدا نشود آن حدیث حسب افاده شاه صاحب نزد اهل سنت شتر بی مهارست که اصلا گوش بآن نمی‌کنند چنانچه شاهصاحب در همین کتاب تحفه بجواب طعن دوم از مطاعن أبي بکر گفته و جمله لعن الله من تخلف عنها هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها گذاشتند و از مهم رومیان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تھی کردن حرامست و چون ابو بکر رضی الله عنه بخدمت امامت متعین شد ازین همه امور او را استثنایاً واقع است بلا۔ شبه قال الشہرستانی فی الملل و النحل انَّ هذه الجملة موضوعة مفتراة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده‌اند و در سیر خود این جمله را آورده برای الزام اهل سنت کفایت نمی‌کند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثینست مع الحكم بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهارست که اصلا گوش بآن نمی‌کنند انتهی پس ظاهر شد که این حدیث تا وقتی که سند آن ظاهر نشود مثل شتر بی مهارست و اهل سنت اصلا گوش بآن نمی‌کنند دوم آنکه اگر سند این حدیث ظاهر هم شود چون شاه صاحب افاده کرده‌اند که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن آن در کتب مسنده محدثینست مع الحكم بالصحة و این حدیث هرگز محکوم بصحت نیست پس نزد ارباب ابصار از حیز اعتماد و اعتبار دور و بر کثار باشد سوم آنکه شاهصاحب در همین کتاب باب امامت تحفه بجواب حدیث تشییه می‌فرمایند و قاعده مقرره اهل سنتست که حدیثی را که بعض ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحّت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و بصحت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست انتهی و ظاهرست که حدیث اقتدا را بروایت أبي الدرداء هر چند طبرانی در معجم کبیر خود وارد کرده کما فی کنز

العمال لكن طبراني در معجم كبير صحت ما في الكتاب را مثل بخاري و مسلم و بقيه ارباب صحاح الترام نكرده و نه طبراني يا غير او از محدثين ثقات بصحت آن تصريح نموده بلکه هیچ کسی ثقه يا غير ثقه از محدثين باشد يا از غير ايشان لب باين ادعای باطل نگشوده پس متحقق شد که اين حديث باولويت تمام حسب افاده مخاطب علام قابل احتجاج نیست چهارم آنکه شاهصاحب در رساله اصول حدیث در ذکر طبقه ثالثه احادیث نقلاب عن والده تصانیف طبراني را از جمله آن کتب شمار فرموده که مصنفین آنها الترام صحت ننموده‌اند و آن کتب در شهرت و قبول در مرتبه طبقه اولی و ثانیه نرسیده و در ان کتب احادیث صحیحه و حسن و ضعیف بلکه متهم بالوضع نیز یافته می‌شود و رجال آن کتب بعضی موصوف بعدالت‌اند و بعضی مستور و بعضی مجھول و اکثر احادیث آن کتب معمول به نزد فقهاء نشده‌اند بلکه اجماع بر خلاف آنها منعقد گشته پس هر گاه حسب افاده شاهصاحب حال تصانیف طبراني بريئ منوال باشد نزد اوليايشان محض وجود حدیث ابو دردا در ان کی دليل اعتبار و اعتماد و مجوز تمسک و استناد خواهد بود و اللہ الموفق لعروج معارج السعود اما حدیث اقتدا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۳

بروایت ابن عمر پس قدح و جرح آن روشنست کسفور الصبح و لمعان لقمر شمس الدين محمد بن احمد ذهبی که نبندی از محمد مبهره و مدائح مزهره او آنفا شنیدی و دانستی که کابلی و شاهصاحب او را بجواب همین حدیث طیر امام اهل الحديث گفته‌اند در کتاب میزان الاعتدال که چار تا نسخ آن بخط عرب پیش این تشتبه البال بفضل رب متعال موجودست می‌فرماید محمد بن عبد الله بن عمر بن القاسم بن عبد الله بن عبید الله بن عاصم بن الخطاب العدوی العمّری ذکره العقیلی و قال لا یصح حدیثه ولا یعرف بنقل الحديث

أنباء احمد بن الخليل حدثنا ابراهيم محمد الحلبی حدثني محمد بن عبد الله بن عمر بن القسم اخبرنا مالك عن نافع عن ابن عمر مرفوعا اقتدوا بالذين من بعدي

فهذا لا اصل له من روایة مالک بل هو معروف من حدیث حذیفة بن الیمان و قال الدارقطنی العمّری هذا یحدث عن مالک بباطل و قال ابن مندّه له مناکیر فالحمد و الملة لخالق القوّة و الملة که ازین افاده علامه ذهبی واضح و ظاهر شد که این هذر و هزل محض بی اصلست و محمد بن عبد الله عدوی عمری غمزدی غمر که راوی آن از مالک جلیل الفخرست حسب افاده عقیلی حدیثش صحیح نمی‌شود و او معروف به نقل حدیث نیست و کفی به خزیا و خسارا و دار دارقطنی قاطن دار تحقیق این عمری غمری بی توفیق را نهایت تقویح و تهجین و تفضیح و توهین نموده که تحذیث و از مالک نیل باکاذیب و بباطل ثابت فرموده و ابن مندّه نحریر نیز از اثبات مناکیر برای این عمری غیر قادر نمانده و فی کل ذلك کفایة لاهل الدّرایة و ابن حجر علامه عسقلان در لسان المیزان بعد نقل عبارت میزان برای احراق قلوب اهل شنان و سرور ارباب ایقان این عبارت متینه البینان رزینه الارکان فرموده قال العقیلی بعد تحریجه هذا حدیث منکر لا اصل له و اخرجه الدّارقطنی من روایة احمد بن الخلیل البصری بسنده و ساق نسبه كذلك ثم قال لا یثبت و العمّری هذا ضعیف ثم اخرجه عن أبي العباس بن عقدہ عن یونس بن سابق ثنا محمد بن خالد العمّری ثنا مالک به و قال کذا قال محمد بن خالد العمّری و اشار الى انه واحد اختلف في اسم ابيه و يحتمل ان يكون آخر و سیاتی القول في یونس بن سابق شیخ ابن عقدہ و اخرج له الدّارقطنی ايضا من طريق عبد العزیز بن محمد بن عبد الله بن عبید بن عقیل عنه عن مالک بهذا السنّد حدیثا في الغدو الى العید ماشیا و الرجوع راكبا و كان إذا أراد الغدو جلس في المسجد فجاء من شاء الله من اصحابه حتى إذا طلعت الشّمس خرج فكبّر و كبر من معه تکبیرا ليس بالعالي الحديث و قال محمد بن عبد الله العمّری هذا منکر الحديث یحدث عن مالک بباطل و ذهبی والا شان بمزيد نقد و اتقان و کمال سبر و امعان در مقام دیگر از همین کتاب میزان نیز نهایت وهن و هوان این افترا و بهتان ثابت فرموده حيث قال مظہر الکمال اختلال هذا البهت و المحال

احمد بن صلیح عن ذی النون المصری عن مالک عن نافع عن ابن عمر بحديث اقتدوا بالذین من بعدي

و هذا غلط من احمد لا يعتمد عليه اذين عبارت ظاهرست که ذهبي عارف بالمدارک روایت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۴

نمودن احمد بن صلیح متهالک این حدیث را از ذی النون از مالک غلط صریح احمد بن صلیح وانموده صراحته عدم قابلیت آن برای اعتماد و استناد ظاهر فرموده و این عبارت ذهبي را ابن حجر عسقلانی نیز در لسان المیزان وارد فرموده طریق احراق حق و ازهاق باطل پیموده حیث

قال احمد بن صلیح عن ذی النون المصری عن مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنہما أ بحدیث اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر

و هذا غلط من احمد لا- يعتمد عليه و علاوه برین مقام نیز ذهبي در میزان این حدیث را مقدوح و مجروح و بی اصل شمرده موضوعیت آن را بیلاـغت تمام ظاهر کرده حیث قال احمد بن محمد بن غالب الباهلی غلام خلیل عن اسماعیل بن أبی اویس و شیبان و قرۃ بن حیب و عنه ابی کامل و ابن السیماک و طائفه و کان من کبار الزہاد ببغداد قال ابن عدی سمعت ابا عبد الله النهاوندی يقول قلت لغلام خلیل ما هذه الرائق التي تحدث بها قال اوضعنها ليرقق بها قلوب العامة و قال ابو داود اخشی ان يكون دجال بغداد و قال الدارقطنی متروک و قال الخطیب مات فی رجب سنہ خمس و سبعین و مائین و حمل فی تابوت البصرة و بنیت علیه قیۃ و کان يحفظ علما کثیرا و يخضب بالحناء و يقتات بالباقلا صرفا قال ابن عدی امره بین حدثنا ابو جعفر القاضی قال حدثنا احمد بن محمد بن شیبان ثنا الریبع بن بدر عن ابی هارون عن ابی سعید قال من قبل غلاما بشهوة لعنه الله و من عانقه ضرب بسیاط من نار فان فسق به دخل النار و من مصائب

قال حدثنا محمد بن عبد الله العمری ثنا مالک عن نافع عن ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر

فهذا ملخص بمالک و قال ابو بکر النقاش و هو واه قال ابو جعفر الشعیری لما حدث غلام خلیل عن بکر بن عیسی عن ابی عوانة قلت له يا ابا عبد الله ما هذا الرجل هذا حدث عنه احمد بن حنبل و هو قدیم لم یدرکه ففکر فی هذا ثم خفته فقلت لعله آخر کاسمه فسکت فلما کان من الغد قال يا ابا جعفر علمت اتی نظرت البارحة فیمن سمعت بالبصرة منم یقال له بکر بن عیسی فوجدهم ستین رجلا اذین عبارت ظاهرست که ذهبي بعد نقل جمله از فضائح و قبائح احمد بن محمد بن غالب روایت کردنش این خبر کاذب را از محمد بن عبد الله عمری خائب از جمله بلایا و مصائب و رزایا و نوائب او میداند و با وصف این افاده بلیغه باطهار بودن آن ملخص بمالک توهین و تهجهین این خبر مفتعل باقصی المراتب والمدارج می رساند و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته احمد بن محمد بن غالب الباهلی غلام خلیل عن اسماعیل بن اویس و شیبان و قرۃ بن حیب و عنه ابی کامل و ابن السیماک و طائفه و قال ابو داود اخشی ان یکون دجال بغداد و قال الدارقطنی متروک و قال الخطیب مات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۵

فی رجب سنہ خمس و سبعین و مائین و حمل فی تابوت البصرة و بنیت علیه قیۃ و کان يحفظ علما کثیرا و يخضب بالحناء و يقتات بالباقلا صرفا و قال ابن عدی امره بین حدثنا ابو جعفر القاضی حدثنا احمد بن محمد حدثنا شیبان حدثنا الریبع بن بدر عن ابی هارون عن ابی سعید رضی الله عنہما قال من قبل غلاما بشهوة لعنه الله فان عانقه ضرب بسیاط من نار فان فسق به دخل النار و من مصائب

قال حدثنا محمد بن عبد الله العمری حدثنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنہما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر

فهذا ملخص بمالک و قال ابو بکر النقاش و هو واه قال ابو جعفر الشعیری لما حدث غلام ابن خلیل عن ابی بکر بن عیسی عن ابی

عوانه قلت له يا ابا عبد الله ما هذا الرجل هذا حدث عنه احمد بن حنبل و هو قدیم لم يدركه ففکر فی هذا ثم خفته فقلت لعله آخر باسمه فسكت فلما كان من الغد قال لي يا ابا جعفر علمت انى نظرت البارحة فیمن سمعت عليه بالبصرة ممن يقال له بكر بن عيسى فوجدتھم ستين رجلا انتهى و قال الحاکم سمعت الشیخ ابا بکر بن اسحاق يقول احمد بن محمد بن غالب ممن لا اشک فی کذبه و قال احمد الحاکم احادیثه کثیره لا تحصی کثرة و هو بین الامر فی الضعف وقال ابو داود قد عرض علی من حديثه فنظرت فی اربع مائے حديث اسانیدها و متونها کذب کلھا و قال الحاکم روی عن جماعة من الثقات احادیث موضوعة علی ما ذکره القاضی احمد بن کامل من زهده و ورעה فنعواذ بالله من شانه الخ

نه

آنکه در کمال تحقیقت که حدیث افتادارا بخاری و مسلم در صحیحین روایت نکردہاند و هر گاه این خبر شنیع و موضوع و افتراء فظیع مصنوع را بخاری و مسلم در صحیحین اخراج نکرده باشد هر گز قابل اعتبار و اعتماد و لائق احتجاج و استناد نخواهد بود زیرا که جابجا اکابر اهل سنت نه مروی بودن حدیثی را در صحیحین دلیل قدح و جرح آن حدیث وامی نمایند مگر نشینیدی که فخر رازی در نهاية العقول بمزيد غفوول و ذھول عدم اخراج شیخین حدیث غدیر را دلیل قدح و جرح آن می گرداند و عصیت و عناد و شحناء و لداد خود باقصی المدارج و المراتب می رساند حیث يقول و ايضا فلان کثیرا من اصحاب لم ینقلوا هذا الحديث كالبخاری و مسلم و الواقدی و ابن اسحاق بل الجاحظ و ابن أبي داود السجستانی و ابو حاتم الرازی و غيره من ائمه الحديث قدحوا فيه و استدلوا على فساده

بقوله عليه السلام قريش و الانصار و جهينة و مزينة و اسلم و غفار موالی دون الناس کلهم ليس لهم موالی دون الله و رسوله ازین عبارت سراسر خسارت که کمال وهن و هوان و سخافت و بطلان آن بحمد الله القدير در مجلد حدیث غدیر بتفصیل تمام دریافتی ظاهر و واضحست که فخر رازی عدم نقل بخاری و مسلم حدیث غدیر را در معرض قدح و جرح آن آورده است و پر ظاهرست که هر گاه نزد رازی عدم نقل بخاری در مثل حدیث غدیر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۶

که تواترش قطعی و یقینیست و مخالفین را نیز جز اعتراف باان چاره نیست سبب قدح و جرح باشد پس بهزار اولویت می توان گفت که اعراض بخاری و مسلم از روایت حدیث افتدا دلیل صریح موضوعیت و مصنوعیت آنست و محتجب نماند که باتبع رازی دیگر اجله سنیه نیز عدم اخراج بخاری را در معرض قدح و جرح حدیث غدیر ذکر نموده نهایت اتصاف خود بانصاف ثابت فرمودهاند تفتیزانی در شرح مقاصد بعد ذکر استدلال اهل حق بحدیث غدیر گفته و الجواب منع تواتر الخبر فان ذلک من مکابرات الشیعه کیف و قد قدح فی صحته کثیر من ائمه الحديث و لم ینقله المحققون منهم كالبخاری و مسلم و الواقدی الخ و سید شریف در شرح موافق گفته الجواب منع صحة الحديث و دعوى الضرورة فی صحته لكونه متواترا مکابرہ کیف و لم ینقله اکثر اصحاب الحديث كالبخاری و مسلم و اصرابهما و قد طعن بعضهم فیه کابن أبي داود السجستانی و ابو حاتم الرازی و غيرهما من ائمه الحديث الخ و علاء الدين قوشجی در شرح تجرید بجواب حدیث غدیر گفته و اجیب بانه غیر متواتر بل هو خبر واحد فی مقابلة الاجماع کیف و قد قدح فی صحته کثیر من اهل الحديث و لم ینقله المحققون منهم كالبخاری و مسلم و الواقدی الخ و اسحاق هروی در سهام ثاقبہ بجواب حدیث غدیر گفته قلنا اوّلا لا نسلم تواتر الخبر کیف و لم یذکره الثقات من المحدثین كالبخاری و مسلم و الواقدی و قد قدح فی صحة الحديث کثیر من ائمه الحديث کابی داود و الواقدی و ابن خزیمة و غيرهم من الثقات الخ و ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی نیز نه مخرج بودن حدیث را در صحیحین دلیل عدم اعتبار آن دانسته چنانچه در جامع مسانید أبي حنیفه گفته و

اما قوله عفا الله عنه حاكيا عن الفضل بن موسى الشيباني قلت لابي حنيفة حديث القلتين مشهور قال لا اعتمد عليه فالجواب عنه من وجوه ثلاثة احدها ان ما قاله حق بدليل ان حدیث القلتین لم یخرج فی الصحیحین و لا فی احدهما و حدیث الاغتسال من الماء الدائم بعد البول فيه اخرجه مسلم بلفظ الغسل و البخاری بلفظ الوضوء الخ و شیخ الاسلام سنیه اعنی ابن تیمیه نیز عدم وجдан حدیث را در صحیحین قادر و جارح می داند چنانچه در منهاج السنّه بجواب حدیث ما اقلت الغباء و لا اظللت الخضراء على ذی لهجة اصدق من أبي ذر گفته هذا الحديث لم یروه الجماعة کلهم و لا هو فی الصحیحین و لا فی السنّن و نیز ابن تیمیه در منهاج السنّه بجواب حدیث ستفرق امتی على ثلث و سبعین فرقۃ الخ

گفته الوجه الرابع ان يقال اولا انتم قوم لا تحتاجون بمثل هذه الاحادیث فان هذا الحديث انما یروونه اهل السنّة بسانید اهل السنّة و الحديث نفسه ليس فی الصحیحین بل قد طعن فی بعض اهل الحديث کابن حزم و غيره و لكن قد آورده اهل السنّن کابی داود و الترمذی و ابن ماجہ و رواه اهل المسانید کالامام احمد و غيره فمن این لكم علی اصولکم ثبوته حتى تحتاجوا فی اصل الدين و اضلال جميع المسلمين الا فرقۃ واحدة باخبار الآحاد التي لا تحتاجون بها فی الفروع العملية

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۷

و متاخرین سنیه نیز درین مزعوم غرابت منظوم شریک متقدمین می باشند و بابدای این قدح و جرح عجیب قلوب متمسکین بحديث اقتدا می خراشند چنانچه شاه سلامه الله در معرکه الآراء گفته ثالثا استنادی که با مفهوم کرار غیر فرار نموده درین مقام موجب الزام نمی تواند شد چه این از اخبار آحاد است و در امثال این چنین مقامات موافق تصريح مجتهد متوفی کما سیجیء عنقریب باخبار آحاد عمل و تشبت جائز نباشد معهذا وقوع زیادت مذکوره در روایات صحیحین نیست

فی صحیح البخاری لاعطین الرایة غدا او لیاخذن الرایة غدا رجل یحبه الله و رسوله و ایضا فیه لاعطین هذه الرایة غدا رجل یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله

قال يوم خیر لاعطین هذه الرایة رجل یحب الله و رسوله یفتح الله علی یدیه و ایضا فیه لاعطین الرایة او لیاخذن الرایة غدا رجل یحب الله و رسوله او قال یحب الله و رسوله یفتح الله علی

و هر گاه در روایتی از روایات صحیحین لفظ کرار غیر فرار وارد نیست و زیادت غیر ثقه مقابل ثقه و ثقه مقابل اوثق محل کلامست پس تشبت با زیادت کذائی مقبول ارباب عقول نیست انتهی و فاضل معاصر مولوی حیدر علی در منتهی الكلام بجواب حدیث عائشه لما احضرت قیل لها ندفنک مع رسول الله فقلت ادفنونی مع اخواتی بالبقيع فانی قد احدثت امورا بعده که ابو عبد الله محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندي در کتاب الاعلام بسیرة النبی علیه السلام روایت کرده گفته لا نسلم که لفظ احداث از جناب أم المؤمنین صحیح باشد و سند منع روایت بخاریست که از لفظ مذکور عاری و هی هذه عن هشام بن عروة عن ایه عن عائشة رضی الله عنها انها اوصلت عبد الله بن الزیر لا تدفی معهم و ادفی مع صوابی بالبقيع لا ازکی به ابدا فلا یدل على صدور الاحداث عن أم المؤمنین و روایت صاحب اعلام در باب سیزدهم از کتاب مذکور بی سند مرویست انتهی و از طرائف آنست که شیخ الإسلام سنیه اعنی ابن تیمیه اعراض محض بخاری از حدیثی اگر چه مسلم آن را روایت کرده باشد در مقام قدح و جرح ذکر می کند و باین افاده بدیعه بنیان استدلال و احتجاج بحدیث اقتدا از بیخ و بن بر می کند چنانچه در منهاج السنّه بجواب برهان رابع عشر از براهین داله بر امامت جناب امیر علیه السلام که ماخوذ از کتاب غریزت گفته السادس انه قد ثبت فی الصحيح عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال آیة الایمان حب الانصار و آیة النفاق بعض الانصار و قال لا یبغض الانصار رجل یؤمن بالله و الیوم الآخر فكان معرفة المنافقین فی لحنهم لبغض الانصار اولی

فان هذه الاحادیث اصح مما

روى عن على رضى الله عنه انه قال لعهد النبي الامى الى لا يحبنى الا مؤمن و لا يبغضنى الا منافق
فان هذا من افراد مسلم و هو من روایه عدى بن ثابت عن زر بن جيش على و البخارى اعرض عن هذا الحديث بخلاف احاديث
الانصار فانها مما اتفق عليه اهل الصحيح كلهم البخارى و غيره و اهل العلم يعلمون يقينا ان النبي صلی الله عليه و سلم قاله و حديث
على قد شک فيه بعضهم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۸

ازین عبارت ظاهرست که ابن تیمیه اعراض محض بخاری را از

حديث لعهد النبي الامى الى لا يحبنى الا مؤمن و لا يبغضنى الا منافق

با وصف آنکه مسلم آن را روایت کرده بمقام قدح و جرح آن ذکر نموده و آن را العیاذ بالله موثر در توهین آن گمان کرده و در
کمال ظهورست که هر گاه اعراض محض بخاری از حدیثی اگر چه مسلم راوی آن در صحیح خود باشد موثر در وهن آن باشد و
در مقام قدح و جرح مذکور گردد پس اعراض بخاری و مسلم هر دو از حدیثی چنانچه در حدیث اقتدا بظهور آمده باولویت تمام
موثر در وهن و هوان بلکه دلیل نهایت فساد و بطلان آن خواهد بود و ابن القیم تلمیذ رشید ابن تیمیه در کتاب زاد المعاد گفته فان
قیل فما تصنیعون بما رواه مسلم فی صحيحه عن جابر بن عبد الله قال كنا نستمع بالقبضة من التمر و الدقيق الا يام على عهد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و أبي بکر حتی نهی عنه عمر فی شان عمر و بن حریث و فيما

ثبت عن عمر انه قال متعتان کانتا على عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم انا انهی عنهم متعة النساء و متعة الحج

قیل الناس فی هذا طائفتان طائفۃ تقول ان عمر هو الذى حرمها و نهی عنها و قد امر رسول الله صلی الله علیه و سلم باتباع ما سنته
الخلفاء الراشدون و لم تر هذه الطائفۃ تصحیح حدیث سبیرہ بن معبد فی تحريم المتعة عام الفتح فانه من روایة عبد الملک بن الریبع
بن سبیرہ عن ابیه عن جده و قد تکلم فیه ابن معین و لم یر البخاری اخراج حدیثه فی صحيحه مع شدة الحاجة إلیه و کونه اصلا من
اصول الاسلام و لو صح عنده لم یصبر عن اخراجه و الاحتجاج به ازین عبارت ظاهرست که طائفۃ از علماء بر نفی صحت حدیث
سبیرہ بن معبد در باب تحريم متعه در عام الفتح که آن را مسلم در صحیح خود روایت کرده کما لا یخفی على من راجعه استدلال
کرده‌اند به آنکه بخاری آن را با وصف شدت حاجت باآن و بودن ان اصلی از اصول اسلام در صحیح خود اخراج نکرده و اگر این
حدیث نزد بخاری صحیح می‌بود از اخراج آن و احتجاج باآن صبر نمی‌کرد پس هر گاه نزد طائفۃ از اجله علمای اهل تسنن اعراض
محض بخاری از اخراج حدیث سبیرہ بن معبد با وصف آنکه مسلم آن را در صحیح خود وارد کرده دلیل قدح و جرح آن نزد او
باشد اعراض بخاری و مسلم هر دو از اخراج حدیث اقتدا بالاولی کاشف از مقدوحیت و مجروحیت و مطعونیت و موهونیت آن نزد
این دو شیخین صناعت خواهد شد و از عجائب محیره افهام و عقول و غرائب مشیثه سراسیمگی و غفول و ذھول حضرات سیّه انسنت
که قاری عاری از خوف باری و عذاب ناری بسبب مزید ابتلا بحب شیخین حدیث اقتدار با آن همه ذل و خواری و قدح و جرح
سائر و ساری و عیب و طعن طاری نسبت بصحیحین نموده طریق اظهار کمال افترا و بهتان و نهایت کذب و عدوان و غایت وقاحت
و خذلان و اقصای جلاعت و خسران خود پیموده در شرح فقه اکبر اولاً- از قونوی نقل کرده که او گفته و مذهب عثمان و عبد
الرحمٰن بن عوف ان المجتهد یجوز له ان یقلد غیره إذا کان اعلم منه و اعلم بطريق الدين و ان یترك

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۱۹

اجتهد نفسه و يتبع اجتهاد غيره و بعد آن گفته و هو المروى عن أبي حنيفة لا سيما و

قد ورد في الصحيحين اقتدوا بالذين من بعدى أبي بكر و عمر

فأخذ عثمان و عبد الرحمن بعموم هذا الحديث و ظاهره و نهایت عجيب و غایت استغراب غریب و اقصای تحریر موجب تحسیر و قالق
و وجیب آنکه شاه ولی الله که مخاطب او رایتی از آیات الهی و معجزه از معجزات جناب رسالت پناهی می‌داند با آن همه تبّحر و

تمهّر و طول باع و کثت اطلاع و بروز و شب اوراق صحیحین گردانیدن و متن و شروح آن باسماع متلمذین همچ رعایت رسانیدن بسبب مزید انهماک در کذب و افترا این خبر ظاهر الاتضاع واضح الاستثناء لائح الاستبعاد را متفق عليه نامیده یعنی آن را بصحیحین نسبت داده ابواب کمال لوم و ملام و عذل و ایلام محققوین اعلام بر روی مبارک خود گشاده و نفس نفیس را فرا روی استهزا و استیخار جهابذه کبار نهاده در قرء العینین بجهت مزید ولوع و شغف و تهالک و شعف باثبت افضلیت شیخین گفته نوع چهل و پنجم فرمودن آن حضرت اقتدوا بالذین من بعدی أبي بكر و عمر از

حدیث حذیفه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدوا بالذین من بعدی أبي بكر و عمر متفق علیه و از

حدیث ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدوا بالذین من بعدی من اصحابی أبي بكر و عمرو اهتدوا بهدی عمر و تمسکوا بعهد ابن مسعود اخرجه الترمذی

و هر چند عدم اخراج بخاری و مسلم والاشان این حدیث ظاهر الهوان را در صحیحین وثیق البینان بر اهل تفحص و تتبّع غیر مخفی و غیر مستور بلکه صیانت این هر دو کتاب ازین کذب و زور در کمال وضوح و ظهور است لکن بعد جسارت سراسر خسارت این دو بزرگوار لازم افتاد که نصّ صریح بر عدم اخراج شیخین این کذب فضیح و زور قبیح نیز بسمع ناظرین رسانم و سنان جانستان در جگر ارباب افترا و بهتان و اصحاب مکابره و عدوان خلائم و نهایت سماجت و شناعت و قبح و فظاعت این نسبت مظہر کمال وقارت و رقابت و مبدی اقصای صفات و خلاعت واضح و ظاهر و لائح و باهر گردانم پس باید دانست که حاکم در مستدرک بعد ذکر خبر حذیفه چنانچه سابقاً شنیدی گفته هذا حدیث من اجل ما روی فی فضائل الشیخین و قد اقام هذا الاستناد عن الثوری و مسurer ابو یحیی الحمیانی و اقامه ایضاً عن مسurer وکیع و حفص بن عمر الایلی ثم قصر بروایته عن ابن عینه الحمیدی و غیره و اقام الاستناد عن ابن عینه اسحاق بن عیسی بن الطیب فثبت بما ذکرنا صحة هذا الحديث و ان لم یخرجاه پس کلمه و ان لم یخرجاه تصریح صریح بآنست که شیخین اخراج این خبر نکرده‌اند پس با وصف برائت شیخین از تخریج این خبر خداج نسبت ان بشیخین کذب فاحش مورث کمال قلق و انزعاج و سبب نهایت مضض و اختلاج و مظهر غایت مراد لجاج و منتهای افترا و اعوجاج و دلیل واضح بر اختلال دماغ و اعتلال مزاج و دلیل باهر بر ابتلا بمرض تعصب لا علاج و اعراض و صدود از ایثار صدق سوی المنهاج و اخفاق و حرمان از اختبار حق واضح الفجاجست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۲۰

و نیز عبد الله علقمی علقم تفضیح و تشریف و تغیر و تانیب بذکر تصریح حاکم اریب بعدم اخراج شیخین این حدیث معیب را در حلاقم ناسین و عازین آن بصحیحین ریخته خاک تقبیح و تفضیح بر سر این ناسین غیر صائبین ریخته و بله عظمی و قیامت کبری و داهیه دهیا و رزیه فقماء برای ایشان بر انگیخته چنانچه در کوکب منیر شرح جامع صغیر که نسخه عتیقه آن بخط عرب رب قادر باین حیر لطف فرموده گفته حدیث اقتدوا بالذین من بعدی أبي بكر و عمر و اوله کما

فی ابن ماجه عن حذیفه بن الیمان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ائمّة لا ادری قدر بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی و اشار الى أبي بكر و عمر و رواه الترمذی و قال حسن و صحّحه ابن حبان و اخرجه الحاکم ثم قال و هذا من اجل ما روی فی فضائل الشیخین و ثبت بما ذکرنا صحته و ان لم

یخراجه ذکره الترمذی انتهی و از افاده ابن تیمیه نیز ظاهر می شود که حدیث اقتدا در صحیحین موجود نیست زیرا که آن را بسن نسبت کرده نه بصحیحین چنانچه در منهاج واضح الاعوجاج مملو از غرائب لجاج گفته و فی السنن عنه صلی اللہ علیہ وسلم انه قال اقتدوا بالذین من بعدی أبي بکر و عمر و لهذا كان احد قولی العلماء و هو احدی الروایتین عن احمد انْ قَوْلُهُمَا إِذَا اتَّفَقَا حَجَّةٌ لَا يَجُوزُ الْعُدُولُ عَنْهُمَا و هذا اظهر القولین كما الاظهر ايضا ان اتفاق الخلفاء الاربعه حجّه لا يجوز خلافه لامر النبي صلی اللہ علیہ وسلم باتباع ستتهم

دهم

آنکه اگر هنوز در بطلان این افعال صریح و هوان این افترای قبیح ریبی بوده باشد بحمد الله تعالی حرفي بس نفر و متین و سخنی نهایت لطیف و رزین که شارح صدور و جالب سرور مؤمنین و مکث ابتهاج و جسور و موجب انبساط و فرح موافر برای موقفین و سبب خنکی عيون و انشراح قلوب منصفین مذعنین و مؤید و مسدّد افادات اهل حق و یقین و مظہر نهایت صحت و سداد و صواب و رشاد تحقیقات اتباع ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و منکس روس مبطلين و کاسر ظہور مدغلىن و مزيل مرح و اشر مسؤولین و مستاصل شافه مزوّقین و مزیح انبساط و نشاط ملمعین و موقع و مسقم کذايین مفترین و ممرض و مضمض و ضاعین مختلفین و مورث سراسیمگی و بیخودی و بیقراری و زاری و خواری متمسکین باین زور و کذب مهین می باشد باید شنید و بمشاهده احراق حق زاهر و معاینه ازهاق باطل خاسر با ادای نهایت شکر ایزد منان که مجری حق و صدق بر السنّه مخالفانست فائز باید گردید پس باید دانست که عبید الله بن محمد الفرغانی المعروف بالعربی در شرح منهاج الوصول الى علم الاصول که بعنایت رب واهب کل مسئول و مسعن و منجح کل مطلوب و مامول نسخه عتیقه آن مطالعه کرده فضلای فحول وقت رجوع و قبول از حج و زیارت رسول الله صلی الله علیہ و آله ما هبّ القبول بدست این عبد قاصر افتاده می گوید و قیل اجماع الشیخین حجّه لقوله صلی الله علیہ وسلم اقتدوا بالذین من بعدی أبي بکر و عمر فالرسول امرنا بالاقتداء بهما و الامر للوجوب و حیكون مخالفتها حراما

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۲۱

و لا نعنی بحجّیة اجماعهم سوى ذلك و الجواب انّ الحديث موضوع لما يبنّى في شرح الطّوالع و لو سلم صحته فمعارض بقوله صلی الله علیہ وسلم اصحابی كالنجوم بایهم اقتديتم اهتدیتم فانه یدلّ على وجوب متابعة كلّ منهم لكنّها ليست بواجب اجماعا ازین عبارت سراسر بشارت در کمال وضوح و ظهورست که علامه عربی عظیم العبور کثیر العثور برای کسر ظہور ارباب شر و شور و درء نحور اصحاب تلفیق و زور تصریح صریح بوضع این کذب سراسر موضوع و مهجور و تنصیص صحیح بر افعال این بهت مصنوع و مدحور می نماید و از غایت انصاف و نهایت اتصاف بمتأركت اعتساف مردودیت و مطرودیت و موهونیت و مطعونیت و مقدووحیت و مجريوحت این فریه شنیعه و کذبه فضیعه بنهایت صراحت جاگرین خاطر مستفیدین می فرماید فجزاه الله عنا و عن جميع المسلمين خیر الجزاء حيث اوصل الى اسفل الدرکات هذا الكذب و الافتراء اوّل شرح منهاج الاصول عربی این ست الحمد لله المذی اعلى معلم الاسلام و بين لطرق المعاش و المعاد قوانین الشرع والاحکام و در آخر نسخه حاضره این عبارت مرقومست و لقد وقع الفراغ من اتمام هذا الكتاب يوم الخميس بعيد الظهر آخر اخری الجمادین سنّه ثلث و تسعین و سبع مائة هجریه حالا نبذی از فضائل فاخره و مدائع باهره و مناقب زاهره و مکارم ظاهره و محامد ائیله و مفاجر جزیله و مآثر جمیله و محاسن جلیله عربی باید شنید و ازهار نافحه استبصار و استرشاد بدست استهدا و استصلاح باید چید شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوى الشافعی در طبقات الشافعیه گفته الشیف برهان الدین

عبدالله الهاشمي الحسيني المعروف بالعبري بعين مكسورة ثم باه موحیدة ساكنه كان احد الاعلام في علم الكلام والمعقولات ذات حظ وافر من باقي العلوم و له التصانيف المشهورة منها شرح كتب البيضاوي وهي الغاية القصوى في الفقه والمنهج والمصباح والطوالع سكن السلطانية ثم ارتحل الى تبريز و توفي بها في ثالث عشر رجب سنة ثلث واربعين وسبعين مائة اذين عبارت ظاهرست كه عربى يکى از اعلام در علم کلام و معقولات و صاحب حظ وافر در باقى علوم بوده و تصانيف او مشهورست و ابن حجر عسقلانى در درر کامنه فى اعيان المائة الثامنة گفته عبد الله بن محمد الهاشمي الحسيني الفريابي المعروف بالعبري بكسر المهملة و سكون الموحدة كان عارفا بالاصلين و شرح مصنفات القاضى ناصر الدين البيضاوى المنهاج والمطالع والغاية القصوى في الفقه والمصباح وسكن السلاطانية ثم تبريز و ولی قضاها ذكره الاسنوى في طبقات الشافعية ويقال انه كان يقرى المذهبين و كان اولا حنفيا و ذكره الذهبي في المشتبه في العبرى فقال عالم كبير في وقتنا و تصانيفه سائرة و مات في شهر رجب سنة ٧٤٣ قلت رأيت بخط بعض فضلاء العجم انه مات في غرة ذى الحججة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ٢٢٢

منها و هو اثبت و وصفه فقال هو الشريف المرتضى قاضى القضاة كان مطاعا عند المسلمين مشهورا في الآفاق مشارا إليه في جميع الفنون ملاذ الضعفاء كثير التواضع والانصاف و مال في اواخر عمره إلى الاشتغال في العلوم الدينية و شرح كتاب المصابيح في المسجد الجامع بحضوره الخاص و العام بعبارات عذبة فصيحة قريبة من الافهام و كانت وفاته بتبريز و فيها كان الغلاء المفرط بخراسان و العراق و فارس و اذربيجان و ديار بكر حتى جاوز الوصف و اكل الرجل ابوه و الابن اباه و بيعت لحوم الادميين في الاسواق جهرا و دام ستة اشهر و كان اخف البلاء في ذلك اهل تبريز اذين عبارت می توان دانست كه عربى عارف باصلين بوده و شرح مصنفات قاضى بيضاوى نموده و بسبب كمال مهارت كتب هر دو مذهب يعني حنفيه و شافعيه را درس می داد و ابواب هدايت و ارشاد بر طالبين فضل و سداد می گشاد و ذهبي او را در كتاب مشتبه النسبة ذكر فرموده طريق تمجيل و تعظيم و تفحيم پیموده يعني ارشاد كرده كه او عالم كبيرست در وقت ما و تصانيف او سائرست و نیز از ان ظاهرست كه بعضی فضلای عجم بعد ذكر تاريخ وفات عربى در مدح و ثنا و وصف و اطراء او افاده فرموده كه او شريف مرتضى و قاضى القضاة و مطاع نزديك سلاطين و مشهور در آفاق و مشار إليه در جميع فنون و ملاذ ضعفا و كثير التواضع والانصاف بوده و در آخر عمر خود بسوی اشتغال در امور دینيه مائل گردیده و بمرتبه رفيعه تكميل علوم يقييته و اصل و شرح كتاب مصابيح در مسجد جامع بحضرت خاص و عام بعبارات عذبه فصيحة قريبة من الافهام نموده و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعي در مرآة الجنان گفته سنة ثلث واربعين و سبعماهه فيها توفی الامام العلامة قاضى القضاة عبد الله بن محمد العبرى الفرغانى الحنفى البارع العلامة المناظر يضرب بذكائه و مناظرته المثل كان اماما بارعا متفتنا تخرج به الاصحاب يعرف المذهبين الحنفى والشافعى واقرأهما وصنف فيما واما الاصول والمعقول فتفرد فيما بالامامة و له تصانيف منها شرح الغاية في الفقه في مذهب الشافعى و شرح الطوالع و شرح المصباح و شرح المنهاج للبيضاوى وغير ذلك من التصانيف والامالي والتعاليق و ولی تبريز و اعمالها الى ان توفي و كان استاذ الاستاذين في وفته اذين عبارت می توان فهميد كه عربى امام علامة و قاضى القضاة حائز فضل ناصع و فاضل بارع و علامه مناظر و فهame ماهر بوده و به ذکا و مناظره او مثل می زدند و مقتدى كامل جليل الشأن و ملاذ حائز استحقان و اتقان بوده و اصحاب فرقه سنیه با ان استاذ حاذق متخرج فاضل و متخرج گردیدند يعني از حد دخول در طلب بحد استقلال و كمال رسیدند و كتب مذهب حنفيه و شافعيه را درس داده و بتصنیف اسفار در هر دو مذهب منت بر اهل آن نهاده و در اصول و معقول بامامت متفرد و درین هر دو علم جليل الشأن متوجه و در وقت خود استاذ اساتذه و در زمان خود راس جهابذه بوده و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعيه گفته عبد الله بن محمد الشريف برهان الدين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ٢٢٣

الحسيني الفرغاني المعروف بالعربي قاضي تبريز كان جاماً لعلوم شتى من الأصلين والمعقولات وله تصانيف مشهورة وسكن السلطانية مدة ثم انتقل إلى تبريز وشرح كتب البيضاوي المنهاج والغاية القصوى والمصباح والمطالع ذكره السنوي في طبقاته لكن قال الحافظ ابن العراقي في ذيل العبر كان حنفياً يقرى مذهب أبي حنيفة والشافعى وصنف فيما وقال الذہبی في مشتبه النسبة العبرى عالم كبير في وقتنا توفى بتبريز في رجب سنة ثلث وأربعين وسبعين مائة و العبرى بكسر العين المهملة و سكون الباء الموحدة لا ادرى نسبته إلى ماذا ازین عبارت توان دانست كه علامه عبرى جامع علوم متفرقه و حائز فنون متعدده بوده و علامه ذہبی افاده کرده كه او عالم كبير است در وقت ما و ناهيك به اثباتاً لجليل الثناء و محمد بن محمد الامام بالدرسة الكاملية در شرح منهاج که نسخه آن مزيّنه بخط او پيش نظر فقير حاضرست گفته و اصول هذا الكتاب الذى جمعته و أصلته منها کتب الائمه الاعلام الشیخ جمال الدین الاسنوى و العبرى و الحلوانى و القاضى عضد الدين فى شرح مختصر ابن الحاجب و الشیخ سعد الدين و الشیخ سيف الدين الابهري و الشیخ ولی الدين العراقي فى شرح جمع الجواع و الشیخ بدر الدين الزركشى فى تخريج احاديث المنهاج و المختصر و غير ذلك رضى الله عنهم اجمعين و عتابهم فى الدنيا و الآخرة امين و الحمد لله رب العالمين ازین عبارت ظاهرست که علامه عبرى والا مقام از ائمه اعلام و از امثال اسنوى و حلوانى و قاضى عضد الدين و شیخ سعد الدين و شیخ سيف الدين ابهرى و شیخ ولی الدين العراقي و شیخ بدر الدين زركشى بوده و ابن الامام بالكاملية بسبب کمال حسن اعتقاد رضای رب عباد را برای خود بسبب عبرى والا نزاد و دیگر محققین امجاد طالب و باین طلب واستشفاع بسوی اثبات کمال جلالت و ارتفاع برای عبرى هاتک استار همچ رعاع راغب مخفی نماند که در آخر شرح منهاج از ابن الامام بالكاملية این اجازه شریفه که از ان نهایت رفت متنزلت و علو مرتبت این شرح و غایت متنانت و رزانة و وثاقت و رصانت آن و غایت مدح و ثنا و تعظیم و وصف و اطرا و تفحیم شارح با جلالت تکریم ظاهر و باهرست مرقومست الحمد لله الذى سهل لخلص عباده بالصیدق و الوفا القيام بمواجب الاتباع على طريق الاقتفا لاوصاف افضل الخلاقیت بحسن الخلائق محمد المصطفی صلی الله عليه و على اصحابه و آله اهل البيان و الصفا و على الائمه المهدیین الذين حصل تبیان بیانهم من کل سقم الشفاء و على من قام بنصرته بالسیوف القاطعة و البراهین الساطعة فحصل لهم الاكتفاء و سلم و شرف و کرم و بعد فقد تشرفت بالنظر في هذا الكتاب و اطلعت على بعض ما ادرج في مطاوه من اللطائف على طريق السداد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۳ بخش دوم، ص: ۲۲۴

والصواب فشاهدت من حسن وضعه دقة نظر مؤلفه و من لطف ترصيفه ذكاؤه مصنفه و علمت أن الله سبحانه بلطفة الحكيم و فضله العظيم وفقه لنکات لطيفة المسالك و زيادات طریفة المدارک و لا غرو من المسالك ان يفوح و من البدر ان يبوح و كيف و مؤلفه ممن خصه الله تعالى بتنوع الفضائل و انعم عليه بلطائف الفوائل و جمع له بين علم المشروع و المعقول و كشف له دقائق الفروع و الاصول و منحه اليـد الطولـي في مدارک العـلـى و انتـارـا دقـيقـه في مـسـالـكـ الـهـلـىـ و قد اـجزـتـ له اـحسـنـ اللهـ تـعـالـىـ إـلـيـهـ انـ يـقـرـىـ كـتـبـ هذاـ الفـنـ كـشـرـحـ اـصـوـلـ اـبـنـ الحاجـبـ تـعـمـدـهـ اللهـ بـغـفـرانـهـ للـعـلـامـةـ القـاضـىـ عـضـدـ المـلـةـ وـ الدـيـنـ وـ ماـ عـلـيـهـ منـ شـرـوحـ وـ غـيرـ ذـلـكـ منـ کـتـبـ هذهـ الصـيـنـاعـهـ مـخـتـصـرـهـ وـ مـطـولـهـ لـمـنـ أـرـادـ ذـلـكـ فـيـ أـىـ وـقـتـ أـرـادـ لـعـلـمـيـ باـهـلـيـتـهـ لـذـلـكـ وـ تـاهـلـهـ وـ قـدـ أـجـزـتـ لهـ انـ يـبـسـطـ قـلـمـهـ بـالـأـمـلاـءـ وـ التـصـنـيـفـ سـالـكـاـ فـيـ ذـلـكـ المـسـالـكـ الـمـعـتـبـرـ فـاـنـهـ جـدـيـرـ بـذـلـكـ حـقـيـقـ طـالـبـاـ مـنـهـ انـ لـاـ يـخـلـيـنـیـ فـیـ اوـقـاتـ خـلـوـاتـهـ وـ اـنـفـاسـ جـلـوـاتـهـ مـنـ الدـعـاءـ حـشـرـنـیـ اللـهـ تـعـالـیـ وـ اـیـاهـ فـیـ زـمـرـ الـمـتـقـنـ فـهـوـ نـعـمـ الـمـوـلـیـ وـ نـعـمـ التـصـیرـ وـ کـتـبـ فـقـیرـ رـحـمـةـ اللـهـ تـعـالـیـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـیـ الـقـائـیـ الشـافـعـیـ غـفـرـ اللـهـ تـعـالـیـ ذـنـوبـهـ حـامـدـ اللـهـ سـبـحـانـهـ وـ مـصـلـیـاـ وـ مـسـلـیـاـ عـلـیـ خـیرـ خـلـقـهـ مـحـمـدـ وـ الـهـ وـ صـحـبـهـ وـ عـلـامـهـ سـدـیدـ الدـینـ الـکـاـزـرـوـنـیـ درـ مـغـنـیـ شـرـحـ مـوـجـزـ الـقـانـونـ کـهـ مـصـطـفـیـ بـنـ عـبـدـ اللـهـ الـقـسـطـنـطـنـیـ درـ کـشـفـ الـظـنـونـ ذـکـرـ آـنـ درـ شـرـوحـ مـوـجـزـ الـقـانـونـ بـایـنـ نـهـجـ نـمـودـهـ وـ مـنـ شـرـوحـهـ الشـرـحـ السـدـیدـیـ الـکـاـزـرـوـنـیـ جـمـعـ فـیـهـ مـنـ الـقـانـونـ وـ شـرـوحـهـ گـفـتـهـ وـ لـمـاـ تـصـوـرـتـ مـاـ تـصـوـرـتـ مـاـ فـضـیـلـهـ هـذـهـ الصـنـاعـهـ اـشـفـتـ بـقـرـاءـةـ الـکـتـبـ الـمـصـنـفـةـ فـیـهـ وـ وـلـهـتـ بـتـحـصـیـلـ جـملـهـ وـ تـفـصـیـلـهـ فـخـدـمـتـ حـکـماءـ الـامـصارـ وـ تـلـمـیـذـتـ اـطـبـاءـ الـاقـتـارـ حتـیـ بلـغـ اـدـرـاـکـ معـانـیـ قـانـونـ الشـیـخـ الرـئـیـسـ لـقـاءـ اللـهـ تـعـالـیـ رـضـوانـهـ الـذـیـ هوـ خـلاـصـهـ کـلـامـ الـامـامـ المـقـدـمـ اـبـرـاطـ وـ فـاضـلـ الـاطـبـاءـ جـالـینـوسـ وـ

شارحى كلامهما مثل الحنين و الثابت و الرازى و غيرهم و ظفرت بشرح القانون سيما الشرحين الذين احدهما لاستاد الورى شيخ الكل فى الكل مولانا قطب الحق و الدين المعروف بالقطب الشيرازي و هو كا زروني الاصل لما قال فى شرح القانون و كتت من اهل بيت مشهورين بهذه الصناعة لكونهم موقفين فى العلاج و اصلاح المزاج بانفاس عيسوية و ايد موسوية ابن الامام الهمام ضياء الدين مسعود الكازروني و ثانيهما شرح خلاصة الحكماء و زبدة الاطباء علاء الدين على بن أبي الحزم القرشى المعروف بابن النفيس فانهما قد اوردا فى شرحهما جميع ما فى كلام المتقدمين و المتأخرین مع فوائد كثيرة و فرائد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ٢٢٥

نفيسة قد خلت عنها تلك الكتب بابين تفسير و اوضح تقرير هذا و ما استفادت من مجالس درس سلطان الحكماء و امام العلماء المرتضى الاعظم الاجل التحرير المبجل برهان الحق و الدين العبرى الحسينى ايده الله مقررا موضحا من اثناء قراءة كتاب القانون و استماع ما قرأ الاصحاب ازین عبارت ظاهرست که علامه عربى سلطان حکما و امام علماء و مرتضى اعظم اجل و نحرير مفخم بمجل و برهان حق و دین بوده بالجمله بعد ادراك این همه عظمت مراتب رفيعه و رفت مناصب منيعه و سمو مدارج عاليه و علو منازل ساميه عربى والاشان السنة متنطعمين متعتين مبتور و مقطوع و اروس متهوکین متفيهقين مكسور و مقموع گردید و حق حقيق بالاتبع و الانقياد و صدق حری بالاذعان و الاعتقاد كالصبح عند الاسفار او كالشمس في رابعة النهار بوضوح و ظهور تام رسید فالحمد لله على ما بادر المبطلين المدعجين بقواصف الافحام و الاسکات و التبکیت* و عاجلهم بعواصف التندید و التعیر و التشويیر و التشتیت* فمحا اخبارهم* و عفا آثارهم* و حطَّ من قاعات الاسفار و مظانها منارهم* و اصطلم تمونیهات المکابرین و احلَّ عليهم بوارهم* فلم يبق لهم دعامة لناجم* و لا مشق لرائم* و لا منار لقادِه* و لا علم لصادم* و لا ملجاً لرائد* خناقهم قد اشتَدَ و وبالهم قد احتدَ عقولهم تنگرت* و البابهم تغيرت* و افهمهم حارت* و انهارهم غارت* و رماهم انکسرت* و جننهم انهصرت* و عمیت عليهم المهارب* و سدت عليهم المسارب* لا يدرُون يمينا عن لا شمال* و لا يعرفون صلاحا من اختلال* و لا يميِّزون بين البرء و الاعتلال* تراطموا في غمَّة ما اسلفو* و قرعوا بما وعدوا فالخلفوا* و طولبوا بما احتقبوا* و حوسبو على ما ارتكبوا* ليس لهم حيلة و انفكاك و خلاص* و لا ملجاً و لا مغارات و لا مناص* قد لزتمهم الحجَّة* و ضلُّوا في حيرة المحيَّة* و همس الضَّجَّة* و سقطوا من الهلاك في اللَّجْنة* كباوا لمناخرهم* و ايدوا من او لهم الى آخرهم* و ردَّ كيدهم في نحورهم* و دفعوا في صدورهم* و بودروا بالنقم و الاذلال* و عوجلوا بالاحتياج و الاستیصال* و غصوا بريتهم* و ارتكبوا في مضيقهم* و حيل بينهم و بين تسويياتهم* بشغل شاغل* و سقم دائم هائل* و عزَّ اصطبارهم* و سلب قرارهم* و اخذ منهم بالمخانق* و اقحموا في مرديات المداحض و موبقات المزالق* و حشرج في صدورهم* و الحدوا احياء في قبورهم* ما ثبت لهم قدم*

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٣ بخش دوم، ص: ٢٢٦

و دام لهم الالم* انكلوا و نكلوا* و اجتثوا و استوصلا* فلم يبق لهم ذكر* و لم يعقب من مستخلف اجر* قعدوا فما نهضوا و ما قاموا* و ثربوا انفسهم و لاموا* ضلت حيلهم* و خاب املهم* و تصوَّحت زروعهم* و سقطت منوعهم* و هربت جموعهم* و حمدت شموعهم* و نضبت مياهم* و ذلت شفاههم* و نكست روسهم* و احفظت نفوسهم* و وهَّت مرائيهم* و تبللت ضمائريهم* و عمیت بصائرهم* و انخرمت جدرانهم* و انهدمت اركانهم* و خاب سعيهم* و عزَّ رعيهم* و انجزت مکايدهم* و انفصمت مصايدهم* و انقضت اشراكهم و حبائلهم* و دغت عيونهم و مناهم* و قصرت هممهم* و تراكمت غممهم* و دام سدهمهم* و طال ندمهم* تفرقَت زرافتهم ايادي سبا* و وهل و فشل و خزى و افتضح من مال إليهم و صبا* بانت نقائصهم* و ارتعدت فرائصهم* و وضح غفولهم* و طاشت عقولهم* و ذهلت البابهم* و سمجت احسابهم* و انكشفت انوارهم* و انكشفت اسرارهم* و تبین عارهم* و تحقق عوارهم* و هدر ثارهم* و حاق عليهم تابهم و تبارهم* فاصبحوا في ديارهم جاثمين* و سقط بين ايديهم نادمين* و رمسوا في عقور بيوتهم سادمين* و صاروا على خسرانهم و خذلانهم نائحين باكين و من تبر القائد و المضلَّ

شاکین* فاخدهم لحظات سخط بیاتا و هم نائمون* و نهارا و هم غافلون* و جهره و هم یلعبون* و بعثه و هم ساهون*

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید غدیر عنوان عقیده و دینِ ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبد و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه : يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ وَإِنَّ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رسالَتَهُ؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سر پیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشدونی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافعان راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سرہ، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعیه، با اجازات مراجع عظام تقليد، هدایا، نذرورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئت مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۱۰۹

سایت: www.Ghadirestan.com-www.Ghadirestan.ir

ایمیل: info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان- خیابان عبد الرزاق- نبش خیابان حکیم- طبقه دوم بانک ملت- مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است: تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی- دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایش‌های استقبال از غدیر در سال‌های متولی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن‌های دهه‌ی غدیر با استقبال اقسام مختلف مردم ولایتدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست‌های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت‌های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندها، مقالات خود را به دیرخانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه‌غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه‌غدیر در مکان‌های مختلف، همراه با توزیع کتاب‌های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه‌ی غدیر.

دوره‌های غدیر شناسی:

این دوره‌ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف، در راستای اهداف عالیه‌ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب، دانشجویان و علاقه‌مندان، با مباحث غدیر شناسی، برگزار می‌گردد.

احیای دهه‌غدیر:

تغییر برگزاری جشن‌های غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه‌ی تبلیغ غدیر، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن‌های غدیر می‌گردد.

بنابراین احیای دهه‌ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز:

تولید نرم افزارهای تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن‌های همراه، با هدف توسعه‌ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه.

تولید کلیپها، طراحی بروشورها و پوسترها، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه‌مندان راه اندازی و وب سایت‌های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه‌ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت‌هایی از جمله: سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، سایت دهه‌ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم)، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه‌مندان به نرم افزارهای علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شباهات منتشره در جامعه، شده است.

مهند کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه‌ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه‌ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی‌های زیبا، بیان قصه‌های غدیر و اهدای بسته‌های فرهنگی، از جمله فعالیت‌های این مرکز می‌باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین:

سفره‌های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسن‌هه اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه‌ای زیبا در خیابان‌ها و میادین شهر در سال‌های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار

گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنی ائمہ اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت با شکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی ، مراکز ، سازمانها ، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس ، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی ، طرحها ، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت ، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنها بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالیتهای آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت
 تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی
 تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام
 ایجاد مکانهای برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین
 برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر
 هماهنگی اجرای ماكت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های شخصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghadirestan.ir
www.Ghadirestan.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

